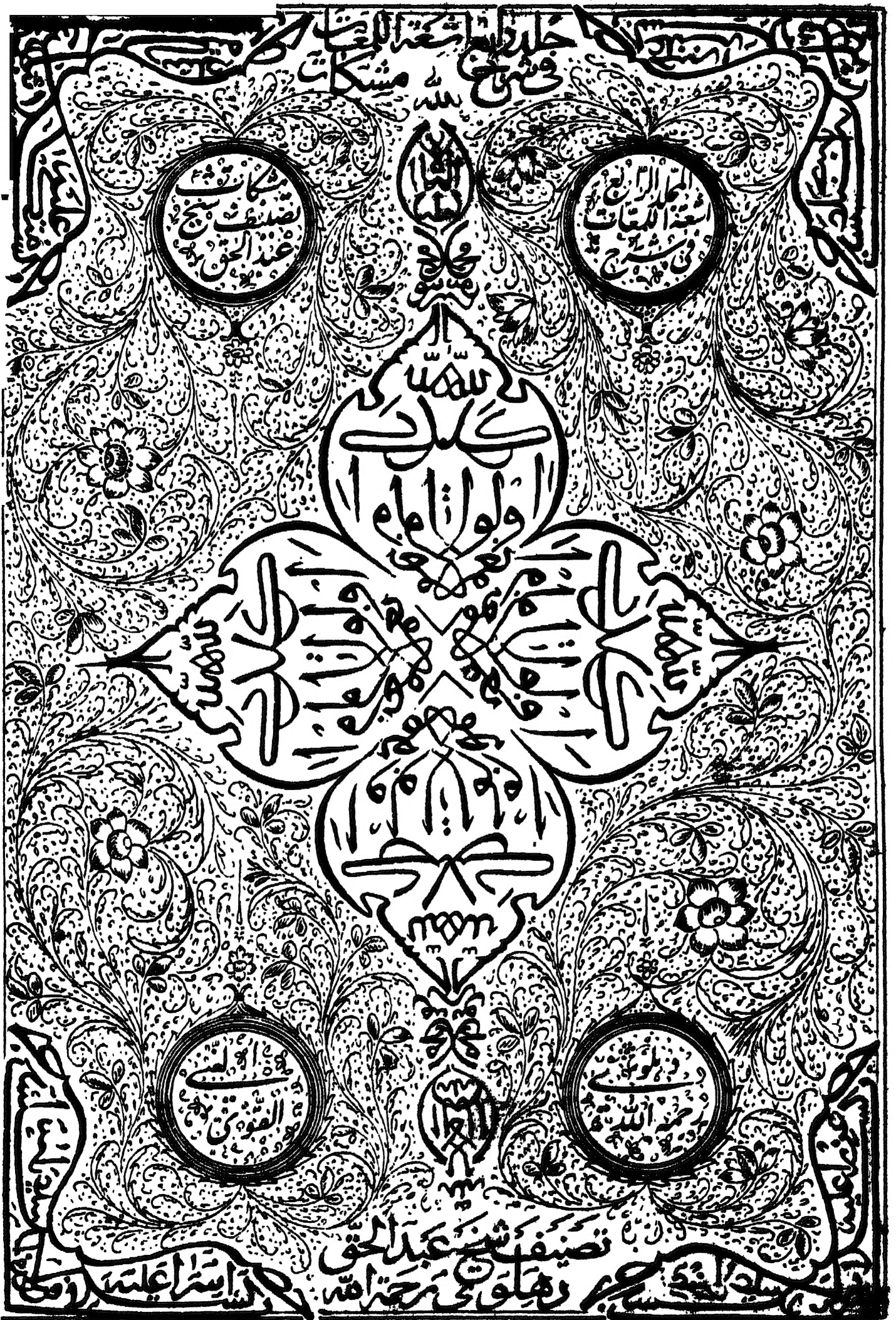


A0315





بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام
 على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 أما بعد
 فبما أوتيت من فضل الله
 وأمرت أن تنزل القرآن
 عليك
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام
 على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 أما بعد
 فبما أوتيت من فضل الله
 وأمرت أن تنزل القرآن
 عليك
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام
 على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 أما بعد
 فبما أوتيت من فضل الله
 وأمرت أن تنزل القرآن
 عليك
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء

کتاب الادب ۳۵ حدیث
 بحمد الله الرحمن الرحيم

طبی گفته ادب اسمی است که واقع بشود و بدین ریاضت محموده که مشقت می کشد
 در وی بنان در کسب فضیلتی از فضایل و اصل ترکیب و بی نقصی معنی جمع کردن و خواندن
 کسی را بخیر می است و ادب که بمعنی جمع کردن مردم بر طعام و خواندن ایشان است برای اینجاست که
 و طعمی را که ساخته شود برای دعوت و دعوت و دیر کونید و ادب بمعنی دل که مذکور شد نیز بمعنی
 جمع کردن و خواندن مجاز است و در صراح گفته که ادب بمعنی فرسنگ و یکصد است حدیثی و
 سیوطی گفته ادب استعمال آنچه محمود است از قول و فعل و گفته که بعضی گفته اند ادب با خدا بکار آمدن اخلاق
 و بعضی گفته اند بیامدن بر حسنات و بعضی گفته اند تعظیم هر که فوق است و در حق با بر که دون است و در
 جمع البکار گفته که ادب حسن اخلاق است و حق آنست که عاقل است از اخلاق و اعمال و تدبیر با آنست
 سلام اسم است از تسلیم بمعنی سلامت و برکت از تقایض و جویب و اسمی است از اسماء الهی
 و بعضی گفته اند که تسلیم بر شوق از اسم سلام است از جهت سلامت از عیب و نقص و معنی السلام
 علیک این است که الله تعالی مطلع است بر حال تو پس غافل مباش یا اسم خدا تعالی برست
 یعنی تو در خط و نگهبانی اوئی چنانچه الله تعالی می کند اگر شکر باند که معنی سلام علیک
 این است که تو در سلامتی از من و مرا تیر سلامت دار از خود و شکر

اسلم که معنی مصداق است یعنی این باش از من و این دارم و شریعت این در ابتدای اسلام برای تیره مسلم از کافربود تا تعرض نکند کویا
 است باسلام پس از آن ستم شد این شریعت **الفصل الاول** و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 و مسلم خلق الله آدم على صورة پدیدار و خدا تعالی آدم را بر صورتی خلق کرده اند و در معنی این حدیث پس از بعضی تاویل کنند
 و گویند که این از احادیث صفات است پس از تاویل آن اسماک باید کرد چنانکه در امثال این از مشابهات مذہب سلف بهین است یعنی
 تاویل کنند و مشهور در تاویل او آنست که صورت معنی صفت است چنانکه گویند صورت مثل این است و صورت حال اینچنین است یعنی پدید
 آمدن و در کار تعالی آدم را بر صفت خود بر صوف گردانید او را بر صفاتی که بر تو صفات گردید اویند پس گردانید او را می عالم فاد و زید مشکلم
 مسیح بصیر باضافت برای تشریف است چنانکه روح الله ببت الله یعنی پدیدار و بر صورت جمیل لطیف شئی برابر و لطافت که بقدرت کامل
 از خود بخشید و ایجاد نمود و بعضی گویند که ضمیر راجع به آدم است یعنی پدیدار و آدم را از ابتدای حال بشر سوئی الخلق بطول شصت ذراع
 چنانکه آدم را از اول لطفه مانند پس از آن مضاعف پس از آن چنین بعد از آن صبی پس از آن مرد تمام بر صورت خاصه او که نسخه جامع است از جملة
 مخلوقات هیچ مخلوق نیست که مثالی از آن در صورت وی نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند و تواند که برین تقدیر نیز صورت معنی صفت
 باشد یعنی پدیدار و بر صفت خاص مخصوص کل بی موصوف بعلم و کاهی بجل و وقتی بمعصیت و زمانه با جلیا یا صورت معنی امر و شاست که بعد
 ظاهر شد و الگ حیوانات و سحر کائنات و بعضی که ضمیر راجع به او را و با غلام است که در حدیث آمده که چون بزرگ گشت با او خود را باید که بر روی
 زنند و در روایت دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دیدار بر روی غلامی میفرمود بر روی من زیرا که خدا تعالی پدید
 گردانید او را بر صورت وی یعنی پس صورت وی مکرر و معظم باشد که یا که گفته که این خود با او آدم و بر صورت اوست پس از زدن بر روی
 که اشرف اجزاست و اکثر اجزاست و در دست اجتناب باید کرد و این بر دو وجه را تنصیف و تزییف کرده اند با آنکه در حدیث دیگر آمده خلق آدم
 علی صورة الحسن و جواب داده اند که این حدیث نزد محدثان ثابت نشده و الله اعلم و تا میسکند وجه ثانی را این قول که طوله ستون
 ذرا عا در از می قامت آدم شصت دست بود و ذراع کبر ذال از طرف مرقی تا طرف الخشت میانه و مرقی بحیریم و فتح فاع و بعکس بند ذراع
 و باز و کذا فی القاموس پس این بیان پدیدار کردن آدم است بر صورتش یعنی پدیدار و ابتدا برین صورت و باین طول بر تقدیر رجوع ضمیر با الله
 تعالی بیان صفت دیگر می شود و آدم را اگر ضمیر راجع به او باشد چنان مربوط می افتد که مجرد بیان واقع فاع و تخصیص بیان طول بند را جهت
 بودن اوست غیر متعارف میان ادیان بخلاف سایر صفات و مقادیر عرض بقیاس آن محلا معلوم میکرد و فلما خلقه پس نحاسی که پدیدار و
 خدا تعالی آدم را قال اذهب فسل علی بلو و کذا التفرد خطاب کرد الله تعالی مرادم را و گفت برو پس سلام کن بر آن جماعت بعد از آن
 برای بیان جماعت شار الیم گفت و هم نفوس المثلثة جلوس و آنها که او را بر فتن نزد آنها و سلام کردند بر آنها فرمود جماعت از فرشتگان
 بودند نشسته و نفر دست کرده مردم از سه تاده مادر اینجانبهین را داشت و فرشتگان که نشسته بودند بهین مقدار بودند یا مطلق جماعت
 را داشت اگر چه زیاده برین باشند و الله اعلم فامتع ما بحسب ذلک پس بنویز برای ایشان که چه نوع تحیت یعنی سلام میکنند ایشان را یعنی جواب
 سلام تو میگویند و اکثر نسخ اصول بحیریم است بجاء صله مقننه و تشدید یا بر مضمون از تحیت و در بعضی بحیریم و سکون تمانید و
 ضمیر الزجواب و تحیت در اصل مشتق است از حیا به معنی احیا و بقیه حیا که الله میگوید یعنی زنده و باقی دارد و ترا خدای تعالی و به معنی سلام ملک
 و بقایز آمده در التحیات بندهیم پس معانی را و دهم شده اند فاعنا لحنک و تحفه در پیک و فرمود پس بدستی این که که از ملائکه بشنوی سلام
 تو سلام ولادت و ذریه مشتق از دست است معنی نشرو پراکنده کردن جمع ذراری و سورچه را که دزد گویند هم از اینجا است فذ هب
 رفت آدم بحکم حق تعالی بر آن جماعت از ملائکه سلام کردند فقال پر گفت آدم السلام علیکم فقالوا پر گفتند فرشتگان در جواب سلام

و جزا عن المسلمين جزاه وعن ابي هويرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبذروا اليهود ولا النصارى بالسلام انتم ائمة ائمة اليهود والنصارى
 بالسلام يعني اول شما بر ايشان سلام نكنيد اما اگر ايشان اول سلام كنند جواب سلام ايشان بر وجهي كه ايشان كرده اند بگنيد و گفته اند كه جواب ايشان زياره بركت با
 گفت و گفته اند كه در جواب سلام كنار بايد گفت هاك اند بعضي از علماء ابتدائي سلام بر يهود و نصاري بجهت ضرورت يا حاجت تجويز كرده اند و هم چنين است حكم مستدعان و
 فاسقان و اذ الصلوة احدى طرفي و چون ملاقات كنيد شايعي از يهود و نصاري را در راهي فاضطروه الى اصنعه پس مضطرب و بچاره كه در اينجا در ابسوي مكاني كه تنگ
 تر است از راه يعني غلبه كنيد چنانكه كوشد و تنگ كرد و راه بروي براي اظهار عزت و شوكت اسلام و در بعضي حواشي نوشته كه مراد مضطرب كردن ايدن امر كردنست تا كوشد و سياه
 راه را بگذارد و رواه مسلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا سلم عليكم اليهود و النصارى فاعلموا انهم قد امنوا فاما يقول لحدكم
 السابح عليك و عليك پس نهي كويكي از ايشان كه السلام عليك يعني سلام سام ميگويد كه يعني ترك است و اين از خبث باطن و عداوت اين اشياء است بسلامان
 پس آن حضرت بطريق خطاب عام ميفرمايد كه در جواب او تو تير و عليك كوتاهان چه گفته است بوي راجع كرد و و كود عليك السلام متفق عليه و بهمين مضبوط است اين حديث
 و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا سلم عليكم اهل الكتاب فقولوا وعليكم متفق عليه و ليكن در حديث اول فعل و عليك بصيغة مفعول
 و در اینجا فقولوا و عليكم بصيغة جمع است مانند آنكه در روايات و عليك يا عليكم يا وادي و او هر دو آمده و در كلام مولف بواو است و روايت موطا عليك است بدون واو
 و هم چنين روايت و ارفقي عليك بلا و او پس بعضي علماء گفته اند مختار است كوي و او كويتا مشاركت در آنچه گفته اند لازم نياد و بعضي گفته كه باكي نيت مشاركت چه مروت
 شريك است ميان همه و بعضي گفته اند كه او در اینجا براي مشاركت نيت بلكه براي استيفاء است مراد آنست كه و عليكم بالتحية و صواب آنست كه هر دو وجه جائز
 است از جهت وقوع روايت هر دو و عن عائشة رضي الله عنها قالت لم تاذن و هط من اليهود على النبي صلى الله عليه وآله وسلم روايت
 از عائشة كه اذن جلبيد نه براي درون درآمدن كه هي از يهود در آن حضرت فقولوا پس گفته اسلام عليكم و كويتا قصد آن اشياء را دارد ضمير جمع براي آن بود كه اين دعای بزرگ
 مرا اهل بيت و آن حضرت را تير شامل كرد و اگر چه ضمير جمع در مقام سلام براي و اعداءي اين قصد نيز مي آيد چنانكه معلوم كرد و فقلت پس عائشة ميگويد كه گفتن من براي روايت
 و ما بر ايشان بل عليكم السلام و اللعنة بلكه بر شما باد مرگ و لعنت لعنت را زياره و كرد براي زجر و تشديد لغت و غضب بر يهود و در قرآن مجيد در مواضع متعدد آمده
 فقال پس گفت آن حضرت يا عائشة ان الله و في ابي عائشة رضي الله تعالى رقيق است يجب الرقيق في الامركة و دست ميذار و نرمي را و لطف و اورد و مراد
 في الصراح الرقيق نرمي ضد عنف و في القاموس الرقيق اللطف قلت عائشة ميگويد كه گفتن من آنحضرت را اول تمسح ما قالوا آيا شنيدى تو چه چيز گفتند ايشان يعني دعاي بزرگ
 كردند بر تو جاي آنست كه بانيادستي كنم و سخت كويم و ايشان خود طعن خواندند قال گفت آن حضرت يا عائشة قد قلت تحيتي عليكم يعني بر شما باد سلام يا بر شما باد چيزي
 شما مني آيند از لعنت و نفرين و في رواية عليكم و لم يذكروا و او در روايتي عليكم آمده و ذكر كرد و او را و در حديث سابق و بعد آن تحقيق كرده شد متفق عليه
 و في رواية للجباري و در روايت من شاري را بخيلى آمده كه قالت گفت عائشة ان اليهود اذوا النبي بدستيك بود و آند بغير اصلي الله عليه و سلم
 فقالوا پس گفته السلام عليك بغير واحد قال گفت آن حضرت در جواب ايشان و عليكم فقالت عائشة السلام عليكم و لعنكم الله و غضب عليكم فقال رسول
 الله پس گفت بغير خدا صلي الله عليه و سلم مرا عايشه را مهلا بايست و آهسته باش تا عائشة عليك بالرفق بر تو باد نرمي كردن و مطلق نمودن و اياك و العف
 و الفحش و دور و از خود را از درستي و سخت گفتن و تعدي و تجاوز از حد كردن در سخن و بد گفتن و فحش بغير هر سخت باشد فصح آن از كنان و مراد اينجا تعدي بزيادت قبح در
 قول است قالت گفت عائشة اول تمسح ما قالوا آيا شنيدى تو چه چيز گفتند ايشان قال گفت آن حضرت اول تمسح ما قلت آيا توشه نوي من چه كنتم و در حديث
 ر و كردم بر ايشان و جواب ايشان گفتن يا چه گفتند ايشان و كردند از دعای بد مستجاب فيهم پس استجاب كرده ميشود و مراد قبول كرده ميشود و دعای من در حق ايشان
 و لا مستجاب نمي و استجاب كرده نميشود و مراد ايشان از در حق من و في رواية لمسلم و در روايتي مسلم را بخيلى آمده كه قال گفت آن حضرت لا تكوني فاحشة
 مباحث ابي عائشة در سخت كويتا و زكند از حد و در كوي فان الله لا يحب الفحش و التفسخ زير كه خداي تعالى دوست نميدار فحش را كه بي مخلف سر بر زنده فحش را
 كه بر زود و فحش و بد كوي بنذار و عن اسامة بن زيد ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من مجلس فيه اخلاصا من المسلمين و المشركين
 عبدة الاوثان و اليهود و اسامة بن زيد رضي الله عنهما روايت ميكند كه آن حضرت كه نشست بمجلسي كه در وي مردم بود و مختار از هر جنس مسلمانان و مشركان بت
 پرست و يهود و فسلم عليهم پس سلام داد برين مجموع مخلوق از مردم بقصد سلام بر مسلمانان و از اینجا معلوم شد كه اگر جامه در هم نشسته باشد بعضي متقي سلام و بعضي
 غير متقي چنانكه كافران و مستدعان سلام كنند بران عامه ب نيت سلام بر متحان آن و گفته اند كه غير متقي كه اسلام عليكم كويد و مسلمانان را مراد و او را كويد يا سلام على من
 اتبع الهدى و هم چنين بايد در نامه نوشتن اهل كتاب متفق عليه و اگر كويد كه قول و عبدة الاوثان و المشركين كافران افاد صحيح است اما يهود و از جمله مشركان ميشوند
 پس و سخت دي داخل نباشند و بيان كردن مشركين بان واقع نشود جواب مراد مشركان تواند كه كافران باشند چنانكه در كويد ان الله لا يفرق بين مشرك و مشرك
 و ي و اليهود و عطف بالمشركين باشد نه بر عبدة الاوثان و مشركان را بيان عبدة الاوثان از جهت آن كه در مشركان عرب همه بت پرست و مشرك در عبادت بوده

و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یا ایها الجالوس بالطرقات یبریزون نیشین در راهها طرقات بضم طاء و افقاوا پس گفتند
یا رسول الله ما لنا من مجالسنا بدیت ما را از مجلس های ما در راهها چاره و حدانی یعنی البته ما را می باید نیست فحدث فیها حرف و حکایت میگوئیم و در مجلس قال
فرمود آن حضرت فاذا بیتم الا المجلس پس چون آیای آید از همه کارها و نمیکند که مجلس را بفتح لام که قال الکمرانی و ذکرک فی شرح ابن الملک بمغنی نشین و در نسخه
جاء الدین محدث بحسب لایم تصحیح کرده اند یعنی اگر از منی آید از نشین در راهها و البته می نشینند فاعطوا الطريق حققه پس بدید راه را حق و می قالوا و ساحق الطريق
گفتند چه چیز است حق طریق یا رسول الله قال فرمود حق الطريق غرض البصر عن طریق یعنی حق نشین در طریق پوشیدن چشم است از نظر افکندن بسوی حرام و کف
الاذنی و دور کردن و بکحو افکندن آنچه اید اید کند و بر نما کند زنده کا نواز تنگ و خا و ولید می ورد السلام و باز دادن جواب سلام مردم غالباً سلام گفت سلام زیرا که
سنت آنست که شای سلام کند بر قاعه و چنانکه گذشت و الا امر بالمعروف و النہی عن المنکر و دیگر کردن مردم را بمعروف یعنی به شر و ع که شناخته شده است در
شرع حق و باز داشتن از آنکه یعنی ناشروع که شناخته شده است در شرع عن زی متفق علیه و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم فی هذه
القصة و روایت از ابی هریره از آن حضرت و این قصه که صحابه را از نشین در راه مانع کرده و آنها منع نشدند پس فرمود اگر شما با منی آید از آنان بدید طریق را حق و
و بیان کرد حق طریق و در آخر فرمود و ارشاد السبیل و دیگر حق طریق راه نمودنست مردم را که نمیدانند که یکجا میروند و راه روایت کرد این لفظ ابو داود و عقیب حدیث الترمذی
بعد از حدیث ابوسعید خدری که اسم چنین که ذکر کرده شده و عن عمرو بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم فی هذه القصة و از زهر المومنین عن عمر بنی
ابده عن ازان حضرت در همین قصه مذکور و همچنین آمده است که قال گفت آن حضرت و قضیوا للمهوف و فریاد می کردن مظلوم مضطرب را که فریاد می کند و حسرت
منخور و در حال خود و تهدد و الضال و راه نمودن گمراه و راه ابو داود و عقیب حدیث ابی هریره و هکذا روایت
کرد این کلمات ابو داود بعد از حدیث ابی هریره همچنین که ذکر کردیم و لم اجد لها فی الصحیحین و نمی یابم من این دو حدیث را در صحیحین و حال آنکه در صحیح و فصل اول
کرد الفصل الثانی و عن علی و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للمسلم علی المسلم ست بالمعروف و سلماً ما نزل بر مسلمان شش
خصلت و شش حق است طمس و مقرون به معروف یسلم علیه اذا القیه و یحییبه اذا دعاه و یشته اذا عطس و یعود اذا مرض و یتبع جنازة
اذا مات آن شش حق این است که سلام کند بر وی چون ملاقات کند او را و اجابت کند او را چون بخواند بطعام و بر یکم اندک گوید چون عطسه زند و برسد چون بیمار گردد
و در پی جنازه رود و چون بمیرد و چون در پی جنازه رفتن بعد از نماز جنازه است گویا نماز جنازه نیز مذکور است یا گوئیم نماز فرض است از البته باید کرد و اگر چه سبیل گفت
است مقصود اینجا بیان شش و ادب است که زیادتست در رعایت حقوق مسلم و یحب له ما یحب لنفسه و دوست دارد در مسام را چیزی که دوست میدارد و خود را در
خیر دنیا و آخرت و راه الترمذی و الدامی و عن عمرو بن حصین ان رجلاً جاء الى النبی صلی الله علیه و سلم فقال روایت است از عمر بن حصین
صحابی مشهور که مردی آمد نزد آن حضرت پس گفت السلام علیکم فرد علیه پس رو کرد بر وی سلام و می را جواب سلام او گفت بهمان لفظ که او گفته یعنی گفت و علیکم السلام
ثم جلس یستر شست آن مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عشر یعنی شش و نوشته شد در این مروراده و حقه جزای سلامی که کرد و حکم
جاء بمخنة فاعشر مثلاً ثم جاء اخر فقال یستر آدم مروی دیگر پس گفت السلام علیکم و راحة الله بزیادت و رحمة الله فرد علیه پس آن حضرت جلس سلام او گفت
بهین لفظ فجلس پس نشست آن مرد فقال عشرون پس گفت آن حضرت ثابت شد در ادب است حسب زیادت کردن و رحمة الله که آن نیز حقه است از آنکه بیست و شش
بر وی زیاده حقه دیگر باشد ثم جاء اخر فقال یستر آدم مروی دیگر پس گفت السلام علیکم و راحة الله و بر کاتة فرد علیه فجلس فقال ثلثون پس گفت آن حضرت
ماین مردی حقه است بزیادت و بر کاتة و راه الترمذی و ابو داود و این کلام در فعل مسلم بود اما اگر مسلم السلام علیکم گوید و مسلم علیه در جواب وی و رحمة الله زیاده
کند یا مسلم السلام علیکم و رحمة الله گفت و مسلم علیه و بر کاتة زیاده کرد و از اینجمله که خواهد بود و در مضاعفه اجر و بهر چنین حکم و مغفرت است که در حدیث آئینده بیاید و هن معاذ
بن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم معناه یعنی روایت کرد معاذ بن انس جنی صحابی که معذ و است داخل معاذ آن حضرت حدیث یعنی حدیث مذکور
اگر چه در لفظ مختلف اند و زیاده کرد معاذ یک مرتبه دیگر که ثم اتی اخر فقال السلام علیکم و راحة الله و بر کاتة و مغفرت بزیادت و مغفرت قال
اربعون پس گفت آن حضرت ثابت شد مر او را چهل حقه در مقابل چهار حقه که یکی اصل سلام است و سه دیگر رحمة الله و بر کاتة و مغفرت و قال و گفت آن حضرت
در بیان مضاعفه ثواب و ترغیب بتحسین آن که تا کنون الفضایل بهم چنین میباشد فضایل و کثرت و مضاعفت آن یعنی هر که اعمل بیشتر فضیلت و می بیشتر و مراد آن
نیست و اسد اعلم که اگر بر مغفرت چیزی بفرزاید فضیلت آن بیشتر است زیرا که زیاده بر آن در سنت نیامده است و راه ابو داود و فایده گفته اند که افضل سلام آن است
که گوید السلام علیکم و رحمة الله و بر کاتة و ضمیر جمع گوید اگر چه مسلم علیه یکی باشد و جمیع نیز ضمیر جمع گوید و علیکم بود و ادنی سلام السلام علیکم است اگر السلام علیکم
گوید نیز کافی است اما جواب ادنی و علیک السلام و علیکم السلام است و اگر او حذف کند کفایت و اتفاق کرده اند بر آنکه اگر در جواب علیکم گوید جواب نشود و
اگر و علیکم گوید در نیاید و وجه است که قالوا و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و اولی الناس بالناس بالله بدینیکو قرب تر و مخصوص تر

مردم نجیب حق غرور علی من بادر باسلام کسی است که آید کند سلام و پیشی نماید در آن و مراد مردم مانند که ملاقات کرده اند و می یک دیگر چه درین صورت برابرند حق سلام اما اگر یکی نشسته باشد و دیگری بر سر وی وارد گردد و سلام کردن حق و راست بر قاعد پس اگر در وصفت نماید و ابتدا باسلام کند اولی نباشد چه ادای حق لازم بر ذمه خود گردد اگر قاعده کند فضیلت و راست و راه احمد و الترمذی و ابوداود و نقل است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که سه چیز موجب خلوص محبت و صفای مودت بزرگ مسلمانست یکی ابتدا باسلام نزد ملاقات دیگر خواندن بنامیکه دوست دارد و آنرا سهیم جامی داون چون در آید در مجلس و عن جریر بن البقی صلی الله علیه و سلم مرسل فی حق روایت است از جریر بن عبد الله بن جلی که صحابی مشهور است خوش روی و خوش خوی که آن حضرت گذشت بر جاعه زنان فسلم علیهن پس سلام کرد آن حضرت بر ایشان و او احمد گفته اند که این مخصوص است بخصرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جهت امن از وقوع در فتنه اما غیر وی را نشاید کرد و مکره است که سلام کند مرد بزرگ بیکانه یا زن سلام کند بر مرد بیکانه مگر عجز باشد و در فتنه فتنه او و عن علی بن ابی طالب قال یحیی عن الجعفیة ان امرأان یسلم احدهما کفایت علی رضی الله عنه کفایت میکند از هر دو چون بگذرد سلام کند یکی از آنها و میحیی عن الجعفیة ان یروا احدهما و کفایت میکند از ششگان که جواب سلام کوید یکی از ایشان و حکم ملاقی نیز همین خواهد بود حاصل آنکه ششیت سلام و فرضیت جواب آن بر سبیل کفایت است اگر از جماعتی سلام کند یا یکی جواب کوید بر همه ساقط گردد اما اگر هر یکی کند افضل باشد و راه البیهقی فی شعب الایمان مرفوعا روایت کرد این حدیث را یسقی بطریق رفع یعنی قول آن حضرت است صلی الله علیه و سلم قول علی رضی الله عنه و روی ابوداود و قال و روایت کرد ابوداود و گفت دفعه الحسن بن علی رفع کرد از احسن بن علی و هو شیخ ابوداود و این حسن بن علی شیخ ابوداود است حاصل آنکه یسقی این حدیث را مرفوع آورده و ابوداود از طریق حسن بن علی که یکی از شیوخ اوست مرفوع روایت کرده و از طریق دیگر موقوف و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جدته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ليس منا من تشبه بغیرنا نیست از کسی که مشاب سازد خود را بغیر ما پس از آن بیان کرد تشبیه بغیر را و نهی کرد از آن بقول خود لا تشبهوا بالیهود و لا بالنصارى تشبیه کنید یهود و بنصاری فان تسلم الیهود الاشارة بالاصابع زیرا که سلام کردن یهود اشارت کردند بکشتن و تسلم النصارى الاشارة بالاکف و سلام کردن نصاری اشارت کردند بکجای دست و راه الترمذی و قال اسناد ضعیف و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا لقی احداکم اخاه فلیسلم علیه فمروا آن حضرت چون پیش آید یکی از شما برادر خود را یا بیک سلام کند بر وی فان حالت بینهما شجرة او جدرا او حجر ثم لقیه فلیسلم علیه پس اگر مایل کرد و میان دو کس بعد از آنکه سلام بر یکدیگر کرده اند و ختی یا دیواری یا سنگی پیشترش آید یکی از آن دو مرد دیگر را یا بیک سلام کند بر وی درین ملاقات نیز یعنی باین مقدار معارقت و معاشرت سلام متعقب بود چه جای زیاده برین و درین حال مبالغه است در حدیث و تحریص بر استحباب سلام و رعایت این ادب و راه ابوداود و عن قتادة بن ربعی مشهور است حافظ اعمی که هر چه شنید و داشت قال النبی صلی الله علیه و سلم گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اذا دخلتم بیتا فسلموا علی اهلها چون در آید خانه را پس سلام کند بر اهل خانه و اذا خرجتم فاودعوا اهلها سلام چون بیرون آید و دیعت نمیدزد اهل خانه سلام را یعنی چون سلام کردید وقت بیرون آمدن کوید که و دیعت نهادید و خبر و بکت اگر از آن ایشان و باز میگیرید آنرا آخرت چنانچه کسی و دیعتی نزد کسی نهاده باشد و طیبی گفته تا رجوع کند بایشان و باز گیرید و دیعت خود را چنانچه و ایدع گرفته میشود و درین تقاضا و استیلاست و معاودت مرة بعد از هر بیعتی و راه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یا نبی اذا دخلت علی اهلک فسلم ای پسرک من چون در ای بر اهل و عیال خود پس سلام کن بر ایشان یکن برکت علیک و علی اهل بیتک می باشد سلام سبب وجود برکت و زیادت در خیرات بر تو و بر اهل تو و راه الترمذی و آمد است که چون در خانه در آید سلام کند بر اهل خانه و اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین تا بر ملائیکه که اجابا باشند سلام برسد و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم السلام قبل الکلام یعنی اول باید که سلام کند بعد از آن کلام و پیش از سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و راه الترمذی و قال هذا حدیث منکر ۱۲ و عن عمران بن حصین قال کنافی للجاهلیة تقول کفایت بگویم ما در ایام جاهلیت که میگویم و ما میگویم باین لفظ در تحت انعم بک حینا انعم انما انعموا است بمعنی نرمی و نازکی و نیکوئی و این عبارت تحمل و معنی است یکی آنکه بمعنی سببیت باشد یعنی تازه و روشن گردانند خدای تعالی بسبب تو چشم را یعنی چشم و دستان ترا که گفایت از طیب عیش و رفاهیت حال مخاطب است که بجا آمد و دستان باشد و ایشان بیدین و می خوش شوند دیگر آنکه حرف باز آید بود یعنی تازه و خرم شوند گردانند خدای تعالی یعنی بیدین آنچه دوست میداری و خواهی از محبوبات و مرادات و انعم صلبا و تروازه و خوش باش از جهت صباح یعنی خوش با و صباح تو یا خوش باش تو در وقت صباح این نیز کفایت از طیب عیش و فرخ و وقت است و تخصیص بوقت صباح بدان جهت است که اغلب آنچه واقع میشود از غارت و مکاره در وقت صباح می افتد و لفظ انعم در اول لفظ ماضی است و در ثانی لفظ امر از انعام فلما کان الا سلام نهضیا هن ذلک پس هرگاه که پیش از سلام نهی کرده شدیم ما از آن کلمات و راه ابوداود و دانکه هر قوم را محتاجا بوضعت ملوک و عظامی خود مثل من و و کلامه ذکر کرده شد در عرب بود و در مجمع میخندند می هزار سال و این است که گفته شده است در معنی التیجات است یعنی تیجات و تعظیمات عمر ثابت است مرزا را و جزوی شقی آن نه و لند اجمع کرده شد التیجات تا شامل گردد در همه را ۱۳ و عن غالب قال فالجلوس بیاب الحسن البصری غالب بن قحطال بصری نسائی گفت ثقتا است احمد گفت ثقتا است تا لیکه و یحیی گفت صدوق صالح است روایت کرده است از حسن بصری و سعید بن جبیر روایت کرده است از موسی شعبه و عمروی گفت که ما هرگز نشسته بودیم بر در حسن بصری از جاء رجل فقال نا کسان آمد روی پس گفت حدیثی ابی عن جدهی حدیث کرد که در این حدیث

قال كنت جدي من بعثني ابي الى رسول الله فرسا دمره من بسوي خيمه خذ صلى الله عليه وسلم قال بسكفت يد من آتاه فاقوله السلام يا نذر ان حضرت پس بخوان اورا
سلام قال كنت جدي من فائتته پس آدم من آن حضرت واقفلت ابي يعقوب السلام پس كفتم يا حضرت يد من بخوانه ترا سلام را فقال بسكفت آن حضرت عليك
وعلى ابائك السلام بر تو و بر جد تو سلام رواه ابو داود و ابن ماجه معلوم شد كه سنت آن است كه چون يك سلام و يك ركوع را بيازد جواب سلام بر آنكه ميرساند و سلام را بلكه از جانب
وي ميرساند بايد كفت باين عبارت كه عليك وعلى طان السلام ۱۱۰۰ و عن ابن العلاء المحضمي وان العلاء بن المحضمي نسخ اينجا مختلف واقع شده و بعضي نسخ اينجين كه
نوشته شده و بعضي و عن ابي العلاء المحضمي ان العلاء المحضمي و بعضي عن ابن العلاء المحضمي ان العلاء المحضمي و در تقريب گفته است علان المحضمي علف بن اميه بود صحابي بزرگ
عالم كرد و يرحم بر آن حضرت را و ابي بكر و عمر را و ابن العلاء بن المحضمي قبول است از طبقه ثابته و كان ميرم كه نام و جملد است كان بود علان محضمي حامل رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم و كان اذا كتب اليه و بود چون مي نوشت نامه بجانب آن حضرت بلده بنفشه ابتدا ميگردانيد و خود هم چنين مي نوشت من العلاء بن المحضمي
الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم السلام عليكم ورحمة الله و رواه ابو داود و ان حضرت زير چنين مي نوشت من محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من ان السلام مي نوشت بروي
بخصوص اگر مسلمان بود و و الا على العموم مي نوشت سلام على من اتبع الهدى چنانچه هر قل نوشت و آوردن اين حديث درين باب با اعتبار بودن او ست تعدد من سلام چنانچه نصير
كرديم و هم چنين سه حديث و يكركه متصل اين آورده و در احوال كنيت با اعتبار تعلق آن است بسلام كه كاسي كتابت نيز كرده ميشود و هم چنين است
عادت موهف رحمه الله عليه كه در آخر فصل احاديث سارده آينجه متعلق و مناسب بتمام است ۱۱۰۰ و عن جابر ان النبي صلى الله عليه
وآله وسلم قال اذا كتب احدكم كتابا فليست به چون بنويسد يكی از شما نامه را پس بايد كه خاك افشانند بروي ياد او است كه بر خاك اندازد
اورا فانه انجح للحاجة زیرا كه اين ترتيب پروزي آرنده و برآرنده تراست مراحت را و اين بخا صيت است كه بخرطام شارع بان محيطه تازنده و خبر نبوت از توان دست
و بعضي از ارباب معرفت در توجيه معني ثانی گفته اند كه از اذاعتن نامه بر خاك براي اسقاط اوست از نظر اعتبار و اما در جرحي غزو علاست و الاصل ان بقصد و بعضي گفته اند مراد
بترتيب ما فله است و تواضع كردن و خاك را مي نمودن در خطاب بكتوبه بآيه و برين و جزميبر خلتير به راجع با حد كم باشد و احتمال دارد كه بكتابت تير باشد و هر دو معني اول
متمين است كه بكتابت و دو معني اول مناسب تراست ببحث در صراح گفته از ارباب و ترتيب خاك آلوده كردن و خاك بر انداختن برخيزي و در بعضي روايات آمده و التروا
لكتاب فانه انجح للمراد و در قاموس گفته اتر به و تر به بخت بروي تراب و در نهايك گفته اتراب خاك بختن بزانه رواه الترمذي و قال هذا حديث منكروا و عن
زيد بن ثابت قال دخلت على النبي كفت و آدم بر خيمه صلى الله عليه وسلم و بن يد يكاب و نذر ان حضرت كاسي نشسته بود و سمعته يقول پس شنيدم آن حضرت
ميگفت بان كاتب ضع العلم على اذنتك نه قلم را بر گوش خود و در روايتي قل اذنيك بلفظ شنبه فانه اذ كرم الال زير كه نهادن قلم بر گوش ياد دهنده تراست مراعات كار
يعني تشا عبات را براي جان معاصد و مطالب و اين بخا صيت است كه سر آرا شاعر و اند و طيب گفته كه قلم حك زبان دارد و خاك گفته اذ العلم احد اللسانين و زبان تر شاعر
دل است و نهدن زبان بر گوش كه محل اسراع است موجب قرب بقلب است مابشود آنچه راده ميكند از عبارات و فون كلام و اين كلام مخلي است و نكته است بخوان
كه بيان مناسب ميكند و اسد علم رواه الترمذي و قال هذا حديث غريب و في اسناد و ضعف و حديث غريب در اصطلاح مشهور است كه از يك يكي آمده باشد
و اين منافات ندارد بصحت چنانكه در مجلس معلوم شده و لند كفت و في اسناد و ضعف و زو بعضي غريب يعني تشا است كه روايت است بزعلا فقه ۱۷ و عنه قال ان
رسول الله و هم از زدين ثابته آمده كه اگر در راغيبر خذ صلى الله عليه وسلم ان تعلم السر يا نية با موخن لغت سباني كه زبان قوريت است و يهود و آزارا ميكنند و مي نوشتند في
روايتك انه امرني ان اعلم كتاب يهود و در روايتي آمده است كه زدين ثابته كفت آن حضرت امر كرد مرا با موخن خط و كتابت يهود و قال كفت آن حضرت اني
ما من يهود على كتاب من اين نيم ز يهود بركتاب يعني ميسر كم اگر بفرمايم يهودي را كه نبوي از جانب من نامه بسوي يهود كم و ميش بنويسد و ميسر كم نامه كه از جانب يهودي
من و آزيه يهودي بخواند و ثابته نقصان كند قال زيد بن ثابت فاصبرني نصف شهر حتى تخلفت پس نكشت بر من نيم ماهي تا كه از موشم من زبان يهود و خطايشان را فغان اذا
كتب الي يهود كفت پس بود آن حضرت يا بود شان و حال برين و بعد كه چون مي نوشت نامه بجانب يهود من مي نوشتم و اذ اكتبوا اليه قرات لكنا به و چون مي نوشتند
يهود بجانب آن حضرت من بخوانم براه آن حضرت نامه ايشان را و الترمذي و عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا انتقم احدكم الى
مجلس فليسلم چون بيايد و برسد يكی از شما مجلسي بايد كه سلام كنند فان بدل العان مجلس فليجلس پس اگر قرار كيرد راي او و خوش آيد و اگر نشيند بايد كه بنشيند و اما قاسم فليسلم
پس برو قمي كه بر خندد و برده بايد كه سلام كند يعني در هر دو حال در آمدن در مجلس و بر آمدن از آن سلام كردن سنت است فليست الاولى باحق من الاخرة زیرا
كه نيت تسليمه اولي يا مراه اولي مراه و لا تاتي ترا تسليمه اخيره يا مراه اخيره و هم چنانكه سلام در هر مرتبه سنت است جواب سلام نيز واجب باشد رواه الترمذي و ابو داود
۱۱۰۰ و عن علقان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا خير في جلوس في الطرقات الا لمن هدى السبيل و زوال النية و غرض البصر نيت يكي نشستن ديگر
اگر كسي را كه نماز را بر او واجب كود سلام را و پوشند و دينها نظر را و امان على المحولة و ياري و در جمعي كه نفع هاي علم چيزي كه بران بركند از دواب مثل شر و غرضم جامعني ياري و در قديم
باب را بركيرد واه في شرح لسنه و ذكر كحل بيا چيزي في باب فضل الصدقة و ذكر كره شده حديث ابي هريرة بن جهم و فتح و او شده بيا كه دعوي ذكر سلام است در باب صدقه

الفصل الثالث و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لما خلق الله آدم و نفخ فيه الروح هرگاه که پدید کرد خدای تعالی آدم را و میدرد وی روح اعطس عطسه زد و هم فقال پس گفت آدم الحمد لله الحمد لله باذن نه پس محمد گفت آدم خدا را بآوردن وی یعنی این حمد که آدم خدای تعالی را گفت بقیه و تیسر وی گفت زیرا که حمد وی امر است عظیم آسان نکرد و مکر تیسر وی فقال له و بد پس گفت ملا را پروردگار او و میخواست الله و چون یا سوخت پروردگار تعالی آدم را و ادب عطسه خواست که یا موز و ادب سلام پس گفت یا آدم اذهب لی اولئك الملائكة اسی آدم بر و بسوی این فرشتگان الی ملاء منهم جلوس یعنی بسوی با عظیم از ایشان که نشسته اند پس این قول پروردگار تعالی باشد برای بیان ملائکه مشارالیم و احتمال دارد که قول حضرت پیغمبر باشد صلی الله علیه و آله و سلم برای بیان آنکه قول و هم سجده او ملک الملائكة اشارت باین جاء از ملائکه بود و ملائکه اشرف قوم و رسا و مقدمان ایشان باشند که رجوع همه بقول آنها بود و فعل پس بگو السلام علیکم پس گفت آدم بملائک السلام علیکم و در بعضی نسخ صریح آمده که فقال السلام علیکم قالوا گفتند فرشتگان علیک السلام و رحمة الله ثم دجج پیغمبر باز آدم الی و بد بسوی پروردگار خود چینی بگفتی که کلام کرده بود با وی پروردگار تعالی فقال پس گفت پروردگار تعالی ان هذہ تختیک و تحیتہ بنیت بیدهم بدستیک این کلمات روش سلام تست و سلام پس ان تو میان که یکدیگر فقال له الله پس گفت مرا دم را خدای تعالی و بدله مقبوضان و هر دو دست وی تعالی بسته شده بودند چنانکه کسی دست بسته چیزی در دی نیاید میزد و اختراقیها مشیت اختیار کن هر کدام زین و دست را که میخواهی یعنی هر چه در یکی ازین و دوست فقال پس گفت آدم اخترت یمین یعنی را چپ را که در دست راست پروردگار خود را و کلامی دی یمین مباد که و هر دو دست پروردگار من راستند و مبارکند این کلام آدم است و یا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند نماز که اطلاق ید پروردگار تعالی از مشابهاست و باز این که هر دو دست او یمین است متشابه دیگر و قوم را در شرح این قول معانی و تأویلات است اول آنکه ثابت در حق تعالی بر صفت است نه ید جارح و این عبارت کنایت است از نفی ید جارح یعنی اگر ید جارح میبود یمین و شمال میبود و در آخر کلام شارح است که مراد وجود خیر و برکت است که لازم به یمینی و ماده اشتقاق است ثانی آنکه مثال ناقص میباشد در قوت و بطش پس بودن هر دو دست یمین کنایت است از نفی نقصان از صفات وی تعالی و تقدس و بیان کرد که صفات وی کامل اند ثالث آنکه مراد آدم شکر است بر تمامه نعمتهای پروردگار و بیان آنکه که هر چه از جناب وی رسد همه فضل و نعمت است چه لطف و چه قهر زیرا که چون گفت اخترت یمین یعنی من تو هم کمشت ترجیح صفات لطیفه بر قریه پس بقول خود که گفت و کلامی یدی را مبارک که دفع این تو هم کرد و در اختیار نفس خود برادر باع آنکه مقصود و خف ماری تعالی است بغایت جو و کر و احسان و تفضیل زیرا که عرب میگوید هر کس را که علی الاطلاق نافع است کلامی یدی را میگویند و هر کس را که ضرر میکند مطلقا میگوید منیب و بشال فاد و آنرا که نفع کند و ضرر میگوید فلان زمین دارد و نه شمال خامس آنکه ید را اطلاق میکنند بر قدرت و نعمت پس بر تقدیر داده قدرت عبارت است از خلق هر چه و ایمان و ضلال و کفر و بر تقدیر داده نعمت عبارت است از رخ و الطاف باهل هدایت و قهر و شدت بر اهل ضلال و همه عدل و حکمت است زیرا که وی عزیز و غالب است تصرف میکند در ملک خود و عظیم و عظیم است میبد از چیزی را که اطلاق نیست بران غیر او چنانکه در آیت کریمه فرمود یضلن شیئا و میدی من شیئا و هو العزيز الحكيم نه بسطها پیشکش پروردگار تعالی دست راست را فاذا فیها آدم و در زینت پس نگاه در دست راست آدم و اولاد او دست تھا پس گفت آدم ای و ب ما هو لا ای پروردگار من چه چیزند و چه کس اند اینها که در دست تو اند قال هو لا و ذیقت گفت پروردگار تعالی اینها در دست تو اند فاذا کان افسان مکتوب عوره بین عینیه پس نگاه بر آدمی نوشته شده است دست عمر وی میان و چشم وی فاذا فیهم رجل اضواء هم پس نگاه میان این آدم میان مردی است روشن ترین ایشان او من اضواء هم یا از جمله روشن ترین مردم شک را وی است یعنی در میان ایشان جامه بود و روشن ترین از دیگران و این یک مرد از جمله ایشان بود قال یا رب من هذا گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد قال هذا ابنتک داود گفت پروردگار این پسر است که داود نام دارد برین تقدیر اسمکال نذر و اما در روایت اولی که فاذا میکند که این مرد روشن ترین همه مردم بود و اسمکال است که این ستمگر مفضلیت داود است بسیار اینها جواب این سخن آن است که حق سبحانه و تعالی هر که را نیت از امتیاز و رفور و نورانیت تا باعث شود بر سوال از حال وی و مترتب کرد و بران آنچه مترتب گشت از قصه عمر و محمود و نیت مراد با صوبت زیادت و در جمیع صفات کلل پس شاید که در صورت داود نوعی از رضو و نورانیت در آن عالم باشد یا درین عالم نیز که بوی نماز باشد یا غیر این و دیگر و هر یک از اینها مخصوص اند بصفتی و ممتاز بوجهی و لازم نمی آید ازین فضل بسیار اینها و نیز لازم نیست که باعث بر سوال از حال داود در روایت و ممتاز از کل بود بلکه تواند که نظری بر وی و لا اتفاق افتاده و باعث بسط کشته باشد و این معنی از لفظ حدیث بطریق دیگر در اول کتاب در باب ایمان بقدر روایت کرده مفهوم میسر کرد زیرا که لفظ را سجا نیست که گردانده خدای تعالی میان و چشم هر آدمی انان جامه درخشان فی نور پس دیدم در این نشان خوش آمد و درخشان میان و چشم آن فافهم و قد کتبت له عمراد بعین سنه و گفت حق سبحانه که تحقیق نوشتم مرا و در عمر چهل سال و در بعضی نسخ عمر را بعین سنه آمده قال یا رب و دفعی عمره گفت آدم ای پروردگار من زیادت کن و عمره می چینی قال گفت پروردگار تعالی فذلک الذی کتبت له ان یماتک که نوشته ام مرا و از عمر دیگر نمیشود قال گفت آدم ای و ب فانی قد جعلت له من عمری ستین سنه ای پروردگار پس من تحقیق کردیم مرا و از عمر و شصت سال قال گفت پروردگار راست و ذلک تودانی و مطلوب تو که بخشیدی را عمر خود شصت سال یعنی اختیار تراست اگر بخشی چه نافع است قال گفت ان حضرت ثم سکن الجنة پسران شد آدم شصت سال ما شاء الله آنکه که خداوند بود و هم صراط منها پسران این از آن فرشته شد و کان آدم بعد از آنکه بود و آدم که شصت و چهل

انما خورده بود و مصافحه میکرد و ابن زبیر رضی الله عنهما در کعبه بخواری و بخواری گرفت که پایهای او را زیر میکرد و در سر او پیش محبت و اگر چه چنین مردی پیر باشد که آنوقت
 شوی است این باشد در مصافحه با زن جوان درست است و مصافحه با مرد خوش شکل درست نباشد و بعد که نظر کردن حرام است مساس کردن او نیز حرام بلکه حرمت مساس سخت
 از نظر است که انی مطالب المؤمنین و در صلوة مسعودی گفته که چون سلام گوید دست باید و او را که دست دادن سنت است و لیکن کف بر کف باید نهادن و در انگشتان
 نشاید گرفتن که به مقت و اما معاقله اگر خوف فتنه نباشد شروع است خصوصاً نزد قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابی طالب بیاید و از ابی جعفر و محمد رحمة الله علیهما که است
 بوسیدن دست و دامن و چشم و معاقله آمده است و ایشان میگویند که از معاقله نمیگردد و اند چنانکه در فصل اول از حدیث انس بیاید و آنچه روایت کرده اند پیش از نبی است و
 از شیخ ابو منصور مازنی در تطبیق احادیث نقل کرده شده است که آنچه بر وجه شوی بود و کرده است و آنچه بر وجه بر کرامت باشد شروع و گفته اند که خلاف در جای است که
 بر همه تن باشد اما با تمیض و وجه لا باس به است با جمیع و هو الصبیح کذا فی الکافی و بوسه دادن دست عالم شروع را جایز است و بعضی گفته اند مستحب است و آنچه بعد از
 مصافحه دست خود را به بوسند چیزی نیست و فعل جاها نیست و کرده است و زمین بوس کردن نزد ادرا و علما و مشایخ حرام است و فاعل و ماضی بدان هر دو آثم اند که عافی
 الکافی و فقیه ابو جعفر گفته که هر که زمین بوس کند نزد سلطان و امیر و یا سجده کند اگر بر وجه تحیت کند یا فرنگزد و لیکن آثم و ترک کبیره باشد و اگر به نیت عبادت کند کافر
 گردد و هم چنین اگر اصلاً حیث مستحضر نکند و کافر شود نزد اکثر علما و زمین بوس کردن سبک تر است از خضار و یا جبین بر زمین نهادن که انی المظهره و اگر بر دست عالم یا
 سلطان بوسه داند به نیت علم و عدالت و اغوازدین لا باس به است و اگر به نیت غرض دنیا و می کند کرده است و است شد کرامت و اگر یکی از عالم یا زاهد التماس بای بوس
 او کند باید که اجابت نکند و نگذارد که بوسه دهد و در فقه گفته که لا باس به است و در بعضی احادیث بوسیدن بعضی از صحابه بایان سرور صلی الله علیه و سلم آمده چنانکه در فصل چهارم
 از حدیث و در عهد القیس بیاید و در بوس کردن اطفال رخصت است اگر چه ولد غیر باشد و بوسه دادن بر دامن طفل سنت است و گفته اند که بوس بر رخ و وجهت
 یکی بوسه مودت است و آن بوسه والدین است و ولد را بر خضار و آن بوسه رحمت است و آن بوسه مردالدین را بر سر ثالث بوسه شهوت است و آن
 بوسه زوح است و زوجه را بر دامن رابع بوسه تحیت است و آن بوسه مسلمانست و یکدیگر را بر دست پنجم بوسه خواهر است برادر را بر جبهه و نزد بعضی بوسه دامن
 مردان یکدیگر را بر دست و می کرده است و نزد بعضی بوسه دادن ولد صغیر را واجب است و مر ویست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد بر دامن
 زهرا و می فرمود که میبایم از وی بوی بهشت و چون قدوم می آورد آن حضرت اول بر فاطمه و آمده معاقله میکرد و می بوسید سر او و الله اعلم الفصل الاول
 عن قاتله قال قلت لانس کانت المصافحه فی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم قاتله گفت از انس پرسیدم آیا بود مصافحه در میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 قال گفت انس نعم آری بود مصافحه در صحابه رضی الله عنهم و رواه البخاری و عن ابی هریره قال قبل رسول الله بوس کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 الحسن بن علی بن ابی طالب و عنده الاقرع بن حابس و بود نزد آن حضرت اقرع بن حابس که صاحبی است و هم آورد بر آن حضرت در فقه کذا و قد روى
 تمیم و شریف بود در جاویت و السلام قال الاقرع پس گفت اقرع ان لی عشرة من الولد بدستیک مراد من انداز فرزندان ما قلیت منهم احدا بوس نکرد و هیچ
 یکی را از ایشان فظروالیه و رسول الله پس نیک بنکرست بسوی اقرع پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم قال بستر گفت آن حضرت من لا یرحم لا یرحم کسی که بر ما
 و شفقت نورزد و با خلق خدا یار و لا و رحمت کرده نشود یعنی رحمت نکردن پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوسی و ذکر این حدیث درین باب بهجت مناسب قبیلت است
 در معاقله و متفق علیه و سند کور و و باشد که ذکر کنیم حدیث ابی هریره که در وی این کلمه است اثم کلمه که برای نام حسن فرموده فی باب در باب مناب
 اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم و علیهم السلام احبین انشاء الله تعالی و ذکر کرده شد حدیث شام هانی که در مصابیح دین فصل ذکر کرده است فی
 باب الامان در باب ان دادن کفار که بان مناسب و موافق تر است الفصل الثانی عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ما من مسلمین یلتقیان منیت میجد و مسلمان که پیش آیند یکدیگر فیتصافحان پس مصافحه کنند الا غفر لهما قتل ان یغفر قاتل و اگر یکی از آنها زنده شود و از ایشان
 پیش از آنکه جدا شوند یکدیگر رواه احمد و الترمذی و بن ماجه و حنفی و ابی داود و در روایت ابی داود آمده که قال گفت آن حضرت اذا التقی المسلمان
 قضا فحاجون ملاقات کنند و مسلمان پس مصافحه کنند و حلال الله و حمد گویند خدایا و استغفراه و امرش خواهند خدایا غفر لهما میزدید شود مرایشان را و هم
 انس قال قال و جل یا رسول الله الرجل منا یلقی اخاه او صدیقہ مروی از آن حضرت پرسید یا رسول الله مردی از مسلمانان پیش می آید برادر خود را یعنی یار
 یا پیش می آید دوست خود را چکار کند انی خفی له آیا و تا کند سر و پشت برای آن بر آورد و دست خود قال لا گفت نکند و انما یل کر و اندین سر و پشت است
 که انی بعض النحاشی و طیبی از حیثی الله نقل کرده که انما یل کر و دست از نهت هر دو حدیث صحیح در وی از آن که هر چه از بسیاری از آنها که مشوب بطل و صلاح آنها را میکنند
 اما اعتبار و احتیاط بدان نتوان کرد و در مطالب المؤمنین از شیخ ابو منصور نقل کرده که گفت اگر بوسه دهد یکی پیش یکی زمین یا یا پشت و تا کند از سر و کمر و بگوید که
 است زیرا که مقصود تعظیم است نه عبادت انتی و بعضی از مشایخ در میان آن تعلیظ و تشدید بسیار کرده اند و گفته اند که الاضمان چون کفر از حد علم طال با گفت آن مرد آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم اهل تر مده قبله یا پس معاقله کند بوسه زدن بر او و دست را طال لا فرموده و کند باین حدیث استدلال کرده کسی که کرده داشته است معاقله را و قبل

چنانکه سابقا از امام ابو حنیفه و محمد نقل کردیم و بعضی گفته اند که کرده است که بر سبیل ملحق و تعظیم بود و جایز آنکه نزد تو دوید و قدم سبزه اند یا به جهت طول عداوات طلبه
و شدت محبت فی السب و در آنکه بکمال دست و جبهه را کند و تقبیل بد عالم و راه یار می گیرین جایز است و قد مو قال افی اخذ بیده و یصاحبه
گفت آن مرد آیاس بکیر دوست او را و مصافحه گفت قال نعم فرمود آری دست بگیر و مصافحه کند و او را الترمذی و عن ابی امامه ان رسول الله صلی الله علیه
و سلم قال تمام عبادۃ المؤمن ان یصغ احدکم ید علی جبهته او علی ید فرمود تمام و کمال پیشش بیا این است که بنید یکی از شما دست خود را بر پیشانی
سایر یا بر دست وی فیساله کیف هو پس پرسد چگونه است وی و تمام تجانکم بینکم المصافحه تمام و کمال سلام های شاکر میان یکدیگر میکنند مصافحه است یعنی چون سلام میکنند
نیز کنند تا سلام تمام شود و کمال کرد و او را احمد و الترمذی و وضعه و عن عائشه رضی الله عنها قالت قد م ذلین حادثه لیل ینته حاسبه
گفت که قدم آورده بدین حارثه که مقرب و مقبول درگاه نبوت بود و در او ایل او را بتناهی آن حضرت بدین می گفتند و رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بیت
و آن حضرت در خانه من بود فاما و فصرع الباب پس آمدید آن حضرت را پس بگفت در را فقام الیه پس بایستاد و رفت بجانب وی رسول الله صلی الله علیه
و سلم عویانا بر بنه یعنی بی آنکه بر او پیشین می کرد و میجو ژوبه در حالی که میکشید آن حضرت جان خود را که رد ابا شد از شدت فرح و غایت شوق و عایشه میگوید و الله
ما را ینته عویانا لا قبله و لا بعده بخدا سوگند ندیدم من آن حضرت را بر بنه در چنین حال که استقبال کسی باین قدر شوق بر آید و قول عائشه که گفت آن حضرت در خانه من بود
مقصود بیان واقع است یا مبالغه است در بیان مقصود که این چنین خوشحال شد که از خلوت و خانه من باین شتابی برآمد فاحقته و قلبه پس معاظه کرد آن حضرت زید
بن حارثه را و بوس کرد و او را این حدیث و همچنین حدیث جعفر بن ابی طالب که بایده دلیل است بر جواز معاظه و تقبیل و محاسبین است که معاظه و تقبیل در قدم و مخرج
جایز است بی کراهت و او الترمذی و عن ایوب بن بشیر بن مومنه و فتح معجمه سکون تخماید عدوی بصریت و بعضی گفته اند مجهول است عن حبل
من عشرة انه قال قلت لابی ذر وایت است از ایوب بن مومنه که در کار عشره بود فقالت که گفت آن مرد و فقام الیه فی در رضی الله عنه هل کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم یصالحکم اذ القیتهم آباء و آن حضرت که مصافحه میکرد شما را چون ملاقات میکردید شما آن حضرت را قال گفت ابو ذر ما القیتهم قط الا صافحی ملاقات
نکردم من آن حضرت را هیچگاه که آنکه مصافحه کرد مرا و بعث الی ذات یوم و کس فرستاد بسوی من روزی و لم اکن فی اهلی و نبودم من در میان اهل خانه خود و
بجای رفتم بودم فلما حیث اخبرت پس هرگاه که خانه آمد خبر داده شد که کس آن حضرت بطلب تو آمده بود فانتبه و هو علی سر بر سر آمد من آن حضرت
و حال آنکه آن حضرت نشسته بود بر تخت فالتزمی پس معاظه کرد مرا فکانت تلك احوذ و احوذ پس بود آن معاظه حید تر و سره تر از معاظهای که درم یازده معاظه
که آن حضرت میکرد در خانه و ابعیال ذوق و راحت و نکو را جو برای تاکید و تقریر است و از اینجا معلوم کرد که معاظه در غیر حال قدم و مخرج غیر آمده برای اهل محبت
و غایت دوا بود او و در عن عکرمه بن ابی حبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم جئته گفت عکرمه که گفت آن حضرت در روز آمدن
من آن حضرت را برای محبت اسلام موحبا بالو اکب المهاجرو بسوی که بجهت آورد در حبس کان فرخ را گویند و این دعاست بخوش آمدن و خوش طالع رسیدن و سبیل
در جمع الجوامع از مصعب بن عبد الله آورده که چون آن حضرت عکرمه بن ابی حبل را دید بایستاد و بجانب او رفت و اعناق کرد و فرمود موحبا بالو اکب المهاجرو عکرمه بن ابی حبل
شیدیه العدوات بود آن حضرت چنانکه پدرش و فارس مشهور بود و بگویند روز فتح و پیروست پس رفت بسوی وی زن وی ام کلثم بنت الحارث که برادرزاده ابو حبل بود
داود او را و از آن حضرت و اسلام داده و نیکو شد اسلام او و طلب استغفار کرد از آن حضرت از آنچه گذشته بود مرا و امانت و فضایل است و ذکر این حدیث درین باب
باعتبار مناسب تر محبت است مصافحه را و او الترمذی و عن اسید بن حضیر و حبل من الانصار و است است از اسید بن حضیر بصیغه تصغیر در هر دو
اسم که در دست از انصار فاضل کبیر الشان از انصار حاضر شد عتبه را و بد را و مشاه و دیگر را و برادی و آن حضرت میان او و میان زید بن حارثه قال گفت راهی
بدینا هو مجید القوم در انشای آنکه وی یعنی اسید بن حضیر را میگوید با قوم و کان فیه مزاج و بود در اسید عادت مزاج بکسر میم لازم کردن و مزاج بضم میم نرازمه بدینا
یعنی بکسر میم در انشای آنکه میخیزد اسید قوم را مزاج فطنه النبی پس سخی زد و بخلائی او را پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی خاصه نه یعود در که وی بگوئی چون بی
مزاج میکرد وی چند اندیشه قوم را آن حضرت نیز با وی ازین عالم دای کرد و نه خوش خلقی نمود و از اینجا معلوم شد که مزاج کردن اگر در وی مخد و شرعی نباشد شنیدن آن
مباح است و انبساط و وضع از شرف است و چون آن حضرت چوب را در که تلائید نه فقال پس گفت اندر اصبوحی قصاص ده مرا یعنی تا در کردن مرا بر
خود تا قصاص کرم از تو و بخلائی چوب را در خاصه تو چنانکه تو من کردی مبار و اصبوحی قصاص گرفتن قال گفت آن حضرت اصبوحی قصاص بگیر از من و بخلائی چوب
در خاصه من قال ان علیک قیضا و لیس علی قیض گفت آنکه در تن تو پیر این است و نو در تن من پیر این اگر من بپای این بخلائی در قصاص برابری میشود و فرج نجیب
پس بر داشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و کشف کرد بدن شریف را عن فتیحه از پیر این خود فاحقته پس در کند گرفتن مرد آن حضرت را و حبل قبیل کشیده و
بوس کردن گرفت اندر تر که آن حضرت ما قال فاددت هذا ما رسول الله گفت آنکه از من بخور است به و موم و طلب قصاص کرم بر من را که بدین شریف را بوس کنم و دل عاشق حید را
داده او را و بدین لفظ حدیث برانجی که در صایح مذکور است شرح کرده شد قضای آن کند که آن مرد مزاج کننده و قصاص طلبیده من اسید بن حضیر باشد و حبل من الانصار که و

شده مجرور باشد و بیان اسید بن خضیر بود و لفظ جامع الاصول این چنین است عن اسید بن خضیر قال ان رجلا من الانصار كان فيه مزاج فبينما هو يمشي
 القوم يضجهم قطعته النبي الحديث و این دلالت کند بر آن مردی دیگر است که اسید بن خضیر از حال وی روایت میکند و طبعی جبارت متن را توجیه کرده موافق
 آن ساخته و در وی تکلفات را کتاب نموده بر آن مزاج کلام از ظاهر و باعث بر کتاب تکلف آن است که اسید بن خضیر از عظمای صحابه و نقباء انصار است و جود این معنی را
 مستقیم دارند و الله اعلم و عن الشعبي ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم تلقى جعفر بن ابی طالب بنی ازیما بعین است روایت میکند که آن حضرت پیش
 جعفر بن ابی طالب را فالتزمه و قبل ما بین عینیه پس معانقه کرد و او را بوسه داد میان دو چشم وی و الله اعلم این همان قصه قدوم و ست از حبشه چنانکه در حدیث
 آئیده مذکور است و او را بود او و الله اعلم فی شعب الایمان مرسله و فی بعض نسخ المصابیح و فی شرح السنه عن البیاضی مضافا یحیی
 بفتح موحده و خفه ثمانیه و اجماع صاحب منسوب است به بیاض بن عامر و این حدیث مقبل است یعنی مرسل نیست زیرا که وی صحابی است و در جامع الاصول گفته
 که بیاضی که مطلق مذکور کرد و بی تسمیه عبد الله بن جابر بیاضی انصاری است و از این مرسله آورد که گفته بیاضی ان کس است که روایت کرده از وی ابو حازم القاری و
 حدیث مالک در موطن در غیرات در صلوة افراج کرده و گفته اند که نام او عبد الله بن جابر است و الله اعلم و عن جعفر بن ابی طالب فی قصه رجوعه
 من ارض الحبشه روایت است از جعفر بن ابی طالب در قصه بازگشتن او از حیرت حبشه آمده که قال کف فخرجنا حتى اتينا المدینة پس بیرون آمدیم از حبشه تا آنکه
 آمدیم بنده قلعا فی رسول الله پس پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاعتقنی پس معانقه کرد مرا ثم قال یسیر کف آن حضرت ما ادعی اما بفتح
 خضیر افراج در معنی یا هم من که بفتح خضیر خصال شوم ام بقدر و م جعفر یا از آمدن جعفر بن ابی طالب و موافق افتاده بوده اند بن جعفر فتح خضیر این کلام
 را وی است که در بیان معنی حدیث گفته و او را فی شرح السنه سمودی در وفاء الوفا ما جابرا و المصطفی آورده که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است مالک در آمد
 مالک مصنفه او کرد و گفت معانقه نیز میگردم اگر بدعت نبودی سفیان گفت تحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است ازین و تو و معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم جعفر بن ابی طالب را و عقبین کرده و او را در وقت قدوم و از حبشه مالک گفت آن مخصوص بحضرت سفیان گفت لایله عام است و حکم ما و جعفر بن ابی طالب
 اگر انصالحان باشیم زن نمیدی که در مجلس تو حدیث کنیم مالک گفت نعم ذن و آدم پس سفیان ساق مدیث گردید که داشت مالک سکوت کرد و عن ذایع و کان فی
 و قد عبد القیس روایت است از ذایع بر وزن اسم فاعل از راعت و بود وی در ایامیان عبد القیس قال کف اما قد منا المدینة هرگاه که قدوم آوردیم ما مدینه فخرجنا
 لتباد من و اهلنا پس شتابی می گردیم و از دور مشتاقیم و فرود می آیم و می افتادیم از کهای خود فقبل ید رسول الله پس بوسه میدادیم دست مبارک پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم و در جلله و پای شریف او را از آنجا توجیه می بوس معلوم شد چنانچه با اشارت بدن کردیم و او را بود و روایت کرده شده است که چون و قد عقیب
 آمدند چنانکه مذکور شد و شوق و بی طاقتی و اضطراب دادند و مردی که سوار قوم بود و شیخ نام داشت اول تیرل خود فرو و آمد و غسل تازه بر آورد و جامه سفید پوشید و بجه
 شریف درآمد و دو کانه بگذارد پس تانی و وفار خوشوع و خضوع و انکسار بجلوس شریف آمد و سعادت ملازمت رسیدن حضرت بدوئی شاکر و این اب را از وی بسند به وفور
 در تود و خصلت است که حق تعالی از او دست میدارد و علم و وقار و عن عائشة رضی الله تعالی عنهما قالت ما دایت احد کان اشبه لغت عایشه ندید
 هیچ یکی را مانند ترسما و هدی و اولاد و دمت و هدی و دل سمت بفتح سین محله و سکون میم راه و روش نیک و هدی هم بر وزن همت سیرت نیک چنانکه خطبه
 مالتوڑ آمده است حیر المدی هدی محله و دل بفتح و ال محله و تشدید لام نیز برین وزن نزدیک است در معنی بیداری و هدی و از سکینه و وقار در همت منظور
 شامل اندک فی الصراح و ازین بیان معلوم شد که هر سه نزدیک هم اند در معنی توریشتی گفت سمت اشارت است بخصوع و خشوع و تواضع و هدی بکنیه و وقار
 و دل بکن خلق و حسن حدیث و آنکه گفت و فی روایه حدیثا و کلاما حدیث و کلام نیز قریب بلکه متحدند معنی هر یک که مراد یکی سخن دارند و از دیگری طریق روش
 سخن کردن و با جمله عایشه میگوید بنده هم هیچ یکی را مشاهده درین امور بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من فاطمه ز فاطمه رضی الله عنها بعد از آن قریب محل و محنت
 فاطمه را از آن حضرت و میل و محبت یکدیگر را که از نشان مشابهت و مماثلت است بیان کرده و گفت کانت بود فاطمه اذ دخلت علیه چون می درآمد بر آن حضرت قائم
 الیهامی ایستاد و میرفت و میل میکرد آن حضرت بسوی وی فخلد بیدها پس میگرد آن حضرت دست فاطمه را بختلها پس بوس میکرد او را و اجلسها فی مجلسه و
 می نشاند آن حضرت فاطمه را در جای نشست خود یعنی جای خود را برای وی میگذاشت و او را می نشاند و کان اذا دخل علیها قامت الیه فاخذت بیده فقبلته و
 اجلسه فی مجلسها بود آن حضرت چون می درآمد بر فاطمه ایستاد و میرفت و میل میکرد بسوی آن حضرت پس میگرد دست آن حضرت پس بوس میکرد وی و می نشاند آن حضرت
 در مجلس نشست خود و او را بود او و عن البراءة قال دخلت مع ابی بکر اول ما قدم المدینة گفت بر این عارب که صحابی شهر است درآمد با ابو بکر رضی الله عنه یعنی
 خانه و منزل را در ابتدای قدوم آوردن وی مدینه را فاذا عایشه ابنته مضطجعة ناکاه دیدم عایشه دختر ابو بکر رضی الله عنها بر بیلو افتاده است قد اصابها حمی در حالی
 تحقیق رسیده است عایشه را تب فاما ها ابو بکره پس آمد عایشه را ابو بکر فقال کیف انت یا بنیة پس گفت ابو بکر عایشه را چون تو ای دختر من و قبل خد ها بوس کرد
 رخساره عایشه را و او را بود او و عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى بصبي فقبله روایت است از عایشه رضی الله عنها آورده شده از آن حضرت که وی بوس کرد

ان حضرت و افعال اما انصهر منجمله آگاه باشد بدستی که ایشان حامل و باعث بخل اند چه آدمی را چون فرزندان شدند در اتفاق و صرف مال بر غیر ایشان بخل میورزد بلکه بر ایشان نیز تا ایشان هلاک نشوند و محتاج نکوند منجمله و باعث بر حسن و علت آن میشود و در دنیا و در آخرت و میرسد مبادا کشته شود و ایشان بی کسی و منجمله و منجمله هر دو نفع میسر و سکون با بعد میسر و چون خدمت کرد ازین جهت بوجبی و دیگر نشانیر که دو فرمود و انصهر من و محاسن الله و بدستیکه اولاد تحقیق از رزق نعمت خداوند که افضل خود بخشد و عطا نموده است مشق از رزق نفع یعنی ابعاش که رزق موجب آنست قوله تعالی فروح و روحان و رحمة و رزق یا مریحانست که انیشو است که بوس کرده میشود و بوی برده میشود از آن دوا و فی شرح السنه الفصل الثالث من جملة روایت است از عیسی بن امیه یا عیسی بن مره هر دو صحابی اند که کلام یکی ازین دو مراد است و ظاهر اول است و الله اعلم قال ان حسنا و حسینا رضی الله عنهما استبقا ویده رسیدن الی وصول الله بجانب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلهما الیه پس جمع کرد و فرام آورد ایشان را بسوی خود و قال ان الولد منجمله منجمله گفته اند که مقصود اینجا بیان محبت و شفقت و رحمت است بخلاف سابق که مراد خدمت و کرامت است و دوا احمد و عن عطاء الخراسانی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال روات است از عطاء خراسانی که از شامیه تابعین وثقات ایشان است بن ابی مسلم بنی خراسانی است ساکن شد شام را و ولادت وی سنه شصین و وفات در سن و ثلثین و مایه روایت میکند از وی مالک و او را جمعی و شعبه روایت میکند وی از صحابه بطریق ارسال مصافحوا مصافحه کنید و یذهب الغل تا بر و کینه یا بر کینه را و نهاد و او در پی فرستید بیکدیگر محتاجا و او دست دارد یکدیگر را و پیدا کرد و دوستی بیکدیگر و تذهب الشحنة تا بر و دشمنی یا بر دشمنی را و دوا مالک مرسل و عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی اربعه قبل المهاجرة کسب کبیرا و چهار رکعت پیش از نیم روز فکانه مصلای من فی لیلة القدر پس گوید که در آن رکعات از شب قدر و المسلمان اذا تصافحوا و المسلمان چون مصافحه کنند لم یبق بينهما ذنب الا سقط باقی فی ماضیان ایشان هیچ گناهی که آنجا ساقط میکرد و در جمیع ظاهر حدیث عموم ذنب است و آنکه مصافحه سقوط جمیع گناهاست و طبعی گفته اند که مراد از ذنب همان کینه و دشمنی است چنانکه از حدیث سابق معلوم شد که مصافحه سبب ذنبا نداشت و در قول طبعی نظر است چنانکه که مصافحه غالباً در میان اجاب میباشد خصوصاً در میان صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم که رحما بینهم فی فطوح است ایشان را می گرد زمین باقی ذنوب بعضی مواد کینه و دشمنی نیز ساقتا شود و بوجبی دارد و الله اعلم و دوا البیهقی فی شعب الایمان باب القیام مراد قیام است برای دخیل محاسن چنانچه متعارف این زمانست و بیان آنکه این شیوه در زمان نبوت بوده است و تحقیق دعوی کرده اند بعضی از علما که قیام برای داخل سنت است و احتجاج کرده اند بحديث قوموا الی سیدکم چنانکه بیاید و جواب آن تیرم که در کرد و بعضی بر آنند که مکرر و است و بدعت و منی غایت چنانکه ثابت شده است در حدیث انس از کرامت آن حضرت صلی الله علیه و سلم قیام صحابه را رضی الله عنهم و در حدیث ابی امامه آمده که آن حضرت فرمود بریز خیز چنانکه امام جمعی فرمودند و این عادت امام جمعی است و کلام در اینجا در شرح زیاده برین واقع شده است الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال لما قولت چون فرود آمد بنو قریظه از آن حضرت بعد از فتح خندق سبب پیچ روز ایشانرا محصور داشت پس فرود آمدند از حصار علی حکم سعد بن حکم سعد بن معاذ که سید اوس بود و ایشان خلفای اوس بودند که گویا بر عایت حال ایشان خواهد کرد پس چون فرود آمدند باین عهد که هر چه سعد بن معاذ بر ما حکم کند اختیار داریم بخت رسول الله کس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بسوی سعد بن معاذ و طلبید و آتایید و در بنو قریظه حکم کند و کان قریبا منته و بود سعد بن معاذ نزدیک از آن حضرت و وی زخم خورده بود در لعل و بر خورده خندق و خون از زخم وی روان بود و چون آن حضرت او را طلب داشت خون با کتیا و نجاه علی حماد پس آمد معاذ و بخدمت آن حضرت فرسودار فلما دفا من المسجد پس چون نزدیک شدند مسجد متبادر از مسجد شریف است که در مدینه است و این مضمون دست نمی آید زیرا که آن حضرت نزول در بنی قریظه داشت که ایشانرا محصور کرده بود و آن چند میل از مدینه دور است مگر ما مسجد جای دارند که آن حضرت در مدت قیامت آنجا نماز می گذارد پس مراد بسوی مصلای است و شاید که در آن مدت بنای مسجدی هم کرده باشد و مسجدی که الان در آن بقعه شریف منی است بدان صحیح باشد بر تقدیر چون سعد بن معاذ نزدیک بمنزل شریف آمد قال رسول الله کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا اله الا الله و مر کرده انصار را ظاهر آنست که مراد بدان قبلا دس باشد که سعد سید ایشان بود قوموا الی سیدکم که بخرید و با پیغمبر و بر و بجانب قدر خود متفق علیه و مضمون الحدیث بطوله فی باب حکم الانصار و کذب است حدیثی که سعد بن معاذ در بنی قریظه بر حکم سعد بن معاذ با داری خود در باب حکم اسیران و تمام قصه آن و آنچه متعلق است بدان آنجا شرح کرده شده است و با حدیث اصحاب کرده اند بسیاری از علما بر کرام اهل فضل قیام و بعضی گفته اند که مراد باین قیام تعظیم و تکریم نیست که برای داخل مجلس متعارف معتاد شده است و از آن نمی واقع شده و فرمود که آن از تکلفات امام جمعی است و نزد آن حضرت تا آخر عهد مدینه گمانی مکرر بود و طبعی گوید که اگر این قیام مراد بودی قوه السید که گفتی الی سیدکم بلکه مراد قیام تبار است حدیثی بسوی وی از برای اعانت در فرود آوردن از بک و حرکت کردن تا موجب سیلان دم از جراحت نکرد و کفتم من و بعد توفیق که اطفال دارد که حکمت در مراعات توقیر و اکرام سعد بن معاذ و امر به تعظیم و تکریم او و در اینجا برای آن باشد که او را برای حکم کردن طلبیده بود و پس از غلای شان او درین مقام ولی و انست شد تا باعث کرد و بر طاعت مقبول محمدی و الله اعلم و در حدیثی که مراد قیام آن حضرت صلی الله علیه و سلم معلوم بن ابی جبریل است و در قدوم وی حضرت می روایت کرده شد که مدعی قیام گفت حدیثی که مراد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز آنکه می آید تا برای منی بنی سیدان مکان خود صحیح نیست احتجاج بدان از جهت ضعف این روایات و اگر ثابت شود محتمل است بر خصیت در مقامیکه قاضا کند حال و مکرر مدینه و سایر

بود و مدعی سید بنی علی بود پس دیدتالیف ایشانرا بر اسلام مناسب تمام یار یافت از جانب آنها مطلع و استشرف بر طلب اکرام از حضرت می خواست مقتضای
 ریاست است کذا قال الطیعی پوشیده نماز که قیام آن حضرت را غایب را قیام می رضی الله عنهما آن حضرت را سابق معلوم شد و تاویل بان که آن قیام محبت و اقبال بود
 نه تعظیم و اجلال خالی از بعدی نیست و هم طبعی از محی التی نقل کرده که جماع کرده اند جماع میر علمایان حدیث بر اکرام اهل فضل از علم یا شرف بقیام و امام محی السنه محی الدین
 نووی رحمه الله علیه گفته که این قیام راهل فضل را وقت قدم آوردن ایشان شجاست و احادیث درین باب ورود یافته و درین زمان مریدان چری صحیح نشده و در مطالب
 المؤمنین از تفسیر نقل کرده که مکره و نیست قیام جالس از برای کسی که در آمده است بر وی بحسب تعظیم و قیام مکرره بغیر محبت بلکه مکرره بحسب قیام است از کسی که قیام کرده
 شده است برای وی و اگر وی محبت قیام ندارد قیام برای وی مکرره بود قاضی عیاض مالکی گفته که قیام منتهی بخدش کسی است که نشسته باشد و ایستاده باشد پیش می مردم نشستن
 وی چنانکه در حدیث باید در قیام و تعظیم برای اهل دنیا و جنت دنیا و ایشان و عهد شده وارد شده و مکرره است در غایت کرامت و سخن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
 و اله وسلم قال لا یقیم الرجل الرجل من مجلسه فرمود باید که ایستاده نخزد و برخیزد مردم در دیگر از جای نشست و می نم مجلس فیه پست نشیند خود در جای وی و لکن
 تقصیر او تو تسعوا و لیکن فراموشی جای را و جای و هدیه کسی را که در آید تا حاجت بر بریزد اندین نشود و در بعضی نسخ و لیکن بقول تفسیری یعنی کویه مرور اندیده فراموشی کنایه جای را
 و جای و هدیه را در اکثر نسخ صحیح لفظی قول نیست متفق علیه و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال من قام من مجلسه نش
 و حج الیه فهو احق به کسبیکه بر خیزد از جای خود بستر باز آید بسوی جای خود پس وی سخت تر و سزاوارتر است آنجا که در جای خود بنشیند و اگر دیگری آمده نشسته باشد
 اگر بر خیزد درست است و گفته اند که این بر تقدیر نیست که بقصد باز آمدن برخاسته باشد چنانچه برای وضو یا اندک کاری ضروری برخاست و باز آمده اما اگر مجلس بر حاجت
 و بکاری در دراز رفت و باز آمده جای او نماند و حق او نیست درواه مسلم الفصل الثاني عن انش قال لیکن شخص احب الیه من رسول الله بنو و بیح
 محبوب تر از صحابه را بر غیر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و کافوا اذا راوه لم یقوموا و بودند ایشان که چون میسریدند آن حضرت را بر نمی خیزند و نمی ایستادند چنانکه
 متعارف است و تعظیم را یعلمون من کراهیه لذلك از جهت آنچه میسریدند ایشان را ناخوش داشتن آن حضرت آنرا یعنی ایستادن را رواه الترمذی و قال
 هذا حدیث حسن صحیح و طبعی گفته اند که کرامت از جهت کمال محبت و رسوخ تودت و صفای طبع تالیف قلوب بود که موجب رفع تکلف و مشقت و وجود کمال
 و کمالی است پس حاصل آن آمد که قیام و ترک قیام بحسب زمان و احوال و اشخاص مختلف گردد و از اینجا است که گاهی کرده اند و گاهی نه و بان وجه حاصل میکرد و تطبیق
 و توفیق میان احادیث و قول و لم یکن شخص احب من حضرت بلکه محبت من از تعظیم و هیبت و اجلال است با وجود آن چون آن حضرت مکرره میسریدند از آنجا که
 بحسب طلب رضا و اطاعت و از اینجا معلوم کرد که الاطاعة فوق الادب و بروشی که پس رفت همین محبت و کمال آن باعث برعه قیام آمد که کافوا اذا راوه لم
 یقوموا بیان ثمره و نتیجه کلام سابق است فافهم رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم من سره ان یتشبه الرجال قیام کسی که خوشحال میکرد و اندر آن محبت پیش ایشان و بر جای خاستن مردم و را و قول وی قیام مصدر است برای تاکید
 یا جمع قایم است فلیتو مقعد من النادر پس باید که بکیر و ساخته کند جای نشست خود را از آتش و درخ و از اینجا معلوم میشود که مکرره و منعی غنه و درست و
 بر ایستادن مردم است بخدمت بطریق تعظیم و بکرو آنچه برین وجه مکرره نباشد رواه الترمذی و ابوداود و عن ابی امامة قال خرج رسول الله
 ابوامامه گفت بیرون آمدیم خیره صلی الله علیه و سلم متکیا علی عصا تکیه کند بر چوبی همتا له پس بر حاتم و ابی انیساء و میم برای آن حضرت فقال پس فرمود لا تقوموا کما
 یقوم الاعاجم بر خیزید و ایستید چنانکه برخیزند و می ایستند اهل عجم تشبیه در اصل ایستادن باشد یا بر کیفیت خاص که چون عظمی از غلطای ایشان بر ایشان در آمد بجز درین
 برخیزند و اضطراب کنند و پیش آید و برای تعظیم وی بر ایستاده باشد چنانکه تلخیصی آن کرده بقول خود یعظم بعضها بعضها تعظیم میکنند بعضی از ایشان که صاعقه تعظیمی
 دیگر که غلط و اکابرند برین وجه اصل قیام ممنوع نباشد چنانکه در بعضی احادیث آمده و بلکه آنچه بطریق تعظیم و تحسیر باشد رواه ابوداود و عن سعید بن ابی الحسن
 تابعی ثقافت برادر حسن بصری و ابوالحسن نام پدر ایشان است وفات یافت و پیش از برادر خود یک سال تسبیح و مایه روایت میکند از ابن عباس و ابو هریره روایت میکند از کاف
 برادر وی و قتاده و جز ایشان قال جاءنا ابو بکر فی شهاة کتبت که ما ابو بکر و نفع بن حارث ثقفی بنمون که از مشاهیر صحابه است از برای دای شهادت در قضیه
 گواه بود قیام له و جل من مجلسه پس ایستاد برای تعظیم وی مردمی از جای که نشسته بودند و ایستادند و ایستادند فاجلی ان مجلس فیه پس ابوداود و ابو بکر از نشستن
 در آنجا و قال ان النبی و کت که سفیر صلی الله علیه و سلم نهی عن ذامع کرده ازین که بایستد کسی تا نشاند دیگر برادر جای خود بنشیند آن کس در آنجا ظاهر عبارت این
 است که ممنوع این مجموع باشد و اگر اشارت بجز قیام دارند نیز صورتی دارد و باقی متفرع بران است چون آن منعی غنه شد نشستن را و از اینجا مکرره و داشت فافهم
 و دیگر گفت و نهی النبی صلی الله علیه و سلم ان یسبح الرجل ید به ثوب من لم یکسبه و نهی کرد آن حضرت از پاک کردن مرد دست خود را که آلوده باشد
 بطعام و خزان بجا کسی که ننوشانیده و نداده است آن کس را آن جامه را یعنی دست بعد از طعام مثلاً یا جامه بیگانه پاک نخزد اما اگر غلام یا فرزند یا فادام باشد که آن
 جامه بوی او داده است میتوان پاک کرد رواه ابوداود و عن ابی الدرداء قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغیر غلامه یا فرزند و یا فادام و با شد که آن

تفسیر
 برین
 نسخ
 صحیح

بدست و در شرح آن را ذکر کرده ایم اکمل و افضل از همه بیون است بفتح با و سکون و او که آهسته با حرکت تمام و سرعت اندک روندند و در کانه و فسر دانه چون چلی خشک روند و نه نخت و سبکساری و از عجاج و اضطراب و این هر دو نوع مذموم و مستقبح و دلیل است بر ذبول و مرده دلی و بر سبکسری و بی عقلی و در حق محمد بیون را استایش کرده و بنده کان خاص خود را بدان وصف نموده چنانکه و جهاد الرحمن الذین میثون علی الارض مونا یعنی راه میرود تا آرام و کرانباری بی تعظیم و محکروبی مردکی و فسر دکی و تفصیل آن در بیان روش آن سرور صلی الله علیه و اله و سلم در بیان شمایل شریف معلوم گردد انشاء الله تعالی الفصل الثانی

و عن جابر بن سمرة صحابی است مانند پیش گفت او ابو عبد الله خواهر زاده سعد بن ابی وقاص ام و خاله بنت ابی وقاص قال دایت النبی صلی الله علیه و سلم متکیا علی و سادة علی بسیار دیده ام آن حضرت را یکجای زده نشسته بر بالین که نهاده بود بر جانب دست چپ وی و او الترمذی از اینجا معلوم شد که تکیه زده بر سادة نشستن سنت است و آمده است که آن حضرت و سادة را دوست میداشت و فرموده است که اگر کسی و سادة دهد رو نماید کرد چنانکه در آیه طیب فرموده است و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد خفیف بیدیه چون می نشست در سجده اجتناب میکرد و دست شریف خود را در دین و عن قلیله بفتح قاف و سکون تخانه نبت مخومه بفتح میم و سکون خاء مجهم در انفاذات رسول الله از قلیله غیره یمیه روایت است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فی المسجد و هو قاعد القرفصاء در سجده و حال آن حضرت نشسته بود بر وضع قرفصاء بضم قاف و سکون را و ضم فا و فتح آن و صاعد حمله مدود و مقصور هر دو آمده و بعضی گفته اند بر تقدیر قصر بکسر قاف و قاءمه و در قاموس مثله القاف و القاء گفته نوعی است از جلوس و آن چنانست که بنشیند بر هر دو سرین و به چپان در انبار بشکم و اجتناب کند بر دو دست یا بر نشیند تکیه زده بر دو زانو و به چپان در انبار بشکم و در آرد کفهای هر دو دست در بغل دست راست در بغل دست چپ و دست چپ در بغل راست و این نشستن با دو پیشانیان عرب است و غراب و شغولان و نظار کیان که در دل فکری و اندیشه و خیالی داشته باشند نیز باین وضع بنشیند یا آن حضرت در چه مقام بود که این چنین نشسته بود پس قلیله میگوید که دیدم آن حضرت را در سجده باین وضع نشسته قائلت گفت قیل فلما دایت رسول الله پس هرگاه که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم باین وضع نشسته المتشجع که در یک فروتنی و انکسار و ذوق و حضور بود و عدت من العزق لرزانه شد مفرق بفتح فا و زائر ترس و هیبت یعنی لرزه بر اندام من افتاد و دو حالتی دست داد که از خود فرمود و او ابو داود و ترمذی نیز در شمایل روایت کرده ۴ و عن جابر بن سمرة قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا صلی الفجر چون می گذارد نماز فجر و او را میشد از آن ترنجبی مجلسه ترنج میگرد و در نشستن خود یعنی چهار زانو می نشست حتی تطلع الشمس حسنا تا آنکه نیک بر می آمد آفتاب سفید و روشن و پاکیزه از زردی که به جهت غبار و بخار در وقت طلوع عارض می گردد و لفظ حسنا را چند وجه خوانده اند و اصوب آن است که بفتح حا و سین است ای طلوع عاصفا و حسنا بفتح حا و سکون سین و همره و محدوده بر وزن فعلا و در بعضی روایات حسنا بکسر حا و سکون ثنا تکیه یعنی زمان نیراه یعنی می نشست تا زمانی که میخواست و او ابو داود و عن ابی قاده ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا عرس بلبل بود آن حضرت چون تعریس میکرد و شب اضطج علی شقه الایمن می خفت بر پهلوی راست خود و اذا عرس قبل الصبح و چون تعریس میکرد نزدیک بصبح نصب ذراعیه ایستاده میکرد و ساعد مبارک خود را و وضع راسته علی گفته و می نهاد مبارک را بر کف دست خود و او را فی شرح السنة تعریس زول سافر است آخر شب برای استراحت و خواب و عادت شریف چنان بود که چون در وقت زول یا شارب بودی و هنوز صبح در بودی بخواب میرفت بر پهلوی راست چنانچه در غیر حالت تعریس نیز این چنین عادت داشت و اگر صبح نزدیک بودی دست شریف ایستاده کردی و سر بر کف دست نهادی و بخواب رفتی و این همه برای آن بود تا خواب بفرغ و قرار گیرد و نماز فجر فوت نشود اما در صورت اخیر ظاهر است و در صورت اولی نیز در خواب پهلوی راست دل در جانب چپ معلق باشد و قرار و سکون کمتر بود و خواب غالب نیاید و چون بر پهلوی چپ خیسید دل در غیر خود متکین گردد و آرام گیرد و خواب بفرغ آید و لهذا اطباء که غرض ایشان از خواب آرام و هضم طعام است خواب بر پهلوی چپ و دست دارند تا بسبب آرام و سکون ظاهر حرارت در باطن متعین گردد و موجب هضم طعام شود و در بعضی روایات آمده که چون تعریس نشب میکرد و خشتی زیر سر می نهاد و چون نزدیک بصبح بودی ساعد شریف نصب کردی و سر بر کف دست نهادی تا متکین گردد و در نوم و عن بعض الام سلمته قال مروی است ان بعضی اولاد ام سلمه که از ازواج مطهرات است و او را رضی الله عنهما اولاد بود بعضی از ایشان بریب آن حضرت بودند چنانکه عمر و زینب تا روایت از کلام ایناست بر هر تقدیر روایت است ان بعضی از اینها که گفت کان فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم بود جائه تا افکند فی آن حضرت برای خواب بخوابد و وضع فی قبره مانند آنچه نهاده شد در قبرش و وی در حدیث آمده است که در قبرش یف قطیفه حمر اکنه که در زیر پشت مبارک وقت خواب می انداخت نهاده بودند و جد شریف بالای آن نهاده و بعضی گفته اند که جد شریف بر آن جامه نهاده در قبر گذاشتند و برداشتن آن به جهت اضطراب و وقت خواب فراموشی سید همچنان ماند و کشادن قبر بعد از پوشیدن مناسب نه نمود آورده اند که نهادن آن قطیفه زیر جد شریف از شقران بود و بنهم شین و سکون قاف مولی آن حضرت صلی الله علیه و سلم بی اتفاق صحابه گفت نخواهم که جامه او را کسی بعد از وی بپوشد و جمهور علماء بر کرامت

صحابه گفت نخواهیم که جائه او را کسی بعد از وی بپوشد و جمیع علماء بر کرامت نهادن جامه اندزیر میت و در قبر و در روضه الاحباب میگوید که نهادن آن بوضعیت آن حضرت بود و آن از خصایص آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ آنست که صحابه بعد از آنکه نخست در قبر نهاده ننگ کرده بودند قطیفه را برآوردند و بعد علم حاصل آنکه راوی نشان می دهد که فراش وی صلی الله علیه و آله و سلم آن جامه بود که در قبر نهاده و ظاهر آن بود که بجای وضع وضع کردید بر قطافاضی که اگر آنرا این روایت در حال نهادن آن حضرت در قبر کرده شد و بعد علم و کان المسجد عند راسه و بود در وقت خواب رفتن مسجد نزد سر مبارک وی یعنی سر بجانب مسجد میگردید و لاجرم چون روی بجانب قبله بود سر مبارک بجانب مسجد میگردید و بران وضعی که مسجد شریف بجهت میفتد واقع شده که حجره بجانب دست چپ مسجد است و در بعضی حواشی نوشته که مراد بجهت مسجد مصلی است یعنی جای نماز کزاردن آن حجره سر را بجانب وی می کرد و نزدیک بوی می خفت بجهت استیاس بآن مکان و سهولت قیام برای نماز شب و بعد علم رواه ابو داود و عن ابی هريرة قال راي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلا مستطجعا على بطنه. ديكن حضرت مردی را خفته بر شکم خود فقال پس گفت آن حضرت ان هذه ضجعة ابن ميت خفتين ان لا يحجبها الله دوست نمیدار آزار خدای تعالی و دواه الترمذی و گفته اند که خفتیدن بر چهار قسم است اول خفتیدن بر قفا و این خفتیدن اهل عرست که در ملکوت آسمان و اجرام سیارات نظر عبرت می افکنند و بر قدرت و حکمت گردگار تعالی و تقدیر استدلال میکنند دیگر بر پهلو راست و این خفتیدن اهل عبادت است که باین وضع نمی دستند قیام شب میباشند برای نماز و طاعت موتی و عز و علا سیوم خفتیدن بر پهلو چپ و این خفتیدن اهل ستراحت است که بدان استراحت نمی نمایند بر بضم طعام و راحت و آرام طبیعت چنانچه خفتیدن بر روی و این خفتیدن اهل غفلت است که سینه و روی را که اشرف اعضا و افضل اجزای بدن اند بر خاک ذلت و ننگ ساری می افکنند در غیر طاعت و سجود باری تعالی و عن عیث بن طحفة من قیس التغادی عن ابيه و كان من اصحاب الصفة قال بعثت نفع تخانیه اولى و کسر عین و سکون تخانیه ثانیة و شین مخمده روایت میکنند از پدر خود که طحفة است بکسر طاء و سکون غای مجمره و بعضی گفته طحفة بها و بعضی طحفة بغین بدل غا و بود پدر او از اصحاب صفه که گفت پدر روی بلیا اما مضطجع من السجود على بطنی در آثانی آنکه من خفتیده ام از درد سحر شکم خود و سحر بضم سین و سکون غای مملتین و نفع و شین و نیز آنچه پیوسته است بملقوم و مری از اعلاى بطن یعنی سبب و روی که در سینه و شتم بر روی افتاده بودم و در شکم خفتیده اند از جل بخرکشی بوجه ناکا که مردی می جنبه از پایای خود فقال پس گفت آن مرد که می جنبه ان هذه ضجعة يغضها الله این نوع خفتیدن خفتیدنی است که دشمن میدارد خدای تعالی آزار مبالغه در کرامت وی درین حدیث پشتر است از حدیث سابق که فرمود لا یحجبها الله یا انجمه محبت نیز کنایت انقباض است فظورت فاذا هو رسول الله پس نگاه کردم ناکا که می نیم که آن مرد که بیای خود می جنبه انجمه را چنانچه حدیث است صلی الله علیه و سلم رواه ابو داود و ابن ماجه شک نیست که ضرورت میباید این مخطو را خواهد بود پس بر تقدیر علم آن ضرورت اگر واقع باشد منع برآ بمالغه و احتیاط در ارتکاب آن خواهد بود و الله اعلم و عن علی بن شیبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بات على ظهره بليت کسی که شب گذراند یعنی خواب کند بر پشت خانه لیس علیه حجاب که نیست بر پشت وی برده که مانع آید از افتادن چنانکه بر باها از هر طرف دیوارهای سازند تا پرده شود و آن سقوط مانع آید و فی روایتی مجاز در روایتی انجین آمده خبر بلیت لیس علیه چهار جمع حجر بکسر حاء آنچه منع کرده شود بوی چنانچه دیوار و مانند آن فرمود هر که خواب کند بر پشت پنجتن نماز فقد بولت منه الذمته پس تحقیق بری شد و وی ذمه و عده ای که حق سبحانه برای حفظ و کلمات و نگاهبانی و بیسته چه وی تعالی بجرم و ذمته خود برای حفظ بندگان خویش عهده کرده و طایفه و اسباب دیگر برای این کار فریده است و چون این شخص بدست خود نفس را در تنگ انداخته و در حای خفته که بحکم عادت سلب ملاک وی کرد و آن عهد محافظت وی ساقط و منقطع گشته باشد آنچون خود را در معرض ملاک افکند و عصمت انفس خود را از کرده و در حکم شخصی شد که خون او و پدر است و ذمه و عصمت ندارد که بحکم آن دموی مضمون میگردد و فاهم رواه ابو داود و فی معالم السنن للخطابی جمعی در معالم سنن که نام کتابی است در خطابی را بجای حجاب واقع شده بکسر حاء و آن مراد بر سر و دو و پرده است اما بکسر معنی خرد تشبیه کرده پرده را که بر پشت بام کشیده باشند بعقل و خرد و استعاره کرده لفظ مشبه را بر بی تشبه چنانکه عقل مانع است از کارهای ناشایسته کردن هم چنین پرده مانع است از سقوط و بر زمین افتادن و مانع میباید معنی ناحیه و جانب است و اجاشی نواحی و جانب آنرا گویند و پرده ناحیه و جانب بام میگردد این لفظ بهر سه وجه درین حدیث روایت کرده اند اما حدیث لاقی مودیر روایت صحاح است چنانکه گفت و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ینام الرجل على سطح لیس مجبور علیه نهی کرد آن حضرت از خواب کردن مردی بامیکه تنگ بست کرده باشد بر دیواری پرده و دیواری بران نه کشیده اند و دواه الترمذی و عن حذیقته قال مریت از خدیف بن الیمان که گفت ملعون علی لسان محمد لعنت کرده شده است بزدن محمد صلی الله علیه و سلم من قعد وسط الحلقة کسکه فشیئ در میان طحفة و دواه الترمذی و ابو داود یعنی این حدیث آنست که جامع حلقه کرده نشسته اند یکی بیاید و پای بر گردنهای ایشان بندد و بگذرد و در میان حلقه نشیند و آنجا که رسیده و جای خالی یافت نشیند چنانکه او بایست باین است که در میان حلقه نشیند و لایق نیست بجانب بعضی خواهد کرد و بعضی از اهل مجلس مجبور و پوشیده خواهند شد و از بعضی تازی و متصرف خواهند شد و بکمالی مردم بر جیب میباشند لغت و مذمت و از بعضی اشکاف گفته اند که چون اهل طحفة تازی و متصرف شوند لعنت مذمت خواهند کرد و در عبارت ملعون علی لسان محمد آنست که بعضی می آنست که نفس لامطعون مذمت و بعضی گفته اند که

که مراد بقاعد در میان حلقه شخصی سفره و مضحک وی اعتبار است که در قول و فعل بسالات نذر و در میان حلقه می نشیند و مردم را می خنداند و ایشان را و مسخره می گیرند و می خندند و الله اعلم و عن ابی یسجد الخدی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر المجالس اوسعها بهترین مجالسها و نشسته ها فراخ ترین آنهاست یعنی در جای باید مجلس ساخت که فراخ بود و جای بر مردم تنگ نکرد و باید آنکند رواه ابو داود و ۳ و عن جابر بن سمرة قال جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم آدمان حضرت یعنی بیرون آمد از خانه و اصحاب به جلوس و صحابه دی نشسته بودند یعنی متفرق جدا جدا نشستند و مجلس گرفته فقال پس چون دید آن حضرت ایشان برین طریق نشسته بطریق تعجب و کراهت گفت مالی او کم عزیزین پیست مرا که می نیم شمار متفرق نشسته و در یک مجلس جمع نشده عزیزین جمع عزت است تخفیف نای یعنی جماعت مکرره داشت آن حضرت تفرق را که موجب وحشت و بیگانهی و دوی است و ترغیب فرمود بر اتفاق که نشان یکجائی و اتحاد و اجتماع است رواه ابو داود و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا كان احدکم فی الفئی چون باشد یکی از شما نشسته در سایه فقلص غده الظل پس برآمد از وی سایه و گوشت شد فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل پس گشت پاره از وی در آفتاب و پاره در سایه فلیقم پس باید که برخیزد از آنجا و راه ابو داود روایت کرد این حدیث را ابو داود این چنین و در وی امر بر خاستن از جای مذکور وارد شده و حکمت از بیان نموده و فی شرح السنه فیه و در شرح السنه از ابی هریره حکمت تزیین کرده و پیچنین روایت کرده قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اذا كان احدکم فی الفئی فقلص غده الظل فلیقم فانه مجلس الشیطان زیرا که آن جای که پاره در سایه است و پاره در آفتاب جای نشست شیطان است هکذا رواه معمر موقوف فاهم چنین روایت کرده است این حدیث را چنانکه در شرح السنه کرده معمر موقوف بر ابی هریره و رفع بحضرت مصطفی نموده صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه ابو داود کرده لیکن این موقوف بر حکم مرفوع است زیرا که حکم صحابی در آنچه با جهاد و قیاس توان یافت بی سماع از حضرت نبوی مکن خود کا تقرق فی موضع لا سیما که بطریق دیگر مرفوع آمده پوشیده نماد که قول وی فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل دلالت دارد که مجلس شیطان در خصوص این مکان است که برین پنج باشد اما اگر تمام در آفتاب باشد نه این چنین است نعم آن نیز جهت القاء نفس در تعجب و شقت ممنوع و مکر و خواهد بود از جهت بودن او مجلس شیطان و اگر فرضاً آفتاب رستان باشد در وی میتوان نشست اما در آنجا که بعض در آفتاب است و بعض در سایه نمیتوان نشست حکم این حدیث پس آنچه بعضی گفته اند که اضافت این مکان شیطان از جهت آنست که او باعث دراضی است بدان تا بسلطان شقت و محنت برسد چیزی نیست بلکه این از اسرار است که کشف آن مخصوص بجناب نبوت و چاره درینجا تسلیم نیست و صحابه و غیر ایشان را بدرک گفته آن راه نه و الله اعلم و عن ابی اسید الانصاری بضم نموده و فتح سین و در تقریب گفته که صحیح بفتح نموده و کسر سین است قال الدارقطنی نام و مالک بن ربیع است و حاضر شد بدو واحد را و تمامه شاهد را و هواخر من مات من البیدین انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول روایت میکند که وی شنید آن حضرت را که می گفت بخان و امر و نبی میکرد مردم و هو خارج من اللحد و حال آنکه آن حضرت بیرون بود از مسجد فاختلط الرجال مع النساء فی الطریق پس بهم آمیخته شدند مردان با زنان در راه فقال لسانا مشاخرن پس گفت آن حضرت مر زمان را پس بزر و دید را و از مردان و یکو شوید فاندلیس لکن زیرا که نرسد شمار ای زمان آن متحقق الطریق که در میان راه و دید متحقق بفتح تا و سکون قاف مانیه صیغه جمع نموت فاطلبوا زحاق یعنی وسطا علیکن مجافات الطریق بر شما باد که بروید در طرف و کرانه راه حاکم کرانه حاکم الوادی و کرانه وادی فکانت المرأة تلصق بالجدار پس چون حکم کرد آن حضرت بزمان که از میان راه حذر کنند و بر کرانه روند بودند چون که در راه و رفت می چسبید به یوار حتی ان ثوبها یعلق بالجدار تا آنکه جائه آن زن می او بخت بدیوار از جهت کمال مبالغه در لصوق برای امثال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نهی ان یشیع الرجل بین الموائین نهی کرد آن حضرت اندازه رفتن مرد میان و وزن ظاهر عمارت بین المربین آن است که مرد را باید که در میان و وزن نکند و اما آنجا ایشان در راه و کنار و دران چیز دیگر است و ظاهر عبارت برین تقدیر آن است که گفته شود ان یشیع مع النساء آن نیز نزد خوف فتنه منعی عنه خواهد بود اما معصوم و اینجا منعی از گذشتن میان و وزن است که این با خطا و اجتماع نزدیک تر و از جایاد مروت و در تر است و شاید که درینجا حکمتی دیگر باشد موقوف و الله اعلم و رواه ابو داود و عن جابر بن سمرة قال کنا اذا اقمنا النبی گفت جابر بودیم چون می آمدیم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جلس احدنا حیث ینتهی می نشست یکی از ماها آنجا که می رسید مجلس و منتهی می شد حرکت و یعنی قصد بالا روی می کرد و راه ابو داود و ذکر حدیثا عبد الله بن عمرو فی باب القیام ذکر کرده شدند و حدیث که بعد از بن عمرو روایت کرده که اول آن دو حدیث لایجل الرجل ان یفرق و دوم لایجلس بین رجلین است و در مصابح مکرر درین باب بیان بر دو حدیث را در فضل ثانی از باب القیام نیز آورده و این عجیب است اگر گفته شود که حدیث ثانی از آن دو حدیث از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده است و اول آن است که این حدیث نیز منتهی بعد از بن عمرو است زیرا که عمر بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عاص است و منذ کوحده شی علی و ابی هريرة و زود باشد که ذکر کنیم و حدیث امیر المؤمنین علی دانی بر آن که در مصابح درین باب آورده فی باب ما للنبی صلی الله علیه وسلم وصفاته انشاء الله تعالی از جهت اختصاص آنها بحضرت پس ذکر آنها در شمایل شریف وی اولی و انسب باشد الفصل الثالث عن عمر بن الشریک یفتح شین معجمه و کسر اثنی طایفی معهود است در اصل طایف و بعضی در حجاز گفته با معنی شتت

نکته تو خدای را پس مستحق شدی تسمیت را و استحقاق تسمیت بعد از خداست و این زجر و تشدید است بر ترک هر متفق علیه بدانکه تسمیت جواب عطاس است -
 بر حکم الله و بشین مجله و مظهر هر دو روایت است و بحمد علا و افصح است و مشتق است از شامت که بمعنی شاد شدن و دشمنان و حاسدن است بدین نسبت بر
 کسی و معنی تسمیت دعا کردن است به و در آستن خدای تعالی و از شامت اعتدال از آنچه باعث شامت ایشان گردد و گویا که چون عطسه زد و صحت یافت از شامت
 اعتدال خلاص شد بنابر بودن صیغه تفعیل برای رفع و ازاله کذا قیل و بعضی گویند که شوامت بمعنی قوام و ابر یعنی پایهای چهارپایان آمده گویا این دعا است ثبات
 قدم بر طاعت و عافیت و اما تسمیت بسین مجله از سمت است که بمعنی طریق و هدایت لیل خیر است پس گویا دعا است بگردانیدن حق تعالی او را بسمت حسن و
 هدایت نیک زیرا که مینت عطاس قبیح نمیکرد و در منظر و در نایه گفته تسمیت بمعنی دعا است چنانکه در حدیث اکمل آمده سموا و سموا ابتدا کنید در طعام و تسمیه کنید
 و چون فارغ شوید از آن دعا کنید صاحب طعام را و التسمیت الدعا کذا فی مجمع البحار و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول اذا عطس احدکم فحمد الله تسمتوه چون عطسه زند یکی از شما پس حمد بگوید خدا پس جواب عطسه او دهد - بر حکم الله و ان لم یحمد الله فلا
 تسمتوه و اگر چه بگوید مر خدا را جواب ندهد و او را و او مسلم و اگر عطاس در مجلس حاضر باشد و از پس دیواری عطسه زند نیز همین حکم دارد و اگر چه گفت تسمیت باید کرد
 و الا نه و منقول است که شنید آن حضرت از مردی که از گوشه مسجد عطسه زد و حمد و در آتشید و گفت بوجمل الله ان کنت حمدت الله و کفتم الله انک اگر عطاس حمد
 نگوید باید که حاضران مجمع حمد گویند برای تذکیر و یاد دادن او و تذکیر بخلعت و می تامل کند و بعضی از علم گفته اند که نگوید برای زجر و توبیخ او و میگویند که از آن حضرت
 روایت نیامده و اگر تذکیر سخت و می و فضیلت و حتی آن حضرت اولی بودی بفعل آن کذا فی سفر العادة و عن سبط ابن الاکوع انه سمع النبی مر ویست از آنکه
 می شنید بخیر اصلی علیه و آله و سلم و عطس و جل عند و عطسه زد مردی نزد آن حضرت فقال له پس گفت آن حضرت آن مرد را بوجمل الله ثم عطس آخر
 پسر عطسه زد آن مرد بار دیگر با عطسه دیگر فقال پس گفت آن حضرت الرجل منکوم این مرد بکدام دارد و متقی تسمیت نیست زیرا که مریض است و مریض را اگر چه
 صحت و دعای عافیت باید کرد اما دعائی که بحسب عطاس مستحق است آن دیگر است و مخصوص بحالت صحت است و او مسلم و از آنجا معلوم شد که تسمیت
 عطاس بیکبار است و اگر بار دوم متصل آن عطسه زد متقی تسمیت نیست زیرا که مزکوم است و فی ذواته الترمذی انه قال لانی الثالثه از مزکوم و در روایت
 ترمذی آمده که آن حضرت دو کت تسمیت آن مرد کرد و در کت سیوم تسمیت نکرد و گفت که می مزکوم است و در حدیث دیگر از او دود و ترمذی بیاد تاسه کت
 باید تسمیت کرد و زیاده بر آن اختیار دارد و اگر خواهد بکند و اگر نخواهد بکند و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا نسا ب احدا
 چون نماز کند یکی از شما فلیمسک بیده علی فیه پس باید که بند و نگاه دارد دست خود را بر دهان خود فان الشیطان یدخل زیر که شیطان می در آید در دهان و می پوی
 کشاده دارد و او مسلم الفضل الثانی و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا عطس غطی وجهه بود آن حضرت چون عطسه میزد
 می پوشید روی مبارک خود را بیده او توبه بدست خود یا جامه خود چون وقت عطسه تغیری در هدایت روی حادث میشود بدست یا جامه آزادی پوشید و نیز کاهی بعضی
 رطوبات از دهان بیفتی جامه بکند و از برای صون اندام و جامه حاضران از آن تعلیم این ادب فرمود و غرض به خصوصت و پست میکرد و عطسه آواز خود را این نیز از صن ادب
 است و کاهی شدت صوت بنا که آن سبب از علاج و توحش حاضران میکرد و گفته اند که مستحب است عطاس را که آواز خود را بعطسه پست کند و تحمید را بلند گوید تا
 مردم بشنوند و اوای حق تسمیت نمایند کذا فی مطالب المؤمنین و رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابی یوسف ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا عطس احدکم چون عطسه زند یکی از شما فلیقل الحمد لله علی کل حال و لقیل الذی یورد علیه و باید که بگوید
 کسی که جواب میگوید و او بوجمل الله و تسمیت را رد نام کرد موافق رد سلام گوید یا حمد گفتن عطاس بخیر است بر حاضران و لقیل هو باید که بگوید یا یعنی عطاس بعد
 از بر حکم الله گفتن مردم بهید یکم الله و یصلح مالکم و رواه الترمذی و الدارمی و عن ابی موسی قال کان اليهود یتعاطسون عند النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم ابو موسی اشعری گفت بودند یهود که عطسه میزدند میان یکدیگر بر کف میزدند و آن حضرت میزدند و آن حضرت میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
 از ایشان را بر حکم الله با وجود کفر و طغیان چون یقین داشتند نبوت آن حضرت را و کفر و زنی بغداد و استبکار خود و توقع خیر و برکت از حضرت و می کردند هر چند
 سود داشت و آن حضرت نیز به جهت ناقابلیت ایشان و جود نزول رحمت را بر ایشان بر حکم الله نمیکشت فبقول پس می گفت در تسمیت ایشان بگوید یکم
 الله و یصلح مالکم کافر است و اصلاح مال دعا میتوان کرد چنانکه در روایات سلام ایشان نیز آمده است و رواه الترمذی و ابو داود و عن
 هلال بن سیاف یفتح یا و کسر ل و بعضی اساف بکسر سینه بجای یافته اند ابو الحسن نکون الا شجی تابعی است در یافته علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفته اند که است
 و این چنان او را در ثقات ذکر کرده است مات سبع و سبعین و ما یقال گفت هلال بن سیاف کنا مع سالم بن عبید بودیم با سالم بن عبید که از اصحاب ثقات
 فطس رجل من القوم عطسه زد مردی از مردمان که همراه وی بودند فقال پس گفت آن مرد عطاس السلام علیه فقال له سلام پس گفت مرا نزد اسلام
 و علی و علی اما بر تو سلام و بر ما در تو فکان الرجل و جد فی فسنه پس گویا آن مرد ازین سخن سالم کرد و علی امک گفت اندوه کین شد یا شکم شد

در نفس خود و جدیده و منفی آمد و فی نفسه گفت یعنی ظاهر کرد و اثر از او هم در دل خود نجا داشت خزن را و فرود خود و غضب را فقال پس گفت سالم اما انی لم اقل
الاما قال النبی اکا و ما شمن نختم کما کنت غیره صلی الله علیه و آله و سلم اذ اعطس و جل عند النبی و حتی که عطسه زد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فقال پس گفت آنرا و السلام علیکم کما ان برکه و نجای الحمد لله اسلام علیکم میتوان گفت فقال النبی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علیک
و علی اهلك و فرمود اذ اعطس احدکم فلیقل چون عطسه زند کسی از شما پس باید که بگوید الحمد لله رب العالمین و لیقل له من بود علیه و باید که بگوید یک
رو میگذر روی و جواب میگوید و اری حکمت الله و لیقل و باید که باز بگوید عا طس در برابر آنکس بیخود الله علی و لکم بحامی بید یکم الله و یصلح بالکم که در روایت دیگر
آمده و واه الترمذی و ابوداود یعنی و طیفه در عطاس این از کار و او عیاست و سلام گفتن بر حاضران درین مقام چیزی نیست و ازین جا معلوم کرده شده که
چون عا طس لفظی دیگر گوید غیر الحمد لله مستحق تشمیت نکرد و و لا بد چون آن مرد سلام گفت آن حضرت جواب سلام او گفت اما انک علی اکب فرمود گفته اند که درین
کلمه دو اشارت است یکی آنکه سلام درین محل بی موقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام تو سلام بر او هر تو کند و و اما انک تذکیر است بآنکه این ادب میبایست
و کسانی که تربیت از مردان نیافته باشند و در کنار مادر و ارباب زنانه کسب کرده و نیز گفته اند که تنبیه است بر حماقت و در جهت سربلای صفات مادر و در وین مقتر
شده به عامه مادر و ارباب سلامت از اخافات و بعضی شروع تقدیر علیک و علی اکب این چنین کرد علیک الویل و علی اکب یعنی وای بر تو که ادب نیا موفقی و وای
بر مادر تو که ترا ادب نیا موفقت و تربیت خوب نکرد و الله علم و عن عبید بن و فاعنه صحابی ماجر سیت و در کاشف گفته که مراد از اصحت است و دو حدیث
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شمت العا طس ثلثا تشمیت کنی عا طس را سه کثرت فلما ذا پس آن هر چه زیادت کرد و از عطسه بر سه کثرت فان
شمت فتمت و ان شمت فلا پس اختیار داری اگر نخواهی تشمیت کن و او را اگر میخواهی کن ان حتی که بر تو بود و از تشمیت خواه بر سبیل و جواب یسنت و
استحباب زیاده بر سه کثرت نیست باقی دعا میسلمانست از کردن با نعی نیست و واه ابوداود و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابی
هریره قال و انانی هریره نیز موافق این روایت است که گفت شمت اخاک ثلثا تشمیت کن بر او خود را سه کثرت فان زاد بعضی نسخ فلما زاد ففوز کما
رواه ابوداود و قال و گفت راوی از ابی هریره که سعید معمری باشد چنانکه از سنن ابوداود معلوم میگردد لا اعلمه منیذ انما ابو هریره را الا انه دفع لحدیث
الحی النبی مکررین صفت که وی رفع کرد حدیث را بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این حدیث مرفوع است موقوف بر ابی هریره نیست و ابو هریره از
انقول آن حضرت روایت کرده و اگر نیکو بود در حکم مرفوع خواهد بود و زیرا که تعیین عددی سماع از شارح نتوان کرد و تدبر الفصل الثالث عن نافع ان وجلا عطس
الی جنب ابن عمرو روایت است از نافع که مردی عطسه زد و در هلموی ابن عمر رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد الحمد لله و السلام علی رسول الله قال ابن
عمرو و انما قول و ان عمر برای منع او بمن ادب گفت و من نیز می گویم الحمد لله و السلام علی رسول الله و لیس هکذا یعنی صلوة و سلام فرستادن محمود
و مقبول است و لیکن مستون در عطاس همین لفظ الحمد لله لفتن است چنانکه گفت علنا رسول الله تعلیم کرد ما را پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان نقول
که گوئیم بعد از عطسه الحمد لله علی کل حال اتباع می باید کرد و بسا امری محمود که در حد ذات فضیلت دارد اما در خصوص مقامی وارد نشده و در سنت نیامده و حتی
مصالح بعد از نماز و امثال آن اگر چه جمیع خصوصیات و مشخصات رعایت کردن مختبر و لازم نیست اما این نوع ذکر که درین باب وارد شده رعایت کردنی است
فتبر واه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب یا از علما از موطن استحباب صلاة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عطاس را ذکر کرده اند و الله اعلم باب
الضحک و در محکم چهار لغت است بکسر ضاد و فتح آن و سکون حاء و بکسر هاء و فتح اولی و کسر ثانی الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها طابت ما و ایت
النبی صلی الله علیه و سلم گفت عائشه ندیدم آن حضرت را مستجمعا ضاحکا جمیع شونده تمام در حالت ضحک و تبسم کسی را گویند که سجده یا برای کاری و یا
باشد از فی الصراح استجماع از هر جای که و آمدن سبیل و کرد آوردن اسپ خویش را در رفتن یعنی خنده نمی کرد خنده تمام که حتی اری منه لهو انة ما بینم از وی
او را جمیع لهو است ففتح لام یعنی کوشش پار که در سقف فضای قم است انما کان میتسم و واه البخاری و این حدیث در شایل شریف بیاید انشاء الله تعالی
و عن جریر قال گفت جریر بن عبد الله بکلی که صحابی مشهور است خوش روی خوش خوی و متوفی و م خود ما محببنی النبی منع نکرد مرا پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم از در آمدن بروی هر وقت که خواهم بشیرا آن مجلس مردان باشد یا منع نکرد مرا از آنچه طلبیدم یعنی هر چه از حضرت وی طلب کردم و او را منع نکرد
مرا از هیچ چیزی که کردم یعنی صادر نشد از من فعلی که نکرده آید آن حضرت را و و جاول ظاهر تر است مندا سلمت از ان باز که مسلمان شده و لا دانی الا بقی
و ندید آن حضرت مرا هرگز مکررا آن شبم کرد و متفق علیه و عن جابر بن سمرة صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص قال کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم لا یقوم من مصلاه الذی یصلی فی الصبح بود آن حضرت که نمی ایستاد از جای خود که می گذارد روی نماز صبح را حتی تطلع الشمس و انما یستحب
میگرد و اقباب فاذا طلعت الشمس قام پس چون طلوع می کرد آفتاب می ایستاد و کافوا یجید ثون فیاخذون فی امر الجاهلیة و بودند صحابه که سخن میگویند پس
شروع می کردند در کار جاهلیت و سخنان او فیهضکون پس خنده میکردند و یقیسم و یقسم میکرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم و واه مسلم و فی روایة

است نامی که او را کرده بود و چون راوی اطلاع بر آن نداشت ذکر نکرد شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که واقف نشدم من بر نام او قال لا گفت آنحضرت زبانی است من رهنی
 باین نام یا نام کنیز و باین نام لکن اسم الله المنذر لیکن نام او منذر است شتی از انداز که بمعنی تبلیغ احکام است یا تخویف و گفته اند در حقیقت نام او فقیه نهادن است
 قول حق سبحانه و تعالی فی الدین و لنذر و اقوامهم شعر است بدان متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا
 یقولن احدکم بایده کوبه یکی از شما ملوک خود را عبدی و امتی بنده من و کنیزک من کلکم عبد الله همه مردان شما بنده کان خداوند و کل شما را که اماره الله
 و همه زنان شما کنیزکان خداوند زیرا که در عبودیت غایت ترلال و نهایت خواری است شتی نیست آن را اگر آن کس که در غایت غرت و کبریا است و آن نسبت مکرر و
 رب الغرة و الکبریا و لکن لقیل و لیکن بایده کوبه غلامی و جاریتی قاتنی و قاتنی چه غلام بمعنی کودک و جاریه بمعنی دختر است و فقی هر دو جوانی قات
 زن جوان و در اطلاق غلام و جاریه بمعنی شغقت و مربانی است و فقی و قات از جهت آن گویند که داه و غلام هر چند پیر باشند با ایشان معامله جوانان میکنند
 حرمت پیری نگاه ندارند و توانند که به جهت قوت و جلالت ایشان در خدمتکاری گویند و بالجملة این الفاظ بر مالیک اطلاق می یابد پس مفسر باید اطلاق اینها بهتر از
 اطلاق عبدی و امتی است و گفته اند که منع و نهی از اطلاق الفاظ عبد و امت بر تقدیر نیست که بر وجه تطاول و تحقیر و تصغیر باشد و الا اطلاق عبد و امت در قرآن
 و احادیث آمده و هم چنانکه لکان را فرمود بنگاه داشت زبان از بعضی الفاظ ناشایسته ملوک را نیز فرمود که و لا یقل العبد و کوبه ملوک مالک خود را و بی
 زیر که اگر چه رب بمعنی مربی و تربیت کننده است و لیکن ربوبیت علی الاطلاق صفت خاص حضرت پروردگار تعالی است پس اطلاق آن بر آدمی موهوم اشتراک است
 و این نیز اگر بطریق تعظیم بود و الا اطلاق آن آمده است و لکن لقیل سیدی چه سیادت و ریاست و فضیلت ثابت است مراد مالک در نسبت بملوک و ملوک و ملوک
 از واج را نیز سید گویند و فی دواقه لقیل سیدی و مولای درین روایت مولای نیز زیاد کرده و ولایت و نصرت نیز ثابت است مالک را نسبت
 بملوک و فی دواقه لقیل العبد سید و مولای و در روایتی آمده که کوبه ملوک مرید و مالک خود را مولای فان مولکم الله زیرا که مولای حقیقی شماست تعالی
 است نعم للمولی و نعم النصیر و اه مسلم و عنه عن النبی و هم از ابی هریره است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا الکرم کونید انکور را نیت
 انکور را کرم بسکون را فان الکرم قلب المومن زیرا که کرم دل مومن است و اه مسلم و در روایتی قال الکرم الرجل المسلم و فی دواقه له عن و ایل بن حجر و
 در روایتی مسلم را از و ایل بن حجر این چنین آمده که تقولوا الکرم کونید کرم و لکن قولوا العنب و الحبله و لکن کونید عنب یعنی شجره عنب و کونید حبله یعنی غنچه
 و با موصوفه و بسکون نیز آمده نام درخت انکور است و کاه بی طریق مجازا انکور را نیز گویند یعنی انکور و درخت و بی ما جمعی دیگر دارند آن نامها را بنام کرم بخوانند بدانکه
 عنب و درخت عنب را کرم خوانند بسکون را بعلات و آنکه شرب شکر از آن حاصل شود مورث سخاوت و کرم است پس نمی کرده شد از آن چه وصف چیزی که اصل ام
 النجاش است بکرم و غیر کردن مناسب نباشد تا در بعضی مدح محرمات و تبیح نفوس و ترغیب در آن نکرد و فرمود که این نام مومن و دل وی که معدن انوار علم و تقوی
 و منبع اسرار و معارف است مناسب است و لفظ کرم شامل جمیع خیرات و مکارم است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم اثبات کردی او را تمامه خیرات و
 بعضی گفته اند که مقصود از حدیث حقیقت نهی از تحمید عنب بکرم نیست بلکه نهی از تخصیص این اسم است بوی و مراد تنبیه و تخریص است مومنان را بر آنکه قلوب را تسبیح و دارند بکرام
 اخلاق و محامد صفات و راضی نشوند باین نوع از درختان مسمی و موسوم باشند با اسم کرم و ایشان سه او را ترند آن کو یا فرمود عنب را چه کرم میخواند و این اسم را
 مخصوص با و میدارد شما باید که صاحب این اسم و متصف باین صفت باشید و این است حاصل آنکه رخصی گفته که مقصود از این حدیث تقریر و تاکید قول حق عز و
 جل است که آن اگر کرم عنب باشد بطریق بقیق و مسلک لطیف با آنکه مومن متقی متاهل و مستحق تر است با اسم شتی از کرم که کرم است و کرم و کرم هر دو مصدر است
 از کرم کرم و وصف میکنند بان بسبیل آنکه بر مثال رجل هل قال اهل اللغة رجل کرم و اما کرم و در حلال کرم و نشو کرم و نفع الرا و اما کرم بمعنی کرم که قال الطیبی فعلا
 عن حمی السه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تسموا العنب الکرم نام ننید انکور را کرم را اینجا معلوم کرد که کرم نام عنب نیز آمده چنانچه
 شجر عنب و در شرح حدیث سابق اشارت بدان کردیم و لا تقولوا یا خبیثه الد هو و کونید ای خسران و حرمان و در کار را یعنی دهر را بد مگویند و کونید و کونید و کونید و کونید و کونید
 وی نناید و او را موثر و مصرف احوال ندانند فان الله هو الد هو زیرا که خدای تعالی است مصرف و محول احوال یعنی آنچه شما از روزگار میباید و نسبت بفلک و زمانه می کنید
 در حقیقت از خداست و فاعل حقیقی است و اه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یسب احدکم الد هو فان الله هو الد هو باید که شما
 یکدیگر را ز شما روزگار را زیرا که خداست تعالی شایسته مصرف دهر و اه مسلم شرح این حدیث در اول کتاب در باب ایمان که شده است و عن عائشه رضی الله عنها
 قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یقولن احدکم بایده کوبه یکی از شما در وقت غیثان و شوکرش دل از قی خبثت نفسی بضم با میباید
 و بد شد نفس من و لیکن لقیل و لیکن بایده کوبه لعنت نفسی بضم غیثان و شوکرش کرد و نفس من لعنت نفسی و غیثت نفسی هر دو عبارت در زبان عربی
 معنی واقع میشوند که غیثان و شوکرش دل است و لیکن آن حضرت کرده داشت که غیثت نفسی گویند بسبب قبح این عبارت و از جهت احترام نسبت مومن غیثت را نفس خود
 متفق علیه و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را این عبارت است یوذنی ابن آدم فی باب الایمان صاحب مصابح این حدیث را درین باب ذکر کرده و

ایرانه از او باب ایمان مناسب تر دید الفصل الثانی عن شرح بن هانی عن ابیہما فلما وفد الی رسول الله صلی الله علیه وواله وسلم مع قومہ شرح بن
 لانی ولادت او در زمان سعادت نشان آن حضرت است و کینست کرد آن حضرت پدرش را بوی که اکبر اولاد وی بود تفرقه مع ما بدست و از جمله اصحاب علی است رضی الله عنه و توفیق
 میکند از پدرش که هانی است که چون پدرش قدم آورد پیش آن حضرت با قوم خود سمعهم یکنونہ شیعہ آن حضرت قوم او را کینست میکند و را با بی الحکم بختین فلما
 رسول الله پس خواند و را پیغمبر خدا صلی الله علیه وواله وسلم فقال پس گفت ان الله هو الحکم خداست حکم نه غیر او و الیه الحکم بسوی او راجع و منشی است
 حکم نه بسوی غیر او و فلم تکلف ابی الحکم پس چرا کینست کرد و میثوی تو با بی الحکم و چرا رضی هستی تو با ان زیر که حکم عالمی را کونند که چون حکم کند در دگرده نشود حکم او را حضرت
 خاصه جناب غرت است و لایق نیست بغير وی تعالی کند اقال الطیبی قال گفت هانی در اعتقاد کینست کردن قوم او را با بی الحکم ان قومی ان الاختلاف فی شیء
 اتوفی بدستیکو قوم من و قتی که اختلاف میکنند چیزی می آیند مرا محکمت بینهم پس حکم میکنم میان ایشان فرصی کلا الفرقین بجهتی پس رضی میثوی نه در
 کرده حکم من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وواله وسلم ما احسن هذا چه عجب خوبست این حال و شان که تو داری و این جواب از هانی مطابق
 و در برابر خود چون حضرت چون حضرت غرت تعالی و تقدس با زبان اخذار چیست که مرا قوم من حکم میسازد نه غالباً مقصودش این است
 که بی کینست کردن با بی الحکم مرالا توفیق نیست و لیکن چه کار کنم که قوم من مرادین مرتبه نشاند پس رد کرد آن حضرت بروی ملطف و نرمی و فرمود اصل این حال تو نیکو است
 و لیکن با وجود آن کینست با بی الحکم خوب نیست پس از ان خواست کینستی برای وی نمید پس فرمود فقالک من الولد پس مسیت مرترا از اولاد قال لی گفت مرا
 اولاد متعده است شرح و مسلم و عبدالله قال من اکبره فرمود پس کینست کلا تترین اولاد قال قلت شرح گفت کفتم کلا تترین اولاد من شرح است
 قال فانت ابو شرح گفت پس کینست تو ابو شرح هست و بعضی گفته اند که ما در احسن باقیه است یعنی کینست ندادن با بی الحکم با وجود این حال نیک نیست و توضیح
 اول ظاهر است و او را بود او و النساء فی و من مسروق قال قتبت عذر رضی الله عنه فقال من انت مسروق که از شما میتر با عین است می گوید
 ملاقات کرد امیر المومنین عسرا پس گفت عمر کینستی تو قلت مسروق بن الابدع گفت من مسروق پسر اجدعم قال عسرا سمعت رسول الله گفت عمر شنیدم
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وواله وسلم يقول که میبخت الابدع شیطان ابدع نام شیطان است و بدع در لغت دو گوش و دو دست و لب بریدن و در قافیه
 میگوید الابدع الشیطان و الله مسروق التابعی البکیر و غیره عذر من الخطاب و سماء عبد الرحمن انتقی و او را بود او و ابن ماجه و عن ابن
 الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وواله وسلم تدعون یوم القیمة باسماءکم و اسماء اباکم خوانده میشود بدشمار و زیقات بناهای شما و نامهای پدران
 شما چنانکه گویند فلان بن فلان فاحسنوا اسماءکم پس نیک بنهید نامهای خود را این خطاب است بر جمیع بنی آدم را پس میدان نیز داخل باشند و بعضی روایات آمده که رؤ
 قیامت مردم را بنام مادران خوانند و گفته اند که حکمت درین آن است که تا اولاد نامشمنده و رسوائه شوند و تیرجبت رعایت حال عیسی بن مریم هم که در مذرد و از برای اظهار
 فضل و شرف حضرت امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما باطوار نسبت آنحضرت صلی الله علیه وواله وسلم و الزاین روایت ثابت شود اما حکم را حلی بر تعلیل میتوان کرد چنان
 ابون می گویند و شاید که کاهی با خوانند و کاهی با مہات یا بعضی را نسبت پدران و بعضی را نسبت مادران یا در بعضی موطن چنان و در بعضی محلیان و الله علم دواہ
 احمد و او را بود و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه وواله وسلم نهی من ان یجمع احد بین اسمہ و کینتہ روایت است از ابی هریره که
 آن حضرت نهی کرد از آنکه جمع کند احدی میان نام و کینت و می صلی الله علیه و سلم و لیسعی محمد ابی القاسم روا میسده شود و کینت کرده شود محمد نامی با ابوالقاسم امین
 بر تقدیر است که محمد فرج باشد و یسی بر لفظ مجهول چنانکه در جامع ترمذی و شرح التذکره مصابیح واقع شده و در جامع الاصول و بعضی نسخ صحیح بخاری و معجم واقع شده
 بر نصب برین تقدیر یسی بر صیغه معلوم باشد یعنی نام کند احدی محمد نامی یا ابی القاسم و او الترمذی و عن جابر ان النبی صلی الله علیه وواله وسلم قال اذا
 سمیتم باسمی چون نام کند بنام من فلا تکتبوا بکینتی پس کینست کنید بکینت من و او الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا لحدیث غریب و فی دواہ
 لابی داود و در روایت ابی داود و ابن لفظ آمده است که قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وواله وسلم من اسمی باسمی یا یکتب بکینتی کسی که نام دارد بنام من
 پس با مکه کینت دارد نشود بکینت من و من تکفی بکینتی فلا یقسم باسمی و کیک کینت پذیرد بکینت من نام پذیرد نشود بنام من این احادیث صحیح اند و بعضی اجماع
 بیان اسم و کینت تا اگر شما نام نهند یا کینت نهند ممنوع نباشد و عن عائشہ ان امراة قالت عایشہ رضی الله عنها گفت که زنی گفت یا رسول الله ما لی و لی
 غلام من زاده ام پس کی را فسمیتہ محمد او کینتہ ابی القاسم پس نام نهادم او را محمد و کینت کرده ام او را ابی القاسم و جمع کرده ام میان نام و کینت تو فقلت
 لی ما لک نکره ذلك پس دگر کرده شد و گفته شد مرا که تو ناخوش داری ان را یعنی جمع کردن را میان نام و کینت تو فقال پس گفت آن حضرت ما الذی احل
 و حرم کینتی چه چیز است که حلال و جایز گردانید نام نهادن را بنام من و حرام گردانید کینت کردن را بکینت من او ما الذی حرم کینتی و احل اسمک
 را و یست که اول ذکر حل اسم کرد و بعد از وی حرمت کینت را یا اول حرمت کینت کرد و بعد از وی حل اسم را مدلول هر دو عبارات یکی است و
 تفاوتی در مقصود نه و لیکن محدثان در روایت لفظ حدیث احتیاط تمام دارند چنانکه لفظ شریف آن حضرت است روایت میکنند و او را بود او و قول مجتبی

غریب این حدیث را که بود و روایت کرده می باشد گفته که این حدیث غریب است و بوقت رحمت دلالت دارد بر جواز جمع میان نام و کنیت شریف آن حضرت از اینجا معلوم
 گردد که نهی از جمع ترزیه است نه تحزیم و بعضی گویند که احادیثی منسوخ است و اسناد علم و عن محمد بن الحنفیه عن ابیه روایت است از محمد بن خفیه از پدرش
 که امیر المومنین علی است قال گفت علی مرتضی قلت گفت یا رسول الله ادایت خبرده مرا و اما زنت کن آن ولدلی بعدل و لدل اگر زائیده شود مرا بعد از آن
 پسری اسمیه با سلمت و الکنته بکنیت نام منم او را بنام تو و کنیت کنم او را بکنیت تو قال نعم گفت آن حضرت آری اجازت کردم ترا و او را ابو سلمه این
 حدیث نیز دلالت دارد بر جواز جمع میان اسم و کنیت آن حضرت لیکن بعد از زمان شریف وی و آنجا که منع کنند گویند که این خصی است خاص مرعی مرتضی را چنانکه
 در حدیث ترمذی آمده که فرمود علی و کانت رخصه لی یعنی بود این تجویز رخصت مرا مخصوص من و دیگری را جایز نبود با قیام معلوم شد که اقوال علما مدین باب
 مختلف است و احادیث نیز مختلف آمده و هر یکی توجیهی کرده و قول صواب است که نام نهادن بنام شریف او جایز است و کنیت نهادن بکنیت بی جایز و
 جمع کردن نا جایز تر خواه در زمان شریف یا بعد از وی و عن انس قال کنانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقبلة کنت اجتنیها انس گفت کنیت
 کردم آن حضرت تره که می چیدم و می بریدم آنرا و نام آن تره حمزه است بجای محل وزای و آن تره ایست که در طعم او حرصیت و محو قی است و عاریسی آن را تو
 نیز که گویند فی الصراح و حمز زبان کز شدن شراب و کیا حمزه تره تیرک پس آن حضرت انس را باین مناسبت ابو حمزه کنیت کرد و او را الترمذی و قال گفت
 ترمذی هذا حدیث لا یخرفه الا من هذا الوجه این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا که باین وجه یعنی باین اسنادی که ذکر کرده است در جامع خود یعنی شیخ
 غریب است روایت نکرده اند مگر بیک طریق و یک اسناد پس و فی المصباح صحیح و در مصابیح تصحیح که در این حدیث را و حکم کرد بصحت آن و توحید طریق و
 اسناد و منافات بصحت ندارد چه تواند که بود و واحد آمده باشد و آن وجه صحیح بود چنانکه در مقدمه گفته شد و عن عائشه قالت ان النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم کان یغیر الاسماء القبیح بود آن حضرت که تغییر میداد نام بد را و بجای آن نام نیک مینهاد چه نامهای آو میان و چه نامهای مواضع و جزان و او را الترمذی
 و این را امثله در احادیث بسیار آمده جمله از آن مولف رحمه الله علیه نیز آورده چنانکه گفت و عن بشیر بن میمون عن عمه اسماء بن اخیدر بن بشیر بن میمون
 بن قیس بن موحده و کسرتین محبته باقی نقل است صدوق و ابن معین گفته لا باس به روایت میکند از نعم خود که اسماء بن اخیدری است بفتح نونه و سکون خای محمد و فتح دال
 محله میثمی بصیری در اسناد حدیث بی و صحت آن مقال است و بیمن یک حدیث دارد که انی جامع الاصول و در کاشف گفته که صحابی است روایت کرده است
 بشیر بن میمون ان رجلا یقل له اصرم مر دیکه او اصرم می گفت بفتح نونه و سکون صا و محله کان بود این مرد فی السفر الذین اتوا رسول الله و جماعه که آمدند
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و نفر جماعه را گویند زنه تاده فقال له رسول الله پس گفت آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما اسلمت حیث نام
 تو قال اصرم گفت نام من اصرم است قال گفت آن حضرت بل انت ذر عده بضم بای و سکون را بلکه نام تو زعه است چون اصرم مشتق از صرم است و بمعنی قطع و
 بریدن درخت ناخوش داشت آن حضرت و تغییر داد آنرا و زعه نام نهاد که از راحت و مشرب بود و خوش و برکت است و او را ابو داود و قال و گفت ابو داود
 غیر النبی تغییر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم العاص نام عاص را که تخفف عاصی است و دلالت دارد بر عصیان و عدم طاعت و انقیاد و شعاعی است
 و انقیاد است و عزیز و تغییر داد نام عزیز را که دال بر عزت و غلبه است و داب بند کان ذل و خضوع و فروتنی است و عقله و تغییر داد نام عقله را بفتحات که آلت
 آهین است که سری دارد مانند سر بر روی دیوار مار می کشند و اصل تحمل فحشین خدب خفیف یعنی کشیدن چیر را سختی و این مشعر است بغلظت و شدت و درستی
 و صفت مومن نرمی و آسانی و تواضع است و شیطان و تغییر داد نام شیطان را و این ظاهر است و الحکم و تغییر داد نام حکم را که دال است بر حکومت و حکم نیست
 مگر اسد تعالی را و غوراب و تغییر داد نام غراب را که پلید ترین طیور است می افتد بر حیث و قاذورات و منبی است از منعی بعد و دوری و حجاب و تغییر داد نام
 حجاب را که نام شیطان است و بمعنی مانع را نیز آید و فی الصراح حجاب بالضم را و دو دو نام مردی و شهاب و تغییر داد نام شهاب را که بمعنی شعله نارسا طبع است و همگردد
 میشود بوی شیطا بن و قال و گفت ابو داود تو کت اسامیها للاختصاص ذکر کردم سنا و های این حدیث را که در ان تغییر بن اسما و دو دیا فقه مذکور شد از جهت خصا
 یا عدم اتمام آن زیرا که از احکام شرعی نیست که موقوف باشد چینی از اعمال و افعال بران و لیکن آن اسما را باست ذکر کرد که این اسما مذکور را تغییر داده اند
 و عن ابی مسعود الانصاری قال لانی عبد الله او قال ابو عبد الله لانی مسعود شک دارد روی در روایت این حدیث که ابو مسعود انصاری را ابو عبد الله
 گفت یا ابو عبد الله مرا ابی مسعود انصاری را گفت ابو مسعود انصاری مشهور است احوال او در مواضع متعدد نوشته شده است و اما ابو عبد الله کنیت او حذیفه بن
 الیمانست چنانکه در آخر حدیث بگوید یا سمعت النبی یرشده تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی زعموا که می گفت در زعموا یعنی در حق و شان این لفظ
 و معنی وی که نسبت زعم میکنند بر دم و نسکو نه زعموا که او زعم فلان کند او زعم بضم زای و فتح آن قریب است از منعی فلن کذا فی النبی و فی الصراح زعم فلن از باب تغییر
 و گفته که زعم قول بی صحت و اعتماد و زعم موس گفته زعم بضم زای و فتح و کسر آن قول و اطلاق می یابد بر حق و باطل و صدق و کذب و اگر در جزئی گفته شود که در آن شک است پس حق
 از میان دیگر رسید که آن حضرت در زعموا چه می گفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول که می گفت بلس مطیة الرجل بلس

خیزی قلت نعم گفت آری یاد دارم چیزی از شعرهای وی قال گفت آن حضرت هیه بر کوی و بختان و بهیصلش ایستاد که در دهنه راهبها و یزید کوفه بخف با خیر معنی
 برآمد کردن بود و زیادت سخن یا کاری و فی الصراح ای دیگر کوی فانشد تبه بیا پسر خواندم آن حضرت را میتی از مینای امید فقال هیه پس فرمود آن حضرت دیگر بخوان ثم
 انشد تبه بیا پسر خواندم آن حضرت را میت و دیگر فقال هیه پس گفت آن حضرت و دیگر بخوان حتی انشد تبه مایه بیت تا آنکه خواندم او را راصد بیت از
 شعر امید ظاهر آنست که هر بار آن حضرت طلب زیادت میکرد و وی بخواند و از اینجا معلوم شد که شنیدن شعر که تنصیر علم و حکمت باشد سفت است اگر چه قایل آن
 کافر یا فاسق باشد و راه مسلم به آنکه امید بن ابی الصلت مردی بود از ثقیف که در عهد جاهلیت از اهل کتاب دین و ملت آموخته بود و تعبیر میکرد بدین میوزید و یامان
 بعثت و روز قیامت داشت و اشعارش مثل برکت و موغلت میبخت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دشان وی فرموده آن شعره و کفر طلب یعنی ایمان آورده شعر
 و کفر و زید دل او در روایتی آموخته و کفر طلب و وی حریص بود بر رسیدن و دانستن چیز و صفت پیغمبر از زمان از اهل کتاب و کان داشت که پیغمبر زمان مکر وی خواهد شد
 و چون شنید که از قریش خواهد بود و صفات آن حضرت را بتفصیل دانست بر گشت و براه حد و غار رفت و گفت نشاید که ایمان آرم بکسی که از تصنیف است و این
 جوی در کتاب الا فاما بحار المصطفی گفته که چون علامات نبوت آن حضرت را می شنید از روی برداشتی در یابم او را خدمت کنم و نصرت دهم و چون نور نبوت بچهره
 ظهور کرد بر گشت و براه شفا و رفت نمودن بدن الشاوه و وی اول کسی است که بر سر نماز باسک اللهم فزشت و آموخته قریش از وی این کلمه را نوشته اند
 و این را قصه است که در شرح آن را نقل کرده ایم و الله اعلم و عن جندب ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان فی بعض المشاهد بود آن حضرت
 در بعضی غزوات که جاهلی شود و بمغنی حضور یا جاهلی شهادت اندازد و غزوه احد است چنانکه طبعی گفته و قد دمیست بر وزن سمعت اصعبه و حال آنکه خون آلود
 شد انکشت وی صاحب سفر السعاده میگوید در بعضی غزوات انکشت پای مبارکش را شک برسد و خون روان شد فقال پس خطاب با انکشت کرد و گفت آن حضرت
 هل انت الا اصعب دمیست ایامیستی تو مکر انکشتی که خون آلوده شد و فی سبیل الله مالیت و در راه خداست چیزی که دیدی و پیش آمدی آن را یعنی
 ضایع نیست و آنرا جزای است و این تلقین است از آن حضرت امت را در آنچه رسد از جراحت و کاست و در راه خدا و بعضی گویند که مانا فیه است
 یعنی این جراحت و خون آلوده کی سهل است و چیزی ندیده در راه خدا از شدت و محنت متفق علیه در اینجا اشکان آورده اند که این شعر
 است و وی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود است از آن و منصور نیست صد آن حضرت وی جواب گفته اند که شعرا است که ذیل قصه موزونیت
 آن کرده باشد چنانکه معلوم شد و صد درین قول از آن حضرت بی قصه موزونیت است و بعضی گفته اند این بیت از عهد النبوت است و در غزوه موت
 خوانده و آن حضرت بطریق تشبیه و انشا خواند بطریق انشا که ذکر السیوطی و این بر تقدیری صحیح است که انشا شعرا آن حضرت اگر چه از غیر بود در محنت باشد و گفته اند
 که آمدن شعر بر زبان شریف وی دوست نبود اگر چه از غیر باشد و این سخن محل نظر است چنانکه از خواندن وی صلی الله علیه و آله و سلم شعر بشنید و غیر از ظاهر می کرد و بعضی
 گویند که این از باب رجز است و این را داخل شعر نمیدارند و طبعی گفته که هر که بطریق ندرت ناکا می شعر گوید آرا شاو کج میزند و مراد بقول حق سجاد و ما علمناه
 الشعر این است که وی شاعر نیست و این سخن منظور فیه است چه مراد بقول وی سبحانه و ماسعی له آن داشته اند که از وی شعر می آید و صورت نمی بند و قطعاً الله اعلم
 و عن البراء قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوم قریظ لخصان بن ثابت برابن عازب که از مشایر صحابه است و میگوید که گفت آن حضرت روز
 واقعه بنی قریظ که بعد از غزوه خندق بود چنانکه در باب قیام گذشت مرسان بن ثابت را و حسان بن ثابت بن منذر بن حرام انصاری مدنی از فحول شعراء اسلام و
 جاهلیت است و این هر چهار تن صد و سبست سال عمر یافتند و حسان شصت سال در جاهلیت گذرانید و شصت سال در اسلام اهج المشرکین بچون کافران را و
 بچون دشمنان است چنانکه حروف بجا و بجا گویند و غالب آمد و دشمنان عجب و ده قافوس گفته بچو و بجا و دشنام کردن بر زبان شعر فی الصراح بجا و بجا هیدن خلاف المذبح
 پس آن حضرت امر فرمود حسان را بجهو کفار و فرموده فان جبرئیل معك پس بدستیک جبرئیل علیه السلام بانست و اعداد و اعانت تو میکند در القاء و الهام مع
 و مضامین و کان رسول الله و بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقول الحسان میبخت مرسان را اوجب عفی جواب ده از جانب من کافرا را
 که بجهو میکند و انرا میگوید مراد می فرمود آن حضرت اللهم ایده بروح القدس خلونا تا یکن و قوت و حسان را به جبرئیل و جبرئیل با روح گویند زیرا
 که می آمد و بر پیغمبر با پنج سبب جهت طلب و زندگانی ابد است که علم و شریعت باشد و قدس بمعنی مقدس است که ذات پاک است و اصناف روح
 بوی محبت تشریف و اگر ام است چنانکه در روحی و روح الله گفته اند یا قدس صفت روح است که اضافت بدان کرده اند از جهت شدت لزوم و اختصاص
 چنانکه قائم بود و در عمل صدق متفق علیه و عن عائشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آن حضرت بشعرا خود
 اجهو قریظا بچو کنید کفار قریش را فانه اشد علیهم پس بدستیک بچو سخت تر است بر ایشان من و شق النبیل از انداختن بر شق نفع او و سکون بین مجسمه
 انداختن تیر و جزان نبیل نفع نون و سکون و تیر بر او مسلم از اینجا معلوم میشود که بچو کردن با قرآن را و دشمنان دین را و انداختن ایشان را می فرمود و لیکن
 گفته اند که باید که ایشان را بجهو کنند بعد از بچو کردن ایشان مسلمانان را و البته انکند تا باعث بچو در بچو مسلمانان فاما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم یوم

صلی الله علیه و آله وسلم بقول لسان می گفت هر سال از آن روح القدس لایزال یومد که جبرئیل همیشه تأیید و تقویت میکند تا ما نمانحت عن الله
و رسول ما دام که مانعت و محاصمت میکنی از جانب خدا و رسول خدا زحمت ترک و تمین است و از جهت آنکه سبب و امانت رسول خداست سبب و امانت خدا و
دین اوست و نیز کافران نسبت بجناب غرت نیز از آنرا و ناشایسته می گفتند و میکردند چنانکه نسبت ولد و فقر و شرک اصنام و قالت سمعت رسول الله و کنت عایشه
تشنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول می گفت هاهم حسان بگو که کافران حسان قشی و اشقی پس شفاوندستی و او یعنی مسلمانان را و اشقی و شفا یافت
خود کو یا آن سوزش دل و بدی حال که مسلمانان از شنیدن بگو کافران و اشتد بیاری بود که بگو کردن وی می ایش از ازل شد و تشددستی آورد و او مسلم و عن البراء قال
کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقل التراب یوم الخندق بود آن حضرت که میکشد و دور می افکند خاک را به نفس شریف خود و کار میکرد و زخندق
یعنی در آن زمان که خمر میکردند خندق را در غزو و آخراب حتی اغیر طبعه تا آنجا که باران و لوده شد شکم مبارک آن حضرت از کشیدن خاک می گفت و می خواند آن حضرت
این رجز را که انعب الله بن رواحه است یعنی الله و الله لولا الله ما هتدینا بنحوه که گویی بود هدایت و لطف خداوند تعالی راه راستی یافتیم و لا تصدقنا
ولا صلینا و نه تصدیق میکردیم و نه نماز میکردیم فانزلن سکینة علینا پس فرود آمد و آهستگی بر ما و ثقت الاقدام ان لایقنا و بر جای دار قدمهای
اگر بر بنیم و پیش آیم دشمنان دین را ان الاولی قل بغوا علینا بدستی آن کسانی که تحقیق تمام و افزونی کردند بر ما اذا داد و وقتنه ابدا چون خواهند قننه را یعنی
باز کردند ما را از دین اسلام بفرساید و منیریم و متسلع می آیم و قننه در اصل معنی آزمایش و کد اختن طلا در آتش و فرج بها صوته بنزدیک آن حضرت باین کلام انما
آواز خود را و می گفت ابدا ابدا و احتمال دارد که تمیز بهار ارجع بیات مذکور که در دو و انبیا ابنا اشارت بکار این کلام باشد متفق علیه و عن انس قال جعل المهاجرون
والانصار و الخندق گفت انس بر ایستادند و شروع کردند مهاجر و انصار که میکشدند خندق را و یقلبون التراب و بر میداشته خاک را و هم قبولون و این
میکشند و میخوانند این رجز را عن الذین بايعوا محمدا ما ان کسانیم که بیعت کردند آن کسان محمد را علی الجهاد ما بقینا ابدا بر کار در کردن با کافران ما دام که باقی
و پاینده ایم همیشه بقول النبی می گفت صلی الله علیه و آله وسلم وهو یحییهم و حال آنکه جواب میداد آن حضرت ایشان را باین کلام اللهم لا عیش الا عیش
الآخرة خداوند نیست زنده گانی مگر زنده گانی آخرت فاغفر الانصار و المهاجرة پس یا من انصار را و مهاجران را متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم لان یملی جوف رجل فیمایر به هر آنی پر شدن شکم مردی بر زرداب که فاسد کرد و اند شکم او را خیر من ان یمتلئ شعرا بهتر است از
پر شدن شکم از شعر یعنی مشغله او به شعر باشد چنانکه از قرآن و ذکر خدا و علوم شرعی یاد دارد باین مخصوص است بشخص معین و در حق خاص وی گفت چنانکه در فصل ثالث بیاید
و با بجهل مراد شعر زور است که شتمل باشد بر خش و کفر و معانی ناشایسته متفق علیه الفصل الثانی عن کعب بن مالک انه قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
کعب بن مالک نیز از شعرای اسلام است و گفته اند که مشاییر شعرای اسلام ستم اند حسان بن ثابت و عبد الله بن رواحه و کعب بن مالک کعب بن سنانید کافران
بجرب و جهاد و می افکند رعب در دل ایشان و حسان بن ثابت طعن میکرد در انساب ایشان و عبد الله بن رواحه توبخ و سرزنش میکرد ایشان را بکفر پس کعب بن مالک
بقصد شکایت از قبح شعر و تاسف بر حال خود گفت آن حضرت را ان الله قد اتزل فی الشعر ما اتزل تعالی فرفرستاده است در باب شعر از طعن و مذمت
آنچه فرفرستاده است مراد قول حق جل و علاست و الشعر یبجم الفاه و ن الایات فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از برای تسلین وی در حق
شعران المؤمنین میباید بسیف و لسانه بدستی کسی که ایمان دارد و جهاد میکند بشمشیر خود و زبان خود یعنی شعر را بگو کفار و تأیید دین اسلام نمایند کلم جهاد دارند که بشمشیر
میکشند این چنین شعر گفتن مذموم نیست و قابل آن داخل شعر که درین کریمه مذکور اند و لهذا استشار کرده است وی سبحانه تعالی بقول خود الا الذین امنوا و عملوا
الصالحات و ذکر و الله کثیر الایة و فرمود آن حضرت در بیان بودن بگو کفار در حکم جاد و الذی نفسی میدهد لک تا ترمو نه به نضح النبل هر آنی چنانی
که می اندازد شمشیر کافران را بر سجی تیر بار که انداخته میشود در جهاد شعر زخم شمشیر جانستان نکند آنچه زخم زبان گسترده بر نضح بفتح معنی مذی و رواه فی
شرح السننه روایت کرد این حدیث را می الته در شرح الته و فی الاستیعاب لابن عبد البر و مذکور است در استیعاب که کتابی است مشهور در اسامی الرجال و نحوه
بن عبد البر انه قال که کعب بن مالک گفت یا رسول الله ما ذا ترمی فی الشعر می دانی و چه رازی داری در حق شعر که نیک است یا بد قال پس گفت آن حضرت
ان المؤمنین یجادون بسیف و لسانه و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الحیاء و العی بکسر عین و تشدید یاء و یاء و تشکی در سخن مذبیان شعبتان من الایمان
و دو شاخ اند از ایمان و معنی بجز نارسائی و ناتجرب کاری و بی استقامی در کار یا نیز آید و معنی اول آنجا مناسب است بقول وی که فرمود و البذار و البیان شعبتان من
النفاق و فحش در کلام و یهوده کوئی و تکلف و تصنع و مبالغه در سخن و دو شاخ نفاق اند و او الترمذی ابوابون یا شعبه ایمان ظاهر است و ذکر آن در کتاب
الایمان و بودن می و بجز نارسائی و بیان بودن ناه بیان شعبه از نفاق بحسب آن است که مومن بسبب حیاء و انکار و مکنش و شغل بعبادت و اصلاح باطن و عدم
تشق لسانی قدرت ندارد و بر تفریب و بیان و عجز است از اثبات مدعا و بر وجه مبالغه و طلاقت لسان بخلاف منافق که فاحش و تمسح است و دلیر و قادر است بر بیان
و تشریح پس مال ابرجدیث آن کرد که در حدیث دیگر آمده است المؤمن عزم کریم و المناقی خب لیم فرمود مسلمانان فریب خورنده و ساده دل است و منافق فریبده و کزیزی و

میگوید در این مبحث خود لکان خیر اله هر آینه میبود و بر او اقصه یعنی استقامت طریق و ضد افراط و تفریط چنانکه اقتضا سمعت رسول الله شنیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم بقول میگوید که قدر انبیت تحقیق پیچیده و دوخته و امارت یا گفتن آن حضرت تحقیق امر کرده شده ام ان اتجوز فی القول که بکنی و لکنی که نه سخن فان الجواز هو خیر پس بدستیک بکنی و لکنی بهتر است جاز فی الصراح روا شدن و گذشتن از جای و لای و آب دادن و سبک گذاردن نماز و سخن به مجاز گفتن روا بود و در سخن حضرت بن عبد الله بن جریله عن ابیه عن جده بریده اسلمی صحابی مشهور است و جده بن بریده از مشایخ بنی ثقات ایشانست قاضی مر و برادر سلیمان بن بریده و گفته اند که سلیمان صحیح تر از جده است و سخن بن عبد الله مر و ذی روایت دارد از پدر از جده روایت کرده ابو داود و از وی این یک حدیث قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول کنت شنیذاً آن حضرت را میگویند آن من البیان صحوا بدستیک بعضی از بیان سحر است و شرح آن گذشت و آن من العلم جهلاً بدستیک بعضی از علم جلست طبعی این را دو معنی از بنایه نقل کرده یکی آنکه مراد آن است که تعلم کند علوم را که احتیاج نیست بدان مثل نجوم و علوم غلاغه و مانند آن و بگذرد از علوم را که احتیاج الیه است از قرآن و سنت و جاهل شود بدان و حاصل این توجیه بدان راجع کرد که بعضی از علمهاست که مستلزم تحمل بعلوم دیگر است باین اعتبار آنها را جهل گفت و دوم آنکه مراد آن است که تعلم خود عمل کند چه هر که علم دارد و عمل ندارد که با جهل است و ممکن است که مراد آن باشد که یکی او عامی علم میکند و بر نعم خود عالم است اما در نفس الامر و حقیقت حال جاهل است این علم وی علم نیست بلکه جهل است و نیز علو کردن در معرفت ذات و صفات حق که با جهل افراط نیست علم است بظاهر علم است و بر حقیقت جهل و توقع علم درین باب از محال است و نیز اعتراف بجهل و نادانی در بعضی مواضع علم است بآنکه آنرا نه توان دانست پس این خبر و علم است و حال آنکه جهل است پس صادق آمد که بعضی علم جهل است فافهم و آن من الشعر کما و در روایتی حکما یعنی کلام نافع مانع از جهل و سفه و حکم یعنی علم و فقه و قضا بعد آید و در روایتی حکما آمده و آن نیز معنی حکم است که فی النبیة و حاصل آنکه علم و حکمت یک معنی است پس در روایتی حکمت واقع شده و آن باین معنی حکم حل توان کرد و در روایتی حکم واقع شده و آن را بعضی حکمت توان گفت و آن من القول عیالاً یعنی افعال است یعنی و بال است بر قایل یا طلال است بر سماع اگر جاهل است بسبب آنکه نمیفهمد و اگر عالم است بجهت آنکه میداند یا قلیل بر کسی که نمیخواهد آن را بشود و هر چند تفسیر کرده اند این عبارت را رواه ابو داود الفصل الثالث و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یضع لسانه بن ثابت منبراً فی المسجد بود آن حضرت که می نهاد مرصع از منبری در مسجد میقوم علیه قایما می ایستاد حسان بر منبر ایستادنی یا خیر عن رسول الله در حالی که معاشرت و مباحثات میکرد و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آنجا فرخ شک را و نیست یعنی مدافعت و محامضت میکرد از جانب آن حضرت و بقول رسول الله میگویند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی یوفی حسان بوجوه القدس خدای تعالی تائید و تقویت میکند حسان را بر جبرئیل مانا فح او فاح عن رسول الله ما دام که محامضت میکند یا معاشرت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از شک را و نیست و در روایتی که در اول یا خیر است اینجا فاح است و در روایتی که نیافح است مانع غایتش در ذکر بی تربیت واقع شده و رواه الجنادی و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم حاد و آن حضرت را عادی یعنی خدا کوئیده و حاد را دندان شتر سبزه و آه از که فی الصلاح و عادی یعنی آنکه که مباح است با اتفاق و هیچ کس را از غلام و وی خلافی نیست عادی است محراب را چون شتران حادیه شوت بخوش گوازی کنند و حادی کوئیده و شتران کرم شوند و تن کنند و نیز و نه تعالی له انجسته گفته میشود نام برده میشود آن عادی را انجسته یعنی همزه و سکون فون و فتح جیم و شین بعد از ش تایی فوقانی و کان حسن الصوت بود و نیز خوش آواز فقال له النبی پس گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و دید که آهسته آن شتران را یا انجسته تا کسر القواریر شکنی ششبار را قواریر جمع فار و ره بمشینی شین خال قاده گفت قاده در بیان مراد از قواریر یعنی ضحفة النساء میآید آن حضرت از قواریر زمان ضعیف را بجهت رقتی و وضعی که در ایشانست متفق علیه و این را و وضعی گفته اند یکی آنکه ضعیف و رقتی که در بدن زمانست و نیز رقتن شتران و سختی جنبش موجب تعب و مشقت است دوم آنکه مراد ضعیف و نرمی قلب و سستی غریز و سرعت تاثیر است یعنی مبادا از شنیدن سرود تغیری در باطن ایشان پیدا شود و خواطر را بسجای بدبرد که سرود نجاست خود مکان نفس را بجنبانند و طبیعت را در جنبش آرد و سوسا و سوسا و در این جهت فضیل بن عیاض فرموده که الفارقیة الزانیة سرود افنون زمانست اگر چه احتمال دارد و اوج مظهر ضعیف باشد اما سوسا و سوسا طبعی است که در اختیار نبوده و براه جد و احتیاط رقتن اولی که اقالا و حقیقت افعال و اقوال آن حضرت از برای تعلیم و تلقین است است لکن شرح این معنی را ترجیح کرده اند که معنی اول ظاهر تر است از لفظا و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت ذکر عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الشعر یا شیه گفت که ذکر کرده شد نزد آن حضرت شعر و پرسیده شد که نیک است یا بد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت آن حضرت هو کلام فحش و قبیح قبیح شعر کلام است نیک و بی نیک است و بد و بی بد یعنی آنچه زیادت است در شعر وزن و قافیه است و آن خود دخل در حرمت و کراهت ندارد و بعضی معنویت اگر نیک است نیک و اگر بد است بد و این کلام فصل است که رفع اختلاف درین باب میکند رواه الدارقطنی روایت کرد این حدیث را در قطنی بسند مرفوع بآن حضرت و رواه الشافعی عن عروة مرسل و روایت گردان را شافعی از عروة بن الزبیر که تابعی کبیر است بطریق ارسال و عن ابی سعید الخدری بنیاض بنیور مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالعوج گفت ابو سعید

و رسانی انکما سیر کنیم با آن حضرت بعرج نفع عین مملد و سکون را نام موضع است در طریق که از عرض شاعر بنشیند ناکاه پیداشد شاعری که شعر خواند قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خذ و الشیطان یکدیگر بدین شیطان را و او مسکول الشیطان یا مسکول فرمود بجای خذ و المعنی نگاه
دارید و نگذارید که برود لان میتلقی جوف و جل قیما هر آینه پر شدن شکم مردی بزرگ آب خیر له من ان میتلقی شعرا بهتر است در آن مرد را از پر شدن بشعر و او مسلم چون
دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را که شعر خواند و بی باک و بی محابا میروید و التفاتی بجانب مسلمانان نمی کند و است که مایل است بشعر و متمسک است بدن و بی جلا و
بی ادبست پس خواند و یا باسم شیطان که درواز با طاقرب و مرد و درگاه و رحمت است و مذمت که دشمن را که بدن مغرور و مبتلا است و عن جابر قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم الغنا طیف النفاق فی القلب سر و کفخن و شنیدن میر و یا ذنفاق راه دل کجاست الماء الزرع چنانچه میروید نآب نبعث
دواء الیهقی فی شجوب الايمان و در روایت دلی از انس بن لغظه که ان الغناه اللغوینیة النفاق فی القلب کما عینت الماء العشب و الذی نفس محمدیه ان القرآن
و الذکر یستبان الايمان فی القلب کما عینت الماء العشب حبیب بن عیین و سکون شنید که تر گویند و عن نافع قال کنت مع ابن عمر صری طریق کنت نافع بودم من با
ابن عمر در راهی فسمع مزمعا و پس شنید ابن عمر از نای را فوضع اصبعیه فی اذنیه پس نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و فادعن الطریق الی الجانب
الاخر و در رفت ابن عمر از راه بجای دیگر بقصد اخر از اجتناب ثم قال لی پسر کنت ما بعد بعد از آنکه دور رفت ابن عمر یا آن آواز یا نافع هل تسمع شینای نافع
میشنوی چیزی را از آن آواز قلت لا کنت نمی شنوم فوضع اصبعیه من اذنیه پس برداشت هر دو انگشت خود را از دو گوش خود قال کنت مع رسول الله کنت این
عمر بودم من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فسمع صوت یراع پس شنید آن حضرت آوازی را فضع مثل ما صنعت پس کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم مانند
آنچه کرد من یعنی نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و در رفت از راه بجانب دیگر ای آخر قال نافع و کنت اذ ذاک صغیرا و بودم من در آن وقت خوری یعنی از
آن جهت مرا منع نکرد از شنیدن آن که من خرد بودم و تکلیف شرعی بر من نبود تا کسی بگوید که اگر هست ترتیبی بوده نه تحریمی و اجتناب بن عمر از کمال تقوی و ورع بود و الا نافع را نیز از
منع میکرد و کلام درین مقام دراز است و محلهای دیگر هم بطریق قضا و محدثین و سیم بر طریق شیخ طریقت سخن کرده ایم محدثین میگویند که هیچ حدیثی در تحریم غنایم نشده است و
شیخ می گویند که آنچه در مقام نبی واقع شده مراد بدین مقرر بل هو و لعب است و فقها درین باب تشدید بلیغ دارند و مانند علمای قدس است و رواه احمد و ابو داود
باب حفظ اللسان و الغنیة و الشتم در نگاهداشت زبان از آنچه نباید گفت خصوصاً غیبت و دشنام کسی که نباید را و غیبت و دشنام کرد و غیبت بکس فرین اسم است
اغنیاب یعنی بگفتن کسی را غایبانه و فی الفصل الاول عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یغیبن لی کسی که غایب شود بر من
من و محمد کند و لازم کرد و بخورد و ما بین لحنیه محافظت و نگاهداشت چیز که میان لحنیت و است بفتح لام و سکون حار و جمله دو استخوان که جای روئیدن
و ریش است و مراد بچیزی که میان آن است زبان و دهان است و نگذاشت انداز سخن را یعنی است و آنچه مقتضی کفر و معصیت کرد و از اکل حرام و
شراب آن و ما بین و جلیه و نگذاشت چیزی که میان هر دو پای مراد بدین منسج است و نگذاشتن آن از معصیت اخمن له الحنیه خاص من تخم
شوم برای وی بهشت را و این ضمانت بحقیقت از پروردگار است جل شانۀ چنانکه بفضل خود خاص از ارق عباد شده است و وعده موه که بجزای اعمال و ثواب
آن کرده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نایب است رواه البخاری و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
العبد لیتکلم بربطیک بنده بر لایحه سخن میکند بالكلمة من رضوان الله به سخن که صادر است از محل رضای حق یا برای طلب رضای حق یا تکه که در وی رضای حق
است لا یبلغی لها بالانما اندازد و حاضر نمی گرداند بنده مرآن کلمه را دل خود را و نمی بگذرد که عاقبت آن چیست و باکی ندارد از گفتن آن و آسان می نهد و آن را
برفع الله بعد درجات بلند میکند و الله تعالی سبب آن کلمه در جای بزرگ بسیار و ان العبد لیتکلم بالكلمة من سخط الله لا یبلغی لها بالانما اندازد و آن را
بنده تخم میکند بکلمه که در وی نه رضای حق است باک ندارد از گفتن آن و سهل می بخارد و آن را بیهوی بهائی چنانچه فرود می افتد بنده سبب آن کلمه و در
یعنی زبان را بجا باید داشت و فعل آن را آسان نباید انگاشت بیک کلمه که از زبان بر آید اگر چه آدمی آنرا آسان بپزد و سهل بخارد اگر کلمه حق است بطلب
رفع درجات در بهشت شود و اگر باطل است موجب انحطاط درجات و نزخ کرد و رواه البخاری و روایت کرد ابن حدیث را با بنی لفظ بخاری و فی
الحما و در روایتی دیگر بخاری و سلم را بن لفظ آمده که بیهوی بهائی النار ابد ما بین المشرق و المغرب و المعزب می افتد بنده سبب آن کلمه در پیش
دو نزخ افتادگی و در و راز که منافات میان مبد و منتهای او مثل سافت ما بین مشرق و مغرب است و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم سباب المسلم فسوق و دشنام کردن مسلمان فسق است و قتاله کفر و کشتن مسلمان کفر است فی الصراح سباب کسر
سین و دشنام کردن و فسق و فسوق در لغت برآمده از طرباز پوست و در شرح برآمده از بنده هاز فرمان قتل کشتن و قتال بکسر با هم کشتن کردن و این تظلیف و
تشدید است در نهی از قتال مسلمان و مقصود نفی اسلام کامل است چنانکه حدیث المسلم من سلم المسلمین من ید و لسان بران بولالت دارد و مراد قتال است
از جهت اسلام یا باستحلال و استباحه آن و بیشک کشتن مسلمان از جهت اسلامی و حلال و مباح است و استن آن کفر است متفق علی و عن ابن عمر

قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اياما دخل قال لاختيه كافر هر دو يك چو يد مر برادر سلمنا زنا کافری تاويل و شبهه فقد بار بها احد هابس تحقيق رجوع کرد
 باین کلمه و التزام کرد مقتضای آنرا یکی ازین دو کس یعنی گوینده این کلمه یا کسی که گفته شد مر او را زیرا که اگر راست گفته است خود آن کس کافر است و اگر دروغ گفته و آن کس کافر
 نیست این کس کافر میشود زیرا که چون مؤمن یا کافر خواند یا زنا کفر دانست و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد و متفق علیه و عنه یعنی در قال رسول الله صلى الله
 علیه واله وسلم لا یرحمی رجل و جلا بالسنوق دشنام نه مردی مردی را بقتل و لا یرحمه بالكفر و دشنام نه مردی مردی را بکفر الا اوردت علیه
 کلمه که رجوع کند باین کلمه که دشنام داده بدین فسق باشد یا کفر بر مرد دشنام دهنده ان لم یکن صاحب کذلک اگر نباشد یا را که دشنام داده شده است او را
 هم چنین که او گفته است یعنی فاسق نیست و کافر نیست یعنی اگر یکی دیگر را که فاسق نیست فاسق شود و اگر کافر گفت و او کافر نیست خود کافر
 گشت و رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من دعا رجلا بالكفر کسکه خواند مردی را بکفر یعنی کافر گفت او قال
 عدو لله یا گفت دشمن خدا که این نیز در حکم کافر است و لیس کذلک و حال آنکه آن مرد نیست کافر و دشمن خدا آنخوانده اینچنین الاحاد علیه مگر آنکه رجوع کند
 بکفر یا عداوت بر وی یعنی خود کافر گردد و دشمن خدا باشد خارجا مگر از جور یعنی بازگشتن متفق علیه ظاهر این احادیث دلالت دارد که هر کس که تاویل و تاویل یکی را
 یا فرموده یا فرموده به جت آنکه وی اسلام را کفر خواند و در اینجا کلام است که طبعی ذکر کرده و ما نیز تشریح آنرا آورده ایم و عن انس و ابی هریرة ان رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم قال المستعان ان ده شخص که یکدیگر را دشنام دهند ما قالوا فلعن الله البادی کناه آنچه گویند و دشنام کنند بر آن کس است که
 نخست دشنام کرده است و کناه دشنامی که شخص دوم کرده است هم بر اول است که ظلم کرده و دوم مظلوم است و آن باعث شده این را بر دشنام مالم
 یعتد المظلوم مادام که اعدا او تجاوز از حد مظلوم و اگر از حد مظلوم نمی ماند و برین تقدیر هر دشنام که زیادت کرده کناه آن هم بر اوست و رواه مسلم و عن
 ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال لا یبغی الصدیق ان یکون لعانا نایه و سنو در صدیق را که باشد بسیار لعنت کننده و رواه مسلم
 صدیق بکسر صا و تشدید و لا یبغی مبالغه است یعنی کثیر الصدق چنانکه ضحیک یعنی خنده بسیار کننده و سکیت خاموشی بسیار در زنده و در اصطلاح صوفیه مصیبت
 مقامیت با بیان مقام نبوت که مقامی بر دیگر در میان واسطه نیست که می تواند فاعل مع الذین انعم الله علیهم من البینین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
 ایمانی بران دارد و صدیق لقب اول خلفا است رضی الله عنهم و چون صدیق درستی شوی و مرد شود و بقامی رسید که علوم مقام نبوت است و انبیا هم برای رحمت ویرد
 گردانیدند و در آن معیشت انداختند کردن که در آن ختن و در آن زنده گاه رحمت است شان و وی نبود و مقتضای مقام صدیقیت نباشد و لهذا تسبیح مرصیه اهل سنت
 و جهات ترک لعن و طعن است و بر هر کس لعن کنند اگر چه مستحق آن باشد و زبان بدان نیالاید و تفسیح وقت بدان نمایند و لعنت کردن عادت و عوی خود نکرد و اند خود
 آنکس که ملعون باشد خود را چه حاجت که کسی بگوید لعنت کند بیت هر که او را عداوتی لعنت کرد نیست لعن من و تو او را دشمنی و لعن کردن جایز نیست مگر بر
 کافری که غیر صادق خبر داده باشد بر دین او بر کفر و بر کافر مخصوص که ایمان او در دم اخیر تحمل باشد نیز لعنت نماید مگر علی الاحمال گویند لعنت الله علی الکافرین و باید
 دانست که لعنت دو قسم است یکی طرد و تبعید است از رحمت الهی و ناامیدی مطلق از فضل الهی و انبیا و وی و این مخصوص کافر است و دیگر دوری و حرمان از مقام
 قرب در ضایقی غراسمه که راجع و اهل است ترک اولی و احوط و آنچه واقع شده و ترک بعضی اعمال و او را از بعضی محاب و غیر هم منقول و ما ثور است هم ازین
 بابست و قسم اول و عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یقول ابوالله و ابوالعنت رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را
 که می گفت ان اللعائن لا ینکون شهداء و لا مشعرا یوم القیمه کرده لعنت بسیار کنندگان یعنی باشند گوایی دهندگان بر خلق و شفاعت کنندگان را ایشان را
 روز قیامت در قرآن مجید آمده که روز قیامت ما و صدق امانت مرحوم محمد یگوایی دهند بر مردم و شفاعت کنند ایشان را پس میفرماید که لعنت کند که از آنکه لعنت
 عادت و عوی ایشان شده در جبهات و شفاعت در آن روز دست ندهد و در حقیقت مقصود نفی این شنیع و شنیع نامر ضیه است ازین است و رواه مسلم
 و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اذا قال الرجل چون بگوید مردی بقصد عیب خوئی و حقارت مردمان و میبند
 ساختن ایشان از رحمت الهی در بطریق تحسیر و تخرن و تاسف بر احوال ایشان هلاک الناس هلاک شد مردم و مستوجب آتش و دوزخ گشتند فهو
 اهلکم پس آن مرد گوینده این سخن را هلاک شوند نه ترین مردم است که نفس خود عجب میکند و در دم بحشم حقارت می نکرد و از رحمت حق نا امید میگردد
 و برین تقدیر بکلمه عظمی کاف بر صیغ اسم تفضیل آید و بفتح کاف بلفظ ماضی از هلاک نیز آمده و معنی چنین باشد که هر کس این کلمه میگوید هلاک میگردد مردم را و در وطن
 یاس و ترک طاعت و انکاد در معاصی می افکند ایشان را چه شنیدن این سخن شکسته دل و نا امید و بی شوق میشوند چه گناهکاران در حیطه مصیبت و لغسانیت افتاد
 اگر فانی صفت قد و جلال اند با ایشان نصیحت برقی و لطف کردن و بر رحمت و مغفرت الهی معتمد و اثنی گردانیدن و اخل و اقرب است پس در اینجا اشارت است
 باینکه مردم را بشاشت باید و دوقوی دل باید گردانید و امیدوار بر رحمت پروردگار باید ساخت و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 یحبون انشر الناس یوم القیمه می باید به ترین مردم و رسوا و به حال ترین ایشان روز قیامت ذالوجهین مرد و دوری و منافق صفت الذی یاتی هولا

دشنام

یوجه وهو لای وجه انگی آید این جماعت را بروی و بطریق دمی آید جماعه دیگر را بروی و رنگی دیگر و میکوید برهما از خوش آمدن موافق اوست و تواند که مراد من
 حقیقی باشد که در باطن کافر است و در بیرون داد سلمانی می دهد چنانچه منافقان در زمان آن حضرت بوده اند و در قرآن مجید حکایت ایشان مذکور است و بیشک سخت
 ترین عذاب و نكال روز قیامت بر منافقان باشد متفق علیه و عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول خذیفه که من
 سر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بود و علم منافقان نزدی بود گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود لای دخل الجنة قیات درمی آید بهشت را سخن
 فی الصراح قیامت سخن چینی کردن یعنی سخن چینی آنکه نهان گوش بر سخن مردم دارد و ایشان را از ان خبر نباشد سخن چینی کند و بجای دیگر برساند و در قاموس گفته که آن را که
 پنهان گوش بر سخن مردم دارد قیات گویند سخن چینی کند یا نکند و اما آنکه طبعی گفته که قیامت سخن بد روغ بر سبتن و آما ده کرده اندین و درست ساختن آن را ظاهر آنست که قیات
 نام مغتری و پنهان گویند بود و در سخن چینی و دروغ گفتن شرط نیست و تمامی سخن از جای بجای بودن اگر چه راست هم بود اما بقصد شر و فساد و تلبیکه و تافقه و آتش فتنه تیز کردن
 معنی در تمامی شرط است متفق علیه و فی روایه سلم تمام و در روایتی مسلم را سبجای قیات تمام آمده و این دلیل است که قیات معنی سخن چینی است و عن
 عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليكم بالصدق لازم گیرید بر خود راست گفتاری فان الصدق یهدی الی البر
 زیرا که راست گفتن راه می نماید بر نیکی کاری یعنی خاصیت راست گفتن آنست که توفیق نیکی کردن می آرد و اما در آنست که صدق راست چنانچه در روایت دیگر باید
 و اعتبار روایت این آن باعتبار مغایرت اعتبار سبب در مفهوم و ان البر یهدی الی الجنة و بدستیکه نیکی کاری راه مینماید بهشت و ما نزال الرجل یصدق
 و یقصر الصدق و همیشه مردی راست میگوید و طلب و کوشش میکند راست گفتن را حتی بیکت عند الله صدقاً تا آنکه نوشته میشود آن مرد نزد خدای تعالی
 یعنی حکم کرده میشود بروی بصیغیت و اثبات کرده میشود و از این مقام و ثواب آن یا نوشته میشود نام او در دیوان اعمال نزد ملا اعلی یا مردم در کتابهای خود نام او
 صدیق می نویسند و مقصود آنست که ظاهر گردانیده میشود در خلق با این صفت و این نام و انداخته میشود در دلهای مردم و جاری گردانیده میشود و بر زبانهای ایشان
 بر قیاس قول وی سبحان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن ودا و اما کذب و الکذب و در و دارد خود را از دروغ گفتن فان الکذب یهدی الی
 الخجور زیرا که دروغ گفتن میرساند نجاست بسوی فسق و فجور و ان الخجور یهدی الی النار و بدستیکه فسق کردن میرساند بسوی آتش و فخر و ما نزال الرجل یصدق
 و یقصر الکذب و همیشه است مرد که دروغ میگوید و طلب و کوشش میکند دروغ گفتن را حتی بیکت عند الله کذاباً تا آنکه نوشته میشود نام او نزد خدای تعالی و دروغ گو معنی
 بر قیاس و قرینه صدق معلوم شد متفق علیه و فی روایه سلم و در روایتی مسلم را این لفظ آمده قال ان الصدق یروان البر یهدی الی الجنة زیرا
 که صدق نیکی است و نیکی میرساند بسوی بهشت و ان الکذب یخجور و ان الخجور یهدی الی النار و باقی الفاظ حدیث موافق روایت اول است و عن ام کلثوم
 رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ام کلثوم بنت عصب بن ابی صعبه گفت که آن حضرت فرمود لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس
 نیست دروغ کو آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و یقول خیراً و میکوید سخنان نیک را که باعث صلاح حال و رفع نزاع می گردد اگر چه دروغ نیز باشد و یکی از مواضع که
 دروغ گفتن در آن رواست اصلاح ذات البین است یعنی صلح دادن و دور کردن نزاع و عداوت که میان دو کس است و یکی دیگر از آن مواضع که دروغ گفتن در آن جایز است
 نگاه داشت بر خون مال کسی است که با حق میرود و دروغ گفتن بازن بقصد اصلاح وارضای وی نیز جایز است چنانکه گوید ترا دوست میدارم هر چند نهارد و منی
 خیر او آنگاه میرساند سخنان خوب را بیکدیگر این داخل تمامی سخن چینی نیست چینی که مذموم و منی است آنست که بقصد شر و فساد کند اما اگر نسبت خیر و صلاح کند مجزوم
 است اهل لغت فرقی نماده اند بینمی بفتح یا سکون نون و تخفیف میم بر وزن یضرب و بنی بضم یا و فتح نون و تشدید میم اول در نقل سخن بقصد خیر و صلاح استحلال یابد
 دوم در شر و فساد فی الصراح نما و نحو سخن رسانیدن بوجه اصلاح و نیکی و تمجید سخن رسانیدن بیدی و سخن چینی کردن متفق علیه و عن المغلاد بن الاسود قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايت المدا حین چون ببیند مدح گویند کان را یعنی در حالت مدح و مراد بمدح کسی است که مدح گفتن مردم با عادت و
 حرفت و سبب محبت خود ساخته بی تمیز میان حق و باطل و مستحق و غیر مستحق و این مذموم و مکروه است زیرا که بی ملاحظت کذب از جانب مدح و عجب مردم خود را
 فی وجوه هم التراب پس بنیدارید در رویهای ایشان خاک خامش لری و زنا مضی خاک و حی بر وزن رمی پری دست که بر دانه از خاک و در غیر آن نیز استعمال یابد
 و مراد بانداختن خاک در روی او حرمانست یعنی چیزی ندهید و محروم بگذارید و ایند باندک چیزی داودن که مشابه است بخاک در قلت و حنارت و بعضی علماء آن را بر ظاهر حمل کرده
 آورده اند که مقدار که راوی این حدیث است قبضه خالی برگرفت و در حضور امیر المؤمنین عثمان در روی مدح انداخت و رواه مسلم و عن ابی بکره قال اشقی و جعل
 دجل عند النبی صلى الله عليه وآله وسلم روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است که گفت شاکر مرده می بر مردی نزد آن حضرت فقال پرس گفت آن حشر
 و طایف قطعت عنق اخیک وای بر تو بریدی کردن برادر خود را مثل اسب با شمشیر نمود آن حضرت این کلمه را بریدن کردن که معنی ذبح و هلاک جسمانی است استحلال کرده
 هلاک روحانی که ممدوح را از عجب و غر در پیدایان هلاک در دنیا است و این دروین و کاهی مقضی هلاک و دنیا نیز کرد و چنانکه از شنیدن مدح مغرور گردید و یکی را هلاک کند و او را
 هلاک کند بقصاص آن و امثال این بعد از آن در رعایت حرف و اعتدال در مدح فرمود من کان منکم ما دحاً لا محاله و کسی که هست از شما مدح گویند و میخواهد کسی را مدح کند

البه فلیقل احسب فلانا پس باید که بگوید که کان میرم فلان را چنین و الله حبیبه و خدای تعالی داناست بحقیقت حال وی و سر وی و حساب کند و جزا دهنده اوست
برگردان وی ان کان یومی انه کذلک اگر هست ما و ک کان میرد که وی همچنانست یعنی همچنانکه مر کرده است و او را بری بضم یا و فتح یا یعنی نفلن و لایزکی علی الله
احدا و نسیاید و حکم نکند بر خدا بخیر و یقین هیچ یکی را که وی چنین است یعنی احتیاط کند دستایش و بگوید که کان دارم که وی چنین است و الله اعلم و بخیر نمگوید که
البه چنین است تا حکم بر علم الهی نکرده باشد متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از ابی هریره که
ان حضرت فرمود اندرون ما العنیه آیامی دانید که غیبت چیست فی الصراح در آیه بالکسر استن ریت بای غیبت به و لا ادری لا اعلم قالوا الله و رسول الله و در مسوله اعلم
گفتند صحابه خدا و رسول خدا تا تراست قال گفت آن حضرت ذکرت اخاک ما بیکره غیبت یا گردن نت برد خود را یعنی مسلمانان به چیزی و صفتی که
ناخوش دارد و قیل گفته شد آن حضرت اخوات آیاس خبر ده ما را ان کان فی الخ اگر باشد در برادر من یعنی در ان شخص که او را بیدی یاد کرده ام معا هو
آنچه میگوید او را یعنی اگر راست گفته ام و این صفت به دوری هست اگر او را ناخوش آید یا این نیز غیبت است قال گفت آن حضرت ان کان فیہ ما قیل فقد غیبت
اگر هست در ان شخص چیزی که میگوید تا زبانی پس تحقیق غیبت کرده تو را و ان لم یکن فیہ ما قیل فقد بعت به و اگر نیست دووی آنچه میگوید پس تحقیق بتان کرده
او را و دروغ بر لبه بروی یعنی غیبت همین است که عیب کسی را بر استی بگوید اما اگر نه راست میگوید آن خود افزا و بتان است و آن گنای دیگر است رواه مسلم و فی
روایه و در روایتی دیگر از مسلم باین لفظ آمده اذ قلت لایخلف ما فیہ فقد غیبت به و اذ قلت مالیس فیہ فقد بعت به معنی این همان است که گفته شد به آنچه
غیبت گنای است در غایت قبح و شاعت و بیشترین گنایان است در کثرت و شیوع میان مردم و کم کسی باشد که از وی سلامت ماند و آن یاد کردن بود کسی را آنچه
ناخوش آید و او را خواه عیبی باشد به بدن وی یا در عقل وی یا در دین وی یا در دنیا وی یا در خلق و مال و ولد و والد و زوج و خادم وی یا جامه و رفتار و خیار و همت و شست
و بر خاست و حرکت و کثرت وی یا نازه رونی و ترش روی و تند خونی و سخن کوئی و خاموشی و جز آن آنچه متعلق است بوی و خواه ذکر بلفظ بود یا کنایت یا مر و اشارت
بچشم و ابر و سر و دست و مانند آن و با جمله هر چه کوئی مفهوم کرد و عیب کسی و غایبانه وی بگوید غیبت است و اگر بر وی وی بگوید و وی را ناخوش آید آن آید
و یحیائی و وقاحت است و این نیز زعمیه دیگر است و کفارت غیبت بخلق خواستن است از ان کسی که او را غیبت کرده است اگر سید است بوی و اگر
بر سیده اگر مرد یا مسافت و در فساد دامت و استغفار کافیت و در بکلی خواستن لازم نیست که بتفصیل بگوید بطریق اجمال کافی است که گوید ترا غیبتی کرده ام
بخش و هو الصصح و در استغفار کردن مر مغتاب را نیز کفارت غیبت است چنانکه در احادیث بیاید و عن عائشه رضی الله عنها ان رجلا استاذن علی النبی
روایت است از عائشه که مردی از ن طلبید که در آید بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که نام آن مرد عیین بن حصین بود مردی از موفقه القلوب و جاهل عرب
و در قوم خود مطلع و رئیس بود از حمایه اطلاق بعید افتاده و آثار نقصان دین و ایمان از وی هم در حیات آن حضرت و هم بعد از وفات وی صلی الله علیه و سلم بطریق
آمده گفته اند که بعد از حیات آن حضرت بر او ارتداف رفته در دست ابو بکر صدیق اسیر افتاده و بتجدید اسلام نموده و مسلمان از عالم رفته و روایت احادیث نیز کرده و
درین وقت که بر آن حضرت در آمد اظهار اسلام نموده بود اما بحقیقت آن متصف نشده بود در صحیح البخاری در کتاب التفسیر آورده که آن عیین بن حصین را بر او زاده بود
جرین قیس بن حصین که از اهل علم و قرآن بود و در مجلس امیر المومنین عسکری علیه السلام در قریه و مترقی داشت روزی این عیین بن حصین نزد برادر زاده خود آمد که ما برین امیر
در ارجون او را آورد عیین بفرقت تو با عطای خریل نمی گویی و عدالت نمی ورزی پس امیر المومنین عسکری غضب در آمد و خواست که او را از آنکه جرین قیس این آیت را بر
خواند خذ العصف و امر بالعزف و لعرض عن الجاهلین و گفت امیر المومنین در گذر از وی که وی از جا طان است عرض که این چنین بی ادب و بی سخاوت بود و
عائشه رضی الله عنها میگوید که این مرد از ن در آمدن طلبید بر آن حضرت فقال پس گفت آن حضرت این فواله اذن و سید مرا این مرد را و بگذارید ما را قیس
اخو العشیره پس بدقیله داری است این مرد و گفته اند که این کلام از ان حضرت از الهامات نبوت و معجزات است که جز از غیب و حقیقت حال وی داده و در آخر
امار بدی از ارتداد و جز آن از وی بطور رسیده و این مذمت ما را برای اظهار و کشف حقیقت حال وی بود تا مردم او را بشناسند و فریب نخورند و در فتنه نفی پس
غیبت نبود و بعضی گفته اند که وی مجاهر بود و بدی و مجاهر را غیبت نبود فلما جلس پس چون در آمد نشست تطلق النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی
وجهه طلاق لسان و تازه روی نمود آن حضرت در روی وی و انبساط الیه و اظهار انبساط و کشاده روی و بی تکلفی و مصلحت خود آن حضرت بسوی آن مرد
فلما انطلق الرجل پس هرگاه که رفت آن مرد از پیش آن حضرت قالت گفت عائشه یا رسول الله قلت له کذا او کذا گفتی مرا این مرد را غایبانه چنین و چنین
ثم تطلقت فی وجهه و انبساط الیه پشتر شاست کردی در روی وی و انبساط خودی بسوی وی این چیست که در حضور و غیبت نکردی و در
حضور نیز او را بد گفتی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم متی عاهدتک فحاشاکی یا قتی ویدی تو مرا می عاهد
بدگفته و بیو ده و سخت و درشت بر روی کسی و در بدی از حد گذرنده ان ستر الناس عند الله منزله يوم القیمه بدستیکه بدترین مردم نزد خدا
از روی قدر و مرتبت روز قیامت من تو که الناس اتقاء مشره کسی است که ترک دهند و بگذارند او را مردم از جهت پرهیز کردن و یکسو شدن از شر وی و

فی رواية لهما ودر وایتی بجای اتقاء فحشه آمده و این حدیث را در معنی گفته اند یکی آنکه منکر در روی وی فحش و درشت بختیم بهجت آن که
 فحاش نباشیم و از آنجا که نشوم که مردم ترک نکند که نیدار فحش شان و دوم آنکه آن مرد مشرب بود و بهجت آن که داشتیم او را و بر روی او بهجتیم و بد مردمی باشد
 کسی که بگذارد و ترک دهد و از مردم زبرد پسین از شروی و روایت اول ناظر بر معنی ثانی است و ثانی در اول کما لا یخفی متفق علیه و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كل امة معاف ودر اکثر نسخ اصول معافات آمده بنامی فرماید بهجت من سلامت داشته و که البته
 میشد یعنی غیبت کرده نمیشد و هیچ یکی را الا المجاهرون مکر آشکارا کنندگان بی راوی حیاتی در زندگان دران و در بعضی الا المجاهرون آمده بیاوان من المجاهدة بفتح میم
 و تخفیف جیم بی مکی و بی پروائی از عجمت است ان یعمل الرجل باللیل عملا این که عمل کند مردی در شب عمل بد را ثم یصبح یترجم کند و قلد منوره
 الله تعالی و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی پرده علم و کرم خود ان عمل بد را فبقول پس بگوید ان مرد کسی یا فلان عملت الباطل و حقه کن او کن اگر در من
 و شب چنین و چنین کاری و قلد بات لستیزه ربه و تحقیق شب کرد باین حال که می پوشد عمل او را پروردگار روی و یصبح یکشف ستر الله عنه
 و صبح میکند باین حال که میکشاید پرده خدا را از خود متفق علیه و از آنجا معلوم شد که عیبت که حرام است از کسی است که بد میکند و ینان می کند اما
 انکبی جا است و اسکارا به میکشد غیبت او غیبت میت و درین معنی گفته است سوم پرده بر بی حیاتی من که او می در پرده خویشتن گفته اند که جائز است
 غیبت از فاسق معلن و امام جائز و مبتدع و داعی بر زدن نظم و دادخواهی و بقصد نصیحت و تزکیه شهو و از روایت اخبار و احادیث و در صورت نظم
 اگر صبر کند افضل است و باسه التوفیق و ذکر و ذکر کرده شده حدیث ابی هریره که او پس این است من کان یومن بالله فی باب الضمنا
 در باب ضیافت الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من ترک الکذب ففتح کاف و کسر و
 و کسر کاف و سکون دال و هو باطل کسی که بگذارد و دروغ گفتن را و حال آنکه دروغ گفتن ناحق و نادر است این قید بهجت آن است که دروغ گفتن
 در بعضی مواضع جایز است بلکه مستحب است چنانکه در معاریف که در صورت دروغ نادر است و لیکن در حقیقت راست است چنانکه در قول ابی هریره
 علیه السلام فعله کبیر هم و امثال آن گفته اند و در حاکم نیز درست است مادام که موجب عذر و پیمان شکستن نباشد و اصلاح ذات البین
 و حفظ دم و مال مسلمانی که بناحق میروید پس می فرماید کسی که ترک دهد دروغ گوئی را بخلافی در بعضی الحیثه بناکرده شود برای وی در حلالی بهجت و بعضی
 بفتح را و ضا و مجه و یوار که و شجر و من ترک المراء و هو محق و کسی که بگذارد و جدال و نزاع و خصومت و ستیزه را و حال آنکه حق بجانب است بهجت کسر
 نفس و تواضع تافض و تظلم و فضل و شرف و بی ترفع نیک و وطنیان نیکه و این در غیبه امر دینی بود که بسکوت دران خطی درین زیاده از امام شافعی منقول است
 که فرمود بهجت و مناظره نکردم من هرگز مکر که دوست داشتم که حق بر نسبت خصم من ظاهر کرد و در رحمة الله علیه بنی له فی وسط الحیثه بناکرده
 سو برای وی در میان بهشت و من حسن خلقه و کسی که نیک گرداند اخلاق خود را و تندیب اخلاق کند و این شامل جمیع حمایه و کمالات بهجت
 و بیشتر اطلاق وی در عرف در این جانب و در کثایه پیشانی و حسن معاشرت آید بنی له فی اعلاها بناکرده شود برای وی و در بالا و جای بلند از
 بهشت رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن و کذا فی شرح السنه روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود و گفت این
 حدیث حسن است و هم چنین گفت بغوی در شرح السنه و فی المصابیح قال عزیب و هم مصابیح گفت این حدیث غریب است و غراب و حسن
 بعضی مشهور منافات دارند و ترمذی نیز در جای متعدد حکم بحج این و وصفت میکند و توجیه آن مشهور است چنانکه در مقدمه که نوشته و عن ابی
 هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اندرون ما اکثر ما یدخل الناس الجنة آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه درآورد مردم را
 در بهشت و سبب رفع درجات و کرامات که در روی یاکوئیم اجتماع این دو صفت موجب است بحکم الهی دخول جنت را و تفضیل این دو عمل را و در آمدن آن
 ما سابق از پیغمبران و صدیقان و الا در اصل دخول جنت بعد از حصول ایمان چسبیدی دیگر از اعمال و اخلاق شرعیست تقوی الله و حسن الخلق تقوی است
 و خوش خلقی شک نیست که تقوی شامل است تیان جمیع مامورات و باز آمدن از همه منہیات را و تحسین خلق نیز دران داخل است پس ذکر آن بعد از توصیف
 است بعد تعظیم که آنکه مراد از تقوی اعمال ظاهر دارند و از حسن خلق باطن و طبیعتی گفته که تقوی اشا رست بحسن معاملت با خلق و حسن معاملت
 با خلق و قدر اکثریت بهجت آن است که شاید بعضی بی اختلاج این دو صفت نیز درآید بفضل الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و نیل درجات نیز نمایند
 اندرون ما اکثر ما یدخل الناس النار آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه می درآورد مردم را در آتش و دوزخ الاجوفان و چه چیز سواک میان داخلی العنق و الفرج
 یکی دهان که زبان نیز داخل آن است و اقفا دن در اکل و شرب حرام و گفتن بیوده و لا طایل از کلام بآبست دیگر فرج مردوزن که اغلب واقوی
 شنوات که عقل را مغلوب سازد با دست ظاهر سیاق کلام آن بود که گوید معصیته الله و سوء الخلق در برابر تقوی الله و حسن الخلق و لیکن اشارت
 کرد باقوی اسباب معاصی و کنایت ان در سببیت دخول نار و معنی اکثریت اینجا ظاهر است فافهم و اه الترمذی و ابن ماجه و عن بلال بن الحارث سبت

کسبت ابو عبد الرحمن غزالی مدنی آمد نزد آن حضرت زود فدیة در سال غیم از هجرت بود و در عهد آن حضرت عامل بر نواحی فرغ که بر سافت پنج روز از مدینه است و لو
 غزیه روز فتح مکه است وی بود مات شصتین و ده ثانون سنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الخیر
 بدستیکه مرد هر آینه سخن میکند بدستیکه سخن که متضمن خیر است یا علم مبلغا یند آن مرد حدسیدن آن کلمه را که گنج میرسد و قدر و مرتبه آن نزد پروردگار چیست
 یعنی آسان می پندارد و وی عظیم است نزد وی تعالی بکتب الله له بها وضو ان الی یوم یلقاه می نویسد و محقق میگردد خدای تعالی مر آن بنده را بسبب
 آن کلمه خوشودی و بسندیدگی خود را روزی که دیدار میکند و در می یابد آن مرد وی تعالی را و ظاهر هر یک و اندک آن را در دنیا و آخرت و معنی توفیق در اینجا نیست که
 تحقق رضا و ظهور آثار آن تا یوم لقمة بسمت بعد از ان القطاع می پذیرد و نظیر وی در جانب سخا آن علیک لغتی الی یوم الدین سفیان بن عیینة گفت مراد باین کلمه
 حق است نزد سلطان جابر و ابن جهمه گفته که می دانم خلاف هر کسی را در تفسیر این کلمه بکلمه مذکور رانقی و باین قیاس مراد بکلمه شکر کلمه باطل باشد که ضرر کند
 و در دین نزد سلطان و ظاهر حدیث عموم است هر کلمه که باشد و الله اعلم و ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الشر ما یعلم مبلغا ینکبت الله بها علیه سنه الی یوم یلقاه
 و بدستیکه مرد حکم میکند بکلمه از شرعی و اندک مبلغ او را می نویسد خدای تعالی بسبب آن کلمه بر آن مرد ناخوشودی خود را تا روزی که ملاقی میشود و آن مرد الله تعالی را
 رواه فی شرح السنه و در وی مالک و الترمذی و ابن ماجه نحوه و عن ابن حکیم عن ابیه عن جده نفع موحده و سکون فاما لغی لغة است و ایت میکند از پدر
 خود که حکیم بن معویه است و وی اعوالی است حسن الحدیث و پدر از جد که معویه بن حیده نفع فاعلمه و سکون تحتانیه و بدل جمله صحابی است و در بزر بعضی را
 اختلافی هست و بخاری و مسلم در صحیحین از ایشان روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ویل هلاک و سختی لمن یحذ ث فیکذب
 هر کسی را که سخن میگوید پس دروغ میگوید لیضکب بالقول ثم یخذله ان سخن مرد از او فی الصراح ویل سختی ویل له و یل له تکرار برای تاکید و سختی و تشدید در وعید
 است و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و از قید فیکذب مفهوم میگردد که اگر سختی راست و درست کوید از برای فرج و نشاط اصحاب و احباب
 و تشدید خاطر ایشان باینکه ندارند اما باید که این را پیشه و عادت خود سازد چه طیب و مزاج که دروغ نبود اگر چه مشروع و منونست اما گاه گاهی نه دایم و باید
 که مطلع نظر خدائیدین نبود و سمیت مقصور بر آن ندارد چنانچه در حدیث آئینه میفرماید و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ان الصديق یقول الکلمة بدستیکه بنده میگوید بکلمه را لا یقولها الا لیسئلک به الناس فی کوید آن کلمه را که برای این غرض که بخنداند یا بی قول مردم را
 یسوی بسامی افتد آن بنده بسبب اینک یعنی بسوی دوزخ ابعده ما بین السماء و الارض افتد آنی که دورترین است مسافت مباد و شتای آن از مسافتی
 که میان آسمان و زمین است و بعضی گفته اند که مراد در افتادن از محل خیر و رحمت و مال هر دو معنی نظر بقیقت یکی است و اندک لیرل عن لسان و بدستیکه هر آینه
 بنده مبلغ از زبان خود باشد مایل عن قدمه سخن از غزیدین از قدم خود و چه لغزش قدم از جای بجای اندازد و ضرری که بسبب آن برسد در بدن بود و لغزش زبان از
 ایمان بکفر افکند و در با وید و دوزخ اندازد شخصی شخصی خبر داد که پس تو افتاد گفت از کجا گفت از دیوار گفت الحمد لله باری از دل نیفتاد و و الله بهی فی شعب الایمان و عن عبد
 الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من حمت نجاسی کواموشی گزید از سخن بدبخت یا بدآفات و بلیات در دنیا و آخرت چه اگر نجاس
 با و میرسد از ملازراه زبان آید چنانکه در کتاب الایمان گذشت و رواه احمد و الترمذی و الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان امام غزالی گفته که سخن کردن
 بر چهار قسم است یکی ضرر محض است دوم نفع محض سیوم متضمن ضرر و نفع است هر دو چهارم آنکه ضرر دارد و نفع آنکه ضرر محض است خود لازم است خاموشی از آن
 هر چند آنکه ضرر و نفع هر دو دارد و چه ضرر را هم است از طلب نفع و آنکه ضرر دارد و نفع اشتغال بدان موجب تضییع وقت است و عین خسار مانده قسم دوم که
 نفع محض است و در اینجا نیز خطر و آفت است از مزج و قاتی و ریاء و تضییع و تزکیه نفس و فضول کلام و تمیز کردن در آن و دریافت آن متعسر پس خاموشی همه حال بدست
 مگر حکم ضرورت و عن عقبه بن عامر قال لغت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلت ما النجاة پس گفت من و پرسیدم از آن حضرت
 چیست سبب نجات یعنی در دنیا و آخرت فقال پس گفت و جواب داد آن حضرت ملک علیک لسانک مالک شوبر خود زبان خود را یعنی باید که بکشی زبان خود را
 گردان و نفع در آن باشد ضرر تو و بعضی گفته اند که گردان زبان خود را ملوک مر خود را در چیزی که و بال آن برست و نگاه دار از آنچه ضرر میکند تا و ان کن در آنچه نفع
 است این عبارات ایضا است و در تقریر این عبارت و این همه ناظر است دانکه ملک بکبر سبزه است از ثلاثی مجرد غایت آنکه توجه علیک که لفظ ضرر است نیست
 که گفته شده و در جمیع البها تصریح کرده که امر ثلاثی مجرد است و در بعضی نسخ تصحیح این لفظ نفع نموده و از لظا و معنی آن ظاهر نیست چه لظا که معنی ملک آید چنانچه در
 قاموس گفته و در بعضی حواشی گفته که هر کس الفه من الثلاثی المجرود و بفتح غیر ظاهر و الله اعلم و لیس حالت بدلیک و باید که بکجا نذر آفات و بیغی نشین در غار مشغول به
 عبادت مولی و مالک علی خطیتک و بگری بر کلمات و تقصیرت خود رواه احمد و الترمذی و عن ابی سعید رفعه و مر و نیست از ابی سعید خدری که رفع کرد از حضرت
 رسالت پناه آنرا صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آن حضرت اذا صبح ابن آدم چون صبح کند آدمی فان الاعضاء كلها کفر اللسان پس بدستیکه اعضا همه
 خضوع و فروتنی و تبیت میکنند باز را و کفیر یعنی انحاء و خضوع کردن آدمی آید مر غیر خود را وقتی که میخواهد که تعظیم کند او را که فی قاموس فقول پس میگوید اعضا

همه زبان را اقی الله فیما بین از خدا و پر پیروزان او در حق ما و برای ما فانا نحن بلیت زیر که ما و استبته توایم فان استقممت استقمنا پس اگر است می ایستی تو را
می ایستیم ما و ان اعوججت اعوججنا و اگر گنج میثوی تو گنج میثویم ما و اه الترمذی اگر گویند که اصل و مادر کار دل است اگر وی صالح است بر اعضا صا
و اگر فاسد همه ایشان فاسد چنانکه در حدیث آمده است که ان فی الحجة مضغة اذا صلت صلح الحمد کله و اذا عدت فذل الحمد کله جالبش آنکه زبان ترجمان دل
و خلیفه و سنت پس حکم وی حکم دل باشد گویا آنچه دل می اندیشد زبان آنرا می فرماید و اعضا بدان کار میکنند و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما قال قال رسول
الله صلی الله علیه و اله و سلم من حسن اسلام المؤمن کله ملا یعینیه از علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن اوست چیزی که غایت و اتمام بیان
ندارد و غرض و ارادت آن تعلق بخفته و شان او نیست که اتمام کند بدان و مشغول گردد به تحصیل آن یعنی ضرورت ندارد و دفع و دران نیست لایعنی که میگویند
باین معنی است و آنچه باید که آدمی اتمام و غایت داشته باشد بدان چیز نیست که متعلق است به ضرورت حیات وی در معاش و سلامت و نجات وی در
معاد اما آنچه متعلق است معاش مثل طعامی که سیری بخشد و آبی که تشنگی برود و جامه که ستروحت کند و زنی که سبب غمت فرج کرد و مانند آن از آنچه دفع
حاجت کند نه لذت و استماع و استکثار و فضول افعال و سائر حرکات و سکناات و آنچه متعلق معاد اسلام و ایمان و احسانست چنانچه در حدیث
جبریل در کتاب ایمان گذشت و اه مالک و احمد و در اه ابن ماجه عن ابی هريرة و الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان عنهما
یعنی این حدیث را مالک و احمد از امام علی بن الحسین روایت کرده و ابن ماجه از ابو هریره کرده و ترمذی و بیهقی از هر دو آورده و عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال رجل ابشر بالجنة پس گفت مردی بعد از مردن
وی شادمان باش بدر آمدن بهشت یعنی برکت صحبت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و اله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و اله و سلم اولاد دمی آیمای کونی این سخن را و بشارت میدهی او را و نمیدانی حقیقت حال را فلعله تکلم فی الا یعینیه پس شاید که وی تکلم کرده باشد و چیزی
ضرورت نداشته و حاجت نبوده و آنجمله یا بخیلی کرده به چیزی که دادن آن نقصان نمی آید و او را چنانکه تعلیم علم و دادن زکات که نقصان
در علم و مال نمی آید بلکه سبب اقرب میگردد یعنی بچه جزم کردی بدان او بهشت را شاید که سخنی لایعنی گفته باشد و بخیلی ورزیده و به سوال و حساب
آن در مانده و گرفتار گشته و همتی در آمدن بهشت نشده باشد و اه الترمذی و عن سفیان بن عیینة عن عبد الله الثقفی صحابی است معهود و در اسهل
طایف و بعضی گفته اند در اهل بصره و عامل عمر بود رضی الله عنه بطایف قال گفت قلت کفتم یا رسول الله ما اخوف ما تخاف علی حیث مخوف تر
چیزی که میترسی تو بر من شتر از آن قال گفت سفیان فاخذ بلسان نفسه پس گرفت آن حضرت و رسانید دست را بر زبان شریف خود و قال هذا کفتم
این است چیزی که بیشتر می ترسم از آن تر تو گفت که آن زبانست بلکه زبان گرفت و اشارت بدان کرد و نیز که اشارت به محسوس اظهار است در مقصود زبان شریف
خود گرفت نه زبان سایل زیرا که زبان سایل را گرفتن تکلفی داشت و سمیع است و نیز آن او که وادخل است در مقصود و اشارت است بلکه حقیقت مطلق
زبان این است و این کلمه عام است مگر آنچه بحفظ و محمت الی محفوظ و محصور شده باشد و اگر زبان سایل میگرفت احتمال اختصاص حکم بوی داشت
و اه الترمذی و صححه روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت صحیح است این حدیث و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم اذا کذب الصبد چون دروغ میگوید بسند و تباعد عنه الملك میلاد و در میر و ازان بنده فرشته یک گروه من حقن مباحابه
از پرکنی که بوی ناخوش آنچنان آورده است آن بنده آن را از دروغ گفتن من بوی ناخوش گذافی الصراح و در قافوس گفته من ضد فوج و فوج است فاج شد مشک یعنی
پراکنده شد بوی او و اه الترمذی و عن سفیان بن اسید الحضرمی نفع بمزه و کسر سین بر قول اکثر و بضم بمزه و قح سین نیز آمده و اسد نیز گفته اند صحابی
شامی است قال سمعت رسول الله گفت شیخ من پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یقول کبرت خیانتان یحدث لخالک حدیثا بزرگ ترا
است که بگویی بر او دروغ را سخنی که هولاک به مصداق آن برادر مر تر از آن سخن راست کو اعتقاد کند و اعتقاد و وثوق بر راست کوئی تو کرده و انت به کاذب
و تو دران سخن دروغ گوینده دروغ گفتن همیشه بد و ناشر است و درین صورت بدتر و ناشر تر است و اه ابو داود و عن عمار و رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من کان ذا وجهین فی الدنیا کسی که هست خدو و در وی در دنیا که با هر طایفه نفاق می ورزد و چنانچه
که انانیشان است کان له یوم القیمة لسان من نار می باشد در روز قیامت در زبان آن آتش و اه الدارمی و عن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم لیس المؤمن بالطعان نیست نومن طغنه کسند در آبروی مردم و لا باللعان و نیست و عاکند بر بوم بیدی و برانند و در و گردن حق
او را زبانی و حمت و لا الفاحش و نیست نمت کویند و از حد گذشته و بدی و در قافوس گفته فاحش سخت بخیل و در صریح گفته تمش بیوده گفتن و لا البذی و نیست
بی حیاء و بیوده که و فاحش نبی نفع با کسر و ال مجهر و تشدید و بجزه نیز آمده و اه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و فی اخروی له و در روایت دیگر
آمده مر بیهقی را و لا الفاحش البذی و صف کرده فاحش را بیدی یعنی نیست بومش کویند و ببالغه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن ابن عمر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يكون المؤمن لعاناً مني ما لم يلعن الله وعادته كنهه بدن و نشاید او را که چنین باشد و فی روایتی
 و در روایتی باین لفظ آمده لا ینفی للمؤمن ان یكون لعاناً نشاید و نرسد مردمی را که باشد لعان و رواه الترمذی و عن سمرة بن جندب قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تلعنوا بلعنه الله و ما نکند بر مردم بدوری از رحمت خدا یعنی نگوید لعنت خدا بر تو و لا بغضب الله و ما
 نکند بکسی بغضب خدا و نکند خشم خدا بر وی و لا یجھنم و ما نکند بدردن در دوزخ و نکند در دوزخ باد جای او و فی روایتی و لا بالنار و در روایتی بجای
 و لا یجھنم و لا بالنار آمده و معنی یکی است و رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابی درداة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 یقول لعنت ابوللہ و ما رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که میگوید لعنت ان العبد ان العن شیئاً بدستی که بدو چون لعنت کند چیز را آدمی باشد یا غیر آدمی
 صعدت اللعنة الى السماء بر میر و لغت بسوی آسمان فخلق ابواب السماء و نهائس بسته میشود درهای آسمان نزد وی ثم تصب الى الارض
 پشتر فرود می آید بسوی زمین تا بایان رود فخلق ابواب البهائم و نهائس بسته میشود درهای زمین نزد وی و از اینجا معلوم میشود که زمین را نیز درهاست چنانکه آسمان را
 ثم فخذ منینا و شما را پشتر میگردانیم بجانب راست و چپ فاذا لم تجد مساعیاً پس چون نمی یابد لعنت جای رفتن و روان شدن را رجعت الى الذی
 لعن باز می گردد بسوی کسی که لعنت کرده شده است و ارفاقان کان لذلك اهلای پس اگر هست آن کس را قبول کردن لعنت را اهل می رسد و الا رجعت
 الى قاطعها و اگر آن کس اهل و قابل لعنت است باز میگردانند بسوی کونده لعنت که لعنت فرستاده است یعنی چون لعنت فرستاده شد بر کسی هم را دل متوجه
 بوی نمی گردد بلکه میخواهد برود و چون بد رفتن نیابد متوجه گردد بآن کس و اگر وی مستحق آن نبود باز گردد بر آن که فرستاده است پس یابقی نشود که آن کس مستحق لعنت است
 لعنت نباید فرستاده و آن خبری که شارح متقین نگردد و رواه ابوداؤد و عن ابن عباس ان رجلاً نازعته الرجیح و داده روایت است از ابن عباس که
 مردی کشید باو چادر را فلحنها پس لعنت کرد آن مرد را که بچه چادر را کشیده فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تلعنوها فانها
 ما مودة لعنت من با درازتر که وی را مود است بوزیدن او و افرستاده اند از برای کفایت و مصلحتها تنگ آمدن از آن و مکرده نباشتن آن را مافی آداب عیوب
 و استقامت است و هم چنین است ادب در نزول حوادث و دهر و در احکام را باید که در باطن و ظاهر بدل و زبان را ماضی و ساکت باشد و اگر بدل بحکم
 ضعف بشریت تغییر راه یا باید که زبان نگاه دارد و اندک من لعن شیئاً لیس له باهل بدستی که نشان این است کسی که لعنت کند چیز را که نیستان چیز
 در لعن را اهل و مستحق رجعت اللعنة علیه بر میگرداند لعنت بر لعنت کننده و رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابن مسعود قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم لا یلعن من یلعن بری و رواه ابی هریرة و رواه ابی هریرة عن ابی هریرة عن ابی هریرة عن ابی هریرة عن ابی هریرة عن ابی هریرة
 چیزی را از جنس تقصیرات و افعال قبیله و خصلت های بد که فلان چنین کرده چنین گفت و فلان چنین گفت و فلان چنین گفت و فلان چنین گفت و فلان چنین گفت
 من دوست میدارم که بیرون آیم بسوی شما در حالی که صافی سینه باشم و بر کسی شکلی و اگر کسی ناماض و با کسی کینه و ازناشتم در دنیا تعلیم آن است که کسی با شما بد کرد و کرد و
 بلکه نزد هیچکس از کسی بد نکند با عفت و مروت و کینه داری بگرد و رواه ابوداؤد و عن عائشة قالت قلت للنبی صلى الله عليه وآله وسلم لعنت یأثم
 رض گفتم آن حضرت را حسبك من صفیة کذا و کذا پس است از صفیة یعنی از عیب های او چنین و چنین گفتی قصیة میخواهد و مراد میسر از عایشه زن
 سخن غیب و عیب کوئی غیر از آن حضرت صفیة یعنی از عیب های او که باقی عیب او را از آن حضرت ذکر کند پس حضرت از آن
 غیبت کوئی از عایشه ناخوش آمد فقال پس گفت آن حضرت لقد قلت كلمة لو مزج بها الجوز لاحت به ثم انتهت لفتی توای عایشه سخنی را که اگر آنمیته و خلط گردد
 شود بوی دریا هر آنی خلط و مزج میکند دریا را و تغییر میدهد بدو یعنی دریا را با آن عظمت وی مزج و مخلوط میکند آنکه عظیم اعمال را از اینجا معلوم شد که این قدر
 عیب کسی گفتن که او کومه قد است بقصد تحقیق و تصغیر نیز غیب است و رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و عن انس قال قال رسول الله صلى الله
 علیه وآله وسلم ما كان الفحش فی شی الا شانه ما شانه سخنی و تجاوز از حد و چیزهای از سخن و غیر آن و غالب استعمال فحش در سخن آید مگر آنکه عیب ناک کرد و از آن چیز
 و ما كان الحیا فی شی الا زانه و نباشد جیا و نرمی و چیزهای مگر آنکه آراسته گرداند آنرا و رواه الترمذی و عن خالد بن سعدان عن معاذ قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خالد بن سعدان که تابعی قبیله کبیر ثبث مخلص که در وقت خواب چهار هزار تسبیح میکرد و همفا در تن از صحابه را در یافته و از ثقات
 شامین بود از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت میکند که گفت گفت آن حضرت من عیرا خاه بدن یک کسی سرزنش کند برادر مسلمانا بکنای که از وی بوجود آمده لم میت
 حق عیله غیر آن سرزنش کننده آنکه بکنای آن که با هر یعنی من ذنب قد تاب منه یعنی از آن کسی که تحقیق تو بر کرده است آن مسلمانان کما اما اگر تو بگو و بدین
 اگر قرار است میتوان سرزنش کرد اما بطریق تکریم و قصد تحقیر بلکه قصد زجر و نصیحت و بازداشتن از آن و این تفسیر یعنی من ذنب قد تاب منه منقول است از امام محمد بن حنبل و رواه
 الترمذی و قال روایت کرد این حدیث از ترمذی و گفت هذا حدیث غریب و لیس اسناده بمقبول و باوجود آنکه غریب است نسبت نشاء او متصل لا خالد
 الم بدرك معاذ بن جبل زیرا که خالد بن سعدان در یافته است معاذ بن جبل را و عن و الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تظهر الشامة لا خیات و ما

از و اندرین الاستیعاب صحابی است و از اصحاب صفه بود گفت گفت آن حضرت ظاهر کن ثبات را برای مسلمانی و شاید شوی مسلمانی که بوی سبب بهشت دشمنی که بوی دوزخی
 فیرحه الله و خلیلیت پس اگر شاد شوی بدان رحم کند خدای تعالی او را و عطا کرد از ثواب آن و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب و عن عائشة
 رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما أحب انی حکمت احدا و ست ندلم که من تقلید کنم کسی را در حرکات و
 سکات و اوضاع و افعال او و آن لی که او کذا و حال انکه باشد مرا چنین و چنین از دنیا و حکایت و محاکات تشبیه و تقلید کرد دست کسی را بطریق مسخری و اذیت
 و این نیز داخل غیبت است و رواه الترمذی و صححه و عن جندب قال جاء اعرابی گفت آمد به یار نشینی فافترخ راحلته پس بنشیند شتر سواری خود را
 ثم عقلمها بستر سبت آنرا ثم دخل المسجد فسلم و آه در مسجد فصلی خلف رسول الله پس نماز بگذارد و پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما سلم پس هرگاه که سلام نماز
 داد اعرابی انی راحلته آمد شتر خود را فاطلقا پس کشاد شتر را ثم رکب بستر سوار شد بر شتر ثم نادى بستر فربا و کرد و این کلمات اللهم ارحمنی و محمد ارحم الراحمین و نذر حمت
 کن مرا و محمد را و لا تشکر فی رحمتی احد و شریک کردن در رحمت با پیغمبری را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اتقوا لون مواضی الیهم
 آیا میدانید و میگویند که این اعرابی که راه تر و نادان تر است یا شتر را و الم تسمعوا لی یا قال آیا نشنیدید و گوش نهاده بصدوی سخن که او گفت قالوا ای فقه صحابی
 بلی شنیدیم آنچه گفتی ما را قول اوست و لا تشکر فی رحمتی احد که رحمت و اسحق را تشکر ساخت پس در عابجر و منع غیر نماید کرد بلکه سایر مومنین و مومنان
 داخل باید ساخت و نیز تشکر کنن خود و جمیع وی با پیغمبر خدا در رحمت خاص از مقام ادب و راست و رواه ابو داود و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی
 هریره که او لش این است کفی بالمرکذ با فی باب الاعتصام و در باب اعتصام بکتاب و سنت که در اول کتاب که نشئت فی الفصل الاول و در فصل اول از انان باب
 الفصل الثالث عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا مدح الفاسق غضب الرب تعالی چون مدح کرده میشود فاسق
 از شتم نیاید پروردگار تعالی و اهتزله العرش و می جنبه و می لرزد از جهمت مدح فاسق عرش و اهتز از عرش با محمول بر ظاهر است یا کنایت است از وقوع امر عظیم زیرا
 که مدح فاسق راضی شد نسبت بخیری که در وی ناخشنودی و بی رضایتی حق است تعالی بلکه نزدیک است که موجب کفر باشد و مضی با احتمال حرام کرد و چون حال
 مدح فاسق یا چنین باشد مدح ظالم چه حال خواهد داشت و رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم یطیع المؤمن علی الخلال کلها پیدا کرده میشود و الا بسا مسلمان که بی دینتی و رز و دروغ گوید یا را و اجتماع این دو صفت است و با وجود آن اشکال باقی است چه اجتماع نیز وجود
 دارد و یا در مبالغه است و یعنی این دو صفت از مومن که محل تصدیق و حامل بارانیت ایانست و انظر آنست که مراد منی اینین دو صفت است یعنی نشاید که مسلمان نصف
 باین دو صفت باشد و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان عن سعد بن ابی وقاص و عن صفوان بن سلیم انه قیل لرسول الله صلی الله علیه
 علی و سلم لیکن المؤمن جانا صفوان که تابعی ثقیل القدر است از اهل مدینه است و از خیار بنندگان صالح بود امام و قدومه که استفتی کرده شود بزرگ و می گویند
 تا چهل سال بهلولیتها و در وقت مرگ نشسته جان داد و در جهنم او را کثرت سجود و سوراخ شده بود و قانع بود که جائزهای سلطان را قبول نمی کرد و میگوید وی قائل
 بود بعد رواه علم روایت میکند از ابن عمر و عبد بن جعفر و انس بن مالک و ابی نعیم و روایت میکند از وی مالک و ابن عیینه و یات سنه الثانی و یات ثانی
 السخا و روایت میکند که گفته شد مرا آن حضرت را که آیا باشد مسلمان بدول و ترسند و قال نعم گفت آری می باشد و تواند که بعضی مسلمان بدول و ترسند باشند و چنین منافات با
 ندارد و قلیل پس گفته شد مرا آن حضرت را که آیا باشد مسلمان بدول و ترسند و قال نعم گفت آری می باشد و تواند که بعضی مسلمان بدول و ترسند باشند و چنین منافات با
 خود از مسلمان دروغ گو نباشد چه صدق و حقانیت ایمان منافی که نسبت که در نفس الامر باطل و فاسق است و این نیز محمول بر یکی از ویلات سابقه خواهد بود و در آوردن کذاب
 که صیغه مبالغه است ایما است بآن که اگر احیاناً حکم بشریت در بعضی مواد که خالی از اغراض فاسده و نومیو باشد و وقوع یا بدور نباشد و رواه مالک و البیهقی فی شعب
 الایمان و عن ابن مسعود قال ان الشیطان لیتمثل فی صورة الرجل ابن مسعود گفت رضی الله عنه که شیطان هر آنجه تمثل میکند و می آید در صورت هر
 فیاتی القوم پس می آید مردان را فیه ثم بالحدیث من الکذاب پس خبر میداد ایشان را به خبری از غیر فاسی دروغ فقیه قون پس جایی شوند قوم فقیول الرجل منهم پس
 میگوید مردی از ایشان سمعت رجلا عرف وجهه شنیدم مردی را که شناسم روی او را یعنی اگر به میم شناسم او را و الا ادوی ما اسم و منید نام او چیست بخشدی میرسانید
 این خبر و رواه مسلم ظاهر لفظ حدیث آنست که مراد شیطان جن است و اینجا معلوم شود که شیطان را قدرت بر کذب و افترا بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم داده
 اند اگر مراد بحدیث حدیث نبوی باشد اما بر تمثیل بصورت شریف و می قدرت ندارد و میان این دو فرق بسیار است فافهم و تواند و الله اعلم که مراد شیطان آنست بود که در وقت
 مردی صالح معتبری بر آید و با وجه مقصود از حدیث تنبیه است بر احتیاط و تحریر در سماع حدیث و معرفت احوال و وثوق بصدق و حق تا آنکه هر چه بشود و از هر که بشود نقل نکند و بجا
 مولف این حدیث را بطریق رفع نیاز و در احوال این حکمی است که اطلاع بر آن لی سماع از آن حضرت ممکن نیست مد حکم رفع است که تقریر فی موصفه و عن عمر بن
 ابن حطان کجسرها و تشدید ظاهر بطلان کینیت او ابو شهاب است تابعی ثقه بصیرت و گویند که وی تابعی بود که مراد از این حدیث اهل اربعین کس صحیح تر در حدیث از

بر زمین

خارج بود و قاده گفته می‌شود و در حدیث و ابن جابر او را در ثقات ذکر کرده و روایت میکند از عیسی و ابی موسی و ابی ذر و روایت میکند از وی قاده و محارب بن
 دنا و جمعی روایت کرده اند و او را بخاری و ابو داود و نسائی قال گفت انبت ابنا ذر فوجدته فی المسجد آدم با ذر ایا پس یا فتم او را و میگوید محبتیا بکساء اسود و
 حدیث متکاکنده بکلیسم یا نه ناشته قلت یا ابنا ذر ما هذه الوحده پس گفت ابنا ذر چیست این تنها نشستن بر ابا اصحاب نشینی و انظار و بهشت فاده کنی فقال
 پس گفت ابو ذر سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم يقول میگوید الوحده خیر من جلیس السوء تنها نشستن بهتر است از نشستن
 با هم نشستن بد و الجلیس الصالح خیر من الوحده و نشستن با هم نشستن نیک بهتر است از تنها نشستن یعنی چون درین وقت کسی از یاران خاص که اقوام و برکنی و صلا
 او باشد حاضر نیست تنها نشسته ام و در وقت دیگر با ایشان نیز می‌نشینم و او ذر را رضی الله عنه و جنتی و نفری از جانب نبی امیه مد زمان امیر المومنین عثمان نیز دست داد
 بود و منزل را بیرون مدینه مسافتی ساخته تنها می‌گذرانید و همان جا از عالم در گذشت چنانکه در اخبار آمده است و املا الخیر خیر من السکوت و سخن کردن
 القای سخن نیک بر طلب علم بهتر است از خاموشی بودن و السکوت خیر من املاء الشر و خاموشی بودن بهتر است از القای سخن بد و عن عمران بن
 حصین ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال مقام الرجل بالصمت فرمود که ای باشد که منزلت و مرتبه مرد در نزد خدا خاموشی افضل من عبادته
 ستین سنه فاضلتر و زیاده تر از عبادت شصت سال زیر که سکوتی که در وی جولان کند فکر در معارف حقایق الهیه و کونیه یا متغرق کرد و لطیفه قلبیه در بحر ذکر خنی و
 متور که در بنور ذات و صفات الهی اگر چه ساعتی لطیف باشد بهتر است از طاعت و عبادت جوارح که در تفرقه و بی حضور ی بگذرد و دل یا در خد جمع نبود اگر چه بسیار
 بسیار باشد و عن ابی ذر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابو ذر آدم بر آن حضرت فذکر الحدیث بطوله پس ذکر کرد حدیث
 با درازی و ی یعنی حدیثی را از ذکر کرد که انجامه کور نیست الی ان قال ما انک قلت قلت کتم یا رسول الله اوصینی اندرین ماقال اوصیلت بتقوی الله گفت
 انکذ میگویم ترا تقوای خدا فانه ازین الامر کله زیر که تقوای خدا آرایش و نه نه راست همه کار را قلت زدنی گفتم زیاده کن ملائذ زمر از زیادت ایضاح و بیان است
 بیکر بعضی اعمال به تفصیل والا همه در احاطه اجمال تقوی مندرج است قال فرمود آن حضرت علمک بقلوة القرآن بر تو با تلاوت قرآن و ذکر الله عزوجل و یا
 کردن خلغ و جل تمامه افعال خیر که نیست تقرب الی الله کند و داخل ذکر است اگر برین معنی حمل کنند ذکر را ذکر بعد از تلاوت برای تعیم بعد از تفصیل است و در حدیث آمده
 که افضل الذکر لله الا الله اگر این مراد دارند از تفصیل ذکر خبر بعد از ذکر است بجهت زیادت فضل و شرف فانه ذکر را ذکر خدا ذکر کمال فی السماء سبب ذکر کردن
 است مزیاده آسمان که طایفه یا کند تر از بحیر و رحمت و دعامر ملکوت اعلا و بملکوت چه تفصیل است پروردگار تعالی خود یا میکند هر کار را یا کند آیت فا ذکر وی و شیت
 من ذکرنی دلیل آنست و بر هر تقدیر در وی تشبیه و ایما است بآنکه تلاوت قرآن باید که از غیر حضور و تفکر و تدبر باشد و نورالک فی الارض و ذکر خا و روشنائی آن
 مزیاده زمین یعنی درین عالم مفعلی که سبب ظهور نور معرفت و یقین و اهتدای هدایت است قلت زدنی گفتم زیاده کن ملا و صیست قال فرمود آن حضرت علیک
 بطول الصمت بر تو با و خاموشی و دراز سکوت بسیار که متفکر و تفکر و ذکر الالهی است فانه ذکر را دراز خاموشی مطبوعه للشیطان سبب را ندن است شرط آنرا
 که از راه زبان می‌آید و در جاه بلامی افکند و نیز در حدیث آمده است که چون ذکر میکند بنده خدا را پس می‌افتد شیطان و پنهان می‌گردد و عون للعلی اسودنیات
 و یازنی و هتد فاست مزیاده کار درین نو که سلامت می‌درد و آفات لسان و موجب حصول علوم و معارف و مورد طلب بنور ذکر خنی می‌گردد قلت زدنی گفتم زیاده
 کن قال فرمود ایاک و کثرة الضلالت و در و از خود را از بیاری خنده فانه میبیت القلب زیر که خنده بسیار می‌میراند دل را به جهت طربان ظلمت غفلت و
 قسا و غلبه و انظاف نور علم و معرفت که حیات قلب در آن است و ید هب بنور الوجه و میسر در روشنائی و ی را که عبارت از انبعاث نور باطن و ظهور
 سیاهی جاد است و لابد چون دل می‌سوزد و می‌نوردد و نورانیت و نازکی جدی بجایانست حشا و معنی قلت زدنی گفتم زیاده کن ملا قال قل الحق و انک ان مرا که بخواه
 حق است و اگر چه تلخ و ناخوش آید خلق را با نفس ترا قلت زدنی قال لا تخف فی الله لومه لا یم کتم زیاده کن فرمود مترس در اهل روین خداوند تقویت و ی ملامت هیچ
 ملامت کند خدا هر چه که می‌گوید باشد تو در کار خدا باش بیت هار جامی عشق تو با نیست و هر سو عالمی می‌گذران را و او هم چنان در کار خویش قلت زدنی قال لا یجوزک
 عن الناس باید که مانع آید ترا از دیدن و گفتن عیب مردم ما تعلم من نفسك چیزی که میدانی از عیب های نفس خود یعنی امر معروف و نهی منکر کن اما عیب مردم
 مجوی و غیبت ایشان کن و بخود در باطن از همه خوار و ناقص دان بیت غافلان خلق از خود ای پسر لاجرم کونید عیب یکدیگر و عن انس عن رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت میکند انس از آن حضرت که گفت ان حضرت مرادی را با ما داد و الا ادلت علی خصلتين ای با ذرا که راه نمایم ترا بر دو خصلت
 هالخط علی الظهور که آن دو خصلت بکمر بند پشت و آسان تراست انصاف و تقی و تشبیه و تمثیل کرد و تکلیف شرعی را که برداشتن بر قوت بشری در کار می‌باشد
 که بقوت پشت توان برداشت و اقل فی المنزله و لیکن با وجود سبک باری کران ترا در میزان که نامهای لحوال با بیان بخند قال گفت ابو ذر قلت بلی گفت بلی راه
 بنامه را بران دو خصلت که این دو صفت دارند قال طول الصمت و حسن الخلق فرمود آن دو خصلت دراز خاموشی و نیک خوئی است سبکی و آسانی این دو صفت
 بدان جهت است که خاموشی بودن مومنی نادر و متقی نمی‌طلبد بلکه در زبان جنبانیدن و سخن ترشید دادن شغقت ظاهر و باطن است و سبکی خوئی نیز

صلواتها را بگرداند شما وضوی خود را و نماز خود را که بی وضو واقع شده است و امضیافی صومکا و بگذارد در روز خود یعنی تمام کند و افطار بخشد و افضیای
یوما آخر و قضا کند این روز را روز دیگر یعنی این روز را فاسد شده است و واجب است قضای آن ولیکن با وجود این بهترین روز باشد و افطار
نخند و روز دیگر قضا کند احتیاطا قالا لم یسئلوا عن عادته کثیر و وضو نماز او قضا کنیم روز را یا رسول الله قال اغتبتم فلانا فرمود شما غیبت کردید
فلان شخص را و غیبت شکننده وضو است و ناقض صوم گفته اند که این حدیث بر سبیل تعلیل و تشدید واقع است و الا در ظاهر حکم غیبت ناقض وضو و صوم نباشد
و در احیای العلوم گفته که غیبت مفسد صوم است مذهب سفیان ثوری بحجت عمل بظاهر حدیث و امام احمد فرموده رحمه الله علیه که اگر روز غیبت بشکند کدام یکی را از آن است
می ماند روز و این جا معلوم شد که شکننده وضو نباشد و از آنکه فرمود که و امضیافی صومکم استیناسی بعدم فساد صوم حقیقه می توان یافت اگر چه صوم فاسد و باطل گشتی نفی رد و
صورت نداشتی اگر چه در روز رمضان حایض چون در میان روز و خون میسند بر روز می باشد به جهت حرمت رمضان اگر چه روزی فاسد است قطعا بر هر تقدیر معلوم
شد که قاحت و شاعت غیبت بچه سرحد است و احتیاط و تقوی در آن است که بعد از وقوع غیبت تجدید و قیو باید کرد بلکه گفته اند که اگر خنده کند یا سخن لایق بگوید و بیا
گوید وضو کردن مستحب است از برای ازاله غلظتی که طاری شده از آن و روز و دار باید که غیبت احتراز و احتراست نماید و بالله التوفیق و عن ابی سعید و جابر رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغیبت اشد من الزنا غیبت کردن بعضی وجه سخت تر از زنا کردن است قالوا چون این سخن و دشوار
آمد بر صحابه گفتند یا رسول الله و کیف الغیبة اشد من الزنا و چگونه و بجه و غیبت سخت تر از زنا باشد قال گفت آن حضرت در بیان و جاشدیت آن
الرجل لیرتی فیتوب بدستیکر هر آنکه زنا میکند پس توبه و رجوع میکند از آن فیتوب الله علیه پس رجوع میکند رحمت الله تعالی بروی و فی روایه و در
روایتی باین لفظ آمده فیتوب بغفر الله له پس توبه میکند از دین می آرد و خدا تعالی او را ازیر که زنا حق الله است و آن صاحب الغیبة و بدستیکر صاحب غیبت
لا یغفر له آرزیده نمیشود و او را حتی یغفر الله صاحب تانجیام زد و بتجدد او را یار او که غیبت کرده شده است و او را و حق اوست و فی روایت انس و
در روایت انس آمده است قال گفت آن حضرت صاحب الزنا توبه نکند توبه میکند و صاحب الغیبة لیس له توبه و غیبت کند نیست مراد توبه
بمان معنی که در روایت اولی معلوم شد یا مان معنی که صاحب زنا میترسد و میزد پس توبه میکند و صاحب غیبت پاک ندارد بدان و آسان میداند آنرا تا نکویت
که استخفاف و استحلال کند و در ورطه کفر افتد بخود با الله من ذلک روى البیهقی الاحادیث الثلاث فی شعب الایمان روایت کرد و بیقی این حدیث را در
شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من کفارة الغیبة ان تستغفر لمن اغتبت به روایت است از انس که گفت فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جمله کفارت غیبت یعنی آنچه پوشش آید از آن این است که آمرزش خواهی مگر کسی را که غیبت کرده او را بقول صورت آمرزش بخشن
اکنس این است که کوئی اللهم اغفر لنا و له عدا و اعدا یا مرزما و او را ابتدا و طلب آمرزش برای خود کند چنانچه معهود است در استخار تا خود آرزیده شود و پاک گردد و
دعای او و بیکر یا آمرزش نیز مستجاب گردد و اصل در کفارت غیبت آن است که بجای خواهد از مغتاب اگر ممکن باشد و الا ذممت و استغفار کافی است و استغفار
مغتاب را نیز کفارتست چنانکه این حدیث مطلق است بدان و باین تقریر معنی کلمه من که تبخض است راست آمده در واه البیهقی فی الدعوات الکبیر نام
کتابت مبهقی را و قال و گفت بیقی فی هذه الاسناد ضعف درین اسناد که وی ذکر کرده است در آن کتاب ضعیف است و این اسناد قوی نیست باب
الوعد فی الصراح و وعدة و موعود نوید دادن و استعمال می باید در خیر و شر که مذکور باشند و اگر نه وعد در خیر بود و وعید و ایعاد در شر و میعاد و وعد جای دو وعد که
الفصل الاول عن جابر قال لما مات رسول الله هرگاه که وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جاءوا بکرمال من قبل العلاء بن الحضرمی
و آمد ابو بکر را مالی از جانب علاء بن حضرمی که عامل آن حضرت بود به بحرین فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر رضی الله عنه من کان له علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم
دین کسی که هست بر آن حضرت و او ادا می او کانت له قبله عده یا بستم من کنس را بجانب آن حضرت و وعد یعنی آن حضرت با او و وعدة انعامی و عطائی کرده
باشد فلما تناس پس باید که بیا و ما و این قول ابو بکر بود رضی الله عنه بعد از وفات آن حضرت که دیر اصل الله علیه و آله و سلم میراثی نباشد من خلیفه اویم هر جا که آن حضرت
و بر هر که اتفاق میکرد من میکنم و هر که دینی بآن حضرت باشد یا آن حضرت بوی و وعدة عطائی کرده باشد میرسانم و قضیه فک که از آنجا صرف بر عیال خود و فقرا و مؤمنین میکرد
هم ازین بابست و گفت که من نیز آنرا بنیابت و خلافت آن حضرت صرف میکنم و تحقیق و تفصیل این سخن در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و چون با جابر وعد کرده بود و فرمود
بود که چون ملی نزد ما بیاید سه حشی یعنی سه بار هر دو دست پر کرده بتو بهیم قال جابر گفت جابر فقلت پس گفت یعنی ابو بکر را و عدلی رسول الله و وعد کرده بودم که در این
صلی الله علیه و آله و سلم ان یعطیني که بدید مرا هکذا و هکذا و هکذا یعنی سه بار هر دو دست پر کرده طبسط یدیه ثلث موات پس بگشاد جابر هر دو دست
خود را سه بار از برای نمودن صورت عطا نیک آن حضرت بوی و وعد کرده بود قال جابر فحشالی حشیه گفت جابر پس پر کرد ابو بکر برای من هر دو دست خود را
یکبار و به نیت در دامن من فعد د تھا فاذا هی خمسانة پس شمار کرد دامن من شش را پس ناگاه آن با فصد بود و قال و گفت ابو بکر خذ مثلیها بیکر دو
چند از آن هزار باشد یکبار حشی کرد و بشمار دو و چند دیگر فرمود تا سه حشیات شود و در بعضی روایات سه حشیه میرسد نیز آمده متفق علیه الفصل الثاني عن جعفر

بضم حیم و فتح حاء مله و سکون تحتانیه و فغانام او و هب بن عبد الله زعفران اصحاب آن حضرت است نزول کرد و فرادنا کرد آنجا سرای را و امیر المومنین علی رضی الله عنه را و اهل
ساخت بریت المال و حاضر شد با وی همه مشا و ارامات بالکوفه سوار بر و سبعین قال گفت و آیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم ایضاً سفید
رنگ بسرخ آینه قد شاب تحقیق پر شده یعنی در مویهای مبارک وی پر پی پیدا شده و پیری و می به بیت موسی سفید در سر و لجه مبارک زرسیده بود چنانکه در کجا
خود معلوم شده است و کان الحسن بن علی رضی الله عنهما یثبته و بود حسن بن علی که شایسته میداشت آن حضرت را این سخن را برای اثبات صحبت
خود با آن حضرت گفت زیرا که وی از صفات اصحاب است و در وقت رحلت آن حضرت صغیر بود و به تب بلوغ زرسیده پس می گوید ابو جعفر که دیدم آن حضرت را این
ضعت و امر لنا بثلثة عشر قلو صا و حکم کرد آن حضرت برای جماعه مایسزده قلو ص بفتح قاف و ضم لام تا و جوان فل هبنا فقیضها پس رفتیم تا قاض کنیم
آن ناقه را قاتانا موده پس آمد ما را خبر وفات آن حضرت فلم یعطونا شاینا پس ندانند ما با چیزی فلما قام ابو بکر پس چون ایستاد ما به خلافت ابو بکر یا قام یعنی
خطب باشد یعنی خطبه خواند ابو بکر قال گفت من کانت له عند رسول الله کسی که هست مرا و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم علة و عده یعنی آن حضرت
بوی و عده انعامی کرده طلیجی پس باید که بیاید آن کس نزد من فقامت الیه پس ایستادم و رفتم من بسوی ابو بکر فاجبو قله پس خبر دادم او را که آن حضرت حکم کرده بود
مایسزده قلو ص فامر لنا بها پس فرمود ابو بکر رضی الله تعالی عنه برای ما بدو ن سیزده ناقه رواه الترمذی و عن عبد الله بن ابی الحسام در نسخ شکات بتقدیر
حامله مضطوح بر سین ساکنه واقع شده و جم حسین در نسخ مصابیح گفته اند که این سه و خطاست که از صاحب مصابیح واقع شده و مولف کتاب تقلید کرده و صاحب
ابی الحسام بتقدیر میم بر سین است چنانکه در کتب اسما الزجال است و عبد الله بن ابی الحسام عاصری صحابی است و عداد او در بصرین است ساکن شد که امر او را رایت
است در انتظار آن حضرت مرا و راسه و از جهت و عده قال با بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم مبايعت خریه و فوفت کردن است و واقع اینجا
خرید نیست میگوید خریه یا از آن حضرت چیزی را قبل ان یبعث پیش از آنکه بنحوش کرد و و بقیت له بقیته و باقی ماند آن حضرت را بر من بقیه از من میگوید و
ان انتم بهما فی مکانه پس و عده کردم آن حضرت را که بیارم و را آن بقیه من را در جای آن حضرت که آنجا نشسته بود یا در جای بیع که در آنجا واقع شده نشسته
پس فراموش کردم این و عده را فلذکرت بعد ثلثت پس با آوردم پس از سه شب و رفتم و بر دهم من باز در آن حضرت فاذا هو فی مکانه پس ناگاه دیدم
که آن حضرت در همانجا نشسته است فقال پس فرمود لقد شققت علی تحقیق انداختی تو مرا و در مشقت انا ههنا منذ ثلث انتظرت من اینجا مدت سه روز
استطایمیر و آمدن ترا ناخلاف و عده نشود و بیای تو و مرا نیای و محنت کشی رواه ابوداود و عن زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا
و عبد الرجل اخاه چون و عده کند مرد برادر خود را و من نذیه ان فی له و از جمله نیت او این است که بسر برد و راست گرداند و عده را برای آن بزرگ در قلم فیف پس بسر
نبرد و لم یجی للمیعاد و نیاید در وقت و عده یا مکان و عده فلا اثم علیه پس نیت بیع کند بروی رواه ابوداود و الترمذی از اینجا معلوم میشود که اگر
نیت و فای و عده را در آنچه و فاکند اثم نمی گردد و بعضی گفته اند که خلاف و عده بی مانع حرام است و مراد در حدیث نیز همین است و طبعی گفته که اتفاق دارند که هر که
و عده که در کسی را آنچه نمی عده باشد باید که و فاکند بان اما آنکه و فای و عده واجب است یا مستحب در اینجا اختلاف است جمهور علماء ابو حنیفه و شافعی بر آنکه مستحب
است و عدم و فاکند است بسخت گرامت اما اثم ندارد و جماعه بر آنند که واجب است و مجرب عبد الغفر از ایشانست و عبد الله بن مسعود مقرر و حیاحت و عده را با نثار
و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نثاره که فرمود عسی اما و عده کردن و خلاف آزاد دل نیت کردن از علامات تفاوت است با تفاوت و عده میگوید نیکه بودن او از
علامات تفاوت بر تقدیر نیت که و عده کند به نیت عدم و فای و عن عبد الله بن عامر از اولاد عبد شمس ابن عبد مناف است عبد الله بن عامر بن کریم حبیب بن
عبد شمس بن عبد مناف قال دعنی اخی یوما و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال علفی بقیة اخوانه ما در من روزی و آن حضرت نشسته بود در خانه
فالت ها پس گفت ما در من اکا ما ش تعالی یا اعطیت به هم ترا و اعطیت لی یا نیز روایت است فقال لها رسول الله پس گفت ما در ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم ما اردت ان تعطیه بسکون یا صیغه و احد فخالطه صلش تعطین یعنی چه میخواستی که بدی را آن حضرت فحید گفتن آن زن مر سیرا یا بدی به هم ترا
برای پاس خاطر سپر است چنانکه اطفال را در وقت که میباید بزل و در وضع میگوید یا می ترسانند که بدن معنی را در خند دارند بقصد اعراض بران زن پسید چه میخواستی
که بدی او را پس آن زن بی تکلف یا بتکلف قالت گفت اردت ان اعطیه مثر گفت بخیر اثم که به هم او را خرامی خشک فقال لها رسول الله پس گفت او را
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما اکا ما ش انک لو لم تعطیه شیئا بدیستیکه تو ای زن اگر نمیدادی آن پسر را چیزی که بتبت طلیک کذا به نوشته میشد بتو
در و می کذب بفتح کاف و کسر ذال و بکسر کاف و سکون ذال و بفتح کاف و سکون ذال هر سه وجه جایز است و آنکه فرمود اگر نمیدادی او را چیزی و عده را
می نماید که کوید اگر نمیدادی او را نظر بظاهر اطلاق قول آن بنیاد به هم ترا زیرا که قول وی میخواهم به هم او را مگر و تکلف و محض عداست از سوال آن
حضرت که فرمود چه میخواستی که بدی او را و عده را آن است که قصد آن زن نسی سپر و پاس خاطر او است بی اراده و بدون چیزی چنانکه عادت است که اطفال
رامی گویند فافهم رواه ابوداود و البیهقی فی شعب الایمان الفصل الثالث عن زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من و عد و جلا

کیکه وعده کرده و در اوقات احدها ای وقت الصلوة پس نیاید یکی از آن دو مرد تا وقت نماز و ذهب الذی جالبیصلی و رفت آن مرد که اول آمد بجای تانما
بگذارد و فلاثم علیه پس نسبت کنه بر آن مرد که رفت تا نماز بگذارد و واه دین صورتش این است که دوم دیکه بگوید و که در فلان موضع مثلاً هر دو بیایم
و جمع شویم پس یکی از آن بیشتر رفت منتظر آمدن دیگری تا آمدن وقت نماز نشست و آن دیکه تا این وقت نیامد اگر آن مرد که آمده بود و منتظر او نشسته بعد از این انتظار
نبرد و برای نماز برخاسته بر دو خلاف وعده نکرده باشد و آثم نکند و زیرا که رفتن برای نماز عذری صحیح است برای وی و اگر پیش از آمدن وقت نماز بخیزد و بر دوشی خفته
باشد و خلاف وعده کرده و اگر مانعی دیگر ضروری پیش آمده و این دیکه است و بی وجود مانع رفتن برای نماز نیز عذر راست فافهم باب المزاح بحکمیم مطایبه کردن
و بفهمیم مطایبه و فی الصراح مزاح کردن و در قاموس المزاح الدعاة والدعاة بضم الدال اللعب الفصل الاول عن انس قال ان کان النبی صلی الله علیه
وآله وسلم لیخاطبنا بربستیکه بود آن حضرت که مخالفت و امیرش در مصاحبت میکرد ما را یعنی اهل بیت ما را بجهت زیادت التفات و غایتی که آن حضرت با ایشان
داشت و احتمال دارد که ضمیر برای صحابه باشد حتی بقول لاخ فی ضمیر تا آنکه میگفت بطریق مزاح برادر می بود برادر خود را که کنجشک که باری میکرد و آن پس مرد این
کنجشک و این برادر خود را کنجشک در دست زد آن حضرت چنانچه خود را می آیند می آمدن که کنجشک مرد و دیگر هرگاه که نزد آن حضرت می آمد حضرت با وی
التفات میفرمودند و بطریق مزاح میکنند یا اعمرو چه شد آن کنجشک و این گفتیم برای وی نماد موافق تسبیح غیر متفق علیه و این حدیث دلالت میکند بر جوارحی
کردن که در آن کنجشک اگر عذاب نکند الفصل الثانی عن ابی هریره قال قالوا یا رسول الله انک تداعبنا ربستیکه تو ملاعبت و بازی میکنی ما را و عاب بالضم
مزاح کردن چون دیدند صحابه آن حضرت را که مزاح میکند با ایشان نظر بعلو مقام و عظمت شان و بیست بعد و اشتد آنرا اگر چه متضمن چکته بود و از تالیف قلوب اصحاب
و تشدید طبع قال گفت آن حضرت ای لا اقول الا حقاً ربستیکه من میگویم که مراد است یعنی درین مزاح کردن چیزی نمی گویم که در حقیقت خلاف واقع باشد اگر چه در صورت
خلاف واقع نماید و در بادی النظر کسی بحقیقت فهم نمی آن نزد منی آن خلاف واقع خیال کند و ضابطه در جواز عدم جواز مزاح همین است که اگر متضمن دروغی نباشد جایز باشد
با وجود آن مدامت بر آن نباید که در مسقط معاصات و وقار است و مزاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم این قبیل بود چنانکه از حدیث آئید ظاهر گردد و عن انس ان
رجلاً استحل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت است از انس که مردی طلب سواری کرد از آن حضرت و خواست کرد که او را مرکبی عطا کند که بر آن سوار شود
فقال پس گفت آن حضرت ای حاملک علی ولد ناقه من سوارکنند و ام ترا بر یک نافر یعنی بچه نافر عطا میکنم ترا بر آن سوار شود و آن مرد خیال کرد که بچه خوردن و عطا
میکند که سوار بر آنشاید و در مقام عرف شتر کلاز اجه نافر نگوید بلکه ابل گویند چنان که گویند که خورد باشد و قابل سواری نبود مزاح در اینجا است فقال پس گفت آن مرد و ما
بولد الناقة چکار میکنم من بچه نافر را شتر میگویم که بر آن سوار شوم فقال رسول الله پس گفت غیر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هل تلد الابل الا النوق و آیا
میزاید شتر از آن که نافر یعنی شتر که هست بچه نافر است جای نجب و استعجاب و واه الترمذی و ابوداود و عندان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال له یاذا الذین و بهم از انس روایت است که آن حضرت گفت ما و را ای صاحب دو کوش و هر که هست صاحب دو کوش است و لیکن ادای سخن بظاهر چنان نماید
که گویا سخنان و صفتی خاص غریب بوی کرده که دیکه بر آن ندارند و درین مزاح و ملاعبت و حسن انبساط است و بعضی گفته اند که این روح است از آن حضرت صلعم بر انس را حسن تسبیح
و خط و قیفا و یا تنبیه است ما و را بر آن یعنی هر که را پروردگار تعالی دو کوش داده بگوید که چنین باشد و واه ابوداود و الترمذی و عندان النبی صلی الله علیه و
آله وسلم قل لامرأة تعجز انه لا تدخل الجنة عجوز و بهم از انس است که آن حضرت گفت بطریق مزاح بر برزنی را چون وی التماس دعا کرد از آن حضرت مد آمدن
بهشت دینی آید بهشت را پنج برزنی فالت پس گفت آن زن بطریق تحقیر و تمسخر و ماله من و چه شد مرغان را که می آیند و بهشت و کانت تقر القرآن و بود آن زن قرآن خوان فقا
لها پس گفت آن حضرت مران زن لا اما تقرین القرآن آیانی خوانی قرآن را و نمیدانی که گفته است حق تعالی در وی انا انشأنا هاهن انشاء ربستیکه ما پیدا کرده ایم زمان بهشت را
پیدا کردنی فعلنا هاهن ابکا و افس کردانده ایم ایشان را بگریه یعنی برزنان را بگریه برانگیزد و در بهشت میرند پس درست آمد که برزنان بصفت برزنی در بهشت نمی در آید
د واه روایت کرد این حدیث را ابن لفظه که ذکر کردیم در ذین و فی شرح السنة بلفظ المصایح و روایت کرد در شرح التفسیر لفظی که در مصایح مذکور است و آن
این است آن حضرت فرمود که دینی آید بهشت را برزنان پس روی گردانید و بر رفت آن زن در حالتی که گریه میکرد پس فرمود آن حضرت خبر دهید و او که دینی آید بهشت را
در حالتی که بصفت برزنی است زیرا که خدای تعالی فرموده است انا انشأنا هاهن انشاء فعلنا هاهن ابکا و افس و بهم از انس است که مردی
از بادی نشینان کان اسمہ بود نام وی زاهر برای بن حرام بجای در اهل بیت و کان یهدی للنبی صلی الله علیه وآله وسلم من البادیه بود که بهی می
آورد و برای آن حضرت از بادی چینی که از آن جامه میتوان آورد و مناسب حال او بود مثل تیره و خیار و ریاحین و خزان از نباتات فجھزه و رسول الله پس ساخته میکرد
زخت سفر و را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از متاعی که از شد میتوان برد و مثل جامه و نقد و مانند آن جاز با لفتح و الکسر زخت عروس و مسافر و میت اذ الوارث
ان ینخرج چون میخواست آن مرد که بیرون رود و از نزد آن حضرت و وداع کند فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شان وی ان زاهر ابا دیننا

برستی که زاهر و ستانی ماست و ساکن در بادیه می آید برای ما آنچه از بادیه توان آورد و بعضی نسخ با و نیاید و ن تاوی می یقیم در بادیه و این نظر ظاهر است کنانی شرح الشامل و سخن
 حاضر و ما شریان او نیم که میدیم او را آنچه محتاج الیه و دست از آنچه از شهر توان داد و کان النبی و بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحبه دوست میداشت زاهر
 و کان دمیما و بود زاهر در ظاهر بدوی و کردی منظر و میم بدال محله زشت روی دما زشت روی فانی النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوما پس آمد آن حضرت
 روزی یعنی در بازار و هویدیع متاعه و زاهر می فروخت متاع خود را فلحظنه من خلفه پس در کما گرفت آن حضرت و از ازیس وی و هو لا یبصره و حال آنکه
 نمی بینید زاهر آن حضرت را و نمی شناسد فقال ارسلی من هذا پس گفت زاهر که از امر الکیت این چنانکه داشت که میگوید که یا شاه ابو الهانی درین محل فرموده اند آید
 از پس بازی چشم پوشیدی مرا ای کار درست رکنین دست بجای گشتی فالقت بر کشته نگر کیت زاهر غفور النبی پس شناخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فخل
 لا بالو المازق فله بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم صین عرف پس در ایستاد زاهر که تعصیر نمیکند و باز نمی ایستاد چنانچه در پشت خود را بسینه مبارک آن حضرت صلح
 هیکل میکشید آن حضرت را و جعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول من شیری یا العبد و در ایستاد آن حضرت که میگوید بطریق مزاح کیت که مخد این منده
 فقال پس گفت زاهر یا رسول الله اذا والله تجدنی کاسد الکون بخدا سوگند می دانی مرا متاع ناروان که کسی نخورد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 لکن عذرا لست بکاسد لیکن نیستی تو نزد خدا متاع ناروان و او ه فی شرح السنة و عن عوف بن مالک الا شحی صامیت اول مشاه
 او خیر است و بود با وی رایت اشبح روزی ساکن شد شام او وفات یافت در وی سه ثلث و سبعین قال اتیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم فی غزوة تبوک و هو فقیته من آدم گفت آدم آن حضرت را در غزوة تبوک و آن حضرت در خیمه بود از جریم فصلمت پس سلام کردم
 فرد علی پس جواب سلام گفت قال ادخل گفت آن حضرت در ای درون خیمه و خیمه بسیار خور بود و فقلت اکل پس گفتم بطریق مزاح آیا تمام بدن من در ایست
 یا تمام بدن خود را در ایست یا رسول الله قال فرمود آن حضرت کلت در آید تمام بدن خود را و لفظ کلی و کلت برفع و نصب هر دو جایز
 است فدخلت پس در آمدم درون خیمه قال گفت عثمان بن ابی العاتکه که یکی از زوایان این حدیث است در بیان مراد از قول عوف اکل یا رسول الله
 و بیان مزاح و مباحثت در وی اما قال ادخل کلی من صغرة القبة خیر این نیست که گفت عوف ادخل کلی از جهت خوردی خیمه لفظا داخل در کلام عوف نیست و
 لیکن بد است و این ناظر است در آن که کلی و کلت مرفوع باشد و او را بود او و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری اول مولود است که بعد از حضرت در دنیا فاضلا
 آمد قال استاذن ابو بکر علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت اذن در آمدن خواست ابو بکر بر آن حضرت فسمع صوت عایشه عالیای پس شنید که او را
 عایشه را بلند فلما دخل تنا و لها پس هرگاه که در آمد ابو بکر درون خانه گرفت عایشه را لیلطها تا طایف از زنده عایشه را و قال و کنت ابو بکر لا اذک ترفین
 صوتک علی رسول الله نه میترسیدم که لب بگویی آواز خود را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی باید که کاری نکنی که بر سادتر از بلند کردن آواز بر آن حضرت
 و بعضی گفته اند که لفظ حدیث لا را که است بمعنی اثبات نه نفی و الف بجبه اشباع در میان آمده یعنی هرانی می نمیزد که لب بگویی آواز خود را بر آن حضرت
 یعنی چرا می کنی ملن فجعل النبی پس در ایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیمه که باز می وارد ابو بکر از زدن عایشه مجرم بجا محله و جیم و زای بازداشتن و خروج ابو بکر
 و بیرون آمد ابو بکر از پیش آن حضرت مخضبا بفتح ضا و شکلین بر چشم آوردن عایشه و او را به جهت بلند کردن آواز فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کنت
 ان حضرت جین خرج ابو بکر در وقتی که بر آمد ابو بکر کیف و ایتخی افقتک من الرجل کلوز ویدی توای عایشه مرا که رها نیدم ترا ازین مرد یعنی ابو بکر قال
 گفت عایشه این لفظ معلوم میشود که نعمان بن بشیر این حدیث را از عایشه روایت میکند فمکت ابو بکر ایا ما پس درنگ کرد ابو بکر و نیاید در ملازمت آن حضرت
 چند روز اتفاقا باعث غضب که بر عایشه داشت یا بسبب شرمندگی از آن حضرت و الله اعلم ثم استاذن لپشتر آمد بر دروازه و اذن در آمدن خواست فوجدها
 قد اصطلا پس در آمد و دریافت عایشه را و آن حضرت را که صلح کردند فقال لها پس گفت ابو بکر حضرت را و عایشه را اذ خلا فی فی سلمکا در دیدم در صلح
 خود یعنی تشابه نمیدیم و اما صلح شما را مشاهده کنیم کما اذ خلتما فی فی حوبکما چنانچه در آید در حدیث خود این حرف زدنی است از ابو بکر و تمزانی کردن در جناب
 رسالت و در معنی اظهار شکر و سرور است بر صلح آنها فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قد فعلنا فخذ فعلنا مکرر بود آن حضرت تخیی کردیم آنچه گفتی توای ابو
 و چرا شامل در نیم تراد صلح خود و تو در نیمه جاد و در نیمه کارهای ما و خل داری و محرم و مانوسی ما و عا لبا مزاح و اینجا قول آن حضرت است که بعایشه گفت کیف را یعنی نقد تک
 من الرجل و لهذا نگفت من ایک که با آن حضرت بعد از آنکه ابو بکر از عایشه بقصد مزاح و مطایه و یا از آن جهت که عنوان پدی بظاهر صفاتی زدن است
 و گفته اند که تعبیر بر جل از جهت آن کرد که این نه و از ابو بکر غایت مردانگی و فرزانی بود که برای خدا رسول خدا غضب کرد و بر دفتر خود که بغایت محبوب بود
 وی رواه او داود و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تأمرا و اخاک بدل و خصومت کن برادر مسلمان را و لا تأمرا و خصه و
 مزاح کن او را با آنچه ایگند و لا تعده موعده موعده کن او را و عده کردنی فخذنه پس خلاف کنی آن عده را و فاکن یا عده کن او را و عده کردنی
 بریند ما و خلف و عده یعنی رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب باب المفاخرة والعصبية فی الصراح فقر و فقرنا زمین از ما بفرقا

نازیدن دو کرده با هم خیزانجا با تو قهر کند قهر بزرگی نمودن متغرای متکبر مغفرت برابری کردن دفعه افکار تغیر فزون داشتن یکی را بر دیگری دفعه مغفرت اگر در حق باشد و برای حق باشد و از برای مصلحت دینی و اظهار جلالت بر اعدای دین جائز است و از صحابه و سلف آمده است و اگر بناحق و بر طریق تکبر و عنانیت باشد مذموم است و اکثر استقامت آن در عرف باین معنی آید و عصیت عصبی بودن و عصبی از آنکه نیکو حمایت قوم خود کند و از برای ایشان تعصب ورزد و عصبه قوم مردم که تعصب کنند برای وی کذا فی القاموس و در صرح گفته عصبه پسران و خویشان زنی از جانب پدر و تعصب در اصل بر معنی تشدید و سخت کردن آید و باین معنی تعصب بمعنی بی که سبب شدت و سختی مفصل بدن است و مردن زنی قوت میگرد و سختی می پذیرد و قوم خود و متعصب بیکه تعصب ورزد مردم قوم خود را و کسی که جدل و خصومت ورزد در دین بی از خبت اظهار قوت و شدت از جهت آنکه بیای کردن مفتوح میگرد و تعصب نیز اگر سختی بود و متعصب غلام نباشد سخن است و اگر بطریق باطل و ظلم و ناحق آید چنانکه از احادیث که مذکور کرد و معلوم شود الفصل الاول عن ابی هريرة قال سئل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لغت ابو هريرة پرسیده شد آن حضرت ای الناس اگر کم کدام یکی را از میان جوان مرد تر و عزیز تر و بزرگتر است فی الصرح کرم جوانمردی و عزیز می نفیض قوم و گفته اند که چون یکی را بکرم ستودنی که یا همه صفات حمیده وصف کردی قال گفت آن حضرت اگر همه عند الله اتقا هم عزیزترین و کرامی ترین مردم نزد خدا پرستگارترین ایشان است هر که پرستگار تر عزیز تر و کرامی تر یعنی اگر از کرم بحسب ذات میسرید که در وی اعتبار انساب بدران و افتخار بخصایل ایشان و بخصایل نفس خود نباشد آن تقوی است قالوا لیس عن هذا السائل گفتند نیست که از این معنی سوال می کنم ترا قال گفت آن حضرت و اگر از کرم از وی حسب و نسب می پرسید فاکرم الناس یوسف پس کرم ترین مردم باین معنی یوسف است علیه السلام نبی الله بن نبی الله بن نبی الله بن خلیل الله که پیغمبر خداست و سگس از پدران وی نیز پیغمبر اند و فرج داد که ابراهیم است لقب بخلیل الله است که خدای تعالی او را دوست خالص خود گرفته و اخراج از بنی است و در یوسف جمع شده انواع کرم و بزرگی و عزت از شرف حسب نبوت و علم و جمال و عقود کرم خلق و عدل و ریاست در دنیا و دین و کرم آبا و شرف نسب پس احتی با تصاف بکرم باین وجه او باشد قالوا لیس عن هذا السائل گفتند این معنی نیز سوال نمی کنم ترا قال فغن معادن العرب تسالونی فرمود پس مکرر حسب اصول و ذوات عرب سوال می کنی که بفضایل و خصایل خود و بدران خود افتخار میکنند و در عجب بزرگی می نمایند و یکدیگر را میان خود باین صفات بزرگ می نمایند بی اعتبار تقوی و نسب قالوا نعمه گفتند آری از اینها سوال می کنیم قال فغیا ذکم فی الجاهلیة خیا ذکم فی الاسلام فرمود پس اگر از این معانی و از این صفات می پرسید باینکه بهترین شما در جاهلیت بهترین شما در اسلام یعنی آنها که در جاهلیت بزرگترین تر و پسندیده تر بودند هم بنابر بزرگتر و عزیز تر از اسلام آید افتخروا بضم فاف و کسر آن چون فقیه شوند و دانستند بشرايع و احکام دین یعنی در جوهر ذات ایشان معانی و صفات بود که بدان ممتاز و متعین بودند در جاهلیت بصلی صفات در اسلام نیز مغز و کرم شدند غایت آنکه در جاهلیت بلوث کفر و ظلمت محصیت و جل بلوث و مظلم بودند و بهو و مشهور نفس گرفتار کنون بطهارت ایمان و نورانیت طاعت و علم مطهر و منور شدند و منقاد و مطاوع حق گشتند و از این تقریر ظاهر شد که مراد معاوان و همان ذوات و اشخاص رجال اند چنانکه در روایت دیگر فرمود و الناس معاوان الذهیب و الفضة خیار هم فی الجاهلیة خیار هم فی الاسلام یعنی آدمیان در حکم کانهایی طلا و نقره اند بهترین ایشان در جاهلیت بهترین ایشان در اسلام اند یعنی هر کس در جوهر ذات خود ممتاز است چنانکه طلا و نقره هم که از کانهایی بر آید خاک آلوده و کشف است بعد از آن که کداخته شد صاف و نفی گشت هم چنین این جوهر ذات ایشان کشف و آلوده بود و در پرتو ریاضت ایمانی پاک و خالص گشت متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الکرم ابن الکرم ابن الکرم ابن الکرم بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم رواه البخاری ترجمه اش از حدیث سابق ظاهر شد سخنی که هست اینجا نیست که لفظ این چون در میان دو نام افتد الف بر سر وی ننویسند و این در فقره دوم درست است اما در فقره نخستین باین چنین است زیرا که کرم نام کسی نیست و هم چنین در حدیث سابق و با وجود آن همه حالی الف شسته اند این فرشته که از شارحان مصابیح است گفته که مواب است که بالف نو سیند فدر و عن البراء بن عازب قال فی یوم حنین کان ابوسفیان الخاشع گفت برابر بن فارب که در جنگ حنین بضم ما و فتح تون که بعد از فتح که واقع شده بود ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب که ابن عم مصطفی بود و صلی الله علیه و سلم و از لیران و جو افزدان حرب بود رضی الله عنه اخذ ابغیان بغلته گرفته ایستاده علو شتر او را یعنی بغله رسول الله یعنی شتر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که بران سوار بود و آن حضرت میزد شتر او میزد تا حمله کند بر لشکر مشرکان فلما غشيت المشركون نزل پس چون که پوشیدند ذکر و کردند آن حضرت را شتر خود را از شتر و دینجا دلیل است بر کمال شجاعت و جلالت آنحضرت که در چنان معرکه که قابل عرب از موازن و غطفان و غیر هم جمع شده بودند و صورت هر یکی بشکر اسلام راه یافته بود و حمله میکرد و چون کدشتند پیاده شده و بر لشکر اعدا زد و شکست داد و جعل یقول و در ایستاد آن حضرت که میخواست باین رجز انانیا لا کذب من پیغمبر نیست هیچ دروغی درین انانیا بن عبد المطلب من پس عبد المطلب که مشهور و ممتاز است در شجاعت و شهامت و عزت قال گفت راوی حدیث فادعی من الناس یومئذ اشد منه پس دیده نشد از آدمیان دین را و سخت تر و قوی تر و شجاع تر از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه مولف این حدیث را در باب مغفرت آورده و دین آوردن تعجب بعضی از محدثان کرد و تو ریشتی که بد که محدثان در آورده و در این حدیث در باب مغفرت

نوشته که شبه بشر قوم است و شبه بد مناصران پس چنانکه کشیدن شتر بد مناصر نیست و خلاص نمی کند و از مملکت هم چنین این مناصر خلاص نمی کند ایشان را از چاه
 هلاک که افتاده اند در وی و عن واثله بن الاسقع بسین مملد و قاف صحابی است ایمان آورده و در وقت غزوه تبوک و از اصحاب نهضت است قال قلت یا
 رسول الله ما العصبية عصبية که مذموم است و از ان نمی میکی نیست قال گفت آن حضرت ان تعین قومك علی الظلم عصبية مذموم یاری
 دادن نیست قوم خود را بر ظلم رواه ابو داود و از انجا معلوم شد که حمایت و رعایت قوم اگر بر حق بود محمود است چنانکه در حدیث آئیده فرمود و عن سراقه
 بن مالک بن جهم بن جهم و سکون عین و ضم شین معجمه اسلام آورده و در فتح مکه و وی آن کسی است که فرستاده بودند و اقرش در دنبال آن حضرت علی
 علیه و آله و سلم بعد از هجرت تا بکربلا و بیاورد و او چون آن حضرت رسید پایهای اسب او در زمین فرو رفت و آن حضرت دعا کرد و از زمین برآید پس
 برکشت قال خطبنا رسول الله گفت خطبه کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال خیرکم للدافع عن عیشی قله پس فرمود بهترین شما کسی است که
 دفع کند است از قوم و اقارب خود ظلم و تعدی مردم را و انی الصراح مدفعت و ارا در کردن حق کسی را و در کردن بدی را از کسی مالم یا ثم ما دام که گناهکار شود
 بسبب این مدافعت و در ظلم تنقید اگر گفته شود که وی دفع ظلم می کند و بدفع ظلم در ظلم چون افتد جوابش انکه اگر بر دفع ظلم بحرف زبانی قادر بود و در بدست روان بود
 و اگر بزور حاصل شود کشتن جایز باشد و اگر از گفته آن حضرت بر قدر حاجت زیادت کتد ظلم و تعدی بود و رواه ابو داود و عن جیسر بن مطعم
 صحابی است قرشی نوفلی از اولاد نوفل بن عبد مناف سید حلیم و فراسلام آورده پیش از فتح این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس فیما من
 د عالمی عصبية نیست از کسی که بخواند مردم را بجانب عصبیت یعنی باعث شود مردم را تا عصبیت کند و لیس منامن قاتل عصبية و نیست از کسی که
 جنگ کند بجهت عصبیت و لیس منامن مات علی عصبية و نیست از کسی که بر عصبیت بر هر قدر عصبیت که بر باطل بود و بطریق ظلم باشد و غیر
 و منی عنه است رواه ابو داود و عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال حب الی شیء یحیی و یهکم محبت و یقتل و یجیر
 کور میگرداند و کرمیکرداند یعنی از محبوب اگر بد بیندیک نماید و اگر بد بشنودیک انداخته اند چنانکه گفته اند و عین الرضا من کل عیب کليلة یا مردان ایست که محبت
 کور و کرمیکرداند محب را از غیر محبوب که جز جمال و بی نبیند و جز مقال و بی نشود و آورده در حدیث در باب ذم عصبیت و حالات دارد و بر انکه مورد آن عصبیت
 کسی است که تعصب میورزد برای کسی و حمایت میکند و او در قضیه که با وی می افتد و حق نبیند و او را عصبیت و او را ابو داود الفصل الثالث
 عن عبادة بن کثیر الشامي من اهل فلسطين عن امرة منهن عبادة بالضم عین که از اهل فلسطین است بکسر فاء و فتح لام نام شهر دایمیت للقدس
 روایت میکند از وی از قوم خود از اهل این بلاد و قال لها گفته میشود در آن زن را فضیلة بضم فاء و فتح سین و هاء بر صیغه تصغیر و فیله در لغت درخت خرمای کوتاها را
 گویند غالباً قامت این زن را تشبیه کرده اند بدان انها قالت که آن زن گفت سمعت ابی یقول شنیدم پدر خود را که می گفت سالت رسول الله
 پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقلت پرسیدم یا رسول الله من العصبية ان یحب الرجل قومه آیا از عصبیت است دوست داشتن
 مرد قوم خود قال لا گفت آن حضرت دوست داشتن قوم خود را عصبیت نیست و لکن من العصبية ان ینصر الرجل قومه علی الظلم بلکه
 عصبیت یاری دادن مرد است قوم خود را بر ظلم رواه احمد و ابن ماجه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما
 یکم هذه ليست بمسبة علی احد این سبهای شما نیست محل دشنام و عار و موجب عار و عیب بر مردم کلکم بنوا آدم همه شما اولاد آدماید طیف الصاع
 بالصاع لم تملأه نزدیک یکدیگر در نقصان مثل طیف صاع که پر نکرده آید یا زیاده و خلف صاع نزدیک پر شدن جایز یعنی شریک و برابرند در نقصان و نامتای
 و نارسیدن بدرجه کمال و تمام از جهت بودن شما اولاد آدم که پدید آمده شده است از خاک و بعد از اثبات نقصان خلاصی ذاتی ایشان را که و با آنکه فضل نیست کرم
 تقوی ز نسب و فرمود لیس لاحد علی احد فضل الا بدین و تقوی نیست هیچ یکی را فرودنی که بدین و تقوی و چون ذکر کردیم صفات را محلاً و زمین و تقوی
 بعضی زایم را نیز ذکر فرمود که بالرجل ان یکون بذیافا حاشا بخیلا پس است مرد را از وی نقصان بودن او بهیوده کوئی بی باک در سخن بخیل بدال و رواه احمد
 و البیهقی فی شعب الایمان باب البر والصلة بر کبریا یعنی احسان و نیکی آید و مراد این جانیکی کردن بوالله یعنی باست و صد آن حقوق است و صل
 در لغت بمعنی پوشتن و پیوند کردن و مراد اینجا انعام و احسان است با قارب که قرابت بجهت رحم داشته باشند الفصل الاول عن ابی هريرة
 قال قال رجل ابو هريرة میگوید گفت مردی یا رسول الله من احق بحسن صحابتي کیست یعنی از جمله خدیشان منزه و از مرتبه نیک صحبتی و به نیک معاشرت
 من صحابه بفتح مصدره فی الصراح صحابه یاران و یاری نمودن من باب مسح یسمع قال گفت آن حضرت املک ما در تو نرا و از ترا است بدان قال ثم من
 گفت آن مرد بعد از وی کیست قال املک باز گفت آن حضرت ما در دستت قال ثم من باز گفت آن مرد بعد از آن کیست قال املک باز فرمود آن حضرت
 ما در تو قال ثم من گفت آن مرد پیشتر که قال ابوبکر دین مرتبه چهارم فرمودید در تو نرا و از ترا است و فی رواية قال و در روایتی آمده است که گفت آن حضرت بهم در
 مرتبه اول املک ثم املک ثم املک سه بار فرمود چنانکه در روایت اولی بود و غایتش آنکه دین روایت سوال و جواب نیامده و املک دین روایت

منسوب است یعنی صحبت نیک دار و احسان کن ما در خود را بعد از آن فرمود ثم ابالك پسر احسان کن پدر خود را ثم ادناك پسر احسان کن قریب تر خود را قریب تر خود را یعنی بعد از ما در پدر خویشان دیگر ترتیب قریب معتبر است هر که قریب تر مقدم تر و احسان مستحق تر متفق علیه و باین حدیث بعضی استدلال کرده اند که مادر را سه چند احسان است از آنچه پدر راست و گفته اند که این بیعت با پدر داری محل و مشقت زائیدن و محنت شیر دادن و در کتب فقیهیه مذکور است که حق والد عظیم تر است از حق والد و نیکی و احسان کردن بوی واجب تر و مومنین است و اگر جمع میان مراعات حق پدر و متعذر افتد چنانکه هر یکی بمراعات حق دیگری متذبی که در دو آیه رابع بتعظیم و احترام است حق والد راجح دارد و در خدمت و انعام حق والد و از حقوق والدین است که با ایشان تواضع و تملق و رز و خدمت کند تا آنکه راضی شوند و در آنچه مباح است اطاعت ایشان نماید و بی ادبی نکند و تنبیهش نماید اگر چه مشرک باشند و آواز خود بر آواز ایشان بلند نکند و ایشان را بنام ایشان نخواند و در پیج کاری از ایشان پیشی ننماید و در امر معروف و نهی منکر زمزمی کند و یکبار بگوید که قبول نکنند سکوت و زنده بجا و استغفار مشغول گردد و این ادب ما خود است از قرآن مجید و موعظه ابراهیم خلیل علیه السلام پدرش با و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم زبانی هر چه روایت است که گفت گفت آن حضرت در غم افند و غم افند و غم افند و غم افند کنایت است از خاری و در غم بفتح خاک و وصل معنی لفظ خنک پوسته باوینی و بی هین طور بهمین کلمه را سه بار فرمود و قیل من یا رسول الله پرسیده شد کیست یا رسول الله که در حق وی این کلمه میفرمائی و دعا میکنی حال من ادولک والدیه عند الکبر کی در باید پدر و مادر خود را نزد دیگری احدها او کلاهایکی از آن درو یا پدر و در اثم لم یحل المجتهد پسر دنیا یا کنس بهشت یعنی خدمت ایشان نکند و ایشان را از خود دراضی نکرد و آنکه سبب در آمدن بهشت است و در بعضی احادیث در باب رمضان نیز واقع شده که هر که در باید رمضان را به بهشت نرساند یعنی در وی طاعتی و جهادتی نکند که سبب در آمدن بهشت گردد و واه مسلم و عن اسماء بنت ابی بکر قالت قلت علی ای شیء مشرکة تأخفت ابی بکر گفت رضی الله عنه قدوم آورد مادر من بر من و حال آنکه وی مشرک بود فی عهد قریش این قدوم آوردن وی در وقتی بود که آن حضرت را با قریش عهد و مصالحه بود که با ایشان قرار نکند و آن در حدیثیه بود چنانکه مشهور است فقلت پس بگو یا رسول الله ان ای قدمت علی ما دین بر من آمده و می خواختم و اگر اثر و ایات یا موحده است یعنی رغبت و میل کنند و است در اسلام یا اعراض کنند از آن و رغبت اگر کلمه فی متعذر کرد چنانکه رغبت فیه معنی وی میل و خواست کردن بود و اگر لغز آید چنانکه گویند رغبت عنه مراد اعراض و اجتناب بود و اینجا هر دو معنی محتمل است بلکه معنی لغز مناسب تر است و موافق روایت دیگر که آمده و می رانم بمبسم یعنی کاره و ساخت و بعضی هر دو روایت را بجا یک معنی فرو آورند راغب یعنی رغبت کنند و طمع دارند در مال من و راغمه یعنی ذلیل و محتاج از جهت فقری که دارد پس پرسند شما از آن حضرت که ما در من باین حال آمده اید فاصلحا آیا حرمت دارم پس صل و احسان و نیکی کنم و او را قال گفت آن حضرت نعم صلها اری نیکی کن با وی متفق علیه از اینجا معلوم گردد که مادر پدر را که کافر هم باشند نیکی و احسان با ایشان باید کرد و بهین قیاس حکم سایر اقربا است حق قریب طینی با وجود مخالفت دینی باید داشت و عن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الی الا فلان هم جنین آدم است و روایت و گفته اند که آن حضرت صریح نام فلان گرفته بود راوی بخنایت آورده ظاهر وقت روایت از تفسیر باسم خونی داشت و بران مقدمه مرتب می شد و در نسخ اصول بعد از ابی بکر که داشته و نام نوشته اند بغایت مذکور و گفته اند که مراد ابی فلان ابی لب است و بعضی گفته اند که ابی سفیان یا حکم بن العاص است و این مناسب تر است عمرو بن العاص که راوی این حدیث است نخواست که نفی ولایت آن حضرت و صلاح را از ایشان هر گاه ذکر کند و عیب قوم خود را ظاهر سازد و الله اعلم بر هر تقدیر آن حضرت فرمود که اولاد ابی فلان لیسوالی با ولایا هستند مرا همان دوستان و متوالی من انما ولی الله و صلح المومنین منیت ولی و دوست من مکر خدا و صلحان از مومنان پس مراد بصلح جنس صلحا است نه یکی مخصوص و بعضی گفته اند که او بکر و عمر مرادند و بعضی گفته اند که علی رضی الله عنهم اجمعین لکن لعمرو و حمیرا بله بله و لیکن برایشان را یعنی ابی فلان را نسبت و رحم و قرابت است بمن ترمی کنم آن را ترمی آن یعنی خبری میدهم بایشان که بدان کفاف ضروری ایشان شود یعنی چون ترمی و ترمی سبب اتصال اشیا است و خشکی و خنکی موجب افراق است بل را که معنی ترمی آمده است استغاره میکنند برای صلح و رحم پس معنی خشکی برای قطع آن و بعضی شارحان گفته اند قطعیت را تشبیه بمرات کرده و صلح را آب که حرارت قطعیت بدان سرد میگرد و بلال کبیر با و فتح آن خوانده اند و بعضی ترمی آمده معنی ترمی و معنی آنچه تر کرده شود بدان خلق چنانکه آب و شیر و بکسر جمع ملل نبرد داشته اند متفق علیه و عن المغیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله حرم علیکم حقوق الامهات خدی تعالی حرام گردانید بر شما بخانیدن مادران و به تخصیص مادران مذکور به جهت قوت و طلبه حقوق ایشان است چنان سابقا معلوم شد یا به جهت ضعف طلب ایشان که بانه که چیز بخیده می شود یا به جهت تقصیر و تنوان اولاد و حقوق یا به جهت آنکه ظاهر سخن مادران بود و لهذا در حدیث اشیا ذکر کرد که از هم بیکانند به جهت وقوع تقریب در ذکر اینها و اولاد النبات و حرام گردانید بر شما زنده کو در کردن و خزان که در جاهلیت میکردند از جهت ترس فقر و عار و منع و هات و حرام گردانید بر شما بخیلی کردن و کدانی نمودن را و منع به لفظ فاضلی است و به لفظ مصدر نیز روایت کرده اند که عبارت از نخل و اساک است و هات بمعنی است که امر است از اینا یعنی به عبارت از طلب و سوال است و گفته اند که مراد از منع ما و دانست از حقوق واجب در مال و گرفتن آنچه حلال نیست از اموال مردم و بعضی

بکاری باشد و آن بر خدای تعالی متغی است زیرا که او را کاری از کاری دیگر شاغل و مانع نکرد و چنانکه در دعای مأثور آمده است سبحان من لا یغفل شأن
قامت الرحم فاخذت بحقوقی الرحمن باینکه در جمیع کجرفت هر چه حقو خدای مدبران را در وجه تخصیص اسم حسن بذكر از احادیث آمده معلوم کرد و حقو نفع حاصل و سلو
قاف در اصل جای بستن از را که نیند و چون در بستن از را دو طرف وی هم بسته میشود تشبیه کرد و گفت بحقو یعنی بدو طرف معقد از را و بر از را نیز اطلاق کنند و پروردگار را
از ان منزله است و در و این کلام بر طرز زبان عرب است و عادت مردم است که چون یکی بدیگر نپناهارد دست بدامن وی زند یا طرف از را وی بگیرد و گاهی که
کار سخت باشد و اضطرار در کار بود و مبالغه و تاکید منظور افتد دست بدو و حقو از را تا کار بر کسی که بوی می گیرد و تنگ افتد و البته پرسد که مقصود چیست و چه میخواهی استعاره کرد این
عبارت را برای پناه جستن رحم بحضرت رحمان از قطعیت بعد از ان این عبارت مثل شد بدین معنی بی آنکه معنی حقو در فتن آن منظور بود چنانکه گویند یا مصلو طمان هر دو
دست دی فراخ است یعنی سخی و جواد است بر چند کسی باشد که در اول خلقت دست نداشته باشد یا دستهای او بریده باشد یا محال بود و وجود دست مراد از چنانکه پروردگار
تعالی و تقدس و این طرز سخن در زبان عرب بسیار افتد و قرآن و احادیث بر طرز زبان عرب واقع شده و این اصلی عظیم است از برای تاویل تشابهات قرآن و حدیث
بی ارتباط تکلفات و رحم معنی است از معانی ذواتی نیست که بایستد و پناه گیرد یا ستادن و گرفتن و پناه جستن او بر بسبب تشبیه و تمثیل است که باینکه شخصی است که
بایستد و دامن گیر بای عزت و عظمت حق سبحانه و کبریا گرفت و پناه جستن فقال مده پس گفت پروردگار تعالی چه میگوید و چه میخواهی و صحبت باعث پناه جستن تو
باین درگاه مرمی بازماند و لکن بابای استغفایه است که الف وی را به بدل کردند و قالت گفت رحم بحضرت غرت هذا مقام العائذ باب من القطیعة
این جای ایستادن پناه گیرنده به نسبت از قطعیت و پیوند بریدن یعنی منکر در حضرت تو ایستاده ام و دست بدامن غرت و عظمت تو رفته ام پناه میجویم تو را از آنکه
کسی قطع کند مرا و صله و پیوند مرا عایت بخند و قطع رحم بنماید قال گفت پروردگار تعالی برای اجابت تمس رحم و قبول مطلب وی الا توضیح آید راستی نیستی توان
اصل من و صلت که پیوند کنم من بکسی که پیوند کند بمو و انعام و احسان کنم با وی و اقطع من قطعلت و ببرم از کسی که بر دار تو و باز گیرم انعام و احسان خود را از وی
فقط کتخوم بی یا رب راضی شد مای پروردگار من قال فذالك گفت پروردگار تعالی پس این وعده من باتو ثابت و محقق است و مر تراست این کرامت
مستحق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الرحم شجرة من الرحمن و هم انانی هر بره که گفت گفت آن حضرت لفظ رحم شجره
گرفته شده و گرفته شده است لفظ رحمان چنانکه در حدیث دیگر تصریح آمده که پیدا کردم رحم را و شتاق کردم او را نامی از نام خود که رحمن است که قال الطیبری
و احتمال دارد که مراد دهد و لفظ معنی باشد یعنی قرابت رحم که واجب است رعایت آن شامی و شعبه است از رحمت حضرت رحمن و شعبه شله الشین و سانه
الجمیم رکها و یجای مدخت در هم شده و مراد آن ست که رحم از آن رحمت رحمن است و شتیک متصل بدان فقال الله من و صلت و صلته گفته
است الله تعالی خطاب بر رحم کرده هر که پیوند کند بمو در عایت کند حق ترا پیوند کنم با وی و رحمت کنم او را و من قطعلت قطعته و هر که قطع کند ترا قطع
کنم او را و اله البنادی و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الرحم معقله بالعروش رحما و یختر شده است بعرض و
متشکست آن مکان رفیع عظیم تقوّل میگوید رحم بطریق خرو و نمان و صلتی و صله الله و من قطعنی قطعته الله هر که وصل کند مرا وصل کند او را
و هر که قطع کند مرا قطع کند او را خدای تعالی متفق علیه و عن جابر بن مطعم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یدخل الجنة قاطع
و رحم و دنیا بهشت را بجهان و مقبران قطع کننده رحم متفق علیه و عن ابن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم البس
الواصل بالکافی نیست وصل کننده رحم بر وجه کمال مکافات کننده با اقر با چنانکه آنها بوی احسان می کنند و می نیز میکند و لکن الواصل الذی ولیکن و اصل کما
است که اذا قطعت رحمه و صلتها چون قطع کرده شود رحم دی و رعایت کرده نشود حق قرابت دی و وصل کند رحم را و رعایت حق وی کند جو امر دان است
که حق خود را کسی طلبد و حق دیگران ادا نماید و قطعت را نیز تشبیه خوانده اند برای تحکیم و مبالغه و اله البنادی و عن الهیره ان و جلا قال روایت است
از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله ان لی قواة اصلهم را قز قبا ان فویشا نذ که پیوند میکنم ایشان را و تقطعون لی و میرند ایشان قرابت را برای
من و احسن الیهم و یسبون الی و یکی میفرستد من بسوی ایشان و دیگری میفرستد ایشان بسوی من و احکم عنهم و یجملون علی و طعمی و رزم و دمی گذرم
من ان ایشان و جل می کنند و خشم میکنند ایشان بر من فقال لمن کنت کما قلت پس گفت آن حضرت بخدا سوگند اگر هستی تو چنانکه میگوئی فکنا تفسهم الملل پس
گو بای اندازی در دهن ایشان و می خورانی ایشان را خاکستر کنم را یعنی چون شکر آینه یکی تو می کنی حرام است عطای تو بر ایشان و حکم آتش دارد و شکمهای ایشان تشبیه کردشی را
که لا حق میشود ایشان را از خوردن آن خاکستر کنم و مل نفع میم خاکستر کنم و بعضی گفته اند که تو با احسان کردن بر ایشان رسوا و محترس میکردی ایشان را در پیش نفوس ایشان
مانند آن کسی که در دهن می اندازد خاکستر کنم را و می خورد آن را و بعضی گویند که احسان تو ایشان را مانند خاکستر کنم است که می سوزد و هلاک میکند و ایشان را بعضی
گفته اند که می گرداند روی ایشان را سیاه مانند خاکستر کنم و لا یزال معات من الله ظمیر علیهم و همیشه است با تو از خدا میجن و فاصره و افخشر و اندازی
ایشان بر ایشان مادامت علی ذلک مادام که ثابت و تقیم باشی بران صفت و اله مسلم الفصل الثانی عن ثوبان بولی آن حضرت بود و مقرب

درگاه و خادم کا به بیکه و در سفر و حضر در خدمت می بود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يوجد القدر الا الله جاء بانه منكم واذن تقدر
 انتم را مگر دعا قدر بفتح وال و بسکون تیر آمده اندازه کرده خدای بر بنده چیزی از حکم و لیلته القدر یعنی شبی که در وی تقدیر احکام سال نویسد و بعضی معنی قدر و عود
 آن شیر دارند و در کردن دعا قدر بکر دانیدن پروردگار تعالی است دعا را سبب رود و این نیز تقدیر است یعنی وی تعالی تقدیر کرده که بنده دعا خواهد کرد و آن
 بلا بدعا می اود و دفع خواهد شد و جمیع اسباب عالم بوجود و قضا و قدر الهی بهمین حکم دارد چنانکه او به طیب مرشقا و اعمال بنده کان مرد آرد آن بهشت و دوزخ را و بعضی گفته اند
 که او است بنده دعا را آسان میگرداند و در وقت ضرار او خوش میگرداند آن را بر دل وی یعنی چون دعا کرد و دید که تقدیر بر باری نمی گردد و ضعیف میگردد و تن در میسد بدان پس
 آسان و سبک میگردد بر دل وی بآن تخلاف آنکه یک یک در آید و آنکه آن نازل گردد و پس گویند که در کرد دعا آنرا که انقل الطیبی و در دل این سبک چنان می افتد که تواند که
 مقصود بباله در تاشیر دعا میجایز و با باشد یعنی هیچ چیز قضا و قدر را در نگیرد و اگر چیزی بودی که در کردی دعا بودی چنانکه مثل این در ماده چشم زخ در حدیث آمده اگر چیزی
 بودی که سبقت کردی بر قدر چشم زخ بودی و الله اعلم و لا یزید فی الضر الا البر و زیادت نمی کند عسر آدمی مگر نیکی کردن بوالدین و اقارب بهمین معنی که در درگاه
 مرقد را تقدیر کرده شد و توجیهات دیگر در حدیث انش و فصل اول که نشت و ان الرجل ليجرم بالذنب ليعصبه و بر سببیک مرد پراشته شود و مرد که داند می
 شود ذری که دیر اندازد و سبب شومی کنایه که در می یابد مراد و او این حاجت اینجا اشکال می آید که با سکان که عاصی و فاسق و کافرند و ابواب رزق برایشان
 منقوع است بیشتر از آنچه بومنان و مطیعان راست پس بعضی تاویل می کنند که مراد رزق آخرت است که ثواب است و بی شک که هر کس سبب نقصان و حرمان
 از آنست و اگر مراد رزق دنیا و آنکه مال و صحت و کارائی است جواب آنست که مراد حرمان از حصول رضا و طیب عیش و فراغ قلب و حضور وقت و صفای
 رزق از که و رت و عظمت است چنانکه منیقان و مطیعان راست و در قرآن مجید میفرماید من عمل صالحا من ذکرا و انثی و هو مومن فليجني حظه طيبه بخلاف اهل فحش
 و فجور که در وقت ایستادن که و رت و عظمت و تعب که ناشی از بهیم دنیا و حرص و تعلق قلب و خوف نقصان و فوات آن حاصل است چنانکه فرمود و من یعرض
 عن ذکرى فان له معيشتة ضحکاً و اگر مومن است از فکر سوء عاقبت و معصیت و خشتی و ذکر و رت و رضای وقت و طیب عیش و راه می یابد و بعضی گفته اند که این
 حدیث مخصوص است به بعضی از کفار که کاران مومن که حق تعالی می خواهد که ایشانرا از که و رت کنا و پاک گردانیده به بهشت در آرد و در دنیا فقر و بلا لغارت ذنوب
 ایشان نموده پاک و صاف بآخرت برود و بعضی را بفرستادن بلا شبهه گردانیده توفیق توبه بخشد حاصل آنکه مومن چون کنا و کرد اگر لطف حق از پروردگار تعالی
 شامل حال اوست بفرمایم من یعرض ذنوب می نماید و آن را که غایت و لطف بحال وی ارزانی ندارد و او را بپنهان بپنهان او بگذارد و مگر دست را بکمال وی بکارد
 نعوذ بالله من ذلک و عن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخلت الجنة و رأيت آدم بهشت را فسمعت فيها
 قراة پس شنیدم در وی آواز خواندن قرآن را فقلت من هذا پس پرسیدم کیست این که قرآن می خواند قالوا احاد ثلثة بن النعمان جواب دادند این قرآن خواننده
 حارث بن النعمان است که از فضلاء صحابه بود و در واحد و ضندق را حاضر شده و صاحب آن قول است که آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم از وی پرسید
 اصعبت پس گفت اصعبت مومنا المحدث پس گویا بجا طهر صحابه رسیده باشند که وی بچرخ عمل این فضل یافت که آن حضرت در بهشت قراة او را شنید پس آن حضرت بر
 بیان سبب دریافت وی این فضیلت را فرمود کذا لکم البرکة لکم البرکة من جنین است فضیلت و ثواب نیکی کردن بوالدین این را دو بار مکرر فرمود و فرمود
 کان ابو الناس بامه و بود وی نیکی کننده ترین مردم بآورد و در شرح السنة و البیهقی فشرح الایمان و فی روایت و در روایت بیقی است قال
 گفت آن حضرت نعمت فراوانی فی الجنة خواب کردم پس دیدم خود را در بهشت این عبارت و در روایت بیقی بدل بجای دخلت الجنة در روایت شرح السنة مذکور است
 و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رضى الرب فی رضى الوالد خشو دی پروردگار تعالی در خشو دی پرست پروردگار و غایب
 در آن مقام که این حدیث در روایه تقریب ذکر پروردگار و حکم مادر نیز همین است بطریق اولی از جهت زیادت حق و ی چنانکه معلوم شد و بعضی گویند که والد اینجا بمعنی شخصی زانیده
 است و آنکه نسبت بولد دارد و صیغه فاعل کاهی برای نسبت می آید چنانکه نامر دلا بن تفرخ و شش و لبن فروش را گویند پس مادر نیز شامل باشد و ظاهر این را
 بعد از ابن عمر بن العاص گفت پروردگار که پدر او شکایت از وی نزد آن حضرت می آورد که ریاضت بسیار می کشید و تمام شب بیدار می بود و دایم روزه می داشت
 چنانکه در حدیث آمده است و این عبد الله بن عمر و با پدر می بود که عمر بن العاص است که وزیر معاویه بود و در باطن از ایشان بنود و سخط الرب و سخط الوالد
 و ناخشنودی پروردگار و ناخشنودی پدر است و سخط بضم سین و سکون خا و ضم آن و فتح تین که ایهت و ضد رضا که ذافی القاموس و راه الترمذی و عن ابی
 الدرداء ان رجلا اتاه فقال از ابوالد و آرمه است که مردی آمد و او را پس گفت آن مردان لی امرأه و ان اخی تا مری بطلاقها بدستی مرانی است
 و مادر من امر میکند مرا بطلاق دادن و ی یعنی چه کار کنم طلاق بدستم و آیا با وجود آنکه طلاق بغض مباح است فقال له پس گفت آن مرد را اوالد ردا سمعت رسول
 الله شنیدم پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم میگوید اوالد او سخط الوالد است و سخط الوالد است و سخط الوالد است و سخط الوالد است و سخط الوالد است
 آنکه داشت رضای پدر است پس هر که خواهد که در آید بهشت را این را بدست باید که رضای والد نکند و در ظاهر است که مادر نیز همین حکم خواهد داشت فان

نعم گفت آری خالیه است قال فبرها گفت آن حضرت پس نیکی کرد با وی تا آنکه زیاده شود آن گناه تو از اینجا معلوم میشود که صلوات رحم سبب کفارت گناهان شود اگر چه
 کبیره نیز باشد یا آن حضرت آن را در خصوص این مرد و بومی معلوم کرد و نیز معلوم شد که خاله علم دارد و او را التزمی و عن ابی اسید بن مسمی و فقم سین
 الساعدی قال روایت است از ابو اسید ساعدی که گفت بنیامین عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آشی آنکه مادر پیغمبر خدا بودیم
 صلی الله علیه و آله و سلم اذ جله و جل من نعی سلمه ناکاه آمد آن حضرت را مردی از بنی سلمه بکسر لام نام بطنی است از قبایل انصار و گفته
 که سلمه بکسر لام در عرب غیر این بطن از انصار نیست و سلمه بفتح لام بسیار است فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله هل حق من بواوی شیء آیا باقی مانده
 است از نیکی پدر و مادر من چیزی یعنی در نیکی بر والدین هر چه تو ایستم کردم آیا باقی مانده است از برایشان چیزی ابو صمابه بعد مو تقصا که کجیم آنرا
 پس از مردن والدین یعنی پس از موت والدین بهم برایشان صورت دارد قال نعم فرمود آن حضرت آری باقی مانده است از بر بعد موت والدین الصلوة
 علیهما و الاستغفار و طعاما رحمت فرستادن برایشان و دعا کردن و آمرزش خواستن از حق تعالی مرایشان را و اتفاقا عهد ما من بعد عهد ما در و ان کردن
 عهد و وصیت ایشان بعد از وفات ایشان و صلة الرحم التي لا توصل الا بهما و صلوات رحم کرده نمی شود مگر بسبب محبت خالص ایشان و حق ایشان و طلب
 رضای ایشان که رضای حق منوط است بدان که به جهت غرضی و غایتی دیگر که طلب قرب و منزلت یا وسیله مال و جاه و نزد ایشان باشد چنانکه طاعت پروردگار
 تعالی خالص برای طلب رضای وی باید کرد نه برای غرضی و غرضی و اگر ارام صدقیه صفا و بزرگ داشتن دوستان والدین را و احسان کردن بآنها
 چنانکه در فصل اول در حدیث ابن عمر که شد رواه ابو داود و ابن ماجه و عن ابی الطفیل نام او عامر بن وائله است آخر صفا به در موت
 بود و وی رضی الله عنه از تابعان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال روایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم تقسیم طعام بجز
 آنکه بخش می کرد و کوشی را در موضعی که نام وی جعرا نه است بکسر جیم و عین و تشدید را موضع مشهور است بربک مرطرا که آن حضرت بعد از فتح خنجره
 را و آنجا بوده و قیمت اموال نموده اذ اقبلت امرأة حتی دنت الی النبی ناکاه پیش آمدنی تا آنکه نزدیک شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فبسط
 لها و داه پس بکتر اند آن حضرت برای شستن آن زن روای مبارک خود را فخلبت علیه پس نشست آن زن بر زانو اهل من هی ابو الطفیل میگوید
 چون این چنین تعظیم آن زن از حضرت وی مشاهده کردم با حاضرین مجلس شریف گفتیم کیست این زن فقالوا پس گفتند حاضران هی امه التي اودعته
 این مادر رضائی آن حضرت است که شیر داده او را از اینجا معلوم شود که حق رضاع نیز موجب اکرام و اتمام است و نیز رعایت حقوق سابق و اکرام مصاحبان تیم
 واجب است رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بینا ثلثة نفوس تهاشون در آشی
 آنکه سه کس با یکدیگر میزفتند اخذ هم المطر در گرفت ایشان را باران فمالوا الی غاد فی الجبل پس میل کردند آنها بسوی غاری که در کوه بود و پناه بردند بدان فاخت
 علی قم غاد هم صخرة من الجبل پس فرو افتاد بر دامن غار ایشان سخی بزرگ آنان کوه فاطقت علیهم پس پوشید ایشان را فقال بعضهم لبعض
 پس چون در ماندند که چه علاج باید کرد بیکدیگر گفتند انظروا لعلنا لا نعلقوها لله صالحة بنکیده کارهای را که کرده ایم شما را برای خدا آن کارهای نیک باشد و
 لایق قبول درگاه مولی تعالی باشد یعنی خالص بوجه اسد کرده باشیم بی شائبه ریاء و غرض فادعوا لله بها پس بخوانید خدا را و توصل کنید بدان اعمال اعلیٰ فی رجاها می
 است که شادگی دهد وی تعالی شما را ازین تنگی و شدت که ازین صخره پیش آمده فقال احد هم پس گفت یکی ازین سه نفر اللهم انه کان لی ولدان
 شعیان کبیران خداوند بجهت تحقیق بود مرا پدر و مادر بزرگ ولی صلیه صغار و حال آنکه بودند مرا کودکان خرد و صبی بکسر صا و دو سکون با و فتح
 یا جمع صبی و صغار جمع صغیر کننت ارحمی علیهم بود من کی میچرانیدم کو سفندان را که اتفاق میکردم شیر آن را برین خردان فاذا رحمت علیهم
 فخلبت پس چون می در آمدم شبانکه برین خردان پس میدوید و میشدیم کو سفندان را بدادت و والدی آغاز می کردم به در و در خود و تخت شیرانزد
 ایشان می بردم استقیما قبل و لدی می نوشانیدم ایشان را پیش از اولا دخ و و اند قل نائی بی الشعر و بدستیکه تحقیق دور بردم درختان
 یعنی روزی و درختان که چراگاه کو سفندان بودند و افادند و بچراگاه دور رفتم و در بعضی روایات آمده به تاخر نمیزد از الف و نای ذما هر دو
 لغت مشهور است یعنی دور افتادن فمالا ننت حتی امسیت پس نیامدم بخانه تا آنکه شام کردم یعنی شب افاد و بیکه توانستم آمد فوجدتهم فامام
 پس باقم مادر و پدر را که تحقیق خواب کرده اند فخلبت کلکنت احلب بضم لام من نضرس و نوشیدم کو سفندان را چنانکه عادت بود که می نوشیدم
 فخلبت بالجلاب پس آوردم ظرف شیر را یا شیر را جلاب بکسر جا بد و معنی آمده فقطت عند و وسهما پس ایستادم نزدیک سرادر و پدر و
 بعضی روایات علی و وسما اگره ان او قطعها در حالی که ناخوش دارم که سیدار کنم ایشان را و اگره ان ابداء بالصلیه قلبهما و ناخوش دارم که غایبم
 بخردان پیش از مادر و پدر و الصلیه بتضاغون بضاد و عین معتمین عند قدحی و خوردان فسدی می کنند و می نالند از گرسنگی نزدیک هر دو پایی من گوید در
 شریعت آن قوم حق نفقه مادر و پدر مقدم بود بر حق اولاد یا برابر بود و این مرد تقدیم میکرد مادر و پدر را و بعضی گویند شاید که مقدر سعدی بخردان داده بود و بی تابی و فریاد

فما یجوز
 کما است لایق
 لکه یسیر

ایشان برای زیادتى بود فلم یزل ذلك دالجا و دایم پس بود خواب کردن و ایستادن و فریاد کردن کار سن و ایشان بعضی پدر و مادر خواب میکردند و خردان فریاد میکردند و سن ایستاده بودم حتى طلع الفجر تا آنکه برآمدن مردان حکایت از حال خود کردند و در وی بخدا آورد و گفتم خداوندان گفت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك پس اگر هستی تو که میدانی که من کرده ام اینکار به محض طلب رضای تو فافرج لنا فرجة نرى منها السماء پس بگشایدی کاشا دلی که پیغمبر از آن کاشا دلی آسمان را فافرج از باب نصر و از افعال هر دو خوانده اند و فرجه نیز بنعمه فافرج آن آمده ففرج الله لهم حتى يرون السماء پس بگشایدی خداى تعالی برای این قوم تا آنکه چنان شد که می بینند آسمان را و فرج به تشدید و به تخفیف آن نیز آمده و در بعضی روایات بر دلی فون آمده و چون مردن سخن حکایت خود تمام کردند و از تنگی کاشا دلی یافت قال الثانی گفت مرد دوم برای بیان کردار نیک که وی کرده بود اللهم انه كانت لی بنت عم اجهها خداوند بدستی که بود مرد و خرم که دوست میداشتم و او را کاشد ما یحب الرجال النساء دوستی مثل سحرین و دوستیهای مردان و زنان را فطلبت اليها قسمها پس طلب نمودم بسوی وی نفس او را یعنی میل کردم بسوی او و فرستادم کس را بسوی وی فابت حتى اتيتها بمائة دينار پس سرکشی کرد و می از مطا و عمت من تا آنکه بیارم او را و بدو هم صد و نیا رفعت حتى جمعت مائة دينار پس کسب و کار کردم تا آنکه بهم رسانیدم صد و نیا را فی الصراح سجد و دیدن و شتابی کردن و کسب و کار کردن ففعلتها بها پس پیش آوردم او را آن صد و نیا را فلما فعلت بین رجلها پس هرگاه که نشستم میان دو پایی آن زن برای جماع قالت یا عبد الله اقول الله کنتان زن ای بنده خدا پرستار کن و ترس از خدا و لا تفتح الخاتم و کشا مهر امانت را یا کنایت از ازاله بکارت کرد ففعلت عنها پس ترسیدم از خدا و در ایستادم از وی اللهم فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك خداوند ای که میدانی تو که من کردم آن را برای طلب رضای تو فافرج لنا منها پس کاشا دلی ما را ازین صخره ففخرج لهم فرجة پس بگشایدی تعالی برای ایشان کاشا دلی و فرج به تخفیف را و تشدید آن نیز آمده و قال الاخر و گفتم مرد دیگر از آن سه مرد اللهم انی کنت استاجرت اجیرا خداوند من بزدوری که فتم مزدوری را یضرق از زبانه کثانی و فرقی به قح فاسکون را و فتح آن پیمان که سیرده رطل و بعضی گویند پانزده رطل در وی بکنج و فتح را اکثر اصوب است تر و اهل لغت و تردد محمد بن سکون اکثر است و قاضی عیاض گفته روایت شیوخ ما بسکون و فتح هر دو است و الفتح اکثر و در صراح گفته فرق و سکون و بحرکت پیمان اهل مدینه و آن شانه زده رطل است و ازین فتح بهره و ضم را و تشدید زای تخفیف آن و بنعمه هر دو به تشدید و تخفیف و بنعمه اول و سکون ثانی و در دلی بهره و ازین بنوعی بجای رانیز آمده فام دانم مشهور فی الصراح ازین صخره فلما قضی عمله پس چون تمام کرد آن مرد کار خود را قال اعطنی حتی کنت بده مراق مرا فعرضت علیه حقه پس پیش آوردم بروی حق او و فترکه و در غب عنه پس گذاشت حق خود را و اعراض کرد از آن فلم ازل اذ رعه پس همیشه زراعت میکردم و او را که شالی بود تا آنکه حاصل بسیار آورد حتى جمعت منه بقرا و راعیها تا آنکه بهم آوردم از حاصل زراعت کاوان و چراندۀ آن کاوان را درین روایت ذکر بقرا و راعی کرده اما اعتبار اکثر و اغلب و در روایت دیگر آمده که حاصل بسیار گردانیدم اجرت ویر تا آنکه بسیار شد اموال از شتر و گاو و گوسفند و غلام فجاءنی پس آدمرا آن اجیر فقال پس کنت اتق الله و لا تظلمی ترس خدا و ظلم کن مرا و اعطنی حتی و بده مراق مرا ففعلت اذهب الی ذلك البقر و راعیها پس کفتم بر بسوی کاوان و چراندگان آن حق است فقال اتق الله و لا تقزاجی پس کفتم ترس خدا را و استرا و خیریت کن بر نقلت انی لا اهرء بک پس کفتم بدوستی من استرا نمی کنم تو بخذ ذلك البقر و راعیها پس بکیر آن کاوان را و چراندگان آن را فاخذه فاطلق بها کبرفت این مال و متاع را پس بر آن همه اشیا را فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما یحبی پس اگر میدانی خداوند آنکه من کرده ام آنرا برای طلب رضای تو پس بگشایدی باقی مانده ازین سنگ ففخرج الله عنهم پس کاشا دلی تعالی آن سنگ را از ایشان و براندگان محنت متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد استحباب توسل بصلح اعمال در حال شدت و کرب زیرا که مولی تعالی از ایشان قبول کرد و اجابت نمود و آن حضرت این را از آن قوم دیگر شنید و ذکر فضایل خبر داد و اگر استحباب نباشد جواز خود متیقن است اما باید دانست که این معامله بر ظاهر شریعت و مقتضای ایمانست که بموجب صدق و عده پروردگار تعالی و وثوق بدان اجر عمل را می طلبد و معامله نمی نماید اما آنکه متعرق است در بحر حقیقت و مشا به میکند شمول قدرت و فعل و توفیق الهی را خلقی است از وجود و دست عمل خود و جزای آن او را که مجال استناد فعل بذات خود و استحقاق جزای اوست و می هر از حق میداند و خود را در میان نمی بیند عمل بتوفیق اوست و جزا بفضل او تعالی شانه و عظم بر دانه و نیز معلوم میشود مبالغه در فضل نفع بر والدین و اثیار ایشان بر اهل و اولاد و اقارب و تجاشی از تکلیف و مشقت ایشان و قصر محبت بر راحت و آرام ایشان و نیز معلوم میشود که بیدار کردن کسی را که در خواب است گروه بود خصوصاً در محل ادب و تعظیم کمرای نماز و زود فوات فرض و معلوم میشود که راحت خواب لذت و طیب است از تناول طعام و معلوم میشود فضل محنت و پارسائی و بازداشتن نفس از حرمت اعتنا نزد قدرت و عدم مانع و طلب نفس و خواهش وی خصوصاً در شوق فرج که بچنان وی غالب تر و سرکش ترین شهوات است بر عقل و مشکل ترین حالات است بر مرد و نیز معلوم میشود که تصرف در مال غیر بی اذن و بی جایز است اگر اجازت کند بعد از آن چنانکه مذهب حنفی است که تصرف فضولی جایز است و موقوف

است بر اجازت مالک و بعد از اجازت وی نافذ کرد و معلوم میشود که حسن عهد و ادای امانت و ساحت در معاملات امری فاضل و موصل است بقرب و کرامت
 نزوح و معلوم میشود که دعای بنده بعد از وقوع بلاستجاب و سبب دفع بلا و کثرت از تنگی سخت و ابتلاست و معلوم میشود که کرامات اولیای حق است چنانکه
 مذهب اهل سنت و جماعت است رضوان الله علیهم اجمعین و عن معاویة بن جابر ان جاهدته جاءه الى النبي صلى الله عليه واله وسلم جاسر بن عباس
 بن مرداس سلمی که از صحابه بود و پسروی معاویة نیز از صحابه است نزد آن حضرت آمد فقال پس گفت یا رسول الله اردت ان اغزو و اخاتم کفر و م
 و قد جئت استیشرك و بتحقیق آمده ام که مشاورت کنم ترا و چه میفرمائی فقال هل لك من ام پس فرمود آن حضرت آیا هست ترا امری قال نعم گفت آری
 هست قال فالزمها فرمود پس لازم گیر و او با وی باشد فان الجنة عند رجلها زیرا که بهشت نزد پای مادر است یعنی در پای مادر باشد که موجب در
 آمدن بهشت است و این عبارت کنایت است از خضوع و تذلل که اگر کرده اند بآن اولاد نسبت بوالدین پس در پای بودن صفت ولد است صفت
 بهشت و واه احد و الشانی و اللهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر قال کانت تحتی امرأة ابن عمری کوبید بود در عقد نکاح من زنی و کان
 عمریکرهما و بود عمر رضی الله عنه که ناخوش میداشت آن زن را فقال لطفها پس گفت مرا عطلاق ده آن زن را قابلیت پس سر باز زد من از امثال این
 امر و طلاق ندادم زن را فاتی عمر و رسول الله پس آمد عمر بن عمر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فذکر له انک لیس ذکر کر عمر آن واقع را و آن حضرت را
 فقال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طلقها پس گفت آن حضرت طلاق بده آن زن را و او التومذی و ابوداود و عن ابی امامة
 ان رجلا قال روایت است از ابوامامه باطلی که صحابی مشهور است که مدعی گفت یا رسول الله ما حق الوالدین علی ولدها چیست حق مادر و پدر بر فرزندان
 قال گفت آن حضرت هاجتک و ناولک مادر و پدر بهشت و دوزخ تو اند یعنی حق ایشان یکی کردن است بایشان و نارنجاندن ایشان را زیرا که یکی کردن با
 ایشان سبب درآمدن بهشت و نارنجاندن ایشان موجب درآمدن دوزخ است و واه ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ان العبد لموت والداه و احدهما بدستیک بنده هر آینه میمیرد و مادر و پدر و بیایکی از آن دو و الله طهما عاق و حال آنکه تحقیق آن بنده مرا شایسته
 رنجانیده و عقوبت و زنده است و ایشان ناراضی رفته اند از دوزخ عالم فلا يزال بدعوطهما و لیستغفرو لهما پس بپوشد و عاید کند آن بنده مرید و مادر او
 آمرزش میجوید از خدا امرایش را حتی میکتبه الله با آتایم که می نویسد و از خدای تعالی نیکی کننده بایشان یعنی دعا و استغفار فرزند آن مرد و والدین را بعد از مرگ
 ایشان آن فایده دارد که اگر ناراضی رفته باشند هم حق تعالی ایشان را راضی میکند و اندازد وی و نام و یار و یوان نیکی کنندگان به پدر و مادر و در رضا جوئی که آن را ایشان می
 نویسند و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اصبح مطیعا لله فی والدیه کیکدام او کند در حال که ثابت است برای او و در کثرت ده از بهشت فان
 خدا را در حق مادر و پدر خود بجای آورده است حق ایشان را اصبح له بابان مفتوحان من الجنة با او کند در حال که ثابت است برای او و در کثرت ده از بهشت فان
 کان واحد اقوال پس اگر باشد یکی از مادر و پدر پس مفتوح یکدراست و بعضی نسخ و احدا نصب است و من اصبح عاصیا لله فی والدیه اصبح له بابان
 مفتوحان من النار و ان کان واحد و کیکدام او کند در حال که بی فرمانی کننده است مرخص را در حق مادر و پدر خود با او کند برای او و در کثرت ده از
 آتش دوزخ و اگر هست یکی از مادر و پدر پس مفتوح یکدراست و از اینجا معلوم شود که طاعت و معصیت والدین چون بفرموده حق است و تحقیق طاعت
 و معصیت اوست تعالی و تقدس قال و جل وان ظلما ه گفت مردی از حاضران و اگر چه ظلم کنم کند مادر و پدر فرزند را قال فرمود آن حضرت وان ظلما
 وان ظلما ه وان ظلما ه سه بار مکرر فرمود از برای تاکید و مبالغه و مراد بظلم در امور دنیا و دینیه چه طاعت والدین اگر مخالف دین باشد و انبوه و غنم
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال و هم روایت از ابن عباس است رضی الله عنهما که آن حضرت فرمود ما من ولد با و یظن ان والدیه
 نظره و حقه نیست هیچ فرزندی نیکی کننده بوالدین که نگاه کند بسوی ایشان نگاه کردن بوجه رحمت و محبت الا کتب الله له بكل نظرة حجة مبرورة و کذا
 بنویسد مراد خدای تعالی در برابر نگاه کردن نمی مقبول افتاده و کتاب حج که شست که خرابی حج مبرور نیست مگر بهشت و معنی حج مبرور نیز همان معلوم شد و قال ان مقبول
 است قالوا چون آن حضرت نظر کردند بوالدین را این چنین جزای دیگر کرد و صحابه بطریق استعظام و استعجاب گفتند و ان فطر کل یوم مائة مرة و اگر چه نگاه کند هر روز
 صد بار قال نعم گفت آری و اگر چه نظر کند هر روز صد بار و از برای رفیع و در استعجاب ایشان فرمود الله اکبر و اطیب خدای بزرگ تر و پاک تر است از آنچه در کان سماء
 که نوشته نشود و به نظر دلچسب مبرور و عن ابی مکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل الذنوب یغفر الله منها ما شاء همه گناهان می آمرزد خدای تعالی
 از آن گناهان هر چه میجوید الا عقوب الوالدین مگر رنجانیدن مادر و پدر فانه یجعل لصاحبها عین بدستیک الله تعالی شایب میکند عقوبت را صاحب
 حقوق را فی الحیوة قبل الممات هم در زنده گانی پیش از مردن با آنچه می کند و آخرت از عقوبت و این غایت تشدید و تغلیظ است بر حقوق و عن سعید
 بن العاص نام و کس است پوشیده نماند که این سعید را سعید ابن العاص خواندن بسبب نسبت بجد است یکی که بر او آن سعید بن العاص ابن امیه بن عبد شمس
 جد مناف است قدیم الاسلام اسلام آورد بعد از ابی بکر صدیق و دیگری اصغر و آن سعید بن حمیم بنده و مشاة ساکنه و دو حامی اهل بن سعید بن العاص بن امیه و

وی در وقت وفات آن حضرت هشت سال بودید آن حضرت را وایت کرد و از وی و این حدیث اوست بار وایت پدر کلان او قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم حق کبیر الاخره علی صغیرهم ادب و حرمت بزرگ از میان برادران برابر در خود ایشان حق الوالد علی ولد هم حق پدر است بر فرزند و وی البیهقی الاحادیث الخمسة فی شعب الایمان روایت کرده بیهقی این پنج حدیث را از حدیث انس تا حدیث سعید بن العاص در شعب الایمان باب الشفقه والرحمة علی الخلق فی الصراح شفتت مهربانی شفق که لک اشفاق رسیدن بر کسی یا چیزی از مهربانی بر وی صلتی تعالی یقال اشفق علیه فوشفق و شفیق علیه و بمعنی ترسیدن از کسی یقال اشفق منه ای خاف انتی و طیبی گفته اشفاق بمعنی خوف است و شفتت و شفق اسم است از ان و بمعنی غایت محمل خوف نیز آمده زیرا که شفق میترسد که کمر و بی شفق علیه نرسد و رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رحمت که لک در رحم بضم را با سکون حا و ضم آن نیز بمعنی رحمت آید و ترجمه نیز باین معنی است یقال رحمته و ترجمت علیه و رحمت نیز شفق از رحمت است از برای مبالغه چنانچه رحمت از مهرب و جبروت از جبر و رحمان و رحیم از اسما الہی اند از برای مبالغه در رحمت و تکرار نیز برای مبالغه است چنانچه کونید جاد مجد و مبالغه در رحمان اشد و اقوی است بمعنی متصف بر رحمتی که فوق آن تصور نباشد و لهذا مخصوص است بباری تعالی و بر غیر او اطلاق نتوان کرد و رحیم بر غیر وی سبحانه نیز اطلاق نتوان کرد و کریمه قل ادعوا لله وادعوا للرحمن دلیل این تخصیص است الفصل الاول و عن حمزة بن عبد الله صحابی مشهور حسن الصورة و السیرت قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لا یرحم الله من لا یرحم الناس رحمت میبخشد خدا اشفاق بر رحمت خاص کامل خود کسی را که رحمت نمیکند او آدمیا را متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت جاء اعرابی الی النبی آدماء و یرشینی که اگر خدا کار و درشت خوی باشد بسوی صغیر صلی الله علیه و اله وسلم و دید حاضران را که بوس می کنند خود را از اشفاق پس گفت اتقلبون الصنیان فما قبلهم ایا بوس می کنید شامخ را از پس پا خود بوس نمی کنید ایشان را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم او املک لک ان نزع الله من قلبک الرحمة الکما میگویم من نهادن رحمت را در دل تو اگر بکشند تعالی از دل تو رحمت را یعنی چون وی تعالی در دل تو رحمت و شفتت نهادن تو انهم نهاد مقصود جز تو بخ است بر محبت و اشارت ماکه در دلمها رحمت نهاد و آفریده حق است که وی یا فرید و نهاد و دیگری نتواند نهادن این معنی بر تقدیر کسیر نموده آن است و در اکثر روایات فتح حمزه آمده و بمعنی غنا شود که من مالک نیستم دفع و از آن کشیدن حق رحمت را از دل تو یعنی چون وی تعالی رحمت را از دل تو کشید من آن را دفع نتوانم کرد و از آن نمود و مال معنی هر دور و ایت یکی است تفاوت در توجیه اعاب است متفق علیه و عنها قالت و هم از عائشه روایت است که گفت جاء تعی امرأة و معها البنتان لها نساء لعی آدم و زنی و بان زن و دو دختر بودم و او را سوال میکرد آن زن و میخواست چیزی از من فلم تجد عندهی غیر تمر و واحدة پس یافت آن زن زرد من خربک خرما یا یاها پس وادم آن زن را آن تمر را قسمتها بین انبشها پس قسمت کرد در میان هر دو دختر خود آن زن و بربیک نیمه آن را داد و لم تاكل منها و خود خورد چیزی از آن ثم قامت فخرجت پس برخواست آن زن و بیرون رفت از آنجا فدخل النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم فحدثته پس گفتیم ان فعل آن زن را بان حضرت فقال پس گفت در بیان فضیلت نیکی کردن بدختران من آتبی کسی که مبتلا گردانیده شود و از آن مالش کرده شود من هذه البنتا بشی از جنس این و دختران بر چیزی یعنی کبی یا و یا بیشتر و عبارات بتلا بجهت آنست که وجود نبات و عرف و عاوت مکرده و کران می باشد فاحسن البهن پس نیکی کند بسوی ایشان کن له سترامن النار باشد این دختران و نیکی کردن بایشان مر آن کس را پرده از آتش و وزخ و حار و مانع از آمدن آن و اختلاف کرده اند علما در آن که مراد ابتلا و امتحان بهر دو وجود دختران است یا آنچه مراد شود از ایشان از رحمت و ایذا و صبر کردن بر آن و ظاهرا دل است و نیز مراد از احسان قدر واجب است از شفقه یا زیاده بر آن و ظاهرا ثانی است و شرط احسان آن است که موافق شرع باشد و مستمر و دایم کرد و تا جاد شدن ایشان ترویج یا بخت متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم من عال جار یتیم کسی که غم خاری کند و دختر را و ایتادگی نماید نفقه و کسوت رسانیدن ایشان را حتی تبلیحا تا آنکه برسند آن دو دختر مجد بلوغ جای یوم القیمه می آمد آن کس در روز قیامت انا و هو هکذا در حالی که من دوی بهم باشیم هم چنین و ضم اصابعه و فرامهم آورد آن حضرت برای بیان معنی کذا و کیفیت بهم بودن آن کس و آن حضرت انگشتان خود را و مراد و انگشت است که سبابه و وسطی است یعنی هم چنانکه این دو انگشت را بهم پیوسته می بینید من و انکس که عیال داری و دختر کنیز روز قیامت هم چنین باشیم مراد مقارنت و مصاحبت در جنت است یا در محشر و موطن دیگر و الله اعلم و ما انکه در حدیث دیگر فرموده است را بیکجه شده ام من و روز قیامت همچو این دو انگشت و احتمال گفته اند یکی آنکه بیان معنی اتصال و مقارنت و دیگر تقارب و تعاقب مقدار تقدم و سطی بر سبابه اما درین حدیث بیان این دو احتمال نکرده اند و ظاهر در اینجا مراد ضم و مقارنت و پیوستن است و اگر تقارب و تعاقب در آمدن بهشت مراد و از دیگر صورتی دارد و بر هر تقدیر مراد مبالغه و تا که فضل عیال داری دختران است و الله اعلم و هو مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم الساعی علی الارملة سعی ناینده در تحصیل مونس و رطه و اتفاق کننده برایشان و رطه نفع سبزه و سیم زنی بی شوهر خواه زوج کرده باشد این ازین بشوهری یانه و بعضی گفته زنی که مفارقت کرده از وی شوهر بموت یا بطلاق که قال الطیبی و در قاموس گفته مراد بل و زن رطه بمعنی محتاج و میگوین و جمع اراطل و اراطه در صراح گفته اراطل مردی زن و اراطه زن بی شوهر اراطل میگوین و در ایشان و محتاجان و وصل اشفاق این لفظ اندل است بمعنی فرود رفتن نوشته از دست و

میکنند مسلمانی مسلمان و بیکر را یعنی نباید که شتم کند و اصل مغنی ظلم وضع الشی فی خیر موضع است و آن شامل است صغیره را که مجامع را که مناسب و لایق نباشد کردن آن
در حرف گذاشتن و لایق نباشد بضم یا و سکون سین و نیز از او را در محله و مجامع و در دست دشمن طلب نصرت کند و یاری دهد او را و من کان فی حاجة اخیه
کان الله فی حاجته و هر که باشد سعی کننده در قضای حاجت برادر مسلمان باشد خدای تعالی در قضای حاجت وی و من فرج عن مسلم کربة و هر که بخشد
از مسلمانی اند و بی را قائل فی الصراح کربت بضم کاف و سکون را و کرب بفتح کاف اند و که دم بازگیر و از وی فرج الله عنه کربة من کربات یوم القيمة
بخشاید خدای تعالی از وی اند و بی عظیم از اند و بهنای روز قیامت که نفس نتواند زدن و من یستتر مسلما ستره الله یوم القيمة و کسی که پرده پوشی کند
مسلمانی را بپوشد عیبا و گناهان او را بپوشد خدای تعالی عیبا می او را و روز قیامت بپوشیدن از اهل موقف و ترک محاسبه و انقضای ذکر آن و گفته اند که ستر که ستر سخن
و نهد و بست بر اهل غرّت و حیاست که عیب ایشان ستور است اگر کار می نایست می کنند برده حیات از استوری دارند اما آنکه پرده از وی جبار داشته
و حیاد و فساد معروف شده و علانیه معصیت می و زدن کار و می واجب است و منع و زجر و تشیع و می لازم و اگر منع متعین نکرد و جز بولایه و حکام باید کرد که او را
از یاری مردم و فساد در دین باز دارند و اما جرح روات و شود و حکام و بطله از برای صیانت دین و حفظ حقوق ناس امری واجب و لازم است و آن
باب تنبک شرو کشف عیوب و متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم المسلم اخو المسلم مسلمان برادر مسلمان
دینی لایظلمه و لایخذله فلان ترک نصرت و یاری دادن پس لایخذل بفتح یا و ضم و ال در معنی لایسلم باشد که گذشت و لایحقره و خرد نشود و خوار ندارد و
بنظر کم تنکر و مسلمان اگر چه فقیر و ضعیف و ناتوان و سکین و نامراد و خراب و عریان و لاشی باشد چه داند که قدر او نزد خدا چیست و عاقبت کار او چه اهل لای
الا الله همه اهل غرّت اند فلا الغرة و لر سوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لایعلمون هر چه غرّت ایمانی ایشان از دست نباید داد و انتسابی که بجناب غرّت
دارند رعایت باید نمود و خصوصاً آنها که نور علم و عبادت و خیمه آن ساخته بصفت نور علی نور متصف شده اند اکثر و برانی حال و گرفتاری تجربه آن و وبال اهل
غالب خصوصاً باب دنیا و جاه که در ظلمت کبر و نفسانیت و جاه غفلت افتاده اند و این نور محروم و محجوب مانده گرفتاری ظلمات بعضی فوق بعضی گشته
اند باین سبب است اصل کار که باعث غرّت و نجات در دنیا و آخرت است محبت فقرا و حب مساکین است که سید سادات عالم و اعز و اشرف نبی آدم صلوات
الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه و معین آن را در دعای خود میخواند و ما مورکشت نظر بر صحبت و مجالست با ایشان فقیر و فقرا در اصل برگزیده و نواخته آن استخوان
و بلند و سرافراز گردانیده آن درگاه اند و دیگر چه کوه میمال اطباب دین باب فرائح است و العاقل لکنه الاشارة اللهم رزقنا و لایحقره و اکثر روایات بفتح یا و سکون
حاصل و کسر فاف خوانده اند از فقر و فقریه یعنی خرویدن و خوار داشتن از باب ضرب و در بعضی روایات و لایحقره و آمده بضم یا و سکون و آخر حمید و کسر فاف
از اخبار معنی آن فقر که معنی امن و عهد و سلامت است یعنی غدر نکند و خیانت نرزد در حق وی هم چنین است بلفظ یحقر که در آخر حدیث واقع شده فاضی
عیاض مالکی گفته که صواب اول است و در بعضی روایات یحقر نیز آمده بعد از آن فرمود که التقوی هم هنا و لیشیر الحیثیه ثلاث موارد تقوی و پرستش
کاری از اینجا است اشارت میکرد آن حضرت بسوی سینه مبارک خود سه بار یعنی تقوی در سینه است و کار باطن است و مقصود از این جمله تاکید و تقوی و جمل سینه
است یعنی محل تقوی قلب است و امری مخفی است پس چگونه تعارت مسلمانی کند و حقیقت حال وی معلوم نه یا مراد آنست که چون تقوی در دل است پس هر که در
وی تقوی باشد مسلمان از تعارت نه کند چه متقی تعارت که میلمان نباشد و معنی اول مناسب تر و ظاهر تر است کلا یخفی بحسب امری من الشرائع یحقر لخال
المسلم پس است مسلمان از بی تعارت کردن برادر مسلمان یعنی این معنی تمام است و دیگر حاجت نیست کل المسلم علی المسلم حرام بر هر مسلمان بر
مسلمان حرام است و میوه و ماله و عرصه خون وی و مال وی و آب و آبی که کار می نکند و سخنی نکند که خون ریخته شود و مال وی تلف گردد و آب و آبی
برود و شامل همه در میوه و ماله و عرصه خون وی و مال وی و آب و آبی که کار می نکند و سخنی نکند که خون ریخته شود و مال وی تلف گردد و آب و آبی
صحابی است ذکر احوال او در آخر فصل اول از باب المفاخرات و العصبیت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اهل الجنة ثلثة
سه کس اند یعنی آنها که لایق و شایسته اند که بسا بقان و مقران بهشت در آیند و سلطان مقسط متصدق موقی اول خداوند سلطنت و غلبه عادل احسان
کننده بر مردم توفیق داده شده و بجزایات و موقوف آن را گویند که داده کرده شده برای وی اسباب خیر و گشاده شده بر وی و می در دای نیکی و رحل رحیم رقیق لقلب
لکل ذی قربی و مسلم دوم مرد دهریان نرم دل مرهم خداوند و قربت را و بر مسلمان را یعنی هر مان بر خویش و بیگانه و عقیف متعفف ذ و عیال سوم مردی پارسا
باز ایستاده از حرام پارسائی نمایند و بیاز آدن از حرام و تنگ کردن از سوال و اظهار فقر خداوند عیال که نمیدارد او را عیال برار کتاب سوال و افتادن در گسب حرام
چنانکه در قرآن در شان اینها گفته بحکم الجاهل اغنیاء من التعفف و اهل النار خمسة و دوزخیان پنج کس اند یعنی آنهاست عذاب اند بشومی این افعال شنیعه و
مقصود بقیع و تشیع این افعال و تخلیط و تشدید است بر آن چنانکه در قرینه سابقه مدح و تحسین افعال مذکور بود الضعیف الذی لا ذنب له اول مستخرمی
که نیست عقل و رای مراد او را که باز دارد از لایق نباشد و ثبات و استقامت نیست مراد از شهوت و صبر نمی تواند کرد و از معاصی و قبیح و نکاه نمی تواند داشت خود را از آن

سنگین و دراهم

رواه مسلم
بهشتیان

نباشد بر نفس خود و اما در حضور میان عمارت باکی ندارد و در وجه ثانی باید که مطلقا دست نباشد اما این مختلف میشود با اختلاف اشخاص و احوال تا بجای هر کس و بهر حال جواب
تکریم و تعظیم نبوده و کاهی در زیاده بر سه نیز باعث خزن و وحشت میگرد و از طبیعی معلوم میشود که نتایج اثنین بحضور ثالث بدون یکی از ایشان که باذن و می نزد مالک
و شاهی و جماعه علمای در حضور حرام است و بصحت رسیده است از فائیه رضی الله عنه که روزی از و ارجح مظهر جمع بود نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم نگاه
آمد فاطمه رضی الله عنها چون دید آن حضرت فاطمه را رجمای گفت و پنهانی سخن کرد با وی در دنیا و ایل است که پنهان سخن کردن با یکی در جماعت در جای که محل اتمت و
شک نباشد در دست و هم چنین تا بجای نشسته و اگر سخن تمیم الدار می ان النبی صلی الله علیه و سلم قال الدین النصیحة فلما دین نصیحت است و
مختصر است بدان سه بار فرمود این کلمه را و نصیحت در اصل خلوص است ماصح می گویند غسل خالص را و هر چه خالص شد آن را ماصح نامند و مراد از این در عرف اراؤ
خیر افتد که اثر خلوص طوبیت و محبت است قلنا لمن گفتیم جماعه صحابه و پرسیدیم از آن حضرت که این نصیحت و خلوص و اراده خیر که دین را مختصر ساختی در آن مرکز است
و برای که باید که در قال فرمود آن حضرت الله مر خدا را خیر و جل و لکتابه و در کتاب او که قرآن مجید است و لو سوله و مریغیر و را که ذات پاک مصطفی است صلی الله
علیه و آله و سلم و جایز است که در ادب کتاب و رسول چنین باشد تا شامل تمام مذکوره و در صلوات الله علیه جمعین و لائمة المسلمين و مراد از آن
مسلمانان را که امر او علما اند و عامه مسلمانی را که سایر اهل الاسلام اند غیر امر او علما و واه مسلم ان نصیحت مراد است تعالی را ایمان آوردن بواحدانیت وی
تعالی و صفات وی و اخلاص عمل در عبادت وی و نصیحت در کتاب الله را اعتقاد آنکه منزل است از نزد وی و عمل کردن با آنچه در دست از او آمده و نواهی و تبلیات
و تعظیم وی و نصیحت مر رسول الله را تصدیق وی در آنچه از نزد خدا آورده و اطاعت وی و محبت وی و ستیان وی و احیای سنت وی صلی الله علیه و سلم و این نصیحت
راجع بعد از آنکه نصیحت نفس خود میکند بدان و نصیحت مر ائمة المسلمين را با طاعت امر او معروف و تنبیها ایشان نزد غفلت و عدم خروج بر ایشان اگر چه جور کنند و انبیا
علما در آنچه موافق حق گویند و روایت کنند نصیحت مر همه مسلمانان را ارشاد و هدایت ایشان بمصلح دین و دنیا و دفع ضرر و جلب نفع مر ایشان را و این حدیث از
جوامع الکلم است که در تمام دین بر و است و تمامه علوم اولین و آخرین مندرج است در وی و تفصیل اجمال آن متعسر و نمودن از آن در رساله حد نوشته شده
است و الله الموفق و عن جریر بن عبد الله قال ما بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم کتبت جریر بن عبد الله بن جلی رضی الله عنه بیعت کردم آن حضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم علی تمام الصلوة و اتیاء الزکوة و انضج کل مسلم بر پا کردن نماز و دادن زکوة و خیر خواهی نمودن مر هر مسلمانی را عبادات یا حق الله است یا حق العباد
از حق الله تخصیص کرد و در آنچه عهده عبادات بدنی و مالی و اهم را کان اسلام اند بعد از شهادتین که نماز و زکوة است و توان که روزه و حج در آن وقت فرض نشده باشد
و اما حق العباد پس شامل است جمیع انواع از نصیحت کردن مر هر مسلمان را متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هريرة قال سمعت ابا القاسم الصادق
المصدوق یقول شنیدم ابا القاسم را یعنی محمد رسول الله را که صادق و مصدوق است صلی الله علیه و سلم صادق راست گو و مصدوق راست گفته شده بوی
یعنی کسی بوی راست گفته پس آن حضرت راست گو است در خرابی که داده و حق تعالی و جبرئیل راست گفته یا وی در خبری که بوی رسانیده پس او بریده میگوید
شنیدم آن حضرت را که می گفت لا تمنع الرحمة الا من شقی کتبه و میشود و مهربانی را زدن بیج کسی مگر از دل بدی بخیر زیرا که مهربانی نشان ایمان است پس هر که مهربانی
ندارد ایمان ندارد و هر که ایمان ندارد شقی است نعوذ بالله من الشقاء و واه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم لا یحییون برحمة الرحمن و شفقت کنندگان بر خلق رحمت میکند ایشان را از رحمت ارحموا من فی الارض رحم کنید
کسی را که در زمین است از آدمیان از میان و بدان و رحم کردن بر بدان بآنست که ایشان را از بدی باز دارند چنانکه گذشت یا روی ده بر او خود را ظالم باشد یا مظلوم
الحديث یا مراد آنست که رحم کنید هر که قابل و مستحق رحم است یوحکم من فی السماء ما رحمت کذ شدار کسی که در آسمانست ملک و قدرت او و تخصیص آسمان بحبت
کمال وسعت و علو و ارتفاع او است یا مراد من فی السماء آنکه اند و رحمت کردن ایشان بخلف از اعدا و موزیات ایشان طین جن و انس و دعا و استغفار و طلب
رحمت است از جناب بعثت برای رحم کنندگان و واه ابو داود و الترمذی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لیس منا من لم یرحم صغیرا و لم یوقر کبیرا نیست از آیدان و از ان کسان که بر طریقها اند کسی که رحم کند خردان را و حرمت نگاه ندارد کلاخان و در او تخصیص
بر صغیر و کبیر مسلمانان بحبت کمال اهتمام و اعتنا است و الا صغیر و کبیر کفار را نیز بقدری رحم و توقیر کردنی است و اگر بنصیر مسلم آدمیان مراد باشد نیز صورتی دارد و یا مر
بالمعروف وینه عن المنکر و نیست از کسی که امر نکند بمشروع و نهی نکند از مشروع و واه الترمذی و قال هذ احدیث غریب و در بعضی نسخ
حسن غریب و بعضی از شرح گفته اند که اسناد او جید است و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما اکرّم شاب شیخا من اجل
سنه کرامی ندارد هیچ جوانی پیری را از جهت کلاخان سالی وی الا قیض الله له غنم کسسه من یکرمه مگر آنکه تقدیر کند و کبار و خدای تعالی بر آنجا نزد کلاخان
سالی وی کسی را که گرامی دارد و او را گفته اند که درین کلام اشارت و بشارت است بر سیدن جوان کرامی کننده پیر یا برین پیری و واه الترمذی و عن
ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من اجلال الله تعالی بدستی که از جمله جلال و تعظیم الله تعالی است با مثال امری

الکرام ذی الشیبه المسلم کرامی دشتن بریرا که مسلمانست و حامل القرآن و کرامی دشتن بر دارنده قرآن را یعنی آنکه قرآن خواندن میداند خواه حافظ باشد یا نه غیر الغالی فیه و لا الخافی عنه حامل قرآن که از حد در غلو کند رنده نیست در آن و نه دور شو نه از آن قید کرد اگر حامل قرآن را بد و قید کی آنکه غالی باشد در آن دیگر آنکه غالی نبود از آن بلکه متوسط الحال بود و بر طریقه توسط و اقتصاد و اعتدال بود و چنانکه عادت شریف بود رعایت هراقتصاد و امر بدان در عبادات اما غالی در آن طبعی گفته اند که مذل مجبور در قرات قرآن و تجوید حروف در آن کند بی فکر و تدبر در معانی آن یا غالی آنکه شتابانی کند در خواندن قرآن چنانکه در حدیث عبید بن عمر آمده که هر که در کم از سه روز ختم قرآن کند خجاستی که گویا بخواند قرآن را و غافی آنکه ترک کند قرات قرآن را و مشغل نگردد بدان و قریب باین است که گفته شود که آنکه همیشه مشغول تلاوت باشد و بی علم فقه و ذکر و فکر و عبادات دیگر اصلا نپردازد و غافی آنکه وایم بغیر قرآن مشغول بود و تلاوت نکند و در بعضی حاشی گفته غالی تجاوز از حد و خیانت کننده در وی تحریف لفظ و تاویل معانی باطل و غافی متابع از وی معروض از تلاوت آن و عمل بدان و اگر ام السلطان للقطط و از جمله جلال و تعظیم خدای تعالی کرامی دشتن پادشاه عادل است و او را او د و البهیقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر بیت فی السالین بیت فید تیمم بحین الیه بهترین خانه در مسلمانان خانه است که در وی تیمم است که تنگی کرده میشود بسوی او و بر بیت فی السالین بیت فید تیمم لیسایه و بدترین خانه در مسلمانان خانه است که در وی تیمم است که بدی کرده میشود بسوی او و این گفته میشود و او را بناحق و اگر به جبت و ادیب و تعلیم نرسد داخل احسان است نه ساعت و او ابن مابحه و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مسح و اس تیمم کسی که بگذراند دست بر سر تیمم بطریق شفتت و تطف لم یسجد الا الله در حالی که نمی گذراند دست را که برای خدا طلب رضای وی تعالی و این شرط است در هر عمل و چون در نجابت اختلاط و مصاحبت بطریق عادت نیز وقوع دارد قید کردند بدان کان له بكل شعرة قمر عليها و حسنات باشد آن کس را مقابل هر موی که می گذراند بر آن موی دست وی نیکیای و ترفیع فوقانیه و ضمیم است و بضم تخانیه و کسیر آمده و برین تقدیر معنی آن باشد که هر موی که بگذراند آن کس بر آن موی دست خود را و من احسن الی یتیمه او یتیم عنده و کیکیه تنگی کند بسوی دختر یتیم یا پسر یتیم که نزد اوست و در کفالت و عده تربیت اوست تطف و شفتت و ادیب و تعلیم و تزویج و تزویج حفظ مال آنها اگر باشد کنت لنا و هو فی الجنة کما یتن با شتمن و او متعارن و مقارب در بشت تیمم این دو انکشت که سابقه و وسطی است و قرون بین صهیبه و پیوست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای تحقیق و تبیین مقارنت و تشبیه میان این دو انکشت خود را و احد و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ادى یتیم الی طعامه و شرابه اوجب الله له الجنة البتة کیکیه جای دهد تیمم را بسوی خوراک خود و آب خود و واجب گرداند مرا و الله تعالی بشت را و به نحمد هر کما می را که کرده است الا ان یعمل ذنبا لا یغفر لک انک یکنه کنایه را که امر زیاده نشود و آن کفر است و من عال ثلاث نبات و کسی که عیال داری و تعد و غم خواری کند سه و خنرا و کفایت کند مونت ایشان را و مثلین من الاخوات یا عیال داری که آنها را که مانند سه دخترند که سه خواهر باشند فادیهن و در حقه پس ادب آموزد ایشان را و مهربانی کند ایشان را حتی غنیهن الله تعالی تا آنکه نیایا گرداند الله تعالی ایشان را ببلوغ و تزویج و تمول اوجب الله له الجنة واجب گرداند خدای تعالی آن کس را بشت فقال و جل پس گفت مردی یا رسول الله او ثلثین یا عیال داری کند و دختر دارد و خواهر را یعنی بفرم که غم خواری و دوزخین ثواب مترتب گرد و قال او ثلثین پس اجابت کرد آن حضرت التماس ایشان را و موافقت با ایشان و فرمود یا غم خواری کند دو دختر را و خواهر را حتی لو قالوا و موافقت آن حضرت را ایشان را آن مرتبه بود که اگر التماس ترتیب این ثواب بر غم خواری یک دختر یک خواهر میکرد و میگفتند او واحد یا غم خواری کند یکی و قال او واحد هر آینه موافقت میکرد و قبول می نمود آن حضرت و میگفت یا غم خواری کند یکی را و آن بر مذہب فخری که میگویند احکام مفوض است بآن حضرت هر چه خواهد کند و هر که خواهد که خواهد بخت و هر که خواهد که بخت نماید ظاهر است و بر قول دیگر که عدم تفویض است میگویند که بعد از التماس ایشان و می شد با آنچه موافق مقصود ایشان است و امثال و اشباه این ده احادیث بسیار است بعد از آن فرمود بتقریب ذکر و جوب جنت یا بتقریب دیگر که در آن مقام پیدا شده باشد و الله اعلم و من اذ هب الله کرمیتیه و جبت له الجنة و کیکیه بر الله تعالی هر دو گردید او را و در بعضی نسخ بکرمیتیه واجب گردید و او بشت و در بعضی نسخ اوجب الله له الجنة واجب گرداند خدای تعالی برای وی بشت را قیل گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت یا رسول الله ما کرمیتیه چیست و گردید وی قال عیناه فرمود هر دو چشم او در قاموس گفته کرمیتیه یعنی تو و هر جاره شریف مثل کوش و دست و الکرمیتان العینان و او را فی شرح السنه و عن جابر بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لان یؤدب الرجل ولده خیر له من ان یتصدق بصلع هر آینه ادب کردن مردن فرزند خود را بهتر است مرد را تصدق کردن وی بر پیاز از غله و او الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و ناصح الراوی لیس عند اصحاب الحدیث بالهکذا روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است و گفت ناصح که یکی از راویان این حدیث است نیست نزد محدثان قوی در حفظ و ضبط که اعتماد بر وی توان کرد و وثوق نمود پس این حدیث ضعیف باشد و عن ایوب بن موسی عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما نخل والد و له من نخل افضل من ادب حسن ایوب بن موسی بن اشدق بن عمر بن سعید بن العاص بن اسیر قریشی کی ارفقاها است روایت میکند از عطا و کحول و

روایت میکند از وی شعبه روایت کرده از پدر از جد که گفت آن حضرت عطا کرد و پیچ بر می فرزند خود را پیچ عطا کردن بهتر از ادب نیک که آن بهترین عطاهاست بخل انهم
عطیه دادن بمصدا غل یعنی عطا رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان قال الترمذی وکفت ترمذی هذا عندی حدیث مرسل این
حدیث نزد من مرسل است و بیان این در شرح کرده شده است و عن عوف بن مالک الاشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما
وامرأة شفعاء الخدین من ورنی که سیاه و متغیر شده است رنگ رخساره وی از جنت و جود شفت و رنج و ترک زینت و عدم ترف و تنعم در تربیت اولاد بعد از
وفات زوج و نفعه بضم سین و هله و سکون فاسیاهی که سرخی زنده میگرداند و این زن باین صفت مقارن یکدیگر میگویم که یاقین یوم العتیة هم چو این دو انگشت و
قیامت و اوحی بزید بن ذریع الی الوسطی و السبابة و اشارت کرد زید بن ذریع بضم زای که یکی از او بیان این حدیث است از برای بیان یاقین بسوی
انگشت میان و سبابة خود امرأة شفعاء الخدین است یعنی زنی است بیوه که جدا شده است از شوهر خود بموتش دایم نفع بخره و کسب
شده و زن بیوه ذات منصب و جمال خداوند جاه و جمال ازینجا معلوم شد که سیاهی رنگ رخساره وی خلقی نیست بلکه بسبب رنج و مشقت که در پرورش اولاد می بیند
چنانکه فرمود حیثیت نفسها علی بیامها باز داشته است و نه کرده است نفس خود را بر پستان خود و شوهر دیگر نگرفته و مشغول شده بتعهد و تربیت اطفال حق
با نوال و ما توانا که جدا شده آن اطفال از آن زن بلوغ و متعل و مستبد شده بقوت و عقل و رشد و کار و بار خود چه فرزند تا کلان نشده است متصل و مفرق است
ببار و پدر خود چون کلان شده باشد با مردند و طفلی ازینجا معلوم شود که اگر زن بیوه شوهر دیگر نکند و صبر کند و صلاح و رزق و زینت ترک دهند و پرورش
پستان مشغول باشند فضلی عظیم دارد و رواه ابوداود و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من قامت له
انثی کسی که باشد مراد از دختری فلم یادها پس دفن نکند آن دختر را زنده چنانکه در جاهلیت به جهت عار و قهر میکردند و لم یهدیها و لم یورثها و لم یکتف
اودا و لم یکنه و لم یزید فرزند خود را بر وی یعنی الذکور را و وی تفسیر ولد کرد و بر سران و چون ولد بر سر و دختر هر دو اطلاق میکنند و مراد اینجا پسر است تفسیر
کرد آن را بر پسر داخله الله الجنة و در او را خدای تعالی بهشت را ظاهر عیار بآن بود که بجای انثی بنت کوید و ولد و ابنه و لیکن در ذکر لفظ انثی تفسیر او
و در ولد تعظیم کوید فرزند زوایشان همان پسر است و دختر داخل فرزندان نیست و رواه ابوداود و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من
اغتیب غدا و اخوه المسلم کنی که غیبت کرده شود نزد وی برادر مسلمان و هو قید و علی نصره و حال آنکه آنکس قادر است بر یاری دادن آن برادر بدفع
غیبت و عاز از وی و منع غیبت که از آن فنصره پس یاری داد و منع کرد فنصره الله فی الدنيا و الاخرة یاری دهد او را خدای تعالی و اعانت کند در دنیا و آخرت
فان لم ینصره و هو قید و علی نصره پس اگر یاری ندهد او را وی قادر است بر یاری دادن وی اذ که الله به فی الدنيا و الاخرة در یاد او را استقامت
و مواخذه و انتقام کشد از وی بسبب یاری ندادن برادر مسلمان را در دنیا و آخرت اما اگر قدرت بر منع نداشته باشد معذور است پس اظهار کراهیت بکند و اگر آن هم
تواند بدل انکار کردن لازم است رواه فی شرح السنه و عن اسماء بنت جبرید صحابه انصار به جلیله از ذوات عقل و دین قالت قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم من ذب عن لحم اخیه بالمغیبة کسی که دفع کند و باز دارد و از گوشت برادر خود بخایاند گوشت برادر یعنی خوردن آن کنایت
است از غیبت و در قرآن مجید در شان غیبت انکار میفرماید یا حب احکم ان یاکل لحم اخیه میآید و دست میدارد یکی از شما خوردن گوشت برادر خود را و ده تشبیه
کرد غیبت کردن را بخوردن گوشت انتخاب چون عرض آدمی بر دو آبروی او میریزد گوید اذات او را هلاک میکند و گوشت او را میخورد و برای مبالغه فرمود گوشت برادر
مرد و برین تقدیر غیبت بمعنی غیبت است بفتح غین یعنی خایاند و بالمغیبة متعلق بلحم اخیه باشد بقدر اکل لحم اخیه و غیبت
بمعنی غیبت بکسر غین یعنی باز دارد و از خوردن گوشت برادر که آن خوردن گوشت بسبب غیبت است و قال هر دو معنی یکی است که منع کردن و بازداشتن مرد
است از غیبت یکدیگر یعنی هر که باز دارد و مردم را از غیبت کان حقا علی الله ان یعقبه من النار باشد ثابت و واجب بر خداوند وی تعقل از آن کردن است
اذا تش و رنج رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ما من مسلم یرد
عن عرض اخیه بنت یح مسلمانی که رد کند و باز دارد و غیب و مفقوت را از آبروی برادر خود یعنی منع کند از غیبت الاکان حقا علی الله ان یرد عنه نار
جهم یوم العتیة کما انک ثابت کرد بر خدا که رد کند و باز دارد از وی آتش و دوزخ را و قیامت ثم تلا هذه الاية پسر خواند آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
از برای استنباط بر قول وی کان حقا علی الله ان یرد عنه نار جهم این آیت را و کان حقا علینا نصر المؤمنین و هست ثابت و واجب بر یاری دادی و یاری
رواه فی شرح السنه و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما من امرء مسلم یخذل امرء مسلما یست و یج مردی مسلمان که مخدول
گرداند یعنی یاری ندهد مرد مسلمان را و منع نکند از غیبت وی فی موضع ینتهک فیه حرمت در جای که حرمت شود و برده شود در انجا حرمت او و مبالغه کرده شود در
دشنام وی و دیده شود در عورت وی و یقطن فیهم من عرصه و کم کرده شود در آن جایگاه چیزی از آبروی وی و الاخذ له الله کما انک مخدول گرداند آن کس را
الله تعالی فی موطن یحب فیه نصرته و در جایگاهی که دوست میدارد در آنجا که یاری دادن خدای تعالی را که آنجا موطن آخرت باشد و دنیا را نیز شامل است

وما من امر مسلم ينصر مسلماً في موضع ينتقص فيه من عرضه وينتهك فيه من حرمة الانصره الله في موطن يجب فيه نصرة
 و نیست هیچ مرد مسلمانی که یاری دهد مسلمانی را در جای که کم کرده میشود از آبروی وی و کمره میشود دور وی از حرمت وی مگر آنجا یاری دهد بابت تعالی در جائیکه دوست میدارد
 و آن جائیکه یاری دادن او را رواه ابو داود و عن عتبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من رأى عورة کسی که بر بنده شنی
 قبیح را یا عیبی را در مسلمانی و عورت چیزی را گویند که شرم دارد و مکروه میدارد آدمی طوکر را و دوست دارد که پوشیده ماند و اعضای که واجبست ستر آنرا و مرد و
 مرد اینجا معنی اول داشته اند و فی الصراح عورت اندام شرم مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید میفرماید هر که بر بنده عیب ویدی کسی را فتنه ترها پس بپوشد
 آنرا و بر مردم بپوشد آنکند کان کن ایحی موده باشد آن کس بپوشد کسی که زنده گردانید و دختر را که دفن کرده شده است زنده در زمین چنانکه در جاهلیت میکردند و
 بیرون آورد آن مدفون را از قبر تا میرود رواه احمد و الترمذی و صححه و وجه تشبیه سر عورت با حیاء موده آن گفته اند که هر که در پیه شود پدیده وی و شرف
 کرده شود عیب وی از شرم و محالست چنان شود که گویا مرده و دوست دارد که کاش مرده بودی اما عیب وی ظاهر نشدی و چون پوشیده شد عیب وی گویا
 زنده گردانیده شد پس پوشیدن عیب وی بمنزله زنده گردانیدن شد چنانکه موده که در صد مردون بود بر آوردن از قبر زنده گردانیده شد و طبعی گفته که وجه تشبیه
 ارتکاب امر عظیم است یعنی چنانکه اجای موده امری عظیم است شرعاً مردم نیز امری عظیم است تشبیه داد این را بان تابا عث شود مردم را بر سر عیب
 و عورات مردم بشوق بیل این ثواب عظیم اما پوشیده ماند که این وجه تشبیه با حیاء موده مخصوصاً از ساند امور عظیمه در عالم بسیار است چرا که میان آن تشبیه این
 خیر باد داد و فالوجه الاول اقرب و انسب و الله اعلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان احکم مراًة احنیه بدستی
 یکی از شما آئینه برادر خود است فان داعی بعاذی پس اگر بر بنده ای از شما برادر خود عیبی و مکروهی فلیطمع عنه پس باید که در گذشت آن اذی را از وی و مشغول گردد
 باصلاح حال وی بر وجه که تواند به تنبیه و اعلام و زجر و نصیحت چنانکه شرط است رواه الترمذی و روایت کرد این حدیث را ترمذی و ضعفه و نسبت
 بضعف کرد آن را یعنی روایت حدیث باین لفظ ضعیف است و فی روايته له و لابی داود المومن مراًة المومن سلمان ائینه سلمان دیگر است
 یعنی بنیاید او را عیب او را و اعلام و تنبیه میکند بر آن چنانکه آئینه که هر چه در شخص را می است اگر چه اندک چیزی باشد و امی نماید یعنی سلمان مطلع می گردد بر
 عیب خود با اعلام سلمان دیگر چنانکه مطلع می گردد بر برشتی و روی خود و بنظر آئینه را دیدم فرمود قدس اند سره صوفیه همیشه بخیرند و ام که کاوش میکرد به باشند از خود
 یکدیگر و چون متفق شوند هلاک شوند و از برای تقویت و تأکید این معنی فرمود المومن اخو المومن سلمان برادر سلمان است یعنی ناصح و معاضد او است یکف عنه
 ضعیفه باز میباید و دفعی کند از وی چیزی که در وی ضرر و ضیاع و هلاک است و میحوطه من و دانه و حفظ میکند و نگاه میدارد حق او را پس او و غایبانه او
 غیبت می کند و اما اگر کسی غیبت کند منع میکند و سکوت نمی ورزد بلکه حفظ میکند تمام حقوق او را در نفس و مال و عرض و بعضی معنی حدیث المومن مراًة المومن
 این چنین گویند که سلمان چون در سلمان دیگر عیب و نقصان ببیند باید که بدانند که این عیب و نقصان او است که در آئینه و می نماید و از خود داند و آئینه
 اگر دو و بعضی خود رجوع نماید و در مقام از آن و اصلاح حال خود شود این معنی صحیح و دقیق است ولیکن سوق حدیث موافق آن نیست که لا یخفی و عن
 معاذ بن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من حجب مؤمناً من منافق کسی که حفظ کند و نگاه دارد مسلمانی را از شر منافق
 که غیبت میکند او را یا ظلم میکند بر وی و ظاهراً معنی اول است و عنوان منافق و ال است بر آن چه غیبت کردی که منافق است در حضور و غیبت یکسان نباشد
 و نیز قول او بعث الله هلكاً یحیی لحمه يوم القيمة من نار جهنم بر آنکه خدای تعالی فرشته را که نگاه دارد گوشت او را یعنی جسد او را روز قیامت از
 التل و وزخ مناسب معنی غیبت است که چون حفظ و حمایت کرد از غیبت که در علم اکل لحم است حمایت کرد حق سجانه او را نیز از آتش و وزخ و من ذمی مسلماً
 بشی و میرید به شنیده و هر که دشنام کند مسلمانی را به چیزی در حالیکه میخواهد بدان چیز عیب او را حبسه الله علی جرحهم مجموع و موقوف دارد او را خدای تعالی
 بر دل و وزخ حق نخرج ما قال تا آنکه بیرون آید از آن چیز که گفته است بر اضی کردن خصم یا به تغذیه بقدر نگاه رواه ابو داود و عن عبد الله بن عمر
 و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خیر الاصحاب عند الله خیرهم لطفاً به بترین یاران نزد خدا بهترین ایشانست و بترین یاران نزد خدا بهترین ایشانست و بترین یاران نزد خدا بهترین ایشانست و بترین یاران نزد خدا بهترین ایشانست
 و او گفته هر حق او را و خیر الجیران عند الله خیرهم لجا و به بترین مسا بیا نزد خدا بهترین ایشانست و بترین مسا بیا نزد خدا بهترین ایشانست و بترین مسا بیا نزد خدا بهترین ایشانست و بترین مسا بیا نزد خدا بهترین ایشانست
 الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حن غریب و عن ابن مسعود قال قال رجل للنبی صلى الله عليه وآله وسلم یا رسول
 الله کیف لی ان اعلم اذا احسنت و اذا اساءت گفت مردی مر آن حضرت را چگونه حاصل شود مرا علم به نیکو کاری خود و بدکاری خود یعنی چگونه
 دانم که من نیکم یا بد قال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اذا سمعت جیرانک تقولون قد احسنت فقد احسنت چون بشنوی همسایای خود را که میگویند تحقیق نیک کار
 تو پس تحقیق بدان که نیک کردی و اذا سمعتهم يقولون قد اساءت فقد اساءت و چون بشنوی همسایا را که میگویند تحقیق بد کردی تو پس بدان که بد کردی یعنی نیک و بدی تو بگو
 دادن همسایا معلوم کرد در رواه ابن ماجه و پوشیده ماند که این در حق همسایا خواهد بود که مردم با انصاف و درستگو باشند و از غلبه و ستی و دشمنی محلا و معرا چنانکه مثل این در

حدیث انتم شهداء الله فی الارض گفته اند و عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اتزولوا الناس من اظهرهم فزولوا به
 مردم را در مراتب ایشان یعنی حد و مرتبه هر یکی را نگاه دارید یکی است شریف و اهل غوث و دیگری و ضعیف و ذلیل هر دو را یکسان نذارید در تعظیم و تکریم
 هر یک چنان سلوک کنید که موجب اید و حوا مرتبه نکرده و او را بود او و در اجزاء العلوم می آرد که عائشه رضی الله عنها طعامی میخورد فقیری از آن راه در گذشت
 پارچه نانی بوی بفرستاد پس اذن سواری گذاشت گفته فرستاد که طعامی حاضر هست اگر میل داشته باشید بیایید یکی از حاضران از تقاضای حالشان سید
 گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود اتزولوا الناس من اظهرهم آن مسکین آن نان پاره را خفتی است و اگر با سواری نیز میگردیدیم که با وی
 کردیم این را می کشید و این است میدید الفصل الثالث عن عبد الرحمن ابن ابی قحاده بنعم قاف و تخفیف را و دال مظهر آخر صحابی است معده و در
 مجازان النبی صلی الله علیه و سلم توفیاء و ما فعل اصحابه یقسمون بوضو و روایت است از عبد الرحمن که آن حضرت وضو کرد و روی
 پس مسح کردن گرفتند یاران او باب وضوی و می سابقا گذشته است که مراد باب وضو و صحبت اکثر آنکه بقیه آست که در آن وضو باقی مانده و بعضی آب
 وضو که از اعضا جدا شده تیرم را در آشته اند فقال النبی صلی الله علیه و سلم ما یحکم علی هذا پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه چیز خواست شمار
 برین کار قالوا حب الله و رسوله گفته باعث برین کار ما را محبت خدا و رسول خداست فقال النبی صلی الله علیه و سلم پس فرمود آن حضرت
 من سره ان یحب الله و رسوله او یحب الله و رسوله یک شاد میگرداند و اگر دوست دارد خدا و رسول او را یا دوست دارد او را خدا و رسول او را و این
 مرتبه بالاتر از اول است و در حقیقت هر دو متکثر میگردند چه هر کس دوست دارد خود را دوست دارد و بچشم و بچو نیز بر هر قدر فرمود که هر که محبت خدا و رسول خدای خواهد
 فیصدق حدیثه پس باید که راست گوید سخن خود را اذ احدث چون گوید سخن را و لیو دامت اذ انتمن و باید که ادا کند و برساند امانت مردم را
 که نزد اوست چون نهاده شود نزد وی و لیحسن جوار من جا و ره باید که نیک کند بهمان کسی را که بمسایه شده است او را یعنی دعوی محبت خدا و
 رسول خدا یا امثال این امور که متبع باب وضو است مثلاً چندان مونت نذر و بر نفس شاق نیست و ثابت نمیکرد و عده در ان اقبال اوله و نواهی است
 خصوصاً این امور که صدق حدیث و ادای امانت و حسن جوار است و در معاطات و حقوق ماس بدان اقبال غالب است و گویند که در ایشان چیزی یافت که
 موجب تمنا و تقصیر را دایم این حقوق بود ازین جهت تخصیص کرد و الله اعلم مولانا احمد محمد شیبانی رحمة الله علیه مردی بود در ناگور مشهدین و متبع یکی از اعیان
 میوات که در دایم حقوق برادر تقصیری داشت در ویش شد و در خدمت مولانا افتاد تا بحدی که آب برای خاقانوی میکشید روزی او را دید که کوزه آب بر سر می
 گفت یا ابوجعفر حق یا نه اترا ضعیفی شو و بر خاطر برادر در یاب و حق او را داد کن و او را از در ضعیف ساز و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم یقول لیس المؤمن بالذی تتبع و جاره جابح الی جنبه نبت مسلمان کامل کسی که سیر میخورد و همسایه او کرسنه است در پیشگاه
 او و او را روایت این مرد و حدیث را البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره قال قال رجل گفت ابو هریره گفت مردی یا رسول الله
 ان فلانة تذاکر من کثرة صلواتها و صیامها و صدقاتها فلان زن ذکر کرده میشود از بسیاری نماز و روزه و صدق و وی یعنی میگوید که عبادت
 بسیار میکند غیر انها تو ذی جبر انها بلسا فلان زن میرنخاند همسایه های خود را بزبان خود قال هی فی النار فرمود آن حضرت که وی در آتش و درج
 خواهد بود بسبب اینها همسایه ها و نماز و روزه و تصدق با وجود آنکه افضل عبادات اند کفارت این گناه وی نخواهد شد قال گفت آن مرد یا رسول الله
 فان فلانة تذاکر من قلة صیامها و صدقاتها و صلواتها پس بدستی فلان زن دیگر ذکر کرده میشود از کمی روزه و صدق و وی و نماز و وی بعد از آن
 بیان کرد که صدق و ادای قول خود و انها تصدق بالا ثوار من الاقط بستی این زن تصدق میکند با هزار فروت که چیزی طلیل و حیر است و لا تو ذی
 بلسا فلانها جبر انها و لیکن اینها نمیکند بزبان خود همسایه های خود را قال هی فی الجنة گفت آن حضرت این زن در بهشت خواهد بود و تقصیری که در بسیاری
 نماز و روزه و تصدق دارد اینها که در نماز و صیامها را تلاقی آن میکند و او را احد و البیهقی فی شعب الایمان و غنه قال ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم وقف علی ناس جلوس و هم لابی بریره است که آن حضرت ایستاد بر مردی که نشسته بودند فقال الا خبرکم بخیرکم من بشوکم پس فرمود انما یخیرکم
 شمارا بیکترین شما و غنا بیکترین شمارا از بدترین شما یعنی بیان کنم که نیک ترین شما کیست و بدترین شما کیست قال گفت ابو هریره فکستوا بر خاشوش
 مانند آن مردم که بایسبب خاموشی ترس از آن باشد که تشخیص فرماید که این نیک است و این بد است بمعنوم عام و بغیر ان کلی قال ذلک ثلث مراتب پس گفت
 و مکرر کرد و این آن حضرت این کلام را سه بار فقال رجل بلی پس گفت مردی آری یا رسول خبرنا بخیرنا من شرنا خبره ما را و بیان کن و نیکترین و بدترین را
 از بدترین فقال پس فرمود آن حضرت خیرکم من یرجی خیره و یومن بشو بهترین شما کیست است که امید داشته باشد مردی که او را ایمن بوده باشد از
 بدی او و شوکم من لا یرجی خیره و لا یومن بشو بهترین شما کیست است که امید نداشته باشد مردی که او را ایمن نبوده باشد از بدی او و بدی او
 نباشند از بدی او ایمن باشد از ایمن یکی او را بدترین است و بدترین او را الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان قال الترمذی فله حدیث حسن صحیح و عن ابن مسعود قال قال رسول

صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی قسم فیکم اخلاقکم خدای تعالی قسمت کرد میان شما خلقها و سیرت های شمارا که از جمله دین است که اقسام بینکما در اقلکم خیر است
 کرد میان شما از قضا شمارا که از ابواب دنیا است بعد از آن تفصیل آن کرد و تفصیل اخلاق کرد در برابر اوق و فرمود و ان الله تعالی یعطی الدنیا من یحب و
 من لا یحب برستی که خدای تعالی میدهد به دنیا را که مراد از اوق اینجا است کسی را که دوست میدارد و کسی را که دوست نمیدارد که فرمایم من یعطی یا عسی ولا یعطی
 الدین الا من یحب و نمیدهد دین را که اخلاق نیک است مگر کسی را که دوست میدارد و باز برای تاکید و تقوی حکم ثانی فرمود فمن عطاها الله الدین فقد احببه
 پس کسی که به او را خدای تعالی دین را پس تحقیق دوست داشته است و باز برای تاکید این معنی که دین اخلاق نیکو است گفت والذی نفسی بیده لا یسلم
 عبد حتی یسلم قلبه و لسانه بخدا سوگند مسلمان نه شود بنده تا آنکه مسلمان شود و مطیع گردد و دل و زبان او اسلام طلب نظیر دوست از عقاید باطله و اسلام لسان
 باز داشتن از لایعنی که اقل الطیبی و ظاهر آنست که عبارت از تصدیق و اقرار است بلکه کنایت از تسویت ظاهر و باطن و تخصیص قلب و لسان از جهت
 بودن آنها در اسلام و ایمان و لایون من حتی یا من جاده بواقعه و ایمان کامل نیاروده باشد تا آنکه امن گردد و بمسایه او بدیاری و ایمان خیر از
 اخلاق است و تخصیص بجهت بودن او ست عمده در معاملات خلق و ذکر ایمان اینجا برای کمال مبالغه است گو یا که حقیقت ایمان که تصدیق قلبی است موقوف
 است بر آن و چون اصل معنی ایمان امن کردن ایندین منجر است از تکذیب مناسب ذکر او باین که داندین بمسایه از ابواب و الله اعلم و عن ابی هریرة
 ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال المؤمن مألوف مسلمان محل و مکان الفت و محبت است چه در اجتماع دین و اسلام بر لغت است و عن حماد
 منت نهاد بر مومنان تالیف طوب ایشان بقول خود کنتم اعداء فالف بین قلوبکم و منت نهاد بر حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم تالیف قلوب
 مومنین بقوله هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین و الف بین قلوبهم آایه و لاخیر فمیں لایالف و لا یؤلف و نیست نیکی در کسی که الفت نمیکند
 و محبت ندارد و مسلمانان و الفت کرده نمی شود و محبت داشته نمیشود و او را یعنی مسلمان دوست ندارد و ایمان چون سبب الفت و محبت است مومن الف
 و مألوف و محب و محبوب باشد و رواها روایت کرد این دو حدیث را احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم من فقی لا جد من امتی حاجه کسی که برآرد و بر یکی از امت مرا حاجتی و کاری فی الصراح فغفار و فقی و حاجت روا کردن بر دیدان
 سیره بها در حالی که میخواهد که شاد گرداند او را بقضای آن حاجت دهد سرفی پس تحقیق شاد گردانید مرا و من سرفی فقد سرائه و کسی که مسرور گرداند مرا پس تحقیق
 راضی گردانید خدا را و من سرائه و کسی که راضی گرداند خدای تعالی را با دخله الله الجنة و آرد او را خدای تعالی در بهشت و عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم من اعانث مملوفا و هم اناس است گفت گفت کسی که فریادری کند از و کفینی یا کتب الله له ثلث و سبعین مغفرة بنویسد بر او
 و می خدای تعالی بقتل و دسه آمرزش و لحد و فیها صلاح امره کلیه یکی انان و بقتل و دسه آمرزش آمرزشی است که در وی صلاح کار او است بر مینی کار دنیا و آخرت و
 ثلثان و سبعون له و درجات یوم القیمه و بقتل و دوه آمرزش مراد از موجب زیادت در جاست روز قیامت و عنه و عن عبد الله و رضی الله عنهما قال لا
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و روایت است انان و از ابن مسعود گفت گفت آن حضرت الخلق هیال الله مخلوقات حکمها خدای تعالی دارد که نفع و
 قوت ایشان بر دست فاحب الخلق الی الله پس محبوب ترین خلق بسوی خدا من احب الی هیال کسی است که نیکی کند بسوی هیال خدا و می البقی الا حدیث الثلثه روایت کردی
 این هر سه حدیث را فی شعب الایمان و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اول یخصم یوم القیمه جاران نخستین و خصم که بیکدیگر خصومت کنند و حق
 خود را از یکدیگر طلبند و همسایه از دوا و احد و در اینجا اشکال آورده اند که در حدیث دیگر آمده اول خصمی که پرش نموده و حساب کرده شود و غار است و در حدیث دیگر اول خصمی
 که حکم کرده شود بدان میان مردمان خصمه خوست و جواب داده شده است بآنکه حدیث اول ازین دو حدیث نسبت به حقوق الله است و ثانی نسبت بمطالم که از آنجا
 علی ابن ابی السیوطی و عن ابی هریره ان رجلا شک الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است انابو هریره که مردی شکایت کرد بسوی آن حضرت قیوة
 قلبه غمی دل خود را که علاج آن چیست قال اسح راس التیم و اعلم المسکین گفت آن حضرت در بیان علاج غمی دل دست بگذران بشفقت بر سزیم و بخوان طعام مسکین یا
 یعنی یحفظ و مهربانی کن بر خلقی که گرسه سورت قنات کند زیرا که علاج بضد می باشد چنانکه علاج کسی که مبتلا به تکبر است بتواضع و به بخل بسات پس علاج
 ابتلا بسات و قلب نرمی و مهربانی بودن باشد و بخصیص تیم و مسکین از اشارت قول حق جل و علا که فرمود او اطعام فی یوم ذی شکیه قیامه اقرب و مسکینا از متره مضموم است
 زیرا که مراعات تیم و مسکین با اقامه غصه شاد داشته از جهت وجود زیاده مشقت و مجاهده در آن و هر که در عقبه شاد دارد باید پیدا شود نرمی در دل او و مساحت در نفس می
 رواه احمد و عن سراقه بن مالک صحابی است ایمان آورده و در قیامه که ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الا اولکم علی الفضل الصدقة اما دلاله تخم شمارا بر فاضلترین صدقه
 انکم مردوده الیک لیس لک سب غیرک افضل صدقات صدقه کردن و بکنی کردن نسبت بر دختر تو در حالی که باز گردانده شده است بسوی تو یعنی طلاق داده
 او را شوهر او یا باده و نهاده تو افتاده و نیست ماین و فقر را کسب کننده و نفع رساننده و بر تو چنانکه پسری داشته باشد که خدمت کند یا کسی دیگر که منوت او کند یا چاره دانه بدیده
 افتاد و ابن ماجه باب الحب فی الله و من الله این چنین است ترجمه باب پنجم و معنی حب فی الله محبت داشتن بود و الله و از محبت خدای تعالی علی شما است

[illegible]

اورا داده بروی و بعضی گفته اند که مراد آن است که آیا هست ترا نعمتی بروی که داده آنرا و میخواهی که ترتیب و تمام کنی آن نعمت را و اصلاح کنی آن را و معنی اول
 مناسب تر است بمقام زیر که غالب آنست که آدمی بقصد استغای عوین و جزای نعمت خود میرود و معنی ثانی مناسب تر است بمفهوم ترتیب و کونید که ترتیب
 بمعنی تلخیص نیز آمده قال لا گفت آن مرد در جواب فرشته فرمود برای ترتیب نعمت غیر از احببت به فی الله نیست مراد آنست که زیارت مکرر محبت و شکر من اوست
 بوجوب الله و طلب رضای او تعالی قال فالحی رسول الله الیک بان الله قد احبک کما احببتہ فیه گفت فرشته پس بدستی من فرستاده خدمتیم به سوی
 تا خبر و خبر ترا که خدای تعالی دوست داشت ترا چنانکه دوست داشتی تو را برای خدا و راه مسلم و عن ابن مسعود قال جاء رجل الی النبی گفت عبد الله بن
 مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف تقول فی رجل یمیکونی و چگونه حکم می کنی در مردی که احب قوم را
 و لم یلحق بهم و دوست داشته است گروهی را و نه در نیافته است ایشانرا و زبیده و صحبت نداشته با ایشان با عمل نموده با آنچه ایشان عمل کرده اند فقال المرء
 مع من احب پس فرمود آن حضرت مرد با کسی است که دوست داشته است ایشانرا یعنی بخیر دوستی است اگر چه در نیافته و زبیده و کار نموده اگر چه صحبت کامل
 نگذارید با ایشان بهماست که مقابعت و مواهت کشد اما اصل انجذاب و اعتقاد و موافقت و محبت و اتحاد است این بشارتست مرد دوستداران صلحا و علما و
 قی و اولیا که امید است که فردا در زمره ایشان برخیزند و با ایشان باشند انشاء الله تعالی متفق علیه و عن انس ان رجلا قال روایت است از انس
 که مردی گفت یا رسول الله متی الساعة کی می آید قیامت قال گفت آن حضرت و لیک وای بر تو و ما اعدت لها چه آمده که در دوزخ عمل صالح بر تو
 قیامت یعنی این را نه می پرسی که قیامت کی خواهد شد علی کن و کاری بساز قیامت هر وقت که شود ظاهر آن حضرت را این سوال وی خوش نیامد و کان برود که
 از روی تعنت و استعجاب می پرسید یا از خوف و اعتقاد قال گفت آن مرد ما اعدت لها آمده که در دوزخ و کاری نساخته ام برای قیامت الا انی احب
 و رسول الله کما این است که دوست میدارم خدا و رسول خدا را چون آن حضرت این کلمه را شنید از وی و معلوم کرد که از روی خوف و اعتقاد و میگوید قال فرمود
 انت مع احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را چون خدا را دوست میداری در جوار رحمت و عزت وی خواهی بود و چون رسول خدا را دوست
 داری نیز از مقام قرب و عنایت وی بهره ور باشی اگر چه مقام او بلندتر و عزیزتر است که کسی با بخار سدا نور محبت و تبعیت وی بر مجانب و تابعان وی خوا
 تاقت و محبت و قرب و وی شرف خواهد ساخت قال انس خمارایت المسلمین فرحوا بشیء بعد الاسلام فرحهم بها گفت انس چون فرمود آن حضرت
 این کلمه را و بشارت داد باین نعمت عظمی ندیدم مسلمانانرا که خوشحال شده باشند بهیچ چیزی بعد از خوشحالی اسلام که داشته اند بهیچ خوشحالی ایشان باین کلمه که فرمود
 آن حضرت اصل ایمان و اسلام است و این بشارت نیز متفرع بر و اثر و نتیجه است متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم مثل الجلیس المصالح و السوء کما حمل المسک و نافع الیکرة حکم و حال بهترین نیک و بدش حال رو در رنده مشک است که با خود دارد
 و دم کند که کبر است بکبر کاف و سکون با تخم نماند و نه آنکه گری و مشک که بآن بدمند و جمع وی الکبار است بیا و او کور بود و نام کوره آنکه گریست که از نکل نماندند و
 جمع وی الکبار بود و کیران جمع هر دو آمد و در نهایت گفته گیر نام همان کور است که از نکل نماند و نه و فرقی قول بعضی است فحاصل المسک اما ان یجد ملک پس بر
 دارنده مشک با کلمه میدهند تر از آن مشک و می بخشد بی عوص الاغذای بجای مملو و نه الی عجمه الاعطاء و خد بضم حاء مملو و سکون ذال عجمه نام عطیه که از نعمت غنیمت بجای
 برسد و اما ان تتباع منه یا اگر بخویشی مشک را از وی چنانکه در صحبت خدمتی میکند و از مصاحب در بر او آن خدمت فیض می برزد و اما ان تتجد منه و میخاطبت
 یا اگر میبای آن مشک بوی خوش یعنی اگر مشک غیر سبوی خود میرسد و از زمین مصاحب اگر فیضی و نعمتی بچشم غیر سببین پس است که ساعتی در صحبت او خوشحال شوی
 و فارغ می شوی و نافع الیک اما ان یحرق ثیابک و در دمنده گیر یا اگر میسوزد و جامهای را و اما ان تتجد منه و میخاطبت یا اگر میبای از وی بوی بد و هر چند مصاحب
 بد یا ضرر میکند و ضایع میکند وقت را و میرسد و یا استعداد و میسوزد لباس نقوی را و اگر آن نباشد بی ذوقی و بد حالی و ناخوشی وقت نقذات متفق علیه الفصل
 الثانی عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول کما اعطای صحابا است گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت قال
 تعالی و حبت محبتی المتحابین فی گفت پروردگار تعالی ثابت و واجب شده دوستی من مرد و کسان یکدیگر را بسبب من و دوستی من و المتحابین
 فی و بهم شغیندگان محبت من و ذکر و شای من و المتزاور و منی و زیارت کنندگان یکدیگر را برای من و رضای من و المتباعد منی و بر یکدیگر نازل مال کنندگان
 بسبب من و طمع در ثواب من بی ثواب سمعه و ریاد و اه مالک و فی و وایة الترمذی و در روایت ترمذی آمده که قال گفت آن حضرت يقول الله تعالی
 میگوید خدا تعالی المتحابون منی جلالی لهم منا بر من خود دوست دارند کسان یکدیگر را به جهت عظمت و جلال من و ایشان را بمنهاست ز نور یعنی روز قیامت
 یغظهم النبیون و الشهداء و شک میرند ایشان را پیغمبران و شهیدان اینها اشکال می آید که چون روا باشد که اینها افضل الناس اند علی الاطلاق و شهید که مان
 و مال خود را در راه خدا نذر نموده اند با آن فضل عظیم و ایشانرا حاصل است رشک بر بدترین جماعت که این عمل باین آسانی کردند و رشک بر فضول بر فاضل تر و جوابش آنکه میگویند
 که ادا غبط اینها استخوان و شاست بقیقت معنی او که بر مثل آنچه ایشان دارند یعنی انبیا و شهیدان ایشان شاکوید و مقام ایشان را استخوان نمائید جواب دیگر آنکه کلامی
 معنی

معاد بن جبل

بر فرض و تقدیر است یعنی اگر انبیا و شهدا بر کسی غلبه بودی بر ایشان بودی و مشهور در جواب آنست که تواند که در مفضل صفتی باشد که در فاضل نباشد با وجود فضایل و کمالات که در جنب آن صفت مفضل محو است چنانکه یکی هزار غلام خوش روی با چندین ضعیف و هنر با دو و یکی دیگر غلام بچه خردی دارد که شیطیک است که آنرا نیز میخواهد که او را باشد بسبب غایت شوق و حرص بر احراز فضایل و مزیجات حق یا اینکه انبیا صلوات الله علیهم نیز کاتب فی الله دارند و بر وجه تمام و اکمل فافهم و بعضی گویند که این حالت در محشر باشد پیش از درآمدن بهشت و فوز بنعیم آن و نیل درجات قرب الهی تعالی و در حدیث آئینه بیاید که صفت ایشان این است که ایشان خونی و خونی یعنی تشویش و تردیدی نباشد و ایمن و فارغ البال باشند و مردم دیگر اگر قناری نفس بود و اختیار اترود امت و اتهام کمال ایشان باشد پوشیده نماید که اشکال مذکور در دنیا صعوبتی دارد اما در شدت نه چنین است چه در جقتل محبت الهی شاید که کمتر رشید نبود بلکه بیشتر از آن باشد و الله اعلم قدر و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من عباد الله لانا ساما هم با نبیاء و لا شهداء بدستیک از بندگان خدا آمو میانه که نیستند ایشان پیغمبر و نه شهید یظهر الانبیا و الشهداء ایوم القیمه رشک میرند ایشان را پیغمبران و شهیدان روز قیامت بمکانهم من الله بسبب مرتب ایشان که نزد خدا دارند قالوا اصحابی بکتمنا یا رسول الله خبرنا من هم خبری که تو ما را میگریستی ایشان قال هم قوم محتاجون بروح الله ایشان قومی اند که دوست داشته اند یکدیگر را محبت روح خدا بضم را در اصل معنی آنچیز زنده شود بوی بدن و مراد بوی آنجا قرآن دارند در قرآن مجید میفرمایند و کذکاب و حیثا الیک روحا من امرنا چنانکه حیات ابدان بروح است حیات قلوب بقرآن باشد و در قاموس گفته قرآن را یکی از معانی روح داشته و دوست داشتن محبت قرآن یا آن معنی است که رحمت جامع و باطن محبت ایشان قرآن است یعنی دین اسلام یا آن معنی که قرآن باعث و آمر است بمولات مومنین و تحاب یکدیگر و بعضی مراد از روح و حی و دارند که آن نیز از معانی روح است و این نزدیک معنی اول است و بعضی مراد از روح الله محبت دارند چه محبت نیز سبب حیات و نشاط و تازگی و لهاست چنانکه محبوب را گویند انت روحی و در بعضی نسخ روح نفع نیز تصحیح کرده اند که معنی رحمت آید فروح و ریحان ای رحمت و رزق که ان فی الصحاح و مال جمیع معانی یکی است یعنی دوست داشتن بری خدا علی غیر عام بنسیم در حالی که تحاب ایشان واقع و مبنی است بر غیر قریبتهای رحیم میان ایشان باشد و لا اموال تتعاطون نه مبنی است بر اهلای که داو و ستی کنند از ایمان یکدیگر فوالله ان و جزو هم لند و پس بنماید که در رویای ایشان منور است بلکه عین نور است مبالغه و انهم لعلی نور و بدستیک ایشان بر نور اند یعنی بر بنبر هار نور اند چنانکه در حدیث سابق گذشت یا مستولی و تمکن بر نورند مقصود بیان اهت و جلالت و رفعت شان و مکان ایشان است لا یخافون اذا خاف الناس فی ترسند و قتی که ترسند مردم و لا یخزونون اذا حزون الناس و اند و لیکن نمیشوند و قتی که اند و لیکن شوند مردم و قوه هذه الایة و خواند آن حضرت برای استبصار و اثبات ولایت خدا بر ایشان را و نفی خوف و حزن را از ایشان این آیت را که الا ان اولیاء الله لا خوف ولا هم یخزونون و روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد بود او در واه فی شرح السنه و عن ابی مالک و روایت کرد و او را محی النته در شرح السنه از ابی مالک اشعری لفظ المصباح بلفظی که در مصابیح مذکور است مع ذوالد و اید و تهای دیگر چنانکه در مصابیح است و کذا فی شعب الایمان و همچنین روایت کرده بهیچ مصابیح باز یافتی با در شعب الایمان و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یحب ذرکف ان حضرت را بی در غفاری را با باذن اعیان الایمان او ثقی ای ابو ذر کدام کی از غرض ای ایمان حکم است عروه بضم عین محله و سکون را هر چه شک نموده و شک در زده شود بوی مثل عروه احوال که باریسته میشود بوی و عروه که زده که دست و بی باشد استعاره کرده شد برای آنچه شک کرده شود بوی در دین از ارکان ایمان و صفات آن میفرماید ای ابو ذر میدانی که کدام رکن ایمان و صفت وی حکم تراست تا شک کرده شود بوی در نجات آخرت و ثواب آن قال گفت ابو ذر الله و رسول الله اعلم خدا و رسول خدا انما تراست این کلمه عادت سجاده بود که چون آن حضرت چیزی از ایشان می پرسید ایشان جواب بطلیم خدا و رسول خدا میکردند تا دبا و اعتقاد قال گفت آن حضرت الموالاة فی الله دوستی و پیوستگی کردن با هم از جهت خدا و المحب فی الله و الحب فی الله دوست داشتن کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا و اه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا عاهد المسلم الخاه چون عیادت میکند مسلمان مسلمان دیگر را و زاده باز مارت میکند و بدین وی می آید قال الله تعالی یکو ید خدی تعالی طبت خوش شد زنده گانی تو در دنیا و آخرت و طاب ممشاک و خوش رفتن تو که اینها را با وید کام که زدی ثوابی بدست آوردی و تبوات من الجنة منزل لا و گرفتاری از بهشت منزلی را و این هر سه قرینه احتمال را عاینتر دار یعنی خوش بدارند گانی تو و خوش بداره رفتن تو و بجز رفتن تو از بهشت منزل رواه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن المقدم بن معد یکرب صحابی است نزول کردی و معد و است در اهل شام عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا احب الرجل الخاه چون دوست دارد مردی مسلمان را فلیخبره انه یحبهم پس باید که خبر کند آن مرد آن مسلمان را که وی دوست میدارد و او را زیرا که این باعث استمال قلب و احتلاب الفت و محبت است چون دانند که وی دوست میدارد و حقوق محبت رعایت کند و در دعا نصیحت می باشد و رواه ابو داود و الترمذی و عن انس قال من رجل بالنبی گفت انس که شست مردی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عنده فاس و نزد آن حضرت مردان بودند فقال رجل من عنده انی لاحب هذا الله پس گفت مردی از آن کسان که نزد آن حضرت بودند بدستیک

من دوست دارم این مرد را که شست از حبت خدا فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعلمته آیا دانیده این مرد را که تو دوست میداری
او را قال لا گفت ندانیده ام قال فرمود قم الیه فاعلمه بر خیز و برو بسوی او پس بدانان او را فاعلم الیه فاعلمه پس برخاست و رفت بسوی او پس میانه
او را که من دوست میدارم ترا فقال پس گفت آن مرد در دعای او احبک الذی احببتنی له دوست دارد ترا آن کسی که دوست داشتی تو را از برای من
یعنی الله تعالی و باید که چون یکی بدیگری کویدانی احبک در جواب وی گوید احبک الله قال گفت انس که راوی این حدیث است ثم رجع بستر باز آمد پس
فساله النبی پس پرسید او را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چه گفت آن مرد در جواب تو فاجنبه بما قال پس خبر داد آن حضرت را آنچه گفت آن مرد در
جواب وی فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انت مع من احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را و انت ما احببت و مرتبت
جز او با هر آنچه نیستی کردی برای خدا در محبت داشتن وی بلکه در هر عمل و معنی احتساب ثواب چشم داشتن از خدا عزوجل و حقیقت کبریا و سکون سین اسم است
از وی و اصل لفظ از حسابست بمعنی شرف و کویا که این فعل را به جهت نیت ثواب در حساب می درآورد و نظر اعتداده اعتبار بر آن میکارند و رواه
البیهقی فی شعب الایمان و فی رواية الترمذی و در روایت ترمذی باین لفظ آورده که المر مع من احب وله ما اکتسبه و با کسی است
که دوست میدارد او را و مراد از آن چه کسب کرده به نیت ثواب و عن ابی سعید انه سمع النبی صلی الله علیه وآله وسلم يقول ابو سعید
از آن حضرت شنیده که میفرمود لا تصاحب الا مومنا یا مری مکن و صحبت مدار مکرسلان را یعنی نه کافرا یا مسلمان صالح را نه فاسق را و مومنان بخشی
قرینه که فرمود و لا یا کل طعام الا نقی و باید که نخورد طعام ترا که مردی پرستگار را یعنی طعام تو باید که از وجه حلال باشد تا قابل خوردن متقیان شود
و باید که متقیان از آن چیزی را که غیر ایشانرا منع کرد از مصاحبت و مواظبت کفار و فجاء تا سبب الفت و محبت نکرد و در مصاحبت ایشان صفات و تمیز
سرایت نهند و گفته اند که این شرط در طعام و عورت است نه طعام حاجت زیرا که حق سبحانه و تعالی شاکر در جماعه که طعام میدهند میکن و یتیم را و اسیر را و
ایسران ایشان کافران بوده اند پس برای دفع حاجت طعام بکافرتوان داد و رواه الترمذی و ابوداود و الدارمی و عن ابی هريرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم للرجل علی دین خلیلہ مرد بدوین دوست خود است یعنی هر که دوست دارد کسی را البته بر مذمت و ست
وی باشد فلینظر احدکم من یخالی پس باید که نظر و اندیشه کند یکی را بشاکر که دوست میدارد و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و البیهقی فی
شعب الایمان و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و قال النووی اسناد صحیح مقصور و مولف ازین تطویل مبالغه در درستی است که
توهم کرده که این حدیث موضوع است و حافظ سراج الدین قزوینی بر درست که بر صاحب مصابح اندک کرده و گفته که این حدیث موضوع است و شیخ ابن حجر عسقلانی
بر روی دیگر کرده و گفته که ترمذی باین حدیث تمسکین نموده و حاکم صحیح کرده است که قال السیوطی و عن یزید بن نعمان بن قیس بن عاصم قال استخیر
شد جنین را با مشرکان بعد از آن اسلام آورد و ترمذی گفته که تشکیک نموده است و او را سماع از آن حضرت و صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و ابویان
گفته بصری تابعی است و صحبت ندارد و ابن حسان او را در ثقات ذکر کرده و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل الرجل
الرجل چون برادر کردی مردی مردی دیگر را دوست دارد او را فلیس له عن اسمه و اسم ابیه باید که برسد و از نام وی و نام پدر وی و من هو و
باید که برسد که از کدام قبیل و کدام مردم است فانه او صل للمودة زیرا که بدستی این برسدن نام وی و پدر و قبیل و خویشان وی پیونده و پیوسته
مر صحبت و مودت را و رواه الترمذی الفصل الثالث و عن ابی ذر قال خرج علينا رسول الله برون آمربا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و سلم قال فرمود اندرون ای الاعمال احب الله تعالی آیا در می یابید که کدام عمل از اعمال فاضلتر است نزد خدای تعالی قال قایل الصلوة و اگر گفته
گویند از جماعه صحابه که حاضر بودند نماز و زکوة محبوب ترین اعمال اند نزد خدا قال قایل الجهاد و گفت گویند دیگر کارزار کردن بکافران محبوب تر است قال
النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ان احب الاعمال الى الله تعالی المحب فی الله و البغض فی الله بدستیکه محبوب ترین اعمال بسوی خدا و
از حبت خدا و دشمنی از حبت خداست اینجا اشکال می آید که چون روا باشد که حب فی الله و بغض فی الله محبوب تر از صلوة و زکوة و جاد باشد و حال آنکه اینها افضل اعمال
علی الاطلاق و اینها هر که محبت بوجدهند و او را محبت خواهد داشت انبیا و اولیا و صالحان از بندگان خدا را و لا بد اتباع و اطاعت خواهد کرد و ایشانرا و کسیکه
دشمن داشت از برای خدا دشمن خواهد داشت دشمنان دین را و بداندل مجبور خواهد نمود در جاد و قتال ایشان پس در جماعه طاعات از نماز و زکوة و جاد و جز آن کدام
و چیزی بد زلفت کو یا فرمود اصل و مبنی و مدار اعمال و طاعات محبت الله و بغض الله است و بعضی گویند که از اجابت افضلیت لازم نیاید که نماز و زکوة و جاد افضل اعمال باشد اما
حب الله و بغض الله محبوب تر باشد فمروا به احد و روی ابوداود الفصل الاخير امام محمد تمام این حدیث را که مذکور شد روایت کرده و در همین فصل آخر یعنی در
احب الاعمال الخ و سوال جواب که اول مذکور شد روایت نموده و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما احب عبد الله الا ان
دیده دوست داشت پیچ بندد و دیگر لازم برای خدا که بزرگ داشت باین دوست داشتن پروردگار خود را زیرا که چون محبت می تعالی دوست داشت که با او دوست داشت

تغی النبی میخواند ام کثوم از غیر اسمع بنی بر اصرار علی الله علیه وآله وسلم بر خص فی شئی ما یقول الناس کذب گفت شنیدم آن حضرت را که رخصت کند و
 اذن دهد و هیچ چیزی را نپنج میگوید مردم که آن چیز دروغ است الا فی ثلاث کرد در سه چیز الحرب یکی در جنگ چنانکه سخنان گوید که جلالت از آن ظاهر گردد
 و دلهای لشکریان اذن قوت گیرد و دشمن فریب خورد و اگر چه خلاف واقع باشد و الاصلاح بین الناس دوم صلح در دادن میان مردم چنانکه سخنان آید
 و نقل کند که موجب اصلاح و اتفاق گردد اگر چه نه واقع بود و حدیث الرجل امراته و سوم سخن کردن مرد زن خود را و حدیث المرأة زوجها و سخن
 کردن زن شوهر خود را چنانکه یکدیگر اظهار محبت و خشود می نمایند تا باعث ایلاف و التیام گردد و ذکر کرده شد حدیث جابر که اول وی این کلام است
 ان الشیطان قد ایس فی باب الوسوسة در باب وسوسه در اوایل کتاب و در مصابیح اینچنانکه کوراست الفصل الثانی عن اسما بنت یزید
 قالت قال رسول الله کنت اسماء کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لا یحل الکذب الا فی ثلاث حلال نیست دروغ گفتن مگر در سه جا یعنی حلال نیست
 مگر سه کذب کذب الرجل امراته یکی دروغ گفتن مرد زن خود را البیوضیهما امرأته یکی دروغ گفتن مرد زن خود را البیوضیهما امرأته یکی دروغ گفتن مرد زن خود را
 باعبار اکثر و اغلب است چون زن جاهل اند و بدان که بر تلبیه وارضای آنها بیشتر حاجت می افتد و در حدیث سابق هر دو مذکور شد و الکذب فی الحرب
 دوم دروغ گفتن در جنگ چنانکه مذکور شد و الکذب لیصلح بین الناس سوم دروغ گفتن برای آنکه صلح افکند میان مردم یا خلاف و نزاع موجب تباه
 و تفرق نکند و رواه احمد و الترمذی و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا ینکون مسلمون یهجرون مسلما فوق ثلثه
 نمی باشد و نمی باید بر مسلمان را که بجهان کند مسلمان را و ترک دهد صحبت و سلام او را بالای سر و روز قاضی القیامه سلم علیه ثلاث مرات پس چون به بند
 پیش آید او را سلام دهد بر وی سه بار کل ذلک لا یورد علیه در هر مرتبه روزی که مسلمان دیگر بر وی و نکوید جواب سلام او را فقد بار بار باشد پس
 بتحقیق بازگشت آنکه جواب سلام نه گفت به کنا بهجهان یا کنا به خود یا کنا به مسلمان سلام دهند یعنی سلام دهند از کنا بهجهان بیرون آمد و کنا به برگردن
 ماند که جواب سلام نداد بلکه کنا به مسلمان سلام دهند و نیز برگردن او شد که جواب سلام او نداد و رواه او و عن ابی هریره ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یحل لمسلم ان یهجرا اخاه فارق ثلاث حلال نیست در مسلمان را که ترک دهد برادر خود را بالای سر و روز قاضی القیامه
 ثلاث فارت دخل النار پس کسی که بجهان کند بالای سر و روز پس ببرد آتش و دروغ را یعنی متوجع و مستحق دخول نامیکردد و چون مذکور شد که گویا
 آتش را پس چون زنده است هم دماش است رواه احمد و ابوداود و عن ابی خراش السلی نراش کبیر خا رجعه و سلمی بنهم سین و فتح لام
 مخففه و بعضی گفته اند سلمی است یعنی نام احمد است بحاد و ال محلتین بر وزن جعفر صجانی است روایت کرده است از وی ابوداود و سین یک حدیث درجهان
 سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول شنیدم آن حضرت را که میگوید من هجرا اخاه سنه فهو کسفت دمه کسی که بجهان کند برادر خود
 یکسال پس این بجهان کردن کویا خون او بخن است در ترتب اثم شدید اما مثل است بجمع و جوه زیرا که قتل اکبر کبار است بعد از شرک مقصود و مبالغه و تاکید است
 در منع از بجهان چون بجهان در مدت سال کامل از مجرای عادت بیرون است و باعث نهایت آزار خاطر گویا به تیغ آید اخضه و غم کشتن است رواه ابوداود
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یحل لمؤمن ان یهجرا مؤمنا فوق ثلاث ترجمه این که شش خان حرمت به ثلاث پس اگر
 بگذرد بر مؤمن سه روز فلیقه پس باید که به بند و پیش آید وی آن مؤمن را که بجهان کرده است و را فلیسلم علیه پس باید که سلام دهد بر وی فان رد علیه السلام
 پس اگر رد کرد بر وی سلام را و داد جواب سلام او را فقد اشترک فی الاجرم بتحقیق شرک شدند هر دو در اجرم و هر دو با و صلت و ترک بجهان و قطعیت یافتن
 اول با بدای سلام و ترک بجهان و ثانی جواب سلام و قبول آن و ان لم یرد علیه و اگر رد نکرد بر وی سلام را و جواب سلام وی نداد فقد باء بالاثم پس
 بتحقیق رجوع کرد و بازگشت بکنا به و بعضی نسخ بانچه چنانکه معلوم شد و خرج المسلم من البجره و بیرون آمد سلام دهند از بجهان و کنا به آن همه با کنا به برگردن
 آن و یکرا تاد رواه ابوداود و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا اخبرکم بافضل من درجه انصام و
 الصدقه و الصلوة گفت آن حضرت آیا خبر ندیم من شما را بعلی که فاضل تر است در جزا و از بدخورد و صدقه و نماز که نافذ باشد قال گفت ابوداود و اقولنا
 کیفتم باجماع صحابه علی خیره ما بان عمل که فاضل تر است از بدخورد این عبادات مذکوره قال اصلاح ذات البین گفت نیک گردانیدن احوالیکه در میان یکدیگر است
 چنانکه بغض و عداوت و جنگ و جدل مثلاً میان جماعه افتاده و فساد راه یافته است آنها را بمبدل بالعت و محبت و صلح ساختن و از فساد و بصلاح آوردن و هم
 ذات البین این معنی دارد و ذات البین نام آن احوال است که در میان مردم افتاده است و اصلاح آنها نیک گردانیدن آنها و تبدیل آنها از فساد و بصلاح و
 فساد ذات البین هم الحاققه و فساد احوال که ذات البین است حاققه است حلقی موی شردن و حلقه موی شرنده و مرا و اینها هلاک کردن و از بیخ برگردن
 است یعنی فساد ذات البین خصلتی است هلاک کننده دین و از بیخ برکنده و ثابت چنانکه اشهره موی را از بیخ برمیکنند و درین ترغیب و تمهید است بر اصل
 و دفع فساد و تمهید و تغیر است از خلاف آن رواه ابوداود و الترمذی و قال هذا حدیث صحیح و عن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه

[illegible]

سبکند تو و برکتش را آنچه کان بر دم و کند سبک کردم نفس خود را و از اینجا معلوم شود که اگر کسی سوگند خورده و چند برخلاف آن معلوم بویاید علم خود را متمم ساخت و بموجب او عمل کرد از جهت تعظم نام حق و راه مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كما دفع القرآن يكون كفرا تزدكيت فخره منتهای امر وی بمخرج که کرد و زیرا که فقر باعث میگرداند انسان را بر انتخاب محارم و معاصی بقصد انانیه فقر و خروج از شداید آن و چون بغایت شدت و محنت کشد شاید که بر انتخاب فقر نرا باعث گردد و بی وجود فقر غلبه محبت دنیا با وجود حصول قدر کفایت از آن باعث برار انتخاب فقر گشت چنانکه بعضی از اشیای در کارهای شوم که گذشته در قریب آن زمان علیهم السلام استخف شدت و محنت بطریق اولی که بر آن آرد و نیز غلبه فقر که باهی باعث بر خطا و اعتراض برورد و کار کرد و از دایره رضا و ایمان بیرون آرد و نحو ذلک من ذلک و چنانکه فقر کفر کشنده غلبه خفا و طغیان در معاصی آرد و لکن توسط کفاف اخلاص از غنا و فقر است و غیر الامور و اساطیر و کاد الحسد آن غلبه العذر و نزدیک است که حد غلبه کند تقدیر الهی را یعنی اگر بالفرض چینی بودی که غلبه کردی قدر را حد بودی چنانکه در تامل حدیث لو کان شی سابق القدر در کتاب طب الکفری که شدت و عن جابر عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال من اعتذر لى اخيه فلم يعذره كى كى خذوا بهی كى بسوی برادر خود پس معذور نذار و او آن برادر یعنی اخرا عذر وی کند و گوید عذر نداری دروغ میگوئی اولم یقبل عذره یا قبول نذار و عذر او را و گوید اگر چه عذر داری اما قبول ندارم کان علیه مثل خطیئة صاحب مكس باشد بران برادر که ما ندانند خداوند مكس بفتح میم و سکون كاف خراج و عشره مكس ده یک کبر نه که ذافی الصراح و اهل البهقی روایت کرد این و حدیث را سبقی فی شعب الایمان و قال وكفت المكاس تشبه كفاف العشاء تشبه يثین عشر كسبه نه یعنی آنکه ظلم کند و موافق شرع بخیر و مكس کنایه عظیم است و در حدیث آمده که لا یدخل الجنة صاحب مكس و در قاصد مكس به معنی نقص و ظلم نیز گفته و مجمع البحار نقل از بهی کرده که مكس نقصان و مكس از غنا آنكه نقصان كند از حقوق مساكین و نرسا نازا به تمام و كمال باب الحد و الثانی فی الامور و منه یفحقن و كبر و كبر و كبر بر بنیرین و اختر از گردن و صدر بفتح حا و كسر زال مرد بسیار و قانی و توقفت و تنبیت و در مكس گردن در کاری و شتابی نکردن دران و اناة و وزن فا اسم است از و یحیی در مكی یعنی آدمی را باده که از شر مردم و آفات روزگار در دین و دنیا ریختر باشد و در کار خود عاجز و مستیقه و هشیار و بیاد بود و در عقب امور نگران باشد و در کارها شتابی نگیرد و حلم و فار کار فرمایید مگر در بعضی کارهای خیر که شتابی کردن دران فرموده اند الفصل الاول عن ابی هزیره قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا یلدخ المؤمن من مخرج واحد مرتین كزیده نه شود مسلمان از یک سوراخ دوبار لوغ کزیدن مار و کژدم و جگر تقدیم جمیع مضمره برهای سالک سوراخ مار و کژدم و امثال آن بر عکس جگر تقدیم جایی که معنی جگر است میفرماید که شان مومن صاحب خرم موصوف بر عایت حق و حمایت دین آن است که از غار ممتد که دشمن دین است نگذرد و غضب و انتقام ندارد دست نه در دین و علم و تغافل نوزد و فریب نخورد و اگر در کار دنیا قریب و دفا غرور و سهل است اما در کار دین نباید کرد و این تعلیم فاعده عظیم است که باعث رعایت و حمایت دین و ملت است و سبب در و این حدیث در اینجا است که ابو خرة یفتح عن موطا فی شاعی بود از شقای کفار که مسلمانان را حو میگرد و اثر او را اتقیای قوم خود را برای او امانت ایشان تحریر می نمود و دغره و بد را سیل فاد پس عبدست که بار دیگر گردان شایع نکرد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را بن عبد و وثیق را فرمود چون بقوم خود رفت باز بها و یثقا و تافا و بد تحریر و بها که میگرد و مشغل شد بار دیگر و دغره و فاعده بدست افاد باز امانت خواست و عهد کرد پس آن حضرت صلعم قتل وی امر فرمود و بعضی مردم بدخواست غمخواری برخواستند پس آن حضرت فرمود لا تلغ المؤمن الحدیث متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا شیخ عبد القیس روایت میکند ابن عباس که آن حضرت فرمود مرا شیخ یا کزیس و قایه و قد عبد القیس بود و عبد القیس نام قبیلایست آورده اند که چون فاعده عبد القیس بدین آن حضرت خود را از شران بر زمین زدند و بلا زمت شریف مبارک نمودند و اضطرابها کردند و داو شوق و محبت و دو که داو غنا آن حضرت ایشان را تقریر فرمود و شیخ گفت اما شیخ که نام وی بنذر بن عایه است و شیخ و سرور ایشان بود بنذر فرود آمد فاساب و ماحل قوم کرد آورد و بدست پس غلبی تازه بر آورد و بهترین جاها را که داشت پوشید و آهسته بکین و وقار مسجد شریف درآمد و در نماز بکینار و دو عاگرد پس در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درآمد آن حضرت باین وضع و طریق وی خوش آمد و فرمود ان فلیک الخصلتین میبها الله و رسول له بد رستیک در توبه نگیرد و خصلت است که دوست میدار آن و و خصلت را خدا رسول و ان خصلت کدام است العلم و الاناة آهستگی و بردباری و وقار و تثب و تکلیف و اناة و وزن فا اناة ای است چنانچه معلوم شد و راه مسلم آورده اند که آن حضرت چون اورا بوجود این و وصف خبر داد وی گفت یا رسول الله این دو صفت کسب و تخلق من است یا فرید خداست مد جلالت من فرمود آفریده خداست مد جلالت تو گفت شکر خدا را که آفرید مرا و وصفی که دوست میدار آن و و صفت را خدا رسول و یعنی اگر کسب و تخلق من متعلق بودی با حق تعالی زوال و فو و داشتی اما چون جلالت من بر من است امید است که دایم و باقی ماند الفصل الثانی عن سهل بن سعد الساعدی صحابی مشهور از من مات بالذیته من الصحابة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الا ناه من الله و العجلة یفتح عن و جمیع من الشیطان در یکی در کارها از خداست و مرضی است و شتابی از شیطانست و مراد و مطلوب است و کمر در آنچه بی شبهه ضرر باشد چنانچه در قرآن مجید فرمود و یسارعون فی الخیرات رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قد کلم بعض اهل الحدیث

فی عبدالمهین بن عباس الراوی من قبل حفظه تریذی گفته که این حدیث غریب است و به تحقیق سخن کرده اند بعضی از محدثان در عهد الهیمن بن عبد
 که راوی این حدیث است از جبت یادداشت وی یعنی حافظه خوب نداشت و عن ابی سعید رمنی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 وواله وسلم لا حلم الاذ و عشرة منیت حکیم کامل اگر چه حکم غریزی او بود مگر خداوند لغزش یعنی آنکه در ذلت و معصیت افتاده باشد و خطا و خلل در کار از وی
 وجود آمده و بحالت کشیده و بسبب آن دوست دارد که مردم عیبا و خطای او را بپوشند و زلات او را عفو نمایند و چون محبت ستر و عفو در نزد یافت
 مردم نیز عفوخواه گردد و حکم و عفو در زیاده و بعضی گفته اند که حکم حاصل نمی شود مگر با کمال کتاب میکند امور را و می بیند لغزشها و غلطا در آن و می دریاید و پیشتر
 مواضع خطا و خلل که در آن گشتابی کرده بود و بی صبری نموده پس اجتناب میکند از آن و حکم میوزد در آن و این توجیه یعنی تخریب میکند و حاصلش آن میشود که
 نیست حکیم مگر صاحب تجربه و صبح چنانکه در قرینه او فرمود و لا حکیم الاذ و تجربه و نیست حکیم کامل مگر صاحب تجربه و حکمت کمالش حقیقت بر خیزی حکیم
 دانا و راست و استوار کار و اصل یعنی حکمت محکم گردانیدن چیزی و اصلاح او از خلل و تجربه شناختن کار پس هر که حاصل شد و معرفت اشیا و دانست
 نفع آنها را و شناخت مصالح و مفاسد آنها را حاصل شد او را حکمت و او اء احد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن فرب و عن انس
 ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وواله وسلم اوصنی مردی گفت مرا آن حضرت را اندر زن مرا فقال پس فرمود آن حضرت خلاصه کلامی که بر یک کار را بیان
 کا بزکویت فان دایت فی عاقبتہ خیرا فامضه پس اگر به منی در بیان او نیکی را پس بگذران کار را تمام کن و ان خفت غیا فامضه و اگر ترسی و دکان بجا
 که ای را در آن کار پس بخار و در آن کار و کذا آنرا و او اء فی شرح السنه و عن مصعب بن سعد عن ابیه روایت است از مصعب بن سعد بن
 و قاص قرشی زهری زنی ذکر کرده است او را بن سعد در طبقه ثانی از اهل مدینه و گفته است ثقه است سن الحدیث و ذکر کرد آن جان در کتاب شقات روایت میکند
 از پدرش علی و طلحه و ابن عمر زول کرد کوفه را و توفی سنه ثلث و مائة قال الاعمش گفت عیش که راوی این حدیث است از سعد لا اعلمه الا عن
 فیدانم این حدیث را که از غیر صلی الله علیه و سلم یعنی پدرش از آن حضرت روایت کرده اند و قال التودیه بضم تاء و فتح همزه و سکون آن تانی و زانت مشق از وی
 است و تکی در فتن میفرماید تانی و توقف فی کل شیء خیر در همه چیز بهتر است الا فی عمل الاخرة مگر در کار آخرت از جبت بودن آن در حقین بخلاف امور دنیا و از بعضی
 سلف می آید که در طهارت خانه بشاگرد و گفت با پیر این از بر من بگش و بغلانی ده گفت صبر کن ما از اینجا برائی بعد از آن بکش و ده گفت بالعقب خاطر ی روی
 بنموده و نتی دست داده است میترسم که تا بر آمدن از اینجا ز دست زد و عن عبد الله بن سرجین بفتح سین جمله و سکون را و کسیریم صحابی است بصری و
 حدیث او در بصرین است و روایت کرده است از وی فاده و عاصم اء ان النبی صلی الله علیه وواله وسلم قال روایت میکند عبد الله که آن
 حضرت گفت السمیت الحسن راه و روش نیک و التودیه و تانی و آسختی و الاقتصاد میانه روی و توسط در طرفین از افراط و تفریط و میشت و در هر چیز جزء من
 اربع و عشرين جزء من البهوه یک جز است از ست و چهار جز از نبوت یعنی خصلتی از خصال انبیاء است صلوات الله و سلامه علیه و تعین عدد و موبول
 است بعلم شارع و جز نبوت آنرا به تحقیق در نتوان یافت و مثل این معنی در کتاب روایت که فرمود روی و یای صالحه جزوی است از فعل و شش جز نبوت کند
 است و او اء الترمذی و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وواله وسلم قال ان الصالح یفتح سین جمله و سکون و ال سیرت و طریقت نیک و
 السمیت الصالح بفتح سین و سکون میم راه و روش نیک و چون در مفهوم بی و سمت صلاح معتبر است پس توصیف بصلاح بر جبت تاکید و یا تجربه است و الا
 و میانه روی جز من خمس و عشرين جزء من البهوه درین حدیث یک جز از نبوت و پنج جز از آمد و در حدیث سابق از نبوت و چهار جز و تواند گاین تفاوت
 میان عد وین از ویم و خطا را وی آمده باشد یا بحجت سری دیگر و الله اعلم و او اء و عن جابر بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وواله وسلم
 قال اذا حدث الرجل الحدیث چون گفت مردی سخن را ثم التفت یستر غایب شد و بعضی گفته اند ما و بالغات نگرانی خاطر است بان سخن و فکر استن بچپ و راست
 چنانکه در وقت گفتن سخن که اخفا آن مطلوب است بچپ و راست نکرد تا کسی مطلع نگردد و بالعجل هر که در مجلس سخن گفت و حکایتی کرد فحی اما نه پس آن حکایت
 امانت است نزد اهل مجلس کشید و اندیس ایشان را باید که در آن خیانت نکند و آنرا افشا ننماید و او اء الترمذی و او اء و عن ابی هریره
 ان النبی صلی الله علیه وواله وسلم قال لا یلصق بفتح لیم بفتح با و سکون بمانیه و فتح مثله من التبیان بفتح فاء و کسر تحانه مشدده نام صحابی است که آن حضرت را با تجربه
 صدیق و عه فاروق کر سنه بخانه ناور فتند و همان شد ند و وی خدمتی کرد که موجب رضای آن حضرت صلعم گردید پس فرمود امرای بچم را اهل اللت خادم آیا
 هست ترا خدمتکاری قال لا گفت فی فقال پس فرمود آن حضرت فاذا اتانا سبی فانتا پس چون باید ما را بندی پس بیا نزد ما تا خادمی بدیم فاتی النبی صلی الله
 علیه وواله وسلم بر اسب پس آورده شد نزد آن حضرت و بنده فاما پس آمد نزد آن حضرت بوجب و عده آن حضرت ابو الهیثم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله
 علیه وواله وسلم آخر شما بر کزین ازین دو بنده را هر کدام را که خواهی فقال پس گفت ابو الهیثم یاغی الله اختار لی ای پیغمبر خدا تو بر کزین برای من هر کدام را که خواهی فقال
 النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وواله وسلم ان المستشا و مؤتمن بدستگاه آن کسی که نکاش کرده شود بوی باید که امین باشد و در هر محلیت و بهیو و مستی باشد و آن کند

و همان گونه و خیانت نورزد و مقصود آنست که چون تو با خسیار ماکذاشته و مشورت با کرده امان ندهد و تو در هیچ کس بهتر باشد پس اشارت بیکی از انان و ونبه کرد و فرمود
 خذ هذا فان فی آیه یصلی بکیر این بنده را زیرا که بدترشی دیده ام من او را که نماز می کند و استوص به محروفا و طلب اندر کن از خود بوی نیکی و احسان را
 و بعضی گفته اند که استیضا یعنی قبول و صیت یعنی یکم ترا بوی احسان را و قبول کن و صیت مرا و بعضی گفته اند که استیضا یعنی ایضا است و معنی
 طلب که مفهوم آن است منظور نیست در حدیث دیگر آمده است که چون ابو الیثم آمد و بر زن خود گفت این بنده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برین
 داده و نیکی و احسان را در حق وی و صیت کرده است زن گفت بجای آوردن این و صیت مشکل است نیکی و احسان همین است که او را آزاد کنی و واه
 الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المجالس بالامانة مجالسها بآمانت است بهمان معنی که معلوم شد که چون سخنی که در مجلس
 از کسی بشنوی نقل نکنی و سخن چینی ننماید الا ثلثة مجالس مکرسه مجلس و سه سخن که در مجلسی که بشنوی واجب کرد و نقل و رسانیدن آن بغیر سلف دم حرام نیکی
 ریختن خون حرام و فرج حرام و فرج زنی که حرام باشد یعنی زنار کردن و اقطاع مال بغیر حق سیوم یا زنا کسی جاکردن بر وجه حرام یعنی مال کسی گرفتن
 بظلم پس اگر بشنوی از یکی که گفت میگویم فلان مرد را یا زنا میگویم فلان زن را یا میگویم مال فلان کس را باید که این سخن آن بان جماعه برساند تا بر حذر باشند و خود را
 نگاه دارند و واه او دود و ذکر کرده ذکر کرده شد حدیث ابی سعید که اولش این کلمه است ان اعظم الامانة فی باب المباشرة فی الفصل الاول در باب
 مباشرت از کتاب نخل و فصل اول یعنی این حدیث در مصابح مکرر مذکور شده یکبار در باب مباشرت و صحاح دیگر کرده و بار دیگر درین باب که باب الحذر و التانی
 است در حسان آوده و واه همان باب مباشرت بحال خود که شتم و در باب الحذر و التانی ذکر کردیم بحجت تکرار و صواب ذکر او در صحاح است و مانا که در
 نسخهای مصابح که نزد مولف بودند رحمه الله علیه مکرر مذکور است و لیکن در نسخهای که ما دیده ایم از مصابح در باب الحذر و التانی مذکور نیست و در باب المبا
 شرة است فقط غالبا نسلخ از آن جهت تکرار انداخته اند و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله
 العقل چون پدید آمد خدای تعالی عقل را قال له گفت مر عقل اقم باسیت فقام پس ایستاد ثم قال له یسرکنت مر عقل را ادب پرشت ده فادبر پس
 پرشت داد ثم قال له اقبل یسرکنت خدای تعالی عقل را روی من را فقبل پس روی آورد ثم قال له یسرکنت مر عقل را اقبل یسرکنت فقبل پس
 نشست ثم قال له یسرکنت برورد کار تعالی مر عقل را ما خلقت خلقا هو خیر منک پیدا نموده ام هیچ مخلوقی را که او بهتر است از تو و لا افضل منک
 و نه فاضله و زیاده تر از تو در کمال و لا احسن منک و نه خیر و جمیل تر از تو خیریت در ذات اوست و فضیلت قیاس بغیر و حسن در صفات و افعال باب اخذ و اب
 اعطی بحجت تو میگویم و بر جنت تو میدهم یعنی هر که انعمتی میدهم بواسطه تو میدهم که خدمتی کرد و مستحق انعام شد و از هر که آن داده را باز میگویم بسبب تو باز میگویم که تقصیر
 نمود و مستوجب سخط است و باب اعرف و بتوشناخته میشود و باب اعانیت و بحجت تو خشم میگویم و باب الثواب و علیک الثواب و بسبب است
 ثواب و بر پشت عقاب حاصل آنکه در تکلیف و خطاب و عقاب و ثواب و عقاب و در دنیا و آخرت بر عقل است و قد تکلم فی بعض العلماء و تحقیق
 سخن کرده اند و صحت این حدیث بعضی علما و میگویند این حدیث موضوع است بیان این سخن بقتضی در شرح کرده شده است و الله اعلم و عن ابن عمر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرجل لیکون من اهل الصلوة والصوم والزکوة والحج والعمره بدستیک مردی میباید از اهل نماز
 و زکوة و حج و عمره و حق ذکر سهام الخیر کلمات آنکه ذکر کرد آن حضرت اقسام و حصص نیکی را همه یعنی کلیات و معظلات آنرا ذکر کرده یا اکثر و کم کل
 داشت و مایه مخفی یوم القيمة الا بقدر عقله و جزا داد و نه شود آن مرد در قیامت مگر بر اندازه عقل او مراد بعقل انجا معرفت اشیا و دریافت مصالح و فساد مبداء
 و معاد و تفریق میان خیر و شر و احتراز و احتراش از غوائل و آفات نفس و ابتداء و وصول بمقام قرب و وصول بحق و عقل معاد که در کلام بعضی واقع شده این است
 و در اینجا است اختلاف علما و بحث ایشان در تفاضل عقل و علم که گویند علم افضل است یا عقل و اگر علم را بر معنی تفرع و دریافت محل کنند که اثر عقل باطن معنی است
 خلافی در میان نمی ماند و باین معنی علم و عقل افضل باشد از عقل و عبادت و گفته اند یک رکعت ازین عالم قائل فاضلتر از یک رکعت از دیگری و عن ابی ذر قال قال
 لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ابا ذر لا عقل کالتدبیر و ابی ذر منیت هیچ عقل مثل تدبیر معنی بر حواقیب امور و تکریر است و مفاسد آن را
 دریافتن و فی الصراح تدبیر بیان کار نکردیستن و مراد بعقل انجا مطلق علم و ادراک است و لا و در کلف و درع پرهنر کار نیست و تقوی هم باین معنی و بعضی متوسل
 را با لا ترا متقی دارند و گویند تقوی بر مزارع مزارع و تورع از مکر و دعات و شبهات نیز و صواب آنست که هر دو یک معنی اند و در کلام قوم هم چنین واقع شده پس
 میفرماید منیت و درع کامل مانند کف تقی درین عبارت اشکال آورده که درع بمعنی کف از محارم است پس لا و درع مثل الکف چه معنی دارد و جواب داده که مراد کف
 در اینجا از استا و ان از مسلمانان یا از دشمنان زبان از لا یعنی است چون مفاسد این بیشتر حصص درع را در وی مبالغه و ممکن است که گفته شود که درع و تقوی اگر چه
 در لغت بمعنی کف و اجتناب اند اما در عرف شرح شامل اندر امثال را و اجتناب را معا و اگر بمعنی اجتناب باشد از ترک امثال او امر نیز اجتناب باید کرد و باین وجه شمس برود
 باشد و بالجمله و درع و تقوی بر فرموده رفتن است امثال او اجتناب پس درع را و درع باشد امثال او امر و اجتناب نوا می گفته اند که رعایت جانب اجتناب ابرم و اقدم باید

بته غایت آنچه باید که در محل خود باشد که ارتکاب معاصی است متفق علیه وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحياء لا يأتي الا بخير جانی آر دگر نکی راوحن وروایة الحياء خیر کله جانی است بر اقسام و متفق علیه اینجا اشکال می آید که جانی محلی میگردد بر بعض حقوق چنانکه امر معروف و نهی منکر کردن و جز آن جواب داده اند جانی که خلل نمی آرد به حقیقت جانی نسبت شرعاً بلکه آن مجز و جن است که از جمله تقاضی است و اگر آنرا جانی نام کنند مجاز خواهد بود و حقیقت جانی شرعاً آنست که باعث شود بزرگ قبیح که قالوا صواب آنست که معنی جانی انقیاض نفس است از ارتکاب قبیح و شرعاً آنرا محمود و ممدوح است در شرح آنست که از قبیح شرعی باشد حرام یا مکروه یا ترک اولی پس انظر در جواب آنست که این کلیه که اینجا خیر کله مخصوص است بآن که موافق رضای حق باشد و اگر بر مبالغه عمل کند نیز صورت دارد یعنی اگر چه خیریت حقیقی در یک قسم جانیست اما چون در مطلق تاهیت جانی خیر است که یا حرام باشد یا غیر آن نیز این جانب گفته فافهم وعن ابی مسعود در بعضی نسخ این مسعود و صواب ابی مسعود است که انصار است قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان ما احدثك الناس من كلام النبوة الاولى بهر سیکه از جمله آنچه دریافته اند مردم از کلام انبیای سابق و از نتایج وحی ایشان است و باقی مانده است حکم وی و نسخ و تبدیل و تغییر بدان راه نیافته این کلام است اذا لم تنتهی فاصنع ما شئت چون شرم نداری پس بکن هر چه میخواهی و رواه البخاری معنی این چیست بکنده وجه تخریر کرده اند اول آنکه اینجا معنی امر و طلب مراد نیست بلکه این خبر است و مقصود آنست که مانع از ارتکاب قبیح جانیست و چون جانی میبوی هر چه میخواهی دوم آنکه میباید برای تهدید است چنانکه اعملاً ما شئتم بکنده هر چه میخواهید آخر جزای کرده خود خواهید یافت سوم آنکه این قاعده و میزانی برای کردن فعل بود یعنی در فعلی که شبهه باشد نهضی از شارع در کردن و ناکردن آن بود و نظر کن اگر جانیست که در ظهور وی شرم نداری بکن و اگر میبینی که جانی حاضر میشود و مکن که البته در کمال کراهت و قباحی هست که اگر فعل صحیح و حق صریح بودی محلی نبود و این نسبت بقلب سلم منور بنور تقوی معر از غرض بشریت است و چهارم آنکه این درجای فرموده که فعلی است از جنس طاعات و ظهور آن محل در خلعت ریا و خوف تصنع است و از جهت آن ترک میکند و شرم دارد که بکن پس میفرماید که شرم از خدا رسول خدا باید داشت و چون این فعل از جمله نیست که در وی شرم از خدا و رسول خدا باید داشت به جهت خاطر خلق ترک نتوان داد و اگر ریا می باید و دفع آن باید کرد و توبه و استغفار فرمود و بچنان که عمل بجهت خلق مذموم است ترک عمل باین جهت نیز همین حکم دارد فافهم وعن النواص بن سحمان نواس بفتح نون و تشدید ن و و سحمان بفتح سین و کسر آن صحابی است کلامی و بعضی گویند انصاری سکونت کرد شام را و میگوید که وی برادر آن زن کلامیه است که تزوج کرد او را آن حضرت و تقوید کرد وی را آن حضرت پس بگذشت و ان قال رسول الله کفتم پسیدم غیره خدا را صلى الله عليه وآله وسلم عن البر والاحسان انما هما من الخلق یعنی عهده اقسام بر خوش خوئی است والا ثم ما حالك في هذا ذلك و موجب بزه علمی است که تاثیر کند و کار کند و ترد و دارد در سینه تو آرام نگیرد و طمأنینه پذیرد بدان دل و حاصل نشود و الشرح صدر اما این در حق کسی است که شرح کرده خدای تعالی شانه صدر او را برای اسلام و محلی و منور ساخته دل او را بنور تقوی و این است ما دار استنقای قلب که درجای دیگر فرموده است و هفت قلبیک و این درجای که نصی اشرار ع درین باب نبوده و اقوال علماء در آنجا مختلف باشد و علامت دیگر برای معرفت ائم آنست که فرموده و گوشت آن بطلع علیه الناس و ناخوش داری که واقف شو بذکران عمل مردم چنانچه تفریر کردیم و رواه مسلم و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان من احبكم الى احسنكم اخلاقاً فاذا رستک از جمله محبوبترین شما بسوی من بیکترین شما اندازید و اخلاق رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان من خیارکم احسنکم اخلاقاً فافهمون این مضمون حدیث اول است فرقی آنست که خیریت در ذات ایشانست که سبب آن محبوبتر شده اند نزد آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم متفق علیه الفصل الثاني عن ثمانية قالت قال النبي صلى الله عليه واله وسلم من اعطى حظه من الرق کسی که داده شد از نصیب وی از زنی و لطف اعطی حظه من خیر الدنیا و الاخرة و کسی که محروم گردانیده شد از نصیب وی از آنکه فی محرم گردانیده شد از نصیب وی از زنی و دنیا و آخرت و رواه فی شرح السنه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الحياء من الايمان والايمان من الجنة شرم داشتن از فضل قبیح از ایمان است و ایمان یعنی اهل ایمان تدبیر است و البذا بفتح موحده و مدغش و سخن بد و بیو ده گفتن من الجفاء از بدیت و جفا بفتح قیض بر و صله بالجفاء فی النار و اهل جفا در آنند و رواه احمد و الترمذی و عن رجل من مزینة روایت است از مردمی که از دینار مزینة است بضم میم و فتح ز او سکون یا قال گفت آن مرد قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ما خیر ما اعطى الانسان چیست بهترین چیزی که داده شد آدمی را از نعمات قال الخلق الحسن فرمود بهترین چیزی که داده شد آدمی را خوشی نیکوست و رواه البیهقی فی شعب الايمان روایت کرد این حدیث را بهیقی در شعب الايمان از مردمی از مزینة و نام او بنو و فی شرح السنه عن اساقفة شریک و روایت کرد فی السنه در شرح السنه از اسامه بن شریک بعلی که صحابی است زول کرد و کوفه را و معه و است در ایشان و حدیث وی در ایشان و در اسد الغابہ فی معرفه الصحابه نیز از اسامه روایت کرده و عن حارث بن وهب رضی الله عنه صحابی است و برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب است از مادر معه و است در کوفین دیده است آن حضرت را و روایت میکند از آن حضرت و نام المؤمنین ففهمه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا

و رواه شاذان
نصیب دانه
بنی دینار و نام
دن و مزین
الرفی و مزین
بنی دینار و الکافه

مراود آن است که مومن در غایت انقیاد است او امر و نواهی الهی را و محمل اوست در آن شقت را و اقبال دارد که مراد انقیاد و تذلل بودن باشد هر یک دیگر را بی
عنف و تبحر و این نیز در حقیقت اطاعت الهی است تعالی و او اله الترمذی مرسله و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال سلم
الذی یخالط الناس ویصبر علی اذاهم مسلمانیة آمیرش میکند با مردم و صبر میکند بر اذای ایشان افضل من الذی لا ینخالطهم ولا یصبر علی
اذاهم زیاده تر است در اجر و ثواب از مسلمانی که آمیرش نمی کند با ایشان و صبر نمی کند بر اذای ایشان و او اله الترمذی و ابن ماجه ازین حدیث معلوم
کرد که صحت افضل است از عزالت و در شان غزلت نیز احادیث و آثار آمده که ناظر در فضیلت اوست از صحبت و تحقیق درین باب تفصیل و کتاب
جیات و حیثیاست و آن در کتاب احیاء العلوم و کیمیای سعادت مذکور است و در ادب الصالحین که ترجمه ربیع معاملات احیاست نیز
آورده ایم و عن سهل بن معاذ عن ابیہ ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال من کلمه غیظ کسی که فرو خورد خشم را و هو یقدر
علی ان یفقدہ و حال آنکه وی قادر است بر کد را نیندین خشم و در آن گردن آن دعا ه الله علی و وس الخلاق یوم القیمه بخواند او را
خدای تعالی در حضور خلائق روز قیامت حق بخیره فی ای الحور و شاتانکه محیز میکند و انداخته بر میدهد بدست وی در هر جود که خواهد و او
الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی روایه لابی داود عن سوبید بن وهب عن رجل من ابناء
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم عن ابیہ و در روایتی برای داود و از سوبید بن وهب از مردی که از پسران اصحاب بود روایت
سبکند از پدرش این چنین آمده که قال که گفت آن حضرت ملا و الله طلبه امنا و آیمان را کند خدای تعالی دل آن کس را که فرو خورد خشم را این
و ایمان و مسلمانی و ذکر و ذکر کرده شد حدیث سوبید بن وهب که او لش این است من قولک لبس ثوب جلال فی کتاب اللب
و سوبید بن وهب بضم سین و فتح و او و سکون تحتانی ذکر کرده است او را در جامع الاصول و در کاشف گفته که وی شیخی مجهول است مابین
عجلان را الفصل الثالث عن زید بن طلحه تابعی است روایت کرده است از وی سلم بن صفوان الزری فی مروی آورده است
او را مالک در موطا و حیا و پدر او طلحه بن زکانه بضم ز و تخفیف کاف قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان لكل دین خلقا
یروی عنی را خلقی و منفی است که غالب و عمده است در وی و خلق الاسلام الحیاء و خلقی که غالب است در دین اسلام حیاست چون حیا منفی است که
مانع است از ارتکاب قبیح و منافی و مغلیت وی اتم و اکمل است در دین محمدی اتم و اکمل و یا نیست لاجرم و حیا درین دین اغلب و اتم باشد و او اله
مالک مرسله روایت کرد این حدیث را مالک از زید بن طلحه که تابعی است بطریق ارسال و او اله ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان عن انس
و ابن عباس پس مرسل نباشد بلکه منسب باشد و عن ابن غصوان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال ان الحیاء و الایمان قرناء جمیع افراد حیا و ایمان
هر دو بهم پیوسته اند و لازم یکدیگرند فاذا وضع احدهما وضع الاخر پس چون برداشته شود از شخصی یکی ازین دو برداشته شود و دیگری قرنا جمع قرین و لفظ جمع دلیل است
بر آنکه اقل جمع ثنائست و در بعضی نسخ قرنا بصیغه ثنیه بلفظ غرضی مجهول آمده و فی روایت ابن عباس قال اسلب احد هاتبعه الاخر پس چون ربوده شود یکی
ازان دو و پیروی میکند او را در رفتن دیگری یعنی آن نیز برود و او اله البیهقی فی شعب الایمان و عن معاذ قال کان آخر ما وصانی به رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم معاذ بن جبل رضی الله عنه میگوید آخر آنچه اندر کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی در وقت و داع من بقضای من حین
وضعت رجلی فی العسوف و قتی که نهادم پای خود را در رکاب غرض بجمع و سکون را و برای رکاب چوبین که بر پالان شتر نهند و استعمال است که در اسب
رکاب کونید و در شتر غرض و این فرستادن معاذ رض بقضای من نصب عظمی است آن حضرت او را وصایا کرد و او را سوار کرد و پیاده مشایعت او رفت فرمود یا معاذ
شاید که تو باز نه بینی با او پس از وی رحلت فرمود و آخر وصیتی که بدی کرد آن این بود که قال گفت یا معاذ احسن خلعتک للناس نیک کردن خوی خود را بر
تریت مردم سیوطی گفت مراد بناس در اینجا کسی است که مستحق جن خلق و رفق است و اهل کفر و عیسان و ظالمان ازین دایره خارجند و با ایشان امر به تغلظ و
تشدید واقع شده پوشیده ماند که تغلیظ و تشدید با اهل طغیان و اهل جن خلق است که تربیت و تندیب ایشان در آنست و سلامت و زفا همت حال دیگران
بان میشود و سیوطی گوید مراد بن خلق این خارق و مسامحه داشته و او اله مالک و عن مالک بلغه ان رسول الله روایت است از مالک که رسیده
است او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم قال فرمود بعثت لایم حسن الاخلاق بر آنچه شده و فرستاده شده ام من برای آنکه تمام میان کنی و
یکال رسانم حسن اخلاق را و در بعضی روایات لایم مکارم الاخلاق بعضی زیادت بعد از نقصان و بعضی جمع بعد از تفرق و چون امر رسالت بوی ختم شد و دایره نبوت
تمام گشت و دیگر کمال مترقب نماند و بفرستادن پیغمبر دیگر حاجت نیفتاد و الا بحسبی که حفظ شریعت وی نماید و آن علماء امت اویند که حکم انبیاء بنی اسرائیل
دارند که تا بعان شریعت موسی و حافظان احکام توریت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم جامع جمیع فضایل و کمالات باشد که
انبیاء سابقین را و وصلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باز یادیتهای دیگر و تخصیص تمیز جمع بعد از تفرق حکم است زیرا که در دین محمدی زیاده و تنهایی

افراط غضب و فرح بیم هلاک بود بر آمدن روح به تمام بجانب بیرون و در غم و خوف روح بجانب درون رود و زردی روی و ذبول بدن ازین جهت بود و دیگر
خوف هلاک بود بر آمدن روح بجانب درون و سر شدن آن مطلقا و مغضب حلم است و حلم عبادت است آثار رسیده بودن نفس چنانکه او را غضب زدود
از جاندار و نژاد صابت کرده مضطرب نگردد و انقباض کفایت من بگذرند و حصول محبوب نیز اضطراب نیارد و چنانچه در حدیث شیخ عبد القیس آمده که چون نزد دیدن
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اضطراب نکرد چنانکه قوم او کردند آن حضرت اوراق علم و ذخایر ثبات فرموده و غضب مذموم است اگر بر حق نبوده و بر غیر
شرح زود و اگر برای حق بود محمود است و مقصود از زیادت ازاله غضب مطلق نیست بلکه گردانیدن وی بواسطه حق و غضب سبب نظام بدن و تقوی
جاست باز از افشاء نمودن ذات و لذات چون در نباتات قوت غضب نهاده اند هر کس قادر است بر هلاک آن بخلاف حیوانات و حکمت بالغه الهی در حیوانات
الآتیه یاد کرده که بدان دفع موزی کند چنانکه شاخها و دندان و رادی امی اگر در ذات وی این چنین خلق نگذرد ولیکن اورا عقلی تدبیری در آموخت که بدان
از هر نفس آلات که لایق و مناسب حال باشند بسازد و دفع ضرر و زیادت از آن کند اما که منشأ ای واجب است که نیک دیدن نفس خود خوب دانستن صفات
اوست و چون آنرا اظهار کند و بدان بر دم تقدیم و علو جوید و از انقیاد حق تسلیم آن اقناع آورد و سر کشی جوید تکبر دستگیر شود و کبر و تکبر مذموم است اگر بخلاف
واقع باشد و در ذات وی آن صفات و کمالات که ادعا میکند نباشد و به تکلف و تشیع از نفس اظهار نماید و اگر در واقع آن فضایل که بدانت تقدیم و ترفع جوید
موجود بود مذموم نباشد و مقابل تکر تواضع است و تواضع توسط میان کبر و صفت کبران بود که دعوی فوق آنچه دارد و بنماید و صنعت انحراف مقام خود کنترل
کند و آنچه احتیاجی آن دارد بهم ترک کند و تواضع قیام بطریقه توسط و اعتدال است و شلیخ صوفیه قدس اسرار و احکم چون صفت تکرار در نفس غالب یابد
پس چندان مبالغه دینی و از راه نموند که صفت را در جای تواضع نهادند تا نفس بمقام تواضع بالیتد اما کمال توسط و اعتدال است در جمیع احوال الفصل الاول
عن ابی هریره ان رجلا قال للنبی رایت است از ابوهریره که مردی گفت متغیر را صلی الله علیه و آله وسلم گفته اند که آن مرد با تو در دو روزی امید علی
اند زکن مرا قال لا تغضب فرمود آن حضرت در جواب آن مرد خشم بگیر فرد ذلت مراد پس باز گردانده آن مرد قول را که وضعی است قال لا تغضب
گفت آن حضرت خشم بگیر یعنی هر بار که آن مرد وصیت طلبید جوابش همین فرمود که خشم بگیر تا که در آن مرد از صفت نخصب چیزی بود که ازان نمی کرد و همچنین بود
عادت شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم که موافق حال هر سالی جواب میداد و در هر یک از مناسب حال دی علاج میفرمود یا آنکه هر بلایی و فساددی که آدمی
میرسد از فرط شهوت و استیلائی غضب است و شوش نسبت بغضب کسور مغلوب بود و تشخیص نهی از غضب کرد به جهت اعتداله و اهتمام و توجه
اول ظاهر تر است رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ليس الشديد بالصرع فهو بضم صاد و معطه و فتح را کسی
بیندازد مردم را بر زمین و بنیدازد هیچ کس او را فی الصراح صرع افکندن مصارع با هم نشی گرفتن پس میفرماید سخت و قوی و پهلوان ندان کس است که مردم را بر زمین
اندازد انما الشدید من ملک نفسه عند الغضب سخت و قوی بحقیقت آن کس است که مالک باشد نفس خود را نیز و غضب که سخت ترین دشمنان و قوی
ترین خصمان است و بنیدازد او را بر زمین خواری و غالب آمد بروی مردی نزور باز و توانی نزور و گرفت با نفس اگر برای داغم که شاطری متفق علیه و عن حاتم
بن وهب صحابی است که شد ذکر او در فصل ثانی از باب رفیق و جفا قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا اخبرکم باهل الجنة آیا
خبرند هم شمار اهل بهشت یعنی بگویم که بشتیان کدام اند کل ضعیف متضعف بفتح عین بر ضعیف که ضعیف و حقیر می بیند از او را بخاطر ذلیل نرم دل لواقم
علی الله لا براه اگر سوخته خورد و برخیزد راست گو میگرداند و بتعالی او را سوخته او را اینجا بچند وجه توضیح کرده اند یکی آنکه اگر سوخته خورد و بطبع امید کرد الهی و اعتماد بر لطف
او که راست کو خواهد کرد و سی تعالی او را راست میگرداند و قبول میکند طمع و رجائی او را زیرا که اگر سوخته او را سوخته و پذیرا و سوخته و بدروی تعالی که بعد از مسئول وی را
می برآورد حاجت او را و دیگر آنکه اگر سوخته خورد که حق تعالی فلان کار میکند یا نمی کند راست گو میگرداند و او را وی تعالی و هم چنان میکند که وی سوخته خورد و بود و چون خبر داد که
بهشتیان کیانند و صفات ایشان را بیان کرد و خواست آن حضرت که بیان صفات دوزخیان را نیز کند و فرمود الا اخبرکم باهل النار و کل عمل خوطا مستکبر
عمل بضم عین مملوءة و فغانیه و تشدید لام مردی در سخت و سخت کوی خصوصت کننده باطل و بواط بفتح جیم و تشدید و او بخیل جمع کننده مال و بعضی گفت اندک
در رفتار و باین معنی مستکبر نزدیک به تفسیر اوست متفق علیه و فی و ایتنا سلم کل جواظ ذنیم متکبر و ذنیم حرام زاده که خود را در نسبت بقومی می چساند و در
واقع نماز ایشانست چنانکه در قرآن مجید این دو وصف یعنی تحمل وزنیم دشان و لبیدن میفرمه واقع شده است و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم لا يدخل النار احد دینی آید آتش دوزخ را بطریق تابید پیچشی که فی قلبه مثقال حبه من خردل من ایمان در دل وی مقدار خردل
داشته ایمان باشد و لا يدخل الجنة احد دینی آید بهشت را با سابقان پیچشی که در دل وی مقدار دانه از خردل
است اگر و این مثل است در بیان صغرواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هم از این مسعود است که گفت آن حضرت
لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال ذرة من كبر دینی آید بهشت را کسی که در دل او مقدار ذره از کبر وارد ذره مورچه خورد و است یا کرد که اندوزن در شعله آفتاب بیرون

[illegible]

من الفضل
على الامم
است بعض
كثرة بعض
وجال شينه
وبعض كثر
منه

است که حدیث محمول بر ظاهر است و مراد محذور بودن تمکیر است بر صورت مورد بحث و لیکن در صورت مردان باشند و پروردگار تعالی قادر است که اجزای مصلی را که با آنها محذور خواهد شد در مقدار چشمه نور جمع کند و باین صورت سازد و خواهر که داند بسیار قون الی یمن و خیمه سیبی یوس را ندیده شود بسوی زندانی که در دوزخ است نامیده میشود آن زندان را بوس ففتح موده و سکون و او ففتح لام و در قاموس بضم با کفه مشتق از باس بر معنی خیمه و نامریک و ابلیس نیز ازین جا است تعلق هم با و الانیا و برمی رود و در می گیرد ایشان را آتش و دوزخ که آتش کشها است یعنی نسبت او با آتشی و دیگر هم نسبت آتش است با چیزهای دیگر که می سوزد از انبار جمع نام است و اصل آن است که جمع می افوزد آید زیرا که او می است و لیکن او را بدل کردن در تالیفات بر جمع نور نیار و و لیقون من عصا و اهل النار و نوشانیده میشود ایشان را از آنچه سیلان میکند از دوزخیان از زرد آب و دریم و خون طینه الخیال این بیان معنی عصا را اهل ندارد است و تحقیق این لفظ در باب الوعد علی شرب الخمر که شت ازین صفات گاهی چنان بهم در آید که ایشان بر بیت و خنده آدمیان باشند نه مورچا و با وجود آن دلیل نیست و چه برجه مورچا باشند و رانده شوند بسوی زندان و نوشانیده شوند از عصا و تحقیق است که هر چه در آدمی درین دوزخ معروف از ادراک و احوال و صفات مودع است درجه مورچا بر بند و نزد اشباح و مینه و ترکیب شرط نیست در حصول مزاج انسانی و در بعضی لایق می ممکن است حصول مزاج و تعلق روح انسانی به جای مینه و چشمه مورچا و خداوند تعالی بر هر حرفه قادر است و راه الترمذی و عن عطیة بن عروة السعدي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الغضب من الشيطان بدستیکه خشم کردن که ز برای خدا باشد از شیطانت و ناشی از غوغای است آدمی را و سرایت وی در وی و ان الشيطان خلق من النار و بدستیکه شيطان بد کرده شده است از آتش و انما تطفئ النار بالماء و کشته و سرد کرده نمی شود آتش مگر با آب فاذا غضب احدکم فليتبوا ناس چون در خشم آید تکی از شهاب بد که وضو بپوشد و طیبی گفته مراد آنست که چون غضب از شيطان است پناه بخدا جوید و وی بد که هر عبادت آید و با وجود آن استعمال آب سرد بجا نیست کشته آتش خشم است و تجربه بر آن شایسته است و اگر آب سرد بخورد نیز آن خاصیت آید و راه او د و عن ابی ذر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا غضب احدکم وهو قائم فليجلس چون خشم آید و یکی از شما و حال آنکه وی ایستاده است پس باید که بنشیند فان ذهب عنه الغضب پس اگر بر دوشم بنشینم بهتر و الا فليضطجع و اگر تردد بنشینم پس باید که بر پهلو افتد طیبی گفت حکمت درین امر آنست که تا در خشم مرکب بود باید که از آن پیشانی خور و زیرا که مضطجع و در ترشت در حرکت از قاعده و قاعده و در تر است از قائم و ظاهر آن است که در تغییر حالت برین هیچ که موجب سکون و آرام است تا اثری است در دفع هیجان غضب و ثوران آن و راه احمد و الترمذی و عن اسماء بنت عمیس قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول بئس العبد عبد تخيل و لختال بد بنده ایست بنده که بر خور دزدی کرد و خود را نیک خیال کرد و تکبر نمود و بخود بنازید و فحال مرد متکبر را گویند و خلا بضم غا و ففتح یا تکبر کردن و بر خور دزدی نمودن و نشی الکبیر للتعالي و فراموش کرد خداوند بزرگ بلند قدر را غر و جل که بر همه غالب و متعلی است بقدرت کامل خود بئس العبد عبد متجبر و اعتدی بد بنده ایست بنده که تکبر کرد و بر مردم جبر و قدر کرد و در ظلم و فساد از حد گذشت و نشی الجبار و الاعلی و فراموش کرد خداوند جبار متکبر قهار که بلند تر است در قدرت و عزت از همه بئس العبد عبد سهی و طی بد بنده ایست بنده که فراموش کرد کار دین را و مشغول شد بآلای یعنی و لعب کرد و نشی للعالم و بدلا و فراموش کرد مقبره را و کسکی و بوسیدگی بدن را در خاک بئس العبد عبد عقی و طی بد بنده ایست بنده که از حد گذشت و تکبر و تعظیم نمود و سر کشی کرد و سر در تقه انقیاد و اطاعت در نیار و و نشی للستدای و المنتهی و فراموش کرد آغاز حال خود را که از چه چیز پدید آمده شده است و چگونه عاجز و ناتوان بود و انجام کار خود را که چاشنی و چا ویدی است و آخر او چیست بئس العبد عبد مختل الدنیا بالدین بد بنده ایست بنده که فریب میدهد دنیا را بدین یعنی طاعت و جهاد و توبه و دنیا را باطل دنیا بدست آید و دنیا را باطل مگرد فریب بدست می آید و در حقیقت فریب میدهد اهل دنیا را تا از دنیا بیانشان چیزی بدست آید و فخل خدای و فریب دادن بئس العبد عبد مختل الدین بالشبهات بد بنده ایست بنده که فریب میدهد دین را بشبهات یعنی در حرام می افتد بشبهه و تاویل میکند آنرا تا با دین جلد و فریب خود را دین دار نماید یعنی فریب میدهد اهل دین را و می نماید ایشان را تا از اهل دین بشمارند و ارتکاب نمیکند حرام بین را تا بیرون نیارند او را مردم از دین صریحا مشتهیات دمی کند ساقشته گرداند برایشان امر دین خود را و حکم کنند بدین وی پس که با دین را فریب میدهد بئس العبد عبد طمع یعوده بد بنده ایست بنده که طمع و امید واری از خلق و حرص می کشد او را بدار باب دنیا و می برد هر سو که میخواهد بئس العبد عبد هوی یضله بد بنده ایست بنده که موی نفس گمراه میکند او را و میرد از راه دین بئس العبد عبد دغب یضله بد بنده ایست بنده که رغبت در دنیا و شره و حرص در تحصیل آن و طول اهل و طلب کثرت خوار میکند او را و میرد از راه دین او را و راه الترمذی و البیہقی فی شعب الایمان و قالوا گفت ترمذی و بیہقی تس اسناده بالقوی نیست این حدیث قوی و قال الترمذی ایضا هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما تجزع عبد اضل عند الله

بودن و اعجاب المرء بنفسه سیوم محجب بودن مرد به نفس خود یعنی خود را نیک داند و صفات خود را خوش دارد که از اعجاب کبرزاید و از کبر بکبر بود آید و
هی اشدهن و این خصلت عجب سخت تر و بدترین خصلتهای مذکور است و در وی زراع و شرک متین است با جناب کبر برای تحمل و عداوتی البیهقی الاما
الخسته فی شعب الایمان باب الظلم ظلم در عرف لغت و وضع الشئی فی غیر محلّه نهادن چیز ی را در غیر محل و موضع وی که مخصوص است بوی و این خبر ساخته شده
است برای آن و این کلمه جامع است شامل هر چیزی را که از حد محد و تجاوز کند و بران وجه که باید واقع نشود زیادت یا بقصان یا بی وقت و بی جای واقع شود و جو
و نقدی نیز باین معنی و در شرح هم باین معنی است عاتش محل شرعی و وجه شرعی را خواهد بود و فی الصلح ظلم حکم کردن این نیز باین معنی است که مذکور شد ستم در حق خدا یا حق خلق
یا حق نفس و متعارف در افهام ستم در حق خلق افتد که بر یکدیگر زور کنند و ستم نمایند و بناحق نفس و مل عرض یک دیگر تصرف کنند الفصل الاول عن ابن عمران
النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال الظلم ظلمات یوم القیمه ظلم کردن سبب ظلمت است روز قیامت یعنی ظالم را در آن روز تاریکی از هر جانب در
گرفته باشد و از آن نوار که مومنان را نصیب بود که نور همی باین آید هم و باین هم موم باشد یا مرد نظامات شدید و عقوبات باشد که در عصا قیامت و در کات
دو رخ بدان گرفتار آید و ظلمات بمعنی شدید و عقوبات باشد که در عصا است چنانکه در کرمیه قل من ینجیک من ظلمات البر و البحر گفته اند ای شدید
هما متفق علیه و عن ابی موسی قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم ان الله لیلعلی الظالم بیتی بر آینه خدای تعالی جهات میدهد ظالم را
و در از منکر داند و او را الما صلت دادن و زمان روزگار در آن گذارند و در از من گذارند ستم را در احتیانه اذ اخذ له فیلته تا آنکه وقتی که بکیر و ظالم را بعباب
نه گذارد و خلاص نکرد و نتواند که بخت ظالم از عذاب وی تعالی ثم قوا لپیتر خوانا آن حضرت صلی الله علیه و الله وسلم موافق این معنی این است را تا آنکه و گذار
اخذ ربک اذ اخذ القری و هی ظلمه الایه و هم چنین است گرفتن پروردگار تو چون بکیر و عذاب قریار ایمنی اهل قریار را که ظالم اند متفق علیه و عن ابن
عمران النبی صلی الله علیه و الله وسلم لما مر بالمحجر و ایت است از ابن عمر که آن حضرت چون گذشت بکبر کبر حار و جمله و جمیع ساکن نام
ز من شود است قوم صالح علیه السلام که در وقت گرفتن بغزو و تبوک عبور بران اتفاق افتاد قال فرمود آن حضرت اصحاب الایم خلوا
مساکن الذین ظلموا انفسهم الا ان نکونوا بائکین در دنیا سید جا بی سکونت آن کسانی را که ظلم کردند بر ذراتی خود یعنی کفر و فساد کردند و مکرر کردند
سیغیر جز در اهل آنکه باشد شما که بکنند کان یعنی عبرت گیرنده و احوال آن جامعه را یاد آورند که موجب گریه است و کفر و بدیاریجا به سهو و غفلت ان یصیبکم ما اصابهم
از جنت ترس آنکه مباد بر سر شما آنچه رسیده بود و ایشان را از آنکه از احوال این مواضع بغفلت گذشتن و از آن عبرت گرفتن علامت قنات قلب و عدم شغوع است
و آن محل و منطقه وقوع عذاب است یا ترسید و عبرت گیرید که مباد از شما پیش عمل ایشان بوجود آید و بجزای آن برسید ثم قنح بشدید نون و اسه و اسرع لیسر
پیتر و بشید آن حضرت سرخو را به طلیسان و شتابی کرد و در سیر گذشتن از آن موضع حتی اجنا و الوادی تا آنکه گذشت و گذشتند صحابه از آن دادی و آمد و است
که نمی کرد آن حضرت که در آن موضع آب نوشند و طعام نخوردند و فرمود تا خمیری که ساخته بودند نعلف و آب سازند و زخمت و اکل نکرد متفق علیه و عن ابی هریر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم من کانت له مظلمه کسره لایم یعنی ظلم و آنچه گرفته است یکی از حق دیگری یعنی کسی که ستم را در مظلمه لایم
من عرضا و شیئ مر بر بر مسلم از آن بردی وی که ریخته است بغیبت و ستم و مانند آن یا چیزی دیگر از حق و مال فلیقتله منها الیوم پس باید که بجای خواهد از وی از آن
مظلمه را و ز یعنی در دنیا قبل ان لایکون دنیا و لادهم پیش از آنکه نباشد دنیا ری و نه دریمی که بدعهد در بدل مظلمه و ز قیمت و اگر نمی خواستن ممکن نباشد
و غیبت تو به و استغفار و مغتات را کافی است و در مال ان کان له عمل صالح اگر باشد مرا و کار ی نیک اخذ منه بقید و مظلمه گرفته میشود از وی بر
اند از ظلمی که کرده است یا چیزی گرفته است و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحب فخل علیه و اگر نباشد مرا و انکیا گرفته شود از بهای صا
وی که مظلم است پس بر داشته شود و بار کرده شود بر آن کس که ظالم است یعنی برای ظالم روز قیامت این است که طاعتهای او را به مظلوم دهند و اگر طاعات نداشتند آن
مظلوم را بر وی بر بندند و وی را بدان عذاب کنند و مظلوم را از عذاب که آن کسان ستمی آن شده بود نجات بخشند و او را التجادی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و الله
علیه و الله وسلم قال اتد دن ما للفلس گفت آن حضرت مرصحابه با آید می میداند که غفلت چیست و چه معنی دارد و بعضی نسخ مصابیح من للفلس یعنی فلس
کیست و مال هر دو لفظ یکی است فالوا کشف صحابا للفلس فینا من لادیم و لا متعلع مفلس در میان کسی است که نیست و هم مرا و از متعلع یعنی از نقد و جنس هیچ ندارد
فقال پس گفت آن حضرت ان للفلس من ایتی من یاتی یوم القیمه صلیه و صیام و زکوة مفلس از امت من تحقیق کسی است که بیاید و ز قیامت بخیزد و زکوة و زکوة
یعنی اقسام عبادت از وی بوجود آمده و یاتی قدر شتم و با بیاد آن کس باین حالت که به تحقیق دشنام کرده این را و قد فهدا و نسبت بزرگوارین را و اکل مال
هندا و خوردن مال این را و سفک دم هندا و ریختن خون این را و ضرب هندا و زدن این را یعنی انواع ظلم کرده مردم از دشنام دادن و مال غیر خوردن و کشتن و
زدن و فطی و از این جنایات و هدامن جنایات پس واد میشود این شخص را که دشنام کرده و از نیکبای وی و شخص دیگر را که مال او خورده و از نیکبای آن ظالم بران کسان که بر آن ظالم کرده
قیمت کنند فان فینیت حسنة قبل ان یقضی ما علیه پس اگر فانی شود و تمام کرد و نیکبای او پیش از آنکه حکم کرده شود بجزای کسای که بر دست یعنی ستمگری او

نسخه

مظالم که بر دست تمام نشود و چیزی باقی نماند اخذ منه خطایا هم فطرت علیه گرفته شود و اگر گناهان آن بجا نه مظلومان پس انداخته شود بر ظالم فطرح فی الناس
 انداخته شود و در آتش دوزخ رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لتؤذن الحقوق لى اهلها يوم القيمة هر آنکه در حق
 میشود و حقها بسوی اهل حقوق روز قیامت حتی نقاد للشاة الجلیا و بفتح جیم و سکون لام و حاء ملة تا آنکه قصاص گرفته میشود و موقوفه تا شاخ و دارا من الشاة العرفا
 از کوفته شاخ و دار یعنی عدالت در آن روز تا آنجا است که اگر در حق آدمیان چه باشد از حیوانات که داخل دایره تکلیف نیستند قصاص گرفته میشود و گفته اند که
 این قصاص مقابله است نه قصاص تکلیف که گرفته میشود و رواه مسلم و ذکر کرده شد حدیث جابر که او نشانی است اتقوا الظلم فی باب الانفاق
 در باب انفاق الفصل الثاني عن حدیثه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا تكونوا المعته بنا شیداء کبر سبزه و فحیم شیده
 و عین مطهره می تابع مردم در رای غیر ثابت برای خود و تا برای مبالغه است در زمان امه نکونید و فی الصراح امه بالکسر در هر جانی و مراد امه اینجا این است که فرمود
 تقولون ان احسن الناس احسنا و ان ظلموا ظلمنا در حالی که میکشید که یکی گنند مردم بانیکی می کشیم بایشان و اگر تم می کشید با ما تم می کشیم بایشان و لکن ظننا
 انفسکم و لیکن قرار دهید نفسهای خود را و اصل تو طین و طین ساختن و فی الصراح تو طین نفس بر چیزی دل نهادن یعنی دل نبند و قرار دهید نفسهای خود را که ان احسن
 الناس اگر یکی گنند مردم ان متحسنوا بر یکی کردن بایشان و ان اساءوا افلا تظلموا و اگر بدی گنند مردم پس ظلم نکنید بایشان یعنی احسان کنید چه ترک ظلم و اسات حیا
 است که قال الطیلبی و تحیل که مراد آن باشد که اگر یکی گنند یکی کشید و اگر ایشان بدی گنند شما در برابر آن تجاوز از حد نکنید و مکافات کنید بر حد اعتدال چنانکه مشروع است
 یا حقو کنید و بمکافات مقید نشوید یا احسان کنید اول مرتبه عوام مسلمانان است و دوم مقام خاص و سوم درج اخلاص و حضرت شیخ علی متقی در بعضی رسایل خود
 فرموده اند که معیار شناخت محبت دنیا و آخرت این چهار چیز است آنرا که غالب و مفرط است محبت دنیا اندای مردم کند بی تقرب و بی سابقه معامله و آنرا که زبان چو
 است ابتدا اندای کسی نکند و اگر کسی را و الا نکند مکافات کند بر وجه شرعی بی تجاوز از حد و آنکه محبت آخرت قوی دارد و محبت دنیا ضعیف حقو کند از هر که اید کند و ظلم نماید
 و بر آنکه محبت آخرت قوی تر است احسان کند در برابر ظلم و این درجه مقربان و صدقیا است و رواه الترمذی و عن معاویه انه کتب الی عیسی
 معاویه بعباشیه صدقیه نوشت که ان اکتبی الی کتابا تو صیغیه و لا تکتوی بنویس برای من کتابی را که اندکنی مردان کتب و زیاده کنی درازی کن و مختصر نویس
 فکتبت پس نوشت عایشه این کلمات را سلام علیک اما بعد فانی سمعت رسول الله من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یقول یسکت من التمس
 رضی الله یسخط الناس کفاه الله مؤتة الناس کسی که طلب کند خشودی خدا را بنا خشودی مردم را و خدا را بخدای تعالی باور کردی مردم نمی اگر کاری کند که رضای حق در
 است و خلق بهای نفس خود از ان ناراضی باشند حق تعالی راضی گردد و خلق را نیز بران آورد که میخواهد و از ایشان شدتی و عمنی بوی نرسد و من التمس رضی الناس
 یسخط الله و کله الله الی الناس و السلام علیک و هر که طلب کند خشودی مردم را بنا خشودی خدا را و خدا را بخدای تعالی و کارهای او باسوی خلق و
 نصرت نمده و دفع نکند شر ایشان از وی یعنی اصل رضای خداست اگر این شد خلق تم راضی و مطیع شوند و اگر آن نیست آن شود نه این و رواه الترمذی
 در روایات آورده که عقیل بن ابی طالب رضی الله عنه نزد امیر المومنین علی بن ابی طالب آمد و شکایت از فقر و فاقه خود کرد و امیر المومنین بطریق خشم و تمجید
 فرمود بر وی دو کانه های مردم را نشکیند و خانه های مردم را ویران نکند و هر چه میاید بردارد و بخورید عقیل گفت این چون روا باشد فرمود پس من چکار کنم اگر نزد
 من چیزی بیاید شبها به هم عقیل خشم کرده برخاست و بر معاویه رفت معاویه قدر او را شناخت و اگر ارم کرد و آمدن او را نزد وی از نزد علی غنیمت دانست و احسانا کرد
 و صلها و ادیس روزی عقیل گفت چه باشد که اگر بر منسیر رانی و احسان و مواسات مرا که با تو کرده ام میان نمائی تا مردم نیز بدانند که من چه کرده ام عقیل بزرگوار
 و منبر آمد و گفت ایها الناس علی رضای خدا حب و خشودی وی خواست و ما را از خود ناراضی و ناخوشو کرد و اندید معاویه رضای ما و خشودی ما را مقدم داشت
 بر رضای حق تعالی و ما را ناخوشو ساخت و خدا را ناخوشو معاویه گفت یا تحیل این چه سخن است و چه شکر از نعمت است که تو گفتی گفت دیگر چه کنم آنچه
 بیان واقع بود کرد پس برخواست و نزد علی آمد و خند خواست و این مکتوب عایشه نیز ایمازی دارد آن که در آنجا چیزی ازین حال بود و الله اعلم الفصل الثالث
 عن ابن مسعود قال لما قُلتُ گفت ابن مسعود چون این آیت فرو آمد الذین آمنوا ولم یحسبوا انهم یظلمون ان کسانی که ایمان آوردند و خطا نکردند ایمان بخدا
 هیچ وجه ظلم و آخر آیت این است که اولئک هم الامن و هم متدون مایشان را امن است و ایشان راه راست یابند که اندک محارب چون ظلم را بر خطا و معصیت
 عمل کردند شق ذلک سخت و دشوار آمد این معنی علی صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قالوا افکتبنا رسول الله اننا لم یظلم
 نفسه که ام یکی از ماست که ظلم کرده نفس خود را و تجاوز از حد نموده و گناهی از وی بوجود نداده و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیس ذلک انما
 هو الشریک پس فرمود آن حضرت نیست مراد بظلم آنچه شما فهمید اید از معصیت نیست مراد از ظلم آنچه شرک پس از ان تا نیاورد و برادره شرک از ظلم و فرمود
 الم تسمعون قول لقمان لابنه یا نشید اید شما قول لقمان را در پند دادن پسر خود را یا نبی لا تشرب بالله ان الشریک لظلم عظیم ای بپس من شرکب کردن
 چیزی را بخدا بستی و راستی که شرک ظلمی است بزرگ و در این آیت نیز ظلم قضیه انصراف مطلق بکامل محمول شرک است چون آن حضرت تفسیر این کرد لا بد مراد الله

تعالیٰ همین باشد اگر که بنده خطایمان بشکر چه صورت دارد و شرک خدا نیست نعم خطا و مزج معصیت بایمان مقصور است و صحابا بنیجایان وادی رفتند که ظلم
 معصیت فمیدند و جالبش آنکه خطایمان بشکر واقع چنانکه مشرکان که ایمان بخدا داشتند و بت پرستی می کردند و بتان را در عبادت شرک میساختند شرک در
 وجود و خالقیت و عبادت میساختند و انجام اد شرک در عبادت است و نفس فخر بنان مطلق است در جای که میفرماید و ما یؤمن بالشیم بالله الا و هم مشرکون
 ایمان نمی آرند بیشتر بن ایشان مکر در حالی که ایشان مشرکانند یا ما ایمان آوردن بن زبان است و شرک نگاه داشتن در دل چنانکه حال منافقان است که خطا
 کرده اند ایمان ظاهر را بشکر مطلق و وفی و وایه و در روایتی باین لفظ آمده که لبس هو کا تظنون و نیست بر او از آیت ظلم چنانکه شکاکان می برید مراد
 شرک است و خطا و بایمان انما هو کا قال لقمان لاینبه نیست آن مکر خائنه گفت لقمان بر پسر خود را متفق علیه و عن ابی امامه ان رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم قال من مشراناس منزله یوم القیمه از بدترین مردم از روی مرتبه روز قیامت عید از هب آخوخته بد نیا غیره بنده
 ایست که بر د آخرت خود را بر باد داد و بسبب دنیای غیر خود یعنی دنیا برای دیگر حاصل کرد و بسبب آن ظلم بر مردم کرد و چنانکه اعمال و احوال ظلم کند و احتمال آن
 که مضی آن باشد که دنیا داری را بحجت دنیا تعظیم کرده اطاعت نمود و بسبب آن هندی با خرت برد و بر نفس خود ظلم کرد و مضی اول ظاهر تر بلکه متعین است
 فافهم و راه ابن ماجه و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الد و اوین ثلثه و اوین جمع دیوان بکسر دال و فتح ز
 آمده کنایه که نوشته میشود در وی ماهی شکاریان و مواجبا ایشان و اول کسی که دیوان ساخت امیر المؤمنین علیه و اله و ما ده نقطه برای قرب و جمع است و دیوان نیز ازین
 جبت گویند که جمیع است در وی صحف و قراطیس و یاد دیوان بدل از و او است و اصل وی دو و ان است و لند اجمع و اوین آمده و آلا دی وین بودی کله
 فی الصحاح پس میفرماید دیوانها سه است و مراد بان اینجا صحیفه اعمال است دیوان لا یغفر الله لک صحیفه است کنی آمدن خدای تعالیٰ حنیف را
 که در و است و آن که ام است الا شرک بالله صحیفه که در وی شرک کرد و ایند چیز را بخداست یقول الله عز و جل ان الله لا یغفر ان یشرک به
 مکر و غیره جل که خدای تعالیٰ نمی آمرز شرک را و دیوان لا یشترک الله تعالیٰ دو صحیفه است که مثل نمیکند از آن خدای تعالیٰ و البته حکم میکند بان و آن
 که ام است ظلم العباد فیما بینهم حتی یقتضی بعضهم من بعض ظلم بنده کان در میان یکدیگر تا آنکه قصاص بستاند بحکم الهی بعضی از ایشان را از بعضی
 و اگر راستی کرد و از ایشان از آنکه یکسان نیز حکم است چنانچه در احادیث آمده و دیوان لا یعیب الله به سیوم صحیفه است که باک نذر و حق سبحانه تان اگر خواهد
 بمقتضای آن حکم کند و اگر نخواهد نکند آن حکمت ظلم العباد فیما بینهم و بین الله ظلم بنده کاست میان خود و میان خدا یعنی تقصیر در حقوق است و فذلک
 الحی الله پس آن مکرول و مغرض است بارادت الهی ان شامعذ به و ان شاتجا و زعنه اگر خواهد عذاب کند بنده را بران عمل و اگر خواهد مکر و زسر
 آن و عذاب نکند پس معلوم شد که در حقوق العباد البته مواخذ و است و در حقوق الله شرک مغفور نبود باقی در مشیت حق است و عن علی رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انک و دعوه المظلوم و دور و دور از د عا و مظلوم فاما یسال الله حقه زیرا که وی بنی طلب از خدا مکر
 حق خود را و ان الله لا یمنع ذاق حقه و بدستیک خدای تعالیٰ من نمی کند هیچ خداوند حق را از حق وی و اگر کسی از حق خود بگذرد آن ایشا راست و اگر چه
 عظیم است و عن اوس بن شوحبل بضم شین محبره و فتح را و سکون عا محله و کسر موحده مراد را صحبت است حدیث او از اهل شام است و شرع جل
 ابن اوس دیگر است او نیز صحابی است نزول کرد و محض را و وی این حدیث اوس بن شرجب کذا فی الاصابه انه سمع رسول الله صلی الله علیه و اله
 و سلم یقول من مشی مع ظالم لیقویه کسی که برود با ظالم و موافقت و اعانت کند او را تا تقویت و اعانت کند او را و هو یعلم انه ظالم و حال آنکه آنکس میداند
 که وی ظالم است فقد خرج من الاسلام پس تحقیق بیرون آمدن کس از مقتضای اسلام و عن ابی هریره انه سمع رجلا یقول ان الظالم لا
 یغفر الا فتنه از ابی هریره آمده است که وی شنید مردی را که میگوید ظلم زیان نمی کند مگر نفس خود را یعنی زیان وی بدیگری سزا نیست نمی کند فقال ابو هریره ی
 و الله پس گفت ابو هریره آری بخدا سوگند زیان نمی کند ظالم غیر خود را تا در میان و حیوانات حتی المبادی است و تو فی و کرها فولا لظلم الظالم تا آنکه جاری
 بضم حاء فله و تخفیف موحده که نام طایری معروف است بر آن می میرد و آشیانه خود را از غری بجهت ظلم ظالم نزل بضم با و سکون زای یعنی باز میزد و خدای تعالیٰ از او
 نشومی کند و ظالم وی میرد بسبب آن جانور را بخصیص مجاری بجهت آنست که آن جانور در روز و زنده ترین جانور است بطلب آب و دانه تا آنکه دیده اند که از حوصله و یا
 حبه الخضر آید که جز در بصره نمی باشد و مسافت میان وی و بصره چند روزه راه است و آشیانه او را دیده اند که در جای است که مسافت در میان آن و جای آب
 چند روزه راه است و از آنجا آب خورده می آید پس مردن او دلیل است بر قحط و امساک باران و تا آنکه مراد آن بود که گفت ظلم زیان نمیکند جز نفس خود را آن بود که اگر چه ظالم
 زیان مظلوم میکند اما در حقیقت زیان خود میکند و مظلوم را زانی نیست که خدای خود را بپایست و انعام خود خواهد کشید ابو هریره از آنقرنیکه در آن مقام روی داده باشد بر عمو محل کرده
 این فاده که در غالب آنست که این قول ابی هریره مضمون حدیثی باشد که از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم شنیده یا از آنجا استنباط کرده که باز در شستن بطن شومی ظلم درود و یافه است
 و از وی لازم می آید زیان رسیدن بمرگات در وی البقی الاما دیش الاربعه فی شعب الایمان باب الامر بالمعروف و المعروف است یعنی شناختن حق و آنچه شایسته شده است

در شرع بدان وارد شده است مثل مرد آشنای که به کسی اورامی شناسد و مقابل او منکر است بفتح کاف بمعنی شناخته نشده و شرع وارد نشده و روی چنانچه مرد را آشنای
 اگر کسی اورامی شناسد و فی الصراح منکر و کسر الراء با شناسائی ضد معرفت و عجب از مولف که عنوان باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ساخت با وجود ذکر آنها
 مقارن یکدیگر در مواضع کثیره از کتاب سنت و بعضی احادیث که درین باب مذکور اند صریح اند بر این منکر چنانچه در امر بالمعروف و ملاحظه استلزام تکلف است فافهم
 دیگر اینکه امر بالمعروف و نهی منکر واجب است باجماع امت و کتاب و سنت بدان مطلق است بآن مراتب که در حدیث آئیده بیاید بهر که ادای واجب کرد و مخاطب
 قبول نکرد واجب از روی ساقط شد بجز از آن چیزی بروی ازم نیست و گفته اند که فرضیت آن بطریق کفایت است و هر که ممکن است بران و نگذارد اثم است و گاهی
 فرض عین نیز که در دو جا منکر در جایی است که یکی را بدان علم است و غیر او کسی نمیداند بهرین شخصی فرض باشد نه بر غیر او و در وجوب امر بالمعروف شرط نیست که آن خود
 نیز فاعل باشد ولی آن نیز درست است زیرا که امر کردن نفس خود واجب است و امر کردن غیر واجب و دیگر اگر یک واجب فوت شود ترک واجب دیگر حائز نباشد و
 آنکه واقع شده که لم یقولون لا تفعلون بر تقدیر تسلیم که در و دآن در امر بالمعروف و نهی منکر باشد و از جرعه منع از آن که در سنت و از گرفتن اما شک نیست که اگر خود
 به کند متر است چه امر از کسی که خود و متمثل نیست تا اثری بکند و امر بالمعروف و نهی منکر مخصوص باهل ولایت نیست و امر وای نیز در آن شرط نه و احاد مسلمین را می رسد که
 امر و نهی کنند از آن و کشتن را امر وای شرط است و الحاکم در مستقی علیه است و ما در مختلف فیها نتوانیم که مخصوص باهل ولایت است که می گوید هر محبته مصیبت است و باطل
 معروف باید که بطریق رفیع و ولایت بود و برای خدا بود و برای نفس تا تاثیر کند و بران ثواب مترتب گردد و گفته اند که نصیحت در ملا نصیحت است و باطل
الفصل الاول عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من وای منکم منکر افعلی غیره شیده هر که بیند از شما
 نامشروعی بپس باید که تغییر دهد و او باز دارد و در آن کردن آن بدست خود یعنی بزدن و کشتن و شکن و بر زمین کردن اگر تواند تغییر دهد و بدست
 فان لم یستطع فلبسائه پس اگر نتواند تغییر دهد بدست پس باید که تغییر دهد بر زبان خود منع و دوشی و دشنام فان لم یستطع فقلبه پس اگر نتواند تغییر دهد
 بر زبان و بدست پس باید که تغییر دهد بدست و شورش دل و غم بر تغییر آن بدست و بر زبان بر تقدیر قدرت و عداوت و مجانبت فاعل آن محمود
 انکار و بی رضائی و ذلک اضحفا لایمان و ان تعبیر بدلتهاست ترین ثمرات ایمان و مقتضیات افعال و است رواه مسلم و عن المغان بن
 بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل المدهن فی حد و داله حال و مثال او دهان کهنده یعنی خستی و زخمی کننده در حد و د
 شریعت که خدا بناده و وضع نموده است و الواقع فیها و الحکاف آده است حد و دعه یعنی ارتکاب میکنی معاصی را و مانت آن بود که منکری میند و تغییر نهی
 و نهی بکنند با وجود قدرت بران به جهت شرم بای جمعی دین یا جانب واری کسی و رشوت گرفتن و در لغت مدهانت و مدهانت یک معنی آمده است اما در شرع
 خصی در مدهانت آمده و مدهنوم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن است و فرقی میان مدهانت و مدهانت چنان کنند که مدهانت اگرچه به جهت حفظ دین و دنیا
 داشت از تشویش وقت و دفع ظلم ظالمان بسازند و مدهانت اگرچه برای جتنافض و طلب دنیا و جلب منافع از مردم و بی باکی در دین بکنند پس میفرماید که شما
 و حال مدهن در حد و دعه واقع دران مدهن و مثل قوم استهم و سفینه مثال و حال قومی است که نشسته در کشتی و قراعه اخشته تا بهر جا که قمر بنی
 کس بر آمد بهشت چنانکه عادت شرک است فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها پس کشته بعضی در جای است اگر کشتی و کشته بعضی
 در جای بلند از روی فکان الذی فی اسفلها پس بود آن کسی که در پایین کشتی است میر بالماء علی الذین فی اعلاها سیکشته باب بران کسان که دیگرا
 کشتی نشسته اند فقا ذوا به پس آنار می کشیدند بالانشینان بدان یعنی آن که از پایین سیلامی آمد و آب میرد در وقت آب بردن برایشان می کشیدند و بعضی گفته اند که
 آب بول و غایط است که در پایین میکرد و بالامی آورد و در دریا میزد و در آورن برایشان می کشیدند و این صورت ظاهر تر است فاخذنا سا
 فجل نفقوا اسفل السفینه پس گرفت آن کس که در پایین کشتی است و میکشته بر بالانشینه کان آب و اینا یکشیدند ایشانان تیری را و کادین گفت
 پایین کشتی را آب کرد و بول و غایط اندازد از آن راه فاقوه پس آمد مکان جامع او را خالوا مالک پس گفتند ان جماعت چه شده است ترا و چکار میکنی که می
 گاه وی کشتی را قال ناذ یتیم و لا بدلی من الماء گفت فیکشید بی شما بسبب بالا آمدن من و کشتن من بر شما آب و چاره نیست مازاب گرفتن یا از
 بول مذاقن این مقدار از من حصه بنا معروف و عادت و بیان واقع و تقرب کافتن کشتی است و مقصود در بیان حال و مثال مدهانت این است که فرمود فان
 اخذوا علی یدیه پس اگر بگریزد آن قوم بالانشین دست آن مرد پائین را کشتی میکشفت و باز دارند و از این کار انجوه و بخوارانفسهم رستگار
 میدهند و از اجواز باب افعال است و نحوه از باب تفصیل و رستکاری میدهند ذاتهای خود را غرق و هلاک و ان ترکوه هلكوه و اهلكوا انفسهم
 و اگر بکنند از دوا تا بجا و کشتی را هلاک میکرد و اندازد و هلاک میکرد و انداخته خود را هم چنین اگر منع کنند غاسق را از غرق و باز دارند و از این کار انجوه و بخوارانفسهم رستگار
 خطه و اگر بکنند از دوا تا بجا و کشتی را هلاک میکرد و اندازد و هلاک میکرد و انداخته خود را هم چنین اگر منع کنند غاسق را از غرق و باز دارند و از این کار انجوه و بخوارانفسهم رستگار
 و الله و سلم یجاء بالرجل یوم القیمة آورده میشود و در بار و ز قیامت یخلق فی النار پس انداخته میشود در آتش و در رخ فتنه لقی اقا به فی النار

پس بیرون می آید سرعت می افتد و دهای او در آتش اندازد لاق بیرون آمدن بسرعت چنانکه شمشیر از نیام ناکشیده بیرون افتد و آفتاب جمع قتب کجسر یعنی روده
 فیطن فیها لطن الحما و بوحاه پس آس میکند و دهای خود را یعنی میگوید و کردی و پایمال میکند و دهای را همچو آس کردن خراس آرد را با بسیاری خود بجمع هل
 الفاء و علیہ پس کردی آید و وزخیان که همراه وی در آتش افتاده اند بروی فقیولون ای فلان ما نشانك پس میگوید فلان چه کاری کنی تو الیس كنت
 تامرنا بالمعروف و تنها ما عن المنکر آیا نموده تو که امر میکردی ما را بمعروف و نهی میکردی از منکر قال كنت امرکم بالمعروف و لا اتيه كنت بودم من که امر
 میکردم شما را بمعروف و خود نمی کردم از او انها کم عن المنکر و اتيه و نهی میکردم من شما را از منکر و خود می کردم از آنجا معلوم شود که دیگران
 امر و نهی کردن و خود میدان عمل نمودن موجب عذاب است و سابقا معلوم شد که این بجهت عمل نمودنست بجهت امر و نهی کردن که اگر این را بجمع نگیرد متقی تر میگردد
 از ارتکاب و واجب الفصل الثانی عن حدیفة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال و الذی یفتی بیده و روایت است از حدیفة رضی که
 گفت آن حضرت سوگند بخدا که بقای ذات من در دست قدرت است تا من بالمعروف و لنهون عن المنکر هر انیه امر میکند شما بمعروف و نهی می کند
 از منکر اولو شکن الله ان یبعث علیکم غذا ما من عنده یا نزدیک است که خدای تعالی میفرستد بر ما غذایی را از نزد خود یعنی یکی ازین دو چیز واقع است یا امر بمعروف
 و نهی از منکر را شما یا عذاب فرستادن بر شما از خدای تعالی اگر بمعروف و نهی منکر نمی کنید عذاب میفرستد خدای تعالی بر شما تا تمسک عنه و لا یستجاب لکم یستر ما عنیه دعای
 کنید و میخواهند که تعالی را قبول کرده و بنشیند و دعامر شما را یعنی غذاها و بلاهای دیگر بدو احتمالات دفع و از غذا غذایی که برترک امر معروف و نهی منکر نازل میگردد و احتمال دفع
 ندارد و عاوان مستجاب بود و او الترمذی و عن العوس بنم مملد و سکون را و یسین مملد من حمیوة نفع من مملد و کسریم و سکون تخانیه صحابی کندی
 برادر عدی بن عمیره روایت کرده است از وی باور داده وی عدی بن عدی بن عمیره و زهره بن الحارث و غیر ایشان عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا غلظت
 الخطیئة فی الارض چون کرده شود گناه در زمین من شهد هافکرها کان کن غاب عنها هر که حاضر بود آنرا پس ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که غایب است
 از آن یعنی بر تقدیر عدم قدرت بر تغییر بدست و زبان یا اگر است دل انجا یعنی تغییر است مطلقا و من غاب عنها فرضیه ها کان کن شهد هافکرها هر که غایب بود از آن پس
 خوش دارد آنرا باشد همچو کسی که حاضر است آنرا یعنی حقیقت حضور و غیبت بدل است نه تن چون خیر را کرده و ناخوش دارد و بدل بحقیقت از آن غایب است اگر
 بظاهر حاضر است و چون بدل از آن راضی و بدان خوش بود به منی حاضر است اگر بصورت غایب است رواه ابوداود و عن ابی بکر صدیق رضی الله عنه
 روایت است از ابی بکر صدیق که قال گفت یا ایها الناس انکم تقرون هذه الایة ای مردمان بدستی شما می خواند این آیت را که یا ایها الذین امنوا علیکم
 انفسکم لا یصونکم من ضل اذا هتد یتیم ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما با دانه ای شایان نمی کنند شما را کسی که گمراه شد وقتی که شما راه راست یافته اید
 یعنی این آیت را بخوانید و او را بر عموم و اطلاق حمل می کنید و از آن عدم وجوب امر معروف و نهی منکر می فهمید این چنین نیست فانی سمعت رسول الله یزید
 که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول که می گفت ان الناس اذا را و منکرا فلم یغیروه مردمان چون ببینند امر معروف و نهی منکر را پس تغییر نیند
 و نهی نکنند از آن یوشاک ان یعمهم الله بعباده نزدیک است که دیگر و همایشان از خدای تعالی بغضب خود پس چون بزرگ نمی نکر و عیب وارد شده باشد
 ترک آن چگونه صورت جواز داشته باشد پس این آیت عام و مطلق نیست بلکه مخصوص و مقید باشد بآنچه مردم آنرا نشنوند و در ایشان تاثیر نکند و هر کس برای خود
 معجب و مغرور باشد چنانکه مال مردم در آخر زمان باشد و آثار آمده است که این آیت را در این مورد خوانند فرمود این زمان و دشمنان این آیت
 نیست زیرا که در وی می شنوند و قبول می کنند و لیکن در آخر زمانی بیاید که امر کنند مردم نشنوند این آیت از آمدن ایشان خبر میدهند و در حدیث ابی طلحة زبیر بیه بعضی
 مفسران گفته اند که مراد باین آیت انکار و نهی منکر است و بدین معنی این حدیث تفسیر آیت میشود و مراد بترجمه عذاب است و مراد بافسلم مسلمانان از بغی ان
 کیریدر خود اصلاح بیکدیگر را زین می کنند شما را ضلالت و محیبت چون بر هدایت باشید و منع و نهی از آن می کرده باشد و او این ماجدة و الترمذی
 و صححه روایت کرد این حدیث را ابن ماجه و ترمذی و تبحر کر و از ترمذی و فی رواية الحی داود و در روایت ابی داود و ابن لفظ آمده اذ را و الاله
 فلم یأخذوا علی یدیه و چون ببینند مردم کسی را که ظلم میکند پس بگریزند دست او را و او شاک ان یعمهم الله بعباده بعباده است که دیگر و همایشان را
 خدای تعالی بغضب و فی آخری له و در روایت دیگر مرانی داود را این چنین آمده ما من قوم یجمل فیهما بالمعاصی نیست هیچ قومی که عمل کرده
 شود در میان ایشان بگناهان ثم یقیدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون پست قدرت داشته باشند آن قوم بر تغییر دادن پست تغییرند هذا از بعضی است
 و زبان الا یوشاک ان یعمهم الله بعباده و فی آخری له و در روایت دیگر مرانی داود را آمده ما من قوم یجمل فیهما بالمعاصی همه اگر چنین
 یعمله و حال آنکه آن قوم بیشتر از آن کسانی که می کنند گناهان را این در معنی قدرت است چه غالب است که آنها که بیشتر قدرت دارند بر کمتر و اصل ما بر
 قدرت است کمتر یا بیشتر و عن جریر بن نعیم و کسر ابن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ما من رجل یجمل
 فی قوم یعمل فیهما بالمعاصی نیست هیچ مردی که بگمراه شود در قوم می کند آن مرد و ایشان گناهان یقیدرون علی ان یغیروا علیه قدرت

دارند آن قوم بر تغییر دادن و غلبه آوردن بران مرد و لا یغیرون و تغیر نیهند الا اصابه الله منه بعقاب کما یکره سبحانه تعالی آن قوم را از جهت تغییر دادن ایشان یا از جانب آن مرد و جهت عدم تغییر از پیش خود عذاب را قبل از آن بمقتضای پیش از آنکه میزند یعنی در دنیا از اینجا معلوم میشود که ترک دادن امر معروف و نهی منکر عذاب در دنیا هم برسد و عذاب آخرت باقی است بخلاف کسان دیگر که عقاب بر آنها در دنیا از زمینیت رواه ابو داود و ابن ماجه و عن ابن شهاب فی قوله تعالی علیکم انکم لا یضرمکم من خصل اذا هتدیتم مردیت از این تعبیر یعنی که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت که میفرماید فقل پس گفت اما والله لقد سالت عنهما رسول الله اکاه باشد بخداوند هرانیه تحقیق من پرسیده ام از این آیت پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و سلم که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی منکر را فقال پس گفت آن حضرت بل ایستروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر ترک نکنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر حتی اذ اذایت شما مطاعا تا آنکه چون بمینی توای مخاطب صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمانبرداری آن کرده میشود و هوی متبع و بهیمنی مراد شوق نفس را که متابعت آن نموده میشود و دنیا موثره و بهیمنی دنیا را که اختیار کرده میشود بر آخرت و اعجاب کل ذی دای وای وایه و بهیمنی خوشداشتن و نیک پنداشتن هر صاحب رای و مذهب همی رای و مذهب خود را و رجوع بعلمانا نمودن و مفتی نفس خویش بودن و ادایت امر الا بدلتک منده و بهیمنی امری را که چاره و جدائی نیست تر از آن امر یعنی امری که میل میکند بدان هوی نفس تو از صفات ذمیه که اگر میان مردم درائی و در ایشان باشی بی اختیار حکم طبع در آن بغیثی که اقال الطیبی و در بعضی جواشی نوشته که مغنی است که ملو از لا بد سکت و اعراض است از جهت عجز ذاتی از نهی منکر و این معنی موافق است با آنچه در نسخ واقع شده و لا بدلتک منده بیای تحتانه یعنی لا قدره لک علیه یا مراد آن باشد که بهیمنی کاری ضروری که احتیاج است بر بدن و چاره نیست از آن اگر امر و نهی کنی آن امر ضروری فوت کرد و فعلیات نفس است پس برین تقادیر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی و دغ امر العوام و بکده کار عامه خلق را و تعرض کن بایشان و گوشه گیر از ایشان فان و را کم ایام الصبر زیرا که بدستی در پیش شما در آخر زمان روز هست که در آن صبر باید کرد و ابتدای این ایام بعد از خلفای راشدین پیدا شده تا امروز فاما الله و انما الیه و احبون فمن صبر فیهن کان کن قبض علی الجبر پس کسی که صبر ورزد در این ایام گویا که در دست میگیرد و نگاه میدارد و اگر اللعالم فیهن اجر حسین و جلالی بعملون مثل عملی عمل کنند را بشریعت و احکام دین و آن روز باز در دنیا که عمل میکنند مانند عمل از آنها که مبتلا نیستند بلیه وی نیستند در آن ایام قالو الکتبه صحابه یا رسول الله اجر خمسين منهم مران عامل را اجر پنجاه مرد است که از ایشان باشند قال فرمود اجر خمسين منکم اجر پنجاه مرد از شماست رواه الترمذی و ابن ماجه ازین حدیث فضل آخر امت لازم آید بر صحابه درین صفت و ازین حیثیت و گویند که فصل جزئی منافق فصل کلی نیست و شیخ ابو عمرو بن عبد البر صاحب کتاب استیعاب که از مشاهیر محدثین است درین سلسله سخن کرده و گفته که ممکن است که بعد از صحابه کسی پیدا شود که در مرتبه بعضی از ایشان باشد یا فوق و با حادشی که این معنی از آنها مفهوم میگردد و محتمل جمهور علمای خلاف آن است و خلاف وی در آن صحابه است که ایمان آورده و بطن خود رفتند و زیاده جزین صحبت نه اشتند از آن اصحاب که صحبت مدینه حضرت وی داشته و شب و روز خدمت بوده و آثار و انوار صحبت اند و ختمه و با وجود آن شرف صحبت در تمام صحابه باقی است و درین فضیلت هیچ کس را ایشان مشارکت نه و در قوت القلوب گفته که یک نظر که بر جمال مصطفی صلی علیه و سلم اقد چیزی کشاید و کاری بر آید که دیگر از ابا بعینات حاصل نگردد و انسد اعلم و عن ابی سحبد الخدری قال قام فینا رسول الله ایستاد در میان ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خطیباً بعد العصر در حالی که خطبه خوانده است آن حضرت بعد از نماز دیگر فلم یدع شیئا یكون الحیوم القمیه الا ذکره پس نه گذشت چیزی را از قواعد مهمات دین که واقع میشود و تا قیامت که با آن ذکر کرد آن را یا این مبالغه است بگردانیدن اکثر در حکم کل حفظه من حفظه و لنسبه من نسبه یا ذکر گفت و نگاه داشت از کسی که نگاه داشت و فراموش کرد آن را کسی که فراموش کرد یعنی بسیار بود بعضی یاد داشتند و بعضی فراموش کردند و کافر فیهما قال و بود در آنچه گفت آن حضرت در آن خطبه این کلمات ان الدنیا حلوة خضرة بدستیک و دنیا شیرین است که در مذاق طبیعت طعم آن شیرین و لذت آید و سیر است که در چشم اهل ظاهر صورت آن زیبا و تر و تازه نماید و بعضی گفته اند که عرب چیرینی نرم را خضر گویند به جهت تشبیه بنضرات یعنی سبزه ها و ترها در سرعت زوال و کم یابندگی و درین جایان مکرر و خدای دنیا است که مردم را لذیات و شهوات کاذبه و حسن و جمال محموره خود بفریب و فتنای ببرد و بسبزد و ان الله مستخلفکم فیهما و بدستیک خدای طلیفه گیرنده است شما را در دنیا و درین اشارت که اموال و اشیای شما از آن خداست و ملک اوست و شما خلفا و وکلای اوید و تصرف یا گرداننده است شما را خلفای آن کسان که پیش از شما بوده اند در زمین و داده است شما را آنچه در دست آنها بود و فاضل و کیف تحملون پس نظر کننده و فنیده است که چگونه عمل می کنید و بجه وجه تصرف میکنید در اموال یا چگونه هجرت میکنید یا احوال گذشتگان و تصرف میکنید در اموال ایشان الا فاقوا الذینا و اقاوا النساء اکاه باشد پس پر بریز کنید مکرر و نه دنیا را و بریزید زانها و غنبت و شهوت ایشان و ذکر آن لکل عاد و لواوم القمیه بقدر غل و غله فی الدنیا و ذکر در آن حضرت در آن خطبه این را که مکرر گفته اند که عجز شکنی کند و بعدی که گفته است فاما ینا الذین استمال و در خروج و تغلب و عجز شکنی با ما عصر و سلطان وقت آید علم است روز قیامت براندازه و غل

بقی من الدنيا كما و باشد که باقی نمانده است از زمان دنیا فیما مضی منها نسبت بزانی که گذشته است از ان الکما بقی من نومکم هذا فیما مضی منکم
 باقی مانده است ازین روز شما نسبت آنچه گذشته است از ان رواه الترمذی وعن النخعی یقع باموحده و سکون فاجعده و فتح ما شاة قام و یسبح
 فیروز تابعی کوفی است روایت میکند عن رجل من اصحاب النبی از مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم لن بهائم الناس حتی یخذروا من انفسهم هرگز هلاک نشوند مردم تا آنکه بسیار بشود گناهان و عیبهای ایشان از ذاتهای ایشان بگذرد و
 بضم یا و سکون عین و کسر زال معجزه از عذر فی الصراح عذر بسیار با عیب و گناه شدن فی القاموس عذر فلان ای کثرت ذنوب و عیوب و حقیقت کلام است که عذر
 بمعنی سلب عذر و ازاله آن باشد و چون کسی را گناه و عیب بسیار شد و عقوبت کردن حق تعالی او را و منع و نهی کردن مردم او را از مکررات جاسی عذر نماند پس حق
 بجهت کثرت ذنوب و عیوب سلب و ازاله عذر نمود و نیز عذر بمعنی صاحب عذر شدن آید و این معنی نیز در اینجا درست می آید یعنی هلاک نشوند مردم تا آنکه
 دفع نسبت معصیت بخود از پیش خود تا و بلبای رابع و عذرهای فاسد پیدا کنند و در بعضی روایات یعذر و الفتح یا نیز آمده از عذر بفتح عین بمعنی معذرت
 و معنی یخیزان باشد که هلاک نشوند مردم تا آنکه معذرت دارند ملامت کردن و نهی کنند گناهان را از ذاتهای خود یعنی ملامت کران ایشان معذرت و برضواب باشند
 در ملامت کردن بجهت کثرت ذنوب و حاصل معنی بر هر سه کثرت توجیه آن شد که هلاک مردم بر تفرقه بر ارتکاب ذنوب و منکر است که بدان عمل زبرد و منع و نهی
 آنان شوند فافهم رواه ابو داود و عن عدی الکنذی بحسب کاف منسوب بکنده است که نام قبیل است ازین تابعی ثقه ناسک
 فقیه و بداهه عدی بن عسیره از اصحاب است روایت میکند از پدرش و عم خود عوس بن عسیره و روایت میکند از وی ابوب و عطاء خراسانی قال گفت عدی ثنای
 مولی لنا حدیث کردار امولای که بود ما را آنکه سمع جدی یقول که ری شنیدید بدان مرا که میگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم یقول میگوید که لا یعذب الله تعالی لا یعذب العامة یعذب للناسه خدی تعالی عذاب میکند اکثر قوم را بعل بعضی از ایشان یعنی اکثر
 از قوم کنایه میکند بجم و لاتر و از زهری و دیگر از عذاب نمی کند حتی بر و المنکر بین ظهرا اثمهم تا آنکه بر بنید علما مشرعی را میان خود که بعضی
 کرده و هم قادر و ن علی ان منکر و و حال آنکه ایشان می توانند که انکار کنند و تغیر دهند از فلا یمنکر و پس انکار نکنند و تغیر دهند از افاذا فعلوا الله
 عذاب الله العامة و الخاصة پس چون بکنند عامه آنرا یعنی سکوت و مداومت را عذاب کند خدای تعالی خاصه را و عامه را خاصه را بجهت ارتکاب معصیت
 و عامه را بجهت عدم کار و منع رواه فی شرح السنه و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما وقت
 بنوا اسرائیل فی المعاصی نهتم علما و هم منکم یکافأ و نهی اسرائیل و غصبت باز داشتند ایشان را داشتند ایشان علم نیتها پس با زبان
 فجالسوهم فی مجالسهم پس نشستند ایشان را در مجلسهای ایشان و اکلوه و وشاد و هوهم و خور و نذبا ایشان و نوشیدند ایشان یعنی مدامت
 بنیاد کردند و با هم اختلاط نمودند و اکلوه و هم و عده از باب مفاعله و در بعضی نسخ و کلوهم آمده بود و بجای همزه و این نیز لغتی است ولیکن با درست
 و شایع اکلوه است فغروب الله قلوب بعضهم بعض پس خطا کرد خدای تعالی و بهم انجنت و لمای بعضی از ایشان را بعضی فلنهم علی
 لسان داود و عیسی بن مریم پس لعنت کرد بنی اسرائیل را بر زبان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و كانوا یعتدون ان لعنت کردن
 بسبب عصیان کردن و تجاوز کردن ایشان بود از حد و در آخر است منفر ما یذ و كانوا لا یتنبهون عن منکر فعلوا لایة قال گفت ابن مسعود فجلس رسول
 الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کان متکئا و بود تکیه زده یعنی تکیه را گذاشت و نشست از برای اتهام و اظهار حد تعالی پس گفت لا
 یعنی نجات نمی یابید از عذاب و الذی نفی سیده بنده اسوکت حتی تا طوره و هم اطوا تا بر عیب ایشان را بر میچید و بگریه دستهای ایشان را زخم کنید و دوز
 کنید یعنی منع کنید و نهی کنید از معاصی و اطرد اصل معنی غنی ساختن و بایل کرده اند نسبت اطرت القوس یعنی دوزخ و تا کردم آنرا و اطاب بحسب سیره خیر غریب و حلقه
 سم اسب و خر را گویند و هر جا طاعت کند خیر را رواه الترمذی و ابو داود و فی روایت و در روایت ابی طلحه و یحیی بن احمد که قال گفت آن حضرت
 کلا چنین نیست که شما کان میسیر یعنی نجات یافتن از عذاب یا مداومت و الله لنا من بالمعروف و تنهون عن المنکر خدا سو کند هر آینه نمیکنید
 معروف و نهی میکنید از منکر و تلخذن علی یدی الطالم و میگیرید هر دو دست ظالم را و لما طوره علی الحق اطوا و بر میچید و دوزخ می کشید و بر حق بر میچید
 و لمقصره علی الحق قصرا و موقوف و مجوس سدر را و بر حق موقوف و شتمی اینها را می کشید و لیضربن الله قلوب بعضهم علی بعض یا میزند خدای
 تعالی و لبای بعضی از ایشان را بر بعضی و غلط میکند آنرا را بیکدیگر شتم لیلختمکم كما لعنهم ستم بر ستم میکند شما را چنانکه لعنت کرد بنی اسرائیل را یعنی یکی از
 او و خیر واقع است قطعا یا امر معروف و نهی منکر کردن یا خطا کردن خدای تعالی و لمای را بیکدیگر و لغت کردن آنرا و عن انس ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم قال روایت لیلۃ اسری بی رجلا لقرض شفا هم بمقام بعض من فاد فرمودیم در شب اسیر بعضی مردان را که بریده میشود و لبهای ایشان
 بمقرضا از آتش قلت من هو لا انتم که اینها چه میباشند یا جبرئیل قال گفت جبرئیل هو لا خطباء من امتك ایشان خطیبان اند از امت تو یا مژ

گرفتار برب و زینت بقصد تکبر و تحمل و عجب بجهت آن گفت که مذموم دوستی گرفتاری بمباح و نیازست و اگر در ملک وی باشد و بدوستی آن مقید و گرفتار نباشد
مذموم نبودن اعطای دینی صفت و نشان محمودیت نه و جاده این است که اگر داده شود و زوجه باشد و در آن لم یعط سخط و اگر داده نشود ناخشنود گردد
یعنی همیشه طمع و بی در مال مردم و حرص وی در جمع آن است اگر بینه راضی گردد و اگر نه منتهی ناراضی باشد کذا قال الطیسی و ممکن است که مراد دادن و نماندن
راون حق تعالی و رضا و سخط از وی باشد باز مکرر و عجا به میکند و میفرماید تعس و التکسر هلاک باد و نکون سار باد و ذلیل و خوار باد و اینچنین کس را دانا شتاب
و چون خاری خلیه شود در پای او فلا نقش پس برآورده شده و مباد خارا و وی نقش خارا ز پای برآورده و نا تعاش که یک یغی چون شدت و محنت گرفتار بید هیچ کس
و معونت و مکناد و چون خارا ز پای برآورده و دانی مرتبه اعانت و امداد است یعنی کرد آن را پس با فوق آن بطریق اولی متنی و منقود خواهد بود بدانکه ما
محل این کلام بر دو عا بر طریقه متابعت شرح رفتیم و الا اگر محل را بخار از قیج حال انجماعت و شناعة و خبیث و خسارت ایشان در دنیا و آخرت کنند نیز جائز است
که لا یغنی و چون بیان کرد قیج حال گرفتاران دنیا و حرص و طمع را خواست که در مقابل آن ذکر طالبان دین و تارکان دنیا نکرند که عباد در راه خدا غر و جل و زهد
در دنیا و زینت آن مشغول اند و در چشم اهل دنیا و ظاهر پرستان خواری نمایند پس فرمود و طوبی لعل اخذ بینهان فرسه فی سبیل الله خوش و خنکی
با و مبنده را که گرفته ایتاده است جلوا سپ خود را از برای جاد و در راه خدا اشعث و اسد ز ولیده موی است سروی معبوره قل ما کرده شود شده است
پایهای او ان کان فی الحراسته کان فی الحواسته اگر باشد در پایسانی لشکر یعنی او را در مقدمه لشکر که از دنیا می باشد در پایسانی کامل و بجهت و ان کان
فی الساقه کان فی الساقه و اگر باشد در ساقه میگذارد و در ساقه باشد در ساقه و ساقه موخره پیش مقابل مقدمه یعنی فی تابع و فرمان برادر مسلمانان
است هر چه میفرماید میکند و هر جا که دارد می باشد و کبری و استبدادی ندارد و ان استاذن لم یؤذن له اگر طلب درآمدن بر مردم کند تا درید در مجلس ایشان
بنشیند و ان کرده نمی شود و او را و نمی گذارد که او اندرون دآید و ان شیخ لم شیخ و اگر شفاعت کند مع کسی و درخواست کند گناه او را قبول کرده نشود شفاعت
وی از جهت خوار و بی قدر بودن وی در چشم مردم و راه انجاد و عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
ان ما الخاف علیکم من بعدی بدستیکه از ان چیز را که میترسید پس با بعد از رحلت خود از عالم با فتح علیکم من زهره الدنیا و زینت با چیز نیست که گشاده میشود بر شما
تا زکی و خوبی دنیا و زینت و بی قال رجل پس گفت مروی یا رسول الله و یا ابی الخیر الشراکی و یا خیر شرا یعنی حصول غنیمت و اموال خیر است پس چون سید
و سبب شر و ترک طاعت کرد و در فسکت پس سکوت کرد آن حضرت حتی گفتنا ان نزل علیه تا آنکه گمان بر دیم که وحی فرود آورده میشود و وی قال گفت ابو سعید
که راوی این حدیث است قمح عذره الرضا پس مالیه آن حضرت از وی سادک خود عرق را که بدام می شد نزد زول وحی و رضا بنضم را و فتح عالم و ضامه مد و در اصل
یعنی است که در پی تب آید و قال ابن السائل و فرمود که است آن هر دو سوال کننده و کار همه و گویند که آن حضرت ستودن سایل را در یک سوال فقال پس فرمودانه لایا لی الخیر
بالشر بدستیکه ایشان این است که نمی آید خیر شرا یعنی رزق اگر چه بسیار باشد از جمله خیر است و شر عارض نمیشود مگر بعارض شدن نخل و اسراف و تجار از حد اعتدال مثل بخت
که غیر داند که چگونه خیر است در حد ذات خود و هلاک و ضرر از جهت افراط و اکل است نماند که بیان کرد قبول خود و ان جمایست الریح ما یقتل جمل و بدستی انفس آنچه
میر و مانند باران که چرست که می کند و اب را از وی هلاک و جملهای مملو و فحش هلاک شدن و اید بسیار چریدن بجهت خوبی چرا و دم کردن شکم و فی الصبر جمل
بالتحرک شکم برآمدن شور از خوردن و در بعضی روایات خطائیر آمده بخار عجم یعنی اضطراب و جمل دست و پای زدن شور خوردن و روایت اول صح و اقرب و اب
است او یلم بآن و یک میگرد و هلاک یعنی اگر میرد و هلاک نشود نزد یک میرد هلاک المام فرود آمدن و نزدیک شدن چنانچه المام شب و المام بلیغ الا که گفته
مگردا که خورنده خضر است بفتح خا و کسر ضا و کلاه بنر و تر و تازه اما خورنده آن باین صفت که اکلت حتی است خا صرا تا با خورده تا آنکه کشد کشت بجهت نفع کردن
شکم هر دو تنی گاه و استقبلت عین الشمس پیش آمد و روی آورده چشمه آفتاب را یعنی مقابل آفتاب ستاد و این عادت و اباست که چون از بعضی شکس
نفع کند در آفتاب بایستد و چون گرم شود شکم نرم گردد و آنچه درون شکم است بیرون افتد چنانکه فرمود قطلط و بالت پس بیرون افتد آنچه در شکم است نرم و
رفیق و بول که دینی خلاص شد انا نتفاح و لمطاس افکنده شر و کا و خیل که نرم بر آید ثم عادت فاکلت پستر باز کشت بجا گاه پس بخورد یعنی بخورد و بدست می کشد
و بیرون می افکند و باز بخورد این تشبیه حال کسی است که در بعضی اوقات افراط میکند و از حد تجاوز نماید و بر هلاک مشرف میگردد از جهت غلبه شهوت و شره که مکرز است
و طبیعت آدمی را و لیکن نه و داناتان رجوع میکند و ایم بر محصیت نمی آید و بروشنائی آفتاب هدایت روی آورده توبه و ندامت می آرد و به تطهیر و تزکیه علاج نفس
خود میکند و قسم اول که گفت ما یقتل جمل اشتهار است بحال آنکه در محصیت و شهوت اسرار نمود و هم در آن هلاک کشت و توفیق توبه و رجوع و استغفار یافت
و بقیاس این دو قسم مذکور قسم دیگر نیز معلوم کرد که یکی باشد که اصلا دست بر محصیت نزد گرفتار شهوت نفس نکشت و در دنیا زهد نمود و اول ظالم است
و ثانی مقصد و ثالث سابق یکی اصلا دست بدنیانیا لود و دیگری آلود ولی شست یکی دیگر هم آلوده از دنیا برفت نفوذ با بدست من ذلک پسر شارت کرد و به
تفاوت احوال آدمیان در محبت مال و صرف آن و فرمود و ان هند المال خضرة و حلوة و بدستی این مال دنیا بنر و تر و تازه و نرم و زکین است که

بدین و چشم زیان ناید و شیرین و لذت بخش است که گفتن آن در دل لذت افزاید و روایت خضر و حلوتی تأیید آن را با تعبیر لفظ مال و تبایع اعتبار و مایه من اخذ
بمخته و وضعه فی حقه فغم المعونه هوس کسی که بیکه دلبستگی آن و نهاده از آمدن وی پس نیکو یاری و نهاده است آن مال و من ملخذه یعنی حقه و کسی که بیکه
او با بغیر حق وی کان کالدنی یا کل و لا یشح می باشد هم چو کسی که بخورد و سیر نمی گردد و می شود بی مال و بی کلاه بر
ضروری و ز قیامت متفق علیه و عن عمرو بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوالله لا الفقر اخشی علیکم گفت
عمرو بن عوف که محال انصاری است حاضر شد بدرد و ساکن شد مدینه را گفت آن حضرت با صحاب بخدا سوگند فقر را نمی ترسم بر شما و لکن بخشی علیکم آن تبسط
علیکم الدنیا لیکن میترسم بر شما که فراخ گردد و شود بر شما دنیا کا بسطت علی من کان قبلکم چنانکه فراخ کرده شد و نیابان کسانی که پیش از شما بوده اند فتنه ها را
تفاسوها پس رغبت کنید شما در دنیا چنانکه رغبت کردند و روی آن کسانی که پیش از شما بودند و تعللکم کما اهلکتم و هلاک کند و نیایشا یا چنانکه هلاک کرد ایشان را و
سبب ترس از بسط دنیا که موجب رغبت و هلاکت گردد یا گرفتاری حرص و ولع جمع و ادخار و است که موجب هلاک در آخرت است یا وقوع در نزاع و خلاف که موجب
و قتال کشد متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم اجعل رزق آل محمد قویا و غدا و ذلک یوم رزق آل
محمد قوت بضم قاف و سکون و او و فی روایت کافا و در وایتی کای قوت کافا آمده متفق علیه بدانکه قوت آنچه نکا پدید آمدن را و قیام بدن بوی بود از
طعام و شرب و بعضی گفته اند آنچه سدر می کند و کفایت نماید از رزق و کفایت کاف آنچه باز دارد از سوال و بی نیاز گرداند از آن کفای القاموس و فی الصراح
کفای بفتح اذانه و مانند و روزگار و بعضی کفای را بقوت تفسیر کرده و برین تقدیر روایت ثانی مفسر روایت اولی کرد و باید دانست که کفای مختلف
میکرد با اختلاف اشخاص و احوال یکی است که عادت بتقلیل طعام کرده چنانکه دوسه روز زیاده بران کرسته تواند گذرانید و دیگری است که در روزی
دوسه بار خورد و یکی عیلمندی است قلیل تا کثیر و دیگری عیال ندارد و در زمان قوت و عسرت و حال ضعف و مرض اندک چیزی کفایت کند و در سیه قوت دنیا
بران طلب پس مقدار کفای مضبو ما باشد و محمود آن بود که بدان قوت بر طاعت شود و حرکات عادی قوت نکند و درین حدیث تشبیه و ارشاد است
امت را بآنکه در طلب زیادت تعب نکند و بر مقدار قوت و کفایت کند و از حد اعتدال تجاوز ننماید و گفته اند که کفای افضل است از فقر و غنا و اگر
کثرت مال و غنا سبب طغیان و اسراف نکند و باعث زیادت خیرات و مبرات شود آن فضیلت دیگر است و مراد بآل تمام است و تا بجا نماند چنانکه معنی اصل آل
آن است و اگر اهل و عیال مراد از حکم در غیر ایشان بدلالات و قیاس ثابت گردد و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قد افلح من اسلم تحقیق رستگاری و ظفر مقصود یافت کسی که مسلمان شد یا تسلیم کرد قضا و قدر الهی را و رزق کفای و رزق داده شد و او را بر اندازد و قضا الله بما
اذا و قانع گرداند بپور خدای تعالی بخیری که داده است و از رزق در ارضی گرداند بقسمت و داده مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم یقول العبد مالی مالی میگوید بنده مال من مال من یعنی افتخار میکند بملکیت مال و بکبر میکند بر نسبت آن و خطا میکند در آن مال من مال من
ثلث زیرا که آنچه مراد است از مال وی سه چیز است ماکل کاف فی طعامی که خورد پس سپری گرداند آنرا و لیس فایلی یا جامه که پوشید و گفته اند آنرا و
اعطی یافتنی یا بخشش کرد بکسی پس جمع کرد و ذخیره نهاد برای خود آنرا اشارت کرد در اینجا بآنکه جمع مال در حقیقت آنست که بخشه و تصدق کند بر فقرا و ذخیره کرد
ثواب آن برای روز حاجت در قیامت و ما سوی ذلک فهو ذاهب و هر چه جز این سه چیز است رنده است از دست وی و تار که للناس و
گذرانده است آنرا برای مردم و او مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یتبع المیت ثلثه در پی میرود میت را سه
بوی و تعلق میکند و می باشد بوی سه چیز فرج ایشان پس باز میکند و دو چیز و بقی معه واحد و باقی میماند بوی یک چیز یتبعه اهل و ماله و عمله
در پی میرود او را اهل و مال او و کار او و فرج اهل و ماله پس باز میکند و اهل و مال وی و بقی عمله و باقی میماند سه راه وی و میرود بوی که دارد او متفق علیه
و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم مال و ارثه احب الیه من ماله گفت آن حضرت با صحاب کدام یکی از
شما است که مال و ارث وی محبوب تر است نزد وی از مال خود یعنی کیست که دوست دارد که او را مال نباشد و ارث او مال باشد قالوا گفتند صحاب یا رسول
الله ما منا احد الا ماله احب الیه من مال و ارثه نیست از ما هیچ یکی مگر آنکه بودن مال و خودش را دوست تر است از بودن مال مراد ارثش را قال فان
ماله گفت آن حضرت بدستی پس مال وی که نفع میکند او را ما قدم چیز است که پیش فرستاد است آنرا و تصدق کرده است بر فقرا و مال و ارثه ما
مال و ارث او است آنچه پس گذاشته است پس اگر دوست میدارد که او را مال باشد باید که تصدق کند و پیش فرستد و پس گذارد و چون پیش نمی فرستد و پس می
گذارد معلوم میکند که مال و ارث را دوست تر میدارد از مال خود را و آنست که بخل نمی کند و حق را نمی ناید و اگر بعد تصدق و وصیت برای فقرا گذارش ثلث است بجا
در ثلث گذارد و افضل است چنانکه در حدیث آمده است اگر وارثان خود را تو از آن گذاری بهتر است که بکلی پیش مردم دست فرار کنند و راه بخاوری و عن مطرف بنعم
میم و فتح طاووس کسری شد و وفادار آخربا پی است و یکی از اعلام امت است و ذکر کرده است و این سعد و طبقه ثانی از اهل بصره و گفت که فقر بود و اهل فضل و ورع و

ادب روایت میکند از پدرش که عبدالله بن اشجری بکوشین و خارج مسجد و از علی و ابی ذر و عثمان بن ابی العاص رضی و روایت میکند از وی قناده و ثابت و حسن و غیره
 ایشان عن ابیه قال انیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند مطرف از پدر خود که گفت آدم نزد آن حضرت و هو مقبوا و در آن حال که آن
 حضرت میخواند الصلحکم الکما ثوابه و داشت شمار از اندیشه آخرت تفاخر بکثرت مال قال گفت آن حضرت در میان تکاثر بقول ابن آدم مالی مالی میگوید یا منیر
 مال من مال من قال آن حضرت در رد و انکار این قول و هل ملک یا ابن آدم الا ما کلت فانیت آیا هست ترا ای آدمی زانفع و نصیب از مال من بگذا
 خردی از طعام پس سپری کردی و اولست قابلیت یا پرشیدی از جامد پس گشاده ساختی او تصدقت فامضیت ایصدق کردی بر فقر پس گدازانیدی و باقی گشتی
 برای آخرت و واه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللس الغنی عن کثرة العوض نیست توانگری باشی از بسیاری
 مال و متاع دنیا و عرض بترک متاع دنیا از نفع و جزان و بسکون خیر نقد و روایت اینجا حرکت است که شامل جنس و تقدافت و لیکن الغنی غنی العین یعنی
 توانگری حقیقی توانگری نفس است بقناعت و بی نیازی و علو سمیت و تجنب لزوال و ترک حرص و طلب پس هر که اول متعلق است بجمع مال و حرص است بر
 طلب زیادت فقیر و محتاج است اگر چه مال دارد و هر که قانع و راضی است بقوت و کفاف و دور است از حرص و طلب زیادت غنی است اگر چه مال ندارد و چنانکه
 گفته اند توانگری بدل است نه مال بزرگی بقول است نه بسال و بعضی گفته اند که مراد یعنی نفس حصول کالات علمی و عملی است که نفس فاطمه انسانی بی آن مخلوق و فاطمه
 نبود یعنی محبت و دولت و توانگری بکمال است نه ببال میت توانگری نه ببال است نه ببال کل که مال مال کور است بعد از آن اعمال متعلق علیه الفصل
 الثاني عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یاخذ منی هو لا الکلمات کینت که بیاموزد و یاد کند از من این کلمات یا
 که بعد از این میگویم فیعمل بهن او یعمل من یعمل بهن و بعد از یاد گرفتن بکار بندد و آن را بیاموزد و کسی را که بکار بندد و آن را از اینها معلوم میگرد و که علم در حد است
 فاضل و شریف است اگر عمل کرد بدان فوالمال و اگر نه به تعلیم دیگران و هدایت ایشان نیز ثوابی یابد و نیز معلوم میگرد و که امر معروف از عالم غیر حاصل درست است
 چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه پرسید که کسیت که یاد کرد از من این کلمات را و در یاد گرفتن ترغیب نمود ابوهریره میگوید قلت انا فتم من یا میگویم
 یا رسول الله فاخذ سیدی بعد خمسایس گرفت آن حضرت دست مرا پس شمار کرد پنج چیز را چنانکه عادتست که دست خود را یا دست کسی را که بوی نصیحت
 میکند بگیرد و بشمارد فقال پس گفت آن حضرت در میان این کلمات اول الحاد و ام اول کلمات این است که بر بهترین محارم را یعنی چیزی را که حرام ساخته است شام
 تنک اعد الناس اگر بر بهترین محارم را باشی تو عبادت کننده ترین مردم را شارتست بآنکه اصل و عده در عبادت اتفاقا و اجتناب از محرمات است اگر چه
 جزو دیگر که امتثال و اجابت تیر دارد پس هر که اهتمام وی با جناب از محرمات و مکروهات بیشتر است اگر چه استقصا و مبالغه در احراز نوافل و خیرات ندارد عاید بر توفیق
 تراست از آن کس که بر عکس این خیال رود و چنانکه در حدیث جاریه و اوضاع باقیم الله لالت و دوم این است که راضی و خورسند باش با آنچه قیمت نهاده است
 الله تعالی و ترا تنک الغنی الناس اگر راضی شوی بقیمت حق باشی توانگر ترین مردم چون بنده راضی شد به نصیب خود و طمع و احتیاج زیادت را ندانی نیاز شد یعنی توانگری
 صین است و احسن الی جارک تنک مو مناسیوم آنست که دوست دارد مردم را از آنچه دوست داری نفس خود را از خیر دنیا و آخرت باشی مسلمان کامل که از زنده
 حق مسلمانی و لا تنکثر الضیك غم بسیار کن خنده را فان کثرة الضیك تمیت القلب زیرا که بسیاری خنده میراند دل را و سخت میکند اندازد و غفلت می آرد
 یا خدایند که دل بند کرد است و دریافت طریق تقرب بوی سحانه و مرک وی بغفلت و نادانی و ضلک بفتح ضاء و کسرها و بسکون عانیزه و اول
 فیصح تراست اگر چه ثانی مشهور تراست و واه احد و التومذی و قال هذا جدید غریب و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم ان الله يقول یا ابن آدم تفرغ لعبادتی میگوید به زبان شرع و وحی فرستادن بر پیغمبر خود ای آدمی زانوارخ و خالی شواغلات و مشاغل دنیا برای
 جمادات من املاء صدک غنی بکنم سینه ترا بقناعتی نیازی از خلق و اسد فقرك و بندهم راه فقر و احتیاج و نیاز مندی ترا بخلق و ان لا تفصل و که
 نکنی و فارغ نشوی برای عبادت من گرفتار محامات و مشاغل دنیا و نفس باشی ملاقات مبدل شغلا و لم اسد فقرك پر میکنم دست ترا بشلای کز ناگون
 و بر بندهم و در بکنم فقر و احتیاج ترا یعنی در گرفتاری مشاغل و محامات دنیا فقر و احتیاج نیرود و پریشانی و سرگردانی بحال خودت میماند و در فارغ شدن برای
 عبادت هم آسایش است و هم غمخوار و واه احد و ابن ماجه و عن جابر قال ذکر رجل عند رسول الله ذکر کرده شد مردی نزد پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم عبادت و اجتهاد و عبادت بسیار کردن و کوشش و مشقت بسیار در آن نمودن و ذکر آخر عمر عتقه و ذکر کرده شد مردی دیگر بوجه و تقوی و برپز
 کاری قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تعدل بفتح تاء فی فوائیه و کسر ال بالرعة یعنی الودع برابر شد کثرت عبادت و اجتهاد و ابی و روع بوجه و تقوی که
 چنان قدر عبادت و اجتهاد بنمود و لا یعدل بضم یاء تخانیه و فتح دال نیز روایت کرده اند یعنی برابر کرده نشود عبادت و اجتهاد بوجه و واه الترمذی
 و عن عمرو بن ميمون الا وهی بفتح همزه و سکون او و بدل عمل منسوب است باو و بن مصعب دریافت جاہلیت را و اسلام آورد و در حیات آن فقیر
 و ندید آن حضرت را بن عبد البر را و صحابه بشرد و انا و می معد و است و کبار تابعین از کوفین کثیر الجمع و العبادت و گویند که وی برجم کرد و بوزن را در جاہلیت بود

باب فی بیان
 فوائد بیست و نون
 کامل و ادب و کمال
 بکمال و کمال
 بکمال و کمال

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لعن عبد الدنيا ولعن عبد الدهر لعنت كرهه شده است يا لعنت كرهه شده
 باو بنده دينار و بنده درهم يعني هر که گرفتار محبت اينهاست و سبب آن از بندگی خدا دور افتاده و لعن را ندن و دور کردن از
 نيکی و رحمت است رواه الترمذی و عن کعب بن مالک عن ابيه اين چنين است در نسخ شکات و صواب
 ان است که عن ابيه نباشد زیرا که پدر کعب که مالک است بشرف اسلام مشرف نشده است و در جامع ترمذی اين چنين
 آمده عن ابن کعب بن مالک عن ابيه و در بعضی نسخ مشکوٰۃ تيز اين چنين واقع شده پس اين حديث از کعب بن مالک باشد و کعب بن مالک صحابی مشهور است یکی
 از ان سه تن که خلف کردند از غزه و بتوک و مراد را پس از ان بعد از عبد الرحمن که روايت میکنند زوی قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 ما ذبيان جابحان و سلافي غنم بافسد لها نيتنه و کرک کر سنده فرستاده شده اند و در کوسپندان تبا کنند و ترکوسپندان ترسند از من حرص المرء على المال
 و الشرف له تيه ان از مرد مال و جاه تبا کرده اند مردين او را رواه الترمذی و الدارمی و عن خباب بن الفتح خابجر و تشديد موحده و اولى صحابی است
 خليفه نبی زهره اسلام آورد پیش از دخول آن حضرت و از ارقم را عذاب کرده شده و از محبت اسلام و صبر کرده و حاضر شد بدروا مشاهدی که بعد دوست مریه بگوید و
 نماز کند و بر وی علی بن ابی طالب رضی عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ما اتفق مومنان من نفقة الا اجر فيها گفت آن حضرت فرخ نکر و پیسج
 مسلمانی از پیسج خرجی در مصارف نبیست خود و مکر آنکه اجر و ثواب داده شود در آن الا نفقته فی هذا التواب مگر خرج او درین خاک یعنی بنا کردن خانه که در
 وی اجری و ثوابی نبود و این در غیر صورت ضرورت و احتیاج و بنای بقاع خیر خواهد بود و الا بنای خانه او ضروری است اگر بر قدر مایحتاج باشد هم چنين بنای
 بقاع از مساجد و ریاط و مانند آن که ناسان مستحق و مستحب است رواه الترمذی و ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 و الله و سلم النفقة كلها فی سبيل الله الا البناء خرجی کردن همه در راه خداست یعنی ثوابی دارد اگر بر نیت تقرب کند مگر خرج کردن در بنا عمارات فلا
 خیر فی من نیت نیکی و ثواب در وی رواه الترمذی و قال هذا حديث غریب و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج
 یوماً و یومین معه و هم از انس است که آن حضرت بیرون آمد روزی و با جماعه اصحاب با وی بودیم فوای قبه مشرفه پس دید آن حضرت قبه
 بلند که یکی از بنهار بنا کرده بود و قبه بضم خا و غور گویند و فی الصراح قبه بنا کرده و در بر خیمه نیز اطلاق یافته فقال پس گفت آن حضرت بطریق الحجاز و تحمیر
 ما هذی جزا است این قبه یعنی او را که بنا کرده است قالوا هذه لفلان و فلان رجل من الانصار و گفتند صحابه این قبه مرفلان کس راست که مردی از
 انصار است قنکت و حملها فی نفسه پس خاموش ماند آن حضرت و چیزی نگفت و لیکن بر داشت و پوشید این حکایت را بطریق کرايهت غضب
 در باطن خود حتی لما جاء صاحبها تا آنکه چون آمد صاحب قبه فلم یسلم علیه فی الناس پس سلام گفت بر آن حضرت در مردم فاعترض عنه پس رو
 گردانید آن حضرت از وی صنع ذلك مراد از آن حضرت این فعل را چند بار یعنی آن مرد سلام میگوید و آن حضرت روی می گردانید از وی و جواب سلام
 وی نمی داد و حتی عرف الرجل الغضب فيه و الاعراض عنه تا آنکه شناخت آن مرد خشم را و در آن حضرت و روی مبارک گردانیدن از وی فشکی
 ذلك الى اصحابه پس شکایت کرد آن مرد از آن مرد اصحاب آن حضرت که مختص بودند بمصاحبت و مجالست وی و قال والله انی لا نکر و رسول الله
 و گفت آن مرد بخدا سوگند من نا آشامی منیم بخود و غیر خدا را صلی الله علیه و الله و سلم یعنی از خشم و کرايهت می نیم از حضرت وی که هرگز ندیده بودم سبب است
 وجه فصد است قالوا خرج فوای قبتك گفتند قصه آن است که بیرون آمد آن حضرت و دید قبه ترا و مکرده پنداشت آنرا فرجع الرجل الى
 قبه پس برگشت آن مرد بسوی قبه خود و فهد مهاجری سواها بالادب پس ویران کرد قبه را تا آنکه برابر ساخت آنرا از زمین فخرج و رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم فلم یبرها پس بیرون آمد آن حضرت روزی پس ندید آن قبه قال کنت ما فعلت القبه چه شد
 قبه قالوا شکى النبا صاحبها اعراضت عنه گفتند صحابه شکایت کرد بسوی صاحب قبه و وی گردانید آنرا از وی و پرسید که سبب آن چیست فاجبت
 پس خبر دادیم او را ب حقیقت حال فهد مهاجری ویران کرد و وی آن قبه را فقال پس گفت آن حضرت در سبب مکرده پنداشتن آن عمارت و خشم گرفتن
 بر آن اما ان کل بناء و بال علی صاحبها اکاه باشد هر بناسب عذاب است و آخرت بر صاحبش الا ما لا یبغی الا ما لا یبذل منه مگر چیزی که
 نیست چاره از ان و ضروری است و او را بودا و دوعن ابی هاشم بن عتبة بن عقیل بن عکرمه و سکون مشاءه و موحده و قرشی عیشی اختلاف کرده اند در تمام
 وی بعضی شبه گفته و بعضی شهم قال معاویه بن ابی سفیان برادر بنده بنت عتبه اسلام آورد و در فتح و وفات یافت در خلافت عثمان فاضل و صالح بود و روايت
 کرد زوی ابوهریره و غیر وی قال عبد الله رسول الله گفت محمد که بسوی من یعنی وصیت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و الله و سلم قال ما یخفیک من جمیع المال خادم و مرکب فی
 سبیل الله فرمود بنده است ترا از جمیع کردن مال یک خدمتکار و یک مرکب در راه خدا که بران سوار شوی و جهاد کنی یعنی اگر چیزی نگاه داری این دو چیز است زیاده بران اختیار کن
 یا صرف کن نگاه ندارد وی احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و فی بعض نسخ المصابیح عن ابی هاشم بن عقیل و قد وقع شده بالمال بدل التاب و روزن حقه و هو تصحیف و این

تصحیف عجب است و خطا و تغیر است در صورت خطی او که تا احوال ساقه و از بعضی روایه واقع شده و عن عثمان رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس لابن آدم حق فی سوی هذا المصالح نیست مرادی زاده استحقاق در غیر این چند چیز را حساب کرده بنشیند در آخرت بر این از جهت احتیاج و افتقار در زندگانی بدان بلیت مسکنه خانه که تواند کرد و در وی بر قدر کفایت و ثواب یواری به عود و قه و جامه که پوشیده آن خود را و جلف الخبز بکسیر جم و سکون لام مان شتر خشک بی نان خورش و نفق جیم نیز و ابیت کرده اند جمع حلقه بخی نان پاره خشک که بدان دفع کرشکی کند و الماء و آب که بدان تاب تشکی به نشاند و راه الترمذی و عن سهل بن سعد صحابی انصار سیت آخر من مات من الصحابة فی المذنبه قال جاء و جل فقال کففت آدم روی پس گفت یا رسول الله و لعی علی عمل اذا انما عملته راه نمای مرا بر کاری که چون بکنم آن کار را احببی الله و احببی الناس دوست دارد و مرا خدا می تعالی و دوست دارند مرا آدمیان قال گفت آن حضرت در بیان آن عمل که درخواست از هد فی الدنیا میباید الله نفرت کن و نخواه و دنیا را و رغبت کن در وی تا دوست دارد و ترا خدا می تعالی فی الصراح زهد را خواهی خلاف رغبت و از هد فیما عند الناس میباید الناس و رغبت کن در آنچه نزد مردم است تا دوست دارند ترا مردم و راه الترمذی عن ابن مسعود ان رسول الله روایت است از عباد بن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام علی حسیر خواب کرد و بر بوریا مقام و قد اثر فی جسده پس بر خاست و تحقیق تاثیر کرده بود و بر یاد رفتن مبارک او و نقش گرفته بدان فقال پس گفت ابن مسعود یا رسول الله لو امرتنا ان تبطلک و تعطل الکریم فرمودی ما را که بکسیر انیم برای تو فرستهای نرم و بسیار برای تو و وجه تنعم و آسایش بهتر و خوش تر بودی از خواب کردن تو برین حسیر در رشت فقال مالی و للدنیا پس فرمود آن حضرت چکار می کنی و دنیا را و ما انما والدنیا الا کواکب و فتم من بادیا کرمانند سواری که استظل تحت شجرة ساری حبت زیر درختی و هم سواره بایستادیم و ارج و ارج و ترکها پست رفت و گذاشت آن درخت را و تخصیص سوار بجهت قلت مدت مکث و سرعت ذهاب است چه معلوم است که بر پشت اسب چند توان ایستاد و نیز درین اشارت است به بعد مقصد و اهتمام بقطع مسافت آن و عدم تعلق و التفات بخیزی دیگر که مانع آید از آن و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود اعطوا لیاخی عندی رشک بر دوشده ترین و دوستان من نزد من کمترین خفیف الحاذی مسلمانان است یک بار پشت و حاذی تخفیف ذال معجزه پشت مرکب و خفیف الحاذی و لیل المال و العیال کذا فی القاموس و قال فی الصراح قلیل الحاذی خفیف الظفر و خط من الصلوة هذا و ندی سبب عظیم از نماز از کاش آن و حضور در آن و چون شواغل و تعلقات اهل و مال کمتر دارد و لاجرم کثیر الصلوة و وافر بحضور خواهد بود و درویشان که ترک دنیا و قطع تعلقات کند برای آن کنند که نماز و عبادت مولی تعالی بحضرت رواند کرد چنانکه فرمود احسن عبادة و به نیک کرد و تمام و کمال کرد این مومن پرستش پروردگار خود را و اطاعه فی السرو اطاعت کرد پروردگار را پنهان و در خلوت چون کار دنیا ندارد و بیرون نمی رود و با مردم اختلاط نمی کند و هم در خلوت عبادت مولی تعالی مشغول است و کان غامضا فی الناس لایبدا و الیه بالاصابع و هست آن مومن گننام در مردم اشارت کرده نمیشود و بسوی او بانگشان یعنی مشهور و انکشت نامی خلق نیست و کان و ذقه کفا فاضبر علی ذلک و هست روزی او بقدر مایحتاج پس صبر و قناعت کرد و بران ثم فقد بیده پسترنقه کرد آن حضرت بانگشان دست مبارک خود چنانکه در ابرام نقد کنند یکی بعد از دیگری و برداشتن طایر وانه را یکی بعد از دیگری نیز نقد گویند و گفته اند که مراد از آن سرانگشان است بر یکدیگر نقد تعجب و تقلیل فقال پس گفت آنحضرت عجبت میته شایب کرده شد مرک و وی در دورد و دزدان عالم زور بر قنقه و آشوب بجوار قدس یا مراد آن است که این چنین کس زود و آسان جان میدهد بجهت قلت تعلق بدینا و غلبه شوق آخرت و بعضی گفته که مراد قلت موت مرک و تجنیز و تلفعین اوست چنانکه مونت میبشت او در حیات نیز کم بود و قلت بواکیه کم اند زمان که بکشد و بر مرک وی قل تواتر کم است میراث وی که گداشته چون رزق وی بر قدر کفاف بود آنچه از پس وی مانده باشد چه خوا بود و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض علی و بی لیجعل لی طعاما مکه ذهبی عرض کرد و ظاهر و پیدا ساخت بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطما که و اطلا و بطما و بطع حامی روان شدن آب فراخ که در وی شکر نیزی بار یک باشد و مراد بطلا گردانیدن بطما که گردانیدن آن وادی است بطلا که گردانیدن سنگی نیز با و اطلا و این ظاهر تر است چنانکه در فایت و دیگر آیه که گویای که و اطلا ساز و نعلیست اگر خواهی برای تو بطما که و اطلا سازم فقلت لا یا رب پس گفتم نمی خواهم ای پروردگار من که از برای من بطما که و اطلا سازم و لیکن اشبع یوما و اجوع یوما و لیکن میسر نمی آید که روز و گرسنه می مانم روز دیگر فاذا جعت تضرعت الیک و ذکر تک پس چون گرسنه می زاری و نیاز مندی کم بنویسوی تو و یاد کنم ترا و ذکر تو گویم و اذا اشجعت جلد تک و شکرتک و چون سیر شوم ستایش تو کنم و سپاس گویم ترا یعنی من فقر اختیار دارم روزی سیر و روزی گرسنه باشم تا بهیشتن مقابله صبر و شکر پروردگارم و این تعلیم و تنبیه است امت را بر اختیار فقر و قناعت و دلیل است بر آنکه فقر افضل است از غنا و راه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن محسن بکسر جم و سکون حاذی و قنصا و مطمین صحابی است معده و در اهل مدینه و حدیث وی در ایشانست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من

اصبح منکم انما فی سببه کسی که صبح کرد از شما در حالی که این است در سرب خود و سرب بفتح سین و کسروی و سکون را بهر دو روایت آمده و روایت کسر
 اونی است بفتح معنی طریق و وجه و سینه و کسر طریق و حال و قلب و نفس و این معنی همه مناسب مقام است حاصل آنکه هر که صبح برخاسته این و فارغ ببال
 و بی تشویش و سرب بفتح تن معنی خانه در زیر زمین مثل خانه های و خوش نیر آمده و اگر روایت آن صحیح باشد این معنی نیز مناسب است یعنی در خانه که مثل سوره نوح
 و ر و باه است افتاده از آفات زمانه این است معافی فی حبله عافیت کرده شد و تندرستی داده شد و بدن خودش و غنچه قوت یومه و زود است
 قوت یکروز فکنا حیوت له الدنیا پس کو یا که کرده شد و جمع کرده شد برای او دنیا بخیر و فایزها بخواب و اطراف خود یعنی کو یا دنیا تمام نزد اوست و خدا نیز
 جمع خود را یعنی جانب و طرف مثل عصفور و عصافیر و جهور و جاهیر و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن المقدام بن معدیکوب
 بکسر الصحالی است نزول که در مجلس با قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما ملأ آدمی و غناه شوا من بطن پر کرده آدمی آوندی را به تر از
 شکم یعنی شکم به ترین آوند هست که پر کرده شود و از پر کردن وی شرها و بدیها برمی خیزد که نتوان گفت بحسب ابن آدم اکالات یقمن صلبه بس است آدم زاد
 لغیر خدا که راست و بر پا دار نما سخنان پشت او را فان کان لا محاله پس اگر هست آدمی که البته پر میکند شکم را و قناعت نمی کند با دنی قوت فثلث طعام و ثلث
 شرب و ثلث لفسنه پس باید که سه حصه سازد شکم را یک حصه جای طعام و یک حصه جای آب و یک حصه برای دم زدن و نفس تنگ نشود و هلاک نکند
 و واه الترمذی و ابن ماجة و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمع رجلا یقشع آن حضرت شنید مردی را که آروغ میزد
 بمبالغه و شایع کرات ثلثه جیم و مادر و غ قال اقصر بفتح بجره من شباک پس گفت آن حضرت باز ای ازار و غ خود مقصود دنی از سیر خوردن است که پشت
 آروغ زدن کرد و دلدن از فرمود فان اطول الناس جوعا یوم القیمه اطولهم شیعا فی الدنیا زیرا که درازترین مرد از روی کر سکی روز قیامت درازترین است
 است از روی سیری در دنیا یعنی هر که در دنیا سیر تر در آخرت کر ستر و واه فی شرح الترمذی و عن کعب بن عیاض بکسر و تخفیف تخمیه
 و ضا و جمعه صحالی محد و در شامین روایت کرده از وی جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان لكل امة
 فتنه بدستی که مر هامت راقنه و امتحان و آزمایش از جانب حق است و فتنه امتی المال و آزمایش امت من مال است یعنی ایشان را حق غنی
 میکرد و اموال میدهد تا بیا زاید که بر حد استقامت می مانند یا نه و واه الترمذی و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یحیی یا بن آدم
 یوم القیمه کانه یذبح آورده میشود و آدمی را روز قیامت کو یا که بره ایست در ضعف و حقارت و بوی اولادیش مثل غم و از اولاد مرغ برده و اولاد جمعه
 متفقین جیم در آخرت بره جمعه بد جان بکسر فیه قف بین بدی یا بعد پس استاده کرده میشود و پیش خدای تعالی فقیول پس میگوید حق غر و جل اعطیتک
 و خولک و انعمت علیک این هر سه عبارت نزدیک هم اندر معنی اعطیتک و آدم تر یعنی اموال و اشیاء و خولک یعنی دادم ترا خادم و داده و غلامی را
 تحویل داد و ملک کرد و اندین چیزی را یقال خول الشی اعطاه ایاه و فی القاموس الخول محرم که آنچه و از خدا تعالی از نعمتها و غلامان و دوان و خزان از خواش و ثروت
 علیک و انعام کرد و م بر تو این شامل است همه را پس می گوید حق سبحانه بنده را که این نعمتها بود و آدم فما صنعت پس چه کار کردی و چگونه شکر آن کردی فقیول
 رب جمعه پس میگوید ای پروردگار من جمیع کردم مال را و ثمره و افزون گرداندم آنرا بسو و اگر می و باز که گاهی تمیز نامی کردن مال و افزون ساختن آن و ذکر
 اکثر ما کان و گذاشته ام آن مال را در دنیا بیشتر از آنچه می باشد فاجعنی ایاک به کله پس باز گردان و بفرست مرا و نایاب تر از آن مال را بهر فقیول پس
 میگوید پروردگار ای ما قدمت بنام آنچه پیش فرستاده و حیات خود از مال الا ان مال مناده در دنیا فایده ندارد و ممکن نباشد باز فرستادن فقیول پس
 میگوید آدمی رب جمعه و ثمره و تزکته اکثر ما کان فاجعنی ایاک به کله پس چون چیزی پیش فرستاده است شرمند میشود و جوابی مطابق
 سوال نمی یابد همان کلمه را باز میگوید چنانکه حادث گناه کاران و مهتو ناست که عذر صحیح ندارند بر ایشان باشد فاف اعطاکم بقدم خیرا پس ظاهر میشود که
 وی بنده ایست که پیش فرستاده است نیکی را و خیر معنی مال کثیر تر یا بدیهی میگوید به الحی النادیس که زانیده میشود و حکم کرده میشود و او را بسوی اتش و دوزخ
 و واه الترمذی و ضعفه روایت کرد این حدیث را ترمذی و ثبت بضعف کرده زیرا که در اسناد او ضعفی هست و عن ابی هریره قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول ما یسأل العبد یوم القیمه من النعمیم بدستی که اول پرسیده شدن بنده روز قیامت از نعمت ان تعالی
 اینست که گفته میشود ایاک الم نصح جمیع آیات است نکر دانید من ترا و قول من الماء البارد و سیراب نگردانید من ترا از آب سرد و نیکو آب سرد و شربت
 نعمتی عظیم است بی از بزرگان با بر بدی خود گفت ای پسر سرده دگر و بخواب را زیرا که آب سرد و یون می آرد و شکر از درون دل از او خود یاد و دارم که چون آب سرد
 میخورم و دگر در فتنه و دانی می باسیت تا بحال خود بیاید و چون بحال خود می آمد می گفت سبحان الله این چیست و چه جوهر است و چیزی از عالم ذوق و توحید می گفت که حکیم
 رحمت الله علیه و واه الترمذی و عن ابن سعد و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تزول قدما من اعم یوم القیمه در میرو و پایهای آدمی روز قیامت یعنی ایستاده میلند و او را
 در بارگاه خداوندی حتی یسأل عن خمس تا که پرسیده میشود از پنج حالت عن عمره فیا افناه پرسیده میشود از آنچه بدی که در چه کار سپرد و عن شبابه فیا ابلا و پرسیده میشود

انجانی وی که در چرخ کینه گردانید آنرا کویا جانانی لباسی نواست که رفته رفته کینه میگرد و عن باله من این کتبه و پرسیده مشو و از مال وی کار کجا کرد آورد و بهم رسانید
و فیما نفقه و در چه چیز صرف کرد و ما ذاعلم فیما علم و پرسیده میشود که چکار کرد در چیزی که دانست یعنی تعلیمی که خواند عمل کرد و یا نه و راه الترمذی و قال هذا حدیث
غریب الفصل الثالث عن ابی ذرین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لدر و انست ازانی در که آن حضرت گفت مرا و را انکست
بنحیر من احر و لا اسود تو نیستی بهتر از بنحیر من و از عرب عجم را حکم کند باغبان که تشریح و پسیدی که غالب است بر رنگ ایشان و عرب را سود خوانند باغبان علیه
سنبری و سیاهی بر ایشان فرمود تو از یکس بهتر از بنحیر من و از عرب عجم را حکم کند باغبان که تشریح و پسیدی که غالب است بر رنگ ایشان و عرب را سود خوانند باغبان علیه
و نسب فی تقوی و عمل صاحب سبب فضیلت بنود خوانند فرمود و می سازه ان اگر که حدیث است که رواه احمد و غنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما زید
عبد فی الدنیا الا انبت الله احکمه فی قلبه لی رغبتی بخروجی بده و در دنیا و ترک دنا و اگر که رواه احمد و غنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما زید
کردانید حکمت زبان او را و بصره عیب الدنیا دار ما و دوا و دنیا کردانید او را چنانچه باید بعین القیاس عیب دنیا را و در دنیا که چه عیبها و گرفتاریها دارد و دوی
از آنکه بجهله و سبب آنرا دفع توان کرد و علاج نمود اگر چه در اول عیب دنیا و در دوی او را دانست است که زود اختیار کرده و لیکن بعضا و نورانیت که از زهد در
دل پیدا می شود تحقیق حال چنانکه باید کشف کرد و در اول کار شوی و فرجی از آن داشته باشد در آخر مطلق اذن پاک و مبرا بر آید چنانکه فرمود و آخر چه منها سالما لی و اهل السلام
و بیرون او را و احق تعالی از دنیا سلامت بسوی دار السلام یعنی بهشت تلویح است بآنکه حقیقت سلامت تمام و کامل در دار آخرت است و بهشت در دیشی را
پرسیدند که چه حال دارد بگفت خیر و سلامت است انشاء الله اگر در بهشت در ایم رواه البیہقی فی شعب الایمان و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
قد افلح من اخلص الله قلبه للايمان تحقیق رستگاری یافت کسی که ساده و بی آمیزش گردانید خدای تعالی دل او را برای ایمان یعنی ایمانی عطا کرد و خالص از آمیزش نفاق و
جعل قلبه سلیم و گردانید دل او را سالم از جمیع ذایم و آفات و خالی از ذکر ما سواي خود و لسانه صادق و گردانید زبان او را راست است کو و غنه مطهره و گردانید نفس او را
رام و مطیع فرمان حق و قطبیه مستقیمه و گردانید خلقت و طبیعت او را راست بی میل و ریع بجانب باطل و افرات و فقر و طعنه و کج رفتار و جعل اذنه مستمع و گردانید
کوش او را شنو که سخن حق بشنود و عینه ماطره و گردانید چشم او را بینا که آیات صنع پروردگار را ببیند فاما الاذن ففتح الماکوش بحبت رسانیدن او کلمه حق را بمل بهشت
بفتح در و دوقیع بفتح قاف و کسر آن و سکون نیم و بفتح قاف و کسر سیم آنچه نهاد و میشود در دهان طرف و نیجه میشود در وی روغن و شراب و مانند آن و بی افتد و ظرف
هم چنین می در آید سخن حق از راه کوش بدل و اما العین فمقره لما یوئى القلب اما چشم پس قرار دهنده و ثابت دارنده است و چیزی را که نگاه میدارد دل آن چیز را و دعا
او میگرد و یاد عامی گردانید آن چیز را و در می آید در آن و نظر باین و معنی القلب را مرفوع و منصوب خوانند و حاصل آنکه از راه چشم نیز در دل چیزی را می در آید و قوا
می یابد و ثابت میماند در آن چنانکه از راه کوش بعد از آن حاصل برود و حکم باین کرد و بقول خود و قد افلح من جعل قلبه داعیا و تحقیق رستگاری یافت کسی که گردانید خدا
تعالی دل او را بگردانید دل خود را و احق تعالی حلقه نگاه دارنده حق رواه احمد و البیہقی فی شعب الایمان و عن حقه بن عامر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و انبت
الله غر و جعل یعطى العبد من الدنيا على ما تحب ما یحب چون منی خدای تعالی را که می دهد بنده را از دنیا با وجو و کفایت او یا در بدل کفایت او که میکند آنچه دوست میدارد
بنده فاما هو مستدراج پس نیست آن دادن که راستدراج و مکر الهی تعالی شانه و مستدراج در لغت پای پیای بر بدن کسی را و مستدراج حق تعالی بنده را است که سرکار
معصیت کند بنده به بد او را نعمتی نو مانده و مکر او را و مصلحت دهد تا بنده که مان بر دگر این لطفی است از پروردگار تعالی در حق وی پس توبه و استغفار از معصیت
نکند و مغر و دگر و دگر که مان بیکر او را و بعد از آن که مان بر دگر این لطفی است از پروردگار تعالی در حق وی پس توبه و استغفار از معصیت
این آیت را که در معنی استدراج و در دایقه است فلما نسوا ما ذکر و ابده پس هرگاه که فراموش کردند کاران چیز را که تذکر کرده شدند بدان چیز فحقا علیه السلام
کلمتی کشادیم بر ایشان در راهی هر جز را از نعمتهای دنیا حتی اذافر و اموال او تو اما آنچه چون خوشحال شد به چیزی که داده شد تا نعم خدا را به نعمت کریم ایشان را بیک فاف
هم بسلو پس ناگاه ایشان متحیر و نا امید شدند و اهل بیت معنی تحیر و نا امید می آید اشتاق اهل بیت از دست رواه احمد و عن ابی امامه ان رجلا من اهل الصنعة اهل صنعه حماد
بود و از قهر او غمنا می صحابه که در صنف مسجد می بودند و صنف مسجد موضع بود و از مسجد شریف که محاط بود یعنی سایر و در بقیع پوشیده و اصل آن مسجدی بود که در آن مسجد
که قبله بیت المقدس بود و آنرا ساخته بودند و چون قبله بیت کعبه شد آن موضع را هم بر آن حالت گذاشتند و این جامع در آن جاساکن می بودند و مقدار نهفتاد و هشتاد
تن و گاهی کمتر میشد و گاهی بیشتر و ایشان را از منزل بودند و نه ملل و نه دله در مقام زهد و توکل نشسته و بر با صفت و مجاهده و ذکر و تلاوت قرآن و حفظ احادیث رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بوده و اقیاس انوار می نمودند و ایشان را ضیاف الله میخوانند و از خفای صحابه خدمت ایشان میکردند و توت میرسانیدند و بمنابر
خود میمانی می بردند و خدی در حوزة غایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بودند و از خانه آن حضرت طعام میخوردند و گاهی با بحث و موعظه آن حضرت
در تکیه طعام می گشتند چنانکه یک کاسه شیر به کفایت میکرد و احادیث حدیث باب بسیار است و آن حضرت مامور بود که با ایشان نشیند و با ایشان باشد پس با
بعضی شریف خود ایشان را مشرف میافت و میبخت که من کی از شما دم بشارت میداد ایشان را که در آخرت شما با من باشید و با من بهشت در آید و ابو هریره

از ایشانست بیت ملاخوش باش کان محبوب جان را بدرویشان و مسکینان سری هست و اسناد و اقتساب طایفه صوفیه درین طریق از ایشانست اگر چه اشتقاق لفظ صوفیه از صفة تکلف است اما بمعنی موافق است رضی الله عنهم اجمعین پس ابوامامه روایت میکند که مردی از اهل صفة توفی و ترک دنیا را مردی که داشت یک دنیا را که از جای هم رسیده بود و از پس وی ماند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که این دنیا را دانی است بر جسم و پهلوی حال و می تمیخ است بمعنی قول وی سبحانه فکوی با جابه هم و جنوهم و ظهورهم قال گفت ابوامامه ثم توفی آخرت بر مردی دیگر از اهل صفة فتزک دنیا پس بگذاشت و دنیا را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که این دنیا را دو دنیا و داغ اند که هر دو را آوردن و نگاه داشتن یک دنیا را و دنیا برای وقت حاجت در شرح کنایه نیست بلکه اگر کسی بنده بعد از ادای زکوة ممنوع نباشد ممنوع گنجی است که از آن حق زکوة او انداخته و لیکن شان اهل زکوة و تارکان دنیا که همه را گذاشته و از همه چشم پوشیده و صحبت فقر آفریده بر در فقر و توکل نشسته و منتظر ولوج و دخول در درگاه قرب مولی تعالی گشته اند دیگر است که بایان تشبیه و تویح بر کذب دعوی فقر و فقر را است و لهذا راوی گفت مردی از اصحاب صفة مرد و نکست مردی از اصحاب مرد یعنی از اصحاب صفة بود که موسوم با هم فقر و زهدند و در صحبت ایشان نشستن و دعوی حال ایشان کردن منافی جمع در هم و دنیا را است اگر چه کاربرد دیگران آسان است و واه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن معاویه انه دخل علی خالده ابی هاشم بن عتبة و احوال وی در فصل ثانی که شدت یهوده معاویه بر حال خود که ابو هاشم بن عقیله است در ادعای دت کند وی را فبکی ابو هاشم پس بگریست ابو هاشم و اضطراب نمود فقال پس گفت معاویه یا بیکیک یا خال چه چیز در گریه آور و تر لای حال من اوجج یشتیرک آیا در وی در قلق و اضطراب دارد و ترا و شاعر بقیع شین محمد و سکون بهره و زای در آخر در اصل بمعنی جای درشت که شک بسیار دارد و آمده و بمعنی قلق و اضطراب بیشتر آید بشیر بنضم یا سکون سکن و کسر سبز از اشارت بمعنی اطلاق یعنی در قلق و اضطراب انداختن ام حوص علی الدنیا و قلق و اضطراب دارد و حرص بر دنیا و زیاده آتی مال در آن خود هیچ کی نیست همه معی است بخواجه آنچه خواهی قال کلا گفت ابو هاشم چنین نیست که تو گفتی نه در دارم نه حرص و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عند النبیاء عند المخذبه و لیکن قلق و اضطراب من از است که آن حضرت عذر کرده بود بسوی ما یعنی وصیت کرد و ما را یعنی اصحاب را که نکرتم من و عمل نکردم بان نصیحت حسن ادای عبارت این مرد و بنید که در النبیاء صیغه جماعت آورد و گفت که وصیت کرد پیغمبر همه را مخصوص من و تو نشاخت و عمل نکردن و قبول و وصیت نمودن را مخصوص خود کرد و اندید و بدیگری نسبت نکرد قال گفت معاویه ما ذلک و چه خیرت آن عهد و وصیت که پیغمبر کرد قال گفت ابو هاشم سمعته یقول شنیدم آن حضرت را که میگفت انما یکفیک فی جمع المال خادم و مرکب فی سبیل الله اینست جز این نیست که بنده کی میکند ترا از جمع و فراهم آوردن مال یک خادم و یک مرکب که بدان در راه خدا جدا کنی و انی ارا فی قد جمعت بیتی من می یام خود را که تحقیق جمع کرده ام بمعنی انواع و اصناف احوال و اشیاء را و او احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ام الدرداء قالت قلت لابی الدرداء ام الدرداء که زوجه ابو الدرداء از فضیلهای صحایات بود گفت که گفتم ابو الدرداء مالک لا اطلب کما یطلب فلان چه شده است ترا که چیزی نمی طلبی و سوال نمی کنی یعنی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باز یاران خود و الله علم خانه که طلب میکند فلان و فلان فقال فی سمعت رسول الله پس گفت ابو الدرداء از آن جهت طلب و سوال نمی کنم که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت ان باکم عقیقه کوه و ابدستیک پیش شام عقیقه میخست است که دشوار است بر آمدن بر آن و عقیقه قطع عین و قاف جای بر آمد بلند در کوه و ملود اینجا عقیقات آخرت است از موت و قبر و خسرو اموال قیامت لایحوزها المشکون نمی توانند که شدت از آن عقیقه کران باران فاحب ان اتخفف لثلاث العقیبه پس دوست می دارم که پرسبک شوم برای آمدن آن راه است و دور دراز و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مل من احدی شی علی الماء الا ابتلت قدماه آیا است میچ کی که برود و بگذرد بر آب مگر آنکه ترکزد و پایهای او قالو گفتند لایا رسول الله هیچ کسی نیست که بر آب رود و ترکزد و پایهای او قال گفت آن حضرت کذلک صاحب الدنیا لا یسلم من الذنوب هم چنین دنیا را سلامت نمی ماند از گناهان البته هر که در دنیا افتاد خطاها و وی سر برزد و راهها را وایت کرد این دو حدیث را باقی فی شعب الایمان و عن جبرین بن غیر هر دو هم بلفظ تصغیر اول بحم و با و ثانی بنون و فابا بعی محضرم است دریافت زمان حیات آن حضرت را و سلام آورد و در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه توفی سنه خمس و سبعین و قیل نه ثمانین مسلما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن حضرت ما اوحی الی ان اجمع المال و می فرستاده نشد بسوی من که جمع کنم و فراموشم مال را و اکنون من التاجرین و با شتم از باز زکات و سوداگران که مال جمع کنند و براتی تا انهم کن اوحی الی ان سح بحد ربک و کن من الساجدین و اعد ربک حتی باتیک یقین و لیکن وحی کرده شده است بسوی من که دایم اوقات را به تسبیح و میخوردن عبادت خصوصاً نماز مشغول و مشغول دارم و تا آخر اوقات عمر بدان مشغول باشم و دیگر مرا فرصت و مجال اشتغال تجارت و وسیع و فراوانی دنیا کجا رحمت الله انکم بکم ضرورت حیات و نیازت را قیاج بایان روی آرام و کار کنم و آن نیز چون مترون بجن نیت و اقامت حق عبودیت و ذکر و شهود ربوبیت در بارگاه عبادت و واه فی شرح السنه و ابو نعیم فی الحلیه عن ابی سلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم من طلب الدنيا حلالا لا کسی که طلب کند دنیا و اموال و اسباب آنرا بر وجه حلال استخفافا عن المسئلة از جهت طلب پارسائی و بازداشتن نفس از حرام
و سوال کردن از مردم و سیعاً علی اله و از جهت کسب و کار کردن بر اهل و عیال خود و تعطفاً علی جاده و از برای مهربانی کردن بر همسایه خود یعنی الله يوم
القیمة و وجهه مثل القتر لیلیة البدن پیش می آید خدای تعالی را در روز قیامت و حال آنکه روی او مانند ماه است در شب چاره و من طلب الدنيا حلالا
مکاترا مفاخر اموالیا و کسی که طلب کند دنیا را بر وجه حلال در حالی که طلب زیادتی کند است در مال و نازنده است بر مردم مال و دریا کننده و نماینده مردم مال خود را
یعنی اگر قصد می کند و می بخشد بر وجه ریاسید هاین را از جهت آن گفتیم که ریاسید عبادت و امر خیر و دزد و غیر آن پس در نفس مال مغفرت رود نه مراده لقی الله تعالی و علیه
غضبان ملاقات میکند خدا و حال آنکه دشمنی تعالی بر وی خشناک است عزیزین در طلب مال حلال بقصد مکاترت و مغفرت و مرادات این حال است و در طلب
مال حرام چه حال خواهد بود و راه البقی فی شعب الایمان و ابو نعیم فی الحلیة و عن سهل بن سعدان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال ان هذا الخمر خزانة ملک
الخرزین مفتاح فرمود آن حضرت این خمر یعنی مالهای کثیر خزینه است که مران خزینه را کلید است عبارتست از وجود خردمندان که خزینه را بگشایند و بگشند
فطوبی لعبد جعله الله مفتاحا للخیر پس خوشی و خوشی بادر بند و بلکه گردانیده است خدای تعالی او را کلید خیر یعنی سبب فتح باب نیکی و بخشش مال
مغلا قال للشر سبب بستی باب شر و بخل و ویل لعبد جعله الله مفتاحا للشر مغلا قال للخیر و ملک بادر بند و بلکه گردانیده است او را خدای تعالی کلید
شر و سبب فتح باب آن و سبب بستی باب خیر و راه ابن ماجه و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم
و سلم اذالم یبارک للعبد فی ماله چون برکت داده نشود بنده را در مال وی جعله فی الماء و الطین سبک و انداختن مال را در آب و گل یعنی در بنا و عمارت
بهمان معنی که گذشت و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال اتقوا الحرام فی البنیان پر بنر کنید اتفاق مال حرام را در بنا و عمارت
اساس الخراب زیرا که اتفاق مال حرام در بنا و عمارت و اصل خرابی دین است یا خرابی عمارت است و ازین جا مفهوم میگردد که اگر از مال حلال صرف کنند
موجب خرابی نبود و بعضی گویند که معنی این عبارت این است که پر بنر کنید از کتاب حرام را که در بنا کردن لازم می آید و برین معنی حرام همان بنیان است و
معنی کلید فی مثل آنکه گویند درین حلقه و در ظل آهن است و حال آنکه حلقه عین و در ظل آهن است نه آنکه ظرف آهن است و مراد از خراب خراب دین است
و احتمال دارد که خراب بنیان باشد یعنی بنکر دین اساس و بنیا و خرابی است که آخر خراب شدن است چنانکه در حدیث آمده است لدو الموت و انبو الخراب
که فی بعض الشروح و اگر مراد از حدیث آن دارند که پر بنر کنید از کتاب حرام و معصیت در بنیان یعنی بنای عمارت برای آن کنید که در آنجا بنشیند و فسق کنید و
بالو بدان صحبت دارید و هر بنایی که در وی فسق کنند آخر خراب گردد و نیز صورت دارد و الله اعلم و رواها روایت کرد این و در حدیث را البقی فی شعب
الایمان و عن عائشة رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال الدنيا دار من لا دار له دنیا سرای کسی است که نیست
سرار و ارجون دنیا فانی شدن است و اقامت و خلود و زندگانی خوش و روی ممکن نیست هر که دنیا را خانه خود گرفت کو یا نیست او را خانه و هم چنین قول او
و مال من لا مال له و دنیا مال کسی است که نیست و او را مال یعنی مقصود از مال اتفاق اوست در خیرات و مرصیات الهی و چون در شنوات و لذات
دنیا و صرف کند ضایع است و از حکم البیت بیرون است پس کو یا مال نیست و در بعضی جواشی نوشته که مراد آنست که دارد دنیا را و در توان گفت
و مال او را مال نتوان خواند از جهت فنا و هجرت آن و مرجع این نیز به معنی اول است و تواند که مراد آن باشد که دنیا خانه کسی است که نیست او را خانه در
آخرت و مل کسی است که نیست او را خانه و مال در آخرت یعنی هر که دنیا را خانه گردید و متمکن و مطمئن گشت بدان و مال آن اندوخت بجان بقا و خلود چنانکه
فرمود ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحمیة الدنیا و اطاعوا بها و فرمود و ایحسب ان ماله اخلده و او را در آخرت خانه نباشد و غنای نبود و لیا جمع من عقل
و از برای دنیا و بقا و تمتع در آن جمع می کند مال بسی که نیست عقل را و ایلام لها زاید است یعنی جمع می کند دنیا را کسی که عقل ندارد و راه احمد و البیهقی
فی شعب الایمان و عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم یقول فی خطبته حذیفه میگوید که شنیدم آن حضرت را
که میگفت در خطبه خود الخمر حرام الاثم شراب خوردن جمع گناهان است یعنی همه گناهان در وی جمع است و از وی بوجود آید و از وی زاید و بلند او را ام گناه
خوانند و فی الصراح جماع الشیء بکسر جمع چیز می و يقال الخمر جماع الاثم و النساء جماع الشیطان و زنان اسباب و آلات شکار شیطان اند و جماع جماع
بر وزن کتاب یعنی مصیده به معنی آنچه بوی شکار کند یعنی دام و حبس الدنیا را اس کل خطیئة و محبت دنیا سر هر گناه است چه از کتاب معاصی و
مخطورات و شنوات که گنجه محبت دنیا کنند و محبت آخرت موجب ارتحاب معصیت شود و قال کف حذیفه و سمعته یقول و شنیدم آن حضرت را
که میگفت آخر النساء حیث اخرهن الله پس اندازید زمان را آنجا که پس انداخته است یا ازین جهت که پس انداخته است ایشان را خدای تعالی در ذکر و
شمارت و جماعت و فضل و ترتیب و راه و دین و روی البیهقی منه فی شعب الایمان عن الحسن بن مسروق روایت کرد این تمام حدیث را
چنانکه مذکور شد درین روایت کرد بیهقی از حماد بن حذیفه در شعب الایمان از حسن بصری بطریق ارسال همین مقدار که حب الدنیا ماس کل خطیئة و عن جابر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اخوف ما اتخوف على امتي بدريتيك مبشرين انهم قد تيسر من براميتهم
 وخرانت الهوى وطول الامل الهوى نفس ودرانی امید در زینتن فاما الهوى فيصدق الحق اما الهوى نفس پس باز میزد از حق و اما طول
 الامل ففني الاخرة واما درانی امید زینتن پس فراموش میگرداند آخرت را و هذه الدنيا متحلة ذاهبة واین دنیا گنج کجاست و رنده است
 و هذه الاخرة متحلة قادمة واین آخرت گنج کشته آید است یعنی دنیا دم بدم میرود و میگذرد و آخرت دمبدم می آید و از اینجا دنیا و کدشتن آن
 زودتر مفهوم میگرداند اگر آخرت بجای خود باشد و دنیا بدان سو برود و هم آخرت میگذرد و تمام میگرداند و چه جای آنکه آخرت نیز از آن سو بدین سو می آید و دنیا نیز
 سو بدین سو میرود و هم در میان راه تمام کرد و لکل واحدة منها بنون و هر یکی از دنیا و آخرت را پسران آن یعنی تابع و محکوم فان استطعتم ان
 لا تكونوا من بني الدنيا فافعلوا پس اگر میتوانید که نباشید از انبای دنیا و پسران وی به کنسید از انبای کار به کنجید که از پسری دنیا برانید و تابع و طالب و
 محکوم آن نباشید فانکم اليوم في دار العمل زیرا که شما امروز در دنیا ایستد که خانه عمل و جای کار کردن است و لاحساب و حسابی نیست در دنیا بر
 عمل و انتم غدا في دار الاخرة و لا عمل و شما فردا در دار آخرتید که عمل نیست و در وی بلکه جای حساب است و واه البیهق في شطب الايمان
 و عن علی رضي الله عنه قال اوتحتل الدنيا مدبرة كوج کرده است دنیا در حالی که پشت دهنده است و اما یعنی رنده است اینست بمعنی دهم
 که در حدیث سابق مذکور است و اوتحتل الاخرة مقبلة و کوج کرده است آخرت در حالی که روی آورنده است بما و لکل واحدة منها بنون فکونوا من
 انباء الآخرة و لا تكونوا من انباء الدنيا و هر یک از انبای بنون اند پس باشد از انبای آخرت و نباشد از انبای دنیا فان اليوم عمل و لاحساب زیرا که امروز یعنی
 در دنیا عمل است و نیست حساب و غدا حساب و لا عمل و فردا حساب است و نیست عمل و واه البجادعی في توجیه باب روایت کرده
 است بخاری این حدیث را از علی رضي الله عنه در عنوان کتابی موقوف بر علی و از حدیث جابر معلوم شد که اصل آن مرفوع است و مضمون این مضمون
 اوست و عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه و اما در حدیث جابر معلوم شد که اصل آن مرفوع است و مضمون این مضمون اوست و عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه
 پس گفت در خطبه خود الا ان الدنيا عرض حاضر و انما الآخرة باقية بدريتيك و دنیا متاع عیست غیر ثابت حاضر یعنی گفته که عرض جز نیست که ثابت
 ندارد و فی الصراح قال نیا یا کل من البر و الفاجر میخورد و از وی نیکو کار و بد کردار یعنی مومن و کافر فاسق و مطیع همه از رزق دنیا نصیبی دارند الا ان
 الآخرة اجل صادق و انما آگاه باشید بدريتيك آخرت مدتی است معین موعود و صادق یعنی محقق و ثابت و يقضى فيها ملك قادر و علم
 میکند در آخرت بر بندگان پادشاه توانا الا وان الخیر کله بخیر و فی الجنة دانا و آگاه باشید بدريتيك که خیر و خوبی همه بتمام جمیع اطراف و احوال
 خود و بهشت است الا وان الشر کله بخیر و فی النار دانا و آگاه باشید بدريتيك بدی و رشتی همه با فروع خود و در زرخ است الا فاعملوا و انتم
 من الله علی خد و آگاه باشید پس عمل کنید و حال آنکه شما از فذاب و حساب خدا بر ایمید یا عمل کنید و ترسان باشید که قبول قضا و قدر و علموا انکم
 معصون علی اعمالکم و بدانید که شما عرض کرده میشود بر علمای خود و جبارت محمول بر قلب است یعنی علمای شما عرض کرده میشود بر شما یا معنی این
 است که شما عرض کرده میشود بر حضرت پروردگار تعالی چنانکه علمای شماست فمن عمل مثقال ذرة خیر ابراه و من يعمل مثقال ذرة شرا یراه
 پس هر که عمل میکند مقدار ذره نیکی می بیند جزای آن را و هر که عمل میکند مقدار ذره بدی می بیند جزای آن را و واه الشافعی و عن شداد قال سمعت رسول الله
 شدا بن اوس که صحابی مشهور است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله یقول می گفت ایها الناس ان الدنيا عرض حاضر و ما کل منها
 البر و الفاجر و ان الآخرة و عد صادق بحکم فیها ملک عادل قادر دمیق فیها الحق و یبطل الباطل ثابت مدار و آن پادشاه و ادکر قادر حق را و انما
 میگرداند باطل را و کونوا من انباء الآخرة و لا تكونوا من انباء الدنيا باشد از انبای آخرت و نباشد از انبای دنیا فان کل ام یلتجها ولد هازیر که هر مادر
 پروری میکند و از فرزند او پس هر که فرزند آخرت باشد پیروی آخرت خواهد کرد و موافق آن عمل خواهد نمود و هر که فرزند دنیا باشد پس روی او خواهد نمود و کار بر کار
 او خواهد کرد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم ما ظلمت الشمس الا بحبب شيا طمان تیا و یان یعنی آفتاب هرگز انحراف نکرد و پیروی
 وی و فرشته اند که ندای کنند لیسع ان الخلاق می شنوند آفرید را یعنی می شنوند آفرید را و آفرید را خیر الطلین جزین و انش بحبب السلام و انما تعلق اگر چه
 ندایا و میان می کنند و میسکونند یا ایها الناس ای آدمیان هلموا الی و بکم بیاید سوی پروردگار خود و بدانید که ماقول و کف خیر ما کثرت و الهی رزق
 که کم باشد و کفایت کند بهتر است از رزقی که بسیار باشد و باز دار و از عبادت خدا اگر کونید این ندایا برای تمییز آدمیان است و چون نشنید آنرا چگونگی تمییز
 شوند جانش آنکه کفایت میکند بدین اخبار پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و واهما روایت کرد این دو حدیث را ابو نعیم فی الحلیة و عن ابی هریره یرسل به
 و روایت است از ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم در رفع میگرداند آن حضرت قال کنت ابو هریره اذا ماتت لیت چون می میرد آدمی قالت الملائكة
 حاقم میگرداند فرشتگان چه چیز پیش فرستاد آن میت از اعمال خیر و قال بنو آدم و میگرداند خیر و میگرداند خیر پس گذاشت از مال یعنی نظر لایح بر عمل است و نظر آدمیان بآن

رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن مالک ان لقمان قال لابنه روايت است از مالک که لقمان حکیم گفت مر بپسر خود را در موعظه بآی می پسرک من ان الناس قلوبهم باو عدون بدست خدا میان تحقیق دراز افتاد بر ایشان مدت چیزی که وعده کرده اند و هم ای الاخرة سورا عاید هبون و ایشان یعنی مردم بسوی آخرت تیزی روند و انک و بدستیک تو ای پسرک من قد استندت برب الدنیا بتحقیق بشت داو و دنیا را مانند کنت از ان باز که پیدا شده و زاری شده و استقبلت الاخرة و روی آورده آخرت را یعنی روز اول که پیدا شده چون متوجه بسوی آخرتی گویا دنیا را گذاشته و ان دار القیوم البها و بدستیک سرای و جای که سیر می کنی و میروی بسوی آن اقرب الیک من دار و تخرج منها نزدیک تر است بسوی تو از مسوای و جای که بیرون می آئی از ان چه هر که از جای بر آید هر دم و هر قدم از روی دور می افتد و هر چه متوجه است بجانب آن نزدیک می آید مسافتی در میان است که هر دم و هر روز آنرا قطع میکند و از روی نزدیک تر میگرد و وزی باشد که آن مسافت تمام منتهی گردد و بدان برسد و رواه وین و عن عبد الله بن عمرو قال قيل لرسول الله گفت عبد الله بن عمرو که گفته شد و پرسیده شد مر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای الناس افضل کدام کی از آدمیان بهتر است قال گفت آن حضرت در جواب ایشان کل مخموم القلب صدوق اللسان بهترین آدمیان هر مخموم دل و راست کوزبانست قالوا گفتند صحابه صدوق اللسان لغرفه راست کوزبان می شناسم معنی آنرا که چسبیت آنکه هرگز دروغ گوید و زبانش جز بر راست نرود و فامخموم القلب پس صیت معنی مخموم القلب قال فرمود و هو القلب النقی دل پاک و خاص دل چنانکه فرمود لا اثم علیه و لا یخفی و لا غل و لا حسد نیست هیچ گناه و بزه بروی و نه شرم کردن و از حد در گذشتن و نه غل و غش و نه حسد و اصل معنی مخموم بجا، مخموم رفق خاک و غشاک است از زمین و چاه خم البیت و انتم جاروب داد خاز را و غمار بضم خاک روبرو را گویند تواند که صحابه اصل معنی مخموم و لغت نشاخته باشند زیرا که آن حضرت کا بهی لفظی می گفت که صحابه با وجود کمال معرفت زبان عرب و فصاحت و بلاغت که داشتند نمی فهمیدند و معنی آنرا نمی دانستند چنانکه در حرم الرطس گفته اند یا معنی لغت را دانستند اما اضافت او بقلب و تعین مراد از ان در نیافتند پس آن حضرت بیان کرد و این احتمال ظاهر تر است و اعلم و رواه ابن مالک و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و بعد از آن فلیک چهار خصلت اند که چون یافت شوند در تو ای فلان طلب فلا علیک ما فاک الله نیک نیست بر تو و ضرر نیست تر از نفوت شدن و مابودن دنیا چون اصول نعم آخری حاصل شد و نفس بدان کمال یافت و نورانی شد ما و ده حصول ثواب آخرت و نعمتهای بهشت بهم رسید از نفوت نعم دنیا و و دشواری لذات آن چه غم ملایک را باشد علی و وحشی و در کار خاتمه جمعیت و حضور و کثافتی و ظلمتی بر حال لطافت و نور عارض خواهد شد و ما که فرمودن آن حضرت این را از برای تسلیه و تشفیة قلب سالکان است که ایشانرا که ای بحکم بشریت و طبیعت اتفاقا فی بجانب دنیا می افتد ان چهار خصلت که ام است حفظا مائة اول نگاه داشت امانت در حقوق پروردگار و حقوق مجاد و حق نفس و صدق حدیث و دوم راستی در سخن و حسن خلیفه سیوم نیک طبیعتی و درست فطرتی چنانکه سابقا در معنی و خلیفه شفیقه که شست و عفتی فی طحمة چهارم پارسائی و لغت با جناب حرام و کفایت بقدر حاجت و عدم کثرت در اکل و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن مالک قال بلغنی انه قيل للقمان الحكم روايت است از امام مالک رض که گفت رسیده است مرا گفته شد مر لقمان حکیم ما بلع ملک ما نوحی یعنی الفضل چه چیز رسانیده است ترا این را بتر آنکه می نمیزد این مرتبه بفضل قال گفت لقمان رسانیده است ما این مرتبه صدق الحدیث راست گفتاری و اداء الامانة و اداء امانت در حقوق و قول ما یعنی و گذاشتن کاری که نمی خواهد مر ای معنی ضروری من نیست و مراد از ان فایده نه و از آنجا گفته اند که حکمت راست گفتاری و نیک کرداری است و رواه فی علل و روايت کرد مالک این حکایت را در مسوطه قتایبه و لقمان خواهرزاده ایوب پیغمبر است علیه السلام و بقولی ابن خالو وی بود و اختلاف است میان علما که پیغمبر بود یا نه و صحیح آنست که وی حکیم و ولی بود و آورده اند که وی هزار پیغمبر را خدمت کرد و تلمذ نمود و از این مجلس منقول است که لقمان پیغمبر نبود و پادشاه نبود بنده و سیاسی بود که گویند چنانچه حق تعالی او را برگزید و حکمت و نفوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تخمونی الاعمال می آید علما می بندگان در حضرت خداوند متعال تا محبت شوند برای ایشان و شفاعت کنند ایشانرا و آمدن اعمال یا بصور پروردگار تعالی است ایشانرا در صور حسن جمید چنانکه از بعضی احادیث و اما مفهوم دیگر دو یا قدرت الهی ثابت است بر آوردن لوازم و مستلزم ساختن ایشان یا کنایت است از اعتبار و استحضار وجود اعمال و انصاف بنده بدان فحش الصلوة پس حاضر می آید نماز فبقول یا داب انما الصلوة پس می گوید نماز ای پروردگار من منم نماز آمده ام بدگاه عطف تو ما شفاعت کنم بنده را با اعتماد بقولی و آبروی که در درگاه تو دارم که مرا ستون دین خود خواندی و در مقام عت و قرب نشانی و فرمودی ان الصلوة تنی عن الغش و المنکر چون در دنیا بای و نانی عشق و محو بودم امر فرمایید میگردم که مانع از غضب و عقاب تو آیم فبقول پس میگوید پروردگار تعالی انک علی خیر سبکی که تو ای نماز بر خیر و صلاح و فوز و طاهری و این تو خف و تمهل است در قبول شفاعت و بی الطف و جود احسن مقال یعنی ترا فضلی و شرافتی هست و بجای خودی اما شفاعت کار می و معنی دیگر است که اصل و بنای تو و اخوات تست و جامع جمیع صفات خیر است یعنی اسلام چنانکه باید و اینها بخت است که ایستادن در مقام شفاعت سخت آن ذاتی است جامع کمالات شایع بجانب صمدیت در جامعیت چنانچه ذات پاک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که مظهر تمامه اسما و صفات الهی است غرض از آنکه هیچ پیغمبری

فتح یابان تواند کرد و الادی و هم چنین در اعمال عملی که جامع جمیع صفات خیر و کمال است چنانکه در آخر حدیث مشروح کرد و فتحی الصدقه پس می آید صد و بیست و یک
فیقول یا رب انا الصدقه پس میگوید ای پروردگار من منم صدقه شفاعت میکنم این بنده را و مرا به لطف خود بخوانی و در شان من الصدقه تطفی غضب الرب
فرمودی فیقول پس میگوید پروردگار تعالی صدقه را چنانکه ما را زکات گفت انما علی خیر ثم یجعی الصیام فیقول یا رب انا الصیام پستریا بد روزه پس بگوید ای پروردگار
منم روزه که مرا مخصوص بخیرای خاص که جز تو کسی آنرا ندانست و هر که مرا دریافت و حرمت من نگاه داشت مغفور گردی و وعده بد آمدن بهشت نمودی فیقول پس میگوید
تعالی صوم را نیز بگوید ای ملک علی خیر ثم یجعی الاعمال علی ذلک پستری آید سایر اعمال برین وجه که مذکور شد فیقول الله عز وجل انک علی خیر یعنی موقوف میدار و الله تعالی قبول نشود
هر عمل را و اهل میگردد حاجت ده خواست ایشان با لطف وجود ثم یجعی الاسلام پستری آید اسلام که جامع اعمال خیر و مورد او امر و احکام است فیقول پس میگوید اسلام یا رب
انت السلام و انا الاسلام پروردگار انا م پاک تو سلام است یعنی سالم و منزله از جمیع تعانی و طاقت و سلامت بخشندگان از جمیع شداید و مخافات و مسلم سلام
که ماضی و ناشی و مطیع امر و منقاد حکم تو ام و فرمودی ان الذین عدا الاسلام و الاسلام بعد از جامعیت و ی حسن ادای کرد که در باب شفاعت ادخل و
اتمام است که ابتدا به تعظیم و شایع الیه نمود چنانکه حضرت مصطفی اول شایع خاص پروردگار بگوید بعد از ان فتح باب شفاعت نماید و حضرت حق را سبحانه
باسم سلام خواند و بنده و مطیع آید ازین جهت شفاعت وی قبول افتاد و اقبال دارد که با سلام صفت رضا و تسلیم و ترک اختیار که اعلام مقامات اهل قرب و
اصطفای است مراد و انداختن چنانکه از صاحب مقام خلعت خرمید با و قال له رب سلم قال سلمت لرب العالمین بر هر تقدیر فیقول الله تعالی انک علی خیر چنانکه
دیگر اعمال را گفت تا بهم زاول ترجیح و تعظیم را قرآن لازم نیاید و آنها از ده که رحمت و قبول نایمید و محذول نکرده چه همه جز و چه کل غریق دریای رحمت و
مشمول لطف و احسان اویند بعد از ان ترجیح کرد او را و بشارت داد به قبول شفاعت وی و فرمود یک الیوم آخذ و یک اعطی بحسب تواتر و مواضع می گفتم
بنده که از انبوسیلله توحی و هم ایشانرا بخواد هر چه میخواستی قال الله تعالی فی کتابه و من یستخیر غیر الاسلام دنیا طعن نقیل منه و هر که طلب کند جز دین اسلام و بخیر اس
هر که قبول کرده نشود آن دین از ان کس و مبنی الاخره من النجسین و آن کس در آخرت از دین کاران است و عن عائشه قالت کان لنا ستر فیه تمایل طهر
بود و ما پرده که در وی تصویر بای پرندگان بود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم با عایشه خولیه تغیر و این پرده را دور کن از میان
فانی اذ اترت ذکرک الله نیا زکرت من چون می بینم این را یا دیار مبارک متاع دنیا را که مقبوح و مذموم است نزد پروردگار من تعالی و تقدس عزیز من چون یاد دنیا و
دیدن آنچه یاد و بدان موجب تشویش دل و تکریر مضای وقت مفرمان است قیاس باید کرد نفس دنیا را که چه حال خواهد بود و عن ابی ایوب الانصاری
قال جاء رجل الی النبی آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فقال عظمی و او عز گفت آرزو آن حضرت پند و مراد کوتاه کن یعنی بخر و مختصر جامع به
فقال پس گفت آن حضرت اذ اتممت الی صلاتک فصل صلوته مودع چون بگذاری نماز پس بگذر از هر چه ناخوشی که و داعی کننده و ترک دهنده است ما سوی الله
از خلق و نفس و اقبال کن بحساب حق با خلاص و توکل و توجه نام ممکن است که مراد تو دیر حیات باشد یعنی کویا که این آخر نماز است و این وقت آخر اوقات عمر تو چنان
در مصایب شایع آید که طالب باباید که در هر نماز خود چنان تصور کنی که این آخر نماز است چون چنین و اند لا بد بدق و حضور و تعدیل خواهد کرد و در تلاطم
بکلام بعد از نماز خدا و کوششی که محتاج کردی بخند خواهی از ان فرود آمد و اعتدال بجناب پروردگار راست فردای قیامت یا مطلق است شامل سخن گفتن بیار و و دو
و سایر مسلمانان یعنی سخنی که از ان پشیمان شوی و محتاج باشد از کردی و اجمع الایس مافی ای الناس و کردار را می خود را و غم مهم کن بزنا امید از چیزی که در
دست آویسانست و قطع طمع از ایشان و عن معاذ بن جبل قال اما بعثه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الی یمن بسوی
یمن بعده فضاخج معه رسول الله بیرون آمد بشایعت وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یومیه در حالی که اندر میخواست آن حضرت او را و معاذ را که
و معاذ سوار بود و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیشی تحت راحله پیاده میرفت زیر شتر سواری معاذ و در نیامال عنایت و اهتمام است از ان حضرت
بشان معاذ و تلبیه است که اگر انا م برای بعضی حکام خود عنایت کند و احترام فرماید ولی و انساب است بجهان و فساد و احکام وی ظرافت پس هرگاه که خارج شد
آن حضرت از وصیت قال گفت یا معاذ انک عسی ان لا تقانی بعد عامی ههنا بدستیکه تو نزد یکشت که در نیایی مرا بعد از سال عمر من که این است و لعنک ان تر
مسجدی ههنا و قریه و شاید که تو بخیزی به این مسجد من و قبر من فکی معاذ پس بگریست معاذ جفا فرمود رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم از جنت خراج و اند و ه فراق آن حضرت
جنت یغنی بزیع کردن به فراق محبوب که قال الطبی و فی الصراح جنت غالب آمدن حرص و سخت آرز و منشدن ثم التقت فاقبل بوجهه المذنبه پس برشته بگریست
و روی آورد آن حضرت بجانب مدینه منوره فقال ان اولی الناس فی المقون و فرمود و قریب ترین مردم بمن بر هر کارا فاشدن من کا فوا و حیث کا فوا هر کجا باشند
و هر جا که باشند کویا من و وصیت و تسلیم است مر معاذ را که باید تقوی و زنی و بر فراق باغم نخوری چون از منقشان باشی بصورت اگر چه جدا باشی یعنی با مافی و طیبی گفته که
این تسلی است مر معاذ را بعد از فرود او و او را بر علت خود یعنی چون باز آئی بدین اقدار کن بمصل ترین و قریب ترین مردم بمن که متعاند و گفته اند که ان کنا بیت را بگوید
صدیق من که بعد از وی صلی الله علیه و اله و سلم و خلیفه بود چنانکه حدیث جبرین مضمون آنست که گفتی آمد ملائکه آن حضرت و حکم داد مرای فرمود و با نای وقت و یک از ان گفت اگر میایم و ترنایا میایم

فرداوان غنده تسع نسوة و حال آنکه تحقیق نزد آن حضرت زن بود با وجود آن چیزی ذخیره نمی کرد و راه التجاری اینجا شکل می آرند که در صحیح ثابت شد
 که آن حضرت برای آن خود قوت یکساله بیکجا داده و او را غار خود جواب می کند که این تا نماندن ذخیره در او اهل حال که فقر بر حال ایشان غالب بود بعد از آن که کسی
 راه یافت قوت یکساله ایشان بیکجا دادی و بعضی گویند که لفظ آن قلم است که در کلام می آرند که آن فلان می گویند و مراد همان فلان می دارند پس ذخیره ناکار
 شب حال مخصوص آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم که برای نفس شریف خود نمی کرد و اگر برای نسا ذخیره کردی منافات بر آن ندارد و عن عمر قال
 دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا هو مضطجع عرفت رمی الله عنه در آمد بر آن حضرت ناکاه آن حضرت بر
 پهلوی خوابیده است علی و مال حصیر بر پور یابی بافته از برک فرما یا شاخ مشتروی این پور یا بر سر بر خوابگاه انداخته بودند یا بر زمین افتاده بودند
 از بعضی جبار تمام این چنین معلوم می شود که همان سر بر را بجز بخیل بافته بودند چنانچه چارپایان بر بستان می بافته در ملل بنیم را و کسر آن بخیل بر مول بعضی بافته
 شده و در قاموس بضم الفقه لیس بلیه و بلیه فراش در حالی که بنود در میان بدن مبارک آن حضرت و میان رمال حصیر فاشی افکنده
 قد اثر الی مال بجنبه تحقیق تاثیر کرده بود نقش حصیر در پهلوی مبارک وی متکیا علی و سادۀ من آدم تکیه زده بر بالین از چرم که
 حشو هالیف الکنه آن پوست فرما بود یعنی سادۀ پر کرده شده بلیف بکسر لام و سکون یا چنانکه اغنیا بر بنیه و مانند آن پرکنند فقر پوست
 خرما کوفته و نرم ساخته پرکنند قلت عمر میگوید که قسم یا رسول الله ادع الله و عا لن خذوا فلو مسح علی امتك تا فرخ کرد و اند خدی تعالی از زوق
 بر امت تو چون دید عمر رضی الله عنه که آن حضرت فقر اختیار کرده و خود را باین حال می دارد نظر کرد در حال ضحای امت که تاپ فقر ندارند و طاقت
 نیارند کار بر ایشان دشوار کرد و مناسب بحال منعت ایشان این و بد که توسیع در کار ایشان کند طبیعت که مقصود عمر طلب توسع در کار آن حضرت
 است ولیکن از جلالت شان و می صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست که برای وی ازین دنیای دنیه خنثیه طلب نماید چنانکه در روایت دیگر آمده که
 عمر آن حضرت را دید در خانه تاریک گرم بر حصیری افتاده و در کوشای خانه نگاه کرد چرم پاره دیده و کف و ظرف کشته افتاده و بکسیت فرمود چرا
 میگردی ای پسر خطاب بگوئی گفت یا رسول الله ترا نمی بینم که رسول خدائی باین حال افتاده و قیصر و کسری در بار و نعمت الحدیث اما معنی اول متنا
 تراست قبول وی که گفت فان فادس و الروم قد و تسع علیه فارس و روم که نام تو هم کسری و قیصر است تحقیق فراخی کرده شده است بر ایشان
 و هم لا یجبدون الله و حال آنکه ایشان پرستش نمی کنند خدایا اقبال پس فرمود آن حضرت اوفی هذا لانت یا ابن الخطاب آیا طلب می کنی توسع
 و ترفه و تنعم را در دنیا و درین مقامی تو ای پسر خطاب باین ادای دیگر است که عمر رضی الله عنه بناش خطاب نکرد و به نسبت پدرش خوانده که صاحب عهد
 جاهلیت و غرق و غوطه غفلت بود از نعم آخرت چنانکه اهل جاهلیت بودند و تواند که یا ابن الخطاب متصل بکلام لاحق بود یعنی اولئک قوم
 عجلت لهم طیبا نفهم فی الحیوة الدنیا آتیا یعنی فارس و روم که وی اند که شاب داده شده است برای ایشان نفی و اولد تنای ایشان در
 زندگانی دنیا یعنی در آخرت فقیر و غار و غراب و در کجی باشند و فی و آیه اما ترضی ان تكون لهم الدنیا و لنا الآخرة آید رضیستی که
 باشند ایشان را دنیا و آخرت متفق علیه و عن ابی هریره قال لقد ایت سبعین من اصحاب الصفه ابو هریره میگوید که تحقیق
 دیدم هفتاد نفر از اصحاب صفه را ما منهم رجل علیه دانه نیت از ایشان مردی که مردی چادر می باشد که از بالای جامه دیگر پوشیده
 باشد و بر دوش بیندازد و بکلیه می باشد به اشت اما اذ اریا از اری رسته و بر بدن پیچیده و اما کساه یا کلبی که در بر انداخته و در بطوافی اعتنا هم
 که تحقیق بر بنده بودند و در دنیا خود قنصا ما یبلغ نصف الساقین پس بعضی بانان از ارا و کلیم با چیزی بود که میرسد همه هر دو ساق را و منها ما
 یبلغ الکعبین و بعضی از آن میرسد هر دو شالنگ را بجمع بیده پس کردی آورد از ارا یا کلیم را در سجده یا در بعضی اوضاع نشستن کراحتان کن
 عود و نه از جنت ناخوش داشتن آنکه دیده شود اندام شرمگاه او را و راه التجاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم انظر احدکم الی من فضل علیه فی المال و الخلق چون نظر کنی از ثابوسی کسی که زیاده و قوی داده شده است آن کس را بروی و مال و
 صورت ظاهر و بنده آن کس سستی در شکر حق و غبطه بر حال وی روی دهد فلینظر الی من هو اسفل منه پس باید که نظر کنی بوسی کسی که آنکس
 است تر و کمتر از دست تا شکر گوید و غور کند در دار مولی منعم متفق علیه و فی و آیه تسلیم و در روایتی از مسلم این چنین آمده است که قال
 گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انظر و الی من هو اسفل منکم نظر کنید بوسی آن کسی که آن کس پایان تراست در مرتبه از شما و لا تنظر و الی
 من هو فوقکم نظر نکنید بوسی آن کسی که آن کس بالای شما است در مرتبه فهو احب الی من هو اسفل منکم نظر کردن بوسی پایان و نظر کردن بوسی بالا تراست
 شماران لا تورد و آیت الله علیه تا خوردن شمار به نعمت خدا که فایض است بر شما قاعده است که در دنیا نظر مایه و در خود کند و در بین با فوق
 خویش چنانچه فیصل ثانی بیا فی الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیاء

بجمله مائة عام نصف موم می دانند فقیران بهشت را پیش از تو انحراف به پانصد سال که نبرد و زی که نزد پروردگار است و آن هزار سال است رواه الترمذی
درین حدیث فقرا و اغنیاء مطلق واقع شده و طبقه بهاجران نیافته چنانکه در فصل اول از حدیث عبدالله بن عمر و آمده و این وجه مرتفع کرد و اشکال بآنکه در میان این دو
حدیث منافات است زیرا که از حدیث سابق معلوم شد که تقدم فقر بر اغنیاء چهل سال است و ازین حدیث پانصد سال چون اغنیاء صاحبین از فضل و اکابر صحابه اند که
بعضی از ایشان فاضلتر از فقر الیکن این خاصیتی است مخصوص به فقر است تقدم بر ایشان کمتر باشد بخلاف غیر مهاجرین و بعضی گفته اند که تقدم تحمل سال فقر است که در ایشان
میل و رغبت بدینا باشد و پانصد سال فقر است و الله اعلم و عن انس ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال اللهم احیی مسکینا و امیت مسکینا و
احشرنی فی قومه المساکین خداوند ازنده دار مرا مسکین و بمیران مرا مسکین و برانگیز مرا در کروه مسکینان فحالت عایشه لم یسرسید عایشه برای چه
طلبی این را یا رسول الله و سبب آن چیست قال گفت آن حضرت در جواب عایشه انهم یدخلون الجنة قبل اغنیاء هم و بعضی خریفان را که ایشان
یعنی فقرا و مسکینان فی دین بهشت را پیش از اغنیاء چهل سال ازینجا این توهم میشود که فقر را پیش از اغنیاء بهشت در آیند اگر چه پیغمبران باشند غالباً مقصود آن حضرت
صلی الله علیه و اله وسلم مجرد اظهار فضل و شرف فقر است و طلب تقدم خود است بر اغنیاء خوف تا فردی بر تقدیر غنا از غنای کسی که فقر اندازد خوف تا خود را در فقرای غیر
اغنیاء فافهم بعد از آن وصیت کرد عایشه را بر رعایت حال فقرا و محبت ایشان و فرمود یا عایشه لا تردی المسکین ای عایشه که روان مسکین را چربی ناداده و احسان و
سامحه کن او را و لولیشق محروم اگر چه بنمیه خراب باشد یعنی باندک چیزی یا عایشه اجبی المسکین و قربهم ای عایشه دوست دار همه مسکینان را و نزدیک کردن خود را و نزدیک
بر تو آید سوال فان ابدا یقرک یوم القيمة زیرا که خدای تعالی نزدیک میکند و از ترا بخود روز قیامت یعنی چون دوست داری تو مسکینان را و نزدیک کردانی خود ایشان
دوست دار و ترا خدای تعالی و نزدیک کرد از ترا بخود و رواه در این حدیث را تمام چنانچه مذکور شد الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و در وی روایت
کرد این ماجرا عن ابی سعید الی قول فی زمره المساکین تا قول وی فی زمره المساکین و سوال و جواب عایشه و باقی حدیث در روایت ابن ماجه نیست و عن ابی الدرداء
عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال بغوف فی صنعناکم گفت آن حضرت طلب کنید مرا در ضعیفان و فقیران خود در رعایت حقوق و نگاهداشتن غلام
که من بالشیاء بکمال همیشه و بمن در بعضی اوقات یعنی اگر مرا جویند آنجائی بایند چنانکه در حدیث قدسی آمده که من نزد شکسته دلازم یا طلب کنید رضای ما را در رضای ایشان
و مال هر دو معنی یکی است فاما ترزقون او تصرفون بضعناکم زیرا که رزق داده میشود شما یا یاری داده نمی شود مگر برکت ضعف که در میان شما اند پس شناسید حق فصلت
ضعفارا و شکوه نیند نعمت و جود ایشان را و او برای شک را وی است که لفظ حدیث ترزقونست یا تصرفون و اولی آنست که معنی داده بود چنانکه از حدیث صحیحین
سعد که در فضل اول که شد معلوم شد رواه ابو داود و عن امیه بن خالد بن عبدالله بن اسید ففتح حمزه و کسر سین تابعی نقل است روایت میکند از ابن عمر روایت می کند
از وی زهری و جامعه ذکر کرده است و این سعد و طبقه ماله از اهل مکه و عجمی گفته تابعی به فی نقل است مات سنه نيف و ثمانین عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم انه قال کان
بصالحک المهاجرین بود آن حضرت که طلب فتح و نصرت میکرد و از جناب حق عز و جلا بفقیران و درویشان مهاجرین و درو عالمی گفت اللهم انصرنا بفقراء المهاجرین و
صالحیک جمع معلوک بضم صاد و سکون عین درویش تصحلک درویش شد و صلحک درویش ساخت و از این غایت فضل و مزید برکت است مرد و ایشان فقیران
که سید عالم صلی الله علیه و اله وسلم ایشان را اثبات میکرد بدان و مخصوص و مشرف میداشت که برکت ایشان طلب نصرت میکرد و شایان چه عجب که نوازند
که از راه فی شرح السنه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لا تبغطن حاجوا بضعه شک میر و غبط کن فاسق را به نعمت دنیا
وی که دارد فایده ندارد مایه لاق بعد موت زیرا که تو می دانی و در نمی یابی که چه چیز را پیش آورده است وی یا چه چیز پیش آورده است و از بعد از ترک وی ان الله غافل
عنا فلا یعوت بدستیکه مر فاجر را تر خدا کشنده است یعنی غدا بکنده بهمت گزینی میر و فانی می گردد آن غدا بکنده یعنی الدار و النواهد آن حضرت از قاتل که
نمی میرد آتش و دوزخ را و این تفسیر از روی ابو هریره است که نام او عبدالله بن ابی مریم است و رواه فی شرح السنه و عن عبدالله بن عمر و قال قال رسول
الله صلی الله علیه و اله وسلم اللدنیما یسجن المؤمن و سنه دنیا زمان سلطان و قضا سال است که در شدت و محنت می باشد هر چند از نعمت دنیا و او را بر سر گذارد
و اما بر نسبت آنچه او را در آخرت نداد اندک زمان و قطعه دار و یار او آنست که وی همیشه خود را در بیاخت و بجا دهد میدارد و طاعت و عبادت و تقوی و ترغیر را بخود و نه می دهد
و همیشه شوق دارد که ازین محنت آبا و خلاص گردد و دردد و دردد و اذنا فادق اللدنیا فادق السجن و السنه و قتی که بگذارد دنیا را و بعد از وی گویای که از روز زمان و قطعه
بین قیاس معی قرینه وی که در بعضی روایات آمده غنة الکافر من معلوم کرد و رواه فی شرح السنه و عن قتاده بن النعمان ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم
و سلم قال اذ للحب الله عبدالله روایت میکند قتاده بن النعمان که صحابی مدعی است که آن حضرت گفت چون دوست میدارد الله تعالی بنده خود را و احب الله الدنیا
منع می کند او را دنیا را و پرهیزی فرماید و از آن تازوی تعالی و در نفع و بغیر وی مشغول نگردد و یا تا هلاک نشود و بموت طبعیت نگیرد و این معنی مناسب تر است تا
وی که فرمود و کما یظن احدکم یحیی سقیمه لئلا یجئکم میکرو و یی از شما که منع میکند و پرهیز میفرماید بیمار خود را تا بیمار را یار است کتاب او را زبان دارد و چنانچه مستحق شایان
رواه احمد و الترمذی و عن محمود بن لبید یقول لا یسجد فی انفسه و لا یسجد فی اولاد و لا یسجد فی اهل بیت آن حضرت بود بخاری گفته که مراد از محبت است و در

کرده است و در اسلام طبقه ثانی از تابعین و این عبد البر گفته مراد قول بخاری است و اثبات کرده است مراد از صحبت ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال نشان
 یکدیگر هم این آدم و دو خلعت و دو چیز است که ناخوش دارد و آنرا آدمی بگوید که الموت یکی از آن دو و چیز مردن است که ناخوش دارد و آنرا بگوید بخت و بختی که مردن
 و الموت خیر المؤمن من الفتنة و حال آنکه موت بهتر است مراد از الفتنة که گرفتاری بکفر و محصیت و اگر ابراهیم جدا نیست برایتی که نامشروع است
 و مانند آن از کبر و کثرت دین زندگی بر آن خوب است که طاعت کند و بر قدم استقامت ثابت ماند و ایمان سلامت بر بندگی سلامت ایمان زندگی
 بچهار کار آید و در صورت اگر ابراهیم دل بر قرار خود باشد اما بر زبان گذرانیدن چیزی که لایق و مناسب دین نیست نیز فتنة است نعم اگر فتنة و ابتلا باشد
 و شدت و محنت نفس بود سبب کفارت ذنوب و رفع درجات است و مرکب خواستن بخت این درست نبود و بگوید قلة المال خلعت و دو یکی
 مال و فقیر نیست که آنرا نیز حکم نفس و طبیعت آدمی ناخوش دارد و قلة المال اقل للحساب و کمی مال کمتر است در حساب را یعنی بهتر است مراد از آن باید که خوشتر باشد
 نزد وی زیرا که وی کمتر است برای حساب آخرت و شدت و محنت که به جنت آن برسد سهل است عزیز من اینها همه فسخ ایمانست هر که ایمان به گفته شایع
 درست دارد و یقین داند که آنچه وی فرموده حق است و اگر عقل سلیم دارد و تجربه صافی در دنیا نیرد باید که کثرت مال و محنت گرفتاری در دولت و خواری در دوزخ و در
 آن دنیا هر دو تنگنایان که کسی شد زحمت فقر کم نیست و بگردی بی نعمی و عرب و علوه نیست که در ترل آن و قناعت بخفاف و با محتاجست از زکات نفس
 و صفای اوست رواه احمد و عن عبد الله بن مغفل بضمیم و فتح عن عیبه و تشدید فاصحابی مشهور است از اصحاب شجره ساکن شد بدین بعد از آن تحول کرد
 بصبر و حدیث شنید از وی عن بصری و ابن العالیه قال جاء رجل الى النبی گفت مردی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال لی احکب پس گفت آن مرد
 حضرت با بدستی من دوست میدارم ترا قال انظر ما تقول گفت آن حضرت آن مرد را اینکه چه میگوئی و قائل کن که این دعوی تو که منی بس عظیم است و اینان دین مقام
 و شوار است فقال لا احکب پس گفت آن مرد درین مرتبه بشوق تر و تاکید تر گفت بخدا سوگند بدستی مرا که دوست میدارم ترا مثلث مرات سه گرت گفت
 این سخن را احتمال دارد که سه گرت با گرت اولی باشد که گفت انی احکب چنانچه ظاهر است و احتمال دارد که بعد از فرمودن آن حضرت انظر ما تقول سه بار دیگر گفته
 باشد و اندانی لا احکب قال ان کنت صادقاً گفت آن حضرت اگر راستی توای مرد دین دعوی صادق فاعده لفقیر تجافا پس اماده کن برای فقر تر شدن تجافا بکسر
 تا و سکون جیم سلامی که پوشند در اسبان نزد جنگ تا از خیم دشمن در امان باشند چنانکه زره مرور از کذا فی الحواشی و در قاموس گفته تجفاف بکسر گرت حرب که بشوند
 آنرا اسب و آدمی تا نگاه دارد و او را در جنگ و این کنایت از صبر است که از آفت فقر بکاه دارد و هلاک نکند و در در طبع جرع و سخط نخند فقر سریع الی من یحیی برین
 فقر شتاب تراست و زود رسیده تراست بسوی کسی که دوست میدارد و من السبل الی منتهاه از شتاب رسیدن سبیل آنجائی که نهایت رسیدن وی با نجاتست سبیل
 آب بسیار روان شونده یعنی دوست دارنده مرآتیه محنت فقر میرسد و در حقیقت دولت و سعادت اوست مابین صعب است رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث غریب از اینجا معلوم شد که دعوی محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بی اختیار فقر و سلوک طریقی آن را راست و دروغ است و در حقیقت اتباع و موافقت
 لازم محبت است و محبت بی متابعت محبوب درست نه شعران المحب لمن یحب مطیع و لیکن این نشان صدق محبت و کمال اوست و ما هیبت محبت انچه با
 باطن و امتلا قلب بحسن و استحسان ذات و صفات محبوب و خوبی و شکیل و شایسته اوست که او را از همه خوب می بیند و خوب میداند و خوب می اندیشد و در مرتبه عمل و
 اتباع ناقص و نازل است چنانکه ایمان بی عمل و اگر مقرون با اتباع کرد اعلی و اکمل بود اللهم انی فاعدا و لا تلغوه فانه یحب الله و رسوله محبت آن است و عن انس قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد اخفت بضمیمه و کسر خاء صیغه تکلم از اخافت یعنی ترسانیدن یعنی تحقیق ترسانیده شده ام من فی الله اخبت اظهار
 دین خدا و دعوت خلق بدان و باخاف احد و حال آنکه ترسانیده نمی شد هیچ کی با من و بود من تنها در آغا کار دین و اظهار آن و هیچ یکی با من نبود و لقد اودیت علی
 و هر آینه به تحقیق این ذکر شده در بخانیده شده ام در دین و مایه دمی احد و این ذکر شده هیچ یکی با من همان معنی که در باخاف احد گفته شد که اهل الطیبی و این معنی صحیح است
 و لیکن ظاهر آنست که معنی آن باشد که ترسانیده شده ام من در دین و ترسانیده نشد هیچ کی از اینها چنانچه من ترسانیده شده ام و این ذکر شده ام در دین و این ذکر شده
 هیچ کی چون من چنانکه در حدیث دیگر آمده ما و ذی بنی مثل اودیت زیرا که اید و ناذی بر اندازده و مرتبه مرد است چون قدر و مرتبه ان حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم از همه عالی تر و صدق و حقانیت و ماهر تر و محض و خواش و بی رایان و ابتدای امت بیشتر از همه است ایضا او بهر چه کند عظیم و نازی و ای از ان بیشتر باشد
 بعد از ان جان شدت فقر که باشد و امی و اصعب محن است بقصد ارشاد و تعلیم امت بیان فرموده بقول خود و لحقات علی ثلثون من بنی لیل و یوم و تحقیق
 می آمد و می گذشت بر من می شب و روز و متوالی و مالی و لبلال و حال آنکه نیست و نبود و در طلال را طعام یا کله ذ و کس خوردنی که بخورد و جگر داری یعنی حیوانی یعنی از هیچ
 جنس از آنچه هیچ حیوان آنرا بخورد و نیز نبود چه جای آدمی الا شیئ یواریه ابط لبلال که خنجر خیل خیمه کمی پوشید و نهان می کرد آنرا بغل لبلال معلوم است که در بغل آدمی
 چه می کند باز آنچنانکه در بغل نریدان شود و بیرون نماید و االبتر مذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و قال و کفرت ترمذی و معنی هذا الحديث
 حین خرج النبی و مراد و مصدق این حدیث در سننکامی بود که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هار با من مکه که نرفته از مکه

مال و درازداشتن اهل و تعداد دنیا است که صدیقین بر اذیت حق و در دنیا است و رواه ابی بن شیبہ لایمان بداند شیخ اجل اگر مکارف با بعد عبد الوهاب متقی
رحمه الله علیه در رساله الجمل المتین فی تحصیل یقین فرموده است اعتقاد چون بعد جزم رسد و مستند بدلیل و برهان بود که اثبات حق کن از ادراک عقل و
حکما و تمکین یقین کونیند از دصوفیه تا تصدیق غلبه و استیلا بر دل نیاید بچشمتی که متصرف و حاکم باشد بر دل تا به چیزی که برافق باشد تحریص کند و
از چیزی که منافق و مخالف باشد زاجر و مانع گردد و از یقین بگویند مثلاً همه کس را جزم نزول موت حاصل است اما که ذکر موت بر دل وی غلبه و استیلا
دارد و مستحکم و متصرف است و بر استعداد موت بفعل طاعات و ترک معاصی باعث صاحب یقین است و یقین در چهار موضع باید که مکرر مجموع آنچه
خبر داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدان چیز محمل و موضع یقین است اما اصول آن چهار چیز است که سالك را از یقین کردن و دان چاره
بست اول توحید بدانند که هر چه واقع میشود و بقدرت حق واقع میشود و دوم توکل و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی در رسانیدن رزق سیوم یقین
کردن در خبرای اعمال از ثواب و عقاب چهارم یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال پس فایده یقین در توحید عدم التفات
بسوی مخلوقات و فایده یقین در رسیدن رزق اجمال است در طلب و می یابند که تا مساف بر فوت آن وفا و یقین در خبرای اعمال اقدام نمودن است
بر طاعت و دور بودن از معصیت و فایده یقین در اطلاع خدای تعالی آنست که مبالغه کنی در اصلاح ظاهر و باطن آنتی تحصیل کلام ایشخ و مراد و حدیث
یقین بر اذیت حق و توکل بر دست چنانچه کتیم بقرینه مقابل آن که محمل است و یقین کردن بر اذیت حق و بلوغ رزق و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی
منزلی است از منازل و از وی چاره نیست مگر سالك راه حق را و فراغ عبادت موقوف بر انست قال الشیخ الامام قطب و قوه ابو الحسن الشاذلی اکثر
محبت الخلق عن الحق اثنان هم الرزق و خوف الخلق و هم الرزق اشد المحاسن و عن سفیان الثوری قال ليس الزهد في الدنيا بل بسبب الغلظ
والخشن و اكل الخشب سفیان الثوری رحمه الله علیه گفت منیت زهد در دنیا و قوی نیستی در آن پیر شین عامه شبر و غور و خوردن غلیظ خشن بی مزه و
نی مان خبرش جنب بفتح جیم و کسر شین معمه و بیا موصوفه خوردن غلیظ و خشن و نی مان نه ریش و نه انداختن دنیا قصور الاصل و نیست
زهد در دنیا مگر کوتاهی دل روه و فی شرح الشیخ و عن زین الحسین قال سمعت مالکاً و مثل شی الزبیدی فی الزبیدی جبرین که یکی از یاران امام مالک است گفت
شعیدم مالک را در حالی که پرسیده شد از وی که چیست زهد در دنیا قال گفت در جواب این سوال طیب السبب و قصر الام و حقیقت معنی زهد باب و حدیث بودن
کسب رزق است که از آن وجه حلال پدید آید و کونه بود و مل است رواه البیهقی فی شعبه لایمان باب استجاب المال و العمه المطاعه استجاب بنیو
شمر و در فی الصراح مال خواسته اموال مباحه و اشتقاق مال ارسیل است و آدمی بالطبع بدان مال است و عمه بفتح و الضم زهد کانی و زیستن و بختن نیز آید
و اگر در مقام قسم واقع شود فصح بود الفصل الاول عن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كنت سعد بن ابی وقاص که گفت آن
حضرت ان الله يحب العبد التقي الخفي الخفي خدای تعالی دوست میدارد و نده ناکر این سه نعمت دارد و غنی تر نیز کار خفی تو انکر مال یا بدنی و آوردن این حدیث
در باب استجاب مال دلالت دارد که مراد غنا بمل است خفی بنیان یعنی گوشه گیرنده و خلوت با بی غبارت چون خلوت احتیاجی و نیازنی ندارد و خلوت گوشه گرفته بجا آید
شغول است و خفی بجا عمل نذر است کرده اند یعنی مدبران و نیکن کنند و خلق و این معنی لغتاً موافق تر است و در بعضی نسخ مصابیح بعد التقي التقي نیز آمده معنی
پاک و نظیف و رواه مسلم و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابن عمر را و لئن ابن است لاحسد الا فی اثنتین فی باب فضائل العوان الفصل الاوّل عن
الحی مکره ان رجلاً قال روايت است از ابی بکره که صحابی مشهور است از اهل طایف و احوال وی در مواضع مذکور شده که مردی گفت یا رسول الله ای انسان
غیر که ام یکی از مردان بنبر است قال گفت آن حضرت من طالع عمره و حسن عمله بهترين مردم کسی است که دراز است زندگانی او و نیکو است کردار او قال گفت
امر و فای الناس شریس که ام یکی از آدمیان بدتر است قال گفت آن حضرت من طالع عمره و سوء عمله بدترین آدمیان کسی است که دراز است عمر او و بد است
عمل او ظاهر اعتبار غالب راست و اگر عمل نیک و بد هر دو برابر باشد بوجبی خیر خواهد بود و بوجبی شر خواهد بود و آنکه تحقیق این ماده ناداست فافهم رواه احمد
و الترمذی و ابی داود و عن عبد بن خالد کسبت ابی داود عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم است صحابی مهاجری سکونت کرد که فرار از النبی صلی الله علیه و آله و سلم اخراجی بین ارجلین بود
میکنند که آن حضرت برادری و آدمیان دوم و از صحابه خود چنانکه منقول است که یکبار میان دو کس از مهاجران عقد اخوت نسبت و بار دیگر میان مهاجرین و
انصار قتل احدی بجهانی سبیل آمد پس کشته شد یکی از آن دو مرد در راه خدا شهید شد ثم مات الاخر بعده و پسر مرد دیگر از آن دو مرد بعد از وی جمیع او سخو و امیکان
یا مانتان فصلوا علیه پس نماز گذارند و صحابه برین مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما قلتم و کفتم و چه خواندید و نماز کردی که بر وی گذارید و چه دعا کردید و او را
حال او چنان آمدن بغیر و در چه گفتند و عاگردیم خدا را که بجز او را و رحمت کند او را و محبت مصاحبه و برساند او را بپاروی که شهید رفت در مرتبه و مقام فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فاین صلوات بعد صلوات پس اگر این مرد که پسر در برابر باشد در درجه باقی یا خود که پیشتر از وی رفت پس چه شد و کجا رفت ثواب نماز این مرد که بعد از وی
گذارد و عمل بعد عمل و کجا شد ثواب دیگر علمای این مرد که بعد از وی کرد و او قال صیام بعد صیامه روزه شک دارد که عمل بعد عمل گفت یا گفت و صیام بعد صیام روزه بخواب

برادرزاده حسان بن ثابت است او را پدر او را صحبت است نزول کرد بیت المقدس را و معده و است در شامین قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم الکلب من دان نفسه ذریک و فرزانہ و تو انکسی است که مطیع و فرمان بردار و زبون کرد و ان نفس خود را و عمل ما بعد الموت و کار کند برای ثواب و جزا که
 بعد از موت یابد و العاجز من اتيح نفسه هواها را حق و نادان و ناتوان کسی است که پیر و کرد و ان نفس خود را و سواي نفس را یعنی هر چه نفس خواهد از محرمات
 و شوات بدد او را و با نفس بس نیاید و در دست شہوت عاجز بود و اسیر هواي نفس گردد و تحت طی الله و با وجود انکه معصیت میورزد و برخلاف فرمان
 حق میوردد و عمل خیر نمی کند و توبه و استغفار نمی نماید آرزو و خواهش دارد بر خدا که راضی گردد و بخشند و در بهشت درآورد و او التومذی و این ماجه شیخ
 ابن جواد شاذلی رحمه الله علیه در شرح حکم میگوید که علماء الله گفته اند حاکم کذب که مغرور گردد صاحب آن بدان و باز نماند از عمل و دیگر کرده و او را بر کار ان بحقیقت
 رجائیت بلکه آرزو و فریب شیطانت معروف کرخی رضی الله عنه گفت طلب بهشت بی عمل کنایه است از کما بان و امید شفاعت بی سبب و علاقه
 نوعی است از فریب و امید داشتن رحمت کسی که فرمان برداری نکند او را حق و جالت است و حسن بصری گوید که قومی را باز داشت آرزوهای امرزش تا
 بیرون رفتند از دنیا و حال آنکه نیست ایشانرا حسنه میگوید یکی از ایشان نیک دارم کار باز برورد کار خود کارم زنده است دروغ میگوید مگر نیک بودی مکانی
 پیر و در کار نیک کردی عمل را و می گفت دور باشی ای بندگان خدا این روز و های باطل که اینها و ادبیای احمقانت که افتاده اند در وی بخدا سوگند زده خداوند
 تعالی پیچیده را باز و های او خسته در دنیا و د آخرت و عمر من تصور میکنی از یاران خود نوشت که تو اهل داری مدازی عسر خود آرزو داری بر خدا بخار بد
 خود بشمار که آهن سردی کوئی اما زنا الله منه الفصل الثالث عن رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه واله وسلم قال کنا فی مجلس فطلع علينا
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم و است از مردی از اصحاب آن حضرت که گفت بودیم با در مجلس پس برآمد آن حضرت و طلی کرد بر ما و علی اس
 اثر ما بود بر سر مبارک آن حضرت اثر آب یعنی غلیظ تازه آورده بود و در وقتی و تازکی بر جمال با کمال خود افزوده فقلنا پس گفتیم یا رسول الله فوالک طلیب
 النفس می پسیم ما ترا خوشحال خوشدل حال اهل فرموداری هم چنین است که شما میگوید قال گفت راوی ثم خاص القوم فی ذکر الغنی یسترد افتاده
 قوم در ذکر تو انگری که نیک است یا به فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا باس بالغنی لمن اتقى الله عز وجل نیست باک تو انگری و کسی
 که تقوی کند خدای عز وجل چه تر بغنی شاکر باشد است و الصالح من اتقى خیر من الغنی و تدرستی بهتر است هر کسی را که تقوی و در دوازده انگری و طیب النفس من النعم و خوشدلی
 و خوشحالی از جمله نعمتها است که شکران واجبست و سوا کرده خواهد شد نده از وی در قیامت خاک در قرآن مجید میفرماید ثم للتسألن یومئذ عن النعم و رواه احمد
 و عن سفیان الثوری قال کان للمال فیما مضی مکره سفیان ثوری گفت بود مال دند ان پیشین که مکره داشته میشد زیرا که زهد و قناعت در دنیا شمار اهل ان
 روزگار بود و وقت لایموت بی سعی و تر دود تو به بلوک و اما میرسد و از ایشان آزاری دیده و خواری کشیده نمی شد فاما الیوم فترس المؤمن امام و زدن روزگار
 که انیم چون باخته زهد و قناعت مست افتاده و احتیاجا غالب آمده و برای تحصیل قوت توبه و تر دود و اغنیای خواری باید کشیده مال سپر سلمانان است که سبب آن انداز
 رسیدن به سام خوار و طایر در امانت و متغنی است بدان از توبه بلوک و اما و قال و کف سفیان ثوری لولا هذه الدخانیر لتعدل بنا هو لا للعلل
 اگر نمی بود این دنیا را بهر اینه منهدیل میبافتند ما را این دنیا فاران و خواری میداشتند و منهدیل بکسر و وقع میم خرده که بدان دست و روی پاک گفته کنایت است از
 ابتذال و خوار داشتن و قال و کف سفیان من کان فی پیشه منی نه و قلیله کیسکی باشد دست و ی چیزی ازین بالهائس باید که اصلاح کند و ترتیب دهد و دنیا دهد و کرد
 از فاندان ان احتیاج زیرا که این دانی است اگر محتاج شود کسی کان اول من یبذل دینه باشد آن کس اول کسی که بذل کند و از دست و دین خود را و قال و کف سفیان
 الحلال لا یحیل السرف بل حلال احتمال ندارد و بر منبندار و افراط و اسراف را یعنی بی باید و مال حلال اسراف کرد و باید آن را نگاه داشت و با احتیاجا حاجی کرد
 تا چندگاه باقی ماند و قوام دین کرد و یا مردانست که مال حلال کم میباشد و آن قهقهه می باشد که در وی اسراف توان کرد و رواه فی شرح المنة و عن ابن عباس قال
 قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم نیادی منادیوم القیمه آواز میدهد آواز دهند روز قیامت یعنی فرشته که خدای تعالی بپیکر او را بدان این انباء استین
 که از پیشین شخصت سال یعنی انکه عمر ایشان در دنیا بشخصت سال رسیده و انرا نسبت بصال عمر میدهند چنانکه میگویند مات و هو ابن ثمانین یا
 تسعین و هو العمر الذی قال الله تبارک و تعالی و ان شخصت سال عمری است که گفته است خدای تعالی مدشان و این است را و اولم نعم کم میتد کرفیه
 من تذکر آما عمر ندیم شمارا عمری که پند پذیرد و در ان عمر کسی که پند پذیر تواند شد و جاءکم الذکر و آده شمارا پیغمبر ترساننده و خبر رساننده و انجا
 معلوم کرد که تا پیغمبر نیاید و خبر ترساننده و عقل پسند و منیت و مواخذه و رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن عبد الله بن شداد
 معده و است در طبقه ثانی از کبار تابعین و ثقات ایشان شنید از عمر و علی و معاویه و ابن عباس و از پدر خود و از خاله خود که میگویند است امام المؤمنین و رواه
 کرد از وی شیعی و منصور و حکم و غیر ایشان قال ان نفر من بنی غنم و غنم الله انوالی بدرستی که خدی از قلمی بی معذره که سه تن بودند آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و اله
 و سلم فاسلموا پس مسلمان شدند قال رسول الله صلی الله علیه و اله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم من کفینهم کسیت که کفایت کند مرا و بخت ایشانرا یعنی هم خود را

و سامان حال ایشان کند تا مراجعت نباشد به خبر داری ایشان قال طلحه انما کففت طلحه من کفایت میکنم موت ایشان را فکوا عند ه پس بودند این سه تن نزد طلحه فبعث
النبي صلى الله عليه واله وسلم بشارا پس فرستاد آن حضرت لشکری را بجائی فخرج فيه احد هم پس بیرون آمد درین لشکری ازین سه تن فاستشهد پس
شهادت کرده اند و شهادت بی ثمر بعت بشارا پس فرستاد لشکری دیگر را آن حضرت فخرج فيه الاخر پس بیرون آمد درین لشکری و دیگران از آن سه نفر فاستشهد
پس شهادت کرده اند شد ثمر مات الثالث علی فراشه پسر مرد و دسوم بر سر خود قال قال کففت طلحه فرائت هولاء
الثلاثة فی الجنة پس دیدم یعنی در خواب این سه تن را در بهشت و دایت المیت علی فراشه اما مسموم دیدم آمد مرده بر فراش رایش
ایشان مقدم و سابق ترا ایشان و الذی استشهد اخر اعلیه و دیدم آنرا که شهادت کرده اند شد آخر که نزدیک میرو و بوی و متصل است بوی و او و طلحه
علیه و دیدم نخستین این سه کس را یعنی آنکه نخست شهید شده بود که نزدیک میرو و باین شهید آخر و عقب تر از همه فل خلی فی ذلک پس در آمد در
باطن من تعجب و انکار درین دیدن این سه کس باین ترتیب یعنی باینکه اول سابق و مقدم بر همه بودی یا هر دو شهید در یک مرتبه و آنکه بر فراش مرده
عقب تر از ایشان فذکرت للنبي صلى الله عليه واله وسلم ذلک پس ذکر کردم آنحضرت را این خواب قال فرمود آنحضرت و ما انکرت من
ذلک و چه جز انکار کردی تو ازین قضیه یعنی دیدن توان مرده بر فراش را پیشتر و مقدم تر از همه و هم چنین دیدن شهید آخر پیشتر از شهید اول محل انکارت
هم چنین بیا بدینرا که لیس اما فحصل غدا من یؤمن بعمر فی الاسلام منیت یحیی فاضله زود خدای تعالی را مسلمانی که دراز کرده شود عسری و مسلمانی
لشبیحه و تکبیره و تقلیل از جهت عبادت کردن او و مر خدا را بتبج و تکبیر و تملیل و چون شهید آخر دراز شد عسری از شهید اول بیشک اجر وی فضل
وی زیاده تر باشد از وی و هم چنین آنکه بر فراش مرده عمل وی از هر دو شهید پیشتر بود تاویل و توجیه این همان است که در فضل ثانی از حدیث عید بن خالد مذکور
شد و عن محمد بن ابی عمیر و کان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم روایت است از محمد بن عمیر بفتح عین و کسر میم و
سکون تخانیه و بود وی از اصحاب آن حضرت این را از برای این میگوید که صحبت وی با حضرت مشهور نیست قال ان عبد الوخر علی وجهه کففت
آن حضرت که بنده از بنده کان اگر سفتی بر روی خود من یوم ولد الی ان میوفت هر ما از روزی که زاسیده شده است تا آنکه بکبر و محنت پیری طاعت الله
در طاعت و فرمان برداری خدای تعالی فرض کرده شود که از ولادت تا وقت پیری در سجده و نماز و زکوة و فقه و کمال و بعد از بلوغ مرتبه تکلیف باشد محقق
فی ذلک الیوم هر آنکه کم پیشتر از این افتاد و خود را در طاعت و عبادت در آن روز یعنی روز قیامت و ولود افند و دالی الدنیا پاره اند و دست میدارد که باز
کر داند شود بسوی دنیا کی مایزداد من الاجر و الثواب تا زاده شود از نزد و یاد داشت عمل پس هر چند غمزه زاده باشد تا موجب زیادت عمل گردد و بهتر و
و دست تر بود و اوها احد باب التوکل والصبر و کل و دلعت که نشتن کار را بجای و بازداشتن و و کاله ففتح و کسر سم است از آن فتوکل اظهار غم خود و
اعتماد بر غیر کردن و تکلیف انصاف از آن و در شرح عبارت است از باز گذاشتن بنده کار خود را بخدا و برآمدن از تدبیر نفس و تبری از زحل و قوت خود و توکل در غیره کارها
رود و بیشتر استعمال وی در کار رزق بود و تحقیق معنی توکل ثقه و اعتماد است بر ضمانت حق عزوجل از اوقان بنده کار را و ترک اسباب و کسب شرطان نیست
بلکه باید نظر از آن ساقط بود و توکل کار دل است چون یقین بر ضمانت حق حاصل شد توکل درست آمد تعطیل حوائج شرعی نیست و کار و کسب بان
مناجات ندارد و در ایشان که ترک اسباب کنند از برای تحقیق مقام توکل و ریاضت نفس کنند تا فطرانان ساقط گردد و یقین حاصل آید بان که وجود اسباب
در وصول رزق شرط نیست و بعضی تفسیر کرده اند توکل را بیرون آمدن از کسب و اسباب بجهت وثوق بر اقامت پروردگار تعالی و این ابتدای حال توکل است
یا مراد بیرون آمدن از تعلل و لیان و منتی را مباشرت اسباب مانع از توکل نیاید و یقین او در مباشرت اسباب و ترک آن بر یکحال بود مثلا منتی اگر جهت
غرم باشد و بطریق خرق عادت در ساعت بیار آید یقین وی بقدرت صانع تعالی درین صورت و در صورت درخت خرما که بعد از سالهای فراوان بطریق
جرمی عادت بار می آرد یکسان باشد بلکه مشاهد صانع کمال قدرت او در صورت اسباب و ترتب مسبات بر آن بیشتر است و در صورت بی مسبات همان کسب
فصل است و بس اینجا چندین افعال متقین و احکام محکم است که در اینجا نیست و در ترک اسباب تعطیل خلق الهی است عز شأنه و صبر دلعت بمعنی حبس و منع
و بازداشتن نفس از چیزی که از اغرای بشکیبائی تعبیر کنند و در شرح غالب آوردن داعیه حق بر باغنه نفس نزد معارضه شیخ نجم الدین کبری قدس سره فرموده
صبر بیرون آمدن از غلظت نفس مجاهد و ثبات بر بازداشتن نفس از مال و اوقات و محبوبات وی و در عوارف گفته افضل اقام صبر کردن است بر خدا بصدق توبه و دعا
مراقبه و قطع مواد خواهر فرموده که صبر نفس باشد و نفل فرض چنانچه صبر کردن بپادای فرائض و ترک محرمات و انجذاب صبر کفایت است صبر کردن است بر فقر و شداید آن صبر
کردن نزد صدق اولی و کتمان بمصایب و ترک شکایت و انجای احوال و کرامات و اقسام صبر نفس و نفل بسیار است و بسا که بر تمام اقسام صبر تجاوز نماید تا
و مجال صبر از دم مراقبه عایت توجیه و نفعی خاطر بر وی تنگ آید انتی و صبر نیز از وجو ذکر ثبات قیامت و استعمال مخصوص بود بصبر بر بلا و مصایب و مکر و هت چنانچه شکوه
رزق و در سایل این فقیر ساله است و بیان صبر و ذکر اقسام آن سعی توصیفه الاصحاب بالصبر فی جمیع الاداب که در اینجا بیان معنی صبر و ذکر مواد و محال آن تفصیل

کرده شده است الفصل اول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يدخل الجنة من امتي سبعون الفا بغیر حساب می در آید بهشت را از امت من بنهادر کس بی حساب هم الذین آن در آید کان بهشت را بی حساب آن کسانی که لا یسترقون ولا یتطیرون عنوان نمی کنند و شکون بدینگیرند و علی ربهم توکلون و بر پروردگار خود توکل دارند متفق علی طهارت است و الله اعلم که مراد استرقا برقی جاہلیت است که از کتاب و سنت معلوم نشده و شارع آنرا تقریر نموده و امینی نیست در آن از وقوع در شرک بقرینه قول او و لا یتطیرون چه مقرر است که تطهیر از عادات جاہلیت است و منی عنه و اجتناب از عادات جاہلیت بر عامه مسلمانان لازم است و با وجود آن در وی فضیلت است و بروی جزائی خبری مرتب ساخته که در آمدن بهشت است بی حساب زیرا که اکثر مسلمانان مبتلا و گرفتارند با سبب اگر چه از جاہلیت بود و این نیز از درجات توکل است و بالاتر از آن ترک استرقا و معالجات و تدبیر است مطلقا که از برای تحقق تمام توکل کنند و متعارف از توکل این معنی مفهوم میگرد و ولید تفسیر کرده اند توکل را ترک کسب و اسباب بجهت وثوق بر اقیقت حق چنانکه گذشت و این مرتبه خواص است و متوسلان و ایشان را این فضیلت و جزا که درین حدیث مذکور است حاصل است باز یادنی للذین احسنوا الحسنی و زیاده سیوم مرتبه بندهایان و متقربانست که اسباب با کلمه از نظر شیوایشان ساقط و وجود و عدم آن برابر شده است و ایشانرا در مباشرت اسباب عمومیت و امتثال با امر اادی است و باین ضمیمت حکم غمیت گیر و این مرتبه انحصار خواص است اینها و اولیا که از خود فانی و باقی بخداوند و نهایت مرتبه توکل و حقیقت آن این است و جزای ایشان فوق همه است و تحقیق تمام این است که اسباب بر مضمین اند یعنی وطنی و دینی یعنی مثل برداشتن لقمه و نهادن دی بدین و خاشیدن و فرو بردن آنرا و مباشرت این قسم از اسباب منافی توکل نبود بلکه ترک آن جمل و سغه موجب اثم است وطنی اسبابی که جاری شده سنت الهی و تقدیر وی در حق عموم خلق مثل کسب قوت و تدبیر در آن و معالجت و مداوات بادویه طبیب که حاصل شده ظن نفع آن و مثل احتراست نفس و احتیاط از چیزی که غالب است در وی هلاک چنانچه خواب در جائی که عادتست در وی وجود سیل و شیر مثلاً و این قسم کامی ساقط میگرد و از نظر اهل توکل و یقین به مشا به قدرت حق و تقدیر وی و یقین بآنکه یک ذره بی اذن برود بجنبه و هیچ چیزی خلق و تقدیر وی واقع نشود و اما اسباب و دینی واجب است ترک آن و منافی است مباشرت و امر توکل را بخواه احتراست از مکانی که سیل و شیر در و هرگز نمی آید و بجز تو سیم آمدن آنکه آن احتراز کند پس افسونهای جاہلیت و تطهیر مانند آن از آنچه شارع نفی آن کرده ازین قسم است و ترک مباشرت و معالجات عادی از قسم ثانی فافهم و عنه قال خرج رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوما فقال و هم از ابن عباس است که گفت بیرون آمد آن حضرت روزی پس گفت عرضت علی الامم ظا هر کرده شدند و نموده شدند مرا امتنا بطریق کثمت و عیان یاد خواب یا اخبار است از نمودن آن در روز قیامت و تعبیر خاصی بجهت تحقق وقوع است فحصل عیون النبی و معه الرجل پس در ایستاد که میگرد و پیغمبری و حال آنکه با دوست یک مرد و النبی و معه الرجلان و می گذر و پیغمبری و حال آنکه با دوست دو مرد و النبی و معه الرجلان و میگرد و پیغمبری و حال آنکه با دوست و لیس معه احد و میگرد و پیغمبری و نیست با وی هیچ یکی از جهت عدم متابعت کسی را و افرایات سواد اکثر اسد الافاق پس دیدم سیاهی سیاهی که بسته است و بر کرده است گرانه آسمان را فرو جوت آن بکون امتی پس چون بسیار بود و این کرده امید داشتم که امت من باشد فقتل هذا فی فی قومه پس گفته شد که این موسی پیغمبر است و امت خود ثم قیل لی انظر لیسر گفته شد مرا بنگر فرایت سواد اکثر اسد الافاق پس دیدم سیاهی بسیار را که بسته است افق را فقتل لی انظر پس گفته شد مرا بنگر هکذا و هکذا بهم چنین و هم چنین یعنی همین و مثال فرایت سواد اکثر اسد الافاق پس دیدم دیگر سیاهی بسیار را که بسته است افق را فقتل مولاء امتک پس گفته شد که ایشان از امت تو و مع هؤلاء سبعون الفا فاهم و بالایشانند عباد هزار کس که پیش ایشان ندیغی و رایان سواد اکثر باهم از ایشان چنانکه روایت بخاری دالت دارد بر آن و الله اعلم بطول الخیر حساب می در آید بهشت بی حساب هم الذین لا یتطیرون ایشانان کسانی اند که شکون بدین گیرند و لا یتسترقون و افسون نمی کنند با فسونهای جاہلیت و لا یتکونون و داع نمی سوزند و داع کردن نیز از اسباب و همیه است و در احادیث نیز از آن آمده و نزد ضرورت اگر بحکم اطباء حاذق یقین شود خصی نیز بهشت اما مختار است که مکرده و حرام است و کلام این درین باب در شرح سفر السعادت مشیح است از آنجا بجهت و علی دهم توکلون و بر پروردگار خود توکل میکنند و دست با سبب و همیه نیز نند تمام عکاشه بن محسن بکسریم و سکون حافق صاد و محبت پس بایستاد عکاشه که از مشایر صحابه است بضم عن و تشدید کا و تخفیف ان و تشدید اکثر است حاضر شد بدرد و مشاهدی را که بعد از دست و شکست شمشیر وی روز بدر پس داد آن حضرت اورا چوبی یا شاخ خراشک را وی است پس گشت در دست وی و شمشیر وی اول کسی است که بیعت رضوان کرده و بشارت داد و در آن حضرت بهشت و ای رفقای صحابه بود و وفات یافت در خلافت صدیق مدین ردت و عمر وی چهل و پنج سال بود و روایت کرده است از وی ابو بکر و ابن عباس و خواهر او ام قیس نبی محسن فقال ادع اسد الان بطنی نهم پس گفت عکاشه مران حضرت داد عاکل خدر که بجز دانه از ایشان یعنی زنتو کلان که در آید بهشت را بی حساب قال اللهم صل علی منم ففت آن حضرت خداوند بجز دانه عکاشه را از ایشان هم تمام عمل

بخدمت دارد و در اصل بنده معنی زمین بلند است فلما قفل رسول الله پس هرگاه مراجعت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق را جمع کرد جابر بن حضرت و قفول با آن از انصاف وطن و قافله را که قافله کونیه باین معنی گویند تھا ولا یعنی بود و سلامت با آن قافله و کفیه العاقله حتی و اکثر لخصه پس دریافت و در سیدایشانرا نیم روزی در وادی که بسیار بود درختان در وادی و عضه بخرمین جمع غصه یعنی درخت خار دار در جمع الحار کفیه غصه درختان معینان فقول رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تفرق الناس لیطلن بالشمس و متفرق شدند مردم در آن حالتی که سایه می طلبند بد درختان یعنی هر که ام زیر درختی رفت و قیل و ذکر و فقول رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحت سمره زیر درختی که نام او سمره است و فی الصراح سمره یعنی سیمین و ضمیر درخت طلع فعلق بها سینه پس بایستخت آن حضرت بان درخت شمشیر خود را و نمنا فرشته و خواب کردیم بایک خواب فاذا رسول الله پس ناگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یونان خواند ما را و می طلبد نزد خود پس رفتیم باز و وی واذا عنده اصحابی و ناگاه نزد آن حضرت اعرابی حاضر است فقال ان هذا اخراط علی سفی وانا ما یم پس گفت آن حضرت این اعرابی کشید بر شمشیر و حال آنکه من خواب کنده ام فاستیقظت و هو فی بد و صلتا پس بیدار شدم و حال آنکه آن شمشیر در دست او دست برهنه و صلت بفتح صاد و ضم آن شمشیر آهسته قال من يمنعک منی گفت اعرابی که منع میکند ترا از من فقلت الله پس گفتم نگاه میدارد مرا خدای تعالی ثلثا سه بار گفت این کلام را و لم یعاقبه و عذاب نکرد آن حضرت آن اعرابی را و جلس و نشست متفق علیه و فی و اید اعرابی بکوالا سمعیل فصحیح و در روایت ابی بکر اسمعیل که در صحیح خود آورده اینچنین آمده که فقال من يمنعک منی پس گفت آن اعرابی که منع میکند ترا از من قال الله گفت آن حضرت منع میکند مرا از تو الله فقط السیف من بد پس افتاد شمشیر از دست اعرابی فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السیف پس گرفت آن حضرت شمشیر را فقال پس گفت من بمنعک منی که منع میکند ترا از من فقال کن خیر اخذ پس گفت اعرابی آن حضرت را بایش بهتر گیرند یعنی گیرند به قدر که بکشد و بلفظ فقال تشمدن لاله الا الله وانی رسول الله پس گفت آن حضرت ای کواهی میدی که نیست میج معبودی بحق مکررند و من فرستاده خدایم یعنی سلمان میشودی قال لا گفت اعرابی سلمان بنی شوم و لکن اعاهدک ان لا اقاتلک و لکن من عهد میکنم ترا که کشش نخم ترا و جنگ نخم با تو و لا اكون مع قوم یقاتلونک و نه باشم با قومی که قتال میکنند با تو فقلت بسبیلک پس هرگاه کرد آن حضرت اعرابی را فاتی اصحابه پس آمد اعرابی یاران خود را فقال جستم من عند خیر الناس پس گفت به یاران خود آمده ام شمار از نزد بهترین و میان مکنانی کتاب الحمیدی هم چنین است در کتاب حمیدی و فی الریاض و هم چنین است در کتاب ریاض الصالحین تصنیف امام محمد بن ابی حنیفه و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انی لا علم آتی الا باخذ الناس بها لکنتم ان حضرت فرمود من و اعم آتی را از قرآن که اگر گیرند و عمل کنند و تمسک نمایند مردم بدان آیت هر آنیه پس است ایشانرا از جمیع افعال او را و آن آیت و لش این است و من یتق الله یجعل له مخرجاً و کسی تقوا ورزد خدای را بگرداند خدای تعالی برای او بیرون آمدن و خلاص شدن از هر تنگی و اندوه و محنت در دنیا و آخرت و برزق من حیث لا یحسب و روزی رساند او را از آنجا که گمان ندارد یعنی بی ریج و تعجب و تردد و راه احمد و ابن ماجه و الدارمی و عن ابن مسعود قال قرانی رسول الله گفت عبد الله بن مسعود خوانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اینچنین انی انما للزاق ذو القوه المتین و این قرائت شاذ است در قول حق سبحانه ان الله هو الزاق ذو القوه المتین رواه ابو داود و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن قال کان اخوان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انس گفت بودند و برادر در عهد آن حضرت فقال احدیما یاتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بود یکی از آن دو برادر که می آمد نزد آن حضرت چون مجر بود و متعب اکثر حجت میرسید و الاخر تخیر و برادر دیگر حرفی میگوید فشک الحرف فاه و النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس شکایت کرد آن برادر که فرمودی آن حضرت برادر خود را یعنی مونت او برین افتاده و مرا عجزاری او باید کرد فقال لعلمک ترزق به پس گفت آن حضرت در تسلیم و صبر و ادب و می بر تحمل مونت او شاید که تو ترزق داده میشودی برکت او و بسبب عجزاری و انفاقی که بروی می کنی و این حدیث دلالت دارد بر آنکه انفاق بر فقرا و تحمل مونت ایشان خصوصاً بر ذی ارحام سبب و در رزق و برکت در است رواه الترمذی و قال هذا حدیث صحیح غریب و عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان قلب ابن آدم کل واد شعبة یستی که دل آدمی را در بر وادی شاهی و قطعه ایست کنایت است از شیب و تفرق بمجموع و خواطری در اسباب رزق و تحصیل آن من اتباع قلبه الشعب کلهما پس کسی که تابع کرد اند دل خود را آن شعبه را همه یعنی دلی آن مجموع و خواطرها برود و در تفرق افتد لم یبال الله بانی و ادا هلكه باک نذر خدای تعالی که در کدام وادی هلاک گرداند او و رزق او ازین عالم در کدام شعبه انفاق کرده و چه حال موت او برسد و من توکل علی الله کاه الشعب و کسی که توکل کند و اعتماد کند بر خدا و بسیار کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی او را همه شعبه و تفرقها و حاجتها و مونت های که او را و ابن ماجه و عن ابی هريره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قل و بکم عزو حل آن حضرت فرمود که گفت پروردگار شما را بوی عبیدی اطاعونی اگر نندگان من فرمان برداری کردند می مرا لا سقیته المطر باللیل فتر منوشانیدم ایشانرا باران را در شب یعنی میفرستادم در شب بر ایشان باران تا از آن آب بخورند و تخصیص شیب به جهت آنست که غالب باران در شب

افتد و نافع برآید و اطلعت علیهم الشمس بالنهار و طالع میکرد و انبیا را برایشان افتاب را در روز و لم اسمعهم صوت الرعل و نمی شنویدم ایشان را
 آه از غریب این ابرار کنایتست از امن و سلامت خالص که در وی اصلا بیم افت و هلاک نباشد و واه احد و عنه قال دخل رجل علی اهله کنت
 ابوهریره در آمد مردی بر اهل و عیال خود فلما دای ما بهمه من الحاجة خرج الی البریة پس چون دید آن مرد آنچه با اهل وی بود از فقر و حاجت بیرون
 آمد بسوی صحرا تا بهم رساند برای ایشان چیزی از قوت فلما دات امراته قامت الی الریح پس چون دید زن وی که وی بیرون رفت ایستاد
 و رفت بسوی آسیا و صنعتها پس نهاد آسیا را پیش خود یا نهاد یک سنگ آسیا بر دیگری بامید آنکه مرد وی که بیرون رفته است چیزی بیارد
 و بسایه و نانی ببرد و الی التور و فسجوه و الی التور و آن زن بسوی تنور پس گرم کرد آنرا تا مان بپزد و سحر تا فتن توز سحر تا بنیدن ثم قالت اللهم عار و ذفا پس ز
 کفت زن و دعا کرد که خداوند از وی ده مار فقطرت فانما الجفنة قد امتلأت پس نگاه کرد آن زن پس ناگاه کاسه بزرگ که زیر آسیا نهاده بود
 پر شد بار و قال کفت راوی و ذهبت الی التور و فوجدته ممتلئا و رفت بسوی تنور پس یافت که پزیده شده بنان یعنی این اردو بخور بخور و نان شده
 و به تنور پیوست یا اردو در جنبه بحال خود بود و ناهنا در تنور از غیب پیدا شدند قال کفت ابوهریره فرجع الزوج پس باز آمد شوهر چون این حال را دید
 قال کفت اصبتم بعدی شیئا یا فقیه بعد از رفتن من چیزی از جیب که آس گردیده و نان نخمیده قامت امراته نغمه من و نیا کفت زن آری یتیم
 آمانه از خلق و بر مخرجی عادت بلکه از پروردگار از غیب و قام الی الریح و با بیاید و رفت آن مرد بسوی آسیا و برداشت آسیا را که زن نهاده بود
 فذكر ذلك للنبی صلی الله علیه و الله و مسلم پس ذکر کرده شد قصه آن مرد برای آنحضرت فقال انما لولم یفعل ما لم یزل به و الی یوم القیمة آگاه
 باشید بدستیکه شان این است که اگر بر بنده است آفرید آسیا را دایم میکشت و آرد می انداخت تا روز قیامت و این همه از برکت جبر و توکل بود و معلوم
 شد که وقوع این قصه در زمان برکت نشان سرور انبیا بود صلی الله علیه و الله و مسلم که از آثار و انوار ذات معجز آیات وی صلی الله علیه و الله و مسلم بود
 انداخته در قالب کرامت بعضی اصحاب وی ظهور یافته نه قصه است از قصص ائم ساقیه و واه احد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و الله و مسلم ان الرزق لیطالب العبد کما یطلبه اجله بدستیکه رزق هر آنیکه میجوید بنده را چنانکه میجوید وی را اجل وی یعنی سید
 هر دو یقینی است و چنانکه حاجت نیست که کسی مرک را بجوید و حاصل کند البته میرسد بهم چنین رزق را حاجت نیست که بجوید آنچه تقدیر است البته
 میرسد بجوید یا بجوید و اگر کوید رزق بحسب تنبیر حستن نیز تقدیر است یعنی توکل مر خدا را بد کرد و یقین بضمانیت وی تعالی رزق را واثق داشت
 و اضطراب نکرد اگر طلبی بر وجه جمیل کند برای اقامت بهم عیدیت یا وثوق بضمانیت نیز درست است بیت همین توکل کن بجناب پاد دست رزق تو بر تو ز تو
 عاشق تراست رواه ابو نعیم فی الحلیة و عن ابن مسعود قال کان فی نظر الی رسول الله بن مسعود کفایت من می نکردم بجانب پیغمبر خدا صلی الله علیه و الله و مسلم حکمی دنیا
 من الانبیا که حکایت میکند حال پیغمبر را از پیغمبران را و بازمی نماید بصورت از حضرت به قوم فادموه زنده ان پیغمبر را قوم وی پس خون آلوده کرد و از او جدا بکسر
 سبزه خون آلوده کردن و هو مسیح الدم عن وجهه و حال آنکه پیغمبر میبوزد و د پاک میکند خون را از روی خود و یقول اللهم اغفر لقومی خداوند ایام از
 قوم مرا فانهم لا یعلمون زیرا که ایشان نمیدانند حقیقت حال مرا و دین ادا نمیشد با التماس و درخواست علم و معرفت از درگاه حق سبحانه برای تو
 تا حقیقت حال بشناسند و ایمان بیارند شیخ ابن حجر عسقلانی میگوید که واقف نشدم بر تعیین این پیغمبر مذکور و نام وی که کیست و حسبت و احتمال دارد
 که نوح پیغمبر باشد انتهی و در اخبار آمده است که نوح علیه السلام را قوم وی چندان میزدند که خون آلوده می شد و مدت بارزین افتاده میبود باز
 برنجاست و دعوت میکرد و بعضی گفته اند که مراد ازین پیغمبر ذات شریف خود را داشت در صورت اسام و احوال و نمود و این سخن هر درست و این
 کلام از آنحضرت در روز اخذ مر دیت و الله اعلم متفق علیه باب التوایا و السمعة ریاضت است فی الصراح و ریاضت و الله یستش
 را بر یکی خلق نمود و در همین العلم گفته ریاضت منزله زد مردم بعد از دست پس ریاضت مخصوص بعمل ظاهر باشد و آنچه از قسم عبادت بود ریاضت آنجا بود
 چنانکه کثرت مل و اتباع و حفظ اشعار و حسن رمی و اگر باشد از وادی تنگ و افتخار خواهد بود ریاضت و آنچه مقصود بوی طلب جاه و منزلت بود و چنانکه مشایخ
 برای نمودن هر میان و استمالت تلو و ترغیب ایشان بر اقامه او اتباع کنند نیز در حقیقت ریاضت باشد اگر چه در صورت ان بود و این معنی گفته اند ریاض
 الصدیقین خیرین اخلاص المریدین و باید دانست که ریاضت بود که در ذات شخصی گالی بود و حکم واقع و آنرا مردم نمیداد و دست دارد که بر مردم ظاهر بود و خلق آنرا
 بدانند و اما آنکه نبوده و انبیا بدان کذب و نفاق بودند ریاضت ریاضت آنکه گفته اند غیبت آن بود که عیبی که در واقع در شخصی بود بگویند و اگر نبود آن خود افترا و بهتان باشد و اما
 ما اقسام بود فاحش تر و قبح ترین اقسام وی آن باشد که در وی قطعا زاده ثواب و قصد عبادت مولی تعالی نبود بلکه محض از برای نمودن خلق و طلب منزلت نزد ایشان
 بود و این در نهایت غضب و عنت الهی است و عمل مردی باطل است تا آنکه بعضی گفته اند که موجب ابرار و زمره نیز نمود و موجب کرد و قضا قسم دیگر آنکه مرد و بود و جانب
 ریاضت و این نیز در حکم اول است و دیگر آنکه هر دو ماده برابر بود و ظاهر آنست که سود دین درین قسم برابر باشد ولیکن احادیث و آثار را در و حد و عدم قبول است

و اما آنچه راجع و غالب بدان نیت ثواب و اراده و جلالی تعالی باشد ظاهر در وی نقصانست نه بطلان یا ثواب و عقاب هر دو باشد بر انداز نیت و نیز فرقی
 کرده اند در آنکه قصد ریاء ابتدای عمل بود یا در شامی آن عارض شود یا بعد از عمل لاحق کرد و نخستین شیخ تراست پس از این دوم و سیوم کمتر است و وجود
 وی آنچه گذشته باطل نگردد و نیز فرقی است در آنکه قصد ریاء و عنیت آن مصمم باشد یا خطر پیش نبود و خلاصی از ریاء در نهایت دشواریست و وجود حقیقت
 اخلاص متعین تر گفته اند که اگر ستایش خود را از کسی بشود و بدان باشد که در دو علامت وجود ریاء است و اگر در خلوت کاری میکند و خیال ریاء در خاطر دارد آن نیز
 ریاء است اما ذناب و دنیا و اینجا حالتی دیگر است و آن فرج و سرور است بفضل خدا و رحمت و حسن لطف و توفیق وی تعالی و تقدس پوشیدن کنایان و
 آشکارا ساختن طاعات یا بقصد اظهار دین و طاعت تا دیگران اقبال کنند و پیروی نمایند و این محمود است و داخل ابواب ریاء نه چنانکه احادیث درین باب
 بیانیه و مسئله خامض است و تفصیلی دارد و در کتب فقهیه تعرض بآن نموده اند و تحقیق این مسئله از کلام قوم با حبسیت خصوصاً در کتاب احیاء العلوم و آنچه مذکور
 شد مقتبس از اینجا است و بمعنی بضم سین و سکون میم کمتر ریاء مذکور کرد و گویند که فلان این کار برای ریاء و سعه میکند یعنی تا به نیت مردم و بشنوند و با جمله
 سمعه در اینجا متعلق بحاجت سمع بود و ریاء بجانب بصره الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
 لا ينظر الى صودكم و اموالكم خدای تعالی نمی بیند بظرف رحمت و عنایت بجانب صورت های ظاهر شما که خالی است از نیرتهای مرضیه و الهامی شما که عاری است
 از خیرات مقبوره و لکن این نظر الی قلوبکم و اعمالکم و لیکن نظر میکند بسوی دل های شما که محل تقوی است و کردار های شما که تقرب مینمایند بدان برگاه وی تعالی و
 و بعضی کتب اینچنین نقل میکنند که ان الله لا ينظر الى صوركم و اعمالكم و لکن ينظر الى قلوبكم و نیاتكم رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال الله تعالی انما اعني الشركاء عین الشریک و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت که پروردگار عالم جل جلاله میفرماید من بی نیای ترین شریک انم از شریک یعنی
 شریک که در عالم میباشد تحتاً جنبه شریک و راضی اند بدان تا هر یک را بعضی و جنسی در آن چیز باشد که شریک نیست بخلاف من که خلاق علی الاطلاق بی نیایم از آنکه شریک است
 در عبادت راضی به شتم آنکه خالص و تنها برای من نه کنند و تسبیح و تسمیه و سجده بشریک باعتبار کبر داندین بندگانش مراد از شریک پس از این بیان کرد بی نیای من از شریک
 خود ملازم شریک و فرمود من عمل علما شریک فیه معی غیر کسی که بکنه عبادتی را که شریک کرد و اند در عبادت با من و دیگر را ترک و شریک میکنم از آن کس را با شریک وی و بی رویا
 و در وایتی بجای ترک و شریک اینچنین آمده که فاما منبه بری پس من از آن کس نیزارم هو الذی عمله آنکس یا عمل آن کس برای آن کسی است که کرده است عمل را برای آن
 رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج ریاء و دخل وی نیز مغفوت ثواب است و لیکن گفته اند که این در دو قسم از ریاء خواهد بود که نیت ثواب در وی قطعاً نباشد
 یا قصد ریاء غالب باشد و تواند بود که مقصود بمبالغه باشد در زجر و منع از بدخلیت ریاء و الله اعلم و عن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم من سمع کسی که مشهور کرد و اند نفس خود را و قصد شهرت کند میان مردم یا کسی بشنوا ز مردم احوال فضایل خود و تشیع بعضی مشهور کرد و اندین و کنایه دور کردن و
 نشر کردن ذکر آید و معنی اسراع یعنی شنو اندین نیز آید که فی العالموس سمع الله به مشهور کرد و اند خدای تعالی عیبهای او را و رسوا کند او را و ز قیامت چنانچه قید
 یوم القیمه صریح در حدیث جندب در اول فصل ثالث بیانیه و من یوالی یوالی یوالی الله به و کسی که عمل کند بر یا جزا دهد او را خدای تعالی جزا بمرابان یعنی بگوید جزا
 خود را از کسی طلب دارد که عمل برای وی کردی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر هر که داند علمای زشت او را که پنهان میدارد و قنصت میکند و رسوا کرد و اند او را
 نزد خلق در دنیا یا آشکارا میکرد و اند نیت فاسد و عرض باطل او را و ظاهر هر یک که داند مردم عمل وی برای خدا نباشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که بشنوا عمل خود را
 و بنیاد آنرا مردم را بشنوا و بنیاد خدای تعالی ثواب و ریائی آنکه به جزا بوی محسرت خود در آن یا مراد آنست که کسی بشنوا و بنیاد عمل خود را بشنوا و بنیاد خدای تعالی آنرا مردم و ثواب وی
 امین باشد در دنیا و محروم گردد از ثواب آخرت متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من سمع کسی که گفت ابو ذر که گفته شد من سمع خذ ارضی الله علیه و آله و سلم ارایت الرجل آیا بینی
 و میدانی مردی را که بعمل العمل من الی غیره میکند کاری را از جنس خیر و نیکی و الناس علیه و تسایش میکند او را مردم بران کار حکم این چیست و حق و و آیه و در وایتی بعد از آنکه
 الناس علیه این عبارت نیز آمده که و تحبه الناس علیه و دوست میدارد مردم او را بران کار قال فرمود آن حضرت ثلاث عاجل بشری المؤمن آن ستایش کردن
 مردم و دوست داشتن ایشان او را زود بشارت دادن مسلمانست یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب آن عمل را بدد دنیا ثواب آن یافت از ستایش مردم و دوستی مردم و
 این کو بشارت داد آنست او را ثواب آخرت و این از دنیا نیست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود نیز در دنیا ثواب داد و رواه مسلم الفصل
 الثاني عن ابی سعد بن ابی فضاله صحابی انصاری حاشی این چنین است در سنن احمد و جامع الاصول و استعاب و در بعضی نسخ مصابیح و مشکات ابی
 سعید آمده عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود انما اجمع الله الناس یوم القیمه و قتی که فراهم را و خدای تعالی آویزا نزار و ز قیامت
 لیوم لا یدیب فیه مردی را که شک نیست در آمدن وی فادعی ضاده او از دهنده من کان شریک فی عمل عمل الله که میگردد که شریک میگردد و اند عمل وی
 اگر کرد آنرا برای خدا کسی را یعنی ریائی کرد و دنیا طلب ثواب به من عین غیر الله پس باید که طلب کند ثواب عمل خود را زود غیر خدا شریک کرد و اند او را فان الله اعني الشركاء عین الشریک و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت که پروردگار عالم جل جلاله میفرماید من بی نیای ترین شریک انم از شریک یعنی
 شریک که در عالم میباشد تحتاً جنبه شریک و راضی اند بدان تا هر یک را بعضی و جنسی در آن چیز باشد که شریک نیست بخلاف من که خلاق علی الاطلاق بی نیایم از آنکه شریک است
 در عبادت راضی به شتم آنکه خالص و تنها برای من نه کنند و تسبیح و تسمیه و سجده بشریک باعتبار کبر داندین بندگانش مراد از شریک پس از این بیان کرد بی نیای من از شریک
 خود ملازم شریک و فرمود من عمل علما شریک فیه معی غیر کسی که بکنه عبادتی را که شریک کرد و اند در عبادت با من و دیگر را ترک و شریک میکنم از آن کس را با شریک وی و بی رویا
 و در وایتی بجای ترک و شریک اینچنین آمده که فاما منبه بری پس من از آن کس نیزارم هو الذی عمله آنکس یا عمل آن کس برای آن کسی است که کرده است عمل را برای آن
 رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج ریاء و دخل وی نیز مغفوت ثواب است و لیکن گفته اند که این در دو قسم از ریاء خواهد بود که نیت ثواب در وی قطعاً نباشد
 یا قصد ریاء غالب باشد و تواند بود که مقصود بمبالغه باشد در زجر و منع از بدخلیت ریاء و الله اعلم و عن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم من سمع کسی که مشهور کرد و اند نفس خود را و قصد شهرت کند میان مردم یا کسی بشنوا ز مردم احوال فضایل خود و تشیع بعضی مشهور کرد و اندین و کنایه دور کردن و
 نشر کردن ذکر آید و معنی اسراع یعنی شنو اندین نیز آید که فی العالموس سمع الله به مشهور کرد و اند خدای تعالی عیبهای او را و رسوا کند او را و ز قیامت چنانچه قید
 یوم القیمه صریح در حدیث جندب در اول فصل ثالث بیانیه و من یوالی یوالی یوالی الله به و کسی که عمل کند بر یا جزا دهد او را خدای تعالی جزا بمرابان یعنی بگوید جزا
 خود را از کسی طلب دارد که عمل برای وی کردی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر هر که داند علمای زشت او را که پنهان میدارد و قنصت میکند و رسوا کرد و اند او را
 نزد خلق در دنیا یا آشکارا میکرد و اند نیت فاسد و عرض باطل او را و ظاهر هر یک که داند مردم عمل وی برای خدا نباشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که بشنوا عمل خود را
 و بنیاد آنرا مردم را بشنوا و بنیاد خدای تعالی ثواب و ریائی آنکه به جزا بوی محسرت خود در آن یا مراد آنست که کسی بشنوا و بنیاد عمل خود را بشنوا و بنیاد خدای تعالی آنرا مردم و ثواب وی
 امین باشد در دنیا و محروم گردد از ثواب آخرت متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من سمع کسی که گفت ابو ذر که گفته شد من سمع خذ ارضی الله علیه و آله و سلم ارایت الرجل آیا بینی
 و میدانی مردی را که بعمل العمل من الی غیره میکند کاری را از جنس خیر و نیکی و الناس علیه و تسایش میکند او را مردم بران کار حکم این چیست و حق و و آیه و در وایتی بعد از آنکه
 الناس علیه این عبارت نیز آمده که و تحبه الناس علیه و دوست میدارد مردم او را بران کار قال فرمود آن حضرت ثلاث عاجل بشری المؤمن آن ستایش کردن
 مردم و دوست داشتن ایشان او را زود بشارت دادن مسلمانست یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب آن عمل را بدد دنیا ثواب آن یافت از ستایش مردم و دوستی مردم و
 این کو بشارت داد آنست او را ثواب آخرت و این از دنیا نیست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود نیز در دنیا ثواب داد و رواه مسلم الفصل

میگفت من سمع الناس یلعن کسی که بشنوا ند مردم را عمل خود را و مشهور کرد و اند خود را نزد ایشان بعمل خود سمع الله به اسماع خلقه مشهور کرد و اند خدای تعالی او را بر سمعهای خلق خود و صغره و فقره و خور و دگر و اند او را در دنیا و آخرت اسماع جمع سمع بجمع سمع مثل اکلب و اكلب و واه البیهقی فی مشب الاثام و عن ابن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال من كانت نیتة طلب الاخرة کسی که باشد نیت وی طلب ثواب آخرت جعل الله غناه فی قلبه کرد خدای تعالی توانگری وی بی نیازی او را مدد وی یعنی بی نیاز کرد و اند او را از خلق که ریاء و زبانشان و بوسیلہ آن مال و جاه از ایشان بهم رساند و جمع شد جمله و فرایم آورد وی تعالی مرا و پریشانهای او را و مجموع آنها را که در دنیا و آخرت و در طلب معیشت او و شغل بفتح شین مجرب و سکون بهمیم به معنی پریشانی ناید و بهم معنی جمعیت است و مراد این جامع پریشانی است و انتہ الدنیا و هی داغمة و بیایه او را دنیا و حال آنکه دنیا خوار و بی قدر است نزد وی یعنی بی طلب و سخی و محنت و خواری اسباب و حوایج معیشت او بدست آید و من كانت نیتة طلب الدنیا کسی که باشد نیت و قصد وی طلب دنیا جعل الله الفقر علی عیینه کرد و اند خدای تعالی فقر را حاضر پیش و وحشیم وی و شست علیہ امره و متفرق و پریشان کرد و اند بوی کار او را و لایا تیه منها الا ما کتب له و نیاید او را از دنیا مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است وی تعالی مرا و را یعنی در طلب آخرت و عمل کردن برای آن جمعیت خاطر است و آسانی رسیدن رزق و در طلب دنیا پریشانی و سرگردانی و در زرق خود همان است که تقدیر است و واه الترمذی و واه احمد و الدارمی عن ابان عن زید بن ثابت و ابان یفتح مہر و تخفیف موحده تابعی است پسر امیر المومنین عثمان روایت دارد از پدر خود و از عیاله دیگر وفات یافت در زمین هشام بن عبد الملک و حاضر شد حرب جمل با عایشه و بود احوال ابرص اصم و الی شد مدینه را در ایام عبد الملک در سید او را فالج و عن ابی هريرة قال قلت لابی هريرة کفتم یا رسول الله بنیانا فی بیتی فی مصلائی و دشائی یا نکه من در خانه خودم در جای نماز گذاردن خود یعنی در نماز بودم از داخل غلی و جل ناکاه در آمد بر من مردی فاعجبنی الحال التي و انی علیها پس خوش آمد مرا حالی که دید آن مرد در ابران حال که نماز گذاردن است یعنی این خوش آمدن از میان باشد یا نه فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بر حکم الله رحمت کند ترا خدای تعالی یا با هریرة لک اجران اجر السرو و اجر العلاء نیت متر است و اجر اجر بنی کردن نماز و امر آشکارا کردن آن ظاهر خوشحالی ابو هریرة در دیدن او را بران حال از جهت آن بود که تا آن مرد بنیده اتباع وی کند و وی نیز باین حال متصف گردد یا بحسب آنکه حکم من سن سنته فله اجرها و اجر من عمل بها و اجر عامل به آن حاصل کرد و ممکن است که خوش حالی ابو هریرة به دیدن آن مرد او را در آن جهت شکر آید آن باشد که باری در مسلمانان عبادت و توفیق موسوم و معلوم گشت و از جمله اقامت کنندگان نماز که اقوی را کان اسلام است شد و مسلمانان بران شاهد شد و این معنی النسب است بمعنی سرو علانیة و واه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یخرج فی احوال الزمان رجال یحتلون الدنیا بالدين بیرون می آیند در آخر زمان مردانی که فریب میدهند دنیا را بعلماهای دین یعنی دنیا را بعمل آخرت طلبند و مردم را بدان بغیر نیت خصل فریفتن من ضرب بضرب طیسون للناس جل و الضمان می پوشند برای مردم پوست میش را من الدین از جهت اظهار نرمی و کتلی و تواضع در روی مردم السنتم اخلی من السکو و قلوبهم قلوب الریاء زبانهای ایشان شیرین است از شکر و سخنان شیرین و نرم و دوستدارانه گفتن و دلهای ایشان بسجود دلهای گردان است و دشمنی کردن با مردم بقول الله میگوید خدای تعالی ابی یغترون آیات یفلت و ادن و گذاشتن من ایشان را مغرور میشوند و فریب میخورند نام علی یحترقون بلکه آیات بر من جرات و دلیری می نمایند فبی حلفت پس بخود سوگند میخورم لا بعثن علی اولک بر آنچه پیغمبرم بران مردان منم ناشی از دلتای ایشان با از جالب آد میانی که این مردان آنها را می فرسیند فتنه تدع الحليم فیه حیوان بلاد آشوب را که میکند مردم و عاقل گاه را در ایشان تحیر و صیرت گیرنده و واه الترمذی و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال ابن عمر روایت میکند از آن حضرت که فرمود ان الله تبارک و تعالی قال بید خدای تبارک و تعالی گفت لقد خلقت خلقا به تحقیق پس کرده ام خلقی را که السنتم اخلی من السکو زبانهای ایشان شیرین تر است از شکر و قلوبهم امر من الصبر و دلهای ایشان تنگ تر از صبر بفتح صاد و کسر با شیره درخت تلخ مشهور فبی حلفت لا یحتسبهم پس بخود سوگند هر آنیة گفت دیر کنم و بفرستم ایشان را فتنه تدع الحليم فیه حیوان فتنه که بگذارد در ایشان مرد عاقل را که میخورد تا به جای حمله گفت دیر کردن کاری را و متیج آنکه میشاید بکار که نیاید فبی یغترون ام علی یحترقون پس من فریب میخورم بر من جرات و دلیری میکنند و واه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابی هريرة قال قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم ان لكل شیء مشقة بدستیک مر هر چیز مشقة است بکسر شین و تشدید یا و تادیر هر ص و نشاء و چیزیزی و شرة الشبابی نشاط و شرة نقیقین در آخر شدت هر ص که اتفی القاموس و الصراح و مراد این ها افراط و انفعال است و لكل شرة فترة و مراد هر شرة را قدرت است بفتح فاء و سکون تاستی و انحصار و مراد تقریبا و تقصیر است یعنی در چیزی تا اعمال ظاهره و اخلاق باطنه و در طرف است افراط و تقریبا و هر دم مدغم و موجب نقصان است و محمود و کمال توسط و اقتصاد است چنانچه در محل خود تحقیق یافته است و بطریق توسط اشارت کرد بقول خود فان صاحبها سد و قارب

پس اگر صاحب شرة سلوک طریق سدا و صواب کند و نزدیک رود و در غیبت از طریق توسط و اقتصاد و نقد در جانب افراط و تفریط فارجه پس امید دارد
خود و فلاح و اورا و ان اشیر الیه بالا صایح و اگر اشارت کرده شود بسوی صاحب شرة باختیار انی مشهور و ممتاز گردد در میان مردم فلائعه و پس ثابته
اود از اهل فوز و فلاح و دوقول او فارجه و فلائعه و اشارت با بهام عاقبت و عدم علم سابقه یعنی بظا هر امید دارد باید بود که هر که سلوک طریق سدا و صواب
میکند و از راه راست دور نمی افتد و محقق الحاقه و رستگار است و اگر چنین است و خفق و فساد انگشت نداشته و او را در ظاهر از اهل فلاح نشانند و عاقبت کار
هر دو بهم است تا عاقبت برچو بود بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاشاک است کس نه است که آخر بحال است که در امان امید است که هر که توفیق طاعت
داده و راه راست برده اند عاقبتش نیز بخیر خواهد بود و نیز عادت رحمت الهی جاری است که بد کار آنرا آخر بحال نیکی می کشد و توبه می بخشد اما نیکو کار آنرا
یراقه کثرتی آورد مثال الله العاقیه رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود بحسب
امری من الشرائع بالیه بالا صایح فی دین او دنیا پس است مردان بدی که انگشت نما کرده شود در دین و دنیا اما مشهور و انگشت نشانند در دنیا خود ظاهر
است که محل آفت و بجنبیرون افتادن از طریق امن و سلامت است و اما دین زیرا که آن نیز طعنه و توقع در شبکه ریاء و ریاست و امانت و تقدیم و تعجیل
مردم و تعظیم ایشان و شمول غیبه نماند و مکاتب نفس و غوایل شیطانت و کمر کسی بود که بخت بایزدان و سلامت نماند و ان مکرقران و صدیقان چنانکه گفته اند
که آخر باخیر من رحمت الله تعالی است که محبت ریاست و جاه و قبول دلبهای مردم و امن گیر حال اوست اما آنکه محفوظ و مخلص است مستثنی است
از ان و فرمود رب العزت در کلام خود و حکایت کرد از حال خواص بندگان خود و جعله للفقین اما ما نقل است که حسن بصری را گفتند حتمه الله علیه که تو انگشت
نما شده و مردم و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین میفرماید فرمود و ان حضرت مبتدع در دین و فاسق در دنیا است یعنی آنکه در دنیا
خفی و مشهور گردد و بغنا و در فتن و غر غیبه و در دین بر طریقه سنت و اتباع باشد و داخل این کلمه نیست و با الله التوفیق رواه البیهقی فی شعب الایمان
الفصل الثالث عن ابی تمیمه قال شهدت صفوان و اصحابه ابی تمیمه بن محمد البصری که از تابعین است گفت حاضر شد صفوان و یاران او را
و جنب یو صمیم و ابو ذر غفاری رهن که نام وی جنب است و صیت میکرد ایشان را یعنی صفوان و اصحاب او را صفوان بن امیه و صفوان بن عسال و صفوان بن
المعطل همه صحابه اند اما اینجی مراد کیست فقالوا بل سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیدا پس گفت صفوان و اصحاب وی جنب را آیا شنیده اند
حضرت خیری قال سمعت رسول الله گفت جنب شنیدم غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت من سمع الله بر یوم القیمه کسی که مشهور گرداند خود
در دنیا رسول گرداند و اخذای تعالی روز قیامت و من شاق و کسی که در شفقت افکند مردم را و تخلف کند ایشان را بخوف و طاقت ایشانست طیبی عام تر مراد است
شامل نفس خود و غیر خود چه انداختن نفس خود در شفقت و فوق طاقت کار خد تجا و کند و موجب خلل و ضرر گردد و تر تمسوع است و بعضی گویند که مراد وقوع در شقی و جانی است
از خلق و در طرف خلاف و نزاع افتادن است با ایشان بر بر تقدیر جزای وی است که شق الله علیه یوم القیمه در شفقت و شدت و محنت اندازد و خدای تعالی او را
روز قیامت شق علیه در شفقت انداخته و در بعضی روایات شاق الله علیه نیز آمده قالوا گفت صفوان و اصحاب وی جنب را او صنادی زنن ما را فقال
پس گفت جنب اول باینین من الانسان بطنه اول چیزی که فاسد و کینه می گردد از آدمی و میرسد و آتش و وزخ شلم و دست یعنی خنث چیزی که سبب خول
و درآمدن و وزخ و کشیدن عذاب آدمی گردد آدمی را خوردن حرام است فمن استطاع ان لا یأکل الا طیباً فلیفعل پس کسی که تواند که نخورد و مکر حلال را باید که بجز آن
سازد آتش و وزخ نجات یابد و من استطاع ان لا یحول بینه و بین الخبثه و کسی که تواند که حایل و مانع نگردد میان وی و بهشت ملائکه من دم احراقه
فلینفل مقدار پری کف دست خونی که ریخته است آنرا باید که بجز آنرا خون بناختی ریختن مانع میکرد و از آمدن بهشت اگر چه مقدار یک کف دست بود چه جای زیاده
بر آن و از عقل و در است که اگر تا باین چنین کار خیر و خیرش کند که مانع آید از ان چنان امر عظیم شریف که درآمدن بهشت است و واه النجادی و عن حمیر بن الحظا
و عن الله عنه انه خرج یومالی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوجد معاذ بن جبل فاعاد له قد قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم
میگوید امیر المؤمنین سه روزی محمد آن حضرت درآمد و یافت معاذ بن جبل را که نشسته بود نزد قبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و حالی که گریه میکند عاود فقال پس گفت عمر
معاذ را یا سبکیک چه چیز کردی که آوردت از اهل یسین شئی سمعت من رسول الله پس گفت معاذ در گریه و در آمدن گریه که شنیده ام آنرا یزید غیر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان یسیرا لشرک شنیدم آن حضرت و الله می گفت انی از ریاء موجب شرک است چه جای آنکه بسیار
و من عادی الله و کسی که دشمن دارد و دوستی از دست داد و سزا خدا را نقد باز از الله بالمحاربه پس تحقیق بیرون آوردن از اینجا که با خدا بجنگ براید البته مخدول و مغزوم گردد و سزا
میان صف بیرون شدن بجنگ ان الله بحسب الابرار الاقویاء الاغنیاء بیتی که خدای تعالی دوست میدارد و نیکو کاران پر پرزگاران پوشیده حالان را الذین اذا قالوا لم یفقه و ان کسائی
چون غایب باشند باز پس کرده نشود احوال ایشان و اذا حضر و المیده و احوال چون حاضر باشند خوانده نشوند و طلبیه و نون بکافی و مجلسی ساخته شود و علم هر یوا و اگر خوانده شود نزدیک گردانند

روایت میکند که آن حضرت گفت آن خوف ما عاف علیکم الشکر الا صغر در سستی که خوف ترین چیزی که خوف دارم از آن بر شما شرک که چاک است تا گوشتند
صحابه یا رسول الله و ما الشکر الا صغر و چه چیز است شرک که چاک قال را با فرمود شرک که چاک را است از شرک بمعنی بت پرستی و دو
مجهود اعتقاد کردن است اگر چه آن محلی و قومیت و این خفی و ضعیف رواه احمد و زاد البیہقی و زیاده آورده است بیہقی فی شعب الایمان این عبارت را
یقول الله لم یگوید خدای تعالی مرا نیکنندگان را یوم مجازی العباد ما عافیم در روزی که جزا میدهم خدای تعالی بندهکان را بگردارهای ایشان اذ هو الی
الذین کنتم نراون فی الدنیا بر ویدسوی آن کسانی که بودید شما که بر یا میگردید ایشان در دنیا فانظر و اهل تجدد و عند هم جزا پس بنکرید آیای
یا میدزد ایشان جزای را او خیر یا اینکی را شرک را و است که جزا گفتند یا جزا فرموده و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لوان رجلا عمل عملا فی صحرة لا داب لها الا ثبت شود که در می عمل کرد و عملی را در صحره که نیست در مرآت آن کسی از آن در آید سحره منسک بزرگ را گویند ماناک
مرا و اینجا نماز است یا مبالغه فرموده که اگر فرضا کسی در دوزخ بود که آنرا درین باشد و لا کوته و نه دیواری که آنرا روزنی و سوراخی است که کسی تواند از آنجا دید
و مطلع شد که به بقع کاف و ضحک آن و تشدید او و در آخر تر از دوزخ که در دیوار باشد و بعضی گفته اند که اگر ناله باشد بفرماید و غیره فافترج و نیز اگر کتاب بود و روزن خود
و تنگ و اگر بی تابا شد بزرگ و کشاده و درین حدیث چون روایت بنا و ضم است مراد روزن خردنا فخرها بود و مناسب مقام تیرچین است کلا اخی و
حاصل آنکه میفرماید که هر چند کسی عمل پوشیده در خلوت کند چنانکه هیچ کس بران اطلاع نداشته باشد خرج عمل الی الناس کاینما ماکان بیرون می آید و ظاهر آنکه
گرداروی بسوی مردم هر چه باشد یعنی حاجت با ظاهریست تا باینکه و از ثواب محروم گردد و حق تعالی کرد از نیک را البته آشکارا میگرداند اگر از وی اخلاص
برای خلاصت اگر حکمت وی تعالی اقتضا کند و صلاح بنده در آن باشد یا معنی آن است که بنده مخلص باید که احتیاجا و مبالغه کند در احتیاجی عمل و کسب اظلا
زیرا که عمل ظاهر و شایع میگرداند از آنجا که بنده باخبر و اختیار در آن نبود و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
سلم من کانت له سریره صالحه او سینه کسی که باشد مراد او را فعلی یا خصلتی نهانی نیک یا به اظهر الله منها و داء یعرف به آشکارا میگرداند خدا
تعالی از آن سر برت علامتی را که شناخته میشود آن کس بران علامت مراد بردا علامت است که بدان چیزی شناخته میشود چنانکه مرد بردا شناخته میشود که از آنجا
که اقالوا و عن عسبر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما خوف علی بنده الا انه کل منافق فی ترجم من برین امت که هر شهر منافقی را که
یتکلم بالحق و یعمل بالجوهر سخن میگوید و حکمت و موعظت و نصیحت و کار میبندد بحبل و نارا استی و سفاهت یخشی میگوید انودن مردم و خود کار نمیکنند این صفت
منافقان است پس میفرماید از جو داین چنین شخص و ازین صفت بر امت خود متمیزم که این چنین مردی در امت پیدا شود و این صفت در ایشان راه یابد و وی الهی
الا حدیث الثلثه روایت کرد بیہقی این سه حدیث را فی شعب الایمان عن المهاجر بن حبیب ظاهر آنست که صحابی است ولیکن ذکر او درین کتب
نیافتم و اسد اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی انی لست کل کلام الحکیم اقبل کفتم پروردگار تعالی من
غیشتم که هر کلام حکیم را قبول کنم یعنی هر چه گوید در محل قبول افتد و لکن اقبل همه و هو اه و لیکن من قبول میکنم قصد و نیت و محبت او را که چه چیز دارد فان
کان همه و هو اه فی طاعتی پس اگر باشد نیت و محبت و می در طاعت و فرمان برداری من بجهلت صمت و جدالی و و قادامی کرد اتم خاموشی او را
ستایش مرذات اقدس خود را و بزرگی و حلم و ان لم یسکلم و اگر چه سخن نکند و بی غیبتی اگر نیت طاعت من و محبت آن دارد و خاموشی او هم محمود و مایه حلم و وقار است
گو یا در عین خاموشی حمد و ثنای من می گوید و اگر نیت و محبت او نه در طاعت است سخن او اگر چه در علم و حکمت باشد ضایع است که بر وی دریا و نمودن و شنوایان
خلق میگوید و راه الدامح باب البکاء و الخوف بجا حالتی است که عارض میگردد انسان را و بجا بعد کرد یا باز و تفسیر آب چشم باریدن و تنگی تکلف کردن
در گریه و بنزد در گریستن بیاد آوردن و حاضر گردانیدن چهره پاک در گریه آرد و اینجا هر گریه آوردن کسی را خوف ترسیدن و اخافت و تخویف ترسانیدن و خوف
حالتی است که عارض میگردد و مراد اینجا گریه و ترس از عذاب آخرت و عقاب مولی است تعالی ثابته الفصل الاول عن ابی هریره قال قال ابو القاسم
صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیده سو کند بان فانی که بقای ذات من در دست قدرت اوست و تو تعلمون ما اعلم اگر بداند شما آنچه
من از احوال قیامت اموال آتی و حقیقت مبدأ و معاد صفات قره حلاله باری تعالی که مورد خوف و خشیت است آنچه عارض شود و غم و محنت بر دل من از عاقبت
حال شما بگویم کثیرا و حکم قلیلا بر آنیم بیکرید بسیار و میخندید اندک و ترجیح میبندید جانب خوف را بر جاواین تنبیه و تخرید را بر است است بر کثرت بکاء و تحضا آنچه مورد غم و اندوه
و گریه بود از خوف و خشیت و استغفار عظمت و جلال حق و اقرب از کثرت ضحک و راحت که باب جلال و غافلان است اگر چه در راحت نیندی الحمله با میخورد و خفرت محبت
وی کجایش دارد و راه انجاری عن ام العلاء انما انصاریه صحابه است از فضیلت و حدیث می فرماید اهل مدینه است طالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت گفت آن حضرت
و اسد ملاوری و اسد ملاوری مکر فرمود بخدا سو کند دینی باجم من بخدا سو کند دینی باجم من و انما رسول الله و حال آنکه من پیغمبرم ایضاً لی و لا یلکم که چه کرده میشود من و نه در می باجم که چه کرده
میشود بشمار و راه انجاری ظاهر این حدیث آنست که عاقبت بهم است و هیچ کس نمی داند که آنرا چه خواهد شد و چکار خواهد کرد و این حد باب انبیا و رسل خصوصاً در حق سید المرسلین صلوات

ایچین بھائی

الله وسلامه علیه وعلیه منی است بدلائل قطعی که دلالت دارند بر جنس و تعیین جنس عاقبت ایشان و در این حدیث در متون عثمان بن مطعون بود
رضی الله عنه که از کبار مهاجرین بود اول کسی که بعد از هجرت مدینه از مهاجرین فوت کرد او بود و آنحضرت بعد از موت به جنین وی بوسه زد و اشک رحمت
و او را در بقیع بخسرو شریف خود دفن کرد و غایات بسیار کرد و زنی در آنجا حاضر بود و گفت میباید ترا بهشت ای ابن مطعون که عاقبت تو بخیر است پس آنحضرت
آن زن را برین سخن بویخ کرد و این حدیث فرمود و در حقیقت مضمون آن خبر و منع است بطریق مبالغه بر سوادب در حضرت نبوت و حکم بر عین جزم
بدان و خلاصه آن گنایت است از عدم تصریح بعلم غیب تا بدیهی است کلام مراد با مراد عدم دریافت احوال عاقبت است چه در دنیا و چه در آخرت
تفصیل چه علم باحوال غیب تفصیل جنس پروردگار تعالی را نباشد اگر چه محمداً معلوم است که عاقبت انبیا علیهم السلام بخیر است و بعضی گفته اند که مراد عدم
در یافت در امور دنیا و دین است نه آخرت و یا مراد آنست که نیکو نام بموت خواهیم مرد یا بقتل و نیکو نام که نازل خواهد شد بر شما عذاب و کمال چنانکه بر اعمام سابقین نازل
شد و بعضی گفته اند که مراد تردد در فتح مکه و وقت دوست و این معانی نه موافق است و حق آنست که در و این قول پیش از نزول قول صحابه است لیکن
لک اند ما قدم بن دینک و ما نخر اول ابامی بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت تعیین شد که عاقبت بخیر است که اقبل و الله اعلم و حق جابو قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضت علی النار عرض کرده شد برین و نود و شد مرا آتش و وزخ در شب معراج یا در وقت دیگر در خواب
یا بیداری فواتی فها منی امی اشل پس دیدم در آتش زنی را از قوم بنی اسرائیل تعذب فی هوة لها عذاب کرده میشود از جهت آنکه مر آن زن را
بود و بطلمها فلم تطعمها بته داشت آن زن که بر این سخن خواند او را چیزی و لم یقل عذابها کل من خشاش الارض و مکن انت و سر نداد آن زن
که باک بخورد و از حشرات زمین و خاشاک کبکها و شین معجمه آنچه مقررند از جنسها بر روی زمین و از پرندگان و حشرات زمین و کجکان و مانند
آن که ذانی القاموس و نودی گفته که فتح خاشاک است از کسر و ضم و اجماع شین اصوب است از اجمال وی یعنی هوام و پرندای ضعیف حتی عاقبت جو عا تا آنکه
مرد آن که از کسکی و دابت عمر بن عامر انجوعی و دیدم سرورین عامر خراعی را بجز قصبه فی النار می کشید و دمای خود را در آتش و وزخ قصبه بنیم
قاف و سکون صاد مملو و دکان و کان اول من سلب الموائب و بود عمر بن عامر خراعی نخستین کسی که آزاد کرد ناقار اسباب جمع مایه است ناقه که را
که را کرده و گذاشته میشد و رجالت بخت نذر یا خزان و از عادت رجالت بود که چون ناقه شکم میزد همه مایه با قدم می آورد و یکی از فرود و رود را
یا بهیله از مرض آزاد میکرد و ناقه را و را میگرداند و سوار میشد بر آن و منع نمیکردند او را از آب و گیاه از هر جا که می خورد و نمیدویدند از او این فعل را
عبادت و موجب تقرب با صام میدانند و اول کسی که این فعل کرد و این رسم نهاد عمر مذکور بود و گفته اند که نخستین کسی که پرستش را بر رسم نهاد و از موجب تقرب
گردانید وی بود و در بعضی روایات عمر بن کحی آمده ظاهر هر دو یکی است عامر پدر اوست و کحی نام جد ابوسعید کاهن است بدیده کرده اند و کاهنی بحمد
که اقبل و راه مسلم و کاهن گفته که ازین حدیث معلوم کرد که بعضی از آدمیان امروز در وزخ اند و معذب میشوند در وی انتمی و کجمن است گفته شود کشف
کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال آینده در روز قیامت و مثل ساخته شد بر وی صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم و عن زینب بنت جحش ان رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم دخل علیها یومها و بیت از زینب که آنحضرت در آمد بر وی روزی فخرها ترساک یقول در حالتی که مسکودید آن
حضرت لا اله الا الله و بل للعب من شوقه لقتوب و ای هر چه را از شهری که تحقیق نزدیک سیده است گفته اند مراد بان مرقفها و قالها است که در
عرب واقع شده و اول آن قتل عثمان بن عفان است رضی الله عنه و بعد از آن دایم و مستمر شده تا الآن و بعضی گویند که مراد حصول قوح و اموال تانم و تانم بدین دران
و در امارت که ذاقال شیخ ابن حجر فتح البوم من دم با جوج و ما جوج مثل هله که شده شد امروز از سید با جوج و ما جوج و فرخنده شد در وی
مقدار این و حلق با صعبه الالهام و التي فلبها و حلقه لب آنحضرت از برای تیش و تقوی مقدار رخ سید و اگشت خود و یکی اگشت زو اگشتی که
متصل است آنرا که بسیار باشد یعنی تا امروز رخ دران واقع نشده بود امروز رخ مقدار حلقه این دو اگشت گذاشته و گذاشتن رخ از علامات قرب
قیامت است و وقوع فتنه در عرب بنده از آثار و علامات قرب اوست و بعضی گفته اند که این اشارات است بزوج اترک فیکزیه که بر آید و هلاک کردند عالمی را
و واقع شد بر دست ایشان بخدا و غیر آن از بلا آنچه واقع شده و الله اعلم فالت گفت زینب فقلت پس گفتن من با رسول الله افهک آتیس هلاک کرده
یشوم و فتنه الصالحون و حال آنکه در میان ما موجود باشند صالحان آیا بکت کجود ایشان مانع نمی آید از وقوع بلا و گفته قال نعم گفت آنحضرت آنی هلاک کرده میشود شما
با وجود بودن مردم صالح و در میان شما اذ اکثر الخبث و فیکزیه شود فتن و فتنی اگر چه مردم صالح باشند مانع و کثرت فتن و فتن سبب آن کرد و جنبه فتنها و
سکون با است و در بعضی نسخ بنحین تریجیج کرده اند متفق علیه و عن ابي اسحاق مالک الاشعری شک نزد در بخاری و در روایت این حدیث که از ابی
عامر اشعری است که عمر ابوبکر اشعری است و از کبار صحابه است شیده شد و زینب با ابی مالک اشعری است که او را اشعری گویند نیز صحابی مشهور است و شک نزد موجب طعن در
حدیث کرده چون صحابه هم مل و ثقت اند از هر که باشد صحیح خواهد بود قال گفت ابو عامر ابی مالک سمعت رسول الله شیده شد غیر خدا صلی الله علیه و سلم و سلم

شبهی هو واولوا قه و المرسلات وعم یلیسء لون واذ الشمس کودت زیرا که درین صورت احوال آن حضرت و عذاب آتش و وعیدهای سخت مذکور شد و او اله التومذی و ذکر کرده شد حدیثی باین هر که او را شایسته است لا یلج النار فی کتاب الجهاد الفصل الثالث عن ابي قال قالکم لنفعلون اعمالا بدرستی که شما هر آنیکه عملها را که هی ادق فی اعینکم من الشعوآن عمل باریک تر است و چشمهای شما از موسی یعنی تدقی فکر و امان نظر در آن عملها بنمایند و کان میرید که آن عملها نیک است و در حقیقت نه چنین است یا مراد آن است که آن عملها را صغیر و حقیر می پندارید و از آن کتاب آن باک بنیدارید که نیکان عهد ها علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم ماکه می نمودیم آن عملها را در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم من الموبقات یعنی المهلكات یعنی از جنس عملهایی که سبب هلاک شوند مرفاع از او در حکم کیا باشد و او اله النجادی و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روت است از عائشه که آنحضرت گفت یا عائشه ایاک و محقرات الذنوب ای عایشه دور دار خود را از گناهان که آنرا حقیر و صغیرند شسته میشود فان لها من الله طالبان زیرا که مر آن گناهان را از جانب خدا طالب است یعنی وی سزا طلب کند و سوال کننده است از ان اعمال مثل این ترکیب درین معنی و در زمان حرب بسیار آید چنانکه گویند رایت من زید اسد اودیم از زید شیر می رایت زید را که دیدم شیر را دیدم و احتمال دارد که معنی آن باشد که طایفه از جانب حتمالی طالب و سایل اند و او ابن ماجة والداری و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی بروه بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن محمد بن محمد بن موسی شری که از کبار تابعین است گفت که گفت مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما جمعین هل قد دی ما قال ابی لابیک آیا تو شری یابی که چه گفت پدر من میرید ترا افا قال قلت لا گفتا بودم که منم نیدم قال فان ابی قال لابیک گفت ابی عمر پس بدرستی که پدر گفت میرید ترا یا با موسی هل شیون ان اسلا منیا مع رسول الله آیا خوشحال میکرد اند تر این سلام آوردن ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هجرتنا معه و هجرت کردن ما با آن حضرت و هجرتنا معه و کار زار کردن ما با کافران همراه آنحضرت و عملنا کله معه و عملهای ما همه که کردیم با آنحضرت و در ثلثا ثابت و باقی ماند برای ما و ان کل عمل عملنا بعده و این هر عملی که کردیم بعد از آنحضرت بخوفنا منه کفانا و اسباب نجات یابیم و خلاص شویم از آن برابر سر بر یعنی نفع از آن ببارسد و نه ضرر آن بر ما افتد و نه موجب ثواب گردد و نه سبب عقاب یعنی اگر موجب ثواب بود باری علت عقاب نیز نکرد و در نعمت قال بیت طاعتنا حق ما موجب غفران نشود راضیم کرد و دلت عصفیان نشود یعنی آن عملهایی که در ظل تربیت و نورانیت صحبت وی صلی الله علیه وسلم کردیم و کان بدان قبول داریم باقی ماند زنی سعادت اما عملهای که بعد از آنحضرت کردیم معلول و مدخل میدانیم اگر سر بر بگذریم نیست است فقال ابون لابی پس گفت پدر تو میرید مرا لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله بن چنین است بخدا سو کند تحقیق جا کردیم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و صلنا و صمنا و نماز کردیم و روزه داشتیم و عملنا خبی اکثر او کردیم عملهای نیک بسیار اسلم علی ایدینا شکر کثیری و مسلمان شدند بر دست ما آدمیان بسیار و انا لنرجو ذلک و بدرستی ما هر آنیکه امید داریم ثواب آنرا بمقتضای وعده که مرام با زبان عمر گفت و قال ابی و گفت پدر من یعنی عمر رضی الله عنه و لکنی انا و الذی قضی بیده و لیکن من سو کند با کسی بقای عمر در دست قدرت اوست و ددتان ذلک بود لئلا هر آنیکه دوست میداریم که آن عملهای که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده ایم ثابت و باقی ماند ما را و ان کل شی عملنا بعده و این هر چیزی که کرده ایم از بعد از آنحضرت بخوفنا منه کفانا و اسباب نجات سر بر بگذرد او بوده و میگوید فعلت پس کنم من این عذر ان ابانک و الله کان خیرا من ابی پس بدرستی پدر تو بخدا سو کند بود بهتر از پدر من یعنی چون پدر تو با وجود چنین اعمال و فضایل در مقام خوف و وحشت است بر آنکه بهتر است از پدر من و مقام او اعلی باشد یا مراد آنست که عجب میکند با وجود آنکه پدر تو بهتر است از پدر من باین همه میرسد پس معلوم میشود که کار بزرگ است و او اله النجادی و عن ابی هر بوه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امرنی فی بضع گفت آنحضرت امر کرد مرا بر دو کار من به بضع خشبه الله فی النبی و العلامه بضع اول ترس خدا و در بنان و کلامه العدل فی الغضب و الرضا و دوم نخی است و درست گفتن که از حد اعتدال تجاوز نکند در حالت خشم و خشنودی یعنی آدمی چون اواضی میباشد از کسی مدح میکند و نیک میگوید و عیب او عیب شد و چون در خشم آید بر خلاف آن میرسد و دو باید که در هر دو حال یکسان باشد و العصفی الفقر و الغنا سبب میان روی در غایت اعتدال در رویشی و تو انکری ان عبارت احتمال دارد که یکی آنکه رزق وی کفاف بود و نه فقیر باشد و نه غنی دیگر آنکه در هر دو حالت بر طریق اعتدال مستقیم باشد یعنی در فقر و محنت و خرج و فرغ کند و در غنا کبر و غم و طو نور زد و ان اصل من قطعنی چهارم آنکه بویذکم با کسی که بر دامن چنانکه بعضی ولو الارحام قطع رحم کند و وی در مقام صلوات اتمام باشد با ایشان و اعطی من جرمی پنجم آنکه حکم کسی که محسوم کرد و اندر او اعفو عن ظلمتی ششم آنکه عفو کنم و در گذرم از کسی که ظلم کند مرا و ان بکون صلیتی فکوا هم انکه باشد خاموشی من مگر یعنی چون خاموش باشم در فکر تحصیل معرفت باشم و بظنی ذکر انگیزم آنجا باشد فظن من ذکر یعنی چون سخن گویم ذکر خدا کنم ع سخن برای تو گویم غمش برای تو باشم و نظری عیبه نم آنکه باشد نظر من عبرت یعنی چون نظر در مخلوقات کنم بر وجه عبرت و بهوشی که نه بجهل و غفلت و امر ما بعوف و امر که در ما برود و در ما که امر کنم بعوف و فعل بالعوف و روایت کرده شد است بالعرف بجا بی عوف و این صفت دیگر است زاید بر صفت مذکور که جامع است بر جمیع خیرات و طاعات را در حقوق خلق و خدا که بطریق اجمال بعد از تفصیل ذکر کرد و او اله و ذین

الفضل الثالث

الفصل الاول باب در لواحق و تهنات بانیان

باسم

ولینوعن الله من صد و عد و کما الهما به منکم و هر انیک شد خدا تعالی از سببهای دشمنان ثوابیت و بزرگتری تر از شما و لیقتد فی حق قلوبکم الوهن و هر انیک می اندازد در دلهای شما ضعف و سستی احوال فاعل گفت کونید با و صولی الله و ما الوهن چیست سبب افتادن سستی در دلها یا قال حب الدنيا و کراهیت الموت و سبب افتادن سستی در دل دوستی دنیا و ناخوش داشتن مرگ یعنی چون زندگانی دنیا را دوست دارید و مرگ ناخوش بود کار زار نتوانید کرد و جلالت نمود و راه او را و دوالیهی فی دلائل النبوة الفصل الثالث عن ابن عباس قال ما ظهر الغلو الا فی الله فی قلوبهم الوهب پیدا نشود خیانت کردن در غنیمت در میان قومی مگر آنکه بیزاد و خدای تعالی در دلهای آن قوم ترس و لافشی و لغاتی قوم الا که فهمیم الموت و پراننده مکر و زناد و قومی مگر آنکه بسیار کرد و در ایشان موت و لافض قوم المکیال و المیزان و کم کند قومی تر از و او پیمان را یعنی خیانت کند در کیل و وزن الا قطع عنهم الرزق مگر آنکه بریده شود و از ایشان برکت در رزق و لا حکم قوم یغیبون الا فیهم الدم و حکم کند قومی بناحق مگر آنکه فاش کرد در میان ایشان خوریزی و لا حق قوم بالعهد الا سلط علیهم العدو و عذر و عهد شکنی کند قومی مگر آنکه برکاشته شود بر ایشان دشمنی خرنجائی بخود و آقا قاینه عذر و فی الصراح خرفه یقین خوار غمیده و فی القاموس العذر و الخیر و الخدیعة و راه مالک باب در لواحق و تهنات باب سابق الفصل الاول عن عباس بن حماد المجاشعی برون قمار حیوان معروف و عباس کبرمه در آخرضا و معجمه بی بی مجاشعی بنیمیم نسبت به شایع بن دارم صحابی است محدود در بصرین و وی دست بود آنحضرت قدیمی یکبار در حالت کفر بدیده فوتاد نزد آنحضرت پس قول نکرد و چون مسلمان شد قول کرد و روایت کرد از وی مسلم یک حدیث که این حدیث استان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ذات یوم فی خطبه روایت کرده است که گفت آنحضرت روزی در خطبه خود الا ان ربی امرنی ان اعلمکم ما جهلتم آگاه باشید که پروردگار منی که در امر که تعلیم کنم شما را چیزی که نمیدانید شما آن را بعد از آن بیان کرد و آنچه ما مورث تعلیم آن قبول خود و معا علمنی یوکی هذا را آنچه تعلیم کرد مرا پروردگار تعالی درین روز که من در آن حکم است که فرمود و تعالی کل مال یخلقه عبدا حلال برای که محاکم کردم از انباده از زندگان را بر وجه شریعی حلال است از اگر هیچ کس از پیش خود حرام نکند ساخت چنانچه در جاهلیت شر از آنجو و حرام میاخذ چنانچه در بیان معنی سواب و اول باب البکا و الخوف گذشت و انی خلقت عبدا یعنی خضعا کلمم دیگر آنست که گفت وی همان که من پیدا کردم زندگان خود را مایل از باطل حق و از کفر با برام یعنی مستبعد موقوف حق و طاعت او را اشارت بقطره که آمده است بقطر اسلام کل مولود یولد علی فطرة الاسلام و المسلمان بالافعل یا مراد عهد اسلام است که در یشاق قالوا لی همه اقرار بر ربوبیت پروردگار تعالی کردند اگر چه بعد از آن شرک ورزیدند و اختلاف نمودند و خفا جمع جفت برون کریم صیغ المیل ثابت بر آن و صیغ نذر عرب کسی برون ابراهیم علیه السلام بود و اصل جفت میل کردن است کذا فی القاموس و انهم انتم الشیاطین و بد رستی که ایشان یعنی زندگان من آمدند ایشان را شیطان که لشکر ابلیس اند و احتمال دارد که شامل شیاطین ایشان باشد چنانکه آمده است فابواه یهودانه و نصرانه فاجنبا لله عن دینهم پس بر گردانیدند ایشان را شیاطین و دور انداختند از دین ایشان و حومت علیهم ما احللت لهم و حرام گردانیدند شیاطین بر ایشان چیزی که حلال ساخته ام برای ایشان یعنی کراه ساختند ما حرام گردانیدند حلال را بر نفس خود و امر حق و امر کردند شیاطین زندگان بر آن فشی کوانی که شرک گردانیدند من مال را افول به سلطانا چیزی که نفرستاده ایم بآن چیز حق و برانی که بآن غالب آیند مردان اند که آنها را می پرسند و دلیل و حجتی بر استحقاق آن عبادت ندارند سلطان مصدر است بمعنی غلبه و سلطنت و حجت و بران چون قهر و غلبه بر دل دارند سلطان نامیدند و هم چنین تشبیه با دشا سلطان و ان الله نظر الی اهل الارض و دیگر آنست که خدای تعالی نظر کرد بسوی اهل زمین خفتم عی بهم و عجم بهم پس دشمن داشت ایشان را یعنی اهل زمین حرب را و عجم را الا بغیاب من اهل الکتاب مگر جماعه از اهل کتاب را که باقی و ثابت ماندند بر دین و ایمان و موسی و عیسی و تحریف و تکذیب کردند دین و کتاب خود را و قال و گفت بگوید من یابن انما بعثک لایبلیک نفرستاده ام ترا به پیغمبری مگر برای آنکه امتحان و آزمایش کنم ترا و بداند که بر سازی بخلق آنچه حکم کردم بدان از دین و شریعت و اقبل بک و آزمایش کنم حلی ترا بگو که قبول کردند آنچه بر ساندی بایشان باین حقیقت و آزمایش و امتحان نسبت پروردگار تعالی محالست که آن تسلیم جعل است مراد ظهور آن و علم بدانست و افولت علیک کتابا و فرستاده ام بر تو کتابی را که لا یفسدک الماء نشوید و محو نمیکردد و آب یعنی محفوظ و محفوظ است از زوال و نسخ یعنی قیامت در دلها محفوظ است و احکام و باقی و دائم و مستمرست قولا و فاعلمنا و یقظان می خوانی و آن کتاب را در خواب بیداری یعنی محفوظ است در دل او در جمیع احوال باینکات از کمال حفظ و ضبط آن و حصول اقلیت نبوت و آسانی و ان الله امرنی ان احقق قولی و خدا تعالی امر کرد مرا که بوزن قیاس یعنی ملاک که دائم چنانکه نابود شوند و اثری از ایشان نماند فخلت و بآذن فیلخ و اوسی پس گفتم ای پروردگار من اکنون که در مقام ابلاغ و ابلاغ ایشان شوم میبکنند سر را باند و حنوه پس میکند از سر را مانند نانی یعنی هم چنین میکنند و پست میکنند که در نانی میشود و سطح و نافع بفتح نا و مثله سر شکستن و هر چه میانه کا و کله باشد از باب بفتح و نفع را قیاسی بخ کرده اند بشین و خا و عجمیت و شذخ بعضی شکستن و پست کردن چیزی که نرم و تر باشد بجزیری که خشک و سخت

[illegible]

الفصل الثاني

۲
سکون

میشود آفته تا بریزد آنچه در دست از آب یعنی الحظی این نظر را وی است که بیان مراد میکند یعنی اول با نگاه فی الاسلام که است خمر است این تقریر شارحان است و تغییر این حدیث
و اینجا توضیحی دیگر است ظاهر تر از آنچه نشان گفته اند در شرح آریابان که در کتب حاصل آنکه اول چیزی که از کتاب کرده میشود از محرمات و ساقط گردانیده میشود از احکام اسلام
نزد تغییر احوال مردم در آخر زمان حکم خمر است که می نوشته آنرا و تا ویلات می کنند در تحویل و بی چایا گفت و قیل فکفت و گفته شد پس چگونه از کتاب کرده میشود خمر را
و تغییر داده میشود حکم آنرا و رسول الله و قد بین الله فيها ما بین و حال آنکه تحقیق بیان کرده است خدا تعالی در جز آنجا بیان کرده است یعنی حرمت او را
باشد و غلط و وجه بیان کرده بانی واضح بین قال گفت آنحضرت حمله میکنند و تاویل نمایند در خوردن آن باین طریق که بعضی آنها فلسفه و فلسفه نام می نهند
آنرا نامی دیگر حسنه خمر چنانکه بنید و مثلث و مانند آن و در واقع جنس است و باین بجهان بخورند یا می سازند آنرا از برنج و عسل و غیر آن و میگویند که خمر نام آب انگور است
که مستی آرد و این نه از انگور است پس خمر نباشد و ندانند که هر چه مسکرت حرام است و خمر است یا حکم خمر دارد و رواه الدادی الفصل الثالث عن النعمان بن
بشیر عن حذیفه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعمان بن بشیر صحابی انصار می اول مولود دی که دهانه آنها را بعد از حبس رتو
میکند از حذیفه که صحابی عظیم القدر است صاحب سر رسول الله گفت آنحضرت تكون النبوة فیکرم می باشد و باقی میماند وجود نبوت و نور وی در میان شما
شما الله آن تكون مادام که میخورد خدای تعالی بودن آنرا فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد خدای تعالی نبوت را بر برداشتن نبی ثم تكون خلافة
علی منهاج النبوت ما شاء الله ان تكون پسر میباشد خلافتی بر طریقت نبوت و و شس آنی مادام که میخورد خدا بودن آن او منهاج را و پیدا و گشته و فیوضها
تعالی پسر بر میدارد خلافت را نیز تم تكون ملک ما ضیا پسر میباشد امارت و حکومت ملک کزنده فتكون ما شاء الله ان يكون پس باقی میماند آن ملک مادام
که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد آنرا خدای تعالی از عالم تم تكون ملکا جیبی پسر میباشد ملک خداوند که و غلبه و غلبه فتكون ما
بشاء الله تعالی ان يكون پس میباشد و باقی میماند مادام که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد آنرا خدای تعالی تم يكون خلافة
علی منهاج النبوة پسر میباشد خلافتی بر و شس نبوت و گفته اند که مراد باین خلافت زمان مهدی است رضی الله عنه و شس نبوت پسر خاتم النبیین است آنحضرت قال حبیب
کنت حبیب بن سالم که یکی از رواه این حدیث است و مولی نعمان بن بشیر و کاتب است روایت میکند از وی قاده و غیر وی قلما فاهم پس بنگامی که برخاست عمر بن عمر
عبد العزیز یعنی از مجلس گفت البه بهذا المحدث و شس نبوی وی این حدیث را ذکر کرده آیه در حالی که یاد میدهم او را این حدیث و قلت
ادعوا فتكون و گفته اند که امید میدارم که باشی تو امیر المؤمنین یعنی خلیفه بعد الملك العباس و الحیریه بعد از ملک لرند و طلب فقر و عو که آنحضرت خبر داده
بدان حسی به پس خوشحال گردانیده شد عمر بن یحیی و اعجبه و خوش آمد او را یعنی عمر بن عبد العزیز را رواه احمد و البیهقی فی دلائل النبوة کتاب
الفتن فتن جمع فتنه مثل محن جمع محنت یعنی آنرا شش و خوش داشتن شی و فرغی شدن بدان و بعضی گراه شدن و گراه کردن و گفته اند و عذاب و ذکر فتنه طلال
و فقره و جنون و محنت و مال و اولاد و اختلاف مردم در رای نیز آید و بدانکه مولف از اینجا تا آخر کتاب خود کتاب الفتن ساخت و بعد از وی ابواب ترتب داد و
و در این ظاهر نیست خصوصا باب فضایل و مناقب که آنها را داخل کتاب الفتن ساخت و در موجود ندارد و اگر گویند که مکلف و متلایم با عقاید آنها و دیدن آن پس باین اعتبار
تمام آنچه در کتاب مذکور است ازین قبیل است قدر و ادب علم الفصل الاول عن حذیفه قال روایت از حذیفه که گفت فقام فبنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم مقاماً ایستاد در آن آنحضرت یعنی خطب خواند و وعظ گفت ایستادنی که ما نونک شبتا لیكون کما شئت چیزی را که باشد و وقوع یابد فی مقامه
ذلك الی فقام الساعه در آن تمامی که ایستاده بود تا روز قیامت یعنی گذشت درین مقام هیچ چیزی را از وقایع که شذیبت تا روز قیامت الاحداث به
که آنکه حدیث کرد و خبر داد بدان چیز حفظه من حفظه و شبهه من شبهه یاد گرفت آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش کرد آنرا کسی که فراموش کرد یعنی بعضی از
و بعضی فراموش کردند قد علمه صحابی هؤلاء حدیثه میگویند تحقیق آنستند این قضیه را یاران من که ایستاد و انه لیکون منه الشی قد شذیبت و بدستی که
شان اینست که هرگز واقع نمیشود از آنچه خبر داد آنحضرت چیزی که تحقیق فراموش کرده ام من آنرا فاده فاذا کوه پس می بینم من آن چیزی را پس یاد می آورم آن فراموش شده را حکما
یذکر الرجل وجه الرجل چنانچه یاد دارد در دی روی مردی بطریق جمال و احکام اذا غاب عنه چون غایب میشود از دی و فراموش میکند آن را تفصیل و
تخصیص ثم اذا عوفه پسرچون می بیند او را می شناسد شخص متفق علیه و عنه قال سمعت رسول الله و هم از حذیفه است که گفت شنیدم من پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم يقول یکتف تعرض الفتن علی القلوب عرض کرده میشوند و نموده میشوند و نموده میشوند فتنها بر دلها کما یخصی مثل
بود یا عود یا عود این نظر را به نوع روایت کرده اند اول بفتح مین و افعال و این مشهور تر است از روایات و معنی می بینان باشد که می در آید فتنها در دلها
فته بعد از فتنها چنانچه می در آید چوب در بافتن بویا کی بعد از دیگری و مراد چوب در اینجا شایخی نیز از آنرا که شکافه بدان بویا می بافتند یا مراد تشبیه عرض فتنها
بر دلها بعضی شایخا حصر برافته آن کی بعد از دیگری و بعضی گفته اند مراد چسبیدن و تاثیر کردن فتنه در دل است مثل چسبیدن حصیر و تاثیر کردن او و پهلوی خواب کزنده
بر آن و این مانی بفتح مین و ذال سحر و معنی وی استفاده کردن و پناه جستن بچند است از شر فتنه چنانکه در اشعار کلام بعد از ذکر کفر و مصیبت گویند فتنه ذی باسد منها یا

الفصل الثالث

کتاب الفتن

الفصل الاول

یا معاذ الله ثالث بفتح صین باهمال دال مراد خود و تکرار عرض فتنه است بر دل مره بعد از خبری و بر روایت اولی بر رفع و نصب هر دو آمده و بر ثانی و بر ثالث بر نصب فقط و در شرح وجوه دیگر نیز در کثرت این عبارت مذکور شده است و مراد بقصدا اعتقاد است فاسده است یا عاثر از آن شامل ثلثات فتنایه نیز فتنای قلب آشوبها پس هر دو مخلوط شد بجهت فتنه و راسخ شد در آن و در آمد رنگ آن در دو غنچه و در آمد رنگ در جامه و اثر آب در خوردن جامه رنگ را در خوردن آن در آن کو با کمی نوشیدن را و قول پیمان و اشتر باقی فلوهم العجل ازین بابت لکن فیه لکنه سودا ه خلاصه میشود در آن دل بکثرت سیاه و کثرت معنی اثر آید که از غلظت این فتنه و ماندن آن در زمین حاصل گردد و بمعنی نقطه نیز آید و بمعنی نقطه در چیزی که مخالف رنگ او بود نیز شمول گردد و ای قلب افکوها و پردلی که شکرش فتنه را و افتاح آورده از قبول آن و متاثر نکشت بدان نکشت نکشته فیه مبصلا خلاصه میشود در آن دل بکثرت سفید حتی یصیر علی قلبین تا آنکه میکرد انسان با اعتبار عرض فتنه و تاثیر و عدم تاثیر و وی بایمیکرد و ندلها با اعتبار آن برد و نوع و بصیرد بیا و بنا هر دو خوانده اند بر تقدیر یا ضمیر راجع بانسان که معنی میگردد و از سیاق کلام و بر تقدیر ثانی راجع بقلب که مذکور است تصریح و نیز بر رفع و نصب هر دو آمده ابیض مثل الصفا نوع اول سفید مانند سنگ سفید که متاثر نمیکرد و بجزیرت این دل که تاثیر نمیکند در وی فتنه اصلا و تشبیه تناد در سفیدی است بلک صلابت و قوت و سختی نیز ملحوظ است و لا تضره فتنه و زبان بیکند ازین نوع دل را هیچ فتنه مادامت السموات و الارض تا آنکه باقی است آسمان و زمین یعنی همیشه و الا خواصود و دل دیگر سیاه است که تاثیر کرده فتنه در وی میباید اجتمیم و سکون را و تشبیه دال تیره و خاکستر رنگ ربه با بعضی خاکستر کون ارباب و خاکستر کون شدن و در روایتی بر او ابهره کسوره بعد از باینتر آمده و وجان در شرح ذکر کرده ایم کالکون بجهت این دل هر چه کوره است و اثر کون شده که هر چه در دست آرد بیرون افتاده همچنین این دل از نور ایمان و معرفت خالی گشته و سیاه شده و بجهت اجتمیم و فتح جمیع مشاغل و خا بجهت کسوره شده و بمعنی بل و سختی آید لا یعرف معروفا و فانی شناسد این دل کار رنگ و شروع را و لا ینکون منکرا و منکر نمیکرد کار بد و نا مشرک الا تأثیر من هواه بجزیری را که نوشتانیده شده است و خلط کرده شده است آن دل و گرفتار محبت آن گردانیده شد از هواهای نفس و موت قلب عبارت از این حالت است اعاذنا الله من ذلک و رواه مسلم و عنه قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حدیثین هم از حذیفه روایت است که گفت حدیث کرد ما را آنحضرت و حدیث را بابت احدهما و انا انظر الاخر و دیدم من یکی از آن دو حدیث را یعنی وقوع یافت آنچه خبر داده بود آنحضرت و من انتقل میبرم حدیث دیگر که مصدوق و بی نزو وقوع یابد که حدیثا ان الامانة فولت فی جدر قلوب الرجال حدیث کرد ما را آنحضرت که امانت فرو داده است و راصل دلهای مردان جذب بفتح جمیع و کسر آن و سکون ذال سحر اصل هر چیزی و مراد با امانت مامعنی مشهور است که امانت نکردی است در حق مردم یا مراد بظاهر کالیف غیر است که مذکور است در کریمه انما عطا الامانة علی السموات الاله و اصل بیه ایمان است چنانکه اشارت کرده و در آخر حدیث و ما فی قلبه من نخود من ایمان و امانت هم مذکور شده بقول و می و لا یجاد احد بودی الامانة نیز بمعنی برانست میفرماید که حصانه ایمان و امانت در دلهای مومنان پیدا کرده و اثبات نموده است ثم علموا من القرآن پیر و دانستند از قرآن مجید که فرستاده ثم علموا من السنة پیر و دانستند از سنت رسول که بیان فرموده یعنی خلق هدایت و اراده آن از حق جل و علا سابق است بر انزال کتاب و ارسال رسل هر گاه سابق غایت و هدایت و می تعالی ثابت شده از کتاب و سنت بهره مند و متفصح گشته و نیز درین لفظ تفخیم شایع و اعلائی باینکه امانت است که با وجو و انزال و اثبات آن در قلوب بکتاب و سنت نیز آرازم و بد و موکد ساخته است این حدیث اول است که حذیفه آنرا در صحابه رسول در عصر حضور و می صلی الله علیه و آله و سلم آن را دیده و مشاهده نموده و حدیث دیگر در بیان برداشتن و کم شدن امانت که بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم راه یافته و واقع شده چنانکه گفت و حدیث ثانی در حدیث که در آنرا برداشتن امانت و نقصان پذیرفتن آن قال گفت آنحضرت در بیان نقصان امانت فیما الرجل النومة خواب میکند و خواب کردنی یعنی غافل میگردد و از تذکرات و تنبیح سنت و این مقابل آنست که فرمود ثم علموا من الکتاب و السنة فقیض الامانة من قلبه پس فیض کرده میشود و کفره میشود امانت از دل مرد یعنی بعضی از انوار و ثمرات آن روی می بیند و نقصان می پذیرد فیصل اوها پس میگردد از امانت و اثرش آنچنانی ماند از علامت و بعضی آن مثل اقول لک مانند اثر و کثرت بفتح و او و سکون کاف در آنست تا جمیع کثرت و آن اثر چیزی مثل نقطه بر خلاف رنگ آن چیز چنانکه نقطه سیاه در سفید و بعضی گفته اند نقطه سفید که در سیاه چشم پیدا آید یعنی بجهت طریبان غفلت و از کتاب معصیت نور امانت کم شود چون آگاه شود و از حال دل خود بطنش نماید چنانکه نقطه از آن اثری باقی نماند ثم فیما الرجل النومة پیر خواب میکند خواب دیگر و غافل گردد بار دیگر فقیض الامانة پس کفره میشود و نقصان کرده شود جزوی دیگر امانت که باقی مانده بود و بعضی اوها مثل اقول المجل پس چون نگاه کند باقی میماند اثر آن مانند اثر مجمل بفتح میم و سکون جمیع سخت شدن پوست از کار کردن و در صرح گفته مجمل شوخ بستن دست از کار بعد از آن بیان اثر مجمل می کند بقول خود که جرد حی جنه علی و جملک مانند انگری که کبر وانی و بطلانی آن را بر پای خود ای مخاطب فقط پس آید بکند آن موضع از پای که اخگر را بدان پایمال کرد فتواه منبوا پس می بینی تو آن موضع را که آید بکند و بطنش بطنش میم و سکون نون و فتح تا و کسر با اسم فاعل از نیز بمعنی ارتفاع و بلندی و منبر شستن از دست و لیس فیه شیء و حال آنکه نیست در آبی آید که بلند میاید غیری که با آید همچنین این مرد که اثر امانت از دل

آنحضرت

وی بر گرفته شده جامع و کار آمدنی می نماید و در باطن وی صلاحی و چیزی که کار آید نه با این تقریر معلوم شد که دکت و مجمل مثال بقیه امانت است که در دل میماند اما برین تقریر و ادوی
 کرد و کار مجمل بحث و بیشتر است از اثر دکت و مناسب است آنکه اگر در گرت ثابته کمتر نماید از گرت اولی جواب میدهند که چون مجمل اثر نمی خوف لا طایل تحت است قلیل
 و حقیقه باشد از اثر دکت و این جواب خالی از بعضی نیست و بعضی شراح اثر دکت و مجمل را مثال زوال امانت داشته یعنی و لا شل و کت از آن زایل میگرد و بار دیگر مانند
 مجمل بیشتر از مرتب اول و در می شود زیرا که درین مرتبه قبض کرده شد از آنچه باقی مانده بعد از قبض در مرتبه اول فافهم و بصبح الناس قبا یعون و صبح میکند
 مردم در حالی که ببايعت و معالمت میکنند با یکدیگر و لایکا واحد یودی الامانه و نزدیک نیست هیچ کی که ادا کند امانت را و حقوق تکالیف شریعت را و
 خیانت نوزد و در حق مردم فیتالی پس گفته میشود بمقتضی قلیل و بیان قدرت و جود امانت و اهل آن افتخار بنی فلان و رجلا اهلنا بدرستی که در فلان قبیله با وجود کثرت
 مردم و روی یک مردی این حق گذار است و يقال للرجل گفته میشود در مرد را و ستوده میشود بصفاقی که در خسوف مردم از داخل فضایل و کمالات میگذارد
 ما اعقله و عجب عاقل و دانا است در کار و بار دنیا و حیث و ما اظرفه و عجب زیرک است وی و خوش کو و خوش بخت و ما اجله و عجب عجل است و
 چالاک است وی باین صفات میستایند و را و ما فی قلبه متغالی جبه من خود دل من ایمان و حال آنکه نیست در دل آن مرد که او را می نمایند مقدار و از خود
 از ایمان و صفات حمیده که تابع است و از اینجا معلوم کرد که اصل کار ایمان و صلاح است باقی همه باید بد راست اگر چه مردم اهل دنیا آثار خوب دانند و بدان بستانند
 و تقریرش اینست بقوی و قوت ایمان است رزقا الله متغنی علیه و عنه قال کان الناس یبیا لون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 هن الخبی و هم از حذیفه است که گفت بودند مردم که می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و کنت امثاله عن الشیء بودم من کی می پرسیدم او را از بدی مخافته ان
 میدد کنی از جهت ترس آن که در یاد مرا آن بدی و برسد بمن از آفت آن چه دفع ضرر نزد عاقل اجم و اقدم است از جلب نفع و مانا که مراد از شرف و وقایع دانسته
 که واقع شوند در مردم و فاش گردد و در میان ایشان از نزاع و جدال اگر چه نه موافق حق باشد و الا منهیات در شرح معین است و سوالی از آن مخصوص بوی ضعیف است
 عزیز و دجانه سابق حدیث بر آن دلالت دارد قال گفت حذیفه قلت کنتم یارب رسول الله افانکنا فی جامله و شوی بدرستی که بودیم پیش ازین در جاهلیت و
 بدی ففعله نا الله بعد الانجیر پس آورد ما را خدا تعالی بوج و شریف توانی یکی را که دین سلام است و استقامت بر عمل بمقتضای آن فعل بعد هذا انجیر
 من شوی پس آیا خواهد شد و هست متوقع بعد ازین نیکی از شر ظلم و فساد و اختلال امر دین قال نعم گفت آنحضرت آری هست و خواهد شد بعد ازین خیر شر فلت و هل
 بعد فلت الشیء من خیر کنتم آیا هست بعد از آن شر که بعد از خیر حادث شود چیزی از خیر که بد و باز امر دین رواج یابد و برنج استقامت و د قال نعم گفت آنحضرت
 آری هست بعد از آن شر خیری و خیر دخی و در این خیر که بعد از شر بیاید و در وی و کد و رتی هست و دخی بختی معنی و خان اید یعنی چیزی باشد مزوج بشر و د که
 مردم بآن صدق و خلوص که در او ایل بود نباشد و اعتقادات صحیح و اعمال صالحه و عدل ملوک که در قرون اول بود نباشد و بدبیا و بدعتا حادث گردد و بدان با
 نیکان و اهل بدعت یا اهل سنت مزوج و مخلوط شوند قلت و ما دخنه کنتم من و حیت آنچه و را دخن خبر کفتی قال قوم فرمود دخن که کنتم کتایت است از
 وجود قومی لیستون بغیر مسخنی راه و روش کیز بغیر راه و روش من و لحد و ن بغیر هدلی و سیرت سازند جز سیرت من تعریف منهم و تنکو
 می شناسی از ایشان کار و بار دین را و نمی شناسی یعنی معروف و مکروه و مشروع و نامشروع هر دو در ایشان جمع است با تمیز و اختلاط خیر و شر که مراد و دلایل
 قول اوست نعم و فیه دخی و قول وی و لیستون بغیر سنتی نیز مراد همین است و گفته اند که مراد بخیر بعد از شر ایم عمر بن عبدالعزیز است و مراد بالذین تعریف منهم و تنکو امرائی
 که بعد از وی آمدند و در میان ایشان کسی بود که دعوت میکرد به بدعت چنانچه خوارج و بعضی گفته اند که احتمال دارد که شر زمان قتل امیر المومنین عثمان باشد و خیر
 بعد از وی زمان امیر المومنین علی رضی الله عنهما و دخی و شر بعد از وی زمان مجاهد کثمت میگردند و وی رضی الله عنهما بر منابر و ادله عامه چاکه گفت قلت و هل
 بعد ذلک انجیر من شر کنتم آیا هست بعد از آن خیر شری دیگر قال نعم دعا علی ابواب جهنم گفتند آری خوانندگان باشند مردم را در دمای و وزخ ایشان
 من اجابهم الله کسی که پاسخ دهد و فرمان برداری کند ایشان را و برده و بسوی دوزخ قذوفه ففهمی اندازند ایشان را و در دوزخ قلت کنتم یارب رسول الله
 صفهم لنا و صف کن ایشان را برای ما یعنی بگو که چه کسانند ایشان و چه صفات دارند تا بشناسیم ایشان را قال هم من جلد قنایم و ایشان را تا بشناسی یا ایا قوایم یا ما
 از اهل دین و ملت مانند و جلد هشی ظاهر آنرا بگویند و در اصل معنی برده کن آنرا پوست خوانند و بتکلمون بالسلسله و سخن میکنند بطنی که لغت عرب است یا ظلم میکنند بطنی
 و حدیث و مواظ و حکم و سنت و در دل ایشان خیر قلت فما موحی ان ادد کنی ذلک پیش کنتم چه میفرمائی مرا و چه کار کنم اگر در یاد مرا آن وقت که این گروه در آن
 وقت باشند قال قلوا جماعه المسلمین و انما هم فرمود لازم میگیری و پیوسته می باشی جماعت مسلمانان را که بر حکم کتاب و سنت باشند و امام ایشان را قلت
 فان لم تکن لهم جماعه و لا امام کنتم سر اگر نباشد مسلمانی را جماعتی و نه امامی برین قدر چه کار کنم قال فاعنزل فلتا لغزق کلها فرمود پس بگشایان همان
 گروهها و لو ان بعض باصل شجره اگر چه باشد اقل بالترجمه بخ و درختی و پناه جستن بدان در پیشه و بیابان و تحمل شداید و مشاق و خاندن گیاه و عجب و قوت
 کردن بدان گیاه در صحرا حتی یدد کل الموت تا اگر در یاد و برسد ترا مرگ و انت علی ذلک و حال آنکه باشی تو بر حال استنزال متغنی علیه و فی

محق و قاتل کردن با باغی و اگر نه چنین کنند ظاهر کرد و فساد و تظاول کنند اهل بیعی و دلیل برین مذہب قول حق سبحانه و ان طاعتان من المؤمنین اقلوا الا ذکرنا طایق است که چون
 قاتل کند و طایفه از مسلمانان اصلاح باید کرد میان ایشان و اگر بعضی بکنند یکی از این طایفه بردگی قاتل کند با طایفه باغی تا باز کرد و بجانب حق و چون باین کرد آنحضرت
 حکم فرمود اللہم هل بلغت خداوند آری رسانیدم حکم را بر بندگان تو مثلثا سه بار گفت این طایفه قاتل و جمل پس گفت مردی با رسول اللہ امرایتان کو هست جز
 ده مرا اگر اگر او و جبر کرده شوم من حتی بظلمتی علی احد الصنفین تا آنکه برده شود در اسبوی یکی از دو وصف قاتل فضیلتی و جمل بسبب پس بر بند مردی
 بشیر خود او پیشی میهم یا بدینیری فقتلنی پس بکنند مرغال گفت آنحضرت بود بائمه و اثبات و بکون من اصحاب النار بر میکرد آن مرد که کشت ترا بکناه خود
 و کناه تو می باشد از دور خیانت این عبارت را در معنی گفته اند یکی آنکه بر میکرد و بکناه خود که بالفعل کرده و ترا کشته و کناه تو که بفرض و تقدیر تو او را می کشتی و کناه آن بر تو
 می نشست آن نیز بر سر او میبند و عقوبت کناه او را مضاعف میازند بجهت زجر و توبیح دوم آنکه بر میکرد و بکناه خود که سابقا داشت از بغض و مدافعت مسلمانان که
 سبب قتل تو شد و کناه کشتن تو که صادر شده از وی الآن در واه مسلم و عن ابی سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و یوشک ان يكون
 خبی مال المسلم نزدیک است که باشد بدترین مال مسلمانان غنم پنج بهشت است بجال کوفسندان که بیرومی میکند و میجوید بدان کوفسندان سر کوبها را و مواضع فضل
 و جانی فادن باران را یعنی کوفسندی چند داشته باشد و کوبها و او را باران در آن باران می افتد بخوبی تا در آن جا باشد و کوفسندان را آنجا سحر اند و وقت خود را در آن
 باز و در بغیر بدین من الفتن میکرد این مسلمان بدین خود از فتنها و کوشه میکرد تا با مردم اختلاط کند و در فتنه نافذ و واه البخاری و عن اصحابه بن زید
 قال اشرف النبی بالاربعین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم علی اطام المدينه جنسی از جنهای مدینه و اطام الضیق یعنی فتنه بند و هم حصن که بسنجا
 بنا کرده باشد و در حوالی مدینه مطهره قلعهها و حصنها بود که بود و غیایشان در آنجا سایه بود و ندیس اسام بن زید میگوید که روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 بر یکی از این حصنها برآمده بود فقال پس گفت آنحضرت هل ترون ما اری آیامی بنید شما چیز را که می بینم من قالوا لا گفتند بنی بنیم قال فانی لاری الفتن
 فرمود پس بدستی من بر آنیم بنیم فتنها را که آن فتنها تمنع خللال بود که می افتد در فرجهای خانهای شما که وقع المطر باندا فادن باران منفق علیہ و عن ابی هریر
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم هلكه امی بلال امت من علی یدنی علمه من قریش برود دست کوگان و جوانان و نوسالان
 است از قریش بکفریفات و غلبه کبر فتن و سکون لام جمع غلام یعنی جوانان که ذانی القاموس و فی الصراح غلام کوک و اصل غلبه و اغلام غلبه شہوت و بجان است
 و طبعی قسیر کرده آنرا نوسالان که پاک ندارند و ادب نگاه ندارند بآداب و قار و خداوندان عقل و واه البخاری و در حواشی نوشته که مراد بان فکر کشندگان
 عثمان و علی و حسن و حسین اند رضی اللہ عنہم اجمعین و امثال ایشان از اهل فتنه و بنی و ظلمه و در مجمع البحار آورده که ابو هریره می ساخت ایشان را با سوا و اشخاص ایشان
 و سکوت میکرد از تعین و نام بردن ایشان از جهت ترس و مضغه و مراد برین معاویه و عبدالعزیز بن زیاد و مانند ایشان اند از احداث و نوسالان بنی امیه و بنی
 امیه و تحقیق صادر شد از ایشان از قتل اهل بیت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و بزرگ کردن ایشان و کشتن خیار مهاجرین و انصار آنچه شد و صادر شد از حجاج
 که امیر الامراء عبد الملک بن مروان بود و از سلیمان و عبد الملک اولاد او از ریختن خونها و تلف کردن مالها آنچه پوشیده نیست بر هیچ کس ۱۱۰ و عنه قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یتقوا ب الرمان نزدیک بگوید که میشود و جنسی از زمان مراد قرب و قیام قیامت است یا تعاربا اهل زمان بعضی
 از بعضی در شر و فتنه یا تعاربا زمانه در شر و فتنه اول و آخر او بگوید که بعضی گفته مراد کوتاهی عمر است در آخر زمان و گفته اند که قصه مدت ایام و ویالی است
 چنانکه در حدیث دیگر آمده است که در آخر زمان سال بچوبه بگذرد و ماه چون هفت و هفت چون روزیاز و دگر شدن دولتها و ملکها که سبب تفرق و پرتی
 خلق است و این عبارت در کتاب الروایا آنجا که فرموده که روزیاز و تقارب زمان صادق افتد نیز گفته شده و وجه دیگر نیز در آنجا مذکور شده و بالجمله این لفظ
 تحمل معانی متعدده است بعضی مناسب آن مقام و بعضی مناسب این اسد اعلم و بغض العلم و گرفته و برداشته میشود و علم یعنی بر دشتن علما چنانکه در حدیث
 آمده و تظهور الفتن و پیدا میگرد و فتنها و بلخی الشیخ و انداخته میشود و بخل قوی یعنی در دلها مراد قوت و عموم وجود شیخ است در طوایف مردم و اطاعت و طبیعت
 ایشان آنرا در آخر زمان و اولاد و اصل شیخ در مردم طبعی است و بکثر الحرج و بسا میشود در هر جلیج و سکون را یعنی فتنه و فساد و آنرا بگوید که قالوا
 برسیدند صحابه و ما الحرج و حجت مراد بهرج قال القتل فرمود و بخرج قتل است و تفسیر بهرج بقتل یا بقتل آن است که سبب بهرج قتل و بعضی بدان است
 متفق علیہ ۱۲ و عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و الذی یغنی بیده لا ینکد هب الدنیا گفت آنحضرت بخدا سگند
 میزود و فانی نمیکرد و دنیا حتی بانی علی الناس بود تا آنکه می آید بر مردم روزی که لا یدری العاقل فیم قتل در غمی باید و نمی دانند که در چه چیز و بچسب
 کشت و لا المقتول فیم قتل و نه در می باید کشته شده که در چه چیز کشته شده یعنی هم چنین بچسب و اشتباهه قال میکنند و تیز و تشخیص نمی نمایند که محی کیست و مبطل
 که فضیل کیست بکون ذلك پس رسیده شد از آن حضرت چگونگی باشد آن حال قال الحرج گفت آن بجهت فتنه و اختلاط و در هم فادن است بی تمیز
 و تشخیص العاقل و المقتول فی النار کشته و کشته شده هر دو در آتش و در رخ اند کشته خود ظاهر است که با حق خون ریخت و اما کشته شده بجهت آنکه وی

والله اعلم وعنه حذیفه قال قلت كنت حديثك فمما يروى عن رسول الله يكون بعد هذا الخبر فشيء آيا ما يشهد وباقى مما يند بعد از این یکی که درین سلام است بدی که اگر
 حکامان قبله شریفان بود پیش از آن بدی قال نعم فمما یروى می باشد و باقی می باشد و می قلت هذا العصمة كقمت من حيث طريق مصيبت و نجات از آن بدی قال
 المسبف فمما یروى طریق عصمت از آن شمسیر است و قال کردن با کافران قلت وهل بعد السبف بعقبه كقمت آيا باقی می باشد اهل اسلام بعد از قتال و محاربه کردن
 با کافران و صلاحیت میدارند اهل آن زمان امارت را و امانت را و جمع شدن و متفق شدن مردم بر ایشان قال نعم يكون اما ذرة على اقدار فمما یروى می باشد و می باشد
 ملک و امارت و لیکن با قدره و جمع قدری آنچه در آتش و چشم اقدار از عمار و رض و خاشاک و چرک یعنی اجتماع مردم بر امر مکره است و فساد و فحار و ردل باشد بخوشی و رخا و
 صفای باطن چنانکه چشمی که در وی قد افقد ظاهر وی صحیح و باطن سقیم و باین معنی قول او و بنده علی رض و و می باشد صلی بر دغان و این در حکم تالیفات مرزا و هذیه بنصره و
 سکون دال مصلح و در اصل معنی سکون و آرام است و در حق بختین دغان یعنی صلی باشد بحداد و نفاق چنانکه سابق گذشت و اولی آنست که معنی سکون ماره علی اقدار آن باشد
 که می باشد امارت با کتاب مناهی و ظهور بدیع تاین فعل را فایده جدید باشد قلت ثم ما ذا كقمت بعد از آن چه خواهد شد قال قلت ثم نشتاء و عاه الضلال پس پیدا
 میشوند خوانندگان مکره ای یعنی جماعت پیدا میشوند از امر که مکره میکردند مردم را فغان کان الله فی الارض خلیفه پس اگر باشد مکره در زمین خلیفه یعنی امیری و حاکمی که
 جلد ظهور و اخذ مالک تار یا نه رند پشت ترا و بگرد مال ترا یعنی اگر چه ظلم کند بر تو در نفس مال فاطعه پس طاعت و انقیاد و فرمان برداری کنی او را در ظاهر
 مادم که بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا کن و الا هت و انت عاص علی جذل شجرة و اگر نباشد خلیفه و امیر و زمین پس سیر در حال آنکه تو لازم گیرنده درختی را
 یعنی گوشه گیرنده از مردم و گذراندن عمر بصبر و سختی در پیشا و بیا با بنادر و زرد درختی و قناعت کند نه بجاییدن چوب و گیاه و جذل کبیر جم و سکون ذال مسجود و بفتح صیم نمراده
 چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی والا هت را متعلق قاطعه دارند یعنی و اگر نه طاعت کنی خلیفه را می میری بحال شدت و سرگردانی و در بعضی نسخ بجای هت قناعت
 بلغظاضی از قیام یعنی و اگر چنین باشد بر خیز و برو و باصل درختی نپا که قلت ثم ما ذا كقمت بعد از این حال چه چیز است و چه حال خواهد شد قال ثم یخرج الدجال
 بعد ذلک كقمت پشیر بر وی می آید دجال بعد از آن حال باین صفت که معه فهو وفاد و ای جوی است و آتشی ظاهر آنست که محمول بر حقیقت است و احتمال دارد که در
 لطف و قهر و عده و وعید باشد ضمنی وقع فی فاده پس کسی که افتاد در آتش می یعنی مخالفت و زردی را و او ایان نیارد و دوی و در آمد و معرض قهر و غضب و
 و جبابه و وزده ثابت شد اجسری بجهت صبر و ثبات وی بر دین خدای و طلب ضایع و فرود آورده شد بارگناه از گردن وی و من وقع فی
 هذه و جب وزده و حط اجوه و کیکه افتاد در جوی وی و اطاعت و زردی و ایمان آورد و بوی بطبع دنیا و محبت حیات و در آمد در تمام لطف وی و غایت
 وی ثابت شد بارگناه بر وی و فرود آورده شد اجوه و ثواب وی قال قلت ثم ما ذا كقمت حذیفه كقمت نیز خواهد شد قال ثم یخرج الدجال و کیکه حتی یفوق السحاب
 پشیر زانیده میشود و پس سوار می نمیدهد تا آنکه بر آید و قیامت نیج بصیغه مجهول است از نیج داشته اند تا از انباج و گفته اند که نتیج معنی تولید است یعنی زیانیدن
 و خدمت و تدبیر زانیدن او کردن چنانکه دایه در انسان میکند و تحقیق این لفظ در مواضع دیگر از شرح کرده شده است و انباج معنی رسیدن وقت و ولادت و مهر بضم
 میم و سکون مایعنی کرده ز و مهره تا ماده و یکرب بضم ی و کسر کاف رسیدن وقت و سولای دادن یعنی قابل سوار می شدن و مراد زمان نزول عیسی علیه السلام است
 چه از آن وقت تا روز قیامت بر پسان سوار می واقع شود بجهت عدم وجود کفار و جهنم بجهت و قال یا مراد آنست که بعد از بر آمدن دجال زمان ننگ کرد و وقایع
 نزدیک سد مقدار زمان زانیده شدن پس یا رسیدن وقت سوار می بر آن و این معنی موافق است با جادیت دیگر که درین باب و روایات اند و فی و وابته قال
 و در روایتی این چنین آمده که گفت هذیه علی رض صلی خواهد بود میان مردم آن زمان در ظاهر هر یک و در داخل در باطن و جماعه علی اقدار و اجتماعی خواهد بود
 با کراستاه قلت كقمت رسول الله المحدثه علی الدخن ما هی هذیه بر دخن که فرمودی چیست و چه معنی دارد قال لا توجع قلوبا فوام علی الذی كانت
 علیه باز هم نمی آید و لحسانی تو هم بر آن حال و صفت که بود و دلها بر آن صفت و صاف و پاک نمیکرد و چنانکه پیش ازین بود در زمان سابق سلام چنانکه پیش از عرض
 که ورت بود قلت بعد هذا الخبر فشيء آيا بعد از این خبر مزوج بشره و نور مظلمت و صلح بانفاق شری دیگر خواهد بود و قال فتنه عجماء صماء كقمت بعد
 از آن فتنه خواهد بود کور و کور یعنی مردم در آن فتنه محجوب خواهند بود از دیدن حق و ممنوع خواهند گشت از شنیدن آن و اسناد کوری و کوری نشانه مجاز است
 و در حقیقت صفت آدمیان است که در آن زمان فتنه نباشد علیها دعا علی ابواب النار و در آن فتنه روزان اطلاع بر آن خوانندگانند بوی تشدد و نزخ
 ایستاده بر ابواب آن فغان مت با حذیفه و انت عاص علی جذل پس اگر بگیری تو ای حذیفه و حال آنکه لازم گیرنده باشی اصل درخت را حیوانك
 من ان تلحق احداهم تنبرست هر ترا از پیروی کردن تو کی از ایشان را و او ابوداؤد و عن ابی ذر قال كنت و دینا خلف رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم يوما علی حمار و ابی است از ابودر که گفت بودم من سوار در پس آنحضرت روزی بر حسی فلما جاؤنا ببيت المدینه پس
 هر که که گذشتیم خانهای مدینه را قال كنت آنحضرت که بهت یک با با د و چگونه خوابی بود و تو وجه حال خواهد بود ترا ای ابا ذر اذا كان بالمدینه جوع
 و قی که باشد در مدینه که سستی سخت قهقروم عن فراشك و لا تبلغ مسجدك برینجری از جا بید خواب خود و نیت زانی رسید سجده و در احی میجدك البوم

و بعد دبه ادا میکند و شبیه زکوة و صدقات و پرتش میکند پروردگار خود را و دخل اخذ بواسطه فوسه و مردمی دیگر که گفته است سراسر خود را
یعنی سوار شده و غنائی او را که از اینها است بخیف الحد و و مخوفه میسرساند دشمنان دین را یعنی کافران و میسرساند ایشان و او از فتنه و قتال مسلمانان
که بنحیج بجنب کافران پوسته است و سرحدی از سرحدای اسلام گرفته با کافران که دشمنان دین اند در جنگ می باشد و او الهی و الهی و عن عبدالله
بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ستكون فتنه تستنظف العرب نزدیک است که پیدا شود فتنه که در کرب و غم
و بر سرش ان همایشانرا استغلاف تمام کردن چیریزا قتلها فی النار گفته شد که آن فتنه در آتش و زخ انداللسان فيها اشند من وقع
السيف و از کردن زبان و در آن فتنه بغیبت و دشنام ایشان تحت تراست از در افتادن شمشیر و در صراح گفته که دفعه بالکون تیر کردن کار و شمشیر
بنیان زیر که هر دو طایفه مسلمانانند خصوصا که صحابه اگر در آن میان باشند و غیبت و دشنام مسلمانان باشد حرام است چنانکه آمده است الغیبة اشند من
الزنا یا مراد آنست که زبان و از کردن بدشنام و غیبت آنها فتنه می آید بالاتر از فتنه شمشیر که قتل است اگر چه اگر با تها می رسد میکشند چنانکه محاربان آن
میکشند و نوب و غارت میکند سیوطی گفته که نقل اخبار از زمانه وجود زبان کشان برایشان می کرد و از آن نوب و جلای وطن و محاسن عظیمه شمشیر از آن
نیابت است x فتنه حادث میگردد و چون هر دو طایفه مسلمان باشند حکم بودن آنها در آتش و زخ بر سبیل زجر و تعذیر و توبیخ خواهد بود و او الهی و الهی
و این ماجه و عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ستكون فتنه صماء بجماع نزدیک است که پیدا گردد
فتنه که دگلف و کور یعنی حق شنیدن و کفین و حق دیدن و روی صورت زبند من اشرف لها کسی که سبک در آرزو مطلع گردد بر آن و نزدیک گردد
بآن است شرف له بگرد و نزدیک گردد و فتنه آنست او اشرف اللسان فيها کوقع السيف و اطلاع دیگر بقتل زبان یعنی کشان و دور آن
کردن در وی مانند وقوع شمشیر است و اطلاق اشرف در لسان بطریق تشبیه است و او الهی و الهی و عن عبدالله بن عمر قال کنا جعودا عند النبی
عبد الله بن عمر کفنت بودیم با نشسته نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فذکر الفتن پس ذکر کرد آنحضرت فتنها را فاکتوها فی ذکرها پس بسیاری
و در از می گرد و ذکر فتنها حتی ذکر فتنه الاحلاس تا آنکه ذکر کرد آنحضرت فتنه الاحلاس را و وجه تسمیه فتنه الاحلاس با بچیت دوام و درازی مدت
و می باشد چنانکه گفت فتنه فتنه است که آزار از فرقه های نفیس می افکنند و می در آن زمین همیشه افتاده می باشد و بزرگ باشد و یا آنکه تشبیه کرد آن
فتنه را بحلس در سیاهی و روء است یا در مجرای که در خانه می کشند و در آنجا افتاده می باشد که با اشارت است بالترام بیت و غولت و آن فتنه فعال فاعل
پس گفت گوینده که حاضر بود و ما فتنه الاحلاس و صیت فتنه احلاس چه حال دارد و کیفیت آن صیت قال فرمود هیچ هرب و حوب این فتنه احلاس
که یقین است و در ایشان شدن و غارت کردن مال مردم است هرب و حوب هر دو را فتنه را تصحیح کرده اند و بدینچه فتنه شرح کرده ثم فتنه السراء و دهنها
پس در فتنه سراء و دود و در ظلمت و فساد و بی ناشی می گرد و من تحت قدحی و جل من اهل بلخی از زرد و پای مردمی از اهل بیت من که نوعی اند منی
کمان میرد آن مرد که از من و اهل بیت من است و لیس منی و نیست بحقیقت درین صفت از اتباع من اگر چه بطا برستی و بنی من دارد اما اولیای المؤمنون
میستند و ستان من و اهل ولایت من که بر سر کاران از فتنه و فساد و بر طریق من و بر کرد از من عمل کنند کمان و وجه تسمیه فتنه السراء آن گفته اند که سبب فتنه سراء
نعمت و مسرت و اسراف و اتراف است تا آنکه وقوع و می خوشحال میگردد اند دشمنان دین را فتنه السراء و اب بر فتنه است چنانکه تیر کردیم و نصب بزرگ آمده یعنی ذکر و قدر را
را بعد از آن بیان کرد از قبول خود و دشمنان الخ ثم یصلح الناس علی و جل نیز بعد از وقوع این فتنه اتفاق میکند مردم بر مردی که کون علی صلح مانند رک است بر صلح و رک
بفتح و او کسر را برین و بالای آن و صلح کبریا و صلح کلام استخوان بهلول یعنی بر مردی که استقامت ندارد و احوال وی نظیر بود و برین بر استخوان بهلول مستقر نمی آید و وی
ترکیب نمی یابد ثم فتنه الداء هماء بضم و ال و فتح التصفیر و هما یعنی دایه یعنی عاده یا معنی سیاه تریک اینجا نیز لفظ فتنه مرفوع و منصوب آمده لا تلغ احد من هذه الا
نی گذارد این فتنه هیچ کی از این است را الا لطمه لطمه مکرر که طایفه میزند او را طایفه میزند و فی فاذا قبل انقضت عبادت پس چون گفته شود که گذشت این فتنه عبادت و بد
زیاده پیدا میکند یعنی تمام نمیشود اندکی فرو نشست باز زیاد و میگردد و بصح الرجل فيها مؤمنه و عیسی کا فواصح میکند مردم و روی در حالتی که مؤمن است و شام میکند در آنجا
که فواصح حتی یصلح الناس الی فسطاطین تا آنکه بگرد مردم و رجوع میکند بسوی دجنه یا دکرده و انوه فسطاط اجمان لا اتفاق چنه کی فسطاط اهل
ایمان که نیست اهل اتفاق در آن و فسطاط اتفاق لا اجمان چنه دیگر فسطاط اهل اتفاق که نیست اهل ایمان در آن و فسطاط بضم فاو کسر آن جنه و خسرگاه بزرگ و مجامع انوه
فاذا کان ذلك فانظروا الدجال من یومه او من خده پس وقتی که پیدا شود این فتنه پس انتظار برید بر آمدن دجال را در همان روز یا فردای آن از آنجا
معلوم میشود که این فتنه در آخر زمان بوجود خواهد آمد اما در یقین فتنهای سابق هیچ حکم کرده اند خصوصا در فتنه السراء که گفته اند تحت قدحین مردی از اهل بیت من پیدا خواهند
تا آن مرد از اهل بیت کیمت در زمان این فتنه دوا بود او دود و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و یل للعرب من شوق فاقتر
هالک باد مرعوب را از شری و فتنه که بحقیق نزدیک است از آنکه کسی که باز داشت دست خود را از قتل حیر و او الهی

به نیست حاجت مرابا لب ادب بختی حاجت مند شدن و حتی بطلان الناس فی البیان تا آنکه درازی کنند و فخر کنند مردم بگوید و بگوید و بر آوردن خانه
فی الصرح بنا بر آوردن خانه میان بنیم دیوار کرد بر آوردن و ده تپاول بکر کردن و کردن دراز کردن در وقت کزیت و حتی هو الجبل بفوا الجبل و تا آنکه بگوید
مردی بر کردی دیگر فقول پس میگوید با لیتی مکانه ایگاش من می بودم بجای دی یعنی در قبر وی بخت فتنه در دین که در آخر زمان می بیند پس مرک و از دین
تا آنکه از آن بلا نجات یابد و این محسود و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و از ادوات یوم یقوم فتنه الحدیث اما قتی موت بخت بخت دنیا را و بنود و با
وجود آن واقع است و حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود شرح این باب العلامات بین مدی الساعه باید و این روزی است
که شبه کرد و در مای قوبه در آن روز و بعد از آن روز قوبه قبول بخت چنانکه فرمود خدا و اطاعت و دواها الناس آمنوا اجمعون پس چون بر آید آفتاب از جانب
مغرب و بر بنده آن را آید میان ایام آن روز و هر دو امر آخرت عیان کرد و فتنه که چنین لا ینفع فتننا ایما لها پس آن روز است که تمام آنکه سود میکند هیچ نفسی را ایمان
آوردن و دین را روزی که فتنه که ایمان نیاورده بود پیش ازین روز او کسبت فی ایماها چنانکه سود میکند کسب کرد و نفسی یکی را در
ایمان خود اگر کسب کرده بود پیش ازین روز و لغت من الساعه و هر آنکه بر آید بایشو و قیامت و قد نشر الوجلان فوجها بلبها و حال آنکه تحقیق کننده آن
دوم و جانه خود را میان خود یعنی برای فروختن فلا یلبا بعانه و لا یطویانه پس خرید و فروخت میکند آنرا و نبی عیسی که در همین حال باشد که قیامت قائم شود و
من الساعه و قد انصرف الرجل بلبن لحنه فلا یطعمه و هر آنکه بر آید بایشو قیامت و حال آنکه باز برگشته است مردی بشیر تا خود پس بخورده است آنرا
یعنی ناقه را و دیده آورده است و هنوز آن شیر خورده که قیامت در رسد نتواند بکلام ناقه شیردار که و دیده شده تا دوسه ماه بعد از زائیدن این نام دارد و بعد
از آن بون میگویند و لقوم الساعه و هو یلبط حوضه فلا یسقی فیه و هر آنکه قیامت و حال آنکه مرد کل می اندازد حوض خود را تا شیر آن را
آب دهد پس آب میدهد شیر آن خود را در آن حوض هم درین قیامت می آید و لقوم الساعه و قد رفع اكله الی فیه فلا یطعمها و هر آنکه بر آید بایشو قیامت
و تحقیق بر داشته است مردی خود را بسوی دهن خود پس بخورد و آنرا قیامت میرسد یعنی قیامت یکایک میرسد و کار و بار باشد که در رسد و مرد قیامت این جا
نغمه است که بدان همه میرسد لیکن علامات قیامت پیش از آن می نهند متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم
الساعه حتی تغفلوا فوجها قیامت تا آنکه قال میکند شما قومی را که بغافل الشعرا و پویشای ایشان از موسی بافته است و بعضی گویند بیان درازی
موسی است چنانکه موسی ای ایشان تا پاهای ایشان میرسد و بجای غافل می نشیند و این معنی بعد مینماید خواه موسی سر را درازند یا موسی بافتا و حتی تغفلوا
الترك و تا آنکه قال میکند ترکان را که از اولاد یافث بن نوح است و ترک نام پدر کلان ایشان است و صورت ایشان نیست که صفار الا عین محمل و جوه
ذلف الا نوف و چشم سرخ روی پست پی ذلف بضم دال و سکون لام جمع از ذلف چنانچه هر بعضی ها و سکون هم جمع امر کان و جوههم الحجان المطوقه
بفتح سیم و تشدید نون جمع کبریم و فتح هم کوبی که در دیهای ایشان سپر است و ذلف بفتح خدی می بینی با سطر بی طرفان که بالای آن تور بجهای چسبیم
سناده اند در سطر بی و بسیاری گوشت و مطرقه بضم سیم و سکون طاء و تخفیف الاز طراق و بفتح طاء و تشدید را از تطریق نیز خوانده اند متفق علیه و عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی تغفلوا برایشو قیامت تا آنکه قال میکند خود را و کومان من الاعاجم
خوز را که مان از عجیان خود بضم خاد را خسر زای نام کرد و بی لزمردان است از بلاد خوزستان و کرمان کبرکاف نام شهری معروف است میان فارس و سجستان
و محدثان آنرا بفتح کاف نیز روایت کنند و در قاموس گفته کرمان بفتح کاف است و کبرکاف نیز آمده با کسر خطا است و کرمانی شارح بخاری گفته که ما داناییم بنام
شهر خود کبرکاف است نه بفتح استی و اما که فتح قومی از تقریب است و روایت محدثان بفتح کاف بنی بران است و صفت خود کرمان نیز این است که هو الوجه سرخ
و فطس الا نوف پست بنی صفار الا عین و چشم و جوههم الحجان المطوقه و دیهای ایشان مانند سپر تا تور است بغالهم الشعون غلیظی ای ایشان
موسی است و واه المجادی و فی روایه ثله عن عمرو بن قنبله بناء فرغانه و عین مجری صوابی است روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
در روایت کرده از دبی حسن بصری و حکم بن الاعرج و در روایتی بخاری از عمرو بن قنبله بجای عمر الوجه عواض الوجه است بمعنی پرید و عواض وجه و فطس
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی یغافل المسلمون اليهود قیامت تا آنکه قال میکند مسلمانان و یهود
فیظلم المسلمون پس میکنند یهود را و از مسلمانان حتی یجشی اليهودی من و دلو العجر و الشجر تا آنکه بنیان میکند و یهودی از پس سنگ و درخت فقول
العجر و الشجر پس بگوید سنگ و درخت یا مسلم یا عباد الله هذا یهودی خلقی ای مسلمان ای بنده خدا این یهودی است پس من فعال پس یا
فاغفله پس بکشد او را الا الغرقه که درخت عند ففتح فین مجر و سکون را و فتح فاف نام درختی است خار دار و مقبره مدینه را که بقیع العسره قد کوبید
اضاف بوی کند که در زمان پیشین این درخت درین جا مبار بود و این درخت یهودی را که بوی پناه میدهد و نشان مینهد و بنیان میدارد و فیه
عن شجر اليهود زیرا که وی درخت یهودی است و در باب ایشان نبی است که حقیقت آنرا خدا و رسول وی نداند و واه مسلم و عنه قال قال رسول

صلی الله علیه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى يخرج رجل من قحطان برأيه قدامت ما اكبر من ياتي مردی از قحطان بفتح قاف و سکون هاء مهمل کابو
 الیریس صوق الناس بشتا و میرزا آن مرد مردم را بچوب خود کنایت است از افتاد و احاطت مردم را و اتفاق ایشان بر وی و استیلا و غشوت و سی برایشان
 و تخریب و تاراج ایشان را و احتمال دارد که مراد حقیقت سوق بجا باشد منفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا ینزل نهار الا یام
 و اللیل حتی یملک رجل یکنز در روز و شب تا آنکه مالک شود ملک دنیا مردی که بقال له انجی که تشریف و در آن مرد را جهاه پنج زمین و سکون های اولی و ثانی و وایه
 حتی یملک رجل من اموالی ظاهر مراد بوالی اعجاب اند که در اکثر اموالی خوب می باشد بقاقت باموالات بقال له انجی جهاه و جهاه بحدف تاخیر و جمل و جهاه بقره بکر و آب
 آمده و راه مسلم و عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لفتی عصابة من المسلمین کفزال کسی جابر بن
 سمرة که صحابی مشهور است و احوال او در مواضع مذکور شده است گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت هرگز نگفتند که وی از مسلمانان کج کسری را که پادشاه فارس بود و کسری
 معرب بنسره و است بفتح کاف و کسر آن و پادشاه فارس را کسری خوانند چنانچه پادشاه روم را قیصر و چین را خاقان و مصر را فرعون و بین اقبل بفتح قاف و جبهه را بنجاشی بعد
 از آن وصف کرد که زکریا یقول الذی فی الایض آن کجی که در بعضی است و آن نام حصنی است در دین که هم از اسفند گوشت می خفتند و آنان با کرده شده است در مکان
 آن مسجد میان و این کج در زمان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بیرون آورده شد و صدوق این خبر خبر صادق که دید و در قافوس گفته که ایض نام قصری است که مرا
 کاسر و را بود و آن از عجایب روزگار بود و خلیفه گفتی باید که از خراب ساخت و بنکهای او قصری بنا کرد و اساسی کسری های آنرا ساخت پس مردم تعجب کردند از این بقال
 و نام شهری است بمید و حصنی است بمین استی و راه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هلك کسی هلاک شد
 کسی فلا یكون کسی بعده پس نخواهد بود کسی پس از وی و این کلمه در آن زمان گفت که خسرو مشهور حکم آنحضرت را پاره کرد پس فرمود و فصر لیهلک و قیصر نیز
 هلاک میکردم لا یكون کسی بعده پس نباشد قیصر پس از وی و لتقسمین کفوزهما فی سبیل الله و هرگز نیت نخواهد کرد که هلاک کنایه ایشان در راه خدا و
 سعی المحرب خلد عه و نام نهاد آنحضرت جنگ اگر و فی چون این کلام مشعرو قیصر ب بود حکم حرب بیان کرده فرمود و حیرت خلد عه است یعنی جنگ کردن با
 دشمنان و پیروان راه میاید که در حصول ظفر و نصرت دخل دارد چنانکه لشکر خود را بجایگاه دشمن بسیار نماید و در عین معسر که بجای دیگر روند تا دشمنان خیال کنند که ایشان
 رفته و جنگ نخواهند کرد و چون غافل شوند ناگاه بر سر ایشان بریزند و مانند آن مادر در وقوع لفتن و غمگین گشتن و عذر کردن در سنت نباشد و خلد عه هم خا و فتح آن و
 سکون دال و بضم خا و فتح دال نیز آمده و بفتح و سکون فصح تر است و در قافوس شله الحی گفته و فتح دال بر وزن طلبه جمع خا و ع نیز روایت کرده شده و مراد بدان
 حربا ند و اصل نزع ظاهر که در چیزی است و مضمره اشتن خلافت آن دل منفق علیه و عن نافع بن عتبة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 تغربون عن قوم العرب نافع بن عتبة بن ابی وقاص بن سمری برادر زاده سعد بن ابی وقاص صحابی اسلام آورد و روز فتح مکه از طلائع معده و دانست و را بلی کو فکرت
 آنحضرت جنگ خواهید کرد شما جزیره حرب را و آنرا جزیره خوانند از جهت احاطه در یابدان از هر طرف طول و عرض جزیره العرب در شرح با اخلافا فی آنکه در دست نقل کرده ایم
 ففتحها الله پس میکشاید آنرا الله تعالی بر دست شما فاد من ففتحها الله بفتح جک میکند و لات فارس را پس میکشاید آنرا الله تعالی بر دست شما فاد من ففتحها الله
 بفتح جک میکند و لات فارس را پس میکشاید آنرا الله تعالی بر دست شما فاد من ففتحها الله بفتح جک میکند و لات فارس را پس میکشاید آنرا الله تعالی بر دست شما فاد من ففتحها الله
 ففتحها الله پس غرام میکند و جال پس میکشاید خدای تعالی ملک و د بار او را که در دست وی در آمده و نصرت میدهد شما را بروی و راه مسلم و عن عوف بن مالک
 قال صحابی است شخصی اول مشاهد او خبر است و بود با وی ابی ایمن بنی اشجع روز فتح مکه ساکن شد شام را و مرد در سنه فقاد و سرور و روایت کرده اند از وی صحابه و تابعین
 اثبت النبي صلی الله علیه و آله و سلم فی غزوة تبوک و هو فی فقه من ادم ادم آنحضرت را در غزوه تبوک که نام موضعی است از زمین شام و حال آنکه آن
 حضرت در غزوه بود از چهرم فقال پس گفت آنحضرت اعد و سنا بن یسری الساعه بشمارش چیزی پیش از آمدن قیامت یعنی این شش چیز را از علامات قیامت
 بدان موقت اول مردن او و رفتن او از عالم که نام در میان شما ام قیامت برپا می شود ثم فتح بیت المقدس دوم فتح بیت المقدس بر وزن مجلس و مضمر یعنی تابت
 المقدس را فتح نمی کنند قیامت قائم نمیکرد و ثم موفان بضم م و سکون و او سیوم و بانی که فبا خلد فکم میگردد و پدید آید و در شما کتفا حاصل القتم مانند موتی که پدید
 می گردد و در کوفته اند و قفاص بضم قاف و معنی محمله صادر از حسن و روی که در میاوشی پدید آید و بدان غیره و مراد باین موطان و بانی داشته اند که در زمان عمر
 رضی الله عنه پدید آمده و در مدت سر روز فقاد هر کس مردند و لشکرگاه مسلمانان در آن وقت جموع پس بود بفتح عین که از قربات بیت المقدس است پس
 انما عون جموع پس گویند و این دل طاعونی است که در اسلام واقع شده ثم استفاضه المال چهارم بسیار شدن مال در میان مردم حتی بحلی الرجل ثانی
 و بنا و تا آنکه داده میشود مراد واحد دینار از فضل یا خطا پس میگردد تا راضی قلیل و خیر می پندارد آنرا ثم فتنه لا یعنی بلیت من العرب لا دخله بحم
 پدید شدن فتنه و جنگ که نمی ماند هیچ خان از عرب کرد و را دینار و شران فتنه در آن خانه گفته اند که مراد بدان قتل عثمان است رضی الله عنه با جنس فتنه که بعد از آن
 حضرت پدید آمده ثم هلاکة تكون بلیکم و بین بنی الاصفی ششم صلی که پدید آمد میان شما و میان روم و بنی الاصفی نام روم است زیرا که بدین مختار ایشان

کل غیر غالب و فنی الشرحه فاذا كان اليوم الرابع من جوعن باشد و ز چهارم بعد اهل البیت علیهم السلام صد کند و برخیزد و بدو و بکف بسوی دشمن
باقی اهل اسلام بود بسوی دشمن و غیر آن بر آمدن فجعل الله الدوده علیهم پس سیکو دادند تعالی هریت و شکست بر لشکر اسلام و بر بدال مملد و را بفتحات هریت
و جنگ فقتلون مسئله لیر و مثلها پس کارزار میکنند کارزاری که دیده نشده است مانند آن کارزار حق ان الطاوله لیر منجبا هم تا آنکه پرنده می آید می
پرد و میکند و جواب و نواهی ایشان فایضیهم حتی یجینا پس می گذرد و در پس می اندازد ایشان را آن پرنده تا آنکه مرده بر زمین افتد بجهت کینه بوی ایشان
یا بجهت طول مسافت ازین سو تا آن سو پس می شود از پیدین و می افتد فیقعد بنو الالب پس شمار کرده میشود پسران یک پدر یعنی خوشان و خا و ندان
یک دیگر که حاضر بودند در جنگ شمار کرده و در کارگاه فاما به فلا یجد و نه یعنی من هم بودند صد کس پس می آیند از آن عدد صد کس که باقی مانده باشند
ارایشان الا الرجل الواحد مرکب مروا بقدر کشته شدند که صد یک باقی ماندند فبای غلبه بصریح پس کلام غنیمت شادمان کرده شوند اوای مبرات فبهم
یا کلام میراث قنمت کرده شود فبهم کذلک پس در شامی این حال که ایشان بچنین باشند از همه عوایا پس هوا کبر من ذلک ناکاه بشوند و خبر جنگ
و دیگر را و عذاب و شدت دیگر را که وی بر کتر و سخت تر از آن جنگ و عذاب میشین است و باس بهزه عذاب و شدت در حشر و عذاب هم الصبیح پس می آید ایشان را و او
ان الدجال قد خلفهم فی ذراتهم بدستی که دجال بعد از ایشان آمده در فرزندان ایشان فبفضون مانی ابدیهم پس سیکو دارند و میمانند چیزی را که در دست
ایشان است از مال و منال و قبولون و رومی می آید بجانب فرزندان فبغثون خشو فرانس طلیعه پس پیش میفرستند و سوار را با ده جماعت از سواران راتا
مطلع شوند از حال دشمن و لایع بر وزن کریمه کسی که پیش فرستاده شود و بجای سوسی بختر حال غنیم واحد و جمع و رومی برابر است فال و رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی
علیه و آله و سلم انی لاعرف اصمما هم بدستی که من میشناسم نامهای ایشان را و اسماء و اما هم و نامهای پدران ایشان و الوان خولجهم و رنگهای لباس
ایشان را هم خبر فوارس علی ظهر الارض یومئذ ایشان بهترین سواران اند بر روی زمین در آن روز و راه مسلم و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله
علیه و آله و سلم قال هل سمعتم عبد بنه جانب منها و جانب منها فی الجحیم گفت آنحضرت آیا شنیده آید شما چیزی را که سوار روی در دشت است و سیکو در دریا
فالوا انهم نمکنند آری یا رسول الله شنیده ایم فال لا یقوم الساعه حتی یفرها حصعون الغام من بنی اسحاق گفت بر این میشود و قیامت تا آنکه جنگ کنند
اهل آن شهر را بمقتدر کس از پسران سخی پیغمبر علیه السلام فاذا جاءوا فلو افسر چون می آیند پسران سخی آن شهر را جنگ فرو می آیند و رنوا حی آن شهر فم یقال
بسلام پس جنگ میکنند آن شهر را با آلات حرب و لیر و موالیههم و می اندازند بجانب ایشان تیر می رانند فالوا امیکون لا اله الا الله واهه اکبر فیسطط
احد جانبدار پس با قسط میکرد و می افتد یکی از دو جانب آن شهر فال فودین بود المرادی گفت ثوبین زید که راوی این حدیث است کینت او با وفا کرد است
حمصی است و روایت کرده است از خالد بن معدان و روایت کرده از وی سخی بن سعید حافظه صدوق صحیح الحدیث و لیکن قدسی است باز نه حدیث و حمصین و مایه
لا اعلمه الا قال الذی فی البحر نید اتم او ما کر اگر گفت یکی از دو جانب شهر آن جانبی در دریا است ثم یقولون الثالثه یترکونک و دوم بار لا اله الا الله
واهه اکبر فیسطط جانبها الاخر پس می افتد جانب دیگر شهر ثم یقولون الثالثه یترکونک سوم بار لا اله الا الله واهه اکبر فبصریح هم بر کناهده شود
و راه کرده میشوند برای ایشان هند خلوها پس می در آیند شهر را فبغثون پس غنیمت میکنند فبهم فبغثون المغام پس در شامی اگر قنمت می شنید غنیمت را اذ
جاءهم الصبیح ناکاه می آید ایشان را آواز یا آواز کننده و صیرخ یعنی آواز و آواز کننده و صیرخ یعنی آواز و آواز کننده هر دو آید فقال ان الدجال قد
خرج پس گفت آن آواز کننده که دجال تحقیق بیرون می آید فتوکون کل شی و بوجود چون پس میکند از پیر چیز را بر سیکو دند بسوی وی و راه مسلم الفصل الثاني
عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عمران بن بدت المقدس خواب یثوب سموری و آبادانی بیت المقدس سبب معنی
سخاوی و ویرانی یثوب است زیرا که آبادانی بیت المقدس با تسلا یفکار که نصاری آمده غلبه ایشان است و آن سبب جندی یثوب باشد و یثوب نام مدینه طبره
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ما نا که اطلاق این اسم در حدیث برین مدینه طیبه پیش از وودنی از آن است و اشتقاق یثوب از ثرب است معنی طراک یا نام
یحیی از کفار است که در ابتدا آبادان کرده است و تمام این بحث در تاریخ مدینه ذکر کرده شده است و خواب یثوب خروج الملحه و دخالی یثوب سبب بیرون
آمدن و پیدایش آن فتنه و جنگ عظیم است که سابقا مذکور شد که در روی زمین یک باقی ماند و خروج الملحه ففقط غلبه و پیدایش آن جنگ سبب
ففتح قسطنطنیه است و فتح قسطنطنیه خروج الدجال و فتح این شهر سبب و امارت بیرون آمدن دجال است و مراد آنست که این حوادث و وقایع بعد از یثوب
دیگر این ترتیب وقوع خواهند یافت و وجود سابق فلاست و امارت حدوث لای آنست اگر چه مملتی مملتی و تاخیری نیز واقع گردد و راه ابو داود و حنه
فال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللجه العظمی و فتح القسطنطنیه و خروج الدجال فی سبعة اشهر فمردان سه
و قایع در مدت هفت ماه واقع شد فی است و راه الترمذی و ابو داود و عن عبد الله بن شبران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فال عبد الله بن سبر بن موحده و سکون بین مملت سلی با زنی وی و والدین وی و برادر وی و عقیقه و خواهر وی صما هر صحابی اند احوال وی در موضع دیگر نوشته

روایت
نویسند

شده است روایت میکند آنحضرت گفت بین الملحه و فتح المدینه هست و ستین میان آن جنگ عظیم و فتح شهر مذکور سه سال است و بفتح الدجال فی القلعه
دیرین می آید و جال در سال پنجم بیان این حدیث و حدیث سابقی اختلافی فاحش است و لیکن این حدیث صحیح است چنانکه گفت رواه ابوداؤد و قال هذا اصح و در
حدیث سابقی سخن است و بعضی روایت بخروج و طعن و عین ابن عمر قال یوشک المسلمون ان یحاصروا الی المدینه نزدیک اند مسلمانان که حصار
و مضطر گردانیده شوند بسوی مدینه مطهره که بیرون نتوانند رفت از وی و از نواحی و می حتی بکون ابدال مسالحم سلاح تا آنکه بیاید و در ترین سرحد
ایشان سلاح بفتح بین و کسر حاء محمله یا رافع و بتزین و بغیر تزین و در آن در شرح مذکور است و سلاح قریب من خبی و سلاح نام جایی است نزدیک انحر
که بر چند مرحد از مدینه مطهره است رواه ابوداؤد و عن ذی محبی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول روایت از
مخبر و سکون خا و معجم و بفتح موحده که خادم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و برادر زاده نجاشی بود گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت متصالحون الروم صلحا
آنها نزدیک است که صلح کنند شمار و م را صلحی این گردانند و طرفین از عذر و غنه فقیران انعم و انعم عد و امن و و انکم من جلبه میکنند شما و ایشان با تفاق دشمنان
که از پس شما اند فتنی و ن و غفون و فتنمون و فتنمون پس نصرت داده میشود شما و غنیمت می آید و سلامت می آید از آن جنگ شتم ترجعون انیر میگردید یعنی فتوا
بموجب ذی قلول تا فرد می آید بر غراری که زمین بلند دارد و فوج و جل من اهل النصیبه پس بلند میگردد اند مردی از اهل نصرت یعنی از روم و روم
بر دین نصرت اند الصلیب چلیبای ترسیان را فقول پس میگردانند و غلب الصلیب غالب آمد صلیب پس نصرت میدهند باین سخن فغضب و جل من المسلمین
پس خشم میکند مردی از مسلمانان بشنیدن این سخن از آن نصرتی فقله پس میگردید و بر نصرتی یا میگردید صلیب را فغضب ذلك تعدد الو و پس از این قضیه
و شکست عهد میکنند روم و بفتح الملحه و کرد می گردند مردم را برای جنگ و داد بعضی هم و زیاده کرده اند بعضی از روایت را که فلبش و المسلمون اسلحهم
پس می خیزند و می چند و شتاب میرند مسلمانان بسوی سلاحی خود و فقتلون پس کرا زار میکنند بار و دم فیکرم الله بک العصابه بالشهادة پس کرامی میدارد
خدای تعالی آن گروه مسلمانان را بشهادت رواه ابوداؤد و عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اتوکوا محبسه نما
توکو که گذاردید جبهه را و تعرض کنید و بخا و دیدار شما را مادام که بگذارند ایشان شمارا و تعرض کنند شما فاند لا یستخرج کوا الکعبه زیرا که بیرون نمی آرد
کنج کعبه را الاذ و السو یفتن من المحبسه مکر مردی خداوند و ساق خود بار یک از جبهه و سوتیه تصغیر ساق است و ساقهای جبهه در اکثر خود و بار یک
یاباشند و کنج کعبه جبارت است از مالهای که مردم بنزد در قدیم الزمان بر بیت الله می آید و میسکیند که در زیر کعبه کجی مدفون است و در حدیث دیگر آمده است
که خراب میکند کعبه را صاحب و سوتیه و از حیثه و این نزدیک قیامت باشد و قتی که باقی ماند کونیده الله و بعضی گویند که آن در زمان عیسی باشد علیه
السلام و قرطبی گفته که بعد از برداشتن قرآن بود از سینا و برداشتن مصحف از میان مردم بعد از موت عیسی دین قول صحیح است رواه ابوداؤد و عن
من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال دعوا محبسه نما و دعوا که گذاردید جبهه را مادام که بگذارند شما ایشان را و اتوکوا الزک ما توککم
و بگذارید ترک را مادام که بگذارند ایشان شمارا اگر گویند که در قرآن مجید حکم چنانست که قاتل المشو کین کا فیس علی العموم فرموده است که مشرکان اقال کسید هر که با
که جبهه و ترک از عموم این آیت مخصوص اند و خارج زیرا که دیار ایشان بعد است و در میان بلاد ایشان و بلاد اسلام دشت و بیابان بسیار تا اگر ایشان تعرض کنند و
بر بلاد اسلام تا نزد تعرض بایشان یا بیکر داما اگر ایشان بقت کنند و در بلاد اسلام بقر و غلبه یا بید فرض عین کرد و قال ایشان با گویند که این آیت ناخ
حدیث است و حکم این حدیث را ابتدا ای سلام بود بحجت ضعف اسلام و چون قوت گرفت حکم عام شد که قال الطیبی رواه ابوداؤد و النسائی و
عن بویه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی حدیث روایت است از بویه اسلمی از حضرت عیسی صلی الله علیه و آله وسلم در حدیثی که آورده فقا
قوم صفاد الاعمین قال میکند شما را قوی خردشمان یعنی التوک میخورد ازین قوم اگر کین را فاقا لتوقونهم فک موت گفت آنحضرت میرانید شما ایشان را سب
حتی قلعونهم بحیره العرب تا آنکه غنی میگرددانید ایشان از ولایت عرب فاما فی السباقه الاولی فنجونهم هرب منهم اما در انداختن رستگاری
می یابند که نیکو که بختند از ایشان و اما فی الثانیة فنجونهم و هکذا بعض و اما در راندن دوم پس نجات یابانند بعضی و هکذا میشود بعضی و اما فی
الثالثه فقصطهم و اما در راندن سیوم پس قطع کرده میشوند و ازین برکنده میشوند او کما قال یا خا نچه فرمود آنحضرت این لفظ در جای میگویند
که حدیث بعضی نقل کرده میشود و لفظ او مخصوص معلوم باشد رواه ابوداؤد و عن ابی بکره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من
بنزل افاس من امتی بغایط فسرود فرد می آیند مردمان از استمن و زمین بپست مخاک فسرانج شیوه البصره نام سیرند او را
بصره بفتح با و کسر آن و سکون حاء بفتح آن و کسر حاء و سینا آمده عند نصریقال له و جله تزجوی که گفته میشود و مراد او بفتح و ال و کسر آن بکون
علیه جسی می باشد بروی علی بکثر اهلها بیا ریبا شد اهل بصره و یسکون من اصحاب المسلمین و میباشند آن شهر از شهرهای مسلمانان
و اصهار گفت اشارت کرد به بزرگی آن شهر چه مصر شهر عظیم را گویند بعد از آن مدینه و مکه و قریه است و اذاکان فی آخر الزمان و چون باشد

امراجال و آخر زمان جاء بنوا قسطوا و انما يند برای قال اهل این مصر بران قسطوا یعنی ترکان و قسطوا را بفتح قاف و بضم طاء لغت مقصوده نام پدر کلان ترکان است که بر ایشان
از اولاد او بنده عراض الوحوه صفاد الاعین کرده و میسای ایشان پس است و چشمها خدحتی بنوا علی شط النهر و انکر غمره و می اند بر آن زمین جوی فخر و
اهلها ثلث فوق پس متفرق میشوند اهل بصره سه گروه فوقه یا خندون فی اذ غاب البقر و البقره که روی پناه میگیرند در دمای کاوان و دشت و بیابان یعنی
عراض میکنند از قال و مشغول میشوند بحراش و زراعت و خلاص میکنند خود را از هلاک باین عمل یا بار می کنند اهل و عیال و اسباب متاع خود را بر کاوان و
سرمد هند و در راه بیابان و شرابی غریب و بیرون سیر و ندانا از شر ایشان نجات یابند و قول و کمی فرمود و البریه درین معنی ظاهر تر و ناظر تر است و هلاک و اهل
میشوند این گروه و از شر ایشان باین عمل خلاص و نجات میشوند یافت چه آتش فتنه ترکان چنان مشتعل نکرد که باین جلیها توانان نشاند و فرقه یا خندون و لافنها
و کرد و می دیگر پناه میگیرند مرتضی ای مان چنانکه مستعصم بامد خلیفه و اکابر و اعیان بغداد و علماء و امارا آن بطلب اسن و امان سیر و یابند و هلاک و اهل
شدند و در تحت تیغ بیدریغ ترکان ساصل گشتند و فرقه بجمعولن ذو دایم خلف ظهور هم و کرد و می دیگر سیر دانند و می اندازند فرزندان خود را پس پشیمان
خود یعنی تعافل میزند از ایشان و قطع مینماید علاقه و محبت ایشان یا دنبال خود میگرد و همراه خود میبرد و بیافلو تمام و قال میکنند با ترکان و کشته میشوند اکثر ایشان
و هم الشهداء و ایشان شهیدان جنتی کامل در شدت که در طوفان این چنین فتنه و طغیان این نوع ابتلا که هست بقصد و متابعت نمودند و در راه خدا جان دادند و واه
ابوداؤد این قضیه اشارت است بر آمدن تار و آتش فتنه و قتل و در دادن ایشان در بلاد اسلام و در گرفتن این کشور و بلند شدن شطری در آنکه دست و خون
دی عالم را و این قضیه است که زبان تفسیر و تحریر از کشف و بیان آن عاجز و قاصر است و گفته اند که از ابتدای عبارت ربع مسکون مثل این واقعه باین کیفیت بود
یابده چه اگر می بود نقل کرده میشد و این قضیه در کتب و تاریخ بتفصیل مذکور است بدانکه آنچه درین قضیه در حدیث بصری مذکور است نام بصره است و علمای گفته اند که
مراد بدان بغداد است بدلیل آنکه جمله دلیل در بغداد است نه در بصره و شهر بغداد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین بهیت بنایافته که الان است بلکه قریبا
بود و متعدد و متفرق از مصافات بصره و منسوب بدان و آنحضرت خود خبر داد از وجود آن و فرمود دی مصری خواهد شد از اصحاب مسلمانان عظیم و بسیار خواهند بود
اهل و مسکنه آن و نیز ترکان بجهت حیرت و قال باین کیفیت مخصوص که مذکور شدند در آمده اند و از باب تواریخ آنرا نقل کرده الا در بغداد و چنانکه مشهور و معروف
است پس که بصره در حدیث بجهت آنست که بصره نسبت بغداد شهری قدیم است که قریبا و مواضع که بغداد در آن بنایافته منسوب بوی و دین چنانکه گفتیم و نیز نزدیک
به بغداد و قریب است که نام دی بصره است و اکنون آنجا را نسبت بوی باب البصره میگویند و عن ابنی ان رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم قال کنت
روایت از انس که گفت آنحضرت با النسان الناس میصرون امصارا ای انس مردم میبازند شهر را و ان مصر ایصال له البصره و بدرستی که شهری
از آن گفته میشود و او را بصره خوانفت و دیت بها و د خلها پس اگر تو بگذری بصره یا در آنی و را خاهاك و سببا خها پس دور دار خود را از موضعی که مشهور است
دارد و سبباخ بکسر جمیع بنحو لبکون با و کسر آن زمین ترکم و نام موضعی است در بصره و کلاوها و دور دار خود را از موضعی که نام دی کلا است بر وزن گنان
و در اصل معنی که از جوی آید و بخلها و سوهها و از خزانه را روی و باز روی و باب امرها و از در ملک و امرا روی و عیلت بصلوها و از زم کسر زمینها
و ناحیه های او را که نام دی ضواحی است و ضواحی جمع ضاحیه از زمین که ظاهر و بارز باشد در آفتاب و ضاحیه بصره نام موضعی است از آن فائده یکون بها پس بجا
که شان نیست که بپاشد درین مواضع که تخذیر کرده شد از در آمدن آن خست فرودون در زمین و قذوف و سنگ انداختن از آسمان و وجف و زلزله های
سخت و قوی میپوشون و بصحون قرده و خنای و و کرد و می کشت میکنند یعنی هیچ و سالم و مبادا میکنند در حالی که مسخ کرده میشوند و گردانیده میشوند بصورت
بوزنها و شوک ما از اینجا معلوم میگردد که مسخ دین است نیز جاز الو قوع است اگر جائز نیست بود تخذیر و تحذیر از آن فائده نمیداشت و تحقیق و اتم شده است در
در احادیث و عیبه آن در باب فتنه قدریه و از اینجا گفته اند بعضی شراح که درین حدیث اشارت است بوجود قدریه در آن شهر زیرا که
مسخ درین خبر قوی باشد و اما علم و واه ابوداؤد روایت کرد این حدیث را ابی داؤد من طریق لیث بن جهم الوادی از طریق کثیم
نخوده و در آن طریق راوی را بل قال لا اعلم الاذکره بلکه گفته اند انما اشارت است بیک روایت که داخل این اسناد است مگر که ذکر کرد
این حدیث را عن موسی بن انس بن مالک این ناظر را بهام و شباهه است و این موسی بن انس بن مالک انصاری قاضی بصره
است و از تابعین او است روایت کرده از پدر خود روایت کرد از زین العیون شامی و حمید طویل و در نسخ اصل از شکات که مؤلف است و بجا
بیاض است بجهت نایافتن مؤلف نام راوی را مردم دیگر آمده و نام راوی را یافته و نوشته اند چنانکه در امثال آن گذشت و عن صالح
بن دهم میقول روایت است از صالح بن دهم که از تابعین است می گفت انطلقنا حاجین رفیم بقصد حج از بصره بلکه فاذا راجل
پس ناگاه ابن عامری حاضر است و مراد باین ابو هریره است فقال لنا الی جنبکم قریه یقال لها الا بلة یسر گفت آن مرد ما را در جانب
از شهرهای شما می است که گفته میشود او را ابی بصره میزد و موحده تشدید لام نام قریه است مشهور قریب بصره در قاصوس گفته که وی یکی از پیشانی

وینا است فلنا نعم کثیر ما آری در اینجا قریه است که نام وی ابرهست قال گفت از کجا ابوهریره است من بضمی حکم ان بصلی لے گفت کتب که خاض من و متعبد کردی
 مرا از شما که بگذارد ارای من و بخشد ثواب آن را من فی مسجد العشاء و کعبین او ادبعا مسجدی که بدان قریه است و نام وی مسجد العشاء است پنج من و تشریف
 مسجد دور رکعت یا چهار رکعت و بقول هذه لابی هريرة و کبیر این نماز یعنی ثواب وی را بی هریره راست سمعت خلیلی ابا القاسم شیم دوست جان
 خود را که ابا القاسم است صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت ان الله عز وجل بعث من مسجد العشاء رجلا یقیم فیها صلاة و یصلی فیها و یسجد فیها
 بر آنکه در مسجد عشاء روز قیامت شهیدان را لا یعظم مع شهداء بد و عظیم نمی باشد و برابر میشود با شهیدان بر حسب ایشان و این منتهی عظیم است مران جماعت
 که باشد ای بدر برابرند پس چون این مسجد این فضل و شرف دارد نماز کردن و روی فضلی عظیم و ثوابی جلیل داشته باشد و از اینجا معلوم میشود که نماز گذاردن در
 آن کج شریفه و عبادت و نیکی کردن در آن فضلی عظیم دارد و بخشد ثواب عمل بدنی کسی اجایز است و اگر طهارت و در عبادت مالیه با تقاضای جایز است و واه
 ابو داود و قال هذا المسجد ما یلی الفهر و آت کرد این حدیث را ابو داود و گفت که این مسجد آن جانب است که متصل به بیت و مسند کوحاش
 ابی الدرداء و ان فسطاط المسلمین فی باب ذکوالهین و الشام و نزدیک است که ذکر کنیم حدیثی بی الدر در اگر اولش امنیت ان فسطاط المسلمین
 باب ذکرین و شام انشأ الله تعالى الفصل الثالث عن شقیق عن حدیثه قال کنا عند عمر گفت حدیث بودیم نماز عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر
 ایکم یحفظ حدیث رسول الله کدام یکی از شما یاد دارد حدیث پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فی الفقه که فرموده است در باب
 فقه فقلت انا احفظ کما قال پس گفت گفتن من یاد دارم چنانکه گفته است آنحضرت یعنی بعینه بی زیادت و نقصان قال گفت عمرات بیا و بده آن حدیث
 و روایت کن انک لبحری و گفت قال و بدرستی که تو دیری در روایت بگو که چگونه گفته است چون حدیث در میان جماعت صحابه در حضور عمر و عمری خط
 حدیث کرد و گفت یاد دارم همچنانکه فرموده است تحت آید این سخن وی بر عمر و گفت بسیار دیری میگویی بیا و این حدیث را بیان کن چگونه گفته است آنحضرت
 و تواند که این تحقیق تا شیه حدیث باشد در حفظ و ضبط یعنی میدانم که تو دیر بوده در پرسیدن از آنحضرت از شیه و فقه الله نزد تو علم خواهد بود و درین باب
 بیا و بگو که چگونه گفته است قال گفت حدیثه فقلت گفت سمعت رسول الله شیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت فقه الرجل
 فی اهله و ماله و نفسه و ولده و جاره فقه مرد و ابتلا و آرایش وی در اهل و عیال اوست و در مال وی و نفس وی و شر و زنا و عی و همی
 وی یعنی مرد فقه است بر عایت حقوق ایشان و ادای آن چنانکه باید و در آن تقصیر نمیکند و برخلاف فرموده میرود و تقریب ایشان را کتاب منیبات میباشد
 و از آن محنت میکشد و اندامی بنزد و در رنج و تعب می افتد بکنوها الصیام و الصلوة و الصدقة و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر
 میشود آن فقه را و تقصیرات را که سبب آن را کتاب میکند و سبب آمرزش از آن میکرد و روزه و نماز و صدقه و امر معروف و نهی منکر که بنده میکند
 فقال عمر پس هذا ابد پس گفت عمر رضی الله عنه نیست که این فقه را میخواهم من یعنی من که حدیث فقه را تو در خواهم مراد من از آن فقه اهل و ولد و مال که تو
 گفتی نیست بلکه انما ابد الی التی تخرج کما یخرج البحر منیاهم من از فقه که از آن موج بریزد مانند موج دریا یعنی فقه یعنی محاربه و مقاتله که درمیگیرد مردم را و شیخ
 میگرد و شر وی و محنت وی و درایت ان قال گفت حدیثه فقلت گفت سمعت رسول الله و لهاچونیکو چه کار داری تو بآن فقه با اهل المؤمنین یعنی برادران منی
 نیست و شران بنویسد و تو از در نمی یابی ان یلک و یبدها بابا مغلفا بدستی که میان تو و میان این فقه دیت بستانب مغلل کتایت داشته از جو و عمری
 اندر خه چنانکه در آخر حدیث تفسیر کرده است یعنی با وجود تو در میان آن فقه راه نمی یابد و چون تو از میان رفتی آن فقه می در آید و راه عیاد قال گفت عمر
 بطریق استخفاف فیکو الباب او یفتح پس شکست میشود و آن گفته از آن می در آید یا کشاده میشود فرق است میان شکستن در و کشادن و چون شکست راه و
 شد دیگر توان بست و هم را و در و بعد از کشادن بستن ممکن است و بعضی گفته اند که شکستن کتایت از قفل داشت و کشادن را از موت یعنی چون فقهی عمر که باب
 کتایت از وجود است و آن از میان بر طرف خواهد شد بر سید که قبل خواهد بود و یا موت قال گفت حدیثه فقلت گفت لاجل یکسی ز که شکسته میشود چنانکه دیگر علاج پذیر
 نبود و باز بستن آن ممکن نباشد قال گفت عمر ذالک اجوی ان لا یغلوا ابدا آن یعنی شکستن در را و از تر است تا آنکه بسته نشود همیشه قال گفت شقیق که راوی
 پیروان فقه است فلنا لحد فقه هل کان عمر یعلم من الباب آیا بود عمر که نمیدانست کتایت مراد از در که شکسته خواهد شد قال گفت حدیثه فقه عمر آری پیدا
 عمر از آنجا که علم ان دون حدیثه چنانکه میداند که پیش از فقه شب است یعنی علم تعیین ضروری انی حدیثه حدیثا لیس بالا غلط بدستی که در حدیث
 کردم عمر را حدیثی که نیست در وی غلط و غلط مراد داشتن شی بی معرفت وجه بی صواب و روی و غلط در هر چیز و و بعضی گفته اند مخصوص بکفار بود قال
 فهمنا ان فقهنا حدیثه من الباب گفت راوی حدیث که شقیق است پس نیست و شیم و شیمیم ازین که بر رسم حدیثه را که کتایت مراد باب فقهنا
 لم یوق سله گفتیم ما مرروق را که حاضر بود و آنجا بر سر حدیثه را فضا له پس رسید مسروق حدیثه را فقال عمر پس گفت حدیثه مراد باب عمر است متفق
 علیه و عن انس قال فقه القسط طیبه مع قیام الساعة فتخرج من معبره و انت یاقام قیامت و واه التومنی و قال هذا حدیث شقیق

باب اشراط الساعة

شرط بكون را چيز را بخيرى وابسته گردانيد چنانچه كويد اگر چنين باشد چنين شود و شرط جمع آن و شرط بفتح را علامت و نشانه چيزى و اشراط جمع وى پس بشرط
ساعت معنى نشانه هاى قيامت باشد و ساعت جزوى از جملهاى شب و روز را كويد و معنى وقت حاضر نيز آيد قيامت يا وقت برپاشدن آن ساعت كويد زيرا
كه چون آمدن دى بهم است هم درين ساعت وجود آن فطر و محتمل است و علامت نيز كرده اند اشراط ساعت را با مورضا كه وقوع يا نيز پيش از قيامت و
مكرا باشند از مردم مثل ولادت امير خود را و طول در بيان و كثرت اجل و زنا و شرب خمر و قتل رجال و كثرت نساء و قطع امانت و كثرت حروب و فتن
و امثال آن كه درين باب مذكور شده است و در تفسير اشراط ساعت باین معنى است كه علامات كبرى كه متصل قيامت واقع شوند و در باب آينه مذكور
شوند و كيزند و مى كويد كه شر ط در لغت معنى اول شى در زوال ال و صغار نيز آمده است و باعث انكار مردم آنرا است كه اين امور در عالم همیشه
واقع است پس علامت بودن بر قيام قيامت را انكار كند اما كثرت وقوع و شيوع آنرا علامت آن داشته نطق آنرا و مولف درين باب خبر و ج مدعى
نيز ذكر كرده و خبر و ج وى با صيغى دجال باشد كه در قرب ساعت ظهور نمايد مگر آنكه گويم كه ذكر مبدى اينجا تقريبات و كثر حروب و فتن است و تتمه اين
كلام در باب آينه بيايد ان شاء الله تعالى الفصل الاول عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول من ان اشراط
الساعة كفت انس شديدا تخضرت را كه ميگفت كه از جمله نشانه هاى قيامت آن دفع العلم و بكتي الجمل برده شده شدن علم است از زبان مردم و بيا
شدن جبل است در ميان ايشان و ميگذاشتان و بكتي شرب الخمر و بيا شدن زن است و بيا شدن شراب خوردن و بطل الرجال و بكتي النساء
و كم بودن مردان و بيا بودن زنان است و چون كسر در آخر زمان شايع و غالب گردد مردان جدا كند و كشته شوند حتى بكون لخمسين امرأة الفيل الواحد تا بگو
يما شد بر خانه زن را يك مرد كه بر پشت و بكار و باران زمان و صالح و معيشت و فخر اى ايشان و فتن و وايله و در و لتي بجاي برفع العلم و بكتي الجمل اين عبارت
آمده كه بطل العلم و بطل الجمل كم شود علم و پيدا گردد و بطل متفق عليه و معنى جابرين صرفه قال سمعت النبي كفت شديدا منبر را صلى الله عليه وآله
وسلم يقول يكفت ان بين يدي الساعة كذا بين فاحذروهم بدرستي كه پيدا ميشود پيش از آمدن قيامت در دفع كويان پس بر پيتر كنيد از شر ايشان و
مراد بگذاين با آنكه كه عادت وضع كنند يا آنكه دعوائى بغير حقي كنند يا آنكه مدعنا پيدا كند و دعوائى فاسد و اعتقاد ناماي بطل خود را بصحاح و سلف نسبت
كند و كان بر نيكو طرقي حتى و راه رفتن اين است نفوذ با آمدن ذلک و راه مسلم و معنى ابى هريرة قال بلغنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد
سخن ميگردد از جاء امر ابي ناكاه آمد بدينشني فقال متى الساعة پس پرسيد كه خواهم شد قيامت قال كفت اخضرت اذا صنعت الامامة فانظروا
الساعة چون ضايع و هلاك كرده شود امانت يعنى تحليف شرعى و احكام دين كه انما عضا الامانة اشارت آنست يا حق مردم و امانتهاى ايشان فطر باش
قيامت را بعضى تعيين وقت و حيز علام الغيوب نداند و بچاس را بدان راه داده اند اين قدر است كه علامات كه پيش از وى وجود آيد نشان قرب وى گردد
نمايه و يكى از علامات وى تبصير امانت است قال كيف اضاعنها كفت اعلم اني يكون با ضايع كرون امانت و در كدام وقت باشد قال اذا و سدل
الانوار الى غير اهله كفت و فتنى كه پيروه شود كار دين از سلطنت و امارت و قضا و امثال آن بابل فانظروا الساعة پس چشم دار قيامت را زير كه چون كاه
دين و دنيا و دست تا ابل افتد لاجرم صلاح كار از دست برود و وفاد پيدا گردد و حقوق ضايع شود و در بلف مجهول و تشديد دين و تخلف آن از وسادة
و هر كس بوى كارى سپرده شد كوفى آن كار را وساده و بگذايد وى ساخته شد و راه الجهادى و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لا تقوم الساعة حتى يكثر المال و يفيض بر يانث و قيامت آلكه بسيار شود مال و بس بيار شود حتى يخرج الرجل ذكوة ماله تا آنكه برون آيد
مرد ذكوة مال خود را فلا يجد احدا يقبلها منه پس بايد پرسج كي را كه قبول كند ذكوة از وى و حتى يعود ارض العرب و رجاء و اهلها و انما اخبر
باز ميگردد در زمين عرب كشت زار را و چراگاهها و جويها و مروج جمع معنى چه راه و بچا كند اشترق ستور را كذا فى الصراح و راه مسلم و
فى و دايله قال و در و رايتي بر مسلم را آمده كفت مبلغ المساكين اهاب ميريد سكه ها و عمارت خانه هاى مدنيه بر خنديل است و نام وى انا ب است
بنج همزه بر وزن كذا فى العاموس و انا ب كبر همزه نيز گفته اند او يهلب يا نام وى بيا بگير يا نختاينه و فتح آن و او را بى شك را وى است يا نختاينه
بكي اين و نام بخوانند بعضى همزه خوانند و بعضى با ياء و نام اوست و مقصود آنست كه عمارت و آبادانى اين بلده مطيع بجهال و تمام رسد و معنى
جاء بر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يكون فى آخر الزمان خليفة عايشه و در آخر زمان خليفة كه يقسم المال و لا يعده بحس
ميگذايد را و فتنى شديدا بيايد و بى شمار ميرد و بعضى گفته اند مراد باین خليفة مسمى است و فتنى و راه قال يكون فى امتي خليفة و در
روايتى آخرين آمده كه گفته باشد در امت من خليفة كه ميگذايد المال حيشا و لا يقده عدا كفت كنيد هال را و شمارى كند آنرا شمار كردنى از جهت كثر
اسوال و غنائم و فوفاات وجود و سخاوت وى و راه مسلم و معنى ابى هريرة قال بلغنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم يومئذ ان الفرس
فوات نام جو كوفى است و فوات در اصل معنى آب خوش شيرين است و مراد در حديث معنى اول است مى فرمايد نزد كيت اين جوى ان محب

بكتي الجمل

موضعى را كه از مردم

ظاهر کرد و اندوختن کند و در پرده کند عن کفر من ذهب از کجی که از طلاست یعنی آنچه خوشم کرد و دوازده روزی کجی از طلا بر آید فلا حضور من باخذ شهاب پس کسی که حاضر
 شود و آنجا پس باید که نشاند از وی چیزی زیر که وی باعث تنازع و تعادل است چنانچه در حدیث آمده باید و بعضی گویند زیر که گرفتن آن کجی نجاست موجب ورود
 و نزول آفات و بلیات است و آن آیتی است از آیات خداوند تعالی و بعضی گفته اند از جهت که آن مال مذهب و مکروه است نزد حق سبحانه و تعالی و مال قارون پس تقاضا
 و منع بدان حرام باشد و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى يحبس الغزاة عن جبل من ذهب و هم
 از این بهره است که گفت آنحضرت قایم میشود قیامت تا آنکه کشف میکنند فسادات زکوی که از طلاست یعنی ظاهر کرد و اندازد از اقتضای الناس علیه کشائی
 میخندد و میان بروی فتنل من کل ماله پس گشته میشوند از هر صد تسعه و تسعون نود و نه و بیول کل رجل منهم و میگویند هر یکی از ایشان لعلی اکون
 انا الذی انجوا شاید که من باشم آنکه نجات یابم و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هم از این بهره است که گفت
 گفت آنحضرت فتنی الا دحض افلاذ کبد هائی میکند یعنی بیرون می اندازد زمین بارهای هر خود را که هارشت از کجیهای مدفون و عسوق معدنیه و افلاذ
 جمع فلذ است بکسر فاء و ذال در چشم و فلذه معنی قطعه و در قاموس گفته که فلذه کبر کبر و فلذه تبار و باره و باره ذهب و فضه و هم و تعبیر بارهای هر از برای است
 که آن خلاصه زمین است چنانکه هر خلاصه شتر است اما فلذه برای شد و کسر فاء لام و فتحین و ضمین معنی جواهر معدنی است مثل ذهب و فضه و نحاس و سیاهی و فایده
 بیرون می آید زمین قطعهها امثال الاسطوانه مانند ستونها من الذهب و الفضه از طلا و فضه و فنجی الفاضل پس می آید کسی که گفته است مردم را بر این
 مال فقول فی هذا اقللت پس میگوید از برای این قتل کرده ام من و یحیی الطامع و می آید قطع کرده جسم و باز دارند احسان الاخوان فیقول فی
 هذا اقلطت و حیی پس میگوید از برای این مال بریده ام حق جسم او یحیی السارق و می آید در فقول فی هذا اقلطت یدی پس میگوید
 از برای این بریده شده دست من یعنی این مال چیزی است که در محبت و خویشی اولین معاصی ارتکاب کرده و این مختار دیده ام و الا ان یسبح کار نمی آید و
 حاجت بدان نداریم فیدعونه پس ترک میکنند و میگردانند آن مال را که از زمین بر آورده فلا یاخذون منه شهاب پس میگردانند از آن چیزی را و او مسلم
 و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الذی یفشی بیده نعت آنحضرت سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت و
 لا نذهب الدینا حتی یوالج کل علی الغیر و یرو و فانی میگرداند دنیا تا آنکه میگرداند و مرد بر او رفتن غلبه پس میغلطد بر کور و بقول یا لیتکت
 مکان صاحب هذا القبر و میگوید کاشکی من بودم بجای صاحب این کور و لیس به الدین الا البلاء و نیست بوی دین کربلا و این عبارت را دو
 معنی گفته اند یکی آنکه مراد بدین عادت است و دین معنی عادت آمده پس معنی خان باشد که میغلطد آن مرد و او از و میکند بر قبر و نیست غلطیدن و از و کردن
 مراد را عادت و نیست باعث مراد را مگر بلا و فتنه که گرفتار او شده و چه دیگر آنکه دین معنی مشهور است و معنی آنست که نیست مراد را باعث بر غلطیدن و از و
 کردن بجیت امری و فتنه که رسیده باشد او را در دین بلکه بلا و شقت که از جنت دنیا رسیده است و این هر دو وجه خالی از بعدی نیست و تواند که معنی این باشد
 که در اینوقت که می غلطد بر قبر و فتنه میگذرد موت را هیچ از دین باقی مانده است و دین بجیت فتنه و ابتلا از دست داده و مانده است نزد وی مگر همین بلا
 و فتنه و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج فاد من ارض الحجاز قایم میشود قیامت تا آنکه
 بیرون می آید آتشی از زمین حجاز از نضی عنان الابل بصری روشن میگردد که دهنهای شتران را در بصری بضم باو سکون صا و شهریت از شترهای
 شام میان وی و دمشق چند مرحله است منقح علیه بدانکه اخبار و در ظهور این نار بحد تو از رسیده و غالب ظهور او در مدینه منوره بوده است و در
 تعالی برکت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة اهل این بلده را از آفت آن وقایع نود و ابتدای ظهور آن از روز جمعه ثالث جمادی الاخری تا روز
 یکشنبه بیت و بنقمر رجب که مجسوع آن مدت پنجاه و دو روز است بود و رسیدن آن از جانب حجاز بود و مانند شهری بزرگ که او را قلعه باشد یا بروج
 و کنگره ها که یا که جماعه از آدمیان هستند که او را میکشند هر کوی که میرسد خاکستر یازد و چون از زیر میگرداند و چون رعد فریاد میکند و چون در باجوش
 میزند و کویا از میان آن جوهای سحر و کبود می بر آید و تقرب مدینه مطهره میرسد و با و جو آن نیسی با و از آن بسوی مدینه می آیند و گفته اند که آن
 نار الکاف و اطراف آن بودی و براری را گرفته بود و حرم نبوی و جمله بیت مدینه را مثل نور آفتاب در گرفته و مردم شبها در روشنائی آن
 کار میکردند و نور آفتاب و ماه در آن ایام از کار افتاده و انخاف پذیرفته بود و بعضی از اهل کعبه نور این نار در باره و مصری مشاهده نموده و از عجایب
 احوال آن آتش آن بود که از حجاز را پیچود و میگرداخت و اشجار را از وی اثری و آسیبی نبود و میگویند که در وادی سنکی بزرگ بود که نصف آن داخل
 حرم مدینه بود و نصف دیگر خارج نصف خارج را آتش فرو برده بود و چون نصف داخل رسید منظمی گشت پس اهل مدینه مقدس را و تبرع و اکتفا آوردند
 و در متظلم نمودند و اتفاق کردند و در شب جمیع اهل مدینه حتی النساء و الصلبدان در حرم شریف بیت کردند و در حرم شریف
 سر برهنه حق تضرع و اکتفا بجای آوردند و در کار تعالی روی آتش بجانب شمال کردند و اهل این بلده خطیر را از این آفت نجات بخشید

و همدین سال و قایع غریبه در کثافت عالم بحدوث آمد و در اول سال دیگر خروج تبار بوقوع رسید و در بغداد و کثافت عالم آتش حرب و فتنه بلند شد و چنانکه
 در کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب که در احوال مدینه مطهره تالیف یافته است زیاده برین مذکور شده و الله اعلم و عن انس بن رسول الله صلی
 الله علیه و سلم قال اول اشراط الساعة تخمین ملامت قیامت فادبحوا الناس من المشرق الی المغرب انشی است که میرزا مردم را از شرق
 بجناب مغرب طبعی گفته که بر اولیت اوست در علامتی که متصل اند بقیامت و الا این را حجاز که بیان آن گذشت پیش ازین بار بود پس بخت چون باشد و بعد
 اعلم و اه الجهادی الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یتغارب الزمان
 بر پائین شود و قیامت تا آنکه نزدیک یکدیگر شوند و زود و مسکندرند جزا زمان تفسیر است که میفرماید فتكون السنة كالشهر يسري ما يشهد
 سال مانند ماه و الشهر كالجمعة و ماه مانند هفته و تكون الجمعة كاللوم و می باشد هفته هر روز و يكون اللوم كالساعة و می باشد روز هر ساعت و
 تكون الساعة كالصرخة بالناد و می باشد ساعت مثل زمان یک شعله از آتش ضرب بفتح ضا و بجر و سکون را یک فروختن از آتش و بفتح را خشی که زود
 افروخته گردد و روایت مشهوره در حدیث سکون راست چنانکه در اکثر نسخ مصحح نوشته شده است و در بعضی بفتح خضبط کرده اند چنانچه عبارت طبعی الی
 بر آن و ضرب بفتح را بعضی آتش نیز آید و مقصود ازین بیان کوتاهی عمر است و بی برکتی در آن با کثرت نزول سداید و محی و عروب و فتن که با اهتمام و اشتغال
 بدان خبر ندارند و آگاه نشوند که عمر چند گذشت و چگونه گذشت و واه الثمندی و عن عبد الله بن حوالة بفتح حاء ممل و تخفیف و اوصافی است
 نزول که دسام رود در کاشف ذیبی گفته که مراد از حدیث است بی این حدیث است که اینجا مذکور است قال بعثنا رسول الله کتف فاستاد ما بر سیم
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای غنم کردن لغتم تا غنیمی بیایم و میرزا از جنس مال حاصل کنیم غالباً قوم محتاج و بجهود بودند آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم خواست که چیزی برای خود پیدا کند که موجب رفع احتیاج شود و لهذا ذکر غرا بصریح کرده و بر ذکر غنیمت اقتصار نمود فافهم علی افلاصنا فرستاد ما را بر
 پایهای مایه پادیه فرستاده از جهت عدم قدرت بر مرکب فوجها پس بر کثرت آن غزوه فله غنیمت ششپا پس نیاوردیم از غنیمت چیزی را و عرفنا المحمدی فی
 وجوهنا و شناخت و دید آنحضرت اثر شقت و محنت در رویهای ما فقام فینا پس بر خاست بطلبه بخت تلبه و ما کردن ما را فخال پس گفت اللهم لا تکلم
 الی خداوند انکذاریا از بسوی من و سپار کارهای ایشان را من فاضعت غنیم که ضعیف شوم من از ایشان و نتوانم برداشت بار سونت و غمی اری ایشان را
 و لا تکلمهم الی انفسهم و کذا ایشان را بایشان پیچید و اعنها که عجز آیند از ساختن مهات نفسهای خود و لا تکلمهم الی الناس و کذا ایشان را
 و کارهای ایشان بر دم و محتاج نکردان ایشان را بسوی مردم فلیستاثروا و اعلمهم که احتیاسار کنند و مقدم دارند مردم حاجتهای خود را بر حاجتهای
 ایشان چنانچه طبیعت بشری و عادت کفر قاران نفس است و در اینجا تعلیم و تنبیه است از آنحضرت مراست را که کارهای خود را بجهت اسپارند و اعتماد بر غیر
 وی بجا نزنند و نظر ندارند ببت کار خود را بجهت باز گذار گفت نمی بینم ازین بهتر کار و آنحضرت نفس شریف خزانید در نیقام بر جد بشریت و ضعف عبودیت
 داشت بجهت رعایت کمال عزت و عظمت ربوبیت حق جل و علا و الا وی صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه مطلق و نائب کل جابا قدس است میکند و میدهد هر چه
 خواهد ما ذن وی فان من جودك الدنيا و صیغها و من علومك علم اللوح و العلم جواه الله عنا خیرا انما وضع یدیه علی اسی عدا
 بن حوالة که را وی حدیث است میگوید بهتر نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر من ثم قال یا ابن حوالة بفتح حاء ممل و دای پس حوالة اذ اذابت الخلافه
 قد تولت الاوض المفسده و فتنی که بر بنی خلافت و امارت را که تحقیق فرود آمده است در زمین شام فقلد دنت الزلازل پس بدانکه تحقیق نزدیک
 رسیده است زلزله و البلا بل و بلبلها و بلبله یعنی بیم و حسزن و فتنه و وسوسه آید و الامور و العظام و نزدیک رسیده است کارهای عظیم و عا و عا
 شدید فالساعه یومئذ اقرب الی الناس من یدی هذه الی و اسلك پس قیامت در برج سنگام نزدیک تر است از مردم ازین دست من
 بسوی سر تو و مانکه و وقوع این حال در آخر زمان باشد در وقت فتح بیت المقدس چنانچه در احادیث گذشت و الله اعلم و واه ابو داود و اسنن
 حسن و واه الحاکم فی صحیحهم و اینجا در اصل کتاب بیاض است و خبری این کلام را نوشته و عن ابن حوالة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم ان اتخذ العی دولا و فتنی که گرفته شود و گردانیده شود و عظمی را و دلتها یعنی غنیا و ارباب مناصب غنیته را که
 بکرم شرع شکر است میان تانه غازیان بر دارند و در دست تصرف خود و آرند و میان خود قسمت کنند و فقر و ضغفار از ان محروم گردانند و دول
 بکبر دال و فتح و اوج جمع دولت بضم دال و فتح آن معنی انقلاب زمان و دست بدست رفتن مال بعضی کویند که بهمن اسم مال است که گرفته میشود و بفتح ثا
 از حال شدت و محنت بحالت تنم و سرور و الامانه مغفوا گرفته شود امانت را غنیمت یعنی در امانتی دو و یعنی که نزد مردم نهاده شود و بخت کند
 و آزاد حکم غنیمت آرند که از کافران بدست آورده اند و حق ایشانست و الزکوة مغفوا گردانیده شود و ندادشته شود زکوة را شل غنیمت یعنی
 دادن زکوة بر مردم چنان شاق آید که گویا بظلم و تاوان از ایشان مال می تانند و تعلم لغیر الدین و وقتی که آنوقت شود و تحصیل کرده شود علم برای دین و تر

و

ند

انحدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المهدى منى مهدى از اولاد من است اجلی المجهه روشن و کثا و ده پشانی
افقی الانف لمذی از طرف بالا بملاء الارض قضا و عدلا بریکند زمین را بعدل و داد کاملت خلایا وجودا چنانچه بر کرده شده است بخیر
و ستم بملت سبع سنهین مالک میشود زمین ا هفت سال دوا و ابوداؤد و عنده عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی قصه المهدی
قال روایت کرد ابو سعید از آنحضرت در قصه مهدی که فرمود بعد از ذکر عدل و داد و بی بی علی علیه السلام پس می آید بسوی مهدی مردی بنفول پس میگوید
یا مهدی اعطنی اعطنی ای مهدی بده بده در پیگیری قال گفت آنحضرت فیحی الله فی ثوبه پس بر دو کت پر کرده میدهد مهدی را نزد او را آفرود
ما استطاع ان یجمله آنچنینکه که برادر و آن مرد آنرا از دراهم و دنانیر فی بسیار میدهد و بی شمار و بدینا چنانچه گذشت و واه القومذی و عن ام سلمه
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال گفت آنحضرت بکون اختلاف عند موت خلیفه پیدا میشود اختلاف و نزاع و جدال و در مردم نزد مرد
خلیفه که در خبر زمان نبی فینجرج رجل من اهل المدینه پس بیرون می آید بدعوی امامت مردی از اهل مدینه ها و جالی مکه و در حالیکه میزند و درو
است بسوی که فباینه فاس من اهل مکه پس پیش می آید او را مردان از اهل که فینجرجونه پس بیرون می آید و امام میگرداند او را بخوابش و
الحاج و هو کاد و حال آنکه آن مرد خوشنود و راضی نیست با امامت فباینه بکونه بین الوکین و المقام پس بیت میکنند و میگردانند مردم آن مرد را میان حجر
اسود و مقام ابرهیم فباینه که مراد باین مرد مهدی است فینبث الله پس فرستاده میشود بسوی آن مرد بعت من الشام لشکر از شام یعنی با شاهی
که در آن وقت در شام باشد لشکر را بی جنگ و قال مهدی بنیستند فینحسف هم بالبداء بین مکه و المدینه پس زمین فرو برده شود این لشکر او را بدید
که نام موضعی است در میان که مدینه پیدا در لغت معنی بایان و زمین بموآید و مراد باین لشکر شریفانی است و این قتال فباینه امارت سیفانی است
که یکی از علامت خند و ج مهدی است درین بابا حدیث بسیار وارد شده قریب تواریخی از ان این حدیث صحیح است که روایت کرده شده است از امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود که سیفانی از اولاد خالد بن زید بن ابی سفیان اموی است مردی کران سپر چمک روی مکه سفید و چشم که بیرون آید
از جانب دمشق و اکثر آنجا بماند و بی از قبیل باشد که نام وی کلب است و بسیار کشنده بود و مردم را تا آنکه سنگهای را تا از ایشان جدا و بچکانزاک باشد و چون خبر مید
بشنود و لشکر بکشد وی بنیستند پس آن لشکر بزم خورد پس از ان سفیان خود را با لشکری که با وی بود بکشد مهدی تا نزد و در موضعی که بدنام است با لشکر هم بین
فرو رود و بیج کبی از ایشان نجات نیابد مگر کسی که این خبر بمهدی رساند فاذا ادى الناس ذلک پس چون بدانند و ببینند مردم را حال او بشنوند خبر پاک
سفیان را فاه ابدال الشام باینه مهدی را ابدال از ولایت شام و عصبای اهل العراق و جماعتها از اهل عراق فباینه بکونه پس بیت میکنند
مهدی را و ابدال قومى اند که بر باقی دار و خداستغالی زمین اسیرکت ایشان و ایشان هفتاد تن اند چهل تن در شام و سی در غیر آن اگر یکی از ایشان ببرد و بدل
و دیگری را از سایر اناس بجای وی بنشانند و ذکر ایشان در احادیث آمده و سیوطی در شرح سنن ابی داود و کفیه ذکر ابدال و کتب شده نیامده مگر درین حدیث
تزدابی داود و حاکم آنرا نیز حراج کرده و تصحیح نموده است و لیکن سیوطی و جمع النجاشی از غیر کتب سنده در ذکر ابدال احادیث بسیار آورده در اکثر احادیث
ذکر عد چهل است و در بعضی سی و در حدیثی از امیر المؤمنین علی آورده که ابدال این درجه را بسیار بی نماز و زود و صدق نیافته اند و بدان از سایر مردم ممتاز
نکته بلکه نجات نفس و سلامت قلب و خیر خواهی مسلمانان یافته و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یا علی وجود مردم در امت من که بر صفت ابدال
باشند کمتر از که در سرخ است و در حدیثی دیگر از معا بن جبل آورده که هر که در وی این صفت بود وی از جمله ابدال است رضا بقضا و صبر از ما فرمود و سنا
و خشم کردن بجهت دن خدا و نیز امام اغترالی راجع العلوم آورده که هر کاین دعا هر روز سه بار بخواند اللهم اغفر اللهم اغفر اللهم است محمد اللهم تجاوز علقه محمد و تجاوز
ابدال نویسد و باجمه بر که تبدیل صفات و سمیه کند و خیر خواه خلق خدا باشد از جمله ابدال است امام را و بعضای اهل عراق نیز قومی اند از رجال اندسی بعضای چنانچه ابدال
و از امیر المؤمنین علی آمده است که ابدال بنام باشند و نجای مصر و عصبای براق و بعضی میگویند مراد بعصبای نیکان و زاهدان و عابدان اند از مردم و عصب القوم
بفتحات در لغت نیکان قوم را گویند ثم یلشاه و جل من قریش بعد از ان پیدا شود مردی دیگر از قریش بجای مهدی که احوال کلب خالهای آن مرد یعنی از
ما و روی از قبیل کلب باشد که قبیل است مشهور از عرب و در حقیقه کلبی از ان قبیل بود فینبث الله بهم بعضا پس میفرستند این مرد نیز بسوی مهدی و تا بماند و بی لشکری را و بدین
از احوال خود که بنی کلب اند فیظهرون علمهم پس غالب می آید مهدی و تا بماند و بی برین لشکر فذلک بعت کلب و این مذکور فباینه و کلب است که نیز از علامت
خروج مهدی است و بعضی از الناس و کار میکنند مهدی در مردم فبینه بکلهم بنت و روش پیرویشان محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی الاسلام
بجمله فی الارض و می اندازد و درین سلمان که درن خود را برین و ثبات و قرار میابد و جران کبر جرم و خفت را و فون در آخر پیش کردن تراز مذبح تا بخوردی که در وقت
نشستن و قرار گرفتن و استراحت از بر زمین نهند و اینجا کنایت است از تکیه بر سلام و استقامت و بی که بر ج و برج از میان برخیزد و از جنگ و جدال نشان نماند و در
اسلام و احکام سنت و جماعت قرار یابد و استقامت پذیرد و در حقیقت در میان نماز فبیلست سبع سنهین پس کث می کند و بیا بد مهدی هفت سال

بنویسند بر سرانیده شود مهدی و یصلی علیه السلام و نماز بخواند بر روی مسلمانان و واه ابو داود و عن ابی سعید اقال و کورسول الله صفت
ابو سعید خدری ذکر کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلاء یصیب هذه الامه مختی و آذی و شدتی را که برسد این امت را حتی لا یجلبد الرجل
ملجاء یلجاء علیه من الظلم تا آنکه مردن باید جای را که پناه گیرد بوی از ظلم مردم فبعث الله رجلا من عتو و اهل ملتی پس می برانگیزد و می فرستد خدا تعالی
مردی را از فرزندان من و اهل بیت من بامت فبعث الله رجلا من عتو و اهل ملتی پس می برانگیزد و می فرستد خدا تعالی
وجودا که بر کرده شده است زمین بجزیم برضی عنه ساکن السماء راضی و خشنود میباشد و وی سکونت کند آسمان یعنی هر که در آسمان است و ساکن
الارض و سکونت کند زمین یعنی هر که بر زمین است لا تلج السماء من قطرها شبا فیکند و آسمان از قطراتش باران خود چیزی الا صنبه مد و ادا
که آنکه بر آسمان از بار زمین و رحالی که بسیار ریزنده است و در بفتح دال و تمذید را باریدن باران را بسیار ریزان و لا تلج الارض من بناها شبا
الا خبثه و نیکند از زمین از رستنیهای خود چیزی را که آنکه برون می آید و آری یعنی بارانها در زمان مهدی بسیار بارد و بر مراد بارد و در رختها و حاصلها
زمین بحال آید و عیش و زندگانی خوش گردد و حتی یتمی الا حیات الاموات تا آنکه آرزو دارند زندگانی مردگان را یعنی وجود و حیات ایشان را گویند ای
کاش ایشان در زمانه بودند و عیش و کامرانی دیدند و بعضی ایام بکبر میفرمودند که این مردمانی که در این دنیا بودند که زنده کردند
خدا تعالی ایشان را و این بطریق فرض و تقدیر است برای قصد مبالغه اگر روایت بدان ثابت کرد و الا مجرد احتمال است و الله اعلم بعیشی في ذلك سبع
سنین و ثمان سنین اولی سنین زندگانی میکند مهدی و دین خوشی و کامرانی بیفت سال بیست سال یا نسال و این بطریق شک راوی است
یا در آن وقت بر آنحضرت مسموم شدند و در وقت دیگر تعیین کرده باشند و الله اعلم و اه الحاکم فی مستد که و قال صحیح روایت کرد این حدیث را
حاکم و مستدرک خود که نام کتاب است و گفت که این حدیث صحیح است و در اصل کتاب درین تمام باضیت و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یخرج رجل من واء الضمیر یروی می آید مردی و را بنزد و در نسخ صحیح ما و را الهیضال له گفته شود و مرکز و را الحادف و را
عاش نام او است و حراث صفت و کار او است یعنی کشت کار کننده و تواند کرد و نام با شایر و صفت و با بملخواه بطریق علیا و صفت او را باین دو نام خوانند
علی مقدمه و جل پیش از وی مردی دیگر را بیدعیال له گفته شود و مرکز و را بنزد و در نسخ صحیح ما و را الهیضال له گفته شود و مرکز و را الحادف و را
عاش نام او است و حراث صفت و کار او است یعنی کشت کار کننده و تواند کرد و نام با شایر و صفت و با بملخواه بطریق علیا و صفت او را باین دو نام خوانند
لو رسول الله چنانچه وارد آید و پای بر جای کرد و قریش بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی از ایشان در اندازی حال اندازی آنحضرت کردند و از وطن
بیرون آوردند اما در آنوقت که حضرت و تائید هم از قریش دید و مهاجران که هم از قریشی اند و تائید و تمکین او طالب آنحضرت ازین باب است
و جب علی کل مؤمن فصوره واجب و لازم است بر مسلمان بایستی دادن و تائید نمودن آن مرد و حراث نام او قال اجابته یا فرموده لازم است قبول نمودن و
کردن او و رشک راوی است که بضرر گفت یا اجابته از سوق این حدیث چنانچه از سیاق احادیث دیگر که آورده اند درین باب ظاهر میشود که خروج این
مرد بطریق دعوی امامت و خلافت که بر بنو منان اجابت و اطاعت او لازم گردد و بیکر بطریق تعلیم و ارشاد و هدایت بود و مراد بضرر و اجابت اعتقاد و محبت
باشد و مقصود تقدیر شکری بود و واه ابو داود و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی
یضی بیده سوکنه خدائی که تعالی ذات من در دست قدرت است لا تقو الساعه بر بایستی شود قیامت حتی تکلم السباع الا انس تا آنکه سخن کنند و در زندگانی
آدمیان و حتی تکلم الرجل علیه سوطه و تا آنکه سخن کنند مرد را طوق از یانه او غده بجز یک طرف بر چرخند فی القاموس فی الصراح عذبه اللسان تری
زبان و عذبه لوط جاتی از یانه و عذبه لیزان رسته که بر داشته شود و کار او و شر او نعل و سخن کند بر بند نعلین او و بجزیره نخده و خبر و مراد از آن وی بما احد
اهله بعد از پیغمبری که بنید کرده است اهل و عیال وی پس می و واه الترمذی الفصل الثالث عن ابی قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و آله و سلم الا یات بعد الماتین ظهور ثانی قیامت که پی در پی برسد بعد از دو سیال خواهد بود از ظهور دولت اسلام با از وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم و آنکه مباد آن بعد از هجرت با دادن خبر مختار نمایند و الله اعلم و واه ابن ماجه و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا اقمتم
الربايات السود کففت ثوبان و لای تخففت کففت آنحضرت و قی که برین میماند و رفتنای سیاه با قد جاءت من قبل خواسان که تحقیق آمده است از جانب آن فایده
پس بایست که از آن فایده خلیفه الله المهدی زیرا که بدستی که از آیات خلیفه خداست که نام و مهدی است و واه احمد و ابی یحیی فی دلائل النبوة و فیل این حدیث
و امثال آن از راه حضرت شیخ علی متقی قدس سره که در علامات مهدی آخر زمان نوشته اند بایست و عن ابی اسحق گفت ابو اسحق سبعی که تابعی کبریت وید علی و ابن
عباس و ابن عمر و دیگر صحابه را شنیده حدیث از سی و هشت صحابی فقیه است و شعبه گفته که وی احسن است و حدیث از ابن سیرین و مجاهد و سبعی بن یزید
که برانست بسبع که نام شخصی است قال قال علی گفت ابو اسحق سبعی گفت امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه و نظروا الى ابنه الحسن و حال آنکه کاه

در این حدیث

در این حدیث

عینده کافر نوشته شده است میان دو چشم وی کافرا نوشته شده است که او کافر است بطور اکل مثنی کاتب و غیر کاتب بنوا ندان نظر را بر مسلمان خواننده مکتوب و ناخواننده مکتوب از این یعنی اگر بنگاه علم بکتابت دارد و یا ندارد و بدانکه ظاهر آنست که ناخن در عین غیر مسوح باشد چه مسوح چنانکه در وجه تنبیه دجال میسخته اند آنست که بر یک کتاب روی چشم و بر دامنیت و هموار و مالیده است پس ناخن در وی چسبی دارد و اگر از مسوح محبوب مطلق داده دارند و نیز سنگان عینة غیبه طایفه واقع شده و این نیز مسوح عین یعنی مذکور و تخصیص عین که در حدیث دیگر آمده منافات دارد و نیز در حدیثی عین یعنی آمده چنانکه گذشت در حدیث دیگر عین البصری واقع شده و باجمیع احادیث در وصف دجال منافاتی و تخالف در و یافته و توریشتی گفته که وجه جمع میان او صاف متافیه آنست که فرض کرده شود که یکی از دو چشم وی مطلق رفعت و دیگری معیبات پس هر یکی را خوا میتوان گفت چه عور در اصل یعنی عیب است قدر و عینه فال فال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدجال اعدو العین البصری دجال که چشم عیب است بحال الشویبار را کنده موی دجال بضم جیم و بغا بمعنی کثیر یا مخصوص است بر شرم و مانند آن و فی القاموس جمل الشرح بلا شعث معه جنبه و فاده همراه است بشت او و آتش او فاده جنبه و فاده بآتش او بشت است و بشت او آتش و او مسلم و عن النواصی بفتح نون و تشدید دواو و سین میله بن سمحان سحرین و سکون بیم صحابی است ساکن تمام فال ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم الدجال ظلال ان یخرج و افاقکم فانما یجبه یا و ذکر آنحضرت دجال پس گفت اگر بیرون آید وی من در میان شما با ششم فضا پس محبت کنده ام با او و دنگم پیش شما یا بر شما یا بالای شما و دون یعنی امام و دواو فوق آید و ان یخرج و است فکرم و اگر بیرون آید و بنیم من در میان شما فامع حجج بفسخه پس هر مرد محبت کند ذات خود است یعنی دفع میکند شر او را از خود بجهت طایفه شرعی عین که نزد اوست و الله خلیفنی علی کل مسلم و خدا خلیف من است بر هر مسلمان و وی اوست بعد از من که دفع میکند شر دجال را از وی بدانکه بدلیل حق این معلوم شد که ظهور دجال بعد از زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود و مسلک این طریق مذکور در حدیث از برای مبالغه و تاکید است و تحقیق و تعین ظهور دجال و ابهام وقت آن و اقبای خوف فتنه وی بر کلین انده شاب قسط بدرستی که دجال جوان است سخت جگر موی عینه طایفه چشم وی بر کنده و بی نور است کافی لشبهه کوبا تشبیه سید هم او را بعبد العزیز بن قطن بفتح قاف و طاء مملو و ابن جسد العزیز شخصی بود از خزانه که پادشاه بود و در عهد جاهلیت بعضی کینه که نام بود وی است و از مضمون نام او معلوم میشود که مشرک بود و آنحضرت تشبیه کرد دجال را بوی بنور جزم بشابست و می نمیکند میفرماید که با تشبیه میکنم بوی و از احادیث دیگر جزم به تشبیه معلوم کرد و و کویا کافی برای تاکید تشبیه است و گفته بر آن ضمن اد که منکم فلیقرأ علیه فواتح سورة الکهف پس کیکه در یاد او را این شمس باید که بخواند آیات از اول سورة الکهف و فی و ابده و در روایتی این نظر آمد فلیقرأ علیه فواتح سورة الکهف فانما جواد که من فتنه پس بدستی که این آیات و ایل سوره که است اما ان شما است از فتنه دجال چنانکه اصحاب کف اما ان و نجات یافتند از شرفه و قیاس خیار که در زمان وی بودند و در بعضی احادیث خواندن این آیات در وقت خواب رفتن آمده و جوار کبریم و ضم آن و کسر فصح است همایانی اما ان جار همایه و زنه را داده و در بعضی نسخ جواز نم بفتح جیم و زای آمده یعنی ناله که می گسرد و آنرا مسافر سلطان و بانایان تا تعرض کند کسی بوی در راه انده خارج خلعه بن الشام و العراق بدرستی که دجال بیرون آیده است از زی که میان شام و عراق داخل بفتح خای میگرد و تشدید لام را که در ریگستان و دفتات بینا اوعاش شمالا پس فاد کنسده است و در جانب شمال یعنی در مقابل و مواجه فاد کرده و نیز بد که بر سوی دچپ و راست کاروی فناد است و حاشا را بر صغیر ماضی نیز خوانده اند با عباد الله فاقبلوا ای بندگان خدا پس ثابت مایند و بقتله و می از جاز و ید قلنا کفتم یا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما لبثت فی الارض حیت مدت درنگ کردن و اوقات نمودن و جال در زمین فال او یعون لیما کفتم مدت لبث وی در زمین چهل روز است یوم کسسه نیک و زمقدار کسیت در روزی و چون کشته و روز و بمقدار ماه است و یوم محجبه و روز دیگرانند هفت است و ساپوا جامه کایا حکم و باقی روزهای و مانند روزهای شما است که متعارف است قلنا کفتم یا یا رسول الله فذلک الیوم الذی کسنته انیکضنا فیه صلوۃ یوم پس آرزو که مقدار مالیت ایاب سندی میکند را در آن روز نماز یک روز فال لا فرمودند کی میکند در آن نماز یک روز بلکه اقل و وله قدوه انداز که کشید برای ادای صلوۃ خمس مقدار روزی چنانکه چون مقدار وقت متعارف است بخورد بعد از طلوع فجر بگذارد نماز فجر را و چون بگذرد وقت مقدار آنچنان وی و نظر متعارف میباشد بگذارد نماز پیشین را و چون بگذرد میان و عصر بگذارد نماز دگر را و همچنین تا تمامی آن روز که مقدار مالیت و برین قیاس در روز مانند ماه و هفت از اینجا معلوم میشود که تاویل و رازی روز مثل ماه بشت هموم و خندان و بایا آن عین و چون قدر و شوکت حق در هر وقت زیاده میگرد و باطل نقصان می پذیرد و مردم بخت و فتنه خوی میکرد و آسان میکند و سختی میرد و کوهت میاید باطل است و مناسب این سوال و جواب نه قلنا کفتم یا یا رسول الله و ما اصراعه فی الارض و حیت کفیت شتاب رفتن دجال در زمین فال کالضئ استدر بوقه الومج فرمودمانند باران که در دنبال اوست باد و تواند که مراد بعثت ابر باشد فانی علی القوم فیدعوهم پس می آمد دجال بر قومی پس می خواند ایشان را بسوی خود و مذهب خود و قومون بد پس ایمان می آرند بوی فها صوال السماء فمقطر پس ابر میکند آسمان را می بارد و می باراند و الاذن

قلبت و امر میکند زمین پس میروند فوج عظیم ساجدهم پس شبا ناه می آید برایشان مویشی ایشان که با دادرز بود بکسر آله سرخ بجاگاه گذشتن دستور و بنا
 دستور بجاگاه گذشتن اطول ما کانت ذوی در از تر می باشد آنچه ذوی از روی کوفان و ذری یعنی ذره کوفان شتر و اعلای هر خیز را ذره وی گویند مراد و بنا
 مویشی است که کوفای از تر می باشد و از شده و اسبغه ذو و عا می آید مویشی نامترو متلی تر و بر تر آنچه می باشد و روی پستان روی و آمده
 خواص و کشیده تر آنچه باشد تنهاها از جت کشت اکل و سیری ثم بانی الفوم سیری آید و جال قومی دیگر را فید عوم فید و ن جلله و ن
 پس می خواند این قوم را پس و میکند این قوم بروی سخن او را و ایمان نمی آید بروی فصوص عظم پس باز میدارد و از ایشان باران باریدن را و در
 و نبات روین را فصوص صلیح پس میگردند قطار زده و خشک کشیده و سخت دیده لیس با بدیهام شتی من اموالهم و در حالی که نیست در دست
 ایشان چیزی از مالهای ایشان و عیس با محرمه و میگردند و جال بویانه بقول لها اخرجی کنوزک پس میگوید و رانه را بر روی آن گنجای خود را
 فلقه کنوزها پس بروی میکند و در پی وی میرود گنجای آن و رانه کعبه سلب الخلل مانند امیران محل که میکند بروی آنرا و در بنا
 آنجا میرود فل یعنی یکسان شد عیاسیب جمع یعسوب است یعنی سیر سخل و متر قوم را یعسوب ایشان گویند و در قول امیر المؤمنین علیه
 مرتضی آمده که انا یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الکفار و من یعسوب مسلمنا ثم که متابعت میکند مراد و پناه میجویند من و مال یعسوب
 کافران است که بوی پناه میجویند و در دنبال وی میروند و در مدح امیر المؤمنین ابو بکر صدیق علیه السلام آمده که حضرت مرتضی در مرتبه وی
 فرمود کنت للدين يعسوباً و بوی قوای ابا بکر مردین را سید و متر میگردید عوا و جلا محتمل شبا با پسر میخواند و جال مردی را که بر است بجا
 یعنی در غایت جوانی و قوت است فصوصه بالسيف پس میسند و جال آن مرد جوان را بیشتر فیقطعه خویشین دمیة الغرض پس
 پاره میکند و جال آن جوان را د و پاره مانند انداختن تیر بدف را یعنی فاصد میان د و پاره مقدار یک تیر انداز باشد که بحدف اندازند
 و بعضی گویند معنی آنست که میرسد ضرب شمشیر وی مانند رسیدن تیر بحدف و جند و بقیع جمیع و بکسر نیز روایت است و سکون زامی یعنی
 قطع و غرض بختین بدف ثم ید عوا پسر میخواند جوازا فیفضل و یهمل و جملة پس رنده میگردند و آن جوان و روی می آید و بجانب و جال
 و روشن و تابان میگردد و روی وی در حالی که میخندد و فیلنا هو اذ بعث الله المسیح بن مریم و در تثنای آن که و جال درین کار است
 و افساد و اضلال می آید و ناکاه می را گیرند و میرسد الله تعالی مسیح بن مریم را علیه السلام فقول هذا النداء البضاء پس فرمود می آید
 مسیح بن مریم زنده نار و سفید شرفی و مشرق بجانب شرقی و مشق و مشق مشهور بکبر و ال و فتح میم و میم که رننه آید بین محروفه ثنن میان و د جانه
 کرده شده بکلمایی که نام وی که است یا بجل سرخ و محم و ذین بدل و مل و ذال میگرد و آمده و در قاموس گفته که میم جزو رین حدیث استمال یا قه و بعضی تفسیر
 مرد و ذین بختین و حلقین نیز کرده اند و در شرح و تحقیق این لفظ بیشتر این کلام آورده شد و واضحا گفته علی اجماعه ملکین در حالی که نهاده است مسیح
 مریم هر دو گفتند خود را برابر زوای و نوشته اذ اطلعت واسه قطره چون پست میکند رخ و در محرق از وی و اذ اذ فیه متحد دهنه مثل جمان کاللولی
 و چون بر میدارد در رافرو و می آید از وی مانند دانه های فخره که بر میگرد و آیدند و جمان بوزن و ابلو یا دانه های بر شکل لؤلؤ از فخره و احد جمانه کذا فی القاموس و در حواشی
 که جمان اجمیم و تشدید میم و رید خسر و و تخفیف میم دانه که از فخره سازند و مراد اینجا معنی خیر است انتی و قرینه براراده معنی خیر قول و کاللولی است یعنی
 چون پست میکند میگرد از روی سر و قطرات نورانیه و چون بالای کند فرو و می آید آن قطرات کثایت از نهایت نورانیت و نصارت و طراوت جمال و می
 علیه السلام فلا یجل لکاف و یجل من دمج ففسه الامات پس حلال نشود و عینی ممکن نمیشود و صورت نمی بندد و میم کاف را که نیاید از باد دم مسیح بن مریم که آنرا
 می میرد و ففسه یلنهی جت یلنهی طرفه و دم وی منتهی میگردد و میرسد تا آنجا که میرسد نظری سجان ابد گاهی بدم وی مرده رازنده میکند و جات میخند
 و وقتی زندگان را میگرداند فیلل پس میگردید جال احتی بد که بیابان را آنکه در یابد و رابر و رقریه از قوای بیت المقدس که نام او اوست بضم و
 تشدید ال و در قاموس گفته قریه است بطنین که میکش عینی جال ابر روی یا قریه است از قوای بیت المقدس فیلل پس میکش عینی جال که نام بانی عینی فیلل
 عظیم الله منه پسر می آید عینی علیه السلام که روی که تحقیق نگاه داشته است ایشان را خدا تعالی از جال فصیح عن و جوههم پس میخند عینی را روی
 ایشان کرد و جبار شدت و محنت را و مجد ثم بد و جانه هم فی الجحیم و خبر میداد ایشان را بد رجات و مرتب ایشان که میبندد در پشت فیللنا هو
 ذلک اذا وحی الله الی عیسی پس در تثنای آنکه عیسی هم چنین باشد ناکاه و می میفرستد خدا تعالی بسوی عیسی که اخی قد اوجت
 عباد الی بد رستی که من تحقیق بیرون آوردم بندگانی که مرا اند لا بدان لا احد فیلل نیست طاقت و قدرت
 مریم کبی را کارزار کردن ایشان چون آنرا قدرت در کارزار در دست ظاهر میگردد و تعبیر از آن بد شایع شد
 و غالب افراد یاست و گاهی تئید کند برای مبالغه فخر و عبادی الی الطود پس کردار و استوار کن و محافظت کن و پیر زندگان را بسوی که طور و بیشتار یاج

بختک

اجوج و ماجوج و می آید و میفرستد خدای تعالی یا جوج و ماجوج را و هم من کل حدب یفسلون و ایشان را بر زمین بلند و درشت شتابی می آید و میریزند و فلول و لطمه علی وجهه و طهره پس یکدیگر زنده می آیند و دریاچه طهره که نام ذریه است بواسطه و دریاچه او آب است طویل وی دهیل فیشتر چون ما فیها پس نشند هر چه در دست از آب و منو آخرهم و میگذرند و از ایشان که پیش می آیند از ایشان فصول پس میگردانند جامع لفظ کان فی هذه مرقعاً تحقیق بود درین مجرای آب که بر سر من جوی فیه و الی جبل النحر و هو جبل بابل لفظی تفسیری کنند تا اگر میرسد تا جوی که نام کوهی است بقدر و خمر بقیعین یعنی درختان حمیده و یا هر چه پوشیده چیز را از درخت و غیره و درین جبل فلول و از نخله او را جوی انحرام که در فلول لفظ قلنا من فی الارض پس میگردانند یا جوج و ماجوج بر آینه تحقیق کشتیم کسی را که در زمین بود هلم فلنقل من فی السماء بیاید پس باید که بکشیم کسی را که در آسمان فرمون بنشاند بهم الی السماء پس می اندازند تیرهای خود را بسوی آسمان و ثواب بضم فون و تشدید ثین مجرای سهام واحد ثوابه فرود الله علیهم ثوابهم مخصوصه و ما پس باز میگرداند خدای تعالی بر ایشان تیرهای ایشان را زنگ کرده شده بخون و محصور بجای الله و احصایه و من و منع کرده و میگوید خبر خدا که عیسی علیه السلام است و یاران او که با اویند در جبل طور حتی بکون دامن الثور لاحد هم خبرا من ماله و بنا لاحد که الله ما که می باشد سرکار و مرکب از ایشان را بهتر از صد دینار یعنی فاقه و حسیاج بعدی در میگردانند ایشان را که کله کاه و که از آن ترین اجزای اوست بهتر از صد دینار می باشد مرکب از شمار امر و باقی اجزای کوشش بر آن قیاس کن که چه حال داشته باشد و چه کران بها بود و از ایشان و بعضی گفته اند که مراد بر این ثوابت و ثوابت برای زراعت و حرث است حاجت شوند بدین و این سخن ضعیف است زیرا که ایشان که در آن روز محبوس و محصور باشند با زراعت چه کار بود و فیر غیب بجای الله عیسی و احصایه پس رعب می کند و دعای کند پیغمبر خدا که عیسی است علیه السلام و دعای کند اصحاب او در طراک یا جوج و ماجوج فیرسل الله علیهم النخف فی دقایقهم پس میفرستد خدای تعالی بر ایشان کرم باران و در گردن ایشان و نفخ بفتح بون و عین محم که معانی که در عین شتر و کوفت افتند و مد تعظیفاً فیصعبون قومی کوک نفس واحد پس یکدیگر زنده و کشته میگردانند کذات یعنی همه یکبارگی میگردانند و طراک شوند و قری بر وزن قلی جمع و قریس یعنی قیس ثواب بجای الله عیسی و احصایه الی الارض پس فرود می آید پیغمبر خدا عیسی و فرود می آید اصحاب وی بسوی زمین فلا یجدون فی الارض موضع مشیوا پس نمی یابند در زمین جای یک دست کلاه زده هم و فتنه هم که اگر یکدیگر که ده است موضع را چربی ایشان و کندگی ایشان و در عین تحقیق یعنی دوست یعنی چربی و اکثر روایات برین است و بضم ز و فتح زیم روایت کرده است جمع بهم یعنی بی بدو فصل الله طراک عانی الجف پس میفرستد خدای تعالی پرند باران که گردنای ایشان مانند گردن شتر خبی است و بخت جنم با و سکون خاشتران خراسانی که در آن گردن می باشند و حدیثی فصلهم فنظرهم حيث شاء الله پس بر میسازند این طیار ایشان را پس می اندازند ایشان را آنجا که خدای تعالی و تقدس خواسته است و فی وایه نظرهم بالنهیل و در روایتی آمده است که می اندازند ایشان را به نسل بفتح بون و سکون و ففتح با و صده و موصی و از بیت المقدس و بعضی گفته اند آنجا که بر می آید آفتاب که فی البعض الحواشی انجین تصحیح کرده شده است این لفظ را در سخنهای شکات بنون و این چنین است صورت لفظ در طایبی و در مجمع البحار از کاف بی حسیم آورده و تفسیر کرده و او را بکوهی فرورفته در زمین و در قاع موس و باب اللام و فصل المیم گفته جبال کنزل بسوی من راس جبل منی فرو و فاعل از سر کوه و گفته که ترمذی در حدیث دجال قطر حمیم بالنهیل بنون آورده و آن نصیحت است صواب همان جبل است بهیم و بسو فلول المسلمون من فیه و فشا بهام و جها بهام سبع سنین و آتش افروزند مسلمانان از کافیه یا جوج و ماجوج و تیرهای ایشان و ترکشای ایشان بخت سال حجاب بحجیم جمع جبهه یعنی تیر و آن ثوابیصل الله مطو الا بکن منه بلیث مد و ولاد و بزیم میفرستد خدای تعالی بارانی را که نمی پوشد اذان باران فایده تحقیق کنون که خانه اهل حضرت است و در خانه و بر نیزه تحقیق یعنی پس شتر که خانه اهل سفر است چیزی و جائی را یعنی همه جا باران بار و در جائی نمی ماند که باران بد آنجا رسد و هیچ دیوار و چینه از رسیدن باران بهر جا که دلا بکن بفتح یای شتانیه و ضم کاف از کن و بضم یا و کسر کاف از کن بر دو آمده است و بر دو و معنی ستر است ففقتل الامرض پس میبویان باران زمین را حتی پس که کاف از لفظه تا آنکه میگردانند و از آنجا که لفظ بفتح نای و لام و فایده معنی آمده که بهر آن معانی مناسب مقام است یعنی جایی که آب در آنجا پر شود و صاف میازد و بهی کانه سب و غم سب و بزرگ که طرف چون پر آب باشد سب و بزرگ فایده و معنی صدف و سنگ هموار و زمین جاروب زده و بضم زای و اسکان لام نیز روایت است معنی صدف کان و کاف لفظه بقاء نیز روایت کرده اند معنی سنگ مسا و آئینه و این نیز مناسب است که با ساحت زمین بخت کثرت آب مثل آئینه شده که روی در وی می توان دید فلول الامرض انبی ثمرات پس گفته میشود زمین را بر ویان میوه خود را و مردی بوکلت و باز یار برکت خود را فو مثنی با کل العصا بل من الوفاء پس درین روز میخورند و جامه از و تا چهل از یک اند یعنی انار یا چنان بزرگ و پر دانه آید که جماعه کثیر از وی بخورند و سیر کردند و بسطظلون جحفها و سایه جویند و پناه گیرند بایه پوست انار است ظلال پناه جستن بایه شجیه کرده و درون پوست انار را با استخوان سرامی که بالای دماغ اوست که مانند قیغ است کبر قاف و سکون حاد و معنی کاسه سرد و شح چون و یارک فی الرسل کبر و سکون سین حله برکت کرده شود و در شیر یعنی شیر و پناه شتر و کوفت بسیار شود و حتی ان اللغه من الابل لکن فی الفتام من الناس تا آنکه شیر داران را زاده شتر بر آینه بسندگی کند جماعه از مردم را لفظه کبر لام و بفتح نیز از فاقه شیر دار و گفته اند که فاقه را بعد از آیدن تاده یا سه ماه لقصح خوانند بعد از آن لبون خوانند و فاقه کبر فاد و بعضی بفتح آن نیز گفته اند بهر و یار

در این باب از حدیثی است که در کتابهای معتبره آمده است و در این باب از حدیثی است که در کتابهای معتبره آمده است

افزون کردن و افزون شدن قال ثم يقول يبيها الناس انه لا يفضل بعدى باحد من الناس اي مردمان بد رستگارين دجال نمی کند بعد از من هیچ
 یکی از مردم یعنی آنچه می کند از من و ایا قال فباخذ الدجال لبيحه پس سیکرد او را دجال تا فرج کند او را فبصلها بين ريشه الى ثؤنه فحاصا و در
 بعضی نسخ فباخذ فی غیر واقع شده پس گردانیده میشود موضعی که میان گردن اوست تا استخوانی که میان تخم و دوش اوست مس یعنی سخت چنانکه شمشیر در وی
 کار کند فلا یسطیع الیه سبیلا پس نمیتواند یافت بسوی قتل و فرج وی را و قال فباخذ بهدیه و مرجله پس سیکرد و دجال افزون را بر دو دست
 آورد و پای آن مرد و فبغضف به پس می اندازد او را یعنی در تنی که همراه دارد و فیصیب الناس انما قد فیه الی الناد پس گمان میرسد او را مردم که نیک است
 اگر بسوی تن و انما الفی فی الجحیم و وی انداخته شده است مگر بسوی بهشت چنانکه گذشت که را و جنت است و جنت و انما فقال رسول الله صلی الله علیه
 علیه و آله وسلم هذا اعظم الناس مثلاً و لا عند رب العالمین پس گفت آنحضرت این مرد بزرگترین مردم است از روی شهادت نزد پروردگار
 جانیان عیبتار گشته شدن و بار اول اگر چه بعد از آن زنده شد عیبتار و قصد فرج کردن وی اگر چه وی مذبح نشد و تواند که مراد بشهادت حاضر آمدن و گواهی
 باشد نزد حق تعالی و انما علم دواء مسلم ۱۱ و سخن ام شریک بفتح شین و کسر صا حبابه انصاریه است و ام شریک دیگر است که نیز صا حبابه است و وی قرشی عجمی
 است از بنی لوی بن غالب و آنکه در حدیث فاطمه بنت قیس در حدیث واقع شده است اگر برانکه ام شریک انصاریه است و بعضی میگویند قرشی و انما علم قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لفر من الناس من الدجال حتى یلقوا بالجبال برآینه بگریزند مردم از دجال تا آنکه لاحق و پیوسته شوند بکوه ها
 قالت ام شریک قلت کنت ام شریک کفرتم یا رسول الله فابن العرب یومئذ پس گماشته اند از روز عرب که کار ایشان جاد در راه خدا و دفع شر و فتنه است
 از دین قال فرمود آنحضرت هم قلیل ایشان در آن روز اندک باشند دواء مسلم ۱۲ و سخن انس عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال
 یبئج الدجال من یهود اصحابان پس روی میکند دجال را از قوم یهود اصحابان که شهرت مشهور از شهرهای عجم و اصحابان بیابان موحده مکان فایز و بنهره کبیر
 و فتح نیز آمده و این محرابا سپاهان است بمعنی لشکرهای که در آنجا ساکن بودند یا آنکه چون نمرود سپاه خود را بجنگ کسی که در آنجا است بخواند در جواب وی می نشیند
 سپاهیان آن که که با خدا جنگ کند کذا فی القاموس پس میفرماید که پیروی کند دجال را از یهود این شهر سبعون الفاهم و هزار کس علیهم الطمانه که برایشان
 طمانینه باشد و این بر عادت یهود است که طلیسان بر سر می پوشند دواء مسلم و بعضی از علما احتیاج کرده اند باین حدیث بر ذم طلیسان و با نچه روایت
 کرده است از انس که وی جاع را دیده که بر ایشان طلیسان یا بود مشابه اند اینها به یهود و غیره و حق آنست که لبس طلیسان بمعنی پوشیدن سر بر دامن خود است و منوط
 و احادیث بسیار در آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و از صحابه رضی الله عنهم آمده اگر چه در وقتی شارب بود و از اخبارش از انبیا برین بود یا از جهت
 رنگ آنها که زرد بود و محل خلاف در لبس طلیسان است بمعنی پوشیدن سر بر دامن و از آنکه قن طرف از ابرکت و از آنکه متع و قن غیر گویند و منکران گویند که آنچنان
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه واقع شده مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی آفتاب و مانند آن و نزد جمیع روای الاطلاق جایز است فی کذا
 و در حدیث آمده است که پوشیدن سر بر طلیسان که از تداست عرب و انقلع لیس ایماست و ترمذی و غیره از انس بن مالک آورده اند که گفته بود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم که بسیار میکرد و تفتح ثوب خود تا چنان مینمود که جامه او جامه زاید است و مراد از این جامه گوشه طلیسان است که بر سر می نهاد و در حدیث انس آمده
 که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بسیار میکرد و قن را و در روایتی آمده که مفارقت نمی کرد قن را و از امام حسن بن علی رضی الله عنهما که دیدند او را که نماز
 میکرد و حال آنکه متع بود و تفتح از وی در غیر حال نماز نیز آمده و در حدیث دیگر آمده پوشیدن سر بر طلیسان و در شب زینت و از صحابه نیز تفتح آمده و آثار و
 اخبار و روی بنیاز است ۱۴ و سخن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یاتی الدجال وهو محرم علیه ان یدخل
 نقاب المدینه می آید دجال و حال آنکه وی حرام کرده شده است بروی درآمدن راههای مدینه مطهره را و نمیتواند در آید از آن نقاب کبیر فون جمع نقب
 بفتح فون و سکون قاف در اصل معنی راه در کوه فیل بعضی السباخ التي تلحی المدینه پس فرود آید بعضی زمین شورش تا آنها را که متصل مدینه است و سباخ
 کبیرین جمله و بای موحده و خای مجر جمع سبخر بفتح سین و سکون بازین شوره که زوایا نیز جزیر الفجر الیه و جل پس بیرون می آید بسوی دی مردمی و هو خیر
 الناس و حال آنکه وی بهترین مردم است او من خیر الناس یا گفت از جمله بهترین مردمان است شک زوی است و در بعضی حواشی گفته که آن مرد
 خیر علیه السلام است و انما علم فبقول شهدائك الدجال الذي حدثنا رسول الله پس میگوید آن مرد که ای میگوید که تو آن دجالی که خبر داد ما را
 یخبر صلی الله علیه و آله وسلم حدیثه خبر او را فبقول و انما ان قلت هذا ثم تحببه پس میگوید دجال با مردم که گرد او بنده خبر دهید که اگر
 بگویم این مرد است بر زنده گردانم او را هل شکون فی الامم یا شک میکنید در شان من که من خدایم فبقول لا پس میگوید مردم شک نمیکنیم اگر این جاع از
 اهل مفاوتند که بوی گرییده اند و بتغیت او کرده مرا و حقیقت کلام است و الا بجهت خوف و دفع الوقت میگویند و تواند که مراد ایشان بطریق توبیه و
 انکسیت عدم شک و گنبد وی باشد فافهم فبقوله ثم تحببه پس میگوید آن مرد را بر زنده میکرد و انما فبقول پس میگوید آن مرد که بهترین مردم است

در روز قیامت

باشم ما اورا در زمان ماضی هرگز از روی خلقت و اشد وثاقا سخت ترین انسانی که نبوده باشم از روی بند وثاق کبر و او فتح آن چیزی که بوی محکم بند مجموع
 یداه الی عنقه در حالی که هیچ کرده شده و بسته شده است دستهای و بوی کردن وی مابین و کینه الی کعبه بانحدید میان و زانو وی و تا پاشنه
 او این قلنا و هلك ما انت کفتم و ای چه چیزی تو اگر چه دانت که از جنس میاست اما چون بر صفتی ویدند بر خلاف صفات آدمیان شک کردند در ماست
 وی که چیست قال گفت آن مرد قد قد و تم علی خبری تحقیق که در و تمکن شده اینها خبر من یعنی من خبر خواهم داد شما را از حال خود و اخبار و فی ما انتم
 پس خبر دهید ما که شما چه خبرید و چه کید و چه حال اید ماست ایشان خود معلوم است که انسانها ماست بعت سوال ایشان و نیز سوال کرد و قالوا نحن ناس من
 العرب گفت آ و میایم از عرب که دکنانی سفینه بجهت سوار شدیم در کتی دریائی فلب بن البحر شهر پس بازی کرد و با موج دریایا که فدلخلند
 الجزیر فی پس و آیم این خبر را فلفشنا و اذ اهل لب پس پیش آمد ما را و بر پیوی غلیظ فقال انا الجساسه احمد و الی هذا فی الدین پس گفت آن در
 من جاسوس خبر ما هم قصد کنید و بر وید بسوی من پس که در و راست فافلنا الهک من انا عا پس روی آوردیم ما بر نوشتان فقال اخبرونی عن نخل بلین
 گفت آن انسان خبر دهید ما را از دختان خرمای میان هل مشی آیم وید و بیان بفتح موده و سکون ثناء قریب است در شام و موضعی است بمایه و در
 مشارق الانوار گفته که بیان در حدیث حساب از بلا و حجاز است و بیان دیگر در بلا و شام است قلنا نعم کفتم آری میوه میدید نخل بیان قال اما انما انما
 ان لا تم گفت آکا و باشد بر سینه این نخل میان نزدیک است که میوند بندگان که در قرب قیام قیامت قال اخبرونی عن بحیره الطبریه هل
 فیها ماء گفت خبر دهید ما را از دریاچه طبریه بفتح ط و با قصبه است از رون و طبرانی که از آنمه حدیث است منوب با و ست قلنا هی مکتبه الماء کفتم آن
 بحیره آب بسیار و قال ان ماء هنا یوشک ان هذا هب گفت که آب وی نزدیک است که برود و خشک کرد و قال اخبرونی عن عین دخی
 خبر دهید ما را از چشمه زغر برای بحر و عین مجمه مفتوحه شهرست معروف در جانب قبل شام هل فی العین ماء آیا هست در آن چشمه آب و هل یزرع اهلهما
 بماء العین و آیا زراعت می کنند آن بلده آب آن چشمه قلنا نعم هی کثیره الماء و اهلهما یزرعون من ماءها کفتم آری آن چشمه آب بسیار دارد
 و اهل آن زراعت میکنند از آب وی قال اخبرونی عن نبی الامیین ما فعل کنت خبر دهید ما از پیغمبر امیان یعنی عرب که چه کرد و این بر اعتقاد بعضی است
 که نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد دارند اما مخصوص عرب دارند و این تعریف است از ان ملعون یهود و حضرت وی مبعوث بنا و ان
 و جالبان فدل الله قلنا قد خرج من مکه و نزل فکثرب کفتم و تحقیق بیرون دان پیغمبر از مکه و نزل کرد و کثرب که نام قدیم مدینه است قال اقلله
 العرب گفت یا مقاتله و کارزار کردند ویرا عرب قلنا نعم کفتم آری مقاتله کردند و او عرب قال کف صبح بهم گفت چگونه معامله کرد وی با عرب فلخبرناه
 انه قد ظهر علی من بلبه من العرب و اطاعوه پس خبر دادیم که آن پیغمبر تحقیق غالباً مکی که متصل و نزدیک بود و او از عرب و اطاعت و فرمان
 برداری کردند و آنرا قال اما ان ذلك خبر لهم ان بطعوه گفت آکا و باشد بر سینه آن بهتر است مرا ایشان را یعنی طاعت کردن ایشان را و او را درین
 اعتراف است از وی فضل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم اضطرا و از جهت آنکه بود مرا درین حال غرض و اطلار کفر و انکار دین پس پوشیده دست ما را و بی
 حیثیت در دنیا است و انی محکم عنی انی انا المسیح و تحقیق من خبر دهنده ام شما را از حال خود که من تحقیق مسیح و انی بوشک ان یوزن لی فی الخرج
 فاخرج من قریب است که زن کرده شود و مرا بر آردن پس آیم فابصر فی الارض پس بیکم در زمین فلاح قرنها لاهبط لهما پس نکر از من هیچ دینی را که اگر نکر
 کنم و فرو و آیم و انی امر بین ابله در چهل شب غریکه و طبعه جز که و مدینه و طبعه کی از انا جای ابله و مطره مطبیه است و او را نا حاست تجاوز از صد بعضی از آن
 در اول کتاب جذب القلوب ثبت یافته است و تغییر وی از مدینه بطبعه من خیان و نجاست نفس خبیثه است که مباحث خراین بلده از وی منز و مقدس
 خواهد بود و این لفظ بی اختیار بر زبان وی جاری شده و احتمال دارد که آن حضرت یا را وی تغییر این اسم مناسب مقام دیده و ذکر کرده باشد و الله اعلم هما محرماتان
 علی کلنا ها که و طبعه حرام کرده شده اند بر من هر دو کلا ایدن ان ادخل واحدا منهما هرگاه که خواهیم که در آیم کی را از آن دو موضع استقبال ملک
 بیده و السیف صلتا پیش می آید مرا فرستاده که در دست اوست شمشیر و سمجه و در قاموس گفته که صلت شمشیر صقیل ماضی و فی الصلح صلت بفتح شمشیر و در صلت
 بالسيف ضرب به بصدفی عنها باز میدارد و ما از آن و ان علی کل نغب منها ملائکه مجموعها و بدستیک بر بر راه از طبعه فرستاده که کابانی می کنند
 او را قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طعن محصره فی المنبر گفت آن حضرت این کلمه را و ز و محصر خود که در دست داشت و منبر و
 محصر کبریم و سکون خامه و فتح صا و جمله چیزی که در دست گیر و او را آدمی و کینه کند بوی مثل عصا و عکازه و مانند آن هذه هذه هذه هذه هذه هذه
 یعنی الملائکه این طبعه است سه بار مکرر فرمود از جهت ابتلاج و سرور و اظهار فضیلت و امتیاز وی از میان سایر مواضع و بلاد الاهل کنت حد تکم آکا و باشد
 آیا بودیم که خبر میدادیم شما را این خبر فقال الناس نعم کفتم آری خبر میدادی ما را این خبر الا انه فی بحر الشام آکا و باشد که دجال در دریای شام است
 او بحر الفین یا در دریای بین الا بل من قبل المشرق ما هونه بلکه از جانب مشرق می آید وی یعنی دجال و نا و نا هوز اند است و صله کلام است و نایفه

از کتابت

کتابت در
آب و طبریه

قاضی

نیست که اقالیها من فی الساعه و طبعی و شرح این لفظ و اعرب آن و جی ذکر کرده باشد متعدد از ائمه و یارانش است و او می بیدار می شود و اوقات
 که در آن حضرت بدست مبارک خود بسوی مشرق چون حق جل و علاقیام قیامت را مبهم گذشته و متعین چهره داده و اوقات علامات آنرا متعین ساخته است
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکان بنده کردن دجال را درین المکان مقرر کرده و هم داشت با غلبه طغیان و آخر آن و آن نیز متعین نیست جز آنکه در آنجا نبست از غیر تعین
 موضوعی مخصوص و این است معنی نفی و احتمال اول و اثبات ثالث که فرمود لابل من قبل المشرق و احتمال دارد که نزدیک میان این دو مکن بحسب احتمال وی باشد از بعضی
 بنحوی و اندام و او مسلم و عن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال را بئنی الالباب عند الکعبه آنحضرت فرمود
 دیدم من خود را در خواب است نزد کعبه فوایت و جلا آدم پس دیدم مردی کندم کون را کاحسن مانت و آدم من الرجال هم چو نزدیکترین آنچه بیندیشی
 تو از مردان کندم کون له المذمر آن مرد را موسیت نزدیک بدو شمشیر سیده کاحسن مانت و آدم من اللهم فدر جلها هم چو نزدیکترین آنچه بیندیشی تو از مردان
 مذکور تحقیق شده است از موسی رافعی قطعه مانی پس آن مویهای یکدازوی آب کنایت است از غایت نفارت و لطافت متکشا علی عواقب و جلین یک
 کننده بر دو شمای دوم و بطوف باللبث طواف میکند خانه کعبه را فثالث من هذا پس پرسیدم که کیت این مرد فثالثا لوهذا المسیح بن مریم گفتند
 این مسیح بن مریم است قال گفت آنحضرت فثالثا انا بوجل جحد قطعه پیر ناکاه من کزنده ام بر روی چنگله موسی اهو العین الهمنی کور چشم راست کان چندی
 عنبه طافه کویا چشم او انور و نه ایست برآمده یا بی نور است چنانکه گذشت کاشبه من و ابث من الناس باین قطن همچو شایسته ترین کسی که دیدی تو را دیده ام من از مردم
 رایت بر صیغه مخاطب و محکم بود و خوانده اند باین قطن را و همان عبد العزی بن قطن است که ذکر او گذشت و کاف در کاشبه زانداست و اضعا بد علی شکلی و جلین بطو
 باللبث در حالی که بنده است مرد و دست خود را بر دو دوش دوم و طواف میکند آنرا و بخانه کعبه فثالث من هذا پس پرسیدم کیت این مرد فثالثا لوهذا المسیح بن مریم گفتند
 یک گفتند این مسیح دجال است متفق علیه اینجا اشکالی می آید که دجال کافر است و با طواف چکا و جواب میگوید که این از کاشفات آنحضرت است در رویا و تعبیرش
 است که آنحضرت را نمودند که روزی باشد که عیسی علیه السلام که در این مکر و دزدی برای اقامت آن و اصلاح خلل و فساد آن و دجال نیز که در این مکر و دزدی برای قصد افساد
 و اغلال آن کند قال الطبی پوشیده ماند که کفار قریش در جالیت طواف میکردند پیش از آن که بنی که و شوند از قرب مسجد حرام اگر دجال نیز میگوید باشد مخدوعیت و نیز
 از اینجا از طواف کافر در خارج لازم نمی آید و بنی از طواف مشرک در خارج است فافهم فی و این را در دجال و در روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 آنکه و سلم گفت در وصف صورت دجال رجل احمر جسمه مردی سرخ تن و در جحد الواس از کله موسی سر او بر عین الهمنی کور چشم راست اهو العین
 بر مشبه باین قطن نزدیک ترین مردم بوی از روی مشابته باین قطن است و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را اینست لا یقوم العباد
 حتی یطلع الشمس من مغربها فی باب ملاحم و در باب ملاحم که گذشت و مسند کز نزدیکیت که ذکر کنیم حدیث ابی هریره که او را اینست قام رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الناس فی باب فضله ابن الصبیح و انشاء الله تعالی و این مرد و حدیث در مصلح در باب علامات بین
 بدی الساعه مذکور اند الفصل الثانی عن فاطمه بنت قیس فی حدیث همیم الدامری از فاطمه بنت قیس و حدیث تمیم داری که هم از فاطمه بنت قیس
 که بروایت مسلم گذشت بجای فاطمه دایه اهل بانی آخوه در روایت ابی داود و از فاطمه مذکور و همچنین آمده که ثالث گفت فاطمه قال گفت تمیم داری
 فاذا انا بامرنا انظر شهرها پس ناکاه من مقرون با فی ام که میگوید موسی خود را از درازی قال گفت تمیم داری ما انت چیتی تو کیتی ثالث گفت
 آن زن انا الحبا من حبا ساهم که خبر میامیر ساخم بدجال اذهب الی ذلک القصر بر و بجانب آن قصر که می بینی فاطمه پرسیدم آن قصر را فاذا دجل من حجر
 پس ناکاه درین قصر مردی است که می کشد موسی خود را مسلسل فی الاغلال بند کرده و بسته شده است در غلها بنز و فیهما بین السماء و الارض
 می جنبید و اضطراب میکند در میان آسمان و زمین فثالث من کیتی تو قال انا الدجال گفت من دجال لم ذکر کردن آن عین خود را باسم دجال از
 جهت تعین نفس خود است باسم علمه اگر چه بجهت اشتقاق اصل لفظ حمار من نفس لازم آید یا تواند که آن حضرت ذکر وی باین اسم کرده باشد نقل بالمعنی دوا و ابودا
 بلکه مخالفتی که درین دو حدیث واقع شده است که در آنجا حبا ساهم را دایه گفته که بعرف عام در چهار پایه مستعمل است و اینجا امره خوزه جواب میگوید بآنکه شاید
 که دجال را و دوا سوسن باشد یکی دایه و دیگر امره و یا آنکه دایه در اصل وضع لغت بمعنی جنبه بر زمین است و تخصیص چهار پایه بحسب عرف عام است و دوا
 قرآن مجید استعمال دایه بمعنی بنت بیار آمده است و این معنی شامل امره را و با آنکه احتمال دارد که حبا ساهم شیطانیه باشد که متمثل میشود بهر صورت که خواهد
 و این احتمال قریب تر و وجیه تر است و لا تجس اخبار عالم از دایه یا امره بعید است مگر آنکه مراد اخبار مراکب باشد که در نواحی میگردند و اندام علم و مخالفت در
 این دو حدیث باین وجه نیز هست که سایل و مخاطب حدیث مسلم جامعه اند که تمیم داری و در میان ایشان بود و درین حدیث سوال و جواب مخصوص تمیم
 داری داشته و این مخالفت تواند که سایل جامعه باشند و چون تمیم اخل است نسبت بسوال بوی سینه جاز است یا سایل وی باشد نسبت
 آن جامعه نیز درست است چون یکی از جامعه کاری کرد نسبت آن کا بجای می کنند بطریقه قول مردم مقلد بوفلان و عن جاده بن

الصائم عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قلت آنحضرت اني حدثك عن الدجال حتى خشيت ان لا تقفوا من خزيه
 شمار از دجال خبرهای متعدد و پراکنده تا آنکه ترسیدم که مباد تعقل نکنید و نفهمید حقیقت حال و را و کذب او و مشتبه شود بر شما حال او پس باید که عقل
 نگینید و بفهمید و مشتبه نکرده و بر شما بعد از آن بیان کرد حال او را تا بفهمند بقول خود ان المسیح الدجال قصير الجال کوتاه قد است اگر چه جسم عظیم و
 بطین است الحجج بتقدیم خارجیم آنکه در وقت راه رفتن هر دو پای وی از یکدیگر دور افتد و در قاموس گفته اند صد و هفتاد و دو مثنی و دو یک و آنست
 در وجهی شکله موسی اعور و کور مظهر العین محو و هموار کرده شده چشم لبث بنا نبه و لا حواء بتقدیم جسم بر جای یعنی نه بلند برانده است چشم او نه است
 و بدرون فرو رفته و جطین میان حادث که بعضی دلالت دارد بر تنور و بعضی بر طس با بقا معلوم گفته است فان البس علیکم پس اگر التباس اشتباه
 کرده شود بر شما یعنی در حال او شبهه راه یابد فاعلموا ان ربکم لبس با عور پس بدانید و این مقدمه مستحضر دارید که پرو و کار شما تعالی شان کوریت
 رواه ابوداود ۲ و عن ابی عبيدة بن الجراح قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روايت از ابو عبیده بن الجراح که آنحضرت
 عظام و عشره بشره و این این است گفت شنیدم آنحضرت را يقول انه لم يكن بغير بعد فوج میگفت بدرستی که شان امنیت که بنود هیچ
 پیغمبری بعد از فوج الا فلان الدجال فومه که آنکه تحقیق رسانیده است آن پیغمبر از دجال قوم خود را به تحقیق کذبت که فوج نیز رسانیده است
 از وی قوم خود را پس را يقول و بعد فوج بعد از انداز فوج است نه بعد از وجود فوج وانی اندام کوه و بدرستی که من متبر با هم شمار از وی فوصفه
 لئلا پس وصف کرد و بیان کرد آنحضرت حال دجال را برای ما قال لعله سبدر که بعض من وانی فرمود شاید که نزدیک بود که در یابد او را بعضی از
 آنکان که دیده است مرا و مع کلامی یا شنیده است کلام مرا یعنی رسید بوی خبر یکمین داده ام از وی اگر چه بعد از طول زمان باشد یعنی وجود
 خروج وی متیقن است و وقت آن بهم اگر چنان باشد که بعضی اصحاب من دریافتند می تواند اندک دیگر آنکه بعد از ایشان بیایند البته خواهند دید و چون خبر که
 از وی داده ام شنیده اید باید که بریقین خود باشید قالوا گفتند صحابه با رسول الله فکيف فلو بنا و میثد پس چگونه باشد و لهای ما روزی که در با هم
 او را قال مثلها یعنی ایوم فرمود چنانکه هست و لهای شما امروز او خبر یا بهتر ازین باشد یعنی هر که ایمان ثبت و مستقیم است دل و ثابت است هیچ
 اندیشه نیست چنانکه آقا منکر است او را در آن زمان نیز منکر خواهد بود بلکه منکر تر که معاینه احوال او را خواهد دید و واه الکرمندی و ابوداود و دعوی
 عن عمر بن حبيب بن مريم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
 اگر دیر بگفت و بعضی گویند که در وقت وفات آنحضرت دوازده ساله بود نزول کرد بکوفه و سکن کرد در آن روایت میکند از ابی بکر و ابن مسعود عن
 ابی بکر الصديق رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله ابو بكر صديقك فحدثنا عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 بنجر من ارض بالمشرق يقال لها ارياسان و جال برون می آید از زمینی که مشرق است گفته میشود و مران زمین را خراسان بنجره اقوام کان
 وجوههم الجان المطرقة متابعت می کنند اول قومی که کویا رویای ایشان سپهرهای توبر تو است تحقیق این لفظ در کتاب فتن گذشته است رواه
 الترمذی و عن عمران بن حصين صحابي مشهور است و احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 من سمع بالدجال فليبا منه كسب و جز دجال را پس باید که دور شود از وی فوالله ان الرجل لبا فيه وهو محسب انه مؤمن بعد اسو کند که
 جقیق مردی بر آنیه می آید او را و حال تکان مردکان میرد که وی مؤمن است فليبا منه پس متابعت میکند دجال را و ایمان می آورد بوی مما بحث بدین
 الشبهات انچه چیزهایی که بر آنکشته شده است دجال را بدان چیزها که موجب اشتباه و التباس می گردند از سحر و احوال و اموات و امثال آن استند
 که با اوید رواه ابوداود ۶ و عن اسماء بنت بزياد بن السكن بفتحين صحابي مشهوره است از ذوات عقل و کیاست و دین و دیانت
 قالت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم جيك الدجال في الا ورض اربعين سنة و رنگ می کند و می باید دجال در زمین چهل سال
 السنة كالشهر سال مقداره میگذرد و الشهر كالجمعة و ماه مثل جمعه و الجمعة كالايوم و يوم و وجهه مانند روز و الا يوم كاضطرام السعفة في النار
 و روزیم جو فروخته شدن شاخ های خشک در آتش و زود کشته شدن آتش تو جیه این معانی سابقا گذشته است مشکل است که در فصل اول از حدیث ثواب
 بن سمان گذشت که مدت لبث او در زمین چهل روز است و در حدیث ثواب دسی نیز گذشت که مدت سیر او در زمین چهل شب باشد جواب داده اند که
 تواند که مراد بول لبث است مقارن فتنه و اخلال و افساد و ثباتی مطلق نکث و انذار علم رواه فی شرح السنة و عن ابی سعید الخدری
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يبلغ الدجال من امي سبعون الف سنة و متابعت میکند دجال را از امت من بنقا و هزار
 کس که علیهم السحابة بر ایشان طیلانها باشد سیحان کبر سیرین جمله و سكون یا در تخانیه بعد وی جمیع سیاح یعنی طیلان سبز یا سیاه مراد است امت دعوت
 است یا امت اجابت از حدیث ثواب که در فصل اول گذشته است و بهر دو صفا آن ظاهر میشود که مراد است دعوت باشد رواه فی شرح السنة و عن اسماء بنت

بزیادت قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم فی بعض فذکر الدجال اسماء بنت یزید یسکونید که بود آن حضرت در خانه من پس یاد کرد و دجال
فقال ان بهن بدیه ثلث سنین پس گفت پیش از برآمدن وی سه سال باشد مسکنه منسک السماء ثلث فطرها سالی است که باز میبارد و سالی
در آن سال دو دانگ باران خود را و الارض ثلث نباتها و باز میبارد و زمین دو دانگ روئید نهایی خود را و الثانیة منسک السماء ثلث فطرها
و الارض ثلث نباتها و سال دوم باز میبارد و آسمان چهار دانگ باران خود را و زمین چهار دانگ روئید فی خود را و الثانیة منسک السماء ثلث فطرها
کله و الارض نباتها کله و سال سوم نگاه میبارد و آسمان باران خود را تمام نگاه میبارد و زمین روئید فی خود را تمام فلا یعنی ذات خلف ولا
ذات خرس من الیهام الا هلك پس باقی نماند خدا و ندیم شگافه از حیوانات مانند گاو و گوسفند و آهو و مانند آن و نه خدا و نه انسان از وحش چهار پایا
مگر آنکه هلاک کرد و دظلف کبیرة از حجه بر پایا و گاو و گوسفند و آهو اطلاق کنند چنانکه خف بضم خا و رشت و حافر در رسم اسپ و مانا که مرا و اینجا مطلق حیوانات
است یعنی هیچ حیوانی بر روی زمین بجهت قحط سالی زنده نماند و آن من اشد فتنه و بد رستیکه از سخت ترین فتنه دجال انده باقی الاعرابی
اینست که دجال می آید با تیشنی را که علم و عقل ندارد و فغول ادب ان احببت لك ابلک پس میگوید بدان اعرابی خبر ده مرا که اگر زنده کرد و انچه
تو شتران ترا الست تعلم انی و بک ایا نیستی تو که میدانی که پروردگار توام فغول بلی پس میگوید اعرابی آری میدانم که تو پروردگار منی فغول له
پس تمثیل و تصویر میکند دجال برای اعرابی و در بعضی نسخ بمثل له الشیاطین چنانکه در اب و اخ مذکور است مخوا جله یا ند شتران اعرابی کاحسن ما
بلکون ضرر و عا یچو بهترین آنچه بیاید ابل از روی پستانها و اعظمه اسفمة و بزرگترین آن چه میباشد از روی سنا جا قال گفت آنحضرت و یاتی الرجل فلما
اخرجه و می آید دجال در دیر که مرده است تحقیق برادر او و ماث ابوه و مرده است پدر او فغول ادب ان احببت لك اباک و اخاک پس میگوید
دجال با اعرابی خبر ده مرا اگر زنده کرد و انچه برای تو پدر ترا و برادر ترا الست تعلم انی مریت ایا نمیدانی تو که من پروردگار توام فغول بلی پس میگوید اعرابی
آری میدانم که تو پروردگار منی فغول له الشیاطین پس تصویر می نماید مرا اعرابی را شیاطین این لفظ شیاطین در همه نسخ مذکور است مخوا جله و عخوا جله مانند پدر
او و برادر او و درین اشارت که آنچه نموده میشود از ابل و برادر و پدرش مثالی و خیالی است که شیاطین بدان صورت می بندند و مثل میشودند حقیقت آن قالت گفت
اسماء بنت یزید که راوی این حدیث است ثم خرج رسول الله لیریدون رفت پیغمبر خدا از نخاس صلی الله علیه وآله و سلم محلجه برامی حاجتی که داشت
ثم رجع لیرید بعد از قضای حاجت و العوم فی اهتمام و غم محامد ثم دعاه انکه صحابه دیم و غم بودند از آنچه خبر داد ایشان را از حال دجال قال
فاخذ طبعی الباب لک گفت آنحضرت هر دو طرف در راهم چنین واقعت در نسخ مشکات مصباح و در حاشی نوشته اند که لیریدون مع لیریدون و مع لیریدون مع لیریدون
و در صحاح و قاموس و کتب دیگر لیریدون مع لیریدون و اند و طبعی گفته صحاب بفتحی الباب بجم مکان و فایده لیریدون و در کتب لغت لیریدون مع لیریدون و فایده مع لیریدون
الجاب یجواب چاه را گویند فقال مهم اسماء پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صیبت حال و شان توای اسماء و مهم بفتح هم و سکون دایره فتح یا کلمه یابینه است یعنی
استفهام ای حالک و ما بشاک فلک گفت من بامر رسول الله لقد فلفط افلئنا بدکر الدجال تحقیق کشیدی و بیرون آوردی و لایا و در دین این صفت
که دجال را کردی قال گفت آنحضرت ان یخرج و انا حی اگر بیرون آید و من زنده باشم فانا هججه پس من محبت کننده ام و الزام دهنده اویم و الا و اگر من
زنده نباشم فان رجب خلفتی علی کل مؤمن پس پروردگار من خلیفه من و دلیل من است بر برسدان و وی عزایم حافظ و حامی و متولی امرایان خواهد بود فلفط
پس گفت من یا رسول الله و الله انما لیریدون عجبنا فاما فخره و حق تجوع بخدا سوگند بدیستی که ما بر آینه ساخته و میا میگیریم خبر خود را پس نمیتوانیم که نان نبریم تا آنکه کرسنه بمانیم
از جبت هم و غم عظیم کشیده و بیرون آورده است و لایا ما را از ذکر دجال فلفط بالمؤمنین و هم میگویند پس چگونه بود حال مسلمانان که در زمان او باشند و هم دانند
بر حال ایشان متولی باشد و مانع آید از تهیه سباب اکل و شرب قال گفت آنحضرت بجز هم ما یجری اهل السماء من النبیج و القند پس کفایت میکند موی
که در زمان او نید چیزی که کفایت میکند اهل آسمان از فرشتگان از تسبیح و تقدیس یعنی حق تعالی صبر و تلی میدهد ایشان را برکت تسبیح و تقدیس یا معنی آن بود که
ما خیر میکنیم پس کرسنه میجویم از جبهه تا خیر خبر و طبیعت انسان در کسلی تا باین حد است و این معنی انسب است بقول او بجز هم ما یجری اهل السماء پس چه حال بود کسانی
را که در زمان دجال باشند از مسلمانان و چیزی نیابند که بجز زنده که میگویند بر عدم غذا پس فرمود خدا انی ایشان در آن روز تسبیح و تقدیس بود چنانکه غذای فرشتگان آسمان
تسبیح و تقدیس است و شاید که اسم این سخن را بعد ازین مجلس آمده عرض کرده باشد ولیکن ظاهر مقتضای کلام فلفط ناظر بقول این قول است بشیدن
خبر دجال در مجلس پس آنچه گفت از قصه عجم و جوع از زمان آینده گفت فافهم و ایه احمد عن عبد الرزاق فی الفصل الثالث من الخبر
بن شعبه قال ما سأل احد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عن الدجال گفت مغیره بن یسید پس بکی آنحضرت را از احوال دجال
اکثر مما سألته شتران آنچه پرسیدم من او را و الله لی ما بضرک و بد رستیکه آن حضرت گفت مرا زبان نمیکند ترا یعنی گمراه نیار و ترا و لطف و
حمایت الهی کفایت میکند ترا فلک انهم یقولون ان معه جبل خض و لغوا معکم من که مردم میگویند که با وی کوه نان است و جوی آب

ست پس اگر کسی که ستم شود و تشنه گردد و حال با خطر ارشد چکار کند قال هو اهلون علی الله من ذلك گفت آنحضرت دجال خوارتر است بر خدا از این که پیداکند بر دست و اشال این امر حقیقه است آنچه ظاهر میشود بر دست او و باطل صورتی است و او را قدرت نیست بر اضلال و تنگیست مؤمن که یقین دارد در دین بلکه هر چه یابند از وی از خوارق موجب زیادت یقین وی میگردد و بر کذب او متفق علیهم ۲ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یخرج الدجال علی حمار افریجی و ینمی آید دجال بر خمر سفید و در قاموس گفته که قره رنگ مایل به بنی یاسرخی که در وی سیرکی است مابین اذنیه سبعون با عتس میان دو گوش او و متفاوین است و باغ درازی آنچه میان هر دو زرع و میان هر دو دست باشد فی الصراح باغ و بوع بضم قلاج و واه البیهقی فی کتاب البعث و النشور ۱۱ باب فصد ابن صباد و او را ابن صبا یسینه گویند و نام وی صافست و بعضی گویند عبداله و وی از یهود مدینه است و بعضی گویند یخیل بود میان ایشان و بود در وی چیزی از کلمات و سخن و مجمل امرویی است که وی گفته بود که قتلا متحی که دانیده شده بودند بوسی سلمان و احوال وی مختلفه است و صحابه را نیز در وی اختلاف بود پس بعضی بر آنند که وی دجال معهود بود که در آخر زمان بر آید و مردم را گمراه گرداند و اکثر بر آنند که این نه انکس است ولیکن زجبل و جالان است که باعث فتنه و فساد و ضلال و اضلال اند چنانکه در خبر آمده است که درین بعثت و جالان باشند که گمراه و گمراه کنندگان باشند و دلیل بر طایفه است که وی در اول اگر چه کاهن و ساحر بود ولیکن در آخر اسلام آورد و او را فرزندان شدند و وی در که مدینه می بود و دجال کافر باشد و او را فرزندان نباشند و از در آمدن که و مدینه ممنوع بود و بعضی بر آنند که وی دجال معهود بود و کفر و عدم اولاد و منع از در آمدن مکه و مدینه و علامات و صفات دیگر که در شان دجال در رو یافته در وی موجود و بنود آن احوال دجال است بعد از چند وج اما استدلال بحديث شیم داری بران ناتمام است و بالجمله حال وی مبهم است و بر آن حضرت نیز درین باب و می شد و مبهم داشتند چنانچه از احادیث باب معلوم کرد و و الله اعلم الفصل الاول عن عبد الله بن عثمان عن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما انطلق مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی رهط من اصحابه رضی الله عنهم قبل ابن صباد روایت است از ابن عمر که عمر رفت همراه آنحضرت و در که وی از اصحاب آن حضرت بجانب ابن صبا دحق و وجد و بلعب مع الصبیان تا آنکه یافتند او را که بازی میکند با کودکان فی اطم بنی مغاله اطم بضم طه و قصر و همونای مرتفع و بر حصص بنی بجاره جمع اطام و اطوم و بنی مغاله بفتح میم و تخفیف عین مجرم نام قومی است از یهود و قد قادی ابن صباد بومثل الحکم و حال آنکه تحقیق نزدیک رسیده بود این صباد در آن وقت بلوغ را فله شهر پس خبر دارند ابن صباد با بدن آنحضرت و اصحاب وی حتی ضرب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظهره تا آنکه زد آنحضرت پشت ابن صبا و را بدست خود و قال الشهدانی رسول الله بکفرته آنحضرت ای کوهی میدی که پیغمبر خدا یم فقطر الهه فقال پس نگاه کرد ابن صبا و بوی آنحضرت پس گفت اشهد انک رسول الامینین کوهی میدی که تو پیغمبر امینانی یعنی عرب که اکثر ایشان خوانده و نویسنده باشند و این باعقا و بعضی یهود است که رسالت آن حضرت را انکار شوند ولیکن مخصوص عرب دارند و این سخن وی از قبیل اهل بیت است که شیطان کاینان القا میکند و متناقض است چه بنی صادق باشد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعوی نبوت عام کرد و تخصیص بعرب باطل باشد فقال پس گفت ابن صبا و آنحضرت الشهدانی رسول الله آیا تو کوهی میدی که من پیغمبر خدا ام فرموده النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بر چه چسباید آنحضرت اعضا ابن صبا در برابر خود استوار گرفت و او را در ص بفتح و صا و صا و صا استوار کردن و بر چه چسبایدن و و چیز را و بنا بر موصوف بنیاد استوار را گویند و بعضی روایات فرقه النبی نفا و صا و صا و صا آمده یعنی ترک دای و دما کرد و او را ترک داد و سوال کردن او را از اسلام از جهت عدم نفع و تاثیر در وی الله قال پس گفت آنحضرت امن بالله و بوسله ایمان آوردم بخدا و پیغمبر آن و این حسن است در رد و انکار بروی از جهت عدم احتیاج تبصیر رده و انکار و ظهور و بطلان دعوی و بی دین نوع تکلیف و احکامات است ما و او را بعد از ظهور حقیقت حال تبصیر کرد و او را انکار وی و زجر و طرد کرد و او را بقول خود اخراج فلن تعد و قدرک و این داخل است و زجر و منع فقال ابن صباد ما ذا انوی پس گفت آنحضرت باین صبا و بقبضه کشف و امتحان حال وی تا ظاهر کرد که کذب دعوی رسالت وی بر همه بیا چه چیزی بینی تو قال باطنی صادق و کاذب گفت ابن صبا و می آید مرا کوهی شخصی راست گویند که می آر دزد من خبر راست ما و کوهی شخصی دیگر دروغ گویند که می آر و خبر دروغ یعنی بعضی خبر راست می آید و بعضی دروغ می آید چنانکه عادت کاینان است که شیاطین القا می کنند بر ایشان خبرهای راست و دروغ را قال رسول الله کتب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلط علیک الامر فخلط و بلیس کرده بر تو حال قومی آید ترا شیطان که خلط میکند از او باین ظاهر شد دعوی بطلان رسالت از وی چه رسول را خبر کاذب نیاید و وی بزبان خود بدین اعتراف کرد و این حال کاینان را با شنیده پیغمبران را قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن گفت آن حضرت بقصد امتحان و تحقیق محاکمات و تخلیط حال وی انی خبأت لك خبیثا بد رستیکه من پوشیده ام و ضمیر داشته ام برای تو امری پوشیده را خبیثی بروزن تیغ و خبیثه بروزن فضیض و خبا بر وزن صعب امری پوشیده را گویند و روایت در حدیث خبیثی است و خبا نیز روایت آمده چنانکه در قول حق سبحانه و هو الذی یخرج الخباء فی السموات و الارض مراد بخیابا سموات باران است و بخیابا ارض نبات و خباء له بوم تانی السماء بخیابا مبین و پوشیدگان حضرت از برای او این آیت را که در وی ذکر دغان است فقال هو الدخ پس گفت ابن صبا و آن جشی و خ است و و خ بضم و ال و فتح آن

باب بعضه ابن صباد

الفصل الاول

بر معنی دغان آید پس نیافت وی از آن جنی که گمان لفظی ناقص بی آنکه تمام آیت در یادین نیز بر عادت کاهنان است که شیاطین کلمه از کلمات در بر بوده باشند با ایشان گفتند و احتمال دارد که آنحضرت با بعضی اصحاب آهسته بدان حکم کرده باشند پس شیطان از شنیده و بروی اتفاق کرده فقال اخسأه فلن بعد و قد مرک چون محال شد که حال وی حال کاهنانست که بعضی خبرهای ناقص باقی شیاطین بدینند پس گفت آنحضرت دو روش پیش رو پس بجای و نمیتوانی کرد قدر خود را و درمی گذرانی حد و مرتبه خود که حد قدر و مرتبه کاهنانست از اظهار بعضی از خصایص ناقص و انعام و دعوی کن بنوت را که آن نه حدست و اخسأه کلمه زجر و استنانت است که برای راندن سگ و خوک گویند تا نزد یک مردم نیایند و اینجا نکته لطیفی است که بعضی شرح گفته اند که اخسأه و اخسأه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اشارت بانکه دجال رعسی علیه السلام بکشد و یکت بگویی که نام وی جیل دغان است و این بنا وطن و جالیت دوست و تقریب است بقتل وی می قال گفت عمرای رسول الله اتاذن لی فیه اضرب عنقه آیا دستوری میدی مرا در شان ابن صبا که بزعم کردن او را قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکن هو لا تسلط علیه اگر باشد ابن صبا دجال معهود مسلط گردانیده و برکاسته نمی شوی تو بروی و نمیتوانی کشت او را زیرا که کشته او عیسی است علیه السلام و ان لم یکن هو و اگر نباشد وی دجال فلا یجوز لک فی قتله پس نیت نیکی ترا در کشتن وی زیرا که وی ذمی است و از بهیو است کلال ذمه برده اند و درین وقت وی نابالغ نیز بود قال بن عمر انطلق بعد ذلک رسول الله گفت ابن عمر رفت بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بن کعب الانصاری و ابی بن کعب نیز همراه آن حضرت بود و ثومان الفحل الی فها ابن صبا در حالی که مقدم می کشند دغان خوار که در وی ابن صبا دینود فطفق رسول الله پس در سبها و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بخند و مع الفحل پناه میجوید بشاخی خوار و محفل ان یصح من ابن صبا و شنبامبل ان براه و حال آنکه آنحضرت طلب میکند نهانی و پوشیده که بشود از ابن صبا دشمنی را پیش از آنکه به بیدار او داخل در اصل فریب و خداع دادن و ابن صبا مضطجع علی فراشه و حال آنکه ابن صبا در بپلو افتاده است بر جامه خواب خود فی فطیحه حیدره در چادری له فها و من مذهب ابن صبا در دمان قطعه زمزمه است بدو زای مخرج کلام نهانی که خمیده نشود و در مرمره بدو راسی جمله نیز روایت است بهین معنی فوات ام ابن صبا و النبی پس وید ما در ابن صبا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هو یعنی بخند و مع الفحل و حال آنکه آنحضرت پناه میجوید و نهانی میگردد بشاخی خوار فها ای صاف و هو اسمی پس گفت ما در ابن صبا دو خوا کرد و او را ای صاف و صاف نام ابن صبا داشت ههنا محمد ابن محمد ایست و حاضر است فناهی ابن صبا پس باز آمد ابن صبا و از آن کلام نهانی که میگردد و خاموش گشت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آنحضرت لو نکلنه بهن اگر میکشید ما در او را و جز میگردد و ظاهر میگردد و می حال خود را یعنی چیزی از وی بوجود می آید که بدان حقیقت حال وی ظاهر میگردد که صیث قال عبد الله بن عمر قام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الناس کنتابن عمر ایسا و ان حضرت در مردم یعنی خطبه خواند فاشنی علی الله بما هو اهله پس شکر کرد خدا را بچه وی تعالی اهل و سر او را است ثم ذکر له دجال پس ذکر کرد و دجال را و احوال او را با احتمال آنکه ابن صبا دجال یا تقریب فتنه کری و انصاف او بعضی صفات وی دجال را یاد کرد و احوال او را اعلام فرمود فقال فی انذیرکوه پس گفت بدو سینه من میرسانم شمار از تو و ما من بنی الا و قد اندر قوم و نیت هیچ پیغمبری مگر آنکه حال آنست که تحقیق ترسانیده است او وی قوم خود را افسانند و فوج قوم بهر آینه ترسانید نوح قوم خود را از دجال و لکنی ما قولکم منه فولا لم یقله بنی لقومه و لیکن من میگویم مر شما در باب دجال سخن و نشانی که نه گفته است ترا هیچ پیغمبری مرقوم خود را مطلقا نه اعوم میدانند که وی عورت است و ان الله لیس با عوم بدو سینه که الله سبحانه و تعالی عورتیت از جهت نمره و تعالی را عین ابصر تا عرلاخی کرد و در پیش و عن ابی سعید الخدری قال لقبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و عیسی بن صبا فی بعض طرق المدینه فافات کرد ابن صبا آنحضرت و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در بعضی راههای مدینه فقال له رسول الله پس گفت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان شهدانی رسول الله آیا کو اسی میدی تو که من پیغمبر خدایم فقال انشهدانی رسول الله پس گفت وی یعنی ابن صبا نیز آن حضرت را آیا کو اسی میدی تو که من پیغمبر خدایم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امنت بالله و ملائکته و کتبه و مرسله ایمان آوردم بخدا و فرشتگان وی و کتابهای وی و پیغمبران وی چنانکه سابق گذشت از قول وی امنت بالله و مرسله ما ذاتوی چه چیزی بینی تو ابن صبا و قال اودی عرشا علی الماء گفت می بینم تختی بر آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی عرشا علی الماء یعنی بر آب را بر دریا چنانکه در اول کتاب بابل و سوره گذشت که ابلیس می بندد بر خود را بر آب و میفرستد فوجهای خود را که در فتنه می اندازند مردم را قال گفت آنحضرت و ما ذاتوی و دیگر چه می بینی قال گفت ابن صبا دانی صا دفین و کا ذبا می بینم و در است که مرا که می زند خبرهای راست را و دیگر در فتنه کورا او کا ذبا می بینم و در شخص دروغ کورا و یک مرد راست کورا این یا از قبیل شک و می است که انجان گفت یا انجین و احتمال دارد که شک همان ابن صبا باشد که گفت انزامی بینم یا این را و این فعل است در خلط و اختلال امر وی که جزم نداد و نشان او بر وجه انتظام و استقامت نه یا کاهی انجان می بینم و کاهی انجین فقال رسول الله پس گفت

متن خطی

مریم برآینه تر دیک است که فرو و آید از آسمان در اهل دین و ملت شایع است مریم علیها السلام حکما عدلا در حالتی که حاکم دادگراست فیکسر الصلیب بر تن کند
 صلیب را و آن دو جوبت اندیکه یک گشته و تقاطع نموده بر پشت معلوب یعنی شخص بردار کشیده و نصاری کل آنرا عایت کنند و بر آن محافظت نمایند و اکثر چیزهای عجیب و
 بدان شکل سازند و دیگران آویند مثل زمار و دیگر کافران را و کاری صورت عیسی را روی مبارک سازند از جهت تذکر بهیت او که او را با عقدا دایان یهود و برادر کشیدند و فی الصلیب
 چلیبائی تر سایان و قتل الخنزیر و بکشند خازا و بضع الخنزیر و بپند جزیره را از اهل ذمه و حکم کنند مکر باسلام یا شمشیر مقصود ابطال نصرانیت و محاکمات و آثار آن و حکم
 بشراعی دین اسلام و یغنی المال و بسیار شود در زمان عیسی ال بابا بریزد عیسی ال بابا یقیض لقیع یا از فیضان و بالضم و می از افاضه برود و روایت حق لا قبله
 احد بسیاری مال در آن زمان چندان شود که قبول کنند آنرا هیچ کی حتی تگون مصداق الواحد فخر من الدنیا و ما فیها تا آنکه می باشد یکجده نماز بهتر از دنیا و هر چه
 در دنیا است این کلام متعلق است بهجوع آنچه مذکور شد از کسر صلیب مثل آن یعنی دین اسلام رواج و رونق یابد و میل و محبت مردم بطاعت و عبادت پیدا
 کرد و دیک یک سجده بهتر از تمام سماع دنیا کرد و این خود همیشه است که سجده بهتر از دنیا است و ما فیها است و مخصوص آن زمان و لیکن در آن زمان صلیب و نقیص
 آدمیان نیز برپا آید و نزد ایشان هم بهتر نماید و احتمال دارد که متعلق بقیض المال باشد یعنی مردم را چون رغبت در مال نمایند کلی از آن اعراض نمایند و در بذل
 مال فضیلتی و محبتی نمایند پس نماز ذوق و محبت جز در نماز بقول بهتر میگفت ابوهریره فافتروا ان شئتم پس اگر شک و تردید دارید درین خبر بخوانید
 اگر میخواهید این آیه را و ان من اهل الکتاب الا یؤمنن بد قبل موته الا فی نیست هیچ کی از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مگر آنکه ایمان می آورند به عیسی
 علیه السلام پیش از موت او یعنی بعد از نزول وی در آخر زمان پس چون دین و ملت یکی گردد و اختلاف از میان برافتد و اختلافی که یهود و نصاری در شان
 عیسی علیه السلام دارند نیز برطرف گردد و همه ایمان آرند بوی بر وجهی که در دین اسلام است که از عبد الله و رسول و ابن امته و این یک وجه است و تفسیر این
 آیه ابوهریره رضی الله عنه باین وجه استدلال کرد بر مضمون حدیث و وجه دیگر نیز گفته اند و آن اینست که نیست هیچ کی از اهل کتاب مگر آنکه ایمان می آورند به عیسی
 پیش از موت خود یعنی نزد غره که ایمان در آن وقت سودمند بود و برین وجه احتمال دارد که ضمیر محمد صلی الله علیه و سلم یا با الله سبحانه و تعالی راجع باشد و محصل
 مقصود آن گردد که هر کافر در وقت مردن حکم اضطراب ایمان می آرد و لیکن فایده ندارد پس باید که جنتیار پیش از آن وقت بدان مستعد گردد و متفق
 علیه ۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم والله لئن لم یزلن ابن مریم حکما عدلا لفلکسرن الصلیب و
 لبقطن الخنزیر و لبضعن الخنزیر نه بخدا سو کند فرو و می آید عیسی بن مریم در حالی که حاکم دادگراست پس میکشد صلیب و میکشد خنزیر را و می بندد
 را از اهل ذمه و لیسرن الفلاص فلا بسی علیها و برآینه میکند و عیسی علیه السلام یا گدشته میشود شتر ما دایمی جزا پس کرده میشود سوار
 و حمل و طلب حاجت و محاسب برآنها و قبول نمیکند هیچ کی از جهت کثرت اموال و عدم احتیاج بان و قلاص کبر قاف جمع قلوب بفتح قاف فاف
 حوان و لئن هبن الشصاء و النبا غص و الحامد و برآینه میروند از میان مردم و وجود دشمنی و دشمن داشتن یکدیگر را و حدردن بر یکدیگر که از
 جته زوال محبت دنیا که باعث است بر وجود این ذایم بسبب اتحاد دین و ملت چه اگر سبب وجود این صفات اختلاف ادیان و مذاهب باشد و لیسعون
 الی المال فلا قبله احد و برآینه میخواهند عیسی مردم را بوسی مال پس نمی تواند آنرا هیچ کی رواه مسلم و فی و و اهل طهما قال و در روایتی مر
 بخاری و مسلم آمده که گفت آنحضرت کفنا انم اذا قول ابن مریم فیکم و اما مکم منکم چه باشد حال شاد و قی که فرو و آید عیسی بن مریم در میان شما و اما مکم
 از شما باشد یعنی قریش بود یا از اهل ملت شما باشد این را بدو و شرح کرده اند کی آنکه امام نماز کسی بود که از شماست و عیسی اقتدا کند بوی و آن حدیث و این جهت نگیم
 و تعظیم است محمدی بود چنانکه مضمون حدیث آئیده میراج است و آن عیسی حاکم و خلیفه باشد و امام و علم خیر باشد و آن زمان امام نماز حدی بود و در بعضی اخبار
 آمده است که عیسی که نزول کند محمدی با امت در نماز بود و خواهد که پس رود و امامت عیسی بگذارند پس عیسی امام نشود و اقتدا کند بوی و بعد ازین نماز امامت عیسی کند
 از جهت افضلیت او از حدی و وجه دیگر را با امام عیسی است و مراد بودن او از شما حکم کردن او است با حکام شریعت شما نه با حکام نجس و در روایتی دیگر آمده
 است فاکم کتاب یکم و سنه یکم پس امامت میکند شما را بکتاب پروردگار شما و سنت پیغمبر شما پس معنی چنین باشد که امامت میکند شما را عیسی در حال بودن او از شما
 و ملت شما و حاکم کتاب و سنت شما و عن جابر بن عبد الله عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا تنال حافه من امفی بغائلون
 علی الحق ظاهرین الی یوم القیمه همیشه باشد که روی از امت من که کار را میکند بر سر حق و از برای حق در حالی که غالب اند تا نزدیک روز قیامت قال فینزل
 عیسی بن مریم کف پیرو می آید عیسی علیه السلام فینزل امیرهم فقال صل لنا پس میگوید امیر است عیسی پیش امت کن و بگذارد نماز برای ما فینزل لان
 بعضکم علی بعض امراء پس میگوید عیسی بن امیر پیش نمی آیم و امامت نمیکم من زیرا که بقیع بعضی از شما بر بعضی امیر اند و امام مگر خدا الله هذه الامه
 از جهت کرامی داشتن خدای تعالی این امت مگر محمد صلی الله علیه و سلم و علیهم بمناعبت اگر چه عیسی نیز در بنوقت از امت محمد و تابعان وی
 باشد با وجود آن و درین باب شریف و اگر ام آلی تعالی مرشد از باقی است رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفضل الثانی و این باب در

وكم خبر خبر صادق بايد كه بقای وی از صد سال درگذرد و بعد از گذشتن صد سال بمیرد جواب میدهند كه خضر این عموم مخصوص است آنحضرت خبر از احوال
 امت خود داده است كه از امت من كه در وقت موجدند بعد از صد سال بمیرند و بعضی گویند كه شاید خضر در اوقات بر زمین نباشد بلكه رباب بود و پدر
 هوا از امام محمی پسند نقل كرده اند كه چاكس از انبیا زنده اند و بر زمین خضر و الیاس و دوبراسان ادریس و عیسی و اخبار وجود خضر از مشایخ و علما تواتر
 رسیده اگر چه آنرا بعضی تاویل كنند كه هر زمان از حضرت كه مرئی و مفیض است و لیكن از كمال اولیا وجود و همان شخص از بنی اسرائیل كه مصاحب موسی بوده
 و از حضرت عوث الثقلی بن شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنه منقول است كه گاهی در اشای كلام خود میفرمود و اشارت بجانب پرهای كردن یا اسرائیلی و بعض
 كلام محمدی فرمود بابت ای اسرائیلی و بشو كلام محمدی را مراد ذات شریف خود را و كلام خود را میداشت و عن ابی محمد عن النبی صلی الله علیه و
 اله وسلم قال لا یأتی ما نه سنده و علی الامر نفس منقوسه الیوم و واه مسلم و عن عائشه رضی الله عنها قالت كان رجال
 من الاعراب یأفون النبی یومذیر و ان از بادیه شیان كه می آمدند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فبما لونه عن الساعه پس میپرسیدند آنحضرت
 را از وقت قیام قیامت فكان یبظر الی اصغرهم پس بود آنحضرت كه میگردید بجانب خردترین ایشان در سن و سال فقول ان بعش هذا لا
 بدكم الهرم اگر میگردید این خردك در منی یا بد او را پسیری سخت حتی تقوم علیكم ساعه كذا تا آنكه بر پا میشود بر شما قیامت شامی بنوز وی با خبر میر با
 نرسیده باشد كه شما بمرد و باشد اشارت بهلاك این طایفه و فای این قرن در مقدار این مدت و لهذا فرمود ساعه كذا متفق علیه ۲ الفصل الثالث
 عن المستور و روایت است از مستور و بعضی میگویند سكون سكون و فوج تا سكون و او و كسرا در آخذال جمله بن شداد بفتح ثین و تشدید دال صحابی
 معهود و در اهل كوفه ساكن شد مصرا و معهود است در ایشان و در وقت وفات آنحضرت كودك بود و مادر و است دارد از آنحضرت عن النبی صلی الله علیه
 و اله وسلم قال یحدث فی نفس الساعه بر الكفیه شده ام من در ابتدا كار قیامت و ادایل علامات آن و نفس تیركیا تدا بطور چیزی چنانكه نفس الصبح
 گویند و طلوع و غروب آنرا خوانند فنبیها كما مسبقه هذه هذه پس پیشی كردم من ساعت را چنانكه پیشی كرده است این انگشت بنی وسطی این انگشت
 را یعنی سابعه و انشا ربنا صعبه العباة و الوسطی و اشارت كرد بدو انگشت خرد كه سابعه و وسطی است و واه الترمذی ۲ و عن سعد بن ابی
 و طاص عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال انی لا ارجو ان لا یخبر امی عن سر بها فرمود بدیستیکه من بر این امید میدارم كه عاجز نیاید است
 من نزد پروردگار خود و ان یوم هم نصف یوم ازین كه تاخیر دهد و مهلت بخشد ایشانرا نیم روز فیل لسعد و كه نصف یوم گفته شد مر سعد بن ابی و طاص
 را چندانست و چه مقدار است نیم روز قال خمس مائة سنة گفت نیم روز یا نصف سال است این را بخا ما خذ است كه حق تعالی فرمود و ان یوم بعد ربك كالف
 سنة مما تعدون میفرماید كه كبر و نزد پروردگار تو مانند مقدار هزار سال است از آنچه شما میكنید شایع چون روز مقدار هزار سال باشد نیم روز یا نصف سال بود
 و معنی حدیث آنست كه این است را این مقدار قدرت و كملت و قرب و مكانت نزد پروردگار تعالی هست كه یا نصف سال ایشانرا بخا بدارد و هلاك كند و بقا
 ایشان كتر ازین خود نباشد كه بیشتر بود تواند اشارت كرد و بلكه در كتر از یا نصف سال قیامت قایم میشود و این است را هلاك كند بعد از آن تا چه خاسته باشد و
 بعضی گفته اند كه مراد آنست كه تا یا نصف سال سالم و امین از شداید و عقوبات بكا بدارد و بایشان امانت بازساند كه بدان سستك و متاصل شوند و واه
 ابوداود و شیخ جلال الدین سیوطی در بعضی رسایل خود و اثبات كرده كه بقای امت بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم از یا نصف
 تجاوز كند و گفته كه بعضی از علماء وقت فتوی دادند كه در مائة و شتر خرفه و جمدی و جبال و نزول عیسی و دیگر علامات قیامت واقع كرد و این قول را در كذا
 و از پیش خود اثبات كرد كه اخبار و آثار دلالت دارند كه از هزار كذا و دیا و بهران از یا نصف كذا و و الله اعلم الفصل الثالث عن انش قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و اله و سلم مثل ثوب شق من اوله الى اخره حال این دنیا و نزدك رسیدن بقا و هلاك و قرب زمان قیامت
 همچو حال جانبایت كه باره كرده شده است از اول آن تا آخر آن ففی مثلها یخبط فی آخوه پس باقی مانده آویخته بیک رشته در آخوی فبوشك
 ذلك الخيطان یقطع پس نزدك است آن رشته كه گسسته شود و مدت دنیا بسرید و فانی گردد و واه البیهقی فی شعب الایمان ۲ باب لا
 تقوم الساعه الا علی شرا للناس باب و زیان آنكه بر پا میشود قیامت كمر مردم بد یعنی بچان بهم میرند و بدان باقی ماند پس قایم شود قیامت
 برایشان و تا وجود دیگران در دنیا هست قیامت قایم نمیشود چنانكه گذشت كه در آخر عهد عیسی علیه السلام بادی خوشبوی بوز و كه مسلمانان همه بدان
 جان دهند و بدكاران باقی ماند كه میان خود با مانند خزان احتلاط بناید پس بر ایشان قایم شود قیامت الفصل الاول عن انس عن رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم قال تقوم الساعه حتی لا یقال فی الامم بر پا میشود قیامت تا آنكه گفته میشود در زمین الله الله یعنی کسی نباشد كه ذكر خدا تعالی
 كند و او را پرستد بلكه هر كافر و بت پرست و فاسق باشد و فی و او را بفرمان و در روایتی همچنین آمده است كه گفت لا تقوم الساعه علی حد یقول الله الله
 بر پا نمیشود قیامت بر هیچ كس كه میگوید الله الله و او مسلم و انیجا معلوم كرد كه بقای عالم بركت ذكر خدا و ذكران و صالحان و نیکوکاران است و چون

الفصل الثالث

الفصل الثالث

باب لا تقوم الساعه الا علی شرا للناس

ایشان را از عالم بر دارند عالم نیز دیر ناپاید ۲ و عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة الا على شراو الخلق معنى این حدیث از بیان معنی ترجمه باب معلوم شد و در او بطلی تأسی است زیرا که مراد بشر از خصایص است اند و متصف بحسبیت آدمیانند و سایر
دو عالم مسلم و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى تضطرب البهاث فناء و دوس
محول ذی الخالصه بر پائین و قیامت تا آنکه می جنبید سر بر نهی زمان قبیل دوس گردت خانه که نام او ذی الخالصه است الیات یفتح حمزه و لام جمع الیه یفتح حمزه و
سکون لام در قاموس کوید سرین زن بایم و گوشت یا آنچه شسته است بروی از پیله و گوشت و فی الصرح الیه و سب و در جمع الجار گفته گوشتی که لبند شده بر پشت و
و در مشارق الاور آورده که گوشت نصف باین از جوان و آن از بی آدم گوشت مقدس است و دوس یفتح دال و سکون و او در آخرین محل قبیل است ازین
او ذوالخلصه یفتح غاء و جمع و لام و ضمتین نیز آمده است خانه که از اکثبه یا مینه میگفتند و در آنجا می بود نام او خالصه که قبایل دوس و ختم و بحلیه آزادی پرستیدند و
آنحضرت جبرین عبد البقی را بفرستاد تا از اخاب کرد پس میفرماید که در آخر زمان این قبایل مرتد و میت پرست شوند و زنان ایشان گرد آن تجانه طواف کنند و راوی
تفسیر ذوالخلصه گفت که ذوالخلصه طاعنه دوس و ذوالخلصه نام بت قبیل دوس است الی کالوا یصدون فی النجا هلبه آن طاعنه که بودند ایشان
که پرستش میکردند در زمان جاهلیت و از آنچه گفته اند که نام بت خانه است معلوم میگردد که درین تفسیر ماسحه است متفق علیک ۴ و عن عائشه
رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عایشه رضی الله عنها شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول یکت لا یذهب اللیل
والنهار حتی یصل اللیل والغری میرود شب و روز یعنی فانی نمیکردد و دنیا تا آنکه عبادت کرده میشود و لات و غری که نام دوس مشهور است لات
نام صنم قبیله ثقیف است و غری نام بت غطفان و سلیم فعلت عایشه میگوید پس چون شنیدم آنحضرت را که این سخن گفت گفت یا رسول الله ان کن لا
ظن حین انزل الله برستی که بودم من که بر اینه گمان میکردم بچگای که فرو فرستاده است خدا تعالی این آیه را هو الذی اودسل رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم فی کل من کان فی قلبه مثقال حب من خودل من ایمان پیر میرانیده میشود هر کس که هست در دل و می مقدار و آن خزل از ایمان فیهی من
خبر فیه پس باقی میان کسی که نیست هیچ نیکی در وی فیر جعون الی دین آبا تمام پس مرتد میشوند و باز میگرددند بسوی دین پدران خود یعنی بکلت الهی در آخرت
گفرت پرستی خواهد شد تا قیامت که محل ظهور قهر و جلال حق است بر بدان قایم شوند بر نیکن و دواه مسلم ۵ و عن عبد الله بن عمر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یخرج الدجال بیرون میاید و جال فیکلت اربعین پس درنگ می کند یکایاید چهل لا ادر می و بعین هو
او مشهور و عا ما عبد الله بن عمر و ابی صمیه میگوید دینی یا بم که مراد آنحضرت از چهل چهل بعد است یا چهل ماه است یا چهل سال سابقا معلوم شد که بعضی
رغایات چهل سال آمده و در بعضی چهل روز یا چهل شب و وجه تطبیق نیز معلوم گشت فیهی الله عیسی بن مریم پس می را نگیزد و میفرستد الله تعالی عیسی بن مریم علیه
السلام که آن عروه بن مسعود کو یا که وی عروه بن مسعود است در صورت و شکل و عروه بن مسعود ثقیفی از صحابه عظام است و ابن مسعود پدر عبد الله بن مسعود است
و سی مسعود بن غافل بدلی است و پدر این معتب بن الک فطلبه فیهی بلکه پس پیغمبر علیه السلام و جال را پس میگشت اما الله فیکلت فی لئاس سبع سنین لیسین
اثنین عدا و پس درنگ میکند و میباید عیسی علیه السلام در دوسم هفت سال در حالتی که ناشد میان دو کس دشمنی یعنی هر کس بر صفت ایمان کامل و طریق محمود و دوست
بیکدیگر باشند و هفت سال یعنی بعد از کشتن و جال باشد و الا سابقا معلوم شد که مدت کشت و سی علیه السلام چهل و پنج سال است پس رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم الثام سیر میفرستد الله تعالی با وی خوش و خنک از جانب شام فلا یعنی علی وجه الارض حد پس پائیده میباید بر وی زمین هیچ کی که فی قلبه
مثقال ذره من خبی در دل و می مقدار ذره از خیر است او ایمان شک ما و می است که من چیز گفته یا میان گفته الا فبضله که آنکه می شانند آن با دان
اگر و سبب از باق روح وی میکرد و حق او ان حکم که خلی فی کید جیل تا آنکه اگر ثابت شود که کی از شا در آید در دین کو بی لخلصه علیه حق فبضه هر آینه می باشد
آن با و در آن کو بر آن شخص تا آنکه می شانند جان او را و کید یفتح کاف و کسر با و ال میانه به جزیرا میگویند و کبر یا نیزه ای می کید گویند و کبر یا نیزه ای می کید گویند و کبر یا نیزه ای می کید گویند
النامس بر تاقی میباید دم بدنی خضه الطیر و لعلام السباع و سبکی پرند با و کرفی و ند یا یعنی درستی و فساد و قضای شوات لغنا فی چنان بکست نیزه باشند چنانکه
و در ظلم و غریزی در افتادن چنان کران ممکن شوند که دند با و اعلام اینجا جمع علم کبر و دشته اند که معنی کران ایسی و قد است و مراد ایشان که است قرار است و ظلم و فساد

نمی شناسد

لا یقومون معروف و لا یفکرون منکر این چاره شروع را و انکار نیکند تا شروع را فیه مثل لهم الشیطان فیه قول پس تشریف میکند و صورت می بندد و می بیند
 را شیطان پس بگوید الا فیه یومون الا شرم ندارد که فیه و غیر و ظلم و فیه و یکسند و این مکر و تبلیس است از شیطان که باین حیل خواهد که ایشان را بعبادت اصنام بخواند
 فیه قولون فما ناموا پس بگوید ایشان شیطان چه میفرمائی و مقصود تو چیست و چه کار کنیم فیه و هم بعباده الاولیاء پس حکم میکند شیطان ایشان را بر پیش
 کردن بتان و هم فیه و ذلك داد و نه هم و ایشان خیال بر زنده است یعنی بر ایشان رزق ایشان چنانکه بآنان میریزد و حسن عیال هم نیکو و فراخ است و عیال
 و زنده گانی ایشان ثم ینفخ فی الصور پسر میدهد میشود در صورت و قائم میشود و قیامت فلا یسمعه احد الا اصغی لیتا و صرغ لبنا پس نشیند و آواز صرغ
 صرغ یکی مگر آنکه بایل میگرداند یک طرف کردن را و فرو می افکند طرف دیگر را یعنی از دهرشت آن آواز دل مردم پاره میشود و تو تمامی جسمانی معلول میگردد
 و ست میشود و اثر آن در کردن پیدایم آید و کاهی پایانی می افتد و زمانی بلامیر و دچانکه خیال بدو نشان و خایفان باشد و ولایت بکسر لام و سکون یا جانب
 کردن را گویند قال و اول من ینبذ به دجل بلوط حوض ابله گفت پیغمبر خدا نخستین کسی که میشود آواز صرغ را مردمی است که کل میکند و اصلح میسر و
 شتران خود را تا در آن ایشان بخوراند فیه صرغ و بصحی الناس در شنای بین کار بپاک میگردد و آفرود و پاک میگردد مردم در عین کار و بار بفرموده و صل الله
 مطرا کا نذا الظل پسر میفرستد الله تعالی بارانی را که بگوید که شنبه است فیه ثبت منه اجساد الناس پس میرود و بدین سبب این باران بدینجای مردم شمر
 ینفخ فیه اخری پسر میدهد میشود در صورت بار دوم فاذا هم فیه م نظر و ن پس ناگاه این مردم که از زمین روئیده شده و زنده شده هستند و اندک
 میکنند بول های ی قیامت را فیه و حال پسر گفته میشود و میار که استاده شده اند با اهل الناس هلموا الی ربکم ای توهمیان بیایید و باز گردید
 بسوی پروردگار خود و وقفوه هم اهلهم مسئولون و گفته میشود و فرشتگان را موقوف و محسوس و دید این مردم را زیرا که ایشان پرسیده بپایند از کردار
 هانی که کرده اند و حساب گرفته میشود و از ایشان فیه حال پس گفته میشود یعنی فرشتگان از جناب عزت میسر پسند من کم که از چند
 این مردم شکر آتش و دوزخ را یعنی آنها که فرستاده میشوند بسوی دوزخ فیه حال پس گفته میشود یعنی فرشتگان از جناب عزت میسر پسند من کم که از چند
 پس چند کس را بیرون آیم یعنی آنها که بدوزخ فرستاده شوند چند کس باشند از چند کس یعنی عدد و مقدار بنا چیست فیه حال پس گفته میشود و میگوید پروردگار تعالی من کل
 الف شعاثه و تسعة و تسعين بیرون آید از هزار کس بنصد و نود و نه را از بیجا معلوم میشود که از هزار یک کس بهشت رود و باقی همه را بدوزخ فرستد و آید
 که اینها بسوی نفس و موجب کردارهای خود قابل مستحق آن باشند که بدوزخ روند بعد از آن شفاعت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انبیا و رسل و جعفر و مغفرت و
 عز و علا از دوزخ شان برآرند و در حدیث ابی سعید و فضل اول از باب الحشر میاید که این بحث را از یا حوج و ما حوج خواهد بود شفاعت موطن باشد اول که عاصیا را بدین
 عزت بیاورند و استاده کنند از عرق خوف و حالت عرق شوند و از بول و بیست حساب و عذاب بپرزند شفیجان و در خواست کنند که نشینند و آرام گیرند و نفسی
 برآرند و در صلت قیامت بعد از آن حکم شود که بروند حساب بگیرند یا بجا نیرد خواست کنند که از روی حساب ایشان بگذرند و همچنین جفوت کنند و چون حاجت بگیرند از شفاعت
 در حساب کنند که هر که منافقه کرده شود و در حساب عذاب کرده شود و بعد از حساب بدوزخ بفرستند یا بجا نیرد شفاعت و درخواست است تا بدوزخ نفرستند و چون
 بفرستند و عذاب کنند شفاعت نمایند و از دوزخ برآرند و عید واری از کرم عفار غراسمه و شفاعت حضرت رسول فخر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است باقی
 حکم است الله علی کل شیء قدیر قال فذلك یوم یجعل الولدان شیباً گفت پس آن روزیست که میگردد و اندک بچکان را پسر کنایست از درازی آن روز و از شدت
 و محنت که در آن روز است چه پیری در غم و محنت زود رسد و ذلك یوم یکشف عن مانی و آن روزیست که پیدایشود و گشاده میشود و روی از امری عظیم
 و محنتی سخت و کشف ساق کنایت از خوف و هول و شدت محنت و این معنی متعارفت میان عرب و اصحاب است که هر که در شدت و محنت سخت افتد
 در ابتهاج آن دامن از ساق بزند و ساق وی بدان کشف گردد و کلام در تفسیر کریم یوم یکشف عن مانی ویدعون الی السجود بسیار است و زود اکثر تاویل
 وی اینست که گفته شد و الله اعلم و اواه مسلم و ذکر کرده شد حدیث معاویه که اولش اینست لا ترفع الجوفه و در وی ذکر طلوع آفتاب از
 جانب مغرب آمده است فی باب التوبه و باب توبه ۱۱ باب النفع فی الصور نفع و صولهم شایخ که در وی بدیند و ما و یا بجا شایخیت که در بجا
 اسرافیل بدیده و آن و نفع است یکی برای هلاک کردن و اندین و میراندین زندگان و دیگر برای زنده کردن و اندین و برانگیزین مردگان الفصل الاول عن
 ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما بین النخعیین و ابی عن دت فاصل میان دو نفره چهل است و چون ابو هریره را بچون
 بچل گفت قالوا پسیدند یا ابو هریره ابی عن دت فاصل میان دو نفره چهل است قال ابی عن دت فاصل میان دو نفره چهل است و چون ابو هریره را بچون
 چل روزیست و ندانم و نتوانم گفت آنرا قالوا ابی عن دت فاصل میان دو نفره چهل است قال ابی عن دت فاصل میان دو نفره چهل است و چون ابو هریره را بچون
 ابی عن دت فاصل میان دو نفره چهل است قال ابی عن دت فاصل میان دو نفره چهل است و چون ابو هریره را بچون ابی عن دت فاصل میان دو نفره چهل است و چون ابو هریره را بچون
 نتوانم گفت که مرا وصیت و گفت آنحضرت فیه من الله من السماء ماء و پسر میفرستد خدا تعالی از آسمان آبی را فیه یثبون کما یثبت

الفصل الاول باب النفع فی الصور

البطل پس میرد باند و پیدا میشوند آدمیان و حیوانات : از چنانکه او ان چنانکه میگوید و پیدای می شود تر با و سبزه و گیاهها بر زمین و بحقیقت آدمیزاد را نمیست
 چنانکه نباتات را پنهان در زمین که بوجوب باران پدید گردد و کشته چنانکه اشارت کرد و بقول خود قال و لبس من الانسان شعث لا يبلى الا عظما واحدا و نيت
 از آدمی چیزی که گنبد نشود یعنی هر چه پند از اعضا و اجزای گنبد نشود و فرسوده گردد و در یک استخوان و هو عجب الذنب و نام آن استخوان عجب الذنب
 است بفتح عین و سکون حیم و فتح قال و ذن و آن استخوان است پادان صلب ثمان و دوسرین و عجب الذنب به تبدیل با هم نیز آمده و عجب و عجم هر دو بمعنی اصل
 آید و ذنب بمعنی دم و این استخوان چون در اجناس از بابین نام خوانند و منده بویک الخلق بوم الفهمه و این استخوان ترکیب کرده میشود و پیوند داده میشود
 پیدایش جد آدمی متفق علیک و فی دوايه لمسلم قال کل ابن آدم باکله التراب همه جد آدمی را آدمی خورد و از خاک الا عجب الذنب که این استخوان
 منده خلق و منده بویک از وی پدید کرده شده است در اول طقت و در وی ترکیب داده میشود و در روز قیامت ۲ و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم یفضل الله الارض یوم القیمه و یخیر میکرد خدا تعالی زمین را روز قیامت و یطوی السماء بهیچند و می پدید آسمان را
 بدست راست خود و کنایت از عظمت و جلال و کبریا می حق و جهانت و خفوات افعال عظیمه که او با هم خلق در آن حیرانت در جنب ان و تنبیه است بر آنکه خدا
 اگر دن عالم بر دشتن زمین و آسمان نزد قدرت وی ممکن و آسانست و چون آسمان را شرف و عظمت نسبت زمین بیشتر است و او را ذکر کرد و تخصیص کچین
 که اسراف از دنیا راست پس بقص میکند زمین را و می پدید آسمان را بدست راست خود ثم یقول یستر میکرد وی تعالی انا الملك ثم پادشاه علی الاطلاق این
 ملوک الارض که اند پادشایان که در زمین دعوی پادشاهی میکردند متفق علیک و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و
 اله و سلم یطو الله السموات یوم القیمه می پدید خدا تعالی آسمانها را روز قیامت ثم یأخذهن بیدم الهی یستر میکرد آسمانها را بدست راست خود
 ثم یقول یستر میکرد انا الملك ابن الجبارون ابن المنکبرون ثم پادشاه که اند جبار و قهر کنندگان و کام شکستگان و که اند تکبر کنندگان ثم یطوی
 الارضین ثم یأخذهن بیدم الهی یستر میکرد زمینها را بدست چپ خود و فی دوايه و در روایتی اخین آمده است که یأخذهن بیدم الهی یستر میکرد زمینها را بدست دیگر
 ثم یقول یستر میکرد انا الملك ابن الجبارون ابن المنکبرون که اند جبار و قهر کنندگان و کام شکستگان و که اند تکبر کنندگان از خود و او را مسلم
 و عن عبد الله بن مسعود قال جاء خبر من اليهودی الی النبی آمد و انتمندی از یهودی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فقال یسرکت با محمد ان الله
 یمسک السموات یوم القیمه علی اصبع بدرستیکه خدا تعالی نگاه میدارد آسمانها را روز قیامت بر یک انگشت و الارضین علی اصبع و نگاه میدارد
 زمینها را بر انگشت دیگر و الجبال و الشجر علی اصبع و نگاه میدارد کوهها و درختان را بر انگشت دیگر و الماء و الثری علی اصبع و نگاه میدارد آب و خاک و خاک
 را بر انگشت دیگر و ما با الخلق علی اصبع و نگاه میدارد باقی خلق را بر انگشت دیگر ثم یأخذهن بیدم الهی یستر میکرد انا الملك انا الله ثم پادشاه
 منم خدا اینها همه کنایت و تمثیل و تصویر غلبه قدرت و عظمت الهی است تعالی شان و قطعا معنی دست و انگشت و جنبانیدن منظور و ملحوظه روشش کام عرب
 ایست که چون یکی را خواهند وصف کنند بگوید و دست وی فراخ و کشاده است یا آنکه تواند که او را دست نبود و دستهای وی بریده شده باشند
 یا از اول خلقت بی دست آفریده شده : یا کسی را سلطنت و ملک رانی وصف کنند گویند فلان بخت نشست اگر چه او را بختی نبود و نشستی و این مسلکی
 در فهم تشابهات قرآن و حدیث بی آنکه او را بگویند و بدست این است و تحت این فافهم و لهذا تعجب کرد آنحضرت از گفتاری یهودی و نقدی کرد و فرمود
 چنانکه گفت فضلك رسول الله پس بخیزید پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فجا بما قال المحبر از چه شکفت نمودن از آنچه گفت آن دهشند یهودی و نصیحا
 له یعنی تعجب نمودن آن حضرت نه از جهت کذب جبر و بلکه از جهت تصدیق وی و راست گوشتن وی بود ثم فرأوا بتر خواند آنحضرت این کنیت را و صاف فرمود
 الله حق فده و انداز و نکردند انگشت که شریک میکرد و انداخته خدا را غیر او و ایمان نداشتند بحال قدرت و عظمت او حق انداز و کردند و یعنی شناختند او را چنانکه
 باید شناخت و تعظیم نداشتند او را چنانکه تعظیم باید داشت و نه پرستیدند او را چنانکه باید پرستید و الارض جیبا قبضه یوم القیمه و زمین تمام در یک قدرت
 اوست و السموات مطوئات بهیچند و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست وی سبحانه و تعالی عما یشرکون پاکست و بزرگست و می از چیزی که شریک
 میکرد و اند او را آنچه یهودی گفت تفسیر تفصیل نیست متفق علیک و عن عائشه رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه و
 اله و سلم عن قوله تعالی پرستیدم پیغمبر خدا را از معنی قول خدا تعالی که گفته است یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات روزی که تبدیل و تغییر داده شود
 زمین را و پدید کرده شود در بدل وی زمین دیگر و تبدیل داده شود و آسمانها را و آفریده شود و آسمانهای دیگر یعنی رخص قیامت فاین يكون الناس یومئذ پس که باشند
 آدمیان در آن روز و در آنوقت که تبدیل داده شود زمین و آسمانها قال علی الصراط گفت آنحضرت آدمیان در آنوقت بر صراط باشند و ایمان صراط است
 که معمور است نزد مسلمانان یا هر صراطی که باشد و اصل صراط بمعنی راه است و او را مسلم بد آنکه تبدیل و نوعی میباشد یکی تبدیل در ذات چنانکه گویند تبدیل
 اگر دم و راهم را بدنا یعنی در بدل در ایم دنیا بر گرفتیم دیگر تبدیل در صفات چنانکه گویند تبدیل کردیم حلقه را که اضم و بر شکل خاتم ساختیم با آنکه

بود که سواران و بر روی روندگان مصرح و بر پای روندگان مضمر این معنی را در شرح تفصیل تر ازین تقریر کرده شده است اینجا باید دید و شارحان را
 اختلاف است در آنکه این حشر روز قیامت است بعد از برانگیختن مردمان از کور یا پیش از آنست از علامات قیامت بجانب محشر که زمین شام است و اول
 طایفه از صواب تر است آنکه علم متفق علیه و عن ابن عباس عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة خولا روايت
 میکند ابن عباس را آنحضرت که گفت بدرستی که شما حشر کرده و برانگیخته میشوید برهنه پا برهنه تن ننگنه کرده و غل بضم غین مجر و سکون راجع اغل بمعنی اقلع یعنی
 نازنه کرده شده و در خواه پسر خواند آنحضرت این آیت را که انا اول خلق نعید و چنانکه پدید آورده ایم ایشان را در اول پیدایش باز پیدایمی ایم از قبور و جلا علیها
 و عده لازم است این پدید کردن را با انکارنا فاعلمن بدرستی که هستیم انکارنا آنرا و گفت آنحضرت که اول من یکسی بود الفقه ابواهم نخستین که پدید
 میشود و او را جامه روز قیامت ابراهیم خلیل است زیرا که وی علیه السلام نخستین کسی است که برهنه کرده شده و در راه خدا در وقتی که انداخته شد در آتش و بر
 او باین فضیلت ازین وجه دلالت نکند بر افضلیت وی از سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت این غل از واکرام وی بعلت اوست و دست مرخصت
 را با آنکه در بعضی روایات آمده است که آنحضرت هم با جاها که در آن دفن کرده شده و معبرش کرد و آن ناسا من اصحابی بودند هم ذات الشمال
 و گفت آنحضرت که جاها را صاحب من گرفته میشوند و برده میشوند بجانب دست چپ که عاصیان و کفار و کفار را با آنجا میزنند فاعول پس میگویم من بطریق
 حشر و بقصد استخلاص ایشان اصحابی صیغ جمع قلت آورد و تصغیر کرد و از جهت قلت عدد ایشان فاعول پس میگوید پروردگار تعالی بقصد
 انکسایت و بیان سبب تعذیب ایشان انهم لن یزالوا من لدن علی عاقبهم مذفا و قلهم بدرستی که ایشان همیشه بودند برشته از دین و رجوع
 کنند برشتهای خود از آن باز که جدا شده توان ایشان فاعول کما قال لعبد الصالح پس میگویم من چنانکه گفت بنده صالح که عبارتست از عیسی علیه
 السلام و اعتذار و استخلاص قوم خود بحضرت رب العزت این آیت را و گفت علیه السلام شهادت ما دمست فہم و بودم من شهادت و واقف بر احوال ایشان
 تا آنوقت که بودم در میان ایشان الی قولہ العزیز الحکیم ناین کلمه که آخر آیت است و مضمون تمام آیت اینست که عیسی گفت علیه السلام خود را تا آن
 در میان ایشان بودم و واقف بودم و نگذاشتم که کفر ورزند و جز حق گویند و چون برداشتی تو را از میان ایشان بودی و نگاهبان و واقف بر حال ایشان
 و تو بر چیز شایده و حاضری اگر عذاب میکنی ایشان را و میکشای ایشان را بر گرد ایشان انان بدکان تو اندر چه میخواهی میکنی و کسی نتواند گفت که چرا میکنی و
 اگر می آرزوی ایشان را و در میکند از عذاب ایشان تو غالبی و حکمی بر چه میخواهی میکنی متفق علیه و گفته اند که مراد اینجا با صاحب خاص صاحب نیست زیرا
 که ما را به یقین معلوم است که هیچ یکی از خواص اصحاب بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم مرتد نشده الا قومی از حفاة عراة و صاحب معصوم و اسود یا بعضی از مؤلفه
 القلوب که نه بصیرتی و دوزین و وقتی در ایمان داشتند و ما در برت رجوع از دین مسلمانی نیست بلکه خروج از حد استقامت و بعضی حقوق و صلاح سریرت در بعضی
 امور و رجوع از مرتبه حسن خلاق و صدق نیست و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اهل بیت در ادب با ایشان بر جبت ابتلا بدینا و فتنه چه آنحضرت فرموده بود که من
 نیتسم بر شما کفر را و بت پستی را و لیکن میرسم از مداخلت دنیا و آفات آن که قالوه و عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم یقول یحشر الناس یوم القيمة حفاة عراة غلظت کفهم یا رسول الله الرجال والنساء جمیعاً مردان و زنان همه نظر
 بعضهم الی بعض نگاه میکنند بعضی از ایشان بسوی بعضی یعنی مردان و زنان برهنه می بینند مردان را و زنان را پس در چند ایشان برهنه چه حکمت باشد فقال
 پس فرمود آنحضرت با عایشه الامراشد من آن نظر بعضهم الی بعض ای عایشه که در آن روز سخت است از اینکه نگاه کنند بعضی بعضی یعنی کجا می
 و فرصت و شعور است بلکه کسی کبی نگاه تواند کرد متفق علیه و و عن ابن ان دجلا قال روايت است از انس که مردی آنحضرت گفت یا رسول الله گفت
 الکافو علی وجه یوم القيمة چگونگی حشر کرده میشود کافور بر روی خود روز قیامت و چگونه ممکن باشد بر روی رفتن قال گفت آنحضرت البس الذی مشاء علی
 الرجلین فی الدنیا فاما علی ان شبه علی وجه یوم القيمة آیا نیست شان این که آنکسی که روان ساخته است او را بر دو پا در دنیا توانا است بر روی
 اگر و اندین وی روز قیامت بر روی وی متفق علیه و عن ابی هريرة عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال یلقی ابراهیم اباہ آذ یوم القيمة
 گفت آنحضرت که پیش می آید ابراهیم پدر خود را که نام او از دست روز قیامت تحقیق نزد بعضی علما هم آمده که قایلند با آنکه اباہ آنحضرت همان ثورث شرک و کفر پاک
 و منزله انداخت که از عزم ابراهیم است علیه السلام که بجای آنرا پدر خوانده اند نام پدر وی تارخ است و ازین جهت مقید ساخت اباہ را با نذر و فرمود پیش می آید
 ابراهیم این پدر خود را که از دست و علی وجه آذ و قنوق و غیره و حال آنکه بر روی آنرا از سیاسی و غبارت قره و غیره بقتین یعنی جبارید و لیکن قره جباریکه در وی سیاسی
 بود بعضی گویند قنوق سیاسی و کدورتی که از هم و دزدن بر روی و در فاعول له ابراهیم پس میگوید ابراهیم مرا از ما الما قلک لا تصفی آباءکتم من فرانی مکن مرا و اطاعت کن
 مرا و اینجا بجانب حق میگویم و خبر دهم فاعول له ابراهیم پس میگوید ابراهیم پدر وی که از دست فاعول لا تصفی آباءکتم من فرانی میگویم ترا شفاعت کن مرا فاعول ابراهیم با دود
 انک و عدت فی ان لا تخفی یوم یعشون پس میگوید ابراهیم ای پروردگار منی بر رستم که تو و عده کرده مرا و اجابت کرده دعای مرا که رسوا نگردانی مرا روزی

که بر آنکه شوند مردم و حشر کرده شوند فای غنای اخروی من اجل لا بعد پس کدام رسوایی سخت تر و افزون تر از رسوایی پدر من که با کاست و دور زبست
از رحمت تو بقول الله تعالی پس سیکوید خدا تعالی انی حرمنا الجنة علی الکافرین بدستیکه من حرام گردانیده ام بهشت را بر کافران و دعائی که از
در حق وی کنی و التماس که در مغفرت وی داری سودمند نیست و یقال لا بواهم انظر ما تحت وجلبک پست گفته میشود و برابر استیم را که چه چیز است
در زیر بر دو پای تو بین فخطوس نگاه میکند برابریم زیر پایهای خود فاذا هوک مذبح پس نگاه وی ملابس و مقرون است بنج کبک و ان میوه و سکون پای تحتانده و
میوه در آخر کرب گفتار که حیانت کلان شکر بی اندام و فی القاموس النج بالکسر الذنب و در بعضی نسخ ذبح یا موحده و عار جمله واقع شده بعضی نسخ
مستطاع آلوده کل و سر کین فوخذ بفواجه پس گرفته میشود و کشیده میشود پایهای آن ذبح را فلبی فی النار پس انداخته میشود در آتش و ذبح و این انداختن
که منج گردانیده و خوار ساخته شده و چشم برابریم تا مری که پیدا شده بود ساقط کرد و گفته اند که اگر چه برابریم از آن در دنیا بگری کرده و بیزار شده بود
چون روز قیامت ویرا وید هر پدری و من کیر و می شود برای وی مغفرت درخواست شاید که بدرجه قبول فند و چون نیفتاد و منسج شده دیدنا امید شود
تبرای بد نمود و بعضی گفته اند که موت از بر کفر یقین برابریم شده بود شاید که پنهانی ایمان آورده باشد ویرا اطلع دست نداده و تبری از وی حکم ظاهر بود
در روز قیامت یقین شد که کفر گرفته بود پس متبری شد به تبرای ابدی و الله اعلم رواه البخاری ۸ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
السلام یهرق الناس یوم الفیمة حتی یناهب عرقهم فی الارض سبعون زوا عا عرق میکند و غوی میریزند مردم روز قیامت تا آنکه میرود غوی
ایشان در زمین بمقتدر و بلجمهم حتی ینال عرق اذ هم و کلام میکند عرق ایشان را یعنی میرود تا دماغهای ایشان مثل کلام و باز میداردشان از کلام تا آنکه
میرسد تا گوشهای ایشان مشغول علیه ۲ و عن المطا دصحا بی قدیم الاسلام است سادس در اسلام حاضر شد بدرا و باقی مشاهدرا از فضلی کبار و نجیب
اخذ است روایت کرده است از وی علی بن ابی طالب و جزوی از صحابه و بعضی مواضع زیاده برین از احوال وی نوشته شده است قال سمعت رسول
الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بقول که میگفت تدانی الشمس یوم الفیمة من الخلق نزدیک گردانیده میشود آفتاب در روز
قیامت از خلق حتی یكون منهم مقداد میل تا آنکه میاشد آفتاب از ایشان همچو مقدار یک میل که ثلث فرسنگ است و بعضی گفته اند که مراد میل
سر است و مقصود نهایت قرب است فیکون الناس علی قدما عا لهم فی العرق پس میباشند آدمیان بر قدما عا لهای خود و عرق فنههم من
بکون الی کعبیه پس بعضی از ایشان کسی است که میباشد عرق تا بر دوشند پای وی و این جامع اندک اعمال ایشان بیشتر و خوبتر است و برین قیاس فنههم
من بکون الی و کعبیه و بعضی را تا بر دوزاوی وی و منهم من بکون الی حطوبه و بعضی را تا بر دوجای ستن از روی و منهم من یلجمهم العرق الجاه
و بعضی از ایشان کسی است که کلام میکند ایشان را عرق کلام کردنی یعنی تا دماغان میرسد بلکه در دماغان می آید و اشار رسول الله و اثبات کرد و پیغمبر خدا صلی
الله علیه و اله و سلم بیده الی فیه بدست شریف تا دماغان مبارک خود رواه مسلم ۱۰ و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه
و سلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت سیکوید خدا تعالی روز قیامت یعنی در حشر و ندامت میگرداند آدم را و سیکوید یا آدم فبقول پس سیکوید آدم لبک
و سعیدیک میسیم برای خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و انقیاد میکنم زیرا ای پروردگار ایستادنی عباد استانی و الخیر که فی جلدک و یکی همه در دست
است قال میگوید پروردگار با آدم اخراج بهشت النادر و بیرون آرشگر آتش را یعنی انجماعت را که بدو رخ فرستادنی انداز میان فرزندان خود بیرون آورد و آن قال
میگوید آدم پروردگار و ملائک الشا دیمت مقدارش کرد و رخ از میان ایشان قال من کل الف تسعائة و تسعة و تسعین میگوید بیرون آرد از برادرش و قصد
و نو دونه را و این است مقدار دوزخیان که از برادر یکی را بجهت میفرستد و باقی را بدو رخ و در حدیث ابی هریره از بر سر مدو نه آمده و شیخ بن حجر گفته که ممکن است حمل
حدیث ابی سعید بر جمیع ذبیت آدم و حدیث ابی هریره بر اعدای یاجوج و ماجوج بقریه آنکه در حدیث ابی سعید ذکر یاجوج و ماجوج واقع شده است نه در حدیث ابی هریره
با اول متعلق بهم خلائق است و ثانی مخصوص این امت مرحومه است یا بعثت نادر در حدیث ابی سعید شامل کفار و عصیان است و در حدیث ابی هریره عصیان مومنین و کفائی
گفته که مفهوم عدد و اعتبار نیست و مقصود تقبیل عدد و مومنین است و تکریم عدد و کفار و الله اعلم فصدده شیشیا المصغر پس نزد این حال و این حکم میرمیکد و دوزخ و سال
و نضع کل ذات حل جملها و می بندد و می فلند بر زن بار و دار بار خردا یعنی فرضا اگر دواوقت زنی بار و دار باشد از بهیبت این حال و صدمت مقام باز و در نما
افلند و بعضی گفته اند احتمال دارد که زن حامله عا طه مبعوث گردد و از بهیبت این مقام حمل خود سبکند پوشیده مانده که در صغار بنبریم چنین تاویل میروند که ایشان بهیبت
مبعوث میشوند پس زود و قرع این حال میر میوند پس از آن در آمدن بهشت جوان میبازند و صواب آنست که این عبادات کما بهشت از شدت هم و خزنه
محنت با قطع نظر از خصوص معانی مفردات چنانکه در امثال آن گفته اند و ثوی الناس مکارمی و می بینی توای مخاطب در آن حال دم راستان
و ما هم بکار می دبستند ایشان مسان و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خداوند تعالی سخت است و این مستی و مدبوستی از آنست
قالوا گفتند صحابه از خوف و حشر چون شنیدند که بهشتیان یکی از برادر خواهد بود یا رسول الله و اینا ذلک الواحد کدام از ما آن یکی باشد که

اورا بهشت بر بند قال گفت از برای تقسیم تسلیم ایشان آبش و اسامان شود و غم نخورید فان منکم رجلا پس بدستیکه از شما کردی و من یا جوج و
 ماجوج الفا و از یا جوج و ماجوج هزارانها بعدی کثیرند که اگر بشتیان یکی از هزار باشد جامعه کثیر را شامل میکرد و بعد از آن اشارت کرد و کثرت امم سابقه نیز غیر
 یا جوج و ماجوج اگر شما نیز اهل بهشت باشید و بهشتی یکی از هزار باشد کجایش دارد چنانکه گفت راوی ثم قال پس گفت آنحضرت والذی نفسی میده ارجو
 ان تكونوا ریح اهل الجنة امیدوارم که باشید شما چارگیک بشتیان فکبرنا پس فکبر فرمودیم ما و گفتیم ما الله اکبر به جنت استشاره استعظام این بهشت
 فقال پس زیادت بشارت داد و گفت آنحضرت ارجو ان تكونوا ثلث اهل الجنة امیدوارم که باشید شما سه یک اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر فرمودیم
 فقال گفت آنحضرت ارجو ان تكونوا نصف اهل الجنة امیدوارم که باشید شما نیمه اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر فرمودیم ما قال گفت آنحضرت ما
 انتم فی الناس نیتید شما در میان مردم در ملت الا کالتعرف السوداء فی جلد ثور ابيض کرمانند موی سیاه در پوست کاه سفید او کشف بعضا
 فی جلد ثور اسود یا همچو موی سفید در پوست کاه و یا ه متفق علیه الا عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول و انتم
 ابرهید خدسی است که گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت که بکشف و بنا عن ساقه میکشاید و برهنه میکند برورد کار ساق خود را یعنی بنیاد شدت و
 محنت از پیش خود برای غلایق و این عبارت کنایت است از شدت و محنت و هم و حزن فی نظر مخصوص معانی مفردات چنانکه کسی بجهد میشود در کاری و شمشیر
 ساق میکند و بعضی تاویل کنند و علم آنرا بجای تفویض بنمایند چنانکه حکم تشابهات است فیه جلد کل مؤمن و مؤمنه پس سجده میکند مراد بر مرد مسلمان و بر
 زن مسلمان و بقی من کان یسجد فی الدنیا رباء و سمعه و باقی میاند و سجده میکند هر که سجده میکرد در دنیا برای نمودن مردم فشنو اندین ایشان را باطل
 فذهب پس سجده پس میرود و میخورد و سجده کند فعود ظهره طبقا و احدا پس از سجده و پشت و بی یک لحظه که فاصله نیست میان سجدههای آن که
 دو تا شود نزد بر داشتن و فرود آوردن متفق علیه ۱۲ و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لباقی الرجل
 العظيم السمين يوم القيمة برآینه می آید مردی بزرگ فربه روز قیامت لا یزین عند الله جناح بعوضه نمی سجد و نهی از زودتر و خدا باز وی پش را و قال گفت
 آنحضرت اقوا و اجزمید و بداند که طالبان دنیا که مغرورند و کردار خود را نیک می شمارند علمای ایشان ضایع فنا و داستان آیت را فلا نفهم لهم يوم
 القيمة و منای پس برپا نمیکیم ما و منیمیم ما را ایشان را روز قیامت و زنی و مقداری و اعتباری متفق علیه عا الفصل الثاني عن ابی هریره قال قال
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم هذه الآيات من آیت را بوم شد و تحدث اخبارها در آن روز که بجهت زمین و بیرون آن روز را
 را بگوید زمین خبرهای خود را قال فرمود اتمروا اخبارها آیامی در یابید و میدانید که چیست خبرهای زمین را بگوید آنرا قالوا گفتند الله و رسول الله
 قال فان اخبارها ان تشهد علی کل عبد و امه فرمود پس خبرهای زمین اینست که گواهی میداد بر برهنه و داه یعنی بر دوزن مجاهل علی ظهرها
 بخبرگی که عمل کرده است بر پشت وی ان تقول ان چنین که بگوید عمل علی کذا و کذا عمل کرد بر من چنین و چنین بوم کذا و کذا و چنین و چنین قال فرمود هذه
 اخبارها اینست خبرهای زمین دوا و احمد و التزمذی قلت منی هذا حدیث حسن صحیح غریب ۲ و عند قال قال رسول الله صلى الله
 علیه واله وسلم ما من احد یومئذ الا ندیم خیر یسجی که میرد ذکر آنکه شیطان می کرد و بعد از مردن قالوا ما ندیم گفتند صحابه و رسیدند صحبت
 سبب ندیم می بامر رسول قال ان کان محسنا ندیم ان لا یكون اذداد فرمود اگر سبب نیکو کار شیطان میشود که زیادت نکردن را و ان کان من سبب
 ندیم ان لا یكون نزع و اگر سبب بدکار شیطان میوزد که نکشد نفس خود را از بدی و باز نیاند از ان دوا و التزمذی ۲ و عنه قال قال رسول
 الله صلى الله علیه واله وسلم یحشر الناس يوم القيمة ثلثا صنف حشر کرده میشود مردم روز قیامت سه گروه و صنفها مشهور و سهی که پیاده
 بر پای روالند و این حال عامه مؤمنان باشد و صنفها و کبانا و گروبی سواران و اینها خواص مسلمانند و صنفها و انقیای ایشانند و صنفها علی وجههم و
 گروهی بر رویای خود و ان قبل گفته شد و پرسیده شد یا رسول الله و کیف یحشون علی وجههم چگونه میروند بر رویای خود چگونه میتوانند گفت قال والذی
 امشاهم علی قدامهم فرمود بدستیکه آنس که روان ساخته است ایشان را بر پایای ایشان قادر علی ان یمشهم علی وجههم توانست بر روان گردانیدن ایشان
 بر رویای ایشان اما انهم یفنون بوجههم کل حدیث شول کاه باشد و بداند که ایشان میپرسند بر رویای خود و هر زمین درشت بلند و افکار با بعضی رویای ایشان
 بجای دستهای پایای ایشان میکرد و چنانکه بدست و پای از موزیات طریق بلند و پست آن پریشانند و احراز نمایند ایشان بر رویای خود کنند و رویای ایشان کایر
 پایای ایشان کنند بی هیچ تفاوت و لیکن چون در دنیا سجده نکردند و گردن اطاعت و انقیاد ننهادند برورد و کار تعالی ایشان را خواست و سرنگون گردانید و دوا و التزمذی
 م و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم من سره ان یظفر لی يوم القيمة کسی که شاد و خوشحال میکرد و اندا و را که نظر کند بسوی رفتن
 و بریندازا کند ولی عین کویا که آن دیدن چشم است و شادی و خوشحالی از جهت حصول بیان و فوت و یقین خواهد بود و فلفه فرمود این باید که بخواند سورۃ اذا انشروا
 کویت و اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشفت چنین سورتها را حوال قیامت به تفصیل و تشخیص مثل اندر خوانده اگر بخورد دل بخواند چنان

انفس الناس

رحمت خود فیض علمه گفته پس پسند بفرمودی حذر و حفظ و پرده خود انکف بفقیرین پناه و پرده و نگاهبانی و سایه و جانب و بارزوی طایر و دیتیه و پیشوای مؤمنی تا مادر اهل محشر پیش
 کنان و پیدا گشتن آنها شرمند و رسوایان و فقیول پس میگوید بمومن اعترف ذنب کذا اعترف ذنب کذا آیا می شناسی کنا و چنین یا آیا می شناسی کنا و چنین یا
 فقیول نعم ای دلب پس میگوید مؤمن آری ای پروردگار من می شناسم کنا و چنین را حتی قوده و بنوبه تا آنکه در اقرار می آرد پروردگار تعالی مؤمن را بگناه
 او و مرا ی فی نفسه انه قد هلك و می بیند و می داند بمومن در ذات خود که تحقیق هلاک شد بدریافت جزای این گناهان قابل میگوید پروردگار تعالی مؤمن را
 سترها عليك في الدنيا پوشیدم من این گناهان را بر تو در دنیا و انا اغفرها لك اليوم و من می آمرزم آنها را بر ترا امروز فیضی کتاب حسنه
 پس داده میشود بمومن را کتاب حسنه و اما الکفار و المنافقون فینا دعی لهم علی رؤس الخلق اما کافران و منافقان پس مذکور شد
 و آواز داده میشود بر سرهای خلائق و در حضور ایشان هولاء الذین کذبوا علی نهم اینها انکما فی انذکر و روج گفتند بر پروردگار خود و الا لعنة الله
 علی الظالمین و اما و آگاه باشید که لعنت خداست بر ظالمان متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلى الله علیه و آله
 و سلم اذا کان يوم القيمة و قتی که باشد روز قیامت دفع الله الی کل مسلم یهودیا و نصرا یا مسلمان یک یهودیا یا نصرانی یا
 فبقول هذا کما کذب من النار پس میگوید خدا تعالی این یهودی یا این نصرانی سبب خلاصی است از آتش دوزخ گفت کرد و یا یهودی آوردن و خاک بقیع خاک
 و کسر آن چیزی که بدان کرد و یا یهودی در آتش دوزخ در بند کرد و یا این یهودی یا نصرانی را در بدل و می بآتش فرستادند و آن مسلمان را بر
 آورده و در توبل و می آست که هر کلاف را از کافر و مؤمن جای است در بهشت و در دوزخ و هر که با میان رفت مکان او که در دوزخ بود تبدیل کرده میشود مکان
 او که در بهشت شد و هر که با میان رفت حال او بر عکس این آید پس گویا این کافران خلف و بدل نموند در جای ایشان که در دوزخ بود پس گویا این کافران
 مؤمن شد از آتش و در آستانیت که کافرا بگناهان مؤمن عذاب کنند و لا تزروا ذرة و زرا خرمی و تخصیص یهود و نصاری از جهت کشتن ایشان است
 بعد از و مضافت مؤمنین و واه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم یجاء بنوح يوم القيمة
 آورده میشود و نوح را روز قیامت فبقال له هل بلغت پس گفته میشود و را آیا رسانیدی او امر و احکام الهی را بامت فبقول نعم یا دلب پس میگوید
 نوح آری رسانیدم ای پروردگار من فقال المته هل بلغت پس پرسیده میشود و امت نوح آیا رسانید شما را فبقولون ما جاءنا من نبي لم نؤمن به
 و میگوید بنیاد را بر اینچ رساننده و ترساننده فبقال من شهودك پس گفته میشود و نوح کیستند گواهان تو بر دعوی تبلیغ فبقول محمد و امته پس
 میگوید نوح گواهان من محمد و امت و می است فقال رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم یعنی صحابه خود را فجاء بکمره پروده
 شود و شما را فقتلهم و ن افه قد بلغکم ای می پدید شما که نوح تحقیق رسانیده است احکام الهی را بامت فبقول الله ستر خدا پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم بر این تصدیق و تحقیق این حال این آیت کریمه را که حق تعالی خطاب باین امت کرده میفرماید و کذالك جعلناک امة وسطا
 و همچنین که دانیدم شما را امت نیک و عادل و فاضل لتکونوا شهداء علی الناس تا آنکه باشید گواهی دهنده بر مردم و لیکن الرسول علیه السلام
 و باشد پیغمبر بر شما گواه گواهی دادن ایشان بر مردم چنانکه گواهی دادند بر قوم نوح که رسانید نوح بر شما آنچه فرستاده شد بر وی از دین و بودن پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم گواه بر ایشان چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون ام انبیا صلوات الله و سلامه علیه منکر شوند که با هیچکس چیزی رسانید پس بسیار است
 محمد را گواه گیرند و ایشان گواهی دهند و پرسیده شود از ایشان که شما چه دانید و از گواهی دادید بر ایشان گویند که ما کتاب الله را ناطق باقیم بدان پس گواهی
 دادیم گواهی و می پس از ان ام انبیا سخن و صدق و عدالت این امت گفت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعدیل و تکریم ایشان کنند و گواهی دهد که
 ایشان عادل و صادق و عدالت معنی بودن رسول شریف بر ایشان و بهین استبار آنحضرت را گواه بر امم گفته شد که چون تکریم است خود کرد و تحقیق شهادت
 ایشان نمود بر امم گویا خود نیز گواهی داد بر آن و باین اعتبار گفته محمد و امت فاقم دواء البها دی و عن انس رضی الله عنه قال کنا عند رسول الله یوم
 ما زو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضحك پس خنده کرد آنحضرت فقال پس فرمود و هل تدر من مما اخحك آیامی و ریاید و میدانید
 شما که از چه چیز خنده میکنم قال گفت انس قلنا کفتم الله و رسول الله اعلم خدا و رسول و می دانای تراست قلنا من اخطبه العبد به کفتم خنده میکنم از
 سخن در وی گفتند بنده پروردگار خود را بقیول که میگوید بنده یا دلب اله تجنی من الظلم ای پروردگار من ایاز بایندی و نگاهداشتی مرا از ظلم و فرمودی که ظلم
 میکنم بر بندگان خود مقدار دزدی قال گفت آنحضرت بقیول بل میگوید پروردگار تعالی کاری را بنده ام ترا از ظلم و ظلم میکنم بر بندگان قال گفت آنحضرت
 فبقول پس میگوید فانی لا اجز علی نفسی لا شا هذا منی پس اینچنینی است حال من اجازت میکنم و روانید ام بر نفس خود که گواه از جانب خود یعنی دیگر را
 بر خود روانید ام انکوهنات من بر من گواه پیدا شود قبول دارم خیال کرد که از ذات من بر من که گواهی خواهد داد و چه امکان آن دارد و چه بچس بر ضرر خود گواهی ندهد و
 ندانست که وی تعالی قادر است که هم از ذات وی بر وی گواه پیدا کند که او را محال انگار و کنجایش دم زد و ن پیدا نباشد و باعث خنده آن حضرت این ادب بود

الصلوات

یا منی آنت که تا صاحب عذر کرد و خدا تعالی در عذاب کردن آن بنده از جانب نفس وی و فلک المناق و آن بنده که ذکر کرده شد حال وی منافق است
و ذلك الذي بخط الله عليه و آن بنده است که خشم گرفته بر وی و ناخشنود شده خدا تعالی از وی و او را مسلم و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را
آنت یدخل من امی الجنة درمی آید از امت من بهشت را بهنگامی که در کس بیجا بی فی باب التوسل در باب توسل بود آیت ابن عباس یعنی این حدیث
در مصابح درین باب ذکر کرده بروایت ابی هریره که از او در باب توسل ذکر کردیم بروایت ابن عباس از جهت شدت مناسبت بان باب الفصل الثانی
عن ابی ماجة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت و عد فی دینی از یدخل الجنة
من امی و عده کرد و مرا پروردگار من که در آرد بهشت را از امت من سبعین الفا الاحساب علیهم و لا عذاب بهنفا و نهار کس را که میت حساب
ایشان و نه عذاب مع کل الف سبعون الفا با هر هزار کس بهنگامی که دیگر و ثلث حیثات من حیثات دینی و بهنگامی که هزار بار بهر
سه مرتبه از حیثات پروردگار من و همیشه آنچه هر دو کف دست پر کرده یکبار بدین دو آیه الحمد و التویدی و ابن ماجة و عن الحسن عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یعرض الناس یوم القيمة ثلث عرصات ظاهر کرده و نمود و میوند مردم روز قیامت سه بار فاما عرصات ان خدال
و معاذیر اما و معرصة بحث و جدالت و مرا و جدال آنت که بندگان در دفع کنا بان و انکار آن از خود میکنند حضور صاحب کافران که تکذیب انبیا و رسل و تبلیغ
ایشان دین و شریعت را میکنند و معاذیر جمع معذرت است که بندگان اعتراف بکنا بان نکنند ولیکن اعذار نمایند به و بیان و معجز و اضطرار خود اما العرصة
الثالثة ضد ذلك تطير العصف فی الایدی اما عرصة سیوم پس نزد آن میسر و میرسد صحیفه های محال در دست تا تمام شدن محاسبه حساب فآخذ بهینه
و آخذ بشماله پس یکی گیرنده است صحیفه اعمال را بدست است و دیگری گیرنده است بدست چپ دوا و احد و التویدی و قال و گفت نزد منی لا یصح هذا الحدیث
صح نیست این حدیث من قبل ان الحسن لم یسمع من ابی هریره از جهت آنکه حسن بصری که راوی این حدیث است شنیده است حدیث را از ابی هریره و بصحبت او نرسیده
و اگر چه او را دیده باشد و باطلاقات نموده اما شنیدن او حدیث را از وی بصحت نرسیده و شیخ جزری و تصحیح مصابح گفته که بخاری در صحیح خود سه حدیث از حسن از ابی
هریره اخراج کرده است و اما مسلم بیرون نیاورده از وی چیزی و الله اعلم و قد دوا بعضهم و تحقیق روایت کرده اند این حدیث را بعضی از محدثین عن الحسن
عن ابی موسی از حسن بصری از ابو موسی اشعری و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یصلح رجلا
من امتی علی رؤس الخلائق یوم القيمة گفت آنحضرت بدستی خدا تعالی بیرون می آرد و در آید از امت من بر سرهای خلائق یعنی در حضور تمام مردم روز
قیامت فینشر علیه تسعة و تسعين سجلا پس پاکنده میکند آنرا و در کتاب بزرگ را کل سجل مثل مد البصر هر کتاب مانند درازی بهر معنی درازا
آنجا که نظر برسد میگوید انکم من هذا امثیثا پس میگوید الله تعالی آنرا مورد آید منکر میثوی ازین که درین کتاب است چیزی را اظلمک کتبی المحفظون یا اظلم کرده
اند آنرا و بنده گان من که کما بهانان افعال و احوال تو بودند میقول لا یا داب پس میگوید آنرا و نه ای پروردگار من منکر میثوم ازین چیزی را و ظلم کرده و کاتبان تو میقول
افلک عنصرا پس میگوید یا ایمن ترا غندی هست قال لا یا رب گفت نه ای پروردگار من و مرا عذری نیست میقول بل ان لك عندنا حسنة پس میگوید
الله تعالی بلی بدستی مرا ترا و یا منکی هست و انه لا ظلم عليك اليوم و بدستی که میت ظلم بر تو امروز و فخرج بطاقة فیها پس بیرون آورده میشود
کاغذ پاره خرد که نوشته شده است در وی این کلمات اللهم لا اله الا الله و ان محمد عبده و مرسله و بطاقه مبرم و عده پاره کاغذ که نهاده میشود
در ثوب و نوشته میشود رقم های وی بطاقه الی مصر فیقول احضر منک پس میگوید الله تعالی حاضر شود وزن عمل خود را فیقول یا رب ما هذه البطا
مع هذه السجلات پس میگوید آنرا و می آید از وی پروردگار من چه چیز است این کاغذ پاره و چه وزن خواهد داشت با این کتابهای بزرگ فیقول انک لا تظلم
پس میگوید الله تعالی بدستی که تو ظلم کرده میثوی یعنی این بطاقه عظیم است بیا یاد آنرا من کرد تا بر تو ظلم زد و قال گفت آنحضرت فوضع السجلات
فی کفة و البطاقة فی کفة پس نهاده میشود سجلات در یک کفه و کاغذ پاره در کفه دیگر فطأ مشت السجلات و ثقلت البطاقة پس
سبک می آید تا آن سجد و کران می آید این کاغذ پاره فلا یثقل مع اسم الله شئی پس کران نمی آید با نام خدا چیزی و نام خدا از همه عظیم و ثقیل است
اگر چه که که کنا بان بود و دوا و التویدی و ابن ماجة و عن عائشة رضی الله عنها انها ذكرت الناد فبکلت روایت از عائشة که وی یاد کرد آتش و دوا
را پس بکربت فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما یبکیک چه چیز در گریه آورده ترا ای عائشة قالت فکلت الناد
فبکلت گفت عائشة یاد کرده ام آتش و دوا را پس بگریتم از ترس عذاب آن فصل تذکر من اهلکم یوم القيمة پس آید با وی آید شما اهل و عیال خود را در روز
قیامت و خبر دار میشوید از احوال ایشان فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما فی ثلثة مواطن فلا ینال احد الا در سه جایگاه
پس یا دمی آرد و هیچ یکی هیچ یکی را عند المیزان نزد میزان که بر می کشند اعمال را حتی یعلم ینخف میزانه ام یثقل انکه میدانند آنکس که سبک آید تراوی می
یا کران و عند الکتاب حين یقال دیگر نزد دوان کتاب بدست ها و ما قرا و الکتاب به روزی که گفته میشود بگریه بخواند کتاب را این آنکس

باب الرحمن والشفاعة

است یا انواع شفاعت

الفصل الاول

این قائم لیل است از برای نماز و تهنید و بعضی جایزین مراد داشته اند نماز و تقوی و هم قلیل پس برنجیزند از اهل محشر آنها درست ایشان اینست و حال
اگر ایشان کم باشند بران مردم فهد خلل نموده بغير حساب پس میدهند بشت راجی آنکه حساب گرفته شود و از ایشان که قوم بسیار الناس الى الحساب
پس آمده و میشود مردم را بحساب گرفتن و داده الهی فی شعب الایمان ۳۰ باب الحوض و الشفاعة حوض در نعمت جمع شدن آب و سیلان او
و حیض زنان را باشد و سبب سیلان دم است شش از است و در او سیاهی حوضی است که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت باشد و صفای
وی در احادیث بیاید و وارد شده که هر پیغمبر اوحی است در روز قیامت است و بر آن و در دنیا و شفاعت مشتق از شفع است و معنی آن در اصل بوی
چیزی بچیزی است و شفع مقابل و ترک معنی رنج است مقابل فرو نیز با معنی است و شفع که حق بسیار است در زمینی که فروخته شود هم این قبیل است و در شفاعت
نیز پیوستن شفع است به مجرم بدرخواست کردن گناهان وی از درگاه رحمت و انواع شفاعت همه ثابت است رسید المرسلین را صلی الله علیه و آله و سلم بعضی مخصوص
وی و بعضی بشارکت و اول کسی که فتح باب شفاعت کند آنحضرت باشد پس در حقیقت شفاعت باید راجع بحضرت وی بود و اوست صاحب شفاعت علی
الاطلاق نوع اول شفاعت عظمی است که عام است بر تمامه خلایق را و مخصوص است به پیغمبر اوست صلی الله علیه و آله و سلم که هیچکس را از انبیا صلوات الله و سلامه علیه
جرات و اقدام بر آن نباشد و آن برای ازاحت و تخلص از طول وقوف در عرصات و قبیل حساب و حکم کرد که از تعالی و تقدس و بر آوردن از ان سادت و عظمت
چنانکه در احادیث بیاید دوم از برای در آوردن قومی در بشت بغير حساب و ثبوت آن نیز وارد شده برای پیغمبر و از بعضی مخصوص بحضرت اوست بیوم
در اقوامی که حیات و سیات ایشان برابر باشد و با مداد شفاعت به بشت در آیند چنانچه قومی که مستحق و مستوجب و نزع شده باشند پس شفاعت کند و ایشان را
به بشت در آورند و پنجم برای نفع درجات و زیادت کرامات ششم در گناهان که بدو نزع در آمده باشند و شفاعت برآیند و این شفاعت شریک است میان
سائر انبیا و ملائکه و ملائکه و شهدا و معتمد در شفاعت حجت ششم در تخفیف عذاب از آنها که مستحق عذاب مخلد شده باشند بنم برای اهل بدینه خاصه و هم برای
زیارت کنندگان قبر شریف بر وجه انبیا و اختصاص کند و ذکره ۱۱ الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیانا
انا اسیر فی الجنة فرموا آنحضرت در شفاعتی آنکه من سیر میکنم در بشت و ظاهر آنست که این سیر در بشت معراج باشد اذ انما بهو حافاه فباب الدار
الجوف ناکاه رسیدم بجوئی که در هر دو جانب او کنبه های مروری پدید میآید کانه کاهک اندیمینی بر کنبه های مروری است جوف قلعت ما هذا پرسیدم حیت این
جوی بن صفت یا جبرئیل قال هذا الکون الذی عطاک دیک گفت این حوض کوثر است که داده است زاپر و در کار تو اشارت است بکبریه افا
اعطیناک الکون و بسیاری از مفسران آنرا بحوض کوثر تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد بکوثر خیر کثیر مفرط است از علم و عمل و شرف و این حوض مذکور کفوی
از است و بعضی با اولاد و اتباع و عظمای امت تفسیر کرده این نیز داخل خیر کثیر است و این قوم را در بیان این سخنان بلند و کلمات ارجمند است برخی از ان دلیل
منافیه اش می باشد و گفته است خدا طهید مسلک از قوس ناکاه می بینم که کل وی مشک تیر بوی فاصل است و در فرقی بین سخت تیزی بوی خوش یا ناخوش
و مشک از فرشتک بغایت خوش تیر بوی و داده البخاری و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حوضی بسیار
بشهر سافت حوض من مقدار سیر یک ماه است و نرو باه سوا و کوشهای وی برابرند یعنی مربع است و درازی و پهنای وی برابر مائه ابض می باشد
تبوی سفید از شیر است و درجه الطیب من المسک و بوی وی یعنی بوی آب و وی خوشتر از بوی مشک و کبرانه کجوم السماء و کوزای وی
مانند ستارهای آسمان است در بسیاری و در خسانی من شیرب منه فلا یظلم احد کیک نبوشد از ان حوض پس نشدند و همیشه اگر کوید برین تقدیر
لذت انوار بشت بجه دریا بجه لذت آب بوجو تشنگی است و چون تشنگی نباشد لذت نیز نباشد کوم مراد تشنگی مفرط جملک است و نیز تشنگی و تشنگی الم
است که در دفع آن لذتی متوهم میکرد و چون الم آن نباشد دفع آن حاجت نیفتد و شاید در آنحال تشنگی لذت نبخشند و نیز در بشت هر چه خواهند حاصل
کرد و اگر تشنگی نیز خواهند حاصل کرد و متصفی علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان حوضی بعد من الجنة
من عان بدستی که حوض من دورتر است از دوری المیه نفع بهره که نام شریست از آخر شهرهای شام متصل دریا می بین از عدن که شهرست از شهرهای
بین متصل دریا می بند و مانند مایه من الخلیج یجفت آب آن حوض نیست تر است در سفیدی از برف و اصلی من العسل باللبن و شیرین تر از
تر است از شهد میخمه با شیر و لایقه اکثر من عد و الفجور و بر اینه آوند با می شیر است از شارب تارکان وانی لا صلا لنا من عنه و بدی
که من بر اینه باز میدارم و میدارم رابعی امتان دیگر از وی که با صمد الرجل بل الناس عن حوضه چنانکه میراند و شتران مردم را از حوض
خود قالدو گفتند با رسول الله انصرفنا و می شد آیامی شناسی ما در آنروز که غیر ما میرانی و باز میداری قال نعم گفت آنحضرت آری می شناسی
شمارا لکم سماء لیس لاهد من الام مرثا را علامش و نشانی است که نیت مرید یکی از اینها را بسیار کبر بین و سکون یا مقصور علامست
و محدود نیز آمده ثو دون علی عرجلین من ثل الموضوع می داند بر من سفید پشانی و دست و پا از نو ناکه نیت و وضو چنانکه گذشت در کتاب

الطهارة و در باب فضل وضو و واده عن انس و در روایتی رسیده از انس اینچنین آمده که قال قلت آنحضرت فی فی ابواب فی الذنوب الغضیه ویدیه میشود در آن حوض آب ریز پای طلا و نقره ابرین کبیر بجزه عرب آریز که در دجیم السماء مانند شمارگان آسمان و فی آخری له عن ثوبان و در روایتی دیگر مسلم را از ثوبان اینچنین آمده که قال قلت انس مثل عن مثله به پرسیده شد آنحضرت را از آب آن حوض فقال لیس گفت آمد با صفا من الکتب و احل من المصل آب کوی سخت تر است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد بخت فید من ابان بمده اند من الحننه احدهما من ذهب و الاخر من فضة میریزند بزور و سیلان میکند فی دینی در آن حوض دونا و دان که مدومی کنند آنرا از بهشت یکی از طلا و دیگری از نقره و غت بغین مجده و تاء منقوطه شده یعنی عس و قمر و غلبه و پی در پی آمدن و بغت کبیر بغین و ضم آن از ضرب و نصر و پروا آمده و یجب با و موحده شده و ضم عین حمله از عب یعنی بیای پی آب خوردن و شعبه یا رختخانه و تاء منقوطه و فتح عین حمله از یجب یعنی مجر یعنی روان شدن و بیرون آمدن آب نیز روایت است و نیز آب کبیر سیم شستنی است از وزب یعنی سیلان آب یا فارسی است معرب بجزه و میزد در فارسی معنی بول آید و عن مهمل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی فر حکم علی الخوض من پیش رنده شام بر حوض و حوط بفتحین کسی را که بزد که پیتر از قوم به منزل رود تا حوض و دلو و ریسمان طلا دارد و من مر علی شرب هر کسی که می گذرد بر من می نوشد آب آنرا و من شرب لم یظلم احد او بر که نوشد از آب آن تشنه نگردد و هرگز نبردن علی اقوام اعرفهم بر اینه و در دنیا ندومی و آیند برین کرده های بینی از امت من که می شناسم من ایشان را و بفتحینی و می شناسد ایشان را و نه حال بینی و بدینهم پیتر حایل و مانع گردانیده میشود میان من و میان ایشان فاقول اللهم منی پس میگویم من بدستیکه ایشان از منند فقال افک لا ندری منا احد فوا بعد ک گفته میشود که تو در نمی یابی و ندری که چیزها در آن در و نوید آوری و ندری که از تو فاقول صفا صفا لمن غیر بعدی من میگویم من دوری باد دوری باد از مقام قرب و رحمت مرکسانی را که تغیر دادند و من دست مرا بعد از من معنی این حدیث نزدیک به معنی آن حدیث است که در فصل اول در باب شکر گذشت که در آنجا گفت ای صفا ای صفا بی و شرح و تاویل آن به آنجا گذشت متفق علیه و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یجلس المؤمن يوم القيامة جسر کرده میشوند از جنیدن سلمان روز قیامت حتی یعموا الخ لک تدا آنکه در قید و راکورده میشوند و محزون گردانیده میشوند بسبب جبر ففعلون لو استشفعنا الی دینا پس میگویند سلمانان کاسکی طلب شفاعت میکردیم بسوی پروردگار خود و پیدا میکردیم بر خود کسی را تا در حضرت وی شفاعت میکرد ما را فرجهایمان میکانا پس می جنبانند و میرود ما را از اینجا که هستا ده ایم تا در راحت می انداخت و خلاص میکرد ما را ازین آذوه و محنت فافون آدم پس می آیند آدم را ففعلون پس میگویند انما آدم ابو الناس تو آدمی پدر تمام مردم خلقت الله بیده پیدا کرد ترا از اینجا بدست قدرت خود و بسکند جنه و با کن کرد این را بهشت خود را و احد الله ملکک و سا جدر دایند برای تو فرشتگان خود را و خلقتک معا و کشتی و دانانید ترا و ما همه چیز را اشفع لنا عند ربک شفاعت کن ما را نزد پروردگار تو که مخصوص گردانید ترا بان فضایل و کرامات حتی بهیچان میکانا هذا تا به راحت بخشد و برود ما را از اینجا که با که بغایت سخت و دشوار است ففعل لست هنا که پس میگوید آدم نیست من در مقام و مرتبه که کمان میبرید شما تا جرات کنم و در مقام شفاعت و ابتد کنم و فتح این باب بنایم و بعد از خطبته النبی صاب و یاد میکند وی علیه السلام کناه و تفسیر خود را که رسیده بود او را اکل من الشجره که خوردن اوست از درخت و طغی عنها و حال آنکه تحقیق نمی کرده شده بود از نزدیک شدن بان و لکن ابوا ففعل اول بنی بعثه الله الی الارض و لیکن بیاید نوح را که اول بنی مرسل است که فرستاده است او را الله بر کافران روی زمین فافون نوحا پس می آیند نوح را ففعل لست هنا که پس میگوید نوح نیست من در اینجا و درین مقام که شما کمان میبرید و بعد از خطبته النبی صاب سواله و به بغیر علم و یاد میکند نوح کنا خود را که رسیده بوی و آن سوال کردن اوست برورد کار خود را در نجات پسران دهنه و تحقیق ناکرده که این سوال می بایست کرد یا نه تا انتخاب آید که یا نوح میرسد از آن چه بداند علم نداری و لکن ابوا و اهاهم خلیل الرحمن و لیکن بیاید ابراهیم را که دوست خدای جبرائیل است قال فرمود آنحضرت فافون ابراهیم پس می آیند ابراهیم را ففعل انی لست هنا که پس میگوید ابراهیم بدستیکه من نیستم در مقام و منزلت او را آن و بعد از ثلث کذبات کذب من و یاد میکند ابراهیم سه دروغ را که گفته بود آنرا و دنیا و حقیقت آنرا و دروغ اند بلکه دروغ ما و در صورت و دروغ اند و لیکن چون مقام و مرتبه انبیا عالی است بر ایشان با شال این امور میخواستند رود یکی از آن سه دروغ آنکه قوم او بتجاشی عیدی که داشتند بیرون میرفتند او خواست که نزد و فرصت یابد و بتان ایشان را بشکند گفت من بجایم باشم بیرون نمی توانم رفت و بطایر باری ندانست اما چه توان دانست شاید که در باطن بوده باشد و مزاج آدمی را در اکثری خللی و انحرافتی نبود و شاید که باری دل بی ذوقی آن مراد داشته که محبت کفر و عدا د ایشان بود و دوم آنکه چون بتان ایشان را بشکست گفتند تو کردی این را با ما ابراهیم گفت من نکردم بلکه این بت کلان کرد یعنی باعث و با نی بر این فعل مراد جو داین بت شد که بعد از تخطیم شما محترم و متفرد است یا مقصود است و الزام ایشان را چنانکه یکی خطی بنویسد و رعایت حسن و لطافت و دیگری که آنرا نتواند نوشت کوید تو نوشته این خط و می گوید من نوشته ام

تو نوشته گزینیت میکند از آنکه اینچنین نوشتن از تو هرگز نیاید میسوم آنکه زوجه خود را که ساره نام داشت بخت استخلاص از ظلم آن کافر گفت این خواهر منست و مراد
 اخوت اسلام داشت و نیز دختر عم وی و لکن اینو موسی عبد الله افاه الله التوریه و لیکن بایده موسی را که بنده است او را شد تعالی
 توریست که کتابی عظیم الشان است و کبریا بنی اسرائیل تابع او نید و کله و فریجها و سخن گفت الله تعالی با وی بواسطه و نزدیک گردانید او را از دار محرم
 امر حضرت خود ساخت قال فباثون موسی فبقول انی لست هناك گفت پس می آید موسی با پس میگوید موسی فیتن من در مقام و اهل آن و بعد از خطبه
 الفی اصاب مثله النفس و یاد میکند موسی که آنه خود را که رسید بوی دان استن قبی است که او رستی زد و کار وی بیکت تمام کرد و لکن ابوالاعلی
 عبد الله و رسول و روح الله و کله و لیکن بایده عیسی را که بنده خاص خداست فرستاده است و روحانی است که بی او و جانی حضرت عیسی پیدا
 شد با سبب حیات اجسام و قلوب است و کله او است که یک کله کن پیدا شده و در حد کلام کرده فباثون عیسی فبقول لست هنا که بر می آید عیسی
 پس میگوید عیسی من ختم در اینجا و این کار و عیسی علیه السلام عذری بیان نکرد و خطیه زود دیا ورد و گفته اند شاید که توقف وی علیه السلام بخت شتر نیک
 بود که از محنت و اقوامی نصاری بروی و بر والد وی بالو بیت داشت و در بعضی روایات مذکور نیز شده و احتمال دارد که وی علیه السلام خود را با قطع نظر از
 اعتذار و متکبدان اهل این مقام که فقیاب شفاعت است مرا عاده خلائق را نیافت و جرات بر آن نکرد و صواب است که بنده انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم
 اجمعین از آمدن دین مقام و اتمام بر این کار عاجز و قاصرند بی حسیل و با عتذار و لیکن در ظاهر عذری نیز که دند بخیر سید المرسلین امام النبیین که به بهایت
 قرب و عزت و مکانت مخصوص است و محمود و محبوب حضرت اوست و بلند او را حدیث دیگر آمده که انبیا همه گفتند که ما اهل این کلاسیم و آنکه مثبت و تعقل و خدا
 نمایند و اند اعلم و لکن ابوالاحمد عبد الله غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و لیکن بایده محمد را صلی الله علیه و آله وسلم که بنده است که امر زید و است خدا
 مراد از هر چه پیش گفته از آن که آن وی و هر چه پس آمده بد آنکه احوال و تاویلات دیدنی است بعضی گفته اند که با و بخت عصمت و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین
 معصوم و محفوظند و آنچه حضرت ایشان منسوب است از جنس کلمات هر یکی از آنها را تا و بی و توحیدی است حضور صاسید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم که هرگز در هیچ وقت
 خطیه و سید انحضرت وی بوجو دنیا و دین و لیکن او را خبر دادند در دنیا و اعلام نمودند بدن نه دیگر از اولیاد ایشان یاد او را و دند خطیبات خود را و احسن اقوال آنکه
 این کلمه شریف است انحضرت غوث برای سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که در اینجا گاهی باشد و مغفرتی بود و صاحبان و مالکان چون از بنده خاص خود را
 و خوشنود شوند و خواهند که اختصاص امتیاز آن بنده را اظهار نمایند و در سوز سازند و گویند که ما ترا بختیدیم هر چه که می و هر چه کنی ترا عاف است و بر تو هیچ کفری نه و باقی
 اقوال نیز شرح ذکر کرده ایم قال گفت انحضرت فباثونی پس بایده مرا فاسناذن علی بی فی اذین طلبا ذن و آمدن می کنم بر پیر و کار خود و در سوز غرضی که مقامی خاص
 و جای مخصوص است که هیچکس را در آن مدخلی و کنایشی نبو و فوذن لی علیه پس اذن کرده میشود مراد آمدن بروی تعالی فاذا ادا بته و فعت مساجدا پس چون می فرمود
 تعالی و تقدس می اقم سجده کشنده بدعنی ما شاء الله ان بدعنی پس میگرد و در با میکند را پروردگار تعالی و سجده چند آنکه میگوید که بگذار و ببقول ارفع محمد
 پس از آن میگوید سر بر آری محمد محبوب من استوده درگاه من ای بنده خاص من و قل شمع و بگو هر چه میگوئی شنوده میشود و اجابت نموده میشود و اشفع
 تشفع و شفاعت کن هر که را میخواهی قبول کرده شود و شفاعت از تو و سل خطه و بطلب هر چه میخواهی داده میشود از افعال گفت انحضرت فادفع و بطلب هر چه
 سر خود را فاشی علی بی بثناء و بخت بدعنی پس ستایش سکیم پروردگار خود و بثناء و ستودنی که می آموزد پروردگار تعالی مرا بعد از وقت و ازین جهت این
 را مقام حمد و مقام محمود و گویند و از اینجا معلوم کرد که شفع را باید که اول حمد و ستایش شفع کوید تا بقر و رضای وی شرف کرد و بقبول شفاعت فایز کرد و در شافع
 بتر شفاعت میگویم فصد لی حدی حدی پس حد میکند پروردگار تعالی برای من حدی معینی یعنی تعیین نماید طایفه مخصوص از کانه کاران را برای شفاعت چنانچه فی زمانه
 کاران و شراب خوانان را مثلا حکم میکند که این طایفه را شفاعت کن فاخرج فاخرجهم من النار و پس بیرون می آید از دگاه حضور و بیرون می آید این طایفه را از آتش و در
 و داخلهم الجنة و می آید از در بهشت و از اینجا معلوم میشود که مستحقان شفاعت در اینجا غیر این محبوبان که ذکر کرده شدند و دیگران نیز بودند که ایشان را بی توقف از آتش
 فرستاده بودند چون ذکر شفاعت اینها نیز کرد و مراد بناد اینجا که میخواست که از بخت فایز حاصل شده و مراد باخرج استخلاص از آتش است که اقبل و الله اعلم فاعوذ
 الثانی بدعنی بدعنی و میروم بدعنی و بار دوم برای شفاعت طوایف دیگر فاسناذن علی بی فی اذین طلبا ذن و آمدن می کنم بر پیر و کار خود و در سوز غرضی که مقامی خاص
 ما شاء الله ان بدعنی فادفع و بطلب هر چه میخواهی داده میشود از افعال گفت انحضرت فادفع و بطلب هر چه میگوئی شنوده میشود و اجابت نموده میشود و اشفع
 تشفع و شفاعت کن هر که را میخواهی قبول کرده شود و شفاعت از تو و سل خطه و بطلب هر چه میخواهی داده میشود از افعال گفت انحضرت فادفع و بطلب هر چه
 بثناء و بخت بدعنی بدعنی و میروم بدعنی و بار دوم برای شفاعت طوایف دیگر فاسناذن علی بی فی اذین طلبا ذن و آمدن می کنم بر پیر و کار خود و در سوز غرضی که مقامی خاص
 فاشع فصد لی حدی حدی پس حد میکند پروردگار تعالی برای من حدی معینی یعنی تعیین نماید طایفه مخصوص از کانه کاران را برای شفاعت چنانچه فی زمانه
 کاران و شراب خوانان را مثلا حکم میکند که این طایفه را شفاعت کن فاخرج فاخرجهم من النار و پس بیرون می آید از دگاه حضور و بیرون می آید این طایفه را از آتش و در
 و داخلهم الجنة و می آید از در بهشت و از اینجا معلوم میشود که مستحقان شفاعت در اینجا غیر این محبوبان که ذکر کرده شدند و دیگران نیز بودند که ایشان را بی توقف از آتش
 فرستاده بودند چون ذکر شفاعت اینها نیز کرد و مراد بناد اینجا که میخواست که از بخت فایز حاصل شده و مراد باخرج استخلاص از آتش است که اقبل و الله اعلم فاعوذ

اینجا که در حدیث
 میگوید

از آدمیان گفتند یا رسول الله هلی نوی دنیا و مالا فیما بینا می بینیم پروردگار خود را و از قیامت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فهم آری می بینید پروردگار خود را بعد از آن از برای تحقیق و اثبات حال رویت فرمود هل تضادون فی دویة الشمس بالظلمة صوابها صحاب ایشک میکند و از دعامه نیامید و در دیدن آفتاب و در نیمه روز که ده که میت با وی بری صحبها و عله کشته شدن ابراز روی آفتاب و هل تضادون فی دویة الشمس البدره صوابها صحاب و ایشک میکند و در دیدن ماه در شب چهاردهم کشته ده که میت در وی ابروی قال الاکثر فی با رسول الله شک ندارد یم قال ما تضادون فی دویة الله بوم القیمة الا کماتضادون فی دویة احدیها فرمود شک نکنید و در دیدن خدا تعالی روز قیامت که چنانکه شک نکنید و در دیدن یکی از آن دو یعنی آفتاب و ماه تاب و در دیدن آفتاب و ماه تاب خود قطعا شک ندارید پس بدانید که اینجا نیز شک نخواهید داشت و گفته اند که این رویت که اینجا ذکر است غیر رویتی است که ثواب نومناست و در شبست و این رویت متحالی است از حق تعالی که واقع میشود و بدان نیز میان کسی که عبادت کرده است خدا را و میان کسی که عبادت کرده است طواغیت را و امتحان و ابتلا و بندگان جاریست در آن روز تا وقت فراغ از حساب و قریع جز از ثواب و عقاب و آخرت اگر چه در جز است واقع میشود گاهی در وی امتحان چنانکه دنیا دار امتحانست و گاهی واقع میشود در وی جزا چنانکه فرموده است و ما اصحاب من مصیبه فیا کسب لیدکم کذا قال الطیبی و الله اعلم اذا کان بوم القیمة اذن مؤذن چون می باشد روز قیامت آواز میدهد آواز دهنده و لتتبع کل امه ما کان تعبد باید که در پی رود و هر کوه چیز را که عبادت میکرد از افلا بیضی احد کان یسجد غیر الله پس باقی نمیمانند هیچ یکی که عبادت میکرد غیر خدا را من الاصلام و الانصاب اصنام جمع صم معنی بت و انصاب جمع نصب سکنی که بر پا کرده شود و عباد کرده شود و او را و قیچ کرده شود و نزد آن بقصد تقرب و طاعت الا یسافطون فی النار مگر آنکه می شنیدیم عابد و معبود در آتش دوزخ حتی ذالم یبلی الا من کان یسجد الله صریح و فاجرا آنکه چون باقی نماند کسی که عبادت میکند خدا را از نیکو کار و بد کردار و مطیع و عاصی انا هم رب العالمین می آید ایشان را پروردگار جهانین و سلطان وی و تجلی میکند وی تعالی بر ایشان بقرب و بحقیقت ایشان و جمعی از صفات حق است که اسناد کرده است از ابدات خود در کتاب مجید و وارد شده است در کلام رسول وی و اعتقاد میکنیم ما از برای آنکه کیفیت کز بداییم و منزه می داریم از حرکت و انتقال که در ایشان و جمعی از مخلوقات میباشد چنانکه حکم سائر تشابهات است با کونیم می آید فرشته از فرشتگان او و طبیی نقل کرده که تواند که الله تعالی و تقدس در صورت کلی از ملائکه که مشابیه صفات آنرا هستند تا امتحان کنند پس چون این ملک و این صورت بگوید که من پروردگار شما ام و به بیند بروی علامات مخلوق انکار کنند و بدانند که نه پروردگار است تعالی و تقدس و استعاده نمایند و طبیی را درین مقام کلام شیع است نقل از شرح حدیث قال فماذا انظرون میگوید الله تعالی با ایشان پس چه چیز انتظار دارید شیخ کل امه ما کان تعبد در پی میرود و هر کوه چیز را که عبادت میکند یعنی شما چرا نمیرید قالوا یا دینا فادقنا الناس فی الدنیا میگویند ایشان ای پروردگار ما جدا کنی که دریم ما مردم را در دنیا افتقروا کنا الهمم در حال محتاج تر بودن ما بسوی این مردم و لهم نصاب جهنم و مصاحبت نکردیم با ایشان و متابعت نکرده ایشان را پس اکنون چون متابعت میکنیم ایشان را و حال آنکه بی نیازیم از ایشان و ایشان و معبودان ایشان همه سیمه دوزخ اند و فی دوا و اید ابی هر و در روایت ابی هریره انجین آمده که فبقولون هذا مکانا پس میگویند این عبادت کنندگان حق این است جای ما و نمیریم حتی یا تینا دینا تا آنکه بیایا پروردگار ما فاذا جاء دینا عرفناه پس وقتی که بیاید پروردگار ما ایشان را و او را فی دوا و اید ابی سعید و در روایت ابی سعید خدری انجین آمده که فبقول هل بیکم و بینه آیه تصرفند پس میگوید پروردگار تعالی آیا هست میان شما و میان پروردگار تعالی نشانی که بدان می شناسید او را فبقولون نعم پس میگویند آری هست میان ما و میان وی نشانی فیکشف عن ساق پر انکار کرده میشود و نموده میشود یا کشف میکند و بنماید ساق را شرح این سابقا ذکر فضل اول از باب لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس گذشته است که مراد باقی شدت و محنت است و کشف ساق مثل است در شدت و بعضی گویند مراد نور عظیم است با جماعه از ملائکه و صواب است که توقف کنند و تاویل نمایند و حقیقت معنی مراد را تفویض بحکم حق کنند فلا یبقی من کان یسجد الله من تلقا نفسه پس باقی نماند کسی که سجد میکرد و خدا را یعنی در دنیا از جانب نفس خود یعنی با خلاص نه برائی ریای خلق و ملاحظه ایشان و خوف شمشیر الا اذن الله له بالسجود مگر آنکه اذن میکند الله تعالی مراد از سجود و میسر میکند و انداخته ایشان را و لا یبقی من کان یسجد اتقاء و دیاع و باقی نماند کسی که سجد میکرد از جهت پرستش و ترس و قتل و غارت و برای نمودن مردم الاجل الله ظهوره طیفه واحده مگر آنکه میگرداند خدا تعالی پشت او را یک لحظ که بداند دستخواب او نباشد تا تواند دو تا شد و سجد کرد و کلا ادادان یسجد خرو علی قفاه بر کاه که خواهد که سجد کند می افتد بر پس سر خود و فریضه الجحش علی جهم بهتر زده میشود و نموده میشود بل صراط بر دوزخ و محل الشفاعة و حلول میکند و واقع میشود شفاعة و معقولون و میگویند یعنی انبیاء است آنان خود برای طلب سلامت استقامت ایشان چنانکه در حدیث ابی هریره تصریح بیاید اللهم سلم سلم خداوند سلامت بگذران ایشان را از صراط تا در آتش نیفتند فیهم المؤمنون پس پس میکنند مسلمانان از صراط با قسام براندازه علی و استقامت بر دین شریعت که در حقیقت این بل مثل صراط سقیم شریعت است که با ریک ترا شمشیر

انت و سلوک کردن آن دشوار است اما در شکی نیست و درین معنی گفته شده پس کار عریضی است عجب شکی و آسان چون جبر صراط است بسی روشن و بار یک فعل المومن
 کطرف الحین پس میگردند بعضی مؤمنان مانند چشم زدن و کالبرق و بعضی مانند برق که در آسمان درخشد و کالنج و بعضی مانند باد و کالطیر و بعضی مانند پرندگان و کالجایه
 انخیل و بعضی مانند اسبان تیز و خوش رفتار و الوکاب و بعضی مانند شتران مناج مسلم پس بعضی از مؤمنان نجات یابنده سلامت داده شده اند از آتش و دوزخ یعنی
 از صراط میگردند و غیره با ایشان هیچ ضرری و محذور و مومسل و بعضی کسانی اند که مجروح و خراشیده میشوند و پراکنده میشوند پوستهای ایشان پس از آن رها
 کرده و کشته میشوند و خلاص کرده میشوند از آتش و ملک و دشمنی فادجهم و بعضی بپرده کرده و انداخته و رانده میشوند در آتش و مکدوس بین مملعه نیز روایت است بهین
 معنی و مکدوس هم بیم و فتح کاف و سکون را و فتح دال نیز آمده یعنی بسته و دیندار کرده و جمع ساخته و بر یکدیگر انداخته میشوند در آتش حتی اذا خلص المؤمنون
 من النار تا آنکه چون خلاص شوند این مسلمانان که افتاده بودند در آتش و بیرون آیند از آتش یعنی بعضی از ایشان بعد از چیدن عذاب بمقدار معصیت و پاک
 شدن از آتایش و از اینجا معلوم شد که مؤمنان همیشه در عذاب نمی باشند و بیرون می آیند آخر از آن و شفاعت میکنند و یکبار از آتش نبرده اند بسبب کثرت
 معاصی ایشان و مبالغه میکنند در طایفه و سلت از حق عز و علا بر آمدن ایشان را چنانچه فرمود فوالذی نفسی بیده ما من احد منکم با شد مناشد
 بکذا سو کند که نیت هیچ کی از شما سخت تر از روی طلب و سؤال و شفاعت فی الحقی قد تبین لکم در حق که بر تحقیق ظاهر و ثابت شده بر خضم من المومنین الله
 يوم القيمة لاخو انهم الذین فی النار از مؤمنان در مناشدت و مطالب و مسالت کردن مر خدا را روز قیامت و برادران خود را که در آتش دوزخ اند
 یعنی شما در حق که ثابت و ظاهر می باشد بر خضم چگونه مطالب و منواخذت بجد و مبالغه میکنند مؤمنان در شفاعت کردن برادران خود را که در آتش دوزخ مانده
 اند و بیرون آوردن ایشان از آن عذاب و مبالغت و مسالت از جناب حق تعالی بیشتر نمایند بقیولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 ای پروردگار ما و ندهایشان که نماز میگذارند با ما و روزه میدهند و حج میگردانند و میگویند فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 به شهادت که از اهل خیر و صلاح است چنانکه از سیاق حدیث ظاهر است فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 مؤمنان که در دوزخند تا شناخته شوند فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 ای پروردگار ما باقی نماید در آتش هیچ کی از آن کسانی که امری را بر ما بر آورده اند ما باقی فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 پس بگوید پروردگار تعالی باز کردید پس کسی که بایست در دل می مقدار دنیا را از نیکی بیرون آرید و از فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 تم بقیول ادعوا من وجدتم فی قلبه مثقال نصف خیر فاخرجوه فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 فی قلبه مثقال ذرة من خیر فاخرجوه فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 در آتش نیکی را یعنی از اهل نیکی کسی را که ادنی نیکی او زده از او زیاد بر اصل ایمان داشت خواه از اعمال جوارح یا از اعمال قلب فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 میگوید الله تعالی شفعت الملائكة و شفعت النبیون و شفعت المؤمنون شفاعت کردند فرشتگان و شفاعت کردند پیغمبران و شفاعت کردند مؤمنان
 و شفاعت همه ایشان مخصوص بود کسانی که نیکی کردند اگر چه مقدار ذره باشد زیاد بر اصل ایمان و لم یبق الا ارحم الراحمین و باقی نماند مگر صرف رحمت پروردگار
 تعالی که هر بان ترین هر بان است فیقبض قبضه من النار پس بگوید پروردگار تعالی و تقدس یک مشت مردم را از آتش دوزخ فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 خیرا قط پس بیرون می آید دومی تعالی از آتش که کسی را که نکرده اند هیچ نیکی را بر کز زیاد بر اصل ایمان مذ عاده و احما قومی که تحقیق گفته اند در دوزخ مانند انگشتان
 رجم بضم حمله جمع معنی نمر بینه نکشت فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 بهشت و راههای دمی و گفته میشود و مراد از دوزخ کافانی و افواه راجع فیهته دهمته اند بضم فاء تشدید و او مفتوحه و فی الصرح فیهته بالفهم و التشدید و نه کوئی
 ادما نه جوی و در مشارق الانوار گفته کو یا مرا و تختات سالک فصور حجت و منازل و می مراد است فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 الجنة فی جمیل السیل چنانکه بیرون می آید جبهه درخشا که بالای سبیل میباشد جبهه کبریا تخم ترها و در مشاقت گفته که جبهه کبر اسم جامع است ترها
 ترها را که چون با دوزخ پراکنده کرد و در صراح گفته که جبهه الکسر تخمهای دشتی که از دوی قوت نشود و وجهه شبیه زود درستن و تر و تازه شدن است جمیل
 سین مجاز حمله بر وزن فیصل آنچه بر میدارد و از اسب از دل و خاشاک فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 در روشن و در دهنای ایشان فامتها و ملامتها که بدان شناخته می شوند و ممتاز میگردند از آنها که مغفور نشده اند و پراکنده اند از آتش و سبیل و واسطه عمل می
 فیقول اهل الجنة پس میگویند بهشتیان هو لاء عتقاء الرحمن این جمعه آزاد کرده شده کان خدامی هر بان اند که ادخلهم الجنة بغیر عمل
 معلوم و آورده است ایشان را در بهشت بی سابقه علی که کرده اند و لاخیر قد موه و بی واسطه نیکی که پیش فرستادند از آن فیما یقولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و یحجون میگویند مؤمنان
 گفته میشود و مرایشان را مرثا راست آنچه دیدید از انعام و اکرام و مشله معده و نعمتهای دیگر است مثل آن با آن و طبیعتی گفته معنی این است که تا هر جا که

پیش

و چون باران
 ببارد و زود در
 کشته و زود در
 ابو عمر گفت جبهه رویت
 است که دوزخ
 و خاشاک خود

برنج

به بینید و چشم شما بر آن بنفید و نظر شما آنجا کار کند برای شماست مانند آن باهست اگر گویند پس فرق چه باشد میان عالمی و غیر عالمی چون همه در بهشت درآمدند
 بنعم آن سرور و شرف شدند زیاده بر آن چه تصور توان کرد و جوابش آنکه بهشت را درجات و مراتب است بعد و نهایت همه در بهشت درآمدند و در نعمتهای ظاهری
 شرکت شدند اما جزای اعمال و امتیاز عمل باقیست و با وجود آن همه فضل و دوست یوسته من بشا و الله ذو الفضل العظیم و از اینجا باید دانست که عمل و عبادت برای بهشت
 و نعم آن نیت آن وظیفه بندگی و مقتضای محبت است و اجر و جزای آن فضل و کرم است و با وجود آن هیچ عمل نرزد و میضایع نبود و هر چیز را اجر میبخشد
 و مرتب و در جنتی باشد متفق علیه ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار و هم از
 ابی سعید خدری است که گفت گفت پیغمبر خدا وقتی که در آید بهشتیان بهشت را و دوزخیان دوزخ را بگوید الله تعالی میگوید خدای تعالی من کان فی
 قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان فاخوه کسی که ست در دل وی مقدار دانه از خردل از ایمان پس بیرون آید او را از دوزخ فخرجون قد
 امضوا و عادوا و احما پس بیرون آید و حال آنکه به تحقیق سوخته اند و کشته اند مانند آنکه فیلقون فی نهر الحیوة پس نذاخته میشوند در نهر حیات
 فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس میروند و تر و تازه میشوند چنانکه میروید چه در حمیل سیل الم تر و انما تخرج صفراء ملقوة آبیانی بنید که
 مجر بیرون می آید زرد و در هم پیچیده یعنی تر و تازه متفق علیه و عن ابی هریره ان الناس قالوا روایت است از ابی هریره که مردم گفتند یا رسول
 الله هل نری دنیا و ما فیها الیوم القیمة ایامی منیم بار و در کار خود را روز قیامت فذکر معنی حدیث ابی سعید پس ذکر کرد معنی حدیث ابی سعید خدری
 که گذشت اگر چه در لفظ اختلافی دارد و غیر کشف الساق جز ذکر کشف ساق که در حدیث ابی هریره نیت و قال و گفت ابی هریره بجای آنکه در حدیث
 ابی سعید گذشت ثم یضرب الجبر علی جهم الی آخره این عبارت را که در معنی اوست یضرب الصراط بین ظهرا فی جهم زده میشود و بر پا کرد میشود
 صراط در میان دوزخ فاکون اول من یخرج من الوسل بامته پس میباشم نخستین کسی که میکند از صراط از پیغمبران با امت خود و لا
 یتکلم یومئذ الا الوسل و سخن نمیکند و مجال سخن ندارد در آن روز هیچکس که پیغمبران و کلام الوسل یومئذ و سخن پیغمبران در آن روز نیست که اللهم
 سلم سلم و فی جهم و در دوزخ کلا لیب جمع کلوب بفتح کاف و تشدید لام مضمومه آهنی سر که و بعضی گفته آهنی شعبه دارد که آویخته میشود و بدان کشت
 مثل شوك السعدان مانند خارهای سعدان بفتح سین و سکون عین کیایی است که مار و خارهاست مانند سرتپان و آن بهترین چوای شتر است و
 نومی گفته مار و خارهای بزرگ است مانند خشک پر جانهای و خارهای و را خک سعدان نیز گویند لایعلم قدر عظمتها الا الله نمیداند مقدار بزرگی آن
 هیچکس که خدا تخطف الناس باعالمهم میر باید آن کلا لیب مردم را بگردانهای ایشان و تخطف کسرها و بفتح آن مردم است فنهزم من یوقی بصله
 پس بعضی از ایشان کسی است که هلاک کرده میشود بگردان خود و منهم من یخردل فیینجو و بعضی از ایشان کسی است که خمر شهید میشود و پاره کرده
 میشود و ستر نجات می باید و خلاص میشود پس کافرا هلاک کرده میشود و نجات نمی باید و فاسق خدش و کدس کرده میشود و ستر نجات می باید و حق اذ افغ
 الله من القضاء بین عباده تا آنکه چون میرد از خدا تعالی از حکم کردن میان بندگان خود و تمام میکند آنرا و ادا دان بخرج من النار و ادا دان
 بخیر و بد و میخورد که بیرون آید کسی را که میخورد بیرون آید او را من کان یشهدان لا اله الا الله از آن کسان که گواهی میدهند که نیست هیچ معبود
 بحق جز خدا و محمد فرستاده اوست امور الملائكة ان یخرجوا من یعبدا الله میفرماید فرشتگان را که بیرون آرند کسی را که پرستش میکند خدای را یعنی
 ایمان دارد و معبودیت او نه غیر او و فیخرجونهم و یعرفونهم با نام الجود پس بیرون می آرند فرشتگان ایشان را و می شناسند ایشان را به نشان های سجده
 و حرم الله علی الناس ان یتکلموا فی الجود و حرام گردانیده است خدا تعالی بر آتش دوزخ که بخورد اثر سجود را بعضی گفته اند که مراد با اثر سجده است
 و بعضی سایر اعضا که بر آن سجده کنند آمده اند و آن جهت عضو است و دو پای و دوزانو و دست و جنبه فیخرجون من النار و ادا دان بخرج من النار
 آورده میشوند از آتش و حال آنکه تحقیق سوخته و سیاه شده اند فیصب علیهم ماء الحیوة پس ریخته میشود بر ایشان آب حیات و این منافات ندارد
 بلکه آورده میشود در نهر حیات فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس میروند و تر و تازه میشوند چنانچه میروید آن تخم درخس و خاشاک سیل و بیعی
 رجل به الجنة و النار و باقی میانم روی میان بهشت و دوزخ و هو اهل النار و اهل الجنة و آن مرد پس دوزخیان است در آیدن بهشت یا
 مقبل و وجهه قبل النار و روی آورده است بجانب آتش فبقول یا ربنا صرف وجهی عن النار پس میگوید آن مرد ای پروردگار من بگردان روی مرا از آتش
 دوزخ و قد قشینی یحما و تحقیق ایذا کرد مرا بوی آتش دوزخ به جهت سوختن دوزخیان در آن و تواند که آتش دوزخ را در حذات بومی بد باشد قش
 زهر آون و آید کردن بر کرده سقذ قشینی یحما ای اذانی و قشبه الدخان وقتی که بکشد بینی را دود و قشینی در روایت تخفیف است و از صراح تشدید معلوم میشود
 و احوق ذکاء ها و سوخت مرستی و گرمی و زبانه زدن آتش و ذکا بزال وجهه بفتح و صابت نرزد روایت و لیکن معروف در نصت صراحت و ابا معنی
 زیر کی و نیز قسمی بضم و است باتفاق فبقول هل عسیت ان اهل ذلك ان تسأل غیر ذلک پس میگوید پروردگار تعالی آیا نزد یک است که اگر

گفتم پس آنرا یعنی بگردانم روی ترا از آتش و دوزخ سوال کنی و بخواهی جز این چیز دیگر اذیقول لا و خذتک پس میگوید آنرا و سوال میکنم و میخواهم چیزی دیگر را سوگند بفرست تو
فیقول الله ما شاء الله من عهد و میثاق پس میدهد این مرد خدایتالی را از چیزی که میخواهد خدایتالی از پیمان و استواری آن فیصمض الله وجهه عن النار و پس میگوید
خدایتالی روی مرا از آتش فاذا اقبل به علی الجنة پس چون معنی داد خدایتالی او را بر بشت دای بهجتها می بیند حسن و نصارت آن را مسکت ما شاء الله ان
یسکت پس خاموش میماند مانی که میخواهد خدایتالی که خاموش باشد ثم قال یا رب قد منی عند باب الجنة تسمیکوید آنرا دای پروردگار من پیش بر دروازه بشت
فیقول الله تبارک و تعالی الیس قد اعطیت العهد و الميثاق آیات که تحقیق داده تو پیمانها را و استواری را ان لا تسأل غیر الله الذی کنت سأل
برین که سوال کنی جز آنچه سوال کرده بودی یعنی که روی مرا بجانب بشت آری فیقول یا رب لا اكون اشقی خلقک پس میگوید پروردگار من نباشم من بد بخت
خلق تو که بیرون بشت افتاده باشم مسلمان همه درون و اگر در بشت نباشم باری کم از آن خود که بر در بشت باشم فیقول فاعسیبت ان اعطیت ذلك ان
تسأل غیره پس میگوید پروردگار تعالی پس صیت که نزدیک است که اگر داده شوی تو از این که پیش برده شوی بر در بشت سوال کنی جز این چیز دیگر اذیقول پس میگوید
آن مرد لا و خذتک لا اسأل غیرک سوگند بفرست تو سوال نکنم از تو جز آن را اگر گفته شود چرا عتاب نمیکند پروردگار تعالی او را بر شکستن عهد و سوگند جوابش آنکه حال
او حال و الهان و مجانب است و روی در آن معذور است یا آنکه آنجا تکلیف نیست تا مواخذ که کند فیعلی به ما شاء من عهد و میثاق پس میدهد بنده پروردگار
خود را درین مرتبه نیز چیزی را که میخواهد الله تعالی از عهد و میثاق که زیاده بر آن سوال نکند و نخواهد فیقدمه الی باب الجنة پس پیش میرود او را خدایتالی تا در بشت فاذا بلغ
بابها فرای و هو قها و ما فیها من الضقة و السرد پس چون برسد آن مرد در بشت را پس می بیند تازی و خوبی بشت را و چیزی را که در بشت است از تازی
و خوشی فسکت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش میماند تا آنکه خواسته است خدا که خاموش ماند فیقول یا رب ادخلنی الجنة پس میگوید دای پروردگار من
در آرماد بشت فیقول الله پس میگوید خدا تبارک و تعالی و یلک یا ابن ادم ما اغدرک هلاک با در آری سرزند آدم چه عجب عدمی شگنی و بی وفا می کنی
تو بر عهد های خود پس اندرک بغین معجزه و ال حمل از غده یعنی عهد شکستن و بعین حمله و ذال معجزه از غده نیز خوانده اند یعنی چه چیز معذور دارد و ترا و بین الیس قد اعطیت
العهد و الميثاق ان لا تسأل غیر الله الذی اعطیت آیات که تحقیق دادی تو پیمانها و میثاق که سوال نکنی غیر آنکه داده شدی فیقول یا رب لا تتخلق
اشقی خلقک پس میگوید دای پروردگار من کرد ان را بد بخت ترین خلق خود که همه درون بشت باشند و من بر در آن فلا یزال یدعو احق یصلک الله منه
پس همیشه دعا میکند و میخواهد تا آنکه می خندد الله تعالی ازین حالت فاذا حصل له فی دخول الجنة پس چون میخندد الله تعالی اذن میکند او را در آمدن بشت
فیقول من پس گوید خدایتالی آرزو کن و بخواه هر چه می خواهی فیمتی حق فاذا انقطع امنیته پس آرزو میکند آنرا تا آنکه منقطع میگردد و بنهایت میرسد آرزوهای
او قال الله می گوید خدایتالی تمن من کذا و کذا آرزو کن از چنین و چنین اقبل بیکم به پیش می آید پروردگار او که یاد میدهد او را آرزوهای او را و مطالب
و دعاها را حتی اذا انتهت به الامانی تا آنکه چون بنهایت میرسد آرزوهای او قال الله تعالی میگوید تعالی لک ذلک و مثله معه مرزاست
آنچه آرزو کردی و در خواستی و اندان با اوست و فی روایت ابی سعید و در روایت ابی سعید بن جریج آمده است که قال الله تعالی لک ذلک و مثله
امثاله مرزاست آن آرزوهای و ده چند: آن متفق علیه ۱۴ و عن ابن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
آخر من یدخل الجنة و یحل پس مردمانی که در آیند بشت را یک مردی است و هو عیسی مرت و یکم مرت پس آنرا در راه می رود و یکبار روی و بر روی
می افتد باری دیگر و تفعه النادمه و علامت میکند آتش او را باری دیگر باین طور که میرسد گرمی آتش بوی پس ظاهر شود و اثر آن در روی و تغییر میکند
لک بشرة او یا میسوزد بعضی اعضا می او و صل سفح سیاهی که در روی باشد و صمعی گفته که سفح سرخی که بالای آن سیاهی بود فاذا جا و منها
الثقت الیه پس چون میگذرد از آتش و میگذارد از آتفات میکند و فکر و بجانب آتش فقال تبارک الذی نجانی منك پس میگوید
و خطاب میکند بآتش بزرگست خدائی که نجات داد مرا از تو لقد اعطانی الله شیئا ما اعطاه احد من الاولین و الاخرین و البته تحقیق دارد
خدایتالی چیزی را که نداد از هیچ یکی از پیشینیان و پسینیان را و این کلامی است ما در از غایت فرج و ضرورت و حقیقت آن را دانست و مراد
سبانه در تشریف عطاست فترفع له شجرة پس بلند نموده میشود و درختی فیقول ای رب ادفع من هذه الشجرة پس میگوید آن مرد دای پروردگار
من نزدیک کردن مرا ازین درخت فلا مستظل ظلها تا پناه جویم بپایه آن درخت و امشب من هاهنا و نوبتم اناب که در زیر آن درخت است
از غایت تشنگی که آن مرد که در زیر روی آبی خواهد بود و یا پناه بآنکه عادت جاریست که در زیر درخت آبی میباشد یا بر سبل احتمال گفت یعنی اگر آبی در آنجا
باشد بخورم فیقول الله یا بن آدم پس میگوید حق تعالی ای سپردم علی ان اعطیتکها سالتنی غیرها شاید که اگر من بدهم تر آن درخت را و
نزدیک کرد دامن تر از آن درخت سوال میکنی و میخواهی چیزی دیگر غیر آن فیقول لا یا رب پس میگوید آنرا دای پروردگار من سوال میکنم غیر آن را
و میباید ان لا یسأله غیرها و عهد میکند آن مرد پروردگار را که سوال نمیکند غیر آن را و به بعد مرده و پروردگار روی معذور میدارد

و ملامت میکند و اورا لانه یوی مالاصبر علیه زیرا که وی میبزد چیز را که صبر نیست مگر او را بر آن چیز فیدینه منها پس نزدیک میکرد و اندوا ازین درخت فیستظل بظلمها پس پناه میجوید آمد و بسایه آن درخت ویشرب من ماءها و میوشد از آب آن ثم ترفع له شجرة می احسن من الاولی پسر بلند نموده می شود و مر او را درختی دیگر که آن بهتر است از درخت نخستین فیقول ای رب ادننی من هذه الشجرة لا مشرب من ماءها و استظل بظلمها ای پروردگار من نزدیک گردان مرا ازین درخت تا بنوشم از آب وی و بنشینم در سایه اولایا اسألك غیرها سوال میکنم ترا غیر این درخت فیقول یا ابن آدم الم تعاهد فی ان لا تسألنی غیرها آیا عهد نکردی تو بن من اینکه سوال نکنی از من غیر آن درخت را فیقول لعلى ان ادنیتک منها تسألنی غیرها فیعاهده ان لا یسأله غیرها و یربه یعذبه لانه یوی مالاصبر له علیه فیدینه منها فیستظل بظلمها ویشرب من ماءها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة می احسن من الاولین فیقول ای رب ادننی من هذه الشجرة فلا استظل بظلمها و امشرب من ماءها الا اسألك غیرها فیقول یا ابن آدم الم تعاهد فی ان لا تسألنی غیرها قال بلی یا رب هذه لا اسألك غیرها و یربه یعذبه لانه یوی مالاصبر له علیه فیدینه منها حاصل آنکه هر بار درختی میانید بهتر از نخستین و وی میطلبد و آب آنرا وعده میکند که دیگر نطلبه و هر بار بعد شستن میکند پروردگار تعالی چون بی صبری او را میبزد معذرت میدارد و درخت سیوم فاذا ادناه منها پس چون نزدیک میکرد و اندوا ازین درخت سمع اصوات اهل الجنة شنود آوازهای بهشتیان را فیقول ای رب ادخلنیها پس میگوید ای پروردگار من در آنرا در بهشت فیقول یا ابن آدم ما یخبرک منك بفتح یا و سکون صاد و معله از صری معنی قطع پس میگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم چه چیز قطع میکند و خلاص میکرد و اندوا تو یعنی از سوال تو خواهش تو که برابر میکنی و در روایتی با یصویک عنی چه قطع میکند ترا از من یعنی مکرر کردی سوال با وجود عهد کردن که دیگر نکنم پس چه چیز قطع کند و باز دارد سوال ترا از من و این معنی روشن تر است و روایت اول محمول بر قلب است ایرضیک ان اعطیک الدنيا و مثلاً معها آیا راضی میگردی ترا این که بهر چه ترا جای در بهشت مقدار مسافت دنیا و مانند آن با آن قال ای رب استهنئی منی و انت دب العالمین میگوید آن بنده از غایت تر و سرور آیا استند از تو و محبت میکنی بمن و حال آن که تو پروردگار رجا نیانی فیضک پس خنده کرد ابن مسعود و قتال پس گفت الا تسألونی من فضک آیا نمیپرسید مرا از چه خنده کردم فقالوا ام تفضک پس پرسیدند از چه خنده کردی فقال هكذا فضک رسول الله پس گفت ابن مسعود همچنین خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و الله و سلم فقالوا ام تفضک یا رسول الله پس گفتند صحابه از چه خنده کردی یا رسول الله قال فرمود من فضک دب العالمین خنده کردم از جهت خنده کردن پروردگار رجا نیان حین قال و قتی که گفت بنده استهنئی منی و انت دب العالمین فقال پس گفت پروردگار تعالی ای لا استهنئی منك و لکنی علی ما اشاء قدید و برستی که من استند از تو و میدانم که اهل و مستحق آن نیستی و لیکن میبیم ترا بتو زیرا که من بهر چه میخواهم قادرم دعاء مسلم و فی دوایة له عن ابی سعید بنخوة و آمده است در روایتی مرسل را از ابی سعید خدری مانند این الا انه لم یذكره لیکن سلم روایت ابی سعید ذکر کرده این عبارت را که فیقول یا ابن آدم ما یصوبنی منك الی اهل الحدیث و زاد فیہ و زیادت کرده است درین روایت و یدکره الله سل کذا و لکذا یا و میدید و میموزد بقدر تعالی آن بنده را که سوال کن و بخواه چنین و چنین حقاً اذا انقطععت به الامانی تا آنکه چون منقطع میگردد و به نهایت میرسد به بنده از رویا قال الله میگوید الله تعالی هولاك و عشة امثالها آنچه از تو کردی آن برای تست و ذره چندان و مکر قال گفت آنحضرت ثم یدخل بیته پشیمی درآید آنروز خانه خود را که در بهشت است فتدخل علیه زوجاته پس میبزد بروی دوزن وی من الحود و الصابون از نان سفید روی سیاه چشم کلان چشم حور جمع خوا و عین جمع عینا فقولان پس میگویند آن دوز و زوج وی اللهم الله الذی حیالک لنا و احیانا لک شکر و ثناء که پیدا کرد ترا برای ما و پیدا کرد ما را برای تو درین سرا که منت موت در وی قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید آن بنده از غایت خوشی و شادسی ما اعطی احد مثل ما اعطیت داده شد هیچ کس با تدانچه داده شد من و عی و ان الابی صلی الله علیه و الله و سلم قال یصیبنا قوما سفح من المناد ابرائیم میرسد که قوامی مسلمانان را علامت و اثر از آتش دوزخ که متغیر میکرد و اندر رنگ روی ایشان از فی الصلح سفح سوختن آتش و با دسموم روی را و رنگ گردانیدن سواغ روی سوختگی با بنوباصا بوجها سبب گناهان که رسیده بودند و کرده بودند ایشان آن گناهان را عقوبت عذاب گردان بجزا و گناهان ایشان ثم یدخلهم الله الجنة یترمی در آنرا و ایشان را خدا تعالی در بهشت بفضل و رحمته بوسیله زیادت رحمت خود و در بعضی نسخ بفضل و رحمته فیقال لهم الجهنمیون پس گفته می شود در این اقوام را دوزخیان بحیث در آمدن ایشان در دوزخ در اول بار و این بنیحت تقیص و تحقیر ایشان گویند بلکه برای تفریح و تذکره آنکه نعمت گویند و خوشحال و مسرور شوند و واه الجنادی ۱۶ و عن عمران حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم ینخرج اقوام بیرون اورد می شوند و جوار بعضی نسخ قوم من المناد از آتش دوزخ بشفاعت آنحضرت یدخلون الجنة پس در می آیند بهشت را و یسمیون الجهنمیین و نامیده میشوند بنیعت جبنی دوا الجنادی و فی دوایة و در روایتی انجمن آمده که ینخرج قوم من امتی من المناد و بشفاعتی یسمون الجهنمیین بیرون آورده میشوند که در

از امت من از آتش و دوزخ بشفاعت من نایده میشوند ایشان جنمی ۱۷ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 سلمانی لا علم اخر اهل النار و جوامعها فرمود بخت که من سیدانم آخر دوزخیان را در بر آمدن از دوزخ و اخر اهل الجنة دخول و اخر
 بهشتیان در درآمدن در بهشت و جل میخیزد من النار و جوامعها فرمود بخت که بیرون می آید از آتش و می رود بر شکم و دست خود و جوبه معنی خزین کودک برود
 سرین خود و خزین نیز آید فبقول پس میگوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در ای بهشت را می آید از بهشت را فبقول الله تعالی
 سلامی پس انداخته میشود و در خیال آن مرد که بهشت پر است از مردم و در وی جای نیست فبقول یا دب و بعد تمام سلامی پس میگوید آن مرد ای پروردگار
 من یا فتم من بهشت را پر از مردم فبقول الله پس میگوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در ای بهشت فان لك مثل الا انما و عن عمر
 پس بدستی مرتزاست مثل مسافت دنیا و ده چندان فبقول پس میگوید آمد یعنی بر پروردگار تعالی التضرع ای استیجی میکی از من و تضرع
 معنی یا میگوید یا خدایه میکی از من و انت الملك و حال آنکه تو با و شای پس مسعود میگوید فلقد رايت رسول الله پس تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلى
 الله عليه وآله وسلم خضک خندید این سخن حتی بدت فواجده تا آنکه ظاهر شد و ندانم ای درون او و کان يقال و بود که گفته میشود در دنیا یا در آخرت
 ذلك انی اهل الجنة منزلة آنم که مقدار دنیا و ده چندان دارد و فروترین و کمترین بهشتیان است از روی منزل یا مرتب و فی الصالح منزل جای فرود آمدن
 در ای منزلت مثل و ایضا مرتب و حرم متفق علیه ۱۸ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انی لا علم اخر اهل الجنة
 دخول الجنة بدستی بر آینه من میدانم آخر بهشتیان را در درآمدن بهشت و اخر اهل النار و جوامعها و آخر دوزخیان در بر آمدن از آتش و دوزخ و جل
 یونی بهیوم القيمة مردیت که آورده میشود او را روز قیامت فبقول اعرضوا علیه صفا و ذنوبه و ادخوا عنه کبا و ها پس گفته میشود یعنی بملائکة
 کیند بر وی کنا بان صغیره او را بر دارد و بهیوم کنا بان کبیره او را فقرض علیه صفا و ذنوبه پس عرض کرده میشود بر وی صغیره کنا بان ویرا فبقول
 یوم کنا او کنا بان گفته میشود و دی تور و چنین و چنین کنا او کنا کار چنین و چنین و عقلت یوم کنا او کنا او کنا و کنا و دی تور و چنین و چنین و چنین و چنین
 چنین فبقول غم پس میگوید آری کردم فلان روز فلان و چنین و چنین لا یستطیع ان ینکر فقیو اندک شکر شود و هو مشفق من کبا و ذنوبه ان تعرض
 علیه و حال آنکه وی ترسده است از کنا بان کبیره مباد که عرض کرده شوند بر وی فبقول له فایک مکان کل صیئة حسنة پس گفته میشود و مرا و که ترا بجای هر
 یکی است فبقول رب قد عملت اشیاء لا اداها ههنا پس میگوید آمد ای پروردگار من کرده ام چیزهایی کنا بان که نمی بینم آنها را اینجا و لقد رايت رسول الله او
 میگوید تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم خضک خندید حتی بدت فواجده تا آنکه ظاهر شد و ندانم ای پسین وی دواة مسلم ۱۹ و عن انس بن رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم قال یخرج من النار وادعة فرمود بخت بیرون آورده میشوند از آتش دوزخ چهار مرد و همفوضون علی الله پس عرض کرده میشوند
 بر خدا تعالی ثم یومر بهم الی النار و پتر امر کرده میشود و باز فرستادن ایشان بسوی آتش فیلتفت احد هم پس باز میگردی از ایشان فبقول پس میگوید
 ای رب لقد كنت رجوا اذا خرجتني منها ان لا تصید فی فیها ای پروردگار من تحقیق بودم من که امید میداشتم که چون براری مرا از آتش بانی
 نرضی در آن قال فیضیه الله منها گفت آنحضرت پس نجات میدهد و خلاص میکند الله تعالی او را و باز نمیفرستد او را با آتش و مانا که بیرون آوردن و باز
 فرستادن و نجات دادن از برای اظهار امتحان و امتحان ایشانست و ذکر حال یکی و ترک احوال سه دیگر بر مقایسه است یعنی قیاس آن دیگران را نیز حال همین
 سوال خواهد بود و ذکر بر بر بربیل تقدیر و تمثیل است و ما دعا است و الله اعلم دواة مسلم ۲۰ و عن ابی قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 الة و مسلم یخلص المؤمنون من النار خلاص گردانیده میشوند مسلمانان از آتش دوزخ فیسبون علی قنطرة بین الجنة والنار پس جس کرده میشوند و در
 دهشته میشوند بر یکی که میان بهشت و دوزخ است فیتقصر بعضهم من بعض فظالم پس قصاص گرفته میشود بعضی ایشان را از بعضی ظلمها و ستم ها که كانت
 بینهم فی الدنيا بود میان ایشان در دنیا حتی اذ هذبوا و تقوا تا آنکه چون پاکیزه کرده میشوند از لوث اعمال خبیثه و اخلاق ذمیمه اذن لهم فی
 دخول الجنة اذن کرده میشود و ایشان را در درآمدن بهشت از اینجا معلوم میشود که در آوردن مؤمنان فاسق ده دوزخ برای تنقیه و تهذیب ایشان است
 از کثافت تا پاک و صاف کرده در بهشت که مکان خلوص ایشانست و دارند بطریق غضب عداوت چنانکه در دنیا بمرض و مصایب کفارت ذنوب نمایند
 محققان گفته اند که بعضی کنا بان سبت که با مرض و مصایب آن پاک گردانند و بعضی شدت سکرات موت و بعضی عذاب قبر و بعضی کنا بان سبت که با آتش دوزخ
 از آن پاک نکرده چنانکه طلا و نقره جز بدافتن صاف و پاک نکرده و فالذی نفس محمد بیده لاحد هم اهدی بمنزله فی الجنة پس بخدا سوگند که هر کس ایشان را
 راه یابنده تر و شادانه تر است بمنزل و مکان خود که در بهشت دارد و منه بمنزله کان له فی الدنيا از عذرش که راه یابنده و شادانه بود بمنزل و مکان خود
 که بود و ما در دنیا اشارت است بقوت نورانیت قلب و هدایت لعباد و جو و تهذیب و تنقیه و پاکیزه کردن در دنیا بنور توفیق با ایمان و عمل صالح و مقام قرب
 الی عز وجل هدایت یافت و آخرت نیز بمنزل و مقام خود که در بهشت دارد و اهدا بیاید و ثانی اثر اول است دواة البخاری ۲۱ و عن ابی هریرة

و نهاده شود
فصل الثانی

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يدخل أحد الجنة الا ادى مقعده من النار لو اساء دعوى ايسر من ان يمشى على سبعين سنة
 امير و اورا جای نشست و می آتش که اگر بدی میکرد جای و آن بودی و این نمودن جای و در دوزخ برای است که فزاد مشکرا تا زیاده کند شکر او بیشتر باشد
 آنرا و لا یدخل النار احد الا ادى مقعده من الجنة لو احسن لیکون علیه حسرة و دعوی آید آتش را هیچ کی که اگر بگوید می شود جای نشست و از بهشت
 که اگر نیکی میکرد جای و آن بودی تا باشد این نمودن بروی حسرت و زیادت کرد و عذاب دواة التمزیدی ۲۲ و عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم انا صا داهل الجنة الى الجنة و اهل النار الى النار و متى که بر کرد و در و بر و در بهشتیان بوی بهشت و بر کرد و در و بر
 و دوزخیان بوی دوزخ و حیث بالموت آرد و می شود مرک را و در بعضی روایات آمده که آرد و می شود مرک بر صورت کبش حق یجعل بین الجنة و النار
 تا آنکه که دایده می شود میان بهشت و دوزخ تمیز بج میتریز که در می شود و فیما بین می آید و میزد آواز و دهنده یا اهل الجنة لا موت و یا اهل النار لا
 موت ای بهشتیان نیست بعد ازین موت و ای دوزخیان نیست بعد ازین موت فیزداد اهل الجنة فرجا الی فرحهم پس زیاده می کند اهل بهشت خوشی را
 مضاف بوی خوشی خود که داشتند و یزاد اهل النار عذاب الی خولهم و زیاده می کنند اهل دوزخ اندوه را مضاف بوی اندوه خود که داشتند متفق علی
 ۲۴ الفصل الثانی عن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال حوض من عدن الی عمان البقاء فمروا من حوض من مقدار ما
 از عدن که شری معروف است ازین تا عمان البقاء عمان نفع عین و تشدیدیم موضعی است از شام و بضم و تخفیف لده است برین و طبعی موافق بر نایه گفته
 که موضعی است بجزین و اینجا چون ضافه ببقاء کرده که بفتح موحده و سکون لام و قاف و در موضعی است بشام را و دعوی اول متعین باشد ماء امشک یا خاص
 اللب لب و سخت تر است از روی نصیدی از شیر و احلی من العسل شیرین تر است از شهد و اکوابه عدد نجوم السماء و کوزه های و بنهارتار کان آسانند
 من شرب منه شربة لم یظمأ بعد ها ابد کسی که بنوشد از وی یک نوشیدنی تشنه نگردد و بعد از آن همیشه اول الناس و دود افقار المهاجرین بخیرین دم
 که فرو آید بر آن برای آب خوردن فقره جاجرین انداخته الی و ما که ژولیده موسی که و آلوده سرند و شست بضم شین و سکون عین جمع است و ژولیده موسی الدن
 ثابا یا سیکین جاس و دش بضم دال و نون جمع دش بفتح دال و کسوفون به معنی ریکین الذين لا ینکون المتنعمان آنکه کاح کرده نشووند زمان نعمت و در این
 خوشکاری کنندین زنان را قبول کرده نشوند و لا یفتح لهم السدد و کث و نه می شود و برای ایشان در باغی اگر بر در با بیاید و طلب زن نمایند و در و نه
 دواة احمد و الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث غریب ۲ و عن زید بن ارقم قال کنا مع رسول الله زید ارقم که صحابی مشهور است
 میگوید بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فزلنا منزلا پس فرو آمدیم منزلی را فقال پر گفت آنحضرت یعنی با صاحب ما انتم جزء من مائة من
 جزء من یوم علی الحوض نیستید بلکه جزو صد هزار جزو است کسان که فرو آمدی اند بر من حوض را قیل که گفتم یومئذ گفته شد من جزو من ارقم را چند کس بود
 شما در آن روز قال گفت زید بن ارقم سبعمائة وثمان مائة بودیم با پیغمبر یا شصت قصد و مراد باین تحدید و تعیین نیست بلکه مراد محض تکثیر است و شاید که
 غیر محصور زیاده برین باشند زیرا که ظاهر آنست که وارد تمام است باشد مگر آنکه مخصوص باشد بعضی یا ایشان و الله اعلم دواة ابو داود ۳ و عن سمرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان کل نبی حوضا کفتم سمة بن حذاف که گفت آنحضرت بدرستی که هر پیغمبری را حوض است و انهم
 لیتباهون ایاهم اکثر و ادة و بدرستی که انبیا شفاعت میکند بر یکدیگر که کدام کی از ایشان بیشتر از روی امت که دارد و می شود بر حوض وانی لا رجوان کون
 اکثر هم و ادة و بدرستی که هر آنکه امید میدارم که باشم بیشترین ایشان از روی و در و کند کان بر حوض من یعنی امت من بیشتر باشد از ائم انبیا و این نصیحت
 و لفظ ارجو که معنی شک و ترد است به جهت تواضع است دواة الترمذی و قال هذا حدیث غریب و در آنکه ظاهر آنست که این حدیث محمول
 بر ظاهر بود و بحقیقت هر پیغمبری را حوضی باشد در روز قیامت و تاویل آن علم و هدی خلاف ظاهر است ۴ و عن انس رضی الله عنه قال مثلت النبی کفتم
 انس پر سیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان یشفع لی یوم القيمة که شفاعت کند مرا روز قیامت فقال انا فاعل پر گفت آنحضرت
 من بکنده لم شفاعت را یعنی من شفاعت میکنم عالمی را تا که خادم دیار من باشی چرا که گفتم یا معنی آنست که من از جانب خود میکنم و قول آن از بهر تعالی است
 و وی تعالی خود عهد کرده است مراد باین تا که و تشدید تمام قلت گفتم یا رسول الله فاین اطلبک پس کجا بجویم و کجا یابم ترا قال اطلبنی اول ما
 اطلبنی علی الصراط گفت طلب کن مرا در اول نهان طلبید من بر صراط قلت فان لم القک علی الصراط کفتم من پس اگر ملاقات نکنم و در نیابم ترا بر صراط
 کجا طلبم ترا قال فاطلبنی عند المیزان فرمود ای پیغمبر اگر در اینجا بی طلبی از میزبان قلت فان لم القک عند المیزان کفتم پس اگر ملاقات نکنم و نیابم ترا نزد
 میزبان کجا طلبم ترا قال فاطلبنی عند الحوض فانی لا اخطی هذه الثلث المواقن پس بدرستی که من خطا نکنم و سبب اسم این سه مکان را کجا می آید انما کما هی
 اینجا چون حیات و کار و بارات و شفاعت ایشان درین مواقن است من بکار گذاری ایشان مشغول دواة الترمذی و قال هذا حدیث غریب و در
 تطبیق این حدیث با حدیث غایب که در فصل ثانی از باب الحساب که است که جمیع عاقلان از آن حضرت پرسید که ای یا دعوی می آید و عاقل خود را

روز قیامت آنحضرت فرمود اما درین سه مومل خود یکس یکس بیا و نتواند آورد و بیکس بخود و مانده باشند میگویند که اینجواب آنحضرت مرعایشه را بهجت آن بود
که وحی قسم پاک و بیچین فرمود تا نگذیرد شما را در شفاعت کند و از علل جد واجتماع و باز نماند چنانکه با اهل بیت و قرابت خود میفرمود که منی المک شیم شما چیزهای کار
کنید و بکس بر من نماند و اینرا بچین گفت تا امید نشود و در حقیقت شد و رحمت آن روز در غایت خفی است و در هر شفاعت آنحضرت ثابت و مبرور است
و در هر جواب مصلحت حال مخاطب غایت فرموده و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل له ما المقام المحمود گفت این مسعود
گفت در آنحضرت را چه مقام محمود و بهجت صفت آن که حق تعالی خبر داده است از آن و فرمود عسلی بن یبعثک بک مقام محمود و اقال گفت
آنحضرت ذلک یوم یزل الله تعالی علی کرسیه گفت آنحضرت مقام محمود در آن روز خواهد بود که فرود می آید خدا تعالی بر کرسی خود فیا ط کما یا ط الوحل
الجدید من قضا الله پس آواز میکند کرسی چنانکه آواز میکند پالان و زین نو که از چرم می باشد از تنگی آن و هو کسعة ما بین السماء و الارض و فراخی کرسی
همچون فراخی میان آسمان و زمین است و در خبر دیگر آمده است که نیت هفت آسمان و هفت زمین نسبت بر کرسی مانند طلقه در بیابانی و فضل عرش بر کرسی مانند فضل
آن بیابانست بر آن حلقه و اینجا ظاهر میشود که سعه مابین السماء و الارض که درین حدیث واقع شده است تصویر و تمثیل عظمت کرسی است بحسب تفاهم حرف نه تجدد
و تعیین مقدار اوست چنانکه در رحمت جنت واقع شده است عرضها السموات و الارض و مقصود اینجاست که بایان فراخی و وضع تومیم ضیق اوست که از تشبیه او بچل
و البط او از تضایق پیدا شده و حدیث از قبیل تشابهات و خلاصه معنی و زبده آن بیان عظمت الهی و کبریا و اوست و معنی مفرد است کلام در اینجا
طرح نمیشود و کرسی را خداست از کرسی بادش که بآن بنشیند و حکم راند یا کرسی عالم که برای افاده و افانته علوم و معارف نماید و بجاء بک حفاة
عزاة عزلا و آورد و میشود شمار پای برهنه تن برهنه خفته ناکرده و فیکون اول من یکبى ابواهم پس بیاید نخستین کسی که جامه پوشانیده میشود ابراهیم
بقول الله تعالی کسوا خلیل میگوید خدا تعالی کسوت میدهم دوست خود را فیوئی بیطین بیضا وین پس آورده میشود و دو چادر نرم از گنای سفید
من دیاط الجنة از چادرهای بهشت و ربط کبر را و سکون شاة تختانیه بر توب رقیق لین ایکن سفید که دو قطعه هم پیوسته باشد و یکتخته بود و کسای علی
اثره پشرو پشایده میشود من در پی ابراهیم و اثر بقعته و کسر بنزه و سکون مظلنه بر دو خوانده اند و سبب تقدیم کسوت ابراهیم و فضل اول از باب حشر بیان کرده
شده معلوم شد که آن دلالت بر تفضیل ابراهیم بر آنحضرت ندارد بلکه تقدیم و تظیم وی سبب است آنحضرت است که آنکه گفته شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم در جامه مبعوث گردید و بظاهر منافات دارد بقول وی که فرمودم کسی علی اثره که آنکه گفته شود که آنحضرت مبعوث گردید و با وجود آن با انبیاء صلوا
الله علیهم نیز کسوت داده شود و مکرر بهجت کمال شرف و فضل و تقدیم در کسوت فضل جزئی است و فضل کلی آنست که فرمودم اقوم عن عیسی الله پتر
می بینم من از جانب دمت راست مولی تعالی تقدس مقام ما یضبطنی الاولون و الاخرون ایستادنی که رشک میریزد مرا پیشینان و پسینان دین
حدیث دلالت ظاهراً است بر فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کافه کائنات از ملائکه و انبیاء و مرسلین و سایر مقربین صلی الله علیه و آله و سلم و علیم اجمعین
دعاه الدامی ۲ و عن المغيرة بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سعاد المؤمنین یوم القيمة علی الصراط شعاع
مسلمانان روز قیامت بر صراط وقت گذشتن از آن این کلام است رب سلم سلم و در بعضی نسخ رب سلم رب سلم در قاموس گفته که شمار کبریا و علالت در
جنگ و در سفر و این کلام مسلمانان است روز قیامت که بدان شناخته شوند و بهرامت متابعت و اقتدای پیغمبران خود از آنکه بود دعاه التومذی فقال
هذا حدیث غریب و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شفاعتی لاهل الکبائر من امتی شفاعت من ثابت است مرکه کبریه
آنکه بکار از امت من چه جای اهل صغایر و مراد شفاعت است که برای نجات و خلاص از عذاب بود اما برای رفع درجات و مزید کرامات ثابت است برای ولیا
و اتقیا و صلوا دعاه التومذی و ابوداود و دوداه ابن ماجه عن جابر عن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتانی
أت من عندی فجاءه آئینه از نزدیک برور و کار من بر او بدان جبریل باشد یا عیرونی ملائکه و الله اعلم خیر فی بین ان یدخل نصفاً مقابله الجنة فی کراند
مراوین که در آید نصف امت من بهشت را و بین الشفاعة و میان شفاعت کردن برای کل فاخترت الشفاعة یعنی چهار کرم من شفاعت کردن را برای امت تا
همه مؤمنان را شامل باشد و بیکس از آن بیرون نرود چنانکه فرمود وی لمن مات لا یشتر الله شیئاً و شفاعت من ثابت است برای هر کس که بگوید و شریک نکرند
خدا چیزی را تا اینی برای مؤمنان همه دعاه التومذی و ابن ماجه ۴ و عن عبد الله بن ابی الجداء یفتح جیم و سکون دال متممی و بعضی گفته اند که فی
ضمانی است معده و در بعضی کذا فی جامع الاصول و تقریب بل جیم و گفته که او را در حدیث است کی این و دیگر کنت نبیا و آدم فی الزمان و بعد و در نسخ میرحال
الدین محدث بجهت پیغمبر نوده قال سمعت رسول الله گفت ابو الجداء شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگوید که من قبل است
الجنة بشفاعة رجل من امتی یعنی پیش از بهشت با بر سبیل شفاعت کردن مردی از امت من اکثر من بغی متمم بینه از پیغمبر که قبل است
من غایت کثرت چون شفاعت یکم و چندین کس بهشت روند و چندین مردان یا باشند و امت من که اگر همه شفاعت کنند عالم عالم شفاعت این

بهشت روند و او الترمذی والدی وابن ماجه ۱۰ و عن ابی سعیدان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان من
 يشفع للفئام برسيتك بمعنى زامت من كس است که شفاعت میکند بر عتبار ما فیا کبر فاجمع فيه است از روی معنی لفظ و او را واحد از لفظ و نیست
 و مثلش جمله است و بی جمله نیز میخوانند و منهم من یشفع للقبيله و بعضی از ایشان کسی است که شفاعت میکند بر یک قبیلہ را و قبیلہ پیران یک پدر را گویند
 و منهم من یشفع للعصبه و از ایشان کسی است که شفاعت میکند بر عصبه را و عصبه بجم عین و سکون صا و از و تا چهل و منهم من یشفع الرجل و از ایشان
 کسی است که شفاعت میکند بر یک مرد را و حق بدخلوا الجنة تا آنکه می در آید بهین طریق شفاعت ثلثه امت بهشت را و او الترمذی ۱۱ و عن ابن
 قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله عز وجل برسيتك خدای عز وجل و عقی و عده که در آن بدخل الجنة من
 که در آن در بهشت از امت من ادبها ثلثه حساب چهار صد هزار بی حساب فقال ابو بکر پرسید که ابو بکر ذونا زیادت کن ما یا رسول الله یعنی زیادت
 کن سوال از الله تعالی و در خواست از وی که زیادت کند در آن یا زیادت کن در خبر دادن از آنچه وعده کرده است ترا پروردگار تو و سابقا کذبت بحق و هزار بار میزد
 سابقا و هزار بار میزدت و گفت آنحضرت و هکذا و زیادت برین اینچنین غشا بکنید و جمعها پس برای بیان یکجا جمع کرد و گفت خود را چنان که در
 وقت عطای کند و حقیقه آنچه بر دو کف دست بدهند یکبار فقال ابو بکر ذونا زیادت کن ما یا رسول الله قال : زکفت آنحضرت که و هکذا
 بار دیگر اشارت بر دو کف دست کرد فقال عمر و عتایا ابا بکر پرسید عمر که از ما را ای ابا بکر تا عمل کنیز و خوف عذاب جد و اجتهاد نمایم در آن و با عتای
 اگر من ای از عمل باز نمایم فقال ابو بکر پرسید ابو بکر و ما عليك ان یدخلنا الله کلنا الجنة و چه کران می آید بر تو ای عمر یا نیست زیادت آن بر تو ای عمر که در
 خدایتعالی هر ما را در بهشت فقال عمران الله عز وجل ان شاء ان یدخل خلقه الجنة بکف واحد فعل پرسید عمر بدستی که خدایتعالی اگر میخواهد
 در آن دمانه خلق را بیک کف دست یعنی بیک عطا یکبار میکند آنرا پس محتاج بیکبار سوال و کثرت آن چیست فقال النبی پرسید پیغمبر خدا صلى الله
 علیه و آله و سلم صدق عمر را دست گفت عمر و گفته اند که آنچه ابو بکر گفت رضی الله عنه از باب فقر و سکت و نیاز مندست و قول عمر رضی الله عنه این
 باب رضا و تسلیم و آنکه حضرت هم در اول جواب داد ابو بکر را آنچه عمر گفت و ثانیاً تصدیق عمر کرد زیرا که شایسته را در حق عظیم است در توجع و عمل و کلام عمر نیز شایسته
 است بلکه عظیم تر از آن پس مال بر دو کف باشد فافهم و او فی شرح السنة ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یصف
 اهل النار و صف بسته می بینند یا ایستاده کرده میشوند و وزخیان بصفت بصیغه معلوم مجهول بر دو روایتست فیمر بهم الرجل من اهل الجنة پس
 میکند و مردی با ایشان از بهشتیان فیقول الرجل منهم پس یکوید مردی از دوزخیان بر دوشی یا فلان ما تعرفنی یا اینشناسی مرا ان الذي
 اسبقك شربه من انکس ام که نوشانیده بودم ترا یکبار آبی و قال بعضهم ان الذي وهبت لك وضوء و میگوید بعضی از ان دوزخیان من آن کسی
 که بخشیده بودم برای تو آب و وضو فیشفع له پس شفاعت میکند آنرا و بهشتی تر آن دوزخی را فیدخله الجنة پس می در آرد او را در بهشت از اینجا معلوم میشود
 که فاسقان و کفار ان اگر خدمتی و امدادی بابل طاعت و تقوی در دنیا کرده باشند در آخرت نیتو آن بیایند و امداد و شفاعت ایشان در بهشت در آید و فایده
 این ماجه ۱۳ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان دجلین من دخل النار فرمودة که دو مرد از آنها که در آید اند
 آتش را اشتد صیاحهما سمعت شد فریاد آن دو مرد فقال الوب پرسید پروردگار تعالی اخوجوها بیرون آرید این دو مرد را که فریاد میکنند
 فقال لهما پرسید پروردگار تعالی بر آن دو مرد را لای شیئ اشتد صیاحهما از چه چیز سخت شد فریاد شما قالوا فعلنا ذلك لترحمنا گفتند فریاد کن
 ما رحم کنی ما را قال گفت پروردگار از برای امتحان عبودیت و تسلیم ایشان فان دحمتی لکما ان تطلقا فلتقیا انفسكما حیث کتما النار پرسید
 که رحمت من شمارا ایست که بروید پس بنیاد خود را در آنجا که بودید از آتش فیلقی احد هما ففسد پس می اندازد یکی از ان دو مرد خود را در آتش از جهت سلوک
 طریق بندگی و مثال و طلب رضای مولی فیصلها الله علیه بود او مسلمانا پس میگردد آتش را خدایتعالی بروی سر و سلامت از اینجا معلوم میشود که هر که در
 بلا و محنت و مصیبت طریق رضای مولی فیصلها الله علیه بود او مسلمانا پس میگردد آتش را خدایتعالی بروی سر و سلامت از اینجا معلوم میشود که هر که در
 یلقى ففسد و آیتا و میماند دیگری پس بنی اندازد خود را در آتش بشا به عجز و نیاز و امید لطف و رحمت باری تعالی فیقول له الوب فقال لی ما منک
 ان تلقی ففسد کما اتقی صاحبک پس یکوید پروردگار او را چه چیز منع کرد ترا از انداختن تو خود را در آتش چنانکه انداخت ما را تو فیقول پس یکوید آنرا
 و بانی لا دجوان لا تقید فی بعد ما اتوجهتی منها ای پروردگار منی بدستی که من امید میدارم که باز نترستی مرا در آتش بعد از بیرون کردن تو مرا
 از ان فیقول له الوب تعالی لك و جاء لك پس یکوید پروردگار تعالی بر تر است آنچه امید داشتی تو و در اینجا دلیل است بر آنکه رجاء بنده مولی با مقید و غور است
 بر کرم و عطای الهی تعالی اگر چه بجهت عجز و ناتوانی خود از دایره اطاعت و اقبال بیرون افتد فیدخلان جميعا الجنة بوجه الله پس در آورده میشوند دن و در بهشت
 بهشت رحمت و جبرانی خدا و او الترمذی ۱۴ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یرد الناس النار و فیصد من

منها با عظام فرود می آید مردم آتش را بصورت ایشان بر صراط که بر آتش نهادند پستری می کردند از آن یعنی نجات می یابند و خلاص میشوند از آن سبب عاقل خود
 بر اندازد آن فاطمه کل البرق پس اول و افضل ایشان میکند و مانند درخشیدن برق که کالو می پستری مانند زید بن بادش که حضرت الهوس پستری مانند
 و دیدن اسب فی الصرح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیدن احضار و دیدن اسب که کالو اکب فی وحله پستری مانند سوار بر شتر خود و اصل معنی
 رمل بالان شتر است و مراد سوار می بر اطل است و سوار می بر رمل قوی و امن است از سوار می نه بر رمل و فی بعضی علی است که کشد الرجل پستری مانند و دیدن
 و است که کشید پستری مانند رفتن مرد بپای بر طریقی معاد و دواة الترمذی و الدارمی ء الفصل الثالث عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 الله علیه و آله و سلم قال ان ما ملکم حوضی و فود که بدرستی که پیش شما عرض منت ما بین جنبیه کما بین جبراء و اذرج سافت میان دو خط
 عرض مانند سافتی است که مانند جبراء و اذرج است و جنب بکون بون جانب و بفتح آن شق انسان و غیره کذا فی القاموس و جبراء بفتح جیم و موحده و مد
 و قصر اذرج بفتح جیم و سکون ذال و جبراء و ضم را و عا و حله قال بعض الرواة لفظة ان بعضی را و یان هما قریبان بالشام بینهما مسیرة ثلث لیل
 جبراء و اذرج و قریه اندیشام که سافت میان ایشان سیر سه شب است اینچنین گفتند شرح حدیث و دیدن باب تحقیق است که صاحب قاموس آنرا ذکر کرده
 است در شرح آنرا آورده ایم و فی دواة دور و ایاتی این زیاتی نیز آمده است که فیہ ابا دیق کجور السماء و آن عرض آریزه است مانند سناهای
 آسمان در بسیاری و درخشیدن من و مرده فثوب منه لم یظما بعدھا ابدا کسی که فرو و آید آن عرض پس بنوشد آب از وی نشسته کرد و بعد از آن
 شرب بهیمه متفق علیه و عن حذیفة و ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج الله الناس فیهم می رود خدا تعالی آنرا
 را در محشر فقوم المؤمنون حق تولف لهم الجنة پس می آیند مسلمانان تا آنکه فرسید داند و بشود ایشانرا بهشت فیاقون آدم پس می آیند آدم و اقیقون
 یا ایلانا استفتح لنا الجنة پس میگویند ای پدر ما طلب کثا و لی کن برای ما بهشت را فقیقون پس میگوید آدم و هل اخرجکم من الجنة الا خطیئة ابیکم یا
 بر آورده است شما را از بهشت مگر گناه و تقصیر پدر شما که باعث بر آمدن شما شد باز از پدر گناه و شدن بهشت و در آمدن در بهشت را چه میگوید است جبراء
 ذلك یتیم من صاحب و اهل این کار اذ هبوا الی ابی ابراهیم خلیل الله بر وید بسوی پسرین که ابراهیم است دوست خدا درین حدیث ذکر فرمود علی
 السلام نیامده قال گفت آنحضرت فبقول ابراهیم لست بصاحب لك پس میگوید ابراهیم یتیم من صاحب این کار انما کنت خلیلا من و داء و داء
 بنود من خلیل کرده و در بعضی در مقام ادب و بهت ایستاده بر حد تسلیم و عجز ویت شسته آنجا و اذلال از من نباید و لفظ را بفهم هر چه و فتح آن پرده آمده و وجه آن
 شرح مذکور است بعد و الی موسی لانی کلمه الله تکلیما قصد کنید و بر وید بسوی موسی که کلام کرد او را خدا تعالی کلام کرد و فی بواسطه جبریل
 فیاقون موسی فقیقون لست بصاحب لك پس می آیند موسی را پس میگوید موسی یتیم من صاحب اهل این کار اذ هبوا الی عیسی کلمه الله و داء
 بر وید بسوی عیسی که کلمه الله و روح اوست فبقول عیسی لست بصاحب لك پس میگوید عیسی یتیم من صاحب این کار فیاقون محمدا پس می آیند محمد
 را که در غایت مقام قرب و عزت مکان است و حضرت سب العالمین و مشهور و ممتاز است در میان انبیاء و مرسلین و لهذا گفت می آیند او ذکر کرد آدم
 را با آنچه در دست از معنی محمد و معنی است از قیام بمقام محمود که مقام شفاعت و قبول است چنانچه فرمود و فقوم فیوذن له پس می آیند محمد و اذن کرده
 میشود او را و توسل الامانة و الرحم و فرستاده میشود امانت و رحم فقومان جنبق الصراط یمینا و شمالا پس می آیند امانت و رحم در دو
 جانب صراط دست راست و دست چپ از برای طلب حق و اخذ انصاف فیهما و لکم کالبرق پس میگردند طایفه که اول و افضل اند از میان شما مانند
 برق قال گفت راه می قلت گفت من با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با بی انت و امی مادر و پدر من فدای تو باد ای شقی کما البرق که دام حیر است
 و چگونه یابند همچو گذشتن برق قال گفت آنحضرت الم تروا الی البرق کیف یر و یوجع فی طوفة عین ایامنی پسید بسوی برق چگونه میگذرد و باز میگوید
 در یک چشم زدن که کما البرق پس میگردند همچو گذشتن باد که کما الطیر پس میگردند همچو گذشتن برندها و شد الرجال و ویدن مردان تجوی لجم
 اعظامهم پس در ایشان را صفا و نورانیت و قوت کردارهای ایشان و زور و غلبه و رعایت و اصل این قوت و هالت با داء و توجه و تصرف حضرت
 بنو است که بر سر ایشان ایستاده است مدد میکند چنانکه فرمود و نبیکم قائم علی الصراط و غیره شما ایستاده است بر صراط بقول یا د ب مسلم میگوید
 ای پروردگار سلامت دار و مقامات بخش و نجات و خلاص ده حتی تهنوا اعمال العباد تا آنکه عاجز می آید و دست میگردند علما ی ایشان و نازند از آن و علی که جان نجات
 بگذرند حتی بجای الرجل لا یستطیع السیر تا آنکه می آید مردی پس بنی تواند و میر کرد و گذشتن الصراط الا حفا که جنبیدن بر معبد بر مثال صبی قال گفت آنحضرت
 و فی حافق الصراط کلا لب معلقة و در هر دو طرف صراط کوه باست و آن باست کوهی که آویخته شده حامو مرقه امر کرده شده است آن کوهها از دو کوه
 قدرت تا خند می آید بهر یکدیگر و کسی را که امر کرده شده است بگریختن و می خند و ش فاج پس ازین مردم که قوت عبور و مردند از بعضی خنده کرده جز ایشان شده
 و با وجود کنی بهر حال نجات خلاص یابند کما یابند و مکرر می فی المنا و بعضی دست و پا در بند افتاده اند و نازند فی الصرح رجل مکرر دست و پا برهم چیده و مکرر

نیز روایت معنی ساقط و اقاده چنانچه گذشت و ابوهریره بعد از روایت حدیث چون بخاری رسید سوگند یاد کرد و گفت و الذی نفسی ابی هريرة مبدع ان حق
 جهنم لیسبعین خویفا بدستیکه دوری نکند و دروغ مسافت بنقاد سال است و مقصود بیان کثرت و تقویر و تمییز است نه تحدید و تعیین و در روایتی سبعین
 بود و این بقا بخود موافق تر است چنانکه در شرح مبین شده و او مسلم ۳ و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يخرج من
 النار قوم بالشفاعته كالغمام يريرون مما يند آتاه و دروغ قریب شفاعت کویا ثعالبی زید بفتح مثله و بعین جمله فلان کفتم ما الشاهد و شارحین
 قال انه الضعفاء ليس فرموده و ثعالبی ضعیف است بفتح معجمین و کسر موحده و سکون تحت جمع ضعیفوس بعین ضاده و غین معجمین و بار موحده و سین جمله جابر
 شیم وار و بعضی گفته اند که کبابی است غیث : مانند بنه میرود و در یک متفق علیه ۴ و عن عثمان بن عفان رضي الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم يرفع يوم القيمة ثلاثة شفاعت میکند روز قیامت سه قوم الانبياء تحت پیغمبران ثم العلماء ثم العلماء ثم الشهداء
 پسر شهیدان و او ابن ماجه بایه و است که تخصیص شفاعت باین سه گروه بجهت زیاده فضل و کرامت ایشان است و الا به اهل خیر از مسلمانان
 را ثابت است و احادیث مشهوره درین باب وارد خواهد از برای مغفرت معاصی باشد یا رفع درجات و انکار شفاعت بدعت و ضلالت است چنانکه
 خارج و بعضی تحریر بیان رفته اند ۵ باب صفة الجنة و اهلها جنت در اصل لغت معنی پوشیدن است و ترکیب این حروف برای سترو پوشیدن
 آید پس از آن نام درختان سایه دار کرد و بجهت پوشیدن و سی با تحت خود و پسر از آن نام بتان شده درختان سایه دار دارد و بعد از آن نقل کرده شد مدار
 ثواب در بهشت است و در صراح گفته جنت باغ و بهشت ۸ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 واله وسلم قال الله تعالى كفت ضاى تعالى اعددت لعبادى الصالحين انا و کرده ام من مريدگان صلح خود را ملائکین ان چیزیکه به هیچ چشم ذات الاز
 دید و لا اذن سمعت و نه هیچ گوش صفات آنرا شنیده و لا خطر على قلب بشر و گذشته با بهشت آن بردار می تواند که مراد بادل صورتهاى خوب و بناى آوازه
 و لکن ثالث خاطرهای خوش باشد فاقوا ان مشتم پس بخوانید که میخساید تحقیق و تصدیق آن این آیت را فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعین پس بنده اند هیچ ذاتی
 چیزی را که پنهان کرده شده و نهاده شده است برای شب خیزان مال خرج کنندگان از آنچه سبب نیکو حشم و آرام اوست که میت از شادی و خوشی و یا فتن مقصود و قرة مشتی است
 در بفتح قاف معنی قرار و ثبات و چشم زدن بچهره و مطنین کرد و بجانب دیگر نگر و همچنین در حال فرح و سرور سکون و آرام پذیرد و در نظر غیر محبوب متفرق و
 طفت بود و هم چنین در حال ترس و اندوه متحرک و مضطرب باشد یا مشتاق از فریغم قاف معنی هر دی و خنک و سردی چشم و لذت او در مشاهد محبوب و دریافت مقصود
 بود و گرمی و سوزش و سی در دیدن و دشمنان و در حالت انتظار و اشتیاق بطلب و لهذا ولد راقرة العين گویند و تلک در حدیث و اقصیه که حبلیت قرة عینی
 فی الصلوة باین دو معنی است چنانکه در باب فضل فقر گذشت متفق علیه ۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم موضع سوطی
 الجنة خیر من الدنيا و ما فیها حای یکتا زیاده در بهشت یعنی نیک جایی و ادنی مکان در آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و ذکر تا زیاده نبار هر چه عادت
 است که سوار چون در جایی نزول خواهد کرد تا زیاده خود را بیدار و تا علامت باشد بر آن و دیگری در آنجا فرو دنیا بد متفق علیه ۳ و عن انس قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم غدا في سبيل الله او موجه خیر من الدنيا و ما فیها یک با دادر رفتن در راه خدا یا یک شبانگاه و رفتن در راه
 بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است غدا و بفتح یکبار رفتن در راه و بضم با دادر تا برآمدن آفتاب و روزه بفتح یکبار رفتن در شبانگاه و انزال آفتاب ثابت
 و تخصیص بخنده و روزه بر سبیل عادت و مراد مطلق وقت و ساعت است اگر چه نه در با دادر و شبانگاه باشد و سبیل الله جاد و ج و طلب علم و هر چه
 آن قصد تقرب الی الله تعالی و برای خدا بود تا آنکه سفر برای طلب رزق حلال برای نفقه عیال و تحصیل صحبت و حضور در عبادت فی سبیل الله است
 و چون ذکر کرد فضیلت رفتن در راه خدا معلوم شد که ثواب آن بهشت است باین تقریب : چیزی از محاسن بهشت بیان کرد بقول خود و لوا
 امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت الى الارض و اگر باشد زنی از زنان بهشتیان ظاهر شود و فرود آید بسوی زمین لاضاءات مابینهما
 برآینه روشن کند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین است و ملاءات مابینهما نیک و برآینه پر میکند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین
 است بسوی خوشه احتمال دارد که صمیرا بنیها باج با سان و زمین باشد بقرینه مقام و تفسیرها علی ما سنها خیر من الدنيا و ما فیها برآینه سحر آزن که بر سر
 دارد و بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و او العادی و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان فی الجنة شجرة
 یسیر الی کب فی ظلها مائة عام بدستیکه در بهشت درختی است که سیر میکند سوار در سایه او یعنی در زیر شاخهای و صد سال لایقطعها و هنوز قطع میکند
 منافات آنرا و گفته اند که مراد باین شجره درخت طوبی است و نزد احمد و طبرانی و ابن عباس تفسیر باین آیه و لعل فی حاکم فی الجنة و برآینه جایی مقدار کمان یکی از شاخه
 بهشت قاف قوس و قیاس کبر قاف قاف قوس و قید قوس می قده و قاف کوشه بجز این که گویند و بفتح قاف معنی ذراع نیز آید و بهر لیکن فی در قول حق سبحانه و تعالی قاف
 گفته اند پس میفرماید جایی مقدار کمانی در بهشت خیر مما طلعت علیها الشمس و تقریب است از چیزی که طریح کرد و است باین قاف یا غروب میکند معنی از تمامه دنیا

باب صفة الجنة و اهلها الفصل الاول

و این در معنی بحال سوط است که در حدیث سابق مذکور شد عادت بر آنست که سواران یا نه می اندازد و پیاپی ده کمان متفق علیه و عیابی موسی قال قال رسول
الله صلی الله علیه و اله و سلم ان المؤمن في الجنة كخيمة من لؤلؤة واحدة مخوفة بدستیکه مسل زار در بشت خیمه است از یکدیگر و اید میان کادر
عوضها بنای آن خیمه و دیوایه و در روایتی طولها درازی آن خیمه ستون میلاشت که در فی کل فادیه منها اهل در بر کوشه از آن خیمه اهل خانه مؤمن بود که
مایه و ان الخیرین فی سبیل الله و یکران از اهل خانه که در کوشه دیگرند بطوف علیه طوف طوف میکند و میگرداند آن سلمان و در بعضی روایات المؤمن آمده بصیغه
جمع و مراد بالمؤمن نیز جنس است و جنتان من فضة آتیهما و ما فیهما و مسل زار در بشت است که از نقره است آوند ها و هر چه در آنهاست از متاع و اسباب خانه
که مناسب است بودی آن از نقره و جنتان من ذهب آتیهما و ما فیهما و در بشت است که از طلاست آوند های آنها و هر چه در آنهاست و ما بای القوم
و بین ان نظروا الی دلبهم و منیت میان مردم و میان نظر که در ایشان بود و کار ایشان پرده الادهاء الکبریاء علی وجه مکر چادر بزرگی و عظمت
بر ذات پرور و کار یعنی مجاهد های جسمانی و که در تنهای طبیعی همه از میان بر افتاده مکر پرده های جلال و کبریا و عظمت ذات مقدس و چون آن غیر بر افتد چراغ عیان بپسند
و تحقیق بیان این معنی در باب رویت بیاید فحنت عدل در بشت که محل قامت و خلود است عدل و لغت معنی قامت و این وجه جنت عدل نام
کرده اند متفق علیه و عیابی عباد بن الصامت صحابی مشهور است که در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه
و اله و سلم فی الجنة مائة درجة در بشت صد پایه است ما بین کل درجین مسافت میان هر دو پایه کابیر السماء و الارض آنقدر است که میان آسمان
و زمین است و الفردوس علاها درجه و فردوس که نام کلی از بشتهاست بلندترین آنهاست از روی درجه یعنی درجات وی بلندترین درجات صوری
و معنوی در قلموس گفته که فردوس بتانی که جمع کرده هر چه در بشتهاست از درختان ناک و جز آن و جنت الفردوس باین اعتبار نام است منها تقبلا نهاد
الجنة الاربعة از جنت فردوس مان کرده می شود و جریهای بشت که چهار اند و من فوقها لیکن العرش از بالای جنت الفردوس است عرش فاذا سلم الله
فاستولوا فردوس پس چون سوال کنید و بخوابید از خدا بشت را بخوابید فردوس را که از همه رفیع تر و بالاتر است و واه القوم ذی روایت کرد این حدیث را
ترمذی و لم یجد فی الصحیحین و بی یتم ازاد در صحیح بخاری و مسلم و لا فی کتاب التوحید و نه در کتاب جمیدی که جامع است میان صحیحین و بعضی از تشریح نوشته اند
که موجود است در صحیح بخاری در دو موضع یکی در کتاب الجهاد و دوم در باب کاف عرشه علی الماء و صحیح مسلم در باب فضل الجهاد فی سبیل الله و در بعضی حواشی نوشته
که این حدیث در صحیح بخاری مذکور است از ابی هریره با دنی تفاوت و عیابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان فی الجنة لسوقا
یا قریبها کل جمعة بدستی در بشت بازار می است یعنی جمعی است که می آید بشتیان از هر روز جمعه قهقهه یح الشمال پس میوزد با و شمال یقین شین کسر
نیز آمده با دیگر از جانب دشت راست آید چون استقبال قبله بایستد مقابل جنوب و ناکه مراد اینجا با دیت مثل با دشتال فحونی و جوههم و ثیابهم پس میرزد و می اندازد
آن با و یعنی مشک را و انواع طیب را در روی ایشان و جا جای ایشان و در بعضی روایت آمده است که آن با و داناتر و دشتا سار است بر ساندن آن مشک طیب
بجای آن که باید رسانید از فی که پده باشد یکی از شایع انواع طیب بوی کویا اشارت است بفیوض عطیات آسمانی که در محل قابل آن میرسد فیروز و اده و حسن و جمالا
پس زیاده می شوند بشتیان که در آن مجمع حاضر می آیند از روی حسن و جمال یا زیاده میکنند حسن و جمال را فیوجون الی هیلهم پس باز میگردند بسوی اهل خانه خود و
انداد و احسان و جمالا و حال آنکه تحقیق زیاده کرده اند حسن و جمال را فیقول لهم اهلوه هم پس میگویند در ایشان اهل خانه ایشان و الله لقد اذود و تخرنا
و جمالا بخدا سوگند زیاده کردید شما بعد از ما حسن و جمال را یعنی بعد از خدا شن از ما حسن و جمال را فیقولون پس میگویند بشتیان با اهل خانه خود و انتم الله لقد
اذود و تخرنا و جمالا و شما هم بخدا سوگند تحقیق زیاده کردید بعد از ما حسن و جمال را کویا که بر تو انوار و افاضت آثار آن مجلس تاثیر صحبت بابان نیز
میرسد فلان من کاس الکرام نصیب و واه مسلم و عیابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان اول ذمرة یدخلون
الجنة بدستی که در بشت را علی صیوة القملیة البدن بر صورت ماه تمامند که در شب چهاردهم می باشد در حسن و نورانیت و شکل
و منیت فی الذین یلوونهم پیرا کسانی که متصل و نزدیک می شوند ایشان یعنی عباد ایشان می آیند کاشد کوب در عیابی فی السماء اضاءه به سحر ترقوت
ستاره درخشان در آسمان از روی روشنایی غیر راه و آفتاب و درسی سوب بدست بر معنی مراد بزرگ و درسی تروعب بمنی عظیم المقدار آید قلوبهم
علی قلب جل واحد و الهای همه ایشان بر دل یکد است یعنی متفق و متحد و یکدل و یکجان و دوست یکدیگرند چنانکه فرمود لا اختلاف بینهم و لا
تباغض فیهم سبب اختلاف میان ایشان و نه دشمن داشتن یکدیگر را کل امر له منهم و جنتان من حور العین بر هر دو از بشتیان دوزن است
از حور عین حور یعنی زن سخت سفید چشم و سیاهی آن و عیابی جمع عیانی و معنی فراخ چشم اگر گویند در آخر فضل ثانی از حدیث ابی سعید یا بید که ادنی
اهل جنت با هفتاد و ده زوج باشد و بیجا دوزوجه میفرماید جوابش آنکه مراد آنست که دوزوجه باشد ازین جنس که حور العین است با صفات دیگر که ذکر کرده
و این منافات ندارد با آنکه درای این جنس زوجات دیگر باشد چنانکه می شود مغر استخوان باقیهای

برایشان
حج

بعدا
۶

ایشان از پس استخوان و گوشت از غایت حسن و صفای لطافت یحیون الله بکوة و عشیای پاک یا و میکتند فدا را صبح و شام یعنی همیشه لایسزون بیارنی شوند بل
ولا یبولون و بول نمیکند و لا یتخطون و پا نیان نمیزوند و لا یقطنون آب از دهن بی انگشت و لا یقطنون آب از بینی بی اندازند آلتهم الذی هم الذهب و الفضة
آوند های ایشان از طلا و نقره است و امشاههم الذهب و شانه های ایشان از طلا و خود بجا میروند الا لوة و فروزیه مجرای ایشان عود بند است که
بجز کرده میشود بان یعنی مجرای دنیا فروزیه آن سیمه پارا بود و بخور آن عود بخلاف مجرای بهشت که فروزیه آن همه عود باشد و خود بضم و او فروغن آتش و بفتح
آن سیمه که فروخته شود بان آتش و مجامع مجر کبریه و صیفه الت آنچه نمانده شود در وی افکار برای نهم و بفتح نیز آمده و الوه بفتح بهره و ضم آن و ضم لام و تشدید الو
عود که بخور کرده شود بدان و در ششم المسک و عرق ایشان شکست است یعنی خوشبو مانند شکست علی خلق و جعل واحد بضم خا یعنی همه بر خلق و سیرت کرد
یعنی خوش خلق و متفق و مختلط با یکدیگر چنانکه در حدیث گذشت و بر بنو بر قل دی علی صوده ابهم آدم ستون ذوا عافی السماء بر صورت و شکل پدایشان
که آدم است نصبت کرد در جانب آسمان یعنی در طول قامت کلامی جدا باشد از برای بیان صورت عباد از بیان سیرت و خلق بفتح خا نیز روایت است یعنی همه بر شکل و
صورت یکد و در حسن و خوبی موافق یکدیگر و بر بنو بر قل دی علی صورت لیسیم الخ بیان و تفسیر این قول باشد و روایت بفتح و ضم بر دو صحت است متفق علیه و عن
جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان اهل الجنة یا کون فیها و یثیرون گفت آنحضرت بهشتیان میوزند و در بهشت و میزنند
ولا یقطنون و لا یبولون و لا یتخطون قالوا گفتند و بر سید صحابه فما بال الطعام یعنی چون تقوط نمیکند و پا نیان نمیزوند حال فضا
طعام چیست و چگونه بدر میروند قال حبشوا بضم حیم و ثین هجه و مرشح کبر شمع المسک فرمود آروغ است و عرق است مثل عرق شک یعنی آروغ نیزند
و بدان هوا از معد و بدر میروند و عرق میکند و بدان ما ده رطوبتی بیرون می آید باین پنج فضل طعام بیرون میروند و یلحمون التبیح و التصدید کالتلحمون
التقص العام و اعلام کرده میشوند بهشتیان تسبیح و تحمید و ذکر الهی و میگردان لازم حال ایشان و بی خلف می آید چنان که بر وی گفته شده و شود از شفا نفس
بی خلف می آید و میروند و ذکر الهام در نفس بطریق مشا کلاست و رواه مسلم ۱۱ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
من دخل الجنة یغم و لا یبأس لیکه در می آید بهشتی است و آسایش میکند و مشوب نمیکرد و تنعم و بخت و شقت یعنی در بهشت اصطلاح است شقت نبود و بهشت
و آسایش باشد و لا یبأس بفتح تحتانیه و سکون موده از بوس یعنی مدت و شقت و لا یبأسی به و گفته نمیکرد و جاهی او و لا یعنی شباهه و فانی و ناپا بود
نمیکرد و جوانی او یعنی در بهشت تغیر و تحویل و فساد و خرابی نبود و رواه مسلم ۱۱ و عن ابی سعید و ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
قال ینادی مناد اذ انمیدوا و از دینده بهشتیان و میگوید که انکم ان یقبحوا فلا تقبوا ابداء بر سیکه مرثا راست که تذرت بایند و بیا نشوید پیش
وان لکم ان تحبوا فلا تقبوا ابداء و مرثا راست که زنده باشید پس نمیرید همیشه و ان لکم ان تشبوا ولا تقربوا ابداء و مرثا راست که جوان
باشید و پیر نشوید ابداء تشبوا کبرشین و تهر مو بفتح و ان لکم ان تنعوا ولا تنبوا ابداء و مرثا راست که راحت بینید و آسایش کنید و سخت و شقت بینید
همیشه رواه مسلم ۱۲ و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان اهل الجنة یتراؤن اهل العرف من قیوم
بدر سیکه بهشتیان می بیند اهل عرف را از بالای خود و بفتح غین و فتح راجع عرف بضم و سکون منزل عالی و قصر رفیع کماتراؤن الکوکب الدر مع الخلیف
فی الاقمن المشرق والمغرب چنانکه می بیند ستاره درخشان را که رفته است یا باقی است در کنده آسمان از مشرق یا مغرب چه ستاره دین و دو وقت
روشنتر و بزرگتر نماید و اگر در آسمان میگفت بلند می و دوری عرف معلوم میشد و لیکن معنی روشنی و درخشیدن مفهوم نمی گشت و در افق میروند و غنی متفا
میکرد و در بعضی روایات غایب بای تمثانیه نیز آمده از عذر معنی شیب و در بعضی غارب بعین عمله و زای معنی بعید و اذهب و روایت مشهور غارب
بغین هجه و باه موده از عذر معنی در گذشتن و باقی ماندن لغافل ما بینهم و این ارتفاع و بلندی بخت تفاضل و تفاوت مراتب است که
میان بهشتیان است مرتبه بعضی بلند و بعضی سبک گفته اند که بهشت را طبقات باشد عالی برای سابقان و واسطه برای مقتصدان و اسافل برای مختطان
قالوا گفتند صحابه یا رسول الله تلك منازل الانبیاء لا یبلغها غیرهم این غرف و این قصرهای رفیع که منظرهای غمزه ان خواهد بود که نمیرسد بان
منازل و مراتب غیر خطمین قال بلی فرمود بلی میرسد آن منازل و مراتب را غیر خطمین بمتاعت و محبت ایشان و الذی نفس محمد بیده و حال
امینا و الله و صدقوا المسلمین بخدا سوگند میرسد از مردان که ایمان آورده اند بخدا و راست که دست اند پیغمبران را متفق علیه ۱۳ و عن ابی
هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یدخل الجنة اقوام افئدة لهم مثل افئدة الطیث می در آید بهشت را که دهها که دل های
ایشان مانند دل های پرندگان است یعنی در خوف و بیست پروردگار و رسیدن و کرجن از اغیار چه پرندگان ترسنده تر و رنده ترین جانوران مانند پرندگان
در رزق چنانکه در حدیث در شان پرندگان واقع شده است که بیرون می آیند و اگر سوز و بر یکدیگر و در شبها که سیر و رواه مسلم ۱۴ و عن ابی سعید قال
قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله تبارک و تعالی یدخل الجنة بدرسیکه خد استعالی میگوید بهشتیان را و اندامیکند ایشان را که یا اهل

در حق جیب خود و است او داند و افضل العظیم ۱۶ و عن سالم عن ابنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم سالم بن عبد الله بن عمر
الخطاب اذا جله علما وناجيين وصادات وفتات ايشان است امام مالك گفت که بنود هیچ یکی در زمان سالم مثابه ترسلف در زهد و فضل و زهد کافی است
از وی و درشت می گفت سخن بچان بن یوسف ظالم روایت میکند از پدرش که گفت آنحضرت باب امق الذین یدخلون منه الجنة درمی نشست
که است من ازان در و در ایند بهشت ما عروضا مسیره الراكب المجدود بعزم می کرد و مشدده پنهانی در مقدار سافت سیروار است که نیک میداند و اولیا
اسپ را یا سیروار اسپ که نیک میداند و ثلثا شب یا سه سال فاضل لیضغظون علیه پسر در رستی ایشان برآیند از دحام کرده میشوند و فشار ده میشوند
برود با وجود این وسعت و پنهانی حق میگذارد منا کلهم قول تا آنکه نزدیک است که دو مشای ایشان زوال پذیرد و سوده کرده و دوا اله التمسک
وقال هذا حدیث ضعیف روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت که این حدیث ضعیف است و صالت بن محمد بن اسمعیل عن هذا
الحدیث فلم یصرفه و پرسیدم بخاری از این حدیث پرسید و ثبات آنرا و قال یخلف بن ابی بکر یروی لنا کثیرا کثرت بخاری بخلف بن یزید بن فضال عن ابي
بن ابی بکر که راوی این حدیث است روایت میکند اما حدیث منکر را و عن علی بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان
في الجنة لسوقا بدرستیکه در بهشت بازار می می است که ما فیها شری و لا بیع نیست در آن بازار خریدن و فروختن چیز را الا الصور من الرجال و النساء
که صورتهای خوب از مردان و زنان که تبدیل کرده میشوند در وی صورتهای بد بصورتهای خوب فاذا اشتقوا الرجل صورته پس چون خوش دارد و بخوابد و صورت
خوب را دخل فیها می داند و متصف میگرد و باین صورت دوا الترمذی و قال هذا حدیث خریف و عن سعید بن المسیب انه لقی باهريق
روایت از سعید بن المسیب که از کبار تابعین است که وی شکیلی بر سر او فقال ابو هريرة اسال الله ان یجیع بنی و بیعتک فی سوق الجنة سوال
میکنم خدا تعالی را که جمع کند میان من و میان تو در بازار بهشت فقال سعید فیها سوق پس گفت سعید بن المسیب آیا در بهشت بازاری خواهد بود قال نعم
گفت ابو هريرة آری در بهشت بازاری خواهد بود و اخبر فی رسول الله جزیلا و در اسپین خدا صلى الله عليه واله و متل ان اهل الجنة اذا دخلوا
بهشتیان چون در آیند بهشت را تو فیهما افضل اعطاهم نزول میکنند در بهشت و فرود می آیند در منازل بهشت بقدر علمهای خود هر کس علم بیشتر و بهتر است
دی شریفتر و بزرگتر فرود می آید در مقام دیوم الجنة من بام الدنيا بترافن کرده می شود و در این راه در مقدار روز جمعه از روزهای دنیا یعنی در روزی
که در دنیا روز جمعه بود حکم پروردگار تعالی می شود که برآید چنانکه در دنیا حکم بود که روز جمعه برآید و این اثر و نتیجی جزای برآمدن جمعه و رفتن جمعه باشد و فرود
و بهیم پس می برآید و زیادت می کنند پروردگار خود را و می در آیند در حضرت کبریا و عز و غلا و بیرون از هم عرشه و ظاهر و مودید می کنند پروردگار تعالی مرایشان
عرش خود را کتابت است از ظهور حق و تجلی او تعالی مرشدگان را و یقیندی بفتح تختانیه و فوقانیه و موحده و دال حمله با تشدید لطمه فی وضعة منج باطن
الجنة و ظاهر می شود وی جل جلاله مرهبتیان را در مرغزاری از مرغزارهای بهشت میوضع لطمه منابوس من فوس پس بنا ده می شود و مرایشان را منبرها از نور برآید
بشینند و منابوس من لؤلؤ و منبرها از مروارید و منابوس من یاقوت و منبرها از یاقوت و منابوس من ذبجد و منبرها از زرد و منابوس من ذهب و منابوس
من فضة و منبرها از طلا و منبرها از نقره و در حجب تفاوت مراتب و درجات و اعمال و افعال و مجلس ادنا هم و می نشینند فراتر و کثیر ایشان در مرتبت و
مرتبت و ما فیهم دنی و منیت و در ایشان خفیس و کمینه یعنی دنی که کفیم بمعنی اقل و کثیر در مرتبه و نسبت با علی و اکثر اراده که دریم من متصف بذات
و خاست در حد ذات که چون آن در بهشت یافت است علی کثبان المسک و الکافور می نشینند دنی در مرتبه تر بله های مشک و کافور و بزرگتر
و منبرها که اعلی در مرتبه می نشینند چنانکه جامع در صد مجلس می نشینند و دیگر بر خاک می نشینند و کثبان کاف و سکون مثلثه جمع کثیب تل یک می آیند
ان اصحاب الکرمی با فضل منهم مجلسا کما ن می بینند این قوم بر تل نشینند کان که بر کرسی و منبر نشینند کان فاضل ترند از ایشان از روی جای
و شکی که چه در بهشت بر کرسی مقام و مرتبه خود را خسی و شاکر باشد و از وی مرتبه فوق کنند و اهل و حرقت و حسرت و غیرت بنزد اگر چه میداند که او در مرتبه
فوق است و من در مرتبه ادنی قال گفت ابو هريرة قلت کفتم یا رسول الله و هل نری دنا آیا می بینم پروردگار خود را در آن روز قال نعم فرمود
آنحضرت آری می بیند پروردگار خود را و اهل تقادون فی دویة الشمس و القمر لیلۃ البدن آیا آنکس و شب می بیند در دیدن آفتاب همیشه و در
دیدن ماه در شب چهاردهم قلت لا کفتم نکت دایم قال کذلک لا تقادون فی دویة بعکم فرمود همچنین نکت نمیکنید و دیدن پروردگار خود
و لا یبقی فی ذلک المجلس و جل الاحاضرة الله محاضرة و باقی می ماند در آن مجلس مردی میگوید که کلام میکند و او را حق سبحانه و بی واسطه و کف می کند
حجاب با و اصل معنی محاضرة سخن گفتن است و روبرو و بواسطه و ترجمان حتی یقول الرجل منهم تا آنکه میگوید خدا می تعالی مردی را از ایشان یا فلان بن
فلان آنکس که یوم قلت کنذا و کنذا ایام دوا می روزی که گفتی چنین و چنین فبذا که بعضی غدا را نه فی الدنیا پس میگوید پروردگار تعالی آن مرد را بخوبی
غدا را و بعد شکلیها کرده است و دنیا و مراد نوب و حاصل است که در کتاب آن نقص عذر و بهیث است فیقول یا دجا بکم تغفروا پس بگوید نزدای

پروردگار من آید آنرا زنده و در آن کنان با حق تعالی بی‌نیازی تمام تر انبیا و اولیا و ائمه و صلوات بر علی و آله و سلم و بر سبب
فری آمدنش من در صحت من رسیده و تو این مرتبه و منزلت راغبنا هم غیظت غشیتهم سبحانه پس در آن ای آنکه بهشتیان برین حال و درین مقام باشند
می پوشد ایشان را ابروی از بالای ایشان فله طرت علیهم طبعا لیجدوا مثل دنیاهم شیا فقط پس می باد و آن ابر ایشان خوش بونی را که نیافته اند مانند بوی ابر
چیز را بر او بوی و میگوید پروردگار و کلا تعالی قوموا الی ما اعددت لکم من الکرامات باسیتید و یا سید بسوی چیزی که آماده کرده ام من برای شما از برای
و گرامی داشتن فخذوا ما اشتهیتهم پس بگیریید بر چیزی که میخواهید و خوش دارید فانی موقاد قد حفت به الملائكة پس می آید باز از برای که تحقیق کرد و
اند و از فرشتگان ما منظر العیون الی مثله و می آید و می بیند چیزی را که نگاه نکرده اند چشم با مانند آن و ندیده اند مثل آن را و لذت جمع الاذان و شنیده
اند کسبا مانند آواز و در محط علی القلوب و نکذسته است بر دلها و خاطر با مانند آن فیصل لنا ما اشتهینا پس بر دشته میشود و ده می شود برای
ما به چیزی که خواستیم و آرزو کردیم لیس یباع فیها ولا یشتري فروخته میشود در آن با ناز و نه خرید و می شود و فی تلك السوق یلقى اهل الجنة بعضهم
بعضا و در آن باطلاقات میکنند بهشتیان یکدیگر را قال گفت آنحضرت فیقبل لرجل ذو الملتمة المرتفعة پس روی می آید و مردی خداوند مرتبه بلند را
فیلقى من هو دونه پس پیش می آید کسی را که آن کس فرود مرتبه اوست و ما فیهم دنی و نیت در بهشتیان دنی و خیس و همه در حد ذات خود رفیع و عالی اند
اگر چه نسبت به بعضی فرود باشند فیروقه مایوی علیه من اللباس این عبارت احتمال و معنی دارد و مد و معنی ترسانیدن و شکفت آوردن و پر و جاول
این معنی شود که مرتبه را ندان مرد بلند مرتبه را یعنی کرده می بیند بر آن کس که دون اوست از لباس او دنی و بر جسته ثانی شکفت می آید و در عجب می
اندازد و مرد را چیزی که می بیند بر جوده از لباس علی فما یقضي اخر حیدته حق یخیل علیه ما هو احسن منه پس نمیکند و پایان سخن آن مرد که بانفس خود میکرد
یا باطل که طاقی شده او را میکرد اما آنکه ظاهر میشود و میگوید و بر آن مرد عالی مرتبه لباسی که بهتر است از لباس او که بوده است بر روی یاب بر آن کس که دون او بود
و معنی مناسب و موافق تر است بقول وی که فرمود و ذلك انه لا یبغی لاحد ان یخرجن فیها و آن ظهور لباس احسن زجت است که نمی سفر و نمی
آید و هیچ یکی را که اند و بکن کرد و در بهشت و شاید که به ناست لباس آنکس را خونی و اند و بی راه یافته باشند و شاید که آن مرد عالی مرتبه نیز لباس دیگر بهتر از
نیز پیدا شود بخودن کرد و فافهم ثم تعریف الی منا ذلنا فلقنا اذ واجنا ایترا بیکر دیم با بوی سز لای می آید ما را زنان ما فیلن مچا و اهلا
پس میگویند ما را خوش آمدید و خانه خود را آمدید و میگوید بر یکی مرد خود و لقد جئت و ان بك من الجبال افضل مما فاقدتنا علیه تحقیق آدمی تو و حال آنکه با ناست از حق
جمال فاضله و بیشتر از آنچه بدیده بودی از ما به جمال فیقول انا جالسنا الیوم و بنا الجبال و پس میگویند ما را زنان خود و در سینه ما بهشتیان کردیم امر و وزیر و کار خود را که نیکو
کنده حالما و درست کننده شکستی هاست و یحتمل ان ینقلب مثلما انقلبنا و سزاوار است میسر و ما را که باز کردیم ما نند آنچه بازگشته ایم چه هر که با اینچنین
ذاتی که شانه حسن و جمال بر تو نواز است بنشیند چرا حق و جمال نیابد و اوه التومذی و ابن ماجه و قال التومذی هذا حدیث غریب و او من
ابو سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ادنی اهل الجنة الذی له مئتا فون الف خادم مکر و فرودترین بهشتیان در
مرتبه کسی است که مراد است تا هزار خدمتکار است و اثنان و سبعون زوجة و بهتاد و دوزن است و تنصب له قبة من لؤلؤ و نر و جود و یاقوت
و بر پارده میشود برای آنکس خیمه از مراد و زبرجد و یاقوت و می شود قبة از اینها با مکمل و آراسته میشود با اینها کما بین الجاهلیة الی صنعوا سافت و
افرنی آن قبة چنانکه مسافت میان جایی بچشم رسیده و تخیه که شهریت بشام ما صفا که موضعی است و برین و بهذا الاسناد قال و بهین سنا که حدیث منکر و است
کرده شده است گفت آنحضرت من مات من اهل الجنة من صغیر او کبیر انکافی که مردند در دنیا از اهل بهشت چون در بهشت در آورده شوند از جزو
و کل یوجدون بنی ثلاثین فی الجنة که در آید و در بهشت لا ینید و ن علما ابدل زاده میشوند برسی سال همیشه و همیشه بر یک حال و سن و سال
میباشد و کذلک اهل النار و همچنین و در میان سی ساله میباشد همیشه و بهذا الاسناد قال و بهین سنا و گفت ان علیهم القیجان بر سینه که بر
بهشتیان بهجامی باشد که ادنی لؤلؤة النضی ما بین المشرق والمغرب فرودترین مرد و بر آن تا جا از روی نفاست روشن میکرد و اند چیز را که
مشرق و مغرب است از آنکس و بهذا الاسناد قال و بهین سنا و گفت التومذی اذا شتموا لؤلؤة الجنة مسلان چون خواهد فادرنو که فرزند را در
بهشت کان حمله و وضعه و منه فی ساعة کما یشتمی میباشد بار شکم می وزانیده شدن وی و عمر وی و یکاهت چنانکه میخیزد و سیل او و قال گفت
اصح بن ابراهیم فی هذا الحدیث دین حدیث اذا شتموا لؤلؤة الجنة الولد قتی که میخیزد مسلان و در بهشت فرزند را کان فی ساعة پیدا کرد
در ساهت و لکن لا یشتمی و لکن بنی ابراهیم و قال التومذی قال هذا حدیث غریب و دوی بن ماجه الواجبة و الدادی الاخرة و
کرده است این ماجه و ایت چهارم و ایت کرد و ایت و ایت خیر که قال استحق بن ابراهیم است ۲۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فی الجنة لجنه من الجوهر العین بر سینه که در بهشت است بر جوهر عین با صوات بلند میکنند و آنرا که لذت الخلاق مثلها شنیده اند خلاق

می فهم

ساقی که لباس

صاحب و تابعین بر آن متظاهر و متضادند و آن دلائل با اعتراضات مبتدعه مسکرند از ادوات و ایات آیات و احادیث را و جواب اهل حق از آن تفصیل در کتب کلامیه مذکور است و مختار آنست که رویت حق سبحانه تعالی در دنیا نیز ممکن است ولیکن واقعیت با اتفاق الا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در شب جمعه که آن وقت و بعضی را نیز در آنجا خلافت و بیان آن در ضمن شرح احادیث بیاید و این سبب یکی از سلف و خلف دیدن حق سبحانه تعالی در دنیا بصحت زبیده و از اول و شش طریقت بیچکی بدان نزقه و دعوی آن نکرده و مشایخ اتفاق دارند بر تکذیب و تضلیل بدعی آن و در آنوار که فقط شافعی است گفته هر که گوید خدا را ایمان داده باشد بچشم سری بینیم و وی تعالی با مشافهه من کلام میکند کار کرد و اگر گویند که چون رویت الهی تعالی و تقدس ممکن است و آفتی در حاشیه بصیرت چرانی نماید و نا دیدن حقیقت جراتش نکرده دیدن بقدرت و خلق الهی است و حاضریات آن نیست حق سبحانه تعالی بجهت عادت آنرا سبب ساخته و دخل داده اگر بناید می چشم توان دید اگر نماید اگر چشم کلاه بود نیز نتوان دید و اگر کسی بحد مشایخ چشم بود و وی تعالی صفت دیدن در چشم پیدا نکند نتوان دید و اگر کسی در حق بلا دشرق باشد و چشم در مغرب اگر وی تعالی بناید نتوان دید این نگار و مستعدان نگار از کفر قاری عقل و قیاس غی داشت و نظر تقدیرت باری تعالی بهم ممکن و آسان باشد و گفته اند که این تخصیص رویت بمرئیان در شب است که بعد از در آمدن آن باین دولت مشرف شوند اما در موقف حشر همه ببینند چه مومن چه کافر و کافران بعد از دیدن محبوب شوند و در حشرت ابد بمانند و صحیح آنست که سارا نیز رویت باشد چنانکه مروان و بعضی گفته اند که دیدار زنا زناگاه کاه باشد و اتمام همه و اعیان که اوقات با عام بود و بعضی گفته که زنا زنا دیدار نبود چه آنرا در پرده باشد چنانچه فرموده مقصودات فی الخیام و این قول خطا و نادرست است و عمومات مخصوص و آرد در رویت شامل است مردان و زنان و تمام جنس مرد و عجب بود چه صورت دارد که فاعله زهرا و فاعله کبری و عایشه و غیره و امثال ایشان ازین نعمت محروم و باین دولت مشرف نباشد با وجود افضلیت و کملیت ایشان از بسیاری از مردان و نیز صحیح آنست که رویت عام است بر جمیع مومنان را چه از بشر و چه از ملائکه و جن و از کلام بعضی از علمای شافعی چنان مفهوم کرده که رویت مخصوص بمرئیان بشر است و ملائکه و جن را رویت نبود و این قول نیز صحیح نیست و الله اعلم و رویت حق عز و علا در تمام نیز جایز است و در حقیقت آن رویت قلبی است که بمثال بود و حق را مثال بود و مثل و از بعضی نقل آن بصحت رسیده از امام ابو حنیفه رضی الله عنه آمده که صد بار باین نعمت مشرف شد و از امام احمد بن حنبل رضی الله عنه نیز آمده که دیدم رب العزیز را در دنیا باین رسیدم که کدام عبادت فاضلتر است فرمود تلاوت قرآن بار دیگر پرسیدم که بغم معانی یا بی غم آن فرمود بغم یا بی غم الفصل الاول عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبرین عبد الله بکلی که از کبار صحابه است گفت که گفت پیغمبر خدا انکم مستورون بکم عیافا بزیستیکه شما نزدیک است که ببینید پروردگار خود را آنکارا چشم و فی الواقع و در روایتی آمده است که قال کناجلو ساعند رسول الله گفت بودیم مانند نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فظننا انی لقد لیلنا الله برب نکریت آنحضرت بسوی ماه در شب چهاردهم فقال پس فرمود انکم مستورون بکم کما ترون هذا القمر تحقیق نمی بیند شما پروردگار خود را چنانکه می بینید این ماه شب چهارده را و این تشبیه رویت بر رویت است در انکشاف تمام یعنی دیدن شامی یا اینچنین بود که دیدن ماه را که شک و شبیه بدان راه نبود تشبیه مرئی بر بصری چنانکه این ماه در مقابل شماست و جهت است و محدود است ذات حق تعالی و تقدس نیز چنین بود چنانکه فرمود لا تضامون فجو و بینه تضامون بغم تا و تخفیف بغم مضمر و بفتح تا و تشدید بغم هر دو روایت بر وجه اول از صمیم است بمعنی ضرر و ظلم یعنی ضرر کرده نشوید در دیدن وی سبحانه باین طور که بعضی ببینند و بعضی نه باطل کند بر یکدیگر تکذیب و انکار و بر وجه ثانی از صمیم یعنی بهم پیوستن و ازدحام کردن یعنی اجتماع و ازدحام نمیکند در رویت وی تعالی از جهت کمال ظهور و وضوح چنانکه در ماه شب چهارده بخلاف دیدن ماه نو که خفای و اشتباهی دارد فان استطعتم ان لا تغلبوا پس اگر بتوانید که غلبه کرد و فرمود و عاجز و بون نکرید و صلوا قبل طلوع الشمس و قبل غروبها بر نمازی که پیش از آمدن آفتاب است یعنی نماز بار و دو نمازی که پیش از غروب خورشید آفتاب است یعنی نماز دیگر فاضلوا پس بکنید آنرا یعنی تا نوازید مواظبت بر نماز فجر و عصر از دست ندهید که مواظبت کننده برین نمازها سزاوارتر و لایق تر است بدین پروردگار تعالی که ملک شود ذات ازینجا هم میرسد آن تقدیر بک کائنات تراه و جعلت قره عینی فی الصلوة شاید آنست و چون در دنیا پرده در میان است کائنات تراه گفت فردا که پرده از میان برفاقت کائنات تراه ملک تراه کرد و جعلت قره عینی فی الصلوة بحقیقت اثبات معاینه میکند و این مقام خاصه آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و تمام نمازها را حکم همین است و تخصیص نماز با دعا و دیگر بحیث افضلیت آنها است چه اول وقت استراحت و غلبه خواب ثانی وقت کار و بار و نفعن یا زار است و از جهت شرف این دو وقت و از جهت آنکه رویت در آخرت هم بدین دو وقت باشد ثم قرار پیتر خواند آنحضرت این آیت را که و سججججد یک قبل طلوع الشمس قبل غروبها و نماز کن در حالی که حمد و ثنا گویند پروردگار خود را پیش از بر آمدن آفتاب که مراد بآن نماز فجر است و پیش از غروب آفتاب که مراد نماز عصر است و بعضی ظن و عصر هر دو مراد داشته و اول ظاهر تر است و ظاهر حدیث نیز مؤید آنست متفق علیه و صحیح صهیب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا دخل اهل الجنة الجنة گفت آنحضرت چون در آیند بهشتیان بهشت را یعقول الله تعالی میگوید خدا تعالی تویدون میثاق انید که

میخاید چیرا و غنی عظیم که زیاده کثرت را بردارد در بهشت فیهو لون پس تعجب میکند بهشتیان و میگویند القیض جوهنا آیا سفید و روشن نگردانیدی روی ما
 با فاضله حسن و جمال در غایت کمال یا با سان کردانیدن حساب خلاص گردانیدن از ورطه سیم و حجاب الهی خلنا الجنة آیا در نیار و روی ما در بهشت و قهنا
 مرالشاد و نجات ندادی ما از آتش و وزخ زیاده برین چه خواهد بود قال فی رفع الحجاب فی نظر لون الی وجه الله پس بدو شده میشود پرده پس هر یک که میبوی آتش و آتش
 اندن عالی فما اعطو شیئا احب الیه من النظر الی بطنه پس داده فشوئند بهشتیان هیچ چیز را که دوست تر بود از دایشان از نظر کردن بجاناب پروردگار منتهای
 تمام نعمتها و دیدار حق است چنانکه غایت ثمانه نعمتها و دیدار مراتب موجودات است و ملائکه خواستند آنحضرت این آیت را للذین احسنوا الحسنی
 و زیاده مرکبانی را که نیکی کرده اند جزایکی است و زیاده بر آن مراد بحسنی بهشت است و زیادت رویت حق تعالی و تقدیر و راه مسلم اگر گویند که
 صفات پرده ذات است و با اصطلاح صوفیه هرگز این پرده بر نیفتد پس بر دایقان برده از ذات چه معنی دارد و جوابش آنکه این تدقیقی از قوم در تحقیق احدیت
 ذات و تشریف او و اوجیم صفات و اعتبارات و لیکن بنای روی بر عرف است و هر که ذات را با صفات دید گویند ذات را دیده چون چهری را به بینی سفید یا
 سیاه دراز یا کوتاه متحرک یا ساکن کوئی جسم را بدیم بر چند پرده صفات در میانست آنکه فلسفی گوید بر فی اعراض است نه جوهر تدقیق با رویی است که در عرف
 آرا اعتبار نتوان کرد و بالجمله در آخرت چیزی بنماید که صادق آید و یقین کرد که خدا را دیدیم و چشم را در روی دخلی بود بعضی از عرفا گفته اند که ما یقین داریم
 که دیدن حق و دریافتن وی تعالی بدل است و چون وی فرمود که دیده را در آن دخلی باشد اما صودقا اگر میگفت که گوشش شمارا و دوش شمارا در آن دخلی
 خواهد بود نیز تصدیق میکردیم چه جایی چشم فافهم و با الله التوفیق الفصل الثانی فی عی بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم ان ادنی اهل الجنة منزلة لمن ینظر الی جنازة و اذاجد و ضمیمه و خدیمة و حوذة مسیرة الف مسنة بدرستی که کمتر
 و پست ترین بهشتیان از روی قدر و مرتبه بر آنیک کسی است که می نگرد و بجانب باغهای خود و زمان خود و کامل و مشارب طایب ناز و نعمت و مال و منال خود
 و خدمت کاران خود و سر بر پای خود که می نشیند و استراحت میکند بر آن تا مسافت هزار سال که راست باین اشیاء ناپا بر وسعت بهشت و فراخی جای آن
 و لکن مهم علی الله من ینظر الی وجهه غدوة و عشبة و کرامی تر و عزیز تر و خدا تعالی کسی است که می نگرد و بجانب ذات مقدس وی صبح و شام یعنی
 روز و شب علی الدوام یا در خصوص این دو وقت باشد و تجلی درین دو هنگام بود و چنانچه از محافل بر نماز پیش از طلوع و پیش از غروب که در حدیث سابق
 گذشت استغنی باین معنی توان کرد و از اینجا معلوم میشود که بزرگی و علو نسبت آنست که با سوامی حق و مشهور ذات وی هیچ چیز نه پروازند و توجه و التفات
 بنحیر حق زیستی بهست و دنات پایه هدایت اگر چه غیم بهست باشد هر فتواه پیر خوانند آنحضرت این آیت را و جوه یومئذ ناضرة الی دیها ناظرة و یما باشد
 در آن روز تر و تازه و خوش و غورم بجانب پروردگار خود نظر کنند و راه احمد و الترمذی و عی بن ابی ذرین بفتح ذاکر را می العقیلبی بضم عین و فتح قاف
 نام اول قیظ است بفتح لام صحابی مشهور است معدود اهل طایف رضی الله عنه قال قلت کف ابو زرین کفتم یا رسول الله اکلنا مری دبه مخلیا به یوم
 القيمة یا مری کی از مای بیند پروردگار خود را در حالی که تنهاست و خلوت دارند است پروردگار خود را روز قیامت و مخلیا بفتح میم و سکون خا که
 لام و تشدید یا و بضم میم و سکون خا و تخفیف یا و کسر لام بر دور و وایت است قال بلی گفت آنحضرت آری می بیند مری کی از شمار پروردگار خود را در حالی
 که تنها و خلوت دارند است بوی تعالی قال رسید ابو زرین آنحضرت و ما آیت ذلک فی خلقه و چیست علامت و نشان دیدن پروردگار را بیکبار
 در مخلوق قال گفت آنحضرت یا باز دین الیس کلکم یولی لقریلة البدنیت مری کی از شمار می بیند ما را در شب چهاردهم مخلیا به تنهایی مری کی
 و خلوت دارند است بوی تعالی بلی گفت ابو زرین آری می بیند مری کی از ما را باین صفت قال گفت آنحضرت فانما هو خلق من خلق الله پس منیت ماه مکرر
 مخلوقات خدا که در وی این صفت و حالت است که همه او را بیند و مری کی در دیدن منفرد و تنهاست بی هجوم و از دام و الله اهل اعظم و خدای
 تعالی طیل تر و عظیم تر است جلالت و عظمت هر دو بیک معنی است بزرگی و بزرگ شدن که از فی الصلح کی باعتبار ذات ملاحظه کنید و دیگر کی حیثیه
 صفات دوا بود و الفصل الثالث عی بن عمر رضی الله عنه قال سالت رسول الله ابو ذر گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم هل ایت ذلک یا دیدی تو پروردگار خود را یعنی در شب معراج قال خود را می آید فرمود پروردگار تعالی و تقدیر نور است چگونگی
 او را چنانکه نور و شدت ظهور را می آید از او را که و خیره کنند است ابصار او اطلاق بر ذات پاک پاری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات و الارض
 یعنی ای منورها و مظهر مایع روشن کننده آسمان و زمین و پیدا کننده آنهاست یا با وی اهل السموات و الارض و مشرک کننده الهما بندگان و بعضی دیگر
 آمده مثل نوره فی قلب المؤمن مشکوفا مصلح الایه و نور در اصطلاح اهل تحقیق معنی ظاهر بر جود و ظهور غیر خود را است بر نیجه که تقریر معنی کر که نور بتوین است و لای
 بفتح همزه و تشدید نون معنوی کیف و نورانی و بصیغه نسبت نیز و ایت است و تواند که این نیز بطریق استغنام و بکجاف همزه استغنام یا
 برای اثبات ویت بود بی استغنام و در حدیث دیگر آمده است و ایت نورانی محصل است که بجهنمی نبی رویت خلوت باشد یعنی بین نور دیدیم و

الفصل الثاني

الفصل الثالث

یعنی همانجا بود
نور است چگونگی
بینم او را

خیر کثرت و مجال دیدن ذات بنویا دیدم ذاتی را که نور است و اندک دوا و مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما ما کذب الفواد ما دای دروغ
گفت دل محمد یا محمد در چیزی که دید وی بجز آن ذات احدی است تعالی شانه دوا و نزله اخروی و به تحقیق دید آنحضرت پروردگار را یکبار دیگر قال گفت
ابن عباس در تفسیر این آیت دوا بنفاده مرتین دید آنحضرت پروردگار تعالی را و تقدس بدل خود دوبار باین طور که در آور و پروردگار تعالی بصیر اورا
و دل وی با آورد و دل اورا در بصیرت باین معنی خواه گویند چشم دل دید یک چشم سر و دید یک معنی دارد و این معنی بجهت آن گفتیم که مذنب ابن عباس
دیدن بصیرت و دیدن بدل مذنب و کلان است بر خلاف مذنب او چنانکه معلوم کرد و دوا مسلم مقصود است که ابن عباس از روایت
حق مراد دارد و جمهور صحابه موافق اویند و ایشان دو تلی و قاب قوسین او ادنی همه را باین قرب آنحضرت در شب معراج بدرگاه صمدیت دارند
و ابن مسعود و عایشه و بعضی دیگر از صحابه از آن روایت جبرئیل بصورت اصلی وی ارا ده نموده که درین شب در غیر این شب حاصل شده و در
آیات مذکوره را باین این قرب دهشته چنانکه در حدیث انیده معلوم کرد و فی ذلک الترمذی و در روایت ترمذی انجیده آمده که قال گفت
ابن عباس در تفسیر این آیت دای دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به پروردگار خود را قال عکرمه قلت گفت عکرمه گفتم باین عباس چنانکه
آوردم بروی که الیس الله يقول آیت که میگوید خدا تعالی در صفت ذات خود و منح می کند خود را باین که لا تدركه الابصار و هوید
الابصار و در معنی یا بد اورا بصیر با و و تعالی و تقدس در میا بد بصیر با پس چون قایل می نوی بدین آنحضرت رب العزت را جل جلاله قال گفت
ابن عباس در جواب عکرمه و یحیی و ای بر تو ای عکرمه ذاک آن ادراک آنکه درون ابصار مراد از انجلی بنوده الذی هو نور و قوت
که تجلی کند و ظاهر کرد و بنور خود که آن نور خاص ذات اوست چنانکه سبت و درین هنگام مفضل کرد و ادراک و فانی و ما بود شود درک انا که تجلی کند
بقدری که و فاکذبان قوت بشری ادراک می تواند کرد و اورا ابصار و نیز گفته اند که ادراک در گفت احاطه شی است بجمع حدود و نهایت او و حق سبحانه را
حدی و نهایتی نباشد ~~این~~ و عامر است از آن و قد مرای به مرتین و تحقیق دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را جل و علا
و باینکه چون نزد سدره المنتهی بود دوم چون بالای عرش برآمد و عن الشعبي قال لقی ابن عباس کسبا يعرفه لما قال که در ابن عباس کعب احبار
عرفات در روز عرفه فساله عن شی پس پرسید ابن عباس کعب را از چیزی یعنی از روایت حق عز و علا در دنیا فکبر پس تکبیر را آورد و کعب احبار بجهت
استعظام و استعجاب این سؤل ابن عباس حتی جا و به الجبال تا آنکه جواب دادند و ما کوها بر بان صدا یعنی چنان بلند تر آورد و تکبیر را که از
کوها صدا برآمد فقال ابن عباس انما بنوها ثم لم یکن ابن عباس باسیران با شمیم یعنی مشهور بعلم و فضل که ناهسته سوال کنیم و از آنچه مستحیل و مستبعد باشد بپریم
و از نزدیکان و ملازمان درگاه نبوت که به تنافضه و اقتباس علوم و انوار حضرت وی کرده ایم تا مل کن و بخشم و استعجاب و شتاب و تفکر کن در جواب که روایت حق در
دنیا فی الجمله ممکن است فقال کعب ان الله قسم دویته و کلامه بی محمد و موسی پس چون ابن عباس این را مبالغه نمود و کعب احبار بتفکر و تأمل رفت و گفت سبحان
خدا تعالی بخش کرده و روایت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی فکلم موسی مرتین پس کلام کرد و موسی دوبار یکی در وای این و دیگر بر سر که طور و آیه محلی مرتین
و دید اورا محمد دوبار و ظاهر است که کعب احبار این کلام را از روایت نقل کرد و قال مسروق گفت مسروق که شعبی این حدیث روایت از وی وارد
فدخلت علی عائشة پس در آمدم بر عایشه بعد از دیدن شایعه ابن عباس و کعب احبار و شنیدن این کلام از کعب فقلت هل لای محمد به گفتیم
بعایشه آیا دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را فقالت پرگفت عایشه مسروق لقد مکملت بشی فف له شعری ب تحقیق تحکر کردی تو ای
مسروق به چیزی که برخاست به جبهت وی موسی براندام من قلت و ویلا کفتم آیه باش و شتابی کن در انکار روایت حق ثم قوات مسروق میگوید بنظر شما
برای ثبات روایت این آیت را تقدیمای من آیات و به الکعبه تحقیق دید محمد صلی الله علیه و سلم از آیات و علامات پروردگار خود که بزرگترین آیات بودند و مقصود
خواندن آیات و بکرات که باین آیت خاتمه آن است بدلیل روایت دیگر که در آخر حدیث باید که قایل بودیم و فی فذلک فقلت پرگفت عایشه در جواب من این
تذ هب بک کجا میری این آیات تا که آن را بر روایت پروردگار تعالی حل کردی انما هو جبرئیل فیت این مرئی جبرئیل و ملا و باین آیات و نو و قرب جبرئیل
است با آنحضرت و روایت اوست جبرئیل را بعد از آن ذکر کرد عایشه چیزی چند که آنحضرت را و پس کس را ثابت نیست و اعتقاد و ثبوت آن جایزند و گفت من
انجرت ان محمد دای و به کسی که خبر داد تا که محمد دید پروردگار خود را و شرب معراج او گفتم ششیا مما امر به با خبر میدهد که آنحضرت پوشید چیزی را حاکم
و شرایح دین را از آنچه امر کرده شده بدان و موسی کرده شده است بسوی وی تا برساند از خلق او و یعلم الخمس النبی قال الله تعالی یا میند آنحضرت هیچ چیز را گفته است
الله تعالی در شان آنجا ان الله عنده علم الساعة وینزل الینب تا آخر آیت فقد اعظم القرية پس تحقیق عظیم فر کرد و انک و بسیار دروغ گفت
و لکن دای جبرئیل و لکن روایات مذکوره است که و صلی الله علیه و آله و سلم دید جبرئیل را لعمریه فی هودته الا مرتین ندید جبرئیل را و صوت خاصه وی بی تشبیه
و باره عند سدره المنتهی یکبار نزد سدره المنتهی چنانکه فرمود و تقدیر آنرا خری عند سدره المنتهی و فی الجمله و یکبار در اجاب و بفتح هزه و سکون جیم و یا تحانه یعنی

مشہور است در اسفل کی یا کوئی در آنجا است و درسی است از درہای حرم شریف کہ اورا باب الاجیاد کو نیز از جنت واقع شدن بان جانب شیخ ما در حدیث قاضی علی بن جابر
چون بن حدیث میر سیدہ امی زہرا و حال میکرد و میگفت یا شیخ عبدالحق ہای ہذہ الجبال والاکنۃ الی تروہنا کمال الرحمة و بطلیات الحق سہلہ لہ ستائۃ جناح دیدہ تحت
جبریل را و حال آنکہ مر اورا ششصد بازوست علما را در بیان مراد از انچہ اقوال است مختار است کہ مراد باجنہ قوای ملکہ است و چون در قرآن اثبات اجنہ
طایکہ را کردہ مارا اعتقاد آن باید کردہ تا مراد بدان چہ باشد و اللہ اعلم قدس لافق بہ تحقیق بستہ بود تمام کرانہ آسمان را و اہ التومذی روایت کرد و این حدیث
را بروی کہ مذکور شد ترمذی و دوی الشیخان و روایت کردہ اند بخاری و مسلم مع زیادہ و اختلاف باز یادتی و اختلاف و فی وایتہما و در روایت
شیخین انجین آمدہ کہ قال گفت مسروق قلت لعائشہ کتقم مرعائشہ را فاین قولہ پس اگر ندید محمد پروردگار خود را کجاست و برچہ محمول است قول حق
سجائہ فمدنی پسر نزدیک آمد پس فرود آمد و متعلق شد بوی فکان قاب قوسین او ادنی پس بود مقدار مسافت قرب مانند مقدار دو کمان
یا نزدیک تر از ان و تحقیق معنی این لفظ در باب سابق گذشت قالت ذالک جبرئیل گفت عائشہ کہ ان مراد است درین آیات جبرئیل است کان
یا تہ فی صورۃ الرجل بود کہ می آمد جبرئیل آنحضرت را در صورت مردی و انداتاہ ہذہ المرۃ فی صورۃ الی صورۃ و بدستیکہ جبرئیل آمد اورا
درین بار در صورت خود کہ آن صورت خاص است فسد لافق پس بست و پرکردہ کرانہ آسمان را از جنت غفلت صورت او و عن ابن مسعود
رضی اللہ عنہما فی قولہ روایت است از ابن مسعود در قول حق سجائہ فکان قاب قوسین او ادنی و فی قول وی تعالی ما کذب الفواد
ما دای و فی قولہ و در قول وی سجائہ لقد دای من آیات و ہر الکبریا قال فیہا کلما گفت ابن مسعود در تفسیر این آیات کہ دای جبرئیل علیہ
السلام دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبرئیل علیہ السلام را لہ ستائۃ جناح در حالی کہ مر اورا ششصد بازو بود متفق علیہ و فی روایت
التومذی و در روایت ترمذی انجین آمدہ کہ قال ما کذب الفواد ما دای قال گفت ابن مسعود دای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
جبرئیل دید آنحضرت جبرئیل را فی حلقۃ من ذرف در جنت جا نماز جامی سبز قد ملأ ما بین السماء والارض حالیکہ تحقیق بکردہ است
جبرئیل چیرہا کہ میان آسمان و زمین است زرف معانی بسیار دارد یعنی جامی سبز و آنچہ از دیار بقی و نکات و نیکو باختہ بود و سباط و فراش و سحاب
و دامن خیمہ و غیر آن بیاید و مناسب در اینجا معنی اول است و بعضی از آن باز و ہای جبرئیل را دہشتہ اند کہ بکثر اندید خاک کہ جامہ را و فرشتہ را کہ بکثر اند و فرشتہ
جنابین طایر بازو ہا را و سبط کردن نا برای فرو آمدن نیز کوید و لہ للبضادی و در روایتی ترمذی و بخاری فی قولہ و تفسیر قول حق تعالی لقد دای من
آیات و ہر الکبریا انجین آمدہ کہ قال گفت ابن مسعود دای دفرقا اخضر سد فوق السماء دید آنحضرت زرف سبز را کہ ستیہ است کرانہ آسمان را
تنبیہ از آنچہ گذشتہ معلوم شد کہ در روایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پروردگار را تعالی و تعدیس در شب معراج بہ ختم سر صحابہ را اختلاف
است عائشہ رضی اللہ عنہا نفی آن میکند و ابن عباس رضی اللہ عنہما اثبات آن مینماید و باہر کمی از ایشان جامعہ اند از صحابہ موافق و بعد از صحابہ تابعین و سنا
بعد ہم نیز بطریق اختلاف رفتہ و بعضی توقف کردہ و گفتہ بر بیج جانب دلیل واضح نیست ولیکن جمہور بجانب اثبات اند و شیخ عی الدین نودسی گفتہ راجع و مختار
نزد اکثر علمای کبار است کہ آنحضرت دید پروردگار خود را بچشم سر و گفته کہ اثبات آن جز بسلع انیس غیر خلیلہ السلام راست نیاید و عائشہ در انکار آن متک
بحدیث نکرده و چیزی بساع از حضرت روایت ننمودہ بلکہ استنباطی واجتہادی است از وی رضی اللہ عنہما بقول حق سجائہ فکان قاب قوسین او ادنی لیسر ان یکلم اللہ الا
و حیاء من وراہ حجاب و قول وی سجائہ لاند کہ لا بصار و جوابش آنست کہ منفی در آیت اولی کلام در حال رویت است و اما نفی رویت بی کلام
لازم نیاید و ادراک احاطہ است از نفی احاطہ نفی مطلق رویت معلوم نکرد و بعضی از علما گفته اند کہ اعتقاد درین باب بر قول ابن عباس است و متعین است کہ وی این
قول راجع بساع از حضرت نبوت گفته و روا بنا شد کہ انجین قول عظیم را بظن واجتہاد کوید و ابن عمر درین مسلم مراجعت بوی کردہ و از وی پرسیدہ کہ ہل رای محمد پر
پس و گفت راہ پس ابن عمر تسلیم نمودہ و قطعاً براہ تردد و الحار رفتہ و عمر بن راشد گفتہ کہ عائشہ نزد ما اعلم از ابن عباس نیست استحقاق و مختار اکثر از شاہج صوفیہ نیز رویت
رویت است و بحقیقت آنحضرت را کالی است و رای انہام خلق و عقول ایشان خصوصاً در شب معراج کہ اتم و اکمل است و اعلا و ارفع مقام قرب اوست
و امکان رویت حق در دنیا خود بیکبار خلا فی نیست و اگر در مقام آنچہ ممکن است او را از حصول غایت قرب و کمال حاصل شدہ باشد دیگر کجا و کی حاصل خواہد شد یا رب مکرر
بصر یا مخصوص بد آخرت و موقوف آن شاہ داشتہ باشد و نیست بر آن دلیل قاطع و با وجود حصول رویت بصری در اینجا بوجہی کہ مناسب این شاہدہ با
تواند کہ بعضی تفصیل وجہ و حالات موقوف نشادہ احزت بودہ باشد و چون کلام در مقام بر طریقیہ علم و نقل بود و ہمہ برین قدر اقتضای نمودہ اند و نزدیک
اہل معرفت و تحقیق در اینجا کلامی دیگر است و اللہ اعلم و مسئل مالک بن انس و پرسیدہ شد امام مالک عن قولہ تعالی از تفسیر قول حق تعالی فی کمال
فاظروہ رو بہا باشد و فراتر است بسوی پروردگار خود گذرندہ فقیل قوم یعقون الی ثوابہ گفته شد یعنی مرا امام مالک کہ قومی میگویند کہ مراد نظر بسوی
پروردگار است نہ بسوی ذات وی و بعضی کونیا الی اینجا معنی غمت است یعنی غمت پروردگار و افقال مالک کذبوا پس گفت

و مسلم ان الکافر لیسب لسانه الفریخ والفرسخین بدستیکه کافر برآینه می کشد زبان خود را بر زمین سه میل بی تو طاه الناس یا میال میکند زبان او را مردم رواه احمد والترمذی و قال هذا حدیث غریب ه و عن ابی سعید رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الصعود جبل من نار و صعدوه در قرآن مجید و انقشده است ساجده صعدوا بفتح صاء و کسری است از آتش بیتصد فی سبعین خوفا برآمده میشود بروی بهشت و سال و هوی بهر کذا که فيه ابد و فرد و اداخته میشود آن کافر مجنن یعنی بهشتا سال در دوزخ همیشه دواه الترمذی و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فی قوله کالمهل یضمیم و سکون هار و ابیت که دابو سعید از آن حضرت گفت در تفسیر قول حق تعالی ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یعنی فی البطون بدستیکه درخت زقوم خوراک کناه کاران است همچو مهمل می شود در شکم پس آن حضرت در بیان معنی کالمهل فرمود ای کلهو الثریث بفتح تین دردی زیت روغن مشهور و تفسیر مهمل با بریز کداخته و بزر و آب روان از حد نیز آمده فاذا قرب الی وجهه پس چون نزدیک گردانید و شد و مهمل بی روی دوزخی سقطت فوة و وجهه فیه می افتد پست روی وی در آن دواه الترمذی و عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان المحیم لیسب علی رؤسهم بدستیکه آب کرم رختنه میشود بر سر ای ایشان فینفذ المحیم حق یخلص الجوف پس در میکند آب کرم تا آنکه می پیوندد و میریزد درون شکم او فینک ما فی جوفه پس میریزد و قطع میکند چیزی که در شکم اوست حق میرق من قد میده آنکه بیرون می آید از هر دو پای و هو الصهر و امنیت صهر بفتح صاء و مهمل و سکون هاء یعنی کداختن که مذکور شده است در قول حق تعالی لیسب من فوجهم رؤسهم المحیم یصهره ما فی بطونهم و الجلود یختم میشود از بالای سر ایشان آب کرم کداخته میشود چیزی که در شکم ایشانست و کداخته میشود پوستهای ایشان یعنی تا می کشد از پوست حرارت در ظاهر و باطن ایشان نفعیاد و کما کان یترک و کداخته میشود چنانچه بود یعنی بحال خود می آید پست و احشا و یختم میشود آب کرم و می در آید در شکم و کداخته میشود آنچه در شکم است چنانکه در قرآن مجید فرموده است بدلنا هم جلودا غیرا دواه الترمذی و عن ابی امامة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قوله تعالی ابوا امره و ابیت میکند از آن حضرت در تفسیر قول حق تعالی ویسقی من ماء صدید و نوشانیده میشود دردی که ذکر او بالا فرست است از آب که زرد آب است بتجو عده در حالی که جرعه می کشد از آنکه لطف قال فرمود یقرب الی فیه فیکرعه نزدیک رده میشود و صدید بسوی دهر می رسد ناخوش میدارد آن را فاذا ادنی منه شوی و وجهه پس چون نزدیک گردانید و پوسته میشود از دهن او بریان میکند روی او را و وقت فوة و انسه می افتد پست روی فاذا اثر به قطع معاؤه پس چون می نوشد اثر باره باره میکند و دهای او را حق می خراج من دهره تا آنکه بیرون می آید از جانب پهلوی بقول الله میکید یختره تعالی و سقوطا ماء حمیما فقطع معاؤه هم و نوشانیده میشوند دوزخیان آب کرم را پس باره باره میکند و دهای ایشان را فقی و میکید و یسقی و ان یسقیوا یغاثوا بماء کالمهل و اگر فریاد کنند کافران از تشنگی فریاد می کنند که ده میشوند با می که مانند آب است با آنکه همچو دوزخ است چنانکه گذشت لیسوی الوجوه بریان میکند و برآید بلسان الشراب بدوشیدنی است آن آب دواه الترمذی و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لسل دق لنا د امرجة جدم سرق بضم سین چیزی که احاطه کند بجزئی از دیوار و جز آن سحر سر پرده و جدر جمع جدر یعنی دیوار و سراق مابد و وجه روایت کرده اند بفتح لام و رفع قاف و کسر لام و جرقاف معنی بروج اول چنان شود که بر سر پاره آتش دوزخ چار دیوار است و بروج ثانی در جزایر پاره آتش را چار دیوار است کف کل جدار مسیره اربعین سنة ستری بر دیوار مسافت هر چهل سال است دواه الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان دلو من غساق یساق فی الدنیا لانت اهل الدنیا اگر آنکه دلوئی از غساق بخیته شود در دنیا برآینه کند میشوند اهل دنیا و غساق بشهید سین و تخفیف آن زرد آب که روان میگرد و از حد با می دوزخیان و بعضی گویند اشکها که روانست از چشمهای ایشان دواه الترمذی و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قراهه الا یترک و ابیت ایشان حبار که آن حضرت خواند این آیت را که اتقوا الله حق تقاته بر میزد خوار حق بر میزدین و می یعنی چنانچه سزاوار است و راست و درست و لا تقومن الا و اتقوا و لا تقومن و غیره میگرد و حالی که شما مسلمانید یعنی مسلمان باشید تا وقت مردن و چون تقوی سبب سلامت از عذاب دوزخ است و ترک آن سبب قاری بدان ذکر کرد آن حضرت باین تقریب بعضی غذاهای دوزخ را و ابیت که در آن را وی گفت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان قطرة من الزقوم اگر آنکه یک قطره از زقوم که در حق است در دوزخ و طعام دوزخیانست قطرت فی الدنیا بکل در سراسر دنیا لا فندت علی اهل الارض معایشهم برآینه تا گرداند بر زمین یا اسباب زندگانی ایشان را فکیف بمن یکون طعامه پس چگونه باشد حال کسی که باشد زقوم خوراک و می دواه الترمذی قال هذا حدیث حسن صحیح و عن ابی سعید رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هم فیها کالکون اول آیت اینست که تنم و وجههم النار و هم فیها کالکون میوز و وزبانه میزنند و بیای ایشان را آتش و ایشان در آن آتش روی گرفته و بر هم بسته لب انداختن سوزش و کلج روی ترش کردن و بر هم بستن لبها از دندان قال گفت آن حضرت در تفسیر این آیت توفیر النار بریان میازد روی ایشان را آتش دوزخ فقلص شفته العلیا پس بر هم میچسبند و منقش میگرد

گفت پیغمبر خدا

لب زبرین او قفل از باب قفل و قلم بر آمدن سایه و بر حسب آب و جامه بعد از نشستن و حتی قبل و وسط و اسیه تا آنکه میرسد تا میان سر او و قفسه شقی
 شفته السفلی دست میگرد و در فرومی افتد لب زبرین او حتی تضرب سینه تا آنکه میرسد تا ناف و دعا و الله منی ۳۳ و عن ابي رضی الله عنهما
 النبی صلی الله علیه وآله و سلم قال یا ایها الناس اتقوا فرمود آنحضرت ای مردمان بگریزید از ترس خدا فان لم تستطعوا فقلوا یا ایها الناس اتقوا
 و نمیتوانید زینت و سلوک کرد و چنانکه صاحب خیال شوید تکلف کنید در کسین و خود را بر آن دارید و تذکر و تقوای آن احوال کنید که گریه آرد و وقت بخیر
 فان اهل النار و یسکون فی النار پس بدستیکه دوزخیان میگردند در آتش حتی تسبیح و موعظه فی وجوههم تا آنکه روان میکردند اشکهای ایشان در دنیا
 ایشان کانه جلاول گویا آن اشکها جویبار خرداند حتی تنقطع الدموع تا آنکه سیری میشود و اشکها تسبیح الدموع پس روان میکردند و خونها قطر حبهون
 پس ریش میشود و چشمها یا ریش میکند و خونها چشمها مافلان منفا از بیت فیها لجوت پس اگر گشتیها رانده شوند در اشکهای ایشان که روانست بر آینه
 میکردند گشتیها در وی دوا فی شرح السنه ۱۴ و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم یلقی علی اهل
 النار و الجحیم انداخته میشود و دوزخیان کرسکی فیعدل ما هم فیه من العذاب پس برابر میکرد عذاب کرسکی چیزی را که ایشان در آن عذاب آتش
 دوزخ و ازینجا معلوم شود که آتش کرسکی با آتش دوزخ برابر است فیستغیثون پس فریاد میکنند از آلم کرسکی فغیاثون بطعام من ضریع پس فریاد
 رسی کرده میشود از ضریع که نام کیا بی است خار و ارچین خشک کرد و لا یسمن و لا یغنی من جوع فریاد میکردند و بی نیاز میکردند از کرسکی فیستغیثون
 بالطعام پس باز فریاد میکنند بطعام فغیاثون بطعام منی غصه پس فریاد رسی کرده میشود بطعام کلوا کما اثمنا پس فریاد میکردند و این اثمنا کلوا
 یحییون الفصص فی الدنیا بالشرب پس باید می آید که ایشان میبوندند که میگذارند غذا جایی که گیران بنوشیدند فیستغیثون بالشرب پس باز
 فریاد میکنند باب فیرفع الیهم الحمیم پس بر دشت میشود بسوی ایشان و داده میشود آب گرم بکلا لیب الحمدید با نهیهای سر که فی الصراح کلوا کلوا
 بفتح و الضم ا ه کلا لب جماعت فاذا دنت من وجوههم شوت و وجوههم پس چون نزدیک می آید از رویهای ایشان بریان میسازد و رویهای ایشان
 فاذا دخلت بطونهم قطعت ما فی بطونهم پس چون می در آید شکمهای ایشان را پاره پاره میکند چیزی را که در شکمهای ایشان است فبقولون ادعوا
 خیرة جحیم پس میگویند دوزخیان دعا کنید ای خازنان دوزخ و نگاربان آن و بخوابید از پروردگار تعالی که سبک کرد و اندکی روزی عذابا فبقولون پس میگویند
 خازنان دوزخ انک تاتیکم و تسکرم بالبنات ایانبو که می آمدند شمارا پیغمبران شما بمجرات و دلائل روشن قالوا بل میگویند دوزخیان آری که
 ما پیغمبران مجرات ولیکن ما کراه شدیم و ایمان نیار و دیم قالوا میگویند خازنان فدعوا دعا کنید اما امید اجابت نیت زیرا که وما دعا الکما
 الا فی ضلال نیت دعای کاfran کرد که آری و زیان کاری و بی فایده کی قال گفت آنحضرت فبقولون پس میگویند دوزخیان بیکدیگر یا میگویند ملائکة یا ایها
 ادعوا ما لکم انما نید مالک را که دوزخ حواله اوست فبقولون پس میگویند یا مالک لیقض علینا دیک ای مالک باید که بمیراند ما را پروردگار تو قال
 گفت آنحضرت فحبیبهم انکم ما کونن پس جواب میدهد مالک ایشان را که بدستیکه شما در نک کنند گانید در دوزخ و برآمد فی نیستید از آن قال الاحمق
 گفت احمق که راوی این حدیث است ثبوت ان بین دعاهم و اجابة مالک ایاهم الف عام خبر داده شد من که میان خواندن ایشان مالک را
 و جواب دادن مالک ایشان را هزار سال و تا هزار سال منتظر جواب مالک میباشد و عذاب میکند قال گفت آنحضرت فبقولون پس میگویند ادعوا دیکم
 بخوانید پروردگار خود را و بخوابید از وی نجات خود را فلا احد خیرا من ربکم زیرا که نیست هیچکس بهتر مرثا را از پروردگار شما فبقولون و بنا غلبت حلینا
 شقوتنا پس میگویند ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما بدبختی ما و کنا قوما ضالین و بودیم با قوم گمراه دنا اخرجنا منها ای پروردگار ما بیرون آرا از آتش
 فان عدنا فانا ظالمون پس اگر باز نیکر دیم بکفر پس با ظلم کنند گانیم بر نفس خود قال گفت آنحضرت فحبیبهم احضوا فیها پس جواب میدهد پروردگار تعالی
 ایشان را و در شویید و بر کردید در آتش چنانکه مکان روند و اصل خساراندن سک و بر کشتن اوست از پیش و لا تمکون و سخن نمکنید و هیچ نگویند ما در دفع خدا
 از خود که هرگز آن دور شد فی نیست قال گفت ضد ذلک یشوا من کل خیر پس زان نو میپوشوند از هر نیکی خزنه را خوانند سودمند نشد و از مالک
 درخواست نمودند که بمیراند ایشان را پروردگار تعالی فایده نکرد و بدرگاه حق تعالی تضرع و ازاری و اعتذار نمودند قبول نیفتاد و بیکجا روند و پیش که
 مالند و عند ذلک یاخذون فی الزفر و زرد آن بنیاد میکند در ناله و فریاد و زفر اول فریاد خرا گویند چنانکه شقی آواز آخر ازنا و الحسرة و الویل
 و در دین خزدن و آه و وایلا کردن قال گفت عبد الله بن عبد الرحمن که یکی از روایات این حدیث است و الناس لا یوضون هذا الحدیث و مردم
 رنج نمیکند این حدیث را و نیز ساند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و موقوف میبند بر ابی الدرداء و قول در میبارد و لا بد این حدیث را در هر جماعت بخیرت برساند
 یا زنا تدرین جنای قیامت گفت کوی دوزخیان فریاد از حضرت نتوانی انت دوا و التومنه ۱۴ و عن النعمان بن بشیر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم یقول ان الله تکر النار و النار و فرمود ترا سیم شما از آتش و دوزخ ترا سیم شما از آتش و دوزخ شما را بنی بر میگردانم فانی یقولها پس

الجنة فإلى لا بد خلقها لضعفاء الناس وكفت بهشت چه شد مرا که در نمی آیند و من مکر ضعیفان و مسکینان از مردم و سقطنهم و افادگان از چشم مردم و سقطنهم بفتحین متاع روی و ناکار آمدنی را که نید و این بهشت بار کثرت و غلب است و الانبیا و رسل و ملوک و علما نیز داخل آن باشند و بپردازند
 از ضعیفان اهل خضوع و له و تواضع کنندگان برای خلق و خوار دارندگان نفس و ماقاط از نظر عت باز و خود دارند و غنیمت کسب و عین محبه و تشدید را و در نمی آیند
 اما مکرر گویان و فریب خوردگان و ساده دلان چنانکه واقع شده است اکثر اهل الجنة طلبه قال الله تعالى الجنة كفت خدا تعالی بر بهشت را انعامات
 و حقی نیستی تو مکرر محبت و محل آن ارحم بلك من اشاء من عبادي رحمت میگویم به کسی را که میخواهم از بندگان من محال للنا و انعامات عذاب
 و کفت خدا تعالی تراش و دوزخ را نیستی تو مکرر محل و جای عذاب من اعد بلك من اشاء من عبادي عذاب میگویم به کسی را که میخواهم از بندگان من
 و لكل واحدة منكم ما ملؤها ثم سبى را از شما پری اوست یعنی هر یکی را بر یکدیگر و نام ببردم فاما الناد و فلا تمتلئ اما انش و دوزخ پرمیشو و حتی یضج الله جل و
 ناکامی شد خدا تعالی بای خود را نقول قط قط کثافت و سکون هامی که یه آتش و دوزخ پس پس پس بار و اطلاق رجل بر حضرت حق سبحان از تشابهات است
 چنانکه بدو عین و وجه و حکم تشابهات که در قرآن مجید و حدیث آمده است که اعتقاد کنند که آنچه مراد است بدان حق است و در کیفیت آن نیفتد و سبب اسلم نیست
 و بعضی از آنها دلیل کنند با آنچه مناسب ذات اقدس است تا سویم تشبیه کرد و فمنا لك تمتلئ پس در اینجا و در وقت پرمیشو و ویزوی بعضها الی بعض
 و جمع کرده میشود و کرده میشود و بعضی اجزای آتش بسوی بعضی یعنی تنگ کرده میشود و فرام می آید فلا یظلم الله من خلقه احد پس ستم نمیکند الله تعالی از خلق خود
 هیچ یکی را که گناه نکرده کسی را در دوزخ و در آرد و جماعه را پیدا کند که دوزخ را با ایشان پر کردند و مرا و ظلم از روی صورت است و الا اگر بی گناه هم در آرد و کیفیت
 ظلم باشد هر که تقصیر در ملک خود کند ظلم نبود اما وی تعالی بصورت تیر ظلم نکند و اما الجنة فان الله یفنی لها خلقا و اما بهشت پس بدرستی که خدا تعالی
 پیدا میکند برای وی خلقی جدید را که بی سابقه عمل ایشان را بهشت در آرد و فضل و رحمت اوست که بی گناه به دوزخ نبرد و بی طاعت به بهشت در آرد و متفق علیه
 و معن انش رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا قول الجنة یلقى فیها همیشه است دوزخ باین صفت که انداخته میشود و در وی بعضی حرم
 انش و نقول هل من مزید و میکوید دوزخ آیا هست هیچ زیادتی یعنی پرمیشو و پس نمیکند از طلب زیاد و حق یضج و با العزة فیهما قدسه تا آنکه می شنود
 حق تعالی که خداوند عزت و قهر و غلبه است در وی قدم خود را فیزوی بعضها الی بعض پس هر دمی اینقبض میکرد و بعضی اجزای دوزخ بسوی بعضی تنگ
 میکرد و فقول قط قط پس میگوید پس پس بعزتك و کرمك سو کند بعزت تو و کرم تو که پر شد و لا یزال الجنة فضل و همیشه است و بهشت وسعت
 و زیادتی حتی یفنی الله لها خلقا تا آنکه پیدا می کند خدای تعالی برای بهشت خلقی را فیسکنهم فضل الجنة پس هر یکی میکند آن خلق را در زیادتی
 و وسعت بهشت متفق علیه و ذکر حدیث انش و ذکر کرده شد حدیث من که در اول و این کلام است که حضرت الجنة بالمکاه و فکنا بابل و فکنا
 الفصل الثاني عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه و سلم قال لما خلق الله الجنة قال لجبرئيل حين يراها و خدا تعالی
 بهشت را گفت جبرئیل را اذهب فانظر اليها بروی نظر کن : بوی بهشت که چه جمیل و لطیف آفریده ام از آنرا فذهب فنظر اليها پس رفت جبرئیل
 پس نظر کرد بسوی بهشت و الى ما اعد الله لاهلها فیهما و نظر کرد بسوی چیزی که آماده کرده است خدا تعالی بر بهشتیان را و در آن فرجاء و جبرئیل
 پسر آید جبرئیل در حضرت حق فقال ای رب پس گفت جبرئیل ای پروردگار من و عزتك لا یمنع لها احد بعزت تو سو کند و صفات بهشت
 را بسجلی الا دخلها مکرر که در آید او را یعنی طبع میکند در و آمدن از جهت حق و بهجت و می مقصود بیان کمال خوبی و لطافت بهشت است چنانچه هر یک
 از اخواب که در آید و حقها بالمکاهه پسر کرد و الله تعالی بهشت را بسجلی و مشاق امر و نبی و محیط کرد و ایند از آیه بهشت تا هر که در بیجا
 و مشاق نر آید بهشت نزد فقال یا جبرئيل اذهب فانظر اليها پسر گفت حق تعالی ای جبرئیل بروی نگاه کن بسوی بهشت یا مکاره که محضوف
 شده فذهب فنظر اليها پس رفت جبرئیل پس نگاه کرد و بدان فرجاء پسر آمد فقال ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا بدخلها
 احد ای پروردگار من سو کند بعزت تو تحقیق ترسیدم من که در نیاید بهشت را بسجلی مقصود بیان شدت تحالیف شرعیه و صعوبت وصول به جنت است
 قال کفت آنحضرت فلما خلق الله الناد پس مکرر که پیدا کرد خدا تعالی آتش و دوزخ را قال کفت خدا تعالی یا جبرئيل اذهب فانظر اليها ای جبرئیل بروی
 نظر کن بسوی آتش که چه فظیح و شنیع آفریده ام قال فذهب فنظر اليها کفت آنحضرت پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش فرجاء پسر آید جبرئیل فقال ای رب
 و عزتك لا یمنع لها احد فیدخلها پس رفت جبرئیل ای پروردگار من سو کند بعزت و جلال تو نمی شنود صفات آتش و دوزخ را بسجلی پس فرجاء که در آید یعنی بغایت
 فظیح و صیبا آفریده محضها بالشوات پس کرد و در محاط کرد و ایند از آتش تعالی بشوات نفس و نهم شمای طبیعت از فظ و محاصی ثم قال پسر گفت
 یا جبرئيل اذهب فانظر اليها ای جبرئیل بروی نظر کن بسوی آتش قال کفت آنحضرت فذهب فنظر اليها پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش یا جبرئیل
 شوات فقال ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا یبقی احد الا

لوددت الخافذ ذهب علمه بر آینه دوست میدارم که ناله میرفت و من بنی بنی خاتم محمد بن قاسم را تا قبل از بیرون در سینه محضرت رسول خدا ص و بود که
 ناله که نیت پس شخصی آمد و خبر کرد که ناله تو که نیت است و ریاب پس برخاست و می رخصی الله عنه بکلمه خروست و پشیمان شد که چرا بر خاستم و از فرای محبت
 شریف آنحضرت و حقایق و علوم که در آنجا مذکور میشد محروم شدم و دواء الجادوی ۲ و عیسی علیه السلام فیما دسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم مقاما گفت امیر المؤمنین ع که ای ایتا در میان ما ازجت ما و موعظت ما آنحضرت ایتا دینی و مقام ایتا دن یعنی خطبه خواند فاجبرنا ان بدنا
 الخلق بر خبر و اما از آنجا که فرشتی حتی دخل اهل الجنة منا فطم و اهل النار منا فطم تا آخر و ز قیامت که در اینده پشیمان بهشت را و دوزخیان
 دوزخ را یعنی احوال مبدار و معا و از اول تا آخر همه را بیان کرد و حفظ ذلك من حفظه یا و دار و آنرا کسی که یاد گرفت و بعد از یاد گرفتن فراموش نکرد و نویسنده
 و یاد ندارد کسی که یاد گرفت و بعد از آن فراموشی کرد و حاصل معنی آنکه بعضی یاد دارند و بعضی فراموشی کردند و دواء الجادوی ۳ و عن ابی
 هريرة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم يقول می گفت ان الله كتب کتابا قبل ان یخلق السموات و الارض
 ان رجلی سبقت غضبی بدستی که خدا تعالی نوشت کتابی را پیش از آن که پیدا کند آسمان را و زمین را این نوشت که هر بانی من پیشی کرده است خشم را
 لغو مکتوب عنده فوق العرش پس این کتاب یا این قول نوشته شده است و نزد اوست بالای عرش و معنی سبقت رحمت کثرت ظهور آثار رحمت و
 شیوع و شمول آن تمام مخلوقات را نسبت بغضب که خبرگاه کا هبی در مواد مخصوص نباشد چنانکه و قرآن مجید میفرماید که ان عذابنا یصیب بهمن اشارة
 رحمتی و رحمت کل شیء فرمود بدستی خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که میفرماید و رحمت من در گرفته است هر چیز را متفق علیه ۴ و عن عائشة عن رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم خلفت الملائكة من نور پیدا کرده شده اند فرشتگان از نور فی القاموس نور و روشنائی یا شاع آن و مراد اینجا جبر بر معنی و
 تحقیق معنی نور از آنچه در تفسیر کریمه الله نور السموات و الارض گفته اند باید حجت و امام غزالی در کتاب مشکات الانوار استقصاء آن کرده و ما نیز در رساله جدا
 از ترجمه کرده و چیزها بر آن فرود آورده ایم و خلق الجن و پیدا کرده شده است جان که معنی جن است یا در جنیان چنانکه آدم مرشبر راست میگوید من ناد
 از زبان آتش آئینه بدو گذرانی نهایت و ما سج در اصل لغت معنی مضطرب و محتط است و بیضاوی گفته ما سج صاف از دغان و من نار بیان اوست و عوفی
 آنچه در صحاح و قاموس میگوید ما سج من نار آتش بی دغان و نیز بیضاوی گفته است مراد بنور جوهر معنی است و آتش نیز همچنین است چنانکه روشنائی و میگوید و ما سج
 است و چون حندب و مصفا شود محض نور ماند و چون پس رود و عود و سجالت صلی نماید نور او منطفی گردد و دغان صرف ماند یعنی فرق میان فرشته و جن است
 و خلق آدم و ما وصف لکم و پیدا کرده شده است آدم از آنچه بیان کرده شده است برای شما و قرآن مجید یعنی آنرا که کل دواء مسلم ۵ و عن ابن عباس
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لما صور الله آدم فی الجنة تركه ما شاء الله ان یتركه و متبکمه پیدا کرد خدا و تصویر نمود آدم را در بهشت
 ظاهر این حدیث آنست که خلق و تصویر آدم در بهشت است و حال آنکه اخبار متظاهر است در آنکه خلق و تصویر وی در دایه همان است که در میان که قضا
 است و بعد از آن تسویه و تفرغ روح به خست بر زمین ذکر فی الجنة اینجا باعتبار عاقبت حال اوست فافهم و نورش پی گفته که کمان آنست که ذکر
 فی الجنة سهواست از ناو می و راست نشیند بر بر تقدیر چون آدم را پیدا کرد و در سجّل بللیس بطیف به بضم یا پس گشت البلیس که نزد یک می آمد آدم فی
 الظاهر فرود آمدن بجزیری و نزد یک شدن بنظر ما هو در حالی که نگاه میکند البلیس و می بیند که چیت آدم و چه حال دارد و چه طور است ترکیب وی فلما و آه البلیس
 عرف انه خلق خلقا لا یتما لك پس چون دید البلیس آدم را با واک شناخت که وی پیدا کرده شده است پیدایشی که مالک نفس خود نمیشد و نمیشد نگاه
 داشت خود را از کرسنکی و شهوات یعنی پس خوشحال شد البلیس و کمر امید بربت و در ضلال وی دعاء مسلم ۶ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم اختلن براهم النبی و هو ابن ثمانین سنة بالقدم ختنه کرد و ابراهیم پیغمبر و حال آنکه فی شتا و سال بود و در وایتی هذوت
 سال بقدم و بفتح قاف و تخفیف و ال تیشه در و ذکر و بتشید نام موضعی است بشک و در مختصر بنای گفته که تخفیف و تشید نام موضع است و بعضی گفته اند
 که بتشید و تخفیف معنی تیشه است و توده پستی گفته که قدوم تخفیف ال است و نام موضعی است از شام و بعضی ز محمد بن بشید میخوانند و آن خطاست و بعضی
 مردم کمان میرند که ختنه کرد و بقدم که ترشیده می شود بدان چوب قان غلط است و بیشتر کمان من است که لفظ بتشید است متفق علیه ۷ و عند قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن با ابراهیم الا ثلاث کذبات و دروغ گفت ابراهیم که سه دروغ و آن نیز باعث تبارظا بر است و نظر
 بمقصود همه راست اند اما رایج که بنار بی است در وقت صفر بود که در وقت مکلف بود کذا قیل و کذا بات بفتح کاف و ذال است جمع کذب بر وزن رکبه که جمع
 وی را کعالت و بفتح کاف و بکون ذال نیز گفته اند فتنین منهن فی ذات الله و دروغ گفتن آنست که دروغ دروغ خداست یعنی برای خدا و امر و طلب
 رضای او است که در آن نفع برای نفس خود نیست و مقصود توحید و تشریح حق بود و در ثلاث که خدا تعالی است اگر چه آن نیز برای خداست اما دروغی نفعی برای نفس
 وی نیز حاصل است و بعضی گفته اند که مراد بذات الله و قرآن است که صفت حق است و قایم بذات و می خافیم قوله فی مقیم یکی قول وی علیه السلام

است انی سقیم بدرستی که من بایم این در آنجا گفت که قوم آ و در اینجا شای عید خود طلبیدند و وی زنت و عذر کرد که من بایم این بظاهر دروغ نماید که وی بیارنود و اوایل
و آن است که مراد انصاف است بقیم فی الجمله در زمانی از من پس ایام کرد و بلفظی که ظاهر در سقم است در حال و بعضی گفته اند که در و هم انداخت که وی استدلال کرد بآیات
علوم نجوم که بیاورده شد چنانچه از سیاق آیت معلوم می کرد و آن را داشت که دل من بهار و بد حال است بسبب کفر شما و نیز اگر صحت را تفسیر کنند بسلامت جمیع قوی
و صدور افعال آن بر وجه سلامت و سقم بآنکه اینچنین باشد هیچکس نیست که خالی از سقم باشد مگر کسی مزاج وی بهیچ وجه معتدل باشد و آن را در وقوع بلکه معدوم الوجود است
صاحب مقام عالی شاه ابوالمعالی باین ضعیف در نصیحت با عذار از خواندن مردم مجالس میفرمود که اگر مردم شوش دهند و طلبند سخن ابوالمعالی خلیل الرحمن درین باب
کافیت که انی سقیم و این بیت از خود انشا فرمود اگر ترا بتا شای عید خود طلبند خلیل و جوابی بگوید که بایم و قوله دوم قول است بلفظه کبیر هم
چون وی علیه السلام غایبانه ایشان بنان ایشان را شکست پرسیدند که تو کردی این کار را بخدایان یا ای ابراهیم فرمود بلکه این بت که کلان است میان ایشان
وی کرد این نیز وی صادق نیست ولیکن تاویل وی آنست که باعث بر بت شکستن مرا این بت کلان شد که تمیز و تقطیع وی مراد غضب و شورش آورد و بعضی
است بآنکه کسی که قدر نیست بر دفع ضرر نفس خود لایق نیست که او را بر پرستند و قال و گفت آنحضرت بینا هو ذات یوم و سابق این بیان صدور کذب و نالیه است
از ابراهیم که میگوید در آثای الهه ابراهیم و ساره تخفیف را که زوجه وی بود در هجرتی که ابراهیم کرده بود بشام میفرستند اذاتی علی جبار من الجبارون ناکه
امد ابراهیم ساره و گذشت بر تنگبری از متکبران که نام وی صادق ابن صادق و او از قطیان بود فقیل له از ههنا دجلا معه امرأه کفنه ثم رآه
جبار را یعنی خبر رسانیدند بوی که در اینجا مردی آمده است که با وی زنی است من الحسن الناس از بهترین مردم در حسن و جمال فادسل الیه پس کن فرستاد آن جبار بوی
ابراهیم فساله عنهما پس پرسید انکس ابراهیم را از حال ساره من ههنا که گیت این زن که با بت قال اختی گفت ابراهیم که این خواهر من است این بظاهر دروغ
است که ابراهیم گفت و توجیه و تاویل این بیاید فاتی ساره پس آمد ابراهیم ساره را و تعلیم کرد او را حیل در استخلاص وی از شر آن جبار فقال لها پس گفت ساره
ان هذا الجبار اذا عیلم انک امواتی یغلبنی علیک بدرستی که این جبار اگر بداند که تو زن منی غلبه میکند مرا بر تو و ترا از من می ستاند فان سالک فاخبریه
انک اختی پس اگر پرسد ترا پس خبر ده تو او را که تو خواهر منی فی الاسلام در دین مسلمان یعنی نیست کن اخوت اسلام را و این راست است زیرا که لیس علی
وجه الامراض مؤمن غیری و غیری نیست بر روی زمین هیچ مسلمان فی جنس و جز تو و این بیان واقع است که در آنوقت یکس دیگر بوی بیان نیارده بود و
بنت عم ابراهیم بود و این توجیه دیگر است برای صدق هذا اختی و شاید که اقتضا بر ابراهیم بر اخوت اسلام از بت شرف و اصلت این نسبت است و میگوید که چرا
ابراهیم گفت که این زوجه من است و حال آنکه زن را از دست مردی کم می ستاند و نیز ظالم چه باک دارد زن باشد یا خواهر میگوید و جابش آنکه عادت آن ظالم بر آن رخ نموده
که زن می گرفت ز خواهر را و نیز وی محسوس بود در دین محسوس اگر خواهر بود برادرش اختی و اولی است بر وی از غیر وی پس خواست ابراهیم که چنگ در زند بپوشد آن ظالم با وجود
آن وی رعایت دین خود نکند و مقدمه کرد که رفت و بر او این اعتراض میکند که دین محسوس از زرا داشت آمده است و وی خود متاخر است از ابراهیم و جواب میگوید
که دین محسوس قدیم است ولیکن زرا داشت آمد و خرافاتی چندان بر بت زیاده کرد و فادسل الیه پس فرستاد آن جبار کسی را بوی ساره و طلبید او را فاتی
ها پس آورده شده ساره نزد وی فام ابوهم یصلی الیه ای ابراهیم تا نماز کند و مناجات کند بر پر کار خود و وی بدو آرد تا این و رطوبات یاد دعا
مقر بان درگاه است که چون باند و بی در مانند بنماز در آیند و عادت شریف پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نیز همین بود فلما دخلت علیه ذهب یقناها
بیده پس وقتی که فامه ساره بر جبار خواست که دست اندازد و وی دیگر و فلفظ بلفظ مجبور پس گرفته شد آن جبار یعنی باز داشته شد بقدرت الهی از جبارستان
ساره یا گرفته شد بگناه وی و عقاب کرده شد بر آن یا بهیوشش گردانیده شد و هر سه معنی تفسیر کرده اند این لفظ را و در روایتی اخذا تبشیر از ناخیزانده
است یعنی گرفته شدن دل شخصی با فنون یا سحر چنانکه باجم و حایر کرد و واخذه بضم افون ساحر را گویند و ویوی فلفظ و روایت کرده شد بکامی فاخذ فلفظ بضم نین
معجزه و تشدید طاهر بر بنای مجهول یعنی خفه کرده شد و گرفته شد راه نفس بروی تا آنکه شنیده شد از خلق وی آواز چنانکه در خواب کسی آواز میکند که اگر غلطی گویند حتی
دکض و جله تا آنکه حرکت کرد و پاهای خود یعنی پاهای را بر زمین میزد و میکشید چنانکه کسی را سحر میکنند یا جن بگیرد فقال ادعی الله لی پس گفت جبار یعنی ساره
دعا کن خدا را برای من تا خلاص گردانم از این بلا و لا اضربک و زیان منیر ساختم ترا و منیکم ترا فدعت الله پس دعا کرد ساره خدا تعالی را فاطلق پس را
کرده شد آن جبار از بنان بلاهت و لها الثانیة پیر دست اندازی کرد و بگرفت ساره را اگر ت دوم فاخذ مثلها پس گرفته شد مانند گرفت نخست او آمد
بلکه سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا اضربک فدعت الله فاطلق فدعا بعض حجه پس خواند آن جبار بعضی از پرده داران سرای خود را حجه بفتحت
جمع حاجب چنانکه طلبه و طالب فقال انک لم تاتخینا انما کنت بدرستی که تو بنا و فری نزد من آدمی را انما اتیتی بشیطان بنا و روی تو مکر شیطانی
را شیطان نام هر کس که مکر و است جن باشد یا انک کذا فی القاموس و طیبی گفته مراد اینجاست و این قوم از جن بسیار میترسیدند فاخذها
هاجر پس خدمتکار گردانید برای ساره با جبر و انجیم جیم یعنی دای بخشد که نام او حاجر بود میگویند نام مادر اسمعیل است غلبه السلام و ابراهیم را ازینا

فرزندی نمی شد پس ساره هاجر را بپایم بخشید و گفت امید است که ترا زوی فرزندی شود پس اسمعیل شد و ابراهیم در آن تاریخ صد ساله بود و در آخر از ساره نیز اسحاق
 علیه السلام شد فاطمه و هوقا ئیم ریحلی پس آد ساره نزد ابراهیم و حال آنکه ابراهیم آیت ده نماز میکرد و فاطمه و هوقا ئیم مهمی بفتح میم و سکون با و فتح تخانیه پس
 اشارت کرد و بپست خود که چه حال داری و چه شد قالت و دال الله کذب الکاف فی نحوه گفت ساره باز کرد و ایند خدا تعالی بد کالی آن کافرا در پیش سینه
 وی یعنی بد اندیشی و می هم بوی بازگشت و با من سرایت نکرد و زیا فی نرسید و اخدم هبلو و خا دم کرد و اینده است هاجر قال و هیره نلک ملک بانی ماء
 السماء گفت ابو هیره آن هاجر در شامت ای سپران آب آسمان این خطاب به سپران اسماعیل علیه السلام و بهاء السماء تعبیر کرد از جهت طهارت ایشان
 و آب آسمان مثل است در طهارت چنانکه میگوید نید ظان از آب آسمان پاک تر است و بعضی گویند اشارت کرد بان به بیرون آوردن چشمهای زرمز به تقرب اسمعیل و
 آن ای است از آسمان قدس و طهارت برآمده و بهر فیضی که در زمین پیدا میشود صالح تعالی از آن آسمان میفرستد و بعضی گفته اند که این خطاب بالنصار حضرت
 است زیرا که ایشان اولاد عامر بن حارثه از زوی اند و وی لقب بهاء السماء بود زیرا که قوم وی طلب باران میکردند بوی و بعضی گفته اند مراد عسب همه و نام
 کرد ایشان را بدان زیرا که ایشان پیروی میکنند باران را و معیشت میکنند در هر جا که باران است و اگر چه نام عرب از بطن هاجر نیستند ولیکن تغلیب کرد اولاد اسمعیل
 بجهت شرف و غلبه ایشان و بعضی میگویند این معنی است بر آنچه مشهور است که همه عرب از اولاد اسمعیل است قد بر موقوف علیه ۸ و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم نحن اهل بالشک من ابراهیم گفت آنحضرت ما نر او از تریم بشک آوردن از ابراهیم علیه السلام اذ قال د ب ادنی کیف تخی المؤمن
 وقتی که گفت ابراهیم ای چور و کار من بنما که چگونه زنده میکنی مرد بار و سبب در و این حدیث آنست که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولد مؤمن قال بلی و کن
 لیطمئن قلبی گفتند طایفه از صحابه شک آورد و ابراهیم نه پیغمبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما نر او از تریم بشک از ابراهیم و ظاهر این عبارت در اثبات
 شک است مر ابراهیم را و منقض شریف خود را و حال آنکه هر دو محال است چه عرض شک مر انبار ا صلوات الله و سلامه علیه جمیع که اول مؤمنان و مؤمنان اند معنی
 نذر و پس معنی آنست که اگر شک راه می یافت با ابراهیم ما نیر می یافت و شما میدانید که شک را دینی باید بهایس بدانید که ابراهیم نیز چنین است پس سوال ابراهیم از
 برای طلب ترقی بود از علم الیقین بعین الیقین که اطمینان قلب عبارت از آن است یا چون وی علیه السلام محبت او در قوم خود که پروردگار من زنده میکند
 و میمیرد و طلب کرد این را تا ظاهر کرد دلیل وی عیاناً فافهم لیکن اشکال آنست که از این حدیث ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت مفهوم میکرد و جواب آنست
 که این سخن را بطریق تواضع فرمود و یا پیش از آن فرمود که وحی اید که وی صلی الله علیه و آله و سلم سید اولاد آدم است و همین است توجیه در حدیث که مشعراست بعد
 از فضیلت آنحضرت از انبیا دیگر چنانکه فرمود تفضیل کنید در بر یوش و امثال آن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و یرحم الله لوطا و رحمت کند خدا تعالی لوط
 را لقد کان یا وی الخ کن شدید بر این تحقیق بود لوط که می آمد و پناه میکرد بسوی رکن سخت و رکن کانه قوی از هر چیز را کنید بایش آنست که چون قوم لوط قصد
 کردند همانان او را که فرشتگان بودند مثل بصورت امر دان گفت لوان لی کلم قوه کاشکی بیو و مرا بشما قوتی یعنی بنفس خود قوت مقاومت و دفع شما میدستم
 او ای الی رکن شدید یا پناه میجستم بر دی قوی یا قومی سخت که روی می آورد و می و باز میداشتم خود را از شر شما بقوت آن کس پس میگوید آنحضرت رحمت کند خدا
 تعالی لوط را که پناه میجست بر رکن شدید از آدمیان و حال آنکه رکن شدید متک بعصمت حق و حفظ اوست و عرب ترجمه در جانی میکنند که از کسی تقصیری در حق
 شود و چیزی کند که نباید کرد و میگویند خدا رحمت کند و بخشد ظن را که انچه کار می کرد یعنی کاری ناباشی کنی کرد و در ذکر این قول لوط در جنب قول ابراهیم یا
 هست که قول ابراهیم نیز بر کوشه تقصیری و غفلتی نیست و الله اعلم و نیز فرمود آنحضرت و لولبت فی البصر طول ما لبث یوسف و اگر در نک میگردم من
 در زندان و آن مدت در آنکه در نک که یوسف لاجب الداعی بر آینه اجابت میکردم خوانده را که از جانب ملک طلب یوسف علیه السلام آمده بود و فرمود
 آنست که یوسف علیه السلام نه سال در زندان بود و چون ملک مصر او را طلبید تا خلاص کند و مقرب خود کرد و اند یوسف علیه السلام در آمدن توقف کرد و اقامت
 نکرد و گفت سخت حال مرا نقیض نمایند و از آن زمان که مرادیده دست خود را بریدند عصمت دامن عزت من تحقیق کنند بعد از آن می بر آیم پس حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که اگر هن بجای یوسف میبودم و چندین مدت دراز در زندان بر من میکذشت و کسی برای استخلاص من می
 آمد زود اجابت میکردم و اصلاً منتظر تحقیق حال نمی شدم و توقف و مامل نمی نمودم چنانکه نمود بعضی این کلام آنحضرت را بر ثنائی یوسف
 و صبر و ثبات و متانت رومی می حل کرده اند یعنی با وجود طول مکث وی در زندان و محنت و شدت در آن کسی برای استخلاص وی باید
 و وی صبر و ثبات و رز و زیاده برین استقامت متصور نیست اگر من درین طور حالی برین حال میبودم زود می برآمدم و صبر نمیکردم و این تواضع
 است از آن حضرت برای مبالغه در مدح و ثنائی یوسف است و اگر نه استقامت آنحضرت بالاتر از استقامت جمیع انبیای اولی العزم است
 و بعضی گفته اند بلکه این اشارت به تقصیر یوسف در شتابی برآمد نکردن با وجود آنکه برآمدن آنحضرت از زندان و در آمدن در میان ایشان سبب
 هدایت ایشان بود بلکه میگویند که وی علیه السلام مرسل بود بر ایشان و لهذا دعوت کرد و زندانیان را بقول خود یا صاحبی السجی ارباب متفرقون خیر الیها

پس می بایست اورا که زود می برآمد و دعوت میکرد و توقف نمی نمود و مقید با ثبات بر اوست نفس خود نمیشد کذا قبل و درین سخن بظاہر است زیرا که تقدیم
اثبات بر اوست نفس وی اذ دل بود در امر دعوت و ابلاغ و الله اعلم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
ان موسی کان بجلال صیفاً کف انحضرت بدرستیکه موسی علیه السلام بود مردی بی بفتح حا و که تخیلیه اولی و تشدید ثانیه شرمناک مستی را
بفتح سین و کسر آن و کسر فوقانیه شده و سکون تخانیه بسیار پوشیده بدن خود را و مبالغه کننده در آن چه جای عورت و شرمگاه و فی الصراح جل
تیر عقیف و جاریه ستیره غفقه لایبی من جلد ه شیء استیفاء دیده میشد از پوست وی هیچ چیزی از جهت شرم داشتن فاذا من آذاه من ابی
امرا عیال پس اندام خود را زار کرد و اورا کسی که آزار کرد و اورا از قوم بنی اسرائیل فقالوا اما قست هذا القست بر گفتند آن قوم خلف و مبالغه نکرد موسی
ستر کردن و پوشیدن بدن این همه پوشیدن و این چنین مبالغه کردن در آن الا من عیب یجلده مگر از جهت عیبی که در پوست اوست اما
بر ص یار صی است و بر ص بفتح با و راسپی او ادره بضم مزه و سکون دال مملو و یا اما سلس است و خصیصین و ان الله ادا انسیبیه
و بدرستیکه خدا می تعالی خواست که پاک گرداند موسی را از عیب و ظاهر کرد و اند بر مردم بی نیی اورا فخلایوما وحده لیختل پس خالی شد موسی
روزی همتا غسل کند فوضع ثوبه علی حجر پس نهاد جامه خود را بر سنگی و در اینجا جواز غسل است برهنه و در فعل موسی علیه السلام حکمتی بود که عاقبت
او تبریه ساخت غر کمال او بود و از انتہام به عیب و نقصان فقر الحجر بشود پس گریخت آن سنگ و برد جامه موسی را بفتح مومسی فی افوه پس
شباب رفت موسی در پی آن سنگ و نشان وی جموح بضم جیم شتافتن و اثر کبر مزه و سکون مثلثه و بفتح هر دشتان یقول در حالی که میکوید موسی
ثوبی یا حجر ثوبی یا حجر بده جامه مرا ای سنگ بده جامه مرا ای سنگ حتی انتہی الی ملائک بنی اسرائیل تا رسید موسی بکعبه کعبه بنی اسرائیل
فراوه عریانا احسن ما خلق الله پس دیدند انجماع موسی را برهنه بر نیکی ترین دیدایش خدا یعنی مبرا از عیب و نقصان که نسبت میکردند او را آن خیزدان
بدان و قالوا والله ما جموسی من باس گفتند بخدا سوگند که نیت مبرسی هیچ پاک و هیچ عیب از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی پاک میکردند
دوستان خود را از عیب و نقصان که نادانان و بی خردان و منکران ایشان را بدان موسوم و متمم میدارند تا از آن ستمه و مبرا باشند و معزز و
مکرم در خلق باشند و اخذ ثوبه و گرفت موسی جامه خود را و طوفان الحجر ضربا پس در ایستاد موسی که زد و سنگ را زد و فی خوا الله انما الحجر
لند با من ائوضربه پس بخدا سوگند که پیداشد در سنگ نشان از تاثیر زدن موسی از آن و ندب بفتح تین نشان جراحت که بلند نشده باشد از پوست
تشمیه کرد و اثر ضرب را با اثر جراحت مثلثا و امرها لوضحسا نشان یا چهار یا پنج برابر کرد و دانشا فی از آن پیدا آمد و این محجره موسی بود
علیه السلام و نظره آن در وقت مصلحت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بینا ایوب یغسل عریانا
در آتش ایوب علیه السلام غل میکرد برهنه بعد از حصول صحت و عافیت از آن مرض که بدان مبتلا شده بود و حق سبحانه لطفا از زرد خانه او بیار
فخر علیه جواد من ذهب پس قفا در ایوب طغی از زرد
خود فتاده و به یا ایوب الم ان اغنیك غنائی پس واز داد ایوب را پروردگار وی که ای ایوب آیا بی نیاز نکر داندید ام ترا از چیزی که می بینی تو
یعنی زرد با باندید ام بر تو که ترا احتیاج نموده است باین طبع که در جامه خود برداشتی از او کرد و آوردی قال بطی و غنک گفت ایوب آری بی نیاز
گردانیده سوگند بغیر تو فلکن لا غنابی عن بکک و لیکن نیت بی نیازی مرا از افزونی نعمت تو هر چند کرم تو بیشتر تعطش بیشتر پس معلوم شد که
برداشتن ایوب علیه السلام آن طبع را بر شوه منت و استلذا از نعمت حق بودند بطریق حرص دنیا و تکرر مال و ذلک ظاهر در دواه البغادی او
عنه قال استب دجل من المسلمین و دجل من اليهود دشنام میداد که در دمی از مسلمانان و مردی از یهود فقال المسلم والذی اصطفی
محمد علی العالمین سوگند بان خدائی که بر کزید محمد را بر جانیان فقال الیهودی پس گفت یهودی در برابر آن والذی اصطفی موسی علی القلین
سوگند خدائی که بر کزید موسی را بر جانیان فوضع المسلم یدیه عند ذلک فطمر وجه الیهودی پس برداشت مهملان دست خود را از دین گفتن آن یهودی
پس طایفه زرد روی یهودی را ظاهر گفتن آن یهودی این قول را بر وجه انکار اصطفای آنحضرت بود و الا اصطفای موسی بر جمله عالمیان ثابت است و حق سبحانه
در باب بنی اسرائیل گفت فضلنا هم علی العالمین و در باب موسی علیه السلام انی اصطفیک علی الناس فذهب الیهودی الی النبی پس رفت یهودی
بسوی پیغمبر صلی الله علیه واله و سلم تا خبره بمکان من امره و امر المسلم پس خبر داد آنحضرت را بچیزی که بود از کار وی و کار آن مسلمان و آنچه گذشته
بود از قصه آن فدع النبی صلی الله علیه واله و سلم المسلم پس بخود خواند پیغمبر مسلمانا فساله من ذلک پس پرسید مسلمان از آنچه گذشته
بود میان وی و میان یهودی فاجابه پس خبر داد مسلمان آنحضرت را بآنچه گذشته بود فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله
و سلم لا تخیرونی علی موسی بر نکر بینید و فضیلت ننمیدم ابر موسی فان الناس یصعقون یوم القیمه زیرا که بدرستی آدمیان بیرون

فوق استند روز قیامت وصعق یعنی بآنک غداپ و آواز سخت و موت نیز آید فاصعق معهم پس بهیوش می افتم من نیز با ایشان فاکون اقل من یضی
 پس سیاه شدم من خجسته کسی که بهیوش می آید فاداموسی باطش بجانب عرش پس ناگاه بیستم که موسی علیه السلام گرفته ای تاده است یکت جانب
 عرش را بطش حمله کردن و سخت گرفتن فلان آدمی کان فمین صعق فافاق قبلی پس در غمی یا هم من آیا بود موسی در میان انکسان که بهیوش افتاده بودند
 پس بهیوش آمد پیش از من و متعلق شد به عرش او کان فمین استثنای الله یا بود موسی در انکسان که استثنای کرده و بیرون آورده است ایشان را خدای تعالی
 از صعق و فرمود فصعق من فوالسماوات و من فی الارض الا من اشاء الله یعنی فرموده است حق تعالی روزی که دمیده شود در صور هلاک کرد
 هر که در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد حق تعالی که وی هلاک نکرد و چنانکه فرشتگان شاید که موسی نیز از ایشان باشد و فی دایه و در روایتی چنین
 آمده است که گفت آنحضرت فلان آدمی احوساب بصعقه یوم الطور پس در غمی یا هم من آیا حساب کرده شد این صعقه با موسی بصعقه روزی که موسی را
 موسی را علیه السلام صعقه شد در آن روز که دیدار طلبیده بود از آن ممنوع شد و حق تعالی تجلی کرده بر کوه طور و موسی بهیوش افتاده شده بود و امروز
 این صعقه را بصعقه که او را در آن شده بود حساب کردند و صعقه نشاند و بعثت قبلی یا صعقه شد موسی را و لیکن برانگیزه شد و پیش از من پس موسی را چون
 فضیلت ثابت که مرانیت تفضیل چون بنیدم ابروی و این تواضع است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز این فضل جزئی است که موسی را
 علیه السلام ثابت است و آن منافی فضل کلی نیست یا وقوع این کلام پیش از نزول وحی با فضیلت اوست چنانکه مذکور شد و باید دانست که این صعقه کان
 صعقه نیست که بر نفع صورت و زقیامت حاصل شود زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و موسی علیه السلام در آن روز که با موسی دند که ایشان را بدان صعق
 شود و نیز بعد از وی بعثت است نه افاقت و آن حضرت اول بعثت است با اتفاق پس چون فرماید لا ادری بلکه مراد بصعقه درین حدیث صعقه است
 که بعد از بعثت خواهد بود و مردم همه بهیوش افتد بعد از آن با فاق آیند اینجا فرموده است که چون من با فاقت یا هم موسی را بهیم باطش بجانب عرش
 استثنای الامن شار الله بهیوش که در صعق بر نفع صورت است که قبل از بعثت است چنانکه تفسیر آن ذکر کرده اند که این حدیث دلالت میکند درین صعقه نیز
 خواهد بود و قدر دلا اقول ان احدا افضل من یونس بن متى و میگویم من که هیچ یکی از پیغمبران فاضلتر است از یونس علیه السلام و متی بفتح میم و تشدید
 فوقانیه مفتوحه نام بدر یونس است کذا فی القاموس و در شرح ابن الملک از جامع الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تخصیص یونس علیه السلام بکبر
 محبت آنست که وی از اول الغرم نبود و از انبای قوم بی صبری نمود و غضب گرفت و بدر رفت و بر کشتی نشست القصه با سرایش اینجا منطبق است که کسی
 بر وی فضل ننهند و فی دایه ابی هریده لا تفضلوا بین انبیاء الله تفضل نهید میان پیغمبران خدا و لا تفضلوا ابدا و معله نیز روایت کرده اند لعل این نبی باورود
 اوست قبل از نزول وحی به تفضیل یا تفضیل در اصل بنود یا تفضیل بر وجهی که تحقیر و از درسی دیگر آید ۱۲ و عن ابی هریده قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم لا یبغی لبعده ان یقول انی خیر من یونس بن متى گفت آنحضرت خبر سه مرتبه بده را که بگوید من بهترم از یونس بن سغیر این
 عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه آنحضرت میفرماید که مرا بهتر گویند از یونس بوجهی که معلوم شد دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس گوید زیرا که هیچ ولی بر تبه نبی نمیرسد
 اگر چه نه از اول الغرم بود نقل است که در زمان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی کبیر از شیخ وقت خود را فوق یونس علیه السلام میگرفت و میگفت من
 فاضلترم از یونس و مقام من بالاتر است از مقام وی علیه السلام پس حضرت غوث الثقلین در غضب مدند و ساد که در دست داشتند بجانب وی می انداختند
 و بر دل وی یا بر سینه او خور و در باغها هلاک شد متفق علیه و فی دایه للجادی و در روایتی مرخار را اینچنین آمده است قال گفت آنحضرت
 من قال ناخیر من یونس بن متى فقد کذب کسکه بگوید من بهترم از یونس تحقیقی دروغ میگوید و بر معنی ثانی را در کذب کفر است زیرا که
 علما اتفاق دارند بر تکفیر کسی که خود را بهتر از پیغمبران و اند ۱۳ و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الغلام الذی قتله
 النخضر طبع کافوا بدرستی که گفت او را خضر علیه السلام سرشته شده بود کافری یعنی بدعتی را می خیان رفته بود که خاتم وی بر کفر خواهد بود
 و این منافی نبوت حدیث کل مولود یولد علی فطره الاسلام را زیرا که مراد باین تمییز استعدا و قبول اسلام است و این منافی نبوت تفاوت خاتم را و باطله نظر
 غیر سابق است و تحقیق این در اوایل کتاب در باب الامان بالقدر گذشته است فذكر ولو عاش لادحق بوبه و اگر میزیت آن کودک هرگز نمیشد
 و ظلم میکرد و پروا دروغ و تکلیف میکرد ایشان را بر کفر طغیان و افکار از جهت از حد گذشتن و ظلم کردن بر ایشان و کفران نمودن نعمت ایشان
 را ببعثت مقصود ذکر خضر است درین باب و اشارت آنکه وی از نبی است و خضر بفتح خا و کسر آن و سکون ضا و کسر آن کذا قال الکرامی و قطانی
 گفته خضر بفتح خا و کسر ضا و سکون صا و یا کسر خا و فتح آن نیز آمده و نام وی بلابن بلکان است و بعضی گفته است این مالک برادر الیاس بن جبر
 گفته اند که سپردم است از صلب وی بعضی ابن فرعون گفته و این قول غریب است حیا و بعضی گفته که در زمان ابراهیم خلیل بود و بعضی

سلب و وجه دیگر نیز باید صحیح

و بعضی گفته که از اولاد نوح است بهفت واسطه و پدر و از نوک بود و الله اعلم بالصواب است که وی پیغمبر است معراج و ابصار و باقیست تا روز
قیامت از جهت خوردن و می آب حیات و برین اند جا سیر علماء و صوفیه و بسیاری از صالحین و بعضی از کبار محدثین مثل بخاری و ابن المبارک و جمعی دیگر چنانچه حجتی
و این جوزی حیات او را انکار کرده که انقل فی شرح القصیده الامالیه و ذکر او در کلام مشایخ بسیار آمده چنانکه شک و شبیه را بدان راه نباشد و در احوال
حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی نوشته اند که کاهی در وقت تکلم ایشان خضر در هوا میگذشت و ایشان میفرمودند وقف یا اسرائیلی و انمع کلام المحم
و مشایخ وقت که او را می یافتند وصیت میکرد و ایشان را می گفت علیکم بحسب شیخ عبدالقادر فانه نزل فی البرکات و يحصل منه العادات و لما قال متفق علیه
۱۴ و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما سبی الخضر لانه جلس على فرة بصفاء فکف ان حضرت که نام کرده اند خضر را حجت
آنکه وی نشست بر زمین خشک که روئیدی نبود در وی یا بر کلاه خشک فاذا هی تهمز من خلقه خضراء پس ناکاه آن زمین یا آن کلاه می جنب از پس وی سبز
تر و تازه رواء البخاری ۱۵ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاء ملك الموت الى موسى بن عمران آدم فرشته که بنی
عزرائیل علیه السلام بسوی موسی فقال له اجب بک پس گفت فرشته مر موسی را پاسخ ده مرا پروردگار خود را و قبل کن حکم او را که قبض روح توشده است
قال فطمع موسى عین مالک الموت گفت آنحضرت پس طایفه از موسی چشم ملک الموت را نفقاء ها پس شکست و بر کند چشم فرشته را و کور کرد و فقه تفتیه
کور کردن قال فوج الملك الى الله پس بازگشت آن فرشته بخواب خدا فقال انک ادسلتی لی عبدک لا یؤید الموت پس گفت فرشته منی بخدا رسیدی
تو فرستادی مرا بسوی بنده مرا که بخوابیده بود و تحقیق کور کرد چشم مرا چون گفتم اجابت کن پروردگار خود را و جان بدو قال فوالله
الیه عینه گفت آنحضرت پس باز داد حق تعالی چشم فرشته را فقال ادع الی عبدی و گفت برگرد باز بر بسوی آن بنده من و قل و بگو الهیوه توید آواز
در از میخوابی فان کنت تؤید الحیوة فضع یدک علی متن تو پس اگر میخوابی زندگانی در از پس بنده دست خود را بر پشت کاهوی فاما و ارف یدک مشعرة
پس چیزی را که بسوزد دست تو از بسوی یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از بسوی با آن کثرت فانک تعیش بها سنة پس بد رستی تو میزنی بشمار آن مویها یکسال و تورات
بر و تاست در هیچ مسلم و ظاهروارت است یعنی بسوزد دست تو و تورات یعنی پوشیده شود و این و برین عبارت معنی ندارد و اگر چه آنرا توجیهی است که در شرح
ذکر کرده ایم قابل فهم میگفت موسی ستر بعد از این همه زندگانی در از چیست قال فرموتون گفت فرشته پسر میمیری تو قال گفت موسی فالآن من قریب
پس حسیار کردم موت را هم اکنون و مناجات کرد و بچن تا قرا و در مقام ستر که واقع کرد و گفت و با دنخی من الا حوض المقدسة مذ و ناز و دیک کردن
مرا از زمین پاک کرده شده که بیت المقدس باشد و اشرف و افضل بقاع بود و از زمان و مثن اسبیا و رسل بود و دمیة بحج نزدیک کردن مرا از آن اگر چه مقدار
یک سنک اندازده باشد و برین استجاب و دفن است در مواضع مبارک و قرب از مدافن صالحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لو
افعند لا دایم که قبره الی جنب الطریق گفت آنحضرت اگر این است که میبودم من زود بیت المقدس هر آنیة میبودم شمارا قبر موسی را در یک جانب
راه عند الکثیر الاحمر نزد به توده ریک سرح که در آنجا است متفق علیه پوشیده مانده که در بعضی اذهان استعادی از مصنون انجیث راه بیاید که
کور شدن فرشته چه معنی دارد و فرشته که برای قبض روح بیاید طایفه از بدن بروی چه وجه دارد و از اینجا که است موت و طول بقا در دنیا مفهوم میگردد
و آنچه لایق مقام نبوت و رسالت باشد جوایش آنکه چون فرشته بصورت بشر آمد موسی علیه السلام ندانست که این ملک الموت است قبض روح وی آمد
بلکه چون دید مردی یکایک بروی درآمد گمان کرد که بقصد ملاک وی آمده پس دفع کرد او را تا بگویی چشم وی کشید و نیز موسی را در دفع کرد و دانست در آنکه روح
قبض روح او کرد و زیر که بشر قبض روح نمیشد پس غضب کرد بروی و غضب بر دفع کرد و در فی الله می باشد پس مذموم بنده و لهذا اعتباری از جناب حق بر وی
متوجه نشد و گفته اند که در طبع موسی علیه السلام حدتی و شتی بود و وی مظهر طلال بود و تار وایت میکند که چون در غضب می آمد کلاه که بر سر داشت اشتعال میبود
و افند اس و لویه هارون علیه السلام به جهت تقصیری که از وی در منع از کوه ساله پرستی دید هم ازین بابت و همه حق بود و بالجمله چون حدیث صحیح است
ایمان بدان باید آورد و بر آنچه صحیح است از محال و نامایات حمل باید کرد و الله اعلم ۱۶ و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
قد عرض علی الانبیاء گفت آنحضرت تحقیق عرض کرد: شدند برین پیغمبران و منوره شدند چنانکه شکر راعض میکنند بر سر دار فاذا موسی ضرب من
الرجال کانه من رجال شنوعة پس ناگهان دیدم که موسی علیه السلام صغی و فتمی از مردانست که بایک وی از مردان شنوعة است بفتح شین جمع و
ضم نون پیش از او و بعد از او و همزه و تا در آخر نام قبیلہ مشهور است ازین و از و شنوزة نیز بگوید بفتح همزه و سکون زامی و ضرب منی کم گوشت و معنی
میان جسم نه لاغری و نه فربه آید و مردان شنوزة ازین قسم اند و حمل برین معنی مناسب تر است و دایم علی بن مریم و دیدم عیسی بن مریم علیه السلام
را فاذا اقرب من دایم بمشبهه بقیق عروقه بن مسعود پس ناکاه نزدیک ترین کسی که دیده ام در مشابیهت بوی عروقه پسر مسعود است صحابی بود ثقیف بعد از
عود آنحضرت از طایف آمد و مسلمان شد پس رفت و دعوت کرد قوم خود را و متبول نکردند دعوت او را پس بایستاد بر بام خود و اذان گفت تا مردی

از قوم وی تیری بسوی وی انداخت و بکشت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قف عروة و ما نذ قف صاحب من است که دعوت کرد قوم خود را پس بکشتند او را و ولایت
ابراهیم فاما اقرب من رایت به شبهها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل علیه الصلوة و السلام پس ناکاه نزدیکترین کسی که دیدم مشابه بوی مصاحب شماست
یعنی فقهه میخاهد و مراد میدارد آنحضرت بصاحبکم ذات شریف خود را نامعلوم میشود که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم مشابهت تمام بود و دایت جبرئیل فاذا
اقرب من رایت به شبهها وحیة متج وال و کسر آن بنخلفة صحابی مشهور است که جبرئیل بدان متمثل میشد و در وقت این رویت هم متمثل بصورت وی بود و
مسلم و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال دایت لیللة اسری بی موسی گفت آنحضرت دیدم در شب مرا که برده شد مرا بیت
المقدس در شب معراج موسی علیه السلام را رجلا ادمردی کندم کون طولا بضم طاء و تخفیف و او به معنی طویل یعنی دراز زد و بتشدید و او بسیار دراز و در
حدیث تخفیف است جدا بفتح جیم و سکون عین و جعوت اکثر صفت موسی می آید و گاهی صفت جسم می افتد که جمع و کرد و باشد و اینجا بمعنی مراد داشته اند زیرا
که در حدیث آئیده باید که موسی علیه السلام رجل الشعر بود و رجل غیر جداست چنانچه باید و فی الاصح جدم غول و مراد که داند نام کانه من و رجال شنعوه و مراد
علیسی بجلال ربوع الخلق و دیدم عیسی را مردی میان بالا الی الحمرة و البیاض مایل بر سرخی و سپیدی یعنی رنگی میان سرخی و سپیدی بود بسط الیاس
فروشته موسی سر و تحقیق معانی این الفاظ در شمایل شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باید و دایت مالک خاذن النار و دیدم مالک را اکثر
دار و درخت و دروزخ حواله است و الدجال و دیدم دجال را فی ابان ادا هن الله ایاه و دید آنحضرت این جامع را در ضمن آیات و علامات قدرت
خود که نمود آن آیات را خدا متعالی او را یعنی در شب اسرا این قول را وی است فلا تصکن فی مریة من لقایه پس برایش تو ای مخاطب در شک از دیدن و
در یافتن آنحضرت ایشان را و این عبارت را توجیهی دیگر نیز است که در شرح مذکور است متفق علیه ۱۸ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم لیللة اسری بی لقیبت موسی گفت ابوهریره گفت آنحضرت در شب اسری ملاقات کردم موسی را افغسته پس
کرد آنحضرت موسی را و بیان کرد حلیه او را بقول خود فاذا جعل مضطرب پس ناکاه که دیدم موسی مردیست مضطرب این را بحد و تفسیر کرده اند
بعضی گفته اند که مضطرب بمعنی دراز بالا است و قاضی عیاض گفته مضطرب طویل غیر شدید و بعضی بمعنی خفیف اللحم گفته چنانکه در حدیث ضرب من الرجال
بدان تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند که مضطرب اینجا بمعنی جنبه احم از خوف و خشیت حق آمده است که وی علیه السلام مضطرب و متحرک میبود
در عوارف از بایان کرده بگلامی که حاصلش است که جنیدن وی از توج در ای انس و حضور و شایده جلال حق بود در باطن وی رجل الشعر رجل کبر جسم کینه
فروشته باشد که از اسبط کویند و زنگ که از احب کویند کانه من رجال شنعوه و لقیبت علیسی دهجه بفتح را و سکون موحده احم و دیدم عیسی
را میان بالا سنج سابقا سنج سفید گفت و این جاسنج چون سنج سفید بود و اطلاق سنج راست آید و کو یا سرخی از سفیدی غالب تر و بشیر نو و کانهما خج من
دیما من یعقل لکما کبر دال و سکون تخانیة در آخر سن مملک کو یا برآمده است از حام مقصود و صفا و ست بصفاء لون و تروماز کی جسم و غایت ابرو
بجته غلبه و حانیت و مرایت ابواهیم و انا شبهه و لده به و دیدم ابراهیم را علیه السلام و حال آنکه من مشابه ترین فرزندان اویم بوی قال گفت آنحضرت
فاقتت با فاقین پس داده شد مرا دو آوند ادها لهن یکی اران و آوند شیر است و الاخر فیه خنی و آوند دیگر در وی می است در لهن فیه نیا و درود
خمن فیه گفت ظاهر است که فتن عبارتست و بعضی گفته اند که درین اشارت است بکثرت لبن و قلت خمر فافهم فقیل لی خدا میلهما شئت پس مخیر ساخته شد
مرا و گفته کبر پر کدام یکی ازین دو آوند که میخاستی و اختیار کن شیر را می را فاخذت اللبن فخرت به پس کرتم شیر را پس نوشیدم آنرا فقیل لی هدیت الخطیئة پر گفته
شد مرا راه نموده شدی تو دین و اسلام را که مفسور و مخلوق اندم دم بر آن زیرا که شیر دین عالم چون پاک و صاف و خالص و سفید و شیرین است و اذل چیزیست
که تربیت مولود و تغذیه وی بدان حاصل میکرد و در عالم اقدس آن امثال بدایت و فطرت است که تمام میکرد و با و غذای قوت روحانی و در عالم
فلس صور و امثله از عالم سفلی ثابت تا از وی معانی مناسب اخذ میکنند و آمده است که بر که شیر در خواب بنید و بخور و تعبیری علم و دین و هدایت الهی و علی فلک
بر خلاف حمزه که همه خیانت و فساد و شر و حضرت است دین عالم و در آن گفته شد بن اما انک لو اخذت الخمر غوت امتک و انا و اکاه باش بدرستیک
تو اگر میکردی خمر را که راه و بی رشد میشد امت تو متفق علیه ۱۹ و عن ابن عباس قال منافع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین الکفر و المذنبه
گفت ابن عباس سیر کردیم با همراه آنحضرت میان مکه و مدینه هو و فابا و پس گذشتیم ما بک وادی فقال ای وادهنا پس رسید آنحضرت کدام وادیت این
فقال وادی الاذوق پس گفتند صحابه این وادی الاذوق است بتقدیم زای برای و وجه تسخیر این وادی عجهت که بدی که زمین وی دارد و بعضی گفته اند که فیه
است بر دلی که بدو چشم بود قال کافی نظری موسی گفت آنحضرت کو یا نگاه میکنم بسوی موسی و می بینم او را فذکر من لونه و شعره شیأ پس ذکر کرد آنحضرت
از رنگ موسی و موسی وی چیز را که گفت کندم کون است و رجل الشعر است چنانکه گذشت و اضحا اصبعیه فی اذنیه نه نهنده بر دانت خود را
در هر دو گوش خود چنانکه در اذان می نهند برای بلند می آواز له جواد الی الله بالتلبیه مرا و با آواز بلند و زاری و فریاد است بسوی خدا و ربیک

گفتن که چو مان می کنند و جوار بضم جیم و تخفیف هنر بعد از کاف و آخر را در اصل با کت کا و و در کرمه عجل اجداله خوار جوابی هم قرائی آمده است و بمعنی آواز بلند کردن بدعا و تضرع و زاری نیز آمده ما و ا. لهذا الوادی در حالی که گذرنده است موسی درین وادی قال فرمنا حتی ایتنا علی ثلثه گفت این عجب است سر بر کردیم تا آنکه بر آمدیم بر کوهی و ثلثه نفع مثله و کسرون و تشدید تخانیه راه باشد بر کوه فقال ای ثلثه هنده پس رسید آنحضرت کدام ثلثه و کدام کوه است این قالوا هر شایان کوه هر شایان است بفتح ها و سکون را و شین محجه نام کوهی است میان مکه و مدینه اولفت یا گفتند کوه لغت است مکه لام و فتح آن و سکون فاینزنا کوهی است درین راه شک را ویت فقال کافی نظر الی یونس علی ناقه حمراء علیه جبهه صوف پس گفت آنحضرت کوهی می بینم بسوی یونس سوار بر ناقه سرج بروی جبهه شمشین است خطام ناقه خلبه ما را ناقه و می از پوست خز است خطام مکه خا و محجه و غلبه بضم خا و محجه و سکون لام و ضم آن ما و اجداله الوادی گذرنده باین وادی ملبیا تلبیه کنند که کج می آید و او مسلم تلبیه دیدن آن حضرت انبیا را صلی الله علیه و آله و سلم و علمیم کنا میت از یقین تمام معنی من چنان علم دام باحوال ایشان که در حالت حیات داشتند کویا که می بینم آنرا و بعضی گفته اند که این همه در نام است و بعضی بر آنند که این تمثیل است که گفت کرده شد برای آنحضرت و در آورده شد در حسن شترک و می صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از اهل تحقیق میگویند که هر گاه آن وقت دید که در حالت حیات داشتند و این در عالمی می باشد که در آن جا ماضی مستقبل و حال نیست و تحقیق این از کلام بعضی از صوفیه که در حقیقت زمان و مکان محکم کرده اند باید جست گفت بنده مسکین عبدالحی بن سیف الدین عیسی الله عن ثولیب لظن و التخیل که چون اتفاق است بر حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه اجمعین بحیات حقیقی دنیا و می لیکن محجوب اند از نظر عوام پس بحقیقت نبوت انبیا را چه می خورد صلی الله علیه و آله و سلم بی منام و بی مثال و بی اشتباه و بی استحال ۲۰ و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال خفف علی داود القرآن گفت بک کرد انید شد بر داود علیه السلام قرائت بود و توریت را فکان یا موبد و ابه فشرح پس بود داود که امر میکرد و زین گردن چار واهی خود را پس زین کرده میشدند فیقرأ القرآن قبل ان شرح دوا به پس میخواند داود و قرآن را و تمام میکرد و از پیش ایشان که زین کرده میشدند دوا به و می معلوم نشد که چند بود دوا به داود و در چه مقدار از زمان زین کرده میشدند اما این قدر معلوم است که از محرابی عادت بیرون بود و خصوصا قرائت توریت با آن بسیاری و در آنی که داشت چنانکه میگویند که حفظ و می مجزه انبیا بی اسر ایل بود و عزیر علیه السلام را که بعد از احیا ویرا شناختند بحفظ توریت شناختند و این از قبیل طی و سبطه ان است و آن امری مقرر است نزد عارفین و از سیدنا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز نقل است که در کتابی پایی همینها و توانا پایی دیگر در کتاب بنادین ختم قرآن میکرد و در دایمی از مکرر مکه تا باب و می و لایا کل الامن علی بدیده و می خورد داود و روزی مکرر از کسب کار هر دو دست خود که زره بافی بود دوا به البضادی ۲۱ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کانت امواتان معهما ابناها کانت آنحضرت بودند و زن که با آن دوزن دو پسر آنها بودند یعنی هر یکی از آن دوزن پسر می داشت جلاء الذئب فذهب باین احدی معهما آمد کرک پس بر دوسر یکی از آن دوزن را فقات صاحبها انما ذهب باینک پس گفت زنی که صاحب آن زن بود بزرده است کرک مگر پسر ترا و قالت الاخوی انما ذهب باینک و گفت زن دیگر بزرده است مگر پسر ترا پس خلا فی میان این دوزن افتاد هر کدام میگوید که پسر ترا بزرده مرا ففقا کتا الی داود پس قصه بزرده آن دوزن بسوی داود تا حکم کند در میان ایشان فقضى بملکبوی پس حکم کرد بآن پسر برای زنی که کلان تر بود به جت شبستی که پسر بآن دید یا بجهت آنکه در دست و می بود یا بدلیل دیگر که سناخ شد مرا و را با جتها و این حکم داود بوجی نبود و الاخلاف آن سلیمان را کنجایش نمیداشت ففوجتا علی سلیمان بن داود پس بیرون آمدند آن دوزن بر سلیمان و آمدند نزد وی فاجبتاه پس جز دادند سلیمان را بصورت قضیه فقال ایتونی بالسکین اشقه بینکما پس گفت سلیمان بیارید نزد من کار در دوپاره کنم این پسر را میان شما یکپاره بکی دهم و پاره دیگر را بدیگری مقصود سلیمان علیه السلام ازین امتحان شفقت آن دوزن بود و نامتنیز کرد که در کتب فقالت الصغری لا تقبل و حکم الله پس گفت زن خرد تر دوپاره کن پسر را رحمت کند ترا خدا تعالی هوا بنها این پسر پسر زن کلان نما و هم بسوی ده فقضى به للصغری پس حکم کرد سلیمان بآن پسر مرز خرد تر از ظاهر ابعاد و می کبری قرار بهم کرد که این پسر صغری است پس بسوی داد که از اقل انجا میگوید که سلیمان چون نقض کرد حکم داود را با آنکه حکم پیغمبر بود و منقوض نمیکرد اگر چه با جتها و باشد و جواب میگوید که آن حکم از داود و علیه السلام بطریق خرم و قطع نبود بلکه بطریق اخیال بود و مقدر کرده بود که حکم کند و تواند که نسخ حکم مجتهد فیه جایز باشد در شریعت ایشان و الله اعلم متفق علیه ۲۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال سلیمان لا طوفی الیلة علی سبعین امراه گفت سلیمان علیه السلام هر آنکه طواف کنم امشب بروم زن کنایت از جامع کردن ایشان است و فی دوا به ما انما امراه و در روایتی طوف بعد زن و امشده است کلهن فاتی بقادس یجاهدنی سبیل الله هر یک از آن زنان بیارد یعنی برای سوار شدن که کارزار کند در راه خدا سلیمان علیه السلام این عدد را بخود بر بست و عزم کرد که انجمن کند فقال له الملك قل انشاء الله پس گفت مرسلان را فرشته بگو انشاء الله یعنی میگویم این را و میشود این اگر خواسته است خدا که بخواست و می هیچ چیز وجود نیاید و خواست بنده بخواست و می بودی نذر و فلم یقل و نسی پس گفت سلیمان انشاء الله در وقتی که ملک گفت و بعد از

و بی شک بخت آنکه فراموش کرد و ظاف علیهم پس طوف کرد و گشت کرد و سیلان یعنی این زنان را و جماع کرد و این دلالت میکند بر کمال قوت و شجاعت و شجاعت علیها السلام و بیانات زیاد و بقوت با و امری مقرر است میان مردان و نقصان آن معدود از نقایض خصوصاً حضرات انبیاء و حال سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم اقوی شاهد کمال است و تصور آن بصورت نقصان طبیعت ربانیت است و احوال اهل بخت نیز از شواهد است فلم یحتمل منهن الا امراته واحدة پس بار دارند ازین زنان هیچ زنی که یک زن و بجاء ثلث بشق و جعل و آورد این زن و زانید نیمه مردی و تنی را بی سر و شق پاره از چیزی فی الصراح شق کبر نیمه چیزی و اید الذی نفس محمد بید و سو کند کسی که بقای ذات محمد و دست اوست لوقال اگر می گفت سیلان انشاء الله تجاهد وافی سبیل الله برآیند از برزنی سپری بوجد می آمد و جدا میکردند همه در راه خدا فرسایا در حالی که سوارانند اجمعون همه ولیکن این عتی بود از سیلان علیه السلام و ابتلائی از حضرت حق سبحانه و تعالی و لهذا توبه کرد و انابت آورد و بخت حق چنانکه در قرآن مجید گفته است متفق علیه ۲۳ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال کان ذکراً یبغض انکسخت که بود ذکریا علیه السلام در و در که از حرف در و در که می روزی میخورد و بخیریم خوب تراشیدن و ذکریا بعد و قصر بر دوامه و دوا مسلم ۲۴ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا اولی الناس بعیسی بن مریم فی الاولی والاخره من نزدیک تر و متصل ترین مردم بعیسی علیه السلام در آغاز و انجام زیرا که نیست میان آن حضرت و میان عیسی بن مریم و عیسی بن مریم بود و مقدم وی صلی الله علیه و آله و سلم و مهند قوا عددین وی بود و در آخر زمان نایب و خلیفه آنحضرت کرد و والانبیاء اخوة و مخلص و پیغمبران بر دارند از یک پدر و اهلانم شتی و ما در این ایشان مختلف و علل بفتح عین و تشدید لام فرزند یک پدر از چند زن چنانکه خیاف برادر از یک مادر و از پدران متعدده آنکه از یک پدر و ما در ایشان را اعیان خوانند پس میفرماید پیغمبران همه از یک پدرند و ما در این ایشان متعددند و تشبیه کرد چیز را که مقصود از بعثت همه نبیاست که ارشاد و هدایت خلق است به پدر و شرایع ایشان را که مختلف و متعددند و ما در این کذا قال و او و کلام بعضی مشایخ و اققشه است که انبا اسمیل اخیا فلیس بینهم خلاف راه روان طریق حق سپران یک مادرند که شریعت باشد و پدران ایشان مختلف آنکه مشایخ و مرشدان ایشان باشند که هر یک تربیت بطریق دیگر میکنند و دینهم واحد اصل دین پیغمبران که توحید است یکی است و انبیا همه در عقاید دینی متحدند اگر چه در شرایع و اعمال مختلف اند به جهت حکمت و مصلحت ارشاد مردم مناسب احوال و بنا و لیس بیننا نبی و نیست در میان ما یعنی من و عیسی هیچ پیغمبری پس قرب و اتصال معنوی در همه نبیاست که است و خصوصیت قرب و اتصال صوری بعیسی است علیه السلام متفق علیه ۲۵ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل نبی آدم بطعن الشیطان فی جنبه با صعبه حین یولد هر فرزند آدم می خلاند و میزند شیطان در بر و و پهلوی وی برود و انگشت خود در سبکام که زائیده میشود فرزند آدم غیر عیسی بن مریم جز عیسی بن مریم ذهب یطعن فتنه شیطان تا بخلاند فطن فی الحجاب پس خلانید و زو انگشت در پرده مراد پوستی است که مولود در وی میباید که آنرا میباید میکشید انگشت در وی خلانید و بجد عیسی زید و کلام درین حدیث ما من مولود الا میس الشیطان در باب الوسوسة گذشت و معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مستثنی و خارج است از این حکایت از احوال نبی آدم جز خود میکند متفق علیه ۲۶ و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کل من الرجال کثیر گفت آنحضرت کامل شد از مردان بسیاری و لم یکل من النساء الا مریم بنت عمران و کامل نشد از زنان مگر مریم دختر عمران و آسمیه امواة فرعون و آسیر زن فرعون ظاهر این حدیث ناظر است در اکملیت و افضلیت این دو تن از هر که چیز ایشان است حتی فاطمه و خدیجه و عایشه و سایر از واج مطهرات و توجیهی که مراد ناسخ در اتم سابق است یا این کلام پیش از نزول وحی بود و فضل و کمال این مطهرات باشد یا اینها مستثنی اند از آن بقرینه احادیث دیگر که در مناقب فاطمه زهرا و اققشه است که فاطمه سیده النساء اهل الجنة و در بعضی طرق از حدیث افضلیت فاطمه و مریم و سید را استثناء آورده و بالجمله احادیث مختلفه درین باب آمده پس یا جبات و حیثیات متعدده دارند یا تخصیص عموماً قائل شوند و در رساله فارسیه در عقاید اقوال علما درین باب نقل کرده شده است و الله اعلم درین حدیث فضل عایشه بلکه افضلیت او را بیان کرده و فرمود و فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام و فضل عایشه بر زنان دیگر را تفضل ثرید است بر باقی طعام و ثرید طعامی مشهور است که آنرا استکنه گویند و ثریدان شگفتن در کاسه متفق علیه و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد است حدیث انس که در وی یا خیر البریه و اققشه است و ابی هریره و ذکر کرده شد است حدیث ابی هریره که در وی ای الناس اگر مراست و حدیث ابی حمزه و ذکر کرده شد است حدیث ابن عمر که در وی است الکرمین ابی الکرمین فی باب المغاخره و العصبه که گذشت الفصل الثانی عن ابی دین نوح را و کسر زای و سکون تخانیه صحابی مشهور است عدا وی در اهل طایف است قال قلت گفت کفتم یا رسول الله این کان دنیا قبل ان یخلق خلقه کجا بود پرده پیش آنکه پیدا کند خلق خود را قال کان فی عجم گفت آنحضرت بود در عجم گفته اند که مرا و بجا میبرد و سحاب رقیق یا کثیف برهم نشسته و روایت کرده شد است محمد و بقصر و بر تقدیر ما و بدان امری است که ادراک نکند از اعقل و زبرد کند آن وصف و قول وی که فرمود ما نحنه هواء و ما خوفه هواء

حدیث

و بنو ذریه یسوا و بنو ذریه یسوا کثایت از آنکه بنو با وی چیزی پس حاصل آن راجع کرد بمضمون کان الله و لم یکن محشی و بعضی گفته اند که این اشارت است
بدفع توهم کان زیرا که ابرمتعارف محال است وجود وی بی مکان و بی سوا از می گفت که ما ایمان آوردیم بدان و بکف نداریم از انجیزی و بعضی گفته اند که
مراد از سوال آن بود که این کان عرش ربا و لهند افرمود و خلق عرشه علی الماء و پیداکر و عرش خود را بر آب دواہ الترمذی و قال قال گفت
که گفت بنیدین ها دون که از غلام امت و انه حدیث و ما فظ متقن صحیح الحدیث و امام احمد ثانی او گفته و اصل او از بخارا است و فضایل او بسیار است
ما تمة سبع عشر و اثنتی العما ای لیس محدثی یعنی عمار کثایت از آنست که بنو با وی چیزی چنانکه گفته شده و عن العباس بن عبد المطلب عم
انه کان جالساً فی البطحاء و ایت از عباس گفت که وی نشسته بود در بطحای که نام موضوعی است و بطح آب رود و در سنگلخ ف عصا بنه نشسته بود و
گروهی از مردم و ظاهر عبارت حدیث در آنست که این قضیه پیش از سلام عباس بود و آن گروه نیز سلمان بودند و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم جالس نشسته است فوق مصابة قطرة و الیهما کثایت ابری پس نگاه کردند آن جماعت بسوی آن ابر فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ما لشمون هذه پس گفت آنحضرت چه نام میکنند این را قالوا السحاب گفتند این سحاب است یا نام میکنند این را صحاب سحاب
برقع و نصب هر دو و ایت قال گفت آنحضرت و المن و وزن هم نام میکنند بضم میم و سکون زای و وزن ابر سفید گویند قالوا و المن گفتند وزن هم نام
میکند قال و العنان گفت آنحضرت و عنان نیز نام میکنند بفتح عین قالوا و العنان گفتند و عنان هم نام میکنند و فی القاموس عنان ابری که نگاه ندارد آب را
قال هل تدرون ما بعد ما بین السماء و الارض گفت آنحضرت آیا در می یابید و میدانید که چه چیز است و چه مقدار است و دوری مسافتی که میان آن
و زمین است قالوا لا ندی گفتند نمیدانیم قال ان بعد ما بینهما گفت آنحضرت که دوری مسافت که میان آسمان و زمین است اما واحد قریب و اما
اثنان و یا دوا و ثلث یا سبعة و سبعون سنة و مئة و سال است یعنی مسافت هفتاد و یک سال است یا مئة و دود و یا مئة و دوسه سال
و این تریذ از شک را وی است و السماء التي فوقها كذلك و آسمانی که بالای اوست نیز همین است که مسافت میان این آسمان و آن آسمان هفتاد و چند
سال است حتی عدد سبع مموالی تا آنکه سر و آنحضرت هفت آسمان را در حدیث دیگر بیاید که بعد میان زمین و آسمان و بهم چنین میان آسمان ها پانصد
ساله را است و پری هر آسمان نیز مقدار پانصد ساله را است و طبعی گفته که ما و سبعین مبالغه بسیار آید و الله اعلم
ثم فوق السماء السابعة سبع بعد از آن بالای آسمان هفتم دریا آبی که بین اعلا و اسفله که بین سماء الی سماء مسافت میان بالای آن و پایین آن
وی مانند مسافتی است که میان آسمان و آسمانی دیگر است در اخبار آمده است که حق تعالی زیر عرش دریا فی آفریده است که از آن باز که عرش را پدید کرده
است آن دریا زوان است ثم فوق ذلك ثمانية اوعال پسر بالای آن دریا شست فرشته است بر صورت او عا ل جمع و عل بفتح و او و سکون عین
بر کوهی بین اخلاص و و مکن مثل ما بین سماء الی سماء مسافت میان سماء ایثان و سرین های ایشان مقدار آنچه میان آسمان و آسمانی دیگر است
ثم علی ظلوم من العرش بتر بتر پتهای ایشان عرش است بین اسفله و اعلاه ما بین سماء الی سماء مسافت میان پایین عرش تا بالای آن
مقدار آنچه میان آسمانی تا آسمانی دیگر است ثم الله فوق ذلك پسر خدای تعالی بالای آنست بعلو و عظمت و حکم و عزت و بکام و جبت و استقرار و مکن
و این تصویر می و تمثیلی است بای علو و عظمت الی تعالی و تقدس که وی فوق همه و و اکل است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و الله من و انهم محیط و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خواست که ایشان را از شغل غلیات برداشته بتصور علویات و تفکر در ملکوت سموات و ارض متعلق سازد تا از آنجا بترقی کرده به ساحت
و بر پا و رنده ایشان متوجه گرداند و از کفر قاری به پرستش تان که در اسفل سا فلین افتاده اند باز دار و فافهم و بالله التوفیق دواہ الترمذی و ابوداود
و عن جابر بن جهم و فتح باین مطعم بضم میم و سکون ط و کسر عین صحابی است از اشراف قریش از اولاد عبد مناف اسلام آورد پیش از فتح بعد از
عام خیبر عالم بود و علم انساب و اخبار و ایام عرب ثاکر دانی صدیق رضی الله عنه قال فی دعوه قال فی دعوه قال فی دعوه قال فی دعوه قال فی دعوه
آنحضرت را با و به شجی فقال جحدت الا نفس در شقت انداخته شرفها و جعل الصیال و کرسنه شد ابل و حیال و نمفک الاموال و نقصان کرده
شده لها و هلك لا طعام و لکان کث چاره ها فاستسقى الله لنا پس طلب با مان کن غلای ما فانا نستشفع بك علی الله پس بدستی طلب شفاعت
میکیم بتو برخدا یعنی ترا شفیع و وسیله میگیریم بدرگاه حق تا با مان بفرستد و نستشفع بالله علیک و طلب شفاعت میکنیم بخدا بر تو و خدا را شفیع می گیریم نزد
تو تا با مان طلبی از وی فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الله سبحان الله کرمنا ذال یسج حتی عرفنا لك فی وجه
اصحاب پس همیشه تسبیح میکرد آنحضرت بتعجب و غضب تا آنکه شناخته شد اثر غضب در رویهای اصحاب و می یعنی صحابه بغضب آنحضرت متاثر شدند تا در
رویهای ایشان نیز اثر آن ظاهر شد قال پسر گفت آنحضرت و میك و ای بر تو و عجب از تو انه لا یستشفع بالله علی احد بدستی شان اینست طلب شفعا
کرده نمیشود و بخدا هیچ کی و وسیله گرفته نمیشود و او را مثان الله اعظم من ذلك امر خدا و قدر و مرتبه او بزرگتر است از آن که وسیله سازند او را

نزد کسی و میخواستند همه ما الله و می آید ای و در جی بانی که حیت خدا و صفت و عظمت او حیت ان عرشه علی سیموانه لکذا بدستیکه عرش او که وی با
محیط است بر آسمانهای هر آینه اینچنین است و قال با صابحه مثل الغبة علیه و اشارت کرد آنحضرت برای نمودن و فهمیدن صورت بکذا انگشتان خود بر کف
دست خود معنی احاطه وی تمام آسمانها چه جای زمین با و انه لیا طبه الحیط الرجل بالاکب و بدستی عرش با آن عظمت و وسعت هرگز آواز نمیکند مانند
آواز کردن پالان شتر سوار یعنی عاجز می آید عرش از برداشت عظمت حق مانند تخم پالان باز بر داشت سوار اطمینان آواز پالان و زمین و شکم تپ و ناله بدین شتر که این
تصویر و تمثیل عظمت الهی است بر قدر فهم اعرابی دواہ ابوداؤد و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قال ذن
لی ان احدث عن ملک من ملائکة الله من جملة العرش کف آنحضرت اذن کرده شد مرا که حدیث کنم و جزو دم از عظمت فرشته از فرشتگان خدا
از حاطان عرش و بردارندگان آن ان ما یبر شجرة اذ منه الی عاتقہ که میان دوزمه کوشش می مسیره سبع مائة عامه جای سیر مفید سال است
عائق دوش و بعضی گفته اند میان دوش و کوش و کوش و دواہ ابوداؤد و عن ذواؤد یعزم زای و تخفیف را اولی بن ابی اوفی یقع بینه و سکون دواہ
و فارتعاشات تابعین است قاضی بصره بود و از علما و فضلا و عباد زمان خود از ابن عباس و ابوهریره و سلع و در دروسی در نماز فراموش میگرد و آیت فاذا فرغنی
الناقوس یخونده میخیزد و جان دواسته شد و تحین در زمین و لید بن عبد الملك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لکبرئیل روایت میکند
ز راره که آنحضرت گفت که جبرئیل را هله لایت و ملک آیتا دیده پروردگار خود را فافقض جبرئیل نفیض بغا و ضا و جفا فاشدن و انقاض لرزیدن و ناقض
تب لرزه را گویند میگوید پس بلرزد جبرئیل از دشت این سوال و تصویر این حال و قال و کف یا محمد ان بلی و بینه سبعین حجابا من نوعی بدستی
میان من و میان خدا پنجاه پرده است غایت آنکه آن پردهای توانائی است و آن صفات ملک جبرئیل است بلکه صفات حق نیز که صفت پرده ذات است و
تعیین عدد موقوف بر علم تاریخ است و در روایتی سبعین الف حجاب و تواند که کنایت از کثرت حجاب باشد و در حدیث دلیل است بر جواز از روایت حق سبحانه
از جهت سوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ان و کلام جبرئیل نیز دلالت دارد بر ان و فرق میان آنکه بشر درین باب حکم است اگر چه بشر در حجب روحانی حجاب
جمع است و خود بشر اشی باشد در روز قیامت برویت حق و در روایت * ملائکه خلاف است فافهم لود نفوت من بعضها لا حقوت اگر نزدیک شوم از بعضی
حجابها هرگز نبوزم بیت اگر یک سره می برتر برم فروغ تجلی نبوزم این عبارت فافهم و حجب صفات حق و انوار ذات اوست تعالی شانه هکذا فی
المصابیح همچنین است در مصابیح که از زبانه روایت کرده نام صحابی نبوده است و دواہ ابونعیم فی الحلیة عن انس روایت کرده از ابونعیم در علیه کما
کتاب اوست از انس و تواند که زبانه از انس روایت کرده باشد الا انه لم یذکر لیکن ابونعیم ذکر کرده است این عبارت را که فافقض جبرئیل و باقی جواب را
ذکر کرده و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق اسرافیل منذ یوم خلقه بدستی خدا تعالی پدید کرد
اسرافیل را از ان روز که پدید کرده است صافا قدمیه در حالی که صف زنده است هر دو پای خود را لا یرفع بصره بر میدارد و اسرافیل چشم خود را یعنی از صورت
این عبارت از تهی و انتظار وی برای امر برفع صورشاید که در همین زمان فرمان در رسد بینه و بین الوب میان اسرافیل و میان پروردگار و تبارک و تعالی سبوح
فوقه انقضا و نواز است که حجاب است مامنها من نور یدن و منه الا احترق میت از ان بقا و نور هیچ نوری که نزدیک شود از پروردگار تعالی مگر آنکه نبوزد
دواہ الترمذی و صحیح و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لما خلق الله ادم و ذریته روایت از جابر که آنحضرت گفت که خلق
که پدید کرد خدا تعالی آدم با و اولاد او را قال لئلا تملأ لک داب خلقهم با کلون و یثربون و یسکون و یوکلون گفتند فرشتگان ای پروردگار پدید کردی تو را
را که میخورند و می نوشند و جماع میکنند و سوار میشوند فاجعل لهم الدنیا و لنا الاخرة پس ایشان را دنیا بگردان و ما آخت یعنی چون ایشان متع اند دنیا و ما را آن
متقی نیست ایشان را پس دنیا باشد و ما را آخرت و جمع کردن میان دنیا و آخرت را ایشان را زیادت است قال الله تعالی لا اجل من خلقه میدی
نیکو دانم کسی را که پدید کرده ام من اعدا بر دو دست قدرت خود جامع میان جلال و جمال و فضیلت فیه من دوحی و میدم من در وی از روح خود خواص
برای تشریف و تکریم است کن قامت لک کن فکان همچو کسی که کفتم من او را و پدید کردنش پس شود و آدم و ذریه و این را هم دارند با و چون تشریف تکریم
و لهذا ایشان جامع کمالات صوری و معنوی و حسی و عقلی دنیا و آخرت شدند و این حدیث دلیل است بر افضلیت بشر بر ملائکه دواہ البیهقی فی شعب
الایمان ۴ الفصل الثالث عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المؤمن اكرم على الله من بعض ملائکة الله
بزرگتر است بر خدا از بعضی فرشتگان و می تفصیل این سله مذکور است و کتب کلام دواہ ابن ماجه ۲ و عنه قال اخذ رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم بیدی و هم لابی هریره است که گفت که گفت آنحضرت بر دو دست مرا فقال پس گفت خلق الله التربة یوم السبت پدید کرد
خدا تعالی خاک را روز شنبه و خلق فیها الجبال یوم الاحد پدید کرد در وی کوهها را روز یکشنبه و خلق الشجر یوم الاثنين پدید کرد در وی درختان
را روز دوشنبه و خلق المکعبه یوم الثلاثاء پدید کرد و در وی را یعنی چیزهای ناخوش را روز سه شنبه و خلق النود یوم الاربعاء پدید کرد و در وی را

میر کشند

نادر است

فصل

روز چهارشنبه این روایت مسلم است و در روایت غیر او خلق النون یعنی پیدا کرد حوت را و ز چهارشنبه و تواند که نور و درین روز پیدا شد و بابت فیما الدواب يوم الخميس و در آنکه هر دو در زمین چسبند بار روز پنجشنبه و خلق آدم بعد از عصر من يوم الجمعة و پیدا کرد آدم را بعد از آنکه از زمین و جمع فی آخر الخلق و در آخر پیدایش و انوار الساعة من النهار فیما بین العصر الى الليل و در آخر ساعت از روز در میان عصر تا شب و ازین جهت جمعه نام کردند که پیدایش همه در وی جمع شد و فضیلت و در آخر ساعت او را دوام مسلم و عنه قال بینما بنی الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس و اصحابه و انما انما انحضرت نشأست و یاران او از انی علیهم صحابا که آمد بر ایشان ابری و در بعضی نسخ صحابه فقال بنی الله صلی الله علیه و آله و سلم هل من ما هذا پس گفت آنحضرت آیا درمی یابید صیت این قالوا گفتند بر عادت خود الله و مرسوله اعلم قال هذه الهان گفت آنحضرت این غمان است سابقا که غمان بفتح عین نام ابراست و هذه دوا یا الارض فرمود این ابر را و بیهای زمین است روایا برای جمله جمع را ویه است و را ویه شتری که بوی آب کشند تشبیه کرد ابر را بدان یسوقها الله تعالی تقوم لا یشکر و نه میراند خدا تعالی آنها را بسوی قومی که شکر نمی کنند خدا را و لا یدعونه و میخواهند او را درین نکایت است از نظر این قوم که برین نعمت شکر نمیکند ثم قال هل تدرون ما فوقکم پسر گفت آنحضرت آیا درمی یابید شما صیت یا لای شما قالوا گفتند صحابه الله و مرسوله اعلم قال فاعلموا انما فوقکم گفت آنحضرت بدرستی آن چیزی که فوق شماست رقیع بروزن فضیل آسمان و بعضی گفته اند نام آسمان دنیاست سقف محفوظ آسمان یعنی است نگاه داشته شده از آفاق دن تشبیه کرده آسمان را بسقف خانه و مبع مکنون و آسمانی موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشبیه کرده اند چنانکه موج معلق در هوا باشد آسمان نیز معلق است بیستون آید و ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها پسر گفت آنحضرت آیا میدانید چه قدر مسافت است میان شما و میان آسمان قالوا گفتند صحابه الله و مرسوله اعلم قال بینکم و بینها خمسمائة عام گفت میان شما و میان آسمان پانصد ساله راه است ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك پسر گفت آنحضرت آیا میدانید صیت بالای این آسمان قالوا الله و مرسوله اعلم قال سما آن بعد ما بینها خمسمائة سنة گفت بالا آسمان این آسمان و آسمان دیگر است که دوزخی مسافتی که میان آن و آسمان است پانصد ساله راه است ثم قال كذلك پسر گفت آن حضرت همچنین حتی علی سبع سموات تا آنکه شمر و هفت آسمان را بالا لای یکدیگر مابین کل سماءین مابین السماء و الارض مسافت میان هر دو آسمان مقدار مسافتی است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله راه ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك قالوا الله و مرسوله اعلم قال ان فوق ذلك العرش گفت بدرستی که بالای آن هفت آسمان عرش است و بدین و بین السما بعد ما بین السماین و میان عرش و میان آسمان مقدار دوری میان هر دو آسمان است ثم قال هل تدرون ما الذي تحتكم پسر گفت آنحضرت آیا می در یابید صیت آن چیزی که زیر شماست قالوا الله و مرسوله اعلم قال ان تحتكم الارض گفت آنحضرت زمین است ثم قال هل تدرون ما تحت ذلك پسر گفت آنحضرت آیا میدانید صیت زیر این زمین قالوا الله و مرسوله اعلم قال ان تحتها ارضا اخرى گفت بدرستی زیر این زمین زمین دیگری است بدینها مسیوة خمسمائة عام میان این دوزخین مسافت پانصد ساله راه است حتی عد سبع ارضین بین کل ارضین مسیوة خمسمائة سنة تا آنکه شمر آنحضرت هفت زمین را میان هر دو زمین پانصد ساله راه ازین حدیث معلوم میشود که نسبت مسافت و دوری میان زمین با بر و فنی نسبت آسمانهاست پس آنکه میگویند که طبقات زمین بهر متصل یکدیگر اند و بهم پیوسته و لهذا عرض را در قرآن مجید مفرد ذکر میکنند و سموات را بلفظ جمع گفت این حدیث است و شاید افرا و ارض بارادیه همین زمین است که زیر ایشانست و زمین های دیگر کار دارند بخلاف آسمانها که از همه فوض و آناه میرسد و الله اعلم فقال و الذي نفس محمد بيده لو انكم و ليتكم بحبل الى الارض السفلی لبط على الله ان بودی که شما فورهای می کردید رسی را بسوی زمین که پایان از همه است بر آنیه می افتاد آن رسن بر خدا چون در احاطت و دیگر فوقیت و احاطت پروردگار تعالی و تقدس بر عرش عیان یافته است احاطه و وجود علم و قدرت و ظهور آثار صفات افعال در زیر زمین باین کرد که هر جا قدرت اوست و زیر و بالا همه را احاطه کرده است ثم قرأ آیه خزانة آنحضرت این آیت را که هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء عليم شرح این آیه شریف سابقا در شرح اسما جنسی معلوم شده است و او احد و التوحدى و قال التوحد قرأه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الاية تدل على انما داد لبط على علم الله و گفت تربذی خواند آنحضرت این آیت را که دلالت دارد بر آنکه مراد در حدیث که گفته است لبط على علم الله بقرئیه و هو بكل شیء عليم یعنی می افتد آن رسیان بر علم خدا و قدرت و سلطان او و بقرئیه او و علم الله و قدرت و سلطان او و علم خدا و قدرت و سلطان او و هر جا است یعنی آثار این صفات در همه جا است و الا این صفات حقیم مکانی نمیند و هو علی العرش و ضاه تجلی ذات خود بر عرش است کما و وصف نفسه فی کتابه چنانکه وصف کرده است و می تعالی و تقدس ذات خود ما در کتاب خود گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظيم یا مراد مجموع آنکه ذکر کرده از وجود علم و قدرت و سلطان و وجود ذات بر عرش چنانکه هو الله فی السموات و فی الارض فرمود و الله بكل شیء محيط و بر هر تقدیر این آیات اگر چه بطا هر موم جمیع است و میکانند و لیکن تحقیق کفایت و عبارت از ظهور سلطان علم و قدرت اند و مراد بانها حقایق و معانی است که مناسب قدر و نزاهت اویند تعالی شأنه و عظم بانه و الله اعلم

بعضی گفته اند که معنی آنست که پیغمبر داده شده است از خجرات و چیزی که بود مانند آن امر پیغمبر را که پیش از وی بود از خوارق عادات و اما سوره عظیمه من که
وحی است داده نشد هیچ یکی را و لهذا بیشتر شدند تابعان من و این معنی بحسب عبادت ظاهر تر میباشد اگر چه تقریر اول جود و احکام است و اکثر شراح بر آنند فافهم
و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعطيت خمساً لم يعط احد من قبلى داده شده ام ۴ من پنج خصلت که
داده نشده است هیچ یکی پیش از من نصرت بالوعب مسیوة مشهور فتح و ظفر داده شده ام من با نماز فتن ترس و دل دشمنان من از سافت کلاه
راه و تخصیص این نسبت بانبیاء است صلوات الله و سلامه علیه و ام سلاطین و جبار به خارج بحث است و مقصود حصول فتح و ظفر است بر عیب که بفضل
حاصل شود اما مجود و قوع رعب چیزی دیگر است فافهم و جعلت لی الامر من مسجد او که دانیده شد برای من تمام روی زمین سجده گاه که دست
در وی نماز گذاردن و در ارم سابقه جز در مواضع معبود که بیع و کنایه ایشان باشد درست نبود و بعضی گفته اند که معنی آنست که ایشان نماز نیکو گذارند
در جائی که متعین میبود طهارت آن و مباح گردانیده شد برای ما هر جا که باشد جز آنکه متعین کرد و بخاست آن و ظهور داد و گردانیده شد برای من زمین پاک
گشوده که تمیم باشد و برای من دیگر که طهارت جز آب نبود و فایما جعل من امتی ادراک الله الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد از امت من که در یابد او را وقت
نماز و یافته نشود آب پس باید که تمیم کند و بگذارد و در آنجا نماز و باین تقریر این قول متفرع بر دو کرد و دهم بگردانیدن تمام زمین مسجد و دهم بگردانیدن و ظهور
و احلت لی لغنائم و لم یحل لاحد قبلی و حلال گردانیده شد برای من غنیمت ها و حلال گردانیده شد هیچ یکی را پیش از من گفته اند که احم سالفه چون
غنیمت میکردند حیوانات را می کشت آن ملک غنیمت کندگان نه بسیار ایشان پس مخصوص گردانیده شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خمس و صفی
که بر چیز از غنیمت خوش میکرد و مثل شمشیری یا جاریه مثلاً اختیار میکرد و برای خود و اگر غیر حیوانات را غنیمت میکرد و گرد می آورد و داور در جائی پس آتش می آید از
آسمان و از آید و خفت کذافی بعضی الشروح و اعطيت الشفاء و داده شد امر بر تبه شفاعت عظمی عامه شامله تمامه محال و مواطن شفاعت را چنانچه در باب شفاعت
گذشت و کان النبی یبعث الی قوم خاصه و بود پیغمبر پیش از من که فرستاده میشد بسوی قوم خود و خاصه و بقومی دیگر کار داشت و بعثت الی الناس علمه
و فرستاده شد من بسوی تمامه مردم بلکه بانس و جن و تواند که بعثت وی صلی الله علیه و آله و سلم بسوی جن بعد از آن شده باشد از جن جهت تعرض بجن نکرد و تحقیق
این در حدیث آمده گردیده شود متفق علیه ۱۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فضلت علی الانبیاء لست روتی
است از ابی هریره که آنحضرت گفت فضیلت داده شده ام من بر پیغمبران شش خصلت در حدیث سابق پنج گفت و اینجا شش بحقیقت فضایل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که بدان مخصوص و ممتاز است بسیار است خارج از حد حصر و احصار و لیکن بعضی از آن بقریب وقت و سوال در احادیث مذکور
شد و مقصود حصر نیست و لیت جوامع الکلمه داده شده ام کلماتی که جامع کلمات و حاوی معانی کثیره اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم میکرد و کلامی
موجز که شامل معانی کثیره میشد و این از خواص حضرت خاتمه محمدیه است مثل انما الاعمال بالنیات ۲ و من حسن اسلام المرء ان یزک له لا یعنیه ۳ و الدین النصیحه ۴
و امثال آن که هر یکی متضمن معانی کثیره جزئی است و بعضی از علماء از برای جمع این احادیث مقصدی شده قطعی از آن گرد آورده اند و بعضی گفته اند که
ما و جمیع قرآن است که حق سبحانه و در وی در الفاظ سیر معانی کثیره جمع کرده و معنی اول ظاهر تر است و دلالت میکند بر آن روایتی که زیاده کرده است
در وی اختصار فی الکلام و این دلالت دارد بر معنی اول و نصرت بالوعب و نصرت داده شده ام ۴ بر عیب و خوف چنانکه در حدیث مسیره مشهور مذکور
است و احلت لی لغنائم و جعلت لی المادض مسجد او ظهور داد و امر بصلوات الی الخلق كافة و فرستاده شد من بسوی خلق همه و ختم فی النبیون و ختم
شد من پیغمبران دوا و مسلم و در تخصیص عموم رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخن کرده اند که در زمان نوح علیه السلام پیغمبری دیگر نبود پس
باید که مبعوث بنما مثل آن زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تمامه اهل ارض بسلامت و غرق دلالت دارد و بر آنکه مبعوث جبه بود و اقبال امرویی
نگر وند و نیز سلیمان علیه السلام سیر میکرد در زمین و امر میکرد مردم را باسلام چنانکه بلقیس و جزوی و تهدید میکرد و ایشان را بقتال و این دلیل است بر عموم
رسالت و جواب داده شده است بالله عموم بر رسالت در اصل بعثت خود بلکه حادث شد بعد از آن باخصار خلقی الله بعد از غرق در موجودین اما پیش از غرق
احتمال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود خاصه و چون جز قوم وی بر زمین نبود و نظار بر جهان نمود که بعثت وی عام است اما دعای کلیله السلام بر تمامه اهل
ارض از جهت آن بود که دعوت وی قوم خود را بتوحید رسید تمامه مردم را از جهت طول مدت عمر وی پس تمادی شدند بر شرک پس ستم شدند عذاب را و
بعضی گفته اند که تواند که توحید عام باشد در بعضی انبیا و الترام فروع شریعت وی عام باشد و جواب از اشغال بجائی سلیمان علیه السلام گفته اند که معنی
رسالت مخصوص است بجال و اجابات و محرمات اما در مذوات پس مردم را موانع بدان و ایما و اما تهدید بقتال که بظواهر از خصایص و اجابات فیما یقتضی
از خصایص آن غایت بلکه آنچه مخصوص است عقاب در آخرت کذا فی حاشیه السیوطی علی النسائی و احتمال دارد که تعدیه بقیس و قتال می از جهت ملک باشد نه جهت رسالت و
صلی الله علیه و آله و سلم و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال بعثت بجمیع الکلم و نصرت بالوعب ۴ و این روایت است که آنحضرت

گفت بر اینگونه شده و فرستاده شده ام من بجامع کلم و نصرت داده شده ام بر عجب شرح این معلوم شد و بدینا انا فاشد و ایلتی التبت بخاتج خراش الارض و در
 اثنا یکی نگین در خواهم دیدم خود را که آورده شده ام کلیدهای خزینهای زمین را یعنی داده شده است آن کلیدها را فوضعت فی یدنی پس بناده شد و نظایر
 پیش من مراد فوجات است که کثا دباری تعالی بر امت و سی صلی الله علیه و اله و سلم از بلا و شرق و غرب و استخراج کنوز و دقایق یا مراد کانی نیست
 که در وی سیم و ز راست متفعل علیه ۱۲ و عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله علیه و اله و سلم ان الله ذوی الی الاوض بدرستی فدای
 تعالی فرستم تو رو و دور کشید برای من زمین را هر ایت مشا و قها و مغاد بها پس دیدم من بلا و مشرق و مغرب آنرا و ان امتی سیبلغ ملکها ما ذوی
 لی منها و بدرستی امت من نزدیک است که برسد ملک و سی و پادشاهی و سی چیز را که فرستم آورده شد و دور کشیده شده است برای من از زمین یعنی در
 مشرق و مغرب پادشاه شوند و تصرف کنند و اعطیت الکثرین الاحمر و الابيض و داده شده مراد و کج سرخ و سفید مراد و کج سرخ خزینهای اکا سر
 که خزان فارس اند که غالب بر این ز راست و کج سفید خزینهای قیاصره که پادشاهان روم اند و غالب بر ایشان فقره است و بعضی گفته اند که مراد جبر
 ملک شام است از جت سرخی رنگ ایشان و با بیض ملک اسر انجبت سفیدی رنگ ایشان و معنی اول ظاهر تر است و انی سألت نبی الامت ان
 لایهلکها بسنة عامه و بدرستی من سوال کردم پروردگار خود را برای امت من این که هلاک نکند امت مرا بقط عام یعنی بقطعی که تمام امت را هلاک نکند و
 لایسلط علیهم عدو امن سوی نفسهم و اینکه بر نگار در امت من دشمن را از اجزای ایشان یعنی کافران را فستیح بیضی بیضی پس مباح کرد و اند و بنا
 جای اجتماع ایشان و محل سلطنت و قهرمان ایشان را بیضی میان سرای و میان شهر و جای قوم یعنی دشمن که محل استقرار ایشان را است و ایشان را هلاک کرد و ان
 دبی قال و بدرستی پروردگار من گفت یا محمد انی اذا قضیت اموا فانه لا یؤد بدرستی من چون حکم کنم امری پس بدرستی که آن رو کرده و باز کرد و اند و بنیو
 آن حکم عطا باشد یا لا و انی اعطیتک لا متک ان لاهلکم بسنة عامه بدرستی من و اوم ترا بجهت امت تو که هلاک نکردم ایشان را بقط عام و ان لایسلط
 علیهم عدو امن و اوم نفسهم فستیح بیضی بیضی و اوم ترا که بر نگارم بر امت تو دشمن را از اجزای ایشان پس مباح کرد و اند بیضی ایشان را و اجمع علیهم من با قاطع
 و اگر فرستم آیند بر ایشان کسانی که در تمام جوانب و نواحی زمین اند یعنی اگر چه کافران تمام عالم جمع شوند حق یکن بعضی هلاک بعضی بیضی بعضی بعضا
 تا آنکه باشند بعضی از امت تو که هلاک گردانند بعضی و بند و اسیر کنند بعضی را یعنی کافران را ایشان غلبه و تسلط نشود و ملک را نتوانند ستانند و لیکن امت تو میان خود
 جنگ کنند و بعضی هلاک کنند و بند کنند بعضی را این چنین رفته است تقدیر الهی و قضای وی و قضای الهی غرضش نه بر تغییر نیاید و تبدیل نپذیرد و اگر چه امر نکرده
 بدان و حکم شرع بدان تعلق گرفته و داده مسلم ۱۳ و عن سعد بن رسول الله صلى الله علیه و اله و سلم من مسجد بنی معاذ و ایت از سعید بن
 ابی وقاص که آنحضرت گذشت بر مسجد بنی معاذ و ید که قبیل است از انصار و الا آن بیرون مدینه مطهره نشان آن مسجد قائم است و در صحن وی نشان پای آنحضرت
 صلی الله علیه و اله و سلم است داخل فو که فیه دکتین در آنحضرت پس بگذارد آن مسجد دو رکعت و صلینا معه و گذاردیم با آنحضرت و دعایه
 طویلا و دعا کرد آنحضرت پروردگار خود را دعا می دراز و در شمد یا بعد از آن و ظاهر ثانی است لثم انصرف ستر رکعت آنحضرت از نماز و دعا فقال پس
 سألت دبی ثلثا سوال کردم و در خواستم از پروردگار خود سه خصلت را فاعطانی ثلثین و منعی واحد پس داد مراد و خصلت ثلثین و دلی را بعد از آن
 بیان آن سه خصلت میکنند که در خواستند و آن دو که داد و یکی که نداد بقبول خود سألت دبی ان لایهلک امتی بالسنة سوال کردم پروردگار خود را که هلاک
 نگرداند امت مرا بقط عام فاعطانیها پس داد مرا این خصلت را و سألت ان لایهلک امتی بالغرق و نیز سوال کردم که هلاک نگرداند امت مرا بغرق عام فتح
 ما و سکون آن و اکثر روایت سکون است فاعطانیها پس داد مرا این را نیز و سألت ان لایجعل بآسمهم یلینهم و سوال کردم که نکراند جنگ ایشان با
 میان ایشان که بیکدیگر جنگ بکنند و باس و عذاب و سختی و حرب سخت فنعینهم پس منع کرد و نداد این خصلت را از اینجا معلوم میشود که بعضی دعای
 انبیا صلوات الله و سلامه علیهم مستجاب نیست و در اجابت هر دعا از پیغمبران کلامی است مذکور در جای خود و چیزی از آن در رساله تنبیه البشائر ذکر کرده ایم ۱۴
 و عن عطاء بن سید و بنیع تخانیة و تخفیف سین جمله از مشاهیر تابعین و کبار علمای ایشان است مولی میفرماید رضی الله عنهما است قال لقیت عبد الله بن عمرو
 بن العاص گفت ملاقات کردم عبد الله بن عمرو بن العاص را قلت اخبرنی عن صفة رسول الله صلى الله علیه و اله و سلم فی التودیة گفتیم
 ده مرا از بعضی صفات پیغمبر خدا که در تورات مذکور است ظاهر عبد الله بن عمرو تورات خوانده بود و یا از آن حضرت شنیده باشد یا از بعضی اهل کتاب
 که بیان آورده بودند و بود وی رضی الله عنه از اهل علم و کتابت و عالم کتب سابقه خوانده بود و اینها را می نوشت احادیث رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم
 و وی کثیرا احادیث است مثل ابی هریره و ابو هریره می گفت که فرق میان من و عبد الله بن عمرو همین است که وی بنویسد احادیث را و من نوشتن ننهادم
 پس او را حفظ عطا کرد چنانکه در حدیث دیگر آمده است قال گفت عبد الله بن عمرو و اجل بفتح همز و جیم از حروف تصدیق است معنی نعم یعنی آری خبر میدهم
 ترا بصفت آنحضرت که در تورات است و الله انه لم یوصف فی التودیة کما بدرستی آنحضرت وصف کرده شده است در تورات

بعض صفه فی القتل بعضی صفات وی که مذکور اند در قرآن در سوره آیت یا ایها النبی ناد مسلنا و مشاهدای که می فرماید در سوره بقره
 است و میفرماید و خبر خوش و بد و ثواب و عذاب را و چون می بیند و پناه مرعوب را در کبر و سکون را می بیند
 جای استوار که پناه دهد و مرا و بامین عرب اند زیرا که در غالب خواندن و نوشتن نداشتند بجهت آنکه منسوب بام القری اند که نام که است و تخصیص عرب بجهت آنست
 که سبوت در ایشان و از قوم ایشانست و بجهت تحفظ ایشان از سطوت عجم و اگر حز از عوایل شیطان و آفات نفس مراد دارند و وجود شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم
 پشت و پناه عالمیان است و بعضی گفته اند که مرا و حفظ قوم است از ستم و ظلم و نزول عذاب بر ایشان و مادی که وی در ایشانست چنانکه در قرآن مجید میفرماید و ما کان الله
 لیعذبهم و انت فیم انت عبدی و امی محمد بنده خاص منی که در حقیقت بندگی خاص بیچکس با تو شریک نیست و در مسوولی و توفیق منی و فرستاده منی بخلی بمیدان
 التوسل نام کرده ام من ترا متوکل که همه کارهای خود را بر من سپرده و قطعاً بر حل و قوت خود نهیستاده لیس بفظ اینچنین متوکل که نیست درشت خود را غلیظ و نه
 درشت من و لا عذاب بشدید فاجور و نه فریاد کنند و فی الامواق و در بازار با تخصیص بیاز بجهت عرف و عادتت که در اینجا شور و غوغا بسیار میباشد و عذاب
 بصا و نیز آمده است و لا یدفع بالسیئه السیئه و دور نیکند بدی را بدی یعنی هر که بوی بدی کند بدی جزای وی نمیدهد و لکن یعفو و یغفر و لیکن در میگذرد
 و میپوشد بلکه احسان میکند و لن یقبضه الله حتی یشیم به الملة العوجاء و قبض میکند روح او را خدا تعالی تا آنکه راست میگرداند و بدایت میکند رجوع
 وی قوم کج و کماره را بان یقولوا راست گردانیدن ملت کج باین است که بگویند ایشان لا اله الا الله و متعجب شوند بتوحید و بفتح بها اعینا عیسا
 و میکشاید خدا تعالی باین کلمه چشمهای کور را و اذنا صما و میکشاید گوشهای کور را و قلوبا غلظا و دلهای پاکه نمی فهمند چیزی و یاد ندارند چیزی را کویا در غلاف
 و در پرده اند و اه البخادی و کذا و اه الدامی عن عطله عن ابن سلام نحوه و همچنین روایت کرده است این حدیث را در معنی از عطاء بن ساری
 عبد الله بن سلام مانند این حدیث که روایت کرده است بخاری از عطاء بن عبد الله بن عمرو و ذکر حدیثیابی هر پاره عن الاخون فی باب الجمعة و ذکر کرده
 شد حدیث ابی هریره که در فضایل آنحضرت است و در اقل اولفظ نحن الآخرون است در باب جمعة الفصل الثانی عن خباب بن یقظ خا و محمد و تشدید
 موصوفین الادب بفتح حمزه و ما تشدید فو قانیه صحابی است اسلام آورد پیش از آمدن آن حضرت دار الرقم را و عذاب کرده شد در دین خدا و صبر کرد و حاضر
 شد بدر را و مشاهدی را که بعد از و است و وی اول کسی است که مرگ و کوفه و نماز گذارد و بروی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قال گفت خباب صلی الله علیه و آله
 الله نماز گذارد با معنی ما انا ما است کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوة یک نماز را با غاطها پس از آن نماز را قال گفتند صحابه یا رسول الله صلیت
 صلوة لم تکن تصلیها کذا و وی توانازی را بدرانی که بنودی که میکذار وی نماز باین درازی قال اجل گفت آنحضرت آئی آنها صلوة و غنبة و هبة
 زیرا که این نماز رغبت و خواهش و بزم بود یعنی در وی دعا و سوال میگردم و امید اجابت و خوف خشیت و اشم ازین جنت و از گردم و خشنوع و خشوع بسیار نمودم
 و انی سألت الله فیها ثلاثا و بدستی من سوال کردم خدا را درین نماز سه حاجت فاعطانی الثنین و صنعی واحدة پس داد خدا منی را و حاجت
 را و ندا و یک حاجت را سالته ان لا یهلك امتی سبنة سوال کردم خدا را که بپاک نکره و اندامت مرا بقطعه فاعطانیها پس داد مرا این را و سالته ان لا یسلط
 عدو من غیرهم و سوال کردم او را که بر نگمارد بر ایشان دشمن را از غیر ایشان یعنی کافرا فاعطانیها پس داد مرا این حاجت را نیز و سالته ان لا یدقی بعضهم
 باس بعض و سوال کردم خدا را که پنجاه بعضی از ایشان را عذاب بعضی بجهت گنجه میان خود و بپاک نکره و انداید بکفر فاعطانیها پس داد مرا این را و
 الترمذی والنسائی ۲ و عن ابی مالک الاشجعی صحابی است در نام وی اختلاف است بعضی عبد الله گفته و بعضی کعب و بعضی جزان و در نسبت
 وی نیز اختلاف بعضی اشعری گفته و بعضی اشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله بدستی خدای عزوجل اجابکم
 پناه داد و خلاص گردانید شما را من ثلث خلل از سه خصلت ان لا یدعو علیکم نیکم فنهکوا جمیعاً کی آنکه دعای بد نکند بر شما پس بپاک نشود
 شما چنانکه بعضی پیغمبران کردند و ان لا یظلم اهل الباطل علی اهل الحق دوم آنکه غالب نیاید بر اهل باطل یعنی کافران اگر چه بسیار باشند بر اهل حق یعنی مسلمانی
 اگر چه کم باشند چنانکه پست و نابود گردانند دین اسلام را و ان لا یجمعوا علی ضلالة سیوم کانتقوا فنهکوا جمیعاً بکفری و این دلیل است بر آنکه اجماع محبت است که
 عبارت از اتفاق علمای هر عصر بر حکمی شرعی و مراد علمای مجتهد اند و او ابو داود ۶ و عن عوف بن مالک صحابی است و اول مشاهد وی خیر است
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لن یجمع الله علی هذه الامة سیفین جمع کند خدا تعالی برین امت دو شمشیر را سیفانها و سیفا
 من صدها یک شمشیر ازین است و شمشیر دیگر از دشمن این است توبتی گفت معنی اینست که حق تعالی برین امت دو شمشیر جمع نکند که واقع شود بر آن
 بپاک و استیصال بلکه وقتی که است میان خود جنگ کنند بر کار و خدای تعالی کافرا از این جنگ ایشان تا از جنگی که میان خود میگردانند باز آیند و بی
 گفت ظاهر آنست که میفرماید و عده کرد خدای تعالی که جمع نکند بر امت من دو جنگ معا که میان خود و هم جنگ کنند و بکافران هم جنگ کنند بلکه
 اگر یکی باشد دیگری نباشد و الله اعلم رواه ابو داود ۷ و عن العباس اند جاء الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم در روایت از عبا

الفصل الثانی

آیند من و عمل کنند بقضای آن در توقیر و تعظیم و محبت بزرگند آن و بیدای لواء الحمد و لافخر و بدست من است نیز و محمد و شریعت و انقضرت است بحد بر و سوس خلائق و عرب وضع میکند لواء در مقام شهرت و انقضرت را نسبت خاص است بحد که نام وی محمد و احمد و صاحب مقام محمد است و او را محمد و احمد گویند که خدا را حمد گویند و وی صلی الله علیه و اله و سلم حامد و محمود بود و بحد الهی فتح باب شفاعت بر نماید چنانکه در باب الشفاعت گذشته و ما من نبی یومئذ الا من سوا الا تحت لوائی و نیست هیچ پیغمبری در روز قیامت چو آدم و چه هر که جز اوست مگر انکه در لواء الهی من در آید و پناه من جوید و تابع من باشد و از اینجا معلوم میشود که نظام نیز انحضرت را لوائی باشد چنانکه با دشمنان و سرداران را میباشد و نام وی لواء الحمد بود و انا اول من نشأ الارض و من خستین کسی ام که کافیه میکرد برای وی زمین کنایت از سبق و تقدم در بهشت و ظهور و برآمدن از عالم برزخ و لافخر و نیست مرنازیدن باینها بلکه اعتراف است بفضل حق و شکر نعمت وی چه مرنازیدن من بحد است و نه بما سوا وی تعالی دواء الترمذی ۸ و عن ابن عباس قال جلس فاس من اصحاب رسول الله گفت ابن عباس نشسته بودند مردمان از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فخرج پس بیرون آمدن حضرت از درون خانه حقیقا داد نامهم بمعهم میداد اگرچنانکه چون نزدیک شد انحضرت از اصحاب شنید ایشانرا که مذکره میکند بیکدیگر قال بعضهم ان الله اتخذنا ابراهيم خلیلا گفتند بعضی از اصحاب که بدستی خدا تعالی گرفت ابراهیم علیہ السلام را دوست و قال اخو موسی کله تکلیما و گفت صحابی دیگر که موسی علیه السلام سخن کرد خدا تعالی و را سخن کردنی و قال اخو نعیمی کله الله و گفت دیگری پس عیسی علیه السلام که خداست که بیک کله کن بی سباب عادی پیدا شد و در کوه سوره سخن گفت و دوحه و عیسی روح خداست که وی تعالی روح الامین را با در شش فرستاد و در مدید و از ان عیسی پیدا شد و نیز آثار روحانیت وی چندان ظاهر شد که مرده را زنده میکرد و قال اخو ادم صطفاه الله و گفت دیگری دم بگزید او را خدا چنانکه فرمود و ان الله اصطفی ادم و نوحا و ابراھیم و ابا انبیا را ذکر میکرد و وی ستانیدند فخرج حلیم رسول الله پس ناگاه بیرون آمد و فرمود ابرایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فقال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت انحضرت تحقیق شنیدم سخن شما را و گفت آوردم شما را که ابراهیم دوست و زنده خداست و هو کذلک و دمی همچنین است دوست خاص خداست و موسی بخداست و موسی مبارز و هم سخن خداست و هو کذلک و دمی هم چنین است دوست خاص خداست و عیسی دوحه و کلته و عیسی کله خداست و روح او و هو کذلک و ادم صطفاه الله و هو کذلک الا وانا حبیب الله و لافخر و انا و اکاه و بشید من دوست داشته خدا ام و گفته اند که حبیب حب که بمقام محبوبیت رسیده باشد و خلیل حب مطلق و اگر چه نسبتا و رسل بلکه مؤمنان نیز محبه و محبوب درگاه الهی اند ولیکن سخن در اینجا در علا مرتبه کمال است و اخضر درجات آن و بعضی از عرفا و علما را در فرق میان حبیب و خلیل کلامی است غریب که در شرح ذکر کرده شده است و انا حامل لواء الحمد یوم القيمة و من بدارنده علم حدم روز قیامت شسته آدم فن دونه و لافخر و لواء من آدم است و هر که جز اوست و نیست فخر پس در جمیع این مناقب القاب کا طهر و بهتر از همه ام و انا اول مشفع و اول مشفع یوم القيمة و لافخر و من خستین شفاعت کننده و خستین مقبول شفاعتم روز قیامت و نیست فخر و انا اول من یخرج خلق الجنة و من خستین کسی ام که می چنانند طعمای در بهشت را و قصد درآمدن آن میکند فیفتح الله لی فی خلیفها پس میکشاید خدا برای من یعنی در بهشت را اینجا امر میکند طایفه را بکشادن در و در آوردن مراد دران و معی فقراء المؤمنین و لافخر حال آنکه با من اند و زویشان مسلمان و نیست فخر و انا اکرم الاولین و الاخرین علی الله و لافخر و من بزرگترین پیشینیان و پسینیانم نزد خدا و نیست فخر طایفه آنست که درین حدیث مراد اولین و آخرین انبیا اند و اگر در اولین طایفه را نیز داخل دارند و در نباشد دواء الترمذی و الدادی ۹ و عن عمر بن قیس نام این ام مکتوم است که صحابی مشهور و اعمی بود و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله است و اول ارج است ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال نحن الاخرون ما در وجود و ظهور پیغمبر ایم و نحن السابقون یوم القيمة و لیکن در مرتبه سابق و پیشینم روز قیامت وانی قائل قولاً غیر فخر و من گویند ام گفتار مرا بی مفاخرت و مباهات و آن قول نیست که ابراهیم خلیل ابراهیم خلیل خداست موسی صفا الله و موسی بزرگ خداست و انا حبیب الله و من محبوب خدا ام و معی لواء الحمد یوم القيمة و با من است لواء الحمد روز قیامت و حامد و محمودم در روز و ان الله وعدنی فی امتی و اجادهم من ثلث و بدستی خدای تعالی و عده کرد و مراد باب امت من و کجا بد است و امان و ادایشان را از سه خصلت لا یعمهم ربنة و یغیر دایشان را بقطع سال یعنی پاک میکند همه را بقطع و لا یستأصلهم عدو و ازینج بر میکند یعنی طایفه پاک نمیکردند ایشان را دشمنان دین یعنی کافران چنانکه گذشت و لا یجمعهم علی ضلاله و جمع میکند ایشانرا بیکراهی که منفق شوند همه بر یکی که موجب ضلالت است دواء الدادی ۱۰ و عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال روایت از جابر که انحضرت گفت انا قائد المسلمین و لافخر من کشته مرسلیم و نیست فخر یعنی مقدم ایشانم ایشان پس من می آیند بهشت یا بحر صاف و در کشتن اسب از پیش و سوق راندن از پس و انا خاتم النبیین و لافخر و انا اول مشفع و مشفع و لافخر دواء

الداعی ۱۱ و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان اول الناس خروجا اذا بعثوا من تحتين مردم از روی بیرون آمدن از قبر وقتی که برانگیخته شوند از قبور و انا قایدیم ادا و قد واو من کشته و پیوسته ای مردم وقتیکه بیایند بدگاه خداوندی و انا خطیبهم اذا انصتوا و من خطبه خوانده ایشانم وقتیکه خاموش شوند از اعتذار و کلمه کنند ام شفاعت زود و در کار وقتیکه سکوت کنند و کلمه نتوانند کرد و انبیای کبار و انا مستشفعهم بفتح فاء و کسری هر دور و ایتست و بر وجه اول معنی است که طلب کرده میشود از من شفاعت بوی خدا و بر ثانی طلب میکنم من از خدا که شفاعت کنم مردم را اذا اجبوا وقتیکه حسب کرده شوند و بیتاده کرده شوند مردم در موقف و انا مبشیرهم اذا ایسا و من بشارت دهنده ام مردم را بشفاعت و رحمت و قنیکه نومید شوند و از انبیا شفاعت طلبند و اثنان اقدام بر آن توانند و غده آرند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است الکرامه و المفاویع یومئذ بیدای بزرگی دادن و کلیدهای بهشت و ابواب رحمت از وزیدست من است و لواء الکمل یومئذ بیدای ولای حمدر از وزیدست من است و انا اکرم فلان آدم علی دبی و من کرامی ترین فرزندان اومم زود و پروردگار من همیشه مخصوصا در آن روز یطوف علی الف خادمه که در من کردند و خدمت میکنند مرا هزار خدمتکار کانه هم بیض مکنون کو یا آن خادان بیضا پوشیده اند بیضا وی در تفسیر قول وی سبانه کانه من بیض مکنون گفته که تشبیه کرد و در انرا بیضی شتر مرغ که مصون است از غبار و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که احسن الوان ابدان است و در جمیع الجواهر گفته که مراد به بیض مکنون لؤلؤ مصون از آید و ابصار است و در حدیث که دست احدی بدان نرسیده است اول لؤلؤ منشور یا مرارید یا سی پراکنده کرده شده کو یا وصف پراکنده کی به جهت آنست که مشبه خادمانند در حضور متفرق و پراکنده آیتاده میباشند و نیز لالی در انتشار و روشن تر و نمایان تر و در نظر بهتر و زیبا تر می در آید و میناید معنی اول بیض مغایرت ظاهر است و بمعنی ثانی مغایرت باعتبار صفت است که آنجا مکنون گفته و اینجا منشور و بعضی گفته اند او برای شک را وی است دواء الزهک والداعی قال التومذی هذا حدیث غریب ۱۲ و عن ابی هريرة عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال فاکسی حلة من جلال الجنة پس پوشانیده میشود من حله را از حلهای بهشت و حله جنت جابر را گویند فراق قوم عن عین العرش ستر می سپتم من از جانب دست عرش لیس احد من الخلاق یفوم ذلك المقام غیری نیست هیچکس از خلق که بایستد در آن مقام جز من دواء التومذی و فی و اید جامع الاصول عنه و در روایت جامع الاصول از ابی هریرة این عبارت زیاده کرده که انا اول من تنشق عند الامرض فاکسی من اول کسی ام که شفاعت میکرد و از وی زمین پس پوشانیده میشود حله از حلهای بهشت الی آخره ۱۳ و عنه عن النبی صلى الله عليه واله وسلم قال و از ابی هریرة از آن حضرت آمده که گفت سلوا الله لی الوسيلة سوال کنید و بنوا سید از خدا برای من وسیله قالوا اقتد یا رسول الله و ما الوسيلة چه چیز است وسیله و چه معنی دارد ان قال گفت آنحضرت اعلی درجه فی الجنة وسیله بلندترین پایه است در بهشت لا ینالها الا رجل واحد منی یا بدان دهم را که بیکر و ادجوان آگون هوا میدارم که باشم من آنمزد این تواضع است از آنحضرت و کجا بداشت ادب درگاه خداوندی و الا متعین است که آنحضرت است صلی الله علیه وآله و سلم که مفرد و متمیز است از همه و بدانکه وسیله بمعنی سبب و دست آور است پس مقصود و طلب وسیله است برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهر آنکه در آن درجه بهشت سبب و دست آور حصول مرتبه شفاعت است و تمام کلام در باب اجابة المودن گذشته است دواء التومذی ۱۴ و عن ابی بن کعب عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین گفت آنحضرت چون باشد روز قیامت بیا شمام و پیوسته ای همه پیغمبران و خطیبهم و صاحب شفاعتیم و بیا خطیب پیغمبران و شفاعت کنند میان ایشان و بیا شمام خداوند شفاعت میان ایشان غیر فخری آنکه فخر کنم بدان دواء التومذی ۱۵ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان لكل بنی و لافه من النبیین بدرستی هر پیغمبر دوستان و وزوگان انداز پیغمبران و ان ولی ابی و خلیل دبی و بدرستی دوست و قریب من پدر من و دوست پروردگار من است که ابراهیم خلیل است علی نبیا و علیا صلوة و السلام ثم قرأ یستخواند آنحضرت برای تأیید و تقویت این کلام این آیت را که ان اولی الناس با ابراهیم للذین اتبعوه بدرستیکه زودترین مردم با ابراهیم انما فی انکه متابعت کردند ابراهیم با و هذا النبی الذین منوا و این پیغمبر بشارت است بلیت شرف آنحضرت که مامور است بتابع و موافقت ابراهیم در دین و شریعت و الله ولی المؤمنین و خدا تعالی دوست مسلمانان و متولی امر ایشانست و الله التومذی ۱۶ و عن جابر ان النبی صلى الله علیه واله وسلم قال ان الله بعثنی لتمام مکادم الخلاق گفت آنحضرت که خدای تعالی را بکنجه و فرستاده است مرا برای تمام کردن خویای نیک کارم جمع مکرمه بمعنی فصلت مرضیه که گرامی داشته شود و شخص بدان و اخلاق جمع خلقی بضم معنی سیرت باطن و کمال محاسن الافعال و فرستاده مرا برای کامل کردن کارم که داریای نیک یعنی برای هدایت خلق و تکمیل ایشان بغایت مرتبه کمال و اخلاق باطن و اعمال ظاهر دواء فی شرح السنة ۱۷ و عن کعب

تجلی عیون النوریه و روایت از کعب احبار که از کبار تابعین است از علمای اهل کتاب بود نقل میکند از تورات قال یخضع مکتوباً لکفت می یابیم یا نوشته یعنی و تورات
در صفات آنحضرت محمد و رسول الله عبدی المختار و محمد فرستاده خدا بنده برگزیده است لافظ و لا غلیظ نه سخت خست و نه درشت من و لا هف
فی لا سوائی و نه از بلند کننده و در بازارها و لا یجری بالسیئه السبیه و یا دشمنید بد بدی را و لکن یعفو و یغفر و لیکن محو میکند می بخشد
مولده بکلف و لا داء او در که است و هجرت بطیبه و بر آمدن او از مکّه بمدینه است و طیبه بفتح طاء و سکون تخانیه نام مدینه است و مملکتها بالشام و بلاد
او و شام و بلاد و شامی دین و نبوت است و ظهور آن در ولایت شام غالب تر و غزو و جاد آن ملک بیشتر است و الا ملک آنحضرت و جمیع آفاق و اکناف هست
و امنه لکما دون است و می بسیار محو کنید کاند مر خدایا سعاد و شکر کندگان مر او را محمد و ن الله فی السراء و الضراء محو شکر میکند مر خدایا و شادی و غم
و در فراخی و سختی محمد و ن الله فی کل منزله محو میکند خدایا در هر جای که فرو داند و جای گیرند و یا مراد بنزل مکان پست است بقرینه قول وی و لکبر و
علی کل مشرف و تکبیر میکند مر خدایا بر کسی یا میکند او را در هر جای بلند و در کتاب از کار و دعوات گذشت باید که چون جای بلند برآید تکبیر گویند
و چون فرو داند تحمید و در بعضی روایات تلیل دعاة الشمس رعایت کنندگان و چشم داشتگان آفتاب را و طلوع و غروب و زوال او را برای اوقات
عبادت یصلون الصلوة اذا جاء وقتها میکند از نماز را چون بیاید و در رسد وقت نمازینا و دون علی انصافهم از این پیشوند بر میانمای خودی
می نیندازد را با براف خود و مبالغه میکند بر سر عورت با مراد است که میوشند تا نصف ساعتی خود و اسمی ظاهر تر و متبادر تر است و میوضون
علی اهل الخیم و وضو میکند بر اطراف خود که دستها و پایها باشد گفته اند مراد سباح وضو و اکمال اوست منادیمینا دی فی جوال السماء آواز کننده ایشان
آواز میکند در میان آسمان و زمین عبارت است از گفتن اذان در مکان بلند صفهم فی القتال و صفهم فی الصلوة سواء ایتان و وصف بطن ایشان
و کانداز و در نماز برابر است یعنی برابر و هموار می آید چنانکه امر است و قتال بر جنگ کافران و در نماز بر جنگ شیطان لهم باللیل دوی کد و می اخل در ایشان
است بشب آواز پست بشیخ و تلیل و قرآن ذکر مانند از کس شد هذا لفظ المصباح این ذکر لفظ مصباح است و دوی الدایمی مع تعین بسیار و روایت کرده
است واری باندک تغییر می آید و عن عبد الله بن مسعود که از کبار صحابه است و از علمای اهل کتاب بود ایمان آورد و همان روزی که نظر او بر حال مبارک آنحضرت افتاد
قال مکتوب فی التوریه صفحه محمد گفت عبد الله بن سلام نوشته شده است در تورات صفات آنحضرت و عیسی بن مریم یدقی معه و این هم نوشته است که عیسی علیه
السلام دفن کرده میشود آن حضرت و تجربه وی قال ابو مودود و گفته است ابو مودود که از راویان حدیث و علمای سیر است که و قد بقی فی البیت موضع قبره تحقیق
باقی مانده است در خانه که آنحضرت مدفون است جای یک قبر و در آنجا عیسی مدفون کرد و کرامت در باقی ماندن آنجا با وجود قصد بعضی اصحاب دفن را و آنجا و عده هم
آن این بود و گفته اند که این یکی ایتا ویلات است که در قول آنحضرت کرده اند اولی عیسی بن مریم و الله اعلم و واه الزمذی ۳ الفصل الثالث عن ابن عباس
قال ان الله تعالی فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی الانبیاء و علی اهل السماء گفت ابن عباس رضی الله عنهما بدرستی که خدا تعالی فضل و زیادت
و او آنحضرت را بر پیغمبران و فضل و ادب اهل آسمان که فرشتگانند فقالوا یا ابا عباس کنیت ابن عباس استیم فضل علی اهل المعارج جبر فضل و خدا تعالی محمد
بر آسمان قال ان الله تعالی قال لاهل السماء گفت ابن عباس باین فضل و ادب خدا تعالی محمد را بر آسمانیان که خدا تعالی گفت فرشتگان را این کلام و من اقل
منهم انی الله من دونه و کسی که گوید از فرشتگان من خدام جز خداوند لکن بنویسد چه من پس آنکس پادشاهش میدهم او را و درخ کند لکن بنویسند الظالمین چنین
پادشاهش میدهم ظالمان را که از خود دور کنند پس حق تعالی خطاب کرد آسمانیان را باین صولت و شدت و عظمت و متب کر و اندید بر آن عذاب شدیدا و قال
الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و گفت خدا تعالی را آنحضرت را و خطاب کرد بوی بلا طفت و رحمت و گفت که هر چه از وی صادر کرد و معفو و مغفود
است بقبل خود و انما فضلک فیما مبینا لی فضلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تلحق بدستی باقی که دریم مرزا ابواب برکات و کرامات که از جمله آن فتح کرامت
تا بیا مرز در خدا تعالی هر چه پیش گفته اند که تو و هر چه بگوید پس آیتا ویلات دین آیت بسیار کرده اند و او در توجیهات است که این کلمه تشریف و تکریم و تطف
و ترحم است بی آنکه ذنب وجودی داشته باشد و صاحبان چون از بنده خوشحال شوند بگویند اسمی که آن را بخشدیم هر چه کنی بر تو بگیریم اگر چه آن بنده هیچ گاه نداشته
باشد و قالوا و ما فضله علی الانبیاء و گفتند چیست فضل محمد بر انبیاء قال گفت ابن عباس در بیان فضل وی بر انبیاء قال الله تعالی و ما اودسلنا من رسل
الا لبسان قوم و نفرستادیم را پیش از تو که بر زبان قوم وی که برایشان مبعوث است لبین لهم تا بیان کند آن پیغمبر را می قوم خود و احکام و شرایع
را بفضل الله من رسله پس کراه میکردند خدا تعالی بر کرامت میوه اید تا تمام آیت و قال الله تعالی لمحمد و ما اودسلنا الا الکافه
للناس فادسله الی الجن و الا من پس فرستاد خدا تعالی محمد را بوی بریان و دمیان و تخصیص آو میان ولایت بخت فضل و شرافت ایشان است و مقصود
اصلی در آیت تمیز و میانست تا تخصیص عرب چنانکه بعضی اهل کتاب می گفتند باطل کرده و دلایل در آیات و احادیث بر مشمول نبوت آنحضرت مرجع را بسیار است
و عن ابی ذر الغفادی قال قلت لکفتم من یا رسول الله کیف علمت انک نبی چگونه دانستی تو که پیغمبری حتی استیقت

در و بها
نحو

المجلد الثالث

تا اینکه یقین کردی تو نبوت خود را بنیاط معلوم شد و که یقین علی مرتب علم و دینیت اوست و علم عامر است از آن قال پس گفت آنحضرت یا ابا ذر انا فی ملک ان و انا بعض بطاء مکه آمدند مرد و فرشته و حال آنکه من بجائی از بطاء مکه بودم فوق احدی الی الامم من پس انا یکی از ان دو فرشته بودی زمین و کان الاخرین السماء و الارض و بود فرشته دیگر میان آسمان و زمین فقال احدی الصاحبه پرس گفت یکی از ان دو فرشته مرا بخود راهو هو آیا او هست یعنی آنکه راحت علی خبر داد که پیغمبریت نزدی بر وی آن پیغمبر است قال نعم گفت یا راهو آری همین است قال فنه برجل من امته گفت آن یکی یا رخو در پس برکش او را و برابر نه و انداز کن بر از امت او فو ذنت به پس بر کشید شدم من بآن مرد فو ذنته پس راج آمدم و پرسیدم من از ان مرد و فقال پرس گفت زنده بشو برکش او را بده مرد فو ذنت بهم پس بر کشید شدم به مرد فو ذنتهم پس پرسیدم من ازین ده مرد فقال فنه بمائه فو ذنت بهم فو ذنتهم فقال زنده بالفت فو ذنت بهم فو ذنتهم کما انظر الیهم ینشرون علی من خفة المیزان کویا من نگاه میکنم بوی این هزار مرد که می افتد برین اسبکی ترا و قال گفت آنحضرت فقال احدی الصاحبه پرس گفت یکی از ان دو فرشته یا رخو را الوثر نه بامته لوجهما اگر تو بر کشی او را و برابر نهی تمام امت بهر آینه چه بد تمام امت را و اما الدادی روایت کرد این حدیث و حدیث سابق را در می ۳ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کتب علی الخو و لم یکتب علیک فرض کرده شد برین تحر که او بدان قربانی است و فرض کرده شد بر شما بقول حق سبحانه فصل لربک و اخرو و اناست قربانی بر آنحضرت واجب بود علی الاطلاق اگر چه غنی نباشد و لکن بر امت مقید غنا است و امرت بصلوة الضعیف و لم یؤمر باها و امر کرده شد به ثابان و تحقیق این در باب صلوة الضعیف گذشت و واه الداد قطعی و در حدیث دیگر نیز واقع شده باین لفظ که کتب علی و لم یکتب علیک الضعیف و الاضعیف الزره ۲ باب اسماء النبی صلی الله علیه و آله و سلم و صفاته بدانکه اسما شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و مذکور است در قرآن مجید و کتب تاویه و وارد شده در سنت وسان انبیا علیهم السلام و اشهر اسمای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمد است و تسمیه کرد او را باین اسم جدوی عبد المطلب و چون گفته شد او را که چه نام نهادی این پسر خود را بنام بدان خود و این نام هرگز در قوم تو نبوده گفت نام نهادم او را باین نام بامید آنکه ستوده شود بر زبان تمام اهل زمین و در روایتی تا بنا یاد او را خدا در آسمان و ستایند مردم برین و آورده اند که عبد المطلب در خواب دید که یاسلسله از نقره از پشت او بر آمده است یک طرف او در آسمان است و دیگر در مشرق و طرف دیگر در مغرب بعد از ان آن سلسله درختی شده است که بر هر برک وی نوریت و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بآن درخت پس گفت این خواب را با مردم و تسمیه کرد آنرا که از صلب می کسی پیدا شود که اهل مشرق و مغرب تابع وی شوند و ستوده شود در آسمان و زمین ازین جهت محمد نام نهاد و نیز آمنه و والده آنحضرت در خواب دید که کونیده میگوید با او و آورده اند که توبسید این امت و پیغمبری وی و چون بزائی محمد نام وی کن و آورده اند که پیش از وجود شریف بیچکس مسمی باین نام نبوده و چون اهل کتاب خبر دادند که نزد یک است که پیغمبر آخر الزمان بوجود آید که نام وی محمد باشد چنانکه پس از خود را باین آرزو محمد نام نهاد و لکن شاید بشر نبوت شرف شوند و چون این تسمیه بعد از اسم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شد که بعد از وی شود و در مواهب لدیه آورده که انا القاب و اسمای آنحضرت در قرآن مجید بسیار آمده و علما بحضرت آن در عدد معین آن مقید شده اند بعضی نود و نه نام جمع کرده موافق اسمای الهی عز وجل و قاضی عیاض گفته که حق جل و علا ثلثین اسم از اسمای خود حبیب خود را مخصوص گردانیده و بعضی علما گفته اند که چون تقصیر کرده شود اسما آنحضرت از کتب مقدم و قرآن و حدیث بسبب میرسد و چهار صد نیز آمده و قاضی ابوبکر بن العربی که از عظامی علمای مالکیه است گفته که بعضی صوفیه گفته اند محققا لی را هزار نام است و حبیب او اصلی الله علیه و آله و سلم تیر هزار نام است و مراد او صاف است و از هر صفت اسمی مشتق است و سیوطی کتاب علیده در اسمای شریف تالیف کرده و طبعی بیت و دو اسم را آورد و شرح کرده و مؤلف جز چند اسم در متن دو حدیث نیارده و مراد بصفت آنحضرت درین جا احوال حلیه شریف و صورت ظاهراست و بابی دیگر عقد خواهد کرد و بیان اخلاق و شمایل و سیرت باطن اللهم صل وسلم علی محمد بعدد اسمائک الحسنی و بعدد کل معلوم لک و علی الیه و اصحابه و اتباعه اجمعین ۱۱ الفصل الاول عن حبیب بن یغمه بن مطعم بن یغمه بن مکون ط و کسر عین مطین صحابی است قرشی است از اولاد عبد مناف اسلام آورده پیش از فتح ۷ قال صحت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان لی انما اء کفتم شنیدم آنحضرت را که می گفت مرا ناماست انا محمد و انا احمد یک نام من محمد است و دیگر احمد و در بعضی روایات محمد نیز آمده است و همه مشتق از محمد آید محمود ستوده شده در ذات و صفات و در دنیا و آخرت و محمد بسیار ستوده شده و بیرون از حد و عدد و احصا و احمد از همه ستوده تر برسان اولین و آخرین و ستوده او را حق سبحانه در کلام قدیم با ستایند و ترمز مولی خود را زیرا که فتح کرده شود جروی در مقام محمود و محمد که گشاده نشد بر هیچکی پیش از وی پس بتاید به این عهد و کار خود را و عهد کرده شود برای وی لوی مد و انا الماحی الذی یحو الله و الحکفر و نام من ماحی است آنکه محو میکند خدا وجود من و دعوت من کفر را زیاده از آنچه بدعت پیغمبران دیگر کرده محو ستردن و پاک کردن و انا الحاشی الذی یحشر الناس علی قدیمی و نام من حاشر است که برانگیخته میشود مردم بر قدم من یا بر سرود قدم من قدیمی بلفظ احشر و تثنیه هر دو روایت اگر گفته شود که حاشر بمعنی حشر کننده است و از حشر کردن پیش وی لازم نمی آید که وی

عاشق باشد چنانچه چون آنحضرت صلی الله علیه و آله تخت از همه مردم محو میکرد و همه پس وی محو میشوند گویا محو کننده همه دوست و انا العارف و نام من عارف
است و الحاق بالذی لیرصد بهی و عاقب نام آن کسی است که نیت بعد از وی پیغمبری عاقب پس آید و اینها پس از پیغمبرین آید و است صفی علیه
و عن ابی موسی الاشعری قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحیی لنا هضبه اسماء گفت ابو موسی بود آنحضرت که یکم ذات شریف خود را
برای ما عاقب قال نام محمد و احمد و المفقی بعزم میم دفع قاف و کسر فای شده و از تقفیه یعنی پس آمدن و پیروی کردن قافیه و تقاضا زیجاست پس بمعنی آخر بسیار و نام
ایشان باشد و بمعنی عاقب موافق آید و الحاقه و فی التوبه پیغمبری که توبه کرد و در خلافت بر دست و توبه کرد و خدا تعالی بر ایشان بربکت وی و این صفت در جمیع
شترکست و در ذات شریف آنحضرت از همه بیشتر و وافر و کامل تر است و فی الرحمة نیز نام شریف آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن مجید میفرماید
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود آنحضرت انا رحمة مداده دوا و مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا تصون
کيف یصرف الله عنی شتم قریش یا عجب نیکیند که چگونه باز داشت خدا تعالی از من شتم شرکان قریش را و لعنت لعنت کردن ایشان مرا یثقون منما
و یلعنون من عما انما میکنند من را و لعنت میکنند من را و انا محمد و من محمد شرکان لعنهم الله آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم من منم میخوانند که در معنی
تقیض مد است و در نام میگردند پس آن حضرت گفت ایشان شتم و لعن منم میکنند من نیم دوا و الجادی و عن جابون همرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم قد شطط مقدما داسه و کلمه بود آنحضرت که بحقیقت دو موسی شده بود پیش آن حضرت و پیش لیه و می و شطط سفیدی موسی بایه
در آمیقن و کان اذا ادهن لم یلتین و بود وقتی که روغن و تیل میالید پیدایش سفیدی موسی و اذا شعث داسه تبین و چون شولید میشد مبارک
وی پیدا میشد سفیدی بایجت آنکه در صورت روغن بالیدن مویهای مجتمع و دهم میشوند و چون مویهای سفید کم بود ظاهر نمیشد و در پرانگی و شططی مویها
از هم جدا میشوند پس پیدایش سفیدارسیا و یا بسبب آنکه چون روغن میالند و مویها راق و درخنده میباشند و این موجب عدم امتیاز میگرد و در پیروی
آنحضرت در سروریش مبارک زیاد و بر بیت موسی نیامده و در بعضی روایات کمتر از آن آمده و کان کثیر الشعر الهی و بود آنحضرت بسیار موی ریش که باین
تفسیر است که در روایت دیگر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کث اللیة یعنی کثیف و تشدید مثلث یعنی بسیار موی سبط و ننگ و در طول
لیه شریف چیزی ثابت نشده است و از صاحب عظام طول لیه منقولست و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده که ریش مبارک وی تمام سیئه و می و تا دیده
پار کرده بود و عادت سلف در آن مختلف بود و در لیه خوش الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر نوشته اند که کان طویل اللیة و عریضا و از ابن عمر آمده که زیاده
بر قبضه میگذشت و بالجل کم از قبضه روایت و در زیادت روایات و آثار مختلف است فقال جبل و وجهه مثل السیف پس کثرت موی وقت بیان
کردن جابون سمره علیه شریف را بود و موسی مبارک وی مانند شمشیر یعنی دبر برقی و لسان فقال لا بل کان مثل الشمس و القمر پس کثرت جابون مثل شمشیر
مکمل بود مانند آفتاب و جنتاب و کان مستدیا و بود و موسی مبارک وی کرد و در شمشیر استدارت نیست اگر چنانچه در حدیث دیگر آمده
است که لا بل کان مثل القمر و در دیگر آمده و کان وجهه قطعه قمر و در دیگر میبرد رخسار موسی مانند درخشان ماه شب چارده و در حدیث آمده که میبود و کان
مبارک وی چون خوشحال میبود مثل آینه و عکس می انداخت صورت دیوارها و در بشرف و در مواهب لدنیه میگوید که این تشبیهات است که در
بحسب فهم خود در عایت عرف و عادت کرده اند و الا هیچ یکی ازین امور در اوست و جلالت و حسن ملاحظت بحال و کمال و فی هیچ چیزی از مخلوقات و محدثات
معادل و مبارک صفات خلقیه و غلیقه و بنود نظم کسی بکن و ملاحظت بیارمانند و ترا درین سخن انکار کار مانده هزار نقش بر آید ز کمال صنع ولی
کی بخوبی نقش انکار مانند صلی الله علیه و سلم و علی اله و اصحابه و لقد حسن و جلاله و کماله و باید دانست که استدارتی که در وجه شریف اثبات کرده اند
در شکل و ایره است چنانکه از تشبیه با قاف و ماه و آئینه متوهم میگرد و زیر آنکه در احادیث بسیار که لم یکن بالکلمه بنود موسی مبارک آنحضرت تمام کرد و بلکه
طولی داشت نه بیار و از بلکه با عدال چنانچه موافق شمه حسن و جمال است ضابطه در میان حسن و جمال وی همین است بیت خوبی و شکل و شمایل در کمال
و سکنات و آنچه خوابان همه دارند تو تنها داری بیت کس نیست در جهان که ز حسن عجب نماند و ای در کمال حسن عجب تر از هر عجب
اللهم صل و سلم علیه صلی الله علیه و سلم و اکرمه و رایت الخاتم عند کفنه را وی میگوید و دیدم مهر نبوت را نزد شانه وی و در روایتی میان دو شانه
بر مهر تقدیر بر شانه چپ تر یک تربود مثل بیضه الحامه تشبیه حبه اند بیضه که بر شانه است و در کمال مبارک او را در ننگ و آب و تاب
دوا و مسلم بدانکه بود و در آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم میان دو شانه پاره کوشش بلند تر از سایر اجزاء بدن شریف که از خاتم نبوت میگذرد
یا کبریا از ختم معنی تمام شدن کاری و رسیدن وی با خیر یا بفتح تا به معنی مردن نشان آنکه وی خاتم النبیین است و در کتب مقدمه از تورات
و انجیل و قرآن موجود بود و انبیا علیهم السلام بود و ظهور وی صلی الله علیه و آله و سلم در آخر زمان بشارت داده بودند این نشان داده و حاکم در کتاب
مستدرک از وهب بن منبه آورده که هیچ پیغمبری نبود که او را نشان نبوت در دست راست نبود الا سید ما را که نشان نبوت وی بر پشت بود و می

دو شان و این هر بنام داشت تا از تغییر و تبدیلی مصون باشد و نعم ما قال الشاعر بنوت را توئی آن نامه درشت که از تعظیم دارد و هر پشت و دوش
روایات آمده است که کتب بود در وی الله و حده لا شریک له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری از وی میدرخشید که چشم را
خیره میکرد و محمد ثانی صورت و شکل ظاهر او را بیان کرده بجز با تشبیه کرده اند که مردم اثر ایشانند مانند بیضه کبوتر یا شگل شست یا گوشت پاره
و مانند آن اما حقیقت آن سری عظیم و آیتی شگرت بود مخصوص بسید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که جز رب العزت از انداند و عجب
الله بن سر جبین صاحبی است و تحقیق این اسم سابق در کتاب الطارات گذشت و صحیح آنست که بفتح هر دو سین و سکون را و کسر جیم است قال دلیت
النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دیدم من آنحضرت را و دریا فتم من صحبت شریف او را و اکلت معه خبز او کجا و خوردم با آنحضرت
نان و گوشت او قال ثوید ایا گفت خوردم آشکنه را شک را ویت و آشکنه نیز نان و گوشت است که نان را در شور بامی شکند و میخورند ثوید
خلفه پسر گتم و رفیق آن حضرت فظرت الی خاتم النبوة بین کفیه پس نگاه کردم بسوی خاتم نبوت میان دو شان آنحضرت عندنا غرض گفته البی
نزد استخوان نرم از شان چه و ناغض بنون و کسر عین و ضا و مجین استخوان نرم که بر طرف شان است و بعضی گویند بچ کردن و بعضی شان نیز می آید
جها مانند شست و جمع بضم جیم در اصل بمعنی مجموع است و مرا و جمع اصابع است در کف که نام آن شست است علیه حیلان بکسر خاء و سکون
یا بر آن جمع خا است کامثال التالیل بجمثال ثلیل بفتح مثله و در سمره جمع ثلول و انما که بر بدن و بر آید مانند نخود و بمعنی سر پستان نیز می آید
دواء مسلم و عن ام خالده بنت خالد بن سعید ام خالد صحابه است و پدر وی خالد بن سعید بن العاص الهوی نیز صحابی قدیم السلام
است تا آنکه با صیر انمو منین علی نزع میکرد و در سبقت اسلام ایمان آورد بعد از پیغمبر و او را علم و دوی خوبی دیده بود که تعبیر آن ظهور نور اسلام بود در که و
خواب آنست که خالد بن سعید پیش از بعثت شبی در خواب دید که گویا که تاریکی پر شده است تا سیمیکه کف دست خود را نمی تواند دید نگاه نوری از
زخم بر آمده آسمان رفت و خانه کعبه را روشن ساخت بعد از آن که را روشن گردانید بعد از آن بجانب نجد رفت بعد از آن بطرف یثرب رفت
و از آن روشن گردانید پس خالد بن خواب را بر او رخو گفت که عمر بن حنیفم داشت و مردی عاقل و جزیل الرای بود پس گفت ای برادر و برنی عبد
المطلب خواه بود که از خیره دیدار ایشان ظاهر شد که ز منم است قال گفت ام خالد اوقی النبی آورده شد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بیابان فیها خمیصة موداء صغیرة جاها که در آن کلیم سیاه بود و در فقال ایوبی بام خالد پس گفت آنحضرت بیارید نزد من ام خالد را
و وی صبی بود فاتی بله لعل بر داشته آورده شد ام خالد را فخذ الخیصة بیده پس گرفت آنحضرت آن کلیم را بدست مبارک خود و فالبسها پس پوشانید
او را قال گفت آنحضرت چنانکه سنت سنیه وی بود و در دعا کردن مرکبی را که جامه نوی پوشید ابل و اخلق کنه کن این جامه را که پوشیده شد ابل
و اخلق پسر کنه کن یعنی بسیار بزی تا جامه بسیار کنه کنی و کان فیها علم لخصر و اصر و بود در آن خمیصة علم سبز یاز و رنگ وای است
فقال یا ام خالد هذا سناه پس گفت آنحضرت ای ام خالد این جامه نیکوست و سناه بفتح سین محله و بنون و الف و هاء است و سنه بی الف
و تخفیف و تشدید بنون نیز روایت است و سنه و سناه و سناه که مرتجع و تشدید نیز روایت است و هی بالخبیة حسنة و این کلمه بفتح جیم بمعنی
حسنه است یعنی نیک قالت فذهب العبد نجما ثم النجوة گفت ام خالد پس رفتم من که باز می گفتم خاتم نبوت چون ام خالد خورد و دستی بجایم نبوت
نزد و گرفت چنانکه عادت مردان است قوی بی پس منع کرد و باز داشت مرا پس فقال دمول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعها
پس گفت آنحضرت بدر من بگذار ویرا و منع کن و در عوارض این حدیث را بر اباس حقه که روش مشایخ طریقت است قدس ابدار و اجمند آورده است
دواء الجنادی و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس بالطویل الباقی بنود آنحضرت در از منظر یعنی در ای
ظاهر بیرون از اعتدال و این عبارت اشارت میکند که در قامت شریف و درازی بود و اما نه بسیار و آن حضرت میانه قد بود مایل بدرازی نسبت بکوتاهی
و الحق درین معنی حسن و جمال و اہبت است که در خلاف این نیت اما آنچه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون می ایستاد و در جماعتی
از بزم بلندتر می نمود و اگر چه در آن جماعت و از قدان بود و آن از جهت طول قامت نبود بلکه بسبب عزت و رخت و عظمت و اہبت بود و این و حقیقت
معجزه بود از معجزات وی صلی الله علیه و آله و سلم و لا بالفضیر و بنود آنحضرت کوتاہ قد این جا قید نکرد که بسیار کوتاہ نبود بلکه کوتاهی مطلقا از وی
منتفی بود و لا بالابصیر الامتق و بنود آنحضرت سفید سخت سفید و احق سفیدی که با وی سرخی آمیخته نبود و روشن نبود و بسیار مانند سفیدی کچ
چنین است و قاموس و کلام جوهری نیز موافق انیت و در مشارق گفته احق سفیدی خالص که سرخی و زردی و کدوم کوفی و نور انیت
با آن مشوب نبود و خلیل گفته که حق سفیدی و کبودی و بعضی گفته اند مانند سفیدی برص و لا بالآدم و بنود آنحضرت سخت کدوم کون مایل بسای
و گفته اند که آوده سمره شدید است و رنگی میان سایی و سفیدی و آن حضرت اسمر بود یعنی سرخی سفید کدوم کون بود و آدم و در بعضی روایات

دانش

آمد که آنحضرت ثنیه البیاض بود و مراد به آن است که بجز آنکه نبوده و عرب این را سحره میگویند و بعضی گفته اند که آنجناب چون بود از بدن از جامه و آفتاب و باد
 بر آن میخورد چنانکه روی و گردن و دست سحر بود و آنچه پوشیده بود درون جامه سفید خالص بود و درین سخن نظر است زیرا که نوشته اند که آفتاب و باد
 و امثال آن را تا شیری نبود در بدن شریف وی چنانکه در حدیث آمده است که کان انوار التجرد و لیس بالجد القطط و لا بالسط و بنو آنحضرت جد
 قطط و نه سبط و جد بفتح جیم و سکون عین موسی که در وی دو تکی و پیش باشد و نرم و رها باشد و قطط بفتح قاف و کسر طای و فتح تحت جده فاند موسی
 سیاهانی که آنرا چنگله گویند و سبط بفتح سین و سکون با و فتح و کسر ان موسی نرم و فرو و شسته ضد جده و در صراح گفته جده مرغول قطط سخت مرغول و
 سبط فرو شسته شدن موسی آنرا و نه جده بود و نه سبط و چنگله هم نبود بعثه الله علی ادبعین سنه بر تکلیف او را خدا تعالی بر سر چهل سال یعنی نیم
 شدن چهل فاقام بمکه عشر سنین پس اقامت کرد بمکه معظمه ده سال درینجا خلاف است و مختار ریزه ده سال است و بلال دینه عشر سنین و اقامت ده
 بمدینه مطهره ده سال این باتفاق است که بیچگونه در آن خلافت بنیت و وفاءه الله علی دامن ستین سنه و میرانید او را الله تعالی بر تمامی شصت سال
 و چون مختار در اقامت مکه سیزده سال است و فات بر شصت و سه باشد و توجیهش آنست که راوی درین روایت کثیر اعتبار نکند و سیزده را ده گفت و
 شصت را شصت و این عادت از اهل عرب است در عدد و لیس فی داسه و کینه عشر و ن شمره بیضاء و حال آنکه نبود در سروریش مبارک و بیست
 موسی سفید و فی دواینه عنه و در روایتی اینچنین آمده که یصف النبی روایت است از انس در حالی که وصف میکند پیغمبر را صلی الله علیه و اله و مسلم و
 گفت کان دبعة من الفوم بود آنحضرت ربه بفتح با و سکون بامیان بالا چنان که گفت لیس بالطویل و لا بالقصیر و ما زونه کوتاه اذهار اللوین
 رویش و در شنده رنگ قال و گفت ان کان شعر رسول الله بود موسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم الی انصاف اذینه تا نیمه پای و گوش
 و فی دواینه بین اذینه و عاتقه و در روایتی میان دو گوش و دوش وی و در روایتی دیگر تا دوزنه گوش و در دیگر تا نزدیک دوش و اختلاف است
 باعتبار اختلاف احوال است کاهی که شانه میگردند و تیل می مالیند و در غیر این حال کوتاه و یا برستن موسی بعد از نردن و در جمع الهما گفته اند که
 که غفلتی میشد از تقصیر موسی و از میشد و چون قصر میکردند کوتاه میشد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت کلمی موسی قصر میکردند اما خلق خود گفته اند
 که در غیر حج و عمره نبود و الله اعلم فی دواینه للضادی کان خضم الی اس و القدمین بود آنحضرت سطر سطر و سطر و پیا و در بعضی روایات عظیم الی اس
 و اقشده است و آن نیز همین معنی است و حردی سرعید است و نشان قامت عقل است اما بزرگ نیز مدوح نیست اعتدال در همه جا محسوس است
 و اعضای شریف و مزاج لطیف در غایت حسن و جمال و نهایت اعتدال بود که قوق آن مقصور نیست و بیچسب موسی صلی الله علیه و اله و سلم در حسن و جمال
 شریک و همتا نبود چنانکه میگوید هر چه سباب مال است رخ خوب تر از بهر وجه کمال است کما لا یخفی لمد بعد و لا قبله مثله نمیدانم بعد از وی
 و نه پیش از وی بیچسب را مانند وی و کان لبط الکفین و بود آنحضرت فراخ و کشا ده کف دست و فی اخوی له و آمده است در روایت دیگر مرخار
 قال کان گفت انش بود آنحضرت شش القدمین الکفین سطر و پر کشت پایا و کفای دست و عن البراء قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله
 و سلم موی عا گفت بر این جانب که از مشاییر صحابه است بود آنحضرت میانه بالا بعید ما بین المنکبین و در فراخ مسافت میان دو منکب فی الصراح
 منکب کبر کاف بن باز و گفت یعنی فرق میان هر دو منکب آنحضرت بسیار بود و ازینجا فراموشی نیر لازم می آید چنانکه تصریح نیز آمده است و بعد بضم
 با و فتح عین بصیغه تصغیر نیز روایت است یعنی دو ر بود و پر دوز بود و له شعر بلخ متخمه اذینه را آنحضرت را موسی بود که میر سید زنده و دوش او را
 دایته فی حله حمراء دیدم من آنحضرت را در حله سرخ حله جنت جامه را گویند از او و روا که آنکس جن باشد و ما و جمله جامه افرشی نیست چنانکه بعضی
 توهم میکنند و ما و بجز جامه که در وی خطهای سرخ بود چنانکه الایح در دیار ما میباشند سرخ خالص همچین تحقیق کرده اند محدثین و حله خضر و صفر هم که در احادیث
 واقع شده است هم همین معنی است که خطهای سبز و زرد داشت و آن حضرت را حله بود از زردین که خطهای سرخ داشت لمد او شیا قاط احسن منبه ندیم
 من بیخ پر از آن حضرت ظاهر است که گوید بیچسب یا بیچسب مردی را و در تفسیر هیچ چیز بالغه بیشتر است کما لا یخفی متفخر علیه و فی حله
 لمد قال ما دایت من ذی لمد احسن فی حله حمراء من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ندیم من بیچسب موسی دایر یا نیکو در حله
 حمراء آنحضرت شمره یضرب منکبه موسی او نزد دیک می رسید بدوشهای او بعید ما بین المنکبین لیس بالطویل و لا بالقصیر بلکه
 بای او میرانده نام است بجهضم هم متشددیم و له کبر لام و تشدیدیم و وفرة بفتح و و سکون ناله که از زنده گوش در گذرد و چون بدوش مسجور است
 و وفرة آنکه بزرگ گوش رسیده مشهور در تفسیر این الفاظ این است و از عبارت بعضی ازین قوم خلاف این ظاهر میگردد و کاهی چه معنی مطلق موسی نیز آید
 و عن سمات کبر سن و تخفیف میم من حوب بفتح حا و سکون را تا بی مشور است گفت سی نفر از صحابه را و بیچسب موسی یکی از علمای کوفه
 است و بعضی محدثین او را تضعیف کرده اند و گفت وی رفت بصبر من پس دعا کردیم خدا را او باز دلو را بر سر عن جابو بی صمغ روایت

سکندر را برین سمره قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم ضلیع الفم بود و حضرت زکریا و کثاده دهن و عرب مع میکند طران را
 بر کثاده دهنی و تنگی دهن را در مردان عیب میدانند و بعضی این را کثایت میدانند از فصاحت و کث و دشمنی اشکل العین آنکه سفیدی چشم خلط بود و
 سرخی کویا که کما سیخ است و مشکله بضم شین نام این رنگ و از اسخوه بضم سین نیز گویند و مشکله بها خلط سرخی بسیار چشم که سیاهی بسیار نبود و کویا سیخی
 نیزند چنانکه در اشعار زکریا شعله واقع شود منهلوش العقبین منهلوش را در مشارق بین جمله و بجهت نیز گفته اند یعنی کم گوشت پاشنه و قیل لسماک ما
 ضلیع الفم و گفته شد سناک بن حرب را که راوی حدیث است حیت معنی ضلیع الفم قال معنی ضلیع الفم عظیم الفم است قیل ما اشکل العین گفته
 شد حیت معنی اشکل العین قال طویل شق العین گفت معنی اشکل العین در از شق چشم و گفته اند که تکریر کردن سناک اشکل العین را مانع معنی خطا
 صواب آنست که گفته شد چنانکه علامت بر آن اتفاق دارند و قیل ما منهلوش العقبین قال طویل لحم العقب چنانکه گفتیم و واه مسلم و عن
 ابی الطفیل از صفار صحابه است هشت سال از زمان حیات آنحضرت دریافتند و از من بات من الصحابة است در سنه صد و ده سل مرد و وی از شعبه
 علی بود و در جمیع مشایخ با وی حاضر بود و بر ابو بکر و عمر و عثمان شامی گفت رضی الله عنهم اجمعین و عالم و فاضل و حاضر الحجاب بود قال دایت و رسول الله
 گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم کان بفضیل ما مقصدا بود و سفید نگیل میانه در طول و قصر و جاست و کثافت و در تمامه صفا
 و طاحت و لوحه نگیل بدن و آن صفی است در حسن که در چشم نیک در آید و در دل نیک نشاید و زبان از بیان خوبی آن قاصر بود و واه مسلم و عن
 ثابت قال مثل ان روایت از ثابت بانی بضم با که از مشایخ تابعین و کبار ایشان است پرسیده شد از ان عن خطاب رسول الله از موسی
 زکریا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم فقال لانه لم یبلغ ما یخضب پس گفت ان بدستی آنحضرت با سیری از سید زمان خطاب کردند
 را یعنی سیری وی اندک بود و پدید آیند و با وی نظر چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میشود و یا مراد آنست که سیری وی خالص نبود و هنوز سرخ بود چنانکه در آغاز سیری
 می باشد چنانچه در حدیث دیگر است که کان شیبه حمراء و سیری وی سرخ و لو شیت ان اعد شطاطه فی کسبه اگر میخواستم من که شمارم مویهای سفید ان
 حضرت را در بخوبی شریف و فی شط بفتح شین بجهت و سکون میم سفیدی مویهای در آمیختن و بفتح میم موی سفید و ذواته و در روایتی این نظر آمده و لو شیت
 ان اعد شطاطت کن فی داسد و اگر میخواستم که شمار کنم مویهای سفید را که بودند سر مبارک وی فعلت میگردم و میگردم و هرگاه که سفیدی مویهای
 قلت باشد محل خطاب نموده بود و متفق علیه و فی دواته و سلم قال و در روایتی مسلم را چنین آمده که گفت انما کان البیاض فی عبققه بفتح عین
 ممل و سکون نون و بفتح فاء و قاف نبود سفیدی مکرر مویهای که از لب زیرین او بودند و فی لحد غین دیگر در مویهای که در میان چشم و زمره گوش اند صغ
 بضم صاد و سکون و ال غین محجه در اصل نام این موضع است و بر مویهای که درین موضع اند نیز اطلاق میکند و لولاس بنید و در سر موی چند را گفته بودند و بنید
 بضم نون و فتح موحده و بنبل بجهت نذره و سکون با معنی شینی سینه ۱۲ و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم اذ هلالون یو
 آنحضرت روشن رنگ کان عرقه اللؤلؤ کویا که قطره های خوی وی مراد است بجهت صفائی رنگ و لطافت جسم اذ مشی نکحنا چون راه میرفت
 آنحضرت بر می داشت پای را بقوت و جلالت و کثان نیکو چنانکه عادت قوی تمام و دلیران می باشد و این منافات بسرعت نمی نهد چنانکه در حدیث دیگر آمده
 است زیرا که سرعت عبارت از تاج خطوات و بیانی نهادن کاها می باشد و کفای معنی ریختن چیزی یکبارگی نیز آید و تعبیر کرده میشود بمایل بجانب پیش چنانکه کسی از زمین بلند
 نشیب می آید و میخیزد و چنانکه در فضل ثانی بیاید و ما مست کبر سن اولی و فتح نیز آمده و بیاحه کبر دال و لاحوی المین من کف و رسول الله انس میگوید که نمودم
 من یسبح و یبارک نوعی از حریر است و هیچ حریر از نرم تر از کف دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم و لا شمت کبریم و فتح نیز آمده مسکا و لا عنبه و بنیدم من
 سبک و نوزنه غیر از اطیب خوشبو تر من و ایحة النبی از بوی بدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم متفق علیه و در روایتی من عرقه یعنی خوشبو تر از عرق پیغمبر خدا
 ۱۳ و عن ام سلمه بضم سین صحابه است و والدۀ انس و از عقیلای بنا و فضلیای ایشان است مناف و ی بسیار است رضی الله عنهما ان النبی روایت میکند که پیغمبر
 صلی الله علیه و اله وسلم کان یاتیها و یقیل عندها بود آنحضرت که می آمد ام سلمه را و قیل و میگرد و زود می قتیطه نطفا فقیل علیه پس میگردانید ام سلمه
 نطع را بفتح نون و کسرن و بفتح طاء و سکون آن به چهار وجه بنا از چرم پس خواب نیز میگرد و آنحضرت بر آن و گفته اند که ام سلمه انعام آن حضرت بود صلی الله علیه و اله وسلم
 از رضاع یا نب و بعضی گفته اند که باحت نظر جلالت و جواز خطوات با ایشان از حضایص آنحضرت بود صلی الله علیه و اله وسلم کذا فی الموابیل للمدینه و کان کثیرا لعلی
 و بود آنحضرت بسیار خوی فکانت تجتمع عرقه پس بود ام سلمه که جمع میکرد و خوی آنحضرت را ففعله فی الطیب پس میکردانید ام سلمه عرق آنحضرت را و عطر و خوشبو
 یا فقال النبی صلی الله علیه و اله وسلم یا ام سلمه ما هذا پس حوی دید آنحضرت که میگرد و عرق او را فرمود ای ام سلمه حیت این عرق گرفتن و چهار سکنی
 انما قال عرقک بمخله فی طیبنا گفت ام سلمه عرقی است که میگردانیم و می اندازیم از خوشبوئیهای خود و هو من اطیب اطیب و عرق تو از خوشبوئی
 ترین خوشبوئیهاست و فی دواته و در روایتی اینچنین آمده است قالت گفت ام سلمه یا رسول الله نرجوا برکتک لصیبا منا امید داریم برکت عرق

ویدان
ایشان

الفصل الثانی

از برای خردان خود و میالیم آن را بر دویسای ایشان مابین آن از جمله با حفظ باشند قال گفت آنحضرت احببت است گفتی تو خوب کردی متفق علیه هر دو
 جابون بهر پسر و پدر و وصالی اند و وی خواهرزاده معدن ابی قحط است قال صحبت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلوة الاولى كنت بها
 که از مردم بآن حضرت نماز پیشین را فخرج الی اهل بصره و آن آمد آنحضرت از مسجد و رفت بسوی بل خانه خود و صحبت به و بر وی قدم من نیز بآن حضرت قامت قبل
 و لدان پس پیش آمد آنحضرت را بچکان مجلس خدی احد هم واحد و حدایست آنحضرت که مسح میکند و میالد بست مبارک خود رخسارهای این بچکان را یکی یکی
 و اما انفس خدی و اما من پس مسح کرد آنحضرت رخساره مرا خدی کبر دال و سکون یا بلفظ مفرد است و در بعضی نسخ اینها نیز بلفظ ثنیه است ففتح دال و تشدید یعنی مسح
 کرد و در رخساره مرا و در روایت افراد است آنچه در حدیث دیگر آمده است که گفت جابر مسح کرد و در آن حدیث نیز از دیگر فوج شلیده بود پس باقیم
 من بردست مبارک او را سردی او و میالیا بوی در همه سخا بکار است نه او و وظا هر است که برای شک روای است کا نما اخوها من حننه عطا و کوا بصره
 که در آنحضرت دست را از طبله عطار چون بضم طبله عطار و او مسلم و ذکر حدیث جابو و ذکر کرده شده است حدیث جابر که در اول او و میالیا بصره است
 و در مصابح درین باب مذکور است فی باب الاسامی و در باب اسامی و حدیث السایب بن یزید فطرف الی خاتم النبوة و ذکر کرده شد حدیث سائب بن یزید
 که در وی نظر بنجام نبوة است فی باب احکام المیاء الفصل الثانی عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 الله و متکلیس بالطویل و لا بالقصیر روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت بود آن حضرت نه در آنوقت که ناه خضم الواس و اللیة بوی طبر
 سروریش شش الکین و القدمین سطر و پر کشت کفای دست و پا میا مشربا حوض سفید آمیخته بمرخی مشربا بضم میم و سکون شین و فتح را مخففا از اشرب یعنی
 آمیختن زکی بر یکی دیگر کویا زکی دیگر را نوشیده است خضم الکرا دین سطر بند های استخوان کرا دین جمع کرد و سر بضم سرهای استخوان که بهم جمع شده اند طویل
 السمره و در سر بفتح میم و سکون سین و خمر را و با موهده و میا که در میان سینه شریف بود خطی دراز بار یک از بالای سینه تا ناف و سر بفتحین یعنی راه و سینه
 آید و موهدهای ریزه میان سینه و ناف کذا فی الصراح اذا مشی تکھا تکھا کا نما بخط مر صبب و تشبیه راه میرفت میل میکرد و میل کردنی کوا فرو و میالیا از جا
 بلند بنشیب معقود است که مشی میکرد مشی قوی که بر میداشت پایا را از زمین بقوت چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که مراد آنست که مشی میکرد بطریق تواضع
 بطریق تکر و افتخار و صبب بفتحین جای نشیب و معنی آب ریزان از بالای بیابان نیز آید لرا دقبله و لا بعده مثله صلى الله عليه وآله وسلم
 و او الهومذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عنه کان اذا وصف النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال و سمی از امیر المؤمنین علی است رضی
 الله عنه که بود چون وصف میکرد آنحضرت را میگفت لکن بالطویل المنعظ بنو آنحضرت طویل باین معنی بسیار دراز چنانکه گذشت و روایت مشهور در
 منعظ ختم میم اولی و تشدید میم ثانیة مفتوحه روایت کرده اند و درین روایت بعین جمله نیز روایت است و تخفیف میم ثانیة و تشدید میم ثانیة مفتوحه نیز روایت
 کرده اند و درین روایت بعین جمله نیز آمده و میم اول بر تقدیر مضوم است و منعظ به معجم و جمله معنی درازی و کشیدن دارد و لا بالقصیر المزدود و بنو بسیار کوتا و چنانچه
 بعضی اجزا بعضی آمده باشد کویا در کرده شده بعضی اجزا بسوی بعضی و کان دبعین القوم و بومیانه بالا از مردم و لکن بالمجد القلط و لا بالسبط تصحیر
 این الفاظ معلوم شد کان جعلا بود و جعلا جل بفتح را و کسر جیم و بفتح آن نیز آمده میانه موسی میان قلط و سبط و صراح گفته رجل فرومشته موسی مقصود است
 که زنگنه موسی بنود و لکن بالمطهر و بنو آنحضرت مطهر بضم میم و فتح ط و تشدید یا مفتوحه پر کشت روی و در جمع و معنی نیز آید و لا بالمکتم و
 بنو مکتم بضم میم و فتح کاف و سکون لام و شله کو تروی برآمده جیم و در سبک کشت و بعضی گفته بیا رکشت و چون در هر دو این لفظ نفی تد و راست استند که
 کروا از قبول خود و کان فی لوجه ندوی و بود در روی شریف تد ویری نه با قراط امیض مشرب سفید مخلوط بمرخی ادعج العینین یک سیاه چشمان
 و بعضی گفته باینک سفیدی آنها اهدب لاشفا و دراز و بسیار زکمان با و اشتراب جمع شرب بضم میم و فتح موسی چشم جلیل المشاش بزرگ و سطر سرهای استخوانها و شاش
 بضم جمع شاشه سر استخوان نرم که آن را توان خاند و الکند و بزرگ کتد ففتح ثناء و کسر آن محل اجتماع شاشا یعنی میا که دوشانه که از کابل کونیا جود بی موی فوشه
 خداوند خط دراز موسی که از سینه تا ناف بود و ظاهر این حدیث آنست که بر بدن شریف جز مریه موسی بنو اما از احادیث دیگر معلوم شد که جز مریه در جا
 موسی بود چنانکه بالای سینه و بازو و ساق و از اعضا را و با جواجا نیست و فی الحقیقت اجرد مقابل شراست و شعر اگر بقاء بدن وی موسی بود پس اگر آنکه چنین باشد
 فافهم مشش الکین و القدمین اذا مشی یقلع چون راه میرفت بر میزد پایا را کا تا میمشی فی صلب و اذا التفت التفت معا و چون روی میکرد و اینک
 و راست میکرد و ایند قام بدن شریف را بکلیت متوجه میشد یعنی نظر ندیده نگاه نمیکرد چنانکه عادت متکبران است و بعضی گفته اند که مراد آنست که بر ساعت کرد و یکپ
 و راست نمی چسبید بیکدیگر چنانکه کاران کنند بین کفیه خاتم النبوة میان دوشانه وی هر نبوت بود و هو خاتم النبیین و وی ختم کنند سیغیران بود
 احمد و الناس حدرا سخی ترین مردم بود از روی سینه و گفته که مراد بینه دل است که محل اوست یعنی جود آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بدل و جان بطبع
 و در صفت بود و نجف و سمع و ریا و احتمال دارد که اجد و از جودت باشد بفتح جیم و مراد بی تعلقی وی باشد با سوسی الله کذا فی شرح الشیخ و اصدق

الناس طهه وراست ترین مردم بود از روی زبان و لجه بفتح با است و سکون نیراده و بعضی گفته اند بکون لغت ضعیف است یعنی راست ترین مردم بود و بعضی گفته اند مراد آنست که زبان او راست و درست ترین زبانها بود یعنی تکلم میکرد و بجا میزد و بیاد و شاید چنانکه باید و شاید چنان که بیکس بر آن قاور بود و الیه میگردید و نرم ترین مردم بود از روی طبیعت و اگر هم عشیقه و بزرگترین مردم بود از روی قوم و قبیل و در روایتی عشره کبیرین یعنی صحبت من و او بدیده هابه کسی که میدیدم آنحضرت را کایک میترسید او را و بیست ناک میشد و من خالطه معونه احدی که آنخلطه میکرد آنحضرت را و صحبت میداشت دوست میداشت او را میقول فاعنه میگوید وصف کننده آنحضرت را وی عبارت از ذات خود میکند و هر که بخواهد که وصف کند او را المراد قبله و لا بعد مثله ندیدم ففید انهم پیش از وی و پس از وی مانند او را صلوات الله علیه و الله و مثل دواء الثومذی ۳ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و الله و سلم لم یسلك طریفا فیمنجه احدا لا عرف انه قد روت انیت از جابر که آنحضرت میرفت راهی بایس پیروی میکرد او را کسی و درین راه میرفت مگر آنکه شناخت آنکس که آنحضرت به تحقیق رفته است این راه را من طیب عرفه از خوشبختی آنحضرت و عرف بفتح عین و سکون را بوی خوش و ناخوش بگویند اما غالب طلاق او بوی خوش است یعنی به راهی که میرفت از بوی خوش آنحضرت معطر میشد و هم از بوی خوش شناختند که وی ازین راه گذشته است و ظاهر آنست که این بوی خوش ذاتی آنحضرت بود و صلی الله علیه و الله و سلم و تواند که استعمال طیب که عادت شریف آنحضرت بود و نیز علاوه آن میشد باشد اوقال یا کفتم لوی بجای من طیب عرفه بغام من یح عرفه بقاف یعنی از بوی عرق وی معنی خوی که از بدن چکید و الدامی ۴ و عن ابی عبیده بعض من بن محمد بن عمار بن یاسر تابعی ثقه است قال قلت للربیع بنث معوذ کفتم ابو عبیده که کفتم مرید رابعه را و فتح مرید و کسر تخانیده ده دختر معوذ بعض میم و فتح عین و کسر و او شده صحابه مشهور است صفی الله رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم صفت کن برای ما آنحضرت را و بیان کن علیه شریفه او را قال یا بنی لودایت دایت الشمس طالعته کفتم ربیع در وصف حال آنحضرت ای سرکن من اگر میدیدی تو آن حضرت را میدیدی تو آفتاب را برانیده یعنی چنان است و جلال و نورانیت و حجت داشت که گویا آفتاب است طلوع کننده دواء الدامی ۵ و عن جابر بن سموقال دایت النبی صلی الله علیه و الله و سلم فی لیل الاخیان کفتم جابر و دیدم من آنحضرت را در شب روشن و اخیان کبیر نمزه و سکون ضا و حجه و کسرها و عظمه و شن که در وی جتاب بود و ابرو و گرد و غبار نباشد فصلت انظر الی رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم الی المقبره کفتم من که کای گاه میکیم نبوی حال آنحضرت و کاشی بوی ماه و علیه حله حمراء و بر بالای آنحضرت حله حمراء بود معنی حله حمراء معلوم شد در حدیث برافاذ المؤمن عنده من المقبره پس تا که آنحضرت نیکوتر و روشن تر بود و زدن و زدن از برای اظهار استیلا و ذوق خود گفت و الاوی صلی الله علیه و الله و سلم احسن و دوازده مرتبه و زود همه کن زعمان وی دواء الثومذی و الدامی ۶ و عن ابی هریره قال ما دایم شیتا احسن من رسول الله کفتم ندیدم من هیچ چیز را نیکوتر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و الله و سلم کان الشمس تجری فی وجهه کویا که آفتاب در آن حرکت در روی مبارک وی و بادایت احدا سبع فی مشیه من رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم ندیدم من هیچ کی را تیزتر در راه رفتن از آنحضرت که از بیم تیزتر میرفت کما الامرض تطوی له کویا که زمین پیچیده میشد برای آنحضرت انا لخصنا نفسنا و انه لغير مکتوث بدستی ما در شقت می انداختیم و اتمای خود را در تیز رفتن و تعب میکشیدیم و تکلف میکردیم در آن حضرت غیر پاک دارند بود و بی تکلف و بی تعب و بی پاک و باسانی بطور خود میرفت و بجز بعضی وزن و سکون چیم و کسرها و کثرت بعض میم و سکون کاف و فتح کسرها و بشله از اکثرات یعنی پاک داشتن و این از معجزات آنحضرت بود که دیگران میدویدند و شقت میکشیدند و بوی نمزیدند و وی صلی الله علیه و الله و سلم باسانی و بی تعب بیشتر از همه میرفت دواء الثومذی ۷ و عن جابر بن سموقال کان فی ساقی رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم حموشه کفتم جابر و در ساقهای آنحضرت کینوع باریکی و پر و سطر نبود و کان لا یضعلک لا تبسما بود و آنحضرت که خنده میکرد و مکر بطریق تبسم و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و گفت اذ انطرت الیه قلت الخلل العینین بود و من وقتی که گاه میکردم لبوی آنحضرت میکفتم که سرمه کشده چشمها را و لیس بلکل و حال آنکه بنور سرمه کرده بلکه بحب خلقت سرمه کون چشم بوده بیت و چشم تو که سیاهند سرمه ناکرده لبان سرمه سیر کرده خانه تو دواء الثومذی ۸ الفصل الثالث عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم افعی الثنینین بود آنحضرت کشاده ده دندان پیش یعنی میان این دو دندان فرجه و فرقی بود و فتح فاعله و جیم کشادگی دندانهای پیش افعی الاسنان که میگویند همین را میدارند در حلیه شریف و در روایتی افعی الاسنان نیز واقع شده است اذ انکلم داعی کالودیخج من بین ثنایاه چون سخن میکرد آن حضرت دیده میشد مانند نوز که بیرون می آمد از میان دندانهای پیش وی دندانها را ناهماست دو دندان پیش را از بالا و پایین ثنایان و ثنایا میگویند بلفظ ثنیه و جمع و دو دندان دیگر را که در دو طرف آنها اندر باحیات خوانند بفتح را و فتح بغتحتین فرجه میان دندانها و صاحب ثنایه گفته که فتح فرجه میان ثنایا و باحیات و فرجه میان ثنایا و فرقی که میگویند بغتحتین پس اینها فتح را بجای فرقی استعمال کرده است و ظاهر عبارت حدیث آنست که این فرجه در ثنیتین در بالا و پایین بوده و نه مخصوص با بالا و اندام دواء الدامی ۹ و عن کعب بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم اذا مراستندا وجهه بود آنحضرت وقتی که خوشحال کرده میشد و روشن میشد روی مبارک وی حق کان وجهه قطعه قدر تا آنکه گویا روی مبارک وی بازده از ماه بود و کنا نعرف

میگوید

فصل

فلن بدویم که می شناسیم آنرا که آنحضرت درین وقت خوشحال است بشاید تازی و روشنائی روی شریف وی متفق علیه ۳ و عن انس ان
 غلاما یهودیا کان یخدم النبی صلی الله علیه و اله و سلم روايت از انس که کو دکی یهودی بود که خدمت میکرد آنحضرت را فرض پس
 بپایستد آن کو دک فاته النبی صلی الله علیه و اله و سلم یهوده پس ما و آنحضرت بعبادت فوجد اباه عند داسه یقراء التوریه
 پس یافت آنحضرت پدر او را نزد دسرا و که میخواهد تورت را فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بکفت مرد پدر او آن حضرت یا یهودی
 انشدک بالله الذی انزل التوریه علی موسی ای یهودی میپرسم و سوگند میدهم ترا بخدا ای که فرستاد تورت بر موسی علیه السلام هل تجد فی التوریه
 نقی و صفی و یخو جی آیامی بای در تورت نعت را و صفت را و برون آمدن مرا از که بمیدین یا مخرج بعضی بعث باشد یا زمان یا مکان آن باشد و نعت
 و صفت بیک معنی می آید که یا هر دو یکی صفات ظاهر و بدیگری باطن باشد قال لا کفت یهودی بنی یام قال الفقی بلی والله کفت آن غلام آری بخدا سوگند
 یا رسول الله انا نجدک فی التوریه نعتک و صفی و مخرجک بدستی یا میایم در تورت نعت ترا و صفت ترا و مخرج ترا وانی شاهد و من
 کو ای میدهم که ان لا اله الا الله و انک رسول الله فقال النبی پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم لا صحابه مر یار ان خود را اقبوا هذا
 من عند داسه بر خیزانید این شخص را یعنی پدر او را از نزد دسروی و لوا خا که و نزدیک شوید برادر خود را که این غلام است و متولی امر وی شوید و واه
 السیفی فی دلائل النبوه ۴ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم روايت میکند ابی هریره از آن حضرت اندک آنکه آنحضرت کفت
 انما افاد حجه مهله فینتم من مکرمت فرستاده شده از جانب حق شیخ ابوالعباس سی قدس سره فرمود درین تعظیم و تکریم این امت است
 زیرا که هدیه برای تکریم فرستاده میشود و واه الدادی و البیهقی فی شعب الایمان این چیزیت که آورده مؤلف در بیان خلقت
 و صورت آن حضرت از احادیث و چیزی بسیار مانده است که ذکر نکرده و در شرح زیاده بر آن از آنچه در نظر از کتب احادیث آمده ذکر
 کرده ایم آن جا باید تکریم ۳۵ باب فی اخلاقه و شمائله صلی الله علیه و اله و سلم در اخلاق آنحضرت از مهربانی و مردی
 و شجاعت و سخاوت و رفیق و تحمل و تواضع و رحمت و حیاء و جوان چون فارغ شد از بیان صفت و شکل ظاهر آن حضرت صلی الله علیه و اله و
 سلم که آنرا صورت و خلق میگوید بفتح خا خواست که ذکر کند صفات باطن شریف او را که خلق مینامند بضم فاء شامل جمع شامل است کسیر بعضی طبع
 کذا فی القاموس و فی الصراح شامل کسیر است چپ و خوار و دات و شامل معنی دست چپ جمع او اشل می آید و شامل نیز می آید و در
 شرح شفا گفته شامل جمع شامل است کسیر شین سیرت و معنی خلق ۱۱ الفضل الاول عن انس قال خدمت النبی صلی الله علیه و اله و سلم عشر
 سنین کفت انس خدمت کردم آن حضرت رده سال و قد بیان ایام که حضرت بمیدین هجرت کردند مادر انس و بعضی خدیشان وی از انصار
 او را در ملازمت آن حضرت آوردند و در خدمت گذاشتند و وی هشت یا ده سال بود و اختلاف است و ده سال که مدت اقامت آنحضرت
 صلی الله علیه و اله و سلم بمیدین بود و خدمت کرد و میگوید انس درین مدت که خدمت کردم فما قال لی اف پس کفت آنحضرت مرا ف بضم همزه و تشدید فاء
 امکوره منون و غیر منون کلمه است که دلالت دارد بر کراهت و بر زجر و دلتکی و بانگ کردن بر فیدین امری مکرده و لا لصنع و کفت آنحضرت مرا ف
 کردی این کار را و لا الا صنع و کفت چرا نکردی این کار را یعنی در آنچه متعلق بخدمتگزاری و نیابا شدن در امور دین و این دلالت دارد بر کمال مباحث و حسن
 خلق آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و طبیعت کفت که درین مدح انس است مرغی را که هر کارکاری نکردم که از آن حضرت بر من اعتراض متوجه کرد و پوشیده
 نماند که معنی اول انس و اوق است بتمام غم متضمن مدح است بکرم و شفقت آنحضرت بروی متفق علیه و عنه قال کان رسول الله صلی الله
 علیه و اله و سلم من احسن الناس خلقا و هم از انس است که کفت بود آنحضرت نیکوترین مردم از روی خلق فادسلنی یوما للحاجه پس فرستاد آنحضرت
 از روی مرا برای کاری فقلت والله لا اذهب پس کفتم من بخدا سوگند نمی روم و فی نفسوان اذهب لما امرنی به رسول الله و در دل من سست
 که میروم برای کاری که فرموده است ملائک پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی با وجود آنحضرت فرمود و در دل میخواهم که بروم بزبان کفتم میروم
 و صدور این قول از انس بهجت صغرس و نادانی بود و نیز وی در سن تحلیف هم نبود لهذا آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم گفت
 بقول وی نموده بر آن ادب نکرد بلکه ملاحظت کرد و خنده کرد و زمی نمود و فوجت حق امر علی صبیان و هم یلعبون فی السوق
 پس بیرون آمدم نامی کذرم بر کو دکان که بازی میکردند در بازار فاذا رسول الله پس ناگاه می بینم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
 قد قبض بفضای من و دای به تحقیق گرفته است کردن مرا از پس من قال فظننت الیه و هو یضعل کفت انس پس نگاه
 کردم من سوی آن حضرت و حال آنکه آن حضرت میخندد فقال یا انس ذهبت حیث امرتک پس کفت آن حضرت ای انس بلفظ ضعیف
 برای شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من قلت نعم انا اذهب کفتم آری اینک میروم و میخواهم که بروم یا رسول الله و واه

باب فی خلقه و شمائله و صفاته و در بیان خلق و شمائل و صفات او

مسلم و عند قال گفت امشی مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلیکه وعلیکه وبنحوانی و هم از آن است که گفته بودم من میفرمهم همراه آن حضرت
 و آنحضرت چا صری بود و خوب به بخران نفع نون و سکون بهم دنا مومضی است نلیظ الحاشیه چا صری بود که درشت و طبر و کنا ره اوفا و کما اعرابی غنجه
 برد آنه پس دریافت آنحضرت را باده نشینی پس کشید آنحضرت را بجا درش جبهه مشدیده کشیدنی سخت و جع بعی الله و بارکت پیغمبر خدا صلی الله علیه و
 وسلم فی نحو الاعرابی در پیش پیر اعرابی حنی جان بود کشید که آنحضرت پیش پیر اعرابی کشید که در حق خطبائی صحنه عاتق رسول الله تا آنکه گاه کرد
 من بکر آنکه در پی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مذاثوث بها حاشیه البکود و تحقیق تاثیر کرده بود و جوه عاتق آنحضرت کناره چا در من شد جبهه نهج
 استحق کشیدن اعرابی بر درو عاتق موضوع و اذ گفت ثم قال یا محمد مرلی من مال الله الذی عندک بشکفت اعرابی ای هم امر کن برای من تا بدین امر چیزی از مال خدا
 که نزدست فالتفت الیه رسول الله پس باز نگریست بسوی آن اعرابی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سر خنده کرد آنحضرت ثم امر له بعتاء پسر
 کرد و فرمود برای وی بخششی و این دلالت دارد بر کمال حلم و تحمل آنحضرت چنانی مردم را و این اعرابی از خات عربی درشت خویان ایشان که تندیاب علق نکرده
 و ادب نیاموخته بود و در حدیث دلالت است بر آنکه حاکم و داعی را باید که برانیزای رعایای و مجردان صبر کند و تحمل و زود متفق علیه ۴ و عند قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم الحسن الناس بود آنحضرت نیکوترین مردم در حسن و جمال و فضل و کمال و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و لوجود الناس و جواد تر و نخی ترین مردم
 و اتبع الناس و مردان تر و دیرترین مردم و لافند قناع اهل الدینه ذات لیل و تحقیق تر رسید و فریاد کردند گمان درین بکشی جانکه زدودی و دشمنی در آید فاطن الناس
 قبل الصوت پس ایستادند و ز قند مردم بجانب و انفاستقبالهم البی پس استقبال کرد و پیش آمد مردم را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و الناس فی الصوت
 در حال که تحقیق پیشی کرد آنحضرت مردم را بسوی و از او به شتر رفت و هو یقول و حال آنکه آنحضرت میگفت انوا عوا و اگر زتر رسید و گفته اند لم یخ
 یعنی است روع ترسیدن را عوا بضم و عین است و هو علی فوسل و لا یطع دعوی و آن حضرت سوار بود بر سپی که بود برای طلوع انصار را بر بینه پشت ماعله معج بود بران
 اسپدین بیان عری است و عری بضم عین و سکون را اسپ بی زین و فی غم غمیف و در کرد آنحضرت شمشیر بود فقال لقد وجدته بجوا و گفت آنحضرت
 بر تحقیق یافتن این اسپ را مانند دریایی فراخ ره و کثاده کام متفق علیه و در روایتی دیگر آمده بود که آن اسپ کم رفتار حرون تنگ کام و بعد از آن روز چنان تیز
 رفتار شد که هیچ اسپ از وی سبقت نمی توانست کرد و تحقیق بر کس را هر چیزی را که یاری و مدد کاری از آن حضرت بود که لاشی با شمشیری میکرد و اگر زبون بود
 و اگر بت بود بلند کرد و اگر ضعیف بود قوی کرد و تامل ده و دیریری بین مار و به خویش خان و شیری بین ۵ و عری جابو قال ما مثل رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم شیئا قط فقال لا تجار سوال کرده اند از آنحضرت چیزی پس گفته باشد یعنی نمیدهم شیخ ابن حجر گفته که مرا دانت که هرگز تلفظ بلا میکرد بلکه اگر
 میو میداده اگر میو بسکوت میوزید و حدیثی دیگر باین مضمون آمده و این قریب است بحیثیابی هر چه که آنحضرت طعام را عیب نکرده اگر خوش می آمد میخورد و اگر
 نمیکدشت و از شیخ خالد بن جهم نقل کرده اند که گفت لا یکر برای من از عطا بر زبان شریف و می زرفه و این منافات ندارد که در وقت ضرورت و نیاز بطریق
 اعتدال گفته باشد چنانکه فرمود لا اجد ما احکم علیه و فرزدق در شمس صری صلی الله علیه و آله و سلم گفت ۶ ما قال لا قط الا فی نشده و لا التشد کانت لا و هم
 مضمون این بیت است که شاعر از اینجا اخذ کرده گفته ۷ ز رفعت کل لابر زبان او هرگز نکر با شندان لا اله الا الله ۸ و عجب و وای وی که این جلیت محضوم را در
 در غیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ظله و منفرد صرف کرده بخود بالمد من الزین و الزلل متفق علیه ۹ و عری ان و جلا سال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم غنایم جبلین روایت از انس رضی الله عنه که مردی سوال کرد از آن حضرت که سفندان میان دو کوه یعنی کوسفندان بیا ران قد که برگردد و
 تمام وادی را که میان دو کوه بود فاعطاه ایا ۱۰ پس داد آنحضرت آن مرد را نیمه آن کوسفندان فاتی قومه فقال بیا آمدن قوم خود را پس گفت ای قوم اسلموا
 ای قوم سلمان شوید و الله ان محمد البطی عظمه ما یخاف القضا پس بخدا سوگند بدستی محمد را نیز می بخششی را که نمی ترسد فقر را یعنی میدهد و هیچ گاه
 نمیدارد و درین معنی گفته است شاعر هر چه آمدت بدست بدادی تو پیش از آن ۱۱ و آن کس است که از فقر عار نیست ۱۲ و عری جلیل بن مطعم بنینما
 هو جیر مع رسول الله روایت است از جیر بن مطعم بن جهم و سکون طا و کسر عین عطین بن عدی بن نوفل بن عبد مناف ذبی در کاشف در احوال او چنین
 نوشته که سید سلیم و فور از اشرف قریش عالم بود و بعلم اناب و اخباره ایام عرب و بود که دابو بکر صدیق درین علم روایت میکند که در شانی که وی میکرد
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقفله میخورد و وقت بازگشتن آن حضرت از عروه حنین که بعد از فتح مکه واقع شده خلقت لاعراب بفتح عین و کسر
 لام تخفیف یسا لونه پس چسپیدند باده نشینان عرب در حالی که سوال میکردند از آن حضرت اموال را از غنایم حنین و غنایم درین غره و بیا
 بود و بخشش آنحضرت بسیار و اکثر بر مؤلف القلوب از اهل مکه و بخشیدن کوسفندان بآن مرد که در حدیث سابق گذشت بعد از آن جابو و حنا صطی
 الی سمرة و چسپیدن اعراب بآن حضرت در سوال بجائی رسید که مضطرب و بیچاره ساختند اعراب آنحضرت را و بر دند بسوی سمرة بفتح سین
 و ضم میم نام نوعی از درخت خار دار که در باده میباش غلظت ففتح ففتح فاکسر طاء و ۱۳ پس بر بود آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که پوشیده بود

سایه دی

که گذشته بود و روی پرده دیگر و پنجاه باشد و فی الصراح خبر کبر بر پرده و محذره زن بر دوشن فاذا وای شیا بسکوه عوفه و وجه پس چون میبید آن حضرت چیزی را که ناخوش میداشت میآخیزد و اثر آنرا در روی اگر از شرم چیزی میگفت و اظهار رکب است نمیکرد متفق علیه ۱۴ و عن عایشه رضی الله عنها قالت ما دایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم مسجعا قضا حکا کفت عایشه ندیدم من آنحضرت را مجتمع شوند و هرگز در حالی که خنده کند است یعنی تمام و کمال خنده کند حتی ادی منه کوانه تا آنکه بر سیم از آنحضرت کام و اورا الهوات جلیج و نفع آن گوشت پاره کلا علای خلق در نهایت دهان است فی الصراح لهما کام و لفظ الهوات جمع باراده اجزای کام است و انما کان یلیس و یسود آنحضرت مگر آنکه تبسم میکرد و لب شیرین میکرد و دندان سفید میکرد و این بحث بار غالب حال است و کای زیاد و بر آنم چنانکه در باب صحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده و واه البخاری و عن عایشا قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن یسره الحدیث کسر کمر و روایت از عایشه که بنود آنحضرت که پیاپی میگفت سخن را و می آورد کمال ترا مفضل در پی یکدیگر چنانکه شتر و طبعش کرد و بر نشونده بلکه کثرت میگفت سخن و جدا جدائی و در کلمات را و سر و قفح سین در زو و قفح چرم را و دو و قفح زره و پیاپی داشتن روزه و پیاپی آوردن سخن را کان یحدث حدیثا لعل الناس یسمعون و آنحضرت میگفت سخن را جدا جدا اگر میسر و آراشونده بر آینه میسر و آراشونده میسر و آراشونده بود متفق علیه ۱۶ و عن الاسود تابعی کبر است زمان نبوت را در یافته و خلفای اربعه را دیده و از کار صحابه حدیث شنیده و پشتاد ج و عمره بجای آورده و تا آخر وقت صوم دوام داشته و در بر ششم قرآن کرده ثقه است فقیه و کلمه حدیث قال کفت رسولک عایشه پرسیدم عایشه را ما کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یضی فی بینه چه چیز بود که میکرد و آنحضرت درون خانه خود قال کفت عایشه کان یكون فی مئة اهله بود شان که میبرد آنحضرت در خدمت اهل خانه خود و مئة نفع میم و کسر آن و انما کرد و اصمعی کسر را و سکون با و به تحریک آن و بر وزن کلمه خدمت چنانکه تفسیر کرد و ای قبول خود و تفسیر خدمت اهله مانند آن در دین و نخل دو و قفح و پاره دوزی کردن و از پنجاه معلوم میشود که خدمت خانه و اهل خانه کردن سنت انبیا و مرسلین شیمه صالحین است فاذا حضرتنا الصلوة خرج الی الصلوة پس چون حاضر می شد وقت نماز بیرون می آمد برای نماز و البخاری ۱۷ و عن عایشه قالت ما یخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من المینحط الا یخذا بهما خیر کرا نیده نشد آنحضرت و اختیار داده نشد بدست وی میان دو کار هرگز مگر آنکه اختیار میکرد و می گرفت آنحضرت آسان ترین دو کار را مالم یکن اثما ما دام که نمیبود آن کار آسان تر موجب بزه فان کان اثما پس اگر بشود موجب بزه کان بعد الناس منه میبرد و آنحضرت دوترین مردم از ان کار دوترین حدیث تخم کرده اند که تخمیر عام تر است که از جانب پروردگار تعالی باشد یا از جانب خلق ولیکن بر تقدیر تجل از جانب حق اثم بودن شکل است مگر آنکه مراد معصی باثم باشد چنانکه مثلا عجز سازند میان کفر و رضی که در شتغال بوی احتمال عدم تفرغ از برای عبادت است و میان کفایت پس مراد باثم امری است و مراد بان گناه نیست از جهت ثبوت عصمت که قال شیخ ابن حجر و صحیح البخاری گفته که اگر مراد تجل از جانب کافران و منافقان باشد بودن بکی دو امر اثم ظاهر است و اگر از جانب مسلمانان باشد مراد خیریت که مودی باثم است چنانکه تخمیر میان مجاهده و اقتصاد زیرا که مجاهده که مفضی بملاک کرد و جایز نیست و یا تخمیر از جانب خدا باشد یا چیزی که در وی دو عقوبت است یا یک عقوبت است یا میان وی و میان کفار چنانکه قال و اخذ خیر یا در حق خدا میان مجاهدت و عبادت یا اقتصاد و در ما انقسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی شئ قط کینه کشید آنحضرت برای نفس خود و بر سر چیز بر الا ان ینفک فی حومة الله مگر آنکه غلبه کرده باشد در حرمت دین و فایزین تقسم الله بها پس کینه میکشید برای خدا بسبب حرمت خدا که انما ک کرده میشد و روی گفت شیخ ابن حجر که مراد آنست که انتقام میکشید آنحضرت برای حاجت نفس خود پس مشکل نشود و کان حضرت که امر میکرد و قتل کسی که از او میزد و از او زیر آید ایشان انتهاک حرمت خدا نمیکرد و بعضی گفته اند که این را غیریت که متعصی بکفر کرد و بعضی گفته اند که این مخصوص بقصره مال است نه در عرض و نمک بعضی غلبه است یعنی کسی که مال نمیگیرد و در حق محارم شرع و فی الصراح گفته و فرموده شد و این بر پیشین و مبالغه کردن و واه مسلم ۱۸ و عن عایشا قالت ما ضرب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا قط بیده و لا امرأه و لا اخا و ما لفت عایشه نزد آن حضرت چیزی را و کسی را هرگز بدست خود زن را و نه خادم را و نه برادر و نه شی بر و اطلاق می یابد الا ان یجاهد فی سبیل الله مگر آنکه کارزار میکرد و در راه خدا و مانیل منه شیئی قط لیتنقم من صلیحه و یافته نشد از آن حضرت چیزی بر کمر یعنی رسید با آنحضرت از جانب یکس از آن زن یا کنه او را پس انتقام کشید از صاحب و یا صاحب آن چیز الا ان ینفک شیئی من محارم الله مگر آنکه غلبه کرده شود و دور کرده شود چیزی از محارم خدا فیتنقم الله من انتقام می کشید از برای خدا و واه مسلم ۱۹ الفصل الثانی عن فی قال خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وانا ابن ثمان سنین کفت ان خدمت کردم آن حضرت را و در آنخدمت وی و حال آنکه من هشت ساله بودم خدمت عشر سنین خدمت کردم او را ده سال که مدت اقامت آنحضرت است و در مدینه فالامنی علی شئ قط پس نکوبش نکرد و در برابر هیچ چیزی بر کمر اتی فیہ علی بدی اقی بلفظ محمول است و حاصل معنی ترکیب است که ملاک نشد و لکن کردید آن چیز بر دو دست من فان لامنی لا اثم من اهله پس اگر می گوید مرا نکوبند از ابل خانه آنحضرت قال دعوه فانه لخصی شیئی کان میگفت آنحضرت بگذارید او را و ملامت نکنید او را زیرا که بدستی شان اینست اگر نقصان کرده میشود چیزی

بند

الفصل الثانی

واقع می شود آن چیز یعنی تلف شدن هر چیزی بقضا و تقدیر الهی است اگر چه بدست وی شده نعم اگر حکم شرعی در وی ثابت میبود میگردیم و اگر کسی حق خود را
 کند بر مضایقه است و در حدیث دیگر آمده است که دایان را که ظروف بر دوستان ایشان شکسته میشود ترسید که هر چیزی را اجل و مدت بقاست هذا لفظ
 المصایح این لفظ که مذکور شد لفظ مصایح است و دومی البیهقی فی شعب الایمان مع تفسیر و روایت کرده است یعنی در کتاب شعب الایمان باندک
 تغییر و تبدل در الفاظ ۲ و عن عائشة قالت لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاحشا نبو و آنحضرت نمیشکستند در قول بالطح لا یخفشا
 و نبود گلف کنند و در غش و قصد کنند از این یعنی غش از وی بوجود نمی آمد نه بالطح و نه بتخلف و معنی غش در حدیث این معلوم شد و لا یخفشا بالی و لا یخفشا
 کننده در بازار یا چنانچه عادت عوام الناس است و لا یخفشا بالسیئه السیئه و جزا نمیداد بهی بدی را و لکن یغفو و یصفح و لیکن عفو میگرد و در میگشت
 و این صفات در کتاب فضایل آنحضرت گذشت است دواء الزمندی ۳ و عن انس یحدث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان یهودا لم یرض
 روایت از انس که وی خبر میداد از صفات و اخلاق آن حضرت که وی صلی الله علیه و آله و سلم باز پرس میکرد و پاره را و پنبه تشدید یکنوازه و میرفت پس
 جازه یحیی عوف المملوک و می پذیرفت خواندن غلام را که بطعام میخواند چه جای احرار و یوگب الحصاد و سوار میشد در از کوشن را از جهت غایت
 تواضع و بی تکلفی و دفع پیادگی و درینجا غایت تواضع و ترک تکلف و نفی تکبر است بر خلاف عادت ملوک و جباران لغد و ایتنه یوم خیر علی حمار
 بر اینست تحقیق دیدم اراد روز غزو خیر با وجود آنکه روز اظهار شوکت و جلالت بود سوار بر دواز کوشی که خطمه لیف ریمان مار آن از پشت
 خراب بود و او ابن ملجمه و البیهقی فی شعب الایمان ۴ و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخفف خل
 بود آنحضرت که میدوخت نعل خود را و خفف بر هم بنادن پاره بر پاره و اصل آن جمع کردن و بهم پیوستن است و یخفف ثوبه و میدوخت جامه
 خود را نوایا که نمیکه پیوند میکرد و از او یعل فی بلیشه و کار میکرد و آنحضرت در خانه خود کما یعمل احدکم فی بلیشه چنانکه کار میکند یکی از شما در خانه خود و قنالت
 بشر من البشر بود آنحضرت آدمی از آدمیان یعنی ثوبه می جبت جامه خود را تا خسی و خاری و از حشرات چیزی نباشد و اصل فلی یعنی
 شش حبش است و لیکن در مواهب لدنیه گفته که شش در جامه و بدن شریف آنحضرت هرگز نیفتاد و از امام محمد الدین مازی نقل کرده که کس بر آن
 حضرت نشسته و پشه و مانند آن آنحضرت را ایند انکرده و لیکن چون وجود چیزی از مودایت و حشرات لازم تعلق است چاره نیست از قائل شدن غلبه
 چیزی از آن بجای شریف از خارج نه از بدن و الله اعلم و یحلب شانه میدوید و میشد که سبزه خود را و یغمد فحشه و خدمت میکرد و ذات
 خود را یعنی کار خود را و خود میکرد و بد بگیری کم میفرمود دواء الزمندی و درین حدیث دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دشا
 جبار و تنگبر نبود چه صدور این نوع افعال از ایشان بوجود نمی آید بلکه بنی مرسل متواضع بود و واقف بر حد بشیریت مخصوص که بر او انداخته حق جل
 علا بفضل عظیم و منظور اصلی تعلیم و ارشاد خلق با داب کریمه و اخلاق عظیمه بود صلی الله علیه و آله و سلم و عن خادجه بکاء موجه و جمیم بن زید بن ثابت
 با بعضی طلیل القدر است و از تقاضای سباحت که در مدینه بوده اند قال گفت خارج و خل نفر علی زید بن ثابت در اندک جمله بر زید بن ثابت که
 است فقال له حدیثنا احادیث رسول الله پس گفتند انما عنهم مزید را روایت کن اما روایت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال
 کنت جاده پس گفت زید بود من همای آنحضرت فكان اذا نزل علیه الوحي بعث الی پس بآنحضرت چون من و منی آمد بروی و می کس میفرست
 ابوی من فلکنیته له پس میفرست من آن می برای آنحضرت فكان اذا ذکرنا الدنيا ذکرها معنا پس بود آن حضرت چون ذکر میکردیم با دنیا را
 ذکر میکرد آنحضرت دنیا را با ما و اذا ذکرنا الطعام ذکره معنا و چون ذکر میکردیم طعام ما ذکر میکرد طعام را با ما و دینا من معاشرت و انبساط طلق و تالیف
 قلوب اصحاب است ملاقت و آنچه از تعلقات عادات مردم و احوال ایشان است از آنچه مکرره و مذموم نیست و اما آنچه مکرره و مذموم باشد حاشی
 که ذکر کند آنحضرت از او ذکر کرده شود در مجلس شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم فکل هذا حدیثکم عن رسول الله پس همه برین احوال و کجایات حدیث
 شمار از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دواء الزمندی ۶ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا صلح
 الرجل لم یزج یدیه من یدیه بود آنحضرت چون مصافح میکرد و روی را نمی کشید دست خود را از دست آن مرد حق یکن هو
 الذی یزج یدیه تا آنکه میبود آن مرد که وی می کشید دست خود را از دست آن حضرت و آن حضرت دست در دست وی گذاشته صبر میکرد
 و نمی کشید و این دلالت دارد بر کمال صبر و تواضع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مصافح دست یکدیگر را گرفتن و لا یصرف
 وجهه عن وجهه حق یکن هو الذی یصرف وجهه عن وجهه و اینک دانید آن حضرت روی مبارک خود را از روی آن مرد
 تا آنکه میزد که میکرد آن روی خود را از روی وی و له یوم مقدما و کتبه و دیده شد آن حضرت پیش کشنده زانوهای خود را بدین
 ید جلیس له پیش نهیشتی که مراورا بودی یعنی در مجلس برابر صف بنیشتی و زانوهای پیش کردی چنانکه تنگبران و جباران کنند و بعضی گفته

و اذا ذکرنا
 ذکرها معنا
 و فیکذا و فیکذا
 آنوقت را ذکر
 میکرد آنحضرت
 نعت را با ما
 چه

با وی نشسته بود و کان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یهدونه فی وعدنه میترسانیدند آن یهودی را و وعید میکرد و ند که ترا چنین
کنیم و چنان کنیم ففطن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما الذي یصنعون به پس دریافت آنحضرت چیزی که میکردند صحابه با یهودی
از تهدید و وعید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی چه میکند و منع کند ترا از آمدن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا مضمون
و جان را ظلم معاهد امن کرده است مرا پروردگار من این که ظلم کنم ذمی را که عهد بست است معاهد کسر با و غیره و نه جز وی را یعنی پیغمبر را ظلم
کنم و این که از وی دین ادا نکرده باشم ظلم است فلما فوجل لها و قال یهودی پس هنگامی که برآمد روز گفت یهودی لشهدان لا اله الا الله
و اشهد انك رسول الله و شطره مالی فی سبیل الله و گفت نصف مال من تصدق است در راه خدا اما والله ما فعلت بك لندی فقلت
بك آگاه باش و بدان بخدا سوگند که نکرده ام من بتو آنچه کردم من بتو از درستی و حقیقتی الا لا نظر فی نفسك فی التوریه مکران برای نکه پرستیم بسوی صفت
تو که نوشته شده است در توریت و در یاجم آن صفت را در توریت اینست که محمد بن عبد الله مولده بمكّه و مهاجره بطیبه و ملكه بالشام
محمد سپید اند و ولادت كوكبه است و هجرت او بدینه است و ملكا و بشام است ليس بفظ ولا غليظ ميت درشت عفو درشت سخن و لا مضاب فی
الاسواق و نه فریاد کننده در بازارها و لا متزى بالقش و لا فحل الخناء متنی و متصف بفخش و نه بکفتار پیوده زنی برای و تشدید با لباس و بیست
و فخر بضم از حد ادب گذشته در قول و خفا بر فتح خارج می سخن پیوده اشهدان لا اله الا الله و انك رسول الله و هذا مالی فالحکم فیها ادا لك
الله و این مال من است پس حکم کن در وی بخیری که بماند و بدانند ترا خدای تعالی بکن هر چه قرار گیرد بران رای تو ظاهر است که تمام مال را داند باشد بخیر
مال در راه خدا کرد و چون نوزاد میان قرار گرفت در دل و محبت خدا و رسول خدا فرزند گشت و غلبه کرد تمام مال را صرف کرد و در آخر جان نیز فدا خواهد کرد
و کان یهودی کثیر المال و بود آن یهودی بسیار مال دوا البیهقی فی دلائل النبوه ۳ و عیسی بن ابی و فی صحابی مشهور است آخر کسی که وفات
یافت کوفه از اصحاب قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم یکتال الذکر بسیار میکرد ذکر خدا را بسیار چه که مردم و بران
شغل و بزرگ بود و یصل اللغو و کم میکرد و پیوسته گفت ایجا یعنی عدم است و یطیل الصلوة و دراز میکرد نماز را از اجابت غایت شوق و حضور و مشغول
و یفصل الخطبة و کوتاه میخواند خطبه را زیرا که یک کلمه از وی جامع معانی میبود و انداز بود و این باعتبار اکثر احوال خواهد بود و الا در جائی که مقصود تکیه بر معظ
و نصیحت بودی تطویل میکردی و ظاهر مقصود آنست که خطبه آنحضرت نسبت به نماز کوتاه بودی چنانچه در روز عید و مهمه و در حدیث آمده است که فرمودند
نماز و کوتاهی خطبه نشان فقره و دانش مراد است چنانکه در باب الجمعة گذشت و لا تنفان عیسی مع الامر مله و المسکین و نیک داشت آنحضرت که برود همراه پیوه
و مسکین فیقضى له الحاجه پس برآورد و او را حاجت را طریقی میزدنی که شوهر وی مرد و اربل مردی کزن وی مرده خواه غنی باشد خواه فقیر الی جمع و همیشه جمیع بنایان
تر و استعمال وی در آن بیشتر و تفسیر اربل مساکین نیز کرده اند کذا فی النهایه و فی الصراح از اربل یوکان و درویشان و محتاجان و در قاموس نیز مثل آن گفته
دواة الناس فی الدنای ۴ و عن علی رضی الله عنه ان اباجهل قال للنبی صلی الله علیه و آله و سلم انا لا نکتبک و لکن نکتب بک بما جئت به و اهل
لغة الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما دروغ گویند ایم ترا و صدق تو بر ایمان است و تو مستور صبیق و امانت و لیکن تکیه میکنیم ترا
از کتاب و شریعت و تکیه کن آن ترا نیز تکیه میکنیم و بحقیقت حد و عبادت باعث برآنت یعنی این را از تو بر نیستیم تا فایده و اگر این باشد ما را با تو
تراعی نیست و این جاهل ملعون اینقدر نمی اندیشد و نمی فهمید که هرگاه که وی صادق باشد و در کار دنیا با خلق دروغ نگوید و برایشان دروغ نهد و در کار
چون دروغ میگوید و بر خدا چون دروغ می بندد چنانکه در حدیث بهر قل و در باب علامات النبوة بیاید اما مقصودش چنان است که گفته شد فافهم فان قال الله
تعالی فیهم پس فرستاد خدا تعالی این آیت را در شان ایشان فاهم لا یکتبونک و لکن الظالمین بایات الله یحسدونهم پس بدستی کافران ترا تکیه میکنند
کنند و لیکن این ظالمان از حد شما و کنندگان بایات خدا انکار میکنند در کشف در تفسیر آیت و وجه گفته ای آنکه این کافران که ترا تکیه میکنند بحقیقت ترا
تکیه میکنند بلکه آیات خدا را تکیه میکنند چنانکه مولى بگرام خود که مردم او را می رنجاند میگوید ایشان ترا می رنجاند بحقیقت مرا می رنجاند به این که با ایشان چه کنیم
و وجه دیگر آنکه ایشان ترا تکیه میکنند زیرا که تو موسوم به صدق و امانتی نزد ایشان و لیکن انکار ایشان بایات خداست و این وجه اخر موافق است به مضمون حدیث
دواة التومذی و عن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا عایشه لو شئت لسا دت معی جبال الذهب گفت
آنحضرت ای عایشه اگر من دنیا خواهم و درخواست کنم از پروردگار خود برآینه همراه میروند با من کوهای زر جلا فی ملک و ان هوناه لتساوی
الکعبه آمد مرا فرشته و بد رستی جای بنده از وی برآینه برابر بود کعبه را در بلندی مقصود بیان درازی قامت اوست و هجره بصم حاء جمله و سکون جیم و برای
بنده از او اینجای مراد جای بنده از راست فقال ان و لك لیقوا علیك السلام پس گفت آن فرشته که پروردگار تو میخواند بر تو سلام و یقول و میگوید ان شئت
نبیا عبدان شئت نبیا ملکا اگر میخواهی تو باشی پیغمبر بنده موصوف بصفت بنده کی و فقر و اگر میخواهی باشی پیغمبر پادشاه چنانکه سلیمان پیغمبر بود و فطر

باب البعث ونبأ الرحي

الفصل الاول منه في: ٢١

خدیجه را خبر آنچه گذشت بگفت گفت خدایت بر من بر نفس خود از غایت خوف در عجب که ما و اهلاک شوم یا دایه شوم یا
خوف هزار بار بخت باریت یا عدم صبر بر اینانی قوم و قتل و تکذیب یا مغارت و وطن و مشهور در باین خشت خوف که است و کاهنان در عجب جاعه بودند که
جسار با ایشان رجوعی بود و خبرهای راست و دروغ با ایشان میرسانیدند و دعوی علم غیب میکردند پس آنحضرت از شدت این حال رسید که مبادا این
قبیل باشد اما این ترس پیش ازین حال بشنیدن آوازها و دیدن روشنی با محتمل است اما بعد از نشا بدیه ملک و نزول قرآن و ظهور انوار وحی بسی بعید است زیرا
که در این صورت آن حضرت ترا علم ضروری به نبوت حاصل شده دیگر این ترس چه احتمال دارد و لهذا قاضی ابوبکر بن العربی این احتمال را باطل کرده است و گفته
اعلم ضالت خدیجه کلا بر کف خدیجه این چنین خواهد بود و والله لا یغیثک الله ابدا بصیرت تانیه و سکون خاطر و کسر زای و سکون یا از خزی بکسر ظاهر یعنی بر و
یعنی بجز اسو کدر رسوا نمیکرد و اندر ترا خدا تعالی همیشه و بجای حمل و نون نیز در امتیاز و عزت و یار این تقدیر نفی حجت و زامی نصوص یعنی محزون و غمگین نمیکرد و اندر ترا
تعالی ترا انک لفضل الهم زیرا که برستی تو بر آنکه صله و چون میکنی درم را یعنی قرابتنا از قصد الهی و حدیث و راست میگوئی سخن را و در بعضی روایات زیاده کرده
این را که بودی الامانه و ادای میکنی امانت را و تحمل الكل و بر میداری کرانی را و کل بفتح کاف و تشدید لام نقل و کرانی از هر چه برداشته نشود و معنی خیال نیز
آید و اتفاق بر ضعیفان و غیر بیان و یتیمان نیز داخل کل است و اشتقاق وی از کلال است بفتح کاف سستی و ماندگی و در فتح الباری گفته که کل کسی که شغل
نیت در کار خود و کسب المعده و کسب میکنی معده و را یعنی از کسب و تجارت بخوری و این مع بود و در عرب و بضم تانیز و امتیاز یعنی در کسب
معماری غیر خود را یعنی مالی میدی مردم را که بدان کسب و تجارت میکنند و صرف میکنی مال را در وجه خیر و بعضی مراد به معده و هم فقیر میدارند که در حکم نیت
است که تصرف نیت مراد را یعنی فقر را در کسب میدادی بدان مال ایشان و تصرفی الضیف و معانی میکنی همان را تقری بفتح فو قه سکون قاف از قری بکسر
قاف و را به معنی مجانی کردن و تعیین علی فوائد الحنف و یاری میدی خلق را بر حوادث حق یعنی هر که بجا دانه میشود مثل قرض و مال و دست میدی
و یاری میدی او را و را با می بخشی او را از آن و رطه و نوا یب حق بخت آن گفت که بجا دانه نافع مثل اسراف و غضب و مانند آن در مانده نشود که اعانت
در آن مذموم است استدلالی کرد خدیجه رضی الله عنها انصاف آنحضرت بکارم اخلاق و حمایه صفات بر عدم اصابت کمرویات در دنیا و دین و این از
غایت خاست و معرفت خدیجه و جزالت دای او بود و چگونه نباشد که مدتها می دید و صحبت آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم و اقول کسی که حقیقت
ایمان آورد و دوست و همی کس را با وی مشارکت دین صفت نیت رضی الله عنها انطلق به خدیجه الی و دقه بشیر و آنحضرت را خدیجه بسوی و رقی
بفتح و او را و قاف ابن نوفل بن عم خدیجه پسر عم خدیجه زیرا که خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی و وی و رقی بن نوفل بن اسد و وی مردی بود که نظر
شده بود از جاهلیت و انجیل را زبان عربی ترجمه نمیکرده و پیر کمر شده و اعمی گشته فقال الله یا ابن عم اسمع من ابن اخیت بر کف خدیجه
و رقی را می پسر عم من بنو از برادر زاده خود آنچه میگوید یعنی از آنحضرت این بروش عرب است که در مجاورت یکدیگر را برادر و برادر زاده و هم و این که
خوانند اینجا با در زاده خوانند بخت کبر سن وی و بعضی گفته اند که و رقی در سن و در مرتبه والد آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم فقال له پس گفت
مر آنحضرت را و رقی را ابن اخ ما از وی ای برادر زاده من چه چیزی بینی فلجبه رسول الله پس خبر داد و رقی را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر
ما دای جز چیزی را که میدید و مشایخ طریقت این را ساند میگیرند برای عرض و قایم مقامات بر سران خود فقال و دقه هلاکنا مؤس الذی انزل
الله علی موسی پس گفت و رقی این ناموس فرشته است که فرستاد خدا تعالی بر موسی علیه السلام و در روایتی تل بشدید معلوم و مجهول آمد و ناموس
و صاحب هر کسی را گویند که مطلع شد بر باطن امر وی و بعضی گفته اند ناموس صاحب سرخیز و صاحب سرش را جاسوس خوانند و مرا و اینجا جبریل علیه السلام
و علی موسی گفت ز علی عیسی از حجت عظمایان موسی و جامعیت کتاب و شریعت وی اگر چه ذکر عیسی مناسب تر بود بدین نصرت یا لیتنی فیها جذا ای
کاشکی میبودم من در وقت نبوت و دعوت نوح و ان و قوی و جوع یفزع جیم و ذل محمدر اصل در بهایم که سفندی را گویند که در سال دوم و کاوسی را که در سال سوم
پشته که در سال پنجم باشد و اینجا مراد جوانی و قوت است لیتنی کون حیا کاشکی من بیاشم زنده اذ یخرجک فومک و قتی که بیرون آرند ترا هم
تو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او من جی هم آی بیرون آرند کان من اندایشان قال یختم گفت و رقی را بیرون خواهند کرد و
له یات و یصل قط بمثل ما حثت به الاعدی نیا و در بیچ مردی بر گزنا نند آنچه آورده تو یعنی نبوة و شریعت گر آنکه دشمن داشته شد آن مرد
و در وایتی الا و دی یعنی هر که پیغمبر شد او را کافران دشمن شدند و اید اگر دشمنان بدو مکن فومک و اگر در مایه را و رقی تو یعنی در آن ایام که تو دعوت کنی و قوت
تو ترا در مقام این نشوند و بارند و من زنده باشم انصرک نصره خود را یاری میدی هم ترا یاری دادنی سخت میباشد از دفع بهره و سکون زای بر دوست
شده اندیش و دقه ان قوی پسر دنگ نکر و در بکه میرانیده شد غش بفتح شین و بلفظ معلوم از شوب معنی درنگ کردن و در اصل تخلی کردن
یا بجزی بدانکه در ایمان و رقیه بان حضرت خلافت نیت و لیکن در صحبت خلاف است اگر این واقعه بعد از نبوت است صحابی است و اگر در مایه

احوال است چنانکه ظاهر است صحابی نیت و الله اعلم و فتنی الوحي و بعد از آنکه وحی بر آنحضرت آمد و نبوت ثابت شد فتور پذیرفت و وحی و انبیا پی آمدن باز
ایستاد و فقرت سستی و زمان میان دو پیغمبر و ادایا با ایشان وحی از پیانی آمدن است و مدتی تاخیر شدن در آن و فتور در اصل منبأی اضعف بعد از قوت
و سکون بعد از حدت است و گفته اند که مدت فتور سه سال بود و بعضی شش ماه گفته و بعضی دو سال و شش ماهی که گفتند و بعضی که میگویند میان نزول اقرار
باسم ربک و یا ایها المدثر هم می گویند که نبوت بلکه تاخیر نزول قرآن جبرئیل می آمد اما قرآن نمی آورده گفته اند که حکمت در فقرت وحی و تاخیر وحی آن بود که بار
از آن حضرت خوف که عارض شده بود و حاصل شود شوق و انتظار بیت و درست که ولادایا می فرستاده نوشت سلامی و کلامی نغزنا و حقیقی
علیه این مقدار از حدیث بخاری و مسلم روایت کرده اند و زاد البیاض و دی زیادت کرده است بخاری بنی که احیای بنی تا آنکه اندوه بگیرد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فيما بلغنا در آنجا رسیده است ما را از احادیث داله بر وجود و حق این کلام می آید و از او این حدیث است که در میان آورده
خروفا غدا منه مراد آنکه میزدی من و دوس شواهی الجبل اندوه بگیرد شادان حضرت آنجا اندوه بگیرد شدنی که با مدد کرد آنحضرت و کشت چند بار تا با پایان
اقتدار برای کوههای بلند یعنی میخواست که از بالای کوهها خود را بپندارد و هلاک کرد و از جهت فقرت وحی و غایت محنت فراق و شدت اشتیاق فکک الوفی
بند و فکک جبل لکی یلفی فتنه منبه پس هرگاه که برآمد بالای کوهی تا بپندارد خود را از کوه و دود و بطنم ذال و کسر آن بالای هر چیزی منبأی الجبل پدید
و ظاهر محنت ملو و جبرئیل فقال پس گفت یا محمد انک رسول الله حقاً بر سبب که تو فرستاده دانی برای پیوستن ظاهر این کلام در آن میگرد که خوف و اندیشه
آنحضرت از گمانت و مانند آن بود و لیکن ممکن است که مراد آن باشد که چون تو رسول خدای برحق از همه فتنات امین باش و عاقبت کار تو به وجه و در دنیا و
آخرت خواهد بود اگر چه محنت و ابتلا در میان آید فیسکن لذلک جاشد پس می آید ازین سخن ترس دل وی فی الصراح جاش بر آمدن دل از ترس و اضطراب بهمه و وحی بهمه
و فقرت فتنه و قرار گرفت نفس مبارک وی و عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحدث عن فقر الوحي و روایت از جابر که
شنید آنحضرت را که حکایت میکرد از فقرت وحی فرمود فبیننا انما امشی مهمت صوامن السماء پس برآشای آنکه من میروم شنیدم آوازی از آسمان و فتنه
مصری پس بر دوشتم بیانی خود را فاذا الملك الذي جاءني بجواء قاعد على كرسی بين السماء والارض پس ناگاه فرشته که آمده بود در آنجا نشسته
بر تختی میان آسمان و زمین فجلثت منه و عبا پس ترسانیدم من از وی ترسانیدنی جا شه یقیم و همزه و مثله ترسانیدن حق هویت الی الامراض
تا آنکه افتادم من بر زمین فجلثت اهلی پس آمد من اهل خانه خود را فقلت ذملونی ذملونی بجامه یحیدر یا بجامه یحیدر او بعضی روایات زلفونی یک در آن
و در روایت دیگر درونی آن نیز معنی ترسید است از دمار معنی جامه بر بالای جامه پوشند فملونی پس بجامه یحیدر انداخته فقلت الله پس فر فرستاده خدا
اتالی یا ایها المدثر فنادی اری مدی بجامه یحیدر پس پیچید و دعوت کن خلق را و ربک فکبر و پروردگار خود را بزرگ ان یعنی از خلق ترس و طاعت
لکن و ثبات فظهور و دعای خود را پاک کن از سبب است و بعضی گفته اند مراد بر ثبات صفات نفس است و تطهیر کثابت از اجتناب زنا و الوجب فاهب
و یلید بر ترک کن مراد شکر است و عبادت او ثبات و نفس و ثبات نیز تفسیر کنند و مال یکی است قدحی الوحي و تبايع پسر کرم شد وحی و پیانی آمدن گفت
متفق علیه و عن عائشة ان الحادین هاشم و ابنت از عایشه که عایشه بن هشام که صحابی است و برادر ابی جهم بن هشام اسلام آورد پیش از فتح
صاحب مکارم اخلاق بود در جاهلیت و اسلام سال رسول الله رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کیف یاتیک الوحي چگونه می آید ترا و وحی فخاله رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا ایها یاقین مثل صلصلة الجرس که گاهی می آید مانند آواز جرس که طنین دارد و صلصلة در اصل آواز دادن پس برآین چون بار بار
جسب باینده شود و آواز را در یکدیگر داخل کنند بعد از آن اطلاق کرده شد بر آواز که از طنین دارد و بعضی گفته اند که صلصلة آوازی که پیغمبر آید و در اول و دوم
نگردد و کربال و تحقیق تشبیه وحی بآن برای تفهیم عامه است و هو الله علی و این قسم وحی سخت ترین آن بود بر من در فهم مقصود زیرا که فهم معنی از کلام مثل صلصلة
مشکل تر است از فهم کلام مردی بخاطرب هم و لیکم معنی پس منقطع میشد یا قطع کرده میشد لک یا وحی از من میخورد و حین عند ما قال و حال آنکه تحقیق باید که
از آن وحی چیزی را که گفت فرشته و قسم بفتح تها نیه و ضم آن و کسر صا و بعضی تخانیه و فتح صا و بعضی و انیت قسم بفتح تها نیه و ضم آن و کسر صا و بعضی
قطع با دعای و این جا بغایت یعنی اگر چه ملک منقطع میشد اما علاقه هنوز باقی میبود و لیکم یاتیک فی الملك مجلا و گاه گاهی تمشیل بیکه برای من نشسته است
بردی چنانکه مشهور است که جبرئیل بصورت دجی طبعی می آمد فیکلف فله ما یقول پس سخن میکرد و مافرشته پس یا دیگر قسم چیزی را که میگفت و گفته اند که برای
استفاده و استفاضه میان شکل و سابع مناسبت شرط است و اینجا بدو طریق بود که گاهی ملکیت جبرئیل در دعاییت وحی به آنحضرت غالب می آمد و آنحضرت را
از بشریت غایب می ساخت این نوع اول است و گاهی بشریت آن حضرت بر جبرئیل غالب می آمد و جبرئیل متصف به وصف بشریت می شد و این
نوع ثانی است و این بر تقدیر است که صلصلة آواز وحی باشد چنانکه ظاهر جارت حدیث ناظر بر آنست و بعضی میگویند که این صلصلة آواز جبرئیل بود
و حکمت در تقدیر وحی آن بود که تا آن حضرت را آن جانب آورده و فرج کند و وحی سمع او را و در وحی جای خیر نماند و وحی آید و برای جمع هم و توحید

باب علامات النبوة

الفصل الاول

فوقت اسی ہیں برواۃ من سرخو وراو کر سیم جانب بالا فرایت مشہداً پس ویدم چیز را عبارت از فرشتہ کہ خبر داد نبوت تاکہ آخر قصہ فانیث خدیجہ میں
آمد خدیجہ با فضلت پس کفتم بحجت شدت خوف و دہشت کہ بن سرایت کردہ و راہ یافتہ بود و ثونی بجایم پدید آمدن ثوقنی پس پدید آمدن ہما و صبا
علی ماء باردا و نخبند بر من آب سرد کہ در دفع غشی و ہوش آمدن تا شیری قوی دار و فترتک یا ایہا المدثر فم فاندہ و ربک فکبر و لباً بلخظہ و الوجہ
فاجہ فیضلین فصل اول در حدیث جابر گذشت و ذلک قبل ان یفصل المصطفیٰ و این پیش از آنست کہ فرض کردہ شود نماز متفق علیہ و کفہ اند کہ در اینجا
اقتباہ حال است بر او و صواب آنست کہ اول ما انزال قرآن باسم ربک علمت و یا ایہا المدثر نزول وی بعد از فرشتہ وحی است و شاید کہ راوی این حدیث
اختصار کرد و قصہ را و علی کرد ذکر نزول اقرار یا مستحبہ شد امر بروی با خلائط یا نسیان و حقیقت حال آنست کہ در مفصل اول گذشت ۱۰ باب علامات
النبوت علامت و معلم ففتح و علم بفتح تین در اصل نشان کہ بر سر راہ نهند و مراد اینجا نشان آنست کہ دلالت کند بر پیغمبر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اصفا
و اخلاق و فضایل و شمایل و احوال آن حضرت کہ عاقل متفلس کہ در آن نظر کند استلال کند بر نبوت و آنچه در کتب سالکہ سماویہ از صفات و احوال وی متعلی
علیہ وآلہ وسلم نوشته شدہ نیز این قبل است و شک نیست کہ معجزات ہمہ علامات نبوت است و معلوم شد کہ مؤلف کہ در باب عقد کرد یکی در علامات نبوت دیگر
در معجزات بچہ وجہ است و چہ فرق بنا دین میان علامت و معجزہ با آنکہ در ہر دو باب خوارق ذکر کردہ و وجہی موجد برای آن ظاہر نیست و در شرح تقریر این سخن
بتفصیل کردہ شدہ است ۹ الفصل الاول عن انسان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اتاہ جبرئیل و هو یلعب مع الصبیان رواہ ابی
از انس کہ آنحضرت آمد از جبرئیل حال آنکہ آنحضرت بازی میکرد با کودکان و بود در میان ایشان و این در وقتی بود کہ نزد حلیمہ بود کہ مرضعہ اوست فاخذ لا
حضرة پس گرفت جبرئیل آنحضرت را و بنیداخت بر زمین فسوف عن قلبہ ہن ثیافت دل و دماغ صخر منہ علقہ پس پیرون آورد و از دل وی بارہ خون
بستہ غلیظ سیاہ کہ اصل مفسد و معاصی میباشد فقال هذا لحظ الشیطانک بکنت جبرئیل کہ این بنصیب شیطان است از تو تہ خسلہ فی طیس من
ذهب پیر شبت دل و اوراد طشتی از زراعت تعظیم و ذکریم وی و استحال ذہب را کہ دین دنیا منع کردہ اند از جہت امتحان و ابتلا است اما در آخرت
آن از او فی بہشت است و اکثر از آنچه واقع شدہ در آنوقت و در شب معراج از عالم غیب و احوال آن جان است و حال آنکہ آنحضرت آنرا استحال کردہ و انما
بہ ان نھوہ بجلہ و مزور شستہ آب زمزم و کفہ انداز اینجا معلوم میشود کہ آب زمزم بہترین آبہا است اگر چہ آب بہشت باشد چہ اگر آب دیگر فاضلتر از آن بود
بان شستہ فی قلاۃ مہ یھزہ پیر پیچید و دوست دل و را و اعاد فی مکانہ و باز نہاد و را در جای خود و جاء الغلمان بسون الی امہ و آمدند آنک دغا
کہ ہمراہ او بودند و ان تر و ما در آن حضرت بنویسند مراد میدارد راوی از ما و دایمہ آنحضرت را کہ شیر میداد فقال ان محمد لاند قتل بکشتند آن
کو دکا کہ محمد تخمیش شہ فاستقبلوہ و منقطع اللانفجہ فاف پس پیش آمدند مردم آنحضرت را و حال آنکہ آنحضرت شغیر یک است فی الصخر ارتفاع کوز روی بر
قال ان شک لای ان الحظ فی صدمہ گفت انس پس بودم من میدیدم اثر و دخت را کہ سینہ آنحضرت و محیط در اصل بمعنی سوزن بہت دولہ مسلم
بدانکہ شق صدر شریف چار بارہ واقع شدہ نخت در سخر سن نزد حلیمہ دوم در دہ سالگی سوم دین و دہشت چہارم در شب ہمد و وقت یک جبرئیل طلب
وی آمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در شرح از تفصیل ذکر کردیم و اختلاف کردہ اند کہ شق صدر شریف و غسل قلب مبارک وی مخصوص باوست صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم یا بر پیغمبرانی دیگر را نیز واقع شدہ و از ابن عباس و جبرئیل بکینہ آمد کہ گفت در وی طشتی بود کہ شستہ شدہ بود و وی قلوب این اصیلات اللہ و سلا
علیم بمعین و عن جابر بن مرفا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انی لا یعرف جبرائیل کان یسلم علی قبل ان یبعث کنت آنحضرت بکری
بر اینہی می شناسم پس سبکی را کہ در کہ است بود کہ مسلم میکرد بر من پیش از آنکہ مبعوث شدم من انی لا اعرفہ الا ان بدرستی من می شناسم آن سنگ را اکنون بعضی گویند جبر
اسود است و اکثر آنکہ آن جبریت کہ باز داشت در کوچہ کہ ما بجایا اثر مرق آن حضرت است و در طریق بیت خدیجہ زار و بتبرک ہر شیخ ابن جبرکی گفتہ کہ این متواتر
آمدہ از اہل مکہ خلفا عن سلف و آن کوچہ را ز قافی الحجر میگویند بعضی زای و قاف بمعنی کوچہ دواہ مسلم و عن انس قال ان اهل مکة سالوا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یوہم آیتہ گفتہ انہی کہ لہل کہ طلبیدند از آن حضرت کہ بناید ایشان را معجزہ کہ نشان صدق وی کرد و در دعوی نبوت
فاذا هم الفز شقتین پس نمود ایشان را بارہ ماہ و بارہ باشارت دست خن لولوا و بینہما تا آنکہ دیدند کہ حرار میان آن دو بارہ ماہ متفق علیہ
جا و عن ابن مسعود قال انشق القمر علی عهد رسول اللہ کما فتنہ شہادہ در زمان پیغمبر خدا فوقتین دو بارہ فوقہ فقی الجبل یکبارہ بالای کوہ
وقفہ و دوفہ و بارہ دیگر زیر کوہ و در روایتی طلقین بلام آمدہ است فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انتم و اولادکم و اولاد اولادکم و اولاد اولادکم
کاخران کہ این معجزہ اند و طلبیدہ بودند حاضر شوند و ببینند و گواہ شوند متفق علیہ با آنکہ اشتقاق تم تحقیق واقع شدہ مر آن حضرت و صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم در روایت کردہ اند از اجمعی کثیر از صحابہ و تابعین و روایت کردہ اند از ایشان ہم غیر از امہ حدیث علامہ ابن سبکی در شرح مختصر ابن
حاجب گفتہ کہ صحیح نزد من آنست کہ اشتقاق مرق متواتر است و مروست و صحیحین و جز آن از طرق کثیرہ چنانکہ شہر را قطعہ بمان ماہ نیست کہ انقل

میان وی و میان خدا که باین کند و تفسیر نماید برای وی و ترجمان بفتح تا و ضم جیم و فتح هر دو و ضم هر دو کسی که تعبیر می کند کلام را از زبان دیگر و در اینجا مضمر و مبهم است فلیقول الما بعث الیک رسولاً فی بطنک پس بر این میگوید خدای تعالی آیا نفرستد دم بسوی تو پیغمبری را تا که برساند ترا احکام دین را و حضور روز قیامت را فلیقول بلی پس میگوید ای سرستوی رسول را فلیقول الما اعطاک مالاً و افضل علیک پس میگوید خدا استیلا آید و اویم ترا مالی را و آفا فضل نکردم و فرونی نکردم و در رزق بر تو فلیقول بلی پس میگوید بنده اسی دادی مال و فرونی کردی فینظر عن عینین فلا یحیی الا جهنم پس نگاه میکند آنکس جانب راست خود پس نمی بیند که دوزخ را و بینه عن یساره فلا یحیی الا جهنم پس نگاه میکند آنکس جانب چپ خود پس نمی بیند که دوزخ را و اقول انما اولو بقیة حق پرستند که آتش و فتن را یعنی تبصق و الراجی نصف خرم باشد و شوی قلیل بود و فی الجمله فیکلمه طسبه پس کسی که نیامد بقیة حق را پس بخن خوب و نرم که بایل گوید که خوشحال گردد بدان ما دام که در آن دراپنت در دین بنود قال عدی فوایت الظبینه و تمحل من الحین حتی یطوف الکعبه گفت عدی دیدم زن بود و چون نشین را که کبرج میکرد از حیره تا آنکه طوف کند کعبه را الا انما فی الله فی ترسد که خدا را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم فرموده بود کنت فیمن افتخ کفوز کسی بن هر ض و بود من در میان کسانی که کشتا دهند کجای کسی پس هر مردی را و بشو و لا و لش طالت بکله جوفه لثودن ما قال النبی بوالقاجم و هرگز که اگر دراز گردد و بشما زندگانی بر این می بیند چیزی که گفته است پیغمبر الباقی صلی الله علیه و اله و سلم بخرج ملا و گفته که بیرون می آید در سیم و زور را میجوید کسی را که قبول کند آنرا پس یا بد کسی را که قبول کند وفات عدی بن حاتم در سنه سبع و ستین اوشان اوقع و ستین است پیش از زمان عمر بن عبدالعزیز دواء البخادی و عن خباب بفتح خاء و تندید موحده بن الاوث بفتح واد و اذخر تا رفوقانیه مشدده صحابی است اسلام آورد پیش از در آمدن آن حضرت دار فخر را قال گفت خباب مشکونا الی النبی علیه السلام و دیم بسوی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و هو متوسد بر دونه فی ظل الکعبه و حال آنکه آنحضرت زیر سر نهاده بود کلیمی در سایه کعبه افتاده و ساد و کبر بالین و برد بضم کلمه مخطوط و لقد لقینا من المشرکین شدده و حال آنکه تحقیق یافتیم ما از مشرکان سختی عذاب فقلنا الا ندعو الله پس گفتیم یا ای دعا می کنی خدا را برین کافران و ظالمان فقصده و هو محرج و حجه نبشت آنحضرت و حال آنکه شرح شده است روی مبارک وی بجهت حالتی که عارض شده او را از شدت ظلم و بی اندامی کافران یا بجهت بی صبری کردن مسلمانان و شکایت نمودن از کافران و این مناسب تر است بقول وی که وقال گفت آنحضرت کان الرجل فیمن کان قبلکم یخضر له فی الارض بود و در میان آن کسانی که بودند پیش از شما که کشته میشدند و مزد را کسی در زمین فیجعل فیه پس گردانیده میشود آن مرد و آن کو فیجاء بمشاد و فوضع فوقی داسد پس آورده میشد و در پس نهاده میشد و بالای سر آن مرد فیشقوا بشین پس شگافه میشد و پاره فایصده ذلك عن دینه پس باز نمیداشت آن مرد آن عذاب کردن از دین وی و میشت با مشاط الحدید و شانه کرده میشد روی بشا بنای ابن مادون کجه من عظم و عصب چیزی را نه کشت است از استخوان و پی یعنی شانه از جهت تیزی و سختی از کشت کشته بر پی و استخوان میرسد و مایصده ذلك عن دینه و باز نمیداشت او را آن عذاب از دین وی و الله لیتمن هذا الامر بخدا سو کند بر این به تمام و کمال میرسد این دین و آسانی می مید بعد از دشواری حتی لیر الراكب من صنعاء الی حضرموت تا آنکه سیر میکند سوار از صنعاء تا حضرموت که مسافت بعید است میان این دو موضع لا یخاف الا الله در حالی که نمیرسد آنرا به یکس را که خدا ما و صنعاء شهر است بهمین بسیار درخت و آب شابه دمشق و قریه است در دمشق کذا فی القاموس و حضرموت سکون ضاد و فتح میم و بضم میم نیز میگوید شهر شتویجین جای صلحا و عجا و تا آنکه گفته اند حضرموت ینبت لا و لیا و آن شهری میروید و لیا و لیا یعنی ولایا از آن زمین بسیار میخیزند و در جستمیه می باین اسم است که صالح پیغمبر حاضر شد آنرا و مرد و آن و بعضی گفته اند حاضر شد روی موت جرجس او الذیب علی غنجه یا نمیرسد و در کرک را بر کوفدان خود مقصود بیان این است از ظلم مردم بر یکدیگر چنانکه در جا بلیت بود و امن از جمله کرک بر کوفند زیرا که آن خارج از عادت و این غیر عادی شد و لیکن در آخر زمان نزول عیسی علیه السلام و لکنکم تسخجلون و لیکن داشتانی میانید و بی صبری میکنید دواء البخادی و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم بدخل علی ام حرام بنت ملحان گفت انس بود آنحضرت که می در آمد برین زن که ام حرام است بکار محمد و دختر طحان بکسر میم و سکون لام و وی خاله انس است خواهر مادر وی که ام سلیم است و این بر دوزن نسبت خالکی آنحضرت نیز انداز رضاع و بعضی میگویند که خاله پدر آن حضرت بوده اند صلی الله علیه و اله و سلم و مادر وی انبی النجار بود که قبیله است از انصاریه کانت تحت عیاده بن الصامت و دوام حرام زن عاده بن الصامت که از کبار انصار و نقباء ایشان است پس آنحضرت به جهت مهر می که باین دو خواهر داشت بر ایشان می کرد و فلیزید که در باب سائر النبی از حدیث ام سلیم کذشت فدخل علیها یوماً پس در آمد آنحضرت بر ام حرام روزی فاطمه بنده بر طعام خوانید ام حرام آن حضرت را فوجلت فخلی لاسه پر کشت آن زن که شپش میجوید از سر بر آن حضرت سخن در یعنی نیز در فصل ثانی از باب فی اخلاقه کذشت و صحیح است که شپش بر بدن مبارک آن حضرت نبود و مرا و تقصص کردن و بیان کردن سر است از آنند عباد و حض و خاشاک و الله اعلم فنام رسول الله صلی الله علیه و اله

عليه واله وسلم لما استيقظ من خواب کرد آنحضرت بعد از آن بیدار شد و هویضک و حال آنکه خند میکند آنحضرت قائل فقلت ما یضحکک گفت
ام حرام پس گفت من چه چیز خدا نیدر یاد رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله گفت آنحضرت که جمعی مردمان از امت من عرض
کرده شدند بر من منووده شدند مرا در خواب غزا کنندگان اند و راه خدا یو کون شیخ هذا الجوی سوار میشوند آن مردمان میان این دیو و دشت آزار می
بیشل و موحده مفتوحین در آخر حیم میان کف و دشت و میان بهر چیز و بلندی ریکت ملوکا علی الامة سوار میشوند بر دریا مانند طوک بر تختها او مثل
الملوک علی الامة شک راویت و معنی هر دو عبارت یکی است و مرا و تشبیهش بر کشتی است یکس ملوک بر تخت فقلت ام حرام میگوید پس گفت
من یاد رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم دعا کن خدا یار که بگردانم ازین طایفه که سوار میشوند دریا را برای غزایند عالمها پس دعا کرد آنحضرت اللهم
را باینچه درخواست کرد و وضع واسه منام پیر نبیا و آنحضرت سر مبارک خود را پس خواب کرد و استیغظ و هویضک پیر بیدار شد آنحضرت و حال آنکه
خند میکند فقلت یاد رسول الله ما یضحکک قال فام من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله كما قال فی الاولی چنانکه در بار اول گفت که سوار میشوند
بر پشت دریا مانند طوک بر سر بریا فقلت یاد رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولین گفت آنحضرت تو از نخستینانی از بنی هاشم
که جامع که بار دوم منووده شدند جز آن جامع بود که در باخسین منووده شدند یعنی همیشه نوبت بر دریا نشینند و غزا کنند و تو از آنجامه خواهی بود که در اقل این
که اگر کند فو کبت پس سوار شد ام حرام الجوی فی زمن معاویة بر دریا بقصص غزای در زمان معاویه ظاهر عبارت است که در زمان امارت وی بود و باین رفته
ما حی و قاضی عیاض و اکثر برانند که در وقت امانت وی بود در خلافت عثمان بن عفان و غزای فرس نه ثمان و عشرين کذا ذکره السیوطی فصرت عن
دانتها حین خرجت من الجوی بکنده شام حرام بر زمین از پشت چاروازی وی بکامی که بیرون آواز دریا فقلت پس پلاک شد و بر در راه خدا متوقف علیه
و عن ابن عباس ان حمادا قدم مکه روايت از ابن عباس که حماد و کبر خدا و معج و ضم آن و دال در آخر قدم آورد و که ما و کان من اند شفعه
بفتح حمزه و سکون زاء و کسر دال و فتح شین مع و ضم نون و حمزه و تا در آخر از دیارین است و این مرد در اصل از آنجا بود و میگویند که بان حضرت پیش از بعثت آشنا
بود و یار بود و بعضی ضام بهم در آخر ولایت کرده اند و بعضی گفته اند ضام غیر ضام است و ضام از و فدینی سعد بن کبر بود و بر و ابن ثعلبه اند و ضام و بدل الی
متطیب افنون کر بود و طالب علم و کان یقی من هذا الوجه و بود ضام که افنون میکرد و این با و مراد علی است که از اسب جی میرسد و جن رایج خوانند با اعتبار
و دیده میشوند چنانکه با و ضام مع سفهاء اهل مکه یقولون ان محمدا یحجون پس شنید ضام و بخردان اهل که را که میگویند محمد دیوانه شده است فقال لوانی دایت
هذا الرجل پس گفت ضام و اگر به بنیم من این مرد را بهتر باشد لعل الله یشفیه علی یدی شاید که خدا تعالی تندرستی دهد او را بر دست من و بسبب من
قال فلقیه پس گفت ابن عباس پس پیش آمد ضام آنحضرت را و دید فقال یکنه یا محمدانی و فی من هذا الوجه برستی من افنون میگویم ازین با و دخل لک
آیا هست ترا رغبت در افنون من و دور شدن این علت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ان الحمد لله برستی پاس و شای
بهره مر خدا راست بخند و نشنیده محمد میگوید خدا را بر ذات و صفات وی و شکر میگویم بر نعمتهای وی و یاری میجویم از وی بتوفیق ذکر و عبادت و طاعت وی
پس بیده الله فلا ضل له کسی که راه ناید و بقصد برساندن کلامی پس نیت میگوید که اگر کنند و از راه برنده او را و من بضم لامه فلا هادی له
و کسی که راه کرد اند او را خدای پس نیت میگوید که راه نمایند و بمنزل مقصود رساننده او را اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمد عبده و رسوله اما بعد این کلام بعد از شهادتین و خطبهها مذکور و مشهور است چنانکه در کتاب الجمع که شت خاست آنحضرت که خطبه برخانده
و عطف و نصیحت آنشخص لیکن همین قدر پس کرد و آنحضرت بصیرت جواب ضام گفت و این کلام خوانند که قابل این عقل عقلا باید و تو بهم جنون و آسیب جن با کرد
مرا بر ده حال می مجال بنود و شهادت آورد و بر رسالت و اشارت بآنکه مجنون نیست فقال عد علی کلماتک هؤلاء پس گفت ضام بآن حضرت باز بگردان
بخوان این کلمات خود را فاعادهن علیه و تقول الله یثاب عاده کرد و خواند این کلمات بر ضام و پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ثلث مراتب بار
فقال لقد محبت قول الکلمة و قول النص و قول الشرا پس گفت ضام و تحقیق شنیده ام من قول کاتبنا و قول ساحران و قول شاعران را فاصححت
مثل کلماتک هؤلاء پس شنیدم مانند این کلام تو و لقد بلغن قلموس الجوی و تحقیق رسیده اند این کلمات میان و معظم آنرا قلموس و سطر دریا که آب آبخا
عمیق تر است و قس بر معنی خط خوردن است در دریا و قلموس خاص ها و یثاب عاده فی الاملا به دست خدا تا بجای کم تر از اسلام قال گفت
بر عباس ضام پس بایست که ضام آنحضرت را و مسلمانان دواء مسلم و فی بعض نسخ المصابیح بلقاء قلموس الجوی و بعضی نسخهای مصابیح اخین
واقع شده بلقاء بجای بلغن و قلموس بنون و عین جمله بجای قلموس بنون و عین و یثاب عاده فی الاملا به دست خدا تا بجای کم تر از اسلام قال گفت
گفته که این فقط را بر دوزخ ضبط کرده ایم قلموس بنون و عین و یثاب عاده فی الاملا به دست خدا تا بجای کم تر از اسلام قال گفت
و پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و قلموس بنون و عین و یثاب عاده فی الاملا به دست خدا تا بجای کم تر از اسلام قال گفت

درین مدت صلح دینی یا سیاسی که چند است و درین مدت یعنی در میان ما و وی صلحی است ما اینجا هم نمیدانیم که وی چه کرده است برقرار خواست یا غدر کرده است قال والله لا مکنفی من کلمة ادخل فیها شیئا غیر هذا گفت ابو سفیان بخدا سوگند میکنم نشنیده ام از سخنی که در بارم در وی چیزی جز این باشد یعنی هیچ سخنی که در وی نسبت نقض و عیب بجانب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم باشد نتوانستم در او و در جز این کلمه که در وی احتمال نسبت غدر قائم قال هل قال هذا القول احد قبله گفت هر قل پس آیا گفته است این قول را هیچکس پیش ازین مرد و کسی از قوم شما دعوی نبوت کرده است قلت لا گفتم گفته است این قول را هیچ کس پیش از وی ثم قال لنزجانه قل له پسر گفت هر قل مرتجان خود را بگو مرا و را یعنی ابو سفیان را ای سالک غصبه خیمه بدستی من پرسیدم ترا از حساب این مرد در میان شما فوجت اند فیکم و در حساب پس گفتی که وی در میان شما و از حد حساب است و كذلك الوصل بحث فی احساب قومها و همچنین با عجم و غیر این را بکنج میخواند و در احساب قوم خود و اشرف آن و مسالتک هل کان فی بائنه ملک و پرسیدم ترا آیا بود در پدران وی هیچ پادشاهی فوجت ان لا پس گفتی که نبود فقلت لو کان من آبائه ملک پس گفتم من در دل خود اگر میبود از پدران او پادشاهی قلت دجل یطلب ملک ابائه میگفتم مریدیت که میطلب ملک پدران خود را و مسالتک عن اتباعه اضعافا هم ام اشراهم و پرسیدم ترا از تابعان او که آیا اضعافا مردم اند یا اشراف و اگر بودند فقلت بل ضعفا هم پس گفتی که بلکه ضعفا مردم اند و هم اتباع الوصل و همین ضعفا اند تابعان پیغمبران که مبادت می نمایند با ایشان اما اگر که گرفتار رجا و تکبر اند مردم و موقوفند از نیل این سعادت و مبادت و مبادت بدان تا آخر که عاجز شوند و راه بر آمدن تنگ کرد و در مفضل شوند بد آمدن در اسلام و مسالتک هل کنتم تلمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال و پرسیدم ترا آیا بودید شما که تصفت میکردید او را از دعوای گفتن پیش از آنکه بگوید چیزی که گفت یعنی پیش از دعوی نبوت فوجت ان لا پس گفتی که هست منی کردیم او را بد روع پیش ازین ضوفت انه لم یکن یبوع الکذب علی الناس ثم ینهب فیکذب علی الله پس شناختم و دانستم من که نسبت معقول و مقصور که ترک کند روع گفتن را بر مردم پس از آن برد و پس در روع گوید برخدا و مسالتک هل یؤذ احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فی مخطئه له و پرسیدم ترا آیا باز میکرد و هیچ کس از مردم ازین این مرد بعد از آمدن در دین بجهت مکروه داشتن مردین او را فوجت ان لا پس گفتی که باز نمیکرد و كذلك الايمان و همچنین است حال ایمان که بیرون نمیزد و اذا خالط بشاشه القلوب و فقی که بیامیزد لذت و حلاوت و انشراح وی و لما را که رنگ ایمان قرار بست و اگر یکی بازگشت ایمان در درون دل وی در نیامده و قرار نگرفته بود و اینجا گفته اند طایفه صوفیه قدس الله سرهم که الغافی لایرد الی اوصافه و مسالتک هل ینبذون ام یفصون و پرسیدم ترا که روز بروز افزون میشوند تابعان او یا کم میکردند فوجت انه ینبذون پس گفتی تو ایشان افزون می شوند و كذلك الايمان حتی یتیم و همچنین است دین و ایمان که افزون میشود تا آنکه تمام شود و کامل کرد و مسالتک هل قاتلتموه و پرسیدم ترا که آیا قتال می کنید شما با او فوجت انکم قاتلتموه پس گفتی که تو که شما قتال میکنید او را فتکون الحرب بینکم و بینه بجالا پس می باشد جنگ میان شما و میان او مانند دو بالینال منکم میکیردوی از شما و قتالون منده و میکیرید شما از وی و كذلك الوصل قبل و هم چنین پیغمبران قتل و متهم گردانیده میشوند با عدای دین ثم یكون له العاقبة پسر می باشد مراجعت پیغمبران رافضی و حضرت در آخر کار و غالب می آید دین ایشان و مسالتک هل یجدو و پرسیدم ترا آیا عهد می کنند و بد عهدی میکنند آن مرد فوجت انه لا یجدو پس گفتی که وی قدر میکند و كذلك الوصل لا تعدوهم چنین پیغمبران غدر میکنند و مسالتک هل قال هذا القول احد قبله و پرسیدم ترا آیا گفته است این قول را یعنی دعوی نبوت را هیچکس پیش از وی فوجت ان لا پس گفتی که گفته است فقلت لو کان قال هذا القول احد قبله قلت دجل انتم یقول قبل قبله پس گفتم من اگر میبود که میگفت این قول را کسی پیش از وی میگفت مردیست که اعدا میکند بقولی که گفته شده است پیش از وی قال ثم قال گفت ابو سفیان پسر گفت هر قل و پرسید از من عیا یا مگر چه چیز امر میکنان مرد شما قلنا انکمیم با اتفاق یا من تابا للصلوة و الزکوة و الصلة و العفاف امر میکنان بنماز و زکوة و صلا و عاف و پارسائی و باز ایستادن از حرام قال ان یک ما تقول حقا فانه یبغی گفت هر قل اگر هست آنچه میگوئی تو راست پس بدستی و تحقیق وی پیغمبر است و قد کنت اعلم انه خادج و تحقیق بودم من که میدانستم که وی بیرون آئیده است و لما انک اظنه مفکر و کان منی برودم او را از شما و دهنتم بر قل بر بیرون آمدن آنحضرت باخبار از کتب قدیم بود و بکلم کسانت و بجزم نیز بود و چنانکه در صحیح بخاری آمده که گفت هر قل نظر کردم در بجزم و دیدم ملک خان را که پرسیدم کیست در میان است که خان میکند گفتند که عرب اند که خان میکند و لو انی اعلم انی اخلص الیه لا حبیب لقله و اگر میدانستم که من بدستش رسید بسوی وی بر آئیده و دست میداشتم دیدن او را و لو کنت عند الفسلف عن قد میوه و اگر میبودم ترووی بر آئیده می شستم هر دو پای او را و لیبلعن ملکه ما تحت قدی و بر آئیده میرسد ملک می زیننی را که زیر پر دو پای من است که ملک روم و شام است ثم دعا بکتاب دعوی الله پسر طلبید بر کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقرأه پس خواند آن کتاب را متفوق علیک و قد سبق تمام الحديث فی باب الکتاب الی الکفا و تحقیق گفت تمام حدیث در باب الکتاب الی الکفا و کتاب الجهاد و در صحیح البخاری آورده که هر قل عطای روم را در سرای

و ازین بود که مگر کسی میگردد چنانکه خاصیت نفس است بعد از آن اطمینان پذیرفت و ازینجا معلوم میشود که این براق مخصوص آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
و تکرار بعضی روایات آمده که این براقی است که ابراهیم بر آن سوار شده و در بعضی سوار شد ندروی سایر انبیا و صحت این سخن است و الله اعلم یضح خط و سواد
طوفان می نماید این براق کام خود را نزد نهایت مستی بجز خود بعضی استدلال کرده اند باین بر آنکه رسیدن او با آسمان بیک کام باشد زیرا که نظر هر که بر زمین است
با آسمان میرسد پس رسیدن او بر آسمانها در سهفت کام باشد غفلت عکیده پس برداشته شدم و سوار کرده شدم من بروی و درین عبارت اشارت نمایند
سوار شدن آن حضرت بر براق به بعضی اعانت الهی و قدرت وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل و صلی الله علیه و آله و سلم بر آن جبرئیل بود و بعضی
ملکوت خود و اینجای بیچ بعدی بنیت چه جبرئیل واسطه بود در وصول فیض الهی و در و وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این نوعی از خدمت
به مقام ملوک میکنند و جبرئیل درین شب چاکر و دولت و غاشیه دار آن سرور بود و در روایتی آمده است که جبرئیل رکاب آنحضرت گرفته بود و میکشید
نام براق در دست داشت فانطلق بی جبرئیل پس بر در جبرئیل حتی اتی السماء الدنيا تا آنکه آمد آسمان فرود تر از حدیث قصه اسرار اعلی کرد
و ازینجا گمان برده اند بعضی که معراج در غیر شب اسرار بود و این دلالت دارد بر آنکه سوار سی تا بر آمدن آسمان بود و بعضی گمان برده اند که بعد از رسیدن
به مسجد اقصی زبانی نموده شده که بدان بر آسمان رسید و در روایتی بر داشت او را جبرئیل بر بازوی خود و با آسمان برود و الله اعلم فاستفتح پر طلب
بر جبرئیل گشادن در آسمان را قیل گفته شد یعنی در بان آسمان گفتند و پرسیدند من هذا کیت این قال جبرئیل گفت جبرئیل منم جبرئیل هیل و من
معك گفتند و کیت با تو قال محمد گفت جبرئیل با من محمات قیل و قد ارسل الیه گفتند بطریق استفهام و تحقیق کسی فرستاده شده است بوی
وی یعنی محمد که با تو آمده است طلبیده آمده است یا بخود آمده است قال نعم گفت جبرئیل آری فرستاده شده است کسی بسوی وی و بعضی گفته
اند که سوال از آنست که آیا معشوق شد آنحضرت و وحی فرستاده شد بسوی و درین سخن نظر است زیرا که امر بعثت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود
در ملکوت چه جای سوال از آنست و قول اول نیز خالی از بعضی بنیت چه معلوم است که هیچکس بی اذن و امر الهی همراه جبرئیل با آسمان نبرد آید و احسن قول
آنست که سوال ایشان بطریق استعجاب و استبشار بعروج و قیوم آج حضرت بود و این قول ظاهر و احسن است و انب است بقول وی قیل مرحبا
به فقم المحیی جاء فقم مرحبا به محمد پس خوش آمدنی آمد و معنی مرحبا آمد مکان فرخ را ففتح پس گشاده شد در آسمان قرآن عظیم احادیث ناطق اند
با آنکه آسمان را در هاست و میگویند که آن در مقابل و محاذی بیت المقدس است و قول خلاصه سلطان خرق و استیام بان باطل است چه قدرت پروردگار
تعالی همه را شامل است و آسمان مثل اجسام دیگر است و همه قابل خرق و استیام اند و دلایل که بر آن اقامت کرده اند همه مدخل و معلولند و چون آسمان
را در ثبات شد خرق و استیام نیز لازم نیاید فلما خلصت فاذا فیها آدم پس بنیامی که رسیدیم و در آمدیم در آسمان پس ناگاه در آن آسمان آدم است فقال
هذا ابولاء آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدرت آدم نیست سلام ده بروی و گفته اند که امر جبرئیل آنحضرت را بسیار است سلام بر انبیا بهجت تعظیم تواضع
و شفقت بود بر انبیا و لاجرم هر چه جبرئیل گوید از جانب حق گوید و چون آنحضرت صلی علیه و آله و سلم در علو و رفعت بمقامی رسیده بود که فوق آن ممکن و
متصور نباشد محمل آن بود که تواضع کند و شفقت نماید و نیز گفته اند که چون آن حضرت روی در عبور داشت در حکم قائم بود و انبیا چون در مقام خود ثابت بودند
حکم قاعد داشتند و قائم سلام میگوید بر قاعد اگر چه فاضلتر باشد از وی فسلم علیه پس سلام دادیم بر آدم علیه السلام و در جواب سلام داد آدم
ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح پس گفت آدم مرحبا به صالح و پیغمبر صالح و صفت کرد آدم و تمام انبیا که مذکورند درین حدیث آن حضرت را بشما
و ازینجا معلوم میشود که صلاح مرتبه عظیم و مقامی رفیع است و هر چه در کار حقان نیز در کتاب مجید وصف کرده انبیا را به ان و گفت و کل من الصالحین و کل احدنا
صالحین و صلاح صندف است و متضمن انصاف است تمامه آنچه صالح کرد اند قلب را از کمالات و صفات جمیل بحقیقت آن چنانکه حضرت غوث الثقلین
رضی الله عنه در فروع الغیب فرموده اند صلاح فای عبادت بکلیت از وجود هستی خود که تا شائیه از هستی باقی است فساد است و چون فای الله کامل شد
بقا با الله نیز کامل خواهد بود و اکمل افراد آنحضرت سید السادات و افضل کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم و علی اله و سایر النبیین و آل کل و سایر الصالحین
ثم صعد بی حتی اتی السماء الثانية بهر بالا بر جبرئیل را و آمد آسمان دوم را فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل و من معك قال محمد قیل و قد
ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به فقم المحیی جاء ففتح فلما خلصت اذ ابی و عیسی چون رسیدیم با آسمان دوم ناگاه این دو پیغمبر عیسی و عیسی ایاده
اند و ما ابنا خالده یحیی و عیسی پس این خاله اند زیرا که خواهر مریم در خانه ذکر علیه السلام بود و باین نسبت ذکر یا کفالت مریم میکرد قال هذا یحیی و هذا عیسی
فسلم علیهما گفت جبرئیل این سجدی است و این عیسی است پس سلام ده بر ایشان فسلمت فد ابی سلام دادیم بر ایشان پس جواب سلام دادند و فر
قالا پس گفت یحیی عیسی مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح مرحبا به صالح و پیغمبر صالح ثم صعد بی حتی اتی السماء الثالثة فاستفتح قیل
من هذا قال جبرئیل قیل و من معك قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به فقم المحیی جاء ففتح فلما خلصت اذ ابی و

قال هذا يوسف فسلم عليه فودع قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعدني حتى في السماء الرابعة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل
 قیل ومن معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحیی جاء ففتح فاذا ادریس فقال هذا ادریس فسلم عليه
 فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح انك قد ادریس از ابا و حضرت است لیکن بسیار همه بر آمدن یکدیگرند و چون ابوت
 آدم و ابرهیم مشهور تر و روشن تر بود ایشان را بنی الصالح گفتند ثم صعدني حتى في السماء الخامسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل من
 معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحیی جاء ففتح فلما خلصت فاذا هادون قال هذا هادون فسلم عليه
 فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعدني حتى في السماء السادسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل
 ومن معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحیی جاء ففتح فلما خلصت فاذا موسى قال هذا موسى فسلم
 عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح فلما جاؤا من ههنا بی بی بنی اسرائیل گفتم ان پیش موسی که بر کرد موسی قیل نعم
 بهیک گفتند موسی را چه خبر که ایند ترا و باعث بر کردی تو چیست قال ابکی لان غلاما بعث بعدی گفت موسی میگردم از جنت آنکه کوئی فرستاده شد بعد از من که
 بدخل الجنة من امتی اکثر من بید خالها من امتی و آید بهشت از امت وی بیشتر از آن کسان که می و آید بهشت ما از امت من علی گفته اند که بنود و کثیران
 علیه السلام بهجت حدیث فضیلت پیغمبر و است وی زیرا که حدیث موم است از اتحاد مؤمنین و کشیده شده است از ایشان و آید جان فکیف آنکه کسی که بر کرد او را خطای
 تعالی و کلام کرد با وی و از گفت با وی بلکه از سبب آنچه فوت شد در موسی علیه السلام با از اجری که مرتب میگشت بروی دفع در جات بسبب چیزی که واقع شد از آن
 او از مخالفت امر و توقف در امثال آن که موجب تنقیص اجور ایشان شد که مستلزم نقض اجور است علیه السلام زیرا که هر چه را از اجور کسی است که تجتبی وی کرده و بعضی
 گفته اند که این محمول بر رقت وی علیه السلام بر امت خود و شفقت بر ایشان بود بسبب آنکه متفق شدند بر متابعت وی چنانکه متفق شدند بر این امت هر چه را متابعت پیغمبر خود
 و رسید کثرت ایشان کثرت این امت و تحقیق بناده شده است لغت و رحمت و شفقت در دلهای پیغمبران بر امت خود و بیشتر از آنچه دیگران نموده شده است پس که بر
 کرد موسی علیه السلام بسبب رحمت بر امت خود درین ساعت که وقت افضال وجود و کرم است شاید که حق سبحانه و تعالی بر او رحم کند بر ایشان برکت این ساعت و بعضی گفته اند که مقصود
 موسی را داخل هر دو راست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا بکمال و معانی و بی شکرند و می و آید در بهشت بیشتر از آنکه می و آید از امتان دیگر و اما قول موسی که گفت که کوئی
 فرستاده شد بعد از من که بر سبیل تقییر و استحقاق شان وی است صلی الله علیه و آله و سلم تا بکمال تنوید و تعظیم قدرت پروردگار و عظم کرم وی سبحانه و تعالی را چه بود
 آنحضرت و آن حسن و اعطای آنچه هیچ یکی از پیشینیان را با وجود کبر سن نداده بود اکثریت سواد امت وی از اعم و دیگر و کما بهی غلام میگویند و مراد قوی
 طرب و شاد برادرند اگر چه در سن کولت باشد و لهذا اهل مدینه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شاد می گفتند و او را بیک صدیق و راضی الله با وجود آنکه
 صفر سن بود از آنحضرت پیر می میگفتند ثم صعدني الى السماء السابعة فاستفتح جبرئیل قیل من هذا قال جبرئیل قال ومن معك قال محمد قیل فذا
 بعث اليه قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحیی جاء فلما خلصت فاذا ابراهيم قال هذا ابوك ابواهم فسلم عليه فسلمت عليه فرد التلا ثم قال
 مرحبا بالابن الصالح والنبي الصالح ثم دهن في مدرة المنتهى بئر برشته شدم من موسی سدره المنتهی که نام درختی است در آسمان بنوع و بیخ و اور آسمان
 ششم است و سدره درخت یعنی درخت کناره است و منتهی بحیث آن کویند که علوم خلایق از طایفه و غیر هم منتهی بدان میشود و چنانکه از آن گذشته که پیغمبر صلی
 علیه و آله و سلم بیت چنان کرم در تیره قریب بر انداخت که در سدره جبرئیل از باز ماند اشارت بآنست فاذا نهجها مثل قلال هجر پس ناگاه میوه آن مانند کوزه های
 بهر است نبق بیفت چون و کسب و بقاف بر درخت کنار و قلال کسرت فاف جمع قلد بضم قاف آوند بزرگ و بهر بفتح هاء نام وضعی است قریب مدینه که کوزه های
 بزرگ میباشد چنانکه در حدیث قلین آمده و اذا ورفها مثل اذان القيلة وناكبا ن بکما می امانند کوشهای فیلان است فیله کسب و ففتح یا جمع فیل
 چنانکه دیکه حج دیکه این تشبیه قدر فهم عامه و قیاس عقل است و الا بزرگی و بیرون از محط است قال هذا مدرة المنهى گفت جبرئیل این سدره
 المنتهی است مقصود جبرئیل یا تعلیم و ترفیع آن مقام است و اشارت بدان و بشارت آنحضرت بوصول باین مقامی که منتهی عقول و علوم خلایق است یا
 اعتدال از مغایرت خود و باز پس گردیدن از مصاحبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیت بکفا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی با لم نماند
 اگر یکسر موسی بر تر پشم فروغ تجلی بسوزد پر م فاذا اذ بهة افاد پس ناگاه آنجا چارچوبی است فلان با طنان و لهران ظاهران و دوجوی باطن اند
 و دوجوی ظاهر قلت ما هذا ان یا جبرئیل گفت چیت این دونه ظاهر و دونه باطن ای جبرئیل قال اما الباطن فلان فلان فی الجنة گفت جبرئیل
 اما دونه باطن دونه نیست در بهشت طبیعتی گفته که یکی سبیل و دیگری کوثر است و در شرح ابن فرشته گفته یکی کوثر و دیگر نهر الحیة و باطن از آن جبهه کویند که
 در بهشت روند و از وی بیرون نمی آیند و بعضی گویند از آن جهت باطن کویند که عقل بکنه و صفا بیزد و اما الظاهران فالنیل والفرات و اما دو
 نهر ظاهر پس نیل و فرات ظاهر است که مراد نیل مصر و فرات کوفه است و بکلم حدیث اینها از پیغمبر می بر آید و بر زمین می افتند و روان می روند در وی

و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در باب نیل و فرات احادیث آورده و متضمن عجایب و غرایب که متعجبند عقول در آن و بعضی گفته اند که این
 از باب تشبیه است که آب ایشان در لطافت و ندرت و منافع بشت است یا انبیا توافق است که این دو نهر دنیا و آخرت و نهر بهشت
 است در نام گذاشتن این ملک و اندک علم قدس فی البیت المحمود پیر نموده شد برای بیت محمود آن خانه است در آسمان بهر هم می آید
 خانه که بکبریا فرض کرده شود و افتاد آن بر زمین است بر خانه می افتد و ذکر می در حدیث آید و بیاید لقا ایت با فناء من خسر و اناء من لبن و اناء
 من عسل پیر آورده شد و زدن و آوندی از می و آوندی از شیر و آوندی از شبنم از شیر و آوندی از شبنم از شیر و آوندی از شبنم از شیر و آوندی از شبنم از شیر
 و خوردن آن از آن خمر و عسل را فقال فی الفطره پیر گفت جبرئیل شیر فطره یعنی دین اسلام که مخلوق اند مردم بر آن و گفته اند که لبن در آن عالم مثال این
 نوع است حتی اگر کسی در خواب بیند که شیر میخورد و تعبیر آن بود که از دین و علم منتفع و محفوظ گردد و بهنا سبب آنکه غذای آدمی را ابتدا از آن است و بخت
 صفاء و لطافت و ندرت و کوارائی آن ائمه علیها و آلائها و امتک و بر فطره خواهی بود و امت تو و الامم الامم النجاشی و مادرش و فناء است و در حدیث دیگر
 آمده است که گفت جبرئیل اگر تو شراب میخوردی فناء میشدی و امت تو اگر خمر در آن زمان مباح بود و خصوصاً خمر حنبت اما تعبیرش دین جهان این بود و کل
 اگر چه شیرین و شافی است اما لطافت شیر و کوارائی وی زیاده بر آنست و در حدیث آید و ذکر عمل نیت همین دو نهر و لبن مذکور است و ازین حدیث
 معلوم میگردد که آوردن این نهر طرف بالای آسمان بود و در حدیث آید آمده که نزد آمدن مسجد اقصی بود و ظاهر آنست که در هر دو مقام بود و در بیت المقدس
 نماز و لبن و بالای آسمان نماز و لبن و عسل و الله اعلم ثم فرضت علی الصلوة خمسين صلوة کل یوم یسبغون و یسجدون و یسبحون و یحمدون و یقولون لا اله الا الله
 فوجعت فی ردت بموسی پس بر گشتم از درگاه پس گذشتم بموسی علیه السلام فقال بما امرت پس گفت موسی و پیر از من چیزی را کرده شدی تو فقلت لا امرت
 بخمسين صلوة کل یوم پس گفتم من امر کرده شدم به پنجاه نماز روز فقال ان امتك لا تستطيع خمسين صلوة کل یوم پس گفت موسی بدرستی امت تو نمی
 تواند بجای آورد پنجاه نماز هر روز وانی والله قد جوبت الناس قبلك و بدرستی من بخدا سوگند از موده ام مردم را پیش از تو و در یافته ام که در بخت
 متاق تکلیف سخت است بر طبیعت ایشان و عالجت بنی اسرائیل اشداً لمعالجة و علاج کرده ام بنی اسرائیل را سخت ترین علاج و اصلاح پس پذیرفتند
 فادجج الی دیک پس برگرد و برو بسوی پروردگار خود فاماله الثقیف لا تمک ان امک کن در خواست کن پروردگار را سبکی و آسانی برای امت خود
 فوجبت فوضع عني عشرين ابر بر گشتم و رفتم درگاه پروردگار پس بنا دو کم کرد از من ده نماز را و چهل ماند فوجبت الی موسی فقال مثله پس با
 برگشتم بموسی پس گفت مانند آنچه گفته بود بار اول که امت تو نمیتواند گذارد چهل نماز و من از موده ام مردم را فوجبت فوضع عني عشرين ابر باز گشتم درگاه
 پس بنا دو کم کرد از من ده و دیگر را پس سی ماند فوجبت الی موسی فقال مثله پس باز مدهم نزد موسی پس گفت مانند آن که گفته بود فوجبت فوضع عني عشرين ابر باز گشتم
 پس بنا دو پروردگار تعالی ده و دیگر بیت ماند فوجبت الی موسی فقال مثله فوجبت فوضع عني عشرين ابر فوجبت فوضع عني عشرين ابر فوجبت فوضع عني عشرين ابر
 نماز هر روز فوجبت الی موسی فقال مثله فوجبت فوضع عني عشرين ابر فوجبت فوضع عني عشرين ابر فوجبت فوضع عني عشرين ابر فوجبت فوضع عني عشرين ابر
 امرت قلت امرت بخمس صلوات کل یوم فقال ان امتك لا تستطيع خمس صلوات کل یوم وانی قد جوبت الناس قبلك و عالجت بنی اسرائیل
 اشداً لمعالجة فادجج الی دیک فاماله الثقیف لا تمک ان امک قال گفت آنحضرت سالت دبی حق استحضرت گفت آنحضرت
 بموسی سوال کردم پروردگار خود را تا آنکه شرم زده شدم اکنون رجوع بپیش تو کرد و لکن ادعی و اسلم و لیکن راضی میباشم و تسلیم میکنم امر الهی را یا تسلیم میکنم
 و میسارم کار است را بخدا و توفیق وی فلما جا و ذت نادى مناداً مضیضاً فی بیضی پس بنحی که بگذشتم از آن مقام اواز داد و از دهنده و گفت
 گذاریدم و مقرر کردانیدم فریضه خود را و خفت عن عبادی و سبک گردانیدم فریضه بار بندگان خود و نهادم بار ایشان متفق علیکم ۲ و عن ثابث
 البنانی یضم با و تخفیف نون تابعی مشهور است از اعلام بصره و فقهای ایشان اعیان اهل وقت خود بود لباس بی حریص پوشید و چهل سال در صحبت
 انس بود و اصحاب کتب سته از وی روایت دارند و انس گفت مر جبر اقل است و ثابت از مصابیح خبر است عن انس روایت میکند ثابت از انس ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال که آنحضرت گفت ائت بالبراق آورده شد مرا براق و هو دابة ابیض طویل فوق الحمار و دون
 البغل و براق چهار پای است سفید و از بالای حمار و پائین است رفیع حافه عند منتهی طرفه می افتد و می زدنایت بصروی و کبته حتی ایت
 بیت المقدس پس سوار شدم براق را تا آنکه آمدم بیت المقدس را بفتح میم و سکون قاف و فتح دل شد و نیز آمده فبطته بالملحقة لقی و ربط بها الانبیاء
 پس بتم براق را بملحقة مسجد که می بستند براق را بان حلقه پیغمبران حلقه سکون لام فتح نیز آمده و ربط بفق قانیه و تحانیه هر دو روایت است در باب
 مونت راجع حلقه و دیگر اصول و ضمیر ذکر نظر معنی قال ثم دخلت المسجد گفت آنحضرت پیر در آمدن من در مسجد فصليت فیه و کعبتین
 پس گذاردم در وی دو رکعت و تحقیق فوت شد این را وی را ذکر است آن حضرت انبیا را بخت اختصار یا ذبول چنانچه در حدیث اول ذکر دخول

بیت المقدس ترفیت شده بود و خروج بجای جبل ثیل باناء من بصر و اناء من لبن پیر بر روی آدم پس او در اجبریل اوندی از نزد آوندی از شرف غایت
 اللب پس اختیار کرد و بر کزیم من پیر را فقال جبرئیل لخصوا لطفه پس گفت جبرئیل اختیار کردی تو فطرت را و دیدی را در حرج بنا الى السماء پیر بالا برد
 را بر بوی آسمان و مساق مثل هناه و را در روی مثل معنی این حدیث که گذشت چنانکه میفرماید قال گفت آنحضرت فاذا ابا آدم پس ناگاه من گذشتم آدم
 و رسیدم بوی فوج بی پس ترجیب کرد آدم بن و مرجائی گفت و دعا بجای بخیر و دعا کرد و مرا به نیکی و قال في السماء الثالثة و گفت در آسمان سوم خلا
 ابا یوسف پس ناگاه من با یوسف چنانکه در حدیث سابق نیز هم چنین بود اذ اهو اعطى شطر الحسن ناگاه یوسف داده شده است شطر حسن را فوجب بی
 و دعا بجای پس ترجیب کرد یوسف بن و دعا کرد و مرا بخیر شطر لعن یصف و بمعنی جزوی از شئی نیز آید یصف باشد یکنفر از ان و بمعنی جبت و سوسی نیز آید و
 مراد اینجا جزو است و اگر بمعنی جبت حمل کنند نیز درست است یعنی داده شده است جتی از حسن و طری بزرگ از ان و با جمله ثابت شده و
 است در شان حسن یوسف علیه السلام و صباحت و سی چیری که می اندازد در دهن که وی را درین باب جزوی عظیم از همه فزون تر بود و درین قصه
 روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رسیدم مردی که احسن خلق الله بود و افزون بود از خلق در حسن چنانکه نسبت بسایر کواکب
 باز تر می شد یعنی آورده در جامع خود از انس بن مالک که فرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوب روی و خوش آواز و هست پیغمبر شایسته
 از خوشتر و از تر از همه پس حدیث معراج مخصوص بغير ان حضرت باشد چنانکه بعضی گفته اند که منظم در عموم خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن حجر کی در
 شرح شمایل گفته که از تمام ایمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اعتقاد کند که جمیع تشویر ظاهر صورت هیچ آدمی از حسن و لطافت آنچه جمیع
 شده در وی چنانکه جمیع نشده در باطن سیرت هیچ کی از فضل و کمال آنچه جمیع شده در وی زیرا که ظاهر عنوان باطن است و حد و ضابطه در وصف
 وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر چه جز مرتب الوهیت است از فضل و کمال همه او ثابت است و هیچکس کا ملتر از وی و مساوی با و نیست
 کسی کسب و ملاحظت یار ما زنده تر از درین سخن انکار کار ما زنده هزار که بیانا کائنات زنده یکی بخوبی صاحب عیار ما زنده صلی الله علیه و آله و سلم
 حنه و جلال و فضله و کماله و لم یذکر بکاء موسی و ذکر نکرد راوی این حدیث که سیتن موسی را علیه السلام چنانکه در حدیث سابق گذشت فقال في السماء
 السابعة و گفت راوی این حدیث در آسمان هفتم فاذا ابا بواهم مسندنا اظلمة الى البیت المعمود و رحالی که تکیه کنند است ابراهیم
 پشت خود را بر بوی بیت المعمور و اذ اهوید خله کل یوم سبعون الف ملک ثلثا یعودون و ناگاه بیت معمور می در آید او را از برای طواف
 هر روز هفتاد هزار فرشته پیر باز نیک و ندان فرشته ها و نمی در آیند یعنی آنرا هر روز هفتاد هزار فرشته دیگر می آیند و در شرح حدیث سابق
 شد که این بیت المعمور مساوات و مقابل خانه کعبه است و میگویند که این بیت المعمور همان خانه است که برای آدم علیه السلام فرو داده بود
 باز برداشتند ذهب الى المسجد النبوی پیر رده شد را بر بوی سدره المنتهی فاذا و دقتها کاذان الفیله و اذ انماها کالقلل معنی این در حدیث
 سابق معلوم شد فلما غشیها من امر الله ملغی تغییرت پس هرگاه که پوشیده شده را از امر الهی آنچه پوشیده از انوار دیگر کون شد و رنگ دیگر گرفت
 و در حدیث آمده است مثل بر و اننا که بر شمع می افتد و این از زبده و بعضی گفته انوار بالهای فرشتگان بود و احد من خلق الله یسقط ان
 یمنعها من حسناتها پس نیت هیچکی از خلق خدا که تواند وصف کردن او را از خوبی او و لوحی الی ما اوحی و وحی کرد و حق سجانه بسوی من
 آنچه وحی کرد و آنرا جز خدا و رسول و وحی هیچ کس نداند و احوط و اقرب بصواب آنست که آنرا ابراهام و اجال که اند و به بیان و تفسیر آن تعرض نکنند
 فرض علی حسین صلوة فی کل یوم و لیلته پس فرض کرد اند وی تعالی برین پنجاه نماز در هر روز و شب قولت الی موسی پس فرمود انا
 از علوان مقام بسوی موسی در آسمانی که وی بود فقال ما فرضت بك علی المنک پس گفت موسی چه چیز فرض کرد ایند پروردگار بر امت تو قلت
 نحین صلوة کفر فرض کرد ایند پنجاه نماز و در بعضی نسخ فی کل یوم و لیلته قال ادع الی ربك فبذلک الخفیف گفت موسی باز کرد بسوی پروردگار خود پس سوا
 کسی او را سبکی را فان امتك لا تطیق ذلک زیرا که امت تو طاقت ندارد و آنرا فانی بلطف بجای مرا تمل جویتم پس بد رستی من از موده ام و تجربه کرده ام
 بنی اسرائیل را قال فوجئت الی ربی و قلت یا رب خفف علی امتی گفت آنحضرت پس باز برگشتم من بسوی پروردگار خود و گفتم ای پروردگار
 من سبک کردن بر امت من خط عنی حسنا پس کم کرد از من پنج نماز را فوجئت الی موسی و قلت خط عنی حسنا پس باز برگشتم بسوی موسی و گفتم کم
 کرد پروردگار تعالی از من پنج نماز را قال ان امتك لا تطیق ذلک فادع الی ربك فبذلک الخفیف قال گفت آنحضرت فلما اذل ادع بین ربی
 و موسی پس همیشه بودم من که بر میکشتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم میشد ما آخر پنج نماز مقرر شد حق قال تا آنکه رفت پروردگار
 یا محمد الحسن خمس صلوات کل یوم و لیلته لکل صلوة عشر این نمازهای فرض پنج است هر نماز را و حنه است فذلک خمس صلوة پس باین حیات ایها حکم
 پنجاه نماز دارند پوشیده ماند که ازین حدیث معلوم شد که پنج نماز کم کرد پس مرا حجت نه بار شد و از حدیث سابق ده ده معلوم شد و در آخر

غیرانه فکرانه وجد آدمی فی السماء الدنيا ذکر کرد که یافت آدم را در آسمان نخستین که پایین تر است و ابو ایهیم فی السماء السادسة و یافت ابراهیم را در آسمان ششم و در حدیث لذل کذبت که ابراهیم را در آسمان هفتم دید و این اثبت و توفیت زیر که در حدیث جا آمده است که دید او را یکید زده بر بیت المعمور و بالجمله در یقین سموات و دین بسیار در آن اختلاف گونه در احادیث واقع شده است و آن یا با شتابه روایت است یا تواند که در هر دو آسمان دیده باشد قدر قال ابن شهاب فاحبزی فی ابن حزم گفت ابن شهاب پس خبر داد مرا این حزم بجای، جمله و زای میجران ابن عباس و اباحبه بقیع علیه و تشدید و حدیث بعضی بر تخانیه گفته و بعضی بنون و مشهور ببار موحده است صحابی است الانصاری کاناً یقولان قال النبی بودند این عباس و ابوحبه که میگفتند گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم عرج بی حتی ظهر لی المستوی سمع منه صریفاً لا فلام یستر بالابرهه شد مرا تا آنکه ظاهر شد و بر آمد بجای بر آمدنی که می شنودم در وی آواز تلم که فرشتگان بدان تقدیر با و حکمهای الهی می نویسد و از لوح محفوظ انتسخ میکنند و کیفیت آن قلم را جبر خدا و رسول خدا نداند و حقیقت قلم خیریت که بدان نقوش و حروف پیدا شوند و فی و نولا و در حقیقت آن داخل نیست و قومی از متفلسفه آن را تا ویلات کنند و از ظاهر بر ظاهر و طریقه اسلام است که آنرا اصل بر ظاهر کنند و بوجوه قلم قابل شوند و حقیقت آنرا حواله بعلم الهی نمایند و الله اعلم فقال ابن حزم و انش و گفت ابن حزم و انش قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ففرغ من الله علی امتی خمسين صلوة پس فرض کرد اندید خدای تعالی براست من پنجاه نماز فرجبت بکمال حق میرفت علی و منی فقال الله لك علی امتک قلت فرض خمسين صلوة قال فادع الی ملک پس رجوع کن بسوی پروردگار خود و انما انک لا تطیق پس تحقیق امت فطاعت آن ندانند و فرجبتی پس باز کرد و اندید را یعنی سخن مرا فی الصراح رجوع بازگشتن و مراجعت باز کرد و اندید سخن یا فوضع شطرها پس بنهاد و کم کرد نصف آنرا و یا بعضی آنرا بیان این در شرح حدیث ثابت کذبت فرجبت الی و منی قلت وضع شطرها فقال داجع و بک مراجعت کن پروردگار خود را فان امتک لا تطیق لك فرجعت و در بعضی نسخ فرجعت نسخ است بجای فرجعت و این ظاهر است فوضع شطرها فرجعت الیه فقال ادع الی ملک فان امتک لا تطیق ذلك فرجعت تجز این عبارت از سابق ظاهر شده است فقال هی جنس و هی خسون پس گفت پروردگار خدای این پنج نماز است بصورت دجیل و پنجاه است بمعنی در ثواب لا یبدل العول لدی تغییر و تبدیل کرده نمیشود قول بزدمن و مراد یا عدم تبدیل فرضیت من است بودن او حکم نمید یا عدم تبدیل حکم بانگیز پنج در حکم پنجاه است بکم بودن حنه بد و فرجعت الی و منی فقال داجع و بک فرجعت استخفیت من دجی ثم انطلق فی حق المنفی الی سدره المنفی پیر برده شد مرا تا آنکه بنهایت رسانیده شد تا سدره المنفی انطلق و انتها هر دو بلفظ مجهول تصحیح کرده اند و غشیهها الوان لا ادری ماهی پوشیده سدره المنفی را رنگها که در منی یا بکم که حیت حقیقت آن رنگها را داخل الجنة پیر برده شده من در بهشت فاذا فیها جنا بذ اللؤلؤ پس ناکاه در بهشت کنبند با می مر و اید است و خاندن جمیع جنبه بضم جیم و سکون نون و صم موحده در آخر فقال حجر عمارتی بلند مدور چنانکه قبه و عامه بفتح با خوانند و ظاهر است که این معرب کنبند است و در روایت مسلم آمده که سیر میکردم من در بهشت ناکاه و در آن جوی است که پروردگار روی قبه هست از مر و اید کا واک و اذا قواها المسک و ناکاه خاک بهشت از مشک است یعنی خوشبو مثل مشک یا بحقیقت مشک است متفق علیه و عن عبد الله قال لما اصری بر منول الله روایت است از عبد الله بن مسعود گفت هنگامی که شب برده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم انتهى به السدره المنفی بنهایت برده شد آنحضرت را تا سدره المنفی و هی فی السماء السادسة و سدره المنفی را تا ششم است و در حدیث مالک بن صعصعه کذبت که در آسمان هفتم است و میگوید کبرج او در آسمان ششم است و شاخا در هفتم الیهانیتی ما عرج به من الارض بسوی سدره المنفی بنایت پذیر می شود و چیزی که بالا برده میشود از زمین از اعمال و علوم فیقبض منها پس گرفته میشود و از وی بقدرت الهی بی آنکه طایفه فوق آن روند و الیهانیتی ما یهبط به من فوقها فیقبض منها و بسوی سدره المنفی منتهی میگردد و چیزی که پائین فرستاده میشود از بالای وی از اول امر و احکام الهی تعالی پس قبض کرده میشود و از وی و میگوید طایفه که ایستاده اند آنجا و منتهی علوم خلق و هر موجد طایفه است و لهذا سدره المنفی نام کرده اند و آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر از آن بچکر زفته و آنحضرت بجائی رفت که آنجا جانیت بیت برداشت از طبیعت امکان قدم که آن را سزای عبده است من المسجد المحرم تا عرصه و وجب که اقصی عالم است و کاسخا جلاوی جبت و فی نشان نامد سریت پس شگرف در آنجا پیچ بان از آشنای عالم جان پس ازین مقام قال گفت آنحضرت با ابن مسعود برای تأیید قول خود که گفت و غشیهها الوان قول خداوند تعالی در قرآن مجید اذ فیضی السدره ما فیضی و قتی که می پوشید سدره را چیزی که می پوشید یعنی چیزی که بکند آن توان رسید که چندانست و چون است مقصود تعظیم و تکیه بر آنست و شاید که مراد بقول آن حضرت لا ادری بای نیز همین است بحقیقت عدم علم و درایت و در حدیث دیگر آمده است که بر هر برک وی فرشته ایستاده است که تسبیح میکند و آنجا از جاوزی سبزه که آنرا عبارت از ارواح انبیاء و اولیاء می دارند و آنکه فرمود قال فرامش من ذهب یا حبار تشبیه گفت و آن انوار نازل از عالم ملکوت را تشبیه کرد و بفرشش بفتح فایرند مشهور که کرد شمع میگرد و در اینجا اشارتی است به شمع و محبت ملکوت و حیرانی و سرگردانی وی بر نور قدس رب تعالی

در وایتی جبراد من و سبب یعنی طایفه از زائرین آمده و این نیز بر بیل ثبوتی است زیرا که بر درختان این جا نورانی می آیند و می نشینند و من و سبب گفتن
 نیت از صفا و ضیاء است و تواند که مراد حقیقت و سبب باشد و قدرت شامل همه چیز است و الله اعلم فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم ثلاثین دانه شد آنحضرت را در آن شب معراج سه چیز بحقیقت آنچه داده شد بوسی قلی الله علیه و آله و سلم در آن شب از مواهب علمی و عملی او
 و سرار و فیوض و برکات بیرون از حد حصر و احصاست ولیکن عبد بن مسعود این سه چیز بحیث شرف و کرامت که تعلق بامت دارند ذکر کرده
 اعطی المصلوة الخمس داده شد نمازهای پنجگانه و اعطی خواتیم سورة البقرة و داده شد آیتها که خاتم سورة بقره است آمن الرسول بما انزل
 الیه تا اخر سورة و مضمون آن ناطق است بحال رحمت خداوندی بر این امت مرحومه را تخفیف کالیف از ایشان و عفو و مغفرت او برایشان از انصرت
 وی برایشان از برکات فران و غفران لا یشک باله من امته شیئا المقامات و امر زید و شد مر کسی را که شریک نمیکردند بخدا از امت و چیزی را که با
 کبره که می در آید مرنگب آن را در آتش و در نزع جزور و شدت و اقحام در افکندن سختی یعنی عاصیان امت را از امر زید و به بهشت می در آید و دوا
 مسلم و عی ای هریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد دایتنی فی الحجر برأیة تحقیق میدانم من خود را که بودم در حجر گنبر جا
 و سکون جیم موضعی است متصل کعبه که نادان کعبه در آن جاست و قریش تسالونی عن مسراعی و حال آنکه مشرکان قریش می پرسیدند ما از شب رفتن بیت
 المقدس از علامات و نشانیهای آنجا مناسبتی عن اشیاء من بیت المقدس لدا اثبتنا پس سوال کردند ما از چیزی از بیت المقدس که ثابت نماید
 از اوین وقت پرسیدن ایشان از طریق این نیان فکرت کرد با ما کربت مثله پس اندوه گین کرده شدم من و ندو می که بگریانند و گین کرده
 شده ام مانند آن فرخنده الله لی نظرا لیه پس برداشت خدایت المقدس و نزدیک گردانید از این و برداشت حجاب را از آن و بنمود و مرا
 حالی که نظرمی کنم بوسی آن و می بینم از بی حجاب مایسا لونی عن فیجی الا انما هم نمی پرسند قریش را از هیچ چیز که آنکه می آکا با هم من ایشان را و جز می بینم
 هر چه می بیند و قد دایتنی فی جماعه من الانبیاء و تحقیق میدانم خود را از بیت المقدس و جماعتی از پیغمبران فاذا مومنی قائم یصلی پس نگاه
 می بینم که موسی ایستاده است نماز میکند فاذا جعل ضرب پس نگاه موسی مردیت سبک کوشش جسد مغرور می یار کرد اندام جودت هر دو
 معنی می آید کسی بمعنی جوده شعرو کانی جوده جسم بمعنی اجتمع و می گانده من و جمال شنوه که یار که وی از مردان شنوه است که نام قبیل است از بین
 و اذا عیسی قائم یصلی نگاه عیسی نیز ایستاده است نماز میکند و افرج الناس به مشها عوفه بن مسعود الثقفی نزدیکترین مردم بوسی از روی شای
 عروه بن مسعود ثقفی است که نام یکی از صحابه است و در کتاب ببا لحنی گذشت که سرخ و سفید بود و لطیف بود چنانکه کو یاب از روی میگرد و اذا ابراهیم
 قائم یصلی شبه النائم صاحبکم مشابیه ترین مردم با ابراهیم یار شامت یعنی فخره میخیزد آنحضرت از صاحبکم ذات شریف خود را اگر که نیکو آن
 جان دار تحلیف نیت نماز در وی چرا باشد جوابش آنکه انما ضلوا الله و سلامه علیم زنده اند بحیات حقیقی دنیاوی و چون زنده اند شاید که تحلیف نیز
 باشد و نیز مرفوع در آن جان و جوب است نه وجود آن فحانف الصلوة پس رسید وقت نماز فاملهم پس امت کرد من انبیا را و این تا
 بانبیا در بیت المقدس بود بعد از آن ایشان را بر آسمان بر زد یار و لوح ایشان را در آسمان تمثیل و متشکل یافتند مگر عیسی و در پس که بعد را رسانند
 و الله اعلم فلما فرغت من الصلوة قال لی قال لی یاحمد هذا ملک خازن النار و سلم علیه پس هرگاه که فارغ شدم از نماز گفت مرا کو بنده
 ای محمد این کنجینه دار آتش است پس سلام ده بروی فالتفت الیه پس باز گریتم بوسی وی فبدانی بالسلام پس ابتدا کرد وی را بسلام و نگذاشت مرا که من
 بروی سلام کنم از جهت وجود غلبه شوکت و رحمت آنحضرت بر نار و خازن وی فاختم طاهر چنان می نماید که این احوال بر آسمان باشد و تواند که امامت
 آنحضرت را نبیا را بر آسمان نیز باشد و لیکن سیاق حدیث در آنست که در بیت المقدس بود و الله اعلم و واه مسلم و هذا الباب خال من الفصل
 الثاني الفصل الثالث عن جبرائله مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعول روایت از جابر رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که
 میگفت لما کذبنی قریش بنحای که نسبت بدو بخ کردند مشرکان قریش در قضیه اسرا به بیت المقدس و پسیدند ما از نشانیهای آن مکان وقت فی
 الحجر اتیا و من در حجر قبل الله لی بیت المقدس پس روشن گردانید و نمود خدا تعالی مرا بیت المقدس را و دور کرده پرده را میان من و وی چنانکه
 دیدم از بی شبه و احتمال دارد که بیت المقدس را برداشته پیش آنحضرت اینجا آورده باشند چنانکه در حدیث ابن عباس آمده است که گفت آنحضرت
 پس آمده شد مسجد را و نهاده شد نزد ارحم و این المخی و ادخل است در محوره چنانکه حاضر گردانید شد تحت بقیس در طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام
 فقطفت الخبر هم عن آیه که در بیتا و من که خبر میدهم قریش از نشانیهای بیت المقدس و انا انظر الیه و حال آنکه من نظر میکنم بوسی آن متفق غلبه
 بدانکه در احادیث معراج حدیثی نباید و که حال روایت آنحضرت مرتب العزرة را معلوم کرد و دو صحابه را و تابعین را اختلاف است در آن و قول
 مختار ثابت آنست و بعضی گویند بدل وید و بدیل بدل و این انتن بدل است و تحقیق و تفصیل این در باب روحیه ائمه در کتاب به النجته و النار گذر

باب المعجزات

الفصل الاول

در بیان معجزات حضرت زکریا علیه السلام

فصل اول باب المعجزات معجزه از اعجاز است بمعنی عاجز گردانیدن و آن امری است خارق عادت که ظاهر میگردد و بوی دعوت نبوت و خوارق عادت که پیش از ظهور نبوت ظاهر شد از اعجاز است که بگوید که اینست حکام امر نبوت است و معجزه خارق عادت را چهار قسم نهادند انداختن از کفار و فاسق ظاهر کردن و از استدرج کردن و آنچه از عموم مسلمانان ظاهر شود و از اسعوت خوانند و آنچه از اولیا بود که امت و بوی نبوت این همه اقسام بیرون رفت و معجزه خارق عادت نیست بلکه ظاهر میگردد و با سبب از هر که از اعجاز است که در هر چه با سبب فاعل ظاهر کرد و خارق عادت نبود چنانکه شهاب دودیه طبریه و هر که از خارق عادت خواند باعتبار ظاهر است **الفصل الاول عن انس بن مالك ان ابا بكر** قال روایت از انس که صدیق رضی الله عنه در وقت حکایت کردن از قصه هجرت و در آمدن در غار و رسیدن مشرکان بر سر غار حبش سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم گفت نظر کن ای قدام المشركین علی رؤسنا و نحن فی الغار نگاه کردم من بسوی پاپیای مشرکان که ما را میبختند و حال نگه داشتیم و در غاریم و صورت آن غار پنهان واقع شده است که اگر کسی بر درو می ایستاده باشد نظر بچنانکه درون غار است بر پاپیای و سیاهی آمد و اگر آنکس بر جای پای خود چشم بندد و بیدار از آن غار است قفلت پس گفتم من یا رسول الله لو ان احدهم نظر الى قدمه ابصرنا انما هو تحقیق یکی از ایشان نگاه کند بجانب پای خود و بپند چشم خود را بر جای پای خود می بیند یا فقال پس گفت آنحضرت یا ابا بکر ما ظنک بائین الله قال ما ظنک بحسب کمان تو بآن و کسی که خداست میبینم آن دو کس یعنی خدا ایشان است حضرت واعانت و معجزه درین قصه بر کرد و آن خدا می تعالی است بهت کفار را از تخلص و تفتیش و نظر کردن بدرون غار با چشم خود ایشان که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بگو صدیق رضی الله عنه در غارند بیت فالصدق فی الغار والصدق فی لم یمان و هم یقولون یا الغار من ارم و طوبی روایت کرده است که آنحضرت دعا کرد بر ایشان و گفت خداوند او کرد و آن چشمهای ایشان را پس کرد و غار میبختند و در نی یافتند ایشان را و بیضه نهادن کبوتر و پرو و بستن عجبوت نیز معجزه بود چنانکه در احادیث آمده است **متفق علیه** و عن البراء بن عازب عن ابيه انه قال لانی بکبر روایت از براء بن عازب از پدرش که غایت که وی گفت ای بکر خبر ده مرا چگونه کردید و چه کردید شما یعنی تو و پیغمبر و اینها می که شب رفتی تو با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت ابو بکر اسرینا لیلنا تا م شربتیم و من الغد و پاره از فرامی آن شب حتی قام قائم الظهور تا آنکه نیمه وز شد و بایستاد آفتاب قیام اینجا یعنی توقف و طریقه به معنی نیمه روز و مراد بقایم طریقه آفتاب که در نیمه روز چنان نماید که گویا ایستاده است و حرکت نیکند و خلا الطریق لایم فیه احدی از راه چنانکه نمی گذرد و در وی هیچ کس نفوذ نداشت **لنا حفرة طویلة لها ظل** این بنوده شد ما را ظاهر شد براسنکی در آنکه مراد از سایه است لغات علیها الشمس نیامده است بر آن معجزه آفتاب فنی لنا عند هاهنا پس فرود آمدیم باز در آن معجزه و موسی للنبی صلی الله علیه و آله و سلم مکانا میدی و برابر و هموار کردم من مرا آنحضرت را جای هر دو دست خود نیامد و عکیده که خواب کند آنحضرت بر این جا و ضبطت علیه فرقة و قلت فلو کتر انیدم من بر اینا پوتین پاره را و گفتم خواب کن یا رسول الله و انا انفض ملوکل و من می بینم چیزی که کرد و دست و پیر که پدید شود از هر جانب و نگاه بانی و پاس بانی می کنم و چیزی ارم از هر جانب و انفض بغاضا و معجزه نظر کردن در جانبی و هر چه و هر که در دست و انفض بفتحات جاعه را گویند که فرستاده میشوند در رفتن جاسوسی فنام پس علیه آنحضرت و خجبت انفض ملوکل و بیرون آمدن من در حالتی که می بینم و جاسوسی می کنم جایائی که کرد آنحضرت است فاذا انما اولع مقبل پس ناگاه من ملاقی شدم ام بچرانده که سفندان که پیش آمده است قلت ان فی غفک لبین پس گفتم یا در کوفندگان تو میتری هست قال نعم گفت راعی آری هست قلت فاطلب نعم ای پس میدوشی شیر را قال نعم گفت آری میدوشم فاخذ شاة فطلب فی قعب کبته من لبین پس گرفت کوفندی را پس دوشید در کاسه چوبین قدری از شیر را قعب بفتح کاف و سکون عین قلع چوبین بخاک سطر که سیراب کند آدمی را و کتب فجم کاف و سکون مثله و با، موصه یک دوشیدن از شیر و معنی ادا قحلتها للنبی صلی الله علیه و آله و سلم بر قوی میباید شیر و میوضا و با من مطبوخ بود که برداشته بودم آنرا برای آن حضرت که سیراب میشد و روی می نوشید و وضو میکرد و فایک للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو فی المنوم پس آمد نزد آنحضرت و آنحضرت در خواب بود و فکر هت ان او قظه پس از خواب داشتیم که بیدار گفتم او را فوافقه پس موافقت کردم من آن حضرت را در خواب یعنی من نیز بخواب رفتم و به تقدیم قاف را فانی روایت کرده اند یعنی صبر کردم و توقف نمودم و بیدار کردم حتی استیقظ تا آنکه خود بیدار شد آن حضرت فصیبت من الماء علی اللبن پس ریختم پاره آذاب بر شیر حتی بود اسفله تا آنکه خاک شد پاپان شیر پاپان قلع یعنی آب بیا ریختم تا شیر همه سرد شد و این عادت عرب است که آب سرد در شیر میزنند و میخورند ظاهر در دفع حرارت شیر فایده دارد و قفلت اشرب پس گفتم من بنوشش یا رسول الله فشرب حق و حنیت پس نوشید آنحضرت تا آنکه راضی و خوشحال شدم من از اینجا معلوم می شود که شادی جان محب خوش دلی و می در خوشی و آسایش محبوب است و اینجا اشغال می آرند و میگویند که چون بی از آن مالک کوفند شیر دوشیدند و خوردند جواب میگویند که کوفندگان دوستی از دوستان ابو بکر بود رضی الله عنه که اعتماد بر رضای او داشت و نهر عادت اهل مکه بودی که دستوری میدادند کوفندگان آن خود را که برای ریختن در کاسشان شیر میداده باشند

و تواتر که خبری داد و خرید و بفروشد فافهم و الله اعلم ثم قال له یان المرحوم یسئرت کنت انحضرت آیا وقت نذر و مریح کردن را قلت بلی گفتم آری وقت آن شد که کوچ کنیم قال فادخلنا بعد ما مالک الشمس گفت ابو بکر بن کعب بن جهم بن انجیدین آقاب از شرق بجانب غرب یعنی بعد از وقت زوال و انجینا و سیرج کرد ما و آمد دنبال ما سراقه بوالک که اهل مکه او را و جلود و دیگر را و دنبال ما بگذاشته بودند که هر که میخواست با ما میآمد و ما را بعد شتر بدیم و این سراقه بعد از فتح مکه شرف اسلام شرف شد گفت اینها ابو بکر میکشید رضی الله عنه پس گفت من آمده شدم با ما رسول الله یعنی کسی آمده بدین ما و گرفتار ما فقال لا یخون من کنت انحضرت اندوه من و غم خور از الله معنا بدستی خدا با ما است بعضی عارفان گفته اند در فرق میان این قول انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قول موسی علیه السلام که گفت ان می روی نظر شود و انحضرت سخت برحق و لطف و مکر و موی افتاد بر نفس خود در عکس حال موسی که نظری اول بر نفس خود پس از آن بر حق افتاد و شود و اول اتم و اکمل است و موافق با رایت شی الامر انیس بعد او بعد اول حال اهل جذب و حیوانات و ثانی حال استدلال و برهان و تشریح حضرت صلی الله علیه و آله و سلم معنا گفت تا فقرای امت را تیرازان ضعیف باشد و موسی علیه السلام می گفت و مخصوص بخود که داند چنانکه در رنی و انا حقایق الاشیاء فدعا علیه النبی پس دعا کرد بر سراقه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فادخلت بفرسه الی بطنها فی جلد من الاحصی پس فرو رفت با سراقه پاهای آن پستی و می تا شکم در زمین سخت ارتطام فرو رفتن در کل و در آمدن در کاری که بیرون نتوان که از وی و جلد بجم و لام مفتوحه بین درشت فقال فی ذاکما دعوتی علی من کنت سراقه بدستی من می بینم شما را که دعا کردید بر زبان من فادعوا لی پس دعا کنید برای سود من فوالله لکما پس خدا نگاه دارنده و یاری دهنده مر شما راست ان و دعوتی الی الطلب تا که دفع کنیم از شما طلب کافر از ما دعوتی الی النبی پس دعا کرد و مرا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فجاءا پس برست سراقه از ان محنت و دروایتی نه بارد و کاروند و بهر باره و میرفت و نجات می یافت ففعل لایلفی احدا الا قال پس در هیتا سراقه که پیش نمی آید هیچ کی از کافران که در طلب انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آمده بودند که میگفت کفیت ما ههنا کفایت کرد و شدیدا و طلب یعنی بر است و دیگر طلب کنی من طلب کردم نیست ایجا کسی که او را می طلبید لایلفی احدا الا دعه پس پیش نمی آید سراقه هیچ کی را که اگر بازمیکرد و اندک او را متغافل علیه و عن انس قال سمع عبد الله بن سلامه بمقدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ایتیت از انس گفت شنیدم عبد الله بن سلام که یکی از ابا جریود و خطای ایشان بود خبر قدوم رسول انحضرت را بمیدینه و هجرت و هو فی امرض مخوف بخار مجده و حال آنکه عبد الله بن سلام در زبانی بود که میگوید میوه را از درختان یعنی در باغ و بتان خود بود میوه را در درختان می برد و میچید مقصود بیان واقع است یا ما بعد است و آمدن او نزد انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و استقبال وی در آن با وجود آنکه در کالی بود و مجال فرصت نداشت بود و وی صفات آن حضرت را در قوریت خوانده تحقیق نموده منتظر طور نور نبوت بود و هم در روز اول قدم ایان آورد بیت مدتی بود که مشتاق لقایت بودم نه لاجرم روی ترا دیدم و از جا رفتم فالی النبی پس آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی سائلک عن ثلاث من کنت عبد الله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آن حضرت بدستی من سوال کنده و پرسنده ام ترا از چیز که لا یعملها الا انبی می دانند آن سه چیز را که کسی که پیغمبر است فاولها ان لا یشرط الساعه علی اذن استیجیر است که چیت نختی علامتهای قیامت و ما اول طعام اهل الجنة و چیست نختی خورش بهشتیان که در اول در آمدن بهشت بخورند و ما یخرج الولد الی امیه او الی امه و چیست که میکشد فرزند را بسوی پدرش یا بسوی مادرش و شنبه میکشد و اندک او را یکی ازین دو یعنی فرزند که کاری در صورت شابه پدر می آید و گاهی شابه مادر سبب کن هیت قال انجری بن جهم بن شیل انفا کنت انحضرت خبر داد مرا باین سه چیز جبریل اکنون همین ساعت گفتن آن حضرت این سخن را بعد از تنبیه است مرا و او کثا دن کوشش پوش وی را بوجود وی و نزول جبریل اما اول اشراط الساعه فنادی مختار الناس من المشرق الی المغرب انخسین ثانیاً قیامت پس آتش است که می برانگیزد و گرد می آید و مردم را از جانب شرق بجانب غرب شرح این در باب اشراط الساعه گذشته است طعام اول طعام اهل الجنة و انخسین طعامی که میخوردند از ایشان فزیاده کبدی و زیاده کبکری است و آن جگر پاره است و آنچه بخورند و در غایت لذت است بیان این نیز در باب صفه الجنة و اهلها گذشته است و اذا سبق ماء العسل ماء المراه تنوع الولد و چون پیش شود آب مرد آب را یعنی پیشتر در رحم می افتد میکشد فرزند را و مانند میکشد و اندک بخورد و اذا سبق ماء المراه و چون سبقت میکشد آب یعنی آب سرد را و در بعضی نسخ ماء الرجل مذکور است و چون میکشد زن فرزند را و مانند میکشد و اندک بخورد ازین حدیث معلوم میشود که سبب شنبه فرزند به پدر یا مادر سبقت آب یکی ازین دو است و از حدیث دیگر که در باب الفضل از کتاب طهارت گذشت معلوم میگردد که سبب غلبه است یا سبقت است و سبقت را متضمن مرد و معنی توان داشت قال گفت عبد الله بن سلام بعد از شنیدن جواب ان شهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و گفت عبد الله یا رسول الله ان الیهود دفعیم بهت بدستی بود که روی اند بسیار بهتان کنند و دروغ گویند و افرات کنند و بهت دروغ بستن بر کسی و بهت بضم با و ها و سکن آن هر دو روایتست جمع بهوت بردن قول و آنهم ان یعملوا باسلامی من قبل ان تساطم بهنونی و بدستی ایشان اگر بدانند اسلام آوردن را پیش از آنکه برسی توانی از او می بندند بر من یعنی بعد از رسیدن بجاهات الیهود پس آمدند و تروان حضرت و عبد الله در گوشه پنهان فقال ای رجل عبد الله فیکم پس گفت و سب

[illegible]

برکت آن رحمة العالمین در وی راه یابد یکبار این فقیر در بازار که که در میسی است از تره فروشی می شنود که برترهای خود آب می فشاند و میگوید یا ربکه
 البنی تعالی وانزلی ثم لاترکلی ای برکت پیغمبر یا و بنزل من فرو دای پس از آن هرگز کوچه کن اللهم صل وسلم وزد وبارک و کرم علی سیدنا و مولانا و برکتنا
 محمد و آله و صحبه اجمعین زهجو می برد جان عالم ترجمه یا نبی الله ترجمه نه آخر رحمة العالمین زعمرو مان چرا فارغ نشینی و عی ای فتاده ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لهما و حین یخلف الخندق فجعل یسبح و یقول روایت است از ابی قتاده که از شاهسیر
 معمار است که آنحضرت گفت معمار بن یاسر را در پیش می که میکند آنحضرت با حمار خندق را پس شروع کرد آنحضرت که مسح میکند سر عمار را و پاک میکند گردن و
 وی و میگوید تو من این مصیبه ای شدت دشقت و محنت پسر سیمه بضم سین مملو و فتح میم و تشدید تحتانیه نام ما د عمار است که مسلمان شد بلکه و عذاب
 کرده شد درین خدا و بیرون نیامده از آن تا آنکه خنجر را بوجبل عین در فرج وی و کشت او را پس آنحضرت سختی و محنت عمار را با و میکند و نایا میکند آنرا
 و در حقیقت مراد ای عمار است و لهذا فرمودت قتلک الباغیه می کشند اگر و بی که بغی میکند و بیرون می آیند از اطاعت امام بحق مراد
 باین فتنه معاویه و قوم اوست زیرا که قتل عمار در حرب صفین است و عمار با امیر المؤمنین علی بود و وی از دلائل تخانیت علی است در آن قضیه خبا که
 آورده اند که عمر بن العاص نزد معاویه آمد که عجب کاری شکل پیش آمد که عمار بن یاسر بر دست ما کشته شد معاویه گفت شکل چیست من شنیدم
 که آنحضرت بجا رفت قتلک الباغیه معاویه گفت که عمار را ما کشته ایم علی کشت که او را بکشت آورد و در بعضی اخبار آورده اند که معاویه بعمر
 بن العاص گفت تو عجب مردی بوده که در کینه خود می لغزی و انتد اعلم و این حدیث را طریقی کثیره بالغ بر ثبوت شهرت و تواتر چنانکه در رساله تعلیم الباشا
 ذکر کرده ایم و معجزه درینجا اخبار بغیب است که از قتل عمار بر وجه مخصوص خبر دادند و او مسلم ۱۲ و عن سلیمان بن صرد بضم صاد و فوخ را ابوالمطرف
 خزاعی کوفی صحابی است و بود و وی رضی الله عنه خبر فاضل عابد بن علی داشت و شریف بود در قوم خود و امیر بود بر طالبان کینه امام شهید حنین بن علی
 رضی الله عنه و خلق کثیر را بر آن آورده و خوانده و در بیان حال شهید شد در سن نو و دوسه سال رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم حین اجلی الاخراب گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سگامی که در کرده شد و پریشان کرده شده که در ها که در غزوه خندق بر جنگ و عدالت
 آنحضرت اجتمع و اتفاق کرده بودند و غزوه خندق با غزوه اخزاب نیز میگوید همین جت که مشرکان و یهود همه کرده های کافران اتفاق کرده آمده
 بودند پس پروردگار تعالی با و ها و شکر با فرستاد تا از لایکه که دریم و بریم کردند ایشان را چنانکه در احادیث و کتب سیر مذکور است و اجلی بلفظ محمول و معلوم
 هر دو روایت است پس آنحضرت بطریق اخبار از بغیب فرمود الان خبر فیم لا یغفرنا به تشدید نون اکنون غرامی کنیم ما ایشان را و غزائیکه ایشان
 ما را و نحن نسیر للیهم و ما سیر میکنیم بسوی ایشان و میر و هم بر سر ایشان و نمی آیند ایشان بر سر ما و همچنین شد که بعد ازین غزوه قدم مشرکان بمدینه
 بجنگ مسلمانان نیامده مسلمانان بر ایشان فرستاد و فتح با کردند و فاته البضادی ۱۳ و عی عایشه رضی الله عنها قالت لما دجع رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم من الخندق سگامی که بر کشت آنحضرت از غزوه خندق و انتد اعلم کفار و وضع السلاح و نهاد سلاح جنگ را بجت فرغ از جنگ و اغفل
 و غفل کرد و در بعضی روایات آمده است که بجانب سرش بود یعنی غل هنوز تمام نکرده بود که آقا جبرئیل آمد نزد آنحضرت جبرئیل و هو فیض و اسد
 من الغبار و حال آنکه جبرئیل می فشاند سر خود را و پاک میکرد و از کرد که در غزوه خندق بدان آلوده شده بود و قال قد وضعنا السلاح پس گفت جبرئیل آنحضرت
 بتحقیق نهادی تو سلاح را و الله ما وضعناه خدا سو کند من نهاده ام سلاح را چنانکه می بینی اخراج الیهم بیرون آبی بسوی این کافران فقال النبی برکت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاین پس کاروم و بسوی که بیرون آیم فاشاد الی بنی قریظه پس اشارت کرد جبرئیل بسوی بنی قریظه که قومی از یهود
 بودند و بر سه چار میل از مدینه بودند و حصنی داشتند و الا ان امار آن باقی است و مسجد بنی قریظه که آن حضرت در ایام محاصره
 ایشان در آنجا اقامت داشت و نماز میکرد و بعد از آن که آن مکان مسجدی بنا کرده اند مشهور است و آن در جانب عوال مدینه است فخرج النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم الیهم پس بیرون آمد آنحضرت و رفت بسوی بنی قریظه متخف و عکبه و فوی و ایه للبضادی قال انش کانی نظر الی العباد و مساطعانی
 ففاق بنی غنم گفت ان کوئین کاه میگویم بجانب غدار که برینجا است در کوچه بنی غنم ففتح عین و سكون فون و ففتح فون تیر آمده نام قبیل است از انصار از قاق بضم زای فای
 کوچه موکب جبرئیل از جماعت سواران که همراه جبرئیل بودند و بعضی شمع من موکب این ظاهر تر است و موکب کبر کاف جامع سوار و پیا و ده که از انی القاموس و انجا
 نهانیه خصیص آن سواران معلوم میشود که هر کت نمی داشت یکی حین سار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هنگام سیر کردن و رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم الی بنی قریظه بسوی این قبیل و معجزه ایی آمدن جبرئیل است بطرح پوشیده با موکبش برای جنگ و دیدن عمار از موکب هر چند فوات انجا دیده نمی شد
 و عی جابر قال عطش الناس یوم الحار و یطیة کفت جابر بنه شد و در مدینه مدینه بیه تحقیف و تشدید ۱۴ و نیر آمده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بنی مدینه دکن و حلال آنحضرت و پیش وی که بود ففتح با غنمی از حرم آمد و ففتح ساخته شود بسوی قوضاء منته میگوید آنحضرت از وی که اقبل الناس نحوه پسر

روی آوردند مردم و آمدند بجانب آنحضرت قائلین عندنا ماء فوضاء به گفتند مردم نیست نزد ما آب که وضو کنیم بان و نشرب و بنوشیم آن آب را
 الامام فی رکوتک مکرهین یکبار در رکوه تست فوضع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یدیه فی الرکوة پس نهاد آنحضرت دست خود را در رکوه
 فجعل الماء یفود بین اصابعه پس گشت آب که میجوشد از میان انگشتان آنحضرت کامثال العیون مانند چشمها قال گفت جابر فشرنا فوضوا فانا بنوشیم
 ما و وضو کردیم با قیل لجابو که گفتیم گفته شد جابر را خدکس بودید شما قال لکن ما لکنا ماء الف لکننا فاکت جابر جید بودید چنان است آن قدر آب روان شد که اگر می
 بودیم ما صد نفر را کس برآید بند میبود ما لکن اخص عشاءه در واقع بودیم با نژده صد طایفه عبارت آن بود که گوید هزار و پانصد و لیکن مقصود ما لغز و گزشت
 است و نیز اهل حدیبیه فوجا بودند جدا جدا هر فوجی صد کس اقل متفق علیه و عن البراء بن عازب قال کما مع رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم اربع عشر مائه یوم الحدیبیه گفت برابر بودیم با چهارده صد کس در روز حدیبیه و در روایت جابر پانزده صد گفت بعضی میگویند پانزده و از
 چهارده صد بود پس آنکه پانزده صد گفت خبر کسر داد و آنکه چهارده صد گفت کسر انداخت یا فوج فوج می آمدند و میزدند وقتی چهارده صد بود و وقتی دیگر
 پانزده صد شد ندانم پانزده صد بود و چهارده صد شدند انداز بر غلبه آن فوجین است و الحدیبیه بی و حدیبیه نام جای است نزدیک برده دوازده میل
 فترخنا هاهنا فله نزل فیها قطرة من کثیم آب او را پس گذاشتیم در وی یکقطره فبلغ النبی پس رسید این خبر بنبیغیر راضی الله علیه و آله و سلم
 فاما و فجلس علی شقی هاتر آنحضرت بر سر آن چاه پس نشست بر کرائه آن مژده عابا فاء ماء پس طلبید آنحضرت آوندی از آب فوضا پس وضو
 کرد آنحضرت فوضض و دعا پسر عبد از وضو آب در وین کرد و دعا کرد و قصبه فیها سترخت آن آب را در چاهم قال دعوها ساعة پسر گفت بگذارید تا
 ساعتی بپوشد و فار و انفسهم پس سیرا بگردانیدند مردم و فرمای خود را و کاهیم و مرکبهای خود را حق و تحلو تا آنکه کوح کردند از حدیبیه یعنی نمدت
 اقامت ایشان و شتران ایشان از آن آب سیراب بودند و مدت اقامت ایشان در آنجا نزدیک بیست روز بود و اه الضادی ۱۶ و عن عوف روایت
 از عوف که از تابعین است عن ابی جعاء از ابی رجا عطاری از کبار تابعین است ولادت وی در زمان بنوت است ولیکن آنحضرت را ندید و عمر طول یافته
 بنیز از صد و بیست سال عالم عامل بن مرقی است وفات او در سنه خمس و مائه عن عمران بن حصین که صحابی مشهور است قال کنا فی مفتح النبی گفت عمران
 بودیم در سفری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاستلکنا الناس من العطش پس کله کردند مردم بسوی آنحضرت آننگی فنزل پسر و داد آنحضرت
 فدعا فلانا پس خواند آنحضرت فلان را نام شخصی گرفت و طلبید کان یحیمه ابو جعاء بود که نام پسر آن فلان را ابو رجا که راوی حدیث است از عمران بن حصین
 و نشید عوف و فراموش کرد نام او را عوف که راوی است از ابی رجا و دعا علیا و دعا آنحضرت علی راضی مدینه نیر قال فذهبنا فابتنی الماء و گفت
 بروید هر دو شما پس طلب کنید از فلان فاطلقا پس رفتند هر دو علی و آن فلان فطلقا امر ابی بن مزاد بن اوسطیحتین من ماء پس ملاقات کردند و دیدند
 زنی را میان دو مزاده یا دو سطح از آب مزاده بفتح میم و تخفف اسی وصل یعنی توشه دان و بر روی که دروسی بآزند نیزه الحلاق میکنند آن از دو چرم میباشد
 و کاسی چرمی در وی میدوزند تا فواخ شود کذا فی القاموس و در فتح الباری گفته مزاده مشک بزرگ که زیاده که ده میشود چرمی دیگر و سطحی بفتح
 سین و کسر طایفه معنی مزاده است یا نوعی از مزاده از دو چرم که یکی بر بالای دیگر دوخته شده است فجاء الی ابی النبی پس و رند علی و آن شخص دیگر
 آن زن را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاستنزلوها عن بعیرها پس فرود آمدند آن زن را یا آن مزاده را از شترش و معنی او ظاهر است
 و دعا النبی صلی الله علیه و آله و سلم با فاء و طلبید آنحضرت ظرفی را فصرغ فیداه المذنبین پس بخت یعنی لمر کرد و برختن آب در آن ظرف
 از دهنهای هر دو مزاده و فودی فی الناس اسقوا و آواز داده شد و مردم که آب و سیر خود را یعنی یکدیگر را استحوذ بفتح حظه و کسر او هر دو لغت است
 و فتح افصح است که اقل فاستقوا پس آب خوردند قال گفت عمران فشرنا عطاء اربعین وجلا پس نوشیدیم ما در حالی که تشنه بودیم چهل مرتبه و حتی دویا
 تا آنکه سیرب شدیم روینا بفتح را کسر و او خلا ناکل قریبه معنا و ادویه پس یکدیگر را هر مشک و هر مطهره که با ما بود یعنی هر ظرف که با ما بود فی الطراح لواءه
 مطهره یعنی آب و ستان و ایما الله لعلنا اقلع عنها و انما الخیل علینا انما اشد مله منها حین ابتعد و سکنه خدا برآید بختی باز داشته شد
 آنمزاده و حال آنکه بدستی آن مزاده برآید در خیال انداخته میشود بر آنکه آن مزاده سخت تر و بیشتر است از روی پر شدن از خودش که در سخت بود یعنی
 همکب خوردند و پر کردند و آن مزاده بحال خود بود و همچنان پر بود که سخت بود و برای ما لغز فرود که از سخت پرت بود و اقلع بضم مزه بلفظ مجهول و
 بخل مضارع مجهول از تخیل و مله کسریم و مکرن لام و ابتدی تیر مجهول است متفق علیه و عن جابر قال سرفا مع رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم حتی نزلنا و ایا ابعی فها وحای جمله گفت جابر سیر کردیم با آنحضرت تا آنکه فرود آمدیم و دوی فراخ را قلعت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم یقتوی فن حضرت که تها کند حاجت خود را و حاجت انسانی است غلبه شیا نیست شریبه پس ندیدیم چیزی را از دیوار یا تل و سنگ که برده کند بدن
 از مردم و از اشجار بنیشاطی الوادی تاگاه دید آنحضرت دو درخت را و کرائه و ابی و در روایتی شجران و این نقطه ظاهر است از انطلق

رسول الله پس رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الی احدیهما بسوی کی ازین دو درخت فاخذ بعض من اخصاها پس گرفت آن
 حضرت شاخی از شاخهای آن درخت را فقال انقادی علی باذن الله پس گفت آنحضرت کردن ز فرمان بردار کنی کرد آید ه بر من بدستوری خدا
 فاقادف معه پس کردن بنا و آن درخت بآن حضرت کما البعد الخشوش الذی یصافح قائلاً مانند شتر چوب و بر بنی کشیده که مطاعت و فرمان
 برداری میکند از پیش کشنده خود را خاشاک بر سر خا و بجه و شین مجتنب چربی که در بنی شتر می نازند تا بیشتر و ثواب تر شود در انقیاد و مضافت در اصل
 رشوت دادن و در هدایت نمودن است و مراد اینجا اطاعت و انقیاد است حتی فی الشجرة الاخری اما آن حضرت درخت دیگر را فاخذ بعض من
 اخصاها پس گرفت شاخی از شاخهای او را فقال انقادی علی باذن الله فاقادف معه كذلك همچنان که درخت نخست آمده بود حتی تا کاملاً
 بالنصف مما بینهما تا وقتی که شد آنحضرت در میان راه آن دو درخت منصف بفتح سیم و سکون نون و فتح صاد جای میان در میان دو جا قال التیعا
 علی باذن الله گفت آنحضرت بهم بپذیرید بدستوری خدا التیام اتفاق کردن و ساز و آوری نمودن فالتامتا پس بهم سپیدند آن دو درخت بخت
 الحدث لفضی جابر میگوید پس ششمین در حالی که حدیث میکنم نفس خود را سخن میگویم باو بی غیر و وقوع این امر عیب که دیدم از آنحضرت با خود گفتم که این
 چلیبت و چگونه است یا در چیزیهای دیگر چگونه است انسان میباشد که با خود در سخن میباشد و از حدیث نفس میکند فحال مخالفت پس ظاهر شد از من اتفاق
 و نکرستی بجای یعنی مشغول بودم بلفظ خود و اتفاقات اندیشم هیچ چیز را اتفاق کردم و نکرستم فاذا اناب رسول الله صلی الله علیه و سلم مقبلاً
 پس ناگاه می بینم آنحضرت را که رومی آمده است باین جانب و از الشجرین قد افترقا و ناگاه می بینم آن دو درخت که تحقیق جدا شده اند فقامت کل واحد
 منهما علی ساقی پس سیم و چهارم یکی از آن دو درخت بر تنه خود چنانکه بر حالت اصلی خود بودند دوا ه مسلم ۱۸ و عن یزید بن ابی عبید و یضم عن و فتح با تابعی
 فقامت مولى سله بن الاکوع قال دایت انضربة فی ساق سله بن الاکوع گفت یزید دیدم نشان زدن در ساق سله فقلت پس کفتم یا با مسلم کنیت سلم بن
 الاکوع است ما هذا الضربة چیست این اثر ضربه قال ضربة اصابتنی یوم خیر گفت این اثر ضربه است که رسیده بود مرا و زغزوه خیر فقال التالیصیب
 سله پس گفت مردم رسیده شد سله یعنی کشته شد و بر یعنی ضربه شد پدید رسید که مردم گمان بردند که در فاقیت النبی پس آمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 سلم ففت فیه ثلث نفثات پس در دید آن حضرت در آن موضع سه دمی در فی فها اشتکتها حق الساعه پس شجایت نکردم از او و در غم نشدم باین
 ساعت دوا الجادی ۱۹ و عن انس قال لعی النبی صلی الله علیه و سلم ذیلاً و جعفر ابان و دواحه للناس گفت انس خبر رسانید آنحضرت بموت
 زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب عبداللہ بن رواحه از برای مردم قبل ان یاتیم خبرهم پیش از آنکه بیاید مردم را خبر موت ایشان و این سه صحابی و زغزوه
 موت بضم میم که شریک از شام در سه شایسته شید شدند و سلمان سبزار بودند و مردم صد هزار و تمام این قصه مطور است و کتب سیر فقال پس گفت آنحضرت
 در بیان کیفیت شید شدن ایشان لخذ الوباء دید که رفت ایت را خنثین زید بن حارثه فاصیب پس کشته شد فخذ جعفر فاصیب پس گرفت را بیت را جعفر
 بن ابی طالب پس کشته شد فخذ ابن رواحه پس گرفت را بیت را عبداللہ بن رواحه فاصیب پس کشته شد و عیثا فخذ فان میگفت آنحضرت این بحایت را و بر دو
 چشم آنحضرت اشک می ریختید حق اخذ المایه سیف بن سیوف الله تا آنکه رفت را بیت را آنکه لقب و شمشیر است از شمشیری خدا یعنی خالد بن ولید و ولید
 که گفت شمشیر از دست خالد بن ولید و از زو زکشته شد حق فتح الله علیم تا آنکه کشته شد و استعالی بر سلمان یعنی نصرت داد و ایشان را بر مردم و مسلمانان نزد
 ایشان سلامت مانند دوا الجادی ۲۰ و عن عباس قال شهدنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم حنین گفت عباس حاضر
 شدم بآن حضرت و زغزوه حنین که بعد از فتح که واقع شد و حنین بضم حاء و فتح حنون اولی بعد از آن تخته ساکن است نام موضعی است میان مکه و طایف
 و در اعرفات فلما التقى المسلمون و الکفار و دلی المسلمون مدوین پس هنگامی که پیش آمد یکدیگر مسلمانان و کافران برگشتند مسلمانان در حالی که پشت
 دهنده اند و بحقیقت این هزیمت بود بلکه برشته بپناه آنحضرت آمدند تا استمداد و جیناز حضرت وی و بالجمله یک جولانی بود از مسلمانان که واقع شد
 فطفق رسول الله صلی الله علیه و سلم یوکض بخله قبل الکفا و پس در هتیمه آنحضرت که می جنبانداست رخ دراک نام وی و دل دل
 بود بجانب کفار رکض جنبانیدن دابه بپای و قبل کبر قاف و فتح مرده جانب و این فایت جرات و شجاعت است که در چنان معرکه کسی با شتر نازد
 و الاخذ بلجام بخله رسول الله صلی الله علیه و سلم و حال آنکه من کینه ام حکام است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اکفها اداة
 ان لا تسرع در حالی که بازیدم بغل را از جفت خواش این که شتابی نکند بغل و نیز زود و ابو سفیان بن الحارث اخذ بن کاب و رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب بن عم رسول الله که از قین قریش و شبعا بن عرب بود دیگر نده بود رکاب آنحضرت را تا نازد
 و فکر فرضا باز دور رکاب باشد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای عباس قال و احصاب الحمرة پس گفت آنحضرت ای
 عباس که از زده خدا و ندان سمره را بفتح و ضم میم نام درختی است که بیعت کردند از آن روز حدیثی که از رابعه الرضوانی خوانده یعنی نداه اهل

حدیبیه را که در وقت برسد فقال عباس بن کمال بجلالیتنا پر گفت چنانچه می شنیدید صحت نفع ما و کسر تخمین می شد و مرد بلند آه از مبالغه صحت فقلت باطل
 صحتی عباس میگوید پس گفت من با او از بلند خن و این اصحاب السمی که با اند اصحاب سمره فقال پر گفت عباس والله لكان عطفهم حين معواصونی
 هرگز که با باز برگشتن اصحاب سمره بخاک می کشیدند و از ماعطفه البصر علی ولادها بود مانند برگشتن کاوان بر بچه های خود که چگونه نیز به محبت و شوق می آیند
 چنین این جماعه آمدند فقالوا این فستند بر ای اظهار خدمت و ملاعت و انشال امر بالیلک بالیلک قال گفت عیسی فقتلوا و ال کفار پر شکر کردند با کافران
 والدعوة فی الانصار و دعوت یعنی استعانت و ندا کردن در انصار بود و یقولون می گفتند غازیان بعشر الانصار یا بعشر الانصار می گفتند و انصار مدینه
 و یاری رسیدند قصرت الدعوة علی بنی الحادث بن الخرج بستر کوتاه کرده شد دعوت بر اولاد حارث بن الخرج انصار را و اولاد و دو برادرند
 یکی اوس و دیگر خنرج و بنی حارث از اولاد خنرج اند فظن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم وهو علی غلّة کالمطاول علیها الی قاطم پس کجا
 گردانید و حال آنکه وی به ستر خود بود و مانند کردن در آن کشنده و دیگر سبت بر غلّه سبوی قال ایشان یعنی صحابه قال میگردند و آن حضرت طلب اسلام
 کردن در آن کرده بجا نباشان میدید فقال هذا لجن جلی الطیس پر گفت آنحضرت این هنگام کرم شدن جنگ است طیس یعنی بفتح واه و کسر طار و طیس
 تنور است و مراد اینجا حرب است فی الصراح و طیس تنور است و گفته اند که این عبارت از هیچ یکی پیش از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم شنیده نشده است
 فدخل حصینا پسر گرفت آنحضرت خند سکر زده فرمود جوه الکفا پس انداخت آن سکر زده را بر روی کافران فقال لهنه و اودب محمد
 پسر گفت آن حضرت شکست خوردند این کافران سوگند به پروردگار محمد فوالله ما هو الا ان دما هم محصباته پس بخدا سوگند بنود
 ان انهم مکر سبب آنکه انداخت آنحضرت ایشان را سکر زده را بخیابان و واقع گردانداختن سکر زده را فما ذلت ادی حد هم کیلا پس همیشه بودم من
 که میدیدم تیزی ایشان را که و امر هم مدبو و میدیدم که ایشان را پس رونده و دوا مسلم ۲۱ و عن ابی معنی نام او عمرو بن عبد الله سببی بفتح سین معنی
 و کسر موحده و سکون تخمین نسبت بسبب که نام مرد سبت بود ابو اسحق از مشاهیر تابعین کثیر الروایه ثقه از سی و هشت صحابی سماع دار و قال قال
 رجل للبراءة گفت ابو اسحق گفت مردی برابر بر بن عازب را که از مشاهیر صحابه است یا با عمة کنیت بر است فرمودم که یوم محنین یا کفر
 شما از پیش کافران روز حنین قال گفت براء لا والله ما ولی رسول الله نه بخدا سوگند پشت ندا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و لکن
 خوج شبان اصحابه لیس علیهم کثیر سلاح لیکن این مقدار بود که بیرون آمدند جوانان از اصحاب آنحضرت که نبود برایشان سلاح فلحقوا قوما دماة
 لا یکاد یسقط لهم سهم پس پیش آمدند گروهی را از کافران که نزد یک بودند که پیغمبر ایشان را تیری یعنی این چنین تیر اندازان بودند که خطا می خورد و تیر ایشان
 فرستخوهم و شقا میکا و دوزخ میخوان پس تیر انداختند آن گروه و این جوانان را تیر انداختی که نزدیک بودند که خطا کنند فاقبلوا هانک الی رسول الله پر
 آوردند این جوانان آنجا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی جای را که نشسته بود آن حضرت آوردند و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
 علی غلّة بیضاء بر ستر سفید خود بود که از او دل نام است و ابوسفیان الحادث یقوده و ابوسفیان که ابن عم آن حضرت بود می کشید آنحضرت را یعنی بغل او را
 که در کاب آن حضرت فقتل و استنصر پس فرو آمد آن حضرت از بغل و طلب نصرت کرد از خدا و دعا کرد و قال و گفت آنحضرت چنانکه عادت غازیان می باشد
 و درج نفس خود برای اظهار جلالت و شجاعت و متکبر و ثقی انما البخل کذب من عجمیم هیچ دروغ نیست دین انا ابن عبد المطلب من پیغمبر اللطیم
 که مشهور بود و شرف و عزت و کرم هر صفه است آنحضرت صحابه را و ایستاد و کرد و بصف دوا و مسلم و اللجان معناه روایت کرد این حدیث
 را مسلم و مرعایا است معنی آن و لفظش مرسل است و فی رواية لهما و در روایتی مرعایا و مسلم را بر آورده است فقال للبراءة گفت برابر بن عازب
 کنا والله اذا احمر لباس تنقی به بودیم ما و قتی که سرج میشد عذاب یعنی قتال و سرج شدن قتال سختی و تندی اوست چنانکه کسی در وقت غضب
 می شود و قایم میگردیم و پناه می جستیم بان حضرت و ان السباع منا الذی یجاذی به و بدرستی دلیر و مردانه از ما کسی میبود که مقابل می ایستاد
 یا و ی و در جائی که دی میبود بر جای میبوه یعنی المنی یعنی یا پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و معجزة این تزلزل و استنصار بود و دیگر قن سکر زده ها
 و انداختن آن بجانب کفار و هزیمت خوردن ایشان بدان که در حدیث اول مذکور است و ذکر حدیث ثانی برای تمیز قصه حنین است و بعضی گفته اند
 که اتفاقا در شجاعت آنحضرت و پناه جستن ایشان بوی در امثال بنی موطن عجزه است بیرون از جریان عادت ۲۲ و عن سلمة بن الاکوع قال غرنا مع رسول
 الله صلی الله علیه و اله و سلم حنینا فلی صحابه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم گفت سلمة بن الاکوع غزا کردیم با همراه آنحضرت غزوه حنین
 پس برگشتند و پشت دادند بعضی از اصحاب آنحضرت فلما غشوا نفع غین معجمه شین معجمه شده رسول الله پس کجا میگردید که اندند و قصد خیانت کردند
 کافران با آن حضرت تلعی الغلّة فرو آمد آنحضرت از ستر ثم قبض قبضة من تراب من الارض پسر گرفت آنحضرت مشت از خاک زمین
 که سکر زده ها هم در وی بود و استقبال به وجوههم پسر مقابل کرد آنحضرت با آن خاک رویهای کافران را یعنی مقابل رویهای ایشان

فانك انداخت فقال پس گفت آنحضرت اين كلمه را ماثلاً لوجه زشت شد يا زشت باد و روياي ايشان يا ذاتي ايشان فما خلق الله منهم
نساء الا ملاء عينيه ترايا بلك لافضه پس پيدانكر خدايتعالی از ايشان پيچ آدمي را يعني پيچ آدمي بنودكر انكر پكر و هر دو چشم او را نچاك بآن
تجه فاك كه انداخت بجانب روياي ايشان فولو امد بين پس برشتند كافران در حال كشت دهنده اندهنز مهم را الله پس شك و ايشان را
خدايتعالی و نصرت و مسلمانان را و قسم رسول الله صلى الله عليه واله وسلم غنا غنا هم بين المسلمين و بخش كرد آنحضرت غنيمتهاي
ايشان را ميان مسلمانان غنيمت مالي كه از جنگ كافران بدست آيد رواه مسلم ۲۲ و عن ابى هريره قال شهدنا مع رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم حينما گفت ابو هريره حاضر شد يم بابا آنحضرت غزوه حنين را و در موابس لدنيه اين قصه را و غزوه خيبر ذكر كرده و در صحيح البخاري نيز
پهچنين است فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لرجل من معه يدعي الاسلاما پس گفت آنحضرت مرد ديرا از جمله كافي كه همراه او بودند و در
يكودان اسلام را و پيچ نشان كفر و تعلق ظاهر بنو و بروي هذان اهل النادر فرمود اين مرد و غنيمت فلما حضرا القتال قاتل الرجل من اشد القتال
پس يكايك حاضر شد جنگ مقاتلت كرد و انبرد با كافران قاتلي كه از سخت ترين قاتلها بود و كثرت به الجراح و بيد شد بآن مرد و جراحت كبر خشي
جراح كبر جاعت فجاء و جعل فقال پس آمد مردی از صحابه پس گفت يا رسول الله ادب الذي تعد ثلثه من اهل النادر قاتل في سبيل الله من اشد
القتال خبرده مرا از حقيقت حال آن مردی كه خبر ميدهي تو كه وی از اهل آتش است تحقيق قاتل كرد و در راه خدا سخت ترين قاتل فكثرت به الجراح پس بيد شد و
جراحتها فقال اما الله من اهل النادر گفت آنحضرت كه باش كه وی از اهل نار است فكاد بعض الناس يوقاب پس زد يك بودند بعضی مردم كه
شك كنند و صدق خبر آنحضرت كه با وجود اين جد و جهد وی در قتال چون بيغرم ايد كه وی از اهل نار است فبينما هو على ذلك اذ وجد الرجل
الده الجراح پس اشنای آنكه وی بر آن حال بود ناگاه يافت آمد و در جراحتها را فاهوی سده الى كنانه پس ايل كروا يده دست خود را بسوی يزدان
خود فانتزع سهما پس شديتيري را و در اكثر روايات بخاري اسما بلفظ جمع يعني بر كيد تيرها را فانتزعها پس بر پيش سينه خود را بآن تير و در حديث صحيح
البخاري آمده كه آمد و منها و شمشير خود را بر زمین و نبا و سينه خود را بر تيزي شمشير و زو كرد بر آن تا كشته شد و اين منافات ندارد بخبر تير شايه كه مرده و كرده باشد و دل
بر تير كه چون تمام شد قتل بشمشير كرد و الله علم فاشند و جال من المسلمين الى رسول الله پس شتاب رفتند و ديدند مردان مسلمانان بسوی پيغمبر خدا
صلى الله عليه واله وسلم فقالوا اين گفتند يا رسول الله صدق الله حديثك راست كروا يده خدايتعالی سخن ترا كه گفته نودى آمد و از اهل نار است
قد انخر فلان و قتل نفسه بر تحقيق بر يد بخود را فلان يعني آن مرد و كشت خود را فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم الله
الكراشهد اني عبد الله ورسوله كواهي ميد بكم كه من بنده خدايم و فرستاده وی كاهي كه عجزه ظاهر ميشد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم كواهي ميد و بر
خود از جنت تا زكي يقيني كه پيامی شد در آنوقت عيانا بر ابي تنبيه و تلقين مردم بدان و فرمود آنحضرت يا بلال قم فاذا نزل الجنة الا مؤمن امي
بلال برخيز پس اعلام كن مردم را باین كه در مني آيد بشت را كمر مسلمانان فان الله لا يقبل هذا الدين بالرجل الفاجر و بد رستی خدايتعالی قوی نمی كروا
این دين را بر دو فاجر و جاد و قتال وی بخوربي فرماني و تباهی كردن دعاه الجادى اين حديث دلالت دارد بر آنكه قاتل نفس در و نزع است و مقرب
است كه اگر مؤمن است و تصديق ايماني دارد و محله در نار نخواهد بود و همچنين است حكم قاتل مؤمن عدا و قاتل نفس يزدان قاتل مؤمن است و در قرآن مجيد
حكم نجلو دوى و زنا كرده و علماء در آن تاويلات دارند و بعضی محدثين از اهل طوايف گفته اند كه اگر چه مؤمن است اما اين قسم مؤمن محله است در نار پس ايشان
خطو نار را مخصوص بكافريانند اما اين قول شاذ است مخالف اجماع اهل مذاهب سنت و جماعت و در خصوص اينكه قصه او در حديث گذشت
ميگويند كه وی منافق بود چنانكه خطيب بغدادی گفته است يعني در واقع منافق بود اگر چه ظاهر بنو و نفاق وی و الله اعلم ۱۴ و عن عائشة رضي الله عنها
قالت مصرو رسول الله صلى الله عليه واله وسلم حتى انه ليخيل اليه انه فعل الشيء وما فعله روايت كرده شده است از عائشه كه گفت
سحر كرده شد آنحضرت تا آنكه هر آينه در خيال انداخته ميشد او را كه وی كرده است خيبر را و حال آنكه كرده است آنرا و در حديث ديكر آمده است كه در
خيال انداخته ميشد كه بايد اهل خود را و جماع كند و مني آيد ايشان را يعني ظاهر ميشد او را از نشاط و فرج كه وی قادر است بر آمدن زنان را و چون نزديك ميشد
بايشان قدرت مني يافت بر آن بد آنكه قومی از ملاحه مستحبه نموده اند عرض سحر و امثال آن از عوارض و امراض آنحضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم
و راه سخن و انكار و طعن و دنان يافته و توهم كرده اند كه برين تقدير احكاما بر شريعت و اقوال و افعال وی مانند شك و التباس راه يافته كه شايد از اين قبيل
و اين توهم زایل و باطل است بعد از وجود دلائل قطعيه يقينيه بر صدق وی و ثبوت نبوت وی صلى الله عليه وآله وسلم و سحر مرضی است از امراض و
عارضی است از علل كه جايز است طرمان آن بر نهيها صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين چنانكه ساير انواع مرض و كرفض كرده شود و خبری از نهيها
در افعال علبت مرض موجب نمي كند و آن كمال اختلال را در ساير افعالی كه در غيبت ميت در آن مرض را بعد از حصول صحت و زوال مرض

چنانکه در سایناس و بنیاس علیهم الصلوٰه والسلام جایز است برایشان طریقان عوارض بشری اتفاقات و تغییرات و آلام و اسقام آنچه جایز است بر سایر بشر و گذشته شده است بر محمد حجام و طواهر ایشان بر مد بشربت و جلالت و امار و احوال و باطن ایشان معصوم است از ان و متعلق بملا و علا و گیرنده است علم و وحی را از ایشان اجابا و هم از صنیع و ارحم سوا ویه که گویند این معنی دارد و کماهی نگاه میدارد ایشان را از اتفاقات بشریت و احکام جلالت بطریق اعجاز و خرق عادت از برای اظهار شرف و کمال و هستی ایشان از سایر بشر و قبی که تفاضل آنرا حکمت چنانکه از تاثیر ذر بهر بودیه و امثال آن نگاه داشت و نزد آن حضرت که انصاف القا از هم پیودیه کمتر از سحر ابن اعصم نیست و حکمت در تاثیر سحر چشم شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم اظهار حقا تاثیر سحر و جبریان سنت الهی بر ثبوت آن که السحر حق و اظهار نبوت و اثبات آن بود چه سحر در ساحر تاثیر نمیکند و کافران آنحضرت را ساحر میکفتند پس حقیقتا تاثیر سحر در وی ظاهر کرد اند که وی ساحر نیست و اما تخیل فضل و عدم قدرت بر جماع که در حدیث مذکور شد و طریبان ضعف بصر که در بعضی روایات آمده داخل در تبلیغ شریعت و قبح در صدق و بی نیت از جهت قیام دلیل بر عصمت و نزاهت وی در ابلاغ شریعت و آن در بعضی امور دنیاوی است که آن حضرت برای آن مبعوث نشده و فضیلت داده نشده و در سیح حدیثی و خبری نیامده که صادر شده از وی صلی الله علیه و آله و سلم و توای یا صلی بر خلاف آنچه اخبار کرده و ابلاغ نموده و مخالفت آنچه نفس الامری است گفته و کرده و آنچه مذکور است خاطر و تخیلات است این تخیلات را صادق اعتقاد نمی کرد و اثبات نمی نمود و اعتقادات وی بر پنج صدق و سداد و اقوال وی بطریق صحت و عدم فساد بود و اگر ضعف بصری هم ظاهر میشد مغل غلط و تمیز نبود فافهم و بالتدالتوفیق و قضیه سحر بعد از جوع از صیدیه بود در روزی الحجه از سده و مدت بقای او گفته اند چهل روز بود و وجود بعضی آثار ناشش ماه و بقای بعضی و بقای او تا سال و بالتدال و بطریق علم بدان که حاصل شد انیت که گفت عایشه حقی ذاکان ذات یوم عندی تا وقتی که بود آنحضرت روزی نزد من دعا الله و دعاه و عاگرد آنحضرت خدا را و دعا کرد آن را یعنی دعا می کرد و بعد دعا می کرد و در آن سحر بود و در این جا دلیل است بر کتب و سید دعا نزد حصول مکر و نزول بلا و گفته اند که از خواص همان وقت دعا می کنند که وقت حاجت رسد و دیگر از امیکد از اند که دعا می کرد و باشند تا در وقت خود مستجاب می کرد و گفته قال پسر گفت آنحضرت اشعر یا عایشه امی میدانی و خبر داری ای عایشه از الله قدامانی فیما استقلتیکه که خدایتعالی جواب داد مرا و چیزی که خواسته بودم از وی جواب آن جله فی دجلان جلس احدها عند داسی والاخوعد و جلی آمدند مرا و در وقت یکی از ان و در روز دوسمین نشست و دیگری نزد پاپیای من ثم قال احدها لصاحبه بکفرت یکی از ان و در روز دیگر و صاحب خود را و جمع الوجع چیست سبب در مندی و بخوری این مرد قال طوبی گفت صاحبی این سحر کرده شده است طب معنی سحر می آید و یکی از معانی طب سحر است قال گفت آن یکی و من طبعه و که سحر کرده است او را قال البید بن الحاحم الیهودی گفت آن دیگر سحر کرده است او را البید بن عاصم پیودی گفته اند که دختران وی کرده بودند بدمی و شرکت وی قال فیما ذا گفت در چه چیز سحر کرده است قال فی مشط و مشطه گفت سحر کرده است در مشط بضم میم و سکون شین و بضم آن و لغات دیگر نیز دارند و مشط بضم میمها که از نشانه افتد بضم طلع ذکر و در خلاف شکوفه زحیف بضم جیم و تشدید فاغلاف شکوفه و طلع بضم طا و سکون لام شکوفه و آن برای زواده هر دو می باشد و اینجا شکوفه زب و در ظاهر آن خاصیتی دیگر دارد و جب مجوده نیز روایت است و معنی جب و جب هر دو یکی است قال فاین هو گفت پس کجا بناده اند آنرا قال فی بی ذذوان گفت در چاه در وان بفتح ذال مجره و سکون زام چاه است و در بعضی روایات اروان بفتح همزه هر دو صحیح و مشهور است و اول صح و ابشر است فذهب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی انائش اصحابه الالبیر پس رفت آنحضرت در میان چند مردم از اصحاب خود بسوی این چاه قال هذه البیر القادیتها پس گفت آنحضرت این چاهی است که نموده شده مرا و کان ماء هانقا عذبا و کما یقال ان چاه آبی است که تر کرده شده است و وی خاکبسر حاد و تشدید نون کیاهی خوشبوی مشهور است و کان منخلها دوس الشیاطین و کما یسرهای خرابای اوسرهای دیوان است فاستخوجه پس بیرون آورد آنحضرت آنرا که در آن چاه بناده بود و توریستی گفته که کسی فهم آن می رود که مرا بقبول وی و تخلفا کما یسرهای دوس الشیاطین در خانه اند که در آن چاه بودند که آنرا تشبیه بر دوس الشیاطین داده باشند در قیاس و لیکن مرا و کما یسرهای منخل است که در چاه دفن کرده بودند و عرب دوس الشیاطین را اقیع مناظر میدارند و بعضی گفته اند که مرا و الشیاطین بارهای عجیب است که آنرا تشبیه بر دوس کرده اند متغف علیهم و در روایتی از ابن عباس آمده است که آن حضرت علی و عمار را رضی الله عنهما فرستاد از برای استخراج سحر از سیر دزدان پس یافتند ایشان در وی غلاف شکوفه منخل را که در وی مثال آنحضرت از موم ساخته اند و سوزن را در وی خلاصه و درشته زده و بازده که بسته اند پس آورد و جبرئیل مخوفین را مبراتی که از ان میخوانند که بی کثا ده میشد و هر سوزنی که از ان بیرون می آوردند آنحضرت را شکینی و آرامی میشد و شاید که آن حضرت بر سر کجا رفته و علی و عمار را بدر آمدن دزدان چاه و بیرون آوردن امر کرده باشد و نیز در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن یهود را بیچ گفت و در مقام انتقام آنها نایت و فرمود و فتنه بر انگیزتن را و دست میدارم و عن ابی سعید الخدری قال بینما نحن عند رسول الله

و در روایتی
است و
بقول تمام
سال غایب
وقت و غلبه
وی چهل روز
روز بود
چ

صلی الله علیه و آله وسلم هو لقیم قما گفت ابو سعید در آنای که ما نزد آنحضرت بودیم و حال آنکه آن حضرت بخش میکرد مالی را و قسم بفتح قاف
مصدر است و معنی مقسوم و قسم کسب قاف معنی نصیب و بخش و این مال از غنایم چنین بود که قسمت کرد آنرا بجهان اگاه آمد آنحضرت با ذوالخویصره یعنی
خارج و فتح و او و سکون تخمین و کسر صاد و حمله و هو الوجل من بنی تمیم و ذوالخویصره مردی بود از بنی تمیم فقال پس گفت آن مرد و رسول الله اعدل عدل کن
قسمت و همه را برابر ده قال و بلك من عدل اذ اعدل پس گفت آنحضرت و ای تو پس که عدل میکند وقتی که من عدل نکنم قد جئت و حضرت ان لم
الک اعدل به تحقیق نو میدشدی و زیان کار شدی تو اگر نیستی من که عدل کنم زیرا که امید واری و سود مندی شما در عدالت من است و مرا رحمت عالمیان است
و برای اقامت عدل فرستاده و اگر من عدالت نورزم شما را جز ناامیدی و زیان کار نمی فقال عملی بن لی ان اخرب عقیقه پس گفت عمر رضی الله عنه
اذن و مرا که بزم کردن او را فقال دعه فانه اهلها پس گفت آنحضرت بگذار او را و تعرض کن بوی زیرا که ما و ایا را نند که محقر احد که صلوات مع صلواتهم
خوار و خوردمی پذیرد و یکی از شما نماز خود را در مقابل نماز ایشان و صیام مع صیامهم و روزه خود را بار روزه ایشان یعنی در ظاهر نماز و روزه ایشان
بیشتر و قویتر از نماز و روزه شماست و از کثرت مصلیان بنی و اقصیه است اگر چه نماز و روزه ایشان بمصعد قبول نمیرسد و اگر چه ایشان واجب القتل
شوند و خروج ایشان بر امام چنانکه میفرماید یقرع القرآن لا یجاء و ذق اقیهم میخواند قرآن را و نمیکند و قرآن جهرهای ایشان را که بیتی از عدم
صعود و وصول بجل اثابت قبول بقرع من الدین کایم ق السهم من الومیه می بر آید از دین چنانچه می بر آید و نمیکند و تیر از سگاری که انداخته میشود
تیر بسوی وی نظری بصله نگاه کرده میشود بسوی پیکان تیرالی دهافه نگاه کرده میشود بسوی رصاف تیر بضم را و کسر آن بی که پیچیده میشود بر دغل
نفل و بالای وی الی نصیده نگاه کرده میشود بسوی نفی سهم بفتح نون کسر صا و معجمه و تشدید تخمین و هو قد حده و نفی قدح تیر است کسب قاف
و سکون و ال یعنی چوب تیر و این تفسیر از راوی است در میان قول آنحضرت الی قد فده نگاه کرده میشود بسوی قد و وی بضم قاف و فتح ذال معجمه اولی بر
تیر یعنی نمیکند و تیر از سگاری پیکان تا بر با فلا یوجد فیه شئی پس یافته میشود و در تیر چیزی از اثر سگاری قد سبق الفی و الدم در حالی که گذشته است تیر
سکین را و خون را یعنی این فرقه همچنان از دین نمیکند که تیر بر این صفت از سگاری میزد که هیچ اثر آن از خون و غیره در هیچ جزوی از پیمان مابلا پیدا نمیکند و دو
باین حدیث استدلال کرده است کسی که تفسیر کرده است خوارج را و خطابی گفته است که مراد بدین اینجا اطاعت امام است و در بخاری و مسلم و ابن ماجه
آمده است که بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از سگاری نگاه میکند تیر نماز در پیکان پس نمی مید چیزی و نظر میکند در چوب تیر پس نمی بند چیزی
و نظر میکند در پر پس نمی بند چیزی و شک میکند در فوق بضم ف و قاف سوفا را یا چسبیده است بوی چیزی از خون بعضی از عل گفته اند که این اشارت از
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توقف در تفسیر خوارج بشبه میان و از امام مالک از کفر اهل هوا پرسیدند که آیا کافران ایشان گفت از کفر گریخته اند و این
و مثل این از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در شان خوارج نیز نقل کرده اند و الله اعلم آیتهم بجل اسود علامت اصحاب این مرد که ذوالخویصره است
مردیست که بیرون خواهد آمد از ایشان که احدی عضدیه مثل شدی للامثلی از دوز بازوی وی مانند پستان زن است و مثل البضعة یا مانند پاره گوشت
تند و صاف بفتح تا و ال حمله و سکون را اصل تدر در روزن تدرج یعنی حرکت میکند و می آید و میرود آن تاروی او و او را ازین جهت ذوالثدی که بید بضم
مثلثه و بفتح و ال و تشدید تخمین و وی رئیس خوارج خواهد بود و میخیزد چون علی خبی فرقه من الناس و بیرون می آیند این مرد و هر که با است به یعنی بر بهترین
گرویی از مردم و اطاعت میکنند ایشان را و مراد به خیر فرقه اینجا علی و اصحاب است رضی الله عنه قال ابو سعید انهم انی ممحذ هذا الحديث من
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو سعید خدری که او ای میدهم من کشیده ام این حدیث را از آنحضرت و انهم ان علی بن ابی طالب
رضی الله عنه قالهم و انما معه و او ای میدهم که امیر المؤمنین علی قال که در این طایفه خوارج را که آنحضرت وصف کرد ایشان را و من با علی بوده ام فامر بملك
الرجل فالتمس و چون فتح کرد گوشت ایشان را علی رضی الله عنه امر که بطلب کردن و جتن این مرد میان کشتگان پس طلب کرده شد فاتی به پس آورده شد او را
نزد علی رضی الله عنه حتی نظرن الیه تا آنکه نظر کردند من بسوی او و یافتم یح او را علی بغت البنی بر وصف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله
نعت و صفی که وصف کرده بود آنحضرت او را فی دوایه و در روایتی بجای اناه ذوالخویصره که در اول حدیث واقع شده است انجین
و اقصیه که اقبل و جل آمد مردی غلام العینین فرورفته چنان در سراسر اصل غور و رفتن آست در زمین فاتی الجبهة بلند و بالا بر آمده پیشانی
و فاتی بالف تنوع عضو معنی ورم آوست کث اللحیه مزدحم و کثیف ریش مشغول الجنتین بلند رخسار با اشراف لبندی و وجه بهر سه حرکت و او را
مخلوق الواس ترشیده و مهر پس این صفات ذوالخویصره است که در زمان آن حضرت بود و ذوالثدی که بر امیر المؤمنین علی جزو گرد
از قوم او است و توهم اتحاد و خطاست فقال پس گفت این مرد باین پیشانی با محمد ان الله ای محمد پرستگار و اطاعت کن خدا را و عدل کن
فقال پس گفت آنحضرت فی طبع الله اذ بعصيته پس گیت که فرمان برداری خواهد کرد خدا را وقتی که من بفرمانی کنم یعنی من از همه مطیع تر و فرمان بردارتر

چیزی نیست

سیاه رنگ

ترم خوارا بمن امراطا عت چیمکینی فی امنق الله علی اهل الارض پس این میگذازند خدا تعالی بر تمامه زمینیان و میفرستد مرا بر خلق تا عدل کنم میان ایشان و لا
 تامنونی و این نیز داند شما را و اعما و نمیکند برین نال و جمل قتل پس در خواست از آن حضرت مروی از صحابه کشتن ویرا که این حرف گفت چنانکه در روایت
 سابق گذشت که گفت عمر که اذن ده مرا که بچشم کردن او را منعه پس باز داشت آنحضرت آن صحابی را از کشتن و می فرمودی پس چون پشت داد و باز
 قال ان من خضعتی هذا فوما گفت آنحضرت از اصل این مرد که و می پدید خواهد شد یفرقن القرآن لایحاجوا من حنا جوهم بمروقن من الاسلام مروی السهم
 من الشریة فضی کبر و دوا و محبه و بد و بهره به معنی اصل مرا و از اصل این در نسب و مذمت است که متولد از وی زیرا که خوارج از نسل او و اولاد ذوالخویره
 فقتلون اهل الاسلام و یدعون اهل الاوثان پس میکشند این قوم خوارج مسلمانان را و میکذارند و ترک میدهند بیت پرستان را و جنگ آنها نمیکند که
 اسم است لکن ادر که هم لاقتلهم قتل عادی فرمود آنحضرت و اند اگر فرضا در یا هم من ایشان را و در زمان من باشند بر اینه می کشم ایشان را هم چو کشتن عادی را کشتن
 عادی را کشتن و سبب ایشانت بالکفر و تعبیر قتل برای شما کلام است و الا عادی کشته نشده اند بلکه بصره قرطاباک شده متفق علیه ۲۶ و عن ابی هریره قال کنت
 ادعوی الی الاسلام و هی مشرکه گفت ابوهریره رضی الله عنه بودم من میخواندم من را و در خود را با سلام و می بردین مشرکان بودند و عقیای و ما پس دعوت
 کردم من را و در خود را روزی فاسمعتنی فی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ما اکره پس شنیدم مادرین مرا یعنی گفت و من شنیدم از وی در شان و امر
 آنحضرت چیزی که ناخوش دارم گفتن و می از ایا ذکر کردن من اکنون آنرا و ظاهر است که مرا و اگر است است در دل با قطع نظر از ذکر فایقت رسول الله پس آدم زد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انابکی و حال آنکه من گریه میکنم بر حال او و زقلت پس گفتم یا رسول الله ادع الله ان یهدیام ابی هریره و عاکر خدا
 را و در خواه از وی که گشت ما یداد را بی هریره را فقال اللهم اهدام ابی هریره پس گفت آنحضرت خداوند هدایت کن ما را بی هریره و رفق و جنت مستبشر
 بدعوت النبی صلی الله علیه و اله و سلم پس بیرون آمدم من از پیش آنحضرت خوشحال بدعا می آنحضرت که کرد هدایت ما درین فلما صرنا الی الباب
 پس سگامی که کشتم و آدمم بر در خانه فاذا هو محجاف پس ناگاه دیدم که در بسته و برهم زده است فسمعت اخی خشف قدمی پس شنیدم مادرین آواز
 پایهای احشف آنجا و شنیدم جبین فقال مکانک پس گفت مادر بجای خود باش و نه در آیا ابا هریره و از تصریح با اسم ابی هریره و ندا می عمت آنجا
 وی و رضا بقبول قول وی معنوم میکرد و و سکوید ابوهریره که سمعت خضضه اللأوشنیدم جنباً سیدن آب را که ما مدین غسل میکرد و خضضه بدو و با و بدو و
 بهمیجه به بنیان آب و سویی غششت گفت و دعای پس عمل کرد مادرین پس دوشید پیرایس خود را و جعلت عن خا دها و ثنابی کرد از سر پوش خود یعنی
 از پس ثنابی غار را نتوانست پوشید و خار کبیر خا و محبه معجزان ففزع الباب پس کشاد مادر در را لث ثالث یا ابا هریره اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله فرجعت الی رسول الله ابوهریره میگردید پس بکشتم و آدمم من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
 انابکی من الفرح و حال آنکه من گریه میکنم از شادی گریه را شام است کبابی از غمی که کبابی از شادی بعضی از خوش طبعان گفته اند گریه شادی از
 است که غم بصورت گریه شده از درون بدر میرود و محمد صلی الله علیه و اله پس ثنا گفت آنحضرت خدا را و شکر کرد و بر اسلام مادرین و قال خیرا و گفت آنحضرت نیک
 یعنی کلامی گفت متضمن نیکی از دعا و بشارت معجزه اینجا ظهور اثر دعای آنحضرت در شان ما را بی هریره فی الحال با وجود آن ابا و امتنع و شدت
 که وی داشت بر این از تصرف آنحضرت بود و روی و کرد و ایند روی دل او را از کفر با سلام باذن الله و او مسلم ۲۷ و عنه قال انکم تقولون اکثر
 ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم گفت ابوهریره بدرستی ثنا میگوید که بیا کرد و ابوهریره روایات حادیث از آنحضرت و الله الموعود
 و لقای خدا محل و عده است مرا و ز قیامت یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم و خجانتی و زبیده خدای تعالی روز قیامت جزای من خواهد داد و و
 حضرت فرموده است من کذب علی محمد الحدیث بعد از آن سبب اکثر خود را بیان میکند و میگوید و ان اخوتی من المهاجرین کان لی شغلهم الصفو
 بالامواق بدرستی برادران من که حاجران بودند باز میداشت ایشان را از ملازمت شریف آنحضرت دست بردست زدن با زار ما کنا میت
 از بیع و شرا که در آن بایع و مشتری و دست بردست یکدیگر میزنند از جهت بودن ایشان اصحاب تجارت و ان اخوتی من الانصاف دکان
 لی شغلهم عمل علی اموالهم و بدرستی برادران من که انصار رند باز میداشت ایشان را کار مال های ایشان مراد با اموال زو د ایل مدینه با غنا و
 و زراعتی امی افتد چنانکه زو د ایل مکه شتران و کوه سفندان و انصار را باب بایتن و زراعت بودند و کنت امراً مسکیناً الی و سلم
 الله صلی الله علیه و اله و سلم و بودم من مروی سکین که پیوسته میبودم و ملازمت میکردم آنحضرت را علی ملاء بطنی بر پر کردن
 شکم خود یعنی فقیری بودم هر چه میرسید همان قدر که شکم پر کرد و و سد جوع کند قیامت میمیدم و و تجارتی و زراعتی نداشتم تا آن شغل
 شوم و از در بار شریف دور افتم و در ملازمت شریف میبودم و احوال و اقوال آن حضرت را میدیدم و می شنیدم و قال النبی صلی الله
 علیه و اله و سلم یوما و کنت آنحضرت روزی لن یبسط احد منکم ثوبه حتی اتقنی مقالته هذ ه هرگز فراخ نکند و نکشاید یکی

از شاهانه خود را آنکه تمام کثرت من خود را که اینست اثبات است بدعائی که کرد آنحضرت بر این است خود بحفظ دغا داشتن و آنچه شنیدند از آنحضرت انما حادیه
 ثم یجعله الی صدره پسر کرده و جامه خود را بسوی سینه خود میسوزد من قال فی شیا البلیس فراموش کن هیچ چیز را از احادیث من که یاد گرفته است
 همیشه یعنی دعای یکنیم هر که جامه خود را فرزند و برکت آن دعا را در آن جامه بسینه خود ختم کند هر چه از احادیث من یاد گرفته است بر گز از یاد وی
 نزود و غیبت من علی ثوب غیرها پس بطور کرم کلیمی را و مره بفتح نون و کسر میم کلیم پشین که دوسی سپاهی و سپیدی باشد حتی قضی
 النبی صلی الله علیه و اله و سلم مقاله تا آنکه تمام کرد آنحضرت مقاله خود را یعنی دعای را که خواند از جملتها الصدی پسر جمع کرد و از بسوی سینه
 خود فوالدی بسته با کفی ماسیت من مقاله ذلک الی بومی هذا پس سوخته بخدائی که فرستاده است او را برستی فراموش نکردم از سخنان که
 حضرت که شنیده بودم تا امروز متفق علیک ۲۸ و عن جریر بن عبد الله قال لی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الا یخنی من ذی الخافه
 کف جریر بن عبد الله بکلی که در عزت و شرف و حسن صورت و سیرت و نصیحت خلقی بکافه بود گفت مرا آنحضرت آیا آسایش منی دبی و خلاص میگردانی تو مرا از ذی
 الخافه و منی شکنی او را و ذل الخافه بفتح خاء معجمه و لام و یضم بر دو نیز آمده و صا و طه نام بتجانه بود که او را کعبه الیله میفقتند از قبیل ختم در وی بی بود نام
 خافه یا خافه نام دخی است که بدرخت می پیچد و شب در آنجا می رود و فلک بلی گفت من بی راحت میدهم و خلاص میگردانم ترا از آن و میگویم ترا از آن
 لا اثبت علی الخیل و بودم من که ثابت و برجای خود منی ماندم بر اسب در سواری و می افتادم از وی فذکر ذلک للنبی پس ذکر کردم آنرا که من اثابت منی
 توانم بود بر اسب بر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فضر بیده علی صدری پس زد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه من برای تقویت
 و تثبیت فوجدت اثیده علی صدری پس یافتن نشان دست شریف آنحضرت را در سینه خود و قال اللهم ثبته و گفت آن حضرت دعا
 کرد مرا خدا و ندان ثابت را و او را محکم و بر جا و بر اسب بلکه در همه کارها حال با و اجعله هادیا مهدیا و بگردان او را راه راست یافته شده قال
 فما وقعت عن فرمی بعد گفت جریر پس نیفتادم من از اسب خود بعد از آن از اینجا معلوم میشود که هر که را آنجناب قوت و دلیری بخشد می برگزیند
 و ناتوان نشدی اللهم از قفا تو مراد دل و ده و دلیری بین رو به خویش خان و شیرینی بین و من یکن رسول الله نصرته ان تلقه الاسد فی اجحام
 و این ضعیف در وقتی که با قاتل که معظم مشرف بودم چون در خدمت حاجی نظر بخشید که از مردان راه و پهلوانان طریقت بوده و میرسد منی
 بر پشت این فقیر میزدند و میفرمودند اللهم ثبته اللهم ثبته امید واری تمام است که بر طریق حق و دین ثابت و راسخ باشد انشاء الله تعالی فانظروا
 فی مائة و خمسين فادسا من احسن پس روان شد جریر بجناب ذی الخافه و شکستن آن در صد و پنجاه سوار از احسن بجای حسین و عتین بر وزن احمر
 نام قابل است و فرقی نام کرده شدند بدان از جهت شدت و صلابت و شجاعت و حاسه یعنی شجاعت است خرقها بالنا و دو کها پس سخت
 جریر ذی الخافه را با تش و شکست از آن متفق علیک ۲۹ و عن انس قال ان رجلا کان یکتب للنبی صلی الله علیه و اله و سلم روایت است
 از انس که مردی بود می نوشت برای آنحضرت و می یا جز آن فادد عن الاسلام و حتی بالمشرکین پس مرتد شد و باز گشت از مسلمانی و باز پیوست به
 مشرکان و این مرد نصرانی بود که مسلمان شده و باز مرتد گشته بر نصرانیت باز رفت فقال للنبی صلی الله علیه و اله و سلم ان الامرض لا تقبله
 بدستی زمین منی پذیرد او را و درون خود میگذارد و فاجری ابو طلحه انه اتی الامرض القامات فیها ان میگوید پس خبر داد مرا ابو طلحه انصاری
 که از مشاییر صحابه و زوج ام انس است که وی مغربی را که مرد آن مرد و دفن کرده شده بود در وی فوجی مبنو ذی نایت ابو طلحه او را بیرون انداخته
 شده و از قبر بدر افتاده فقال ما شان هذا پس گفت و پرسید ابو طلحه چیست حال این مرد که بیرون افتاده است فقالوا دفناه مراد افله قبله
 الا دض پس گفتند که کردیم از چند بار پس قبول نکرد او را زمین و هر بار که دفن می کنیم بیرون می افتد متفق علیک ۳۰ و عن النبی صلی
 الله علیه و اله و سلم و قد وجبت الشمس روایت است از ابی ایوب انصاری که از کبار اصحاب است و آنحضرت را ابتدا بهجرت بمنزل و می نزول کرد
 بود گفت بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه فوافاده بود و آفتاب یعنی غروب کرده فسمع صوتا پس شنید آنحضرت آوازی را فقال یهود تعذب فی قلوبها
 پس گفت آنحضرت این آواز بسبب آنست که یهود عذاب کرده میشوند و قریبای ایشان و این آواز یا عذاب یهود است که از عذاب فریاد میکنند
 یا آواز واقع شدن عذاب یا آواز فرشتگان که عذاب میکنند و اول ظاهر تر است و نز و طهرانی چیز است که دلالت دارد بر آن متفق علیک ۳۱ و عن جابر
 قال قدم النبی صلی الله علیه و اله و سلم من سفر روایت است از جابر رضی الله عنه گفت باز آمد آنحضرت از سفری فلما کان قرب المدینه پس گاهی
 که بود آنحضرت در نزدیکی مدینه حاجت ریج برانگیخت و برخاست با وی سخت مکا دان تذ فی الواکب پس نزدیک بود که در کند سوار را یعنی بیرون
 و پوشیده کرد و انداز نظر و هلاک کند فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم پس گفت پیغمبر خدا بعثت هذه الیجملون منافق
 بر انگیخته شده است این با و از جهت مردن منافقین فقدم المدینه فاذا عظیم من المنافقین قداما پس رسید آنحضرت به مدینه پس نگاه

که نبود در بک
 من خزان
 ختم

نماینده و راه
 راست
 می

کمان تری از منافقان مرده است و بسبب بیجان بچ موت منافق وجود وحشت و کدورت و پریشانی بردن اثر دارد که در حال مردن و زندگانی محل
گفت و محنت اند و دوا مسلم آتین ابو سعید الخدری قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم یرون آدمیم با آنحضرت از آنکه بسوی
مدینه می رفتند با آنکه رسیدیم بعسافان بضم عین و سکون سین مملکتین و بغا موضع است بر دو مرحله از آنکه معظمه فاقم بهالیالی پس اقامت کرد
آنحضرت بعسافان چند شب فقال للناس ملحق ههنا فی شئی پس گفتند مردم نیستیم با ایجاد هیچ کاری و جنگی و این عیالنا خلوف و بدبستی
اهل و عیال با غایب و واپس ماند کاند و خلوف بضم فاجمع خلف یا خالف و اطلاق کرده میشود بر حاضر و غایب و در نهایت گفته خالف می
گویند وقتی که بسافرت غایب شوند مردان و اقامت کنند بزنان ما نامن علیهم امین نیستیم بر عیال که دشمن بر ایشان بتازد و غارت کند
فبلغ ذلك النبی پس رسید این سخن بنمیز را صلی الله علیه و آله و سلم فقال والذي نفسی بیده ما فی المدینة شعب لا تغلب الا علیکم ملک کل
مجرمها پس گفت آنحضرت و سوگند خورم که نیت در مدینه راهی و نه سوراخی مگر کاشته و کشته شده اند بر هر یک و دو فرشته که پاسبانی
و نگهبانی میکنند مدینه را شعب کبیرترین راه میان کوه و نقب بفتح نون و سکون قاف نیز معنی راه در کوه است و لیکن اینجا در راه میان دو
سرای است که کوچای شهر است چنانکه در حدیث آمده که بر انقاب مدینه ملائکه اند که در می آید از طاعون و دجال حتی تقدموا الیهما تا آنکه
قدم آید شما بسوی مدینه و رسید آنجا قول ادخلوا پس گفت آنحضرت کوچ کسید فادخلنا پس کوچ کردیم و اقبلنا الی المدینة و روی آوردیم
بسوی مدینه فالتی میخلف پس سوگند بان کسی که سوگند خورده میشود بوسی و سزاوار است تا آنکه سوگند بوسی خوردند نه بخیر و بی و آن حق جل و علا
ما وضعنا دجالنا حین دخلنا المدینة ننزلهایم ما رختهای خود را بر سخامی که در آدمیم مدینه را حتی اغاد علینا تا آنکه غارت زنده بر ما نبوی علی الله عظیم
بنین مجر و طاعمه مفتوحین نام قبلی است و ما یجهم قبل ذلك شئی و برمی انگیزد ایشانرا پیش از آن هیچ چیزی پس صادق آمد خبر آن حضرت
که خبر داده بود که نگاه میدارند مدینه را پس از شافرش گمان تا وقتی که قدم آید از دوا مسلم ۳۳ و عن انس قال اصاب الناس منة
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابن رسید مردم را خطی در زمان آنحضرت سینه معنی سال است غالب آمده ببال
قط فبینا النبی پس در آنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میخطب فی یوم الجمعة خطبه میخواند در روز جمعه قالم اعرابی ایستاد
باویشنی فقال پس گفت یا رسول الله هلك المال و جماع العیال بلاك شد مال از بلوغ و بوستان و زراعت و دواب از نایافت آب و
کرسه شد عیال از تنگی معاش فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت بر دو دست مبارک خود را
و اعزى فی السماء قزعة و حال آنکه منی بینیم ما در آسمان باره ابر قزح بفتح قاف و نای پارهای ابر تنگ قزح تنگی فوالذی نفسی بیده ما
وضعها حتی ثاب السحاب مثال الجبال پس بخدا سوگند ننهاد آنحضرت دست را تا آنکه بر حسب ابرها مانند کوهها در جامع الاصول ما وضعها
بر دو دست را و این ظاهر تر است ثم لم یزل عن منبره حتی دایم المطر یسقا من عن لجة یتر فز و دنیا داز منبر خود که بروی سیهاده بود آدمیم
باران را که میریخت و فرو می افکند از لجه شریف و بی یعنی متصل فرو آمدن از منبر و بیرون آمدن از مسجد باریان شروع و اصل حد و راز بالا بیاورد
آمدن صد صد و غطای و ماذلک پس باریان داده شدیم تا آنکه دعا کرد آنحضرت و من الغدا و فردای آن روز من بعد الغدا و پس فردا حق الحجة
الاخری تا حجه دیگر و قدام ذلك الاعرابی و غیره فقال و در سیهاده و لجه دیگر آن اعرابی یا مردی دیگر جزوی بر گفت یا رسول الله طم النبأ و غیره
المال ویران شد خانه آب از سرگذشت ماها را فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما یعنی که بایستد باریان فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت
بر دو دست خود را فقال پس گفت آنحضرت اللهم واینا ولا علینا خداوند باریان که در دما و مزارع و منابت و مباران بر ما و حواله بفتح لام است
نه کسر آن و حوال یک معنی است و تشبیه بقصد معنی تعد و فکر است فایثیوالی فاجیه من السحاب الا انضجت پس انشأت منکد
آنحضرت هیچ بسوی از ابر که آنکه کشاده میکشد و در سواتی من السماء بجای من السحاب و صادف للبدینة مثل الجوبة و کشت بالای مدینه مانند کوی یعنی
در همه اطراف و افاق مدینه ابر بود و باریان می بارید ابر مدینه که ابر نبود و جو بفتح جیم و سکون و او و بموده کوی کرد فرائح و در قالموس گفته که جو
سپر و جو بخر و در روایتی بجای مثل الجوبة کالاکلیل آمده و کشت مدینه یعنی فوق مدینه مانند تاج تشبیه کرد و فرج سحاب را بدان و سال الوادی قنایه
شمارا و سیلان کرد و در روان رفت رود مانند کاریز تا یکماه و قنایه باین وجه منصوب است و بر خیز روایت کرده اند باریان وادی و قنایه نام وادی
است بجانب جبل یعنی روان شدن وادی که نام آن قنایه است تا یکماه و این موافق است با آنچه در روایت بخاری آمده و سال الوادی وادی قنایه برین روایت
مفترع است بغیر تنوین و لم یصحی احد من ناصیه الاحداث بالجود و نیا هیچ یکی از هیچ سوی را آنکه خبر داد باریان بیکو وجود بفتح جیم و سکون و باریان کثیرا
بارانی که فوق او بارانی ملیت و فی دوا یذ قال گفت آنحضرت اللهم واینا ولا علینا اللهم علی الاکام خداوند باریان بر پشتها و اکام بیده هر چه جمع میگرفتند

جایی بلند سخت که هنوز سنگ نرفته است و الطراب و بباران بر کوه با طراب کبر خای حجه جمع طرب بر وزن کف کوه فراخ یا کوه خرد و بطون الا و دینه و بباران در دوشنای و دیها و منابت الشجر و در جای رستن در خان قال گفت راوی حدیث که انس است فاقطعت بر قطع کرده شد و کث ده شارب و خربنا غشی الشمس و بیرون آمدیم ما در حالی که راه میریم در آفتاب متفوق علیه ۳۴ و عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا خطب استند الى جنح الظل فکنت جابروا فیکتبه خطبه من خزانة حضرت تکیه میکرد و بنه درخت خرا جذع کبر جیم و سکون ذال حجه من سوادى المسجد رستن های مسجد که در زمان آن حضرت ستونهای مسجد از چوب خراب و و این تکیه کردن آن چوب پیش از ساعتی منبر بود فلما صنع المنبر پس چون سخا می خواست شد منبر فاستوی علیه پس بالا برد آنحضرت بر منبر و خطبه بر منبر خواند صاحب النخلة النبی کان یخطب عندها فیراد ان جنع ثقله کخطبه می خواند آن حضرت نزد وی پیش از نهادن منبر حق کا و انشق تا آنکه قریب شد که دو پاره شود آن نخله از فراق آنحضرت فنزل النبی صلی الله علیه و آله و سلم پر فرود آمد آنحضرت از منبر حق لخد ها تا آنکه گرفت آن نخله را فضمها الیه پس فرام آورد آنحضرت او را بسوی خود و در کنار گرفت فجلت فان ابین الصبی الذی یسکت بشدید کاف پر کشت آن نخله که ناله میکند همچون ناله کردن کودکی که خاموش گردانیده میشود از کرب و زاری و خاموش نمیکرد و در بعضی روایات من حنین الناقه و حنین معنی شوق و میل و مراد اینجا آوازی است دلالت بکنه و بر شوقی بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حق استقرت تا آنکه قرار یافت و آرام گرفت آن نخله قال گفت آنحضرت بکت علی ما کانت تنمیع من الذکر کریمه کرد آن نخله بر فعدن چیزی که می شنید از ذکر دوا و البخاری بدانکه حدیث جذع از جامع از اصحاب از طرق کثیره روایت کرده اند که شک و شبیه و آنجا مجال تنک است و در مواهب لدیه از شیخ علاء الدین بسکی که از اکابر شافعی است نقل کرده که گفته است صحیح نزد من آنست که حدیث حنین جذع متواتر است و حافظ ابن حجر در فتح الباری گفته که حدیث حنین جذع و الشقاق قمری و منقول است بنقل سنن فیض که مفید یقین است نزد کسی که مطلع است بر طرق حدیث و قاضی عیاض در مشارق گفته حدیث حنین جذع مشهور و منتشر است و خبر آن متواتر است تمام اهل صحیح آنرا اخراج کرده اند و حسن بصری چون حدیث میکرد آن میکسیت و میگفت اسی بندگان خدا چوب خشک میکسید و ناله میکنند از شوق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس تمام سنن و اربعه و دیگر شافعی بقای وی و کم از چوب نباشد بیت مسکنی و گویا هم که در آن خاصیتی هست به ز آدمی دان که دراه معرفتی نیست ۳۵ و عن سلمة بن الاکوع ان رجلا اکل عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشماله روايت از سلمة بن الاکوع که مردی خورد و نزد آن حضرت بدست چپ فقال کل بيمينک پس گفت آن حضرت بخور بدست راست خود قال لا استطع کفتم بدست راست خود قال لا استطع کفتم بطريق دعا هرگز نتوانی خورد ما منعه الا الکبو باز نداشت او را از خوردن بدست راست مگر کبر و یقیدی و عجوز نا توانی این قول را و سیت که گفت به جهت دفع و هم کسی که تو هم کند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون دعا کرد بر وی بعد از استقامت با وجود بودن وی صلی الله علیه و آله و سلم رحمته للعالمین قال گفت راوی فها و فها الى منیه پس نتوانست برداشت آنزد دست را بسوی من خود بعد از آن دوا مسلم ۳۶ و عن انس اهل المدينة فرغوا من رواية و انبت از آن که ماکن ن مدینه ترسیدند و فریاد کردند یکبارگی از دزدان و یا دشمنان فركب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فرسا لابی طلحة بطیثا پس چون شنید آنحضرت آواز سرایشان سوار شد پس را که مراد طلحة انصار را بود دست رو دکان یقطف و بود آن اسب که تنک و نزدیک مینا و کام را فلما دجج قال و جانا فوسم هناعجرا پس سخا می که باز گشت آنحضرت گفت یا فیتیم یا انس اسب را دریا و میکسید و قتی که فراخ کام می باشد و سپری نمیکرد و دانی و بی چنگه سپری نمیکرد و دریا و کان بعد از لایچاری و کشت آن اسب بعد از سوری آنحضرت جیشیتی که هم برای نمیتوانست کرد و معارضه نمود با وی و بیج اسی و یجاری بچیم و را بلطف قبول از مجاریات معنی معارضه و مباحات و در اصل معنی با هم رفتن است و در روایتی با یکدیگر بجای حمله و ذال معنی معنی مقابل کرده منی شد از محاذات معنی مقابله و فی دوا یه و در روایتی اینچنین آمده که فاستقی بعدا لک الیوم پس سبوق گردانیده نشد آن اسب بعد از آن روز و بیج اسی بقت نتوانست x کرد بر وی دوا و البخاری ۳۷ و عن جابر قال و فی لابی و علیه دیک گفت جابر بن عبد الله وفات یافت پدر من و حال آنکه بر وی وام بود و حضرت علی غر جاهدان یا حذ و القمی بهیض کردم بر او و خواهم دید که بگیرند چرا که از نخل حاصل شده بود و با طریقه در جبل چیزی که بر پدر من بود از وام فابوا پس با آوردند و قبول نکردند ایشان مگر از جهت قلت آن و عدم وفا بدین فایق النبی پس آمد منبر را صلی الله علیه و آله و سلم فقلت قد علمت ان والیها مشهود یوم حدیثی فتم تحقیق دانسته بود که پدر من شهید شده است روزی حدیثی که بیان میکند و آنکه شهادت وام بیار و فی احسان بک الوفاء و منی دست میدارم که بریند ترا وام خواهم تا بلا خطه آن مساحت کند یا بطور مجرزه و فاکت تردید فقال فی انفسه پس گفت آنحضرت را بر رفیده که علی ناحیه پس خرم من سار هر قسمی از تراب را جانی فعلت فمعوته پر کردم و در منبها ساختم پس خوانم آنحضرت را فلما نظر الیه فی الغرابی تلك الساعة پس سخا می که نگاه کرد بر عزا بسوی آنحضرت گویا که ایشان چنینه شدند بنی بر شیم و ستیدند در مطالب من اغر بضم هزه و سکون معجمه

و بصم را فی الصراح غرابین بجهه سرشیم باسی نفع غیر مقصود بکبر آن مرد و فلادای مایصنعون طاف حول اعظمها بیده مثلث مرات پس بخامی که دید آنحضرت
آنکه میگردانید و از چپیدن و ستیغیدن گشت آنحضرت کرد برکتین آن خرمناسته بار نشست آنحضرت بر آن خرمناست و فرمود که ای صاحبک بر
آنحضرت بخوان برای من یعنی نزد من بایان خود را یعنی و ام خواهان را یا خا ذال یکیل لم حقاً و می الله عی الدی ملثته پس همیشه بود که می پیوسته برای
مرا آنحضرت یعنی امر میکرد و پیوسته تا آنکه گذارد و خداستجالی از پدر من و این و انا ادخلان بودی الله امانه و الدی و لا اجمع الی الخواتی بقرع و من خوشنود
خرند شدم که او را که خداستجالی و ام پدر مرا ازین خرمنا و باز نکرد انهم بسوی خواهر آن خود یک خرا و والد جابر رضی الله عنه دختر آن بسیار گذاشته بود و خواهر آن که میگوید
آنها را را ده می کند یعنی را ضمیم که دین پدر را و او شود و چیزی برای ما باقی نماند فسلم الله الیها دکلها پس سلامت گذاشت خداستجالی خرمنا را همه بجز آن حضرت
صلی الله علیه و اله و سلم صحتی فی نظر الی السید الذی کان علیما النبی و تا آنکه بد رستی من می بسیم بسوی خرمنا که گشته بود بروی خرمنا صلی الله
علیه و اله و سلم کافا لم تنقص قمره واحدة کویا که نقصان نشد یک قمره یا نقصان نکرد یک خرا را و قمره برقع و نصب هر دو وجه است و چون
از آن بید که حضرت بروی گشته بود و از آن کسل کرده داد و از آن ادای دین کرد چیزی نقصان نشد آن باید و دیگر بطرقی اولی سلامت ماندند و او
الجدادی ۳۸ و عنه قال ان ام مالک كانت تهدی للنبی صلی الله علیه و اله و سلم فی علة لها سمننا و هم از جابر روایت است که ام مالک
انصار یک از صحبات است بود که میفرستاد برای آنحضرت و آونمی که مرا و او بود و روغن و عکله بضم عین و تشدید کاف ظرفی که در روی روغن و شکر میزدند
و بر روغن مخصوص تراست فیا نیتها بنوها پس می آمدند ام مالک را پسران وی فیسألون الادم پس میطلبیدند آن خورش را و لیس عند هم شیء و حال آنکه است
نزد ایشان چیزی از آن خورش زیر که آنچه بود از روغن حضرت فرستاده بود ادم بضم همزه و سکون دال و ادم بکسر نون خورش فهدی الی الذی کان
یهدی فیہ للنبی صلی الله علیه و اله و سلم پس قصد میکرد ام مالک بسوی ظرفی که میفرستاد در روی روغن برای آنحضرت و میدید و میبخت و در می
فقد فیہ سمننا پس می یافت در روی روغن فاذال نعیم لما ادم بیتها پس همیشه بود که برپا میداشت آنظرف یا آن سمن برای ام مالک تا خورش غلته او را
یعنی همیشه از آن روغن در خانه ایشان نان خورش میبو و حتی عصر تا آنکه بقیه دام مالک آن ظرف را و چون بقیه دیگر روغن پیدا شد فانتد فانت النبی صلی
الله علیه و اله و سلم پس ادم مالک نزد آنحضرت یعنی قصه را عرض کرد فقال عصفا پس گفت آن حضرت شاید که بقیه روغن تو آنرا حالت مخم گفت
آری بفرمودم قال او تو گیتها ما ذال قائما گفت آنحضرت اگر میدستی تو آنرا بحال خود یعنی افشردی عکله را همیشه میبود و روغن برپا و بحال خود و او را مسلم
۳۹ و عن انس قال قال ابو طلحة لام سلیم روایت از انس گفت گفت ابو طلحة انصاری که شوهر مادر انس است ام سلیم را که مادر انس است لهذا سمن
دسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ضیفا بنحو قن شنیدم من اواز آنحضرت راست اعرف فیہ الجوع مینامم در آنحضرت که سنی را و این ضعیف
اثراست فل عند من شتی پس آیا هست نزد تو چیزی یعنی از طعام فقلت نعم پس گفت ام سلیم آری هست فخرجت اقرها من شعیر پس بیرون آورد
ام سلیم فانی چند از جو که جوخت خدا و لها پسر بیرون آورد ام سلیم سر افکندنی که مرا و او بود و فقلت لکن بعضه پس سجد تا نازا را به بعضی از غار و گوشه را
فردست و فقت بیدی پسر پوشید خارا که در وی نان بود زیر دست من و لا تلتقی ببعضه و دستار ساخت مرا به بعضی غار یعنی سر مرا پوشید و چند
بر نیز مانند دستار بر بست و لا تفت فعل از لوث بمثلته یعنی دستار پیچیدن و انس رضی الله عنه در آن زمان کودکی هشت نه ساله بود که در خدمت آن
حضرت در آمده بود و فادسئلنی الی رسول الله پسر فرستاد مرا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فذهب به بکس برهم من آن نازا جو جود
دسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی المسجد و معه الناس پس یافتم آنحضرت را در مسجد و حال آنکه با وی مردم آمد و گفته اند که مرا و مسجد حاجت
که ساخته شده بود برای نماز و وقوع این در غزوه خندق بود چنانکه در قصه جابر است و اسدا علم فقلت علیهم پس سلام گفتم بر مردم فقال لی دسول
الله بر گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم او سلا ابو طلحة فرستاده است ترا ابو طلحة قلت نعم کفم آری قال بطعام گفت باطعامی
فرستاده است قلت نعم کفم آری فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لمن معه قوموا پس گفت آنحضرت مردم را که بودند با او برخیزید یا جابر
ابو طلحة رویم چون آنحضرت مطلع شد که با آن چند نان است و فرخواست که تنها با او دو سه کس مخصوص بخورد و با عکله معجزه نیز در خاطر پیغمبر و می انداختند
برخواست و نیز صحابه را فرمود که برخیزید فانتظروا پس روان شد آنحضرت با صحابه بسوی خانه ابو طلحة و انطلق الی بیام و انس میگوید مدون شدم من نیز در پیش ایشان
حتی جئت ابا طلحة فخرجته تا آنکه آمدم با طهر را پس جبر کردم او را که آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم با صحابه می آید فقال ابو طلحة بر گفت ابو طلحة یا ام سلیم
قد جاء رسول الله تحقیقی یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بالناس با مردم بیا و لیس عندنا ما نطعمهم و نیت نزد ما چیزی که بخورائیم ایشان را
فقال الله دسوله انم پس گفت ام سلیم خدا و رسول خدا و انما تراست که برای چه آمده است و چیست حکمت در آمدن او گویا خنبد ام سلیم که
آن حضرت را می اطرا و معجزه آمده و بود وی یعنی الله عننا ان عاقلات نساء و بر خصا بعض احوال پیغمبر مطلع و اگر قصه جابر رضی الله عنه

پیش ازین وقوع یافته باشد بمس و فیس بر آن نیز بسته باشد و الله اعلم فانطلق ابو طلحة معنی لقی رسول الله پس روان شد ابو طلحه تا آنکه پیش آمد پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فاقبل رسول الله پس پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و ابو طلحة معه و حال آنکه ابو طلحه بان حضرت گفت فقال رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم هلی یا ام سلیم ما عندک یا شتابی کن و حاضر امی ام سلیم حمیری که پیش توست فانت بذلك الخبیر پس آورد
ام سلیم آن نانها را که داشت فامر به رسول الله پس مرا کرد بان خبر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که شکسته شوند و ریزه کرده شوند آن خبر هفت پس
ریزه کرده شد نان هفت بفتح فافتتحت ثمانية ریزه ریزه کردند بان و جز آن وعصرت ام سلیم عکة فادمته و فشرام سلیم طرف روغن را پس نان خرمن
آز که بیرون آمد از عکة ثم قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فيه ما شاء الله ان يقول بترکفت آنحضرت و دعا کرد در پیغمبری که خواست بود
خدا که بگوید یعنی از دعا می خرد و بکت در روی بدمید فاما لایذن لهشرة بترکفت آنحضرت با ابو طلحه یا کسی دیگر که حاضر بود دستوری ده مرده کس را و بطلب فاذن
لهم پس طلبید مرده کس را فاکلوا حتى شبعا پس خوردند آن ده کس تا آنکه سیر شدند فخرجوا پسر بیرون آمدند فقال لایذن لهشرة ثم لکفت اذن ده
مرده کس را پسر ده کس را بهین دستور ده کس را طلبیدند فاکل القوم کلهم و شبعا پس خوردند قوم همه و سیر شدند و القوم سبعون او ثمانون رجلا ثم فاق
بمقاد کس بود نیا بشتا و کس را میگوید که شاید که سبب در ده و ده کس طلبیدند یکبارگی آن بود که جانشک بود و کاسه که در آن طعام بود زیاده بر ده کس بروی طلقه
نمی توانست بست و بعضی گفته اند که حکمت آن بود که جمع کثیر چون نظر طعام قلیل افکند حرص ایشان را بکل زیاده میکرد و مکان میرند که این طعام سیری بخورند بخشد
حرص و توهم عدم کفایت سبب و ال برکت است و الله اعلم متفق علیه و فی دوایه مسلم انه قال و در روایتی مرسل آمده است که آن حضرت بکفت ایذه
لهشرة اذن کن مرده کس را فدخلوا پس درآمدند و کس فقال کلا و سمو الله پس بکت آنحضرت بخورید و نام برید خدا را فاکلوا پس خوردند حتی فعل ذلك
بثمانین رجلا تا آنکه در آنرا بشتا و مردم فاکل النبی صلی الله علیه واله وسلم و اهل البیت پسر خورد آنحضرت و اهل خانه ابو طلحه و قون سودا و کدو
باقی از طعام پس خورده و فی دوایه للبضادی قال ادخل علی عشرة فکفت در آن بر من ده کس را حتی عداد بعین تا آنکه شمر دجل کس را فاکل النبی
پسر خود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فجلنا انظر هل نقص منها شیء پس شمر من که نظر میکنم آیا کم شد از وی چیزی یعنی دیدم که کم نشد از وی چیزی
و این روایات منافات ندارد و روایت خوردن ششتاد و مر از حقه احتمال آنکه بعد از چهل کس آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم خورده و بعد از آن چهل دیگر خورده
چنانکه میگوید فی دوایه مسلم فخذ ما بقی فجمعه ثم دعا فیه بالبرکة فادکما کان پسر بکت آنحضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد آنرا پسر دعا
کرد در وی سیرکت پس باز کشت چنانکه بود فقال دونکم هذا برکت بکریه بخورید این را و عنه قال و فی النبی صلی الله علیه واله وسلم با ناع
وهو بالزوداء و هم از انس است که گفت آورده شد نزد آن حضرت او ندی و حال آنکه آنحضرت در زور بود و بفتح زای و سکن و او و را مرده و نام
عالمی معروفست بمدرسه نزد بازار فوضع یدیه فی الاناء پس بناد آنحضرت دست مبارک خود را در آن آوند فجل الماء ینبع من بین اصابعه
گشت آب که بیرون می آید از میان انگشتان آنحضرت ینبع مثله الباء الموحدة فوضا القوم پس وضو کردند قوم قال قتادة قلت لانس که کتم
قال ثلثا فکفت قاده کتم مرانش را چند کس بودیشما گفت سیمد کس او ذها فثلث ما ثلثه یکف مقدار سیمد کس شک روایتی است متفق
علیه ا و عن عبد الله بن مسعود قال کان هذا لایان بکة گفت ابن مسعود بودیم ما اصحاب رسول الله که مشیریم آیات را سبب برکت و نور
که حاصل میشد از آن در دلهای ما و انتم تعدوها فحقوینا و شما ای مردم بشمارید آنرا سبب ترسانیدن مرا کافران که منکرند آنرا و مراد آیات بکلیات
قرآنی است که فرد می آید از آسمان یا معجزات که صادر میشدند از آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم و از آن معجزات ظاهر تر و موافق تر است بایاق
حدیث یعنی اگر چه آیات برای تحذیف و انداز برای کافران و منکرانت و لیکن موجب بشارت و برکت در دلهای مومنان که محب و متقنند آنرا و ممکن
است که مراد آن باشد که غرض از نقل معجزات در زمان صحابه بنو دکر تبرک و تمین بذکر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم از جهت عدم وجود مخالفان و
چنانکه در شان ایشان انداز و تحذیف است بخلاف این زمانه که چیزی از شک و الحار را به یافته کاهی مقتضی از نقل آن تحذیف و انداز و رد و الحار نیز واقع
میشود فافهم بعد از آن نقل کرد ابن مسعود رضی الله عنه معجزة از معجزات آنحضرت راضی الله علیه واله وسلم و کفت کنامع و رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم فی سفر فضل الماء بودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب فقال طلبوا فضلة من ماء پس گفت آنحضرت بخوید زیاده انده
از آب را یعنی ظرفی که در وی اندکی از آب باقی مانده باشد بخوابو با ناع فیه ماء قلیل پس در آور و دند ظرفی را که در وی اندکی آبی بود فادخل فی
الاناء پس در آور و آنحضرت دست مبارک خود را در ظرف نهاد قال حی علی الطهور المبادک پسر بکت آنحضرت بیایید و اقبال کنید بستانجبال
نماید آب پاک کننده برکت کرده شد در وی و الهی که من الله و برکت و زیادت از خداست و لقد دایت الماء ینبع من بین اصابع رسول
الله و بر آنرا تحقیق دیدم آب را که بیرون می آید از میان انگشتان پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم لفظ حدیث صحیح است در بر آمدن آب

و معجزات کما
ج

اوست و این ادب دایمی است در اکل طعام که ذکر کرد اینجا بقصد اتمام و تواند که ذکر وی در اینجا برای نفی شره و اضطراب باشد بجهت قلت طعام و وجود برکت و زیادت در آن معجزه یا بجهت آنکه رعایت ادب سبب مزید برکت گردد و الله اعلم قال فاکلوا حتی تشبعوا کفتم انزل من خور و نذا یثان تا آنکه سیر شدند فخرجوا طائفه و دخل طائفه پس بیرون آمدند و گریه و در آمدند و گریه و دیگر حتی اكلوا کلهم تا آنکه خوردند و نه ایشان قال یا انس ادفع کفتم انحضرت مرا ای انس بردار و فرغش پس برداشتم فنادی حی بن ضحاک ان کثام حین دفعش پس در نمی یابم که در اینجا می که نهاده بود بشیر بود یا اینجا می که برداشتم متفق علیه بدانکه ظاهر این حدیث آنست که ولیمه زینب ازین حبس بود که انهم فم شاده بود و مشهور از روایات آنست که ولیمه وی بخبر و لحم بود انش میگوید که ولیمه کرد و بر وی نشاء و سیر کرد و انید فرار کس را بخبر و لحم و شاید که حضور حبس در وقت خبر و لحم اتفاق افتاد کذا فی شرح الشرح و تواند که هر کدام در روی دیگر باشد و الله اعلم ه و عن جابر قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انا علی فاصبح قد اعیی کفتم جابر غرا کردم همراه آنحضرت و حال آنکه سوار بودم من بر شتری که مانده شده بود و فاصبح شتر آب کش را کوفید فلایکاد یسیر پس نزدیک بنود که سیر تواند کرد آن شتر راه رفت فلاحق النبی پس در رسید و دریافت را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال البعیر کفتم انحضرت چه شده است مرشتر ترا که راه میرود قلت قد عی کفتم تحقیق مانده شده است مختلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخرج به پس باز ایاد آنحضرت پس زد و در اند شتر را و در روایتی دیگر آمده است که زید چوبی که دست شریف بود و فدعاه بر و عا کرد آنحضرت آن شتر را به تندی و تیزی و فی ذالین بدی الابل فلما یسیر پس همیشه بود آن شتر که پیش پیش شتران سیر میکرد فقال لی کیف تری بعیرک پس کفتم انحضرت مرا چگونه می بینی شتر خود را قلت بخیر قد صابته و کنت کفتم به بنی و خوبی می بینم تحقیق رسید اورا برکت تو فاقم بعبید و میده کفتم انحضرت پس میفروشی بدست من اورا بوقیه بفتح و او و کسرت فاف و تشدید یا و او قیه بضم همزه و سکون و او تیزی گویند جبل در هم فبعته بر فرو ختم من انرا اعلان فی فقه الجوه الی المدینه بر این شرط و قرار که باشد مرا سوار می وی تا مدینه فقار بفتح فاستخوان است و ازین حدیث معلوم میشود که از شرط بشرطی که مدوی منفعت بایع باشد و شاید که این حدیث منبوح باشد یا این شرط در صلب عقد نباشد بلکه بالتامس جابر یا غایت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد بعد از عقد اگر چه خلاف ظاهر عبارت است و الله اعلم فلما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدینه غدوت علیه بالبعیر پس بر کاه رسید آنحضرت بمدینه با مداکر دم بر آنحضرت بتر یعنی برداشتم را بخدمت تا بسپارم فاعطانی ثمنه پس داد آنحضرت مرا بهای شتر را که بدان با خرید و بود و دوده علی و باز کرد و انید شتر را بر من پس هم بهاد و هم شتر انعام کرد و متفق علیه ۶۶ و عن ابی حمید بنهم فافتح یم الساعی از بنی ساعده است صحابی است که در میان جماعه اصحاب کفتم که من و انترم و حافظ ترمذی بنابر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس بیان کرد و از آنجا که در کتاب الصلوة گذشت قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوه بکوفه کفتم ابو حمید بیرون آمدیم با آن حضرت برای غزوه بکوفه فاقینا وادی القری پس آمدیم ما وادی القری که ضعیف است که میان وی و مدینه سه روز راه است از جانب شام الی حدیقه لامرأة آدمیم بر باغچه که مرزنی را بود فی الصریح حدیقه مرغزار با درخت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخر صوها انداز و کنید میوه و درختان اورا که چه مقدار است اخر صو بضم همزه و را بلفظ امر از خرص بخار مجع و صا و ممل انداز و کردن میوه و درخت و کشت بر زمین فخرجنا ها پس انداز و کردیم ما آن حدیقه را بخیزی که در کتاب آمد و توصیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوه و اذکره و اورا آنحضرت و ده و سق بفتح و او و سکون سین که شصت صاع باشد یا بار شتر عقلا کفتم انحضرت آن زن احصیها ضبط کن و نگاه دار عدد او سق از وقتی که وزن کنی آنرا حتی نفع الیک انشاء الله تا آنکه باز برگردیم ما بوسی تو ازین سفر اگر خوشتر است خدا و انطلقنا حتی قد معنا بکوفه و روان شدیم ما تا آنکه رسیدیم بکوفه را که متوجه بودیم بان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سنهبت علیکم اللیلۃ دیح شدیده پس کفتم انحضرت نزدیک است که بوز در شما امشب با وادی سخت تند فلاقیم فیها احد پس نایتد و بر پا خاند و آن با و چوبی که کاه بچر فلیشد عقاله پس کسی که باشد مرا ورا شتری پس باید که سخت بر بند و پای بند شتر را بخت بیج شدیده پس بوزید با دست تند فقام جمل فملنه الودج پس بایستاد و روی پس برداشت اورا با و حق الفی بجمعی طبع تا انداخت او را بد و که طبعی که جای حاتم طائی در آن دیار بوده طبعی بفتح طاء و کسری می شده و در آخر همزه فاقبلنا حتی قد منا وادی القری سیر روی آوردیم یعنی بمدینه تا آنکه قدم آوردیم وادی القری را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المرأة عن حد یقتلها صکر بلغ ثمرها پس پرسید آنحضرت آن زن را از حدیقه وی که چه رسیده میوه آن فقالت عشرة اوسق پس کفتم آن زن رسیده ده و سق چنانچه آنی حضرت انداز و کرده و فرموده بود متفق علیه ۷۷ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم ستفخون مصرا کفتم ابو ذر غفاری که کفتم انحضرت

بدستی نزدیک است که هیچ کسید مصر ارض یمنی فیها القیراط و صر سینی است که نمید و می شود و روی قیراط یعنی ذکر قیراط بر زبان باز آید این
مصر در معاملات بسیار میرود و از جهت شدن در معامله و قلت و موت و عدم مساحت پس منافی نباشد آنرا مشارکت خیر ایشان از اهل بدو و خضر در قیراط
و از اینجا معلوم میشود که بر زبان اهل کباب یکدیگر خیر خیمس جاری نمرد و قال بعض الحكماء رحم الله عندهم لم یحکم علی لسانه الدانی و القیراط و ایضا محلی و یکریز است که کویستی
و اگر کرده آن در شرح ذکر کرده ایم و قیلف است وزن آن در بلاد و در کلمه عظیم ربع سدرس دینار یعنی یکمیز و از بیت و چهار جزو دینار و در عراق نصف عشر یعنی
یکمیز و از بیت جزو و با وجود آن وصیت حضرت بر غایت حقوق اهل مصر در آنچه متعلق و راجع بملاحظه و نسبت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود
فاذا فتحتموها فاحسنوا الی اهلها و قتی که فتح کنید مصر پس نیکی کنید بسوی اهل مصر بصف و عفو و ستر فان لها ذمة زیرا که بدستی و مصر را یعنی
اهل آنرا ذمه است یعنی حرمت و امانت و جهت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مادر وی ماریه قطیه از قوم ایشانست و در حواء و از ازار حم
است بفتح را و کسر هاء یعنی قربت از جانب با جرم اسمعیل علیه السلام زیرا که وی نیز از اهل ایشان بود و اوقال یا کف ذمة و کسر صاد و سکون هاء و خسر
بود و اهل بیت و مشوی و مصابره و و خسری کردن و پیوستن بدلا و دی و این نیز از جهت ام ابراهیم بن رسول است صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ذکر
کرد آن حضرت از خنای ایشان که وضع کجاست خصوصت میورزند و جک می کنند و فرمود فاذا رایتهم و جلین یختصمان فی موضع لبنة
پس چون ببینید شما و در و را که یکبار در جای کشت و لبنة بفتح لام و کسر با فخرج منها پس بیرون می آید از آن مصر تخصیص خطاب بابی در جهت کمال
شفقت است و احتمال دارد که خف عام باشد و تحقیق و اعتقاد از جانب ایشان قننه های دیگر از قتل عثمان و محمد بن ابی بکر بعد از وی قال کف ابو ذر
فرايت عبد الرحمن بن شمعون حسنة نفقات و اخاه و بیعة یختصمان فی موضع لبنة فخرجت منها کف ابو ذر پس دیدیم این
دو برادر را که خصوصت میکرد و در نهایت پس بیرون آمد از مصر و شرحیل بن یغم بن شمعون بن حنة بفتح ت صحابی است از مهاجرة حبشه معدود در و جوه
قریش و عبد الرحمن و ربیع بن ریحیل اند و عبد الرحمن را روایت است و روایت کرده اند از وی جامع و ربیع نیز صحابی است و واه مسلم ۱۸
و عن حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حذیفه بن الیمان که صاحب سر رسول الله بود و نزد وی علم منافقین بود روایت میکند از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم قال که حضرت فی اصابی و اصحاب من فی رواية قال و در روایتی گفت فی امتی و امت من اثنا عشر منافقا
لا یدخلون الجنة و از منافق اند که در نمی آیند بهشت را و لا یجدون و یجها و راحن بهشت چه باشد که نمی یابند بوی بهشت را حتی یلج
الجل فی سم الخیاط تا آنکه اید شتر در سوراخ سوزن سم نفتح و بضم سوراخ و یا خیط سوزن و این مبالغه و تخیل بحال است چنانکه در قرآن مجید
نیز واقع شده است پوشیدند که اطلاق امت بر منافقان می توان کرد و اما اطلاق صحابی نتوان کرد مگر باعتبار ظاهر و تشریف
سازد صحابه تلفظ کلمه شما و این وجه است اجابت نیز توان خواست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از خواص و مقربان خود بر احوال این
فرقه مشهور اطلاع داده بود و ذکر و شریانی بر حذر باشند و در لیلۃ العقبه در وقت رجوع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوة تبوک که و خداع
ایشان نسبت آنحضرت و داده چنانکه در کتب سیر مذکور است و طیبی نیز از شرح تشنی نقل کرده است ثمانیه منهم نكفهم الذبيلة بهشت کس
از ایشان کفایت میکند با آن میکروند ایشان را زایش عرسلک و بیهضم دل حمله و فتح موحده و سکون تحیه و غلبه که حادث میگردد و در شک آدمی پس می کشد
او را غالباً و در قاموس ربیع طاحون گفته و معنی حادثه و سختی نیز آمده و در حدیث تفسیر کرد آنرا بقول خود سراج من ناریظهم فی الکناهم
چراغی و شعله از آتش که پدید شود در کفای ایشان گویا مراد ورم حار است حق تضمین عد و هم ناکلمی بر آید و پدید میگرد و اثر آن حرارت در سینه
ایشان رواه مسلم و من حدیث سهل بن سعد لاعطین هذه الراية غدا فی باب مناقب علی و حدیث جابو من بعد الثبته فی
باب جامع المناقب نشاء الله تعالی و در مصابح این دو حدیث را در باب مغزات ذکر کرده ۱۶ الفصل الثانی عن ابی موسی قال خرج ابوطالب
الشام روایت از ابی موسی شمری گفت بیرون آمد ابوطالب عم آن حضرت نبوی شام برای تجارت چنانکه عادت اهل مکه بود و بیرون آمد بادی
سفر صلی الله علیه و آله و سلم فی شیاخ من قریش در میان پیران زقریش یعنی چارموی پیر دیگر از قریش همراه بودند آن حضرت در آنوقت ده و از ده ساله بود
فلما اشرعوا علی الوهاب پس بر کار که مطلع شدند بر راهب کرام او بگریه و بفتح موحده و کسر جمله و سکون تحیه و غلبه که حادث میگردد و در شک آدمی پس می کشد
بلو شام هبطوا فرود آمدند و فخلوا و جاحلهم پس کشتا و دند بار های خود را فخرج الیهم الراهب پس بیرون آمد بسوی ایشان ملاقات را بهب و کاف
قبل ذلک میمون بد فلا یخرج الیهم و بودند ایشان پیش ازین بار های دیگر که سفر میکردند میکرد شتد بر راهب پس بیرون آمد بسوی ایشان و منید
ایشان را قال کف ابو موسی هم یخلون و حالهم پس ایشان می کشتا و دند بار های خود را فخرج الیهم الراهب پس گفت که در می آید میان ایشان
راهب حق جاء فاخذ بيد رسول الله تانکه آمد پس گرفت دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت هذا سيدنا محمد

هنا رسول رب العالمين بعثه الله رحمة للعالمين مفرست او را خدا تعالی سبب رحمت و مهربانی برای جهان قال له اشياخ من قريش پس گفتند مراسب رابعی پیران ان قریش ما علك به حیث سبب علم تو بوی و از کجا میدانی تو حال او را فقال لهم اشرفتم من العقبة پس گفت راسب بدستی شما بشما میگوید بالا برآمدید و پیش آمدید ازین راه که میان دو کوه است لم یبق شجر ولا حجر ساجدا باقی نماند هیچ درختی و سنگی مگر آنکه افتاد و سجده کند و لا یسطان الا للبی و سجده نمیکند سکن و درخت کمر برای پیغمبر و اله بخانه النبوة و بدستی من می شناسم او را مهربان است اسفل من غصروف کفنه مثل التفاحه که واقع است پایان تر استخوان شانه وی سبب و در روایات دیگر آمده است که راسب برخواست و آنحضرت را در کنار گرفت و از احوال و صفات شریف وی پرسید از بهیت خواب طعم شراب و جز آن و همه را موافق یافت با آنچه در کتابی بود و شرجع فصنع لهم طعاما پس تبرکت راسب پس ساخت برای ایشان طعاما انا هم بهر کان هونی و عینه الابل پس هنگامی که آورد راسب طعام را بود آنحضرت و چنانچه شتران فقال ادسلوا الیه پس گفت راسب بفرستید بوی وی فاقبل پس دومی آورد و آمد آنحضرت و علیه غمامة تظله و حال آنکه بر آنحضرت ایسی بود که سایه میکرد او را فلما دنا و هم قد سبقوه الی فقی شجرة پس هنگامی که نزدیک شد یافت قوم را که تحقیق پیش کرده بودند او را بوی سایه و درختی نشسته بود سایه فلما جلس مال فقی الشجرة علیه پس هنگامی که نشست حمید سایه آن درخت بر آن حضرت اگر چه سایه ابر بر سر مبارک وی بود اما برای ای ابو امتیاز وی در مجلس سایه نیز برکت و سایه ابر بر سر آن حضرت از معجزات بود ولیکن میگویند وایم نبود بلکه کاه کاه میبودند و احتیاج فقال هفت راسب انظر الی فقی الشجرة مال علیه کاه و کینه بوی سایه دخت که میل کرد بوی فقال نشد که الله بفتح همزه و ضم ثین سوال مثارا و طلب می کنم از شما خدا را این سوال را ای که دلیله کلام کی از شماست قریب وی خبر و دوست و متولی امر وی قالوا ابو طالب گفتند وی ابو طالب است فله منزل ینا شده پس همیشه بود راسب که طلب سوال میکرد ابو طالب را بخدا سو کند بر تو که باز گردانی محمد را بلکه و کاه و دار را از کید دشمنان که بود و نصیحت انداخته ده ابو طالب تا باز گردانند و فرستاد ابو طالب آنحضرت را بلکه آورد و اندک راسب میترسید که میباید او را رام برند و آنها در مقام کشتن وی شوند و تنزدی و کاه آورد و اندک در این سفر سبب کس زروم آنحضرت را صلی الله علیه و اله و سلم نمی جفتند و در دستل وی بودند پس پیش آمد بجهرا و گفت چه چیز آورد و ده است شما را در اینجا گفتند این پیغمبر درین راه بیرون آمدنی است پس هیچ را بی نماند که مردم را بر نهند تا آنکه اگر بیابند بکشند بجهرا گفت خبر دید شما مرا که اگر خواستند باشد خدا مرا که تقدیر کند میتواند هیچ کی از او میان که تغییر دهد آنرا گفتند نمیتواند گفت بیعت کنید با وی و محبت ورزید با وی و بیعت معه ابو بکر بلا لا چون ابو طالب آنحضرت را بجانب مکه بر کرد و اندک فرستاد با آنحضرت ابو بکر بلا و زوجه السراهب من الکعب و الزینب و توشه داد آنحضرت را راسب از کاک و روغن زیت و دوا و التومذی بلکه در حدیثه اندک فرستاد و ابو بکر بلال را پیغمبر آنحضرت بلکه در قضیه چه صورت دارد و حال آنکه بلال بنو مخلقی شده و ابو بکر در آنوقت جسی بود و حذر در آن حضرت بمانند و دو نیم سال و ابو بکر در آن زمان بخیده بود بلال را از پی این حدیث را تضعیف کرده و حافظ ابن حجر در احصایه گفته که حدیث رجال وی ثقا و منکریت در وی مگر این نقطه و توان که در سرج باشد مقطع از حدیث دیگر بطریق و هم از بعضی روایات و جزری گفته است که رجال این حدیث را صحیحین اند و ذکر ابو بکر و بلال غیر محفوظ است و عدد کرده اند از آنکه از و هم و بلال شاید که در آن وقت مودود شده بود و قد بر ۲ و عن علی بن ابی طالب قال كنت مع النبی صلی الله علیه و اله و سلم بمكة ره ایت از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بودم با آن حضرت در مکه و از خجانی بعضی فواحیه را پس بیرون آمیم دهنی نواهی که و نحو و ناحیه بوی نما استقباله جیل لا شجر الا هو یقول پس پیش نیاید آنحضرت را کوهی و درختی مگر آنکه وی میگفت السلام علیک یا رسول الله ظاهر است که علی رضی الله عنه نیز می شنید آنرا و احتمال دارد که علم وی رضی الله عنه باخبار آن حضرت باشد صلی الله علیه و اله و سلم و او را التومذی و التلمی ۳ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم اتی بالبراق لیلة اسری به ملجأ مسرجا و ایتت از انس که با آن حضرت رده شد براق و شب اسرا حکام کرده زین سبته فاستنصب علیه پس تنزی پس کشتی کرد براق بر آن حضرت و زود را منته و سواری نهاد فقال له جبرئیل یحیی ففعل هذا پس گفت مر براق را جبرئیل یا یحیی این میکنی تنزی و سرکشی را فاما کلبک احدا کم علی الله منه پس سراننده است سرکشی کی بزرگتر بخدا از و و ازین عبارت معلوم میشود که برین براق انبیای دیگر هم سوار شدند تا ختم سواری آن بنجام الانبیاء شد و در باب المعراج این سخن مذکور شده است و الله اعلم قال فافض عرقا گفت انس برکت براق و روان شد عرقی دوا و التومذی و قال هذا حدیث غریب و عن یحیی بن یزید قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لما انتمینا الی بیت المقدس گفت بریده گری می گفت پیغمبر خدا که هرگاه رسیدیم ما به بیت المقدس قال جبرئیل یا صبحه اشارت کرد جبرئیل بآنست حرد فخرقها انجس پس درید و پاره کرد و سوراخ کرد و بگشت سنگ را فشد بهر البواق پس براق را بدان برکت و در باب معراج

و بعضی
حکم بطلان
ان کرده
مجموع

ایقین و وضع عم و حزن و بیا که کسی را که قرب و کرامت و درگاه حق باشد اگر غمی و خرنی از دست او برسد صبر کند و الا جبر علی قدر التوب و دواء الداء
 و عن ابن عمر قال کنا مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فی سفر فاقبل اعرابی کنت بن عمر بودیم با آن حضرت در سفری پس پیش ما بود
 نشیج فلما دنا قال له رسول الله صلى الله عليه واله وسلم تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله پس
 بر کمال زد و یک شدن اعرابی گفت مرا و آن حضرت کواهی میدی بود حدیث خدا و رسالت محمد قال ومن يشهد علی ما نقول کف عرابی کواهی میدی
 بر آنچه تو میگوئی یعنی از غیر من آید یا نه قال هذا لیس کف ان حضرت کواهی میدی این درخت و سلمه بفتح سین و لام نوعی از درختان بلند خار دار است فداها
 رسول الله پس خواند درخت را پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم و هو بشا ط الوادی و ان حضرت بکرانه وادی بود و فاقبلت تحت الاغصان پس ریخت
 آورد و درخت در حالی که میگردیدین را خد بفتح خاء همزه و تشدید دال شکافتن زمین را کوید حتی قامت بین یدیده تا آنکه بیتا و اندرخت پیش آنحضرت
 فاستشهد ها ثلثا پس طلب شهادت کرد آن حضرت از آن درخت سه بار فشهدت ثلثا انه کما قال پس کواهی داد آن درخت سه بار که واقع همچنین است که
 گفت آنحضرت از صدق رسالت وی که درختها را بستر بازگشت آن درخت بسوی آن زمین خود یعنی با سخا در رفت که از آنجا آمده بود و شجر جارت له و
 الاشجار ساجده ۱۰ مثنی الیه علی ساق بلقاقدی دواء الداء می و عن ابن عباس قال جاء اعرابی الی رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال بما اعرف
 انک بنی کف ابن عباس را بر اعرابی بسوی آن حضرت گفت بچه دلیل شناسم که تو پیغمبری قال ان دعوت هذا العنق من هذه النخلة تشهد انی رسول
 الله گفت آنحضرت باین دلیل شناس که بخوانم من این خوشه را ازین خرما کواهی دهد که من پیغمبر خدا ام و ان یفتح همزه است و کبریا نیز روایت است یعنی اگر بخوانم و عند
 کبریا عین جمله و سکون ذال همزه و قاف خوشه خرما چنانکه عقود خوشه انکور کذا فی الصراح فدعاها رسول الله پس خواند ان عنق را پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم
 و الله و سلم فحمل بنزل من النخلة پس کشت آن عنق که فرو و آید از درخت خرما حتی سقط الی النبی تا آنکه افتاد بجانب پیغمبر صلى الله عليه واله وسلم
 یعنی کواهی دادیم قال اجمع فاد است حضرت بر کرد و بجای خود پس برکت فاسلم الی اعرابی پس اسلام آورد آن اعرابی دواء الزمذی و صححه ۱۰ و عن ابی هریرة
 قال جاء ذیبالی داعی غنم گفت ابوهریره آمد که یکی بسوی جراند که کوفسدان فخذ منها شاة پس گرفت کرک از آن کوفسدان کوفسدی را فطلبه الی
 حتی اتقوا غنما منه پس چرت کرک را آن چراند تا آنکه کشیده گرفت آن شاة را از زبان آن کرک قال فحصل الذیب علی تل گفت ابوهریره پیش رفت کرک
 بر توده یکی فاقعی پس بنیشت آن کرک بر آن بروضعی که کرک می نشیند که زانرا بر زمین می نهد و پایها را ایستاده میدارد و فی الصراح اعتبار کون نشستن
 سک و استغفر و در آورد دم خود در در میان هر دو پای خود استغفار بمثلش و فادوم در میان پای گرفتن سک و قال قد عدت الی ذوق ذوقی الله
 و کف کرک به تحقیق قصد کردم من یا قصد کردی تو بسوی رفتی که دودر ساند مرا آن رزق را خدای تعالی و عدت بضم تاء و فتح آن بصیغه مکمل و خطاب هر دو
 روایت است خطاب بر اعرابی است اخذته فرائقته منی کرفتم من آن رزق را بیک شیده گرفتمی تو آن رزق را از من فقال الرجل یا الله ان دایت
 کالوم ذیب میگویم پس گفت از دین یعنی را می بخداسو کند ندیدم من اعجب ما نذا عجوبه امرو که کرکی سخن میکند فقال الذیب عجب من هذا رجل فی الخلا
 بین الحنین پس گفت کرک عجب تر ازین حال مردیت در خرماستان میان دو سنگستان یعنی بدین عبارت است از ذات شریف آنحضرت صلى
 الله علیه و آله و سلم عجیب که چما مضی و بما هو کائن بعد که خبر ما میرساند شما را با چکه گذشته است و با چکه شونده است بعد از شما قال گفت ابوهریره
 مکان الرجل یهود یا پس بود مردان قوم یهودی و فجاء الی النبی پس آمد بسوی پیغمبر صلى الله عليه واله وسلم فاخبره و اسلم پس خبر داد آنحضرت
 را و مسلمان شد فصدقه النبی پس صدقش کرد و راست گوید او را پیغمبر صلى الله عليه واله وسلم ثم قال النبی صلى الله عليه واله وسلم
 انها امارات بین یدی الساعه این و امثال این امور نشانه و علامتهاست پیش قیامت فدا و شاکل الرجل ان یخرج تحقیق نزدیک است مرد که
 آید یعنی از خانه فلا برجح حتی یجد ثوبا یغسله و یسوله بما احدث اهله بعده پس باز میگوید و منی آید بخانه تا آنکه خبر میداد او را بر دو نعلین و تازیانه و
 چیزی که اعدا کرده از علی اهل خانه وی عبارت بر آمدن وی دواء فی شرح السنة ۱۰ و عن ابی الجلاء روایت از ابی الجلاء که از تابعین است عن مبرم
 بن جندب که صحابی مشهور است قال کف سمه کنا مع النبی بودیم با پیغمبر صلى الله عليه واله وسلم فتناول من قصعة نوبت بنو
 مبروریم زیک کاسه یعنی در وقت ظهور مبروریم آنحضرت قصه بفتح قاف و سکون صاد کاسه بزرگ من عدو فی اللیل از مادا کاسه ثابت یعنی
 تمام روز بنوم عشره و فی بعد عشه می آید دند و در دو شمشیر ده بیان تناول است قلنا فاکانت تمد کفیمه پس چیز بود که مد کرده میشد
 قصه بدان چیز قال من ای شیئی تعجب گفت از چه چیز تعجب میکنی تو ما کاف تمد الامن ههنا بود که مد کرده میشد کرازیجا و اشا بدیده
 الی السماء و اشارت کرد بدست خود بسوی آسمان یعنی ازین عالم قدرت است و زول برکت زان و این یا قول سمه است و سایل ابو الجلاء و
 قول آنحضرت است و سایل صحابه فاهم دواء النضدی و الداء می ۱۲ و عن عبد الله بن عمر ان النبی صلى الله عليه واله وسلم خرج یوما

یا مدبرم
روزی مانده
امروز
چیز

بدین فی ثلثه عشر روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص که آنحضرت بیرون آمد و فرموده بدرستی که هر کس بیرون آمد
در ستم خیزده بمقتدا و هفت از هاجرین و دویست و سی و شش از انصار قال اللهم اقم حفاة فاجعلهم گفت آنحضرت و دعا کرد خداوند ایشان یعنی
برین پانصد پیش سوار کن ایشان را اللهم اقم عراة فاکمهم خداوند ایشان برین پانصد پیش جابر پیش ایشان را اللهم اقم جاع فاشبعهم خداوند ایشان
که سگانند پیش سیر کردن ایشان را ففخ الله له پس فتح داد خدا تعالی را و افاضت بفرمود و ما منهم رجل الا وقد رجع بجمل او جملین پس باز گشتند
فتح بدو حال آنکه نیت از ایشان هیچ مردی مگر حال آنست که برکت یک شتر و دو شتر و اکتسوا و شبعوا و جابر پوشیدند و سیر شدند بجهت شتران
و جلاب و اطعمه و اموال که غنیمت کردند از شتران و همه دعا های آنحضرت مستجاب شد و ازینجا معلوم میشود که اجابت دعا از قبیل خارق عادت است
پس بر سرعت و خصوصیات رواه ابو داود و ۱۳ و عن ابن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال روایت است از عبد الله بن مسعود
از آنحضرت که گفت انکم منصورون برستی شما یاری داده شده کاینکه از جانب پروردگار و مصیبون و یابندگان اشیاء و اموال او مفتوح گم
و فتح کرده شده و کاینکه شما را یعنی فتح کرده میشود و مرثا را بلا و امصار و این تبارست و خبر دادن صحابه را با آنچه در زمان آینده واقع خواهد شد و این
ذلك منکم فلیتقوا الله پس هر کس را بداند از شما پس باید که تقوی و زهد و پرهیز از عذاب خدا و ایام را بالمعروف و نلیند عن المنکر باید که امر
کنند بشرع و منی کنند خلاف آن یعنی بر طریقه اعتدال رواد و در اثر و بطور اسراف و انتراف نیفتد و این تلحیح اسب بقول حق سبحان الذین ان مکناهم فی الارض اقلوا
الصلوة و اتوا الزکوة و امر بالمعروف و نهوا عن المنکر رواه ابو داود و ۱۴ و عن جابر ان یهودیه من اهل خیر سمعت شاة مصلیه و روایت
از جابر که زنی یهودیه از اهل خیر که نام وی زینب بود زن اسلام من شکم زهر که در کوفه بریان کرده شده را و مصلیه بفتح میم و سکون صا و مصله و کسر لام و نشدید
تحت این زنی یعنی بریان کردن ثم اهدتها لرسول الله پس بفرستاد و از امر پیغمبر خدا را صلوات الله علیه و الله وسلم آورده اند که آن زن رسید که آن
حضرت از کوفه آمد که ام جابی خوشتر دارد و گفتند ذراع پس بزرگی داشت آنرا بچ کرد و در وی هر چه میخواست که در ساعت بکشد و در ذراع و کف بیشتر کرد و پیش آنحضرت
و صحابه که حاضر بودند نهادند و صلوات الله علیه و الله وسلم الذراع فاکل منها پس گرفت ذراع را پس خورد از آن و اکل ده طم من جعلا
معه و خوردند و هر چه از آن حضرت با آن حضرت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلوات الله علیه و الله وسلم ادفعوا ایدیکم بر دارید و دستهای خود را
از شاة و بخورید و اسل الی الیهودیه فدعاها کس فرستاد آنحضرت بوسی آن زن یهودیه پس طلبید و او را فقال سمعت هذه الشاة پس گفت آنحضرت زهر کرد
تو این کو سپند را فقال من لخبوک پس گفت یهودیه که خبر کرد و ذرا قال اخبونی هذه فی یدی گفت آنحضرت خبر داد و این چه دروست من است للذراع
گفت مرد ذراع را یعنی اشارت بنده بذراع کرد و قالت نعم گفت یهودیه زهر کرد و ده ام دین قلان کلن نبی اقلن قضیه گفت اگر هست و یی بنمیزان نمی کند
او را بجهت آنکه زهر تا شیر نمکند موت در دنیا یا بسبب آنکه موت آنحضرت پیش از اتمام دعوت و اکمال دین متوقع نیست و در اقبال اول طبعان آنچه میگویند که
فوت آن حضرت بجا شیر زهری شد که در خیر خورده بود اما این روایت صحیح نیست و در حدیث آمده است که کسی گفت با آنحضرت صلوات الله علیه و الله وسلم که ترا
تا شیر میزند بر سال زهری که داده بودند در خیر فرمود میگرد که آنکه قدر است خوشه خلاست قد بر و ان لم یکن نبیا استرحا منه و اگر نیست و یی بنمیزان
خدا را پس می یابیم و خلاص می شویم از وی فضا عنها رسول الله پس در گذشت آن زن پیغمبر خدا صلوات الله علیه و الله وسلم و لم یبقا بها و سرانجام
او را عذاب نکرد و توفی صحابه الذین اكلوا من الشاة و مردند اصحاب آن حضرت که خوردند از آن شاة و احنجر رسول الله صلوات الله علیه
و الله وسلم علی کاهله و خون کشد آنحضرت بر میان دو کف خود من اجل الذی اکل من الشاة از جبت زهری که عوز داز کوسپند تا ما ده زهرید
رو و تن لطیف وی ازین گفت پاک کرد وجه او هندی بالفن و الشفق حمایت کرد آنحضرت را ابو سندی شاح و کار و هو مولی لبی یا صفة
من الانصار و آن ابو سندی مولی بود بر نبی با صند را بضا و مجله نام قبیل است از انصار رواه ابو داود و الدارمی بد آنکه اهل روایت اختلاف کرده اند
که آنحضرت صلوات الله علیه و الله وسلم عقاب کرد آن یهودیه را و بکشت یا ترک داد و هیچ نکفت پس بیعتی از ابی هریره آورده که اعراض کرد و هیچ نکفت
و از جابر آورده که عقاب نکرد زهری گفته که اسلام آورد پس بکشد و گفت بیعتی که نکشت ترک داده باشند و بعد از آن که بشربن برادر مرد بقصاص می کشند
اما اینجا علما نمیکنند که وجه تخصیص ذکر موت بشر و اقصا من بدان چیست حال آنکه اصحاب دیگر که خوردند و ندانند شاید که بشربن علی الفور مرد پیش از وفات اصحاب
و دیگر پس قصاص گرفته شد بدان واسطه علم او و عن سهل بن الحظلیه بفتح حاء و سکون طار مجله و کسر لام شدید بر تائیه صحابی انصار می است و ارباب
بیعت رضوان است فاضل بود و کوشه کیر از مردم کثیر الصلوة و الذکر و خطبیه نام و از اوست قال انهم سادوا مع رسول الله گفت که ایشان یعنی صحابه
سیر کردند با پیغمبر خدا صلوات الله علیه و الله وسلم یوم محنین روز غزوه خین فاطنوا الی یوم پس دراز کردند و سخت کردند سیر راحتی کان
عشیه تا آنکه بود سیر تا شامگاه فاجاء فادس فقال پس آمد سوار می پس گفت یا رسول الله انی طلعت علی جبل کذا و کذا بدرستی که

لوقه و فتح

با وجود
که دروی
ن

بگویند چنین و چنین و طلعت بفتح لام است در اکثر نسخ و کسری تصحیح کرده اند فاذا انا بهواذن پس نگاه من طبعم بهواذن بفتح با و کسری می که قومی است از عرب یعنی دیدم بهواذن را علی بکرة ایلم که آمد و اند بر شتر پدر خود یعنی همه آمدند و این عبارت مثل است که زده میشود در قومی که بهم بیانیه و بیج یکی مخالف نکند و بکرة شتر جان و اصلش است که قومی از عرب از جای کنده بودند و کوچ کرده و هر کس هر جا که شتری یافته گرفته و سوار شده و آن شتر از آن وی بنود و از پدرش بود و بطنه هم و فم هم دیدم بهواذن را شتران بهودج دار خود و باقی چار و لاهی خود و طعن بضم طاء بهجه و عین طه مخموم و ساکن جمع طعینه زن در سوختن زنی باشد و کاهی بر ابل که بروی هودج است نیز اطلاق کنند لاجنوا الی چنین کرد و آند بسوی چنین فلبسم و سؤل الله پس تبسم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و قال تلك غنیمة المسلمين غذا و گفت آنحضرت آن غنیمت مسلمانان است خدا انشاء الله ثم قال من يحرسنا الليلة پتر گفت آنحضرت کسیت که پاسبانی کند ما را شب قال انس بن ابي مرثد الغنوی مرثد بفتح میم و کون را و فتح مثله و غنوی بنین مجمر و نون مفتوح حین صحابی است حاضر شده فتح که را و حین را انا من پاسبانی میکنم یا رسول الله قال دیک گفت آنحضرت سوار فرمایید پس سوار شد پس را که مرا و را بود فقال استقبل هذا الشعب گفت آنحضرت پیش از این راه را که در کوه است حتی تگون فی اعلا تا آنکه باشی خود جانی بلند آن کوه فلما اصبحنا خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم الی مصله پس پیچامی که صبح کردیم بایرون آمد آنحضرت بسوی جای نماز خود یعنی جایی که برای نماز ساخته بودند و هر کس دو کتین پس گزارد آنحضرت دو رکعت را مراد سنت محمد در شصت اندک است چهلستم فارسیم پس گفت آنحضرت ایما احساس کردید و دیدید شما سوار خود را و در اینجا جواز حکم است بعد از سنت فجر برای حاجت و در کتاب الصلوة گذشت فقال هر چهل پس گفت مردی یا رسول الله صلوات الله علیه و سلم و احساس نکردیم قلوب بالصلوة پس ایما گفت که شنباز فجر و تحقیق معنی توثیب در باب الاذان گذشت فجل رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یصلی یلیق الی الشعب پتر گفت آنحضرت و حال آنکه وی نماز میکند که میگوید بسوی آن شعب و در اینجا جواز التفات است در نماز برای مصلحت و مینه داین از باب تداعیل عبادات است حق اذ قضی الصلوة قال چون تمام کرد آنحضرت نماز را گفت ابشر و افقد جلاء فارسم خوش باشید پس تحقیق آمد سوار شما که پاسبانی میکرد و فجلنا نظرا لخلال الشجر فی الشعب پس شستم که نگاه میکنیم بسوی میان فرجای و غنای در تعب فاذا هو قد جاء پس نگاه آن سوار تحقیق آمد حق و وقف علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلم فقال انی ان طلفت حتی کنت فی اعلی هذا الشعب پس گفت آن سوار بدستی من روان شدم تا آنکه بودم بر جای بلند این شعب حیث امرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم و بود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و سلم فلما اصبحنا طلعت الشعبین کلیهما پس پیچامی که صبح کردیم بر آمدیم این دو شعب را بر روی علم ادا حد پس ندیم هیچ یکی را فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هل نزلت الليلة آیا فردا آمدی تو شب بینی از اسب و قال لا گفت فردا نیامدم و هیچ حال الا مصلیا که در حالی که نماز گذارنده ام و قاضی حاجت یا برآورنده حاجت انسانی را از قبول و طاعت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فلا عليك ان لا قتل بعدا پس نیت پاک بر تو که کنی بعد از امشب هیچ عملی از تو اقل خیرات و جود واجتهد و اگر ترا فضیلتی و ثوابی حاصل شده است که کفایت است در آن و بخشیده شده است گناهایان تو بدان و این مبالغه و تاکید است در تحسین این عمل و بشارت است بمغفرت و بعضی گفته اند که مراد عمل جدا است درین قضیه این ظاهر تر است و الله اعلم و دواء بود او ذاعن ابی هریره قال انبت النبی صلی الله علیه و سلم بمقام گفت ابو هریره آوردم نزد آنحضرت چند خرما را و گفته اند که بیت و یک خرما بود و قلقت پس گفتم من یا رسول الله ادع فیمن بالبرکة دعاک خدا را درین خرما به برکت فضیله پس فراموش کردم که آنحضرت آن خرما را فراموشد و عالی فیمن بالبرکة پتر دعا کرد آنحضرت برای من بدین خرما به برکت قال خذ من فاجعلی فی مزودك گفت آنحضرت بگیر این خرما را پس بگردان آنها را در توشه دان خود فی الصرح مزود کسیر توشه دان کلا اودن ان تاخذ مندم شیئا فادخل فیہ یدک فخذ بهرکاه خواهی که کسری از آن مزود چیزی را یعنی از توشه پس در آوردمی دست خود را پس بگیر آن چیز را و لا تفسده فمشوا و پرانده کنی از او پرانده کردنی فخذ جلت من لک القمنا و کذا من و سق فی سبیل الله پس تحقیق برداشتم من از آن خرما بدین و چنین از سق و در راه خدا و سق شصت پیان یا بار شتری فلما ناکل منه و نظم پس بودیم ما که میخوردیم از آن خرما و میخوردیم و کان لا یفادق قحوی و بود آن مزد که جلد نمی شد بنده را و همیشه و کمر من بود حق کان یوم قتل عثمان تا آنکه شد روزگشتن عثمان رضی الله عنه فانه انقطع پس بدستی آن مزد گزیده شد و کم شد از اینجا معلوم میشود که چون تفرقه و فساد شلج کرد در میان مردم بر طرف میشود و برکت و آورده اند که ابو هریره در آن روز میگفت که مردم را یک غم است و مراد غم غم بر طرف شدن آن ابان و غم غم شستن شدن شیخ عثمان دواء الزمندی ها الفصل الثالث عن ابن عباس قال تشا و دت قریش لیلة بمکة گفت ابن عباس کنشاش کردند مشرکان قریش شبی بمکه فقال بعضهم اذا صبح فاشوة بالوثاق پس گفتند بعضی از ایشان چون صبح کند پس بر جای خوش دارند به بند کردن و ید و النبی میخوانند پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی بعضی از

اوست یعنی شامیته در و نوح خوابید بود اگر کفر از عالم رفیع و الله لا یخلفکم فیها ابدانها سو کند که خلیفه نمی شویم شما را در آن شب و در نمی آیم در و کما
 یل زلما چنانکه شما میگوید ثم قال سیر یا کنت آنحضرت علی انتم مصدق عن شیخی ان یسألکم عنه فقالوا نعم یا ابا القاسم فقال هل جعلکم فی
 هذه الشاه سما آپ گفت آنحضرت آیا گردانیده اید شما درین کو سفند زهر را قالوا نعم گفتند آری گردانیده ایم قال فاحملکم علی ذلك کنت آنحضرت چه
 باعث شد شما را بر آن قالوا وانا انک کاذبا ان فیخرج منک کفند غریسم ما اگر سستی تو دروغ کو آسایش می یابیم ما و خلاص می شویم از تو و ان کنت صادقاً
 لم یضربک و اگر سستی تو راست کو زبان نمی گذر از بر شرح این سخن در فصل ثانی در حدیث جابر کثرت کنون و بد برای این مردگان میتوان گفت که چون زبان نکرد و صدق
 ظاهر شد چرا ایمان نمی آید و راه الهجادی و عن عمرو بن الخطاب بنار مجمل الاضادی که او را ابو زید اسیر کونید را و او را صحبت است و عذرات و گفته اند که
 غر کرده بپاره آن حضرت سیزده غزوه و مسح کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر او و دعا کرد و به حال او و رسید عمر و بعد مال و نبود و در سر و ریش وی که چند
 سوزی سفید قال گفت صلی بنا رسول الله نماز گذار یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یومارودی الفجر نماز با داد و بعد علی المنبر و برآمد بر منبر
 فخطبنا پسر خطبه خواند ما را حتی حضرت الظهور تا آنکه حاضر شد ظهر و درآمد وقت آن فزل فصلی پر فرو و انداز منبر پس گذار و نماز ظهر را ثم بعد المنبر
 فخطبنا پس برآمد بر منبر پسر خطبه خوانی که در ما را حتی حضرت العصر تا آنکه وقت عصر شد ثم فزل فصلی پسر فرو و انداز منبر پس گذار و نماز عصر را ثم بعد
 المنبر حتی غربت الشمس پسر برآمد بر منبر یعنی خطبه خواند تا آنکه فرو رفت آفتاب پس تمام روز خطبه گذشت فاحضرت ابا هاشم الی یوم الفیمة پسر خبر داد ما را
 بچیزی که پیداشونده است از حوادث و وقایع و عجایب و غریب روز قیامت قال فاعلمنا الجفنا گفت عمرو بن الخطاب پس دانایترین بایا و دارنده ترین ما بود
 آن علوم را که آن حضرت بیان کرد و آن خبرها که وی داد و راه مسلم را و عن معن بن یسیر و سکون بن عبد الرحمن بن یحیی بن عبد الله بن مسعود است رضی الله
 عنه ثقه است امام عقیف جامع علوم روایت دارد از پدر خود که عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود است و ابن مسعود را ثبت بود یحیی بن عبد الرحمن کو نیز و از پدر خود
 که قاسم بن عبد الرحمن است و روایت کرده است از وی و ثوری و جزوی قال گفت معن بن یسیر شنیدم پدر خود را قال سالت مسوقاً گفت پرسیدم مسروق را
 که از کبریا تعین است من آذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالجانب لیلته استمعوا الفلان که دانانید آنحضرت را با بدن جن در شب شنیدن جن قرآن را قال
 گفت مسروق حدیثی بود که خبر داد ما پدر تو ای عبد الرحمن یعنی عبد الله بن مسعود انه قال که وی گفت آذنت بهم شجرة دانانید آنحضرت را با بدن جن و حتی
 یعنی درخت خبر داد که با رسول الله بن آمده اند تا ایمان بیاورند و ستماع قرآن میکنند پس آن حضرت بیرون رفت و جنبان را دید قرآن برایشان خواند مسوقاً
 علیه و عن انس قال کنا مع عمر بن مکه و المدینه گفت انس بودیم با عمر بن الخطاب میان که در مدینه فلان الهلال پس دیدیم ماه نو را و گفت
 و جلاحدید البصر و بودم من مردی تیز نظر فرامیته پس دیدم من هلال را و لیس احد بنعم انه داه غیری و حال آنکه نیست هیچ کس که گمان نمید و میگوید که دیده
 آنرا جز من یعنی جز من هیچکس نمیکد که من دیده ام فجلت قول لعمرا تاواه پس گفتم من که میگویم عمر رضی الله عنه را آیا منی بینی و فجلت علی ایاوه پس گشت عمر که منی بیند
 هلال را یعنی من می بینم و هر چند عمر می بیند قال گفت انس بیول عمر می گوید عساده و انا مستلق علی فراشی نزدیک است که بینم هلال را و حال آنکه
 من بر قفا خسپیده ام بر جامه خواب خود یعنی حاجت نیت که الان به بیم و تقب و شقت کشم در دیدن آن بعد از زمانی یا بعد از روزی که روشن شود و با کلاں شود و
 دید بی تقب و درین عدم غرض است در چیزی که ضروری نباشد و عدم صرف وقت در بالا یعنی نه افشای حدیثی عن اهل بدهر پسر شروع کرد و که حدیث میکند ما را از
 قصه کشکان اهل بدر از مشرکان یا شروع کرد انس که حدیث میکند آنچه شنیده بود از عمر از احوال اهل بدر قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یبینه
 مصادع اهل بدهر بالا مس گفت که آنحضرت بود که مینو و اراجا های گشتن و بر زمین افکندن کشکان اهل بدر وی روزی پس از وقوع واقعه کشته شدن مشرکان
 و بیک روز خبر داد که هر کدام ازین اثقیان کاشته خواهد افتاد و يقول هذا مصرع فلان غدا انشاء الله می گفت آنحضرت ایجای افکندن فلان است فردا
 اگر خورسته است خدا و هذا مصرع فلان غدا انشاء الله و این مصرع فلان است اگر خورسته است خدا پس جای افکند هر کدام را جدا
 جدا بقین کرد قال عمر و الذی بعثه بالحق ما انطوا و الحدود التي حدتها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت عمر سو کند با
 خدای که فرستاد است او را بر سستی خطا نکردند و تجاوز نمودند آن مشرکان حد با و جای را که حد کرده بود و تعیین نموده بود آن حضرت قال فجلوا
 فی بعضهم علی بعض گفت عمر پس گردانیده شدند و انداخته شدند آن کشکان در چاهی که در میدان بود و بعضی بر بالای بعضی فاطلق رسول الله پس روان
 شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی اتقی الیهم تا آنکه منتهی و رسید بسوی این کشکان که در چاه انداخته شده بودند فقال پسر گفت آن حضرت یا فلان
 بن فلان و یا فلان بن فلان هل جددت ما وعدک الله و رسول الله و عده کرده بود شما را خدا و رسول خدا حق و
 ثبت خانی قد و جدت ما وعدنی الله حقاً پس بدستی من تحقیق یا فتم چیزی را که وعده کرده بود مرا خدای تعالی حق فقال پسر گفت عمر
 یا رسول الله کیف تکلم اجساد الا و اوح فیها چگونه سخن میگوئی تو بدینا که نیست جانها در آن فقال ما انتم با صبح لما اقول منهم پسر گفت

آنحضرت نسبت شما را میفرماید که میگویم من از ایشان یعنی ایشان را شنوید یا براند با شما در شنیدن یعنی ایشان می شنوند این سخن را که میگویم من غیر اهل بیت علیهم السلام
 ان بود و علی شیشا که ایشان می توانند که در کتب بر من چیزی را جواب گویند در کتاب جواد کلام درین معنی بتفصیل گذشته است فذكر رواه مسلم و عن انيسة
 بنم بنه و فتح لون و سكون مثناة و سبعين جمله بلفظ ذیلین اوقسم تا بعید است و نسبت بوی زید بن ارقم را ابو نسیه گویند و او را ابو سعید نیز گویند و مشهور بهین نسبت
 عن ابیه روایت میکند از پدرش ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل علی زید یهوده من مرض کان به در آمد بر زید بن ارقم در
 حالی که عیادت میکند زید را از بیماری که بود بوی قال گفت آنحضرت لیس عليك من مرضك باس نیت بر تو از بیماری تو باکی و لكن كيف لك اذا
 عرفت بعدی فهمیت و لیکن چگونه است مرا و چه حال باشد ترا وقتی که در از عمر کرد اندیده شوی پس از من پس کور شوی تو و چکار خواهی کرد قال احسب واصبر
 گفت زید چشم داشت ثواب میگویم و صبر می کنم قال گفت آنحضرت اذن ندخل الجنة بغیر حساب اکنون می رانی بهشت را بی حساب قالت گفت
 اینست و در بعضی نسخ قال یعنی گفت را وی فعنی بعد ما مات النبی پس کور شد زید بعد از مردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم رد الله علیه بصر
 پیر باز گردانید خداوند تعالی بر زید بینائی و او را فرمات بعد از ان مرد و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من تقول على
 ما لم اقل فليتبوء مقعده من النار و گفت اسامه بن زید که گفت آنحضرت کسی که دروغ بگوید بر من چیزی را که نگویم پس باید که آواره کند جای نشست خود را
 از آتش و دروغ تقول بفتح مثناة و تشدید او مضموم معنی بدروغ برستن بر کسی و ذلك انه بعث رجلا فكذب عليه و صدوق ان اینست که آنحضرت فرماید
 مردی را پس دروغ ببت بر آنحضرت خدا عا علیه و رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم پس دعا کرد آنحضرت بر آن مرد و فوجد ميتا پس مرده یافته
 شد آن مرد و قد انشق بطنه و حال آنکه تحقیق شکافته شده است شکم وی و لم يقبله الا مرض و نه پذیرفت او را زمین و این نشان دوزخی است و اوها روایت
 گردان بر دو حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة و عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم جاءه رجل لیستطعمه روایت از جابر
 که آنحضرت آمد او را مردی که طلب طعام کرد از آنحضرت فاطعمه شرط من شیء پس خورانید و داد آنحضرت او را نصف و سق جوسا بقا معلوم شد که و سق سکون
 سین شصت پانزده یا بار شتر فزال الرجل یا کل منه و امراته و ضیفهما پس همیشه بود آمدند که میخورد از آن نصف و سق و میخورد زن او و آنکه همان
 ایشان می شد حتی کاله تا آنکه به پیوند آمد از افغنی پس فانی شد آن طعام و تمام شد فاتی النبی پس آمد آن مرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
 صورت حال عرض کرد فقال پس گفت آنحضرت لولم تكله لا تكل منه اگر نمی خوردی تو آنرا هرگز نمیخوردی و دید شما از آن همیشه و لقام لکم و میراث
 می آید و باقی میان آن برای شما رواه مسلم و عن عاصم بن کلیب بنهم كاف و فتح لام و سكون تخانیة ثمة است و از افاضل و عبا و زمان
 خود بود سفیان ثوری و سفیان بن عیینة از وی حدیث دارند و بعضی گویند که حرمی بود و الله اعلم عن ابیه روایت میکند از پدر خود که کلیب است
 و از تابعین عن رجل من الانصار و پدرش روایت میکند از مردی از انصار که نامش معلوم نیست قال گفت آن مرد از انصار خو جوامع و رسول الله
 صلى الله عليه وآله و سلم فی جنازة برون آدمیم ما بهرا آنحضرت از برای نماز جنازه فرات رسول الله پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
 و الله و سلم وهو على الفبر و حال آنکه آنحضرت نشسته است نزد قبر که میکند یوصی الحافر و میت میکند آنحضرت قبرکنده را يقول میگوید و مسح
 من قبل رجلیه فرخ کن قبر را از جانب پایانی میت و اوسع من قبل راسه و فراخ کن از جانب سر وی فلما رجع استقباله داعی امراته
 پس چون برگشت آنحضرت یعنی از دفن میت پیش آمد آنحضرت را دعوت کننده بطعام از جانب زن آن میت فاجاب پس اجابت کرد آنحضرت
 و قبول کرد و دعوت او را و رفت بخانه او و نحن معه و ما با آنحضرت بودیم یعنی ما نیز رفیقیم و طفیلی آنحضرت شدیم یا آنحضرت را با جماعه دعوت
 کرده بود فبجئ بالطعام پس آورده شد طعام فوضع یدیه پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را یعنی برای خوردن طعام ثم وضع القوم یدیه
 نهادند قوم و دستهای خود را فاکلوا پس خوردند طعام با فظنالی رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم یلوك لثمة فی فیه پس نگاه
 کردیم ما جانب آنحضرت که میخواست لقمه را و میکرد و اندازد و درین مبارک خود و فرونی برد و تمقال بهر گشت آنحضرت اجدکم شاه اخذت
 بغیر اذن اهلها می یابم من این گوشت را گوشت کوسفندی که گرفته شده است بی دستوری و بی رضای صاحب کوسفند فادسل المرأة تفو
 پس فرستاد آن زن کسی را نزد آنحضرت در حالی که میگوید یا رسول الله انی و سلنا الی النقیع بمرستی من فرستادم خادم بابوی نقیع بنون
 و هو موضع یباع و نقیع موضع است که فروخته میشود در وی کوسفندان و این نقیع موضع در جانب وادی عقیق است نزدیک به بیت کروه
 از مدینه غیر نقیع بوده که مقبره مدینه آنجاست خطابی گفت که خطا کردیم که او را با خواند و آنرا که با خواندند میگویند که در نقیع در زمان سابق باز آنجا بود
 و الله اعلم البشتری لی شاة تاخریده شود برای من کوسفندی فلم توجد پس یافته نشد کوسفند فادسلنا الی جادلی فداشونی شاة
 ان بوسلها الی بهننا پس فرستادم من کسی را بسوی همسایه که مرا بود که بفرستد آن کوسفند را که خریده است بسوی من به بایان

باب الکرامات

باب الکرامات

این صیت و ارکب است پس اگر کدام معبد صفات و شمایل آنحضرت با فضیلت جبارتی پس گفت ابو معبد و الله این باشد که صاحب قریب که شنیدیم با صفات او را
در که و الله تحقیق قصد داریم که در بایم صحبت او را اگر بدان راه ۱۲ باب الکرامات اهل حق اتفاق دارند بر جواز و قرع کرامت از اولیا و ولی کسی است که
عارف باشد بذات و صفات حق بر قدرت طاقت بشری و موابط باشد بر ایشان طاعت و ترک منیبات غیر منکک در لذات و شهوات و کامل باشد
در تقوی و اتباع بر حسب تفاوت و مراتب آن و دلیل بر وقوع کرامت کتاب و سنت و تواتر اخبار است از صحابه و من بعد هم ثواب از معنوی چنانکه در قدر شریک
میان آن نزد انصاف و ترک غدا و مجال شبه و الحارثیت خصوصاً از بعضی اکابر مثل شیخ طریقت و سادات ایشان مثل غوث الثقلین سیدی الشیخ محمد بن عبد
القادر جیلانی و جز ایشان آنچنان بکثرت رسیده است که لایحد و لایحصی است بعضی از مشایخ اهل زمان ایشان گفته اند که کرامات وی رضی الله عنه
مانند رشته مروارید بود که در پی یکدیگر میآمدند کاهی در وی ظاهر میشدند و کاهی از وی و یکی از اکابر میخواست که در یک مجلس چیزهای متعدّد از آن بخند کند میکرد
و امام عبدالقادر با فسی گفته است که کرامات وی ثابت است بی شبهه و معلوم است با اتفاق زبیده است مانند آن از هیچ یکی از شیوخ افاق و جماعه از
معتبره و آنکه در پی ایشان رفته اند منکر شده اند کرامت را و بعضی گفته اند که صاف در می شود کرامت از وی بقصد و اختیار و اگر صاف در می شود و
اختیار در وی بقصد و بعضی آن رفته که کرامت از جنس معجزه نمی باشد مثل کثیر طعام قلیل بنیما از اصالح و مانند آن و حق جواز و وقوع است بقصد و
اختیار در وی بقصد و از جنس معجزه و غیر معجزه و تمام کلام در اثبات کرامت بدلائل و رفع شبه مخالفان در کتب کلام مذکور است و لا حاجة الی البیان بعد
۳ الفصل الاول عن انسا ان اسید بضم همزه و فتح سین و سکون تخانیة بن حضیر بضم حاء و فتح ضا و مجر و سکون تخانیة و عباد بفتح عین و تشدید و
بن بشر کسر موحده و سکون شین مجر روایت میکند آنکه این دو صحابی جلیل القدر شد تا عند النبی سخن کردند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی حاجه
طعام و کاری که مرین دو کس را بود حتی فذهب من اللیل ساعة تا آنکه رفت از شب ساعتی یعنی پاره فی لیلته شدیدة الظلمة و شب سخت تاریک
شمرخو جان عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنقل بان بترسیر و آمدندان و صحابی از نزد آن حضرت در حالی که بر میگردید و ندوبوی خانه
خود و دید کل واحد منها عین و بدست هر یکی از آن دو عصای بود فاضاع عصاهما احدهما پس روشن شد عصای یکی از آن دو برای هر دو حتی مشایف ضعیفها
تا آنکه رفتند و در روشنی آن عصا حتی اذا افترقت بها الطریق تا آنکه چون جدا شدند هر دو کس راه یعنی بجائی رسیدند که از آن جاخانه هر یک راه جدا میرو
اضاف الاخصام روشن شد برای دیگر نیز عصای بوفشی کل واحد منهما فی ضوء عصاه پس رفت هر یکی از آن دو صحابی در روشنائی عصای خود
حتی بلغ اهله تا آنکه رسید هر یک اهل خانه خود را و اوه البجادی و در روایت بخاری در کتاب الصلوة اینچنین آمده که بیرون آمدندان و صحابی از
نزد آنحضرت در شب تاریک و با ایشان ماند دو چراغ بود که روشن میشدند و چون جدا شدند ماند با هر یکی چراغی جدا تا آنکه آمد هر یک اهل خانه خود را ۲
و عن جابر قال لما حضر احد عافی بی من اللیل گفت جابر هنگامی که حاضر شد غزوه احد و اندر آمد پس از ابتدای شب فقال ما اذانی بضم همزه
الامقولا فی اول من یقتل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پسر من کمان منی بر من خود را که گشته شده در سخت کسی که گشته شود
از یاران آن حضرت درین جبارت ایما می است که اگر ولی بطریق کرامت خبری بدید باید که بطریق ظن و حسابان بدید بخلاف بنی اگر بومی گوید وانی لا اؤک
بعدی اعز علی منک و بدستی من نیکوارم پس از خود از چند تر بر من از تو غیر نفس رسول الله جبر نفس نفیس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وی
از پیغمبر عزیزتر و محبوبتر است و ان علی دینا فاقض و بدستی بر دهن من و امی است پس بگذران و ام ما و قطعه گذاردن و ام در باب عجزات گذشت و اسنخ
بالخواتم خیر او پذیر و صیت مراد در باب خواهران خود که با ایشان نیکی کنی و بود و او را رضی الله عنه نه خاهر فاصبنا پس صبح کردیم کان اول قتیل
پس بود وی نخستین کشته شده در آن غزوه و در فتنه مع آخر فی قبر و کور کردم من او را با صحابی دیگر در یک قبر خاچ حکم آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
و در شدای احد که بعضی را با بعضی در یک قبر دفن کنند چنانکه در باب آن گذشت و آن صحابی دیگر عمر بن الجموح بود که یار والد جابر و شوهر خواهر وی
دواه البخادی ۳ و عن عبدالرحمن بن ابی بکر روایت است از عبدالرحمن که اکبر اولاد بی بکر صدیق است و ما در اوام رومان است که او
عائیه صدیق است اسلام آورد در عام حدیبیه و بود نام او عبدالکعبه بن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را عبدالرحمن نام کرد و قال ان اصحاب
الصفة كانوا انا و اساقه کفت عبدالرحمن که اصحاب صفه بودند و هم فقیر و صفة موضعی بود و ظل از سجد که ایشان شب میگردند در آن و
ایشان از اصناف السلیین میخواندند خانه و اهل و عیال و مال و مال هیچ نداشتند و ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کان عنده طعام
اثین فلیذهب بثالث و بدستی آنحضرت فرمود کسی که باشد نزد وی طعام دو کس پس باید که ببرد سیوم کس را یعنی از اصحاب صفه و من کان
عنده طعام اربعة فلیذهب بنحما و سادس و کسی که باشد نزد او طعام چهار کس پس باید که ببرد پنجم را یا ششم را و کلمه او برای تغییر است و
ایار است بعضی را بیان کردند و بعضی را بقیاس گذاشتند مقصود آنست که هر که را دست رسی است باید که از ایشان کسی را همان کند و ان بابا بکرمه مثله

و بدرستی ابو بکر رضی الله عنه آورده که کس را و انطلق النبی صلی الله علیه و اله وسلم بعشره و برده حضرت ده کس را و ان ابو بکر قشقی عند
النبی صلی الله علیه و اله وسلم و بدرستی ابو بکر طعام شب خورد و زن آن حضرت ثلث حتی صلیت العشاء استیتمنک کرد و ابو بکر زن آن حضرت
تا آنکه گذارده شد نماز عشاء و رجوع پیریکشت ابو بکر بسوی خانه آن حضرت غلبت حتی تعشی النبی بس دینک کرد تا آنکه طعام شب خورد و پیغمبر صلی
الله علیه و اله وسلم این کراست برای گرفتن قصه ز سر و تیر در اول بیان تعشی ابو بکر کرد و رضی الله عنه و در ثانی تعشی پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم
درین میان اهل و عیال ابو بکر صدیق و همانان همه منتظر ایستادند و بعد ما مضی من اللیل ما شاء الله پس آمد ابو بکر خانه بعد از کشتن شب آنقدر
که خدا خواسته بود و قالت له امراته حبسک عن اضيافک گفت مرا ابو بکر از نش چه منع کرد و باز داشت ترا از همانان تو یعنی چرا تا حین که می که همانان
انتظار تو کشیدند قال او ما عشتیتم گفت ابو بکر ای طعام نخورانیده و همانانرا قالت ابواحتی تحبشی گفت امراة ابو بکر اما آورد وند و سر باز زد وند همانان
از خوردن تا آنکه بیائی نو فغضب پس خشم گرفت ابو بکر و قال و گفت والله لا اطعمه ابدا بعد اسو کند که منی خورم این طعام را هرگز نخواهم خورد
ان لا تطعمه پس سو کند خور و امراة ابو بکر که نخورد این طعام را و حلف لا اضياف ان لا يطعموه و سو کند خود وند همانان که نخوردند انرا قال ابو بکر
کان هذا من الشیطان گفت ابو بکر رضی الله عنه سببت این غضب من و سو کند خوردن من از شیطان پس در حال از غضب باز آمد و استغفار
کرد و دعا بالطعام پس طلبید ابو بکر طعام را فاکلوا پس خورد ابو بکر طعام را و خوردند عیال و همانان و بین یا مقید بود بقید که مراد شده
که درین ساعت نمیخورم یا بجهت آن خور و که با وجود همین که آنحضرت فرموده است که هر که سو کند خور و بامر می و به بنید غیر از حین پس باید که بکند
امر را و کفارت دهد ازین خود فجعلوا لا یفعلن لقة الادب من اسفلها اکثر منها پس شستند که بریندا شستند لقمه را مگر آنکه بالامی آمد و زیاده
میشد از زیر آن لقمه بیشتر از آن فقال لامراةه پس گفت ابو بکر مر زن خود را یا اخذت بنی فلان ای خواهر منی فرس بکسر فادسین جمله نام قبیلته
و این زن که نام او ام رومانست از آن قبیل بود ما هذا چیست این بانی شدن طعام قافقرة علیی گفت امراة ابو بکر سو کند بقرة العین من
مراد بدان ابو بکر صدیق را داشته و بعضی گویند آنحضرت را مراد داشته و قرة العین عبارت از شادی و رؤیت محبوب است زیرا که یا از فرات
بعضی بجهت خنک یا از قرفیج یعنی قرار و دیده بدیدن محبوب خنک کرد و در برقرار بود و وجب و راست نکرد اها الآن لا کثر منها قبل ان
بثلث مراد بدرستی آن طعام اکنون بیشتر است از آنچه پیش از آن بوده سه چند فاکلوا و بحثها الی النبی پس خورد وند و فرستاد و انرا
ابو بکر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم فلما کانه اکل منها پس ذکر کرده شد و روایت کرده شده است که آنحضرت خورد و از آن طعام متغی علیه و کرم
و ذکر کرده حدیث عبد الله بن مسعود که در اول و است و کنا نمنع قبیح الطعام فی المجرأت و کتاب المجرأت الفصل الثانی فی عن عایشة قال لما مات
النجاشی بکامی که مرد نجاشی تخفیف جیم و سکون یا و آخر که با دشا و جسته بود و بر دین نصرت بود و آنحضرت ایمان آورد و بهم در جسته مرد و آنحضرت صلی الله علیه و اله
و سلم در مدینه بر جنازه او غایبانه نماز کرد پس عایشه میگوید بکامی که مرد نجاشی کنا فحدثنا انه لا یزال یروی علی قبره نوسر بودیم که بیکدیگر حدیث میکردیم
و میگفتم که بدرستی همیشه بود که دیده میشد بر قبر وی نور ظاهراست که مراد نور محسوس است مثل نور چراغ یا ماه و اقاب و تواند که عبارت باشد از ضیا و بها که می دریاقد و
بالهای خود از زیارت قبر وی مشاهده آن ابتدا علم دوا بود او دود و عنهما قالت لما مراد و اعسل النبی صلی الله علیه و اله وسلم قالوا الاندیری
گفت عایشه بکامی که خواستند صحابین آنحضرت را بعد از موت گفتند بنی دینم که انجود رسول الله یا یا بن کنیم یا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله وسلم
من ثیابه از جاهای آنحضرت و بر کشیم جاها را جز از ریزی که انجود و مو قافا نکند برهنه میکنیم مردی خود را ام تغسله و علیه ثیابه یا بنویم او را و
حال آنکه باشد بر بدن شریفی جاها می وی فلما اختلفوا پس چون حجاب خلاف کردند و گفتند بعضی که برهنه کنیم و جاها را از بدن شریف بر کشیم و بعضی گفتند هم در جا
و می غسل دهیم القی الله علیهم النور و بر کاشت خدا تعالی بر ایشان خواب را و همه را خواب گرفت حتی ما منهم رجل الا و قد فی صدره تا آنکه
بنود ایشان بر مردی مگر آنکه ز خدا و می بر سینه وی بود که میت از خواب که کلیم مکمل سپهر سخن کرد ایشانرا سخن کنند و من فاجحة البیت از گوشه خانه لا بد
من هو در حالی که منی یا بن ایشان که میت این سخنکننده اغسلوا النبی صلی الله علیه و اله وسلم ثیابه بشوید پیغمبر را و حال آنکه را دست جاها می و فقا
فغسلوا علیه قیصه پس ریخته و غسل دادند آن حضرت را و حال آنکه بر او دست پیران می یصبون الماء فوق القیص میخیزند آب را
بالای پیران وید لکونه بالقیص میالیند آنحضرت را به پیران و نقل کرده اند از نودی که مواب است که آن جامه که غسل دادند و می بر کشیدند
انرا نزد تکفین و آنچه روایت کرده اند که کشیدند و در تر کفن گذاشتند ضعیف است صحیح نیست احتجاج بدان و دوا البیهقی فی دلائل النبوة ۲
و عن ابن المنکدر روایت از محمد بن المنکدر که از مشاهیر ائمه تابعین است که بار ایشانست جامع علم و نه و عبادت و صدق و ثقة و
بجا و ناله ان سفینه مولى رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم سفینه که مولى آنحضرت بود و سفینه بجهت آن نام شد و در سفری در خدمت

اصول احادیث

و علیه

اناث و برکت و اموال است که درین حدیث مذکور است و تخصیص آنرا از جهت بودن او صریح و در خفی عادت و این همه کراماتی است که ثابت است از آنرا
 را بدعا می نمود حضرت دعاه المزمذی و قال هذا حسن غریب الفصل الثالث عن عروة بن الزهریر عروه از کبار تابعین است و زبیر و والد او
 عشره مئبره ان سعید بن زید بن عمرو بن فضیل بنضم نون و فتح ف و سکون تخانیه و سعید بن زید نیز از عشره است زوج اخت عمر بن الخطاب رضی
 الله عنه و بود و مستجاب الدعوات پس روایت میکند عروه بن الزبیر که سعید بن زید خاصمه حضرت کرد و او را ادوی بفتح همزه و سکون را و فتح و او
 بنفث او من بفتح همزه و سکون و او ایچین سن و نسخ شکات و در جامع الاصول گفته که درمنی یا بجم که وی صحابه است یا تابعیه الی مردان بن الحکم
 خصوصت کرد و ادوی سعید بن زید را و بر او را پیوستی مروان که حاکم مدینه بود از جانب معاویه و ادعت انه اخذ شیئا من ارضها و دعوی کرد این
 زن که سعید بن زید گرفت و غصب کرد چیزی از زمین او و فقال سعید انا کنت اخذ من ارضها شیئا پس گفت سعید بطریق استبعا و دستغراب من
 میگیرم از زمین او چیز را بعد از آنکه سمعت من و سؤل الله بعد آنچه شنیدم از سعید خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال اما اذا سمعت من
 رسول الله گفت مروان چه چیز شنیده تو از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال سمعت رسول الله گفت سعید بن زید شنیدم غصب
 را صلی الله علیه و آله و سلم يقول میگفت من اخذت من ارض فلان کس که یک دست از زمین کسی بطریق ظلم طوقه طوق کرد و بد
 شود یعنی بداند نه شود آن زمین در کردن وی و در بعضی نسخ طوقه الله طوق کرد اند و را خدا تعالی الی سبع ارضین تاهت زمین فقال له مروان
 لا اسالك بینه بعد هذا پس گفت مروان منی طلبم از تو که او بعد این حدیث یعنی چیزی که دلالت کند بر صدق تو آنچه بر سعید متوجه بود و همین بود
 بینه یا بجای زمین ذکر کرد یا مرا دانست که سوال میکنم بر تو از وی بینه فقال سعید اللهم ان کانت کاذبه فاعصم بصرها پس گفت خداوند اگر است
 از زن و دروغ کو پس کو کردن بنیائی او را و اقامتها فی ارضها و بکش او را درین زمین او که دعوی میکند از او و در روایتی آمده است که و اجعل قبرها
 فی دارها و بگردان قبر او را در سرای وی قاله گفت عروه فاما مات حق فیه بصرها پس مروان زن تا آنکه رفت بنیائی او و بنیامهی تثنی
 فی ارضها و در اتنای آنکه زن میرفت در زمین خود از وقت غی حضرت عثمان تا آنکه او قتل کرد و کوی پس مرد متفق علی که وفی دایه اسلم عین
 محمد بن زید بن عبد الله بن عمر تابعی مدنی صدوق است و ذکر کرده است او را بن جهان در ثقات روایت میکند از جد خود و از ابن عباس و زید
 میکند از وی سپهر او عیش و معرجه بنا به معنی این حدیث آمده است و لفظ عثمان الف است و انه و آله اعمیاء و این آمده است که وی دید آن زن
 کو تلقس الجدر طلب میکرد و دیوارها را در راه رفتن نقول اصابتی دعوه سعید می گفت آن زن رسید مرا دعای سعید بن زید که بگویی من کرده بود
 و انما من علی یزنی الداد التي خاصمه فیها و بدستی از زن گذشت بر جای که در سرای بود که حضرت میکرد و وی سعید بن زید را در آن سرافوقه فیها
 پس آن زن در آن چاه تکانست قبرها پر بر همان چاه و قبر وی یعنی ساخته شد بر کوی قبری فذا ۲ و عن ابن عمر رضی الله عنه بعث حبشاً و روایت
 از ابن عمر که عمر رضی الله عنه فرستاد بجائی لشکر را و امر علیهم بجلالید یعنی سادیه و امر کرد اند برین لشکر مردی را که نام برده میشد او را ساریه بین مملو و را تحت
 ضبنا عمر بن الخطاب صبح پس در اتنای آنکه عمر خطبه میخواند پس گفت که او را نمیکند و میگوید با سادیه الجبل ای ساریه بگیر که را و پناه آ روی یعنی بگردان
 کوه را پس پشت خود و در روایتی الجبل الجبل کر برین امیر المؤمنین عرض را از زمین گفت شد و ساریه در پناه و بود و قد قدم رسول الحبش پس قدوم او و فرستاد
 از لشکر فقال یا امیر المؤمنین لقینا غدونا ملاقات کردند ما و دشمنان ما هزمونا پس شکست دادند ما را فاذا الصالح یصبح پس ناگاه کسند او را
 میکنند و بگوید یا سادیه الجبل فاسندنا ظهورنا الی الجبل پس تکیه دادیم با پشیمای خود و بسوی کوه هزمهم الله پس شکست داد ایشان را خدا تعالی
 و واد البقیة فی دلائل النبوة ۳ و عن بیده بنضم نون و فتح موصده و سکون تخانیه ایچین سن و نسخ شکات و در کتب امار الرجال نبیه است بی تا و بن
 است صواب بن وهب بفتح و او و سکون تابعی است و را در زاده سیمیه بن عثمان حبشی و ابن جهان او را در ثقات ذکر کرده است و بعضی او را ابان
 به گفته اند ان کعبا دخل علی عایشه و روایت میکند که کعب جبار و آمد بر عایشه فذکر کربا رسول الله پس ذکر کرد کعب عایشه و هر که حاضر بود پیغمبر خدا را
 الله علیه و آله و سلم فقال کعب ما من يوم یطلع الا تمل سبعون الفا من الملائکه منیت بر روزی که طلوع میکند و می باید که آنکه فرو می آید
 هزار فرشتگان حتی یقفوا بقبر رسول الله تا آنکه گردا گردی در آیند قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یضربون باجنحتهم و یصلون علی
 و رسول الله میزند باز و پای خود را و در وی فرستند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حقاً اذا مسوعرجوا تا آنکه چون شام میکند بالا
 میروند و هبط مثلهم و در وی آید مانند ایشان یعنی بقا و هزار فرشته دیگر فضعوا مثل ذلک پس میکنند ایشان را تا آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 روزی که گردن قبر شریف و نون باز و پا و در و درستان برکن حضرت حقاً اذا انشقت عنه الامراض خرج فی سبعین الفا من الملائکه تا آنکه چون می گذارند
 حضرت بن معین بر عیث میکرد و آنحضرت و می باید در آن هنگام و هزار فرشته بی فونند در حالی که میبرند آنحضرت را فرشتگان بدرگاه غرت جل جلاله

من میترسم بر شما شرک شدن و کافر گشتن شما را پس از من و لکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافوا فیها ولیکن میترسم بر شما دنیا را که رغبت کنید و میل کنید
 دنیا تا من رغبت کردن نفیس چیزی را نهایی که رغبت کرده میشود و روی منافست رغبت کردن در چیزی بطریق مبادات و معارضه و زاد بعضی و زیاده و کثرت
 بعضی را و این عبارت را که گفتند او پیش کشید میان خود و فلولکوا پس هلاک شوید کما هلاک من کان قبلکم چنانکه هلاک شدند کسانیکه بودند
 پیش از شما متفق علیه ع و عن عایشه قالت ان من نعم الله علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوفی فی بهی گفت عایشه که
 از نعمتهای خدا بر من مخصوص گردانید و آبان است که آنحضرت قبض کرده شد در خانه که آنحضرت پنهان کرد از و اوج مطهره را که نریض می در خانه عایشه کرده
 شود و فی یومی و در روز نوبت من یعنی با وجود آنکه آنحضرت در مدت مرض تا وقت وفات در خانه عایشه بود و روز وفات موافق نوبت عایشه نیز افتاد و بین
 سحر و صبح و قبض کرده شد آنحضرت میان سینه من و گردن من سحر بفتح سین و سکون حاسینه و اصل معنی شش است و نحو و غریش سینه زیرا که آنحضرت
 نگه داشت در آنوقت بر سینه عایشه و ان الله جمع بین دیق و رقیه عند موته و از نعمتهای خدا بر من است که خدای تعالی جمع کرد میان آب و بن من
 و آب بن آن حضرت نزد موت آنحضرت این معنی همیشه نعمت و در وقت موت عظیم است که وقت منتهای برکات است یا بیان واقع میکند که حصول این نعمت
 در آنوقت بود بعد از ان بیان تقریب وجود میکند و میگوید دخل علی در آمد بر من عبد الرحمن بن ابی بکر و وی برادر عایشه بود و بیده السواک و در دست
 سواک بود و انا مسنده رسول الله و من تلمذ پیغمبر خدا بودم صلی الله علیه و آله و سلم فرایته بنظر البکیر پس دیدم من آنحضرت را که نگاه میکند سواک
 عبد الرحمن که سواک در دست داشت یا سبوی سواک و عرف اندیج السواک و شایخ من که آنحضرت دوست میداد که سواک کند فقلت آخذ لك پس
 گفتم من یا بکیر من سواک را برای تو فاشا دبا سده ان نعم پس اشارت کرد آنحضرت بر مبارک خود که آری بکیر فاشا و لثه پس گرفتم سواک را از دست عبد
 الرحمن یعنی دادم با آنحضرت و گرفت و کرد فاشا شد علیه پس سخت آمد سواک بر آن حضرت و قلت لینه لک و گفتم نرم کرد ام سواک را برای تو فاشا دبا
 ان نعم ظننته پس نرم گزایدم فامره پس گذراند آنحضرت سواک را بر دندان و بر دهن و بین دیده دکه و فیها ماء و پیش آنحضرت کوزه بود که در می
 آب بود و کوزه آب خورن فعل بدخل بدیه فی الماء پرگشت آنحضرت که می در آمد و در دست خود را آب فیمسح بجمها و وجهه و يقول پس میاید بر دهن
 دست تر بر روی ب رک خود را و میگوید لا اله الا الله ان اللوث سکاوت بدستی که مروت را سختیاست سکره الموت بفتح سین و سکون کاف شد
 و هم و غشی دست این نیز از سکر است معنی سستی و از اینجا معلوم میشود که سکر آنحضرت کی نوع حرارتی بود عارض بدن شریف که بمسح آب اطفا آن میکردند چنانکه در کتب
 می در آید از شداید که خلائق را می باشد و نسبت بحال شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم این هم عظیم مینمود و از اینجا است قول عایشه که گفت رشک منیرم بر هیچ
 یکی با سانی موت بعد از آنچه دیدم از سستی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فافهم و بالله التوفیق ثم نصب یده بر ایتاده کرد آنحضرت دست شریف
 خود را بفعل القول پس گشت که میگوید فی الرفیق الاعلی یعنی بگردان خداوند اراد در رفیق اعلی یا میخواستیم در آمدن در رفیق اعلی و در وایتی آمده که فرمود اخبرن
 الرفیق الاعلی اختیار کرد رفیق اعلی را حتی قبض و مالت یده تا آنکه قبض کرده شد آنحضرت و میل کرد و پایان افتاد دست شریف وی و در رفیق
 اعلی اقوال است بعضی گفته اند که مراد از وی انبیا رفیق که ساکن اند در اعلی عین در حضرت قدس چنانکه در حدیث دیگر واقعه شده است مع النبیین
 و الصدیقین و حسن و لک رفیقها و رفیق اسم جنس است و واقع میشود بر واحد و کثیر یا مراد اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رفیق
 اعلی حضرت رب العزت است و اطلاق رفیق بر وی تعالی آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق یحب الرفیق فی الامر و مویده این
 اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که خبر نبی آمد و گفت که خدا تعالی شاق است و محیر میکند و اندر ترا در بودن و در دنیا و در آمدن اینجا فرمود آنحضرت
 اختر الرفیق الاعلی و الله اعلم و بعضی رفیق اعلی را نیز بر پشت حمل کرده اند رفیق معنی نرمی کردن و سواداشتن نیز آمده است و مراد رفیق جای رفیق است
 دعاه الجاریه و عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ما من بنی یمرض الا حیین بین الدنیا و الاخره و هم اینجا
 است گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت منیت پیغمبری که بیمار شود مگر آنکه حیزر گردانیده میشود میان دنیا و آخرت یعنی بدست او اختیار میدهند
 که اگر خواهد در دنیا باشد و اگر خواهد با آخرت خرامد و کان فی مشکواه الذی قبض و بود آنحضرت در بیماری خود که قبض کرده شد در وی و در بعضی نسخ
 قبض فیہ اخذ تمهتة شدیده گرفت آنحضرت را سعال سخت و بجم بضم موحده و تشدید حار جهل در شتی آواز و فی الصراح بجم کل و فکی فتمت معنی قبول
 پس شنیدم آنحضرت را که میگوید مع الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین اختیار میکنم صحبت با آن کسان
 که انعام کرده تو بر ایشان که پیغمبران و راست کرداران و راست گفتاران و شهیدان و نیکو کاران اند فعلت انه خیر عایشه میگوید رضی الله عنها
 پس فهمیدم من ازین عبارت که آن حضرت حیزر گردانید و این کلام در جواب تخیر گفت با تخیر شق بیرون رفتن از دنیا متفق علیه ع و عن ابن
 قال لما نقل النبی صلی الله علیه و آله و سلم جعل یقتشاه الكرب گفت انس بهنگامی که کران شد و سخت گشت مرض آنحضرت

این نعمت

در کوزه بفر

در اصل

گشت آنحضرت که میبود و بهیوش میگرداند و او را محنت و شدت مرض فطالت فاطمه و اکوب اباه ^{فطالت} گفت ای زنده و محنت پذیروی چه سختی تو فقال ای
 لیل ای کرب بعد الیوم یس گفت آنحضرت مر فاطمه را نیست بر پدر تو محنت و شدت بعد از مرگ که در دنیا است و چون با خرت سرود آنجا همه سرور و حضور
 فلما مات قالت پس چون گذشت آنحضرت گفت فاطمه در دنیا آنحضرت یا ابتاه ای پدر من آجابه و باد عاه آجابه کرد و رفت پروردگار را که
 بخواند و او پیش سبکاه خود یا ابتاه مرجنه الفردوس ما واه ای پدر من ای کسی بخت برین جای اوست یا ابتاه الی جبرئیل تعاه ای پدر من بسوی جبرئیل
 میرانم خبر او را و میگویم نزد وی و تعزیت میکنم نمی بقیع نون و سکون عینی جز موت کسی رسانیدن فلما دفن قالت فاطمه یا انس پس هنگامی که دفن کرده شد آنحضرت
 گفت فاطمه رضی انس الطابت انفسکم ان تموا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در متون یافته صحیح است و در نسخ شیخ میت التواب با
 خوش شد و خورسند نفسهای شما که بنیازید و بریزید بر پیغمبر خدا خاک را حتی مثله خاک ریختن بر روی کسی دواء الهادی ۲ الفصل الثانی عن انس قال لما قدم
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدينة گفت انس و فیکه قدم آورد آنحضرت مدینه را شادمانی کردند تا مردم تا آنکه لعبت الحبسة بحل بهم تا
 که کردند حبشیدن بر بای خود چنان که عادت ایشان است حباب کبک حار حله جمع حربه بفتح نیزه خرد و دشنه و فی الصراح حربه چوب دستی و تازیانه حراب
 کبر جماعت فرجا لغد و مه از جهت شاد شدن و مقدم آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم دواء ابو داود و فی روایة الدادی و در روایت دارق
 ایچنین آمده است که قال گفت انس ما را بایت یوما خط کان احسن و لا اضوع من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ندیدم من هیچ روزی را برتر که بود نیک تر و نه روشن تر از روزی که در آمد بر پیغمبر خدا در خوشی و شادمانی و بخت و مسرور و لما صلی الله علیه و آله و سلم
 و ما را بایت یوما اقع و لا اظلم من یوم ما فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ندیدم من روزی را زشت تر و تاریک تر از روزی که
 در وی آنحضرت از حیث اندوه و مصیبت و وحشت قلب الا از حیث برکت و کمالت و نورانیت بهترین ایام در روشن اوقات بود و چنانکه فرمود و اجعل
 فی ایام یوم الفاک فیه و فی روایة الترمذی قال و در روایت ترمذی ایچنین آمده که گفت انس لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم المدينة چون در روزیکه در آمد در وی آنحضرت مدینه را احشاء منها کلشی روشن شد از مدینه هر چیزی حتی در دیوار وی فلما کان الیوم الذی مان
 فیه اظلم منها کلشی پس هرگاه که شد روزی که مرد آنحضرت در وی تاریک شد از مدینه هر چیزی و ما فاضنا ایدینا عن التواب و انالقی دفنه حتی انکرنا قلوبنا
 و نفیثنا یم و دستهای خود را از خاک تا آنکه منکر شدیم دلهای خود را و آتشنا و انستیم او را آن میت از کم شدن صفای نورانیت که حاصل بود از مشاهده حضور آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت بقاوت حال حضور و غیبت انقطاع ما و وحی و فقدان نورانیت آن و این معنی را در رساله مرجع البحرین بانی کرده شد بزانی
 ۲ و عن عائشة قالت لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختلفوا فی دفنه گفت عائشه هنگامی که قبض کرده شد روح آنحضرت اختلاف کرد
 صحابه در موضع دفن آنحضرت که در کجا باید دفن کرد و پس بعضی صحابه گفتند که بیکه بیاید دفن کرد و بعضی گفتند مدینه باید دفن کرد و بعضی دیگر گفتند که در
 قدس باید برد که قبور انبیاء آنجا است فقال ابو بکر صمت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا پس گفت ابو بکر رضی الله عنه سیده ام من آنحضرت
 و ین بابسجری آن چیز نیست قال گفت آنحضرت ما قبض الله نبیا الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن فیه قبض نکرده است خدا روح پیچ پیغمبر
 مگر در جایی که دوست میدارد آن پیغمبر را حق تعالی که دفن کرده شود آن پیغمبر را جای مدفون در موضع خراشه دفن کند او را در جایی خواجگاه وی دواء
 الترمذی ۱ الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول و هو صحیح انه لن یقبض
 فیی گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت و حال آنکه وی تندرست بود که مرکز قبض کرده نمیشود روح پیچ پیغمبری حتی پوی مقعد من الجنة تا آنکه بنود شد
 آن پیغمبر را جای نشست او در پشت و یری بقیع یا نیز آمده است یعنی نامی بنید آن پیغمبر جای نشست خود را از پشت نه میجو بعد از آن میجو ساخته میشود آن پیغمبر را
 بدرگاه و بیا و اگر میخواهی هم در دنیا باش و این صورت تخیر است از برای اظهار شرف و عزت انبیا در درگاه و حدیث و الا آنچه حکم است البته شدنی است و ایشان
 نیز همان را اختیار میکنند که باطن حکم است قالت عائشة فیما قول به بغم نون و کسر زای میخیز زول کرده شد آنحضرت یعنی نازل شد بوی ملک الموت و بقوات نیز روایت
 است و در روایتی فلما زلت به نیز آمده یعنی زول کرد منیت یعنی مرکز آنحضرت و داسه علی فحنی و حال آنکه سر آنحضرت بران من بود غشی علیک بهیوشی
 افتاده شد بروی یعنی بهیوش شد شما فاق پیغمبرش آمد فاشخص بصره الی السقف پس بلند گردانید بنیای خود را بجانب سقف خانه که قال پیتر گفت
 اللهم الرفیق الاعلی خداوند اختیار کردم رفیق اعلی را قلت اذن لا یختارنا فکفتم من اکنون که اختیار میکنند آن عالم را اختیار میکنند ما قال گفت عائشه و فها
 انه الحدیث الذی کان یحدثنا به و هو صحیح و شناختم من که این مصدق بانی خبر است که بود آنحضرت که خبر میداد ما در حال صحت فی قوله انه
 له یقبض نبی قطا حق پوی مقعد من الجنة که میجو خبر میداد در قول خود که قبض کرده نمیشود روح پیچ پیغمبری هرگز تا می بیند جای نشست خود را از پشت
 پیتر تخیر گردانیده میشود پس این دیدن بجانب پشت بود و گفتن این سخن اللهم الرفیق الاعلی جواب آن تخیر بود و از اینجا استیناسی بان قول که مراد

برقیق اعلیٰ بشت است میتوان یافت قالت عایشه فكان آخر کلمة تكلم بها النبي صلى الله عليه وآله وسلم قوله گفت عایشه پس بود پس
که تکلم کرد با کلمه آنحضرت این قول بود که اللهم الرفیق الاعلیٰ متفق علیه و عنهما قالت کان رسول الله بو یسبح خدا صلی الله علیه وآله و سلم
متكلم يقول فی مرضه الذی مات فیهِ و هم از عایشه است که گفت بود آنحضرت که میگفت در بیماری خود که فوت کرد در آن بیماری یا عایشه فلان
احد الم طعام الذی اكلت بخیر ای عایشه همیشه بود من که می یافتم در طعامی را که خورده بودم بخیر از کوفته سفیدی که زهر آلوده گرداندا از اگر
چه تاثیر نکرد در هلاک برای ظهور معجزه ولیکن الی از وی باقی بود و گاه گاه ظهور میکرد و هذا اوان وجدت انقطاع البصر من ذلك السم و این وقت
یا فتن من است بریده شدن رک دل مرا از آن زهر و ابر بفتح بنزه و سکون موحده و فتح بارک دل کذا فی الصحاح و دره موس گفته ابر بشت و کیست در
بشت و رک کردن است و چون این متعلق است بدل باین اعتبار آنرا رک دل نیز گویند ظاهر حرکت الی عن سمة قضای آن کرد که اثر آن زهر را در وقت
موت ظاهر کرد و انید از برای حصول مرتبه شهادت چنانکه میگویند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه باثر زهر را مرد که در غار هجرت کزیده بود و راه البخاری
۳ و عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما حضر رسول الله گفت ابن عباس بنحایم که حضور کرده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم یعنی محاضر
شد او را موت مرا دایم مرض است که در آن حضور موت بود و آنرا و زنجبیل بود و وفات روز و شب و واقع شد و فی البیت زجال فیهم عمر بن الخطاب
و در خانه مردان بوده اند که در میان ایشان عمر بود رضی الله عنه قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم هلموا الکتب لکم کتابان تضلوا بهما
بیانید بنویسم برای شما نوشته که هرگز نگذرد نشوید بعد از آن فقال عمر قد غلب علیه الوجع پس گفت عمر تحقیق غالب است بر آنحضرت در و و عندکم القرآن
و نزد شماست قرآن حسبکم کتاب الله پس است شما را کتاب خدا و سنت نیز تابع و قال انت و مفسر دینین اوست گفته اند که آنحضرت خواست که تعیین کند یکی از
صحابه را برای خلافت تا واقع شود نزاع میان ایشان و بعضی گفته اند خواست که بیان کند محامات احکام را به تفصیل و تلخیص تا حاصل شود اتفاق بر خصوص و عمر رضی
الله عنه خواست که تخفیف کند بر آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم نزد سختی در بیماری و دانست وی رضی الله عنه که این حکم و امر از حضرت وی بخیر و واجب نبود بلکه
برای مصلحت ایشان بود اگر بکشد مختار نبود و اگر نکند ایشان دانست و عادت مستمره بود که چون امر میکرد و صحابه را بطریق ایجاب و الزام و ایشان مرا اجتناب میکردند از
آن میکرد است ایشان را برای و صلاح دید ایشان و اگر امری لابد و ضروری میبود میگرداشت ایشان را با ایشان و عمر دانست که شاید امری باشد شاق و سخت بر
صحابه موجب امتحان و فتنه ازین جهت اشارت کرد که ترک آن اولی است و آن حضرت صلی الله علیه وآله و سلم نیز ترک کرد و این مثل است که گذشت در اول کتاب
از فرستادن ابی هریره که بشارت دهد مردم را بر که لا اله الا الله گوید بهشت در آید پس منع کرد او را عمر تا مردم مکتبه نکنند و در عمل سست نشوند و طایفه گفته اند که این
امر از آن حضرت ابتدا بر بنوبلکه سخت بعضی اصحاب از وی صلی الله علیه وآله و سلم طلبیدند که چیزی بنویسد پس اجابت کرد و رغبت ایشان را و چون دید که بعضی راغب
نمیشد چنانچه عمر و هر که موافق وی بود ترک کرد کذا قال القاضي عیاض فی الشفاء و الله اعلم و بهیچ گفته است که سفیان بن علی بن اهل علم نقل کرده است
که آنحضرت میخواست که خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از آن ترک کرد و بجهت اعتماد بر آنچه تقدیر الهی رفته است و اعتماد بر آنکه تجا و زنجبیل و از آن مومنان
چنانکه فرمود یای الله المؤمنون الا بکر چنانکه در فضل ثالث از حدیث بخاری بیاید و ادعای شیعه که مقصود کاتب و وصیت برای علی مرتضی و استخلاف
وی بود و خالی از تناقض نیست چنانکه میگویند که در غایب رخ استخلاف وی رضی الله عنه بضر قطعی ثبوت پیوسته پس دیگر چه احتیاج نوشتن است و تمام این
بحث در باب مناقب علی بیاید و اختلاف اهل البیت و اختصموا پس اختلاف کردند انسانی که در خانه بودند و خصومت و جدال و بکار نمودند و فتنه
من يقول قریب الکتب لکم رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم پس بعضی از ایشان کسی بود که میگفت نزدیک گردانید یعنی اسباب کتاب را که
نبوید برای شما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم و منهم من يقول ما قال عمر و بعضی از ایشان کسی بود که میگفت آنچه گفت عمر فلان الکتب و اللغات و
الاختلاف قال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم قوموا عني پس چون بپا کردند ناله و خروش و اختلاف گفت آنحضرت بخیرید
و دور شوید از من و لفظ بفتح لام و عین مخم مفتوحه و سکون آن نیز طوطا و حله اواز یا اواز مبهم که فهم کوه نشود قال مجتهد الله گفت عید الله که راوی حدیث
است از ابن عباس فكان ابن عباس يقول پس بود ابن عباس که میگفت ان الرزية كل الرزية ما حال بین رسول الله همه مصیبت چیزی است
که در میان آمد میان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم و بین ان یکتب لهم فلان الکتاب و میان آنکه بنویسد ایشان را آن کتاب را اختلاف فهم
و لفظهم از جهت اختلاف ایشان و اواز و خروش ایشان کاشکی اختلاف و لفظ میگرداند تا چیزی می نوشت که سبب هدایت میشد و رزیه بر وزن خطیه
از راه جماعت و فی دواية سليمان بن ابی مسلم الاحول و در روایت سلیمان که یکی از ثقات و ائمه ایشان است و روایت میکند از وی
سفیان بن علی بن این چنین آمده است که قال ابن عباس یوم الخميس و ما یوم الخميس روز پنجشنبه و چه غریب است روز پنجشنبه و
آنچه واقع شده از مصیبت غریب در آن اشارت میکند بآن روز پنجشنبه که قضیه مذکور در وی واقع شده بود بکی بپیر کرد ابن عباس بر یاد آن

روز پنجشنبه یا دیگر حال مرض آنحضرت و وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم حق بل و معه الحصى خدان گریه کرد که زگر و اشک وی سنکریها را که در آنجا افتاده بودند قلمت یا ابن عباس و ما یوم الخبیس گفت من ای ابن عباس حیت روز پنجشنبه و چه حال دار و دو چه واقع شده در وی ظاهر عجارت و کثرت که قائل ابن سلیمان احوال باشد و نه چنین است بلکه قائل ابن سعید بن جبیر است که سلیمان احوال را و سبت از وی و وی را و سبت از ابن عباس چنانکه از بیاق کلام بخاری ظاهر میشود قال کنت ابن عباس استند بوسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حجه سخت شد آنحضرت در وی فقال ایوتنی بکف اکتب لکم کتابا بالی فضلوا بعده ابدای گفت آنحضرت بیارید مرا شانه شتر یا کوفند را بنوسیم برای شما کتابی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وی همیشه گفته اند این عجارت بظاهر در آن ملکی که مراد گشت احکام باشد مفصلا و الله اعلم فتنه دعوا پس نزاع و کشاکش کردند و اختلاف نمودند و لا یبغی عند بنی قریظ و منی باید و منی سرزد و تیغ پیغمبر تاراج و اختلاف ظاهر بیاق کلام در آنست که این کلام ابن عباس است که در میان حدیث ادراج نموده و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت است فافهم فقا لوما شانه احرار پس گفتند بعضی صحابه حیت شان او و چه شده است او را آیا مخطوطه پریشان شد است کلام او سبب مرض و این الحار است بر کسی که میگفت بنوسید یعنی چرا منع میکنید از نوشتن خیال میکنید که مخطوطه شده است کلام ابن عباس اعتقاد آنحضرت او نتوان کرد و بهر چه معنی فحش و هندیان نیز آمده و می آمد و این نیز منتهی است از آن حضرت بگذارید که بنوسید و کلام مجهول بر استفهام الحار است مستقدرا در بعضی روایات حرف استفهام مذکور نباشد مقدراست فافهم استفهموه استفهام کنیز از وی و بهر سبب که چه میفرماید و چه غرض دارد و فذهبوا بودند و نعلیه پس رفتند صحابه و خواستند که باز گردانند کلام را بر وی فقال دعونی ذمرونی بگذارید مرا ببینید مرا این شور و غوغا کردن فاذن افافیه خیر مما ندعونی لکیه پس این حالتی که من در انجم از مراقبه حق و توجه بقای و سبانه تعالی بهتر است از آنچه شما در آن میخوانید مرا بسوی آن از نزاع و خلاف و لفظ فافهم مثلث پس چون در گذشتند ازین گفتگو امر کرد آنحضرت ایشانرا سبه خصلت فقال اخرجوا المشرکین من جوف العرب بیرون آرید مشرکان را از جوف عرب معنی این جزیره عرب در اول کتاب در باب السوسه گذشت است و اخرجوا الوغد و جائزه و سید و انعام کنید بر اهل یمن که از امر او ملوک تر دشمنانید و از آنکه بخند و کشید ایشان را خواه مسلمان باشند یا کافر بنحوی که گفت آنچه هم بماند آنچه من نودم که جائزه میدوم ایشانرا و سکت عن الثالثة و خاموش ماند آنحضرت از خصلت سیدم او و قاطعا فانسیتها یا گفت آنحضرت پس من فراموش کردم گفته اند که سیوم تجیر حبش اسامه است که آن حضرت در تنه اسبابان بود و در ثانی آن بپارشد یا من از قبر پرستی است چنانکه فرمود و کبریه قبر را بعد از من مانند تنی که پرستیده میشود قال سفیان هذا من قول سلیمان گفت سفیان بن عیینة این سخن که سکوت کرد یا گفت که من فراموش کردم قول سلیمان احوال است متفق علیه و عن انس قال قال ابوبکر لعمر بنی الله عنهما بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از انس است که گفت گفت ابوبکر عمر را بعد از وفات آنحضرت انطلق بنا الی ام ایمن برادر ابوسوی ام ایمن بقیع هجره و میم که مولا آنحضرت بود و بوراست از پیش رسیده بود و زوجه زید بن حارثه و والد اسامه بن زید بودند و دهها کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی و دهها تازیات کینم ام ایمن را چنانکه بود آنحضرت که زیارت میکرد ام ایمن را فلما انتهینا الیهما بکثرت پس چون رسیدیم بسوی ام ایمن بکثرت ام ایمن ازین عبارت ظاهر میشود که انس نیز همراه ابوبکر و عمر شد و در بعضی نسخ انتهیا بلفظ تنه غایب یعنی رسید ابوبکر و عمر فقال لا الهما ما یبکیک پس گفتند ابوبکر و عمر چه چیز را باند ترا بچه سبب در گریه آمدی تو اما تعلیم ان ما عند الله خیر لرسول الله آیا نیدانی تو ام ایمن که چیزی که نزد خداست از درجت و ثواب بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال لانی لا ابکی انی لا اعلم ان ما عند الله تعالی خیر لرسول الله گفت ام ایمن که من گریه نمی کنم از جهت این که من میدانم که آنچه نزد خداست بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لکن ابکی ان الوحی قد انقطع من السماء ولیکن میگویم ازین جهت که وحی بر تحقیق منقطع شد نزول وی از آسمان فیهجهما علی البکاء پس انکس و شورانید ام ایمن با این کلام وی ابوبکر و عمر را بر گریه بخیال یکسان میجا بر گشتند ابوبکر و عمر که گریه میکند با ام ایمن رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فیه گفت ابوسعید بیرون آمد بر ما آنحضرت در بیماری خود که مرد در وی و من فی المسجد و حال آنکه ما در مسجد بودیم عاصبا و اسه بخوفه سبه سر مبارک خود را بجا مرعصب بجامه سر بستن و عصابه سر بستن و حرقه پاره جامه زده حتی اهوی نحو المنبر تا آنکه میل کرد و آنحضرت بسوی منبر فاستوی علیه پس برآمد بر منبر و اتبعناه و پیروی کردیم ما آن حضرت را و همراه وی رفتیم تا منبر قال گفت آنحضرت و الذی ففنی بیده انی لا نظری الی الخوض من مقامی هذا سکنه بان خدا که بقای ذات من در دهر قدرت اوست بدرستی من می بینم نبوی عوض از بجای خود که ایستاده ام ثم قال ان عبد اعرضت علیه الدنیا و زمینها بهتر گفت آنحضرت که بنده از بندگان عرض کرده و نموده شد بر وی دنیا و آیش آن فاختار و الاخیر پس برگزید آن بنده آخرت را بر دنیا و در روایات

آمده است که جبرئیل آمد و گفت یا محمد فرمان می شود که اگر خواهی در دنیا باش و خزان دنیا را بتو سپاریم و کوه بار برای تو از طلا و نقره سازیم باش و ثوابی و در جنتی که نزد ما تراست از آن کم کنیم و اگر خواهی نزد ما بیا آنحضرت سرفرو داد و گفت و می گویند که از موالی آن حضرت یکی حاضر بود عرض کرد یا رسول الله چند روز همین جا باش که از دولت تو ما برخورداریم و بیا سائیم آن حضرت نگاه بجانب جبرئیل کرد و فهمید که مقصود چیست و گفت همان خواهیم که آنجا بیایم عرض کرد چون آن حضرت قصه آن بنده را گفت فلم یفطن لها احد غیر ابی بکر پس در نیافت و زیرکی نکرد و مر این کلمه را و فهمید مقصود را جز ابوبکر صدیق یفطن بفتح تحتانیه و سکون فاجز کات ثلثه طافطنت و انا شدن و زیرکی نمودن و فهمیدن مقصود از کلام غیر فلان و فتنه عینه پس روان شد اشک از دو چشم ابی بکر رضی الله عنه فبکی پس گریه کرد و گفت قال بل نقدیک بالاماننا و امهاتنا و اقمینا و اموالنا پس رفت که عاشق صادق جمال محمدی بود بلکه فدای تو می کرد اینم پدران و مادران و جانهای خود را و مالهای خود را یا رسول الله قال گفت راوی نعمه بطیستر فرود آمد آن حضرت از منبر فقام علیه حتی الی شاعره پس نایستاد آن حضرت بر منبر تا روز قیامت و این احسن برآمد آن حضرت بود بر منبر صلی الله علیه و آله و سلم و آه الدادینی و یحیی بن عباس قال لما نزلت گفت ابن عباس هنگامی که فرود آمد سوره اذ جاء نصر الله و الفتح دعا رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه فاطمه زهرا را پیش خود فال بخیث الی نفسی گفت آن حضرت رسانیده شده است بسوی من خبر موت من یعنی این سوره که مخبر است بآمدن نصر و فتح الهی و درآمدن مردم در دین اسلام و امر الهی تعالی من بتسبیح و تحمید و استغفار مشغول است به تمام شدن کار خانه دعوت و توجهاست و سفر آخرت و رجوع به راه عزت فبکث پس گریه کرد و فاطمه رضی الله عنها ثابت شدند این سخن بر فراق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تبکی فانک اقل اهلی لاجنابی گفت آن حضرت بغاطه نغمی زیرا که تو نخستین اهل بیت منی در زنده هستی و در یابنده مرا یعنی تو بعد از من پیش از همه می میری و بمن میرسی و الم فراق را بسیار نغمی منی و آنچنان بود که فاطمه زهرا بعد از آن حضرت بقول صحیح شش ماه رحلت کرد و بقول هشت ماه و بعضی سه ماه و دو ماه نیز گفته اند و بقول هفتاد و نه فصحک پس بغاطه چون خبر و رسیدن بان حضرت رسید خنده کرد و فرآها بکخص اذ واج النبی پس دیدند فاطمه را بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حال و گفته اند که مراد بعضی از واج عایشه است رضی الله عنها چنانکه در بعضی روایات بصریح آمده است ولیکن ظاهر لفظ این حدیث در تعدد است فکلن پس گفتند آن بعضی از واج یا فاطمه را یا ناک بکیت ثم فصحک امی فاطمه و دیدیم ما ترا که اول گریه کردی پس ترخنده کردی این چه بود قال انه قد بعیت الیک نفسه فبکیت گفت فاطمه بدرستی آن حضرت خبر داد مرا که رسانیده شده است بوی خبر موت وی پس گریه کردم فقال لی لا تبکی فانک اقل اهلی لاجنابی فصحک و در بعضی روایات آمده است که فاطمه خبر داد بحقیقت حال و گفت این سریت میان من و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر نمیدهم بان هیچ یکی را بعد از آن خبر داد بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت نیز بوی پوشیده و پنهان گفته بود و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاء فی الفتح و جاء اهل الیمن و فقی که آمدی دادن خدا و فتح کردن که آمدن اهل یمن که ابو موسی اشعری و گروه او باشند رضی الله عنهم مقصود تفسیر قول تعالی است که فرمود و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا و اعلام بلکه مراد بناس اهل یمن اند بعد از آن مرح اهل یمن کرد و فرمود هم ارفی افشده ایشان یعنی اهل یمن نرم و تنگ است دلهای ایشان که نیست از سرعت اجابت و قبول احکام و تاثیر از قوایع تذکر و مواعظ و سلامت از غلظت و قساوت و الايمان بمان و ایمان یمنی است که از یمن آمده انا رست بکمال اهل یمن در ایمان و اطاعت و انقیاد به جنت مبالغه و در مح و غایت و الحکمة بما ینبذ و علم و حکمت که عبارت از معرفت حقایق و شیوا و احوال آنهاست نیز یمنی است و نسبت تمام یمن در و انا رست با آنچه سوال کرد ابو موسی رضی الله عنه از احوال مبدا و معاد و حقایق و معارف ابتدا آفرینش چنانکه در کتاب بدء الخلق گذشت و بعضی گفته اند که نسبت دادن ایمان و حکمت به یمن بحسب آنست که ایمان از که پیدا شده و که از تهامه است و تهامه از یمن است و بعضی گفته اند که این کلام را آن حضرت در تبوک گفته که بجانب شام است و که مدینه از آنجا بجانب یمن است پس مراد مدح که مدینه است پوشیده مانند سیاق حدیث در آن است که این کلام در مرض خود فرموده مگر آنکه گویند راوی این کلام را به تقریب نقل یمن درین حدیث دیگر آورده ذکر کرده و الله اعلم و ابو عبیده گفته که مراد بدان انصارند که در اصل از یمن اند پس نسبت کرده شد ایمان و حکمت بایشان به جنت مبالغه و در مدح و صاحب فتوحات کی حدیث انی لاجد نفس الا یمن من جانب الیمن یا یمنی حاصل کرده که تخفیف و تعزیر آنحضرت از کرب و مصیق معاذ اجل شرک از جانب انصار حاصل شده و الله اعلم و آه العادی و عن عایشه انها قالت و روایت از عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وی گفت یعنی نزد آن حضرت و اداساه یعنی وای در و سر من ظاهر اسرافیه در و می کرد پس می کرد بران بعضی گفته اند که مراد بران است و اشارت کرد بدان نبوت خود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذلک لعلوکان و انا یمنی و تو ای عایشه اگر واقع شود من زنده بزم فاستغفرک و اذ عیالت پس طلب از من گم برای تو و عاکم تر اطفال غایب و انکلیلای مردن و حبیب و کان من کل

بفتح شمله و ضم آن در اصل بمعنی مردن و هلاک شدن و قتلان و له یاء و دست است و مراد اینجا موت است و ذکر مرض نیز یاد نمودت میدهند و این کلمه بعین طور بر زبان جاری
 نرود محنت و مصیبت میروبی آنکه معنی حقین مراد باشد و الله انی لا اهلک تجب مو فی عایشه خطاب بجنبت کرد و بجهت ناز و دنیا زنی که در میان ایشان بود
 گفت بخدا سوگند بدستی من بجان می برم ترا که دوست میداری می خواهی تو مرا فلو کان ذلک پس اگر واقع شود مرگ من فظالت آنچو بموت من
 بعضی از ولحک بر این میگردی در آخر همان روز عروسی کننده بر بعضی از زنان خانگی انصراح عرض اعراض نشانی کردی و جماع کردن در روایت و حدیث
 از اعراض است و از تفریس نیز آمده بعین معنی یا بمعنی در آخر شب فرود آمدن مقصود است که مرا فراموش می کنی و بدیدگان می پردازی و در مردنم این ناله نه
 از رفتن جانست و از یار جدا می شوم این ناله از آنست و فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم بل انا و اربابنا بکذا رای عایشه ذکر و سر خود را و یاد
 کردن مرگ خود را و مشغول باش بدر و سر من و ذکر موت من که من از عالم می روم و تو بعد از من بسیار زنده خواهی بود و این معنی را آنحضرت بوحی دانست بعد از آن تقریب
 ذکر موت خود را و از خلافت ابو بکر صدیق نقل کرد که واقع شد فی است و درین خوش کردن دل عایشه و بشارت دادن او را باین دولت و نعمت نیز نیست فرمود
 و لقد هممت و اوددت شک راوی است ان ارسل الی ابی بکر و ابند و هر آینه تحقیق قصد کردم و خواستم که بفرستم کسی را بسوی ابی بکر و سپردی
 بدان عبد الرحمن است که پسر شیدا ابو بکر و شفیق عایشه بود و احمد و وصیت کنم ابو بکر را بخلافت و ولی عهد خود گردانم او را ان یقول افعالیون و بعضی
 الممنون از رحمت ترس و گراستند این که بگویند کونید کان که ما سرا و از ترسیم بخلافت یا از زو کنند از زو کنند کان کاشکی فخلیفه باشیم ثم قلت یا ابی الله پسر
 گفت من بادل خود را دار و خدا تعالی از خلافت غیر ابی بکر و بدفع المومنون و دور می کند مسلمانان از او بدفع الله و ابی المومنون یا برعکس عبارت مذکور
 فرمود پس ازین جبت نه طلبیدم و وصیت کردم و دستم که خلافتان واقع شد فی نیست و در واقع هم چنان شد که آن حضرت خبر داد و واه البخاری
 و این حدیث اول دلیل است بر خلافت ابی بکر بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عنما قالت رجیع الی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ذات یوم من جنازه من البقیع گفت عایشه رضی الله عنها باز برگشت بسوی من آنحضرت روزی دفن جنازه از بقیع که مقبره مدینه است و بعد از آن
 و انا اجد صد عا پس یافت مرا آنحضرت و حال آنکه من می یابم در و سر را و انا اقول من میگویم و او اساه قال گفت آن حضرت بل انا یا عایشه بلکه من
 میگویم ای عایشه و اربابنا قال و ما ضلک لومنت قبلی ففسلنت و کفنتک و صلیت علیک و دفنتک گفت آنحضرت و چه زیان می کند ترا
 عایشه اگر بمیری تو پیش از من پس بشویم من ترا و کفن کنم ترا و نماز بگذارم بر تو و در کور کنم ترا قلت کفتم من الکافی قلت هر آینه گویا که من طالب و مخاطب تو
 و الله فو فعلت ذلک لرجعت الی بیف بخدا سوگند اگر می گردی تو آنرا بر آئینه باز می شتی بسوی خانه من فوسست فهد بعضی ضائلت پس عروسی می کرد
 تو در خانه من بر بعضی زنان تو فنبیت رسول الله پس بشیرین کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثم بدی فی وجهه الذی مات فیه
 سینه آغا کرده شد و در و آنحضرت که فوت کرد در وی و واه الدارمی و عن جعفر بن محمد عن ابیسان رجل من قویش دخل علی ابی علی
 بن الحسین روایت میکند امام جعفر صادق از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است که مروی از فریض در آمد بر پدر وی که امام علی بن العابدین بن امام شهبه حسین
 علی بن ابی طالب است رضی الله عنهم و سلامه علیهم جميع فقال لا اجد ثلک عن رسول الله گفت آن مرد آیا حدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم قال بلی چند شاعن الی الفاسم گفت امام زین العابدین بلی حدیث کن ما را از ابی القاسم که کنیت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم قال لما
 مرض رسول الله هنگامی که بیمار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انا جبرئیل آمد و او را جبرئیل علیه السلام فقال پس گفت جبرئیل یا محمد ان الله
 ارسلک الیک بدستی که خدا تعالی فرستاده است مرا بسوی تو کنی بمالک از جهت گرامی داشتن مرا ترا و شتر هالک و بزرگ داشتن مرا ترا خاصه ثلث
 در حالی که این تکریم و تشریف مخصوص است بتو ایسا لست عما هو اعلم به منک میسر شد ترا از چیزی که وی تعالی دانم ترا است بآن چیز از تو بقول کیف تجدک
 می گوید خدای تعالی چگونه می یابی تو خود را و چیست حال تو قال اجد فی یا جبرئیل مثل معنوما گفت آنحضرت میا هم خود را ای جبرئیل عکین یا جدی فی
 مکر و با و میا هم خود را اندوه کین شاید که این غم و کربان رجعت است و دین بود که چه واقع خواهد شد بعد از وی ثم جاءه الیوم الثانی پسر ترا جبرئیل آنحضرت را
 روز دوم فقال له ذلک پس گفت مرا و آن سخن که روز نخست گفته بود فد علیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم که داد اول یوم پس در کرد جبرئیل
 جواب داد و آنحضرت جای جواب داده بود نخستین روز ثم جاءه الیوم الثالث فقال له کما قال اول یوم و رد علیه که داد علیه و جاء معه ملات
 یقال له اسمعیل و آمد با جبرئیل فرشته که گفته می شود و او اسمعیل علی مائنه الف ملات که موکل است بر صد هزار فرشته کل ملات علی مائنه الف ملات هر
 فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته و گفته اند که این اسمعیل صاحب همای و نیاست و در حدیث ذکر ثلث الموت نکرد از رجعت ظهور آن و علم بدان یا تو اند که
 ملک الموت بعد از آمدن جبرئیل و آن ملک در آمده حاضر شده باشد و سیوطی در کتاب المجابک فی اخبار الملایک از بیعتی در کتاب و لایل آورده که چون روز سیوم
 فرود آمد جبرئیل و ابوی ملک الموت بوده یا هر دو فرشته بودند و هر دو که او را اسمعیل میگویند موکل بر صد هزار فرشته و هر فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته فاسما

بن الحارث بن اخی جو یزدان است که دهست از عمر بن الحارث که صحابی بود برادر جویری بن الحارث که از اہمات مومنین و احوالی در ذکر آن واجہ مطہرہ
 گذشت قال ما نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عند مؤمنين دينا ولا دوما ولا عبدا ولا امه ولا شيئا كان تحت اخضر نزع من
 نه ديارونه در ہرم و نہ غلام و نہ داه و نہ چیزی الا بغلہ البضاء مکر استروی کہ سفید بود کہ آنرا دل نام بود و تقوئس بضمیم و فتح قاف اولی و کسر تاء جام
 حکمندی بہ ہدیہ فرستادہ بود و سلاخہ و مکر ساز خنک وی و در بعضی روایات زرہ مخصوص واقع شدہ کہ در پیش ہودی کرد بود و ارضا جہا بحد
 و مکر زمینی کہ گردانیدہ بود از اصدقہ و وقف بر فقرا و اہل کہ زمین درختان بنی النضر و فدک مانند آن بود و ذوالہ الجناحی و عن ابی ہریرہ ان رسول
 صلى الله عليه وآله وسلم قال لا یقسم و وثقی دینا و انزلت و انزلت بعد فلفظہ لسانی چیزی کہ بکارم من پس از نفقہ
 من و کفہ اندک زمان آنحضرت حکم مقتدات دارند از جنت عدم جواز نکاح بعد از وحی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس لازمست مرا ایشانرا نفقہ چنانچہ مقتدات
 و مؤلفہ جاملی و بعد از اجرت عامل من براد بامل کسی است کہ خلیفہ وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از وی باشد کہ صرف کند ترکہ را بمصارف وی و بر سر
 او را بمسئقہ آن حضرت صرف میکرد بر ایشان و مونت در سہل معنی بار و کرانی فہو صلہ فخر پس انجہ باقی ماند بعد از نفقہ نسا و مونتہ عمال صدقہ است
 مصروفست بر فقرا چنانکہ در حالت حیات ہم چنین بود و منفق علیہ و عن ابی بکر رضی اللہ عنہ قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا
 نورث ما ترکناہ صدقہ میراث یا قہ فی شئ خود از ما چیزی کہ گذاشتہ ایم ما از مال صدقہ است و مصروفست بر فقرا و مسکین این حدیث را ابو بکر
 صدیق رضی اللہ عنہ در وقت طلب کردن فاطمہ زہرا میراث را روایت کردہ و گفت کہ من خلیفہ آن حضرت ہر جا کہ آن حضرت صرف میکرد منہم میگیرم
 و غمخواری شمایز میگیرم چنانچہ آن حضرت میگردد من از آن حضرت شنیدہ ام کہ ما را یعنی انبیاء میراث نمی باشد و نہ کہ این را تنہا بفاطمہ گفت رضی اللہ عنہا
 باز واجہ طہرہ نیز گفت وقتی کہ ایشان نیز طلب میراث کردند و عمر رضی اللہ عنہ تولیت آنرا عباس رضی اللہ عنہما داد و چون در میان ایشان تراشید
 و گفتند کہ قسمت کردہ بدہ میان ما قسمت نکرد و فی قسمت میان ایشان گذاشت و تا نہ تھا تولیت آن در دست اہل بیت نبوت بود بعد از ان بظلم
 و تعدی و دانیہ از دست ایشان رفت و نہ کہ تنہا ابو بکر صدیق حکم کرد بعد م میراث از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلکہ بکار صحابہ را علیہ و انجہ
 پرسید و ہمہ حکم کردند بدان گفتند کہ از آن حضرت بچنین شنیدہ ایم و برین قرار یافت چنانکہ در احادیث آمدہ است منفق علیہ و عن ابی موسی
 عن النبی روایت از ابی موسی اشعری از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افتہ قال کہ آن حضرت گفت ان اللہ اذا اراد رحمۃ امہ من عباده
 خدا یتعالی چون بخواہد مہربانی کرد ہی از بندگان خود امت جماعتی کہ فرستادہ شدہ است بسوی ایشان پیغمبری قبض ینبہا قبلہا می میراند خدا یتعالی پیغمبران
 امت را پیش از ان امت یعنی پیش از نزول عذاب فجعلہا لہا فوطا و سلفا بہن یدینہا پس میگردد اند خدا یتعالی پیغمبر را برای امت فرط بختمین سلف
 نیز بر وزن او و معنی فرط چنانچہ سابقا معلوم شد آنکہ پیش رو و بمنزل اسباب را از دو ورس و پاک کردن جا و جزآن راست کند یعنی بدیر منزل کند و میا
 سازد و سلف آنکہ پیش گذشتہ باشد از پدران و قرابتان و اینجا ہر دو بیک معنی اند و اذا اراد ہلکۃ امہ عن ہما و نبہما ناجی و چون خواہد عذاب
 ہلاک امتی را عذاب میکند آن امت را و حال آنکہ پیغمبران امت زندہ است ہلک بختمین و ہلک بضم ہا و سکون لام بی تا ہلاک فاہلکھا و ہو بنظر پس ہلاک میکند
 خدا یتعالی آن امت را و حال آنکہ پیغمبری کرد و فاقعیندہ ہلک کنہا پس خنک می گرداند و آرام میدہد ہر چشم پیغمبر را ہلاک شدن امت و قرۃ العین کثایت
 است از خوشی و شادمانی و تحقیق این لفظ در مواضع متعددہ کردہ شدہ است چہن کن جوہ و عصوا و ہا و ہنکامی کہ نسبت بدر و غ کردہ امت پیغمبر را
 و بی فرمانی کردہ ام او را و درین حدیث بشارتست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حرمت مرحومہ خود را بگذشتن ہی از سر ایشان پیش از نزول عذاب
 رواہ مسلم و عن ابی ہریرہ قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والذي نفسي بحث بئس سوکند بخدا ہی کہ بقای ذات محمد دروست
 قدرت اوست لیسانہ علی اجد کہ ہوم ولا ہزانی ہر آنیہ باید بر یکی از شمار و زی و نہ بنید مرا بخت گذشتن از عالم شہلان ہزانی احب الیہ من اہلہ
 و مالہ معہم پستہ ہر آنیہ دیدن وی مرا دوست داشتہ شدہ است بسوی ہی از اہل و عیال ہی مطلق ہی اہل و عیال مراد با دیدن آنحضرت است در حیات
 او و صحبت داشتن با وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از وفات در خواب یا در بیداری بلکہ این مناسب قراست بسباق کلام و همچنین است حال شتاقان
 جمال او کہ مستغرق اند در تصور بجمال او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رواہ مسلم و باہب مناقب قریش و ذکر القباہل مناقب جمع منقبت است
 بمعنی فضیلت و شرف و در قافوس کتہ منقبت مفرات و فی الصراح منقبت ہنر و ستودگی مردم ضد مثلث کہ جمع او شالب است و نقیب جتر و داندہ قوم نقبا
 اتفاقا نقیبی کردن و از سیب و یقوس است کہ نقابت کہ اسم است بمعنی نقیبی و بفتح مصدر بمعنی نقیبی کردن و نقب در اصل بمعنی راہ در کوہ و ہنر و ستودگی
 است بحد و رفع شان مر و نقب بمعنی نقیش و نقیش جزئی از آمدہ و قریش قبیلہ خاصست از عرب در اصل نام ولد نضر بن کنانہ است نام کردہ شدہ بنام پدر و در اصل
 نام دابہ است قویترین دو اب دریا و کوہند در دریا یا ہیست کہ بخود را بچہان را و بیج مای بر وی طلبہ نتواند کرد و معانی دیگر کفہ اند و مشہور این است

در مناقب قریش

که گفته شد و قبایل جمع قبیل است یعنی اولادیک پدر و قبیل در اصل معنی کاسه سراسر است و قبایل اجزای وی اسم قبایل عرب ازینجاست و بالاتر از همه شعب است بقوله
 این قبیل بعد از آن تجارت بعد از آن بطن بعد از آن خندومی معنی قبیل است کذا فی الصلح ۹ الفصل الاول عن ابی هریرة قال النبی صلی الله علیه و آله
 وسلم قال الناس تبع لقریش فی هذا الشأن کنت آنحضرت مردم تابعان و پس روانند قریش را درین کار مسلمهم تبع لمسلمهم مسلمانان مرد و تابعان
 اند مسلمانان قریش را و کافرهم تبع لکافرهم و کافران مردم تابعانند کافران قریش را و مسلم و کافر عین است پوشیده نماند که ظاهر این سیاق حدیث
 آنست که مراد باین شان دین باشد و وجود او عداوت قریش است و قدم اند در امر دین و پیشوای مردم اند و رایان و کفر پس مسلمانان اتباع مسلمانان ایشان باشند
 و کافران اتباع کافران و عرب انتظار میبردند اسلام قریش را چون کفر فتح شد و قریش در اسلام آمدند عرب فتح فوج آمدند و در اسلام چنانکه سوره
 اذا جاء نصر الله و الفاتحین بان میکند مقصود بیان تقدم و ریاست ایشان است در عهد اسلام و جاہلیت ولیکن فضل و شرف باعتبار اول است نه ثانوی مگر اگر مراد
 بیان مطلق ریاست باشد خواه بجهت دین یا باعتبار دنیا و در جاہلیت نیز بجهت تقدم و مناصب وی از سادات و سعادت و رفادت و جز آن در قریش بود و غیر
 ایشان و بعضی گفته اند مراد باین خلافت و امامت است چنانکه در احادیث آمده است و مراد است مردم را بجهت قریش و اگر خلافت و ریاست نیست
 ایشان نور زدن فادات بان نداده و متفق علیه ۲ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر مردم
 تابعان قریش اند در نیکی و بدی یعنی در اسلام و کفر چنانکه تقریر کرده شد و عوام مسلم و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یزال
 هذا الامر فی قریش کنت آنحضرت همیشه می باشد امر خلافت و قریش یعنی می باید که در ایشان باشد و جایز نیست شرعاً عقد خلافت بر غیر ایشان و برین مسند
 شد جامع و در زمین صحابه و باین محبت کردند جابران با انصار ما بقی منهم ایشان و امام که باقی باشد از ایشان و دو کس جز خلیفه یا ازین دو خلیفه باشد و دیگری
 تابع و این باطل است و الا امر خلافت بدو کس انتظام نیگیرد و متفق علیه و عن معاویة قال مصعب رسول الله گفت معاویه شنیدیم پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم یقول می گفت ان هذا الامر فی قریش برستی این امر فی خلافت در قریش است لایعاد یم احد الا کبه الله علی وجهه و شمس ندازد
 ایشان هیچ کس مگر آنکه بر روی افکند او را خدا تعالی یعنی خوار و مغذول گرداند ما اقاموا الدین و امامی که بر پا دارند قریش دین را و تائید و ترویج کند احکام دین و شریعت
 را و اگر این گفتند بیرون آید این امر از ایشان و مستحق عزل گردند و بعضی گفته اند که مراد بدین معناست اطلاق دین و ایمان بر نماز آمده است و در روایت دیگر
 آمده است ما اقاموا الصلوة و بعضی گفته اند که مراد ترغیب و تحریص ایشان بر اقامت صلوة و تربیت تحریف با که اگر اقامت نکنند شایده که این امر از دست برآید و
 مردم بایشان غالب آیند و او الهیادی و عن جابر بن سمرة صحابی است و پدر وی خواهر نازده سعد بن ابی و تاس است نقلت از وی که گفت که میگذشتند که دکان
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت مسح کرد رخسارهای ایشان را بعضی را یک رخساره و بعضی را بیهوده و رخساره بجهت شفقت و رحمت و مسح کرد و دیگر رخساره را پس بود
 آن رخساره بهتر و روشن تر از رخساره دیگر قال مصعب رسول الله علیه و آله و سلم یقول لا یزال الاسلام غریزی الی اثنی عشر خلیفه کنت
 شنیدم آنحضرت می گفت همیشه باشد اسلام کرامی و از جهنم تا دوازده خلیفه کلام من قریش همه ایشان از قریش اند و فی دوله لا یزال امر الناس ما ضیما
 ما یومیم اثنی عشر رجلا کلام من قریش همیشه باشد کار مردم گذرنده و برفق عدل و انتظام رننده و امام که والی شوند ایشان را دوازده مرد که بهر ایشان از قریش
 اند و فی دوائه لا یزال الدین قائما حق تقوم الساعة همیشه می باشد دین تا آنکه قائم شود قیامت او یكون علیهم اثنا عشر خلیفه کلام من قریش
 یا آنکه باشد برایشان دوازده خلیفه بهر ایشان از قریش متفق علیه و در بعضی طرق این حدیث آمده است که و ابوبکر لا یلبث الا قلیلا و ابوبکر درنگ نمیکند که از آن
 اشکال کرده اند درین حدیث که ظاهر از وی آنست که دوازده خلیفه بعد از آنحضرت باشند و بر پی یکدیگر متصل که مستقیم شود بدیشان امر دین و عزیز گردد
 بوجه و ایشان اسلام و جاری گردد و بعد الت ایشان احکام با آنکه شدت نمیدهد بان آنچه واقع است در وجود و بر آنکه هستند و ایشان از امرای جزی
 و فساد از بنی مروان که مدوح نیست طریق ایشان و محمود نیست سیرت آنها و نیز در حدیث صحیح آمده که الخلفاء بعدی ثلثون سنة ثم یصیر لکافضوا
 و اتفاق کرده اند علما بر آنکه بعد از سی سال خلفا نمینهند بلکه ملوک و امرا اند و اختلاف کرده اند در توجیه این اشکال بر اقوال اول آنکه مراد دوازده نفس
 است که قائم شدند بعد از آنحضرت بسلطنت و امارت و انتظام پذیرفت بایشان ملک و سلطنت بی نزاع و اختلاف در ظاهر امور مسلمین و رعایا اگرچه
 بعضی از ایشان جابر و خارج از دایره عدل و احسان بودند و واقعاً اخلال در زمان ولید بن یزید بن عبد الملك بن مروان که دوازدهم است اجتماع
 آوردند بر وی مردم و قتیله مردم و وی هشتم نزد یک چهار سال بعد از آن ایستادند بر وی و کشتند او را پس منتشر شد فتن و متغیر گشت از آنرو به احوال
 این چنین گفته است قاضی عیاض مالکی و استحسان کرده است شیخ ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهر ترین اقوال درین حدیث و راجح ترین بجهت
 در وی این قول است و گفته است که مراد این است آنچه در بعضی طرق صحیح این حدیث و انقضاء است که کلام بجمع علیه امر الناس و باجماع انقیاد
 و اطاعت و اتفاق است بر بیعت آنها که مگر است بهم باشد و حدیث وارد در مع وثنا سی ایشان منیت بدین و عدالت و حقانیت که ازین جهت

که انتظام و اجتماع و اتحاد و کلمه است و خلافتی که حکم کرده است حدیث بانتهای آن تاسی سال خلافت گبری است که خلافت نبوت است و این خلافت امارت است
 و شایع است قول به تمثیل ابراهیم از خلفای راشدین چنانچه خلفای عباسیه میگویند اگر چه بجای است انتهی پوشیده نماند که این قول خالی نیست از عدم
 طایفه بیاق حدیث که فرموده است لایزال الاسلام غریز اولاد لایزال الدین قائما اگر چه ملایم است بروایت دیگر که لایزال امر الناس با ضیاء حدیث
 صریح است در مرجع ایشان بصلاح دین و ظهور حق و قوت اسلام در زمان ایشان بعد از ایشان و الله اعلم ثانی آنکه مرا و خلفای عادل و امرای صالح
 اند که منق اسم خلافت اند بحقیقت ولیکن لازم نیست که بعد از آن حضرت در پی هم متصل باشند شاید که این عدد تمام شود تا زمانی اگر چه تا قریب قیام
 ساعت است باشد تورپشتی گفته که راه راست دین حدیث و پیروی درین معنی و رود یا غنیمت است ثالث آنکه مرا و وجود ایشانست بعد از موت محمد
 و این خبر است از خبر صادق از آن حال و در حدیث دیگر آمده است که چون میر و جدی ملک میشوند پنج مرد از اولاد سبط اکبر یعنی امام حسن مجتبی پسر مالک
 میشوند پنج مرد از اولاد سبط اصغر یعنی امام حسین شهید پسر وصیت میکند از ایشان مردی را از اولاد حسن پسر مالک شود بعد از وی و لدوی و تمام میکند
 آن عدد و دوازده مرتبه کدام از ایشان امام عادل وادی حدیث و این توجیهی نبوی است اگر حدیث دارد و در وی صحیح باشد و روایت کرده شده است از
 ابن عباس در وصف محمدی که گفت گشاده میکرد اند حق تعالی بوجود وی غم و اندوه و بر میکرد اند بعد از وی هر جور نوحه و بعد از آن والی امر میشود
 بعد از وی دوازده کس در صد و پنجاه سال پسر منتهی میشود و از آن پنج اگر مرد وجود این عدد است در عصر واحد که اتباع و اطاعت میکند مگر با طایفه و
 مؤید است آنچه واقع شده است نزدیک است که باشد بعد از من خلفا و بسیار شوند و مقصود آنحضرت اخبار است یا عاصب فتن که بعد از وی ظاهر خواهد
 شد تا آنکه در یک زمان دوازده خلیفه باشند و مرا و آنست که امر دین منظم خواهد بود و اسلام غریز این زمان و درین زمان اختلال خواهد پذیرفت و در
 توجیهات سابق معنی آن میباشد که در زمان دولت این دوازده منظم باشد و بعد از وی فخل این است آنچه ذکر کرده اند شرح این حدیث و الله اعلم
 برادر رسول ۶ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غفرا و غفرا لله غفرا بکسر غین مخرج و غفرا قبیل است و ابو ذر غفاری
 رضی الله عنه از دست دعا کرد آنحضرت ایشان را و فرمود بیا مرز خدا تعالی ایشان را و احتمال دارد که اخبار باشد از مغفرت آلی ایشان را و اسلام نیز هم
 قبیل است که نسبت بوی اسلمی بکنید سالها الله صلح کند ایشان را خدا تعالی یعنی معامله کند با ایشان بخیر که موافق باشد و ایدانگذاشتن را و دعا کرد
 ایشان را باین دعا زیرا که ایشان اسلام آوردند بی حرب و این نیز احتمال جزو دارد و عصیت بضم صین فتح صا و عمل و تشدید یا عصت الله و رسول الله صیت
 که خدا را و رسول خدا را و آن قبیل است که قرار به بر معونه کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا میکرد در ایشان در قوت و این اخبار است قطعا و
 احتمال دعا دارد و این ناظر است و آنکه تا قبل از نیر خبر باشد متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غفرا و غفرا لله و سلم قریش
 و الا نضا و جهینه بضم جیم و فتح ما و سکون یا و ضربه بضم میم و فتح زای و سکون یا و نون و اسلام و غفاد و اشجع فتح هزه و سکون شین و مجیم
 موالی این بر قبیل یا موالی من اند یعنی ناصر و محب و برین تقدیر موالی بفتح یا و مشد جمع موالی است در روایت کرده شده است موال بفتح میم و کسر
 لام با تون یعنی بعضی از ایشان دوستان یاری دهند کان بعضی اند لیس لم موالی دون الله و رسول الله صیت مرا ایشان را محب و ناصر خدا و پیغمبر
 وی متفق علیه ۸ و عن ابی بکره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غفرا و غفرا لله و سلم و جهینه بضم جیم و فتح زای و سکون یا و نون و اسلام و غفاد و اشجع
 فرمود این قابل بهتر اند از بنی تمیم از جهت سبق اسلام و حسن آثار ایشان و از بنی تمیم خبری غریب در صحیح بخاری روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم ایشان را فرمود بشارت بادشاه را ای بنی تمیم پس ایشان گفتند بشارت ای چیزی مباد به یعنی از دنیا یعنی معلوم شد بشارت چیزی مباد که ما محبت
 بشارت موقوف باشد پس آنحضرت در غضب آمد و روی با شعری آورد و گفت اشرب بشارت بادشاه را ای اشعری قبول کن بشارت را چون قبول کردند
 بنی تمیم چون این بنی تمیم از غایت احتیاج و اضطرار و بی طاقتی و میل بدینا بودند اندک و کفر و انکار و از بن قبیله خبرهای غریب از شدت و جفا در کتب بسیار
 ایشان نقل است که چنانکه گفت عفا الله عنهم و من بنی عامر و این قابل بهتر از بنی عامر و من الحلیفین بنی اسد و غطفان و بهترند از دو حلیف بنو
 اسد و غطفان اند بفتح غین و طاء و عمل و این دو قبیله حلیف یکدیگرند که بر تها و ن و ناصر یکدیگر سوگند خورده بودند چنانکه عادت عرب بود متفق علیه ۹
 و عن ابی هریره قال ما ذلک لب بنی تمیم عند ثلث سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لم یسمعت ابی هریره یسمعه ام
 که دهستم بدارم من بنی تمیم را از آن باز که سهصلت یا سهصلت شدیم آنحضرت را که میگفت برای ایشان سمعته یقول شنیدم آنحضرت را که میگفت
 هم اند امتی علی الذجال کی است که ایشان یعنی بنی تمیم سخت ترین است مندر و جبال با کفار و جدال و نزاع و تحجب قایل و جلاوت صدقتم
 گفت ابی هریره دوم آن که آمد صدقها و زکوة ای ایشان فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذه صدقات
 قومنا این صدقات قوم است پس ایشان را اضاقت کرد بخود و قوم خود و اندجبت تشریف و مکرم ایشان و کانت سبیه بفتح سین محرو

که موعده و تشدید تخانیه منهم خدا عایشه سیدم آنگه بود و جاریه بنده از ایشان نزد عایشه قال تعقیها فانها ولد اسمعیل می گفت حضرت
آزاد کن ای عایشه او را زیرا که وی از اولاد اسمعیل است یعنی از عرب است و عرب اولاد اسمعیل اند اگر چنین صفتی شکرست در میان سایر عرب و
مخصوص نیست به بنی تمیم و لیکن با وجود این دین کلمه عنایتی و تشریفی است و ازین حدیث معلوم میشود که جایز است بندگان عرب و برده ساختن ایشان
متفق علیهم ۱۳ الفصل الثانی عن سعد بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من یروى هوان قریشا هان الله رواه ابن سعد بن
ابی وقاص ان حضرت که گفت کسی که خواهد خواست قریش را خوار گرداند او را خدا بتعالی خواهد انعم باشد یا غیر آنکه اگر انعم انداخته باشد و اگر غیر آنکه باشد ازین
انتساب ایشان بحضرت رسول و شرف و فضل ایشان باین نسبت رواه الثومذی ۲ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم اللهم اذق اول قریش نکالا گفت آنحضرت خداوند چنانچه می پسینان قریش را عذاب فاذا ذاق اخرهم نوالا
پس چنان پسینان ایشان را بخشش کن تا بفتح عقوبت کردن و سزای عمل دادن چنانکه دیگران عبرت گیرند و نوال عطا و احسان کردن و مانا که مراد بکمال
بخشیدن قریش از خودی و رسوائی و قتل و هرب سبب کار کردن بر رسول خدا و بنوال آنچه حاصل شد اولاد ایشان را از عزت و دولت و ملک و امارت
بیرون از حد بیان و عبارت رواه الثومذی و عن ابی عامر الاشعری عم ابی موسی اشعری است از کبر صحابه است گفته شد روز حنین و
امیر بود بر طلب او طاس و چون خبر قتل وی رضی الله عنه آنحضرت رسید سبلی الله علیه و آله و سلم دست برداشت و دعا کرد و گفت خداوند
بگردان او را فوق بیاری از بندگان خود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعم الحی الامد و الامشرون یلقوه بید است
اسد و اشعریان اسد بفتح حظه و سکون سین پدر قبیل است ازین که ایشان را بنام او میخوانند و از برای نیز میگویند و از و شنوده نیز میگویند انصار هم
از اولاد او و اشعری لقب عمرو بن حارثه اسدیت و حوی نیز پدر قبیل است ازین ابوموسی اشعری و قوم او از اولاد او و ایشان را اشعرون گویند
و اشعرون بحد ف یا نسبت نیز می گویند لایفون غلغلات یکریزد و در جنگ که روی کشش میشود و لایغولن نفع یا و ضم ن مجوعه حیانت میکنند
هم منی و انا منهم ایشان از من اند و من ایشان مقصود بیان اتحاد و داد است رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا اذا ذل الله فی الارض گفت آنحضرت از داند و حدیث در زمین اضاف کرد و ایشان را با نسبت
یا حجت است ایشان باین لقب یا از برای تشریف چنانکه نامة اسد از حجت بودن ایشان ضرب خدا اهل نصرت وی و رسول وی و بعضی گفته اند از داند یعنی
اسد الله که شیر معرکه جلالت و شجاعت اند و یونان اسد ان یضوم میخوابند مردم که فرو نهند ایشان را در مرتبه و یابی الله الان یوضوم و یابی به
و میخوابد خدا مگر آنکه بالاتر و بلند گردد و مرتبه ایشان را و یاتین علی الناس نعمان یقول الرجل و هر آنکه بیاید بر مردم زمانی که بگوید مردی بآلایت ای کان از داند
و یالیت ای کانت از داند ای کاش میبود پدر من از قبیل از داند و ای کاش میبود مادر من از داند یعنی مرتبه از داند چنان بلند بود که مردم بر ایشان رشک
برند و آن در برند که کاش با هم از داند میبودیم رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن عمر بن حصین بن یضم ح و فتح تصادعتین از
مشاهیر صحابه است اسلام آورد در سال خبیر با ابوهریره و سی سال بر سر تباری افتاده بود چنانکه قوت ایشان و نشستن داشت و ملائکه روی
سلام میکردند و دستی از دستان وی درین حال بر سر قفای ندید و گریه کرد و گفت مری که جزو هم ترا از حال خود خنده کنی لایک بر بارت من می آید
و سلام میکند و من میخوم سلام ایشان را از بنهار تا من ندانم ام این صبر فاش کنی شاید که رشک ترا قال بابا البی گفت عمران مرد پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم و هو یکره ثلثة احواء و حال آنکه آنحضرت ناخوش میداشت سه قبیل را ثقیف که نجاش بن یوسف ظالم مشهور از اجناس و بنی حنیفه
که سبک کذاب از اجناس بود و بنی امیه که عبید الله بن زیاد که مباشر قتل امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما از ایشان بود و کذا قیل و عجب است ازین قایل که
نیزید ما گفت که امیر عبید الله بن زیاد بود و هر چه کرد و بامرو و رضای وی کرد و باقی بنی امیه همه در کارهای خود تقصیر نکرده اند یزید و عبید الله را
چگونه در حدیث آمده است که آنحضرت در خواب دید که بوزنهار بر سر تشریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بازی میکند و قبیله آن بنی امیه کرده دیگر
چیز بسیار است چه گوید رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی
ثقیف کذاب و مبرر ثقیف شخصی است که کذاب است و شخصی دیگر است که پاک کننده مردم خواهد بود و ظلم و جور بر بزرگواران و کسر موعده و سکون
تخانیه قال عبدالله بن جهمه تابی حارثیت ثقه گفت در تعین کذاب و مبرر قال الکذاب هو المختار و گفته میشود یعنی علی میگویند که مراد بکذاب تجارین ابی
عبید بن جهم مین و المبی هو الحجاج بن یوسف و مبرر حجاج ظالم مشهور است و قال هشام بن حسان ثقه یدرین که ثقه است و از انکه حدیث شنید ازین
و ابن سیرین و ابو داود علم الناس بحديث حن و بسیار بزرگست انحصوا ما قتل الحجاج صبا و اثم و ضبط کرده اند آنچه کشته است حجاج بچس و بزند در معرکه فبلغ ما اثم الله
و عشرین الفایس رسیده است عدد ایشان صد و بیست هزار را و ای آنچه دهر که کشته و گفته اند که برآید از زندان و می بخا ه هزار کس و زندان او را

سقف بنود و دواء الزمذی و دوی مسلم فی الصبح حين قتل الحجاج عبد الله بن زبیر و روایت کرده است مسلم در صحیح خود بنحوی که گفت
عبد الله بن زبیر را قالت امهله ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حدثنا ان في ثقیف كذا ابا و مبرک گفت اما بنت ابی بکر رضی الله عنهما
الکلمة زبیر است که آنحضرت حدیث کرد و ما را که در ثقیف کذا ابی خود بود و مبرک اما الکذاب فرمایند اما کذاب پس دیدیم ما و اما المبیع فلا اله الا ابا و اما مبرک پس کما ان منیرم ترا که آن خطاب بحاج کرد و مسجی تمام الحدیث و سر انجام است که بیاید تمام حدیث فی الفصل الثالث
احوال حجاج مشهور است احتیاج بذکر آن نیست و اما مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقیفی در دوی از اجداد صاحب بود و ولادت مختار در سال هجرت است
و نیت او را صحبت و روایت و در اول مشهور بود و بعد و فضل و خیر و میگوید که باطن او برخلاف آن بود تا آنکه جدا شد از عبد الله بن زبیر و طلب مارت کرد
و رغبت در دنیا نمود و ظاهر کرد باطن را از فساد رای و بطلان عقیده تا آنکه ظاهر شد از وی شیء کبیره که مخالف دین باشد و میگوید که دوی بنوت و
نزول و وحی کرد و الله علم و بود پدر وی امیر در اسلام در زمان عمر رضی الله عنه و بود مختار در صحبت عم خود و ملازمت میکرد و او را در عقیده صحیح و محبت
با اهل بیت رضی الله عنهم بعد از آنکه سخت کوشه عداوت داشت با ایشان و مشهور بود بدان و بعد از شهادت امام حسین رضی الله عنه اظهار محبت کرد
و کینه شندی که بلا از زبیر بیاورد و عالمی را از ایشان کشت میگوید که این همه از برای طلب دنیا و طلب مارت بود تا آنکه در سنه سبع و نین در مارت محصب
بی الزبیر کوفه گشته شد و علماء او را از کذا ابان می شمردند و این حدیث را که خارج می شود از کذاب و مبرک بر وی و بر حجاج حمل میکنند و الله اعلم و عن جابر قال قالوا
گفت جابر گفتند صحابه یا رسول الله احقنا بنال ثقیف سوخت ما را تیرهای ثقیف بنال کبیر حجج نبل بفتح و سکون فادع الله علیکم پس دعا کن خدا را بر ضرر
ایشان قال اللهم اهد ثقیفا گفت خداوند راه راست ما ثقیف را دواء الزمذی ۸ و عن عبد الرزاق ۱۰ ابنت از عبد الرزاق بن همام که
از اعلام امت و اعیان ملت صاحب نقضایف کثیره بود و روایت کرد از وی احمد بن حنبل و یحیی بن معین عن ابیه از پدر خود که همام بن نافع است
عن مینا کبیر میم و سکون تخانیه مد و قصر تابعی است ضعیف مولی عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره قال کنا عند النبی گفت ابو هریره بودیم
ما نزد پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فجاء رجل احسبه من قیس پس آمد آنحضرت را مردی که کما ان منیرم او را از قیس که نام قبیلہ است بفتح قاف
و سکون تخانیه و بین جمله فقال پس گفت آمدن یا رسول الله العن حمیرا لعنت کن حمیرا کبیر ماء مطهر و سکون منیم و فتح تخانیه که نام قبیلہ مشهور
است از زمین فاعرض عنه پس روی کرد و اندید آنحضرت از آن مرد و در حله من الثقی الاخریستر آمد آنحضرت را از جانب دیگر فاعرض عنه پس
اعراض کرد از وی ثم جاء من الثقی فاعرض عنه فقال النبی صلى الله عليه وآله وسلم وحم الله حمیرا پس گفت آنحضرت رحمت کن
خدا تعالی حمیرا افواههم سلام دهنهای ایشان سلام است و ایدیم طعام و دستهای ایشان طعام است یعنی سلام میکنند بر مردم بدشهنای خود و طعام
میدهند و ما بدستهای خود یعنی جامع صفت تواضع و سخاوت اند که اصل کحارم و محارم در ادای حقوق الناس است و هم اهل امن و ایمان و ایشان
خاندان امن و ایمانند دواء الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث عبد الرزاق و گفت ترمذی این حدیث غریب
نمی شناسم آنرا که از حدیث عبد الرزاق و یروی عن مینا هذا حدیث مناکب و روایت کرده پیش ازین مینا حدیثهای منکر اگر چه عبد الرزاق گفته
و قوی اما مینا ضعیف است ۶ و عنه و هم از ابی هریره است قال قال لی النبی صلى الله عليه وآله وسلم من انثا گفت گفت آنحضرت ترا از کذا
قبیلہ تو قلت من دوس گفت از دوس بفتح و ال و سکون و او و بین جمله در آخر قال ما کنت ادعی ان فی دوس احد افیده خیر گفت آنحضرت بنود من
که کما ان بریم که در قبیلہ دوس هیچ کی باشد که در وی نیکی آید و اینها منقبت است مرا بی سوره ما و ذمت مردوس را که اگر ابو هریره بنود دوی خیر بنودی
دواء الزمذی ۱۰ و عن سلمان قال قال لی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تبغضی قفقار و دینک روایت است از سلمان
فارس رضی الله عنه گفت گفت مرا آن حضرت دشمن مدار مرا پس جدا شوی از دین خود قلت گفتیم من یا رسول الله کیف ابغضک و بک مد اما الله
چگونه دشمن دارم ترا و حال آنکه بتو راه راست نمودن را خدا تعالی بغض داشتن را ترا چه معنی دارد و قال تبغض العرب فتبغضنی گفت آنحضرت
دشمن داری تو عرب را پس دشمن داری مرا دشمن داشتن تو مرا با این معنی است که عرب را دشمن داری ظاهر از سلمان به جهت عجمیت و فارسیت پس
وی کبری و سواد بی عرب بدیه بعضی اعراب میشد و باشد بغض خود چه صورت دارد و صورت بغضی باشد پس آنحضرت او را نکا بداشت که احقر میگردد و
احتیاط نماید تا بحقیقت بغض نکشد که آن به بغض من میگردد فافهم دواء الزمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۱۱ و عن عثمان بن رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی و لم تنله مودتی کسی که خیانت کند عرب را و خیر خواهی نکند ایشان را یا ظاهر کند خلا
آنچه مضمر دارد و کینه و زود با ایشان در نیاید شفاعت من نرسد او را و سی من و دواء الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث حصین بن
عمر نمی شناسم آنرا که از حدیث حصین بن عمر بن حارثه و و لیس هو عندنا اهل الحدیث بذاته القوی و نیت وی نزد اهل حدیث

انجمن قوی ۱۲ و عن ام الحری بنی فقیح و کسر او ای همان هر دو محتایه ساکنه تابعیه است مولای طلحه بن مالک که از صحابه است قالت سمعت مولای
 یقول قال گفت ام الحری شنیدم مولای خود را که طلحه بن مالک است می گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من اقرب الساعه هلاک العرب
 انجل علیک نزدیکی بیا در قیامت است هلاک شدن عرب دواء الثرمذی ۱۳ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم الملك فی قریش و الفضلاء فی الانصاء و گفت آنحضرت خلافت و پادشاهی در قریش است و قضا و انصاف را است مراد نقابت است چنانکه در او
 نقبا از انصار ساخته بود و بعضی گفته اند که نه بلکه مراد قضا بمعنی مشهور است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخازن بقصد میر فرستاد و الاذان فی
 الحبشه و بانگ نماز گفتن در قوم حبشه است چنانکه بلال رضی الله عنه موزن آن سرور بود و الا مانع فی لاذنه و این کر قن و این ساختن و رقیله از دست
 یحیی الیمین میخواست آنحضرت از وین را که قبیله است از یمین که ذکر ایشان در احادیث سابق گذشت معصوم و آنست که می باید که این مناصب را در یمین اقام کرد و
 از ایشان ساخت و فی دایه موقوفه و در روایتی این حدیث موقوف است بر ابی هریره و دواء الثرمذی روایت کرده از اترندی و قال هذا صحیح گفت
 ثرمذی روایت این حدیث بطریق وقف صحیح تراست از روی سبند معنی حدیث موقوف در مقدم معلوم شده الفصل الثالث عن عبد الله بن مطیع
 روایت میکند عبد الله بن المطیع قرشی عدوی از سادات قریش و فرسان ایشان عن ابیه از پدر خود مطیع که صحابی است و نام وی عاصی بود آنحضرت او را مطیع
 نام کرد و قال سمعت رسول الله گفت عبد الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم فسخ مکه می گفت یوم فسخ که لا یقتل فرقی صبرا
 بعد هذا یوم الیه یوم القیمه کشته نشود هیچ قریشی بحبس و بشد و معرکه بعد از این روز تا روز قیامت بعضی گفته اند که مراد بنی قریش است بصبر و بعضی گفته
 معنی آنست که کشته نشود و سبب ارتداد و زیراکه یافته شدند بعضی که کشته شدند بصبر و دواء مسلم ۲ و عن ابی نوفل معاویه بن مسلم از تابعین است روایت
 وارد از ابن عباس و ابن عمر روایت کرد از وی شعبه قال دایت عبد الله بن الزبیر علی عقبه المدينه گفت دیدم عبد الله بن زبیر را بر عقبه که واقعه است
 در راه مدینه اضافه عقبی مدینه باین جهت است و الا عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه در کعبه بود که حجاج ظالم او را کشت و بردار کشت قال گفت معاویه بن مسلم فجعلت
 قریش قمر علیه و الناس بر کشته قریش که میگذرند بروی و مردم دیگر حتی مو علیه تا آنکه کشت بوی عبد الله بن عمر فوقف علیه پس ایستاد و این عمر بر سر
 ابن زبیر که بر دار بود فقال پر گفت ابن عمر السلام علیک ابا حنیب السلام علیک ابا حنیب السلام علیک ابا حنیب سلامت بر تو با گفت و اجیب
 کنیت عبد الله بن زبیر است بضم خا و معجمه وقع موحده اولی و سکون تخانیه اما والله لقد کنت اهاک عن هذا اما والله لقد کنت اهاک عن هذا
 اما والله لقد کنت اهاک عن هذا بارکف دانا واکا بهش بر این به تحقیق بوده من که باز میباشم ترا ازین کار مراد کار جروج بدعوی خلافت است
 که عبد الله بن الزبیر کرد که بر زبیر بیعت نکرد و در کعبه نشست و ولایتها در تخت تصرف خود آورد و پیچید بر و ان بعد از زبیر و بعد الملك بعد از مروان پس
 عبد الملك حجاج را بر سر وی بمکه فرستاد و حجاج او را کشت و سر او را مدینه منوره فرستاد و حجاج او را کشت و برادرشید ویزید نیز لشکر را بجواب کرد و
 مدینه و قتل اهل آن که آنرا واقعه حره گویند فرستاده بود و همان لشکر بمکه آمد تا عبد الله بن زبیر را کشت درین میان نزد عالم رفت پس ابن عمر گفت که من را
 ای ابا حنیب ازین معاملت میکردم و منع مرا قبول نکردی تا آخر کار با نیجا کشید مقصود ازین بجزیر و اسف است بر حال ابن الزبیر و تشیع و طاعت است بر کجای
 ظالم اما والله لقد کنت ما علک صواما قواما و انا واکا بهش بر این به تحقیق بودی تو روزه داشتی خیر آورده اند که وی رضی الله عنه روز
 بیاریداشت و تمام شب بیدار میبود و صولاً للرحم صل و پیوند و احلن کننده مرغویان و قرأتان را اما والله لامة انت شرها لامة سوء دانا
 واکا بهش بر این سو کند بر آینه امتی که تو بدترین آن امتی با عتقا دایشان بر آینه امت بدی است و فی دوايه لامة خیره در روایتی بجای لامة سوء لامة خیره یعنی
 امتی که تو شر ایشان است خیر است این هر دو روایت آمده و نودی گفته که روایت جمهور لامة خیر است و روایت لامة سوء خطا و تحیف است و ظاهر نیست که در این
 از حیث روایت است یا از طریق اگر از حیث روایت است فلا کلام اگر از طریق درایت و بحسب معنی است این موقوف بر تشخیص معنی این دو عبارت است
 و خالی از خفای نیست و آنچه ظاهر میشود آنست که معنی روایت اولی آنست که امتی که تو در میان ایشان و اعتقاد ایشان از جلال انرا سی امت بدی است که این چنین
 کسی را که توئی از انرا گویند معنی روایت ثانی آنست که ترا که این امت بد میداند ایشان امت خیرند شاید بطریق تعریف و استنزه است ولیکن معنی اول ظاهر
 تراست و با وجود آن حکم کرده اند که آن خطاست شاید که از حیث روایت است و الله اعلم ثم نفذ عبد الله بن عمر بر سر رفت و گذشت ابن عمر را
 فبلغ الحجاج موقف عبد الله فحمله پس رسید حجاج را ایستادن ابن عمر و گفتن وی این سخن را فادصل الیه پس فرستاد حجاج کسی را بوسی ابن عمر فأنزل عن
 حذیه پس فرمود آورده شد ابن زبیر از حجاب وی که بر دار کشیده بود بران جریع کبریم و سکون ذال معجمه تنه درخت فالحی فی قعود الیه بود پس انداخته
 شد در کورهای یهودان قبور بود و آن در که متعازف نیست که در آن زمان بوده است تا حکم کرد حجاج که در جای بزند و بیندازند که در آنجا قبور
 یهود باشد و الله اعلم ثم ادسل الحجاج اسماء بنت ابی بکر پسر فرستاد حجاج کسی را بوسی مادر ابن الزبیر که اسماء بنت ابی بکر است که بیاید

الفصل الثالث

در کعبه از روی زبیر

فایان تائیه پس با آورد و سر باز و اسما که بایز و انظار فاعاد علیها المثل پس باز گردانیده فرستاد حجاج براسا آن فرستاده شده
را گفت ولما تبلی ولا یثین الیک من یحبک بقرنک برآینه می آئی تو ای اسما بطور رخ و یا میفرستم بسوی تو کسی را بر زمین کشیده می آرد ترا کیست
تقن تلخ و کسیر قال گفت راوی که معاویه بن مسلم است فایان پس باز با آورد اسما و قال و کفرتک و الله لا ایتک حتی تبغلی من
یحبک بقرنی بخدا سوگند می آیم ترا تا آنکه میفرستی تو بسوی من کسی که میکشد مرا کیسوی می من قال گفت راوی فقال پس گفت حجاج ارفع صیحتی بنایند خلیل
مرا و سبته کبر پس مظهر و سکون مظهر و کسیر فغانیه و تشدید تخانیه فعلی که دباغت داده شده است چرم او و سترده شده است مویهای و سبته بلفظ
است مضاف بیا و مستحکم فلخذ فعلیه پر کشت هر دو فعلین خود را ثم اطلق یؤذف بذال همه و فایان بر روان شد حجاج در حالی که نزدیک میزند کاهها و
میچکاند و دوشهای خود را و میخورد حق دخل علیها تا آنکه در آمد بر اسما فقال و در بعضی نسخ فقال لها پس گفت حجاج مرا اسما را کیف دایتی صنعت بعد از
چگونه دیدی تو ای زن مرا که دم باین دشمن خدا قال گفت اسما دایتک اشدت علیه دنیا و دیدم من ترا که تبا و گردانیدی بر روی دنیای او را و قطع
کردی حیات دنیا را از وی و اشدت علیه آخرتک و تبا و گردانیده او آخرت ترا که بسبب قتل او مستحق عذاب و دوزخ شدی بلغفی انک تقول
له یا ابن ذات النطاقین رسیده است مرا که تو میگفتی مرا و ای سپر خداوند و مکر بند ذات النطاقین لقب اسما بنت ابی بکر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم بنا و ده بود و بجهت آنکه در وقتی که آنحضرت در غار بخت بود اسما بزگی طعام میبرد و چون دوالی و بندی برای بستن سفره یافت نطق خود را که ببن
آن در کمر عادت زنان عربست دو پاره کرد بیک پاره سفره طعام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بست و پاره دیگر که خود را بست چنانکه فرمود
و انا والله ذات النطاقین و من بخدا سوگند خداوند و نطق اما احدی فلکنت به ارفع طعام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و
طعام ابی بکر اما یکی از آن دو نطق پس بودم من که بستم طعام آنحضرت و طعام ابی بکر را من الدواب نگاه میداشتم طعام ایشان را از جنبه
زمین که سفره نگشاید و بر زمین نیفتد و ضایع نگردد اما الاخر فطانی المرأة الخ لا تستغنی عنه و اما نطق دیگر پس کز بند زن است که بی نیاز
نیت زن از ان کو یا که آن ظالم معنی این لفظ بر ذم محل گرد و کنا بیت است از بودن و می خاد و میبرون آینده و ندانست آن چیز که کدام فضیلت است
فوق خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدمت ابی بکر اما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدثنا ان فی ثقیف کذا ابی
آگاه باش که آنحضرت تحدیث کرد مرا که در ثقیف ثقیف کذا است و میبر یعنی در نوع کوئی است و ملاک کننده اما الکذاب و ابیاه اما کذاب پس دیدم
ما و را اشارت بختار بن ابی عبید و اما المبر فلا اخالك الا ایاه اما میبر پس کمان میبرم ترا که آن میبر که آنحضرت خبر داده است چنانکه در فصل
ثانی از حدیث ابن عمر گذشت قال گفت راوی فقام عنهما پس برخاست حجاج از پیش اسما فلم یلجها پس مراجعت نکرد او را و جواب نداد و برابر
این سخن بدو و واه مسلم ۳ و عن نافع روایت از نافع که مولی ابن عمر است ان ابن عمر اتاه و جلال فی فتنه ابن الزبیر که این عمر آمدند او را و دورد
در فتنه ابن زبیر فقال ان الناس صنعوا ما قوی پس گفتند آن دورد که مردم کردند آنچه می بینی تو از اختلاف در امر امت و امارت و افت ابن
عمر و صاحب رسول الله و تو سپهر عربی و یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فایمضک ان تخرج پس چه چیز باز میدار دترا از بر
بر آمدن بدعوی امامت و خلافت و کشیدن انتقام از ظالمان فقال یمضی ان الله حرم علی دم اخی المسلم گفت باز میدار ترا از خروج و قال
علم تا آنکه خدا تعالی حرام گردانیده است بر من خون برادر مسلمان را اشارت کرد و چه بر منیز کردن از خون و گرفتن او طریق احتیاط را و الا حاجت بیا
لفظ علی بنو فافهم قال گفتند آن دورد و الم یقل الله آیا نگفته است خدا تعالی و قاتلوهم حتی لا یكون قننه و قال کیند مردم را تا آنکه پیدا نشود قننه
فقال ابن عمر فدا قاتلنا حتی لم تکن قننه پس گفت ابن عمر بحقیق قال کردیم با یعنی همراه آنحضرت و خلفای راشدین تا آنکه بنود قننه و کان الدین الله
و بود و این خدا را و انتم تویدون ان قاتلو ا حتی تكون قننه و يكون الدین لغیر الله و شما میخواستید که قال کیند ما آنکه پیدا شود قننه و باشد دین
مغیر خدا یعنی جنگ شما بر سر دنیا و پادشاهی است نه بسبب حق و ترویج دین و واه البخاری و عن ابی هريرة قال جاء الطفیل بن عطاء ففتح
بن عمر الد و می بفتح دال صحابی است اسلام آورد و بیکه پس از ان رجوع کرد و بقوم خود و آنجا میبود تا بجهت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
پس قوم آورد و نزد آنحضرت در خیر پس همیشه در خدمت بود تا رحلت کرد و آنحضرت و او را ذوالنور لقب است زیرا که چون آنحضرت او را بسوی قوم خود فرستاد
تا دعوت کند ایشان را گفت که بگردان یا رسول الله برای من آیتی یا تصدیق من گفتند پس دعا کرد او را آنحضرت و گفت خدا یا بختش او را نور پس
ساطع کشت نور در میان و وحییم و می گفت میترسم که این با مشکله بگویند پس بر کشت این نور بطرف باز نگاه می داشت و روشن میکشت در شب تاریکی پس
رفت و دعوت کرد قوم خود را پس ایمان آورد و بدو روی و ایمان نیار و دامنش روایت میکند ابو هریره که آمد ابن طفیل بن عمرو الی رسول الله
سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت طفیل ان دوسا فدا ملکک صحت و اجبت پس گفت بحقیق ملاک شد قبیله

دوس زیر که عصیان کرد و با او روزا قتل و الهاعت فادع الله علیه پس دعا کن بر ضرر ایشان فظن الناس انه يدعو عليهم پس کمان برودند
مردم که آنحضرت و غامیکند برایشان فقال اللهم اهد دو مساپس گفت آنحضرت خداوند راه راست بنا دو مس را و ایست بهم و بیا را ایشان یعنی
در حالی که مسلمانند متفق علیه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اجوا العرب لثلاث دوست دارید
عرب با از جهت سه خصلت لانی عربی یکی از جهت آنکه من از عربم و القرآن عربی دوم آنکه قرآن بزبان عرب است و کلام اهل الجنة عربی و سوم
ز جهت آنکه سخن بهشتیان عربی است یعنی عرب را فضل است در دنیا و آخرت رواه البيهقي في شعب الایمان الباب مناقب اصحابه
الله سبحانه و تعالی احبهم صحابی شخصی را گویند که دریافت پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در حالت ایقان و بر دین اسلام مردا که به درین میان
روت نیز متخلل باشد چنانکه در اشعث بن قیس میگویند قول اصح اینست و بعضی شرط کرده اند طول صحبت را با آنحضرت و ملازمت وی صلی الله
علیه و آله و سلم و اخذ علم از وی و حضور مشاهدات و اقل آن شش ماه داشته اند و دلیل بر تعیین شش ماه معلوم نیست و الله اعلم و خاتمی نیت
در رجاء آن کسی که ملازمت نکرده و حاضر نشده در مشهدی از مشاهد و ندید آنحضرت مگر نظره از دور و سخن نکرده و وی مگر اندکی یا دید در حال طوفان
اگر چه شرف صحبت حاصل است همه را و سخن در عدالت صحابه و فضیلت ایشان بر ما و رای خود دراز است پایه از آن در شرح مذکور است و طریقه
اهل سنت و جماعت آنست که زبان از گفتگوی ایشان جز بخیسته دارند اگر چیزی برخلاف آن منقول باشد از آن انماض کنند که سلامت
درین است و الله اعلم الفصل الاول عن ابی سعید الخدري قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تسبوا اصحابی گفت
آنحضرت و شما نمکنید یا بران مرا فلوان احدکم افق مثل احد ذهاب پس اگر ثابت شود که یکی از شما خرج کند در راه خدا مانند کوه احد ما بلغ مداح
میرسد ثواب آن ثواب را پیمانہ یکی از ایشان را بدیضم میرسد و تشدید دال پیمانہ و آن رطل و ثلث رطل است و لا یضیفونه ثواب نیم پیمانہ یکی از ایشان را
و از اینجا است که فضیلت صحابه یعنی کثرت ثواب داشته اند متفق علیه و عن ابی برة الضم با و سکون را پیر ابو موسی اشعری تابعی ثقة است قاضی کوذ عن ابیہ روت
کرده است از پدر خود که ابو موسی اشعری است قال گفت پدر وی دفع برداشت یعنی النبی یعنی برداشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را
الی السماء سربارک خود را بسوی آسمان و کان کثیرا مما یرفع راسه الی السماء و بود آنحضرت زمان کثیر که بیداشت سر خود را بسوی آسمان بجهت
انتظار وحی و توجع بجانب علو عالم علوی فقال الضمور امنة للسماء پس گفت آنحضرت ستارگان سبب امنند آسمان را و امنه بقعقات
مصدر است بمعنی امن چنانکه در قول و می سبحانه اذا یغشکم النعاس لنته فاذا ذهبت الضمور الی السماء ما توقعد بوقتیکه بر دستار کان از
تکبر و انکدار چنانکه فرموده است اذا الشمس کورت و اذا الجحوم انکرت می آید آسمان را آنچه و عده کرده شده است آسمان و تقدیر کرده شده او را از انفطار
و انشقاق چنانچه فرموده اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت و انا امنة لاصحابی و من سبب منم برای اصحاب خود فاذا ذهبت انا فی اصحابی
ما یوعدون پس وقتی که بروم من از عالم می آید اصحاب مرا چیزی که وعده کرده شده است و قوع آن در میان ایشان از فتن و حروب و از تداو
بعض اعراب و اصحابی امنه لامتی فاذا ذهبا صحابی فی امتی ما یوعدون و اصحاب من باعث امنند برای امت من پس وقتیکه بروند
اصحاب من بیا در امت مرا چیزی که وعده کرده شده اند امت از بدیع و حوادث و فتن و ذهاب خیر و حدوث شر رواه مسلم ۲ و عن ابی سعید
الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ياتي على الناس زمان كفت آنحضرت می آید بر مردم زمانی فیض و مقام
من الناس پس غرامیکند جماعتی از مردم فام بکفر و فوجره و بیا نیر آمده است جماعتی از مردم جمع آن قوم بضمین مثل کتاب و کتب و بعضی بفتح
فانیر گفته اند فقال هل فيکم من صاحب رسول الله یسئله فی کفته می شود و پرسیده می شود از آن جماعت آیا هست در میان شما کسی که صحبت داشته پیغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم فيقولون نعم پس میگویند و جواب میدهند آری هست میان ما کسی که صحبت داشته بان حضرت فیفزع لهم پس
کشاده می شود حصنی و حصاری و سئری که مقیدند بان و غرامیکند بران یعنی سیرکت و شوکت اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتح و نصرت
دست میدهند ثریای علی الناس زمان فیض و مقام من الناس فقال هل فيکم من صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
و مسلم پرسیده می شود آیا هست در میان شما کسی که صحبت داشته با صاحب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تابعین باشند فیقولون نعم فیفزع لهم
ثم یلقی علی الناس من ملان فیض و مقام من الناس فقال هل فيکم من صاحب صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آیا هست میان شما کسی که صحبت داشته
است با کسی که او صحبت داشته است اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی تبع تابعین فیقولون نعم فیفزع لهم و در میان فضل و
قرون بلکه است چنانکه هیچ نیر و حدیثانیده بیا بد متفق علیه و فی رواه مسلم قال یاتی علی الناس من ملان یبعث فیهما البعث و در روایت مسلم اینچنین آمده است
الکفت آنحضرت می آید بر مردم زمانی که فرشتا ده می شود میان ایشان لشکر بعت بفتح با و سکون عین بفتح نیز آمده لشکر گرفتاده می شود و بجای جمع می شود فیقولون انظر و اهل

احبهم صحابی شخصی را گویند که دریافت پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در حالت ایقان و بر دین اسلام مردا که به درین میان روت نیز متخلل باشد چنانکه در اشعث بن قیس میگویند قول اصح اینست و بعضی شرط کرده اند طول صحبت را با آنحضرت و ملازمت وی صلی الله علیه و آله و سلم و اخذ علم از وی و حضور مشاهدات و اقل آن شش ماه داشته اند و دلیل بر تعیین شش ماه معلوم نیست و الله اعلم و خاتمی نیت در رجاء آن کسی که ملازمت نکرده و حاضر نشده در مشهدی از مشاهد و ندید آنحضرت مگر نظره از دور و سخن نکرده و وی مگر اندکی یا دید در حال طوفان اگر چه شرف صحبت حاصل است همه را و سخن در عدالت صحابه و فضیلت ایشان بر ما و رای خود دراز است پایه از آن در شرح مذکور است و طریقه اهل سنت و جماعت آنست که زبان از گفتگوی ایشان جز بخیسته دارند اگر چیزی برخلاف آن منقول باشد از آن انماض کنند که سلامت درین است و الله اعلم

و تقدیر کرده شده

تجدون فيكم احدا من اصحاب رسول الله پس ميگویند و نگاه کنید آیا می باید به میان شما هیچ یکی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیکم کاف خطاب و در روایتی فهمیم ضمیر غایب و در قرین دیگر همه یا فهمیم است فوجد الرجل فیفزع طمس پس باقیه میشود و مردی از اصحاب ففتح کرده میشود برای ایشان ثم یبعث البعث الثاني بعد از آن فرستاده میشود و لشکر دیگر یعنی در وقت دیگر فبقولون هل یسلمون و آتی اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم آیا هست میان ایشان کسی که دیده است اصحاب آنحضرت را از اینجا معلوم میشود که در تابعین دیدن ایشان کافی است چنانکه در صحابه دیدن آنحضرت معتبر است و بعضی گفته اند که در صحبت دیدن کافی است اما در تابعیت صحبت و ملازمت میباشد چنانکه در تواتر اولی آمد و مگر آنکه دیدن با صحبت مراد باشد فیفزع طمس اینجا فبقولون نعم مذکور نیست اکتفاء من رای ثم یبعث البعث الثالث فقال انظروا هل ترون فیهم من رای من رای اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفته میشود نگاه کنید آیا می بینید در میان ایشان کسی را که دیده است آنرا که دیده است یاران آنحضرت را در اینجا ففتح لهم هم ذکر نکردیم بگویند البعث الرابع پس میباشند فرستاده در شکر چهارم و در مرتبه چهارم ففقال پس گفته میشود انظر نگاه کنید هل ترون فهم احدا یا می بینید در ایشان هیچ یکی را رای من رای احد اداى اصحاب النبی که دیده است کسی را که دیده است یکی را که دیده است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فوجد الرجل فیفزع له پس یافته میشود و مرد پس فتح کرده میشود و مراد را که این همه مقلد است دین حدیث چهار مرتبه مذکور شد اصحاب و تابعین و اتباع و در روایتی از صحیح بخاری نیز در حدیث خیر القرون چهار مرتبه واقع شده است ۴ و عن عثمان بن حصین صحابی مشهور جل از احوال می در مواضع متعدده مذکور شد و عن قریب در فصل ثانی از باب مناقب قریب مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی بهترین امت من اصحاب منته الذین یلوهم بعد از ایشان بهترین امت من آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تابعین باشند الذین یلوهم که تبع تابعین اند بعد از آنکه قرن جماعه از اهل زمان که متقارب و متقارن باشند و در امر واضح اینست که مضبوط و معتبر در آن عذی معین از زمان نیست زیرا که قرن آن حضرت که صحابه با نذا صد و ده سال باقی بودند و حقین تابعین سده ناهفتاد سال باقی بودند و قرن اتباع تابعین از آنجا تا حدود و وسعت شصت سال و در بنیوقت ظاهر شد بدعتها پیدا شد اشیای صحیح و برداشتند فلاسفه سرشای خود را و کشادند معتزله زبانها را و متمسکینند اهل علم بقول خلق قران و متغیر شد احوال و فاحش گشت اختلافات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول عجمی صادق ثمان بعد هم قومایستند و نولایستند و نولایستند و نولایستند بعد از این سه قرن قومی خواهند بود که کوایی میدهند و طلب کوایی کرده نمیشوند از اینجا معلوم میشود که کوایی دادن پیش از طلب کردن مذموم است یا اشغال می آرند که در حدیث دیگر آمده است که بهترین کوایان کسی است که کوایی دهد پیش از آنکه طلبیده شود کوایی از وی و وجه جمع میان این دو وجه آنست که ذم در جانی است که معلوم است شاهد بودن او آنجا کوایی دادن پیش از طلب ضایع است و محمول است بر غرض و ملح در جانی است که معلوم نیست پس خبر میدهد که من شاهد تادرو وقت هستی و نزد قاضی آمده شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سوال با لفظ است و دادای شهادت و سرعت اجابت بعد از سوال چنانکه میگویند و کوایی کسی است که پیش از سوال دهد یا ذم محمول بر کسی است که اهل شهادت نیست یا محمول است بر شهادت زور یا ذم و حقوق ناسلست مع و حقوق الله آن نیز اگر مصلحت درسته و کتمان نباشد و بعضی گفته اند که مراد شهادت اینجا سوگند است یعنی سوگند بدو غمی خود پیش از آنکه کسی ایشان را سوگند دهد و سوگند از ایشان طلبد چنانکه در روایت دیگر آمده و یخوفون و لا یؤمنون و خیانت میکنند و این گرفته نمیشوند و اعما و در دهن خود بربان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد و فاحش چنانچه اصلا محل امانت نماند و اگر بنا که واقع شد اعتبار ندارد و یبذرون و لا یخون و بیایان میکنند با خدا و بسرنییزند از او و یظهر فیهم السمن بکبریین و فتح میم و پیدا میشود و ایشان فریبی یعنی فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترفه در آن پیدا آید خلقي و طبیعی بود و بعضی میگویند که مراد همین در احوال است و مراد آنست که دعوی میکند چیزی را که ایشان نسبت از کمال و قیمت مراد ایشان از شرف و تکریم گرفته اند که مراد جمع مال و غفلت از دین یا توسع در اکل و شاد است و فی دعایه یحلفون و لا یحلفون و سوگند میخورند و سوگند داده نمیشوند فحق فی دعایه لمسلم عن ابی هریره ثم یخلف قوم یحبون السماعة ففتح سین پسر ایشان می آیند که وی که دوست میدارد فریبی را و در بعضی روایات آمده است که سبقت میکند شهادت یکی از ایشان بر او و سبقت میکند بین او و شهادت او را مقصود و حاصل دست بر شهادت زور و بین کا و و طلب میالات جبرین و دیانت چنانکه کوایی آنرا میکند و کوایی این را الفصل الثانی عن عمره فی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما موا اصحابی فافهم خیا و کرامی و ارید یاران مرا زیرا که بدستیکه ایشان نیکترین و برگزیدگان شما اند و خود در آنجا که مصحاب و ملازمان و نگاه و حاضران نگاه و بیگاه و تربیت یافتگان علم و عمل و حال اویند و اگر ملازمت و مصاحبت نکرده باشند نظار کیان حال و مشاهد طاعت با کمال ویند شیخ ابو طالب کی حجت الله علیه گفته که بیک نظر که بر جمال مصطفی افتد چیزی نماید که کادی که دیگر از ابا ربیعان و خلوات نه نماید و نکشاید

وایمان عیانی و یقین شهودی که ایشانراست کسی را در آنجا شرکت نیست ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم این سه گروه اختیار است و سزاوارت اند و خدا
در آن زمان و اهل آن زمان صدق و دیانت و عفت و امانت است و ستران ایشان محکوم بعد از آنکه الا نادرا جنت عدم عصمت و بعد از ایشان امر
عکس است چنانچه فرمود ثم یظهر الکذب بعد از آن ظاهر و شایع میگردد و دروغ و خیانت در دین و دنیا اشارت است بطور و شیوع بدع و اهل او که
حدوث بعضی از این امور مثل قتل و اعتزال و ارجا در اول این قرون پیدا آمد و لیکن بطور و شیوع آن بعد از نبوی شصتی ان الرجل یحلف و لا یحلف
و یشهد و لا یتشهد تا آنکه مردی باشد که سوگند میخورد و سوگند داده میخورد و کو ابر می دهد و کو ابرای طلبیده می شود اشارت بترک دین و حسیب
الایمن سه مجموعه الجنة دانا و آگاه باشد کسی که شاد و میگرداند و در وسط بهشت یعنی میخورد که در میان جنت باشد که بهترین جای می اوست مجوس
دار بضم م و حدیثین و سکون محکوم اولی و سطر آن فلیلزم الجماعة پس باید که لازم گیرد جماعت مسلمان را و سواد اعظم اهل قرون ثلثه را و متابعت و پیروی
کنند ایشان را فان الشیطان مع الفذ پس بد رستی شیطان بانهاست فذ یفج فاذ تشدید ذال بمعنی تنها و یکانه و را کسی است که مستعد است بر
خود و متابعت نمی کند رای جماعت را و هو من الاثنین ا بعد و شیطان از دو کس دور تر است نسبت بیک کس از یک کس شاید کاهنی دور
شود اما از دو کس دور تر است یا بعد از این معنی بعید است و لا یحفلون و جل با مراد و باید که تنها نباشد مردی باز فی اجنبیه فان الشیطان
ثالثهم زیرا که شیطان سوم این سه کس است که مرد و زن و شیطانند و من سرته حننه و سائنه سیئنه و کسی که شاد گرداند و ارنکی
او را ندوین که داند او را بدی و هو مؤمن پس آنکس مؤمن است یعنی علامت صحت ایمان و کمال وی آنست که به نیکی کردن شاد و خوش گردد و اگر
بدی بوجود نیلین و ناخوش شود و گفته اند که نشان زندگی دل نیست دوا در اصل باض است و در حاشیه نوشته اند النساء ۲ و عن جابر
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تمس النار مسلما و آتی او مرای من رآنی گفت آنحضرت نمی ساید آتش دوزخ مسلما فی را که دیگر
است مرایا دیده است کسی را که دیده است مرا یعنی مرده است بر اسلام و این حدیث تخصیص کرده است این بشارت را اتفاقا بصحابه و تابعین و غیره
نیت آن ده تن که ایشان را عشره مبشره گویند و جز ایشانرا از آنجا که بشارت یافته اند بدان داخل اند بلکه تمام مؤمنان و مسلمانان را شامل است
و لیکن صحابی و تابعی و مسلم کسی است که بر اسلام مرده و این خبر بجز عجم صادق و بشارت دادن وی بدان معلوم نگردد و باین جهت مخصوص شده جماعه که آنها
مبشره خوانند و ممکن است که این بشارت باشد بموت بر ایمان چنانکه در حدیث من را بقری و جنت له الجنة گفته اند قدر دوا و الترمذی و عن عبد
بن مغفل بضم م و فتح عین م و تشدید فارصه صحابی بود از اهل شجره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الله الله فی اصحابی
خدا را تبرکد خدا را در حق اصحاب من و یاد کنید ایشان را جز به تعظیم و توقیر واد کنید حق صحبت ایشان را با من الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی
سه بار مکرر فرمود و برای تاکید و مبالغه لا تغفلوا عنهم غرض من بعد بی نگرید و سازید ایشانرا مثل پدر بعد از من که نیکو سازید بجانب ایشان تیرهای
دشنام و عیوب من اجلهم فبعضی اجلهم پس یکدیگر دوست میدار و ایشانرا پس بدوستی من دوست میدار و ایشان را و من انبعضهم فبعض
انبعضهم و کسی که دشمن میدار و ایشانرا پس دشمنی من دشمن میدار و ایشان را یعنی محبت ایشان مسلم من است و بعضی ایشان سبب بغض من اعاد تا باند
من ذلک و گفته اند که علامت صحت محبت و نشان دوستی آنست که از محبوب سرایت و تجاوز کند متعلقان و می پس نشان محبت حق جل و علی محبت
رسول است و نشان محبت آل و اصحابی هم گمزا و من اذا هم فذلک اذنی و کسیکه بر بخاند ایشانرا پس تحقیق بر بخاند را و من اذا فی فذلک اذنی الله کسی
که بر بخاند را تحقیق بر بخاند خدا را و من اذا فی فذلک اذنی الله کسی که بر بخاند خدا را پس نزدیک است که بگیرد و عذاب کند خدا تعالی او را و
الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۴ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل اصحابی فی امتی کالمالح
فی الطعام و لا یصلح الطعام الا بالمالح حال و قهر عجمیه اصحاب من در میان است من مانند نمک در طعام است و صلح نمی پذیرد و نیک نیلرود
طعام مگر نمک قال الحسن گفت حسن بصری بعد از شنیدن این حدیث فقد ذهب ملحا لحکیف فصلح پس بر تحقیق رفت نمک مایس مگر به سلاح
پذیریم ماحرست میخورد و برگزشتن صحابه و با وجود آنکه در زمان ایشان وجود صحابه بود و وفات حسن بصری در یکصد و ده است دوا فی شرح السنه
۶ و عن عبد الله بن بکر بن عیبه روایت کرد عبد الله بن بکر بن عیبه اسلمی که قاضی مرده عالم آن بود از مشاییر تابعین است از پدر خود که بریده اسلمی
صحابی مشهور نقل کرده قال قال النبی گفت بریده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما من احد من اصحابی میوت با رجس نیست هیچ
یکی از اصحاب من که بمیرد و بر منی الا بعثت قاهلا و عودا لعمریوم الفیته که اگر بیاخته شود از قبر در حالی که کشنده است مردم را بهشت سبب و نشان فی
است ایشانرا روز قیامت دوا و الترمذی و قل هذا حدیث غریب و ذکر حدیث ابن مسعود و ذکر کرده شد حدیث ابن مسعود که در اهل دست
لا یبلغ احد فی باب حفظ اللسان که در وی که صحابه است و مصابح دین باب گفته است معنوی که وی آنجا خاصت ید ۲ الفصل الثالث عشر عن ابن عمر قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايتهم الذين يسبون اصحابي فقولوا لعن الله على منكم وقتيكم به بينكم انما في راك دشنام
 ميکنند اصحاب مرا پس بگوئید لعنت خدا و دوری از رحمت او باد برین مصل بدشما و درین حدیث اشارت است بآنکه اگر لعنت بر فعل کنند بر ذات تو دیک با حقیقا باشد
 دواه الزمندی ۲ و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعنت عمر رضی الله عنه شذیم من
 یکنه یمنه من اهل عن اخلاف اصحابی من بعدی پسیدم پروردگار خود را از حال اصحاب بن بعد از من فاجی الی پرستی فرستاد بسوی من
 یا احمد ان اصحابک عندی بمنزلة الجوارح فی السماء امی محمد اصحاب تو زود من بجای ستارگان اند در آسمان بعضها اقوی من بعض بعضی از این
 ستارگان قویتر و روشن ترند از بعضی و لکل نود و هریکی را نوری است فمن اخذ بشئ مما هم علیه من اختلافهم پس کسی که گرفت بچیزی یعنی بجای علی از آنچه
 ایشان بر آن چیزند از اختلاف ایشان در مسائل علم فقطوعندی علی هدی پس آنکس نزد من بر راه راست است چنانکه فرموده است اختلاف امتی رحمة قال
 گفت عمر بن الخطاب و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اصحابی کالجوارح فبایهم افدیتم اهدیتم اصحاب من بمنزلة ستارگان اند که گاه
 راه یافته میشود پس هر کدام ایشان که اقتدا کنید و پیروی نمایند راه راست بیابید چنانکه اشارت کرد بقول خود و لکل نور پس هدایت بر قدر علم و فقهی است
 که نزد اوست با وجود تفاوت مراتب آن و ازین معنی بیج صحابی خالی نیست البته علم دین و شریعت نزد وی هست و اگر در بعضی مواضع محبت بشیریت
 و خطا به بر طریق ثواب رفته باشد چنانکه یعنی و خلاف امام برحق و زید باشد از جهت عدم عصمت و خصوص آن حکم اقتدا درست نباشد و ابتدا
 نیاید و آن سستی و خارج بحث است فافهم و بالله التوفیق دواه و ذین ۱۶ باب مناقب ابی بکر الصدیق رضی الله عنه احادیث در
 مناقب فضایل وی رضی الله عنه از صحاح و حسان و ضعاف بسیار وارد شده و بعضی محدثان بر بعضی از آنها حکم بوضع کرده اند بجهل است ان الله
 للناس عامة و لا ابی بکر خاصة خدا تعالی بجای میکند مردم را عام و مرا بوی بکر را خاص و حدیث ماصب الله فی صدری شی الا و صبیته فی صدر ابی بکر زینت در
 من چیزی از حقایق و معارف مگر آنکه بریختم من آنرا در سینه ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اشتاق الجنة قبل شعبة ابی بکر
 بود آنحضرت چون اشتاق میشد بسوی بهشت می پرسید پسری او بکر را و حدیث ان الله لما اخار الارواح اختار روح ابی بکر خدا تعالی بیگانه میکشد اختیار میکرد و روح
 را اختیار کرد و روح ابی بکر را گذاشت چنانچه در شیخ محمد الدین الشیرازی فی سفر السعادة و گفته است که بطلان آن معلوم است بدیهة عقل انتهی و شاید که آن از جهت بهشت
 که لازم می آید فضیلت ابی بکر بر قمانه خلق از نبیا علیهم السلام و جزا ایشان و لازم می آید مساوات او با سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و لازم می آید
 آنچه خارج است از دایره عقل و عادت پوشیده نماند که ابوبکر تاویل غیر سدد و است اگر صحیح بود و باشد احادیث و حدیث ان الله یجلی للناس راد ترتیب
 الشریعة از انس آورده و گفت رواه الخطیب و ابونعیم و ابن حبان فی الضعفاء و حکم کرده است ذی بی موضع آن و بعضی حسن گفته اند و حکم آنرا درست و کل در
 و در احیاء العلوم نیز آورده و الله اعلم الفصل الاول عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ان من الناس علی فی
 حصته و ما له ابوبکر گفت آنحضرت بدرستی از عطا کننده ترین مردم بر من در صحبت خود و مال خود ابوبکر است و عند البخاری ابابکر واقع شد
 بالف و این بقا عده نحو موافق تر و ظاهر تر است و ابوبکر بود و نیز جایز است و توجیه او در شرح مذکور است و لو کنت متخذ اخلیلا لا اتخذت ابابکر خلیلا
 و اگر بودم من گیرنده دوست خالص جانی را هرگز آنرا نمیکرفتم ابوبکر را اینچنین دوست و لکن اخوة الاسلام و سودن و لیکن برادر صریحی مسلمان است
 و محبت آن باقی است و خلیل از خلقت است بضم فامعنی صداقت و محبت متحمل یعنی درآینده در باطن قلب محب که داعی است بسوی اطلاع محبوب بر سر
 محب یعنی اگر روا بودی مرا که گیرم دوستی از خلق باین صفت که محبت او در درون دل من می آید و مطلع میبود بر سر من ابابکر را اینچنین دوست نمیکرفتم که لایق و قابل
 این صفت است و لیکن نسبت مرا محبوب باین صفت مگر حق سبحانه و محبت من خلق را بر ظاهر دل من است و آگاه نیست بر سر من جز حق تعالی و تواند که از خلقت باشد
 بیخ فامعنی حاجت یعنی اگر میکر فتم دوستی که رجوع میکردم بسوی در حاجات خود و اعتماد میکردم بر وی در جهات خود ابابکر را میکر فتم و لیکن اعتماد من در جمع امور و رجوع
 من در همه احوال بخداست عز شأنه و دوست چهار و ملازمین دین معنی اقرب و انسب است بیاق حدیث و لیکن قوم حکم کرده اند که معنی اول اوجه و اولی است
 فافهم لا ینقین فی المسجد خوفا الا خوفا ابی بکر باقی داشته نشود در مسجد هیچ روزی در دیوار مکر روزی که در دیوار ابوبکر است و خوفا یعنی دو خا عجب
 و او در میان آن روزی که گذاشته میشود در دیوار تا در دشنامی در خانه درآید و در دیوار مکر روزی که ملاصق مسجد شریف بود با و گذر با بوده که از راه آن
 مسجد می در گذشت ناخواه میکرد و از آن مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا پنهان فرمود که همه خوابسته شود و الا خوفا ابوبکر نگرید و تفصیلا و این
 در آخر خطبه بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواند و گفته اند که در بیجا تعریف است بخلاف صدیق رضی الله عنه و سد مقاله دیگران درین باب و چون مردم
 حکم کردند درین باب فرمود من این کار را از پیش خود نگرفته ام مگر بامر خدا عز و جل و در روایتی آمده است که عمر رضی الله عنه در خواست کرد که در دیوار خانه خود
 روزی که گذارد که نظر کند بر رسول خدا در هنگامی که می درآید مسجد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گذارد اگر چه مقدار سوزن باشد و فی و این

لو كنت متخذاً خليلاً لغيري لاختذت أبا بكر خليلاً
 وشرح صحيح بخاری گفته که به تحقیق آمده است درین باب احادیث بطرق متعدده که بظاهر مخالفت ینسانید این حدیث مذکور را که در باب ابی بکر آمده است رضی الله عنه از آنکه حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سید ابوبابی که بجانب مسجد بود مگر باب علی را و روایت کرد این حدیث را احمد و نسائی و مسند او قوی است و روایت کرد طبرانی در اوسط بنقل ثقات که صحابه جمع شدند و گفتند یا رسول الله امر کردی سید ابواب اصحاب و فخر کردی باب علی را گفت آنحضرت من نسبت ام و نگذاشته ام بلکه خداست و گشاده من امر کرده شده ام سید ابواب جز باب علی و همچنین روایت کرده احمد و نسائی از ابن عباس و ابن عمر و گفت شیخ ابن حجر و هر یکی ازین احادیث صالح است و محبت را لایستجا که متقاضی شده اند بعضی از انها به بعضی وقت گرفته بدان و گفت که ابن جوزی حکم کرده است برین حدیث که وارد شده است در شان علی رضی الله عنه بوضع و تحکم کرده بر بعضی طرق و می بخت مخالفت وی احادیث صحیح را که وارد شده اند در شان ابی بکر رضی الله عنه و گفت وضع کرده اند این را در افاض در معارضه آن وارد کرده است شیخ ابن حجر بر این جوزی در حکم کردن وی بوضع این حدیث بجهت توهم معارضه وی بحدیث ابی بکر و گفته است که حدیث علی را طرق کثیره است بعضی از ان بحدیث صحیح رسیده است و بعضی بهر تبه حسن و معارضت میان این حدیث و حدیثی که وارد شده است در شان ابی بکر نیست و وجه توفیقی آنست که امر سید ابواب و فتح باب علی در اول امر بود و زدن مسجد و بود علی را رضی الله عنه درمی جانب مسجد که می درآمد و می برآمد از ان و تحقیق بصلحت رسیده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود علی را رضی الله عنه در دنیا بدین سجد را جنب هیچ یکی مگر من و تو و امر سید خوات مگر خود ابی بکر رضی الله عنه در آخر امر بود در مرض آنحضرت که باقی مانده بود از عمر شریف وی و دوسه روز و دلیل برین سخن اینست که وارد شده است که چون امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سید ابواب جز باب علی آمد حمزه بن عبد المطلب بعد از آنکه ظاهر شد از وی در اقبال امراد فی توقعی و هر دو چشم وی رمد داشت و آب میرفت از انجا و گفت یا رسول الله بیرون کردی عم خود را و در آوردی ابن عم را گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای عم من امر کرده شدم باین و مرا درین اختیاری نیست پس بدر حمزه در قصه آمده که این مقدم بود زیرا که حمزه رضی الله عنه در غزوه احد شهید شد و در روایت آمده است که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و گفت و می فرستاد حضرت رب العزت جل شانده بسوی موسی علیه السلام تا مسجدی بنا کند مظهر که ساکن نگردد و در وی مگردی و پادرون و بر دو سپر پادرون شبر و شبریم چنین و می فرستاد وی مسجدی بسوی من که بنا کنم مسجد را مظهر که ساکن نگردد و در وی مگردی و پادرون و بر دو سپر وی حسن و حسین رضی الله عنهما جمعین و شیخ ابن حجر بر این باب کلام است ببطور این که قدری از تاریخ مدینه ذکر کرده ایم و الله اعلم ۲ و عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لو كنت متخذاً خليلاً لا يختذت اباً بکرم خلیلاً و لکنه اخي و صاحبی و لکن ابو بکر برادر من است و یار من است و در روایت احمد اخي فی الدین و صاحبی الغار و قد اختذ الله صاحبکم خلیلاً و تحقیق گرفته است خدا تعالی صاحب شما را عبارت است از ذات شریفه و دوست از حدیث ول کر فتن و می صلی الله علیه و آله وسلم خدا تعالی را دوست معلوم شد و ازین حدیث دوست گرفتن وی تعالی بر او افزوده معلوم شود که هر که در محبت صادق است بر تبه محبوبیت میرسد بچشم و محبوبه نیز هر که او در محبت صادق است بر برش مشوق عاشق آید است و نخت محبت و جذب از ان جانب ناشی است که اثر او بجا جذب است از نیجه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حبیب الله بود و حبیبان محبت گویند که بر تبه محبوبیت رسد و بعضی خلعت را علی و احض دارند و آنحضرت را جامع گویند میان مرتبه محبت و خلعت و خلعت آنحضرت را تم و اکمل و از ان خلعت ابراهیم گذاشتی انزالی رواه مسلم و عن عائشه قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی مرضه کف عایشه کفتم و آنحضرت در مرض موت خود ادعی می ابابکر را اخا که بخوان و بطلب برای من ابابکر را که پدرت و بخوان بر او خود را یعنی عبد الرحمن را که برادر عایشه بود و در احادیث دیگر تصریح نام او واقع شده است حقا کتب کتابا یا آنکه بنویسم کتاب را یعنی اگر کم خوشن فانی اخاف ان یتیمی متمن زیر که بدرستی من میترسم که از او بگذرد و بگوید که من ستم خلافت را و متحق بنبت غیر من و یا بجای الله و المؤمنون الا ابابکر و ابا دارد خدا تعالی و من بخواند و ابا دارند مسلمانان و من بخواند که ابابکر را رواه مسلم و فی کتاب التمجیدی که جمع بین یحیی بن یحیی است همچنین واقع شده که انا و لی من سزاوارترم بخلافت بدل بجای انا و لا و طبری از قاضی عیاض نقل کرده که گفت این روایت اجود است ۴ و عن جابر بن مطعم بنعیم و سکون طاک و کسر عین قرشی است از اولاد نوفل بن عبد مناف کنیت او ابو محمد است اسلام آورد و پیش از فتح بعد عام خیره و بعضی گفته اند عام الفتح و بنکوست اسلام او از اشراف قریش بود و موصوف بود بکلمه و قار عالم بود بعلم انساب و شاکر و ابوبکر بود رضی الله عنه درین علم قال گفت جبرائیل النبی صلی الله علیه و آله وسلم امر الله آنحضرت را از انی بخلافتی شتی پس سخن کرد در چیزی یعنی حاجتی در خواست یا سخنی پرسید فامرها ان توجع الیه پس امر کرد آنحضرت آن زن را که وقت دیگر باید بسوی آنحضرت قائل گفت آن زن یا رسول الله ادایت ان جث و لم اجدک خبرده مرا که اگر بیایم و نیایم ترا کافا نوزید الموت کو یا که آن زن اراده میکند بیا یافتن آن حضرت موت او را ظاهر این زن نزدیک با یام و فات آنحضرت آمده بود و گفته قال فان

ثم یجیب فاء فی ابی بکر گفت آنحضرت پس لکریانی تو را پس بای ابو بکر را ظاهر این حدیث اشارت بخلاف ابوبکر است بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم
 و لیکن نص قطعی نیست و با وجود آن ولایت دارد بر فضل و منقبت او و جرعه علم بر آنند که نص قطعی بر استخلاف در هیچ جانب نیست و صحت خلافت ابی بکر
 رضی الله عنه با جماع صحابه است و شیخ ابن العمامه در مسایره ادعای نص بر خلافت ابی بکر کرده اثبات نموده است و الله اعلم متفق علیه و عن عمر بن الخطاب
 ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم صعد علی حبش ذات السلاسل روایت از عمرو بن العاص که آنحضرت فرستاد او را امیر کرد ایند بر لشکری
 و بذات السلاسل فرستاد که نام زمین است و سلاسل در اصل نام ریکت که روی بر هم شسته باشد و آن زمین اینچنین بود و صاحب ماسب لایعنه
 که ذات السلاسل بهجت آن گفتند که مشرکان در وی خود را بیکدیگر سبب بودند تا نگرینند و بعضی گفته اند که از جبهه آن گفتند که در اینجا ابی بود که او را سلاسل
 میگفتند و از مدینه بوده روز سه راه بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمرو بن العاص را آن جافرستاد و لوازمی سفید برای او بر بست و در
 صدکس از مهاجرین و انصار با وی همراه کرد و درایت سیاه با ایشان بر بست و چون عمرو بن العاص نزد یک بان موضع رسید مدخواست و کمک طلبید پس
 آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را فرستاد با و ولایت کس از بزرگان مهاجرین و انصار و در میان ایشان ابو بکر و عمر بودند و لوازمی دیگر برای ایشان نیز بست
 و فرمود که لحق شوید بعمر بن العاص و مخالفت نکنید با وی پس خواست ابو عبیده که امامت کند مردم را پس گفت عمرو بن العاص ترا بعد من فرستاده اند
 امیر من پس طاعت کرد ابو عبیده او را پس بود عمر که امامت میگوید که مردم را تا رسیدند به بار دشمن پس حمله کردند و مسلمانان را ایشان پس گریختند کافران و پرتشان کردند
 پس چون دید عمرو بن العاص که مهاجران و انصار را با وی فرستادند و ابو بکر و عمر در میان ایشان بودند در فضل او چنان اقدام کرد و وی مقدم است در منزل
 از ایشان پس آنحضرت جواب داد بچیزی که قطع کرد طمع او را چنانکه را وی میگوید که قال گفت عمرو بن العاص فاقیت به پس آدم من آنحضرت را فقلت ای الاناس
 احب الیک پس گفتم من یعنی با آنحضرت کدام یکی از مردمان دوست دهم تر است بوی تو قال غایب گفت آنحضرت محبوب ترین مردمان نزد من غایب
 است قلت من الرجال گفتم از مردان کدام محبوب تر است قال ابو ها گفت پدر عایشه که ابو بکر است قلت ثم من گفتم من بعد از ابو بکر کدام محبوب تر است
 قال عمر گفت بعد از وی عمر محبوب تر است فعد رجلا پس شمر آنحضرت مرد از انسکت پس خاموش شدم من بخافه ان یجملنی فی اخوهم از جبهه
 ترس آنکه مردان در سیر ایشان متفق علیه ۶ و عن محمد بن الحنفیه ابو القاسم محمد بن علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی اسم ام او خوله بنت جعفر بن
 قیس حنفیه هر از بنی حنفیه که از بنی میامه بود تابعی مدنی ثقة عالم فاضل کامل موصوف بطاعت و شجاعت شریفة القوت چنانکه آورده اند که نزد امیر المؤمنین
 علی زره پس آورده بودند که دراز بود و بقد مبارک وی راست نیامده پس کمرش را بر او زد و محمد بن حنفیه قطع کرد بقوت دست خود قدر آنچه دراز بود
 از دامان وی و از وی پرسیدند که سبب چیست که پدر تو ترا بغزوات و حروب و جهالت میفرستد و حسن و حسین را میفرستد گفت حسن و حسین مثابه
 بر دو چشم اند و من بمنزله دست و چشمم نگاه داشته بشود بدست قال قلت لابی گفت محمد بن حنفیه گفتم پدر خود یعنی امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما ای الاناس
 خیر بعد النبی کدام یکی از میان بهتر است بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر گفت پدر من ابو بکر بهتر است قال قلت ثم من
 گفتم پس گفت قال عمر و خشینان یقول عثمان و رسیدم من که گریه عثمان یعنی رسیدم که بعد عمر که بهتر است و ذکر عثمان را از زبان علی کردم قلت ثم
 انت گفتم سبتر تو بهتر است و در تفصیل عثمان بر علی خلا فی نعم هست در میان علی قال ما انا الا رجل من المسلمين گفت من من کریمه دی از مسلمانان
 مردمی و چه مردمی این را بر وجه تواضع فرمود والا وی بهترین مردم بود در وقت این سوال رضی الله عنه و کرم الله وجهه رواه الهنادی ۷ و عن ابن عمر
 رضی الله عنهما قال کنانی من النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا فضل با بی بکر احدا بودیم مده زمان آنحضرت که بر پدر میگردیم با بی بکر هیچ یکی را
 شمر عمر بهتر از پدر میگردیم بکر هیچ یکی را شمر عثمان بهتر از پدر میگردیم زیرا که ایشان بزرگ بودند و مقرب و در کار و بار دنیا و دین مقدم و ابو بکر و عمر هر دو وزیر
 و شمر آنحضرت بودند ثم فترك اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا فاضل بینهم پس میگردیم شمر اصحاب آنحضرت را که فضل نمی بینیم
 میان ایشان یکی را بر دیگری اگر چنانکه بود رواه الهنادی و فی رواية لابی داود قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 حی بودیم ما که میگفتم و حال آنکه آنحضرت زنده بود افضل امه النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از فاضلترین است آنحضرت بعد از وی ابو بکر
 شمر عمر و عثمان و گفته اند که مراد این عمر پسران ستان اند از اصحاب که چون امری و کاری پیش می آمد مشورت میکرد آنحضرت با ایشان و علی رضی الله عنه در زمان
 آنحضرت جوان و حدیث السن بود والا فضیلت او را بعد از مذکورین هیچ کس نکو نیست و نیز تفاضل ثابت است میان صحابه بی شبهه چنانکه اهل بدر و اهل بقیع
 الرضوان و علی و صحابه و امام احمد از ابی عمر آورده که گفت بودیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میمانستیم جز اناس ابوبکر را بهتر عمر را
 و گفت و اما علی به تحقیق داده شده است خلاصت اگر یکی از ان سه را باشد بهتر میدانم از دنیا و هر چه در دنیا است نزد او هیچ کس در آنحضرت او را دختر
 خود را فاطمه و حاصل شد آنحضرت را از وی اولاد و سبب بر ما میسر را و ما را در روایت خود در روز خیر و ناسی روایت کرد که در پیش

می شد این عمر که میگوئی در عثمان و علی پس حدیث کرد باین حدیث بعد از آن گفته پس رسید از علی و عباس گفتند بیکس را بروی بست در پای همه را کرد و او را گذا
 ذکره شیخ فی فتح الباری ه الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لا أحد عندنا يد الا وقد كافناه
 گفت ابو هريره گفت آنحضرت نیت هیچ کی را نزد ما نعتی و نیکی نکرد آنکه تحقیق کفایت کردیم و جزا دادیم آنرا ما خلا ابی بکر را ابو بکر فان له عندنا
 بیدا یکا فیه الله بها يوم القيمة پس بدستی را ابو بکر را نزد ما نعتی و نیکی بست که مکافات دهد او را خدا تعالی در بدل آن نعمت روز قیامت این
 غایت ما بعد از تکریم و اقبال است از آن حضرت مرابی بکر را و الا آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر همه نعمتها و منتهاست که هیچ کی از آن سر بر
 نیترا ند داشت نعمتها و خدمتها ای ایشان در جنب آن چه خواهد بود و چنانکه روشن است و فرمود و ما نقضی مال احد قط ما نقضی
 مال ابی بکر و سود نکرد و مال هیچ کی آنچه سود کرد در مال ابی بکر چنانکه هر چه در خانه داشت بخدمت آورد و هیچ چیزی نگذاشت و ذوالحلال
 بکر خالق بکر است چون تمام مال صرف راه خدا کرده و خرقة پوشید و بجای تکلیف خلایا خلایند و لو کنت متخذاً خلیلاً لا اتخذت ابی بکر خلیلاً
 ترجمه این سابقاً معلوم شد الا وان صاحبکم خلیل الله اکاه باتید که صاحب شما خلیل خداست و جز خدا خلیل حقیقی ندارد و دواء الثومذی ۲ و عن
 عمر رضی الله عنه قال ابو بکر نسیدنا و خیرنا گفت عمر ابو بکر بهتر است و افضل و ریاست و بهتر است در عمل و فعل خیرت و احسن الی رسول الله
 و محبوب ترین است بوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نتیجۀ خیرتری و بهتری و اکل و جوهره مرتبایات و ریاست است دواء الثومذی ۳ و عن
 ابن عمر عن رسول الله و روایت است از ابن عمر که روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال لابی بکر انت صاحب الغار
 و صاحبی علی الخوض گفت آنحضرت مرابی بکر را که تو یار و مصاحب منی در غار و یار و مصاحب منی بر حوض یعنی در دنیا و آخرت یار منی و غالباً یار غار منی
 گویند از اینجاست دواء الثومذی ۴ و عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یبغی لغوم فیهم ابو بکر
 ان یومهم غیره گفت عایشة گفت آنحضرت نمیرسد و منی سزد و قومی را که در میان ایشان ابو بکر است که امامت کنند این قوم را جز ابو بکر این را در مرض تو
 فرمود باشد که امر کرد او را با امامت و نمایندگی در آن توقف کرد و یاد وقت دیگر نیز چون اقدام و ادلی با امامت شد بجلالت تیر بود و لهذا سیدنا علی
 رضی الله عنه فرمود پیش کرد ترا پیغمبر خدا در امر دین تا کسیت که پسر اندازد و زار در دنیا یا دواء الثومذی و قال هذا حدیث غریب ه و عن عمر
 رضی الله عنه قال انما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان تصدق گفت عمر امر کرد ما را آنحضرت که تصدق کنیم و در راه خدا مالی صرف
 کنیم و وافق ذالک عندی ما لا موافق اقدان یعنی امر کرد آنحضرت بصدق نزد من مالی را یعنی اتفاقاً در آن وقت مال بسیار بدست من بود
 فقلت الیوم استبق ابابکران سبقتهم یوم ما بر کفتم من امر و پیشی کنم ابو بکر را درین امر خیر اگر ممکن باشد پیشی من او را روزی و تو اندک آن تا فیه
 باشد یعنی هرگز پیشی نکرده ام و لا در زبکم قال فبحث بنصف مالی گفت عمر پس او دم نیمه مال خود را فقال رسول الله بکرت پیغمبر خدا صلی الله
 علیه وآله وسلم ما ابقیت لاهلک چه چیز و چه مقدار باقی داشته تو را بل و عیال خود را فقلت مثله پس گفت من باقی گذاشته ام برای اهل و عیال
 مانند آنچه آورده ام یعنی نصفی آورده ام و نصفی گذاشته ام و ابی بکر بکل ما عنده و آورد ابو بکر هر چه بود نزد او در اینجا ایمانی است که فرض نصف
 مال عمر بیشتر بود از آنچه ابو بکر آورد و همچون بر چه داشت آورد و فضل او بر عمر باقی است چنانکه واقع شده است افضل الصدقة تجد المقل و الله اعلم فقال ابابکر
 ما ابقیت لاهلک پس گفت آنحضرت ای ابو بکر چه چیز گذاشته تو را بل و عیال خود را فقال ابی بکر اللهم الله و رسوله پس گفت ابو بکر باقی گذاشته ام
 برای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی هیچ چیز را بل باقی نگذاشته ام فضل خدا و راز قیامت او و امداد و اعانت رسول خدا برای ایشان پس است اگر بل مال ابو بکر
 زیاد بود در نصف مال عمر پس هیچ شبه نیست در افضلیت و سی رضی الله عنه و اگر کم هم باشد اتفاق کل افضل است قلت لا اسبقه ابداً لکتم
 من پیشی نمیخواهم کرد ابو بکر را بر من یعنی امروز که با وجود و سبب سبق و موجب آن موجود بود و نتوانستم سبقت کرد و میدانم که هرگز بروی سبقت نخواهم کرد و در
 بعضی روایات واقع شده است که آنحضرت فرمود بینکما باین کلیتاً فرق میان شما در فضیلت نه است که میان کلمه و قول شماست که مذکور شد و در
 الترمذی و ابوداؤد و عن عایشة ان ابابکر دخل علی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال و روایت از عایشة که ابو بکر را در
 حضرت پس گفت آنحضرت خطاب بابی بکر که انت عتیق الله من النار و ازاد کرده شده خدائی از آتش دوزخ فیومئذ معی عتیقا پس در آن روز نماید
 شد ابو بکر بنام عتیق و در تسمیه عتیقی وجوه دیگر گفته اند که عتیق بمعنی حسن و جمال و کرم و نجابت و حریت نیز می آید و این حدیث صریح است که عتیق
 بمعنی معنی از ناداست و بعضی گفته اند که عتیق نام اوست که مادرش بناده و الله اعلم دواء الثومذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى
 الله علیه وآله وسلم انا اول من تنشق عنه الارض من خستین کسی ام که شکافه میگرد و از وی زمین کنایت است از بعثت ابو بکر
 ثم عمر بعد از من ابو بکر بعد از وی عمر که در یک مجره با وی مدفون شده اند ثم اتی اهل البقیع پستری ایم مدفونان اهل البقیع و انحضرت

چشم فرماید و اگر روان کرد و عجز نکند و سمعت خشفت و شنیدم آواز پایی را خفته بخاوشین و جبین مفتوحین و بکون شین نبرآمده فادراخر حرکت و صوت
و حسن خلقی و فی الصراح خشفه جبین و آواز آمدن از برف کبروی رونق فقلت من هذا پس گفت من کیمیت این قالوا هذا بلال گفتند این بلال است و قطعه
بلالی در باب التطوع از کتاب الصلوة گذشته است و دلائل تصرافنا یدیه جاریه و دیدم کوشکی را که در صحن وی زن جوانی است فقلت لمن هذا پس
گفت من کیمیت این قصر قالوا لغیرین الخطاب گفتند عمر بن الخطاب راست فارودن آن داخله فافطر الیه پس خواستم که در آیم آن قصر را پس به بیم آن نافذ گشتم
غیرتک پس با آوردن من رشک و افتخار غیبی انت و ای پی گفت عمر بدو و مادر من فدای تو باد و مولی الله علیه و آله آیا بر تو غیرت می برم و در بعضی روایا
آمده است که عمر گفت آیا هست که بدو داشته است مرا خدا تعالی مکرر تو و آیا هست که بدایت کرده است مرا خدا مکرر تو متفق علیه و عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینا انا ناه و ایث یعرضون علی گفت آنحضرت در نشانی آنکه من خواب کننده ام می بینم مردم را که عرض کرده
میشوند و نموده میشودند و گذرانیده میشودند از پیش من و علیهم قصص منها ما یبلغ الشدی و حال آنکه برین مردم پیراهنهاست بعضی از پیراهنها خیمت
که میرسد پستانهای بقیع مثلثه و سکون دال پستان زن یا مرد و در بعضی نسخ الشدی بضم مثلثه و کسر دال و تشدید یا جمع شدی چنانچه علی جمع علی بفتح و سکون
و منها ما دون ذلك و بعضی از آن پیراهنها خیمت که فرو و در و کمر از آنست یعنی کوتاه تر از آن که بالای شدی باشد هم چنین تفسیر کرده اند این را و در
علی حمزه بن الخطاب و علیه قصص نحوه و عرض کرده شد بر من عمر و حال آنکه پروسی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی تا زمین قالوا فاولک ذلك گفتند
صاحب این چنانکه و یل کردی آنرا و بجهت تعبیر تو دمی یا رسول الله قال الدین گفت آنحضرت تاویل و تعبیر کردم آنرا بدین که دین وی از همه درازتر و کاملتر و ممتزجتر
است و تعبیر قصص برین بجهت آنکه سبب ترویت و تحمل است متفق علیه و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یقول بینما انا ناه انت بقدر لبن پس گفت این عمر شنیدم آنحضرت را که میگفت در نشانی آنکه من خواب کننده ام آورده و شنیدم بقدر می از شیر
یعنی قبح شیر کس بمن آورده و او فشربت پس نوشیدم من آن شیر را حتی فی لادی الی میخروج فی الطفادی تا آنکه بدستی من پیرانه دیدم سیرانی را
که می آمد در ناخان من از جهت بیاری آن شیر و کوارانی آن ری کبر را تشدید یا سیرانی را اعطیت خضی عمر بن الخطاب پسر دادم من زیاده دقتی خود را
یعنی آنکه از خوردن زیاده و باقی مانده عمر بن خطاب را قالوا فاولک گفتند پس چه چیز تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله قال العلم گفت تعبیر کردم
آنرا بعلم و گفته اند که صورت مثالی علم در آن عالم لبن است هر که در خواب بیند که شیر میخورد و تعبیرش آنست که علم خالص نافع مضییب او گردد و وجه
مشابهت میان علم و شیر بسیار است کما لا یخفی و کاتب حروف عفا الله عنه یکباری در خواب می بیند که سبونی نو دانه از شیر لطیف شیرین خنک در پیش
دارد و همه را فرو برده است و الحمد لله متفق علیه و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بینما انا ناه و ایثی علی
قلیب علیها دلو گفت او سر بره شنیدم آن حضرت را که میگفت در نشانی آنکه من در خواب می بینم و در پیراهن چایی که بران دلوئی است قلیب ففتح
و کسر لام چاه سکر دنا که گفته اند که از آب سبک و خست ناکرده باشد طوی گویند و گفته اند که قلیب دینه طوی تا معلوم گردد که سبک است اهل دین موقوف
بر عافی مطلوب است نه بر قوالب معموله فنزعت منها ما شاء الله پس آب کشید و ام من آن چاه آن قدر که خواسته است خدا تعالی را خدا تعالی
ابی قحافة پسر ابو قحافة بضم قاف یعنی ابو بکر صدیق و ابو بکر است و نام او عثمان صحابی است و تا زمان خلافت ابو بکر بوده است و ابو بکر رضی الله عنه در حیات
او وفات یافته فنزع منها ذنوبا و ذنوبین پس کشید ابو بکر از آن چاه یک دلو را و دو دلو شک روی است و صحیح روایت ذنوبین است اشارت نقلت زمان
خلافت وی که دو سال و جزئی است و ذنوب بفتح ذال مجر دلو کلان پر آب و فی نزع ضعف و در کشیدن ابو بکر سستی و ناتوانی است و درین نقص و خط
در منزل ابی بکر مینت و نه اثبات فضیلت عمر بر وی بلکه اخبار است از کمی مدت ولایت وی و کثرت انتفاع مردم در ولایت عمر و بعضی تفسیر کرده اند
ضعف را بزمی و میرانی نه سستی و ناتوانی و الله یغفر له ضعفه و خدا بیامرز او ابو بکر را و درین اثبات نسبت کنایه و تقصیر می نیست
با ابو بکر رضی الله عنه بلکه این کلمه هم چنین زبان زوَعِیر و عادت ایشان است که میگویند فلان چنین کرده خدا بیامرز او را و اما استحقاق
عز و ابی ستر کثرت دلو عزب بفتح غین محبه و سکون را دلو عظیم که گرفته میشود از پوست کاه و عزب بفتح را آبی که سایل است میان چاه
و حوض فاخذها ابن الخطاب پس گفت آنرا عمر رضی الله عنه اشارت کثرت فتوح و اتساع بلاد اسلام در زمان عمر رضی الله عنه
عنه فلما اذ بعثت من الناس یزعمون عجم پس ندیدم من قومی و نخت از مردم تا که میکشد آب را بهم چو کشیدن عمر و عقیقی بفتح عین
معله و سکون با و فتح قاف کامل از هر چیز و هنر و بزرگ قوم ذوقی و سست ترین ایشان حتی خرب الناس بعطن تا آنکه زدن آدمیان
در است کردند و غنم بفتح حین جای نشست شتران و کوفندگان که در حوض آب اشارت است بانقطاع و استمتاع صغیر و کبیر
در زمان خلافت و دولتی وی و فی دوایه ابن عمر و در روایت ابن عمر این چنین آمده که اخذها ابن الخطاب من یل

رفت دلو را
بکسر
بفتح
نیت

ابی بکر پسر گرفت و نور عمر بن الخطاب از دست ابی بکر افتاد و بیایده غربا پس گشت آن دو در دست عمر غرب ظاهراً روایت ابی بکر برده دلالت
دارد بر آنکه عمر کشتن پیش از گرفتن است ظاهراً و بقیه یافری فریده پس ندیدم من عبقری را که عمل می کند هم چو عمل عمر و قطع میکند همچو قطع وی و فری
فا و سکون را و تخفیف یا و بکسر راه تشدید یا و خلیل انکار تشدید کرد و به معنی قطع است و بمعنی قطع چرم برای موزه و جز آن آید و مراد اصلاح کار و توجیه
ساختن آن اقتدی الصراح فری بریدن موزه و توشه دان و مانند آن فربت لایم بریدم چرم را بر وجه اصلاح و افریت بریدم بر وجه فساد
حتی روی الناس و ضربوا بطن تا آنکه سیرب شدند و زدن با بخور روی نفع را و کسر و ادم متفق علیک ۲ الفصل الثاني عن ابن عمر رضی
الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه بدرستی خدا تعالی پدید کرده است
و جاری گردانیده است حق را بر زبان عمر و دل وی و واه الترمذی و فی روایه ابی داؤد عن ابی ذر و روایت ابی داود از ابی ذر چنین
آمده است که قال گفت آنحضرت ان الله وضع الحق على لسان عمر يقول به خدا تعالی نهاده است حق را بر زبان عمر می گوید بحق ۲ و عن علی رضی
الله قال ما كنا بعد ان السكينة يطفى على لسان عمر گفت علی رضی الله عنه نبودیم که دور میداشتیم این که سکینه نطق میکند بر زبان عمر یعنی
عمر نطق میکند بخیر می گوید که باکن کرد و آزار کم کرد با آن خیر نفوس و اطمینان پذیر و با آن قلوب و این امر غیبی است که انداخته شده بر زبان او و احتمال دوه
که مراد بکینه فرشته باشد که الهام میکند حق را که قال الترمذی و واه البیهقی فی دلائل النبوه ۲ و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم قال اللهم اعز الاسلام يا جيل بن هشام و بعمر بن الخطاب روایت از ابن عباس از آنحضرت که گفت و دعا کرد خداوند
غریز و غالب گردان دین اسلام را با ابو جیل بن هشام یا بعمر بن الخطاب یعنی مسلمان گردان یکی ازین دو را تا بسبب آن اسلام قوت گیرد و فاصبح عمر
یصبح کرد و عمر خدا علی النبی پس پیش آمد عمر اول روز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاسلم پس اسلام آورد و قضا اسلام وی رضی الله عنه عجیب است
مذکور است در ترجمه وی قد صلی فی المسجد ظاهر ایست نماز گزارد آنحضرت در مسجد اشکارا و پیش از اسلام وی بیچکس نماز آشکارا نمینمود است که از دو آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم محقق بود در دو اوقات و واه احمد و الترمذی و عن جابر قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله گفت جابر
که گفت عمر را بی بکر ای بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابی بکر پس گفت ابو بکر اما انک ان قلت ذلك فلفقد سمعت
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول آکا به باش ای عمر بدرستی تو اگر گفتی مرا خیر الناس پس هر آینه تحقیق شنیده ام آنحضرت را که میگفت ما
طلعت الشمس على رجل خير من عمر نه برآمد آفتاب بر هیچ مردی که بهتر است از عمر و به تطبیق آنست که وجه خیرین متعدد و مختلف است پس
مناجات ندارد و با بودن هر یک از ان دو خیر اناس و بودن ابو بکر افضل از جنت کثرت ثواب چنانکه قرار داده اند و این سخن است که از اکثر روایات
رفع اشکال میکند فاهم و واه الترمذی و قال هذا حديث غريب ه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لو كان بعدی بنی لکان عمر بن الخطاب گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است گفت آنحضرت اگر پیوسته بالفرض و بالتقدير پس از من
پیغمبری بر آید پیوسته عمر بن الخطاب و این عبارت را در محال نیز استعمال میکند مباحثه و گویند که این به جنت آنست که عمر لهم و محدث است و القا میکند
ملک در دل وی حق پس او را مناسبتی است بعالم وحی و الله اعلم و واه الترمذی و قال هذا حديث غريب ۲ و عن و بودة قال خرج
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فی بعض معاذیه بریده اسلی که از مناسبت صحابه است گفت بیرون آمد آنحضرت در بعضی غزوات
خود فلما انصرف جاءته جارية سوداء پس آن بچگامی که بر گشت آنحضرت از غزاه آمد آن حضرت را زنی سیاه حبشه بود و یارکش سیاه بود فلما
پرسفت آن زن یا رسول الله انی کنت نذرت ان ردك الله صالحا ان اضرب بین یدیک بالدف و اتعفی بدرستی من نذر کرده ام
اگر بازگرداند ترا خدا تعالی از سفر سلامت که بزخم پیش تو دف را و سرود و گویم بجهت شادمانی کردن بعد و م تو سلامت تو نذر پیمان بستن بخدا
و ف بضم و ال افصح است و بفتح نیز آمده و فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان کنت نذرت فاصری اگر بستی
تو که نذر کرده پس زن دف را و الا فلا و اگر نذر نکرده پس من زن بدانکه علما را در دف زن اختلاف است بعضی مباح و دشمن اند مطلقا و
بعضی مکروه گفته مطلقا و بعضی مباح و دشمن اند در عرایس و اعیاد و مانند آن از سرورهای مشروع و مذموب صحیح فخر بهمن است و بعضی آنچه
جلاجل دارد و ندارد و فرقی نهاده اند که اول مکروه است باتفاق و این حدیث و لیل اباحت ضرب دف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم امر کرد بوفای نذر و وفای واجب است و مقرر شده است که نذر منی باشد مگر بچیزی که از جنس طاعت و قربت است و این مذموب
جمهور آیه است و نزوحیغه کافی است بودن آن مبلح و نذر نکرده ایا مجاب مباح است و اما نذر محبت یا بر منیت باتفاق پس دلالت کرد
حدیث بر اباحت ضرب دف بلکه بر بودن او مستحب و در ما نحن فیهم چنین است زیرا که سرور مقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

وسلامت وی تربت و عبادت است و دلالت کرد نیز بر آنکه سماع اصوات ناسبا بملح است اگر خالی باشد از فتنه کذا قالوا و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تفرغ نکرد و بذر کفنی و همین فرمود که اگر نذر کرد و نه بزود و نه بزین یا بجهت آنکه تعنی دو ذکر تاج و دف بود چون حکم دف ذکر کرد و نذر کرد نیز معلوم شد یا بجهت آنکه تعنی مباح است شبیه که هست در دف است فرمود اگر او را نیز نذر کرد و نه بکن فافهم فجعلت تضرب پس گفت آن زن که میزد و دف را فدخل ابو بکر و هی تضرب پس درآمد در مجلس ابو بکر رضی الله عنه و حال آنکه آن زن دف میزد و در فدخل علی و هی تضرب بعد از آن درآمد علی رضی الله عنه و آن زن دف میزد و در فدخل عثمان و هی تضرب پس درآمد عثمان رضی الله عنه و وی میزد و دف را فدخل عمر بعد از آن درآمد عمر رضی الله عنه فالت الدف تحت استلها پس اخذت آن زن دف را زیر دبر خود و ثم قعدت علیها پس نشست بر دف و نهنگ کرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان الشیطان لیخاف منك یا عمر بدستی شیطان هرگز از تو می ترسد از تو می ترسانی کنش جالساً و هی تضرب بدستی من بودم نشسته و وی میزد و دف را فدخل ابو بکر و هی تضرب ثم دخل علی و هی تضرب ثم دخل عثمان و هی تضرب فلما دخلت انت یا عمر الت الدف پس وقتیکه درآمدی توانداخت وی دف را رواه الزمندی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اشکال ذین حدیث است که چگونه تفریک کرد آن حضرت فعل آن زن را سخت بلکه امر کرد او را بدان و همچنین نزد دخول ابو بکر و علی و عثمان و نام کرد آنرا در آخر شیطان جواب میگویند که چون اعتقاد کرد آن زن بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سب است نعمتی از خدا موجب شر کرداری و سرور و شادمانی و در واقع همچنین است امر کرد او را و بوفای نذری و بیرون آمد و دف زد و از صفت لهو بصفه حقانیت و از کرامت باستجاب و لیکن این حاصل میشد با دنی و اقل آن و چون زیاده از حد تجاوز کرد و بحد مکرده کشید و موافق افتاد وقت آمدن عمر گفت آن حضرت آنچه گفت و اشارت کرد و منج زیادت و استکثار از آن و کردن آن بی ضرورت و صریحاً منکر و تا بحد تحریم کشد و اما ترک کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو جاریه را که در ایام منی پیش غایبه رضی الله عنها دف میزد و تعنی میکردند و عدم بخندیدن آن بیک حدی و آن ظاهر در ستم را ناست از جهت بودن ایام عید پس حالات متفاوتند بعضی اقتضای ستم میکنند و بعضی اقتضای کنند ذکر کردن کلام را تفرشتی و نقل کرده است از وی طیبی و الله اعلم و عن عایشة قالت کان رسول الله علیه و آله وسلم جالساً گفت عایشه بود آنحضرت نشسته فتمصنا الغطا پس شنیدیم آواز پای درسم را و لفظ بفتح لام و غین معجمه مخموتین بک خر و ش و صوت صبیان و شنیدم آواز خردان را فقام رسول الله پس ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاذا حبشیة ترفن پس نگاه زنی حبشی پای می کو بد و رقص میکند و زفن برای وفادون پای کو فتن و الصبیان حولها و حال آنکه کوکان کرداویند و ایشان نیز رقص میکنند فقال یا عایشة تعالی بفتح لام فانظری پس گفت آنحضرت ای عایشه باید پس بین و تماشا کن فحبت و وضعت لحي علی منكب رسول الله پس آدم و بنادم بر دو لویه خود از بار دوشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و لحي بفتح لام و سکون حاء معطه استخوانی که جای رویدن لحي است از رخا ره و ذوق از هر دو جانب فجعلت انظر اليها ما بین المنكب الی راسه پس شتم من که نظرمی کنم بسوی حش میان دوشت آنحضرت تا سروی فقال لی ما شبعث اما شبعث پس گفت مرا آنحضرت آيا سیر شده آيا سیر شده این تماشا دیدن مکرر فرمود فجعلت اقول لا پس شتم من که میگویم سیر شده ام لا نظرمی رتی عنده تا به میزم مرتبه خود را نزد آن حضرت در محبت داشتن وی مراد طلب می رضای مرا اذطلع عمر فافضل الناس انفاً نگاه پیدا شد عمر پس متفرق و پایشان شدند مردم از بهیبت عمر ارض به شد و صابر وزن امر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم انی لا نظر الی شیاطین الجن و الا انی قد فرج من عمر بدستی من نگاه میکنم بسوی شیطانان پری و آدمی که تحقیق میکردند از عمر قالت فوجت گفت عایشه پس باز شتم و گذاشتم دیدن ایشان را کو یا این قول باعتبار بودن اوست در صورت لهو و لعب الا چگونه میدیدند آنرا آنحضرت و می نمود عایشه را و توجیه این در حدیث نیز مثل توجیه حدیث سابق است و اه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب بدانکه حدیث لعب و رقص جنبه در صحیحین بطریق دیگر نیز آمده که جنبه در مسجد بحراب خود بازی میکردند و آنحضرت عایشه را می نمود پس عمر آمد و منی کرد و دست زد و گفت پس آنحضرت فرمود در گذار یا عمر که امروز روز عید است یعنی در روز عید چیزی از جنس لهو و لعب مباح است و نیز درین حدیث ذکر امراه جنبه و صبیان است احتیاج باین منیت که گفته شود که عایشه چون نظر میکرد با جانب و جواب داده شود که وی صغیره بود و آن زمان و شاید که این واقعیه دیگر است که ترمذی روایت کرد و آن دیگر است که شخین کرده اند الله اعلم الفصل الثالث عن انس و ابن عمر رضی الله عنهما ان عمر قال و افقت و فی فی ثلث کفتم عمر موافقت که دم من پروردگار خود را در سه خلعت قلت کی انت که گفت من یا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابواهم مصلی اگر میکفتم ما از مقام ابراهیم علی نماز هرگز بهتر نبود یعنی برای نماز در مقام ابراهیم می ایستادیم و مقام ابراهیم عبارت از نسکی که در وی اثر قدحی ابراهیم است و آن در پیش کعبه میبود و قریب است فرمود آمد آیت که میفرمود و ان مقام

الفصل الثالث

و با آنکه در آن بایده و نه و لحد صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آن به تحقیق صحبت داشته تو پیغمبر خدا را فاحسنت صحبتته پس نیک داشتی تو صحبت آنحضرت را بر عایت حقوق و آداب ثم فادک و هو عنک و هو عنک داض پیر جدائی کرد آنحضرت ترا و حال آنکه آنحضرت از تو راضی بود ثم صحبتت با بکر پسر صحبت داشتی تو با بکر را فاحسنت صحبتته ثم فادک و هو عنک داض ثم صحبتت المسلمین فاحسنت صحبتهم پس صحبت داشتی مسلمانان را پس نیک کردی صحبت ایشان را و لئن فادکهم لتفادقهم و هم عنک داضون و هم بر آینه اگر مفارقت میکنی تو ایشان را بر آینه مفارقت میکنی ایشان را در حالی که ایشان از تو راضی اند قال اما ما ذکرک من صحبت رسول الله گفت عمر آنا آنچه ذکر کردی تو از صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رضاه و رضای او فاما ذلک من من الله من بد علی پس آن منیت که نعمتی از خدا که منت نهاد است بکن بر من من نعمت دادن و منت نهادن و اما ما ذکرک من صحبت ابی بکر و رضاه آنا آنچه ذکر کردی تو از صحبت ابی بکر و رضای وی فاما ذلک من من الله من بد علی و اما ما قوی جمعی هومن اجلک و من اجل اصحابک و آنا آنچه می بینی تو از ناشکیبائی من پس آن از بهرنت و از بهر یان تو یعنی از جهت غم مسلمانان است که حال ایشان چه خواهد بود و چه خواهند کرد و الله لوان لی طلاع الامرض ذهابا کذا سو کند اگر است شود که پیری زمین است از طلاع و طلاع بکسر طای محله پیری هر چه می افتد بد من عذاب الله بر آینه فذیه میدادم بوی از عذاب خدا قبل آن اداه پیش از آنکه به بیم خدا و ملاقات کنم او را و ظاهر آنست که صغیر راه راجع بعذاب باشد فذیه بکسر با و سر خرید و باقی و صایای عمر رضی الله عنه و کلمات او در وقت رحلت در احادیث صحیح بسیار مذکور است و راه البخاری ۱۲ باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما چون واقعه است ذکر شیخین حاد بعضی احادیث عقد کرد مؤلف باینکه ذکر آن احادیث و تحقیق بود و در رضی الله عنهما مذکور معاد اکثر احوال از جهت بودن پیروز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقرب کا و بیکاه در کاه و مستشار و مؤتمن در امور و مصاحب و مقارن حضرت وی در جمیع اوقات و احوال الفصل الاول عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بینما رجل یسوق بقرة اذ عیی کفت ابو هريره در انسانی آنکه مردی میراند کا ویرا ناگاه مانده شده آفر و فکها پس سوار شد آفر و آن بقره را فخالک انا له یخلق لهذا پس گفت آن بقره بدرستی پدید آمده باشد ایمن برای این یعنی سواری امانا خلقنا لهذا الا دض پدید آمده باشد ایمن مگر برای کشت و کار زمین در اینجا دلالت است بر آنکه سوار شدن کا و و بار کردن بروی غیر مرضی است و شیخ ابن حجر گفته که استلزام کرده شده است باینکه چهار پایها استعمال کرده نشوند مگر در چیزی که جاری شده است عادت استعمال آنها در آن چیز و احتمال دارد که این اشارت باشد باشد بولی و فضل یعنی بهتر آنست که در آنچه عهده است از خلقت بکار برده شوند و الا حقیقت حصر اذیت که البته در حالت استعمال کنند زیرا که آنچه خلق خدا را برای آن نیک و اکل است باتفاق قال الناس پس تعجب کردند مردم و گفتند سبحان الله بقره تکلمه باکی مگر خدایر اکا و می سخن میکند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانی اومن به انما پس گفت آنحضرت پس بدرستی من ایان می آرم باین یعنی بتکلم بقره که حق است و انچه و هم و خیال یا از انچه شیطان منیت یا آنچه وی گفت که آنها مخلوق نیستند مگر برای جراحت و ابوبکر و عمر و ایمان می آرند ابوبکر و عمر و تحفص ایشان بزرگوار برای اشارت بقوت و کمال ایمان ایشان اگر گویند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما این را ندانستند و نشنیدند و صادر نشد از ایشان ایمان بدان پس چون فرمود ایمان می آرند بدان ابوبکر و عمر جوابش آنکه مراد آنست که این امر است که از ایشان و آنست که اگر مطلع شوند بر آن ایمان آرند بآن و تصدیق کنند بدان و تردد و شک نکنند در آن و ما هم اقمه و بنو دند ابوبکر و عمر و بجا حاضرین سبالت است در میح و قدر ایشان یعنی اگر حاضر میبودند احتمال داشت که تحفص ذکر ایشان اتفاقا بتقریب حضور ایشان میبود و چون مدح و ذکر ایشان درین باب غایب اند که در لوجل شد و مفسود و مصرع شد در آن که ذکر محبت کمال و قوت ایمانست فافهم و قال و گفت ابو هریره بینما رجل فی غنم له در انسانی آنکه مردی بود در کوسیدان که مراد ابوبکر و عمر است که در کوسیدان کاه و دامد کرک بر کوسفندی از آن کوسیدان فاختها پس گرفت کرک آن کوسفند را فادکها صاحب کوسفند فامتنقذها پس هر که در کوسفند را استغفا و انقاذا و تنقیذ را میند کی از کسی فقال له الذیب فمن لها یوم السبع یوم لا داعی لها غیری پس گفت مر آن مرد را کرک پس کیت کخاسان مر این کوسفند را یعنی مر جبن او را روز سبع روزی که منیت چراند مر آن را جزیین یوم سبع به سکون با و ضم آن هر دو روایت است و متعدد و مختلف آمده در بیان آن اقوال اما سکون گفته اند که مراد بان روز هفتاست که مردم بجنک یکدیگر افتاده باشند و کوسفند را رابی را می بکند از سد و سباع معنی ترک اهل آمده است و سبع معنی محل آمده و چون بی راعی گذاشته شد گویا راعی آنها ذیاب اند پس این اخبار است از ذیاب چه شداید و فتن که واقع خواهند شد و بعضی گفته اند که یوم سبع بکون نام عبادت است که ایشان را در جابلیت که جمع میشوند در آن برای موسم که باز می داشت ایشان را از هر چیز میگردانند و آن را می پاشند و ذیاب پس گویا کرک جزو ادوات گذشته که در آن روز که کخاسان کوسفندان می شد که تواموز کخاسان فی آنها میکنی یا روز عید که باقی و ایم است کخاسان فی آنها در آن روز خواهند کرد و اما بعضی معنی دند و آبی نیز همین معانی را احتمال دارد و راجع بان میتواند شد و بعضی گفته بضم نیز معنی روز عید است و در مشارق گفته است که بعضی گفته که این لفظ یوم سبع است

باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما الفصل الاول

عثمان را به عثمان و به تقصیری که رود از وی پس از امر و موافقت و دو بار فرمود این کلام را ازینجا معلوم میشود که هرگاه که کسی مقبول درگاه افتاده و در
دیوان مقبولان ثبت یافت بعد از آن اگر از وی تقصیری بهم رود بکرم آنهی مغفور خواهد بود و راه احمد عاصی بنی قال لما امر رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم ببيعة الرضوان كان عثمان رضي الله عنه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى مكة فكتب ان يحامي امره
حضرت صحابه را به بیعت رضوان که در حدیبیه بود و عثمان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بود و فرستاده بود به وی ایشان تا بگذاردند که برآید و عمره بجای آورد و بیعت
الناس پس مبايعت کرده آنحضرت مردم را و عثمان رضي الله عنه در وقت بیعت حاضر بود فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ان عثمان في حاجتنا و حاجته و موله ببرست که عثمان در کار خدا و کار رسول است فضرب باحدى يديه على الاخرى پس زد آنحضرت یکدست
خود را بر دست دیگر یعنی دست خود را تا بپای دست عثمان کرد و ایندواز جانب عثمان بیعت کرد و بعضی گویند دست راست بود و بعضی گویند دست چپ و مقول است
که عثمان رضي الله عنه میگفت که ثمال رسول خدا بهتر است از زمین پس گفت بد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عثمان خير من ابيهم لا فنيهم پس بود
دست آنحضرت بر عثمان را و برتر از پستیهای صحابه خودشان را و این فضیلت خاص است بر عثمان را رضي الله عنه و راه التومذی و هو من شامة بنم ثلثه
و تخفيف يمين اولي ابن حنن بفتح حاء حمله و سکون زايي بحر الفشيحي بفتح قاف و فتح شين تا بحی است از طبقه ثانیه و زنان نبوت را در پناه اما آنحضرت را در پناه و حدیث
در بصیرت است قال شهدنا الذاحين اشرف عليهم عثمان كفت حاضر شدیم سرای عثمان را به شاهی که اشرف کرد عثمان برین قوم که سرای او را کرده بود
و قتل وی رضي الله عنه مقید شده اشرف از بالا برینکریتن قال اشهدكم الله و الاسلام بركت عثمان ذكر ميكتم و يا مديهم شاروا الاسلام راعيني سوال ميكتم شما
را بخدا و حق دین اسلام هل تعلمون ان رسول الله آيا ميدانید شما که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قدم المدينه قدوم آورد مدینه را و ليس لها ماء
يشتعذب و بنو مدینه آنی که شیرین و شسته شود و غیری بود و مده جز آب چاه و در بعضی همزه نیز گفته اند جای گلان است ثمال مسجد و قال
بواوي عتيق که آب او در غایت شیرینی و لطافت و پاکیزه کی است که عامه از آن آب بر حبت میخواستند از حبت تر تسخول حبت بر عثمان را بر حبتی و در وقت
کردن آن و باقی احوال این چاه و در تاریخ مدینه ذکر کرده ایم فقال من يشترى بيرومته يحصل دلوه مع دلاء المسلمين پس گفت آنحضرت کیت که بخود
بیر و مراد او که داند دلو خود را و با دلو یا مسلمانان یعنی وقف کلازه آنرا و دیگر داند دلو خود را و مساوی بدلوهای مسلمانان و از ملک خود برآرد و مخصوص بخود و دیگر
له منها في الجنة و بدل نیک و ثوابی که مرآن شتری را باشد از آن بیرومته و وقف کردن آن در بهشت فاشترى ثمنها من صلب مالي پس خریدیم من
بیر و مراد از مال خود و خالص یعنی از سرای خود و میگویند که خریدیم بیرومته و در وایتی هشتاد هزار درهم و انتم اليوم تمنعوني ان اشرب منها
و شما امروز منع میکنید مرا از نوشیدن من از آن چاه حتی اشرب من ماء البحر تا آنکه میوشم از آب دریا یعنی آب شور که مانند آب دریاست و در شوری و تلخی فقالوا
اللهم نعم پس گفته آمدیم خداوند آری میدایم یعنی تصدیق عثمان کردند دین کلام و تصدیق بالهم برای تاکید و تبرک باسم الهی است فقال اشهدكم الله و
الاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باهلله آيا ميدانید که مسجد تنگ آمد بر اهل خود یعنی در وقتیکه آنحضرت بنای مسجد شریف خود نهاد جای تنگ
بود و گنجایش مردم نداشت فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يثوي بقعة ال فلان کیت بخود جای او لا و فلان با مراد
جماعه از انصار اند که در سبای مسجد بودند و زمینی داشتند که اگر آنرا داخل مسجد کردند فرخ شود پس آنحضرت فرمود کسی است که جای آن جماعه را بخود فثوي هانی
المسجد پس بپراید آن بقعه را و مسجد بخوبی له منها في الجنة فاشترى ثمنها من صلب مالي و گفته اند که شرای آن بقعه ده هزار درهم بود فاقم اليوم و تمسكوا
ان اصلی فيها و گهتین پس شما امروز منع میکنید مرا ازین که بگذارم در آن بقعه و در کتب نماز را فقالوا اللهم نعم قال اشهدكم الله و الاسلام هل تعلمون
انی جئت جيش العسرة من مالي آيا ميدانید که من بجهیز کردم جيش عسره را از مال خود قالوا اللهم نعم قال اشهدكم الله و الاسلام هل تعلمون
ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان على ثوب مکه آيا ميدانید که آنحضرت ابتداء بود بر شیر بفتح ثلثه و کسر موحده و سکون تخانیه
نام کوبی است بلکه و مشهور است که بنا است و بعضی گفته اند در هر دو جاست و چون کوبها بیکدیگر چسبیده اند هر دو نسبت میتوان داد
و مده او بیک و عمره و انا و آنحضرت او بیک و عمره و من استاده بودیم فتوك الجبل پس جنبید آن کوه حتی لتا قط حجارته بالخصيف تا آنکه
افتاد سنگهای و منی پایان حضيض پستی زمین و پایان کوه و هیچ بیان نکرده اند که سبب جنبیدن کوه چه بود مگر بعضی صفات خدیه عن تجلي کرد عظمت
و عظمت و قوت نبوت بود و الله اعلم فرکنه و جمله پس زد آنحضرت کوه را با پای مبارک خود رکض جنبانیدن پای قال اسکن مني فانما
عليك نبي و صدیق و شهیدان گفت آرام گیر و محب ای شیرین ترا که منت بر تو مگر پیغمبر و صدیق که او بیک باشد و و شهید که عمر و عثمان
اند رضي الله عنهما صدیق کبر صا و تشدید دال بسیار راست کو گفته اند که صدیق مرد دائم الصدق و آنکه قول خود را بعمل خود صادق گرداند
قالوا اللهم نعم گفتند ای همین است قال گفت عثمان الله اکبر شهدوا و وب الكعبة اني شهيد کوهی داد و ند سو کند بر دو کار کعبه

در توحید و در غیبت و بنیاد جات بر طور و بنود با رسول خلیفه بعد از موسی زیرا که وفات پادشاهی پیش از موسی است به چهل سال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در همین مدت استخلاف کرد این ام گنوم را برای امامت مردم در غار و علی رضی الله عنه تفتحه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و این ام گنوم امامت میکرد و مردم اگر خلافت مطلق میبود امامت نیز آنحضرت علی رضی الله عنه حکم میفرمود بلکه بولی داشتند و آمدی که از علای اصول است حکم کرده است در صحت این حدیث و لیکن خطا کرده و آمده حدیث متفق اند بر صحت حدیث و اعتماد بر قول ایشانست و بعضی گفته اند الا ان الله لابی عبیدی در بعضی طرق است و اگر باشد دلالت ندارد بر خلافت نزدی رضی الله عنه و نه وجود آن بعد از وفات بی واسطه و عیذ بکفری و تشدید را بر این جمعیست بضم حمله فتح موصوفه و شیخ و آخر تابعی است که جا بلیت و اسلام را در یافته شصت سال در جا بلیت بود و شصت سال در اسلام و بعضی گفته اند که عمر وی صد و سی و بعضی صد و پنجاه و بعضی صد و شصت سال گفته و از اصحاب عبداللہ بن مسعود و از اکابر علای قرائت بوده و عبداللہ بن مسعود از وی چیزی یاد در عربیت میبرد سید فاطمہ علی گفت زکر که گفت علی مرتضی رضی الله عنه و الذی خلق الحبه سو کند بخدائی که شکاف دانه را بر این رویا نید و بر آورد از وی نبات چه دانه در رستن شگافه میشود و بر الفیقه و پیدا کرد خلق را نسبه نفیحات نفس و روح و انسان و معنی خلق نیز از بعد از انبی الای که تحقیق بیان کرده و حکم کرده و وصیت نموده است پیغمبر امی صلی الله علیه و آله و سلم الی بسوی من ان لا یحبنی الا هو من که دوست ندارد و مرا که دوست و لا یبغضنی الا منافق و دشمن ندارد و مرا که منافق پس محبت علی علامت ایمان است و عداوت وی نشان نفاق است و انا الله و الله مسلم و عن سهل بن سعد سئل عن سعدی از انصار است و آخر کسی است که مرد در مدینه از صحابه و در زمان رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده ساله بود آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم خیبر روایت میکند که آنحضرت گفت روز غزوه خیبر که بر پشت مرطه از مدینه است بجانب شام قلعه و مزرعها دارد و این غزوه در سنه سابع بود لا عظیمین هذا الایة غدا و جلا یفتح الله علی یدیه بر آینه بدین علم را فردا مردی را که بکشاید خدا تعالی یعنی قلعه خیبر را برد و دست وی یحیی الله و موله دوست میدار و آنروز خدا را و رسول خدا را و پیغمبر خدا را و موله دوست میدار و او را خدا و رسول خدا را و اصحاب الناس غدا و علی رسول الله پس چون صبح کردند مردم یعنی صحابه با خدا کردند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آمدند در ملازمت او و کلام میروید چون آن بیضاها در حالی که همه صحابه امید میدارند که داده شود و رایت ایشان آورده اند که صحابه را تمام شب خواب نبرد از شوق و انتظار که فردا این نعمت نصیب که باشد فقال این علی بن ابی طالب پس گفت آنحضرت که است علی بن ابی طالب و پس ماند بود وی رضی الله عنه به جنت در چشم بعد از آن در انشای راه یا بعد از وصول بخبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحق شد فقالوا هو پس گفت وی یا رسول الله نیشکی عینیه شجایت میکند هر دو چشم خود را یعنی چشمان او بردارده اند قال فادسلوا الیه گفت آنحضرت پس پیغمبر کسی را بسوی وی که بیاورد او را فاتی به پس آورده شد علی رضی الله عنه فطیق رسول الله پس اب دهن انداخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاتی عینیه در هر دو چشم وی رضی الله عنه فبوا حق کان لم یکن به و حج پس بر شد علی رضی الله عنه تا آنکه گویا بخود بوسی در وی بر اینهمه با سکون را بین از بیاری و بعد از آن هرگز در ذکر چشم او فاعطاه الایة پس در آن حضرت علی را رایت فقال علی یا رسول الله انا فانی حق یکنوا مثلنا لاجلک میکنم با ایشان تا آنکه شوند مانند ما یعنی مسلمان شوند قال افذل الی دسلک برو بکنند با هستی و نرمی خود نفوذ بنال بجه در گذشتن تیر از جانی که رسید بر او و رسل کبیر را و سکون سین روش نرم و شیر حق تنزل بساحتهم تا آنکه فرو دانی مدزین ایشان ساحتها را کشتا دکی سرای شد و اعمام الی الاسلام ستر بخوان ایشان را بسلامتی و آخر هم مایح علیهم من حق الله فیه و خبر ده ایشان را با آنچه واجب است بر ایشان از حق خدا و اسلام فوالله لا یبک الله بک و جلا و احدا پس بخدا سو کند بر آینه اینکه بد است کند خدا تعالی بسبب تو و دعوت تو یک مرد را خیر لک من ان یكون لک حمر النعم بهتر است از اینکه باشد متر اچار پا پهای سنج و شتران سنج که اگر و افش اموال است نزد عرب و این مثل شده است نزد عرب در هر شیئی نفس و حمر لکون میم جمع امرو و بضم میم جمع حار است متفق علیه و ذکر حدیث البراء قال لعلی و ذکر که ده شد حدیث بر این عازب که در وی گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را انت منی و انا منک تو از منی و من از توفی باب بلینح الصغیر الفصل الثانی عن عمران بن حصین بضم حاد فتح صا و از قدای صحابه و فضلالی ایشان است و طایفه بزیارت وی می آمدند و بروی سلام میکردند ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان علیا منی و انا منه روایت کرده است که آنحضرت گفت که علی از من است و من از علی است انکال است و انکال و انکال و اخلاص یکاکی و هو علی کل مؤمن و علی ولی هر مسلمان و دوست و محب فطو سته و اه الثومندی و عن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کنت مولاه فلی مولاه زید بن ارقم که از شایسته صحابه است در عهد غزوه در خدمت آنحضرت حاضر بود و از خاصان پیغمبر علیه السلام است و روایت که آنحضرت گفت هر کس که پیغمبر من مولای او پس علی نیز مولای آن کس است و او را احد الثومندی و این حدیث در فصلی ثالث تفصیل یاید و در اینجا شرح یاید

و قال

پس ملاقات کرد عمر علی را بعد از آن فقال له هنیئا یا ابن ابی طالب پرگفت عمر کوارنده باشی و شا و باشی ای پسر ابی طالب اصحت و امسیت مولی کل
 مؤمن و مؤمنة صبح کردی و شام کردی و کشتی مولی بر مرد و زن مسلمان دوا داد احمد بدانکه این اقوی جزیت که شک کرده اند شیعه در ادعای ایشان
 نص تفصیلی بخلاف علی مرتضی رضی الله عنه و میگویند که مولی اینجا بمعنی اولی با ماست است بدلیل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم الست اولی کلکم
 ناصر و محبوب و الاحتیاج بجمع کردن صحابه و خطاب کردن ایشان و این مبالغه نمودن و دعا کردن مرونی را رضی الله عنه نبود زیرا که میدانست و
 می شناخت آن را هر یکی از صحابه و مثل این دعا نمیداد مگر امام معصوم مقروض الطاعت را پس باشد مر علی را رضی الله عنه از دلا آنچه مر آن حضرت
 راست از دلا بر امت پس این نص صریح است برخلاف وی رضی الله عنه دین حدیث صحیح است بی شک روایت کرده اند آنرا جماعتی مانند ترمذی
 و نسائی و احمد و طرق و دیگران روایت کرده اند آنرا شانزده صحابه و در روایتی مر احمد آمده که شنیده اند آنرا آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 صحابی و کواهی دادند بدان مر علی را در وقتی که نزاع و خلاف کرده شد با وی در ایام خلافت وی و بیاری از اسانید آن صحاح و حسان است و
 التفات نیست بقول کسی که سخن کرده است در صحت وی و نه بقول بعضی که گفته اند که زیادت اللهم وال من والا ه موضوع است زیرا که وارد شده است
 از طرق متعدد که تصحیح کرده است اکثر آن را در ذی که اقل شیخ ابن حجر فی الصواعق و کفایکین میگویند بشیعه بطریق الزام که ایشان اتفاق کرده اند بر آن
 تواتر دلیل امامت و گفته اند که تا حدیث متواتر نباشد بدان مستدلال بر صحت امامت نتوان کرد و یقین است که این حدیث متواتر نیست با وجود خلا
 در آن اگر چه خلاف مردود است بلکه طعن کننده در آن بعضی از ائمه حدیث و عدول ایشانند که رجوع است با ایشان در این امر مثل ابی داود و سحبتانی
 و ابی حاتم رازی و جز ایشان و روایت نکرده اند آنرا از اهل حفظ و ایقان که در طلب حدیث طواف بلاد و سیر امصار کردند مثل بخاری و مسلم و دیگران
 و جز ایشان از اکابر اهل حدیث و این اگر چه محل نیست بصحت حدیث لیکن دعوی تواتر در مثل این از اعجاب عجایب است و ایشان شرط کرده اند
 تواتر را در حدیث امامت قدر بادل سنت و جماعت رد کرده اند بر شیعه و کلام ایشان در اینجا طویل است که در صواعق مرقوم ذکر کرده و ما چیزی از آن
 بطریق اختصار آوردیم گفته است لائمه که مولی در اینجا بمعنی حاکم و والی است بلکه بمعنی محبوب و ناصر است زیرا که لفظ مولی مشتک است میان چند معنی
 معنی و عتیق و شرف دار و ناصر و محبوب و تعیین بعضی معانی مشتک بی دلیل اعتبار ندارد و ایشان متفق بر صحت روایت محبوب و ناصر و علی رضی الله عنه
 و کرم الله وجهه پیدا و جیب با و ناصر است و سابق حدیث نیز ناظر برین معنی است و برون مولی بمعنی امام معهود و معلوم نیست در لغت و نور شرع و
 هیچ یکی از ائمه لغت ذکر نکرده است که مفضل بمعنی افعلی آید و میگویند که این چیز اولی است از خلا آن چیز و میگویند که مولی است از وی پس عرض از تنقیص
 موالات تنبیه است بر اجتناب از بعضی وی زیرا که تنقیص بر آن وافی تر و موکد تر است از سیر شرف و ارضی الله عنه و این جهت تقدیر کرد بقول خود است اولی
 بالمؤمنین من انفسهم و دلائل از همین جهت است و در بعضی طرق کرا بل بیت نبوت عموما و ذکر علی رضی الله عنه خصوصا آمده چنانکه نزد طبرانی و جز وی پس حدیث
 آمده و این دلالت دارد که مراد حث و ترغیب بکلیه بر محبت ایشان است و نیز میگویند که سبب این آن است که بعضی صحابه با علی رضی الله عنه دین بوده و
 شگای از وی رضی الله عنه در بعضی امور و انکاری بر وی نموده بود چنانکه بریده اسلمی و صحیح بخاری آورده و ذی بی تصحیح آن نموده پس روی مبارک آنحضرت شریف
 و فرمود یا بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم الحدیث و صحابه را نیز جمع کرد و تاکید برین نمود و گفت شیخ ابن حجر سلنا که مولی بمعنی اولی است ولیکن اینجا
 لازم آید که اولی با ماست مراد است بلکه بقرب و اشباع چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان اولی الناس با برهم للذین اتبعوه و دلیل قاطع بلکه ظاهر بر نفی این احتمال
 ندایم سلنا مراد اولی با ماست اما دلیل نیست بر امامت فی الحال بلکه در آل و در وقت عدیعت مراد را و تقدیم ائمه ثلثه با جماع است و علی رضی الله عنه نیز
 در آن اجماع داخل است و بقریه چیز بامی دیگر که مصرح است بخلاف ابی بکر بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم و چگونه نص امامت باشد و حال آنکه حجت نیاورد بنا
 علی و عباس رضی الله عنهما و غیر ایشان و وقت حاجت بدان بلکه احتیاج آورد بدان علی رضی الله عنه در وقت خلافت خود پس سکوت وی رضی الله عنه
 از احتیاج تا ایام خلافت دلیل است بر آنکه دانست که نصی نیست در وی برخلاف وی عقب و فوات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آنکه علی رضی
 عنه خود تصریح کرده است که نصی نیست از آنحضرت برخلاف وی و نه خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است و صحیح بخاری و غیر وی
 آمده است که علی و عباس از نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مرض موت برآمدند و عباس بعلی گفت بطلب این امر را اگر در ما باشد بدینیم آن را از آن
 حضرت علی فرمود علی طلیم الحدیث اگر این حدیث نص میبود در امامت می رضی الله عنه چه حاجت میبود بر اجابت آنحضرت و پریدن از وی صلی الله علیه و آله وسلم
 و گفت عباس که اگر این امر در ما باشد بدینیم آنرا با قرب عدد میوم خدیجیم مانند دوا که بیش و تجویز بسیار نامه صحابه خبر میوم غدیر را پوشیدن ایشان
 آنرا با وجود علم بدان از آن جمیل است که عقل تجویز نمی کند آنرا پس ایشان در حالت بیعت با بی بکر یا بدو استند آنرا و عالم بود بدان آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم بعد از آنکه خطبه خواند و آنرا که در حق ابی بکر میفرمود گفت که امیر نشو و بر شما پیغمبر میگوید که در اخبار آمده است و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم حث کرده و ترغیب نموده است برمودن اهل بیت خود و محبت اتباع ایشان و فرقت میان محبت و خلافت و شیعه میگوید که کنگر
صحابه این نص را و لیکن اتباع نکردند از او انقیاد نمودند بدان بظلم و غنا و مکابره و امیر المؤمنین علی که ترک طلب و احتجاج کرد و از جنت تقیه بود و این گفته
و اقرار است زیرا که وی رضی الله عنه فوت تمام داشت و کثرت بی اندازه و شجاعت و پراخ و چه گویند و با وجود آن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم نص شنیده باشد و احتجاج بدان یار و عمل بدان نکرده از محالات است و چون ابو بکر رضی الله عنه احتجاج کرد و بحدیث الائمه من قریش حسدا
گفتند که رضی الله عنه و اقصی الله عنه و اقصی الله عنه احتجاج باین عموم چرا میکنی و بهیچ از امام ابی حنیفه آورده است که گفت صل عقیقه شیعه نقلی صحیح است
در و افض قایل اند بکفر ایشان و میگویند همه غیر ازین چند تن کافر زندقه و قاضی ابو بکر با قلمی گفته که در آنچه رفته اند و افض بدان ابطال دین اسلام است
تجارت زیرا که چون کتمان بخصوص و ظلم و افترا و کذب ایشان در اول احکام اسلام بتعرض نفسانی از ایشان واقع شد دیگر هر چه از اخبار از ایشان
مروی شده زور و باطل باشد بکذب این منقصت راجع بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگرد که در محبت وی چنین برآمدند و علی مرتضی
بترکه تمام و تقصیر در طلب حق و تأیید آن کرد این کلام شیخ ابن حجر است در صواعق محرقه و هنوز طول دارد و در آنچه مذکور کردیم کفایت است و بالله تعالی
و عن بویده روایت از بریده اسلمی قال گفت خطب ابو بکر و عمر فاطمه رضی الله عنهما خطبه کردند و خوشکاری نمودند ابو بکر و عمر فاطمه فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم لها صغیرة پس آنحضرت عذر آورده و گفت وی صغیره است فخطبها علی فزوجها منه پس خوشکاری کرد و او را علی
پس نکاح کرد و او را ابلی رضی الله عنهما دوام النساءی و در بعضی روایات آمده است که گفت ام ایمن ابلی تو چرا خوشکاری نمی نمائی فاطمه و طاهره و علی و ابی
رسول خدا می گفت ما شرم می آید که باین حرف مواجه کنم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شنید و راضی شد و چون علی رضی الله عنه رضای آنحضرت
در یافت اظهار کرد پس تزویج کرد آنحضرت فاطمه را با وی و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر
بسد الابواب الا باب علی روایت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد و بسبب درگاه بجانب مسجد شریف بودند که در علی را شرح این در باب مناقب
ابی بکر گذشت و او التومذی و قال هذا حدیث غریب و عن علی رضی الله عنه قال کان لی منزلة من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
والله و سلم لم تکن لاحد من الخلق کما کنت علی رضی الله عنه و هو ما قد رسی و مرتب و قریب تر از آنحضرت که بنو هیچ کی را از خلائق گفت هیچ کی را از اصحاب را
از جنبه مبالغه در غایت تهنیت و افتخار و بدان بر تمامه خلق ائینه ما علی مصحفا قول می آمدم من آنحضرت را پیش از تحریس می گفت السلام علیک یا بنی الله
فان تفتح انصرف پس اگر تفتح میکرد آنحضرت باز می گفتم و میدانستم که بکاری مشغول است که مانع است از آمدن از نماز و جز آن فی الصرح تفتح
کلور و شن کردن و الا دخلت علیه و اگر تفتح میکرد و در می آمدم بر آنحضرت و این مرتبه بیچسب را بنو دزیرا که وی رضی الله عنه قریب تر بود و با آنحضرت در خانه
و مصاحبت و اخوت به جنت نسبت فاطمه دوام النساءی و عنه قال کنت شاکیا فربی رسول الله و سم از علی است رضی الله عنه گفت بیا
من بیار پس گذشت بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انا اقول و من می گفتم محبت شدت مرض و وجع اللهم ان کان اجلی قد حضر فادخی
خدا و ندا اگر هست اجل من که تحقیق حاضر شده پس سایش ده مرا یعنی میران تا راحت یابم و خلاص شوم از سختی این درد اجل منی که برای عمر بنا ده اند
الطلاق و یعنی موت بجهت است که معنی جزا جل و سپری شدن مدت عمر من بخیر بندوان کان متلخا و اگر هست اجل من پس مانده و هنوز نرسیده فادخف
پس فراخ کردن زندگانی مرا رفع بغا و غین و محرم فراضی عیش و رزائی و زینت و زیندگانی و ان کان بلا و خصصی فی و اگر هست این بیاری برای امتیاز
و از بایش من پس شکایت کرد و انرا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیف قلت چگونه گفتمی عاده کن و باز گو فاعاد علیه ما قال
پس عاده کرد علی رضی الله عنه بر آنحضرت و باز گفت آنچه گفته بود فضر به بوجه پس بر آنحضرت علی را با پی خود تا متنبه شود و ازین سخاوت و بیعت غایت
محبت و نشاط و تابرسد و ابرکت پایی مبارک و صلی الله علیه و آله و سلم و شفا یابد و قال اللهم عافه و گفت آنحضرت و دعا کرد و خداوند عافیت بخش او را
او اشفه پاک گفت شفا بخش او را شک الی و ای شک کرده است را و می که عافه گفت یا اشفه اشتکت و جعی بعد گفت علی رضی الله عنه پس بیارند
آن در بعد از ان مرکز دعاه التومذی و قال هذا حدیث حسن صحیح باب مناقب العشرة رضی الله عنهم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه
زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و ابی عبیده بن الجراح و سعید بن زید این ده تن از اصحاب میشوند بعشره مشرعه از جنت ثبات دادن آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا بجهت و بنه ایشان قرشی ندایشانرا تقدم و مناقب ماثر است که دیگر از امتیاز باید است که ثبات مخصوص ایشان نیست از جنت و در
آن اهل بیت نبوت از اولاد و از اولاد و جز ایشانرا اصحاب تحقیق تفصیل کرده ایم کلام درین باب در رساله که سمری است تحقیق الاشارة الی نعیم البقاره بخلاف بکرات
و الفصل الاول عن عمر رضی الله عنه قال ما احدث فی هذا الامر من هولاء النفر و ائیت از امیر المؤمنین عمر گفت در وقت گذشتن
وی از عالم و وصیت کرد و خلافت مرا صاحب شوری را نیست هیچ کی را زیرا که این کار یعنی خلافت این چند نفر ازین توفی رسول الله انما انیکه وفات

نسخه
۳۷۲
باب مناقب علی رضی

باب مناقب علی رضی

باب مناقب علی رضی

یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وهو عنهم راض وحال آنحضرت از ایشان راضی بود یعنی کمال رضا داشت و زیاده تر از صحابه دیگر منجی
 پس نام بر عمر ابن شش تن را علیا و عثمان و الزبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص را و عبد الرحمن بن عوف را و دو کس دیگر از مشرکان
 مشرکه را نام بنزدیکی ابو عبیده بن الجراح که او را آنحضرت این امت و این حق الاین خوانده زیرا که وی پیش از عمر فوت شده بود دیگر سعید بن زید را و زید بن
 وی بود و این عمر و زید و جاحخت وی بود و مقصود استخلاف یک کس بود از میان آنها و در بعضی روایات آمده که عمر ذکر کرد و او را در کسانیکه آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم راضی بود از ایشان ولیکن در اهل شوری داخل نگردانید و راه البخاری ۲ و عن قیس بن ابی حازم مجای مطهر فراسی تابعی کبریت که
 جاهلیت را دریافته و اسلام آورده چون بقصد مباحثت بدرگاه آمد آنحضرت وفات یافته بود و بعضی او را در اسما صحابه ذکر کرده اند قال دایت بد
 طلحه مشاء گفت دیدم دست طلحه را مثل شل و مثل تپا شدن دست پاه جفت شدن یاریده شدن و بعضی مخصوص بقتل اول دارند و حق بها
 التبی دست وی مثل جفت آن شده بود که گاه داشت بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و سلم یوم احد روز احد و طلحه روز احد خود در سپاه
 حضرت ساخته بود و در جسد وی شتاد و چند جراحت شده بود تا آنکه آلت مردی وی نیز مجروح شده بود و صحابه چون ذکر روز احد میکردند میگفتند آن
 روز بنجام روز طلحه بود و راه البخاری ۳ و عن جابر قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من یا قتی بنی النبی الفوم یوم الاحزاب گفت
 جابر که گفت آنحضرت روز غزوه احزاب کسیت که بیارم را خبر قوم که قریش با یهودی قریطه بنی النضر جمع شده و اتفاق نموده با رسول خدا
 برآمده بودند و احزاب عبارت از ایشانست جمع خرب یعنی گروه پس حق تعالی با دو بار آن فرستاده همه را هزیمت داد و آنجا فرموده بود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم که کسی هست که خبر این قوم بیارد و رفتن آنجا و در آن میان ایشان متعمر بود تا خبر تحقیق بیارد قال الزبیر انا گفت زیر من می آم
 خبر قوم را فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان لكل نبی حوادیا پس گفت آنحضرت بدستی مره پیغمبر را حواری است و حواری الزبیر و حواری
 من زیر دست حواری کبره را و تشدید یا معنی مخلص و مافیل و یاری ده اصلش از حواریست یعنی باین و از نیجاست حواریون عیسی علیه السلام و بعضی
 گفته اند که آنها کارزان بوده اند که جابر نفید میکردند و قصارت می نمودند و زیر پرچم آنحضرت بود که صفیه نام داشت رضی الله عنها متفق علیه و عن الزبیر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یا قتی بنی قریطه گفت آنحضرت کسیت که بیاید بنی قریطه را که متبیل است از یهود و فیا قتی بنی نجر هم پس
 بیارم را خبر ایشان فانطلق پس روان شدم من تا بیارم خبر ایشان را و آنکه آنحضرت بعد از غزوه احزاب متوجه بنی قریطه شد و پانزده روز ایشان را محصور
 نمود و این حکایت آنجا گفت یا هم در غزوه احزاب بنو قریطه هم بودند آنجا خبر ایشان طلبیدند بر فلان جهت جمع لی رسول الله زیر میگردید رضی الله عنه
 پس پیغامی که خبر گرفته بر شتم و باز آمدم جمع کرد برای من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابویدر و در وادخو را فقال فداک ابی و ای پس گفت
 آنحضرت فدای تو باد پدر و مادر من یعنی جمع کردن ابویدر این است متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال ما سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم جمع ابویه لاحد الا لسعد بن مالک گفت علی رضی الله عنه شنیدم من آنحضرت را که جمع کرد مادر و پدر خود را برای پیچکی که برای سعد بن مالک
 مرا و سعد بن ابی وقاص است و مالک اسم ابی وقاص است فانی سمعته یوم احد یقول پس بدستی شنیدم آنحضرت را و روز غزوه احد که میگفت یعنی
 سعد بن مالک و قتی که تیری انداخت بکافران یا سعد ارم فداک ابی و ای ای سعید تیر میزد از فدای تو باد پدر و مادر من گویا علی رضی الله عنه تغذیه زیر را
 ندانسته شنیده و لهذا گفت ما سمعت متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال انی لاول العرب دمی بسهم فی سبیل الله گفت سعد بن
 ابی وقاص بدستی من نخت از عمریم که انداخت تیر در راه خدا و پیش از من هیچکس تیر در راه خدا ندانداخت و آنچنان بود که در اول سال هجرت ابو عبیده
 بن الحامد را با شصت کس قبال ابوسفیان بن حرب و مشرکان دیگر فرستادند ایشان جمعی کثیر بودند پس میان ایشان حربی نیفتاد جز آنکه سعد بن ابی
 وقاص تیری بجانب ایشان انداخت و این اول تیری بود که در میان این امت در راه خدا انداخته شد متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنها
 قالت سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مقدمه المدينه گفت عایشه بیدار بود آنحضرت حدود وقت قدم آوردن وی مدینه را
 یعنی در بعضی غزوات لیلته شبی ظاهرا ملاحظه داشت از بعضی اعدای دین سهر کبیر و مقدم نفع دال فقال لیث رجلا صالحا یجوسفی پس گفت
 آنحضرت کاشکی بگردی نیکو کار گاه بانی کند مرا اذ معنا صوٹ سلاح ناکاه شنیدیم ما و آواز آلت جنگ را از تیر و گمان و شمشیر فقال من هذا پس گفت
 آنحضرت کسیت این قال فاسعدت من سعد بن ابی وقاص قال ما جاءک گفت آنحضرت چه چیز آورد ترا و بچه سبیل مدی قال وقع فی نفسی خوف علی رسول
 الله گفت اتفاقا و در نفس من ترسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تناست مبادا دین گری کنند با وی و از آری رسانند بخت احواله پس آمده ام
 ناگاه بانی کنم او را و خدمتی بجای آرم فداک رسول الله پس دعا کرد در سعد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فام پیر خواب کرد آنحضرت متفق
 علیه و عن افض قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لكل امه امین و هراست را امانت دار است که در حقوق خدا و خلق و نفس

در ستاد
 شکر طاهره

خیاستی کند و امین هذه الامة و این بن است ابو عبیده الجراح متفق علیک و عن ابن ابی ملکة بن مسم و فتح لام و سکون یا از شایسته را بعین
قرشی تمیمی کی محل قاضی بود در عهد عبدالملک بن سیرین از صحابه را در یافته قال بهیث عایشه و سئل من کان رسول الله صلی الله علیه و
اله و سلم مستخلفا لواله استخلفه گفت شنیدم عایشه را و حال آنکه پرسیده شد عایشه که گرامی بود آنحضرت خلیفه خود کرد و دانسته اگر فرضاً بحضور خود خلیفه
میکرد اند کسی را از اصحاب ثالث ابو بکر گفت عایشه ابو بکر را خلیفه میکرد و این فقیل ثم من بعد ابی بکر پرسیده شد عایشه بعد از ان که ایستاد
از ابی بکر ثالث عمر گفت عمر را می ساخت حیل من بعد عمر گفتند کیست بعد از عمر که او را خلیفه می ساخت ثالث ابو عبیده بن الجراح گفت عایشه ابو عبیده بن الجراح
را می ساخت که این بود و لایق این کار و ابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز گفت که مرا با خلافت چه کارست این علی است و عمر است و ابو عبیده بن الجراح بر کار
ایشان خواهد خد خلیفه سازید پس گفتند از لایق تر کیست پیشتر که در آنحضرت برای کار دین ما پس کیست که موخر کرد و اند تر در کار دنیا و راه مسلم و عن ابن
هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم کان علی حواء روایت از ابی هریره که آنحضرت بود بر که حوا که او را الآن جبل نور میگویند و
آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم پیش از نزول وحی در آنجا نازل شد هو آنحضرت بود و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و
طلحة و الزبیر فخرت النخبة پس شنیدند گفت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اهدا ساکن این غنیمت
فا علیک الابی او صدیق او شهید پس نیت بر تو که پیغمبر یا صدیق یا شهید که عبارت از عمر و علی و عثمان و طلحة و زبیر که همه شهید شده اند و شما
طلحة و زبیر در واقعه حرب جمل است در حرب بلکه بیرون آنجا که در مجلس مذکور است و زاد بعضهم و سعد بن ابی وقاص و زیاده کرده اند بعضی از روایات این لفظ
که سعد بن ابی وقاص یعنی وی نیز بر جراح بود همراه آنحضرت و لم یذکر علیا و ذکر کرده این بعض علی را و لیکن این شکل است زیرا که سعد بن ابی وقاص مقتول نیت
و در قصر خود مرده که در وادی عقیق داشت و آورده شد از آنجا و دفن کرده شد به بقیع مگر آنکه داخل صدیق دارند و صدیق اگر چه لقب امیر المؤمنین ابی بکر شد و
اند عنه ولیکن معنی این مختصر نیت در وی و صادق است بر غیر از صدیقان و سیوطی بطریق متعده در مناقب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که این
اول کسی است که ایمان آورده و اول کسی است که مصافحه میکند روز قیامت و این صدیق اکبر و فاروق این صفت است یا مراد بشمی کسی است که او را
ثواب شهید است چنانچه مطبوع و امثال آن و الله اعلم و رواه امسلم و الفصل الثاني عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنان النبی صلی الله
علیه و اله و سلم قال ابو بکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن
عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیده بن الجراح فی الجنة و رواه الترمذی و رواه
ابن ماجه عن سعد بن زید و یکی از وجوه شهرت و امتیاز این ده کس بشارت جنت اینست که در بشارت ایشان یک حدیث واقع شده با وجوه دیگر که
گفته اند و الا بشارت مخصوص و منحصر در ایشان نیت صرح بذلك العلماء و اینجا نکته ایست که برای آن متنبه باید شد که در کلماتی اربعه هر جا که در احادیث و اقوال
کلام و بعضا بهمین ترتیب شده و این استنباسی بنده است و جماعت حاصل میکرد و اما کما ان آنکه راویان تغییر ترتیب داده و موافق اعتقاد خود آورده
باشند فاش و کلا ایشان باند که تغییر و تقدیم و تاخیر رعایت میکنند که تا شری و سرایتی ندارد و مقصود آن تغاوتی نمی پذیرد اینجا خود چه نوع کنند عثمان بهمین نیت است
ادامی نماید تحقیق مذکور و تاویل کلام کار مجتهدان و فقهاء است قد بر ۲ و عن اثنان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال احکم امتی با حق ابو بکر
مهربان ترین امت من باست من که بلطف و رفیق و موعظت مردم را بخدای خواند و میرساند ابو بکر است و انشد هم فی امر الله عمر و سخت ترین امت دگر
دین خدا که بغض و شدت و جدال امر معروف و نهی منکر میکند عمر است و اصدقهم جله عثمان و راست و صحیح ترین ایشان از روی حیا عثمان است
صفت حیا را عثمان رضی الله عنه خصوصیتی و امتیازی هست و حیا شعیه عظمی است از ایمان ظاهر اصدق برای آن گفت که حیا کما هی حکم طبیعت بشری نیز
میباشد اگر چه حکم شرع حق و درست نباشد اما حیا صادق و معتبر است که موافق شریعت و مطابقی حق باشد و فرض هم زید بن ثابت و عالم تر بعلم قرآن
و موارث زید بن ثابت است که کاتب وحی بود و انما جلا صحابه و جامع و کاتب قرآن بود در زبان ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما و اقراهم ابی بن کعب و
خوانده زمر قرآن را و ما بر تر در تجوید قرآن ابی بن کعب است و وی نیز کاتب وحی بود و او را سید القرامی گفتند و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را سید
الانصار نام کرده و عمر رضی الله عنه سید المسلمین می گفت و چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت فرمود که خدا امر کرد
است که از ابی بکر بخوانم و ترا بشنوا نم گفت و وی رضی الله عنه ای خدا مرا نام برد و گفت آنحضرت فم نام تو برد و ترا بنام تو خواند پس وی را که کرد و آنحضرت صلی الله
علیه و اله و سلم نیز بکرید و آمد و اعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل و داناترین امت بجلال و محام معاذ بن جبل است و وی رضی الله عنه انصار
است و یکی از بزرگوارترین که حاضر شدند عقبه را و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را مواخات و ابی عبداللہ بن مسعود و قیل به جعفر بن ابی طالب فرستاد
او را معاذ بن قاضی بن و وی در آنوقت هجده ساله بود و در طاعون عمو اس از عالم رفت و گفت خداوند این رحمت است از تو بر بندگان تو خداوند

معاذ اهل و عیال او را محروم نمایی و آورده اند که در وقت رفتن از عالم میگفت خدا کن چنانکه خواهی بغیرت تو چنانکه میدانی که من ترا دوست میدارم یا چنانکه گفت و الله اعلم و این مسعود گفت بودیم که تشبیه میدادیم معاذ را با برهیم خلیل علیه السلام در ضمن این آیت که انما فانا لله خفیا و فتوی میداد معاذ در زمان آنحضرت و در زمان ابوبکر و چون همین رفت میگفت عمر رضی الله عنه خالی گذاشت معاذ اهل مدینه را از فقر و حاضر شد و میفرمود الله عنه بدر را و مشاهد دیگر را و در وقت رحلت گفت اصحاب خود را وقتیکه گریه کردند چرا میگریید و چه چیز در گریه آورد شما را گفتند میگرییم بر علی که قطع میکرد و بموت تو گفت علم و ایمان قائم انداز و قیامت بکبرید حق را از هر که باشد و در کسید باطل را بر هر که باشد مثاقب و می رضی الله عنه بسیار است خاتمه از حدیث و احصاء و لکل امه امین و امین هذه الامه ابو عبیده بن الجراح و مربر است و امین این است ابو عبیده بن الجراح است و در روایتی مربر پیغمبر را معنی است و امین بن ابو عبیده است و می رضی الله عنه قرشی است بهفت واسطه با آنحضرت در قبرین مالک جمع میشود حاضر شد و جمیع مشاهد را همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر پدر خود را بجهت خدا و رسول خدا گشته و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بر کشید و حلقه مغر که در رخساره مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلیه بود بدان خود پس افتاد از جنت زوری که کرده دندان و می و بوی نیز در طاعون غمناک رفت از عالم در زمان عمر بن الخطاب و نماز کرد و بروی معاذ بن جبل میگفت امیر المؤمنین عمر در روز موت خود اگر ابو عبیده بن جراح میبود میسپردم این کار را بوی یعنی خلافت را یا بختیار را بخت شاورت و می تفویض میکردم و الله اعلم و او احمد و الوثمدی و قال هذا حدیث حسن صحیح و دوی عن معمر بن قتاده مرسلا و روایت کرده شده است از معمر بن قیس و سکون عین از قاده بطریق ارسا و فیه و در حدیث معمر آمده است و اقتضاهم علی و قاضی تر و حکم کننده ترجیح از امت من علی است و لهذا عمر رضی الله عنه بی مشاورت و فتوی می رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر حاضر نبود می توقف میکرد و میگفت قضیه لا ابا حسن لا و عن الزبیری قال کان علی بنی صلی الله علیه و آله و سلم یومر احد ذرغان روایت از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آن حضرت روز غزوه احد و دره و این بجهت غایت شجاعت و قوت اقدام و می صلی الله علیه و آله و سلم بود در حرب و هر که شجاع تر است و غده تردد او در کارزار بیشتر و سلاح او و استعداد او برای جنگ زیاده تر از اینها معلوم میشود که احتمال الحاح و مباشرت اسباب منافات بتوکل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید المتوکلین بود با وجود آن این چنین میکرد و تو آنکه امثال این امور برای تعلیم امت میکرد و باشد تا تحقیق آنست که اینها ناشی از عبودیت محض و امثال او است فنهض الی الحزم پس برخاست آنحضرت متوجه شد بجانب مکی بزرگ که آنجا بود تا بروی برآید و بنشیند و آرام گیرد و فلیستطیع پس توانست از جنت کوفتها که رسیده بود ففقد طلحه تحت پرچست طلحه زیر آن حضرت با وجود آن جراحت و وزنها که داشت حقاسنوی علی الصحره تا آنکه آمد و قرار گرفت آنحضرت بر صخره و این صخره و صیل جبل احد است معلوم و معروف فنهضت رسول الله بر شیندم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت اوجب طلحه واجب کرد و انید طلحه برای خود و بخت را با بن علی که بخت خدا و رسول خدا کرد و او را الوثمدی و عن جابر قال نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی طلحه بن عبید الله گفت جابر رضی الله عنه نظر کرد آنحضرت بجانب طلحه قال من احب ان یظلالی دجل میشی علی وجه الارض و فقد قضی نجهه گفت آنحضرت کسی که دوست دارد که نظر کند بسوی مردی که میرود بر روی زمین و حال آنکه تحقیق مروه است و یا منتظر مردن است یعنی اگر کسی خواهد که مروه را ببیند که بر روی زمین میرود و فلیظلالی هذا پس باید که نظر کند بسوی این اشارت بطلحه است رضی الله عنه و فی و ایتة و در روایتی باین لفظ آمده است که من سره ان یظلالی شهید علی وجه الارض کسی که کشا و میکرد و اند او را که نظر کند بسوی شهید که میرود بر روی زمین فلیظلالی طلحه بن عبید الله پس باید که نظر کند بسوی طلحه بن عبید الله و تحقیق لفظ قضی نجهه آنست که نخب بنون و حاء محم و موحده معنی نذر موت و اجل آید و در آیت کریمه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نجهه و منهم من یظلم و منهم من یفیه و انما یعنی از مسلمانان مردانند که راست گردانیدند بر چه عهد بستند با خدا پس بعضی از ایشان او کردند و وفای نمودند و نذر می که بجان سپاری در راه خدا کرده بودند یعنی مردند در راه خدا و بعضی انتظار آن دارند و در حدیث نیز حمل بر مردن معنی درست است و ظاهر و ثانی است چنانکه در روایت دیگر آمده شهید میشی علی وجه الارض و به تحقیق این اشارت است بموت اختیاری که حاصل میگردم اهل سلوک و ارباب قافا یا مراد بموت غیبی است از عالم شهادت باستخراق رذکر خدا و مشاهد ملکوت و انجذاب بجناب قدس و بیجا و این نتیجه موت اختیار است و سیدی الشیخ علی متقی رحمه الله علیه را رساله آیت مسمی بهدایه ربی عند فقد المربی که در آنجا بیان موت اختیار میگوید آن کرده اند و حضرت شیخ عبدالوهاب متقی میفرمودند که یکبار در مکة معظمه شهرت یافت که شیخ علی متقی وفات یافتند مردم شنیدند این خبر و دیدند و بجانقا شیخ رسیدند شیخ را دیدند تازه و حرم سلطنت نشسته بر یارین فرمودند که اگر یکی آن عالم را دیده و احوال آن را مشاهده نماید و خبر دهد لاجرم تقدیر خبر او باید کرد و یاران باید که بدانند که ما را بآن عالم برودند و آن عالم را دیده و آدمیم اکنون یاران هم تو بکنند و ما هم تجدید تو میکنیم ولیکن دخولت بکفند که این خبر نشان قبولی کار و تمامی و زینش

است که در کتب موت اختیار می کردیم روایه الثرمذی ۵ و عن علی رضی الله عنه قال سمعت ابا فی من فی رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت علی مرتضی شنیع گوش من از دهان آنحضرت که میگفت طلحه و الزبیر جاری فی الجنة طلحه و الزبیر و سبیه من اند و بیست روایه الثرمذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یومئذ یفی یوم واحد روایت از سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت یعنی برای وی در آن روز یعنی روز احد اللهم اشدد رمیته خداوند اقوی و ستوار گردان تیر اندازی او را واجب دعوت و پاسخ ده و قبول کن دعای او را مناسب جابت دعا قوت رمی ظاهر است که تعبیر از دعا به تیر کرده اند چنانکه گفته است ۷ از هرگز تیر دعا می کشم روان ۸ و گویا جابت دعای وی رضی الله عنه اثری از اصابت رمی وی بود که تحت در راه خدا که در روایه فی شرح السنة ۹ و عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم استجب لسعد اذا دعاك و هم از سعد بن ابی وقاص روایت است که آنحضرت گفت و دعا کرد خداوند قبول و پذیرا کن مرعد را وقتی که دعا کند ترا روایه الثرمذی ۸ و عن علی رضی الله عنه قال ما جمع فی الله صلی الله علیه و سلم اباه و امه الا لسعد گفت علی مرتضی رضی الله عنه جمع نکرد آنحضرت پدر و مادر خود را برای هیچیک مگر برای سعد قال له یوم احد گفت آنحضرت مرعد را روز احد ام فدک ابی و امی تیر انداز فدای تو باد پدر و مادر من و قال له انما هی الاثم الخ و گفت آنحضرت مرعد را تیر بندازی که دکن توانا و جز و بفتح حاء جمله و زامی مفتوحه و او و مشد دورا در آخر و بسکون زامی و تخفیف و او نیز آمده فی الصراح حمود کونک رسیده و زورمند شده و جز و زامی یعنی پشته خرد از زمین نیز آمده و بود و رمی رضی الله عنه جوان کرد دست و اسلام آورد و در دست ابی بکر صدیق و بود در آن وقت هفده ساله روایه الثرمذی ۹ و عن جابر قال اقبل سعد فقال النبی صلی الله علیه و سلم هذا خالی روایت از جابر که گفت پیش از سعد بن ابی وقاص پس گفت آنحضرت این خال من است معنی بر او در فلی فی امر خاله پس با یکدیگر می نمود رمی خال خود را یعنی برابر این خال که من دارم و مانند او روایه الثرمذی و قال یکتف جابر در توجیه فتن آنحضرت سعد را خال خود و کان سعد من بنی زهرة و بود از بنی زهره که محله از قریش است اولاد زهره بنت کلاب و کان ام النبی صلی الله علیه و سلم من بنی زهرة و بود و در آنحضرت از بنی زهره فذلک قال النبی پس از آنجست گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سعد را خالی این خال من است و فی المصابیح فلیکرم من پس با یکدیگر می نمود رمی خال خود را چنانکه من اگرام می کنم خال خود را بدل فلیونی و بدل لفظ فلیونی و بعضی گفته اند فلیکرم تصحیف است و الله اعلم ۱۰ الفصل الثالث عن قیس بن ابی حازم حال او در حدیث ثانی از فضل اول گذشت قال سمعت سعد بن ابی وقاص یقول انی لاول رجل من العرب رمی بهم فی سبیل الله گفت قیس شنیع سعد را که میگفت بدستی که من نخستین مردی ام از عرب که انداخت تیر در راه خدا و ایننا نفرز مع رسول الله و میدانم من خود را و دیگر اصحاب پیغمبر خدا را که از تیر سیکردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ما لنا طعام الا الحبله و ورق السم و بنو ما را خورش مگر حبله بنهم حافض آن و سکون موحده و آن دانستیم بنو ما را طعام مگر برک سمر بفتح سین و ضم میم نام درختی است مشهور و او را صوره است و آن کان احدنا لیضع کاتضع الشاة بتحقیق بود یکی از ما که بینما یعنی پشت خشک یعنی چنانکه بیند گویند ما را مخطا در حالی که نیت افکنده را آلودگی و آمیزش بعضی اجزای او بعضی از جهت خشکی نثار اصیبت بنوا سعد قهر زنی علی الاسلام بستر گشتند بنوا سعد که واقف میکردانند و تعلیم میکنند مرا در احکام اسلام و قهر بر معنی توقیف آمده یا تفریق و توبیح میکنند مرا بر تقصیر در حق اسلام و اصل تفریر معنی رد و منع است و معنی نصرت دادن نیز می آید چنانکه در قول حق سبحانه و تفرزه و توقفه زیرا که ناصر شیع میکند از نصیر دشمنان او ما را با سلام اینجا نماز است که انداختن ذن و ضل علی بر این تحقیق نمیدانم و زیان کار گشتم و کم شد عمل من یعنی هرگاه بنوا سعد مرا احکام اسلام و آداب نماز تعلیم کنند با این سابقه که من در اسلام دارم دیگر مرا امید فلاح و هدایت چه باشد و کافوا و شوا به الی عمر و بود و بنوا سعد که سخن چینی کرده بودند و نکایت برده از سعد بن ابی وقاص نزد امیر المؤمنین عمر و بود و دوی عامل عمر رضی الله عنه بر کوفه و قالوا لا یجس بصلی گفت بودند نیک نمیکند وی نماز را پس عمر تهدید کرده فرستاد او را و دوی نزد عمر کشف حقیقت حال کرد پس تصدیق کرد او را و گفت کمان من همچنین است که تو میکونی و در کرد بر بنی اسد و مراد بنی اسد افلا و زبیر بن العوام بن خویلد بن اسداند و از اینجا معلوم میگردد که فخر علم و فضل و اظهار کمال خود را به بیان واقع از برای مصلحت دینی و دفع عار و منقصت در دین جایز است و صحابه را رضی الله عنهم مفاخرت میان خود بوده و جهت اغراض صحیه صالحه متفق علیه ۲ و عن سعد قال دایقنی و انما ثالث الاسلام و در صحیح بخاری تقدیراتی بر آینه تحقیق میدانم من خود را و من سیوم اهل اسلام بودم و در روایت بخاری و انما ثالث الاسلام بنهم ثانی یعنی شایسته اهل اسلام مقصود یکی است یعنی دو کس عثمان شده بودند سیوم من سلمان شدم و گفته اند که مراد وی از آن دو کس ابو بکر و خدیجه است و صواب آنست که مراد سیوم مردان بلکه مردان احرا است و در استیجاب گفته که دوی به هم گفت کس است مراد بدان عامتر از مرد و زن و آزاد و بنده است و ما اسلم احد الا فی الیوم الذی اسلمت فیه و اسلام بنوا سعد یکی گردید و رضی که اسلام آوردن

در آن روز و گفته اند که هیچ کس درین کلام شامل او نمیگردد یعنی یافته نشد اسلام از هیچ کس مگر در روزی که اسلام آورد و من در آن روز که در آن روز مسلما فی یافت شد که منم و لقد مکنت سبعة ایام وافی لثلاث الاسلام و تحقیق در آن که من من هفت روز و حال آنکه من یک مسلمانان بودم یعنی اسلام آورد و من من بعد از دو کس و بعد از آن هفت روز گذشت که کسی در آن هفت روز اسلام نیاورد و بعد از هفت روز اسلام آورد و هر که آورد و همچنین تغییر کرده است این حدیث را طبری فخره رواه البخاری ۳ و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان یقول للنساء زوایت میکنید عائشه که آن حضرت میگفت زنا خود را آن امر که من میمانم من بعدی بدستی که کارنا و حال شما از جنس خیریت که در اندیشه می اندازد مرا بعد از من که حال شما چه خواهد شد و مردم شما چه خواهد خواست کرد و که منکحل و مقصدی مهمات حیثت شما خواهد شد و توفیق بدان خواهد یافت و لن یصبر علیکم الا الصابرون الصدیقون و صبر نخواهند کرد بر شما و تفقد احوال شما که آنها کی که کامل اند و صبر و صبر خوی و عادات ایشانست و کامل اند در صدق معامله و ادای حقوق قالت عائشه یعنی المنصفین گفت عائشه مراد میدارد آنحضرت از این مابار و صدیقان صدق دهنندگان و خیر کنندگان را زیرا که سوق کلام از بهر نفقات ایشان است ثبوت عائشه لابی سلمة بن عبد الرحمن بهتر گفت عائشه صدیقه از برای شکر گذاری و اظهار منت داری عبد الرحمن بن عوف به پیروی که ابوسلمه است و از کربا بعین است سقی الله اباک من سلسبیل الجنة بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از چشمه که در بهشت است و سلسبیل نام چشمه است در بهشت و در قاموس گفته سلسبیل نهر جنت و چشمه جنت و سلسبیل الحیة نیز روایت معنی آب سرد و آب روشن و خوش که بکجوروان و فرو شود و سلسال الحیة نیز معنی سلسبیل و سلسال الحیة نیز آمده معنی شراب بار و بعضی گفته اند خالص صافی از خض و خاشاک و تیرگی طبعی گفته که یا در سلسبیل زیاده شد تا کله غاسی گشت و ولالت بر غایت سلاست کرد و قدر و کان ابن عوف قد تصدق علی مهمات المؤمنین و بود عبد الرحمن بن عوف که بتحقیق تصدق کرده بود بر بنابر آنحضرت بحمد یقه بیعت با دجین الفابی باغی که فروخته شد بچل بنزد دریم یا دیند و الله اعلم رواه الترمذی ۴ و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا زواجه گفت ام سلمه شنیدم آنحضرت را که میگفت برای زنان خود ان الذی یجو علیکم بعدی هو الصادق البکر یعنی که بدیشمارا بکفهای دست خود و نشتر کند بر شما اموال بعد از من اوست صادق نیکو کار اللهم امق عبد الرحمن بن عوف من سلسبیل الجنة خداوند بنوشان عبد الرحمن بن عوف را از چشمه بهشت ظاهر است که این کلام ام سلمه باشد چنانکه در حدیث سابق از عائشه مذکور شد و بعضی گفته اند که این کلام آن حضرتست زیرا که وی صلی الله علیه و آله وسلم دست بر دگرمی رضی الله عنه احسان فی بازواج مطهره بوجود خواهد آمد و در این معجزه آنحضرت رواه احمد و عن حذیفه قال جلاء اهل بخران الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت از حذیفه بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله بود گفت آمدند اهل بخران نفع نون و سکون جیم نام موضعی است بین که در سال و بهم فتح شد و در بنایه گفته موضعی میان حجاز و شام بسوی آنحضرت فقالوا یکنفد یا رسول الله ابعت الینا رجلا امینا یفرست بسوی ما مردی امین که در حق ما بختی راضی باشد قال لا بعث الیک رجلا امینا حق امین فرمود آنحضرت بر آینه میفرست بسوی شما مردی امین ثابت در امانت فاستشرف لها الناس پس نگران شدند و منتظر گشتند بجهت این کلمه یا برای این نارت و امانت مردم که کلامی را خستیا رکنند و کدام کی با بن منصب شرف و ممتاز کرد و وقال و گفت حذیفه فبعث باعبیده بن الجراح پس فرستاد آنحضرت با عبیده بن الجراح را متفق علیه ۶ و عن علی رضی الله عنه قال قیل گفت امیر المؤمنین علی گفته شد با آنحضرت یا رسول الله من یؤمن بک کرا امیر کرد و ایمم ما بر خود عهد از تو قال ان تؤمروا ابا بکر بخدیوه امینا و اهدانی الدنیا گفت آنحضرت اگر امیر میکردید ابا بکر را می یا بید او را امانت داید و در حقوق دین رغبت نکنند و در دنیا و اعبانی الاخرة راغب در کار آخرت و ان تؤمروا عمر بن عبد الله قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و اگر امیر می سازید عمر را می یا بید او را توانا و محکم و امانت دار که نمیرسد و در اجرای احکام دین خدا طاعت هیچ طاعت کننده را و ان تؤمروا علیا و لا ادا که فاعلین و اگر امیر میسازید علی را و نمیدانم و منی بنیم شما را کننده از آنجمله و هادیامهدی یا بید او را راه راست نمایند راست یابنده باخذ بکم الصراط المستقیم میگردد و میرد شما را راه راست حدیث دلیل است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تنصیح و تعیین نکرده بر خلافت پیچکی و ظاهر آن میناید که مراد با میر عبد از آنحضرت بواسطه باشد و درین حدیث ذکر عثمان رضی الله عنه نیست و بعضی گفته اند که شاید آنحضرت ذکر کرده میان کرده باشد و الله اعلم رواه احمد ۷ و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رحم الله ابا بکر و جوفی ابنته رحمت کند خدا تعالی ابا بکر را که کمال کرده و او را دختر خود را و جوفی الی دادا المحبوة و برداشت و سوار کرد و در ابراهه و مرافقت کرد و آورد بسوی دایه بخت آورد و گفته اند که ابا بکر صدیق رضی الله عنه و نواقه پرورده و طیار کرده و داشته بود و که تا کی امر بخت شود پس یک نافرزد آن حضرت آورده گفت یا رسول الله این را اختیار کن و سوار شو فرمود سوار شوم که اگر بفروشی بدست من و بی آن اختیار نکنم پس بهشت صد دریم بجزید و قرض کرد و حصصی فی انوار و صحبت داشت و در غار و اعتق بلا لای من ماله و از آنکه در بلال را از مال خود یعنی در خدمت من گذاشت یا اصل خریدن بلال با آن قوت و کمال ایمان نمندی است و اصل

خرد بودند در آن زمان و فاطمه پس آنحضرت و علی پس فاطمه سجدان اندین چه وقت و چه کسانند از باب ایوقت و امر کرد آنحضرت بایشان که چون من
دعایم شایان گویند و چون پیشوای ترسیان ایشان را دید گفت با قوم خود وای بر شما من می بینم این رویها را که اگر از خدا درخواست کنید که او را از جای کن
بر میکند تا چه انداختی در آنوقت بروی ایشان تافته بود که کافر سیکانه آنرا دریافت و از جای رفت مؤمنان بپیکار کردند با آن فرشتا است چه حال شما
عرفه من ذاق پس گفت این ترسانان را بپایه کشید بایشان و اگر نه ملاک میشود و این پنج برکنده میشود پس بقره و جبرائیل و اوروند و جزیه قبول کردند و چون
مناسبت معنوی در درون نداشتند مسلمان نشدند بیت مجوه از هر قول و سخن است بوی جنسیت پی دل بردن است فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم اگر ما را میکردند ایشان مسخر کرده میشدند قرده و خانیز و اقش میشد برایشان تمام وادی و این پنج برکنده میشدند و میوه خند تاب بر نداشتگان
بر در خان و عن عائشة قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداً گفت عایشه رضی الله عنها بیرون آمد آنحضرت در یک بادادی و علیه مرحا
مرحل و حال آنکه بر آنحضرت کلیمی بود که در وی نقشها بود من شعر امود از موسی سیاه مرط کبریم و سکون را یکم از صوف باخرا که بر میان بندند در محل بزم
بیم و فتح حار و حله شده و آنکه در وی نقش بالانها باشد و بعضی بچشم نیز روایت کرده اند یعنی آنکه در آن نقش محل یعنی دیکت آینه باشد و اما تفسیر و تفسیر مردان خطا
است مگر آنکه پیش از تحمیم بقا و برایش نجاء الحسن بن علی پس آمد اما من حسن فادخله پس در آورده آنحضرت او را ثجاء الحسین پسر آمد اما من حسین فدخل
معه پس در آمد حسین با حسن ثجاء فاطمه پسر آمد فاطمه فادخلها پس در آورده آنحضرت فاطمه را ثجاء علی پسر آمد علی فادخله پس در آورده او را
ثجاء اما یزید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت فبطر که تطهیر افی خوا به خدا تعالی مگر آنکه دور کرد انداز شاپیدی کانیان را ای اهل بیت
نبوت و پاک کرد اند شما را پاک کرد اندین دوا مسلم و عن البراء قال لما توفی ابراهیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
له مريضاً فی الجنة کنت برار بن عازب که صحابی مشهور است بهنگامی که وفات یافت ابراهیم پسر آنحضرت که از ماریه قطیه بود و از احوال آن در باب کوف
مجلس گذشته است گفت آنحضرت که بدرستی مرا وراشیر و سنده است در بهشت یعنی وی را در بهشت در آورده اند و شیر و سنده را بروی گذاشته دوی
رضی الله عنه در مدت رضاع از عالم رفته بود و بعضی تاویل کرده اند و تمام رضاع تمام کرد اندین حق تعالی لذت حنت و نعیم آن را ورا کویا که بجای رضاع
است و اندک علم بحقیقه احوال و موضع بزم میم و کسر ضا و مجله است یعنی شیر سنده و بفتح هر دو نیز روایت است یعنی شیر دادن و بعضی از قوم صوفیه
قدس الله سرابهم باین حدیث اشارتی بر ترقی بعد الموت یافته اند و این سله مختلف فیه است و در محل خود و در وی نگار کرده ایم و مختار بزرگان در پیش نبوت
آنست و اندک علم دوا الهادی و عن عائشة قالت کما ازواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداً گفت عایشه بودیم که از او
پس بریزد و آنحضرت فاطمه پس روی آورد و فاطمه رضی الله عنها ما تخفی مشیتها بکسر میم من مشیت رسول الله نهان نبود و مختار بنو دهبیت
روایت فاطمه از روش و رفتار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که وی رضی الله عنها مشا بود و در سمت و بهیت و راه و روش آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم و در روایات آمده است که چون وی رضی الله عنها تر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آمد پس می ایستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بوسه میداد
او را و چون آنحضرت نزد وی می آمد وی نیز همین میکرد و خطا و اما قال پس بهنگامی که دید آنحضرت فاطمه را گفت مرحبا بابنتی فراخی و گشاد باد بدختر من
ثجاء لیسها پسر نشاند آنحضرت فاطمه را ثجاء و پسر سخنی گفت با وی پنهانی فیکت بکاء شدید پس بکسیت فاطمه را بپن سخت فلما دای خوفا
سارها الثانية پس هرگاه که دید آنحضرت اندو یکین خطه را سخنی گفت با وی پنهانی دوم بار فاذاهی تضلک پس ناگاه فاطمه میخند و این در ایام مرض موت
یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول الله پس چون برخاست پیغمبر خدا از آن مجلس صلی الله علیه و آله و سلم سالها نماز ایستاد پس میگردد عایشه
پرسید من فاطمه را و گفتم چه چیز سخنی پنهانی گفت آنحضرت با تو قال گفت فاطمه ما کنت لا تخفی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سره
نستم من که پراکنده و آشکارا کردم بر آنحضرت سر او را افشا پراکنده کرد اندین خبر در نیجا استجاب انضامی اسرار کبار و احباب است
از اغیار و همین است مستند در کمان میدان اسرار مشایخ را فلما توفی قلت عزمت علیک بما لی علیک من الحق پس چون وفات یافت
آنحضرت گفتم من یعنی فاطمه سوگند میخورم بر تو بچیزی که مراست بر تو سخن صحبت و محبت ما در می لما الخبونی نمی گذارم ترا مگر آنکه خبر دوی تو مرا
قال اما الآن فنعیم کفتم ما اکنون که آنحضرت از عالم رفت پس آمی میگرم اما حین ما دفنی فی الامر الاول اما بهنگامی که پنهانی گفت مرا
در بار اول فانه لخبونی ان جبرئیل کان یباعد صنفی القرآن پس بدستیکه آنحضرت خبر داد مرا که جبرئیل بود که مقابل میکرد و قرآن را میخواند بمن قرآنی
بطریق بدست چنانکه حافظان باید میخواندند کل سنده مرده بر سال یکبار و آن در رمضان میبود و اندک عارضی به الهام مرتب و بد رستی جبرئیل صحا
گر و بر قرآن مسال دو بار و لا اری الا جلا الا فاقرب و کمان منیر من مدت حیات را مگر آنکه نزدیک آمده است سپری شدن آن زیرا که حاضریم
دو بار برخلاف معاد و شعر بوحیت بحفظ القرآن و حفظ احکام اوست تا کامل شود امر دین و تمام کرد و نعت فاتقی الله پس تقوی کن و پیغمبر

نمایان است

کرمی فاطمه از جرع و اصبوی و صبر کن فانی ضد السلف لکالت پس بدستی من نیکو پیش رنده ام من برای تو سلف پدران و قرابتان و در گذشت
فکیت پس چون آنحضرت خبر وفات خود داد و اگر ستم فلان دای جزعی سادنی الشانیه پس بنکامی که وید آنحضرت ناشکیبا فی مزار و دیگر قال
یا فاطمه الا توضین ان تكون سیده نساء اهل الجنة گفت آنحضرت ای فاطمه راضی هستی که با منی تو بهترین زنان از میان زنان بهشت او
نساء العالمین یا گفت سیده نساء العالمین یعنی دل تنگ مباش و از خدا راضی و شاکر باش که ترا این مرتبه داده است و فی وایه و در روایتی این
چنین آمده که گفت فاطمه فسادنی فاطمه فی انه یلخص فی وجهه فکیت پس سخن پنهانی گفت آنحضرت مرا پس خبر داد مرا که وی قبض کرده میشود
درین درووی که دارد پس کریم من شد سادنی فاطمه فی انی اول اهل بیته ابتعد فضیلت بستر نمانی گفت مرا پس خبر داد مرا که من بخیرین اهل
بیت اویم که در پی میروم و او را یعنی بعد از وی زود از عالم میروم من پس خندیدم من و آنچه تحفیف است و بقتید بدین روایت است متفق علیک به انک این
صدیقه دلالت دارد بر فضل فاطمه بر تمامه نساء و منوات حتی از مریم و آسیه و خدیجه و عایشه هم چنین گفته است سیوطی و در بعضی احادیث مریم بنت عمران
را از عموم نساء که زمره راضی اند عنها برایشان تفصیل داده است ثنا کرده است و در حدیث دیگر آمده که مثل فاطمه درین امت مثل مریم است و قوم خود یعنی فاطمه
از غیر خود و تواند که اختلاف این اخبار محبت تدریج اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه و اله و سلم بر فضیلت فاطمه بوی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی
بر تمامه نساء عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علی عایشه را فضل نهد بر فاطمه از جهت آنکه عایشه با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لا بد مقام و کجا
پیغمبر علی و اشرف از مقام علی است و لیکن در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین در یک
مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند عایشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و سیوطی گفته قادی میگوید در کجا
ست مذهب است اصح مذهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه رضی الله عنها و بعضی مساوات رفته اند و بعضی در توقف مانده و بستر و
از خفیه و بعضی شافیه توقف مایل ترند و چون مالک را از ان پرسیدند گفت فاطمه بضعة من النبی فاطمه گوشت پاره پیغمبر و لا افضل علی بضعة من
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم احد افضلیت نمی خورم من بر جگر پاره پیغمبر بجگر را و امام سبکی فرموده است که آنچه فقها را و دین ماست آنست که گفته
افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد از ان عایشه رضی الله عنها من اجمعین و در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و بعضی است که حیثیات مختلف
اند و بعضی افضلیت بمعنی کثرت ثواب دارند که علما اعتبار کرده اند و لیکن بجای شرف ذات و طهارت طینت و پاکیزگی جوهری فاطمه و حسن و
حسین زسد و الله اعلم و عن المسور کبریم و سکون بین حمله بنی مخنفی مفتح میم و سکون خارج صحنه صحابی صغیر است و ولادت یافت بمکه بعد از
حجرت بدو سال و قدوم آور و بدین سندها ان رسول الله و ایت میکند پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم قال فاطمه بضعة منی
فاطمه گوشت پاره من است بضعة نفع با و کسر ضامه پاره از گوشت و سبکی تهلل کرده است باین که هر که دشنام کند فاطمه را کافر شود و من اغضبها
اغضبنی یکدیگر دشنام کرد و او را دشنام می آید و از جهت مکان حرمت و اتحاد و فی روایه یربینی ما اذ اهلادی آید و ناخوش میکردند و امر چیزی که
بدی آید و ناخوش میکردند و او را و یو ذی ما آذاها و آزار میگردانید چیزی که آزار میکند او را متفق علیک به و در روایات آمده است که حارث بن هشام را
ابو جهم خواست که تزویج کند دختر ابو جهم را که ناامش عزا بود و بجای بنی طالب و در روایتی آمده که علی خوستکاری کرد و او را از عظم و که حارث بن هشام
است و دستاره کرد و از ان حضرت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هرگز اذن نکند بآن و غضب مدوین حدیث فرمود و گفت من حرام نمیکردم حلال
و حلال نمیکردم حرام را و لیکن هرگز جمع نشود دختر و دوست خدا و دختر دشمن خدا در یک جای علی مرتضی آمد و غدر خواهی نمود و گفت من هرگز نکند
چیزی را که ترا ناخوش آید یا رسول الله و مر این حدیث را طرق کثیره است و عن زید بن ارقم صحابی مشهور است غزوات بسیار همراه آنحضرت
کرد و موافق ابی بن سلول را اخبار کرده و باعث سوره اذا جاءک المنافقون شده و منی از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنه قال گفت
قام رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یوما فینا خطیبا بماء یدعی خباب بن مکلف و المدینه ایستاد آنحضرت بخطبه روزی میا
ما در موضعی که داسخا ابی بود که خوانده میشود و او را خیم بضم غا و تشدید میم و غدر بضم که سابقا در باب مناقب علی مرتضی مذکور شد عبارت از ان
است غدر بضم حاض آب و غم نام آن موضع است و آن آب را خیم غدر میخوانند و این موضع میان مکه و مدینه است بخیم بضم جیم و سکون حارطه
بوفاک نام موضعی مشهور است فجد الله و اثنی علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا را و تپاش کرد بر وی و وعظ و پند داد و ذکر و تذکیر کرد و تو
و عقاب خدا عز و جل یا داد الله قال بکفبت آنحضرت اما بعد الا ایها الناس اما بعد خدا دانا و آگاه باشد ای مردمان انما انا بشر و مشک ان
یا نبی رسول ذبی غیتم من کلامی نزد دیکت که باید فرستاد پروردگار من یعنی ملک الموت که بیدن تاندن کینه فاجیب بپل جابت کتم من قبول کتم لمر
پروردگار را و در واقع قریب بود اهل آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم این واقعه در آخر ذی الحجه بود بعد از رجوع از حجة الوداع و رحلت او در ربیع

الاول وانا ناولک فیکم الثقلین من کذا رنده ام در میان شما دو متاع نفیس را که کتاب الله و اهل بیت رسول الله اند چنانکه بیان میکند نقل کرده که در آن
 وبار و بضم و ففتحین متاع مسافر و چشم او و هر چیز نفیس مصنون اینچنین است و در تفسیر گفته که در حدیث باین معنی است و بعضی گفته اند که کتاب الله و اهل بیت
 را بآن جهت ثقل گفت که اخذ و اتباع آن ثقیل است که هر کس بآن متواضع و داشت و چون و انش باین ثقلین گویند که بار زمین اند چنانکه بر او بار میسختند و متاع
 زمین اند که بایشان معهود است یا بهمت بار ثقل است ایشان نسبت بچوئات و کتاب و سنت نیز موجب عمارت زمین و صلاح عالمند بعد از آن بیان کرد
 ثقلین را و فرمود اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور اول ثقلین آن است که در وی بیان راه راست است که سعادت دنیا و آخرت میرسد
 و در وی روشنائی است یعنی بیان اعمال است که بدان راه روشن کرد و بواسطه آن نیز ثقلین مقصود برساند و نور از اسمای قرآنست فخذوا بکتاب الله
 و اسقوا به پس عمل کنید بکتاب خدا و چنگ در زندان و محکم گیرید آنرا و از دست ندهید بیفتد علی کتاب الله پس بر آن محنت مارا و بر غلاید عمل و متک
 بکتاب خدا و غلبه فیه و ترغیب نمود و خواهانی داد مردم را بر آن ثقل و اهل بیتی پسر گفت آنحضرت دوم اهل بیت من اندا ذکر کرد که الله
 فی اهل بیتی یا دیدم یا نم شمارا خدا را و میرسانم از عقاب او بر تفسیر کردن شما در حق اینها اذ ذکر کرد که الله فی اهل بیتی مکرر فرمود این کلمه را برای ما
 و تاکید و معنی اهل بیت معلوم شد و عمل این جمیع آن معانی درست است خصوصاً بر معنی اخیر که محبت و تعظیم ایشان و رعایت حقوق و آداب ایشان اقدام
 داریم و اتم است و ظاهر چنان بنماید که این اشاعت باخذ سنت است چنانکه اول بعل بکتاب است و باین معنی تمامه مؤمنان مطیع اهل بیت نبی و آل اوند شیخ
 ولی مقتدا حکیم علی ترمذی رحمه الله علیه رحمة واسعة در نوادر الاصول میفرماید که بیت دو بیت است بیت تن و بیت ذکر و اهل این هر دو خانه سبب اهل
 عالم است ظاهر و باطن و صلاح کارخانه دنیا و دین است ساکنان بیت جسم اهل و عیال و اولاد و صوری اویند و ساکنان بیت ذکر علی و ائمه که اولاد معنوی
 آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و سبب عمارت خانه دین و اساس بنا بر شریعت اند و مثل سفینه نوح و امثال آن در شان ایشان صادق است و
 هر که جامع این دو وصف است افتاد و نسبت دینی را با نسبت طینی جمع کرد اندیشم و اکمل شد از عزیز خود چنانکه بعضی از اولیا که جامع اند میان علم و سیادت و ولایت
 و با وجود آن رعایت ادب و تعظیم تقدیم و ادای حقوق نسبت طینی واجب و لازم است لهذا قال الحکیم فی روایتی و در روایتی مدح کتب الله
 اینچنین آمده کتاب الله هو جبل الله کتاب خدا جل خداست جبل در لغت رس و بمعنی عهد و امان و پیوستگی تیر اند یعنی عهد و امان اوست
 که هر که بدان متک کند از عذاب خدا امین گردد و سبب پیوستگی است بجناب قرب حق و ترقی معارج قدس من اتبعه کان الهادی کسی که پیروی
 کند کتاب خدا را عمل کند بر آن باشد بر راه راست و من ترکه کان علی الضلاله کسی که بگذارد او را و متک کند بدان باشد بر راهی دوا و مسلم و عن
 ابن عمر رضی الله عنهما انه کان اذا سلم علی ابن جعفر قال برویت از ابن عمر که وی بود چون میگردید بر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب می گفت
 السلام علیک یا ابن ذی الجناحین سلام بر تو ای پسر خداوند و باز و ذوالجناحین لقب جعفر طیار است که آنحضرت صلی الله علیه و اله
 و سلم او را بعد از شهادت وی در غزه مودت که از طلا و شام است در مدینه دید که دو باز و دار و باطلانکه در طیران است همچنان شد که این چه حال
 است بعد از آن خبر آمد که وی ششیده از آن روز و او را جعفر طیار می گفت و ذوالجناحین لقب میگردید و در روایتی آمده که دیدم جعفر را در جنت که طیران
 میکند باطلانکه دوا و الجنادی ۸ و عن الباقی قال رأیت النبی صلی الله علیه و اله و سلم و الحسن بن علی علی عاتقه یقول گفت بر این غایت
 دیدم آنحضرت را و حال آنکه حسن بن علی بر دوش اوست در حالی که میگوید آنحضرت اللهم انی ارجو فاجبه خداوند ابد رستی من دوست میدارم او را
 پس دوست دار تو او را حبه اول بضم همزه و کسر حا و ضم باست و ثانی بفتح همزه و فتح با متفق علیه ۹ و عن ابی هريرة قال خجعت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 الله علیه و اله و سلم فی طائفة من الثماد کف ابوهریره بیرون آمدم همراه آنحضرت در باره از روضه حق اتی خباء فاطمة اما آنحضرت خانه فاطمه
 را و خیار مکرر خادجه و بوجه خمیه و مراد اینجا بیت است و در بعضی نسخ مصباح جناب بکیم و نون بمعنی آستانه و همین خانه آمده و ظاهر آنست که این تصحیف است
 که اقا و فقال اذ لک امر لک بر گفت آنحضرت آیا آنجا کو دک هست مگر گفت هین حسنا میخواید آنحضرت بلک نام حسن را و میطلبید او را و گفت آیا آن کو دک
 اینجا هست و لک بضم لام و فتح کاف مخفف بکیم معنی می آید یکی از آن معانی صغیر است اینجا آن معنی مراد است فلم یلبث ان جاء پس درنگ نکرد آنحضرت
 تا آن کو دک آمد و در رسید لسی در حالی که میدوید چنانکه عادت طفلان است حق اعتنق کل واحد منهما صاحبه تا آنکه دست در کو دک
 کرد و بگریه از آن دو یعنی آنحضرت و امام حسن صاحب را بگریه چسبیدند فقال دئول الله بر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم اللهم
 انی ارجو فاجبه خداوند ابد رستی من دوست میدارم او را فاجبه بن دوست دار تو او را و لک فرمود و دوست دار کسی را که دوست میدارم او را اللهم از تو متفق علیه ۱۰
 و عن ابی هريرة یقول باو سکن کاف و آخر تا صاحبی مشهور است نام او نفیع بضم نون و فتح فابن الحارث ثقفی است و احوال او در نوشته شده قال دایت رسول
 الله صلی الله علیه و اله و سلم علی المنبر کف دیدم آنحضرت را بر منبر الحسن بن علی المجتبه و حسن بن علی رضی الله عنه در پیروی آن حضرت بود

و هو علی الناس مؤد و علیهم لخی و حال آنکه آنحضرت روی می آورد بر مردم کباب و بر حسن بن علی بار دیگر یعنی کبابی بجانب مردم تنگ و برای وعظ و نصیحت و کبابی بجانب و غنی اند روی شفقت و محبت و یقول ان ابی هذا اسید و میگوید آنحضرت بد رستی این پسر من سید است گفته اند سید آنکه فایده باشد در نیکی و بعضی گفته اند سید آنکه غالب نماید بروی غضب یعنی عظیم و اطلاق سید بر عانی بسیار آمده مرئی و مالک و شریف و فاضل و کریم و عظیم و متحمل اندامی قوم و در پیش مقدم و لعل الله ان یصلح به بین قشتین عظمتین من المسلمین و امید است که خدا صلح در بسبب میان دو جماعت بزرگ از مسلمانان اخبار است از آن حضرت از تفرق مسلمانان بد و مرقه ذوق با حسن و فقره با معاویه و امام حسن اخی بود بخلافت زیرا که شش ماه باقی مانده بود از سی سال که آنحضرت خبر داده بود بقبول خود که الخلافة بعدی ثلاثون مسنقه پس شفقت و رحمت بر امت بد خود او را بر آن داشت که ترک دنیا کرد و در غبت مدلت آنجهان نمود و روایت کرده اند که گفت نمیخواهم که یکقطره خون از امت محمد رحیمه شود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه بر دو فقره بر همت اسلام اند با وجود دیگر یکی نه بر حق بود و اهل سنت و جماعت را صلح امام حسن رضی الله عنه دلیل است بر صحت امارت معاویه و یحییٰ بن عمار بن عبد الرحمن بن ابی نعم بنهم نون و سکون عین جمله تابعی زاهد عابد فاضل ثقة است از عباد کوفه بود و همیشه بر کرسی صابر بود و حجاج او را گرفت و در خانه تاریک در آورد و در بخت و بعد از پانزده روز بر او تائب گشت و اگر مرده باشد دفن کنند و دیدند ایتاده نماز میکنند پس سر داد و گفت بروم چرا که خواستی قال سمعت عبد الله بن عمر و سالد رجل عن المحرم گفت شنیدم بن عمر را و حال آنکه سوال کرده بود او را مردی یعنی از اهل عراق از حکم محرم قال شعبة احسبه یقتل الذباب گفت شعبه که راوی این حدیث است از عبد الرحمن کمان میبرد که بر سید از حکم محرم که میکشد کس را یعنی اگر محرم کسی را بکشد جزای آن چیست و چه لازم می آید بروی دم یا صدقه یا هیچ چیز لازم نمی آید قال اهل العراق یسألونی عن الذباب گفت ابن عمر را و چون میپرسند مرا از جزای کشتن کس و قد قتلوا ابن بنت رسول الله و تحقیق گشته اند پسر و دختر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی لطم حیین را و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هار حجاجی من الدنیا یقع نون و تشدید یا مفتوحه حسن و حسین و هر یک از من اند از دنیا و ریحان بمعنی رحمت و راحت و رزق آید و ولد را نیز ریحان باین معنی گویند و بمعنی کیه خوشبو و باین معنی نیز تشبیها اطلاق بر ولد میتوان کرد و ریحان نامی و ریحان نامی و کبر نون و سکون یا نیز روایت است و طبعی گفته که موقع لفظ من الدنیا مثل قول او است منی دنیا کم در حدیث جبب الی من دنیا کم و دواء البخاری ۱۲ و عن انس قال لم یکن احدا مشبه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن بن علی گفت انس بن خدیجه یکی مانده تر با آنحضرت از حسن بن علی و قال فی الحسن ایضا کان اشبههم برسول الله و گفت انس در امام حسین نیز بود مشبه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمعنی نسبت بروم و دیگر جز حسن و در فصل ثانی از حدیث علی رضی الله عنه بیاید که حسن مشابه تر بود از سینه تا سر او حسین پایان تر از آن دواء البخاری ۱۳ و عن ابن عباس قال ضمی النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره فقال اللهم علمه الکلمة گفت ابن عباس فراموش آورد و پیوست مرا آنحضرت سینه خود پس گفت خداوند تعالیم کن او را علم و حکمت و معرفت حقایق اشیا و عمل بد آنچه سزاوار است و بعضی گفته اند درست کرداری و است گفتاری و فی دوایه علمه الکتاب تعلیم کن او را که شامل تمام علم و حکمت است دواء البخاری ۱۴ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل الخلاء و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد متوضا را و فی الصراح خلا آبدست جای فوضعت له وضوء پس بنا دم من برای آنحضرت آب وضو را و وضو این در شبی بوده است که ابن عباس در خانه خالد و میبونه که از ازواج مطهره بوده است بیعت کرده بود و آنحضرت بتجدد بر خاست و ابن عباس صغیر بود و چنانکه در باب قیام اللیل گذشت خلا خارج قال من وضع هذا پس چون برآمد آنحضرت از متوضا گفت که بناده است این آب را فاجو پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که ابن عباس بنا ده است فقال اللهم فقهه فی الدین پس عاگرد آنحضرت و گفت خداوند انا گردان او را در دین این علم و فضل و دانائی ابن عباس از آنجا بود که است که یک خد متقی که آنحضرت را گردان عطا مشرف شد بدست باید کرد که مردان ز خدمت بجائی رسند متفق علیه و او عن اسماء بنت زید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یأخذ من الحسن و الحسن فقیه اللهم اجمعهما فانی اجمعهما و ایت میکند اسماء بن زید از آنحضرت که آنحضرت میگفت او را امام حسن را پس میگفت خداوند دوست دار این دو را زیرا که بد رستی من دوست میدارم ایشان را زید بن حارثه مولای آنحضرت و مبتدای او بود و اسماء پسر او آنحضرت جبار و دست داشتن زید را پسر او را که اسماء بنت زید بن حارثه است که امام حسن کباب میکرد و در محبت شریک میداشت و اینچنین میفرمود و او را حب رسول الله میگفت کبریا بمعنی محبوب بود و اسماء رضی الله عنه کودکی بسیار چنانکه خانه زوان میباشند از آنکه تلجین میکن نظر است نه آثارم از آفتاب مشهور است و فی دوایه قال و در روایتی گفت اسماء بن زید کان رسول الله یسبح فی صلاه علیه و آله و سلم یاخذ فی فیقعد فی علی غده میگفت مرا پس می نشاند برابران خود و یقعد الحسن بن علی علی غده و می نشاند حسن بن علی برابران و دیگر خود و فیضهما پسر را هم میکرد و در بعضی مروی است یا پدر دوران خود را فرمود اللهم اجمعهما فانی اجمعهما پسر میگفت خداوند مرا بانی کن هر دو را زیرا

ابن عباس گذشتم من پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در بدن من جامه سفید بود و آنحضرت را می گفت با و چه کلبی من ندانم که وی جبرئیل بود پس گفت جبرئیل مرا آنحضرت را
یا رسول الله این ابن عباس است اگر سلام می کرد بر ما جواب سلام می می گفتیم و وی بسیار سفید جامه است و با شد که پیش من آمد و او می
بعد از دو سیاه را و چون عروج کرد جبرئیل و آنحضرت باز گشت گفت من ترا چه باز داشت از سلام کردن وقتی که گذشتی بیا گفتیم یا رسول الله
تو سخن می کردی و از پی منی بدیده کلبی پس ناخوش داشتم که قطع کنم از گفتن شما را پس اب گفتن شما سلام را گفت آن
حضرت که وی جبرئیل بود الحمدیث رواه ابن عباس که در نزد می گفته که این قصه ده بار واقع شده که آن فی جامع الاصول گفت بنده سکیان
کاتبان حروف عبدالحی بن سیف الدین که پوشیده نیست که جبرئیل نزد آنحضرت در صورت و حین کلبی می آمد و صحابه آنرا میدیدند پس جبرئیل را بن عباس
بدان چه باشد پس ظاهر آنست که ابن عباس جبرئیل را دید مثل بصورت و حین او در عالم ملکوت که جز وی از صحابه کسی ندید و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود
و گفت آنحضرت با بن عباس که هر که جبرئیل را جز پیغمبر و یار او رفت و بصورت او می ابن عباس نیز رفتنی است و لیکن روز وفات تو باز نمیدهند بصورت را بتو
آورده اند که چون ابن عباس مرد و او را در کفن بخیدند طایر سفید آمد و در کفن او در آمده غایب شد هر چند جستند بافتند پس عمره مولی ابن عباس گفت
ایا احفظانید شما این بصورت و ده کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که روز وفات او با و باز خواهند داد و چون ابن عباس را در کفن نهادند و از آنجا
غیب آمد که هر شمشینند یا ایتها النفس المطمئنة ارجی الی ربک و ارضیه فی حینة الحدیث و اما دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابن عباس
دو بار پس خاچه گذشت در حدیث وی در آن فصل اول که آنحضرت چپانید و را بینه خود و گفت اللهم علمه الحکمة و الکتاب دوم نیز در حدیث
که آنحضرت در آن دست خانه در آمد و من آب وضو نهادم پس رسید که نهادن آب را گفتند ابن عباس فرمود اللهم فقهه فی الدین و احتمال دارد که یکبار
در بیوت او در خانه میبونه باشد و دوم در وقت دعوت آنحضرت عباس را با و لادش و دعا کردن مرا ایشان را و عینة الله قال دعای رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله و سلم ان یتقنی الله الحکمة می بین و هم از ابن عباس است که وی گفت دعا کرد مرا آنحضرت که بدیدم خدا می تقالی حکمت را دو بار این حدیث
ناظر در وجه اول است چه فقه در معنی حکمت است رواه الترمذی و عن ابی هريرة قال کان جعفر بن ابی طالب
دوست میداشت مسکینان را و مجلس البهائم و می نشست و میل میکرد با ایشان و میخند و میخند و سخن میکرد با ایشان را و سخن می کردند
ایشان او را و کان رسول الله و در بعضی نسخ فکان و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنیه یا ابی المیساکین گفت میکرد جعفر را با و مسکین
بنی بدر مسکین و مرئی ایشان و مهر کننده بر ایشان رواه الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را این جعفر را بطی
فی الجنة مع اللذات فکذا دیدم جعفر را که می برید در بهشت یا فرشتگان رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسن و الحسین میبند اشباب اهل الجنة گفت ابو سعید حدری که گفت آنحضرت حسن و حسین موتر
و بهتر جوانان بهشت شد و اشباب بفتح شین و تخفیفه با جمع شاب بعضی جوانان که بسن سی یا چهل رسیده باشد و مشبیه بفتحات و شبان بضم شین
با در آخر نون نیز جمع شاب آمده و بطی گفته که مراد آنست که ایشان فضل انداز کسی که جوان مرد در راه خدا و درین سخن نظر است زیرا که نیست وجه تخصیص
فضل ایشان را بر کسی که جوان مرد بلکه ایشان فضل انداز بسیاری از کسان که میرم و ندیس اولی آنست که بعضی گفته اند که مراد آنست که ایشان سید
اهل الجنة اند زیرا که اهل جنت همه جوانانند لیکن تخصیص کند بغیر انبیا و خلفای راشدین و گفته اند که شاب بعضی فوت و جوانمردی و گرم باشد و مراد آن باشد
که جوان از عالم رفتند یا شبیه شاب بلطف و محبت باشد چنانکه پدر پسر را جوان و علام و منیر و صبی و ولید می گوید اگر چه حسن و شاب می باشد و الله اعلم و رواه
الترمذی و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الحسن و الحسین هما عیانی من الله ینار و الله الترمذی و قد سبق
فی الفصل الاول و به تحقیق گذشته است این حدیث در فصل اول که عبد الرحمن بن ابی نعم از ابن عباس روایت کرد و آنجا جزو حدیث بود
و صاحب مصابح در فصل ثانی مستقل آید و گوید یا مولف این را اعتراض کن که نه بر صاحب مصابح می گویند و هیچ محل اعتراض نیست شاید که بهر دو طرق آمده باشد
و محمدان ابن ابی سیر می کند و عن اسامه بن زید قال طلق النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذات لیل که فی بعض الحاجه گفت اسامه بن زید شب آمد من
حضرت را در یکشنبه حجت بعضی حاجتی که داشتم طرق و طرق در شب آمدن طارق در شب اندیدم فخرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو مشغل علی شیخ لا اذکر
ما هو یسیر و انما آنحضرت و حال آنکه وی قرار گیرنده است بر چیزی که در نمی یابم من که چه چیز است آن چیز فلان غنث من حاجتی بر من پر ختم من حاجتی خود را فلان
ما هذا الذی انت مشغول علیه کفتم چیست این چیزی که تو گیرنده مر از آن کشفه پس بگشاد و برهنه گردان خیرا فاذا الحسن و الحسین علی و دیکه پس ناگاه جن جبین بر هر دو سو
ران وین یعنی هر دو پسر را گرفته خود را بر اینا پیچیده است چنانکه مناسیحی نفس گرفته می فشدد و در کفیت و او و کسر را و سکون آن بالای را نهاد که او را سیرین تر گویند چنانکه گفت بالای باز و
فقال هذا انبای و لبا انبای پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند ازین جام معلوم سیچ شود که ابن بنت

جنتی صلی البشاء پس گذار و آنحضرت نواقل تا آنکه گذار و نماز هفتاد و دو بار و درین حدیث فضیلت شغل باین مغرب و عشاء است بنماز نفل و مشایخ این را احیاء
باین العشاء میگویند ششم انقضال پسر برکت آن حضرت از نماز و بارشست بجانب خانه فتنه پس پیروی کرد و آنحضرت را و رفت و نال وی
فسمع صوئی پس شنید آنحضرت او از راه آواز پای نعلین مراد است یا سخن میگفت چنانکه آنحضرت آن را شنید فقال من هذا حدیثه پس گفت
کیست این حدیثه است یا تو حدیثه قلت نعم کفتم آری حضرت منم حدیثه قال ما حاجتک گفت آنحضرت چیست حاجت تو و چیکوئی و چه می خواهی
غفر الله لك ولا ملک یأمرک و خدا مراد و او را در تران هذا ملک لم یزل الی الارض فط قبل هذه الليلة بدستی این فرشته ایست که فرو نیامده است
بموی زمین هرگز پیش ازین شب ایستادن و بدان کیسلم علی و سنوری خواست از پروردگار وی که بیاید و سلام کند بر من و بدستی بان فاطمه سیدة
نساء اهل الجنة و مرده و در میان این که فاطمه بتروبی بی زبان اهل بهشت است و ان الحسن و الحسین سیلا شباب اهل الجنة و باین که حسن و حسین بهتر و صاحب
جوانان اهل بهشتند و واه الزمندی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جالسا الحسن علی جات فنه
کنت ابن عباس بود آنحضرت برادر زنده حسن برده ش خود فقال جعل نعم المركب و کنت یا غلام پس گفت مردی نیکو مرکب مگر بی است که سوار شده و تو ای کوکب
فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم نعم الی اکب هو و نیکو سوار می است وی یعنی مرکب خود نیکو است و راکب هم نیکو است و این و او در نعم الی اکب مثل دای
است که در و علیک السلام آمده است چون آن مرد همین مرکب را مدح کرد و گویا در ارضی الله عنه بخشیم کم و دید پس فرمود در جواب وی آنچه فرمود و در اینجا
کمال مع و غایت فضیلت است مرحن را رضی الله عنه و واه الزمندی و عن عمر رضی الله عنه انه فرض لاسامة فی ثلاثة آلاف و خمیسة
روایت است از امیر المؤمنین عمر که وی اندازده کرد و تعیین نمود مرا سامه بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی و اذن کرد در سه هزار و پانصد
در هم و فرض لعبد الله بن عمر فی ثلاثة آلاف و تقدیر کرد برای پسر خود که عبد الله بن عمر است و اذن کرد او را در سه هزار فقال لعبد الله بن عمر لا بد له
فصلت اسامة علی پسر گفت ابن عمر مرد پر خود را بچ سبب زیادتی و افزونی کردی اسامة را بر من فوالله ما یسبقنی الی مشهد پس بچ پیشی نکرد و دست
وی از من هیچ مشهدی از من پیش نرفت قال لان ذیل اکنان اجب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ابلت گفت عمر از این
جنت فضیلت دادم او را که زید بن حارثه که پدر اسامة بود محبوب تر بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو که منم و کان
اسامة اجب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منک و بود اسامة محبوب تر بسوی آنحضرت از تو فافترض حب رسول الله پس اختیار
کردم من محبوب پیغمبر خدا را که اسامة است صلی الله علیه و آله و سلم علی حبی بر محبوب خود که توئی و واه الزمندی و عن جلیله بهمج و موحده و لام
مفتوحات بن حارثه برادر زید بن حارثه است کلان از وی صحابی است روایت دارد از آنحضرت و از برادر خود قال فحدث علی رسول الله صلی
علیه و آله و سلم فقلت گفت قدوم آوردم بر آنحضرت پس کفتم یا رسول الله ابعث معی لخی ذیل بفرست با من برادر مرا که زید است قال هو ذاک گفت
آنحضرت او یعنی زید بن حارثه این است فان اطلق محلت منک منک پس اگر برود با تو باز منی دارم او را و نمی گویم که نزد و او را و ذیل گفت زید
یا رسول الله و الله لا ائخذ عليك احدا بعد اسو کنه برنی کریم بر تو هیچ یکی را قال گفت جلد فرایب دای لخی فصل فی ذاتی پس دیدم و یافتن من رای برادر
خود را که زید است و اختیار کردن او خدمت آنحضرت را فافترض و بهتر از رای خود و در بردن او با خود و واه الزمندی و اصل قصه وی و زید آنست که وی
باصول ازین است در عهد کودکی خود که هشت ساله بود در بند قومی از عرب افتاده بود و پس آنگاه او را بر سر بازار آوردند تا بفروشند و حکیم بن حرام که برادر زید
خدیجه رضی الله عنه بود او را برای عمه خود خدیجه بخرید و چون خدیجه در تزوج آنحضرت و آمد صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بخدمت بخشید و آنحضرت او را با پیری
برگزید و ام ایمن را که مولا آنحضرت بود بوی تزویج کرد و اسامة از وی متولد شد پس از ان بزینب بنت جحش که بنت عمه آنحضرت بود تزویج کرد و وی قول
من اعلم است در قول بعضی و خود تراست از ان حضرت به سال بعضی گویند پیمیت سال حاضر شد برادر او و شاه ده یکوا و نام هیچ صحابی در قرآن مذکور
نشده مگر نام او در قول حق سبحانه و تعالی قضی ذیل منها و طرا و آن حضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادر وی داد و در غزه موده شهید شد پنجاه و پنج سال
رضی الله عنه و عن اسامة بن زید قال لما نفل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هبطت و هبط الناس المذبذبة روایت است از اسامة
گفت چون کران شد آن حضرت و چار شد فرود آمد من و فرود آمدند مردم مدینه را یعنی از ان لشکری که آن حضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود
و بیرون افتاده بودیم بعد از چند روز بشنیدن خبر کربا فی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه باز آمدیم و ذکر موط که بعضی از ابا سیامان فرود آمدن است
بجست آن است که آن موضعی که لشکر در آنجا افتاده بود موضعی است که در جانب علوم مدینه است که او را جرف بهمج و فاضلین گویند چنانکه عرفات
در که و عرب در کلام رعایت علوم و اسفل می کنند چنانکه اگر از مکه بعرفات روند می گویند صعدنا فاللحی فاف و اگر از عرفات بکربا بیایند هبطنا الی مکه بهمین
از مدینه بکربا رفتن صعود و از آنجا بمدینه در آمدن هبوط است حتی در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام روند که بجانب عرفات روند و است

صدنا الى باب السلام می گویند فلما جلت على رسول الله پس در آمدن من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فلما صمف وحال آنکه بر تحقیق خاموشی کرد و اینده شده است آن حضرت و طاقت سخن کردن ندارد و فلما ینکلم پس سخن نکرده آن حضرت صحت و صبر خاموش شدن اصحاب و تقصیر خاموشی کرد و اینده فجعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يضع يده على جوفهم ما پس گشت آن حضرت که می نهد بر دودست خود را بر من و بر میسر او و فلما انهد عوفی پس می شناسم و می فهمم از هر دودست نهادن آن حضرت بر من و بر دواشستن آنکه دعای می کند مرا و این غایت کرم و شفقت است از وی صلی الله علیه وآله وسلم و حق اسامه که در چنان وقت هر بانی می نماید بروی و دعای می کند او را رواه الزمذی و قال هذا حديث غريب و عن عائشة قالت اذا دنا النبي صلی الله علیه وآله وسلم ان يني مخاط اسامة روايت است از عائشة که گفت خواست آن حضرت در وقتی که اسامه خورد و بود و در کنار آن حضرت می بود که یک سو کند و در کند آب بینی اسامه را و پاک کرد و اندیغی او را چنانکه اطفال را می کنند مخاط بضم میم آب بینی و تحطی یعنی افشاندن غایشه دعای حتی اذ الدی افعول گفت عایشه بگذر مرا تا که من بکنم این کار را یعنی یکسو انداختن آب بینی اسامه را و عایشه را رضی الله عنها خوش نیاید این فعل از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال يا عائشة احبيه فانی احبته گفت ای عایشه دوست دار اسامه را زیرا که من دوست میدارم او را یعنی اگر تو بالطبع او را دوست نمی داری ازین جهت که من دوست میدارم دوست دار که محبوب محبوب است و در حقیقت محال محبت است که از محبوب بر متعلقان می تپا و زکند و سرایت نماید هر کس و هر چیز که باشد از یار و دیار وی و من مذهبی حب الی یار و لا هلهما و للناس مما یعشفون مذاهب و رواه الزمذی و عن اسامة قال كنت جالسا اذ جاء علي والعباس يستاذنان روايت است از اسامه که گفت بوم من شمس یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمدند علی عباس رضی الله عنهما در حالی که طلب اذن میدادند که در آیند بر آن حضرت ففلا لاسامة استاذن لنا علی رسول الله پس گفتند علی و عباس مرا طلب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خبر کن فقلت پس گفتم من یا رسول الله علی و العباس يستاذنان علی و عباس اذن می طلبند که در آیند فقال اندری ملجاء بهما پس گفت آن حضرت یا در می یابی و می فهمی تو که چه چیز آورده است ایشان را و بچه کار آمده اند قل لا اکتفم نمی دانم و نمی دانم قال لکنی اذکری گفت آن حضرت لیکن من در می یابم که بچه تقریب آمده اند ایدین لهما اذن ده مرا ایشان را که بیایند پس اذن دادم فلما خلا پس در آمدند فقالا پس گفتند علی و عباس یا رسول الله جئناک نسألك ای اهلك احب الیک آمده ایم ترا که بر سریم ترا کدام کس از اهل بیت تو محبوب تر است بسوی تو قال فاطمة بنت محمد گفت آن حضرت محبوب ترین اهل بیت من نزد من فاطمه و خنجر است و درین وصف تعظیم و تعظیم شان فاطمه زهرا و بیان علت حکم است فالاماجئناک نسألك عن اهلک من النساء گفتند نیایدیم که ترا بر سریم ترا از اهل حال اهل بیت تو از زنان لفظ من النساء در مصابیح مذکور است و در جامع الاصول و جامع ترمذی نیست قال گفت آن حضرت احب اهل الی من فذا نعم الله علیه محبوب ترین اهل بیت من بسوی من کسی است که به من انعام و احسان کرده است خدای تعالی بهدایت گرامت بروی و انعمت علیه و انعام و احسان کرده ام بروی با عتاق و مثنی آنکس نسبت اسامه بن زید پوشیده اند که انعام حق جل و علاه انعام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن نسبت بزرگ که پدر اسامه است مذکور است و لیکن انعام بر پدر مستلزم انعام بر پسر است باین اعتبار آنحضرت مصدوق است بر پسر که بر اسامه فرمود آورده که یاکه فرمود و زید و پسر او اسامة فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله جئت عملت آخرهم کرد ایندی غم خود را آخر اهل بیت خود یعنی اگر بعد ازین بر سریم مرا خرابی گفت قال ان علیا یبغضک بالحقرة گفت آن حضرت بدرستی علی سبقت کرده است ترا بهجت اسلام عباس رضی الله عنه بعد از او فاطمه بد راست و بعضی می گویند عباس هم در مکملان بود و لیکن از مشرکان می پوشیده و با وجود بهجت بعد از آن کرد پوشیده نماد که اگر تعدد وجه منظور و ملحوظ نباشد تقدم اسامه بر علی در اجیت مشکی می شود فافهم و با بقدر التوفیق پس البته درین مقام تعدد و اعتبار وجه و حیثیات معتبر است رواه الزمذی و ذکر آن عم الی جل صنوا به فی کتاب التکوین و ذکر کرده شد این حدیث که در منقبت عبا رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جا در ضمن حدیث عبد المطلب بن ربیع مذکور شد الفصل الثالث عن عقبة بن نافع و سکون قاف ابن الحارث صحابی است از اولاد نوفل بن عبد مناف اسلام آورده و زفتح قال گفت صلی ابویکی العصر که از ابو بکر صدیق نماز دیگر را تمام خج چشبی و معه علی السیریز آمد ابو بکر در حالی که راه می رود و با وی علی بود رضی الله عنهما فراجحس بلعب بالصبيان پس دید ابو بکر حسن را که بازی می کند با کودکان فخلع علی عاتقه پس دید ابو بکر حسن را بر دوش خود و قال بابی شبيه بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم لیس بشیهما بعلی و گفت ابو بکر بطریق طیب بگو کند بخورم بر پدر خود حسن مانند است به من بهریت مانند بعلی و علی یخفک و علی حنه می کرده و رواه البخاری و عن انس قال انی عبید الله بن زیاد بن اسامه بن الجهمین گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زیاد که قاتل حضرت امام حسین و سردار لشکر یزیدیان بود سر مبارک امام حسین را فحمل فی طلمست فحمل ینکث پس کرد اسیده شد سر شریف در طلمست پس گشت آن پشته که می کاود سر مبارک او را بچوبه که در دست او بود و قال فی حمنه شیأ و گفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت

فَالْأَوَّلُ مِنْ
تَقْدِيرِ عَلِيٍّ بِرَأْيِ
يُوزَانِ عَلِيٍّ بِرَأْيِ
كَفِّ خُضْرَاءِ عَلِيٍّ بِرَأْيِ
نَاقِي خَالِدِ
الْفَصْلُ الثَّانِي فِي عَقِبِهِ

و فریاد کردن و رنج کشیدن در بناء خانه که بناء خانه بی فریاد و رنج کشیدن نمی باشد و آنجا همین طور طیار است و گفته اند که این خبری است که در بعضی
 عنها نکت سلام آورد بطوع و رغبت بی رفع صوت و منازعت نقب منقون علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ما خرجت بكسر عين معجری علی
 احد من نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما خرجت علی خدیجة کت عایشه که من غیرت کرده ام و رشک برده ام بر پیچی از زبان پیغمبر آن چنانکه غوغا
 بر دادم بر خدیجه و ما و اینها و من ندیده ام خدیجه را و لکن کان یکث ذکرها و لکن بود آنحضرت که بسیار می کرد یا خدیجه را و بها ذبح الشاة و بنا که هیچ می کرد
 کوسفند فریاد می قطعها بنسبه اعضا بستر پاره یا ره می کرد کوسفند راعضو عضو لقطع یا ره پاره کردن و عضو بضم و کسر اندام ثم بیعتها فی صدائون
 خدیجة بستر می فرستاد آنحضرت آن کوسفند را با اعضا در زانی که دوستان خدیجه بودند و بما فلان و کان لم تکن فی الدنیا امراه الا خدیجة بسبب
 که می گفتم من مرا آنحضرت را کو یا نبود در دنیا هیچ زنی موصوف بصفات حمیده مگر خدیجه فبقول انها کانت و کانت پس می گفت آنحضرت در مدح و تعریف
 خدیجه که خدیجه بود چنین و بود چنین و چنین بطریق ابهام می گفت بجهت مبالغه و اشارت بآنکه بیان صفات و می از خدیجه و انداز به بیرونست و می فرمود
 و کان لی منها ولد و بود و ما از خدیجه اولاد و همه اولاد آنحضرت از خدیجه است رضی الله عنها الا ابراهیم از ماریه و کدام اولاد فاضله و کافیه از فاطمه
 نساء العالمین مادر حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین بود و در اینجا تقریر است بعایشه که از بی هیچ ولد شده و اشارت است که اخض و اخض
 نسا و فواید آن اولاد است منفق علیه و عن ابی سلمة ابو سلمة نام صحابی مشهور است زوج ام سلمه و هم نام پسر عبد الرحمن بن عوف است تابعی کرام
 ببل القدر را وی عایشه است و اینجا همین مراد است ان عائشة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند ابو سلمه که عایشه گفت گفت آنحضرت
 با عائشیت هذاجبیل یقرئک التیسلام ای عایشه این جبریل است میخواند ترا سلام یعنی میرساند بتو سلام عائشیت بخند تا و این را در اصطلاح نحو ترجمه می گویند
 که از آخر نماز می حرف می کند و یقرئک بضم یا از اقرأ بمعنی خواندین و چون بعد از سلام رسیدن جواب سلام می گویند کو یا سلام خواندن بر کسی
 سلام خوانانیدن است و از این جهت می گویند که فلانی سلام میخواند ترا و اگر گویند یقرئک التیسلام بفتح یا یعنی میخواند بر تو سلام و بسبب دیدن سلام
 چنانکه در حدیث خدیجه که شست این سخن مکرر گفته شده است فذكر قالت گفت عایشه یعنی در جواب سلام جبریل و علیه التیسلام و رجه الله و بر جبریل سلام
 در حمت خدا قالت و هو بی ما لم اری و گفت عایشه و آن حضرت میدید چیزی را که نمی بینم من و آن شخص جبریل است که آنحضرت بسبب و عایشه بی متفق
 علیه و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یلت فی المنام ثلاث لیل گفت عایشه مرا آنحضرت نموده شده تو مراد خوا
 سه شب عجیبی یاک التیسلام فی من حی می آورد ترا یعنی صورت و مثال ترا در قطعه از جامه لغزینی جید و سوره سرقه به مهر و فاف بفتحات ششم تحریر سفید سلطان
 معرب سوره و در حدیث دیگر آمده است که گفت عایشه فرو آورد جبریل صورت مراد کف دست آنحضرت وجه توفیق میان دو روایت آنست که صورت و جبریل
 و حریر در کف دست و تواند که و بار نزول کرده باشد یکبار در کف دست و بار دیگر در قطعه حریر فقال لی هذه امی انک پس گفت فرشته برای من این زن است
 فکشف عن وجهک التوب پس برداشتم از روی صورت تو جامه فاذا انت هی پس ناگاه تو اکنون آن صورتی که دیده بودم یا کشف کردم جامه را از روی
 تو و زو مشاهد تو پس ناگاه تو آن صورتی که دیده بودم هر دو معنی گفته اند فافهم فقلت ان یکن هذا من عند الله یحضه پس گفتم اگر هست این خواب دیدن
 از پیش خدا و در گذراندن خدا تعالی این را یعنی می سازد این همه اگر گفته شود که شک در بودن این نزد خدا یعنی دارد و نوم انبیاء و می است خصوصاً سید الانبیا
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین جوابش آن گفته اند که اگر این واقع نام پیش از نبوت بود فلا اشکال اگر بعد از نبوت باشد پس مراد اینجا شک نیست
 بلکه برای تقریر و وقوع و تحقیق است و این کلام را کسی می گوید که بتحقیق ثابت است امر بروی چنانکه سلطان میکوید اگر من سلطانم بین که چه کنم ترا اگر گویند آمدن فرشته
 منافعی است بیرون این پیش از نبوت جوابش آنکه رویت ملک مخصوص به نبی نیست خصوصاً در خواب آنچه مخصوص است آوردن اوست و می را از خدا و بعضی گفته اند
 که اصل این روایت است و لیکن شک در تعبیر اوست که مراد همین ظاهر باشد یا چیزی دیگر باشد خلاف ظاهر یا مراد نه وجه در دنیا است یا در آخرت قد متفق
 علیه و عن عائشة قالت ان الناس کافوا یخرون بهدایا هم یوم عایشه و هم از عایشه است که مردم بودند که قصد می کردند بهدیه های خود در روز نوبت من
 یعنی پیشکشها را که میخواستند برای آنحضرت بیارند نگاه میداشتند تا روزی که نوبت عایشه باشد بخدمت میرسد و تخری به تشدید بمعنی قصد و کوشش و طلب
 آید چنانکه تخری قبله و تخری لیلته القدر می گویند یعنی طلب آنچه سزاوارست و اولی است و آخری و بنحون بدلک مرضاة رسول الله طلب می کردند بان تخری
 رضای پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم مرضاة بفتح میم و سکون را مصدر است بمعنی رضا و قالت ان کفشاء رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم کن چنین گفت عایشه که زنان آن حضرت بودند و گروه فحزب فیه بسبب آن گروه بود که عایشه
 و صفیة و حفصة و بیودة بود و عایشه سردار اینها بود از جهت محبت رسول خدا و وی و حفصة موافق و مراقب یکدیگر بودند چنانکه بوکر و عمر
 متفق و متحر بودند و الحوب الامام سلمة و سائر نساء رسول الله و گروه دیگر ام سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سردار ایشان

۱۸ سلم بود و فکرم خوب ام سلمه پس سخن کرد که واه سلمه فظان لها پس گفتند مرام سلمه را کمالی رسول الله سخن کن و بگو پیغمبر خدا را صلى الله علیه و آله و سلم
 یکم الناس فبقول سخن کند مردم پس می گوید من ادا دان بعدی الی رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم فلهذا الیه حيث کان کسیکه خواهد که
 به فرستد بسوی آن حضرت پس باید که هدیه فرستد هر جا که باشد چه در خانه عایشه چه در خانه ثغیری و تخصیص کند بخانه عایشه فکلمه پس کلام کرده ام سلمه را حضرت
 درین باب فقال لها لا تؤذینی فی غایبته پس گفت آنحضرت مرام سلمه را آزاد کن مراد باب عایشه و از جهت عایشه فان الوحی لم یأتنی و انی ثوب
 امرأة الا عایشة زیرا که بد رستی وحی نمی آید مرا و حال آنکه من جامه خواب هیچ زنی با شرم جز عایشه فالت انوب الی الله من اذ ان الله گفت ام سلمه تو به میکنم بسوی
 خدا از آزاد تو یا رسول الله فالتن دعوت فاطمه فارسلن الی رسول الله پسترا این زمان که حرب ام سلمه اندوخته فاطمه را پس فرستاد و بسوی پیغمبر
 صلى الله علیه و آله و سلم فکلمه پس کلام کرد فاطمه رض آنحضرت را فقال بالبنیة الا تجبهن ما احب پس گفت آن حضرت ای دختر من ایاد دست
 میداری تو چیزی را که دوست میدارم من فالت بلی گفت فاطمه بلی دوست میدارم چیزی را که دوست میدارم تو فقال فاجبی هذه گفت آنحضرت
 پس کرد و سنت میداری چیزی را که دوست میدارم من دوست دار این بن را یعنی عایشه را و آنحضرت صلى الله علیه و آله و سلم امر بخزده بود کسی که در روز
 عایشه بیارد و حق آن ساء بان تعلق بخفته بود اگر کسی بطور خود بیاید منع برای چه کند منفی علیه و ذکیر حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس در این باب
 و این است فضل غایبته علی النساء فی باب بدل الخلق بروایة ابی موسی در باب بداء الخلق بروایت ابی موسی اشعری رض ۴ الفصل الثانی عن
 انزل ان النبی صلى الله علیه و آله و سلم قال حبسبت من شاء الی ما لم یمن می بخت بچراغ و خدیجه بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و آسیه ام
 فرعون روایت است از انس که آن حضرت گفت پس است تر از زمان جانیان شناختن مناقب و فضایل این چهار زن که از غیر خود فاضل اند و ذکر عایشه
 درین حدیث بخرو از جهت اکتفا کردن دیگر وی در احادیث دیگر کما قالو آسیه تقدیم همزه بر سین است و خطاب بانس است یا عام و واه النزمی و یحیی
 غایبته ان جبرئیل جاء بصور نفها فی جوفه جبرئیل الی رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم روایت است از عایشه که جبرئیل آورد و صورت او را
 در پاره جامه ابریشمی بنبر بسوی آنحضرت از اینجا معلوم می شود که سرفقه مخصوص بکبر است یا اشتباه از وی است و الله اعلم فقال هذا ذی
 فی الدنیا و الاخرة پس گفت جبرئیل این وجهت و در دنیا و آخرت و درینجا بشارت است عایشه را به بهشت و همه از او مطلع و بهشتی اند چنانکه از احادیث
 معلوم می گردد و بشارت مخصوص بعشیره نیست چنانکه تحقیق یافته است و واه النزمی ۳ و عن انس قال بلغ صفیة ان جفصة فالت لها بک
 گفت انس که رسید صفیه را که جفصة گفت مراد از دختر یهودی و بود و صفیه دختر جبرئیل بن خطاب بضم حاء مملو و فتح تخمیناً اولی و تشدید ثانیه فبکثت پس بکثرت
 صفیه فدخل علیها النبی پس آمد بر صفیه پیغمبر صلى الله علیه و آله و سلم و همی بکجی و حال آنکه وی می گوید فقال ما یبکک پس گفت آنحضرت چه چیز
 می گریاند ترا و چه می گریانی فقال پس گفت صفیه فالت لی جفصة انی ابنة یهودی گفت مرا جفصة که من دختر یهودی ام فقال النبی صلى الله علیه و
 آله و سلم انک لابنة نبی پس گفت آنحضرت بد رستی تو هر آینه دختر پیغمبری و ان عمک لبنی و بد رستی عم تو پیغمبر است بخت آنکه جبرئیل بن خطاب پدر صفیه
 از اولاد داری و پیغمبر را در موسی علیهما السلام بود و باین حساب پدر او پیغمبر باشد و عم او نیز پیغمبر بود و انک لفتی بنی و بد رستی تو ای صفیه پیغمبر
 و زوجه اوئی مراد ذات شریف خود داشته است صلى الله علیه و آله و سلم ففهم ففهم علبک پس در چه چیز و بسبب کدام فضیلت می نازد جفصة بر تو و بزرگ
 می کند بر تو مقصود و دفع منقصت از صفیه است که وی جامع صفات فضل و کرم است و فضیلت وی بر دیگران پس نکویم که این صفات مخصوص بصفیه است
 بلکه تمامه ای آنحضرت صلى الله علیه و آله و سلم که قرشیه اند شریک اند درین صفات زیرا که دختران اسمعیل اند که برادر اسحق است و در تحت تصرف آنحضرت
 شتم قال پس گفت آنحضرت جفصة بعد از تسلیم صفیه اتقی الله یا جفصة پر میز کن خدا را و بر سر از وی ای جفصة که جنک کنی با کسی و غم کنی و غیب گیری بر کسی
 و واه النزمی و النیسائی ۴ و عن ام سلمة ان رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم دعا فاطمة عام الفقه روایت است از ام سلمه که آن حضرت
 خواند فاطمه را و طلیعه نزد خود سال فتح که فلانجا آنها پس را ز گفت بوی پنهانی فبکثت پس بکثرت فاطمه شتم حدیثها فضیلت پسترا باز سخن گفت آنحضرت
 فاطمه را پس بخندید فاطمه فلما توفی رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم سال النعمان بکائنات و محکمها پس نکویم که وفات یافت آن حضرت بر سهم فاطمه
 از گریستن او و اولاد از خنده وی ثانیاً فالت اخبرنی رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم انه یحوت فبکثت پس گفت فاطمه خبر داد
 مرا آنحضرت که وی می میرد درین نزدیکی پس بگریتم من ثم اخبرنی انی یسیدة نساء اهل الجنة پسترا خبر داد مرا که من پستری
 زمان اهل بهشت ام مسمی بنت عمران مکریم و دختر عمران فضیلت پس بخندیدم مناسبت این حدیث باین
 باب ظاهر نیست مگر آنکه تلخیص باشد با آنچه وارد شده است که مریم زوجه آنحضرت است و در بهشت کذا قال الطبری و واه النزمی ۲
 الفصل الثالث عن ابی موسی قال ما اشکل علینا اصحاب رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم حدیث قط گفت

الفصل الثاني

الفصل الثالث

ابو موسی اشعری شکل نمی شد بر ما که اصحاب آن حضرت می جمع حدیثی و بیچ می اشتکل تناسبت بعد از شین از باب افتعال و در بعضی نسخ شکل بی فاء لثانی است
 پس بر سیدیم ما ایشان را الا وجودنا چند هاست و علمای کرمی یافتیم نزد عایشه از آن مشکل علی که حل آن شکل می کرد از جهت وفور علم وی سماع از آن
 حضرت و قوت اجتهاد و راه التزمی و قال هذا جدت جبین صحیح غریب و عن موسی بن طلحة تابعی ثقة جلیل است و می گویند که نوید
 او در زمان نبوت شده است و طلحه طح بن عبید الله است که از عشره مبشره است قال ما را بهت اجدا افصح من غایبیه گفت ندیدم هیچ چیز صحیح
 از عایشه مبالغه است یا بر حقیقت است که دی ندیده باشد هیچ کس را فصیح تر از وی و راه التزمی و قال هذا جدت جبین صحیح غریب باب جامع
 المناقب ذکر کرد مؤلف درین باب مناقب بعضی از مشاهیر اصحاب بی تخصیص بطایفه مخصوص از ایشان و مترجم ترجمه مخصوصه چنانچه خلف و عشره و حل
 بیت و از واج و مهاجرین و انصار و غیر هم ۳۴ الفصل الاول عن عبد الله بن جریر قال را بهت فی التمام کان فی یدی سیرفقه من جوی گفت ابن عمر
 دیدم در خواب که یاد دست من قطعه از عمر است لا اهو بهما الی مکان فی الجنة الا طایف بنی الیه که صد نمی کنم باین سرقه بسوی مکانی در بهشت بالا
 بر آمدن راه بیان افتادن را که اگر نمی پدید سرقه مراد بر ساند بسوی آن مکان که یک آن سرقه باز وی پر زده شد ففصلها جلی حصه پس گفت من
 این حال را عرض کردم بر حضرت که خواهر بن عمر بود ففصلها جلی و رسول الله پس گفت و عرض کرد آنرا حصه بر بنی خد اصلی الله علیه و آله
 و سلم فقال ان اخا لک رجل صالح و ان عبد الله رجل صالح شک را وی است پس گفت آنحضرت بدستی برادر تو یعنی ابن عمر مردی صالح است
 منفق علیه ۲ و عن خدیجه قال ان اشبه الناس دلا و سمانا و هد باب رسول الله لابن ام عبد گفت خدیجه بدستی که شبیه منم مردی که
 روی دل و هست و بدی بنی خد ابن ام عبد است یعنی عبد الله بن مسعود که مادر او را کنیت بام عبد می کردند و ول بفتح دال و تشدید لام است سیرت و هیئت
 و هیئت و بعضی گفته اند حسن حدیث که یا ما خود از دلالست که ظاهر حال او دلالست می کند بر حسن سیرت و در فاموس گفته دل هم چون بدی است بکنه
 و وفار و حسن منظر و در مجمع البحار دل شکل شبیل و سمت بفتح پیم و سکون میم طریق و قصد و پشترا طلاق او بر طریق اهل خیر است و در فاموس گفته
 سمت طریق و هیئت اهل خیر و فی الصراح سمت راه و در شیک و بدی بفتح با و سکون ال طریق و سیرت و هیئت و با سبیل بن سیرت و سبیل اند
 در معنی و هر سه باید که بخیرند که رمی شوند آمده است که اصحاب عبد الله نزد عمر می رفتند و نظری می کردند سمت و بدی و دل و بی شبیه می کردند بان من
 چمن بخروج من بینه الی ان یجمع الیه نهکا میک بیرون می آمد عبد الله از خانه خود تا آن وقت که باز می گشت بسوی خانه لا ندی ما بصنع فی اهل
 اذ اخلا در بی یاسیم و بی دینم که چه میکند در اهل بیت خود و قتی که بخت می رود یعنی ظاهر حال او که بر ما ظاهر است خود دلال حسن استقامت او دارد و نیلیم
 که باطن او چگونه است و در خلوت چه حال دارد و این بجهت استغراب طریق و حال حسن کمال می می گوید یعنی این طور حال غریب و راه و روش و شهادت
 مشکل است که مستر باشد و در غیبت و حضور یکسان بود یا آنچه نزد خدیجه بود از خوف تکلف و نزد وی بود علم منافقین و راه البخاری ۳ و عن ابی
 موسی الاشعری قال فقلت اما و اخی من الیمن گفت ابی موسی قدوم آورد من و برادر من ازین فمکتنا حینما پس در نیک کردیم چند گاهی
 در مدینه برادر بار آنحضرت مانری الا ان عبد الله بن مسعود و رجل من بلیث النبی کان بی بر دیم ماکر آنکه عبد الله بن مسعود مردی است از
 اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لما نری من دخوله و دخول امه علی النبی از جهت آنچه میدیدم از در آمدن وی در آمدن او و
 کاوه یکا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نری در اول بصر من است بعتی نظن و در ثانی بفتح آورد و اند که آن حضرت عبد الله بن مسعود را حکم کرده بود که اگر
 یکد و کس را بینی که نزد من هستند در ای و حاجت باذن نیست منفق علیه ۳ و عن عبد الله بن عمر و ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم قال رواه ایست از عبد الله بن عمرو بن العاص که آن حضرت گفت ایستقرؤا القرآن من ان وجهه طلب قرأت قرآن کنید و بیاموید از چهار کس
 من عبد الله بن مسعود و ابی از عبد الله بن مسعود که اقراء این قوم بود و سالم مولی ابی حذیفه که از فضلاء موالی و خیار و کبار صحابه بود و از اهل
 فارس بود از صخر و اماست میکرد و مهاجرین اولین را در وقتی که قدوم آوردند مدینه را با وجود آنکه در میان ایشان عمری بود و ابو سلمه رضی الله عنهما و ابو جند
 بصره بن ربیع بن عبد شمس بود نام او شام است از فضلاء صحابه و از مهاجرین اولین و سلام آورد پیش از در آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و ابی بن کعب و سیوم ابی بن کعب رضی الله عنه که اقراء صحابه بود و او را سید القراء می گفتند و امیر المؤمنین عمر را سید المسلمین می نامید و کاتب می بود
 و عاذ بن جلیل مناقب او بیرون از حد و حسد و حساست و برادر می داده بود او را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با عبد الله بن مسعود و نقضای من
 فرستاده بود و ساقا از احوال وی چیزی نوشته شده است منفق علیه و عن علقمه تابعی کبیر است که در زمان آن حضرت قول کرده از یاران و تابعان ابن مسعود
 قال فقلت انی لست کف قدوم آورد دم شام فخطبت و کعب بن علقمه پس گذاردم دو رکعت ثم قلت بستر کفتم و دعا کردم که اللهم یسری جلیسا صالحا خذنا
 اسان کردن پید کن برای من دشمنین نیک فالیت قوما و جلیست الیهم پس آمدم و وی را نوشتیم ما را ایشان فاذا شیع فاجاب حتی جلس الی جنبه

باب مناقب

الفصل الاول

و ان را

در وضع و حال

پس ناکه پیری تحقیق آمد تا آنکه نشست به پهلوی من فلت من هذا کفتم من و پرسیدم از آن قوم کیست این فالو ابو الدرداء گفتند این ابو الدرداء است صحابی مشهور جلیل القدر فقیه عالم حکیم زاهد از اصحاب صفه برادر ی و او آن حضرت میان او و میان سلمان فارسی فلت انی حیووت الله ان هب لی جلیسا صالحا فیسر لک لی کفتم ابو الدرداء را بد رستی من دعا کردم خدای تعالی را که میسر گرداند مرا هشتین نیک پس میسر گردانید ترا برای من فقال من انت پس گفت ابو الدرداء کیستی تو و از کجائی فلت من اهل الکوفة کفتم از اهل کوفه ام فال اولیس چند کم ابن ام عجله گفت ابو الدرداء آیا نیست نزد شما ابن ام عبد یعنی عبد الله بن مسعود صاحب النعلین و الویلة و المظهرة بکسریم و فتح آن صاحب نعلین و بالین و آید ست و ان آنحضرت که این شیاعا له او بود و باین خدمات و سعادات شب و روز مشرف و ممتاز بود پس بوجد این ملازمت نزد او علم با شد که طالب راستی می گرداند از غیر وی و فیکم الذي اجاره الله من الشیطان علی لسان فیه و در میان شماست آن کسی که امان داده است او را خدا از شیطان بر زبان پیغمبر و یعنی عیسا و ایما و ابو الدرداء باین کس عمار بن یاسر را که آن حضرت او را طیب مطیب می فرمود و بشارت بدشت داده و دعا کرده و او را در وقتی که عذاب می کردند او را مشرکان و می سوختند و گفت سرد شو و سلامت شوی آتش بروی چنانکه بر اثر کیم خلیل الله کشتی و فرمود می کشند ترا ای عمار گروه باغبان می خوانی تو ایشان را بهشت و میخوانند ایشان باقی این در معنی امان دادن از شیطان است که بر طریق هدی مستقیم می ماند و بوسه از راه نمی رود و اولیس فیکم صاحب السیر الذي لا یجعله غیبه آیا نیست در میان شما صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نمی داند آن سر جز منی یعنی حذیفه مراد باین صاحب سر حذیفه بن الیمان رضی است که او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و بود نزد او علم مناقحان و علامات نفاق که آن حضرت او را بران اطلاع داده و بدان مخصوص گردانیده بود و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از کوفی می پرسید که آیا هیچ می بینی ای حذیفه در میان ایشان نفاق چیزی گفت لا والله نمی بینم جز آنکه می گویند که بر سفره تو الوان طعام حاضر می شود و چون تحقیق کردند به بعضی بود که شکسته بود و زرد و سفید می نمود و راه البنادی و این حدیث معلوم می شود که عالم را باید که اگر دیگری را فاضله از خود و اند طالب را حواله بوی و طالب نیز اگر در جای خود علما با به احتیاج سفر و القاب نفس ندارد و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان رب الجنة یؤتی است از جابر که آن حضرت گفت نمودند مرا بهشت فوایت اهرافه ابی طلحة پس دیدم زن ابو طلحة انصاری را که مادر انس بن مالک و کنیت او ام سلیم و در نام وی اختلاف است نخست در تحت مالک بن النضر بود پس زانید انس را کشته شد مالک در حالت اشراک و مسلمان شد ام سلیم و ابو طلحه او را خوشگاری کرد و با آورد ام سلیم از آن او را با سلام دعوت کرد پس مسلمان شد ابو طلحه پس قبول کرد و گفت من ترا بر سلام تو خود را بر زنی و دوم عمر بن حنین اسلام تست و نیز گفت آن حضرت و سمعت جشینه امی و شنیدم او را پای را پیش خود فاذا بلال پس نگاه بلال است که پیش من بهشت می رود و خسته بفتح هر دو فاء معجمه و سکون شین عجمه و لا او از سلاح و هر چه خشک که اجزای او بهم سایه مثل سلاح و فعل جامه و مثل این حدیث در شان بلال در باب الطلوع نیز گذشته است و راه میسلیم و عن سعد قال کما مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم صیئة نضر روایت است از سعد بن ابی وقاص گفت بودیم با مادر آن حضرت کس فقال المشرکون اطرد هؤلاء لا یجوزون علینا پس گفتند مشرکان بران و دو کن اینها را از مجلس خود تا با تو حکایت کنیم و ایشان ویری نگفتند در حرف و حکایت بر ما اطرد بضم همزه و را و سکون طافا قال گفت سعد و کنث انا و ابن مسعود و رجل من هذیل و رجل من لیسث اسمها کفتم سعد و در بیان شش نفر که چه کسان بودند بود من و ابن مسعود و دیگر دی از قبیله بذیل بضم با و فتح ذال معجمه و بلال و دو مرد دیگر که نام نمی بریم آنها را و گفته اند آن دو مرد جاثلیقا و اینکه گفت نام نمی بریم آنها را از جهت مصححی که در نام نبردان داشت یا بهجت لسیان و اول ظاهر است از عبارت فوق فی نفس رسول الله پس فادد را طریقه سفیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما شاء الله ان یطع من یرکب فاست خدا که واقع شود یعنی خواست آنحضرت که براند آنها را و دو رکن بهجت استمالت دلها می مشرکان بطبع کلمات بیا رند خدات ففیه پس حکایت کرد آن حضرت نفس خود را به نایدید فانزل الله تعالی پس فرود فرستاد خدای تعالی این آیت را و لا یطرد الذین یدعون و یهتدون بالهداه و العشی یریدون و وجهه و مران آنکشتی را که میخوانند و ذکر می کنند پروردگار خود را و صبح و شام می خوانند ذات پروردگار و رضای او را و میسلیم ۸ و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال له یا ابا موسی لقد اعطیت من امری امیر ال دأ و روایت است از ابی موسی اشعری که گفت آنحضرت مرا و ای ابو موسی داده شده است ترا امری از مرا میر دأ و و مرا بجرالت زمر بر معنی سرود کردن مثل فی و دوف و طنبور و مانند آن که نه بر زبان باشد و اینجام را آواز خوب است و لفظ ال تعجم است زیرا که آنکه مشهور است بحسن صوت دأ و و علیه السلام است نال دأ و علیه السلام و بعضی گفته اند که ال این جا بمعنی شخص است و دأ و پیغمبر علیه السلام بغایت خوش آواز بود و وقتی که زبور را با آواز خوش می خواندند جنازا را از مجلس بر می خواست و ابو موسی الاشعری رضی الله عنه نیز در غایت خوش آوازی و خوش خوانی بود و در باب تلاوت حدیثی در خواندن وی رضی الله عنه فرآن را و کوشش نهادن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن گذشته است منلفن علیه و عن جناب یفتح فاء معجمه و تشدید مو حده بن الا و ن ففتح همزه و را و تشدید فو فایه قییم

الاسلام است ایمان آوردن پیش از دخول در ارقم و عذاب کرده شد بر اسلامش پس صبر کرد و از مهاجرین اولین است حاضر شد بدو
و ابوبکر و ارمشاهد قال هاجرنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بنفسي وجهه الله تعالى ففتح اجابنا على الله كفت كروم ما با
آن حضرت در حالی که طلب می کردیم ذات خدا و رضای او را پس واقع و ثابت شد اجر و ثواب ما بر خدا و فضل و کرم وی تعالی فثنا من مضى لم نكمل
من اجبه فثنا من مضى انما كذا كذا شئت از عالم و بخودند از اجبه در دنیا چیزی را و در فقر رفتند منهم مصعب بن
جمهر از جمله ایشان مصعب بن نضیم و سکون صادق و فتح بن مطلق بن غیر بن نضیم عین و فتح بن نضیم سکون تحتانیه قتل یوم احد کشته شد و زاهد فلم یوجد له
ما یکفین فله پس یافته نشد و او را جامه که تکفین کرده شود و روی الاغمره مکرره بفتح نون و کسر میم کلیدی سیاه و سفید بر مثال رنگ حیوان مشهور که
او را پلنگ گویند را تمام نبود که از سر تا پا پوشیده شود و فلما اذا غطينا و اسیه خجبت و جللاه پس بودیم با چون می پوشیدیم سر او را بیرون
می آمد هر دو پای او و اذا غطينا و جللاه خج و اسیه و چون می پوشیدیم هر دو پای او را بیرون می آمد سر وی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم غطوا بها و اسیه پوشید با آن نمره سر او را غطو بفتح غین معجمه و ضم طاء مملئه مشدود و لجلوا على جللاه من الاذخر و ذکر دانه بر هر دو پای او
لاذخر بکبره و سکون ذال معجمه کایه مشهور است در مکه بوی خوش هم دارد و در احادیث و ذکر آن بسیار است و در حدیث آمده است که روزی مصعب
بن غیر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بود بر وی پوست تازه از کوسپند که بدان که خود وابسته بود پس آنحضرت فرمود نگاه کنید باین شخص که شن
کرد اینده است خدای تعالی دل او را بنور ایمان من دیده ام در مکه پدر و مادر او می خوراندند او را بهترین طعام و شراب را و دید دامن بروی حله که بدو است
در هم خریده بود پس خواند او را صحبت خدا و رسول خدا با پیغمبری بنیید و منامن ایفت له ثمره خباب بن الارت می گوید و بعضی از کاسی است که رسیدم
او را میوه او فخر یهد بهای پس وی می پسند آن ثمره را کسایت است از غنایم که در یافتند آنرا کاسی که در زمان فتوح بلاد بودند و یافتند نصیبه
خود را از اجره و نیایزه اول صبر کردند و در آخر شکر و زبیدند پس ثمره مقصور بر اجره آنحضرت نیست بنوع رسیدن میوه و باغ میوه رسیده و بهدب بگردل
و بضم نیز و ابیت است بهدب میوه چیدن منفی علیه ۱۰ و عن ارض قال جمع القرآن را در زمان آنحضرت چهار کس ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید چهارم ابو زید
انصاری است نام او سعد بن عمرو و بعضی گفته اند قیس بن السکن از اهل بدر است فیل لادن من ابو زید گفته شد مرا انس را کیست ابو زید قال احد
عمو منی گفت انس ابو زید یکی از اعمام منست و عمو به بضم عین جمع عم چنانکه اسام و اعلم کذا فی القاموس و مراد چهار از انصارند بلکه از خرنج که قوم انس اند
و انس این را در مقام فخر گفته است در وقتی که اوس افتخار کردند به چهار کس از قوم خود بفضایل که از تو پیشتر در شرح ذکر کرده ایم و اگر عام هم داریم در وی
نیست بآن که خیر این چهار دیگر نیستند زیرا که مفهوم شد در امثال این مقام معتبر نیست و تحقیق ثابت شده است حفظ بسیاری از صحابه تمامه قرآن را و تمام
کلام درین مقام در اتقان سیوطی باید جست منفی علیه ۱۱ و عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول اهنول الیمرش لموت سید
بن معاذ سعد بن معاذ بن نمان انصاری اشعلی اوسی رضی الله عنه از اجله صحابه و اکابر ایشان است اسلام آورد و بدینه بردست مصعب بن عمیر و در
وقتی که فرستاده بود او را آنحضرت پیش از قدم شریف خود و بدینه پس مسلمان شدند باسلام وی بنوع عبدالاشهل و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
او را سید الانصار خوانده حاضر شد بدو را و احد را ثابت ماند با آنحضرت هر روز احد و در و زندق در اکل می تیری رسید و ابیتا و خون وی تا بعد از ماهی وفات
یافت و فرمود آنحضرت فرمود آمدند بمرمت وی بمقادیر فرشته و فرمود و بنید عرش از جهت سعد بن معاذ و فی و ایه اهنو عرش الرحمن لموت سعد بن
معاذ و منفی علیه ۱۲ و انما شراح اختلاف کرده اند در بیان معنی اهنو عرش کسب آن بعضی گفته اند که اهنو عرش کنایت است از فرج و نشاط عرش
بعدوم روح پاک و می حقیقه یا مجازا و صواب آنست که محمول بر حقیقت است زیرا که حق جل و علا در جمادات علم و تمیز نهاده است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در شان کوه احد فرموده که وی کوهی است که دو دست میدارد ما را و بعضی گفته اند که مراد فرج اهل عرش است که ملائکه اند و بعضی گفته جبین عرش را علامت
ساخته بمرمت سعد یا این عبارت کنایت است از عظم شان وفات وی چنانکه می گویند قیامت برخاست فلانی و کلام درین حدیث در اوایل کتاب در
فصل ثالث از باب اثبات عذاب القبر که شش است ۱۲ و عن البراء قال اهدب لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حله حی و گفت برابر من عزاب
که از مشاییر صحابه است که پیشکش فرستاده شد برای آنحضرت جهت جامه آفرینی ظاهر اکی از لوط اعاجم از فرستاده بود و فضل اصحابه بمسوفه و تبجوت
من لبها پس کشید یاران آنحضرت که مساس می کردند و بدست می سودند آن حله را و شکفت می کردند از نرمی آن و در روایتی آمده است که می گفتند فرمود
شده است بروی از آسمان از جهت غایت تعجب و نادیدن مانند آن فقال انجبون من لبها هذه پس گفت آن حضرت ای عجب دارید شما از نرمی این حله
لما دبل سعد بن معاذ فی الجنة فهو منها و الی بن براینه مندیلهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر است از آن و نرم تر است و مندیله بکسر میم و فتح آن

و بر وزن مبره جامه که پاک کرده شود و نایده شود بدن دست و اصل آن از مدل است به معنی چرک و در ذکر مندیله نه جامه ای دیگر مباحست
 کلامی منفق علیه ۱۳ و عن ام سیدم بنم سین ما در انس که او را در صفر سن در خدمت آن حضرت گذاشته بود آنها فالت روایت می کند
 و می گفت یا رسول الله انس خادمك انش خدمت كارت است ادع الله له و ما کن مراد را یعنی از برکات دنیا که ثواب آخرت بصورت ایمان
 و برکت صحبت و خدمت تو حاصل شد فی سبیل خال گفت آن حضرت اللهم اکثر ماله و ولده خداوند بسیار کرد آن مال او را و فرزند آن او را
 و بارش را و فیما اخطیته و برکت و افزونی ده معا و را در چیزی که داده تو او را از نعمتها خود قال ایضاً فوالله ان مالی لکم کثیر گفت انس
 پس بخدا مال من بسیار است و آورده اند که نخلستان وی در سال دو بار بر می داد و آن ولدی و ولد ولدی و برستی فرزندان من و فرزندان
 فرزندان من لیتجدون علی غیر المائة الیوم بر آینه می آید و ایشان بر مانند صد امر و زبانی امروز که این حکایت می کنم حد و باین مقدار رسید بعد از
 آن زیاده هم شنیده باشد پس منافی نشود با آنچه در روایتی دیگر آمده است که گفت روزی کرده شده ام من از صلب من و رای اولاد و اولاد و یکصد
 و بیست و پنج همه ذکر کرده دختر گفته است دختر او که دفن کرده ام از اولاد صلبی وی نزدیک بصد و ازینجا معلوم می شود که اموال او لا و از نعم الهی اند
 اگر موجب غفلت از ذکر حق و باعث بر معصیت نشوند منفق علیه ۱۴ و عن سعد بن ابی وقاص قال ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 یقول لا یجد بشی علی الارض انهم من اهل الجنة گفت نشنیدم من آن حضرت را که می گفت می رسد یکی را که میرود بر زمین که وی اهل بهشت است بالقطع
 الا لعبد الله بن سیدم مکرر عبد الله بن سلام را که از اکابر یهود و علمای ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در همان روزی که حضرت به مدینه
 قدم آورد سلام آورد و مناقب او بسیار است و ازین جا لازم می آید که بشارت بخت مخصوص بوی باشد غایت آنکه سعد نشنیده باشد و از آن خود نیز
 باشد یا از خود گفته است از جهت کرامت تزکیه نفس یا این سخن از سعد بن ابی وقاص پیش از بشارت دیگران باشد یا بعد از موت مبشرین باشد مویدین
 است آنچه آمده است در روایت و از قطعی ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی الناس من اهل الجنة منفق علیه ۱۵ و عن قیس بن عیسی
 بنم عین و تخفیف باز طبقه اولی از تابعین بصورت ثقه است و از خیار صالحین است و ذکر کرده است او را این جهان که در کتاب ثقات و متقی متابعین
 بود و قتل کرد او را و حمله بر روایت می کند از عمر و علی و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام روایت کرده از وی حسن بصری و غیره می قیل الحدیث است
 قال کنث جالیسی فی مسجد المدینه گفت قیس بودم من نشسته در مسجد مدینه داخل جلی علی وجهه اثو الخشوع پس در آمد مردی که بر روی وی نشان
 طاعت و حضور بود و خشوع فروتنی کردن چشم فرو خوا مایند فقا لوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفتند حاضران این مردی است از اهل بهشت فصلی و کتبین
 بخود فهمنا پس گذارد و در رکعت که سبکی کرد و دوران و در رکعت ششم بیرون آمد و تبعه و پیروی کردم او را و در دنبال او رفتم فقلت انک هب خلک
 المسجد پس کفتم برستی تو بهنگامی که در آمدی مسجد را فقا لوا هذا رجل من اهل الجنة گفتند مرد این مردی است از اهل بهشت قال والله ما ینبغی لاجد
 ان یقول ما لا یمکن گفت آن مرد بخدا سگوندنی باید و نمی سر در میج بیکر که گوید چیزی را که نمی داند ظاهر آنست که مراد تصدیق ایشان است و در آنچه گفتند
 یعنی چون ایشان می گویند البته علی باین دشته باشند و من نیز چیزی از آن میدانم آن جواب است که بیان کرد و ایشان آن را شنیده باشند یا بطریق
 دیگر علم بدان حاصل کرده و وی حدیث سعد را شنیده و ایشان شنیده اند یا این کرامت شنا و مدح خود است و مقصود آن است که من این خواب دیده ام
 و ازین جا خود یقین نمی توان کرد بدان کذا ذکر و او لیکن پوشیده ننماید بعد از آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که انش علی الاسلام
 لم یحرف و یکم محل شک و تردید نیست پس این بطریق تواضع و همف نفس باشد و بعضی گفته اند که اذی آنست که گفته شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استدلال
 و اجتهاد و اداند بسماع خبر از آن حضرت و این در مشیت خداست و این سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان بسماع حدیث سعد بن ابی وقاص گفته
 باشند و بعد از آنکه ثلث لم خالت پس نزد یکست که خبر کنم ترا که بخت چیست این گفتن ایشان دایت و و با علی عهد و سیول الله دیدم من خودی در زمان پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم فی حوضها جلست پس خواندم و عرض کردم انخاب را بر آن حضرت و دایت کافی فی و وضه و دیدم من گویا در مغزای ام ذکر من معینها و فی
 ذکر کردن مرد از فراخی آن روضه و سبزی و مطهرها بسکون سین عیود من حدید در میان آن روضه تنوینی است از این ایه غلظ فی الارض و احلاه فی الیمما که باین
 آن عمو و در زمین است به بالای او در آسمان فی احلاه عوده در بالای آن عمو و کشته ایست عمو و بعضی در اصل مقصود و لکوزه و استعمال کرده می شود و در هر چه بود که در و
 بآن چیزی و اعما و کرده شود و باین ایجا مراد این معنی است فطیل فی ان فیه پس گفته شد مرابا لبر آن عمو در ایابای سکت است فقلت لا استطیع پس کفتم
 من نمی توانم بالابر آمدن فانی منصف پس گفت مراد من منصف بحرم و دفع نیز گفته اند و دفع صادمه فادام و چاکر فرغ ثیابی من خلفی پس بر دوش نهادم
 جامه ای مرا از پس من فرقیست پس بالابر آمدم حتی کنث فی احلاه تا آنکه شدم من در بالای آن عمو و فاجدث بالبر فیه پس کفتم من عمو و دوست زدم
 بدان فطیل ایستقیات پس گفته شد چنگ و در زن باین عمو و محکم کیر از فایسته فطیل پس بیدار شدم من و احتیاجا لعتی بدی و حال آنکه بدی

آن عروه در دست من است فقصصها على النبي پس خواندم قصه آن خواب را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال ثلث الروضة الاسلام پس گفت آن حضرت در تفسیر این خواب آن روضه که دیدی سلام است و تر و تازه است و ذلک اليهود و النصارى و ان ستون ستون سلام است جبارت از حاکم و ارکان آنست که بنای سلمانی برانست و ثلث العروة الوثقى و آن عروه که دیدی و چنگ در آن زومی عروه و ثقی است که قول حق سبحانه و تعالی است و ثلث العروة الوثقى اشارت بدان است فانت على الاسلام چنانچه خوف پس تو بر دین سلامی که چنگ بدان زوده و بر مقام عالی برآمد تا آنکه میری و ذلک الرجل عبد الله بن مسلم و آن مرد عبد الله بن مسلم بود ظاهر است که این قول قیس بن عباد است که راوی حدیث است منقول علیه ۱۲ و چون ایضاً قال کان ثابت بن قیس بن شماس یبلغ شین مجمر و تشدیدیم و پسین مهمل در آخر خطیب الانصار گفت انس بود ثابت بن قیس خلیب انصار که خطبه بخواند در حسب و نسب ایشان یا خطبه می کرد و در خواستکاری با و در کارهای بزرگ ایشان فلما نزلت یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الی آخر الایة پس چون نازل شد این آیت که نمی می کند از بلند کردن آواز با بالایی آواز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جلس ثابت فی بیته و اجلس عن النبی نشست ثابت بن قیس در خانه خود و منتفع شد و باز بهتا و از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یسجد بر معاذ و قال ما شان ثابت ایستدگی پس رسید آن حضرت سعد بن معاذ را و فرمود چیست حال ثابت که نمی آید و نمی نماید یا بیماری دارد و ظاهر اصدق حال ثابت تاثیر کرد و باعث بر خیزد گرفتن آن حضرت شد از حال وی به حالت خویش چه حاجت که بوی شرح دهیم که مر اسوز دلی هست از خواهر کرد و فافاه سعید و ذکر که قول رسول الله پس آمد سعد بن معاذ ثابت بن قیس را و ذکر کرد مر او را و قول پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که می رسید چه حال دارد و مکر بسیار است فقال ثابت انزلت هذه الایة پس گفت ثابت در عذر تقصیر طاعت فرو فرستاده شد این آیت که نمی می کند از بلند کردن آواز با بالایی آواز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و لقد علمتم انی من اولادکم صونا على النبی و هر آینه تحقیق میداند شما ای یاران که من از بلندترین شما ام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاما من هل التاریس من اهل التیم که جط شده است علمای ایشان چنانکه حکم می کند آیت که میمید آن فن که سجد ذلک للنبی پس ذکر کرد سعد بن معاذ آن قول ثابت را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بل هو من اهل الجنة پس گفت آن حضرت این چنین نیست بلکه دوی جهشت است و واقع شد صدق این سخن که وی گشته شد سیاه همراه ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورده اند چون قال سید که آب شد و دخت ثابت کفن خود را و پوشید و قتال کرد و هم در کفن گشته رضی الله عنه و در مدارج النبوة احوال وی زیاده برین نوشته شده است و واه مسلم ۱۷ و عن ابی هريرة قال كنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ نزلت سیورة الجمجمة گفت ابو هریره بودیم مالشسته نزد آن حضرت ناگاه فرود آمد سوره جمعه فلما نزلت پس چون فرود آمد و رسید این آیت و لیقرن منهم لما یلیقوا بهم مضمون این آیت آنست که دیگران از آن جماعت که فرستاده است خدای تعالی پیغمبر را بسوی ایشان هستند که هنوز نیامده اند و پیوسته اند به جماعت اصحاب که امی اند یعنی هر بند و برانگیخته شده است میان ایشان رسول صلی الله علیه و آله و سلم فالوا من هؤلاء کفقد و پر سینه کیستند این جماعت که هنوز نیامده اند و لاحق نشده اند با رسول الله فال و فیما سلیمان الفارسی گفت ابو هریره بود در میان ما سلمان فارسی قال فوضع النبی صلی الله علیه و آله و سلم یدیه علی سلمان گفت ابو هریره پس نهاد آن حضرت دست خود را بر سلمان ثم قال لو کان الايمان عند الثیال لثاله رجال من هؤلاء پسته گفت آنحضرت اگر می بود ایمان نزد ثریا هر آینه می گرفتند و می یافتند آن مردمان از اینها یعنی از قوم فارسی و مراد مطلق عجم است غیر عرب مقصود آنست که آن جماعت که هنوز نیامده و پیوسته اند اهل عجم اند از تابعین و آنها باین صفت اند که اگر دین و ایمان بر آسمان باشد می یابند آنها و می رسند بآن غرض مدح سلمان است که عجم است و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب و تحقیق ظاهر است بسطت علم و اجتهاد و در بیان که ظاهر نشد غیر ایشان و با وجود اختصاص فضل و کرامت با صحاب فافهم و سلمان فارسی مولی رسول خدا است که از یهود و مجرید و آزاد کرد و از نجای صحابه است اصل او از فارس یا مهرز است آن قومیه که اسپان ابلق را می پرستند پس بطلب دین بشنیدن صفت پیغمبر احمر زبان برآمد و در دین های مختلف درآمد و چندین جا با فروخته شد و سیصد و پنجاه سال عمر یافت و بعضی گفته اند زمان عیسی علیه السلام را در یافته و صبیح آنست که دو سیت و پنجاه سال عمر او بود پس در آخر عمر روی مقصود دید و بملاقات پیغمبر آخر زمان رسید صلی الله علیه و آله و سلم منفق علیه ۱۸ و عنده قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللهم حبیب عبید له هذا یعنی اباهریة و امه الی جهنم ذلک المؤمنین و هم از ابی هریره است که دعا کرد آن حضرت مر او را و مر او را گفت خداوند محبوب کرد آن این بنده خود را یعنی ابو هریره را و محبوب کرد آن را و او را بسوی مسلمانان یعنی چنان کن که ایشان محبوب مسلمانان باشند که یکس و نامرادند و نصیر عبید برای ترم و تعطف و محبتین است و حبیب الیهم المؤمنین و محبوب کردن بسوی ایشان مسلمانان را که ایشان مسلمانان را دوست دارند و محبوب و محب مسلمانان باشند و در بعضی نسخ الیهاست و ضمیر راجع با ابو هریره و مادر او است و اکثر نسخ مشکوة و نسخ مسلم الیم است به ضمیر جمع مراد ابو هریره و ام و توانج و لواحق و اولاد ایشان اند و واه مسلم ۱۹ و چون جایز بن عمرو به تهمینه و ذال معجبه صحابی است از اصحاب شجره ساکن شد بصره را

و روایت کرد از وی حسن بصری و غیره می ان با سیفان انی علی سلطان و صهیب و بلال حبشی که بودند در جماعه دیگر از اصحاب و این آمدن ابو سیفان در مدینه بعد از صلح حدیبیه بود از برای تجدید و توثیق آن عهد که مشرکان قریش مخدات خذر و نقض عهد بنیاد کرده اند پس آمد ابو سیفان و این جماعه از صحابه دیدند او را فقالوا ما اجذت سیوف الله من جنت جدد و الله ما اجذها پس گفتند این صحابه بحرف شمشیر با شیخ بندگان خدا که بحکم خدا کار می کردند از کردن این دشمن خدا جای گرفتن خود را یعنی خیفه که هنوز این شرک از دست ما کشته نشد فقال ابو بکر گفت استمالت خاطر ابو سیفان در رعایت حق استیمن انفلوون هذا الشیخ فوئش و میبند هم یا میگوید شما این سخن را برای شیخ قریش سمید ایشان که ابو سیفان باشد چنانکه آن حضرت نیز گاهی استمالت خاطر بعضی مشرکان که روسای قبایل می بودند می کردند فالحی النبی پس آمد ابو بکر تر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجبره پس خبر داد آن حضرت را باین قصه که کشت میان وی و این صحابه فقال یا ابوبکر لعالت اغضبتمهم پس گفت آن حضرت ای ابو بکر شاید که تو چشم در آورده ای بیشان را و در بعضی روایات او را با ابوبکر در یاب ای ابو بکر لئن کنت اغضبتمهم لقد اغضبت و بکت هر گز نه و الله اگر در خشم در آورده ای تو ایشان را بهر گز نه بتحقیق خشم در آورده ای پروردگار خود را و در بعضی روایات آمده که هر گز نه در غضب در آورده ای پروردگار عرش عظیم را فافاهم پس آمد ابو بکر این جماعه را تا عذرخواهی کند فقال یا ایها الغضبتمکم پس گفت ابو بکر ای برادران ما در غضب در آوردم من شمارا و شمار خیمه اید از من فالوالا لا کفتم انشان لا در غضب نه در آورده تو ما را نه بخیمه ایم ما از تو بغیر الله لک یا ایخی یا سرز و خدا ترا ای برادر من و در بعضی یا ایخی باشد یا بر صیغه تعظیم و در این حدیث فضل عظیم است مرفق ای صحابه را و حث است بر تعظیم و تکریم ایشان و رعایت خاطر ایشان ؛ بلا خوش باش کان سلطان دین را و بعد از مسکینان سری هست و او مسلم ۲۰ و عن افن عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال آیه الایمان جب الانصار گفت انس بن مالک که انصار ی خرمی است روایت می کند از آن حضرت که گفت نشان ایمان محبت انصار است و آیه التفاق بغض الانصار و نشان تفاق و شمنی انصار است انصار جمع ناصر یا نصیر است و مراد نصرت کنندگان آن حضرتند از اهل مدینه و انصار و قبیلہ اندوس و خرمج که دو برادر بودند که انصار اولاد او باشند و در میان ایشان مامد و بیست سال جنگ و عداوت بود و بعلاقه اسلام و کلمه توحید عداوت مبدل به محبت شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را انصار لقب نهاد که بدان مشهور و ممتاز گشتند و بعد از ایشان بر اولاد و موالی ایشان این نام باقی ماند و نصرت ایشان مرا اخذت را موجب عداوت کفار عرب و عجم شد ایشان را جرم محبت ایشان علامت ایمان و عداوت ایشان علامت کفر و نفاق و کمال محبت موجب کمال ایمان و نقصان موجب نقص و اگر از جنت نصرت ایشان عداوت و ارفیقین است که موجب حقیقت کفر خواهد بود و منفی علیه ۲۱ و عن البواء قال سمعت رسول الله برابن عازب که انصاری اوستی است گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت الانصار لا یحبهم الا من انصار دوست نمی دارد ایشان را مگر مسلمانان و لا یبغضهم الا منافقین و دشمن نمی داند ایشان را مگر منافقین فبن لیبهم لیبته الله و من ابغضهم ابغضه الله پس کسی که دوست دارد انصار را دوست دارد او را و خدا و کسی که دشمن دارد ایشان را دشمن دارد او را خدا و منفی علیه ۲۲ و عن افن قال ان ما یؤمن الانصار فاما لو اکتفنا من بعضی مردمان از انصار گفتند چنان افاء الله جلی و سوله من اموال هوازن ما افاء منکامی که غنیمت داد خدا حق تعالی بر پیغمبر خود از مالهای هوازن که نام قبیلہ است آنچه داد افاءت غنیمت دادن فی غنیمت و درین عبارت اشارت است بکثرت اموال زیرا که غنیمت که حاصل شد ازین قبیلہ بسیار بود و در روایات آمده است که از اسیران شش هزار بودند و بیست و چهار هزار شتر بود و چهار هزار اوقیه بود از فضا و اوقیه چهل درهم است و بیشتر از چهل هزار کوسفند و در روایتی آمده که کثرت کوسفندان خارج از حصر بود فطفی یطی رجالا من قریش پس را ایستاد آنحضرت که می دهد مردان را از قریش از اهل مکه که کوسفم بودند و در فتح اسلام آورده بودند هنوز نور ایمان در دلهای ایشان قرار نگرفته بود و ایشان را مولفه القلوب می گویند المائمه من الابل میداد صد از شتران فقالوا یغفر الله لرسول الله پس گفتند جماعه از انصار بیا مرز و خدام رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم به طاعت قریش میداد قریش را و بدینا و ترک می کردند ما را و نمی دید چیزی و سیوفنا قفطر من دما ثمهم و شمشیرهای ما می چکید از خونهای ایشان یعنی از شمشیرهای ما فجدت لرسول الله پس خبر داده شد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمفا لثمهم یعنی انصار که گفتند و بان حضرت رسانیدند که انصار این چنین می گویند فان وصل الی الانصار فجمعهم فی قبة من اهل بیت کس فرستاد آن حضرت بسوی انصار پس فرامهم آورد و آن حضرت ایشان را در خیمه از پیرم و سلمید جمع مهمم اجدل جمع و نگذاشت آن حضرت هیچ کی را که در آید جز انصار فلما اجتمعوا لهما هم رسول الله پس چون جمع شدند انصار آمد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ما جدیت بل یعنی چنانکه پس گفت آن حضرت چیست این سخن که رسید بهت مرا از جانب شما فقال فها هم اما تاذرونا انشان گفتند و اما یان ایشان اما خداوند علی مثل و مکره با رسول الله فکم یقولوا انشان پس

نقطة انچه خبر رسانیده اند و اما اناس مناحد ثقه اسنا نفهم و اما مردمان از ما که نواست سنهای ایشان و جوانانند فالوا
 گفتند این سخن که بفرموده رسول الله بیا مژده خدای تعالی مرغیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بپوشی و بدین الانصاری می دهد و برتر
 و میکند و انصار را و سبب و فنا قضا من و ما نفهم و شمشیرهای مای یکد از خونهای ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم انی اخطی رجلا لاجد بشی عهده بکفر بدستی که چون بگویم مردان را که نوزمان اند بکفر انما لکم انظار الفتن می کنم ایشان را تا ایمان ایشان بآید
 دنیا باقی ماند تا لایف ساز واری داد و و چیز را با هم و تالیف ساز و از یافتن کسی را بر چیزی و تسمیه بولفه القلوب ازینجا است اما نوضون ان بذهب
 الناس بالاموال آیا راضی نیستید شما ای انصار که ببرد مردم مالها را یعنی نجایهای خود و ترجیعون الی و جالکم رسول الله و باز کردید شما بسوخت
 جابهای شب بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فالوا بلی گفتند اگر می بای رسول الله فد رضینا به تحقیق راضی شدیم ما منفق علیه ۲۳ و عن ابی
 هر بده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لولا الهجرة لکنتم امرأ من الانضار اگر نمی بود هجرت هر آینه می بودم من مردی از انصار
 یعنی اگر نمی بود شرف بسبب هجرت و فضیلت آن هر آینه انتساب می کردم من بانصار و دیار ایشان و انتقال می کردم از اسم مهاجرین با اسم انصار و
 درین جایان اکرام انصار و فضل نسبت نصرت است و با وجود درین اشارت است با فضیلت هجرت و جلالت برتبه مهاجرین زیرا که ایشان که پیشند
 اوطان را و ترک دادند اهل و اولاد را به محبت خدا و رسول وی و نصرت و ایثار فضیلت کامله است لیکن ساکنند در اوطان خود و قبیله و قرابت خویش
 بعد از هجرت فضیلت نصرت راست و بعد از مهاجرین انصار را و بعضی گفته اند که مراد است که من ممتاز نیستم از انصار مگر بفضیلت هجرت و اگر هجرت نمی بود
 یکی از ایشان می بودم و مساوی مثل ایشان می بودم در مرتبه و درین توضیح عظیم و رفیع منزلت انصار است و لو صلیت الناس و ادبوا و سلکتم الانضار
 و ادبوا و شجبا لسلکتم وادی الانضار و شجبا و اگر سلوک می کردند مردم وادی را و شعبی را و میرفتند برای سلوک می کردند انصار وادی را و شعبی را
 و می رفتند برای سلوک می کردم من وادی انصار و راه ایشان را وادی فرجه میان کوه با و تل تا که ان را آورد و خداوند جمع و دوار وادی شعب بکشتن را
 در کوه و فرجه میان دو کوه و مراد رای و مذنب است یعنی اگر اختلاف کنند مردم در آرای و مذایب اختیار می کنم من رای و مذنب انصار را و موافق
 می باشم با ایشان مقصود حسن موافقت و موافقت است بایشان بسبب آنچه مشاهده کرد از ایشان حسن و فاحش جوارحه اتباع و اقتفاء زیرا که وی صلی الله
 علیه و آله و سلم متبوع و مقلد است و همه تاج اویند الانضار شیخا انصار بمنزله شعارند بکشم شین جامه و روی که متصل بجهاد باشد و بشعر که معنی موی بریدن است
 تشبیه کرد انصار را بدان جهت اتصال و قرب ایشان بحضرت و صلی الله علیه و آله و سلم و الناس ذقار و باقی مردم بشایه و ثار بکسر دال جامه بیرونی
 که بالابو شدن چنانکه رواء و مانند آن از دثر به معنی اشمال آنکس شوند بعدی اثره بدستی که شما ای انصار نزدیکی است که به بینید پس از من خلیای
 و استبدادی اثره لفتح همزه و فتح مثله و بضم همزه و سکون مثله و بفتح آن نیز بهم است از استیثار به معنی استبداد و اختیار و فی الصراح الاستیثار بخودی خود
 بجاری پرداختن اثار برگزیدن یعنی مردم خود را بر شما خواهند برگزید و امر اشد و در امارت آنها که دون شما اند در مرتبه بالاتر و افزون تر خواهند شد
 و به تحقیق واقع شد آنچه خبر داده بود بدان مجرصادق خصوصاً در زمان امیر المؤمنین عثمان و بعضی عصرهای دیگر که بنی امیه غالب آمدند فاصبر و ایس کنید
 شما برین شدت و ابتلا چنانی تلقی علی الخوض تا آنکه ملاقات کنید مرابرج و درین بشارت است مرا ایشان را بدخول جنت و در جزای صبر ایشان آورد
 اند که بعضی از انصار نزد معاویه و در زمان امارت وی از بعضی مهاجرین شکایت آوردند پس علاج نکرد آن راپس گفت انصار ایست گفت پیغمبر خدا که خواهید
 دید بعد از من اثره را گفت معاویه بچرا مر کرده است شما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت بصبر معاویه گفت پس صبر کنید که شما را بدان امر کرده اند
 و رواء البخاری ۲۴ و چند قال کما مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم الفتح و هم از ابی بربره است گفت بودیم ما با آنحضرت روز فتح ففالت
 ان حضرت من دخل دار ابی سفیان فهو آمن و کیکه در آید از مشرکان سرای ابوسفیان راپس در امن و آمانست و هیچ کسی بوی تعرض نشود و من الهی السلا
 فهو آمن و هر کسی از مشرکان که بنید از سلاح راپس وی نیز در آمان است آورده اند که چون ابوسفیان در اسلام درآمد عباس گفت یا رسول الله این مرد است
 که دوست میدارد و فرمود ویزکی راپس بگردان برای وی چیزی را که بدان مفر کرد و پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من دخل دار ابی سفیان فهو
 آمن و نیز می گویند که ابوسفیان در ایام مواعیت قریش من داده بود آنحضرت را و در آورده بود در سرای خود پس بن مکافات بود از آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم مرابوسفیان را فطالت الانضار اما التجل ففلاخذ نه و فافه بیهوش نه و فافه فی فیه نه پس انصار چون مشاهده کردند عنایت و عطف
 با ابوسفیان که شدید العداوة بود به آن حضرت و فرمود هر که در آید دار ابی سفیان را در امن است و هر که بسپندازد سلاح را امن است متحیرند
 و تعجب کردند و از روی خیریت و سادگی گفتند این مرد یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم به تحقیق گرفت او را هر بانی بقوم خود
 و میل و رغبت در قریه خود یعنی که حکم جلت بشارت و قول الحق صلی الله علیه و آله و سلم و در آمد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

باین که انصار این چنین می گویند قال گفت آن حضرت بانصار ظلم گفتید شما که اما الرجل فذل لجنه رافقه فی عیش و نومه و رغبته فی فیه کلامه
 این چنین نگویید و این چنین نیست ای جنید الله و رسوله بدستی من بنی خدا و فرستاده اویم هر چه می کنم بحکم وی و امر وی عزوجل می کنم هلاکت
 الی الله و الیکم هجرت کردم و از وطن برآمدم بسوی خدا و بامید فضل و کرم و امداد و اعانت وی بسوی شما و دیار شما از روی ظاهر که نصرت
 دهید و باین سعادت و کرامت برسید بعد از آن بقصد تسلی و دلداری ایشان فرمود المجهبا المجهباکم و الممانف الممانف من یاجای زندگانی
 من بازندگانی شما و یاجای زندگانی شما نیست و مردن من یاجای مردن من شماست یعنی جدا نمی شوم از شما نه در حیات و نه
 در محاسن من باشا ام و شما بمن خاطر خود جمع دارید قالوا و الله ما ظلمنا الاضنا بالله و رسوله گفتند بخدا سوگند نکریم ما آنچه گفتیم مگر حجت
 بخل کردن بخدا یعنی ب نعمت وی بخل وی بر ما و رسول خدا یعنی شرف جوار و محبت و محبت هرگز نمی خواهد که بکدم نظر محبوب بر این بخت غیر تم با تو حیات
 که گریست و بد نگذاشت که در آبی بخیال کران و من و ضنه بکسر ضا و معجی بخیال کردن و مضمون شی فغیس را گویند که توان بکسی داد قال گفت آنحضرت فان الله
 و رسوله یصل فانکم و بعد فانکم پس بدستی خدا و رسول خدا تصدیق می کنند و راست گویند اند شما را و قبول می کنند عذر شما را بعد فانکم بضم
 و سکون عین و اعذار قبول کردن عذر کسی را و وفاء مسلم ۲ و عن ابن ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دای صبیانا و ذناء مقبلین من عوس و روائست این
 که آنحضرت دید که دکان را و زمان را یعنی از انصار و وی آرند و آئیده از طعام عروسی فقام النبی پس بایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقلل پس گفت اللهم
 من احب الناس الی خداوند شما از محبوب ترین مردمانند بسوی من اللهم انکم من احب الناس الی خداوند شما از محبوب ترین مردمانند بسوی من و در بعضی
 الی الله و در صحیح بخاری گفت که این سه بار گفت و این موبد و ایت الی است یعنی الانضاد میوه اید آن حضرت بنحاطین انصار را و معنی اللهم یا قسم است یا معنی او آنست که
 خداوند او میدانی صدق مرد او آنچه میگویم چون دید آن حضرت این جماعه را و خوشحال شد بدیدن ایشان و جنید از آن حضرت پایه محبت خرد و ابدان و کوا که رفت
 حق سبحانه را بران از محبت کمال عنایت و کرم مت منفق علیه و ۲ و عینه قال ما بوجوکر و العباس مجلس من مجالس الانضاد و هم از انس است که گفت که بشت
 ابوبکر و عباس رضی الله عنهما بعد از مجلس انصار و هم بیکون و حال که انصاری که رستند فاما ما به یکدیگر پس گفتند ابوبکر و عباس چه چیزی می گریاید شما را و برای چیزی
 فاما لوانه که ما مجلس النبی صلی الله علیه و آله و سلم مناسبت گفتند انصار از آن می گوییم که یاد کردیم مجلس آن حضرت را نسبت بخود و این در ایام مرض موت آن حضرت
 بود و دخل اجلهما اجمالی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاجری بذكره پس در آن یکی از آن دو ابوبکر یا عباس رضی الله عنهما بران حضرت پس خبر داد از آن یکی
 آن حضرت را بگریستن انصار بر پا و مجلس شریف وی فخرج النبی پس بیرون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و فند عصب علی راسه چالشبه بود و حال
 برحق است بر سر مبارک خود که آنجا راه را بصب حصار بر سر رستن خصابه کسر بر سر رستی فصجد للمنبس پس بالا آمد آنحضرت منبر را و خطبه خواند و لم یصعد بعد ذلك
 و نه بر آمد بر منبر و خواند خطبه را بعد از آن روز و این آخر خطبه بود که خواند آنحضرت فحمد الله و اثنی علیه پس باس گفت خدا تعالی او ستایش کرد و بر خدا شکر قال ای حکم
 بالانضاد است که گفت آن حضرت وصیت میکنم شما را به یکی کردن بانصار فاقیمکم شی و عیفی ذرا که ایشان گزشتن من باند و عینه من اند که شش بفتح کاف و کسر را روزی
 گفت شکر است و شکرش از روزی چون مدوه مردم را و عینه بفتح هاء و سکون تخامیه و بوجه جاده دان که از آن بگویند و مراد آنست که انصار دوست درونی و محل سر و امات و قضا
 من باند و امور و دست و رو می کند علف خود را و در کوشش مردم می نهند و نگاه میدارند با جماعی خود را و در جامه دان و عرب تخامیت می کنند از قلب و صدر بر عینه و کوشش بهیمنی
 خیال مرد و اولاد ضمار و جماعت نیز می آید و عمل برین می نیرد است یعنی انصار جماعه من و صحابه غنم و بنزله خیال و اولاد ضمار من بلکه تحمل شفت و مهرانی و غم خواری شتر
 می باشد فذل فصول الذی حکیم بفتح کاف و ذمه می که ایشان بود از نصرت و نصیحت و معرفت و جان و بقی الذی لکم و باقی ماند آنچه مرا ایشان را از خلافت از ثواب
 و در آوردن و در بشت اشارت است آنچه متابعت کرد بران انصار و لایق بمنازل شده در آن قول حق سبحانه ان الله اشوی من المؤمنین انفسهم و اموالهم
 بان لهم الجنة فاطلبوا من محبتهم و تقوا و زواجن مسیتهم پس بپذیرد کاری نیک که از نیکوکار ایشان بجو و آید و در گذراند از کار بد که از بدکار
 ایشان صادر کرد و زاده البخاری ۲ و عن ابن عباس قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فبهه گفت ابن عباس
 بیرون آمد آن حضرت در مرض خود که رفت از عالم دران مرض حتی جلس علی المنبر فحمد الله و اثنی علیه تا اگر نشست بر منبر پس حمد گفت خدا
 را و ثنا گفت بروی ثم قال پسر گفت اما بعد فان التالیس بکثرون اما بعد از حمد و ثناء پس بدیدم در اسلام بسیار می شنود
 و روز بروز افزون می گردد و از هر طرف می آیند و مهاجرت می کنند از اوطان و بقل الانضاد و کم می شنود انصار را زیرا
 که بدل ندارند چه انصار عبارت از جماعه اند که جایی دادند آن حضرت را و نصرت نمودند او را و این چیز است که منقض می شود و سپری
 می گردد و با نقضای زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و این معنی در مهاجرتین که از مکه به مدینه همراه آن

[illegible]

والإشياء
الأنفاس

کتاب است

قال

یا ایها الذین آمنوا لا تلحدوا بعدی وکما اولیاءکم

سرخوار باشند و منافقین که از او کرده ام من از جنت که من کافرانم که ایمان نیاورده ام و لا اولاد و احب دینی و دگر کرده ام از جنت که من کرده ام
و بعد از ایمان کافر شده ام و برادره ام از دین خود و لا ارضی بالکفر بعد الاسلام و من از جنت راضی شد که کفر بعد از اسلام که می خواهم برایم از دین اسلام
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله قد صدقکم بدستی که طالب به تحقیق راست باشد و تحقیق حال همین است
که وی گفت فقال عمر دینی پس گفت عمر رضی الله عنه بگذارد ابا رسول الله اضرب عنقه هذا المنافق که زخم کردن این منافق را و گفته اند شاید که پیرانی
تقدیم و تاخر است و الا فتن عریان قول را بعد از تصدیق آنحضرت طالب را بعد از است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله
قد صدقکم بدستی که طالب به تحقیق حاضر شده است بدر را گوید که عمر گفت چه شد اگر چه در را حاضر شده پس گفت آنحضرت و ما بدی و بلیت لعل الله اطلع علی
اهل بلر فقال اعملوا ما بینکم به و چه در می یابند ترا تحقیق حال او و چه میدانی که وی سستی قتل است شاید که خدا می طلوع شده باشد بر صابرا بل در
پس گفت وی تعالی کند هر چه خواهد فقد وجبت لکم الجنة پس تحقیق واجب و لازم شد شمارا بشت و فی و وایة و در روایتی بجای فقد وجبت
لکم الجنة فقد غفرت لکم واقع شده یعنی حق تعالی نظر کرد و ایشان نظر رحمت و مغفرت یعنی ترحم و امید داشتن راجع است بعد از آنحضرت را یعنی است تحقیق ام
و احرث است که لعل برای آن فرمود تا اهل بدر بر آن اتحاد و اتحاد کنند و از عمل بازمانند و اهل ما شتیم از برای اظهار کرم و غایت است نه رخصت کردن و سر
و ادن که هر چه خواهد کند فافهم و بالله التوفیق فانزل الله تعالی پس فرود فرستاد خدا تعالی در جزو منع از این فعل که حاکم کرد و امثال آن این است
یا ایها الذین آمنوا لا تلحدوا بعدی و کما اولیاءکم آگاه باشید ای مسلمانان بکیرید و دشمنان مرا و دشمنان خود را و دشمنان آنرا
منفق علیه ۳۳ و عن راحة کسری و فغانی و افع انصاری بدری است فقال جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم
قال ما احدثون اهل بدر فیکم گفت آمد جبرئیل بسوی آنحضرت گفت در چه مرتبه می وارید و اگر کدام طایفه می شمارید شما اهل بدر را در میان خود قال من
افضل المسلمین گفت آنحضرت می شمارم اهل بدر را در میان خود افضل مسلمانان او کلمة جنوها یا کلمة گفت در جواب جبرئیل که را که مانند این کلمه است درمی
افاده زیادت شرف و منزلت قال گفت جبرئیل و کن لکم من شهد بدر من لکم کلمة گفت جبرئیل و هم چنین از افضل لکم می دانیم کسی را که حاضر
شد است بدر را از لکم و واه البخاری و عن حفصة روایت است از ام المومنین حفصة که دختر امیر المومنین عمر بن الخطاب است قال قلت لرسول
الله ع گفت حفصة که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لا یخجل الناس انشاء الله تعالی لاجل شهد بدر و الی حدیثه
بدرستی من هر آنچه امید می دارم که در دنیا یا دشت و دوزخ را اگر خواسته است خدا می بویج که که حاضر شده است بدر را و حدیثه را و تقیید مشیت حق از جنت رغبت و ادب
درگاه الهی است تعالی نه از برای شک قلب حفصة می گوید که من با رسول الله الیس فدا قال الله آیا نیست که تحقیق گفته است خدا تعالی و ان منکم
الا و ادها و است از شما هیچ یکی را که در آنید و است از شما و دوزخ را یعنی در وقت که شتران را مضطرب چون در آمدن دوزخ حاکم باشد هر تماشای و میان را یعنی آن را اهل بدر و چون
چون راست آید قال فلیسمی بجمیعه یقول گفت آنحضرت پس شنیده تو خدا تعالی را که میگوید بنحی الذین اتفوا سیرت کسری می بینم کسانی را که تقوی کرده اند پس
سرد و سلامت شود و آتش بر ایشان چاکه برابر ایم علیه السلام می رود و می نمایند مثل برق خالص یا و دوزان می گذرند و از برای ایشان نمی رسد و از برای اهل
انیت و این مرتبه را می باشد و اهل بدر و حدیثه داخل این جماعت اند و فی وایة لا یخجل الناس انشاء الله من اصحاب الشجر واحد و در روایتی
این چنین آمده است که درمی آید آتش را اگر خواسته است خدا از اصحاب شجر و می یکی الذین یا یجوا یجتمعا لکنانی که بیست گردند با آنحضرت زیر شجره این و آنه تفسیر
اصحاب الشجره است و این در حدیثه بود و واه مسلم ۳۳ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم کما یوم الحدیث الفاء و اد کجما کلمة گفت جابر بودیم با رسول خدا حدیثه یکبار
و چهار صد کس و در روایتی هزار و یا فصد و هزار و صد نفر آمده است و وجه توفیق در شرح مذکور است قال لنا النبی گفت ما پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
انکم الیوم خیر اهل الارض شما امروز در سرتین اهل زمین منفق علیه ۳۳ و چنگه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من
بصدیق التوبة ثلثة المرات کسی که بالا براید توبه را که توبه مرا است توبه ثلثه و کسر نوین و تشدید بجهان را و غده در کوه و در ارتفاع هم و دفع توبه است نام توبه
است و این که و در نه از راه حدیثه که رسد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی رضی الله عنهم ثمان موضع در شب پس ترغیب کرد آن حضرت ایشان را بعبود
آن و بر آمدن بر آن تا بکلت در آن چه باشد و ظاهر هر اهل که که بجای کین نکرد و باشند و بداندیشی نه نموده و در لایک خود بخوشید و کافیل فرمود هر که صعود
کند بر آن فانه یحط عنه ملجطین بنو اسرائیل پس بدرستی شان این است که فرود آمد می شود و کم کرده میشود و از آن کسی که صعود می کند از آن اندانچه کم کرده شده
و فرود آمده شد از بنی اسرائیل ملج است بقول وی سبحانه و فوالله لایحطننکم و توبه آنست که بنی اسرائیل بعد از آنکه بر آورده شدند از سیاهان که تاجل سال بردی
تا به و جابروند و سایر که در ایشان ابر و فرستاده شد بر ایشان من و سلوی و امر کرده شد ایشان را به در آمدن توبه از شام که نام آن ابر یا توبه سیده و دعا و طلب طه و توب
و استغفار تا آمرزیده شود و گناهان ایشان لیکن ایشان تبدیل کردند طلب توبه و استغفار را و طلب مشیت خود از اعراض بدین پس نازل کرده شد

برایشان خدای سبحان و تعالی فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب خود هر که برآید بر شرف عمارت آمده شود و گاه
 وی وحل کرده شود از وی مانند آنچه و عده کرده شده بود بجز آن از بنی اسرائیل پس جابر رضی الله عنه میگوید که کان اول من صعد هاجبنا خبیل بنی
 الحیر و ج پس بود نخستین کسی که صعود کرد آن فیه را سپان تا بنی اسپان بنی الحیر که قبیل است از انصار و جابر بن عبد الله است سابقا گفته شد که انصار
 دو قبیل بودند اوس و خزرج که دو برادر بودند ششم تنام الناحی ستر تمام اندمیر دم یعنی هر آید میانی تمام فتح هر دو و شد یحیی فمال رسول الله یسکت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کلمه مخفوله هر که است از شما آمده شده است و است و است الاضایب الجبل الاچر که فرمود و شتر سرخ
 فانیاه فقلنا فقال هی یغفلت رسول الله سر دم آن شخص خداوند شتر سرخ را پس قتم یا امرش خواهد بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم قال لان اجد ضالنی احب الی من ان یسکت مخفول صاحب که گفت آن صاحب شتر سرخ برآید اگر بزم من کم شد خود را که
 همان شتر سرخ باشد یا چیزی دیگر که محبوب تر است نزد من ازین که امرش خواهد بود یا رثا که حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر آن مرد کا فرود است
 که اتفاق خود را در میان مسلمانان پنهان کرده بود و راه میسلم و ذکر حدیث انس که در کرده شد حدیث انس که در وی این است که قال لای بن
 کعب ان الله ان لای عیلتک گفت انحضرت مرابی بن کعب را که خدا تعالی امر کرده است که اگر بخوانم تر و سوره لم یکن الله بن کعب فی باب بعد فضائل القرآن
 در بابی که بعد از کتاب فضائل القرآن مذکور است و صاحب مصباح این حدیث را در این فصل ذکر کرده است فموت ذکران را انکاسا و دیدن ذکر قرآن ۲۵
الفصل الثانی عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اقلند و بالذین من بعدی من اصحابی ابی بکر و عجمی و عجمی بکر
 بان دو کسی که بعد از من طایفه خواهند بود از اصحاب من که ام اندان دو کس ابوبکر و عمر و اهند و ابهدی عجمان و سیرت پذیر شود و راه راست روید سیرت و راه و در
 عمار بن یاسر اقلند و او اهند و او هر دو نفهم دال و در این اشارت است تهنات خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و غمیشکو ابجد بن ام عبد و جکت دزدید یا
 و اندر زاین ام عبد که عداقه بن مسعود است ام عبد کینت و در اوست چاک که کشت و فی و رایت جند بقت و در روایت خدا داده است که ما جند فک
 ابن مسعود صدقه خیزی که حدیث میکند خبر می دهد این مسعود از امور دین و احکام آن پس تصدیق کنید او را و راست گوید او را بدل این عبارت در بدل
 این عبارت است که و غمیشکو ابجد بن ام عبد و کفته اند که آنچه وصیت کرده و تحدید نموده این مسعود است خلاف ابوبکر است زیرا که مردی است که وی رضی الله
 عنه گفت تا خبر کنم کسی را که تقدم کرد و او را پیغمبر خدا و مثل این مردی است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نزد و اه النزمی ۲ و عن علی رضی الله عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو انکم لم تفرقتم و وقعتم و کسریم شد و من یخیر شوقه لایب علیهم ابن ام عبد گفت انحضرت اگر می بودم
 امیر و حاکم سازم کسی را بی ککاش برآید امیری کرد اندم برایشان عبد الله بن مسعود را یعنی در امیر ساختن و هیچ حاجت بشورت و کفریت و کفته اند که مقصود امیر ساختن
 اوست رضی الله عنه در شکر معین یا در حالت حیات در امری از امور و الا خلاقی که بعد از انحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص بقریش است و ان مسعود
 قریشی نیست و و اه الذمذی و ابن ماجه ۲ و عن جیحمة بن جهم و سکون تخانیة وقع مثله من ابی یسیر ففتح من ماله و سکون موهده انکلتا
 تا بین و ثقات ایشان است قال انکلت للذین و سالت الله ان یسیر لی جلسا صا لجا گفت آدم مدینه را و سوال کردم خدا را که میسر کرد و اندم نشینی
 صا یسیر لی اباه هر چه پس میسر کرد اندم خدای تعالی برای من ابو هریر را تجلیست الیه پس نشستم من بوی وی فقلت انی سالت الله ان یسیر لی
 جلسا صا لجا پس کفر من که در خواستم از خدا که میسر کرد و اندم انهمین یکت فلیس لی پس میسر کرد و اندم ففقت لی پس موافق کرد و شدی تو برای من ففقت
 به تحف فلفظ مجهول از وقتی به منی ساز و ارا فادن و در بعضی نسخ فیسی لیت فقال من این است پس گفت ابو هریر از کتبی تو ففقت من اهل
 الکوفه گفت از اهل کوفه نام جنت النیس الحیرا آمد و ام در جانی که یوم نمی را که کجا است و اطلبه و طلب می کنی را برای فسر و فقال النیس فیکم سعد بن مالک
 پس گفت ابو هریر ای ایت و در میان شما سعد بن مالک را و سعد بن ابی وقاص است و مالک نام پدر او است که ابی وقاص است صاحب الدجوة قبول کرده شده
 است دعای او و ابن مسعود صاحب طهور و رسول الله و یکر عبد الله بن مسعود خداوند آب وضو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یسلم
 که آب وضو حواله وی بود و وی مهمی داشت و حاضر می آورد و ظهور بر فتح طایع یعنی پاک کننده که آب است و ظهور بر بضم طاء
 و نعلیه و صاحب نعلین آن حضرت که نگاه میداشت و چون یقه صاحب صمد رسول الله و دیگر حدیث صاحب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 که علم منافقان نزد وی بود و عمار و ابی اجاره الله من الشیطان و دیگر عمار بن یاسر که در امان داشته است او را خدا از شیطان علی لسان
 نبیه بر زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یسلم یعنی بر زبان آن حضرت رفته است که خدای تعالی عمار را از شیطان و اتباع وی نگاه داشته
 است و سلمان صاحب الکتابین و دیگر سلمان فارسی صاحب هر دو کتاب فی الجبل و القرآن زیرا که وی را انجیل خوانده و
 بدان ایمان آورده بعد از ان بنجدت محمد رسول الله رسیده و قرآن را خوانده و بعضی گویند که عیسی را در یافته و مشهور است

الفصل الثانی

عجمی

بیت ... است ...
 علیه السلام ...
 عشره ...
 که وی ...
 باشد ...
 اصحاب ...
 و خلافت ...
 کند ...
 کرده ...
 یا که ...
 بزرگ ...
 و آنچه ...
 خود ...
 که درین ...
 صلی الله علیه ...
 الا انا ...
 بن مسلم ...
 را که می ...
 انحضرت ...
 فقه ...
 و محمد ...
 و مقرر ...
 نوشته ...
 بن العوام ...
 فقال ...
 در این ...
 زحکی ...
 بن الزبیر ...
 و چونکه ...
 النعمانی ...
 روایت ...
 او را ...
 محمد ...
 پیغمبر ...
 که روایت ...

معاویه الکتاب والحياب وفيه البشارة وذا ابيا مؤثران معاويه را کتابت و حساب و کند و او را از هذاب و این حدیث را طرق متعدده است و در
 بعضی طریق این کلمه زیاده ذکر و ممکن له فی البلاد و کنت و قدرت ده و او را در شهر با یکن پی بر جای کردن و دیگر این حدیث با معاویه اذ املکک فاصبح
 ای معاویه چون مالک و پادشاه شوی ساسانی کن مردم و سخت گیر و در روایتی آمده است فاحسن پس احسان کن و فوق همه این حدیث است که نزدیکی
 از جده الرحمن بن ابی عمیر روایت کرده و گفته اند که می آید از این حدیث نزد محمد بن بصیرت رسیده است و الله اعلم پوشیده ماند که بدایت بنویس راه
 نمودن فرع علم است و تمامه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عالم بودند با حکام دین و او امر و نوای آن به تفاوت در این و برین است و حدیث
 اصحابی کالجیم باهمه اشد بجم اهد بهم و از اینجا لازم می آید که در هر جا بودی و جندی باشند اما این در خبری خواهد بود که حکا کرد و باشند و حق است
 ایشان نیامد و در فتنه و ابتلا افتاده از راه بدایت گشته باشد و در غیر آن قصه صاحب علم و بدایت اندک لا یتحی و این سخن حق است متعنه طرفین و الله
 اعلم و این حقیقه بن خاص صحابی است و الی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادرش عقیقه بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را و در سنه ثمان و خمیس
 فوت کرد و روایت کرده از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرد از وی جابر و ابن عباس و از تابعین خلقی کثیر که در فی جامع الاصول و ذی بی گفته در
 کشف خود صحابی کبریا میر شریف ضحی مرقی فرماید شاعر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التماس و آمن جمود بن العاص اسلام آورد
 مردم و ایمان آورد و عمر بن العاص مراد با ساس مردمی اندازید که اسلام آوردند و فریاد کردند که بجز و قهر بعد از آن هیچ شایان هر که خواست خدا تعالی
 از ایشان و عمر بن العاص ایان آورد بطوع و رغبت و هجرت آورد از حبشه به مدینه و انداخت خدای تعالی ایان را در دلی وی بعد از آنکه اقرار آورد که
 به بتوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس اقبال کرد بجانب آنحضرت بی آنکه کسی او را بجانب خوانده پس د دیده آمد به مدینه و ایمان آورد و
 پیش از اسلام مبالغه داشت در عداوت آنحضرت تخمیس وی با ایمان و نسبت مردم دیگر با سلام ازین جهت است و چون خواست که ایمان آورد و بیعت
 کند دست کشید گفت آنحضرت چرا دست کشیدی ای عمر و گفت شرطی کنم یا رسول الله فرمود چه شرط می کنی گفت ایان آرم بشرط آنکه آرزیده شود همه
 کنایان من که پیش از این کرده ام فرمود نمیدانی یا عمر که اسلام می اندازد و می پوشد هر کما بی را که پیش از وی کرده شد و هجرت می اندازد و می پوشد
 هر کما بی را که پیش از آن کرده شد و در حدیث دیگر آمده که عمر بن العاص و برادر وی هشام بن العاص هر دو مؤمن اند و نیز آمده است که عمر بن العاص از
 صحابحان قریش است و نیز روایت می کنند که گفت آنحضرت بوی اذنت لی یسبیل و گفت آنحضرت که عمر بن العاص صدقه را بهتر از دیگران می آرد و
 اعلم و بود عمر بن العاص خداوند عقل و زهد و بود و عمر بن العاص هر که را پدید می دید می گفت سبحان الله خالق این و عمر بن العاص یکی است و روایت
 کرده شده است که وی در وقت گذشتن ازین عالم ترس و فتنی را بی ولی آرامی بسیار می کرد پس گفت پسروی عبدالله ای پدر این همه فرع چیست
 صحبت داشته تو با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خرا کرده با وی گفت ای پسر من بر من سه حالت گذشته است بودم من در اقل امر که دشمن
 میباشتم رسول خدا را دشمنی سخت بعد از آن مسلمان شدم و صحبت داشتم با وی پسر بودم در امارت و ولایت و مظلوم شدم بدان و رسید
 مرا از ره کذ و دنیا آنچه رسیدنی دادم که بکدام یکی ازین حال معاطه خواهند کرد و چه پیش آمدنی است ذواته الذمذی و قال هذا جلد یث غریب و
 لهس اسناد به بالقوی و این جلد باو قال لقینی رسول الله گفت جابر طافات کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال با جابر مالی
 اذ انک منکرا پس گفت آنحضرت ای جابر چه شده است مرا که می بینم ترا شکسته و دیگر یعنی چیست سبب نکستی و دیگری تو فلک اسنشهادی و نیکو عباد
 و دینا کفتم شهید کرده شدید من و آن در غرزه احد بود و گذشت پدر من عیال و دوام چرا و کثیر باشم قال فلا ابشرک بما لفی الله به ابانک گفت
 آنحضرت آیا خبر خوش ندیده ام ترا با پیش آمد خدا و جل و معاطه کرد آن پدر ترا یعنی از خجسته غم و اندوه دنیا و دیگر باش که این سان خواهد شد و لیکن شاد باش
 با نجه در وی قرب و کرامت موی است و در این اشارت است با که فضل و کرامت پدر آن سرایت می کند در پسران که بر راه راست باشند و با که پسران
 نبشادی دینی پدران شاد باید بود و فلک بلی کفتم بی خبر ده بان رسول الله قال ما کلم الله اجد قط الامن و واه حجاب گفت آن حضرت کلام نکرده است
 خدای تعالی هیچ یکی را هرگز از پس پرده و احمی ابانک فکلمه کفاجا و زنده کرد و ایند خدای تعالی پدر ترا پس سخن کرد با وی روی بروی پرده و شهید خود
 زنده اند و لیکن حق سبحانه زیادت قوت و روحانیت بروی افاضه کرد که بدان مشاهد حق کردی حجاب و شراط حجاب درین عالم است حاسن ان عالم
 برین توان کرد قال با عکبی یمن علی اعطت گفت خدای تعالی پدر ترا ای بنده من آرزو کن و بخواد با تو و فضل و کرامت من بر چه می خواهی بهم ترا قال یارب
 تجیبنی فاقض فیه ثابته گفت پدر تو ای پروردگار من آرزوی دارم و می خواهم که زنده گردانی مرا و بفرستی بدینا پس کشته شوم در راه تو کورت دوم قال یارب
 گفت پروردگار ببار و ک و الله قد سبق فی انهم لا یومنون بدستی شان نیست که بتجسس گذشته است حکم من که آدیان بعد از مردن و آمدن بان عالم باز
 نمی کردند بدینا فلیت پس فرود آمد این است و لا تجسسبن الت بن قتلوا فیت سبیل الله

اموات ساکنان مبرقون کانی را که کشته شدند در راه خدا مرده الایة تا آخر آیت و رواه الترمذی ۱۸ و عنه قال ایستغفر فی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم خمسین مؤثرا و هم از جابر است که آمرزش خواست برای من آن حضرت میت پنج بار معلوم شد که استغفر باین
بار در یک وقت و یک مجلس بود و اوقات متعدده و این ظاهر تر است و الله اعلم و رواه الترمذی ۱۹ و عن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم که من اشعث اجبر کفتم آن حضرت بسیار زوایده موی بخار آورده ذی طهر بن خداوند و جامه کهنه طر کبر طاجمانه
یا کلیم کنه لا یوبه له پاک داشته نمی شود و التفات نموده نمی شود مرا و او دانسته می شود او را که گیسو از جفت تهاست و بی اعتباری وی نزد مردم لو
افتم علی الله لا یبره اگر سو کند خور و بر خدا یعنی سو کند خور که خدا این چنین خواهد کرد و هر آینه راست گوی کرد و اند او را خدا و سو کند او می کند از بابا سو کند
خور و بر فضل خود که چنین کنم با عتقا و بر خدا میبایم کرد و وی تعالی اسباب فعل و توفیق میدهد او را که بکند و می فعل را بهینهم البیوعین مالک آن جبر
ایشانست بر این مالک برادر انس بن مالک رضی الله عنهما از یک مادر و یک پدر از فضل و صحابه و دلیران و پهلوانان ایشانست حاضر شد احد
و مشا بدر که بعد از وی اندوخت از مشرکان چندین را سواي آنکه شریک شد با و یحیران و ظاهر شد از وی مبارزت شدید و در زبانه و شمشیر
در سال میت و رواه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوة ۲۰ و عن ابی سعید قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا ان عبی النبی
آوی الیها اهل بیی اگاه باشید بدستی که دوست درونی و محل سرواغت من که بازگشت می کنم بسوی آن اهل بیت من اند و معنی میت در فضل اول از
حدیث انس معلوم شد و آنجا این لفظ در مدح انصار واقع شد و این منافات ندارد و بود آن در شان غیر ایشان خصوص اهل بیت که افضل اند برین
صفت و تواند که صفت النبی آوی الیها برای تخصیص و تقید باشد یعنی آنها که بهیچ می گنم بسوی آنها بیشتر و غالب تر و تخصیص این صفت با اهل بیت زیادت
شرف و فضیلت ایشان باشد و آن کوشی الانصار بدستی که شش من انصارند معنی که شش نیز در فضل اول معلوم شد در حدیث انس فلعنوا فممن
مسیبهم پس عفو کنند از بدکار ایشان و اقبلوا علی محبتهم و بنیز یدانه نیکو کار ایشان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن ۲۱ و عن ابن
عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یبغض الانصار احد یؤمن بالله و الیوم الاخری دشمن ندارد انصار را بهیچ کی که ایمان دارد و بخند
و رواه آخرت رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲ و عن انس عن ابی طلحة روایت است از انس که روایت میکند از ابی طلحة که زوج ام است
ام سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اقرا قومک التیسلام گفت انس که گفت مرا آن حضرت سخنانی قوم خود را سلام را اقرار
نفع بهره و سکون قاف و کسر را و کسر بهره و فتح را نیز می باشد و برین تقدیر یعنی آید و بر تقدیر فتح بهره ای علی و معنی خوانیدن سلام است که چون یکی بدگری سلام
میرساند آن دیگر در جواب آن سلام میخواند تحقیق این معنی مکرر کرده شد است غرض که آنحضرت باطله گفت که قوم خود را از من سلام رسان فانیهم علی
اعفای صبر زیرا که بدستی ایشان آنچه من میدانم یا رسانند صابرند و عفو بهره و کسر صبر و فتح فاء مشدود جمع عفو عفت و عاف یا سلامی و باز
ایستادن از حرام و صبر صبرین باخت با جمیع صور بستم صادر شد بداء موقوفه نیز تسبیح کرده اند جمیع صابر یعنی صابرند بر فقر و فاقه یا بر جاد و قالی یا در غضب و وجه
اول او فتی است به معنی عفت و رواه الترمذی ۲۳ و عن جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد جابر رضی الله عنه
که غلامی مرعوب بن ابی بنجر آمد نزد آنحضرت بشکوه ای طایفه ای که در حالی که شکایت می کنند از غلام عاظم را نزد آنحضرت فقال بس گفت آن غلام
یا رسول الله لهدخلن جابل النادر لثی می هداید عاظم تشد و زخ را یعنی ظلم میکند و کار می کند که بدان متقی و فروخ می کرد و ظاهر آنست که آن غلام عاظم
قصه کتاب عاظم را که اهل که فرستاده و آمده و گفته باشد و الله اعلم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کذب لا یهدی لاهلها و مع کفی در نمی آید
عاظم آتش را فانه شد بد و اهل بدبختی زیرا که بدستی وی حاضر شد است بد را و مدینه را و الله اعلم ۲۴ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی
علیه وآله وسلم تلا هذه الآية روایت می کند ابوهریره که آنحضرت خواند این آیت را و ان تلوای استبدل قومنا غیر که نمی آید کوفه الامثال که و اگر روی کرد
شما را ایمان و اسلام می آید و خدای تعالی در بدل شما کرد و حق را جزا پست نمی باشد آن کرده فانه شاهد روی کرد و این معنی و اعراض کردن از حق فالتی صواب
یا رسول الله تلوای الذین ذکر الله ان قولینا استبدلوا بنا کیتند آن قومی که ذکر کرده است خدا که اگر روی کرد و ایمان در بدل ما و بجای ما گرفته
می شوند آن قوم ثلثه الامثال استبدلوا بائین قوم ما فاضی علی فخذ سلطان پس زد دست آنحضرت بر این سلطان فارسی نیم
قال هذا قوم بدست گرفت آن قوم این فارسیان و عجمیان و لوکان الدین عند الله بالنشأ و له رجال من العرب و اکرمی بود و این نزد ترابی
درسان برائت می گیرند از امر و ان از عجم چنانکه سابقا معلوم شد که اکثر اربعین از عجم اند و ایشان بلند شد پایه علم و دین و بضا و یان قوم را با نصار و اهل من تفسیر کرده
رواه الترمذی ۲۵ و عنه قال ذکرک الامام جعفر بن محمد رسول الله و هم از ابی هریره است گفت ذکر کرده شد اهل عجم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و عجم غریبانه
عجمی یکی و عجم عرب بنیم نیز آمده و عجم آنکه سخن پیدا و عجم نتواند گفتن و اگر چه از عرب باشد اما عجم را عجم را بر عجم اطلاق کنند که سخن ایشان

نزد عرب فصیح و پیدایند و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تأبهموا و بعضهم او ثقی منی بکذا و بعضکم پس گفت آن حضرت هر آینه من
 بایشان یا به بعض ایشان یعنی بجهان اعما و کلمه و استوار دارند و ترم در خط و دین و امانت از خود از آنکه بشایا به بعض ثانی یعنی عربان طبعی گفت که خطاب
 بقومی مخصوص است که خوانده شدند با اتفاق مال فی سبیل الله پس قاعد و تکاسل نمودند در آن و بر بر تقدیر درین مدح اهل عجم و رعایت و رعایت است
 بایشان و قول وی او بعضکم و او بعضکم شک راوی است یا تنویع است و واه النزمی ۱۱ الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء و رقاء گفت علی که گفت آن حضرت بدستی مر بر پیغمبر را هفت کس میبوندند از بر گزیده ها
 از اصحاب و نگاه دارند و نگاهبان احوال ظاهر و باطن وی که با وی می بودند نجباء یعنی نون و فتح حیم جمع نجیب مرد کریم حسب و رقا و بضم را و فتح قاف
 جمع رقب حافظ و عارس و اعطيت انا اربعة عیش و واده شد مام من چهار ده مرد که بخار قبای منند فلنا من هم ختم ما کستند آن چارده مرد
 قال نا و ابنا و جعفر و حمزة گفت علی آن چارده من و هر و و پسر من یعنی حسن و حسین و جعفر بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و ابوبکر و عمر و
 بن عبس و بلذل و سلمان و عمار و عبد الله بن مسعود و ابوذر و المغداد رضی الله عنهم ازین حدیث معلوم می شود که درین چارده بحسب نجابت
 و رقابت خصوصیتی است که در دیگران نیست و در دیگران نیز فضائل و کمالات است که مخصوص با نباست و گفته اند که در هر یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم رضی الله عنهم اجمعین حتی و خصوصیتی و صفتی بود که مخصوص بود بوی و واه النزمی ۲ و عن خالد بن الولید قال کان بینی و بین عمار بن
 یاسر کلام فاخلطت له فی القول گفت خالد بن یاسر که در میان من و میان عمار بنی پس درستی کردم من عمار را در سخن گفتن خالد بن الولید از کار برقریش بود و عمار بن یاسر
 از مولی و قرا خالد او را چشم کم دید و درستی کرد می گوید خالد فاطلق عمار و شکوفی الی رسول الله پس روان شد عمار را راده آنکه کلمه از من بودی غیر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم راوی می گوید نجباء خالد و هو یسکوه الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس خالد خالد و حال آنکه عمار شگایت می کند از خالد
 نزد آن حضرت قال گفت راوی فجعل یخلط له و لا یزید الا خلطه سرگشت خالد که درستی می کند عمار را و زیاده نمی کند و درستی را و النبی صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم سنا کتلا ین حکم و حال آنکه آن حضرت خاموش است که هیچ سخن نمی گوید فبکی چنان پس گزید که عمار از شگفتی و خامرادی خود و خلط
 خالد و سکت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال و گفت عمار یا رسول الله الان انا یا نبی منی لک خالد می کند و چه می کید فرج النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم را سه پس برداشت آن حضرت سر مبارک خود را و قال من عادی عمار اچاده الله کسی که دشمنی در زد با عمار دشمنی در زد با او خدا
 و من ابغض عمار ابغضه الله و کسی که دشمن دارد عمار را دشمن دارد او را خدا ابغض و عداوت بیک معنی است پس این تاکید است یا مرادی و دشمنی الفصل
 است و بدیگری کردن چیزی که دشمنی آرد قال خالد فخرجت فما کان شیء اوجب لی من دضایعها و پس بر آن آدم من پس بنودی چیزی محبوب تر ازین
 از راضی شدن عمار یعنی کاری کنم که عمار از من راضی گردد و میان من و او محبت پیدا آید فلیفقه بما راضی پس بش آدم من عمار را بچیزی که راضی گردد عمار از تو راضی
 و انکسار و اهتد او عتد ارفوخی پس راضی گشت ۳ و عن ابی عبید بن جریج عن ابی عبد الله علیه السلام و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول
 خالد یسب من سبوف الله ابو عبید بن جریج گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت خالد شمشیری است از شمشیرای خدا در قهر و غلبه بر اعدای دین و قتل اعدای
 و جریان و می بخت و نعم فی العیش و فی النکاح ان قبله و تبارخداست خالد و بود وی رضی الله عنه از بنی مخزوم بدر می از قریش و اوها اجمعه و است کرد
 این دو جهت ۴ و عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تبارک و تعالی امر فی محب اربعة و اخبرنی
 الله بحمد گفت آنحضرت بدستی خدای تعالی امر کردم ابدوستی چار کس و خبر داد خدا مرا که وی تعالی دوست میدارد آن چار کس را قیل گفته شد
 یعنی گفته صحابه یا رسول الله یسبهم انما هم برایش از برای ما و نام بنام نفر که آنها چه کنند قال علی منهم گفت علی یکی از آنهاست یقول ذلک ثلثا
 و علی که می گوید آن حضرت این سخن را سه بار از برای تاکید و قول آنحضرت علی منهم جدا و شمر دین با سه دیگر یکی نیز مفید اعتقاد و اهتمام است و فرد کال این جماعت
 و ابوذر و المغداد و سلمان علی را خود چه تریف توان کرد رضی الله عنهم و وجه و ابوذر اصدق و از بد صحابه بود و مقداد نیز قدیم الاسلام و سادس در
 اسلام بود حاضر شد بدو واحد و همه مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از نجای خیار و فضیلتی که از اصحاب بود و امیر المؤمنین علی از وی روایت
 دارد و نماز گذارد بروی عثمان رضی الله عنهم اجمعین و سلمان معدود از اهل بیت است سیصد سال در طلب نبی آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم گشت تا وی مقصود
 دید و قوت خود را از بویابی می کرد و و خالیف خود را بنقر می داد و باز برای تاکید و تقریر فرمود و امر فی محبهم امر کرد خدا مرا به محبت ایشان و اخبرنی انه
 بمحبهم و خبر داد که وی محبت خالص میدارد ایشان و واه النزمی و قال هذا حدیث غریب و عن جابر قال کان عمر یقول لیو بک سبدا نا
 و اخبرنی سبدا نا گفت جابر بود امیر المؤمنین عمر که می گفت ابو بکر هرات از او کرد و عمر را یعنی بلا یعنی بال گفته که عمر را بر طریق تواضع گفت و لا عمر هرات
 از جابر رضی الله عنهما و بعضی گفته اند سیادت مستلزم اخلاص نیست کذا قالوا و کفر من و بعدا و فین منسب متکلم مع الخیر واجب

نیست که شامل کل باشد و باعتبار اکثریت است و ضمیر کفایت از صحت است پس در اول شامل کل است و در ثانی اکثر و اضافه درین فقره از برای تخصیص است
یعنی سید است در میان ما و ذاه البخاری ۱ و عین قلیس بن ابی حازم بجا آمده و کسر زای تابعی کبیر است در زمان بان حضرت اسلام آورد و با و در
شرف صحبت شتافت تا رسیدن وی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرموده بود و در نهران با علی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه بود
ان بلا لا قال لا بی بجو روایت میکند که بلال گفت مرا بی بگرد و وقتی که او بکر بعد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت مر بلال را و در حوا
که وصیت وی باشد و برای وی اذان می گفته باشد چنانکه برای رسول خدا می گفت صلی الله علیه و آله و سلم و بلال را او بکر خیده و از دست کاfrican را بپایید
آزاد کرده بود ان کنث انما اشقی یقنی لنفسی کفی فاصید کنی اگر هستی تو که بخردی مرا برای نفس خود پس نگاهدار مرا یعنی نزد خود و خدمت فرما و ان کنث انما اشقی
الله فدعنی و جعل الله و اگر هستی تو که بخردی مرا اگر برای خدا و طلب رضا و ثواب وی پس بگذار مرا با عمل خدا یعنی بگذار مرا تا برای خدا کاری می کرده باشم
و باطنی کاری نداشته باشم و در بعضی روایات آمده که گفت بلال مرا طاعت دیدن جای خبری وی نیست و بی وی اینجا نمی توانم بود چه شکل تر ازین بر عاشق
زاره که بی دلدار بنید جای دلدار پس همراه لشکری که بشام میرفت برفت و در دمشق در سال بیستم یا هجدهم و یکصد و شصت و ذاه البخاری و در بعضی روایات
آمده است که بلال بعد از رفتن وی بشام بعد از نشش ماه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید که میفرماید این چه جاست ای بلال که تو بر ما میکنی
و زیارت مانی آنی پس بلال همان ساعت متوجه مدینه شد چون به مدینه آمد اول چیزی که پرسید این بود که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و حسن و حسین چه حال دارند گفتند که فاطمه رحلت کرد و از عالم حسن حسین باقی نماند پس کبریت و نزد حسن حسین آمد پس مردم خواستند که بلال برای ایشان
اذان گوید تا از زمان سعادت نشان آن حضرت یاد دهد هیچ کس را مجال نشد که او را مردان تواند کرد و گفتند که اگر امام حسین خبر میداد شاید که بگوید پس امام حسین
رضی الله عنه امر کرد و بلال بموضع که در زمان آنحضرت می ایستاد برآمد و شروع در اذان گفتن کرد و چون گفت الله اکبر الله اکبر بیعتی در دل مردم افتاد و بگریه درآ
مند چون گفت اشهد ان لا اله الا الله کریه زور آورد و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله کویا تمامه و در و یواثر لرزیدند و همه در گریه و زاری
بی اختیار شدند و از جای رفتند بلال را طاعت اذان گفتن ماند و نشنوندگان را هوش شنیدن و اذان تمام نشد و در روایتی آمده است که آنحضرت
فرمود هر که بعد از نشش ماه زیارت من نیاید کویا پس چاکر کرده باشد سبحان الله و او بیلاذ الان سی سال گذشت و عمر آنحضرت سید و این سعادت دست
نذا خدا داد که دیگر شود یا نشود و وصلت جوهر رفته میسر نمی شود و یکبار شد میسر و دیگر نمی شود اللهم اذ فناء و عین ابی هريرة قال جاء رجل
الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو هریره آمد مردی بسوی آن حضرت فقال انی مجعود سیس گفت آن مرد بد رستی من رنج و مشقت کشیده
شده ام یعنی چیزی به زید فارصل ایضاً نشانه پس فرستاد آنحضرت کسی را نزد زید و کسی را نزد زید و اگر خبری حاضر است بوی مدینه ففالت پس گفت ایضاً
ن و الذی یجنت بالی ما چند ی الاماء مکنه آن کسی که فرستاد و ترا برستی نیست نزد من مگر ای یان الی اخوی ففالت مثل ذلک بستر فرستاد و فرست
کسی را نزد زید و دیگر پس گفت آن زن مانند آنچه گفته بود زن تحسین و فرستاد و نزد زید زن خود را ففالت مثل ذلک و گفته همه زنمان مانند آن فقال و سل
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من بضمه وجهه الله کسی که همانی کن این مرد رحمت کند خدای تعالی او را بقیم او کسر رضا و بجز و سکون
تجانیته به تشدید هر دو روایت است اضافه و تصنیف نبرد و بعضی معانی کردن و همان فردا آوردن است و در اصل معنی ضیافت میل کردن است و قولی
بر جرم بر خرم هر دو مضبوط است فقام رجل من الانصار یطعمه فی له ابو طلحه پس با تیا مردی از انصار که گفته می شود او را ابو طلحه انصاری شهر
زوج ام سلمه فقال انما پس گفت من همان کیم این مرد را رسول الله فاطن به الی رجل من برادری او بود آن مرد را بسوی خانه خود راجع بجای حله رخت و جای
باش مرد فقال لامرأته هل عندک یبشی پس گفت ابو طلحه مر زن خود را یا هست نزد تو چیزی از طعام فالت لا الا قوت صبیاننا گفت زن وی
نیست چیزی نزد ما از طعام مگر خوش خردان ما قوت بضم و سکون چیزی که بایستد و بر پا شود بوی بدن آدمی از طعام قال ففعلهم ششی و فو میهم
گفت ابو طلحه بی زن خود پس مشغول کردن خوردن را به چیزی و بخوابان ایشان را تا قلیل مشغول کردن کسی را به چیزی و تنویم خوانند و این محمول است بر آن که
صبا نحتاج ففعلهم و طلب می کرد طعام را بر عادت میان بی جوع و الا واجب بود تقدم صبیان بر همان و چگونه ترک می کردند ایشان واجب را و
حال آنکه حق تعالی تشکر و ایش را فاذا دخل ففعلنا فادیه انا فاکل پس چون درآید همان را بخوردن پس بنا او را بطاهر که ما می خوریم فاذا اهلوی
به علی اکل پس چون بنیکند و در آن دست خود را به ففعلنا فی السراج پس بایست تو بسوی چراغ کی فصلیجه تا اصلاح کنی و میفرموزی چراغ را اصلاح میکنی
خلاصه آنجا و فاطمه پس بکس چیز را با همان برنا خوردن و مطلع نشود اطفا فرو میرساند آنش ففعلت پس کرد
آن زن این کار را که گفت بوی مرد ففعلت و ایشانشان یعنی این زن و مرد و همان بر طعام و اکل الضیف و خوردن
و فاطما و عین و شیب که در وید ابو طلحه و زن او که سنده فلما اصبح علی بن ابی طالب رسول الله پس گفت چون صبح کرد ابو طلحه آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه

ک

والله وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لقد عجب الله به آية به تحقيق عجب كرد خدا او بخت الله يا كفت راوي خود
 كرهه راضي راضي شد من فلان وفلان من فلان مرد و فلان زن نام ابو طلحه و زن او بر و فني و وابله منله و در روايتي ديكر از ابو هريره مانند اين حديث آمده و
 در لفظ و معنى ولم يستم ابا طلحه و نام بنو ابو هريره درين روايت ابو طلحه را و نه كفت يقال له ابو طلحه و في آخرها و در آخرين روايت اين آمد كه فلول
 پس فرو و فرستاد خدا تعالى اين آيت را و يوفزون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة و برى كزنده بر نفسهاي خود بغير خود را و اگر چه باشد با شتابان
 في الصراح خصاصت بالقع و ريشي و اين آيت در شان انصار است و سبب نزول آن اين قصه است منقذ عليه و و منعه قال نزلنا مع رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم مني لادهم اذ ابي هريره است كه كفت فرو آمديم ما همراه آنحضرت منزلي را بجهيل الناس بمقرون پس كشد مردم كه مي كند زار آنجا
 و رسول الله پس ميگردانيد خديجه صلى الله عليه وآله و محمد و مي پرسد من هذا يا ابا هريره كيت اين كه ميگردانيد ابو هريره فاقول فلان
 پس مي گويم و جواب ميدهم من اين فلان كس است كه مي كند و فيقول پس مي كويد آنحضرت فهم عبد الله هذا اينگونه خداست اين و يقول من هذا
 فاقول فلان و مي كويد آنحضرت مديري را كه مي كند و كيت اين پس مي گويم من اين فلاني است فيقول بش عبد الله هذا پس مي كويد آنحضرت بدنده خداست
 اين شايد كه مي كفت اين را براي كسي كه ميدانست كه وي از منافقان است زيرا كه گفتن آنحضرت من من را اين قول دو راست و مشهود و نيست اگر چه برادر و شوش
 بد باشد و خود در آن زمان مومن باين كيفيت بنود و اگر باشد اقل قليل باشد و الله اعلم حقي ما انكه كذشت خالد بن الوليد فقال هذا پس كفت آنحضرت
 كيت اين فقلت خالد بن الوليد پس كفتم من اين خالد بن وليد است فقال نعم عبد الله پس كفت آنحضرت نيكو بنده خداست خالد بن الوليد سيف
 من سهرق الله شمشيري از شمشيرهاي خداست و واه النزمذي و عن زيد بن ارقم صحابي مشهور احوال او مكر و زكرو و شده است قال كفت
 فالت الانصار يا بني الله لكل بني انباغ اي پيغمبر خدا مر به پيغمبر راسيد و مانند و مانند و اتبعناك و بد رستي ما به تحقيق پيروي كرديم تر افادع الله ان بمجمل
 انباغنا منا پس دعا كن خدا را كه گردانيد و روان ما را از ما يعني بگردان تا بمان ما را از خلفاي و موالي ما كه ايشان را نيز انصار كو بنده و صيت كه مردم را در حق
 ما با حسان كرده ايشان را نيز شامل باشد چنانكه گفته اوصبهكم بالانصار و فرمود فاقبلوا من محسنهم و تقابلوا من متهمهم و جز اين مناقب و فضائل
 و عنايات و كرامات كذا في شرح الشيخ باكر و ان از ما يعني محقق با تار ما و متصل ما و بطريق و سيرت ما و تابعين با حسان و اين معنى ظاهر تر مي نمايد فلان عايله
 پس دعا كرد آنحضرت باين دعا كه التماس كردند از حضرت وى صلى الله عليه وآله وسلم و واه البخاري ۱۰ و عن قتادة تابعي مشهور اكثر روايت از
 مي كند قال ما فعلتم حبا من اجناء العرب اكثر شهيدا اجز يوم القيامة من الانصار كفت نبي دايم ما محله را از محله اي عرب كه بيشتر اند شهيدان
 ايشان خير تر و زقيات از انصار كه شهيدان ايشان بيشترند و عزيز ترند قال كفت قتادة و قال ايس قتل منضم يوم احد بينه و بين قتل انس
 كشته شد از انصار روز احد و قتاد كس و ابن مده كه از علماي حديث و سيرت از حديث ابي آورده كه كشته شدند از انصار روز احد شصت و چهار و از مهاجران
 شش كس و يوم بدر معونه سبعون و كشته شدند روز بدر معونه هتاد كس كه آن را قرا مي كويند و قصه آن در كتب سيرت مذکور است و يوم البسامة على
 جهم ابي بكر سبعون و كشته شدند روز جحك عامه در زمان خلافت ابي بكر كه با قوم سيله كذاب گرد و هتاد و واه البخاري ۱۱ و عن قيس بن ابي
 جازم قال كان عطاء البدر بين خمسة آلاف خمسية آلاف كفت ميس بود عطاى بدر بين اربيت الما لخم و بنو خزاعة و فل عمر لا فضلهم على من
 بعد هم كفت عمر هر آينه تفصيل مي كنم من ايشان را بر كسي كه بعد از ايشان است و فله البخاري في فضيلة من هم من اهل بدر في جامع البخاري
 بدانكه بخاري اسامي جامع از اهل بدر از انباي كه در كتب خود آنها را ذكر كرده و از آنها حديث آورده و در بابي عليه و بر طريق فذكره اصحاب و اهل فضل آورده و انهم
 فضيلت سبق و رحمان ايشان بر غير خود و جداي ايشان و عاجز حمت و درضوان كرده شود و گفته اند دعا نزد ذكر ايشان در صحيح بخاري مستجاب است و ذكر
 بر ترتيب حروف جمع كرده مكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و خفاء اربعه كه آنها را مقدم كرده باقي را به ترتيب حروف آورده و مولف نيز نيم روش اتباع وى كرده
 پس اول ايشان واهم و سيد ايشان و سيد عامه عليان النبي محمد بن عبد الله الهاشمي و ولادت وى در عام الفيل و ثبوت وى در زبوت وى ثبوت وى
 و عمر شريف وى ثبوت وى سيد المرسلين و خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم و على اله و الصلوة و اتباعه و اخراجه من عبد الله بن عثمان ابو بكر الصديق القريشي از نيم بن
 مره است اجتماع او باحضرت پيغمبر و واسطه است نام او در با هيت عبد رب العليمه بود و ان حضرت او را عبد الله و صديق نام كرده و صبي گفته اندكه عتيق نام
 قدیم دوست آورده اند كه مادر او را فرزندی نيزيست و چون وى متولد شد مادر وى و را در پيش خانه كه برود و كفت خداوند اين را از موت
 از او كردن و بخشش من و بعضي گفته اندكه نام اصل او عبد الله است غالب آن بروي عتيق و بعضي گفته اند عتيق بخت حسن و جمال روي و گرم و خوشي وى كويند
 و عتيق معني گرم و جمال و بخت نيز آيد و اتفاق كرده اند امت بر تسميه او بصديق از جهت مباركت او و تصديق رسول الله عليه وآله و علم
 و التزام وى صدق را در همه احوال خود رضی الله عنه و پدر او ابو قحافة عثمان نام دارد و در سال فتح ايمان آورده

و در سنه چاردهم بعد از ابی کریم عجل الله فرجه و چند روز وفات یافت و عمر او نود و هفت بود و خلافت صدق دو سال و چهل و نه روز و عمر وی شصت و سه موافق
عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود وی رضی الله عنه منتهی القادر محسن روی تابان جمال نجف البدن خفیف العارضین سهل الخدین و بود در خدین وی
رکبای سبیل جلیل طویل کریم عقیق محمد بن الخطاب التمدی از اولاده می بن کعب است و بیخ واسط حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم جمع می شود
و از اشراف قریش بود و در جابلیت سفارت و رسالت بنام وی بود و سفید روی جسم سرخ چشم بخت نامت بود و مشرف بود بر مردم چاکر کویا بر شتری سوار
است و مردم پیاده اند و بود در عارضین او خفت و و باب بن مینه گفته که وصف او در تورات این چنین است که قرن جدید شد بد این و قرن کوه خرد را گویند
و فاروق لقب او است از جهت تفریق او میان حق و باطل و کفر و اسلام و عنایت اسلام بایمان او شد و موجب و شجاع بود پیش از آن حضرت با مردمی هجرت
کرد و چون خواست که بجهت کند تیغ خود را حایل ساخت و کان را زده کرد و در دست تیرها گرفته و حکمیه اند و ر ساء قریش همه آنجا حاضر بودند پس طاعت
کرد و در رکعت نماز گذارد و بر حلقه های قریش جدا جدا آمد و گفت زشت باد رویهای شما بر که خواهد که بگریه او را مادر او و یتیم کرد و فرزند او و بیوه کرد و زن
او باید که بیاید و طاقی کرد و من در پس این وادی یعنی که پس هیچ کس نتوانست در پی او رفت خلافت وی ده و پنجم سال بود و عمر وی شصت و سه بر قول
بشیر و بر قولی شصت و هشت و بر قولی دیگر نجاه و نه عثمان بن عفان القرضی خلفه النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابنه و فیه وضوب
له بیسمه و گذاشت آن حضرت او را بر دختر خود رقیه بجهت تیمارداری وی و تعیین کرد و مرا و را بهره وی از غنیمت بدر و باین اعتبار او را از اهل بدر
اند و تولد او در سال ششم از عام الفیل است اسلام آورد پیش از دخول دار ارقم بعد از ابی بکر و علی و زید بن حارث و اسلام او بدعت ابو بکر بود و چون
اسلام آورد و حکم بن الحارث بن امیه او را بست و پس کرد و هفت از دین بدان بدین حادثه در آمدی و الله نمی گذارم ترا نمی گذاری این دین را
گفت این دین را هرگز نگذارم و از وی جدا نشوم تو هر چه دانی بکن چون حکم صلابت او را دید را کرد و رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش از
عهد نبوت درخت و می بود و در غوغه بدر مرد و بعد از آن ام کلثوم را آن حضرت بوی تزویج کرد و در سال نهم از هجرت وی نیز مرد پس گفت آن حضرت
اگر می بود نزد من دختر سیوم میدادم آن را بوی و هیچ کس خبر وی نبود که دو دختر هیچ پیغمبری نزد وی بود و ازین جهت ذوالنورین لقب او شد
رضی الله عنه و در میانه بلای خوش روی سفید و سرخ و بود در روی وی مکتها از جدی بزرگ ریش اجل الناس و گفت آن حضرت بام کلثوم تزویج
کردم ترا بمشابه ترین مردم بمجد تو ابراهیم علیه السلام و پدید تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بود حای و بدعتی که در درون خانه در بسته غسل می کرد و از
جای صلب خود را راست نمی توانست کرد و بود و قتل او در اوسط ایام تشریق سه محسن و ثلاثین خلافت او سیزده سال و عمر او هشتاد و دو و بعضی
ست و شش و گفته اند علی بن ابی طالب الهاشمی ابن عم پیغمبر خدا و برادر او باخات و زوج فاطمه زهرا بتول و پدر حسن و حسین است و اول ششی
است که متولد شده از دو دوا ششی قدیم الاسلام و بقول جامعه کثیر از صحابه اول کسیکه اسلام آورد و است و گفته اند که بموت شد آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم و زود و شبیه و اسلام آورد علی رضی الله عنه روز سه شنبه و عمر وی در آن مدت ده سال بود و هفت و اربع و شریف و هادی و گفته
د یعوب المصلین و ابو الریحان و ابو تراب از انصاف اویند و بود وی رضی الله عنه میانه بالای سخت کندم کون ایل هجرت انصاع اشعر البدن روشن
روی تابان جمال بزرگ چشم عظیم البطن نیک سپاه چشم عظیم الفیه و طولها و عریضها حسن الوجه ضحک السهل ما شرب چاردهم قوی دل شجاع منصور و اوسع
العلم کثیر الذی النفس رضی الله عنه و کرم وجهه مدت خلافت وی پنج سال و شهادت وی شب جمعه قریب بحر محمد هم رمضان المبارک سنه اربع و اربعین
و عمر شریف وی شصت و سه علی الصبح المنها را باس بن بکیر و در بعضی نسخ النکیر بالف و لام یا س کبره و تخفیف تخانیه در آخرین جمله و کبره تمجود و فتح
کاف و سکون تخانیه و بعضی از روایت بخاری بکیر بکیر با و شد و کاف ضبط کرده اند از چهار جین اولین است حاضر شد بر او مشاهدی را که بعد از
اویند و بود اسلام او و اسلام برادر او را عام بی که در دار ارقم بود و او را برادران او را خاله و عاقل و عام صحبت و همه از اهل بدر بوده اند وفات
او در سنه سی و چهار و بود اول بن دباح بنقر را موطائی یکس القصد بن مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کنت او ابو عبد الرحمن است
و بعضی ابو عبد الله گفته و بعضی ابو عبد الکرم و بعضی ابو عمرو و او را عامه بنقر عامه و تحقیق هم وی از مولدین است قدیم الاسلام نخستین کسی است که
ظاهر کرده اسلام را و کعبه و عذاب کرده شده در دین خدا و آسان شده و بروی بذل روح و غذای می کرد و او را امیرین خلف جمعی که مولای او بود
و آخر در بر دست بلال گفته شده و مرا از قصه است و میکشد او را امیه در ذوق جدید و می انداخت در قلاب و می کوفت بچوب پس ابو بکر صدیق و از
بخرید و از او کرد و آنحضرت بلال را در سبل فتح گفت اذان بالای کعبه و فضایل او بسیار است و بس است و فیصلت وی که آنحضرت شاکان چنانچه من با وی عزم
و بلال باقی مشبه و حبیب سابق دم و سلمان باقی فرس بود وی رضی الله عنه سخت کندم کون دراز قامت کثیر الشعر و بدمشق در سالی متم و بعضی مال شرا و عمر وی شصت و چهار
بود و بعضی گفته اند که بعضی از اصحاب باقی فصل سوم یک گفته جناب عبد المطلب الهاشمی عم رسول الله و برادر است از رضاعت کین ابو عامر است نسیم بن جعبه

و بعضی گفته اند که
او را در سنه سی و چهار
و بعضی گفته اند که
او را در سنه سی و چهار

الله عليه وآله وسلم گفت دیدم عبد الرحمن بن حوف را که می رود در بهشت و می خیزد در روی بطریق جو که رفتار کوک است بر سرین تصدق کرد تمام قافله او که از شرم
 آمده بود و منصفه شرم با لان و پوشش به جهت شکرانه و بشارت دخول جنت یا قافله ای اعتذار که از خیزیدن منموم میکرده بود وی رضی الله عنه که در از می گذارد و نار را برین
 از نظر روایت است که در وقت وفات بنوشید چون بنوش آن گفت که آمده ام و فرشته سخت درشت خوی و گفته که او را پیش حاکم غریزین می برم
 پس دو فرشته دیگر آمدند و گفتند این را که می برید گفتند می برم او را پیش حاکم غریزین گفتند بگذارد او را که سبقت کرده است سعادت در وی در وقتی که در چشم
 مادر بوده و راه او بنهم و ابن عساکر در بود وی رضی الله عنه که قوی می داد در عهدی بکر و محمد عثمان و وفات یافت در خلافت عثمان و چون وفات یافت امیر انصاری
 علی رضی الله عنه گفت بروای ابن عوف که صافی چشمی و دردی را ندیدی مناقب او بسیار است و در اسلام آوردن او قصه غریب است در اسما و
 الرجال نیز نقل کردیم چندی بعد از بنی المصطلق کینت وی ابو الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عیبه بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه
 عیبه بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عیبه بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف کلان تر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ده سال و اسلام
 آورد و پیش از آمدن دارا قدم و بود بخت او با دو برادرش طفیل و حسین مبارزت کرد و برادرش عیبه را و آمد و رفت کرد میان ایشان دو ضرب و در
 عیبه از آن کشته شد و لید نیز در آن روز روایت کرد از وی علی بن ابی طالب رضی الله عنه عیبه را در غزوه بنی النضار
 بود و حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را و حاضر شد برادر او همیشه در او وی یکی از آنهاست که جمع کردند قرآن را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بود
 طویل جسم جیل فرستاد و او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم کرده پس محصل اقامت کرد و بعد از آن بطنین انتقال کرد و بر له وفات یافت و بعضی گفته اند
 به میت المقدس در سال سی و چهار هجری و دو ساله و بعضی گویند تا زمان معاویه باقی بود و چون حلف بنی هاشم بن لوی بن نعم لام و فتح بن عمرو
 شد بد با وی بنجره نیز خوانند انصاری است حلیف بنی عامر بن لوی حاضر شد برادر او ساکن شد مدینه را و گذشت چیزی از اولاد روایت کرد
 از حضرت بیک حدیث که فرمودنی رسم بر شاعران و لیکن می رسم فراخی و دنیا را کثرت عقیده بنی هاشم و الانصاری ابو مسعود انصاری بدری از شما پیر صحابه است
 حاضر شد عقبه ثانیه را و بود خردترین ایشان و جمهور بر آنکه نسبت او به رجب سکونت است حضور غزوه آن وفات یافت در خلافت علی بن ابی طالب و بعضی
 گویند بعد از وی در دهی و در بین یا اشین و در بین عالمی بن ربيعة العنزی بعین موطه و نون مفتوحین و رای نسبت بعینه که یکی از اجداد است و در جامع
 الاصول المفوی و بین مجر و و حلیف بنی عدی و لید و در نسبت او عددی نیز واقع شد و در کاشف حلیف آل خطاب گفته بخت کرده بر دو بخت و حاضر
 شد برادر او همیشه در او و اسلام آورده پیش از عمر رضی الله عنه وفات یافت در سنه اشین یا ثانیه یا خمس و ثلثین و قول اول مشهور است و ثانی
 او قی است با نجه در کاشف گفته که مات قبل عثمان بن حاصم بن ثابت الانصاری حاضر شد برادر او او انکسی است که نگاه داشتند او در زنوزان در وقتی که
 خواستند مشرکان که سر او را ببرند به جنت کشتن او عیسی از عظامی ایشان را و دینی دعا کرده بود خدا را و جل که دست مشرک بوی نرسد پس فرستاد
 خدای تعالی زنوز را بر او پس نگاه داشت او را از دست مشرکان و چون شب شد سبیل آمد او را بر این قضیه در غزوه جمع بود و وی جد اداری عامر بن عمر
 بن الخطاب است رضی الله عنه عیبه بن نعم عین موطه و فتح و او و سکون تخمین بن معاویه الانصاری حاضر شد بر دو عقبه و برادر او همیشه در او وفات
 یافت در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی گفته اند در خلافت عمر مدینه و صحیح است که وی بعد از آنحضرت باقی بود روایت کرد از وی عمر بن
 الخطاب و بود عمر اوشت و پنج یا شست و نیش رضی الله عنه عثمان بن کسر عین و سکون فغانیه و معاویه بن مالک الانصاری حاضر شد برادر
 روایت کرد از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و روایت کرد از وی انس بن مالک و همو در بن المربع و بود وی ضرر البصر و هسه اعتداری
 از آمدن مسجد و آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه وی و گذاردن غار در آن با آنجا خود گیرند که راست و صحیح تجارتی قوفی زمین
 مجویه خدا امة بنعمه فاب و تخلف دال موطه بن موطه و سکون طایفه و عین موطه قرشی خال عبد الله بن عمر رضی الله عنه بخت کرده بخت
 و حاضر شد برادر او همیشه در او با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و عامل گردانید او را عمر بن الخطاب بر بکر بن بعد از آن غل کرد روایت
 کرده است از وی عبد الله بن عمر و مات سنه ثلثین و ثمان و ستون فلانده بن النعمان الانصاری صحابی است حاضر شد برادر
 و مشهور قاده و تابعی دیگر است که بصری است و اعنی است حافظ مفسر که و حفظ زمان خود بود و گفت هر چه شنیدم فراموش نشد روایت دارد از انس
 بن مالک و از حسن بصری و عیبه بن السیب مجاز بن عمر و الجموح نفع جمیع عاصی حاضر شد عقبه را و برادر او وی و پدر وی عمرو بن الجموح روایت
 کرد از وی ابن عباس وفات یافت در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه معوذ بنعمیم و فتح عین و کسر او و شد بنی هاشم و نفع عین موطه و سکون
 فامره و دو و او و برادر وی معاذ بن عفرای هر دو از اهل بدنه و عفران نام و در ایشان است و نام پدر ایشان الحارث بن رفاعه انصاری و معوذ قاتل ابو جهمر است
 روز بدر با حانت برادرش معاذ و معوذ بعد از آن قتال کرد و کشته شد و معاویه باقی ماند و مشاهد دیگر را دریافت الی ما شاء الله و ایشان را برادر دیگر است که نام و وفات او نیز

هست تا وقتی که اویس میان ایشان رسید گفت آیا تو اویس بن عامر هستی گفت آری من اویس بن عامر هستم گفت از قبیل امرا دی سپتر از قرن گفت از همین است گفت آیا بود بنو برص پس به شدی از آن مکر موضع در هم گفت نعم گفت آیا مر ترا والدیه هست گفت نعم گفت عمر شنیدم از پیغمبر خدا که گفت میاید شما را اویس بن عامر با دوا اهل من از مراد سپتر از قرن بود بوی برص پس بر شد از آن مکر موضع در هم مر او را والدیه ایست که اوینکی می کند بان اگر سوخته خورد بر خدا راست می کرو اند خدا او را اگر توانی طلب استغفار کرد از وی بجن پس استغفار کن برای من ای اویس گفت مثل من یا امیر المؤمنین استغفار کند ترا گفت البته استغفار کن برای من پس استغفار کرد اویس برای عمر رضی الله عنه پس گفت عمر با و اویس کجا میخوای که بروی گفت می خواهم که بگویم که مردم گفت ای اخی برای تو بر عامل کوفه گفت اگر در پس ماندگان از مردم باشم محبوبتر هست نزد من پس سال آیند مروی از اشرف یمن به حج آمد و ملاقات کرد بمر رضی الله عنه و عمر از حال اویس پرسید که چه حال دارد گفت گذاشتم او را که سنه جامه قلیل المتاع پس عمر حدیث آن حضرت را بروی خواند پس آن مرد بر اویس آمد و طلب استغفار کرد از وی اویس پرسید تو استغفار کن برای من که از سفر صالح می آئی باز گفت آن مرد استغفار کن برای من و حدیث عمر را بر خواند پس استغفار کرد اویس برای وی پس شناختند مردم او را و دریافتند حقیقت حال او را پس از آنجا بدر رفت روایت کرد این را ابن سعد در طبقات و ابوجوزعه در دیانی و ابونعیم در حلیه و بیهقی در ذلایل و در روایتی دیگر هم از اسیر بن جابر آورده که گفت محمدی بود بگو که حدیث میکرد ما را و چون فارغ می شد از حدیث متفرق می شدند مردم و جماعتی بر جای خود می بودند و در میان این جماعت مردی بود که تکلم می کرد بکلامی که هیچ کس را نشنیدم که بان کلام تکلم می کرد پس می آمدم نزد وی پس کم کردم روزی او را پس گفتم بیا در خود می شناسید شما آن مرد را که می نشست با ما و سخنان می کرد چنین و چنین پس گفت مردی از قوم اری می شناسم او را آن اویس قرنی است گفتم می شناسی منزل او را گفت می شناسم پس رفتم با وی و زدم در حیره او را پس بدر آمد از حیره گفتم یا اخی چه باز داشت ترا از ما گفت برهنگی و بودند اصحاب وی که مسخری می کردند با وی و می بخانیدند او را گفتم بگیر و این چادر را پوش گفت کن این را زیرا که ایشان چون ببینند این جامه را بر تن می اندامی کنند ما پس مبالغه کردم من تا آنکه پوشید آن را پس برون آمد بر ایشان پس گفتند اگر افریب داده است ازین جامه و از که ر بوده است آن را گفت دیدی که چه گویند پس گفتم من چه میخوامید شما ازین مرد و چرا می گنید او را آدمی کاهی برهنه و کاهی جامه پوشش پس گفتم ایشان را زبان خود کز قتی سخت پس بقضای الهی اهل کوفه نزد عمر آمدند پس آمد میان ایشان مردی از آنها که مسخری می کردند با وی پس گفت عمر آیا اینجا از اهل قرن کسی است پس آوردند آن مرد را که مسخری می کرد با و اویس خواند عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر رضی الله علیه و آله و سلم که در شان اویس شنیده بود و گفت شنیدم که وی قدم کرده است بر شما بگو که آن مرد گفت نیست این چنین کسی در میان ما وی شناسیم او را گفت عمر بل مردی هست چنین و چنین یعنی خوار و خراب گفت در میان ما مردی هست اویس نام که مسخری می گفتم بوی گفت عمر در یاب او را و نمی بینم ترا که در می یابی او را پس اقبال کرد آن مرد بر اویس تا آنکه درآمد بروی پیش از آنکه بر اهل و عیال خود در آید پس گفت او را اویس این حادث تو بین انکاح است گفت از امیر المؤمنین عمر شنیدم تقریب ترا که در حق تو چنین و چنین می گفت بخش مرا ای اویس آنچه بگو کرده ام از مسخری و بی ادبی و استغفار کن مرا گفت می کنم بشرطی که مگوئی با کسی که آنچه شنیدی از عمر پس استغفار کرد و مرا گفت اسیر که راوی این خبر هست بعد ازین فاش شده امر اویس دو کوفه روایت کرد و ابن را بن سعد در طبقات و ابونعیم در حلیه و بیهقی در ذلایل و ابن عساکر در تاریخ و در روایتی دیگر انبجی بن سعید از سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب آمده که گفت گفت مرا پیغمبر خدا روزی با عمر گفتم لبیک و سعد لبیک یا رسول الله پس کان بردم که کبریا ری می فرستد مرا آن حضرت گفت یا عمر در امت من مردی باشد که او را اویس قرنی گویند میرسد او را بلائی در جسد پس دعا می کند خدا را پس دور می کند از خدا مگر طعنه در پهلوی چون می بیند از ایا و می کند خدای را و هر چهل پس چون ملاقات کنی تو او را بخواه آن از من سلام و امیر کن او را که دعا کند ترا زیرا که وی گویم است بر تو کار خود و بزرگست نزد وی اگر سوخته خورد بر حنہ راست گوی کرد اند او را خدا شفاعت می کند وی مانند ریمه و میخ را عمر رضی الله عنه می گوید پس طلب کردم او را در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم او را در امارت خویش می جستم نیز قیقا ترا که از بلاد می آمدند و می گفتم آیا هست از مراد یا هست از قرن در میان شما کسی که نام او اویس باشد گفت مردی از قوم وی ابن عم من است یا امیر المؤمنین می پرسیم تو از مردی است پای و خوار و بی وفایت وی کسی که مثل تو از وی پرسد گفت می نیم ترا در شان وی از خاک بشوند کاهن پس بودم در هین بخنیا کاه نموده شتر می بکنه پالای بروی مردی است بکنه جامه پس اهاد در دل من که اویس پس باشد گفتم ای بنده خدا تو ای اویس قرنی گفت نعم گفتم پیغمبر خدا سلام می خواند بر تو گفت علی رسول الله السلام و حکایت یا امیر المؤمنین گفتم امر می کند ترا آنحضرت که دعا کنی مرا بعد از آن ملاقات می کردم او را هر سال یعنی دج پس می گفتم من احوال و اسرار خود را بوی می گفتم وی بمن دفاه ابو الفاسم عبد العزیز بن جعفر آنوقت فی خاتمه و السلب بن جعفر فی ثانی و در روایتی دیگر از حسن بصری آمده که چون اهل قرن در موسم حج آمدند پرسید امیر المؤمنین هم با ایشان که آیا در میان شما مردی که نام او اویس است گفت مردی میان

ایشان چه میفرمودند امیر المؤمنین از وی مردی است که در خوابها میآید و در مردم نمیآید گفت از من بوی سلام برسانی و بگوئی تا ملاقات کند مرا پس رسانید آن مرد و بگفت
 عمر ابوی پس قدم آورد اویس بر عمر و گفت اویس توئی گفت نعم یا امیر المؤمنین گفت تو سپیدی بودی که دعا کردی خدا را و دیگر کردی از تو باز دعا کردی تا بقیه
 از آن در تو گفت نعم ترا که خبر دادی امیر المؤمنین بدان گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امر کرد مرا که سؤال کنم ترا تا دعا کنی برای من پس دعا
 کرد اویس مرا و گفت حاجت من بخواه یا امیر المؤمنین این است که پوشی حال مرا بر من و اذن دهی تا بگردم و بروم از اینجا پس همیشه بود اویس پنهان از
 مردم تا ناکشته شد روز نماز و ندو شهید شد رواه ابن عساکر و از سعید بن المسیب آورد که در عمر بن الخطاب بر منبری گفت یا اهل قرن پس برخاستند
 پیران این قوم و گفتند یا نعم یا امیر المؤمنین چه میفرمائی گفت آیا در قرن کسی هست که نام او اویس است پس گفت پیری از میان ایشان نیست در میان کسی که نام
 او اویس باشد مگر دوازده که در میانها و در یکجا میباشند کسی را بادی الفت و نه او را کسی صحبت پس عمر گفت همون را می خواهم چون بقرن روید او را بچند و بلام
 مرا برسانید و بگوئید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده است مرا تو را امر کرده است مرا که بخوام بر تو سلام آنحضرت را پس چون رسیدند انقوم بقرن به
 بختند او را و یافتند در ریگستانی افتاده پس رسانیدند او را سلام عمر و سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت شهرت داد مرا امیر المؤمنین و مشهور
 گردانید مرا السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی آل و روی نهاد بودی میان و حیران و یافته نشد از وی شری تا آنکه باز آمد در ابام علی رضی الله عنه
 پس قال کرد پیش روی پس شهید شد در جنگ صفین رواه ابن عساکر و معصع بن معاویه آورده که بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه می پرسید و فدا ل کوفه را وقتی که قتل
 می آوردند بروی ایامی شناسید شما اویس بن عامر قرنی را می گفتند نمی شناسیم و اویس مردی بود که ملازمت میکرد مسجد را در کوفه و بنی امدان و او را
 ابن عم بود که ایذا می کرد او را پس آمد ابن عم وی در کسانیکه آمدند از اهل کوفه گفت ابن عم او یا امیر المؤمنین نیست اویس کسی که باین مرتبه برسد که پسر پسر
 و بشناسی تو او را وی است کمترین آدمیان و وی ابن عم من است پس گفت عمر وی تو فلان شدی تو در وی پس خواند عمر حدیث آن حضرت را که
 شنیده بود در شان وی و گفت چو آن برسی اینجا سلام من بوی برسانی پس مشهور شد عمر اویس پس کم شد و بدر رفت و راه او بعلی و ابن منذر
 و ابن عساکر و در روایتی از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت در نیک کرد عمر که می پرسید از احوال اویس قرنی ده سال تا آنکه گفت در موسم حج
 ای اهل یمن هر که از شما انقباض نماید استاده شود پس با ستاد و آنکه از مراد بودند و نشسته و گران پس گفت عمر آیا میان شما اویس است
 پس گفت مردی یا امیر المؤمنین نمی شناسیم ما او را ولیکن یک برادر زاده من است که او را اویس اویس میگویند و وی ضعیف تر و خوار تر است از آنکه
 مثل تو پرسد از مثل وی گفت عمر وی در حرم است گفت نعم لکن اراک عرفه است می چراند شتران قوم را از اینجا گفته اند که کسی داند که اشتر می چراغ
 پس سوار شد عمر و علی رضی الله عنهما بر دو حمار پس روان شدند تا آمدند اراک را ناگاه دیدند ویرا که ایستاده است و نماز می کند و دوخته است
 نظر خود را بر سجده گاه خود پس چون دیدند او را عمر و علی گفتند اگر باشد آنکه میگوئیم ما او را پس این شخص است پس چون شنید حسن ایشان را سبک
 گردانید نماز را و برگشت از نماز پس سلام دادند ایشان بروی پس رو سلام کرد وی برایشان و گفت علیکم السلام و رحمة الله و گفتند
 چیست نام تو رحمت کند ترا خدای تعالی گفت عبد الله گفت علی مرتضی رضی الله عنه می دانم که هر که در آسمان و زمین است بنده خدا است
 سوگند می دهم ترا بر پروردگار که به پروردگار این حرم چیست نام تو که مادر تو ترا پدران نام کرده گفت چه می خواهی بنام من اویس بن مراد
 است گفتند برهنه کن پهلوی چپ خود را پس برهنه کرد دیدند که در وی لمبه ایست سفید قدر در هم پس شناختند علی و عمر که بوسه دهند آن لمبه را
 پیوسته گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده است ما را که سلام خوایم بر تو و سؤال کنیم ترا که دعا کنی ما را گفت دعای من در شرق و یمن
 مغرب آن شامل است همه مسلمانان را مرد و زن ایشان را گفتند دعا کن ما را بخصوص پس دعا کرد ایشان را و مرثومین و مؤمنات را پس گفت
 عمر رضی الله عنه بدین ترا چندی از رزق خود یا از عطای خود گفت اویس هر دو جائز من تواند و هر دو غسل من پاره زده و با من چهار
 درهم است چون تمام شود اینها بکرم و گفت هر که اهل کرد جمعه را اهل می کند ماه را و کسی که اهل کند ماه را اهل می کند سال را بعد از آن سپرد قوم را شتران
 ایشان را و بدر رفت از اینجا و دیده نشد بعد از آن و راه ابن عباس کوفی تا و بنه و الله اعلم و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله
 قال لما که اهل الیمن گفت آن حضرت در وقتی که آمد ابو موسی اشعری و قوم دی آمدند شمارا اهل یمن هم ارفا افتند ایشان تنگ تر است فوادی
 ایشان و الین فلو ما و نرم تر است قلوب ایشان افتد جمع فوادی بضم فاء و بواو لغت غریب است از لغت و بمعنی تحرق و قلوب جمع قلوب از تعلق بمعنی
 از حال بکالی کشتن و فوادی و قلب اکثر اهل لغت بیک معنی گفته اند و مکرر آن در حدیث برای تاکید است و این حدیث در فصل ثالث از وفات النبی کشته است
 آنجا باین ارفا افتد مذکور است و الین قلوبا نیست از اینجا نیز اتحاد و ظهور می شود و بعضی گفته اند فوادی پرده دل است که چون رفیع باشد در و فوادی
 کند سخن حق در وی و برسد بدل و دل چون نرم بود در آید در و در وی وقت ضد غفلت است و الین ضد صلابت مثل شیشه برقیق است و نرم نیست

ان ادركت ذلك اكر ورأيت ان وقت رخصت بالاشام ليس كنت ان حضرت لازم كير تو شام دغا فها خبير الله من ان كنهه نير ان شام كونا
 خداست از زمین خدا و خیره بکسر خا و فتح یا و کاهی ساکن نیز کرده می شود بجای الیها خیر من عیال برگزیده و فرمود می آید بسوی آن زمین خدا یعنی
 برگزیده کان را از زندگان خود و فاعلان اینهم پس اگر ابا می کنید و اقتناع می آید از آنچه اختیار کرده و برگزیده است خدا یعنی برای شما که آن قصد کرده
 شام است فحلیکم بمنکم پس بر شما باد که بروید زمین خود و اضافت بین ایشان از جهت آنکه محتاج طلب عرند و من از زمین ایشان است که قالو این کلامی است
 که در میان واقع شده میان قول دمی علیه بالشام و میان قول وی واسقوا من حد و که آب دهید خود را و و اب خود را از خدیو یا و حوضهای خود
 و خدیو برین معنی جای که جمع کرد و در وی آب زیرا که این معنی مخصوص بشام است یعنی باید که آب دهد هر یکی از خدیو خود که مخصوص است بوی و مرا حسنت
 و مطه صفت نمزد با غیر خصوصاً آنهایی که بر سر حدای اسلام نشسته اند تا که دو سبب تریع و اختلاف و پنج فتن کذا قالوا فان الله عز وجل
 لی بالشام و اهله زیرا که خدای وکیل شده است برای من بشام یعنی بر فضل و کرم خود گرفته است کار مرا و مرا حفظت شام و حفظ اهل آن از شره
 و استبدادی ایشان بران دیار و راه احمد و ابو داود الفصل الثالث من شرح بعض شین مع و فتح رابن حبیبد بعض من و فتح یا تابعی الله است
 از کبار شیوخ محضر و مقرران ایشان است قال ذکر اهل الشام عند علی رضی الله عنه گفت شرح ذکر کرده شدند اهل الشام نزد امیر المؤمنین
 علی مراد بابل شام اینجا مخالفان علی اند معاویه و هر که با او در شام بودند که متولی ملک شام بود از زمان حضرت امیر المؤمنین قبل انتم و کلمه شد بعد از اینست کن
 ایشان را امیر المؤمنین چنانکه در زمان طایفین یکدیگر را لعنت می کردند قال لا گفت علی تمیکن اهل شام را یعنی صحیح و رسول الله در مدینه شنیدم که می فرمود
 راضی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت لا تبدل بکون بالشام ابدال میباشند بالشام یعنی چون لعنت کنم ایشان که ابدال آنها را بپا نشاند پس می فرمود
 قتال کرد و لعنت ابدال را علما اهل سنت می گویند که این دفع است از علی رضی الله عنه لعن اهل شام را با فضل از برای دفع شیطان و مجادله از اینجا از علی
 جاز لعن غیر ابدال از اهل شام چنانکه می فرمود و چگونه باشد و حال آنکه روایت کرده شده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمود ایشان را لعن
 ما اند که بنی کردند بر ما و آورده اند که یکبارگی از اهل لشکر مخالفان را گرفته آورده شخصی گفت و ایجا من میدانم که وی نیکو مسلمان بود علی رضی الله عنه فرمود و
 که هنوز مسلمان است و جز آن از آثار و اخبار که دلالت میکند بر اسلام ایشان بعد از آن بیان ابدال می فرماید و هم او معون و جلا ابدال چهل مردند کلاماً
 و جعل ابدال الله مکانه و جلا هرگاه که بمیرد مردی می آرد خدا تعالی در بدل او مردی دیگر را یعنی بهما لغیث آب داده می شود و بوجو ایشان و بخت
 ایشان باران یعنی باران برکت ایشان می بار و و نصی می علی الاعدا و دوا ستانده شود و انتقام کشیده می شود و بیاری ایشان بر دشمنان و مصروف
 چون اهل الشام بهم العذاب بر گردانیده می شود از اهل شام برکت ایشان عذاب و تخصیص بابل شام بهت قرب جوار و مزید ارتباط ایشان خواهد بود
 و البرکت و نصرت ایشان عالم را شامل است خصوصاً کسی که تنفس و استعانت کند از ایشان و وجود ابدال درین حدیث و در احادیث دیگر نیز از علی
 رضی الله عنه آمده است و شیخ ابن حجر بعد از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که فرمود و یا راست
 پاهم مردند و ابدال چل اند پس آن بختان می پذیرند کم می شوند و نه این چل هرگاه که بمیرد بدل ابدال می کند خدا تعالی بکیر از پاهم بجای او پس فتنه صا یا و کوا
 صلی الله علیه و آله و سلم دلالت می کند بر این که بختان می پذیرند کم می شوند و نه این چل هرگاه که بمیرد بدل ابدال می کند خدا تعالی بکیر از پاهم بجای او پس فتنه صا یا و کوا
 کند ایشان و مساوات فخر می کند از آنچه داده است خدا تعالی ایشان را و تصدیق این در کتاب خداست که فرمود و الکا ظهین العیظ و العافین چون
 الناس و الله یحب المحسنین ۲ و من رجل من القضاة روایت از مروی از صحابه که نام وی معلوم نشده است و جهالت نام را وی و صحابه
 زیان نداشتند زیرا که ایشان همه عدو الله و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت که آن حضرت گفت سیف فف الشام نزدیک است که فتح شود
 بلا شام فاذا خیرتم المنازل فیهما فلیکم مدینه فقال لها دمیقی پس چون مخیر کرد ایند و شویده و کذاشته شود کار با اختیار شماست و یا بی بود
 را دران بلاد پس بر شما باد که اختیار کنید و نزول کنید به شهری که گفته می شود و مرا از دمشق بخیر و ال و فتح میم بر قول اکثر و افصح که پای تخت شام است فلما
 معضل المسلمین من الملاحم پس بدستی مدینه دمشق بجای پناه مستلیمان است از جنگها که پناه می آرند باقی و می در آیند و ران و معقل بفتح میم و سکون عین و
 فاف از عقل بمعنی حسین و پناه و ملاحم جمع طومر بمعنی حرب و فسطاطها و دمشق بلدة جامع شام است و فسطاط بمعنی فاصول سکون سین بمعنی بلدة جامع
 که جمع کند مردم را و لهذا مصر را نیز فسطاط نام می کنند و فسطاط بمعنی خیمه می آید منها از من فقال لها الخوطة از زمین شام زمین است که گفته می شود
 مرا و را غوطه بمعنی غن مجر و سکون و او و طاء مملو شهرستان و طینی گفته می شود نام مستانها و آنها که در دمشق اند و بعضی گفته اند غوطه شهری است نزدیک دمشق
 و یاها الخمد روایت کرد این حدیث را احمد ۳ و من رجل من القضاة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الخمد غوطه
 بالمدینه و المملات بالشام بعضی گفته اند که این اشاره است به خلافت علی و ملک معاویه چنانکه در حدیث دیگر آمده خلافت

الفصل الثالث

بعد از من سی سال است بعد از آن می کرد و ملک گزیده و اما ملک که در حدیث دیگر در صفات آن حضرت واقع شده که مولد او که و مهاجر او مدینه و ملک او شام است مراد بدان نبوت و دین است چه آن در شام اغلب و اکثر بود و الا ملک و دین او تمامه آفاق است و بعضی گفته اند که مراد بقول فی الملک بالشام آنست که جهاد و قتال آنجاست زیرا که منقطع نمی کرد و جهاد در بلاد شام و این ترغیب است بر مسافرت شام از برای دریافت فضل جهاد و رباط و الله اعلم و عین محمد رضا الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این جمیع از من خود بیرون من تحت دایمی گفت عمر گفت آن حضرت ویدم من ستونی را از نو که بیرون آمد از زیر سر من بینا طعا بالا بر آید و مانند صبح طلوع بالا بر آمدن کرد و بوی صبح حتی ایندغیر با ایشان تا آنکه فرار گرفت بشام و دلالت می کند بر ثبات دین و تمکین و استقرار و غلبه او بشام و ازین تمکین بود خروج نور از شکم و الله آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ولادت و روشن شدن خانهای شاهان و واهما روایت کرد و این هر دو حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة ۴ و عین ابی الدرداء عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان فیما طالسین یوم المملکة القوطیة روایت است از ابو الدرداء که آن حضرت گفت که محل اجتماع مسلمانان روز جنگ غوطه است مراد حرب و جال است الی جانب مدینه یقال لهذا دمشق که در جانب شری است که گفته می شود از دمشق من خیر مدین انشام صفت دمشق آنست که از بهترین شهرهای شلم است و غوطه نیز جایی است نزدیک بآن چنانکه گذشت در حدیث سابق فسطاط دمشق را گفت و غوطه چون قریب بدمشق است و از مضافات و توابع اوست خلاصی در میان این دو حدیث نباشد و واه ابو داؤده و عین عمید الی حین بن سلیمان تابعی است از تابعی بن حنیف مدنی الاصل صدوق است ثقة و بعضی گفته اند لایس به و وی از اولاد و خطبه بن عقیل است ابن سلیمان بن عبد الله بن خطبه و اولاد او را همه ابن الفیل نامند و گفته اند که عمر او صد و شصت سال بود و وی دیده است سهل بن سعد را و انس بن مالک را و وفات او در حدود هفتاد و دو کذا فی فی قال عینی فی ملات من ملوک الهیمة گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزدیک است که بیاید پادشاهی از پادشاهان عجم فیضه علی الملک ابن کلها پس غالب می کرد و بر همه شهرها الا دمشق و مکر و مشق بیان نکردند شارحان که آن پادشاه کیست و واه ابو داؤد قنبله به انکه روایت در فضل شام و بیت المقدس و صخره و عنقران و قزوین و اندلس و دمشق و جز آن آمده و محدثان حکم کرده اند اکثر بران بضعف و وضع و الله اعلم کن فی سفر الیتعاده ۱۲ باب ثواب هذه الامه فضل این امت مرحومه و کثرت ثواب نسبت بامم دیگر خارج از حد صرح و حیطة بیان است و بس است در اثبات آن قولی سیجانه کنتم خیر امة اخبرنا یلیس و قولی تعالی و کذالك جعلناک امة وسطا لکنکوا بشهداء علی الناس و انکما اثنان است محمد اند صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم النبیین و سید المرسلین و افضل الخلائق اجمعین است که تمامه انبیاء و رسل آرزد کرده اند که کاشکی امتان او می بودند و آنچه ثابت است مر این امت را از فضل و کمال و پیداشدن در وی از اولیا و علما و فضلا و ثابت است مراتب از کالات و کرامات و فضایل از آنچه نبود در ارم سابقه اللهم اجعلنا من امة و از رزقنا یجعله و قوفنا علی دینه و ملنه بحضرت یا ارحم الراحمین ۳ الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اتما اهلکم فی اجل من خلا من الامة ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس گفت نسبت مدت ثمانست مدت عمر کسی که گذشته اند از امت یا مگر مقدار زمانی که میان نماز و یکر تا فرو شدن آفتاب اهل مدنی که تعیین کرده شده است برای چیزی و این جمله مدت عمر است و گاهی اطلاق کرده می شود بر موت باراده جزو اخری میسر نماید مدت عمر شما و جنب مجموع اعمار ارم سابقه مقدار مدتی است از نماز عصر تا مغرب در جنب پاقل نهات عصر و با وجود آن ثواب شما بیشتر از ایشان است بعد از آن بیان کرد آن حضرت نسبت میان این امت و میان یهود و نصاری بقول خود و انما مثلکم و مثل اليهود و النصارى کی جل اسنعمل عمالا و نیست قصه و حال شما و قصه و حال یهود و نصاری مگر مانند مردی که در عمل در آورده و کار فرمود و عاقلان و کارکنان و مزدوران را فقال من یعمل الی نصف النهار علی قیاط قیاط یس گفت آن مرد کیست که کار کند برای من تا نیمه روز قیاط قیاط یعنی هر یکی را قیاطی باشد قیاط نیم و آنک و آنک سدس در هر فعلت النهار الی نصف النهار علی قیاط قیاط پس عمل کردند یهود در عمر در از ثواب خلیل پس مشابه اند بان مزدوران که کار کردند تا نیمه روز بر یکیک قیاط ثم قال من یعمل الی من نصف النهار الی صلوة العصر علی قیاط قیاط یس گفت آن مرد کیست که عمل کند مر از نیمه روز تا نماز عصر بر یکیک قیاط فعلت النهار الی صلوة العصر علی قیاط قیاط پس کار کردند نصاری در مدت غروب آن مزدوران کار کردند از نصف نهات تا نماز عصر بر یکیک قیاط ثم قال من یعمل الی من صلوة العصر الی مغرب الشمس علی قیاط قیاط یس گفت آن مرد کیست که عمل کند دیگر تا فرو شدن آفتاب بر دو و قیاط لافانم الذین یعملون من صلوة العصر الی مغرب الشمس و اما و آگاه باشید شما که مشابهید با آنسانی که کار کردند از نماز و یکر تا آفتاب بر دو و قیاط لاکم الاجم تمین آگاه باشید که مر شما را مر داشت و دو بار یعنی دو چند فضل الی یکبار تصدیق پیغمبر خود و بار دیگر تصدیق انبیای سابق فخصبت البهوی و النصارى پس درم آمدند یهود و نصاری فقالوا یحیی الکره و اولادهم یس گفت که ما بیشتریم از وی عمل کنیم از وی عطا سبب این چیست و چرا هم چنین باشد

باب ثواب بده الامه

باب ثواب بده الامه

[illegible]

طعام چیست خوریم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود با ابو جبهه بن الحجاج فقال یس کفت ابو عبیده از برای الطاهر شکر نعمت الهی و اتقان انعام حضرت رسالت
 پناهی یا رسول الله بعد از شما این هیچ کی بهتر است از ما اصطفا و جاهدنا معک السلام آوردیم و او کار را کردیم همراه تو قال نعم قوم یحییون من بعدی کف کفت آنحضرت آری بهترند
 از شما قومی که باشند پس از شما مؤمنونی و علم بروی ایمان می آید من و حال آنکه منیده اند مرد و راه احمد و القادسی را بایت که این حدیث را احمد و القادسی از ابن حجر زووی
 و زین بن علی عیسی من قال روایت کرده اند نیز از ابو عبیده از قول وی قال یا رسول الله اجد جونا الی آخره و حکایتی بلی میریزد بلی بعد از ایت نکرده و چون جمله این حرفه
 بضم قاف و تشدید مابین عالم حال ثقت و اودت از روز جل و وفات و سئل ثقت عیسی و ما یکنه من ابیه از پدر خود که قره بن باس است پدر صاحبی است قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم اذ فی اهل الشام فلیخبرکم و قی که تهاه شود اهل شام پس نیست یکنی در شام هر آنست که مراد آنست که اهل شام اند که قایم اند با خدا در آخران پس چون فاسه شود ایشان
 و آن در وقت قیامت قیامت خواهد بود و در وقتی که باقی نماند هیچ کی که بگوید لا اله الا الله چنانکه وارد شده است که قایم نمی شود قیامت کر بر شر از باس پس خبر نماند در شام زیرا که باقی نماند
 در آن وقت هیچ کی از اهل خیر و اهل طافه من امی منصوصی همیشه نظایر از امت من یاری داده شده و توفیق بخشیده شده از جانب حق حضرت دین و ترویج احکام شریعت به حکم ان نص
 و الله بصرکم لا یضرم من چنان هم زیان نمی کند ایشان را کسی که فرو گذارد و یاری ندهد ایشان را که نصر الهی و توفیق او بسیار و بی ثبات است مراثی ان با حق نفوس الشیاعه که بر پای می آید
 قیامت قال ابن المذنی هم اصحاب الجهد یثبته علی بن المذنی ان طایفه اصحاب حدیث اند که خدمت و ملازمت این علم شریف می کنند و پیشتر احادیث برداشتند و برایتان
 و تصنیف و ترویج دین و تقویم سنت می نمایند و راه الزمذنی قال هذا جده بن حسین صحیح و یکن ابن عیالمین ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال ان الله تجاوز عن امی الخطاء للنیس کف آنحضرت که خدای تعالی در گذارنده است از امت من خطا و نسیان و یوما یسینک هر یک که چیز را که اگر کرده شده اند
 ایشان را ان خبر و بجز در بران داشته و اما بن ماجه فی التبیان فی ذکر خطا صواب است فی الصراح خطا و ما راست تقصیر و اب و مقصور و محدود و آمده خطا
 بمعنی گناه یا آنچه بجهت باشد از گناه گذارنی القاموس و خطا بکسر خا و سکون طاء نیز بمعنی گناه است و بعضی گفته اند خطا گویند و قی که بجهت گناه و خطا و قی که تعدی کند خطا
 کسی است که قصد صواب دارد و در غیر صواب افتد و خاطی کسی که قصد کند چیزی را که نمی باید کرد و می گویند مرکبی را که می خواهد چیزی را بگذارد و در آن چیز افتد و خطا
 کرد و این معنی متقابل معنی آید چنانکه خواست که بر اندازد بشکار یا گاه بر آدمی خورد و گوشت او را بخطا یا قصد مضطره داشت لکن اب در حلقه خورد و رفت و مراد در حدیث
 این معنی است و نسیان ضد خطا به معنی فراموشی و سهو نیز بمعنی نسیان است سهو کرد در کاری یعنی نسیان کرد از وی و غفلت شد از ان و رفت دل بجا
 دیگر و مراد به تجاوز از خطا و نسیان است که اثم نیست در وی و بزه کاری نمی شود بدان نه عدم مواخذه مطلقا زیرا که در قیل خطا ثابت است دیت و گفتار است و در
 افطار بخطا واجب است قضاء صوم و در نسیان که واجب نیست قضا بجهت آنکه از جانب صاحب حق است چنانکه در حدیث آمده است که تمام کن صوم خود را زیرا که نمی خورایند
 و نه نوشانید است ترا که خدا و در نسیان و سهو نماز واجب می کرد و سجده و در اطلاق مال مردم سهو واجب می کرد و ضمان و بر اگر چه نیز مرتب می شود احکام
 چنانکه در اگر چه بر ملاک نفس یا مال و تقصیر آن در علم فقه است و با وجود ان اثم مرتفع است و مراد به تجاوز از این است و یکن بعضی بفتح موحده و سکون و زکاء
 بن یحیی عیسی بن ابی حمزه بن حکیم بن معاویه بن حیده بفتح حاء و عطف و سکون تمانیه و دال حمله باقی قیصری است روایت کرده است از وی ثوری و ابن مبارک
 و معمر و خریسان و تخرج کرد و در بخاری و مسلم از وی در صحیح خود اما اصحاب سنن اربعة از وی روایت دارند و با جمله در وی اختلاف بگونه نیست و الله اعلم الله مع
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی قوله لیس فی قوله لیس فی روایت کرده است که وی بشیعه آنحضرت را که می گفت و تفسیر قول خدای تعالی
 که فرموده است کنتم خیر امة اخرجت للناس بودید شما بهترین امتی که بیرون آورده شده برای مردم و مراد بامت تمام امت اند از خواص و عوام که هر
 یکی را مرتب و فضیلتی مرام ساقه در حسن اعتقاد و ثبات قدم در ایمان و فرید محبت به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم و عدم ارتداد و خروج
 از ربه اسلام و ماندن آن ثابت است و بعضی گفته اند که مخصوص بعلما و شهدا و صالحین است و مراد خیریت تمامه کامله مخصوصه است
 و بعضی گفته اند که مراد مهاجران اند و وجه تخصیص ظاهر نیست و حق آن است که عام است قال انتم تاتون سبعمین امة
 انتم خیرها و اگر مهاجری الله گفت شما تمام می کنید هفتاد امت را که شما بهترین آنها و بزرگ ترین آنها هستید
 و مراد بعد و سبعین تخمیر است نه تحدید این عدد و باین معنی بسیار می آید و راه الزمذنی و ابن ماجه و القادسی
 و قال الزمذنی هذا جده بن حسین صحیح و شاید که اکثر اثم سابقه و جمهور و مشاییر آنها بالغ اند باین عدد و مراد بامت تمام
 ختم است یعنی چنانکه پیغمبر شما خاتم انبیاء و سید رسل است شما نیز خاتم امم و اکرم و اتم ایشانند ختم کتاب باین حدیث که مشتمل بر
 و اتم ام و عثمان و تکمیل است از حسن مختتم است و حدیث سابق که ان الله تجاوز عن امی الخطاء و النسیان نیز مناسبت
 است برای اعتدال از آنچه واقع شده باشد از خطا و سهو و نسیان قال مولف الکتاب شکر الله سبحانه و تعالی
 علیه نعمه و وقع الفراغ من جمع الاحادیث النبویه صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible]

غلط نامہ جلد چہارم شیخ عبد الحق دہلوی ۳۷														
صفحہ سطر غلط صحیح			صفحہ سطر غلط صحیح			صفحہ سطر غلط صحیح			صفحہ سطر غلط صحیح			صفحہ سطر غلط صحیح		
۲	۱۰	ب	۴	۵	در اپد	ایضا	۳۵	فلم غلان	غلان فلم حلیم	ایضا	۲۷	لمکونی	مکونی	
۳	۴	رطوصوف	ایضا	۵	دورخیان	ایضا	۴	رای	رای	ایضا	۲۹	اخلاصا	اخلاط	
ایضا ۹	پخین	جین	ایضا ۱۱	ورسایل	ورسایل	ایضا ۶	السا علیک	السام علیک	ایضا ۳۰	مختار	مختلط			
ایضا ۱۱	ہاجنیا	ہاجنیا	ایضا ۲۰	عیلہ	علیہ	ایضا	یعنی	بمعنی	۴	فئدت	فئدت			
ایضا ۱۴	برقظہر	برقظہر	ایضا ۲۲	وینصع	وینصع	ایضا ۱۴	السام علیک	السام علیک	ایضا ۳	ابا	ابا			

